[illegible]

[illegible]

۱۹۱

۳۷۲۹

...تمام آن هیچ که احتیاج بادویه مرکبه و رجوع بکتاب دیگر نباید برای آن قرابادینی بترتیب حروف تهجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت مقاله اول د[illegible]

[illegible] ادویه مرکبه ... این خجسته کتاب مسمی بمخزن الادویه تذکره اولی الالباب گردانید توقع از ناظرین منصفان آنکه هر جا سقیم و خطائی مشاهده نمایند بتبدیل آن بتحقیق بلیغ بقلم اصلاح مزین

[illegible] نمایند و از تقصیر ضایع نگذارند ... اجر جزیل ... خیر الجزا لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدا و الیه المنتهی مقدمه در بیان امور چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در

[illegible] فصل اول در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک با اجمال فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه

[illegible] از فادزهری [illegible] فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس فصل پنجم در بیان

[illegible] طبایع و ماهیت و خواص ادویه و اسامی [illegible] تحقیق [illegible] ادویه [illegible] بالاختصار فصل ششم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ [illegible] آنها فصل هفتم در بیان [illegible]

[illegible] مفرده و [illegible] فصل هشتم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن [illegible] فصل نهم در [illegible] احراق بعضی ادویه و [illegible] تشویه [illegible]

[illegible] فصل دهم در بیان معرفت بعضی افعال ادویه مفرده و خواص آنها فصل یازدهم در بیان بعض

اصطلاحات طبیه فصل دوازدهم در بیان بعضی اوزان طبیه [illegible] فصل سیزدهم در بیان بعض امور متعلقه [illegible] فصل چهاردهم در بیان [illegible] فصل اول

در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب قدرت باری جل ذکره از کمال لطافت حضرت و احکام حکمت [illegible]

[illegible] بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض [illegible] از اغذیه و دیگر آنکه [illegible] بسبب کثرت استعمال [illegible] شده [illegible]

[illegible] قوانین کلیه [illegible] مفرده [illegible] ذاتی [illegible]

[illegible] حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] برای هر مرض [illegible] ادویه [illegible] منافع ادویه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مفرده است [illegible] مرکبه [illegible] احتیاج است [illegible]

[illegible] ماده و کیفیت [illegible] جوهر [illegible]

[illegible]

عضوی از مبداء فیاض حل شانه با استعداد و قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت یا بعید مانند گندم و سایر حبوب بقول بعضی با کیفیت ... ان خلط منافی و غالب کیفیت
اصلی بدن و عضا باشد و دوای مطلق آنست که تأثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد ... که چون داخل بدن گردد
و حرارت غریزی دران تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه تا باقی است تصرف در بدن نماید و آنرا متأثر و متغیر بکیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرد یا مرکب مانند فلفل و زنجبیل
و کافور و بزر ارپانه و امثال اینها و غذای دوائی آنست که تأثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تأثیر و متأثر ازان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد ... که کیفیت
و مزاجی که غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغیر دائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و کاسنی و خیار بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقا و اسفاناخ و ...
شلغم و زردک و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحو اینها و دوای غذائی آنست که تأثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغیر دائی و تا بدن دران تصرف نماید
و ازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن و فیضان صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز
و توت و آلو و اکثر میوه‌ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه می‌باشد بحیثیات آن مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و تفریق و تحلیل و جلا و تلیین و تسییل و ترطیب و تغلیظ و تکثیف و
صلابت و امساک و امثال آن که هر یک ازانها و به اصناف مخصوصه است که مناسب افعال کلیه است مانند تفتیح و تشدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را اصناف مخصوصه است و نیز ده قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس
و اول آنست که متولد شود ازان خون طبیعی صافی که محفوظ باشد با آن اخلاط دیگر ازانکه بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد ازان هر دو منقسم می‌شود بدو قسم لطیف و کثیف و معتدل متوسط
میان آنها و باز هر قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط میانها کثیر الغذا آنست که ازان خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذا بعکس آن و متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه هژده می‌شود و بعضی ...
و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند شراب و یا غلیظ کثیف لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد ازان هر دو یا جید است مانند آب گوشت چوزه
مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک ازینها یا کثیر الغذا است مانند
زرده بیضه نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود و عسل و یا قلیل الغذا است مانند سایر بقول چنانچه درین جدول نموده می‌آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زرده تخم مرغ نیمبرشت یا برشته و گوشت ماکیان و شراب ...	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ...
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم روست	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند رزدک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

ذو الخاصیه آنست که تأثیر آن در بدن بکیفیتی و امر آورا کیفیات و امور ظاهره حسیه و بصورت نوعیه باشد بلکه مبنا سببی امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا آهن و کاه را و تأثیر
فادزهر و سم در بدن که تغیر آن بصورت نوعیه نموده اند لیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و خفی است از تأثیر آن هر دو بلکه این نوع اسبابی از تأثیر نفوس بعض اشخاص
انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت ... بسبب مجانست نفوس ایشان با هم یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان ازهم که تفصیل این طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد
و بدانکه ذو الخاصیه اگر تأثیر آن بموافقت است آنرا فادزهر و تریاق نامند و الا آنرا سم ... و فادزهر و تریاق آنست که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و
تقویت و اعانت آنها بجوهر باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم و ذوی یا بدی ومقاومت نماید چنانچه تفصیل مذکور خواهد شد اما آنکه افیون را تریاق می‌نامند مجازاست بجهت آنکه دافع قوت
است و درین امر تریاق حقیقی شراکت دارد و غذای ذو الخاصیه آنست که تأثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال ... و مانند روغن گوسفند
و شیر یا مغز ... و امثال اینها که با وجود تغذیه اصلاح نیز ... دفع سمیت نمایند و دوای ذو الخاصیه آنست که تأثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار
که با وجود تریاقیت دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می‌نماید و غذا و دوای ذو الخاصیه آنست که تأثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد
که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن ... دفع سم ... و سم مطلق آنست که تأثیر آن در بدن مخالف و ضد تأثیر فادزهر باشد و هر دو بلا مهلت حرارت
... فاسد و حافی باز دو فرصت فعل و انفعال نمید با تسخین و ... و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور هلاک اند و دوای سمی آنست که تأثیر آن بکیفیت و صورت
... با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیش ... و غذای سمی آنست که تأثیر آن بماده و صورت هر دو باشد
... تغذیه ... احداث سمیت نماید و مثل این ... که متعلق است ... که ... کیفیتی ... غذای سمی گفته اند غذای دوای ...

که تاثیر آن مادهٔ و کیفیت و صورت همه باشد و بعد تاثیر و تاثر [illegible] و بعضی غالب حدت سمیت نمایند مانند سموم افاعی و سایر سموم [illegible] دوای مسهل و دواء الخاصیة

گفته که تاثیر آن بکیفیت و صورت [illegible] بمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشند و بعد اصلاح ورود در [illegible]

و تاثیر آن [illegible] سبب نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظ گردد و اکثر اینها را تنجیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد

[illegible] مغلوبها که بکیفیتها حادث حرارت و بصورتها نوعیه دفع صفرا و بلغم نمایند و همچنین سایر ادویه مسهله قویه مانند اذریون و دوند و خربق و غیرها و دوای مسهل آن است

[illegible] آن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف‌تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که استعمال با ورد احمر یعنی سنا با گل سرخ و چرب بادن

[illegible] و ملینات بروغن بادام کافی است و دوای ملین آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف‌تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات موجوده حاضره در معده و امعا و حوالی آنها گشته دفع

گرداند و با آن قوت [illegible] چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج با

اندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر که با دهن بادام و یا روغن بادام و یا روغن گل سرخ چرب نموده شود و برای رفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعا و احداث قروح [illegible] محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت

و سایر ملینات مذکوره **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و دواء الخاصیة و تاثیر هر یک از اینها بدانکه مراتب قوی ادویه منحصر است در سه مرتبه و قوت عبارت از مبدا اسباب و موجب افعال و ظهور اینهاست

در موضوع لایقه مرتبه **اول** افعال محسوسه در ادویه است بسبب کیفیتها مشابه و حاصله از مبدا فیاض جل شانه برای ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج اثرات با یکدیگر و این مزاج اولی نامند مرتبه دوم افعال محسوسه

حاصله از امزجه ثانویه بسیار صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خود و آن از لوازم مرتبه اول است چه [illegible] مزاج ثانوی مرکب اند از اجزای که هر یک را کیفیتی و مزاجی اولی مختلفة الاثر است

[illegible] مانند بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و افعال کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند ربع قبض و تسخین و تبرید و غیرها [illegible] مزاج ثانوی طبیعی [illegible]

مرکب القوی مانند [illegible] باشد اگر مزاج ثانوی نیز از موافق آثار اجزای مفرده و حسب آن مرکب را متوافقة القوه گویند و اگر مخالف اینهاست مثلاً هم تسخین و هم تبرید کند [illegible] القوة

و طبیعت باذن خالق [illegible] هر یک را در مکان [illegible] استعمال [illegible] اگر دوا عامی دائمی نباشد [illegible] مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیة عبارت از آن است

[illegible] از لوازم [illegible] دارد [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] مزاج ثانوی [illegible] صورت نوعیه [illegible] و محققین [illegible]

[illegible] و مزاج اولی حاصل [illegible] اجزای [illegible] مزاج ثانوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرکب [illegible] التراکیب [illegible]

[illegible] مرکب القوی [illegible]

[illegible] اجزای آن [illegible] تاثیری [illegible]

[illegible] اجزای خود [illegible]

[illegible] مانند اینها [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] تمام اجزای آن [illegible]

[illegible] فانی گرداند و اما دواء الخاصیة پس بدانکه خاصیت باصطلاح [illegible]

[illegible] و امثال اینها [illegible]

[illegible] فاذهر و تریاق نامند و اگر [illegible] مناسبت [illegible]

[illegible] تریاق [illegible] دیگر آنکه دواء الخاصیة [illegible] که تاثیر آن [illegible] بکیفیت [illegible]

[illegible] صورت نوعیه [illegible] تاثیری [illegible]

[illegible] تریاق فاروق [illegible] مرکب [illegible]

[illegible] دواء الخاصیة [illegible] مرکب القوی [illegible]

[illegible] تاثیر مرکب [illegible]

از آن تأثیر او بالاجمال و تأثیر بالطبع از آن زیاده و تأثیر بعض کلی و اصلی دارند و قوی در دفع و علی است و بدانکه تأثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و امثال آن بنوعی خاص و تأثیر کلی مقرر و همچنین از برای
محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانه یکی از اینها انداختن و یا دفن کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هر چند قواعد طبیه و تأثیر آنها طبیعت را چندان در اینها دخلی نیست و لیکن
از تأثیر الخواص و توهمات آن بیرون نیست خصوص صفار العقول را و تحکم لکل اهل و آنکه کتب نیز خالی از اینها نباشد جا بجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور میگردد و اما تأثیر فادزهر و تریاق پس
بدانکه تأثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن است هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال
اثر آن سم را از خود و از مناسب مصادق خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن
و جذب سم از اینها بجان جهت بدانکه چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه با هم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض
و حافظ و جامع کل اند قبض و حفظ و جمع وحدانی و لهذا انچه در رود آن در بدن تأثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین خوردن سنگ بسیار چیز در رود و داروی
مقوی یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تأثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعة واحدة چیز در رود در معده و وجه دیگر آنکه اجزای لطیفه آن و سهل
رطوبات بدینه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعة بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد و هم آنکه طبیعت مدبره حامیه بدن آنچه از غذا اخذ میکنند
فایده سهل است که اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود مطمئن گردد آنرا که ذخیره دارد زیاده تصرف آورد و موجب تقویت بدن و اما سبب اعظم

و اما در تریاق الافاعی

و آنچه در آن لحوم افاعی است شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و از نجهت است که تأکید و مبالغه
بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت باو نرسد و رنجی و لاغری نگردد و در هنگام کمال قوت آنرا بعصبانیت آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید بعد
تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند دفعة منفصل گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در آن بماند هر چند اندک باشد بدان سبب زهر سازد و نیز جذب
سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب سمیت نیز مناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصاره رطوبات و لطایف مسموم واداوها بر دی که خود و این امر لیست بین و محسوس لهذا
آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات مالیدن اجرام اینها بر دی باید که صافی نماید و لطایف و جواهر را از کثایف و اجرام اینها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشد و نیز بجهت زیادتی تأثیر و تقویت اینها
بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی تخمیر عجیبی مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص و اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا ابتدا اول آن او لا بدن گرم میگردد
و بعد از آن عرق و لرزه بروز و فتور نیکو و اکثر آنست که بول و براز نیز بدستور و زیر بد بو میباشد پس صحت مییابد فائده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در بعضی
حیوانات مانند تیس و گاو کوهی و میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس
و تریاق ثانیه و اربعه و غیرها که فلج اقوی ترکیبی یافته اند و لی و آنست بنا بر بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است و الله اعلم و اما تأثیر سم با امور مذکوره بمضادت و قهر و
دفع و ابطال ذاتی حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و گرایند اهرا عن لهذا بسوی مبدأ و ینبوع خود که قلب باشد و اختناق و خاموش شدن آنها و از آن با انقباض مجاری و خفیه و لهذا
در آن حین رنگ بشره و سایر بدن زرد و در فقیر رنگ کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد و اکثر اخوان ایام نوشته که سموم دو قسم است حار و بارد و اما سموم حاره پس افعال اینها در بدن بعنوان
فساد رطوبات و فانی نمودن آنهاست و سبب اینها مانند دریبح و زعفران است در آبیکه در یک لحظه تمام آب را رنگین میگرداند و متغیر میکند و اما سموم بارده پس فعل و تأثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد
خون و رطوبات و ارواح لطیفه و جمود است که قوام و هیئت و صحت بدان است و سبب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد و اندک زمانی فعل و تأثیر فادزهر
و تریاقات بر عکس است و سبب آنها مانند رسیدن ترشیها است بر آنکه زعفران و عصفر که بر دی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آن را و اما تأثیر سائر ادویه از مسهله و غیرها با کثر
امور مذکوره نسبت اجرام آنهاست با خلاط فاسده قریبه و بعیده و امعاء و نیز بر سانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطایف آنها را با عضای بعیده و نیز ... بعضها است اینها را بسوی
... اثر اینها بر دو در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن با هم و نیز بسبب اجزای لطیفه و تأثیر دوا بعضی مخصوص مرضی خاص است و آن دو اثر مخصوص با عضو و ...
... تأثیر بعضی دوا در تفتیح و جمع و تفریق در تفتیح و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و تلیین و تقویت و اسهال و ادرار و غیرها و الله اعلم فصل دوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و
... اینها بدانکه مزاج ... بمعنی ممزوج است مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت ... اجزای ... و اما بالتفصیل عبارت است از کیفیت ثانویه ...
حاصل از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند تا یکی شوند و صورت واحده و کیفیت یگانه
... و صورت وحدانی بهم رسانند که از هم جدا نگردند و عناصر که ارکان است اقسام اصول نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت
... فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست است منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگر منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب
... هر واحد از اینها با دیگری هم نسبت با فوق خود و هم نسبت با تحت خود مناسبت و مشابهت دارند و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود ...
... و با آب باعتبار کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت ... از ارکان ... آنهاست ... و تأثیر و تأثر ... والاتصال ...

و تا مقصود بود می و کره اثیر که آتش باشد باعتبار لطافت لطیف تر قریب است و کره خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل پایین همه و مرکز کل است و دو کره دیگر در بین و اما افعال هر یک از کیفیات اربعه
پس فعل حرارت تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افناست و برودت تبرید و تجمیع و تجمید و اجماع [illegible] حرارت و رطوبت ترطیب و تلیین و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اشکال
و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یکی معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر مقصود و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است
یعنی آن می سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که مبنی است تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه تساوی حقیقی و وزنی زیرا که تحقق معتدل
حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتی هر یک بمانع و قاسر دیگر است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات
اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است و پس آن را حار [illegible] باشد و یا برودت و آن را بارد [illegible] و یا رطوبت و آن را رطب [illegible] و یا
یبوست و آن را یابس [illegible] و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن را حار و یابس [illegible] خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن را حار و رطب یا برودت
و رطوبت و آن را بارد و رطب یا برودت و یبوست و آن را بارد و یابس [illegible] است و از اینجا ایرادی وارد است و آن اینست مثلا اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر [illegible]
باید بر آن شی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر [illegible] است و یا ابرد و یا ارطب یا ایبس [illegible]
و یا تری و خشکی بسیار مینماید جواب آنست که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس یا احر و ارطب یا ابرد و ارطب یا ابرد و ایبس هر یک از اینها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی [illegible]
از آن بروز و ظهور مینماید مثلا اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس [illegible] است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین [illegible] در آن یک کیفیت غالب
که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلا [illegible] و عنصر غالب است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هر دو رطوبت و یبوست است [illegible] باهم فعل [illegible]
هر دو منقطع میگردد و پس باقی [illegible] دو چیز و حار از آن هر دو پس آن شی ممتزج احر [illegible] خواهد بود و هر چند حرارت [illegible]
کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس [illegible] ابرد و ارطب و ایبس [illegible] و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره [illegible] در جسم است که [illegible]
و ادراک آن [illegible] خارج از آن نباشد و نیز [illegible] قسمت و نسبت در اجزای حامل و موضوع خود [illegible] یعنی قسمت پذیر باشند [illegible] و اما کیفیت [illegible] در چهار درجه [illegible]
[illegible] بدن انسان معتدل المزاج [illegible] اعتدال [illegible] ادراک گردد و حرارت غریزی او [illegible] کیفیت [illegible] بالقوه [illegible] آورده و آن کیفیت [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] مقدار [illegible] تاثیری و احداث کیفیت غالب [illegible] زاید بر مزاج اصلی آن نکند [illegible] از کیفیات اربعه [illegible]
[illegible] آن را معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر [illegible] مقدار [illegible] در بدن احداث کیفیتی غالب [illegible] و تکرار استعمال آن [illegible]
[illegible] آن را در درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب [illegible] مقدار و کثرت استعمال آن [illegible]
[illegible] و نقصان [illegible] لیکن [illegible] آن را در درجه ثانیه گویند و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید [illegible]
در درجه رابعه نامند [illegible] کیفیت [illegible] بیان نموده اند که چون بدن [illegible] عروق [illegible]
[illegible] عروق [illegible] ارواح [illegible] گردد و بیرون از آن [illegible] کیفیت
[illegible] تاثیر [illegible] معتدل [illegible] درجه اولی [illegible]
در روح و قوا [illegible] درجه دوم و اگر در مزاج اخلاط و رطوبات [illegible] درجه سوم و اگر تاثیر آن [illegible] درجه چهارم نامند [illegible]
[illegible] قرار داده اند [illegible] اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک [illegible] آن درجه [illegible] وسط آن [illegible] زیاده و در آخر [illegible] زیاده [illegible] درجه رابعه [illegible]
[illegible] اول آن درجه [illegible] وسط [illegible] آخر آن [illegible]
[illegible] کیفیات [illegible] حرارت آن [illegible] درجه اولی [illegible]
[illegible] گرم در درجه دوم و سوم [illegible] درجه سوم و چهارم [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] ذکر یافت و اگر ادویه [illegible] گرم [illegible] و یا سرد و خشک [illegible] زیرا که
تاثیر هر یک [illegible] حرارت و برودت [illegible] یبوست [illegible] رطوبات [illegible] قرار داده اند [illegible] اولی [illegible]
عناصر اربعه [illegible] و دوم [illegible] مرکب [illegible] کیفیت [illegible] کیفیت اولی
[illegible] و همچنان [illegible] دوم [illegible] و دوم [illegible]
[illegible] التام [illegible] عنصری ممتزج [illegible] بسیار لطیف [illegible] کیفیت [illegible]

حرارت غریزیه بدنی یا حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه از اجزای کثیفه جدا و متفرق نتوانند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده
از آنکه ممتزج باشند و یا چیز [illegible] از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یاقوت و یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف و غیر مستحکم نیز [illegible]
می باشد بعضی از آن را تفریق اجزا از هم بسیار سهل می باشد مانند گوگرد و نمک بعضی را بدشواری و بیان دیگر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند
کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند [illegible] و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه منفتحه اینها مفارقت نموده و تحلیل یافته
اجزای بارده غلیظه [illegible] کثیره ثقیله کثیفه اینها باقی می ماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا
شدن آن اجزا از هم و باطل شدن افعال مختصه باینها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل اینها از ادنی کیفیتی قابض از طبخ در آب جدا میگردد در آب می آید
و باقی میماند ماده ارضیه قابضه اینها و لهذا آشامیدن مرقه اینها ملین طبع است بخلاف جرم که ممسک و قابض است و نیز استعمال بعض اینها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف
از داخل و از اینها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و مفتح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تفتیح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل بدان [illegible]
این در خارج [illegible] ساکن مستقر میماند در رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینماید و لهذا باعث انضاج و تفتیح میگردد و در داخل بسبب عدم استقرار
[illegible] طبیعت [illegible] بدن [illegible] دائم در حرکت و تقلب و فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و [illegible] صورت [illegible] برقرار نمیدارد لهذا نمی توانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند در خارج
از حرارت ناریه یا آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت اینها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون گاهست که سطح معده مملو و غشیه ببلاغم و رطوبات میباشد و اینها حائل و مانع می شوند از تاثیر اینها
و نیز اینها ممزوج و مخلوط بآن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در اینها تاثیر نموده کسر حدت اینها میشود و لهذا تاثیر نمی توانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد
بخورد خصوصا خام اینها را البته باعث تهییج و تقریح میگردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در ابدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول می نمایند بجهت موافق است
با مزاج [illegible] ادویه و اغذیه بارده رطبه که در ابدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول می نمایند از آن منتفع میگردند البته [illegible] و [illegible]
و بسیاری از ادویه است که تناول اینها اثر بد بسیار مینماید بلقنیه آنها سخن و تحلیل مانند کشنیز و [illegible] خصوصا مخلوط با تخم آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی باقی شدید التبرید
و از جوهر لطیف محلل که بعد در دو در معده و تصرف حرارت غریزی در آن آن جزو لطیف بجانب تحلیل میرود و باقی می ماند جوهر باقی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا به تحلیل می برد اورام
صلبه بارده را مانند حنا نیز اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف در قوت آن ادویه یا تیز ترتیب باشد مانند سنبل و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه اینها از کثیفه جدا می گردد و تحلیل
می یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از اینها ظاهر و محسوس اند مانند ترنج که تخم و قشر زرد آن گرم
است و عصاره او سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لعاب آن سرد و این اگر درست بیاشامند بسبب لعاب آن بارد و تر بر میکند و قشر و تخم آن کار
نمی یابند که اثری از آن ظاهر گردد و چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته متقرح می گرداند و لهذا در خارج چون کوبیده از برای تحلیل ضماد بر اورام در مایل بگذارند
باعث تحلیل و نضج و انفجار میگردد و نا کوبیده درست آن باعث انضاج و خامی و پختگی و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات
و حبوب و اکثر ادویه قادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر البیس و جدوار و خبطیانا و بند و سقا قل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در ابدان و تصرف طبیعت در اینها
اجزای اینها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذوالخاصیه ایمای بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود و ظاهر
و جدوار و چوب چینی و مومیایی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مسطور است و الله اعلم فصل چهاردهم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه بیان
امزجه ادویه و اغذیه با تجربه است و یا به قیاس در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی از کیفیات مکتسبه خارجیه باشد از آب یا دارو گرم یا
احداث حرارت نماید و چون حرارت عارضی زایل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر می گردد و لهذا برودت میکند و همچنین هوا و سائر چیزهای لب بار مفرده و مرکبه دوم آنکه باید که تجربه
بر شخص معتدل المزاج جوان [illegible] داد اکمل و صحیح و انحای [illegible] از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و بلدان متباینه نماید تا درست آید و تجربه
ظاهر شود فعل از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا و یا آن غذا که متصف است بآن کیفیت که از آن ظاهر گشته سوم آنکه باید که قوت آن دوا و قوت
تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت شدت و ضعف مساوی مرض باشد کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آید از مقاومت با مرض و گاه در آن تاثیر
تام نمی تواند نمود و پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار او به صحت مشکل نشود باید که اول بر علت ضعیف و مقدار کمی تجربه نماید و به تدریج در علت قوی و مقدار زیادتی نموده قوت آن را معلوم نماید
هم بی تهیانی هم با معین [illegible] چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا با غذا در آن ظاهر میگردد و مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر گردد و در آخر قوی ظاهر میشود آن را
از قوی الترکیب و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر باشد مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اول بسبب تحلیل حرارت و
[illegible] حرارت [illegible] و در آخر احداث برودت و امانت قوی و اعضای [illegible] و حار غریزی و [illegible] رطوبات اصلیه پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را بالذات و نیز در بعضی ادویه اغذیه

ممکن نیست که آنچه اولا از آن ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارة حادة محرقه که اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیا بسبب تحلیل
بسر حد رادت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض مینمایند پنجم آنکه باید که مستمر فعل و عدم آن را امر عارضی [illegible] یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر دائمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات
دانند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که حکم کند بر دوا به قیاس بدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بدان انواع دیگر اگر در بدن انسان امتحان نماید حکم کند که آن دوا گرم است در
بدن انسان پس و در سایر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در بدن سایر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بفرس یکدانه بادام تلخ را
بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اگر [illegible] و ادویه سمیه حاره شدید الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست که آن را زرزور گویند و خربق
که غذای جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فادزهر حیوانی پیدا بود [illegible]
نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند و بدانکه چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم بقراط الفاضل اشاره بدان نموده زیرا که [illegible]
دیگر دو به جهت آنکه ممکن تواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطبای ما تقدم وصیت نموده اند که دوائی که اراده تجربه [illegible]
باید که پیش از تناول او لا ملاحظه رایحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوش و یا کریه یا طعم کریه داشته باشد بدانند که [illegible] خالی از مضرتی نخواهد بود و یا احتیاط تمام آن را استعمال باید نمود
اگر نفرت [illegible] در طبیعت باشد البته استعمال آن را [illegible] تجربه و باید که [illegible] مانند [illegible] و غیر آن [illegible]
[illegible] سموم [illegible] بتدریج [illegible]
[illegible] کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند [illegible]
[illegible] ادویه و اغذیه و خواص و منافع [illegible] تجربه [illegible] اولا الاجمال و ثانیا بالتفصیل [illegible]
[illegible] ادویه و غذای [illegible] کیفیت [illegible] تشخیص [illegible]
تجسس و تفحص [illegible] کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم نمایند [illegible] طبیعت [illegible] تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] ملح [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] قرابادین [illegible] خوردن [illegible] علاج [illegible] اطبای آن [illegible]
[illegible] ترکیب تریاق فاروق [illegible] قرابادین [illegible]
[illegible]
[illegible] غذای [illegible] دوای [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible] علاج [illegible] قرابادین [illegible]
[illegible] کیفیت و کمیت آن [illegible] انبیا و اولیا علیهم السلام [illegible]
[illegible] بالهام [illegible]
[illegible] دوا [illegible] غذا [illegible]
[illegible]
[illegible] تریاق فاروق [illegible] قرابادین [illegible]
[illegible] بالهام [illegible] قرابادین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کیفیات و خواص [illegible]
[illegible]
[illegible]

گردد مثلاً یعنی چون در تموز انداز بدو اگر زردالو آب را بسیار گرم خواهد بود دشتیت با تجه و بر تر کرم بسجل بدان گردد شرط انکه حجم آن هر دو مساوی شند در تحلیل و لکن لطافت و غلاظت و صلابت
و رقت و غلظت و غیرها که اکثر مختلف شند حکم نتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل و بارخو و یا رقیق ست زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد اینها و همین قیاس سرعت جمود و بطوء آن ست یعنی با یکه
در امور مذکوره باهم متساوی شند و در صورت تساوی آنچه زود و از برودت متاثر گردد منجمد شود و بارد ست و آنچه دیرتر کمرتبه سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت ست و فاعل
انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هریک که قوی‌تر و باعث شدن ظهور بقا و ثبات آن شدید یابس ست و الا رطب جهت آنکه اصل انفعال حلیتین را یابس ست عمل قوی‌تر ست و با رطوبت
ضعیف‌تر یعنی هرچه قوی الحرارت و یا قوی البرودة ست و یا شدید الصلابة و التکاثف یابس ست مانند احجار و آنچه بر خلاف اینها ست رطب ست و الله اعلم بحقایق الامور اما طعم که اقوی کل ادله و جمیع آن
طعوم ست پس کلیات آن بحسب استقرا نه ست حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگرداینده اند و اصول طعوم را هشت گفته اند و ما سوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و هر کتاب
حد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها ست زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شی ذی طعم یا لطیف ست و یا کثیف ارضی و یا متوسط
میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار ست و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف اگر حار ست حریف میگردد و اگر بارد ست حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت ست
دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار ست مر و اگر بارد ست عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت ست حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار ست مالح و اگر بارد ست قابض و اگر معتدل آن
تفه و مسیخ و بیان دیگر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت یا معتدل بینهما و فاعل اگر حرارت
در نه ست مثلاً قوت حرارت گاه تاثیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید و آنرا حریف میگردانند در ماده کثیفه احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح میسازد
و برودت قوت برودت گاه تاثیر نماید در ماده لطیفه احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میگردانند و در ماده کثیفه عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا قابض میگردانند و حرارت معتدله
چون تاثیر در ماده لطیفه نماید احداث دسومت مینماید و شی را دسم میگردانند و در ماده کثیفه احداث حلاوت و آنرا حلو مینماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت آنرا طعوم مفرده
اشیای حاره ست و بعد از آن مرارت و بعد از آن ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفرده اشیای بارده ست و بعد از آن عفوصت و بعد از آن قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیای معتدله ست و بعد از آن
حلاوت و بعد از آن تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و مواد ست و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلو اینها بیرون ظاهر میگردد

مواد / قوابل	حرارت	برودت	قوت معتدله
لطیفه	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	[illegible] معتدل
کثیفه	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

مثلاً اگر ماده اثمار رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و انبه و مثال این هر دو که در ابتدا تفه یعنی قابض میباشد باعتبار کثافت ماده تا آنکه
حرارت در آنها کمی یعنی و بعد از آن که اندک لطافتی یافت و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نمود عفص مایل بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت
می افزاید و عفوصت میکاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه
شیرین میگردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و دوا قوی باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه ضعیف یا ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض میگردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و
حرارت غریبه قوی باشد میگردانند آنها را حریف و یا مر و در انبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده و در بعض آن طعم شیرینی و نا نخواه و در انار و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم برین قیاس نمار دیگر
باختلاف مواد و فواعل با اندک تفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف میگردند چنانچه ذکر یافت بدانکه بعضی طعوم باهم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و ازدیاد ماده تاثیر فاعل متفاوت مثلاً
حریف که مشارک مر ست الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر ست و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده ست از مالح و لهذا چون در ملح حرارت
زیاده از حد لایق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا فانی سازد و ماده را کثیف گرداند آنرا مر میگردانند مانند ملح برخلاف ملح طعام و همچنین قابض و عفص و حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار افعال هریک
نیز بحال نسبت مراتب میباشد و الله اعلم و اما حریف بکسر حاء و را مهملتین ... ازان هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آنست که در حین چشیدن زبان را بگزد و جز آن
آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تفتیح و تحلیل و تنقیه و تعفین و اذابه و احراق ست و تشنگی آورد و لهذا فلفل که در جوهر مر ست مانند فلفل
و خردل و هرچه تیز و در آن تیزی باشد بمرتبه خود و اما مر بضم میم و تشدید را مهمله که بمعنی تلخ ست آنست که سطح ظاهر زبان را متاذی کند و غوص در آن نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت آنرا از آن کراهت
و نفرت آید و طبیعت را بهم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تحلیل و تجفیف و تسخین و منع تعفن ست اما اکثر از حریف بحالیت و از آنکه در جوهر آن ست و در سایر افعال ضعیف‌تر از حریف
الا در تجفیف و منع تعفن که زیاده از آن ست بسبب ارضیتی که در جوهر آنست مانند مرمکی و صبر و هرچه تلخ و در آن تلخی ست بمراتب خود و اما مالح که بمعنی نمکین ست آنست که نفوذ کند در سطح زبان با بدون
گزیدن و جلا دهد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و تحلیل و جلا و تقطیع و تسییل و منع عفونت و تسخین باعتدال ست بسبب اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب بمر ست و از آن ضعیف‌تر مانند املاح و آنچه در آن
ملوحت باشد نیز بمرتبه خود اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی ست آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی القدور آن ... از افعال آن تلطیف و تقطیع
و تنفیذ و ازخار و تفتیح مجاری سده و جلا و احداث برودت و رطوبت ست بسبب لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه‌های ترش و آب لیمو و آنچه در آن ترشی باشد
نیز بمرتبه خود و اما عفص بفتح عین مهمله و سکون فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت ست آنست که اجزای زبان را بهم کشد و جمع و خشن کند و درشت سازد و از افعال آن تکثیف و تقطیع و ... بمرتبه خود

و از صلابت و کثافت جوهر خود باشد مانند مازو و حضض بلوط و انچه در ان عفوصت و تلخی باشد نیز بر سبب جوهر خود [illegible] و اما قابض که معنی گیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که
عفص میساخت و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است [illegible] و از صلابت جوهر خود و در سائر افعال ضعیفتر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود
نسبت بآن مانند نوفل و انچه در ان قبوضت باشد نیز بر سبب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و سکون سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چربی است آنست که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و افعال
آن ترطیب [illegible] و ارخا و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و لیکن قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند دهان و اسمان و شحم‌های بهیمی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون
لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا دوست دارد و قوت جاذبه کبد آنرا بزودی بخود جذب نماید
و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و ذوابه و استحاله بخلط غالب بخون و لیکن قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و
توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله انچه در ان شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوة شدید الامتحان پس آن درست کننده سطح زبان معلق است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و که
بجوشش کهنه و اما لتفه بفتح تای مثناة فوقانیه کبرفا و تاکه سیخ تیز مانند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بی‌مزه و بی‌مزگی است آنست که سطح زبان را بسیار
نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و مثال اینها اگر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت
بر حرارت میکند و اعتدال و ملائمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملائمت و تلیین بر رطوبت و بر این قیاس نسبت و از ترکیب اینها میتوان دریافت [illegible]
کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شی مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیگری حار و با طعم باشد بارد بود و بواسطه غلبه جوهر بارد و جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار
و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت و آن از جوهر بارد و لسنت و همچنین شی مرکب القوی میباشد و مثال آن بطریق صناعت آنست که چون
اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آن را تلخ میسازد و اما مزاج آنرا گرم نمیسازد پس هرگاه بطریق صحیح ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر نسازد
پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز است هر چند در مثال مذکور سخت سست پس استدلال بالطعوم کلیه نباشد زیرا که بعضی جا با مخالفت یا مطلوب میباشد و گاه مجتمع میگردند در طعوم
در جرم شی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و ابن الشجع و بشاعت میباشد مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و آنرا زعوقت و زعاق میگویند و مانند مرارت و حرافت در هلیله
مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوشش آمده و بعضی از شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعضی میوه‌ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت
در کاسنی و مثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از ترکیبات ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقایق کلها و اما رایحه که جمیع آن درایح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر کیفیت
و مزاج شی ذی الرایحه یعنی بحس بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن و مراد آن باید مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال [illegible]
و لیکن این نسبت بالطعوم ضعیفتر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رایحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعضی گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نیست و کیفیت آن همان رایحه آن
باشد و بدانکه در کیفیت استشمام روایحه بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنهاست که جدا شده مختلط بهوا گشته بمشام میرسد و بعضی گفته اند که اجزاء لطیفه نیست که جدا گشته مختلط بهوا شده بخیشوم میرسد
میرسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرایحه چنان باشد و بعضی چنین یعنی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها نحیف متخلخل باشد هر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم بخره لطیفه از آنها جدا شده مختلط بهوا
شده بقوت شامه میرسد و مدرک گردد و اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشند که اجزای صغیره و یا بخره لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رایحه میباشد
مانند اکثر حجارت و بیوست و غیرها که امیز زد و جوهر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برایحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روایح منقسم میشوند بر قسم اول باعتبار چیزیکه مختلط
آنهاست از طعوم در اکثر امر و نام برده میشوند این روایح بنام آن طعوم که نسبت و مقارنت آنها با یکدیگر باشد از آنکه میگویند بوی ترش یا بوی شیرین و مانند ذلک یا بوی سرکه و یا فلان چیز و فلان میوه که بوی شیرین دارند و فلان میوه که فلان
چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال با اینها مانند استدلال با اینهاست و دوم استدلال بملایمت و منافرت آنهاست چنانچه گفته میشود که این رایحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است
مانند رایحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از در دهم و در دهمی و غیر ذلک و مثال اینها و استدلال باینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها و کثیر و یا آنکه فلان رایحه کریه و غیر مرغوب و منافر و
مخالف طبیعت است مانند حلتیت و منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود باینها بر قوت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر است در کاشامه مثلا رایحه
گفته میشود و فلان رایحه مسکن حرارت و طراوت بخش و نافع است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رایحه مهیج حرارت و خشک کننده و مانع است مانند مشک و عنبر و سیر و فلفل و تجدید [illegible]
و مثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رایحه حاره حاده موافق ملایم دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده
و هر رایحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رایحه ملایمه مسکنه حرارت و مفرح و مقوی قلب و دماغ و روح و در جمیع باغ و میشود بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده میکنند و بعضی
بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف است و خاصه در بیان آنها که سخت و همچنان کلی نیست اکثر است که مختلف میگردند [illegible]
استدلال باینها آنست که لون سیاهی اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند چه اکثر برودت سفید میگردد از جسم رطب چنانچه در ثلج و برف مشاهده کرده میشود و لون سیاه دلیل بر حرارت و برودت [illegible]
میکند چه هرگاه برودت سیاه میگردد از جسم رطب چنانچه مشاهده کرده میشود و [illegible] بالیده ها که خام تازه باشد [illegible] مثل انگور [illegible] و سیاه میگردد [illegible]

تا هر دو به عکس این است یعنی می گردانند شی رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هر گاه که صباغ نوع
واحد از دوای خاص مثلا مختلف شوند در رنگ بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل بسواد باشند پس مایل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل
ابیض پس آن ابرد صباغ خود است و مایل بحمرت مانند صندل احمر و سردی از آن کمتر و مایل بصفرت از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور اسود از همه زیاده و در یبوست مایل به بیاض
کمتر از همه صباغ خود و ابعد از آن صفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر در یبوست اسود است و اگر طبیعت آن نوع مایل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ
و سبز که عسل سرخ و سبز می باشد بسیار گرم و مایل بسفیدی می باشد گرمی از آن هر دو کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد
و نبات و نمک شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون مرکب اند دلالت اینها نیز به حسب ترکیب و غلبه بعضی اینها است یعنی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان
مرکب از آن هر دو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست
و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل سواد و حدت رایحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که فالون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب
است و اکثر [illegible] بجهة آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود و مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال فربیون باین حیثیت که بکر دید آن هر دو شی واحد و محسوس نگردد اجزای فربیون
[illegible] شیر و مزه [illegible] با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم طعم و رایحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند و تلخ و تند اند بحدیکه غالب
می آیند بر اکثری از [illegible] قوی مانند فلفل و زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک و غیر آنها یعنی در ترکیب و ممتزج که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رایحه هر یک از آن هر دو کل اجزا
و همچنین [illegible] بسرعت [illegible] و دلیل آن نیز کلی نیستند پس استدلال باموری است که تنها بدون تجربه و تکرار و تکثیر امتحان ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود و اینها
[illegible] از کیفیات [illegible] غالب حاصل نمیگردد و اینها اگر میتوان بود که شی ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رایحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر منافات آن کند
و از حیثیت اجتماع [illegible] است که ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزوی ذی طعم و یا رایحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزای باشد و در ممتزج آنها ظاهر گردد چنانچه
[illegible] ترکیب با افیون [illegible] و یا کافور [illegible] افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون را و زرد که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین رایحه و الوان و طعوم نیز [illegible]
افیون و کافور که لون آن هر دو بقولی دلالت بر برودت دارد و حدت رایحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا [illegible] توهم بعضی
گشته و دلالت آن هر دو [illegible] توفیق و جمع بین القولین بدین طریق شود که اینهر دو از جمله ادویه مرکب القوی اند که در اینها دو جزو و غالب است یکی لطیف حار که حامل رایحه و [illegible]
افعال حرارت کند و دیگری کثیف [illegible] برودت شود [illegible] و در بدن جزو لطیف حار آن سبب تحلیل و [illegible] طبیعت اثر خود نموده برود و به تحلیل میرود و زایل میگردد و باقی
[illegible] و بدانکه الوان بسیط نوع بیاض و سواد [illegible] و زرقی و خضرت و هر یک را صفتی خاص است مانند لعس و قانی و فاقع
[illegible] و کمال خود را اضافت نموده میگویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود
[illegible] و دلیل اینها از امور مذکوره بتفصیل در شرح قانون و در کتب و رسایل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر اینها نبود باین مقدار اکتفا نموده
[illegible] و بعضی [illegible] مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل [illegible] در آن نارست و رطوبت
[illegible] و آنچه قوت آن [illegible] باشد مانند [illegible] و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی قلیل که جز و حار ناری آن [illegible]
[illegible] و بسیار [illegible] استدلال [illegible] باید شود و الله اعلم بحقایق الامور کماهی لا ادری [illegible] فصل پنجم در بیان [illegible]
اطبا [illegible] اکثر ادویه [illegible] و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال [illegible] الصحو و الماهیت [illegible]
پس هرگاه [illegible] و تازگی و یا در زمان خشکی یا در وقت خامی و تازگی و یا در هنگام پختگی و [illegible]
[illegible] و طعم و رایحه و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر اخذ نماید و ماهیت و طبیعت [illegible]
[illegible] ذکر نماید و همچنین [illegible] احوال [illegible] خواهند بود و [illegible] هر یکی [illegible]
اطلاع نمود ذکر [illegible] مذکوره [illegible] در آن نسبت بحسب اوضاع فلکی و تغیرات اینها اختلاف در افعال و خواص ادویه [illegible]
[illegible] از کتب [illegible] ظاهر میگردد و اول کسیکه متوجه تحقیق [illegible] یونانی بود [illegible]
[illegible] تالیف کرده [illegible] داود [illegible] ادویه جمع نموده [illegible] تریاق اکبر [illegible]
ادویه مفرده [illegible] متوجه [illegible] یونانی [illegible]
[illegible]

متوجه تألیف آن شده محمد بن احمد بن ذکریاست که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا پس ابن شعیب پس ابو حنیفه دینوری پس عمر الیفاس یحیی بن جزله
صاحب منهاج پس ابن حبیب بن یوحنا پس صائغ پس ابن الدوالیس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابوریحان هروی صاحب تذکره سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب
اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف ما لا یسع للطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مؤلف تذکره اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و او بسطی را رد
داده پس حکیم محمد مومن تنکابنی صاحب تحفة المومنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مولفات ایشان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و نا تمام است و دیگری
بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویه هندیه بهتر از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب
بهندو شاه است و نوشته و مجربات فضلی حکیم میر محمد فضل نیست ولیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان ننموده
اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبین تر و بهتر است والله اعلم فصل ششم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حصانت آنها اما بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق
اخذ ادویه قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا قویتر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از جایها و زمان و فصل لایق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط
نمایند مانند آنکه اطبای یونان در یازدهم تشرین اول از ماه رومی دستور بنا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر بقول سهتا د الفراط که عالج کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجه امراض هر بلد
و مملکت را با ادویه مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه آنها مناسبت نفع اند در جلب فایده و صحت از برای اهل آن بلد و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر و بالتفصیل پس بدانکه آنچه معدنی
و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهوره آن و اول آن حد آن اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند از غیر آن مانند قلقند پس از قبرس و زاج از کرمان
و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از سیلون و لولو از دریای بحرین و هر موزه مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و نفیس تر باشند بهتر
و نفاست و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رایحه مختصه هر یک مانند فادزهر و طیان بر قرار و کمال خوبی باشند و همچنین عنبر و مومیائی و نفط و امثال اینها اما آنچه
نباتی است باید که تر باشند یعنی آنچه اوراق دار است باید که بگیرند از اماکن مختصه هر یک و فصل و زمان و وقت لایق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پیش از پژمردگی و تغییر
شدن نباتات و رنگها و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبت و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و عرض کمال خشکی آن شود که در آفتاب بکمال احتیاط
خشک نمایند و آنچه از قبیل بذر و دانه باشند واجب است که بگیرند آنرا بعد رسیدن و مستحکم شدن و رطوبات آنها بحد اعتدال و قلیل شدن خامی در وی و پیش از پژمردگی آوردن اوراق و بعد خشک در سایه خشک نمایند
و از گرد و غبار و مخلوط با اشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بدانکه ادویه نباتیه ذوات کیفیات منحرفه و مفرده و مرکبه در بلدان منحرفة الکیفیه و اراضی صلب
بهتر یافت میشوند و همیشه دواها در آن بلاد و اراضی قویتر میباشند و لهذا ادویه جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی و در اکثر ادویه حاره و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفیات آنها در اکثر
امور شدیدتر و قویتر میباشد و ادویه معتدله در بلاد معتدله و یابسه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و شعور باشند و باید که بعد از نشو و رسیدن
بکمال لایق بحال او پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بعد تر خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از خزف و هنگام سختی برگهای آن و قبل از افتادن تمامی آنها
اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بعد تر خشک نمایند و آنچه از صمغ باشند بتمامی افزا باید نمود و هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و در تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بعد تر خشک کنند و [illegible]
تا بحرف لایق آید و آنچه از قبیل اثمار باشند نیز بدستور بعد بکمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خامی آن شده باشد [illegible]
و آنچه را از آنها درست با پوست خشک باید نمود و بهمان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا درقی باید نمود و پوست کنده و درق کرده خشک نمایند و آنچه را [illegible] باید کشید [illegible]
یا آفتاب یکی با احتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و آنچه باید که [illegible] بکمال هنگام رسیدگی و نزاکت و پیش از [illegible]
و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد باران باشد ضعیف است و ادویه صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم
آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و گلهای که آنچه نا بالیده تر و خوشبوتر شگفته و پژمرده نشده باشند بهتر است از [illegible] آن مگر گلسرخ قبل از تمامی شگفتن اخذ آن بهتر است و همچنین است
آنچه از برگهای آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه پژمردگی آن کمتر باشند و از بر و منها آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشند بهتر است و از فواکه آنچه شاداب
تر و پر گوشت تر و سنگین تر باشند و لون و طعم و آنچه هر یک از آنها که بهتر و زیاده و قویتر باشند اقوی است از امثال آنها و [illegible] هر گاه تازه آن بهم رسد بطریق مقرر پس از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه
بهم نرسد کهنه از آن گرفته شود و [illegible] پوست تازه آنرا [illegible] و یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آنرا [illegible] خشک نمایند و این
خشخاش [illegible] که افیون است از خشخاش مصری و یا [illegible] یا عظیم آبادی و سمرقندی [illegible] در افیون [illegible] و همچنین لبن [illegible] سایر الالبان را از اماکن مخصوصه و زمان
لایقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه گردد از آنجا اخذ نمایند نه از جایی که ضعیف القوه باشند و اما صموغ پس [illegible] است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام [illegible] اول و [illegible]
و آخر روز بعد از عروج [illegible] باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن [illegible] و اما عصارات پس باید که آن
ادویه [illegible] اوراق و اثمار و اصول و غیرها [illegible] نمایند و با آتش [illegible] خشک نمایند [illegible] عصاره [illegible] در هنگام [illegible]

بتر طبخ نمایند اگر خشک یا بدون نشوید استعمال آن جایز نیست و اما ادویه حیوانیه پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة والاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف
و پیش از سن بلوغ و پیری ضعیف و نقصان او در دن و مقادیر ذبح و ذکوة آنها و از انجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه
موسوم به دم التیس گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رسیدن انگور است از ذبح نمایند و خون اول و آخر از انگذارند که برود و خون وسط را در دیگ و یا ظرف
سنگی سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه برگرد بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بران بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجة
تمامی آن را با آب کرفس جبلی یا با سداب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرایط مقرره آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لایق خود آید و دستور حفظ زهره
حیوانات که تازه بماند آنست که محل قطع و مجرای آن را به نخ ابریشم محکم بسته در شیشه که عسل در آن بمقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاهدارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد
باید که عسل را خوب بقوام آورده نهند و دستور حفظ بیضه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آنست که در عسل چند روز بگذارند و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند
و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمیگردد و دستور حفظ سائر ادویه آنست که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و سرادهٔ آهن با آهن یا
و تخم مرغ با نمک و ساذج با ... و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه را در شیشه سر تنگ ضبط کنند ... شدن باید
ظرف مزجج و ... نو ... عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جاهای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه
بهتر است والله اعلم. فصل ششم در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال علی الاختصار بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی ... معدنی مختلف میشود در عمر تا
انواع اصناف آنها بحسب اختلاف صلابت و تمام الترکیب و متلزز الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جوهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میماند و فاسد
نمیگردند و اما نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان مثابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی میمانند و بزودی فانی و فاسد نمیگردند خصوص
که در آب و گل دفن نمایند و مدتی دراز بمانند و اما زرنیخ پس ناقص میشود و قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مرتک که مردارسنگ باشد قوت آن
تا سالهای بسیار باقی میماند و همچنین قلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما حجر ... فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوش رنگ خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما لولو مدت
بقای قوت آن از آن کمتر است مادام که آب و رنگ و صفا در آن باقیست نیکوست و اما اطیان طیب الروائح مانند طین دغستانی و مختوم و آنچه بدان هر دو مانند مدت بقای قوت آنها از لولو کمتر است
و گل احجار و اطیان ... بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زایل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود و آنچه صاحب رایحه است مادام که رایحه با آن باقیست
قوتیست پس بعد ضعیف و باطل میگردد مثل سایر احجار و اطیان میشوند والله اعلم. فایده بدانکه اکثری برانند که ماده بالطبع منطرق زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت خوبی جوهر
و صفا باشند و کبریت در قوت نارینه صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب از مبدای فیاض جل ذکره فایض میگردد و ذهب متکون مییابد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت
نقره مییابد فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی با جواهر باشند کبریت اکثر و با قوت مائیه صورت قلعی می پذیرد و هرگاه ... بیشتر باشد صورت اسرب مییابد و اگر زیبق جید نیکو جوهر بود که مانع ظهور
اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب ... باشد صورت نحاسی مییابد و چون با آنحال یبوست شدیده بران غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نیز نامند میپذیرد و از کبریت جید نیکو جوهر
و زیبق ردی ... با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی برو فایض میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی به بعضی با اعمال مخصوصه ... در کتب خود که رفع بدی جوهر هر یک شود
ممکن است اما بنا بر این تحقیق ... بیش نباشد زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار شفافه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل ماده ... اینها زیبق و کبریت است
با اختلاف مراتب صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد ولیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیه خود مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صاف
باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود والله اعلم. اما ادویه نباتیه پس آنها یازده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و عصارات یا ازهار و فقاح یا ادهان یا البان میشوند
یا اوراق و یا اثمار یا بزر و یا اغصان یا اصول یا لحا و قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و ... و جاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما
عصارات مانند اقاقیا و ... و افیون باصطلاح قدیم که عصاره خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول قدما ... که عصاره ... است از اینها کمتر و اما ازهار و فقاح که
گلها و شکوفها است مانند بنفشه و نیلوفر و ورد و گل گاوزبان و فقاح اذخر و ... و امثال اینها و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و مازریون و ساذج هندی و ورق الآس ... و امثال اینها
نیز بحسب قوت و ضعف خود یکسال بنهایت تا دو سال قوت آنها قوی میباشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان ... مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال
میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی میماند و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب ده سال باقی میماند و اما ادهان
مانند زیت و دهن بلسان و قنه و قطران ... اینها پس تازه آنها بهتر ... که بر یک دو سال ... و کهنه رطبه و یابسه آنها بعد یکسال تا دو سال پس فاسد و متغیر میگردد و اما دهن بلسان
پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدتی مدید باقی میماند و گفته اند هر چند که کهنه تر شود جید و قوی تر میگردد و همچنین دهن کافور و زیت و دهن اذخر تا دو سال و اما اثمار مانند عناب و سپستان و حب البان و مازو
و بلیله و آلو و آلو بالو و ... و لوز و جوز بوا و ... قاقله و فلفل ... و امثال اینها ... که آنها مختلف ... مانند ... بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و ...

وخشخاش وخیار وهندوانه وخربزه وکدو ومثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشد والا تا یکهفته وکمتر از آن خصوصاً مقشر آنها وگردکان وبادام وبزر ریحان مانند بزر رازیانه وکمون وکردیا وکاسنی وکشنیز

وکاهو وخشخاش وکنجد ومثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه وحرف وخردل ورازیانه ومثال اینهاست دو سال تا سه سال بحسب حفظ ونگاهبانی از تم ورطوبت وخاک وباد وغیرها

باقی میماند وکثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکوره قبل واما اغصان ولحا واصول وقشور مانند عود ولسان وزرنب وشیطرج وسکاعی وبادآورد وبیخ کاسنی ورازیانه [illegible] وکرفس وازخر

وجنطیانا وعاقرقرحا وتربد ودارچینی وقرفه وسلیخه وپای زیبورج وپوست بیخ کبر وانجبار ومثال اینها پس مختلف میباشد بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت ورخاوت وضعف پس آنچه

مانند قسط وزراوند دوج ودرونج وزرنباد وجوزبوا ودارچینی وقرفه وسلیخه وزنجبیل ومثال اینهاست قوت آنها تا ده سال باقی میماند وخربق از اینها زیاده ودیگر آنچه در اینها رطوبت فضلیه باشد

مانند بیخ چینی وزنجبیل وزرنباد وزراوند مدحرج وبهمنین وبوزیدان وشقاقل ومثال اینها که بزودی کرم میخورد وضعیف وفاسد میگردد واما آنچه از لحا وعروق است مهلت میباشد تا سه سال قوت

اینها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد واما آنچه از حیوانیه مانند شحم ومراره وانفحه وقرن وحافر وظلف وزبل وبعر ودم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند ونمک سود نمایند تا یکسال قوت

آن باقی میماند ولیکن مستعمل در مراهم وبعضی تراکیب دیگر وبعضی امراض نخواهد بود واما مراره که زهره حیوان باشد مدت بقای قوت آن بیشتر از [illegible] است [illegible]

تا چند سالها میماند واما انفحه که پنیرمایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیرمایه شتر اعرابی وغیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است واما قرن

وحافر وظلف وغیرها که عبارت از شاخ وسم وناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند واما زبل وبعر ودم که عبارت از سرگین وپشکل وخون حیوان است پس مانند سرگین سگ وکفتار

وبز وضب تا یکسال وهمچنین خون آن واما جندبیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم فصل ششم در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن وطعمه که جمع نمودن آنها باهم مناسب [illegible]

باید آنکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا مقتضی در خود نیابد وگرسنه وتشنه نشود طعام وشراب نخورد ونیاشامد وآنهم بقدر ضرورت واحتیاج که بسر حد امتلا وتخمه نرسد که مکروه ومضر است ودر هنگام [illegible]

وسیری وسیرابی طعام نخورد وآب ننوشد ودر هنگام گرسنگی بسیار وعطش مفرط یکدفعه طعام وشراب بسیار وسیر نخورد ونیاشامد وهمچنین بعد از ریاضت وحرکت شدیده مفرط ودر ایام گرمی بسیار بر مزاج [illegible]

دو دفعات اندک اندک خصوصاً آنکه طعام ثقیل یا غیرعادی ومعتاد وبسیار گرم ویا بسیار سرد باشد همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم ویا بسیار سرد باشد بلکه اولاً مضمضه نماید ودست در رود [illegible] واگر

از این مرتبه واگر از این تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد وواجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که محاذی تناول شود ونه بطرف راست ونه چپ ونیز لقمه را باید کوچک بردارد و[illegible] نماید

در تناول [illegible] اوائل روز طعام سرد ودر زمستان اواسط آن وطعام گرم ودر بهار [illegible] طعام معتدل ودر شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه واگر [illegible] دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است [illegible]

که در روز اول [illegible] وآخر روز یا اول شب ودر روز دوم وسط روز وهمچنین وباید که بسیار طول ندهد زمان اکل را و[illegible] تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید وبعلامت [illegible] ونداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام

غیر منهضم سابق نخورد ومادام که ثقل در معده وسینه [illegible] یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند وبالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود وتشنه گردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد [illegible]

آن اکثری وبرای مستطبین است والا اطفال وجوان محرور المزاج قوی الهضم وپیران وضعیفان وبارد المزاج را هر یک نوعی خاص میباشد وحکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود ونیز باید که [illegible]

تناول نماید هنوز قدری میل ورغبت بطعام وگرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد وابتدا بطعام معتدل [illegible] یک نوع از طعام [illegible] نماید وبعد از آن [illegible]

باین نحو تدابیر بدن اکثر صحیح وسالم وحواس نیکو وصاف میباشد واز درهم وبرهم خوردن بدن ثقیل وحواس کدر وبلید وانواع امراض وعلل طاری میگردد واجتناب نماید از خوردن نان گرم [illegible]

بلا فاصله بالای آن [illegible] احداث عفونت وبخار مینماید واز اجتماع طعام لطیف وکثیف مانند خربزه بالای طعام کثیف وشیرینی یا شیرینی بالای گوشت [illegible] ولطیف وکثیف وهمچنین سریع الهضم [illegible] الکیموس بالای [illegible]

ردی الکیموس [illegible] پنیر ومثال اینها نیز که طبیعت غذای لطیفه شیرین یا سریع الهضم را بزودی [illegible] میباید وباقی میماند [illegible] آنها وباعث گرانی ومرض میگردد وهمچنین جمع ننماید میان دو [illegible]

که سرد وگرم ویا سرد وسیر یا بالفعل ویا بالقوه ویا هر دو [illegible] ویا هر دو [illegible] ویا هر دو [illegible] باشند واز خوردن سرکه بعد از برنج واز ماست یا ترب وماهی بالعکس [illegible]

برنج بر ماست وماهی [illegible] بالعکس واز شیر با گوشت برنج واز شیر با ماهی واز انار با هریسه واز انگور با کله گوسفند واز سرکه با عدس [illegible] واز خربزه با عسل [illegible] وخربزه [illegible] ومثال اینها واز انگور بعد از

طعام شور واز آب سرد بعد از میوه خصوصاً میوه تر وحلوا وطعام گرم شیرین وبعد از خواب وجماع وحمام وهر حرکت مفرط [illegible] وجماع بسیار [illegible] ودر حمام [illegible]

جمع میان طعمه ومیوه [illegible] بعضی آنها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش وچرب با شور ونیز بعضی گمان کرده اند که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد [illegible]

اند یا متضاد واگر متشابه اند پس گویا که یک نوع از طعام خورده شده اندکی بیشتر واگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری مینماید وتعدیل حاصل میشود [illegible] بودن این امر [illegible]

غذا متخالف یکدیگر [illegible] هیچ [illegible] مصلح دیگری نباشد [illegible] سرایت بدیگری نماید واز آن نیز فاسد [illegible]

متضادی [illegible] خواهد شد ومیتواند بود که دو شی متشابه [illegible] وهر یک از آن دو مصلح دیگری باشد مثلاً یکی [illegible] ودیگری [illegible] وبا یکی تقویت دیگری نماید [illegible] ونیز میتواند بود که دو شی متشابه

باهم [illegible] ومضر [illegible] جهت کیفیتی که [illegible] هر دو [illegible] اجتماع وترکیب وبالجمله این جمله قاعده کلی ندارد بلکه [illegible] وقوت وضعف [illegible] مزاج [illegible] والله اعلم فصل هفتم

در بیان احراق ادویه وتخمیص وتشویه وقلی وتدبیر غسل واحکام آنها ودستور العمل [illegible] چوب چینی [illegible] وشجرة [illegible]

[illegible] روغن ها [illegible] فائده [illegible]

قوت و کسر حدت آنست مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویهٔ عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنهاست بمزاج دیگر مانند کبریت
قلزنت و حجر بوره و سیلد و صدف و مرگ ترب و تنبا کو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنهاست مانند املاح و یا از برای
دفع اجزای غریبهٔ آنهاست مانند اثمد و بوره و سرطان و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن آنهاست مانند یاقوت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای
آنکه باطل گردد برودت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن و لقلقیت حصا دفعی و مهره و ساج برای جذام و خنازیر زیرا که ادویهٔ باجاد لطیفا کجوهر اند و یا معتدل هر دو
چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت اینها کم میگردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویهٔ مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حاد حاد اند بسبب احراق و کسب قوت ناری
تقویت می یابند هم در حدت و هم در حرارت مانند قلزنت و حجر بوره و یا آنکه صلب باشند و یا در آنها رطوبت فضلیه ولزجه است بسبب احراق رطوبت آنها که ملتصقه ولزجه اینها کم فاسد و فانی میگردد پس سهولت و
اسانی و بزودی سائیده میگردند مانند حجار و ابریشم و یا آنکه در اینها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردند مانند نطرون بعد آنکه جسم اگر سبخی باشند که اعراض مدر که جسد را اصلاح ترکیب کند
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر کثیف الجسم و متخلخل باشند بسبب احراق میل برودت کنند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل
باشند از برودت میل بحرارت نماید و الصاً دانکه در احراق شیها امر دیگر است که در حبس مختلف را با هم تسوزانند مثل نمک و لوزه و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما
جوهر مصنوع و مانند اینها را ادنی احراق کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل دلقدوین باشد و الا بدون تقصیر استعمال نمود و تکلیس از کلس است یا حصدا ک
ایل مصر که نقاسی آنها مانند آن بریع احق میان جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا تکلیس نامند اما اشیائیکه قابل احراق از مردن احراق آن استعمال آنها
جائز نیست پس از آنجمله است اثمد و ارنب و لیلد و رصاص که اینها نامند و مهره و ساج و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و اما روحب الاس
و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینهاست و هر یک از اینها در موضع خود انشا الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی درینجا مذکور میگردد احراق بورق که بوره باشد آنست که ظرف سفالی
بر منقل گذارند و آنرا در آن اندازند و دیگر دانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته
شود و بگردد و مانند خاکستر احراق جبسین و شید الجص و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند که با آب و نمک پاک شوید و خشک نموده در کوزهٔ مطین
حکمت کرده در کوزه اجرپزی و یا اتون حمام و یا تنور بسیار گرم بر سر و شبی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و ما دام که سفید نگشته کامل نیست مگر در عمل باید نمود احراق چیزی دیگر
سایح که مار باشد آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا مهره و ساج هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا ببندند و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یکشب بگذارند پس آنرا
خشک نموده خواهد بود و سحق نموده باید تا تمیز کرده سوختنا نیز نمایند احراق خطاطیف که خفافیش است و لقب پرستو که نامند آنست که بگیرند جوجه خطاطیف را از خود بر آن کنده و شکم آنرا
چاک کرده شکم درو فست که بر آورده و نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در تنور یا در اجاج برازاتش گذارند تا محرق گردد احراق ابریشم
مانند احراق خطاطیف است احراق زجاج که قوارسی آبگینه و شیشه نامند آنست که بگیرند زجاج صاف شفاف خالص آنکه سنگریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزه
مطین و بالوته کرده سر آنرا محکم بسته در اتون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد و اما زجاج یعنی خاکستر آن بهتر آنست که قطعهٔ آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه
از آن متکلس شده باشد جدا نمایند و باز بهمراه گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام متکلس گردد پس بکوب سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد و شرقی از آن مقدار انتقالی باد و از ده مثقال
آنگرم سرکه است احراق زرنیخ آنست که بگیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته
در مطلی سر آن سوراخی برای بر آمدن بخار بگذارند و بر آتش گذارند ما دام که از آن بخار سیاه بر می آید نقص است و چون بخار آن سفید بر آید سوخته سفید گردد و کامل خواهد بود احراق
سلحفاة آنست که سلحفاة یعنی سنگ پشت را از شکافته جستهای او را افگنده و پاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اجاج آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق
سرطان آنست که بگیرند سرطان نهری یعنی آنکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج سرطان باشد و پاهای آنرا جدا کرده بر آن [illegible] و باقی آنچه باقی است را جدا انداخته و با خاکستر چوب تاک و نمک بپزند
و در کوزهٔ سفالی سر بسته و در سر آنرا محکم بسازند و یا آنکه کوزه را در گلی که در آن سرگین و گندم و قطنی ونمک باشد گرفته خشک نموده و در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و
تنور را سرپوش نهند مثلاً اگر شب گذشته باشد صبح بر آورند و اگر صبح گذشته باشد تا شام پس از کوزه بر آورده سائیده بکار برند احراق سرطان بحری نیز بهمان قسم است احراق بیضه
و بیضه آنست که بگیرند بیضه سفید مرغ را با پوست خالص بگیرند و در تنور یا آتش بگذارند تا سوخته گردد و علامت پختگی آنست که سفید گردد و اگر بر آید سوخته نگردد و مطین مذکور را گرفته در تنور
بگذارند تا آنکه سوخته گردد و حصد و امثال آن را نیز بهمین طریق احراق نمایند احراق عقیق و لیشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه از آن خشک
و خاک و میقت قابل سحق گردد احراق اسرب و مرجان آنست که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده لیکن آنرا ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد و اما
بحد رمادیت نرسد و اگر سیاه سوخته گردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و قوت است پس از آن در آب نرم سائیده استعمال نمایند احراق لولو آنست که مروارید را مقداری در ظرف سفالی کرده در آتش گذارند و
در میان آتش گذارند و بعد پس از آن نمایند برآورند که خوب سوخته باشد احراق [illegible] آنست که [illegible] گرفته و در تنور یا تنور سرد در شبی بگذارند و پس از آن سرد شود برآورند

و گل را از ته‌ها دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق دیگر آنست که ملح را شسته خشک نمایند و چون سوده در دیگ سفالی کنند و طرف سر آن را از گل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و
و طرف دیگر را از خاکستر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آنزمان بلوغ احراق ست پس برآورند و بکار برند احراق کهربا آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه
سفالین بگل حکمت کرده سر آن را محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند صبح برآورده سوده بکار برند احراق قلیمیا نیز همین نحوست احراق سرب که آن را آبار نامند آنست که بگیرند ده درم سرب را ریزه ریزه
کنند و نمک سازند و در تابه آهنی بر روی آتش بهم بجنبانند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بران ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام سرب سوخته گردد و اگر قدری باند بار دیگر جو قدری بران پاشند و بر هم زنند
و همچنین تا تمام سوخته شود نوع دیگر آنست که سرب را صفحه‌های نازک سازند و بران قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را البر بوتی سفالی که دران سوراخی باشد بپوشند و طرف ان را از گل حکمت
بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام آن سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت با آن مثقال از پنج فلس زیاده نباشد نوع دیگر
آنست که سرب صاف خالص را با قدری گوگرد بگدازند پس در بوته آهنی کرده در کوزه حدادان بگدازند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند احراق خبث الحدید آنست که ریم آهن را تا فته تا هفت
مرتبه در سرکه تطفیه نمایند احراق آهن و فولاد آنست که هر یک را که خواهند براده نموده شبانه روز در بول گاو تجفیف نمایند پس آورده بر سر سنگ با آب هلیلج مقوع تا کیسه صاف ساخته خشک نمایند و همچو هبا
را در دیگ سفالی گذارند و بالای آن سر پوش سفالی گذارند و اطراف از گل حکمت محکم گیرند و تا یک هفته در میان سرگین گاو صحرائی گذارند پس برآورده تا ده مرتبه با آب مقوع هلیلج و در بین گاه گاه با آب
تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آن را محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده سحق نموده بکار برند و بعضی هر دم و در مرتبه آخر آهن را بار صلایه
نموده یک شبانه روز در میان آب میگذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس برآورده نرم شود بکار برند و عمل جوهر
قتل قلعی آنست که بعد گداختن بالای آب ایستد و ته‌نشین شود و بزودی قتل ذهب بدستور مسعود بن محمد سنجری آن آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که تا غبار گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی سرکه
بران بپاشند و دران نمک خوردنی نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب باند پس صلایه نموده شسته بکار برند نوع دیگر ذهب بهترین طریق سه آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب لوزه آب قلعی
ملح طعام را بجز صاف نمایند و ابهار را هر یک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس پنج جزو از منعقد ملح و نیم جزو از منعقد قلعی و یک جزو از براده ذهب را هر چهار جزو را باهم بکوبند و در دیگ
و در ظرف شیشه با آتش نرم کرده با شیشه پس سه شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا هم بر دارند پس بر تنور آتش سرخ کنند و باز در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بجای آتش بدمند که کم
سرخ گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و باز هم بکوبند پس بسایند و بشویند تا طلا از سائر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر چنین شود سحق بکبریت که اجزا
شود منعقد نماید سرب را الا انست که پاک شسته سوده استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت ست و درین امر عدیل ندارد و مقدار
شربت آن یک قیراط است نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند ریگ شود و اگر دینار یا صورت دیناری آن بحال باشد آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که با طین بوته را برابر دارند با سرکه سوده گوگرد آلوده
باشند و با آتش گرم نمایند بعد یکه گداخته گردد پس بوته را برآورند تا سرد گردد و مکرر [illegible] نمایند و هر مرتبه با طین بوته را با مرداسنگ و با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرکه
و سرمه و سرب [illegible] نیز این عمل نمایند نوع دیگر که دستور حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه بریزند پس صفحه‌های نازک
ساخته برنج سیاه و سرکه آلوده در آتش بگذارند و با نمک آب بشویند و با برنج سرخ پنهان کرده در بوته که با طین آن گوگرد آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم و با آب
آتش گذارند و بر هم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید پس شسته بر نگاه سماق و زنگ سحق نمایند و اندکی از آن را در آب ریزند اگر بر روی آب ایستد بکار برند استعمال نمایند و ستور حلالا دادن و لکن نیمون
و طرق طلا که کم رنگ و ناخالص باشد و نگین ناید تا خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شلخ و جاموسی و نمک سنگ هر یک مساوی سوده با آب سرشته بر نگین بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد
بر آتش سرخ دارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند نگین و براق خواهد بود نوع دیگر آنست که بگیرند زرنیخ سفید و دو وزن شوره و نمک و طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و در طرفی و یا ظرف طلا را
با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و بر رو آن را بالا گرداند و جای آن خالی تا اندک بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بر دارند و بر زمین اندک گودی کرده دران بگذارند
و خاکستر زغال را با هم کرده بالای آن بگذارند و لحظه صبر کنند پس آورده و با آب بشویند اگر نگین شده باشد بهتر و الا مکرر عمل نمایند تا نگین گردد احراق فضه آنست که بگذارند نقره و خار را در بوته
قلعی کرده در [illegible] شده یعنی بوته البیضه آب قلعی آلوده [illegible] که بگدازند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد نوع دیگر آنست که نقره را براده نموده و با نمک در ظرفی آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خواهند که زود شود و
گوگرد بران بپاشند و بگذارند تا سوخته گردد احراق نحاس آنست که ریزه ریزه کرده در دیگ سفالی و یا در پرده مس گذارند و در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا اندکی گداخته گردد و قدری کبریت بسوزند تا سیاه گردد
پس پاک شسته در آب پانچ و یا بر قرنفل مدقوق پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر نیز در چشم باشد یا مدقوق در دوش و یا بچشم آب سرد اندازند و الکلیس [illegible] بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آن را صاف کرده
و قیمه نموده با گوگرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس پنهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا آب و نمک قلیل گردد پس گوگرد و بره [illegible]
بپزند تا سیاه گردد احراق قلعی آنست که بگیرند قدری از آن [illegible] حکمت گرفته و دران خاکستر کرده بر آتش گذارند تا انکه بگدازد و بقدر سه چهار برابر آن [illegible]
و دو آن قدری بروی آن پاشند تا سوخته گردد پس برآورده و در میان [illegible] تا سوخته گردد و آن اجزای آن را هر روز بشویند تا منعقد گردد پس و آورند و بکار برند احراق [illegible] سوده و گوگرد [illegible]
آن آنست که بگیرند از [illegible] پاک شسته [illegible] و بعد از آن [illegible] ریزه ریزه کرده [illegible] بر روی آتش گذارند [illegible] احراق [illegible] آنست که [illegible]

موی احراق نمایند احراق پوست گل و وصالیس و بزرور نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر آنرا خواهند زیاده احراق نمایند احراق عود هندی و نهال آن از خار است
که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور و یا او جاع آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و لیکن صدر بادیت نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد
احراق عقرب که رماد العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آنرا بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب زر و مانند آن که آتش آن حدتی داشته باشد گرم
نموده آتش از تنور برآورده باشند بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بتدریج بکار برند و باید که تنور بسیار گرم باشد که عقرب تمام سوخته خاکستر گردد و عقرب صالح برای این امر عقرب سیاه است و علامت نری
خفیفی و لاغری آنست نوع دیگر آنست که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوری که بسیار گرم نباشد بمقدار شش هفت ساعت بگذارند بجوی سبدوی خشتی و [illegible]
گذارند اگر قابل سحق شده بهتر والا دو ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بجهت ریختن استعمال نمایند احراق اهلیلج از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه
و اهلیلج کابلی درین امر بهتر از سائر اهلیلجات است آنست که بگیرند اهلیلج را و در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده اهلیلج محرق را سوده استعمال نمایند احراق قشر
بیضه که کلس البیض نیز نامند آنست که پوست تخم مرغ را اگر پوست جوجه برآورده باشند بهتر است در آب نمک مکرر بجوشانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نمایند پس
نرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی است تکلیس طلق بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسه کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد سنگ ریزه
خرد در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آنرا بجز علاقه از آن بگیرند و از آن خشک کرده با شهد و عقاب بمساوی الوزن سحق بلیغ نموده در
کوزه مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند آتش شدید سه شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشند فبها والا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی
آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید مکلس خواهد شد جهت فالج و لوسیر بکار برند مفید و مجرب است احراق طلق بطور اهل هند آنست که بگیرند
طلق نوع اعلی را که سفید و صاف است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند جوش بدهند و از سرکه برآورند و نرم
بکوبند و در کیسه صفیق مستحکمی با سنگ ریزه ها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق منحل شود پس از کیسه برآورند و بر سنگ نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی
گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی تا یک هفته بگذارند که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنگره که گیاه هندیست
و آب برگ تانوره و آب نوع اهلیله و بلیله و آمله هر یکی جدا جدا اکر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که سی صد بار بلکه زیاده آتش باید داد
و علامت کمال احراق آن آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب بدارند برق از آن مطلق ظاهر نشود اما دستور حل بعض منها حل طلق آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با نمک سحق
نمایند و با سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه ریزه گردد پس در کیسه کرباس مستحکم نموده سنگ ریزه اندر نهند قدری در اندخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و باد [illegible]
و کیسه را [illegible] بگذارند تا ته نشین گردد [illegible] خشک کرده استعمال نمایند نوع دیگر که از آن اسهل است آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش
گذارند و برافروزند پس از آتش برگرفته بطریق جواهر بر سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند حل طلق آنست که طلق را شگافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم
باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول گذارند و در این بول را تبدیل نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و [illegible]
[illegible] را در میان ظرف شیشه ضخیم بگذارند و ظرف را در میان حمی که از سرکه کهنه پر باشد مملو باشد [illegible] که سرکه [illegible] پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی آب گشته
حل شده باشد نوع دیگر آنست که سر ترب را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند
آب صاف گشته خواهد بود حل ذهب جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست که بگیرند ورق طلا را [illegible] با گلاب و بیدمشک [illegible] قدری نبات سحق بلیغ
نمایند و سوزی آن مقدار که یک قیراط تا دو قیراط طلای خالص خورده شود و نوشند با گلاب و بیدمشک حل ذهب [illegible] جهت تقویت قلب [illegible]
[illegible] ورق طلا را [illegible] بلیغ نموده [illegible] که چون بر آب ریزند [illegible]
[illegible] کرده [illegible] با سرکه انگوری [illegible] با عرق نمک بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن [illegible] و در حمام [illegible] آتش دهند [illegible]
[illegible] نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد [illegible]
[illegible] بکار برند [illegible] و در تنور گذارند [illegible]
آنچه خواهند در شیشه کرده [illegible] و آتش برافروزند [illegible] که در تنور گذارند
چون آتش تنور [illegible] خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام [illegible] باشد پس برآورند [illegible] سحق نموده
غسل نمایند در شیشه [illegible] و تجمیع و تقلید [illegible]
[illegible] بیان نمودن [illegible] چیزی دیگر [illegible] در تنور گذارند [illegible]

آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته تسویه یابد مانند صیقل و سقمونیا و امثال اینها و یا آنکه کوبیده و یا عسل سرشته در قدح بسته گل گرفته در تنور معتدل بگذارند و پس برآورده
بکار برند مانند انیسون و ثمرة الطرفا و امثال اینها جهت سفوفات و غیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود و پس آنچه را خواهند دران بریزند و حرکت دهند تا بسبب
تمام که همه آن مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بادرنگبویه و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزرقطونا و بالجمله هر بزری از بزور را که خواهند و بهترین ظروف
از برای این امر سنگی یا سفالی است و حد وسط تحمیص آنست که از ان چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن گاو و یا غیر آن بریان نمایند بحدیکه بو برآرد و سرخ گردد
مانند بزور و یا بقدر آنکه بشکفد و بترکد مانند بلیله و عفص و یا بحدیکه بخش برآید که بریان شده است مانند حب السحید و امثال اینها و تسویه توتیا آنست که آنرا سوده با بقدر ممسوده در آتش نرم
بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت آنست و مغسول آن مجوف بی لذع و [illegible] بریان نمودن افیون آنست که افیون را بقدر باقلا
و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند و اما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن یعنی تربیت و پرورش دادن بعضی ادویه است که در آنها حدت و یا حرارت و خاصیتی باشد
تا آنکه کم و زایل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و دند و تربد و مازریون و شیطرج و مانند اینها آنست که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا بخمیر مقشر بپوشانند و آنرا
به قطعه از سیب یا به بسته و بر روی آن خمیر بگیرند و در میان تنوری که گرمی آن معتدل باشد گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد و پس برآورده خمیر را دور کرده سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک
ساخته بکار برند و اگر سیب یا به یافته نشود در عجینه [illegible] سوراخ کرده بجای درجوف آنست برآورده [illegible] سقمونیا را دران کرده [illegible] اگر [illegible] ریخته [illegible] تسویه نمایند
حکیم [illegible] گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را [illegible] سوده استعمال نمایند حکم تسویه اصلاح وارد [illegible] اولا [illegible] مدبر نمایند پس [illegible] استعمال نمایند بهتر است و انزروت را باید که
و شیر الاغ سرشته [illegible] بریان نموده [illegible] و اگر زیاده بهتر خواهند [illegible] حب الملوک را در روغن بادام [illegible] حب السلاطین است [illegible] سرگین گاو باید
[illegible]
گاو تازه گرفته [illegible] سرگین [illegible] و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم کنند و بالای آن خاکستر سرگین گاو [illegible]
سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین [illegible] و پس برآورده [illegible] حب السلاطین [illegible]
[illegible]
[illegible]
پاک [illegible] حب الدلق [illegible] مصطکی [illegible]
مساوی کوفته و بیخته [illegible] روغن [illegible] حب [illegible] امثال اینها [illegible]
[illegible] حب السلاطین [illegible] روغن بادام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بگذارند [illegible] بریان کنند [illegible]
[illegible] سرگین گاو [illegible]
برافروزند [illegible]
[illegible]
[illegible]
اینها بکار برند [illegible]
[illegible]
کرده بران آب [illegible]
[illegible] توتیا [illegible]
نمایند [illegible]

سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند تدبیر خبث الحدید آنست که خبث الحدید را کوفته بیخته مدت چهارده روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده
در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بزود [illegible] نشود و در ترکیب استعمال نمایند نوع دیگر آنست که خبث الحدید را نرم کوفته بیخته مدت چهارده روز
در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب گذارند تا هفت روز بخیسانند و هر روز آب گذارند تازه کنند پس آورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن [illegible]
[illegible] آلو و یا [illegible] بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است تدبیر براده آهن و تنقیه آن آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب نادیده [illegible] سرخ سازند
و در روغن [illegible] اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته [illegible]
تدبیر پوست بیضه آنست که قشر بیضه مرغ یا شتر مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب
متعفن نشود پس برآورده خشک نموده سوده بکار برند نوع دیگر آنست که با آب و نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای
این امر پوست بچه برآورده بهتر است تدبیر خشک آنست که خسک را در شیر تازه دوشیده شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه مفید است [illegible]
غسل بلادر آنست که بلادر را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی قوی را با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع
و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحه آهنی گذارند و دسته آهنی و یا غیر آنرا گرم کرده بران گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند چون خواهند استعمال نمایند با روغن
گردگان و اگر نباشد بروغن گاو بجوشانند و استعمال نمایند در ادویه و غیر آن که پوست آن داخل می‌شود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام ننمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردگان چرب
نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار عسل آن بیدن عضو متورم میگردد و بعضی را نه باید که اولا امتحان نموده بخار آن بکسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته اند در هنگامیکه جرم نیز
و اول ستاره دم [illegible] کوبیدن بلادر را با مغز گردگان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر صلاح آنست اصلاح شبرم آنست که آنرا بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن سه بار شیر را تبدیل
کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سده [illegible] استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب زیانه بخیسانند و خشک کنند
و بکار برند و با قول بعضی صرف استعمال آن جایز نیست اصلاح ادویه جهت انشا [illegible] و مثال این ها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته
شبانه روز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام یا روغن کدو یا روغن بنفشه بیاشته برورند و بکار برند و اگر آنچه حار باشند در روغن های بارده و بارد را در روغن
های حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که حکیم میر محمد مومن نوشته که معمول من است و بنابر مشاهده نموده ام آنست که ادویه کیفیه را بعد از آنکه دو سه روز در آبهای
مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین [illegible] بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن حبوب
قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آب آنرا جذب نمود کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند و بهتر مراد از شیر درین مقام شیر تازه دوشیده و شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است اصلاح دلق
آنست که بعد از آنکه دانه آنرا برآورده باشند در هاون [illegible] قدری روغن زیتون و مثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که با آن مناسبت داشته باشد و همچنین اصلاح [illegible] ادویه [illegible]
و هرگاه دلق را با دو [illegible] در آن ترکیب [illegible] باشند احتیاج بدخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دلق مغز دانه بیدانجیر است [illegible] کوبیدن [illegible]
آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد و قطعه زیبق که معمول اهل صنعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف سنگی چینی [illegible]
کنند و بر آتش گذارند و قطعه اندکی ظرف دیگر سطح را پر آب کرده بالای آن بدارند و یا بر سه پایه چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالای بسیار کم تر از ظرفیکه در آن سیماب است باشد
و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالای مجتمع میگردد و بر دارند و بکار برند نوع دیگر که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف [illegible]
و یا در آب [illegible] تا چرک سیاهی آن زائل گردد پس با عنب الثعلب مسحوق نمایند و در مرتبه سیوم با [illegible] بشویند و هفت مثقال آن را با هفت مثقال [illegible] دیگر [illegible]
با آتش ملایم بجوشانند و هر چند آب تحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یک [illegible] بعد از آن با آتش بسیار ملایم بجوشانند تا آب [illegible] زیبق باید برداشته نگاه دارند و این بالاجمال
صنعت [illegible] است و اما آنچه را بالتفصیل بود که بقول عبارت از آنست پس بدانکه فائده غسل تبرید و یا تلطیف ادویه حاره [illegible] و یا تعدیل یا رفع حرارت مادیه بلکه از احراق و یا رفع [illegible]
و غیر آن [illegible] با لانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویه معدنیه [illegible] و آنچه شبیه با حجارت باشند [illegible] و مرد اسنگ و سفیداب و مثال [illegible]
و طین و [illegible] و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه با اینها باشند بسیار نرم ساییده و در هاون و امثال آن کرده آب بر آن ریخته با دست [illegible]
آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آن آب را آهستگی در ظرف دیگر ریخته دور دارند و آنچه ته نشیند باز ساییده و آب بر آن ریخته همین عمل کنند تا تمام به آب مخلوط شده و در آن [illegible]
دیگر برود و بعد از آن روی آنرا بپوشانند تا غبار در آن داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آنرا ریخته ته نشین خشک کرده استعمال نمایند اما غسل طین آنست که هر گلی را که خواهند بشویند
[illegible] مقدار آب که او را فرو پوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن باشد بخیسانند و بعد پارچه کرباس بگذارند تا ته نشین شود و ته نشین را خشک نموده بکار برند غسل ادهان [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] دهند که زائل و تازه کنند آنرا آنست که آن روغن را در ظرفی کنند [illegible] و یا برف در آن [illegible] [illegible]

و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوبست و اگر بیک دفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و با گلاب و با برف و یا یخ و یا آب سرد نیز خوبست
روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش چوبی زدن و در حین جوشش آرد میده گندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد خوبست غسل شیرج که روغن کنجد باشد آنست
که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب از ان جدا کرده بکار برند غسل زفت
و امثال آن مانند غسل موم و مومیا و عنبر است که گداخته در آب صافی گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب بسته بردارند و عندالحاجت بکار برند غسل ابار و اسفیداج
و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لعل و امثال اینها آنست که هر کدام را که خواهند اول نرم بسایند و با آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند
و آب مخلوط آنرا بگیرند و همچنان چند مرتبه و در آخر آنچه در روی سنگریزه باند دور کنند و سر ظرف مخلوط آنرا بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک نموده اگر
از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است غسل نوره یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی
کنند و آب بران ریزند و برهم زنند در ظرفی کنند و ته نشین و در روی سنگریزه که باشد دور کنند و ان آب را بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی آنرا بگیرند و آب خالص بر آن بریزند
و برهم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند غسل مرداسنگ جهت امراض حاره آنست که مرداسنگ را با هموزن آن نمک بسایند
و آب بر روی آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بر آن ریزند و هفت روز
دیگر بدستور بگذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند غسل لاجورد و آنچه از برای امراض عین است مانند احجار
دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و صوف و چوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند و شسته با آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در ان بریزند و
بدستور احجار غسل دهند و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار گردد نوع دیگر آن است که سنگ لاجورد را کوفته و بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنجد یا [illegible]
خمیر کنند و با کف دست بمالند و همواره اندک اندک آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون بینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بردارند و آب اول را در کاسه نگاهدارند
از ان ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد وسط و ته نشین سیوم [illegible] بنابر قول صاحب قرابادین معصومی و بنابر فرموده [illegible]
مرحوم مغفور حجر ارمنی در بین زمان معروف [illegible] است غسل صبر آنست که بگیرند صبر را زرد [illegible] و آنرا بهمواری و آهستگی بکوبند و بحریره بیزند پس بگیرند [illegible] یک رطل [illegible]
و حب البلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درهم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در آن اندازند و بدست حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب نشده در کاسه
بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ ادویه بر آن ریزند و بدست حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در ان کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی
در ته آن نماند ترک نمایند و آبها را بگذارند تا ته نشین گردد از گرد و غبار [illegible] فقط نمایند پس آب صافی آنرا بجز علقه بگیرند و ته نشین را با زعفران بسایند [illegible] نموده در ظرف
چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاهدارند در ظرف چینی یا شیشه و عندالحاجت بکار برند و قوت آن [illegible] سال [illegible] مغسول از غیر مغسول ضعیفتر است غسل سویق [illegible]
گندم و غیر آن که خواهند در معده [illegible] نگردد و نفخ آن زائل شود آنست که آب گرم جوشان بران ریزند و بگذارند تا برآید و اگر دو مرتبه آب گرم بر آن ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند
و از آب برآورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد با خوردنی شیرین و گلاب و بیدمشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد و شربت ساخته در ان ریزند و تناول نمایند که بهتر [illegible]
و بعضی گفته اند که غسل سویق آنست که جو و گندم و یا غیر آن هر چه را بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آس نمایند و استعمال آورند غسل موم آنست که بگیرند موم را و گداخته
در آب سرد بریزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه [illegible] در زیر آن مجتمع میگردد دور نمایند و یا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد خوب برهم زنند و بگذارند تا سرد گردد و از روی آب
بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد و غسل زفت بدین نحو است و دستور سفید کردن شمع در حرف الشین در شمع مذکور میگردد انشاء الله تعالی اما دستور [illegible]
[illegible] چوب چینی و آن [illegible] بهترین [illegible] است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و قوبا و تحلیل [illegible]
و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما [illegible] بسبب [illegible] استعمال آن نکردند و خود را در رنج [illegible] آنرا در امراض بارده بلغمیه چندان [illegible]
نیست و همچنین [illegible] و بدون [illegible] اخلاط فاسده و در ان پرهیز نمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه [illegible] زیاده انفع [illegible] است و موثر
امراض [illegible] استعمال آن [illegible] بسیار است [illegible] آنست که چون خواهند استعمال نمایند [illegible] تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون [illegible] تمام حاصل گشت [illegible]
پس شروع نمایند [illegible] عرق گلابی رنگ [illegible] در خشکی [illegible] و صلابت [illegible] سیاه [illegible]
و نه بسیار [illegible] که اجزای آن [illegible] کرم [illegible] ناخورده [illegible] ورق ورق [illegible]
[illegible]
[illegible]

نموده و بعد از انتهای آن مجموع وزن نمایند و سنگ وزن آن را محفوظ دارند و سر آن را باز کرده همان مقدار آب بر آن داخل نمایند و سر آن را محکم ببندند و با آتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب به نصف رسد و در این جوش
سنگی [illegible] همان گذارند که بخار سر پوش از بر ندارد و در آخر چون سنگ وزنه محفوظ به نحوی برابر باشد فرود آورند و بگذارند همان قسم سر پوشیده و صبح گرم کرده نزد خود آورند و ردائی
بر خود پوشیده سر دیگ را آهسته آهسته باز نمایند تا بخاران تمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخاران کم گردد دیگ را از زیر ردا برآورده ردا را بخود بپیچند که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند
مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آن را با دو سه شربتی یا با پنج مثقال نبات نیم گرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر آن و قهوه کنند و آب خالص مطلق
نیاشامند و قدری از چوب چینی کهنه ریزه دارند اگر چوب چینی اصلی زیاده از قدر شرب و ایام مقرره مطلوب نباشد در آب بسیاری طبخ دهند و صاف کرده [illegible] روز از آن بشویند و طهارت از آن
نمایند و نیم گرم باشد در همه حال و اگر برای مشروب اول روز اولا قدری برآورند و بنوشند در حین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تأثیر آن است و پنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی
با اوصاف مذکوره را به دستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اگر اراده بیست و یک روز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه بر آنکه [illegible] آب مطبوخ چوب چینی
مقدار کثیر با آب خالص جوش نشود دو مثقال آن را با آب به دستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز یا هر چهار روز به عرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند به همان نحو و بعضی بر کرسی نشینند
که ته کرسی را به خیزران بافته باشند [illegible] پیچیده لحاف بر خود گرفته دیگ را زیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخاران تمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت بر سر و رو باشد گاه گاهی
سر و رو را نیز به لحاف ببرند و چون نفس تنگی کند برآورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی آهسته آهسته که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود بپیچیده درست بخوابند تا عرق در بدن خشک شود و لباس
پوشیده برآید و اثقال هر روز را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در این روز صرف گردد قدری از آن ثفل را در آب طبخ نموده به مصرف آورند و در روز [illegible] به حمام روند و
اثقال چوب چینی خشک کرده را با آب طبخ نموده بدان بدن را بشویند و بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی که در حرف الحاء در قرابادین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این
دستور از برای متوسطین در امراض ضعیفه است و اگر مرض و مریض قوی باشد در هر چهار روز دو مثقال یا سه مثقال بر آن پنج مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن به همان ترتیب کاهند تا بیست روز
یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیاده [illegible] چهل و پنج روز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن ریاضتی قوی باشد هر ده روز یا سه روز یا هر چهار روز یک بار به عرق نشینند و بعد تمام به دستور به حمام روند و بعد
روز یا بیست روز حلوا تناول نمایند و با هفت هشت روز قبل در این ده روز بعد تمام از خوردن آن نمک و ترشی و حبوب و لبنیات خصوصا و آب سرد و میوه‌های رطب خاصه مولد دم سودا و سوداوی و جماع و غسل
[illegible] کم خوردن و خواب در [illegible] و عوارض نفسانی و بدنی خصوصا در روز عرق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه پلاو و کباب نخودی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران
آن بسیار کم باشد یا با نان یا کباب و یا قلیه و قورمه و نیم رو بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک [illegible] و گوشت‌های [illegible] مانند گوشت بره و بزغاله شیرمست یا جوان فربه
و طیور لطیفه خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج [illegible] و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوصا مرغ پیر اجتناب نمایند و از حبوب فندق و [illegible] جلغوزه
و حلویاتی که مصنوع از اینها باشد و از جمیع ترشیها و جماع و میوه‌ها مانند [illegible] و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله [illegible] و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعضی اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط
برای طبیب و در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و المفرح و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هر یک در محل خود مذکور خواهد شد [illegible] عشبه
[illegible] چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را با هم ترکیب دهند بحسب
احتیاج و گاهی در این دو در چوب چینی نیز قدری دارچینی نیز [illegible] ریزه کرده برای سرد المزاجان و برای صاحبان سرفه و سل السوس خراشیده مرضوض اضافه نمایند و باید که عشبه
مغربی [illegible] طولا شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب یا بید مشک یا عرقهای مناسب دیگر به دستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص منافع آن ان شاء الله تعالی در ادویه مفرده
مذکور خواهد شد و نیز [illegible] آن هر دو است [illegible] ملطف و محلل و مفتح سدد و مجاری [illegible] مقطع و منضج اخلاط غلیظه [illegible] مقوی [illegible] حرارت غریزیه و دافع
امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و [illegible] و مثانه و مفاصل بارده [illegible] حصاة [illegible] ریاح [illegible]
و دافع [illegible] و قولنج و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و با طریق استعمال در قرابادین کبیر ذکر یافته
و [illegible] که بزبان فرنگی [illegible] خواص منافع آن در ادویه مفرده ان شاء الله تعالی مذکور می‌گردد و طریقه استعمال آن آنست که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ [illegible]
قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الابدل آن ده درم از جزو داخلی [illegible] چهل درم باشد [illegible] ریزه ریزه نمایند [illegible]
روز بجای [illegible] بدستور چوب چینی طبخ دهند تا به نصف رسد و به دستور چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثفل آن را [illegible] آب طبخ دهند تا به نصف رسد [illegible] نیم گرم [illegible]
[illegible] بیاشامند و [illegible] بجای آب بنوشند و چون قریب به اتمام رسد [illegible] چهل درم از جزو داخلی ده درم از قشر خارجی آن والابدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند [illegible]
آب طبخ دهند تا به نصف رسد ثفل آن را نیز به دستور طبخ دهند و بیاشامند به همان نحو تا قریب به اتمام رسد بعد از پنجاه درم از جزو داخلی ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود والا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و به همان
نحو طبخ دهند و بیاشامند [illegible] چوب چینی [illegible] طبیب حاذق است و چون [illegible]
[illegible]

و با صندل زرد مقدار ربع و یا خمس دوا در امزجه بارده و دار چینی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلبلی کما فیطوس یا کما دریوس در
و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فرسیون یا زوفا خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض گرده عرق السوس یا تخم خیار
یا خربزه یا خیار بادرنگ و در امراض طحال خشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض عوض ادویه مناسبه لایقه بدان و این دوا از برای عرق النسا و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و
اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شده دستور استعمال گیاکو و آن چوبی است که
از ملک فرنگ می آورند و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثه مجاری
و غیر آنست که بگیرند چوب گیاکو را و بسوهان براده نمایند و یا سه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب برانند ی که بسیار تند شود و از ملک فرنگ آید و یا عرق
قندی دو آتشه بلکه سه آتشه که گیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار یا شش مثلا در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن
خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که اصلا بخار آن بیرون نرود و چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه پاک کنند و سر آنرا محکم بسته
و عند الحاجت بعد تنقیه تام روزی دو توله آنرا نهایت سه توله و اگر مریض بسیار قوی البنیه و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانید تا بیست و یک روز یا چهل روز نهایت
تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شرب باید که منحصر به شیر گاو تازه دوشیده و چلا و یا شد چلا و یا قلیه و یا قورمه و کباب و پلا و نیز میتوان خورد و لیکن باید که همه بی نمک
و بی ماست باشد و سائر تدابیر و پرهیز و ما تقدم و ما تأخر بعینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادیان و گاوزبان و شاهتره و ابغا جیخ و اذخر و غیر آن از عرقهای مناسبه
بجای عرق قندی یا با ادویه مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفرا بن و شجرة البنی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهت اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند صداع مزمن
و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و بالطریق المذکور چوب چینی از هر یک بقدر لایق جنسا بنده استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب از عرق قندی دارند
و این ترکیب خوب است طریق استعمال شیر شتر جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن نهایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع ضیق النفس بارد و حمی جهی برای
آن نیز معتدل و نسبت از چون یا از بعض و شیر بهاره و معتدله نوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را القلیف گیاه وحبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت سپرز کاسنی
و جو و تسیل و کشوث و امثال اینها و بجهت استسقای کنکر و در مسه و رازیانه و کرفس و جعده و قاقلی که شور باشند و مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدی که گرانی نکند
و بهم گردد و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجتنب باشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن شده منتهی گردد و تسکین یابد
و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده و سینه ثقل نشود و مطلقا سو هضم و عدم تسکین نیست زیاده میتوان نمود و اگر تسکین نگردد جهت دفع تجاوز آن اندک ساده اکتفا نمایند و اگر سو هضم شد
که قبل از آب و غذا ایران نمایند و تشنگی دیگر و آب مطلق ننوشند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید با عرق چند
گرد دیگر در میان یا در روز در میان ننوشند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز در حضور خود طلبیده بطرفی
پاک شسته خشک نموده با آتش گرم نموده در ظرفی بزرگتر از آن آبگرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن مقدار مذکور را بدوشند که گرم باشد به تنهائی
یا با ربع آن یا کمتر از آن بقدر مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نه نماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه دیگر مانند سفوف
دار کتب و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند هیچ نخورند و ترک نمایند و بحاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشد و تخمه بضعف معده و غیر آن گردد دستور
شیر میدان بجهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و ماده و سرفه های مزمنه وادی آنست که بزر البلادر و ادویه های مناسبه تقلیه نمایند و مانند شیر شتر
بدوشند و مقدار آن و جهت استعمال آن مثقال تا چهل مثقال تا یک مثقال کثیرا و نیم مثقال سبوس یا نیم بادام گرم جهت نفث الدم و سرفه و سل و همچنین با صمغ عربی و کتیرا و بهر یک
با گل ارمنی و پاک فام سائیده مقوی یا گل ارمنی و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن
و بجهت استعمال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا بحدیکه مطابقت کند بیفزایند اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد با ادرار قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند
و رفع حدت معده و قرحه امعا و استعمال آن بیفزایند تا بحدیکه موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص هم بکند و سرد و اول جنبه کرده سی کاسنی و شکر
و شیره دم شربت بنفشه اگر گرمی نکند و خطمی و بادرنگ و تخم خیار و کاهو و سکنجبین و شربت نیلوفر و شیره تخم بنفشه بیفزایند و بجهت دو سه ماه شربت بنفشه برسد در صورتیکه شربت بنفشه گرم
بکند و الا شربت بنفشه ابیفزایند و یا آنکه مطلق در آن اضافه نمایند و اگر شیر هیچ هضم موافقت نکند ترک نمایند دستور استعمال شیر الاغ جهت سل و دق و ترطیب بدن و دفع هزال و قلة الغذا
و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بگیرند باینده و علفهای گیاهای بارده طبیعت موافقه تعلیف نمایند و بطریق شیر شتر در حضور خود طلبیده بدوشند و اگر گرم روز اول دو درم و بعد از آن مثقال
مثقال یا قرص کهربا و طباشیر و لولو و غیر اینها از ادویه مناسبه جهت سل و تقویت قلب و دق مثقال تا شش مثقال زیاده هم اگر احتیاج باشد و نقل نمایند و موافقت کند بیفزایند و هرگاه
زیاده نمایند و الا کم کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند و در آن اطلاق ... اکثر ادویه مذکوره باید که ... نمایند ...

و سوء هضم و تخمه و تهیج عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حموضات و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها **دستور اشامیدن فادزهر حیوانی** جهت حفظ صحت و تقویت بدن
و ارواح و قوی باه آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از خلط فاسد ردیه بمسهلات و مقیات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود
آب و غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی را با مروارید و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطکی یک دانگ و عنبر اشهب و مشک از
هر یک نیم دانگ و دو ورق طلا و ده عدد و دو ورق نقره [illegible] عدد و مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته با هم حبوب سازند یا با نبات قوام
آورده سرشته حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با گلاب و بید مشک یا قند و نبات شیرین کرده یا بدون شیرین بنوشند و هر سال قدری بیفزایند
تا یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یک دانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل سال نرسیده باشد و محرور المزاج باشد ترک
استعمال آن نکند و البته محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جایز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از آن از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانیه و جماع
پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آنرا دفعةً خوردن با گرمی [illegible] مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح [illegible] **دستور اشامیدن**
دوغ جهت حمی دق و امراض حاده و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاو یا بز و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند خوب برهم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مائل بترشی باشد
اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد پس ده درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک میده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو متمزج یابد و تناول نمایند و اگر از این مقدار زیاده خواهند
و احتیاج بیشتر باشد بهمان نسبت بر هر دو مقدار بیفزایند و روز دوم [illegible] درم دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عافیت بدان حاصل گردد و چون خواهند
بکاهند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاطاً [illegible] گفته اند [illegible] ده درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند و در [illegible] دوغ و یک درم نان بیفزایند
تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستوریکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادت بخوردن دوغ باشند احتیاج باین تدبیر نیست بلکه همین [illegible] قوت هاضمه و اشتها او حمی
عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر آنوقت اقتضا کند از گرمی هوا [illegible] و غیر خالص و امثال آن [illegible] با حلیب و یا شیر [illegible]
[illegible] تا آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسب استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تابه یا آهن تابه [illegible]
[illegible] فادزهر حیوانی با دوغ [illegible] **اما دستور اشامیدن** ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الهندبا [illegible] ماء البقول هر یک جدا
جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد **و اما دستور** [illegible] عرقهای عطریه نیز در قرابادین در حرف الدال
مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت اما اتخاذ بعضی ادویه و صنایع اینها **اتخاذ دخان کندر** جهت رویانیدن موی [illegible]
کندر را در ظرف [illegible] بچینند و در زیر آن فتیله مانند فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند یا آنکه در ظرف سفالی
[illegible] بچینند و فتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه [illegible]
بالای آن گذارند و آنچه دود در آن مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همان است و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ دخان حصی لبان** [illegible] لبان نامند جهت تقویت [illegible]
و دفع رطوبات و غیر آن [illegible] که برای آن در ادویه مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است [illegible]
لبان نامند **اتخاذ عسل** [illegible] آنست که [illegible] هر قدر که خواهند در شیشه [illegible] پر کنند و سر شیشه را [illegible] نمایند [illegible] ظرف [illegible] بزرگی [illegible]
آن مقدار [illegible] نصب کنند که وسط آن ظرف [illegible] سوراخ کرده [illegible] شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید [illegible] و آن ظرف [illegible]
گذارند که در آن آب [illegible] و بالای [illegible] شیشه و اندرون ظرف که در آن است سرگین گاو خشک صحرایی پر کنند و برافروزند [illegible] آن تمام کمال [illegible] شیشه در آن ظرف آب آید و چون [illegible]
از آن شیشه [illegible] و تمام سوخته گردد [illegible] را از روی آب بردارند و اصلاح [illegible] یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع [illegible] آن در بیان تدبیر [illegible] در همین فصل مذکور شد **دستور اتخاذ** [illegible]
بطریق احراق [illegible] اما احراق آنست که [illegible] قلعی [illegible] که خواهند [illegible] در ظرفی [illegible] بچینند و بر هر صفحه قدری گوگرد سوده [illegible] باید که مقدار [illegible]
هر صد مثقال پنج مثقال [illegible] زیاده نباشد [illegible] گذارند و برافروزند [illegible] آهنی برهم زنند تا تمام [illegible] سوخته گردد [illegible] سوخته سفید [illegible]
که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و [illegible] آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد [illegible] کوزه [illegible] کرده [illegible] آتش کنند تا سفید گردد [illegible]
بگذارند تا سفید گردد **دستور احراق روی توتیا** که بهندی [illegible] نامند [illegible] احراق [illegible] که آنرا قطعه [illegible] نموده در ظرف [illegible]
[illegible] آهنی [illegible] احراق قدری [illegible]
[illegible]
[illegible]

ازو اسفیداب گردد و بریزد و در آن مجمره کرده و دهن مجمر را محکم ببندند که بخار سرکه بیرون نزند و بهر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در آن ظرف ریخته باشند بردارند و باز
انگور کوبیده بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد نوع دیگر آنست که قلعی سرب را در ظرف سفالی گذاشته آن ظرف را در ظرفیکه سرکه بیاندازند در آن کرده باشد بگذارند چنانچه
معلق باشد تا به بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد نوع دیگر که آنرا اسفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن بمالند و بر روی هم گذارند
در ظرفیکه در آن سرکه انگوری باشند و در حجم سرکه گذارند و سر حجم را محکم ببندند که بخار سرکه بیرون نزند تا هر روز ایام تمام آنها سفیداب گردد پس برآوردن آنچه سفیداب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده
در آن نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء سرکه انگور از آن دور شود و سائیده بکار برند اتخاذ توتیا توتیای کرمانی مراد و به معرفه ذکر یافت و توتیای هندی مس سوخته که با زاج
و بقولی با کبریت احراق مینمایند اتخاذ راسخت که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالای صفایح
صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و کبریت امثال آن بر آن بپاشند و در سرکه انطفا نمایند و تکرار عمل نمایند
تا تمام سوخته گردد و شنیده شد که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی بسایند و چون که بهم شکسته شد شبیه براخت میگردد پس آنرا بجای آن میخورند اتخاذ سکبور از برای آتشک [illegible]
فارسی و سقه صینیه که آنرا انجلی گویند و جرب جنین و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور و الف و ریشهای کهنه و تمام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشند و از برای تفتیت
حصاة و دفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک سنگ از
هر یک [illegible] و در نسخه دیگر بجای زاج سفید توتیای خضر هندیست که بهندی نیله تهوته نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده قرص سازند خشک نموده در کاسه
سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مانند آن که نمک [illegible] باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بگیرند و شبانه روز در سرگین گاو صحرائی
خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد و اگر برای تقویت باه است شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس بردارند آنچه در ته ظرف و اطراف آن
چسبیده باشد بگیرند که آن سکبور است نوع دیگر آنست که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید [illegible] مثقال و با هم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم
بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته و رزیده باشند گرفته و خشک نموده و در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که
تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس بیاورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزا را از درون شیشه برآورند و باده وزن آن دو یک سیماب سحق بلیغ نمایند تا ممتزج گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و باز سر آنرا
محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه ریگ کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز ریگ نمایند که تمام شیشه در ریگ پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند بمقدار که یک شبانه روز [illegible]
و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاه دارند و همین عبارت از [illegible] و مجرب [illegible] ازان و طریقه استعمال آن [illegible] اتخاذ زعفران الحدید [illegible]
که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه با آب و نمک بشویند تا سیاهی از آن زائل گردد پس با آب خالص [illegible] وزن آن [illegible] در ظرف سفالی [illegible]
و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم برآورند زرد مائل بسرخی قابل سحق گردد نوع دیگر بقول اهل صناعت آنست که بگیرند [illegible] مثقال برادهٔ آهن را [illegible]
در قرع مطین کنند و بوزن آن تیزاب فاروقی اندک اندک بر آن ریزند و چون ازان دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و [illegible] بر آن [illegible] کنند و با آتش ملایم
مقطر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد [illegible] آتش را تند کنند تا [illegible] و بعد از سرد شدن [illegible] بکار برند اتخاذ زنجفر که شنجرف [illegible] نامند [illegible]
[illegible] آنرا [illegible] حل کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند و اگر خواهند [illegible] حل کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند [illegible] تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه
تکرار نمایند پس [illegible] کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند [illegible] و با هم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آب بر آن ریزند و [illegible]
[illegible] و [illegible] آب [illegible] بجز علقه بگیرند [illegible] بر آتش گذارند و [illegible] منعقد گردد و باز [illegible]
آب [illegible] و [illegible] آب بر آن ریزند [illegible] بجز علقه بگیرند [illegible] منعقد نمایند و باز حل کنند تا هفت مرتبه [illegible]
تکرار نمایند پس [illegible] در حل اکثر اجساد و ارواح مجرب [illegible] ریزند منحل گردد [illegible]
از آن سازند بگیرند کبریت [illegible] و سیماب خالص و [illegible] با هم سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد [illegible] سیاه خواهد بود پس [illegible] با آن روغن سحق نمایند
[illegible] و [illegible] خشک نمایند [illegible] و همچنین تا آنکه [illegible] نگردد پس سائیده [illegible] استعمال نمایند و این نوع [illegible] اهل صنعت است اتخاذ
زنجفر [illegible] آنست که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت [illegible] دوازده مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا هم چون غبار شود در کاسه [illegible]
آنرا بگل حکمت گرفته باشند کنند و [illegible] آتش [illegible] آورده باشند بگذارند [illegible] محکم ببندند و بعد از دو روز [illegible] نمایند در کاسه [illegible] زنجفری باشد [illegible]
سرخی و خوش رنگی آنرا در شیشه کنند و نگاه دارند نوع دیگر زیبق خالص هفت جزو و گوگرد خالص دو جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند تا نصفه شیشه
زیر شیشه [illegible] بگیرند [illegible] و در آن [illegible] تا دو [illegible] آتش [illegible] برآورند و این [illegible] سرخی [illegible]

کوگرد و سیماب مساوی است و در تجربه رومی سیماب دوازده جزو و کوگرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است **اتخاذ اسرنج** که بفارسی سرنج و بهندی سیندور خوانند با نجار بسیار است انجمله
آنست که سفیداب قلعی را یا قلعی و سرب را از زیر به سفالی کرده بر روی کوره آتش و خاشاک گذارند و قدری نمک بران بپاشند و بسیخ آهنی یا کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر
میگردد و چون اندکی سرخ گردد در دیگی کرده بر روی کوزه گذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد **اتخاذ سلیمانی** که معروفست بدو ا... بفارسی دارشکنه نامند
آنست که بگیرند از زیبق خالص نود مثقال و از سم الفار سفید مثقال و نیم و با هم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند **اتخاذ مرداسنگ** آنست که سرب را گداخته سرخ با سرب سوخته
بجوز و آن ... تا هر دو ممزوج شوند و ظرفی کرده و هر که اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدیکه جو بشکفد و مهرا گردد پس از جو جدا کنند و چون خواهند
که آن را تصفیه نمایند باید که بموزن آن نمک بسایند و در آب حل نموده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند پس خشک استعمال نمایند و طول
سفید کردن مرداسنگ آنست که در شیشه ... سفیدیکه بپیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد نوع دیگر آنست که مرداسنگ را با هموزن آن
نمک در ظرفی کنند و آب بران ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب بر هم زنند و بگذارند تا نشین گردد آب را بریزند همچنان
تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصطلاحا دران ... مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون را مهمله و فتح تا ... فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده این در ذرورات و طلیه ... مستعمل
است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند **اتخاذ زنجار** آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند و در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس یک یک دیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح ... شود
زنگار گردد نوع دیگر آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسایند در سبوی مسی یا قلعی کنند و سر آن را بگیرند و در زمین نمناک یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز بر آورند
همه آن زنگار شده باشد **اتخاذ زنجار الصفا** ... آنست که بگیرند ... و براده مس را ... و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس به سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه ...
تا آنکه خوب سوده زنجار گردد نوع دیگر که الطف از همه انواع است آنست که زنجار معمول را با مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطره قطره سرکه بسایند بران بچکانند تا
بمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آن را بپارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد پس سرکه تند بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و مکرر این عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آن را
تصفیه نمایند که زنگار مصفی یابند آنست که بگیرند زنجار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بجلد بسایند و بگذارند تا سرکه سبز گردد و آن سرکه را در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر ... در زنجار سرکه مقطر
بران ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد و سرکه صافی بالای آن را بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار عالی خواهد بود
اتخاذ سرکه هندی که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که ... سرخ ... از رز ... بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار
کرده آب بران ریزند بمقدار که یک شبر از روی آن بر گردد و سر آن را پوشیده در آفتاب ... گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند صنعت عود مطرا بگیرند عود
قماری ... و ریزه ریزه کنند و در گلاب ... بجلد ... بگذارند تا نرم شود پس بگذارند ... خشک نمایند وعند الحاجت قدری از ان را در مجمر
... معطر نمایند ... **اتخاذ زبد البحر** آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را گداخته ... ریزند و دو ...
... و ... گداخته ... بر هم زنند چون ... استعمال نمایند **اتخاذ طین حکمت** بگیرند طین حر که بفارسی خاک ...
گویند ... ریزه ... نمایند ... و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر
سر تراشیده باشد که سر تراشان جمع می نمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده ... نمک ... بگذارند ... روز ... تا خشک گردد پس خوب ...
در ... استعمال نمایند ... **اتخاذ الماس ... الزجاج** دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف
بر روی آن ... بردارند ... آنست که ... اوراق ... کرده ... آب ... نرم ...
... نمایند و آن ... بر روی آن ... اوراق ... سنگ ... دیگر ... آن گذارند ...
در آفتاب گذارند ... باریک ... و ... که سرخی و چربی آن که
... باشد بالکل ... گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز ... نمک ... بجوشانند تا بحدی رسد که صلاح چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی
و سرخی است ... مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بهم زده ... قطره قطره از آن آب بران ... ریخته بر
روی سنگ ... بسایند تا بحدیکه سنگ بالا ... پس ... صاف ... قطره قطره از آن آب ... ریزند که نرم ... گردد ... چون ظرف
چینی یا شیشه ... گداخته ... و صال ... شکسته ... برند و این اسرار ... **اتخاذ ...** ... و ...
و ... حکمت ... فاروقی ... در ... ذکر یافت و ... مذکور خواهد شد فصل ... در بیان معرفت افعال و ... ادویه مفرده ... ترتیب
حروف ... ادویه ... جنس ... افعال ... و ... افعال ... و ... افعال ... باشند ... و ... حالی ...

مانند منفعت اینها در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و مثال اینها و اما افعالی که مشابه بافعال کلیه اند باشند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و اینها افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون امور یی اند که نفع اینها عام است بجمیع بدن و هم چنین ضرر اینها نیز عام است لهذا مشابه بکلیه اند و نیز افعال کلیه بعضی اینها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند اینها و ثانوی بعضی از اینها همان افعال اند بعینه و لکن مقدار بقیاس دیگری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخین و تبرید است لیکن مقدار سوء مقابلین مرکب یی نیز افعال چند دیگر هستند و از اینها مانند تحذیر و تنعیم و الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره اینها از بعض مصطلحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل از این ذکر یافت

حرف الالف **اکال** یعنی خورنده عضو و آن دوای را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ که دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار ❊ ج ❊ **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوای را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و مرهم و دوای جالی ملین طبیعت هر چند دران قوت مسهله نباشد **جاذب** یعنی کشنده و آن دوای را نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقی آنست بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و نزد ظاهر جلد مانند جندبیدستر و زراوند و انچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و بر آورد مانند گوشت حلزون **جامد** یعنی بسته کننده و آن دوای را نامند که از شان آن باشد که خلط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کثیرا و کهربا ❊ ح ❊ **حالق** و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوای را نامند که بیخ موی سست گرداند و آنرا دفع سازد و یا آنکه سمیت کند که باسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر **حکاک** یعنی خارش آورنده و آن دوای را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام خلط گزنده خارش کننده را و نباشد بان حد که جرح کند عضو را مانند کبیکج ❊ خ ❊ **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوای را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی در طوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و جنکر پوشیده شود و نگهدار دارد از آفات تا آنکه گوشت و پوست صالح بروید ❊ د ❊ **دابق** دوای را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسپد مانند دبق ❊ ر ❊ **رادع** یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو آن دوای را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام از او و تنگ حدت حرارت که جاذب شده است و ازان و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب و اول در ورم و مقابل جاذب است ❊ ع ❊ **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت قبض جمع شود اجزاء عضو و افشارد تا آنکه انچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن منفصل و جدا گردند و از مسامات بیرون آیند مانند حضاض و پوست انار ❊ غ ❊ **غسال** یعنی شوینده و آن دوای را نامند که بقوت جالیه مفتحه خود که رطوبت نباشد و رقیقه فاعله که حرارت نباشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند اینها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب جوش آب نیم گرم ❊ ق ❊ **قاتل** یعنی کشنده و آن دوای را نامند که بسبب خاصیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و باطل گرداند و هلاک سازد مانند افیون و بیش و این مراد از سم است یعنی گفته اند که هر حیوانی مخصوص نام سم است و غیر حیوانی مخصوص قاتل **قاشر** یعنی پوست کننده و جدا کننده آن و آن دوای را نامند که بسبب قوت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد و قشرهای آنرا مانند قسط و زراوند و هر چه بقوت و فائده بخشد مانند بیخ سوسن و کلنار و مانند این ❊ ک ❊ **کاوی** یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوای است که جلد را بسبب احراق و تجفیف خود بهم در آورد و مجاری خلل آنرا مسدود سازد و مسام را ببندد و عضو را بجای خود مانند عضو گرم بریان و داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوای را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه عضو را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا بتحلیل برد مانند تخم سداب ❊ ل ❊ **لاذع** یعنی گزنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث نماید که اجزای آن بانفراد محسوس نگردند مانند استعمال خردل و سرکه و یا سرکه تنها ❊ لزج یعنی چسپنده و آن دوای را نامند که بالفعل و یا بالقوه در صورت تاثیر حرارت مزاجی دران قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منفصل گردند مانند خیارشنبر و موم ❊ م ❊ **مبرد** و آن دوای را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور **مبهی** یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظه منفصله است و آن دوای را نامند که تولید ماده منی و ریاح منفذ نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری عصب و عضلات و عضوهای تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها **مجفف** یعنی خشک کننده و آن دوای را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و بتحلیل برد مانند سندروس **مجمد** یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوای را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزرالبنج و لخلخه **محرق** یعنی سوزنده و آن دوای را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را بتحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ **محکک** یعنی خارش آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید خلط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و نرسد بحد تقرح رسانیدن مانند کبیکج و انجره **محلل** یعنی بتحلیل برنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند خلط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند دران و جدا گرداند اجزاء آنرا از هم و بخار دفع کند چنانچه بالکل باقی نماند از آن چیزی مانند جندبیدستر **محمر** یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و انچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج **مخدر** یعنی بی حس کننده و آن دوای را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح لطیف در آن و اندک

دران مدتی اندک بحبس گرداند و از حرکت باز ماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که حس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند مخشن
یعنی زبر و درشت کننده و آن دوای را نامند که بشدت و قوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزا ازانکه تکثیف نماید اجزاء رطبه ملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل مدر
یعنی ادرار آورنده آن دوای را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را بسوی بول و حیض و عرق و شیر مدمل یعنی اندمال آورنده و صلاح و جاق
کننده جروح و قروح و آن دوای را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه
بچسپند و بیکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام عضو را کثیف المسام را نرم
و مسامات اجزاء وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع گرداند ازانها فضول محتبسه محتقنه در انها را مانند ضماد شبت و بزر کتان مرطب یعنی افزاینده رطوبت و آن دوای را نامند که بسبب باقی
ماندن رطوبت خود و احداث رطوبت نماید مرقق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبت و این در برابر مغلظ است با قوت نافذه و حرارت و رطوبت میباشد مزلق یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن
دوای را نامند که تقویت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در ان محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و العبه مسدد یعنی آنچه باعث تسدید و منع گردد و آن
دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود و یا بسبب تغریه حادث سده نماید مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوای را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبعی باز دارد مسهل یعنی اسهال کننده و آن
دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعا و تفصیل آن در فصل
اول ذکر یافت مشهی یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوای را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوای را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه
دفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند با حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضا و صیغه لفظ مصلب دوائی را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت
گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است مطفی یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوای را نامند که بقوت برودت و اعتدال خود بنشاند تیزی و سورت
اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را معرق یعنی عرق آورنده آن دوای را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه جلد و اعضاء قریبه بان را بعرق دفع سازد و اخراج نماید
معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد معطش یعنی عطش آورنده و آن دوای را نامند که طبیعت مشتاق
تبرید سازد و تمام ازانکه ترطیب و آب شود مانند معده و جگر و یا بهوا بارد شمال در ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغری یعنی تغریه کننده و آن دوای لعابی را نامند که دران رطوبت لزجه
باشد که بچسپد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و امثال اینها و هر دوای لزج سیال مزلق چون حرارت دران تاثیر نماید مغری گرداند ازانها مغری
ساد حابس معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوای را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده بسوی آنرا متعفن گرداند و تمام آنرا تحلیل برد و باقی را قابل بیکی
بگرداند چه عضو نگردانند و نیز بسبب عدم احراق و تاکل برساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در انها متعفن مانند زرنیخ و تافسیا مغلظ یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است مفتت
یعنی شکننده و پاره کننده سنگ ریزه و آن دوای را نامند که دران قوت حاده نافذه باشد که چون با خلط متحجر میرسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آنرا مانند حجر الیهود که سنگ گرده را [illegible]
ازادویه مفتته حصاة مفتح یعنی کشاینده سده و آن دوای را نامند که بحرکت در آرد ماده را که در خلل مجاری و منافذ تنگ و لیف عضو مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردد مانند [illegible] فعل
مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این با تلطیف و تحلیل است و یا تلطیف و تقطیع و یا تلطیف و تغسیل پس هر جز جلا مفتح است و هر جز ملطف مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت
و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح منضج یعنی خام کننده و آن دوای را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را نیز و اکثر اخام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل
منضج و هاضم است مانند [illegible] فطونا درست و ضماد آن در خارج منضج یعنی نضج آورنده و آن دوای را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و ارواح و هوا و کفایت نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج
وحرارت را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسل را دور کند مانند شراب مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده
سازد مواد متحجر را و قابل [illegible] گرداند مقطع یعنی جدا کننده و آن دوای را نامند که بسبب حرارت و لطافت نفوذ و جود نفوذ نماید مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تغیر
در قوام آن مانند سکنجبین و خردل مقی یعنی قی آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه محتبسه در مجاری غذا و معده را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب مقرح یعنی زخم کننده جرح
آورنده آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود تحلیل برد و فانی سازد رطوبتی که میان اجزاء جلد است و تفریق دهد اجزای آنرا و جذب کند مواد را بسوی آن و حادث
قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوای را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد و یا آنکه تبرید نماید سخن را
و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بخاصیت بخاصیتی که در آنست مانند طین مختوم ملطف یعنی لطیف کننده و آن دوای را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند [illegible]
ملین یعنی نرم کننده بطن و آن دوای را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعاست و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس خیارشنبر و تمر هندی [illegible]
منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط فاسد و آن دوای را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع رساند آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند تخم خشخاش و یا بالعکس که غلیظ
را رقیق نماید مانند طبیخ جاشا و یا منجمد را نرم و سیال گرداند تا خلط [illegible] عبارت از اعتدال خلط در کمیت و کیفیت و قوام و صلاحیت خلط بجهت لایق آن تا حال گردد از آن نضج که مقصود طبیعت است [illegible]

دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق صافی حاد باشد تا از صلابت افراط و تفریط
تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون و با استحاله بدان داشته باشد و سودا
دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا و با اختلاط خون و غیر آن از فواید مطلوبه آن داشته باشد و لهذا النضج عبارت از طبخ معتدل کامل است منضج یعنی نضج آورنده و انداز
مانند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل برباح گردد مانند لوبیا بدانکه هرچه در آن نفخ است مصدع و مصر العین است از
ادویه و اغذیه آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده باشد و بخلال آن نیز بالتمام در هضم ثانی باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بوده نفخ
آن در معده و امعا به تحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از آن در عروق و اعضای تناسل رود مانند تخلیل برز جرجیر و این منعظ است و باعث لفوظ بهای ریح است منفخ قروح یعنی جراحت
و زخمها و آن دوای مرطبه را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و انها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و چاق شدن انها آید مانند موم روغن ملبت که مرهم نیز نامند یعنی روپاننده گوشت
و آن دوای را نامند که بگرداند مزاج خونیکه دارد و در جهت نشود معتدل مجففا تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود و در آنجا گوشت جدید صالح **فصل یازدهم** در بیان بعضی اصطلاحات طبیه مبتدا و له

حرف الالف **اجام** بمعنی نیزار است **اشتقاق** بمعنی کشیدن چیزی ملایم بود که بیار سایل باشد **اصل** یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه **اصول** البعبه
عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است **اغصان** یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر است گیاه شاخدار است و مفرد آن **غصن** **افوالی** چیزی است که در آن عسل حل کنند و
نگهدارند و جوش ندهند آنرا **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی بود **اکسومالی** سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده میکنند در آن آب دریای شور یا نمک دریا **اکلیل** بمعنی تاج و اثر تاریکی
و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چیزی و کج بودن شکوفه و بار نباتات است اکله و اکالیل جمع آن آمده **انکباب** مراد از آن نگاهداشتن عضو است بر بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند
و یا گرم کرده باشند **اودیه** جمع وادی بمعنی کناره دریا و یا رود و جاها است **اوفرومالی** عسل و آب باران با نمک صاف در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است **اوکسالی** سرکه مخلوط با نمک است
حرف الباء **بادزهر** اسم فاعل است تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است **باقور** جمع بقره است **باکورستنین** میوه که بر سد پیش بیدن نخور هرچه زودتر است اطعمه
بر بود یعنی بار **بزاق** **لصاق** آب دهن را گویند **بزر** آنچه از نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش **بشیع** یعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد آن را
خوانند **بصیص** براقی و درخشنده **بطایح** زمینهای که آب در آن جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بعر** بفتح اول سرگین است **بکر** شتر جوان بکسر اول دوشیره **بنک** تحریک
[illegible]
حرف التاء **تریاق** بکسر تاء بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجدی کند که رفع مضرت سم از خود نماید
باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص بدوای صناعی است و آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که در بنا بر تریاق حقیقی اشتراک دارد **تصعید** **تعلیق** آویختن نیز
یا آب است **تصعید** آنچه با آتش اجزای آنرا صعود دهند و لطیف آنرا اخذ کنند **تعلیق** آویختن چیزی بگردن و بسایر اعضا **تغصیه** یعنی بجره و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد نکریه و تاثیر آن
ترطیب و تلیین و ارخا بسیار و تولید بلغم باشد **تلج** بفارسی یخ گویند و آن منعقد شده آب است یا ابوا بر **تکلیس** بمعنی صاروج کردن و سوختن چیز و سیر آب بودن و بهره بر داشتن آمده مراد از آن
مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با حراق باشد و یا بعمل دیگر **حرف الثاء** **ثقیل** یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع و دیر افعل بوده
سریع الزوال نباشد **ثمر** بار نبات است مثل خوشه میوه و مثال آن **ثمنش** لغت یونانی است و مراد از آن هرچه از نبات باشد از درخت و گیاه باشد **حرف الجیم** **جبر** بکسر جیم و سکون عضو شکسته را البستن است
جرله برابر جاهل زمین سنگلاخ **جریش** بمکرفته که بلغو نامند **جمار** فنا خرما **جمد** بفتح اول و ثانی آب کرده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جمد و چیزها را نامند **حرف الحاء** **حامض** یعنی
ترش **حاد** بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل اخلال اجزای آنست **حب** آنچه در ثمر بار زرد باشد مثل گندم و **حجر** **حریف** یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود
و بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید **حشیش** گیاه خشک شده و بعضی تر شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن شده باساق باشد و بعضی گفته که آنچه اشنان و غیره خودرو
حلاوت شیرینی و **حلو** یعنی شیرین و هرچه زبان را نشیط سازد و از کثرت حرارت در آن احداث کند و لینا باشد شیرین نامند **حلیب** شیر تازه دوشیده است **حمل** بار نباتات
است و جمع آن اثمر و مشابه به ثمر است **حرف الخاء** **خاثیر** آنچه اجزای غلیظ را بهم آورد و غلیظ گرداند مثل سرگین جلبور و غیره است **خفیف** یعنی سبک است آنچه بر طبع ثقل
آن نیابد بود و سریع الزوال باشد **خلع** بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود **خلیع** اسم مفعول است **خلیج** است **خمل** بمعنی پرز است و در ادویه هرچه شبیه پرز باشد در سطح نبات
مانند آنچه بر برگ سدر می باشد **حرف الدال** **دالق** آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود در بدن بچسبد مثل دبق و سم و هرچه زبان و غیر آن را منتقل سازد و اجزای آن اعضا را منقبض سازد
حرارت دافع است **دبیلا** آماس و **دلوک** یعنی مالیدنی است و مراد از آن آنچه از معجونات با انگشت بر دندان و غیر آن بمالند **دوای حار** آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده باشد تاثیر کیفیت ماده آن
دوای سمی آنکه بکیفیت تاثیر آن منافی مزاج بود و با خاصیت کشنده باشد مثل **دوای مطلق** آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود و آنچه [illegible]
او آید و مثل عنبر و عود و چوب صندل و بعضی دیگر و عود و شبیه که مانند اینها **حرف الذال** **ذرور** آنچه سائیده بی مائی بر عضو بپاشند و یا بریزند و **ذفر** بدبوی [illegible]
وجهه خود کند اسم را [illegible] تریاق باشد **حرف الراء** **رادع** آنچه مواد را مانع گذشتن بعضو شده اعضا را قابل دردوآن نسازد در مقابل [illegible]

اول و ثانی بیاید پر دردی و درادویه هرچه تازگی و زود دمکن باشد رخو نرم و سست ردی الکیموس انچه از ان اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیة متلون شود رزیق ادمیده و مرد
بر بادو دراد ویه انچه در متانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد رسوبت ته نشین بالخات و انچه در بالغات اندازند و بر روی آب نه نشیند ازار اهب نامند رمص رطوبت غلیظی را نامند
که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپیده باشد روث سرگین حیوانات ر و و والی شراب متخذ از عصاره گلسرخ ست با عسل حرف الزاء زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و
لوحت ست زغب اول موی که بر بدن حیوان بر آید و سم کجکت ست که ساغری باشد و در ادویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه بر آمده باشد زعنب نامند مانند به و هلو و شفتالو زهم
شکوفه گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل انچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزا او منقطع شود یا نشود و مثل آب و روغنها سباخ شوره زار
سبط ست بی گره را نامند از مو و غیر آن سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشد سم انچه بفارسی زهر نامند و بسبب جایت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد و مانند مثل سمون
انچه بدان باشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند سهل زمین نرم حرف الشین شامخ کوه بلند
شستر بفتح اول و کسر ثانی و در بدن پلک چشم شجر نباتی ست که با شاخ خشبی باشد و کامل ادوا انکه با جزاء نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب ست
مثل درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی سر وی ست شدخ عضل یعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول یا کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدقین فراخ
شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگره ست و در ادویه انچه در اطراف او زوائد و بر آمدگیها باشد شرف نامند مانند سر انار شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون
ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفت باشد شطب گویند شمه انچه بو کند حرف الصاد صالح الکیموس انچه از و خونی متولد گردد بهمه جهات
انکه اعتدال داشته و سائر اخلاط مخلوط با آن بقدر طبیعی باشند و غلط بدانه و بهم نرسد صخر بمعنی زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آبیکه براده یم و یا مشک نوبر ریزند پس زرد گردد و بمعنی
طرف و کناره و در نباتات انچه چین دارد با زردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صفیق پوست درشت و مستحکم بافته شده ست حرف الضاد ضماد انچه غلیظ القوام
که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا بر او ببندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء طافی انچه بر روی آب بایستد طبیخ انچه جوشانیده آب آنرا استعمال نمایند طحن
خرد کردن و طلا چونکه سرها باشد مسمی بهم لازم ست طری تازه طلا انچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از شراب ست طیب بکسر اول و سکون ثانی خوشبو و تند و بتشدید آن بمعنی
پاکیزه حرف العین عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه ست عصاره بمعنی عصیر ست اما در انچه بی آتش بهوا و یا آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عصیر آب افشرده از نباتات که نجوشیده
نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوی عفص بکسر فا هم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای آنرا بسبب درشتی بهم آورد و فعل آن تکثیف و تقلیل و تخشین و منع ست عفوصت خوشه با
عنا قید جمع آن ست حرف الغین غرغره او انجه سست که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مالعات ست در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و تخلیل آن غض بضاد معجمه تر و تازه
نارس از نباتات ست غلیظ بمعنی کثیف ست و در اغذیه بمعنی متداول ست و استعمال لفظ کثیف در ادویه ست حرف الفاء فاتر نیم گرم ست فتیله بمعنی بشافه که مخصوص مدبر باشد فرجه شاخ
سر قبل و حجم المحفوص باشد فرفری بمعنی رنگ نفسی ست فسخ از هم جدا شدن ست حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ
و تقویت شهوت ست و در غیر طعم مراد از آن شی حابس ست که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و مساک نماید قضبان شاخهای گیاه و ساق ست و قضبه جدا شده قطور انچه در گوش و غیر آن
از عضوها بچکانند قلیه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشه گندم ست حرف الکاف کثیر الغذاء انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کثیف مقابل لطیف و آن چیزی ست که اجزای و بدن او
قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید کماد انچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بوس گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی ست کیلوس کشکابی ست که از هضم
معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول با آب باشد حرف اللام لحلحه انچه یا مالعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لحا پوستهای ریگ نبات ست لزاق و لزوق انچه بر عضو بچسپاند و یا چسپنده باشد
لطیف بمعنی اندرون بهم خبر ست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لطیف انچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد با جزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن عشر کند مثل غبار
لعابی انچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد چون برشته کنند الزاق آن برطرف شود مانند بهدانه و بزر قطونا و ریشه خطمی مانند آنها لعوق بمعنی انگشت لیسیدن ست که
از حبوب و غیر باشد لیف انچه از اصول و شاخ نباتات روید و باریک از آنها باشد حرف المیم مالی عسل مالی قراطن مالقراطن بمعنی آب انداختن انچه منضج مواد باشد و سیلان کند و رقیق القوام
باشد مبرود انچه لیوان خرد کرده باشند مربی انچه بشیره و سطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن ست مرخ مالیدن چیزی بر عضو با
مرهم پراکنده ساختن مسبت انچه خواب آورد و با منوم مراد ف ست مسکن هرچه مستی آورد اعم از انکه با آن تریح باشد یا نباشد مسوح انچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند ممتح
بهم زده یا لغة مرادف ست محلول انچه در شوفتن بجامد او تیا نرسد مضغ خائیدن چیزیست مضمضه برابی را نامند که در دهن حرکت دهند مخوف جمیده و گیج شده ست محشو انچه در
شستن آن مبالغه کرده شده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در انتها و گلها هر چه بسترن ناهموار بود زوائد داشته باشد مفرق گویند منتن بدبو متخول انچه بیخته باشند حرف
النون ناشف انچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از انکه مثانه فاد و مرتی نباشد مثل آهک آب نادیده و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف راحل نیز نامند نطلی در لغات مراد از آن
ست در انچه گیاه و خود رویی ست که آنرا نگشته باشند قحم نبات بیساق ست که بر زمین پهن شود که بفارسی پایه گویند نثاره انچه لیوان و دم اره ریزه شده باشند نشوق انچه بینی

نطول هرچه را جوشانیده آب آن را بر عضوها بریزند و با شوربا قسمی از جهت نفاخ هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی قلیل یا قدری تحلیل برنخیزد خواه در معده و امعا شده
میوه‌ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه با لسعاییده بی مالیدن در بینی دمند نفوخ و نفیخ آنچه جلبا سائیده بدون جوش
شوده استعمال نمایند حرف الواو وثب جستن از جای و ثنی گزنده و عربعین مهمله زمین سخت وقود برافروختن آتش و من مسمی حرف الها هاضم آنچه تا طبیعت بطبخ و
گداختن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هشاک پاره شدن هش آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و با اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون حرف الیا
یافوخ پیش سر است فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران و غیره بدانکه چند اوزان که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد در اینجا نوشته میشود با اختصار و تمامی
اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافته است ابریق دو من است ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردله بری است استار چهار و نیم مثقال است بولات نه قیراط
است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است باقلا نیم درهم است بندقه یک درهم و سه دو قیراط جوزه از مطلق آن مراد نه درهم است حبه از درهم دوازده دانگ و از مثقال چهارم
ارزه که دو شعیره باشد است خرمه یک چهارم و از مجه آن مقدار است که کف را مملو سازد و بعضی میان ابهام سبابه چون سر ابهام را بر هم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال
گفته اند و از خشخاش یک قبضه است که یکدسته نامند حصه چهار جو و یکسبع جو خروب یک قیراط است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یک حبه است
که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بعضی رتی پنج رتی و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صغیر فی چهار رتی تخمینا میشود درهم یکدرم و بقولی یکمثقال است درهم چهل و هشت
جبه است که بحساب مذکور در جبه شصت و سه شعیره و بحساب هندی یک ماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده وقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی و سه درهم سکرجه مطلقا شش استار است شعیره دوازده
است صاع چهار من است صدرفه نه اوقیه است طسوج از درهم دو حبه و نیم دوازده است فلنجار مقدار یک باقه است قسط رومی نه رطل است بصف سدس رطل است که کبت
اوقیه باشد قسط الطالیقی یک رطل و نزد بعضی یکرطل و نیم و در کتب من ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل از روغن هژده وقیه قنطار شش من است
و بعضی یکصد و بیست رطل نوشته اند قواسوس شش مثقال است و از روغن وازده و درهمی و از شراب یک وقیه و نیم است قوطولی هفتاد وقیه است قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند
شش مثقال است کیلچه پیمانه است که یکمن و هفت ثمن من باشد کیل سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من مثقال یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود مکوک
کیلچه است ملعقه از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال من یکصد هشتاد مثقال است و بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود و نا طال
و ناطیل دو استار است و نزد بعضی دو واوقیه اوزان هندیه سرخ که حب الدیک باشد که بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است رتی متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط
و رتی شاهجهان آباد گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی است و ماشه شاهجهان آباد هشت گهنگچی تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سرخ توله متعارف
بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و پیسه عالمگیری بعینه توله دوازده ماشی است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است
دام پنجاه انگست که بست ماشه باشد مهر یعنی طلا که بهندی که مهر فی نامند تمام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است سیر شهدی عالمگیری
پنجه یعنی سیر نام شصت و چهار توله است بحسب لغت انگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد من عالمگیری چهل سیر نام است اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی در این اختلاف است
و صحیح آنست که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود و خابچی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد و نخارچی چهار مثقال صیرفی
سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد و فارسی و هشت مثقال و نیم است پنج نار یعنی هده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و دو ماشه باشد و دو و نیم نار نه مثقال سه ثمن مثقال است که
سه توله و یک و نیم ماشه باشد من تبریزی شش صد مثقال است که یکصد و پنجاه و دو قار باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار دمن آثار باشد میشود و نیم من تبریزی را نصف تا یکجا یا
ریم آنست پنجاه عباسی است و ثمن من تبریزی را سیر عباسی است و ارشار دهم حصه یکمن تبریزی پانزده نصف سیر است و این را اهل اصفهان نا گویند من شاهی دو من تبریزی است
فصل در بیان تحویل بعضی اوزان ببعضی و معرفت آنها تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است
از پنجاه نصف گرفتیم که بست و پنج باشد و خمس آن ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم آنست که چون بر عدد دراهم سه اجزا فزوده شود
مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم سه جزو را که سه هم چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل
مادون درهم با دون مثقال آنست که بحبه در آورند و ثمن آنرا بیندازند پس آنچه باند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده
آن سی و دو حبه محسوب گردد و چون ثمن را وضع کنند بست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است تحویل مادون مثقال با دون درهم آنست که بدستور مذکور
بحبه در آورند و بر آن سبع آن بیفزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آنرا بحبه در آورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون
سبع آن را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه و چهار خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تحویل اوزان دیگر با وزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق
با وزان هندیه چون بدانند و معلوم نمایند که چه مقدار از اوزان است باید که اگر مادون درهم یا مثقال الشعیره بزنند و شعیره را بر سرخ قسمت و رتی را بر ماشه و مقدار وزن آن را دریابند

که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال بدستوری که در فهم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال و مقدمه قرابادین
کبیر ذکر یافت و اگر فوق درهم و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه یک توله محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را
یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و صحیح گردد و منهج و تطبیق بعض اینها جا بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و با جمله اینجا شعیره را رتی و رتی را ماشه میبرند
اینجا ماشه را توله و توله را آثار و آثار را من میبرند دریابند فصل سیزدهم در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب
از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبع سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر با جانب ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک دوار
بامر پروردگار جل شانه و هر یک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعه سیاره خصوصا علویات شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت
و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر
مشارک شمس و همه کواکب روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هر یک مسمی است بملکی از ملائکه عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه
مشتری را میکائیل ملک ارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه در عالم سانح و واقع میگردد بحکم جل شانه از تاثیر اینها
است خواه در قعر زمین و جبال و سهول باشد از ترکیب زیبق و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب اینها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت
یکی دیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواة اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعت
یا غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدینست زیرا که بدون نزول باران تاثیر آفتاب و سائر کواکب
بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان
و منزلت مستعار است در سما فوق آسمان است و یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خانهها و زمینهای نمناک دگر والحال که زانوا و امثال اینها بی نتاج جمع نیابد که انواع هوام
و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها از انعام و دواب سهلی جبلی و وحشی باشند و یا بتمثل و بصنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیگر مانند شتر که از جمع [illegible] با فرس [illegible]
اهلی یا بز چینی و گاو اهلی با گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند و باختلاف صنفها خود و یا در هوا یعنی پرواز نماینده خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر
اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب مکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آنکه انواع حیوانات مائی است باختلاف
اصناف خود از صدف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یک ازین مولدات ثلثه را اغذائی [illegible] و غذائی خاص است بتوسط تاثیر آن کواکب و
قوی که حق جل و عز هر یکی ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده چون این قوای سبعه جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز
نامی ندارند و لهذا اینها را صاحب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند حکما اینها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مخلوط
باهم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما مییابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست درخت ساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة میرساند هر یکی اینها انواع غذای خود مینمایند
و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و با فضیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید نسل است بدون هضوم اربعه و هر یکی از هضوم منفصل نیست لیکن چون در نباتات ضعیف
است و در اینها چندان اعتباری نمی نمایند والا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و غدد که بر تنه اشجار و بیخ اینها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است مانند صمغ و الیان و [illegible] و آب جاری
از تنه بعض اشجار و کنگره بیخ و اوراق و اوراق بعض نباتات منجمد میگردد و فضول هضوم ثلثه اینهاست چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق و عند الغلبه خون بر عادت بواسیر و
فی الدم و [illegible] و حیض و غیره و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز باعراض مذکوره غدد و غیرها و سائر امراض مختلفه و غیر مختلفه ظهور میگردد و معالجه و تدبیر طبیعت
در امراض مبنی از جمله اعمال و تصرفات او میست در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف اوست در نفوس و ارواح و نظرات کواکب نیز در آن دخل است و بدانکه هر مرتبه از مولدات ثلثه بمرتبه
دیگر [illegible] یعنی افق [illegible] مانند [illegible] نباتات است [illegible] از نباتات نیز بهره دارد مانند حجر الیهود و [illegible] ماهی [illegible] ده و دوازده
ساله و در [illegible] و جوهر مانند حجر الیهود و [illegible] و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری اند که اجساد [illegible] دارند مانند نباتاتی که در [illegible] دریا [illegible] تمام آنها دائم
زیر آب [illegible] نباتات [illegible] تمام اجزا [illegible] اول حیوان است [illegible] نباتات [illegible]
حیوان [illegible] مانند [illegible] که [illegible] اینجا است [illegible]
بعضی تمام [illegible] ساخ [illegible] و چون بعضی [illegible] ازان می آید
[illegible] از درخت [illegible] گشته [illegible]
[illegible] چون آن ثمر رسید [illegible] رسیده [illegible]

و بعضی اهو و که مطلق حیوانی میخورند از خوردن آن نیز حب با حیوانها میآیند و در ثمر درخت سفید وار دو در ثمر انجیر نیز پشه های لیا رنگون میاید و اصلا از درخت پشه میاید و در ملک هندی که هم
میرسد به شکل سران انسان و صورت انسان سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی ست و خود آنرا می بر سفند و از آن پاره گوشت نا پیدا هست و سال کلام نیز نامند و بالخاصیت تا تحقیق نارجیل و فوفل که چون ثمر
درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمیدهد و تا اگر ثمر درخت نخل نر را باده که لقاح نخل گویند نرسد نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل می نماید سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست نخل را که آنجا را
جدا کنند خشک میگردد و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از ان قبیل اند که در یک دو سه روز میرویند و در همان روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال میرسند و
بیابند و زمینها مانند یاسمین و گلهای دیگر و بعضی بکثرت زمان تکون می یابند و بهم می آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول خضراوات و بعضی زمستانها و بعضی بعد از سالها مانند بهدانه و خربزه
و کدو و بلول و امثال اینها که اینها بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی از نباتات مانند اکثر حبوب و سبزه مانند جو و گندم و برنج و ذرت و نخود و امثال اینها مانند [illegible] و لهذا
اکثر غذای انسان از این حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشند از اقلیم دوم بکثرت از این ایام مذکوره تکون و تمام میابند و بدانکه هر یک از
اجزای نباتات و شجر بمنزله عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن است و اغصان بمنزله کبد آن است و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن
بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه اند
مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت
اند و همچنین تا به تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل حصة آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیر از
انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی میخوانند یعنی النسناس که بهندی بن مانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور است الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشد اکثر چیزها را می فهماند و مطلب
و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقت اند و اشرفیت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی باو داده بر کل مخلوقات با او
عطا نموده که بمنزله فصل و ما به الامتیاز است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر دیگریست و معرفت صانع
جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیا و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده معکوس
و سر بزیر زمین و پا بابیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچهار دست و پای رونده و انسان را بحیوان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی
نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه فاذهبیه نافعه جیده و افضله منسوب به سعد اکبر و سعد اصغر اند و سمی مضر مفسد مهلک بنحس آنها مرا
و متوسط آنها بمتوسط آنها خصوصی که در خانه و بیت الشرف و اوج و [illegible] و خط و ظهر خود باشند و بانظرات سعود با آنها با تجلی آنها که در غیر بیت الشرف [illegible] سعود و حظ و نظرات نحوس با آنها باشد بلکه
یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بآنها اگر خانه و بیت الشرف و اوج و حظ و ظهر خود دارند و نظرات سعود با آنها است در کمال سعادت اند و الا در [illegible]
کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید
و کاه ربا با کاه که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بیالفتی و الفتی وجد آکنده از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطه آن جمیع احجار را [illegible]
و مانند آهن ابدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می تراشند و سوهان میکنند و قلم الماس که جمیع احجار را نقش میکند [illegible] و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزها
که بسبب رطوبت بورقی [illegible] منجمد و حجارت آتش گداخته بهر جسم میرسد [illegible] و آنرا با خود میسوزاند و مکلس میسازد و حجر مقناطیس را بالت مسی [illegible] و می برند طبیعی معین طبیعی
آهست مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و حجارات و معدنیات و قلی که معین گداز سنگریزه و رمل است که بواسطه آن گداخته شیشه [illegible]
میسازند و طبیعی [illegible] طبیعی ست مانند نوشادر که [illegible] و عقاقیر و تنقیه و [illegible] آنها نموده زینت میبخشند آنها را و بوره [illegible] و املاح و [illegible]
وصل فی فلزات مینمایند و طبیعی مفسد طبیعی ست مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق [illegible] کل فلزات [illegible] طبیعی گیرنده طبیعی است [illegible]
با طبیعی با ممانع ست مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در بعضی علیل و صحیح ابدان حیوان و انسان که هر عضو یکی از اعضای دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود دارد و [illegible]
جذب مینمایند بمعاونت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرضی و قوت غاذیه و نامیه مولده و همچنین سائر طبایع چون این امر بالاجمال معلوم شد [illegible]
هر یک از مولدات [illegible] مناسبت و بودن کواکب منسوبه آنها در خانه و بیت الشرف و خط و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها [illegible] و همچنین در هنگام [illegible]
وقت [illegible] هنگام [illegible] عدم [illegible] آنها و بدانکه [illegible] نباتات [illegible]
[illegible] قریب باعتدال و در انسان باعتدال [illegible] و بدانکه [illegible] نباتات و احجار با عقیار و کیفیت خود [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعضی اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بکواکب میشوند مثل آنکه بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن و ثمر آن بکوکبی و تخم و دانهٔ آن
هر یک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنه
از آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود و مثلا ابخره در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن عنکبوت و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و درهم پیچیده
شده در سقوف و کنج بوریا و در دوار و بین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آنرا نسج و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید و بالا رود و اگر اندک لطیف و بران [illegible]
غالب بسبب آنکه سردی مانند سردی آخر شبها و حضور هنگام سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نمایند آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاد
میباشد و در اراضی قریب بدریا و رطوبت زیاده و در بعید کمتر و اگر صعود نماید تا بکره زمهریر رسد اگر بران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعه فرود آید و از تحریک
فرود آمدن آن ریاح تموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم [illegible]
است و یا آنکه بعضی اجزای آن ابخره و ابر متحلل بهوا گردد لهذا ابرهای خشک می بارند و یا آنکه گرمی بسیار بر رطوبت بحار و انهار رسد و دفعه مائیت بسیار انقلاب بهوائیت گردد و تموج
و حرکت در آید و سبب جزر و مد دریا نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت یا بالعکس است بنحوی که این را گفته اند و آن ابخره متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران
گویند و اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیار بدان رسد منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف نامند
و اگر دخانیت و یبس بران غالب است زیاده صعود نماید و بالا رود و بکره زمهریر رسد بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت کامنه که دران ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان
و حرکت در آید و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شگافته برآید با آوازی شدید آنرا رعد نامند و اگر دران اندک دهنیت و کبریتیت است در حین شگافتن محترق گردد و از آن روشنی ظاهر
شود آنرا برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اگر بران ابخره و ادخنه کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و ایجاد حرارت کامنه در آن
اشتعال یافته آنرا محترق گردانند و از آن روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بیفتد بجای گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخارات آن بهر که برسد متغیر و مدهوش
گرداند و حیوانات را هلاک سازد و اثر او در اجسام صلبه ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانچه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بجز اشد و بر بدره زر
که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است
و ثقل و ارضیت ندارد و بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و نیز شهاب و ذو ذوابه و ستاره دنباله دار و امثال
اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت مستدیری نماید و طلوع و غروب کند و مدتی باقی تا باتمام رسد و اگر
هوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد و در کره صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی الشکل قوس ها یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و
محاذیت هر یک از آنها شعاع آفتاب را با اختلاف مواد و تفاوت محاذیت هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام بهار
و خریف که باران کمی باریده باشد اول و آخر روز ظاهر میگردد و کره زمهریر بحسب اختلاف اماکن و اراضی مختلفه در قرب و بعد میباشد و اما ابخره مذکوره محتقنه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار
گردد و راه بدر شدن نیابد لاجرم سطح زمین را شگافته [illegible] بدر آید و از صدمه شگافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلبه و سنگی باشد و یا دامن کوه بود و
در اراضی صلبه و دامن کوهها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعضی عمارات و قریه ها و شهرها خراب گردد و منخسف
شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال بعضی بالتفصیل در جلد اول ذکر یافته منسوب بزحل مجملا ادویه غبرا خاکستری رنگ و سیاه خاردار و تلخ و کریه الرائحه
اند که در اراضی و اماکن صلبه مظلمه خبیثه متکون یابند آنچه از آنها در علاج [illegible] زحل [illegible] امراض [illegible] نافع و آنچه در بد حال [illegible] و هبوط آن متکون
یابد منحوس و مضر شناسند و این کیفیت و خاصیت و اثر آن دریافت نمایند منسوب بمشتری مجملا ادویه با دهنیت بوی خوش و طعم [illegible] و گل آنها سرخ یا آسمانی گلگون و برگ آنها ضخیم باشد و [illegible]
چیده چرب بریده و اینها نافع اند کبد را و صاف میگرداند خون را و لطیف میگرداند [illegible] منسوب بمریخ مجملا ادویه [illegible] و آنچه سوزاننده و مثل آن اماکن
یابسه شده منسوب بشمس مجملا ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین و رایحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها سرخ و مضبوط و در مواضع گشوده که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی
قلب و روح و چشم اند منسوب بزهره مجملا ادویه که طعم آنها شیرین و رایحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و مذاکیر و امراض بارده
رطبه [illegible] نافع اند و زیاده کننده منی [illegible] منسوب بعطارد مجملا ادویه که برگ آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار شوند و در زمینهای نمناک و آبدار و در میان آب رویند و

ادویه منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویه مناسبه ببعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه

که مستدیر الاصول باشند اورام و بثور مستدیره را نافع اند مانند بخور مریم و [illegible] صغیر [illegible] و غاریقون و [illegible]
[illegible]

وعظمی و کلیل الشمس و انزروت و دلق وصبر و مر و کندر و دم الاخوین وصمغ البطم و مصطکی و قوالیمی و آنچه در برگها آنها قبضها و خشونت باشد که جرب دو با و مثال آنها را از غم سبب داخچه انها را منا سبتی بحیوان باشد از غم سبب الحیوان را و از انچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنه آنها خصوصا بچیزیکه دران سبب از لحمیت و سبقیت و کبریت زیرا که اشیا خالی از این امور نیستند و طعوم همگی از لحمیت است و روایح تمامی از کبریت و رنگها تمامی از زیبقیت آنهاست و هرکس را حذقی در هنها باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصا که تجربه را بان ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یکی از مطالب و مقاصد نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت و علم و معرفت ؛

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه به علم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات طبایع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و خشکی و خشکی بران غالب و بهر کوکبی که بیامیزد طبع آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و الین و اتم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و اجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقه و مشمومه	اشنع و اعفن طعوم اشیاء کریه الرایحه	اطیب طعوم و احلاء طعوم اشیاء	حرافت و مرارت و عفونت و زعوقت	اعتدال در طعوم	الذ اشیاء و گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	هر شیء تفه بیمزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و رصاصی	سفید بازردی و گندم گون و رخشان	سرخ تیره	نارنجی و درخشان براق و گفته اند که رنگ صاحب ساعت است	زرد مایل بسفیدی و ابرش گندم گون و جوهری تابان گفته اند	رنگ اغبر مرکب از سیاه و سفید مانند مرد امشک و آسمانی جوسنی	زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کبودیت
عناصر / کیفی	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا که نفید بآن	هوا قریب باب ممزوج بان	آب و هرچه سرودت و خشکی بران غالب باشد	خاک ممزوج باب
اخلاط	سوداء و بلغم خام	دم طبیعی صالح و منی و مغز	صفرا و حاد	صفرا معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا و اخلاط با بلغم	بلغم و هرچه بلغمیت بران غالب باشد
معادن	مرکب و جسمانی الحدید و کبرا صلبه سیاه و غیر سیاه و رصاص	مرقشیشا و توتیا و کبریت و زیبق و جوهر مرارة البقر در رنگ سفید زرد	مقناطیس و نشادر و زرنیخ احمر	لاجورد و سنگ سندروس و خام و کبریت و زجاج و هو سنگ و زرنیخ	مغنیسیا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج شیشه و احجار سفید و هر سنگ سفید و [illegible]
فلزات	اسرب	رصاص قلعی سفید و قرص و شبه و فولاد و الماس	حدید و نحاس	یاقوت و بیجاده و زر و گرانبها و در و الماس	لولو و زبرجد و طلا و نحاس	فیروزه و صفر و روی	لولو و بلور و قطعه نقره سفید رنگ
ذکور و اناثی	ذکر و بعضی خنثی گفته اند	مذکر	مذکر	مذکر و مطیع و صاحب نوبت	موئنث و سفلی	قابل بذکورة	موئنث و صاحب نوبت
نهاری و لیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی و علی انیر	لیلی و جنوبی	نهاری	لیلی
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد بالنظر و نحس بالذات	سعد اصغر	بذاته قابل لسعادت	سعد سبت سبطر و بذاته قابل نحوست
مقدار	قصیر یابس صلب ثقیل	معتدل در امور و کیفیات	طویل یابس درست خشن خشک	مستدیر بالمعا تحلل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت و کثافت با رطوبت
امکنه	جبال که در آن آنها چیز روئیده [illegible]	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سنجه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی سهلی	اراضی مستوی قاع صفصف
نباتات و زروع	هر نباتات و گیاه و حبوب بارد و یابس دشوار	هر شکوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو و طیب نافع	حنظل و اراک و سیر و پیاز و تره سیاه و سداب و چیزی که در آن بود تند و تیز و اکثر آن مضر	نیشکر و خیر خشت و شکر و هرچیز لطیف شیرین نافع	هر حب و تخم چرب و خوش بو و هر سبزیهای خوشبو از حبوب تازه و میوه	بقول و سبزیها با قسام	هرچه ملفا و بیخ و فلفل و هرچه بیاید و تخم شود مانند خیار و خربزه و هندوانه و کدو و بقول و غیرها

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و بلیله و بلیلج و زیتون و فلفل و خرنوب و هر درختی که ... و بلوط و ... درخت ... و جوز و لوز و نارجیل و فوفل و پسته و فندق	هر درخت چرب با قشر باریک مانند انجیر و زرد آلو و شفتالو و آلو و آلوبالو و گیلاس و آلو شمر یکسانند زهره است در فواکه	هر درختی تلخ تیز خار دار که ثمران با تخم آن حریف باشد مانند ... و کبر و بلادر و هر تخمی با تلخی تیز باشد که زبان را بگزد و عود صلیب نیز	هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند و چرب باشد مانند نارجیل و جلغوزه و بادام و هر چه ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم آن که خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو و دیلو دارو و صندل و عود ...	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار و حبوب	فلفل و بلوط و زیتون و ... و عدس و ماش ... و بلیلج ... و انجیر	رمان حلو و امرود و تفاح و ذرت و حمص و سمسم	لوز مر و حبة الخضراء	اترنج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه	باقلی و لوبیا و ماش و کرویا و گشنیز	شعیر و ذرت و قثاء و خیار و هندوانه و کدو و هر درختی که بزرگ ... شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر حیوانی که زمین خانه سازد و ... موش و ... و حشرات و هوام و هر خبیث و گاو و ... و کرگدن	مردم و بهایم اهلی ... ظلف و ... مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان شکاری مانند سگ و یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ دیوانه و مار گزنده و هر سبع خبیث و مار و افعی	غنم و نعجه و کبش و فیل و تمساح و غراب الابقع	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و حبشی	سگان شکاری و شتر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و اهل و ... و هر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور اهلی و غراب و خطاف و لشور	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حب و دانه باشد و سیاه نباشد و کبوتر و دراج و خروس و ...	جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طائر سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قرقره و باشه و شاهین و بیام و ساق حر	فاخته و عندلیب و چرغ و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی	بیغا و هر مرغی که حکایت و تقلید انسان نماید مانند ... و طوطی و ... و هر مرغ ابلق و ...	لقلق و کرکس و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچک و طواط و ...
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن	ادرده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمن و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	... و استخوان و ... اعضا از زیر و مفاصل ... و بول ...	کبد و معده و امعا و عصب و غذا و حلق و فخذین	ساق و مراره و کلیتان و مثانه و آلات بول	سر و سینه و دل و شکم و پهلو و دهان و دندانها	رحم و ذکر و آلات ...	زبان و چشم و گوش و سینه	حلق و دو دست و پای
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفته اند	حس لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	الات استنشاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	... و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	... و سودا و ...	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده ... و ... و ... و ملل ...	امراض صفراویه و دمویه غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرطه	امراض بارده نه با افراط	امراض بارده ... بلغمیه

ادویه منسوبه بزحل

الف	آس بری	آبنوس	اصل اذان الفار	الوقاس	ابرون لوح من ...	اثل	اجاص اذخر	اراک	اسعد العدس	افنیس	اقاقیا	

امرسیاه	اسوخ	امیلان	انبرباریس	ایذاریذا	الباء	برد	برسیاوشان	برطانیقی	بستیک بسفایج	بقس	بقم
بقلہ حامضہ	بقلہ یہودیہ	بلج	بلوط	بلیلج	بنج	بنوتہ کروقا ایطرووریقم ہا	بنطافلن	بولاموینون	بہی	بیسم	التاء
تمرہندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جارالنہر	جنار	جلبان	جوز الصہر جوز مائل	جوشیما	حب آس	الحاء
حسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حسلق	حلاب	حماض	حمصیص کہ بقلہ حامضہ است	حمام	حناء	حی العالم
الخاء	خانق النمر سیاہ خراسانی	خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	خمتان قطمی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران	الدال	دبق
دخن	دردار	دردفیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذرہ	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاء
زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	ساذوران	سامان کا ہ جیصہ	سد	سرو خش	سعد
سفرجل	سقولوقندریون	سکسلق	سماق	سماق الدباغین	سنبل الطیب سنا مکی	سوسن	الشین	شاہسپینی	شاہسفرم	شاہ بلوط	شوکران
الصاد	صندل	الضاد	ضبر کہ جوز البر است	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرفا	طراثیث	طلع	طلع کہ جوز است	الظاء
ظفر القطا	العین	عدس	عذبہ	عصی الراعی	عفص	علیق عنب الثعلب	عنب الدب	الغین	غبیرا	غرب	غوشنہ
الفاء	فاغرہ	فطر	فقفر فنجنکشت	فوفل	القاف	قراصیا کرفس	قرط	قرقمان	قرطم قصب	قنطلب	قنلن
قثا	قنب	الکاف	کافور کبر	کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفرنکر	کماۃ	کوزپل	اللام	لبلاب
لحیۃ التیس	لسان الحمل	لشیلس	لیبوسیما علوسی	لیف	لیف الجہہ	لیمو	المیم	مامیثا	ماش	مرطوسس	مزمار الراعی
مشط الغول	مقل مکی	النون	نوادیس	نیل	نیلج شیلم	الہاء	ہرطمان	ہفت برگ ذوسنقۃ الاصناع	ہلیلج	الیاء	یبروح
[illegible]	مرہم چہار دوائی	[illegible]	ویزحل است	ادویہ مرکبہ	بشتری	الالف	آس	ابرار	اذان الارنب	ارجوان	اسطوخوذوس
اسقوفندلس	اسلیخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اوماسکے	اندرامان	اتہلیس	الغرا	الفرفیل	اندروبارون
ابارایرجا	الباء	بانجنج	بادرنجبویہ	بادآورد تیہوکا	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بسر	بشیرنا	بلطم
بطیخ	بقلہ قریش	بقلۃ الاوجاع	ابرن	بلوسطے	بلسکے	بنکک عصیرا	بولاموینون	بہار	التاء	تانبول	ترمس
تشمیزج	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جوز	جنجل	جمجم	الحاء	الحبۃ السوداء	حرشف
خربق	حلبہ کہ [illegible]	حلفا	حنظل	جوز [illegible]	حمص	الخاء	خطمی [illegible]	خشخاش [illegible]	خیارشنبر	الدال	دارشیشعان

دستنبویه	دوسر	دیناقون	الذال	ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب ریباس	الزاء	زلبیبا زرنک
زفت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	سلق	سلاد البقول	سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهتره
شجرة ابی مالک	سنطبه	ششتریت	شقاقل	شلجم	شل	شلغم احمر که نوعی از نقل است	الصاد	صاصلی صعتر	صمغ	الضاد	ضغابیس
الطاء	طیلافیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود حجبه	عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فستق
فقند قوة الصبغ	القاف	قاطابیقی	قاسطلے	قاوند	قرصعنه	قصب السکر و نقل پستانی و دهن آن	قطن	قرط	قلقل	قنا	قند
قسط قنطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کاوسے	کثیرا	کرنب	کرث	کرسنه	کردان	کسموتا
کشوث	کشمش	کف الصبح که کف الصبح نامند	کف آدم	کف النہر	کفسے	کلز کما ذریوس	اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا
المیم	محلف	مخلصه	مرجان مر	مرماحوز	مزمار الراعی	معاث	میسن	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نقل نیتا	نوارس	الواو	ورد	الہاء	ہاسیمونا	ہلیون	الیاء	یاسمین	ادویه منسوبه بمریخ		الالف
آذریلال	ابوقانس	اذریون	اراک	اریدبرید	ارمنیین	ازادرخت	اسلیخ	اشق	استرغار	اشخیص	اسود
اشنان	افیتمون	افیتوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجبر	انیسون	اناغالس	انزروت	الونا که نوعی از خصی الحمار است	الباء
بادآورد بلوطابن	بخورالاکراد	برنک	بشیمه	بصل	بقنوذرئن	بقلة البزار	بلخیه بوزیدان	بلادرین	بہمنون	بیش	بیش موش بیشا
التاء	تربد	الثاء	ثافسیا	ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جبابہنک	جمجم	جنطیانا	جوز بوا
جوز الکوثل	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم	حوزل	حرف	حرمل	حلتیت	حماما	حنظل
الخاء	خانق الکلاب	خاسرتقه	خردل	خربقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیسکر	الدال	دارفلفل	دیبدارنا
درونج	دردالبارس	دفلے	دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقتی دیتر	ذنب العقرب	الراء	رازیانج	رعی الابل
رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زبیب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفا یابس	زوفے	زوان	السین
ساقبج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخیس	سعد	سعوط	سقموینا	سکبینج	سلیخه	سمنگسبتو	سولان
سیسنبر	الشین	شبرم	شبرمین	شقایق	شل	شونیز	شیطرج	شیبه	الصاد	صرمیه	صعتر
الضاد	ضجاج	الطاء	طباق	طراغیون	طرثوثون	طرنقولیون	الظاء	ظفره	العین	عاقرقرحا	عشق عرطنیثا / عنصل علیق

عوسج	ہبنوت	الغین	غار	غافس	الفاء	فاشرا	فاشرستین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فشنغ
فلفل	فلفلمویہ	فلفلا	فلفل سودان	فوہ	فودنج	القاف	قرنفل	قردمانا اہل	حسدار	قسطون	قنبیل
قلب	قلقونیا	قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج	کتم	کراث	کرویا
کف الضبع	کف الہر	کمون	کندش	کندر	اللام	لاغیہ	لامی	لبن سودان	لخنیس	لسان الابل	المیم
ماہودانہ	ماہیزہرہ	مازریون	مثنان	مرزنجوش	مرسم	مرماخور	مرنج	میعہ	النون	نانخواہ	نمام
الواو	وج	وخشیزک	دلب	الہاء	ہلک	ہیوفاریقون	الیاء	یتوعات			
			منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس صاحب ضیائے عالم								
الالف	ابراز	اترج واذخر	ارقیطون	ارباک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع الصفر	اقنیقطس	اکلیل الجبل	النج	انجرہ
انتلہ	ایرسا	الباء	بادرنجبویہ	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج	بطسم	بقلۃ الاوجاع	بلبوس
بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بہمن	التاء	تودری	الجیم	جنجات	جعدہ	جفت افرید	جل نسرین	جوز بوا
جوز القی	جوز الجمش	جوز نشکر	جوز الاقم	جوز شیما	الحاء	حب الکلی	حب اسمنہ	حب المشم	خرنشف	حراہ	حل
حلبہ حلبیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارصینی	دارشیشعان	دارسے	دماعم	دوایا اغریا
الذال	ذنب الخروف	الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران	زہرہ	بیسے لفی مرارہ
السین	سداب بستانی	سفادکیس	سقیلیون	سنا / سنبل	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیسالیوس	الشین	شبت	شبلید
الصاد	صامریوما	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عیثران	عروق الصفر	عود
الغین	غار وغاریقون	الفاء	فاتل الہباب	فرامیو / فستق	القاف	قاقلہ	قثاء الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الذریرہ	قنہ وقیصور
الکاف	کبابہ	کمادریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب مامیثا	مستعجلہ	النون	نارنج	لفتہ نعناع
الواو	ورس	الہاء	ہرنوہ	ہزبزہ	ہشتند دہان	ہیوفاریقون	الیاء	یاسمین			
				منسوبات نیر زہرہ							
انجیر	حبہ انجیر بقلۃ الزینہ	خطمیہ الثعلبیہ	سوسن سفید	نرگس	نیلوفر	وردابیض					

				منسوبات بعطارد							
افطی	بابونه	جوز	خشیشة الزجاج	خندقوقی	دبق	عرعر					
				منسوبات بقمر							
الالف	جلاسود	سفاناج	اقیدلی	الباء	باقلی	بزرقطونا	البصل	بقلة الحمقاء	البطیخ رقی	بنفسج	بوق درنید
التاء	تفاح	الثاء	خبازی	حسن	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء
طحلب	العین	عدس الماء	الفاء	فاوانیا	فطر کرت	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون
نیلوفر	الهاء	هندبا									
				وهر چه سرد و تر و در آب برویند منسوب بقمر است							

وفصل چهاردهم دربیان اسناد طبابت خال الدماجد مولف و والد ماجد قدس الله سرهما و مولف بدانکه سند خال الدماجد حکیم میر محمد
المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان بوالد او شان استاد الاطبا و سید الحکما میر محمد هادی علوی و از او شان باستاد الاطبا و عمدة الحکما
میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله ارواحهم و از میرزا محمد مسیح بوسائط اطبا خود جلیس او شان اطبای حران و از
حرانیان بقراط حکیم و از او باسقلینوس و از او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله علیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد حکیم
میر محمد مقیم و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله ارواحهم و نیز فقیر از جناب پدر بزرگ میر محمد علی
در علم الحکمة اخذ نموده و الحمد لله و بانیجا رسانید مقدمه را پس شروع نمود بذکر الدویه بر فصول کتاب بعون الله الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی
رسوله محمد و آله الطیبین الطاهرین **باب اول** دربیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف مع الالف** ابار بمد الف و فتح
بای موحده و الف و رای مهمله ماهیت آن رصاص محرق است بیونانی اسرلیقون نامند و گویند اسرلیقون هم رومی است و بهندی
سنگ بفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مردار سنج نیز از سوخته رصاص است و شیخ الرئیس مفرد ساخته
و ... ابار و آنک را رصاص الاسود و بالجمله طبیعت آن سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع** آن ...
مفصل ... جهت ...
... آن ...
... کردن ...
احراق و غسل آن ...
... بدین ...
... داران ...
... برگ ...

درخت آن بهن سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلبتر و املس تر
و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رگهای رمل و سنگریزه با بر می آید و شنیده ام نیز شبیه بآبنوس که رنگ
بانک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تخته آن تا بدو ذرع دست عریض دیده شد و بعضی این را نوعی از هندی
دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست
و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو میرود و خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان است و چون
بسوزانند چوب تر و تازه آنرا رایحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مشتعل گردد و مشتعل اطبا بیشتر حبشی
و بعد از آن هندی سیاه رنگ صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سایه
آن اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی املس از سیاهی و زرد و آنرا از سواحل زنگبار و جزایر
ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا امیکو اخوانند و وصف درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن نواح نوع دیگر نیز میشود
الطیف تر از آن که ذکر یافت و این نوع املس است از سرخی و سفیدی و سرخی آن برنگ لاک باشد و سفیدی آن بحجوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب
آن سوته های کاردسازند و کمانگران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی باوصافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل
هند گویند از جوف درختی که بهندی آنرا اتیند و نامند نیز بر می آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند و از آن شرارها بر آید و برگ آن شبیه
ببرگ سافج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد و رنگ مایل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین عفص و تخم آن طولانی
و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راجمحل و بیربهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیر بادیها و غیر هاست و بهترین آن سیاه براق
سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض و تلخی باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم
و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اول سیوم خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن ملطف و جالی و مدر بول
و حصاة و محلل و باجهت سده طحال و باجهت امراض الرأس نافع آبنوس با آب برگ بادرنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر بینی طلا کنند
رعاف باز دارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع شبکوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه دموی و جرب و ناخنه
و حکه و ریدن و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید و با کحل سنگ مستعمل است از برای اکثر امراض عین القرح و الجرح و نزف الدم و ذرور
براده آن جهت حبس خون جراحات تازه نافع و ضماد خشک بند و اردو باعث التحام آنست بقوت قبض و تنقیه که دارد و حرق النار چون بر عضو که
سوخته باشد در غلغل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بر آن اثر آبله نشود و مفید بود و محرق مغسول زر آن لطیف و جهت قروح مزمنه و جرب در ضماد
افعال مذکوره سریع الاثر است و رزیر طلای مسحوق آن و هم چنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند با نجاصیه اعضای خون جاری میکند
و بتنهائی جهت تجفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پرآب و آبله کردن عضو مجرب است و مقدار شربت آن تا سه درم
مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن سفوف تمر خشک آن که تخم
آنرا دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مردوزن نافع الاحمل مترجم کتاب ابوریحان گوید این
مسموع نیست در حرف دوم آن و نو قی نی و آن نباتی است که بحد قو قا ماند در نباتات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آنرا شاخهای باریک
بود و تخم آن بتخم گز ماند حکیم محمد مومن در تحفه نوشته نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار
و گلش مثل تخم زردک و در کنار رود بار روید طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار
شربت آن تا دو درم است و نوشته که مولف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است و در شبانه روز نباید داد ۱۱ جز

۴۲

بکسر همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده و بعربی لبن بکسر لام و سکون بای موحده و لون بر وزن کتف و اهل بربر آنرا و از لغات مشلثه است و بفارسی خشت و بهندی اینٹه ماهیت آن بدانکه آن دو قسم میباشد یکی قسم سفیدست که در کوره آهک پزی می پزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دوم آجر سرخ است و آنرا در کوره آجرپزی باین طریق می پزند که خشت خام خشک کرده را ته به ته چیده مابین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب و سرگین که مابین آجرهاست سوخته شود و همه خشتها پخته گردد پس میگذارند تا سرد شود بر داشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان آنست و در بعضی کورها قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه غشه باشد و با فضلات بعمل می آید و نیز قطعهای خزفی چون جوزه سیاه و بعض از همه کورها بر می آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن می ماند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در چهارم

افعال و خواص و منافع آن امراض الرأس چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آنمقدار که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را بخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و در درد سر کهنه بیعدیل و مجرب است و ضماد آن با نمک و سرکه جهت جرب نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء و البواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده درست یا قطعه از آنرا خصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده و در نمدی و یا پارچه پشمینه دار بپیچیده بر عضو یکه وجع بارده حادث از سردی و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر یکه وجع شدید داشته باشند تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آن است و ضماد آن با آب غوره جهت شری منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای زقی و سوء القنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی و بارد ریحی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن آنست خصوص که روغن گل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند و گرد آنرا بعضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد بعسل بمالند و آنرا بر آن بپاشند و در آفتاب بنشینند وجع و ورم آن را زایل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در روغن گاو اندازند و یکشب بگذارند و صبح صاف نموده آن روغن را بنوشند قرحه مزمنه را نافع است و اما دهن آجر که آنرا دهن المبارک و دهن الفلاسفه نیز نامند بنهایت گرم است **افعال و خواص** آن سریع النفوذ و محلل و محرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و اشامیدن آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده ماغی و مالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان و با شراب بنوشند جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و ظفره و مالیدن آن بر دندان کرم خورده کرم و مسکن الم آنست و اشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعا و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت تقطیر البول و سایر امراض بارده مثانه و مقعد بارد و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن دم بواسیر و اسقاط و انزال آن در رحم و قرحهای مقعده و فرزجه آن جهت گشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلای

واشامیدن آن جهت سموم بارده وگزیدن عقرب وضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفید مقدار شربت آن از
یک مثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه ومضر گرده مصلح آن کتیرا است وباقی افعال وخواص وصنعت دهن آن
در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اجهین** بفتح همزه وکسر جیم فارسی وسکون یای مثناة تحتانیه ونون **ماهیت**
آن درختی است عظیم برگ آن اندک عریض طولانی واز برگ انبه وجامون بزرگتر وضخیم تر وگل آن سفید وخوشبو
وبرگهای آن سفید وپنجه دو طرف پائین اندرون برگها زرد وطرف بیرون ساقه وبرگ آن سرخ رنگ ودرخت آن
تمام خزان میکند ودر اول بهار اول گل میکند پس برگ بری آورد **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال و**
خواص آن اشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی وجهت آتشک وقروح خبیثه نافع واگر اسهال زیاده نماید
وگرمی کند مصلح آن اشامیدن دوغ است وضماد آن محلل ومنضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف وفتح ذال
معجمه والف ونون والف ولام وفا والف ورای مهمله لغت عربیست بیونانی مروش وبهندی چوهه کنی نامند
ماهیت آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب بحشیشی که زیر آن شیشه میگذارند دانسته واطلاق
آن بر دو حشیش مینماید یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خیاری می آید وصلابتی ندارد ودیگر آنچه
دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب وبرگ آن کوچک تر از آن ومفروش بر روی زمین وشاخهای آن باریک
وبستانی آن خوشبو لیکن بی طعم ورائحه قوی وگل آن گلابی رنگ وتخم آن شبیه به تخم گشنیز وخطا طیف آنرا میچرند
طبیعت آن حار حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب آب نباشد وآنچه جالینوس ذکر کرده سرد وتر در اول
وقوت قابضه ندارد ودر آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم وبا قوت قابضه محففه است **افعال وخواص** آن بیخ
منفعت آن قریب است بافسنتین است واین بعید است وغیر متوقع از ان **اعضاء الراس** شربت آن جهت صرع
وسعوط آن جهت تنقیه دماغ ولقوه نافع **الجروح والقروح** آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار وپیکان را
برآورد وتنقیه قروح والزاق جراحات نماید وصاحب بالاسیج نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی وبری بستانی
آنرا بیونانی لیسیتی نامند منبت آن جاهای سایه میان اشجار وکنارهای آب واطراف عمارات وبرگ آن شبیه بتحجیر
کریان تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچک مدور وگیاه آن بی ساق وگل وبر روی زمین پهن شود وشاخهای
آن سه پهلو وچون بدست بمالند بوی خیار از ان آید **طبیعت** آن سرد وتر وصاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندک
قوت قبضی ولین آن با اندک قوت تحلیل **افعال وخواص** آن امراض الراس والعین سعوط آن جهت
صداع حار وضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد وتحلیل ورم
آن نافع **اعضاء الغذا** اشامیدن آن مسکن التهاب وغثیان ومسقط کرم معده است **الاورام والبثور** ضماد آن
با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا وجمره وحمره نافع وبری آن **قسم** است **قسم اول** شاخهای باریک دبلند از بیخ
وشاخهای بسیار از یک بیخ رسته وشاخهای زیرین آن سرخ رنگ ومجوف وبرگهای آن نازک وطولانی تر از برگ سماق
ووسط پشت برگها محدب واطراف برگها تند وزوج زوج رسته وهر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار وگل آن
لاجوردی رنگ صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد وبیخ آن بقدر انگشتی وپر شعبه وبعضی مغشوش میکنند
این را با اسقولوقندریون وفرق آنست که برگ این نرم ودراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون

طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت خشک در دوم افعال و خواص آن صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغیه و صداع
را نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و سم وجعی را مفید امراض الراس ضماد آن خصوصا با سرکه جهت صداع حار
نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلای بیخ آن جهت ناسور چشم
و ضماد برگ آن با آرد جو جهت تلیین ورم حار چشم و بتنهائی جهت ناصور مجرب لعاب آن مضمضه غرغره آن با ماء العسل جهت وجع
ضرس مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شربت آن با شراب جهت لسع افاعی ضماد آن انتشار قروح و تورم جراحات
مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال قسم دوم آن
آن همین بر زمین و برگ آن مائل به تدویر شبیه برگ بستانی آن و از آن ریزه تر و با اندک حرافت و فی گل و صاحب تحفه
نوشته که گویند فی گل نیست و لیکن بسبب ریزگی و اتصال آن تنها تنها جدا مرئی نمیگردد و هست این اکثر بیگرا
طبیعت آن گرم خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته افعال و خواص آن محرک باه و جهت اورام بارده و قطع
آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان و ضماد عصاره تازه آن بر کمر و قضیب و کنج ران و نشیت زیاد باعث تحریک باه
و مانوسین او مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن
خار و پیکان است قسم سوم آن برگ آن مائل به تدویر و با زغب سفید و خارهائی باریک سفید زغب دار با تنوع که چون قطع
نمایند از آن شیر بر آید و مفروش بر روی زمین و هست آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود و برگ آن را چون بر جلد نازک خصوصا
رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم خشک در سوم و با قوت سمیت و نوعی تر از اقسام است افعال و خواص
آن مقی قوی مسهل و زیاده آن کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نیم آن را جوشانیده آب آن را با العاب بنوشند
و از عقب آن ماهی شور بخورند تجمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیگر متکون نشود و شیخ داود الدوالی این خاصیت را جهت
بستانی آن و ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که این تلیت و معنی معتبر باید که اقسام ادات الغار غیر مرزنجوش است از بعضی
کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد و چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین با عطریت است و برگ آن شبیه برگ بن مو
نیست و گل آن سفید مائل بسرخی است و تخم آن شبیه تخم ریحان شفاف میباشد و الدوالی نوشته که از اصناف آن بسیار میباشد
و برگ بعضی از آن نازک محدب و گل آن زرد و مشرف در نرم و این نوع سرد و تر در دوم و بعضی از آن زغبها یک طول آن
بر زمین و بنوعی یعنی شیر سفید جاوا کالی از آن تراوش مینماید و آن غیر معنی است و این در مصر بسیار است و بعضی از آن جنبش است اگر
با عضای آن چسبیده میباشد و این گرم خشک در دوم و عصاره آن مهم جاذب است و شخاها و بعضی که از آن ادوی خیار آید
مسکن لهیب خفقان و مستعد دیدان است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش است مقدار
شربت آن یک مثقال است صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی جاودانی صغیر الورق منبسط بر روی زمین میباشد و بهتر
آن است که گلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشد زیرا که گل آن زرد و بعضی آن حوفی لاجوردی و منتهی و محرر کتاب آنچه در بنگاله دیده و شنیده
دو قسم میباشد هر دو شبیه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین دیگر بلند و با رطوبت که چون بفشارند از آن اندکی رطوبت لعابی لزجی بیرون می آید
و برگ آن نیز گرمهائی آن و گل آن نیز سوسنه شبیه برگ آن و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه قسم آن کیبار دیوارها و زمین های
نمناک و بیشه برگ آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آن را اهل هند بنگاله پخته مانند سبزیهای دیگر بخورند جهت
فساد منی و جریان آن و امراض گرده و مثانه و سوزش بول نافع بود و نیز مقدار و شربت آن قدری بفلفل تازه که هندی ادرک نامند

جهت تقویت باه مفید میدانند و قسم دیگر که بر کنار نهرها میروید برگ اندک باریک بلند و هر دو قسم گلی شبیه بگل سوسن

واین غیر ماکول است طبیعت آنرا سرد و تر میدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناسور آن مفید

و به سعوط ضماد برگ ساییده آن **اذربو** بعد الف فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانیست

و آذربویه بیاو ها در آخر نیز آمده **ماهیت** آن بغدادی گفته اصل عرطنیثا است و در عرطنیثا مذکور خواهد شد صاحب

تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن خار دار بقدر شبر

و شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و نرمتر شبیه لبلاب و نخود و دو دانه و عدد یا سه عدد دانه زرد رنگی بیلبا و گفته اند که

گل آن زرد است و منبت آن کشت زارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوه صابون نامند و آن غیر چوبه گازران است

و بعضی آنرا بخور مریم بوده در بیرون چرک جامه مانند صابون است و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خار هاست و گل زرد دارد

و آن بیخ را افلار و بلار و قلار و کلیم شوی و قصعشیای گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فیلاسوس و سطریوس نیز خوانند و بیونانی

سیرا و بعضی بخوانند آن بخور مریم نوعی از آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سیوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و مسعط و

مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل و تنقیه

مسهل که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و لسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد و امراض الراس

مسعوط آن جهت سده مصفاة مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل نافع **عضو النفس والصدر** بیاشامیدن

آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بار رطوبی مفید **عضو النفض** حمول آن جهت بواسیر و تنقیه

و اعانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زایل گرداند و اگر زن تنقیه آن بوی

آنرا ببوید و ابتداء مدت عطسه نیز هم آن بو و گرنه بیاید از درد فیح الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حبلی آنرا چون زن استعمال

ساس کند و حمول پیدا شد بچه بیفتد از **الطحال والات المفاصل** ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا

و چون داخل کرده شود در حقنه ضماد عرق النسا را نافع است همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النساء جهت

در کشیدن خار و استخوان در آن تنهائی و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع **الزینة** ضماد آن با سرکه دا الثعلب را مفید

السموم هم تمامی سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار

شربت آن یکمثقال ان شاء الله آشامنده مختاق و غثیان قوی و فرط قوت علاج آن علاج جبلاهنگ کند نیز

خورده است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل آن در فتح هم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فوتنج است و

صاحب اختیارات بدل آن لبن التین و دو دانگ آن با دارو و دو وزن آن گفته **اذريون** به دال آذریون نیز آید

و در بجای بای موحده یا مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست است آذریون یعنی آتش گون او گویند که

عرب آنرا عبوه نامند و شعرای عرب آنرا بستایند و شکوفه آن در دنیا شکوفهائی مشهور است و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است

و بعضی انکار کرده اند که خنین است و هندی سورج مکهی نامند **ماهیت** آن گیاهی است بقدر ذرعی و در شاخها برگ آن

شبیه ببرگ چرجیر مایل به تنگی گویا بر آن غباری نشسته و نرم بیشتر و گلها آن زرد طلائی و بزرگ و پهن و در میان

وسط آن گلها برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و با حرکت آفتاب گردد

میماید و تخمه شبیه بتخم مانگی در رنگ سبز کی آن قوت اینست **طبیعت** آن گرم و خشک است در اول سیوم و بعضی در

دوم گفته اند که چون گل آن زیاده از سایر اجزای آن افعال و خواص و منافع آن محلل جالی و با قوت تریاقیه
مفتح سدد دماغی و کبدی و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض بارده دماغی و عصبانی و درد دندان و تقویت معده
و جگر و وجع فواد و تقویت باه و آوردن لعوق و جهت بواسیر و جراحت ریه و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلات
و اسقاط جنین و تفتیت حصاة و رفع قولنج و دفع سموم نافع است امراض الفم و الحلق و المعده و المفاصل و عصیر مضمضه
با آب بیخ آن جهت درد دندان ها رد و شرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث نوران غضب در محرور المزاج و چهار درم از آب
برگ آن با کرم منقی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و خنازیر و بر کمر جهت تقویت باه و لعوق مفید
و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل عاقر و شرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض موثر مقدار شربت
از آب گل و برگ بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن تا یک مثقال بدل آن یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن آن زعفران است
مضر محرور المزاج و مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا و مصلح آن فانید و عسل و سکنجبین و از خواص
آنست که مگس گل آن نمی نشیند و از دود آن موش و جانوران می گریزد و لوله بعد الف و سکون لام و دال مهملتین و ضم یا و مثناة
فوقانیه و سکون واو و فتح لام و ها ماهیت آن صاحب برهان قاطع گفته است مانند کاهی که از آرد ببیزند و بیشتر مردم در دو
و فرومایه بخورند و بعربی آن را حشاره مانند باید که همان است و غیر این است چنانچه ان شاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد
بعد الف و سکون را و کسر نون معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الریح و بفارسی
پوست بیخ زرد شده نامند ماهیت آن پوست بیخ انبر باریس است که بفارسی زرشک نامند طبیعت آن گرم در اول
و خشک در دوم افعال و خواص آن با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن و جلا و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و اخر خاک
لثه و ضعف باصره نافع و مجفف و مفتح است امراض العین و اکتحال سائیده آن و سفوف سائیده آن در کوار جهت
تجفیف رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای رمد و مرض ابیاضت مفید و اگر بیش از حد و بسیار در چشم کشند حفظ صحت آن نمایند و بدل
مصر بدل ما میران در امراض عین مستعمل و اکتحال آن مقوی باصره و مضمضه مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض
است و مضمضه با مطبوخ آن جهت قلاع و خشونت دندان و درد آن و تقویت لثه و سفوف آن جهت نفث الدم و الاسهال
و استسقا و مطبوخ آن با شراب جهت امراض مذکوره و جرم آن با شراب جهت درد جگر و تپ و آب سرد و حقنه مطبوخ آن جهت
جرب و قرحه امعا و مطبوخ آن جهت قی و کرم جگر گوسفند مجرب و مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و از مطبوخ آن تا سی درم بدل آن مامیران
چینی و حضض هندی است و در امراض عین بعضی حضض را گفته اند و مضر سپرز و مصلح آن عسل است و عصاره مطبوخ
منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بمالند
و یا بدان بخور کنند اسقاط جنین کند و جهت سیلان رحم نافع است ازاد درخت با الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف
و دال مهمله و فتح دال و سکون را و فتح خای معجمه و سکون تای مثناة فوقانیه ماهیت آن درختی است عظیم و ثمر آن شبیه به سنجد و زرد رنگ و تلخ و خوشبو دار
و تخم آن مانند تخم زیتون و دو پره و دارای پوست سبز و در آخر بهار سبز شده و تا زمستان در درخت میماند و برگ آن سبز
با اندک سیاهی و شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و خزان نمیکند و بعربی شجرة الحرة الدواح لطابة سه بدرا سامه و بلغت هندی
داروی آن و بترکی و بفارسی و بلغت طبرستان نیز همین اهل مازندران سیاسان و اهل هند نیم نامند و بعضی مردم را گمان
که درخت آن همان درخت طیب است و گویند و این محض توهم است زیرا که نیم را کنند و غیر هندی دیده اند و آزاد درخت در جمیع

فالاکسا ایران و روم و هند بسیارست و شیرازیان آنرا آذریون نامند و گل آن سرخ منقش کمرنگ بنهایت خوشبوست و نیز گفته
که غیر یکی این ست طبیعت گل آن در اول سوم گرم ست و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا قریب بآن
گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و محلل و مدر باتریاقیت **اعضاء الرأس و الاذن** گل آن مفتح
سدهای دماغی و صالح ست از برای مشایخ و مبرودین و بوئیدن آن مسکن صداع و او جاع سر ست و بدستور ضماد آن
بر پیشانی و صدغین و چون آب برگ آنرا استنشاق نمایند صداع بارد رطب و گرفتگی بینی را مفید بود و بطول برگ و شاخ
آن و یا برگ آن بتنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متقیحه سر و قطور آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات
و دافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد ست **اعضاء الغذاء و النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده
و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده ست و اشامیدن عصاره برگ آن مفتت
حصاة و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق لهذا در اکثر خائی ائنین مفتح سده و دافع قولنج و محلل خون منجمد و نشانه
و دافع سموم بارده ست بتنهائی و یا با عسل و یا با سکنجبین و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برگ
تازه آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع حیض و حبس طمث و عقر جاذبی و باعث حمل ست
الجذام و البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع گفته اند که جرم آن جذام
و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و براء او جاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب دستور الاطبا
گفته که چون ثمر و برگ بار سفید زرد شده یکی این را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهم وزن یعنی هندی و من هندی دوازده
سیر ست در خمی کرده و سر آنرا البته هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری از آن بیاشامند بهتر
دوائیست از برای جذام سببی بخور آن بتنهائی و یا با برگ نیم و فنجکشت که بهندی سنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا
بدستور بگیرند دافع او جاع و محلل اورام بارده ست الزنبیه ضماد گل آن بر سر کشنده شپش ست و بدستور غسول آب برگ
مطبوخ آن کشنده شپش و دراز کننده موی ست و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده در روغن گل چند روز بهم بر سر که
هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز دیگر در حمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و سر ابالیان بپوشند قروح آنرا زایل سازد و
موی سیه رویانده مرهم آن محلل سعفه و قروح سر را نافع و رویانده موی ست و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **المضار**
مضر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث خفقان و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک ست مصلح آن قی
نمودن و آشامیدن شیر تازه و دوغ و خوردن سپید باست و برگ آن سمیت تانیست مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود
و بلیلم **آس** بمد الف و سکون سین مهمله اسم فارسی اسامی سریانیست در لغت نیز نامند و نیز لیسیریانی کرانفلانیعنی مصعد کننده بازو
خود و بیونانی موس بستانی را موسااینااری فمیطس و بیدی موسنین تعریشی از درادهینکاره سیره گویند و حب الاس را بکلام قطیس نماد
و بنگاسپس را منطر لیبای مهمله خوانند و گوید فمیطس نیز بنگاسپس ست ماهیت آن درختی آن اسجنادو پشت ساده دخت بری آن
درختی انارست و برگ آن سبز تر و بنظم تر و بطول کمتر از آن و در اختلاف میکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندکی تلخ و با عفوصت و بسیار آن
سفید رنگ و خوشبو و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد سپید و بعد پخته شدن سیاه رنگ با اندکی حلاوت و مرارت و عفوصت و قدر است اندکی تخم آن سیره
الطمس و در بعضی ثمر باشد در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده میباشند بچسبندگی و کهنگی آن طبیعت آن گفته اند که الاسی ... جزو بارد
آن ... و ما اکثر ... که دارد و یا برگ قابض ... و در وت آن گمتر ... در اول ... دوم ... گل ... جرم ...

۴۷

وبیخ آن نسبت بایکدیگر در مرتبه سردی و خشکی متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برگ آن بر برودت آن غالب
و باقی اجزای آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی است و طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت
نافع است جهت سرفه گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است افعال و خواص و منافع آن
بسبب عطریت رائحه ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن نیز موجب تنقیه و متانت و رخاوت و انارت و تقویت
روح است و باسباب مذکوره و بالخاصیت مقوی قلب و دافع خفقان و صداع و دوار و سدر و ربو و درد گوش و قرحه
و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و زخم های زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جروح و قروح و مهیج نزف الدم و
و آمدن خون از هر عضوی که باشد شرباً و ضماداً و لطوخاً و آمدن عرق و مقوی معده و حشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و نافع
اسهالات و مفتت حصاة و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر ثمر آن با قوت تریاقیت و دافع سموم
حصوصاً رتیلا و عقرب و عضة الرأس ضماد برگ تازه آن بتنهائی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر جهت جلا
حرارت و تجفیف قروح و با اندکی اقاقیا و ریک آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و پوست سر و تحسین طلا
و تطویخ آن با مایعی موافق چون در آب برگ آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را بآن تر کرده
بینداز بر صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا نافع و ضماد نضیجه ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع
و صفرا و و نشانیده و دافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ
آن با صندل سرخ سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و نساء و قدری از آب مطبوخ ثمر آن با
از شراب لبالب نافع خمار و بوئیدن برگ تازه آن مقوی دماغ و دافع صعود بخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن بخره
را و دوار و سدر را نیز مفید و مجرب و نمودن سر بروغن آن ورم سر و سبات حادث از بخره متصاعده از معده با غیر آن نافع
جهت قوت برودت و تقویت آن دماغ را تحلیل بخره را منع آن صعود بخره جدید بسوی سر و عرق نمودن سر و روغن
آن بتنهائی جهت دوار و سدر حادث از بخره متصاعده از معده در تبهای چند روزه و در ابتدای علت بعد از تنقیه و اسهال یا
قی و بعد از ابتدای مرض بروغن بابونه نافع العین قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین رمد و برآمدن آن که جوشها در باطن
آن از اجزای او دیه ظفره و سلاق و سبل و قوی تر از توتیا و بدل آن است الاذن قطور آب برگ آن در گوش جهت تسکین
وجع و تقویت آن و آمدن چرک و قروح آن نافع الفم مضمضه با طبیخ آن مسکن وجع دندان و تبخیر خانهای زبان و قلاع و تحسین
اسنان و بر آب برگ شراب ثمر آن عضو الصدر و الصدر بوئیدن آن مقوی قلب و دافع خفقان و طلا کردن با آب آن خون
نرسیده آن بتنهائی شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع ریه مفید عضو الغذا شراب ثمر آن مقوی معده
است حصوصاً صارب سویق آن بالعصی ربوب و البنه دگاه است که بشدت قبض و در بلبیا شرب طبیخ آن قاطع اسهال
و متدالح ... و تخم آن نافع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون
... آب برگ آن را با روغن گل نجد بنوشند مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهال آلام ... و بواسیر و ...
عضلات ... از جهت امراض مذکوره و ... مذکور آن جهت ... و دفع باد و رفع ... عضو ...
خوردن ثمر آن حرقت البول ... و در ... سیلان ... ثمر آن ...
سیلان ... برگ آن ...

۳۸

حرف اللام

که برآمده باشند بمالند بجای خود و دیگر برسانید الا و رام والبثور ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و جمره و نمله و شری و بثور

و قروح و جرب و قروحی که در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهم های که از روغن آن ترتیب دهند بنابر این

شراب آن نیز و ضماد برگ آن که در شراب ادویه جوسانیده باشند نیز و در درد رگ خشک آن بروغن همچنین قیروطی آن نیز

آن را مفید و ضماد تخم پخته آن با شراب زائل کننده قروحی است که در کعب قدم باشد و سوختگی آتش را نیز نافع آبله است و به صوت ضماد بر

آن بارید و همچنین خاکستر آن با موم و روغن **الات المفاصل** ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت

ضربه و سقطه و وجع شقیقه با نافع و ضماد آب برگ آن با عفص سبز و حابس و گلسرخ و اقاقیا بر اعضا و عصابه که در آن سستی با آنها عارض شده

باشند و پیران را بنهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با منات هندی که آن را امید لکڑی نامند بازرده تخم مرغ و روغن گل بگرم جهت ضربه

و سقطه و ضماد برگ آن با گل ارمنی سرشته که جهت جلا ناخن و چون برگ آن را نرم کوبیده و بیخته با ریزه کرانی نیز نرم کوبیده و بیخته

بزرده تخم مرغ سرشته و بر کرباس آب ندیده بگرم کرده بر محل ضربه و سقطه و وجع و پشت و دستی آن را زائل گرداند و نطول

طبیخ آن جهت تسکین وجع مفاصل و سر استخوان شکسته جهت سرعت التحام آن نافع است و همچنین نشستن بیق با آن باعث جلا است و در ورم گرم

... بهیچ باشند با عضای شکسته مفید الشیبه طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن و روغن و عصاره آن بهمه مو سیاه کند نافع و آن جهت ... دل ان

و سیاهی آیند و همچنین نشستن آب برگ مطبوخ آن خصوصا دانه آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام جهت تقویت بدن و تنقیه

رطوبات عرضیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو یا گوسفند نافع سوق و صلاح سحج آن و ذرور برگ آن نافع بدبوی زیر بغل و کنج ران خصوصا

سوخته آن و خاکستر زائل کننده کلف و نمش است و چون ثمر آن را با آب برگ چغندر بر سر مالند شبوره ابریه زائل گرداند و چون

بکوبند و با آبها باقلا سرشند و بر کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد

خصوصا با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا ... قیم بدل آن در احتباس طمث و بطن نفث الدم

اقاقیا و ... و حضض گفته اند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر ... مصلح حار در کام ... آن عشب

... مصلح آن سوسن و گل بنفشه نیز است و گویند مسواک نمودن بچوب ... خدام است و ... درخت آن ...

... است که آن را انگلیسی ... نامند ... از برگ و ثمر آن است چون آن را کوبیده و خورانید و با شراب ...

... در سایه خشک نموده باشند گویند چون ... تازه ... ساخته ضماد در ... موافق کند ...

... علم ... آن را ... نامند و بعربی ... و ریحان القبور ... گویند و ...

... فارسی آن است و ... گفته آن ... ماهیت آن ...

برگ آن ... و ... برگ آن نیز ... بستان و چوب آن ... و ثمر آن ...

... برمی آید ... بسیار ... آن ...

امراض ... بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ ... و تقویت آن ...

آن نافع است از برای صرع و ... و تقویت دماغ و ... اشامیدن ثمر برگ آن با شراب جهت

تقویت معده و جگر و دفع ... آن جهت اخراج کرم معده مفید و ... آشامیدن ...

و برگ آن با شراب جهت ... و ... و این ... جهت ... واقع شود ... مصید ...

... قوت ... آورد و ... اسپ ... دل ... سرسام ... جمله ... ۴۹

تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند ماهیت آن نمکی است که بر کنار شور و بر روی سنگی سفید زنگ نوری
بر روی سنگ مایل بزردی از ماده ارضی رطوبت دریا بتابش آفتاب تکون می یابد شبیه بقلی و نوشادر سنگریزه بزرگ و کوچک آن با رنگ
را اسیوس و آن را ملح اسیوس و زهرة الآسیوس می نامند و این قوی تر از سنگ است و بهترین آن سفید سبک خالص نرم و سکن شبیه
بنوشادر است که در آن رگهای زرد و غیر غالب باشد چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم گردد
گرد طبیعت زهرة آن در سوم گرم خشک و سنگ آن در دوم **افعال و خواص** آن لذاع و معفن اشامیدن یک نخود آن و دیگر
آن عسل بالطریق ملعوق جهت قرحه ریه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع باسر و جهت ورم سپرز و گرده با صمغ البطم جهت
جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و باسموم و روغن نافع انتشار قروح خبیثه که میان آن طبید و اطراف آن پشت و دهن آن
باشد جهت قروح کهنه با بیسیرة الاندمال و بردن گوشت زائد به آرد باقلا جهت نقرس مداومت در آن در حمام بر بدن جهت قرحه
صغیر و لاغری است بدل آن زهرة آن حجر آن مقدار شربت آن از یک تا سه درم المضار موجب مصلح آن صمغ عربی مقتول آن
اقلیمیا است **اطریلال** بالف و سکون طاء مهمله و کسر را مهمله و سکون یا و فتح لام و الف و لام لغت بربری بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت شباهت شاخ آن بچنگال غراب گیاه از البقول و جنس الاجرین
و بعضی شیلیا نامند و بترکی خار ایاغی و بهندی کاکنکی یعنی پای زاغ و بعضی گویند بعضی که مسمی بخیر است و در کوهستان ...
ماهیت آن تخم گیاهی است شبیه بشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز تیره شبیه باریک
تخم دو نوع است مولف گوید این نوع در طرف اصفهان ... بهترین آن مصریست که بسیار ریزه و تیره رنگ
مایل بسبزی و طولانی و طعم آن تلخ و تند زبان را بگزد و سنگین و تازه باشد **طبیعت** آن گرم و خشک است در سوم **افعال و خواص**
آن محلل ... مفتح سده و مقوی گرده و مثانه ... عسل بیاشامند ...
عسل جهت ... مجرب ... زائل کننده آثار جلد و نفخ آن ...
... چون ... آنرا با عاقرقرحا ...
... آفتاب ... در روز اول ...
... برص ... آب ... آبله ...
کرده شده و این بسی عجیب است ... هر روز سه درم ... تا پانزده روز ...
و یا از مرکب ... و با عاقرقرحا ... قبول علاج ...
و بعضی گفته اند ... اطریلال ... پوست ... برگ ...
درم آنرا با شراب انگوری بیاشامند ...
بدل آن ... سکنجبین ... مصلح آن ...
آن از معدن ... اعمال ...
... تعلیم ...
... اطریلال ...
... شبیه ... ماهیت ...

[illegible]

شبیه ببرگ فرآسیون و از آن درشت تر و خارناک و رنگ آن مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مایل بسیاهی و سبز تیره و در غلاف ذو طبقه
و از زمین کوچکتر و در طعم بحرارت و تندی و تلخی نانخواه و گل آن سرخ مایل بسبزی از زیر برگها میروید و گفته اند گیاه آن شبیه بشبث است
و ساق و برگ آن بود و مشابهت آن زیرهای بیست با سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد و در طعم آن اندک حلاوتیست
طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و در وسیر و زکام و ضیق النفس
و بیاض معده و کرده و وجع مفاصل و … نافع و مجفف باعتدال و جمود و برودت مفرطه و قاذر سر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف
امراض الراس و الصدر سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرطه و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه را نافع ضماد آن
با عسل وجهت جوششهای سر کزاز آن نزد و آب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است بالیقی گفته چون
بیاشامند مطبوخ آنرا امراض بدن … ساکن گرداند سموم الکلف تخم آنرا چون بکوبند و در طعام شخصیکه سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند
… زایل گرداند … جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند و بوقت حاجت مقدار
یک مثقال … بدفعات بکروز … سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است و تنها مقدار دو درهم از بیخ آن
سگ دیوانه گزیده را مفید … هر چند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد و باید که آن بیخ طولانی
تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یکدرهم تا دو درهم … و علت آن بیخ خشک سائیده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت
آن تا دو درهم بدل آن … وزن آن … وزن آن نانخواه است مضر جگر حار مصلح آن کثیرا است و گویند چون گیاه آنرا
… در … الم آن کند … و الطفا کی این المخصوص … اللسان … و گویند تعلیق
تعلیق آن بر در خانه موجب … آن خانه … آن … زبان است اکلیل … بعد الف و کسر میم و سکون یا مثناة
تحتانیه و الام … بلغت مغرب … ماهیت آن نباتی است شجری و در … مغربیه …
طول آن بقدر یکذراع است و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد و نرم و ثمر آن بقدر … و سبز و چون برسد سیاه گردد …
آن بسیار … آن زرد مایل بسفیدی … بسبزی … طبیعت آن مرکب القوی است و برودت
و یبوست بر آن غالب افعال و خواص آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و … نافع اعضاء الغذاء آشامیدن
آب نقوع … آن … و تقویت کبد … نماید و … زایل گرداند و سده ها بگشاید
یرقان را ببرد و … و شرب با گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد الس النهس بعد الف …
لام و نون و فا … بالیقی نوشته که این حشیشه در کتاب خود ذکر کرده و … ماهیت آن گیاهی است
… هر سال میروید … و برگ آن … و گل آن … سفید … گل آن
دارد و با حرکت … حرکت … و ساق آن … مایل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام
بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود طبیعت آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست افعال و خواص آن مقوی …
و حافظ … زایل گرداند و … قاطع … را نیکو گرداند و …
و مهیج باه است امراض الراس و العین و القلب و الباه … طبیخ آن در ازاله سموم و تفریح و تقویت دماغ …
مانند شراب است … اثر دارد …
زایل گرداند و … و بدون …

٥١

و برقان را زایل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و از عصاره آن ابا نگور مطبوخ یا دارچینی و زعفران مضر گرده و مصلح آن
عسل و کثیرا آن بورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را
بغایت نافع ابا بکسر با و سکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبیست خاکستری رنگ بغایت گنده و بدبو که از شکم نوعی از ماهی گیرند که
بحر چین و هرمز بهم میرسد و لعزتی آنرا انا الحجه خوانند و چون جهت هر عضوی که بشکند مقدار دو مثقال از آنرا بخورند بنحوی که
بدان نرسد عضوی که شکسته را درست گرداند فصل الالف مع الباء الموحدة ۱۲ ابازیر بر وزن افاعیل ادویه مصالح
طعام است و بعضی گفته اند که عام است از ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام و بقول این قول قریب بصواب است و مولانا
قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل بان است که توابل خشک و تر میباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشند و سبب
انداختن توابل و ابازیر در طعام یا در دیگها یکی از پنج امر است یا نفاست طعام است تا آنکه بگردانند آنرا اصحاب طبعی قبول کند طبیعت
آنرا و میل کند بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که بلا و مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه بلا ثقه و بی راسخ بیرون چون
ابازیر در آن اندازند و طعم و رایحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت در دا آورد بسوی آن و هضم میگرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام
نرمومت و کراهیت رایحه طعام است تا آنکه بگردانند رایحه آنرا طیب بگردانند آنرا بجیثی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برد و تر مزاج
طعام است و دفع کرده میشود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال یا غلظت و دشواری
هضم است تا آنکه بگردانند آنرا لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگردانند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری حالی مسدد مجاری
و مصلح است از برای کسیکه جمع آمده باشند در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین سبب حسب مزاج او راست استعمال ابازیر در طعام
اما باید که کم از آنها نشایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگرداند آلات غذا را آن آلاتیکه مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیار تیزی
احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که بگردانند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب بیاید در معده کیفیت
خون و سبب گردیدن آن کیفیت طبیعی بنسبت بمزاج آن شخص زیاده از مقدار آن بزیادتی کمیت پس صلاح آنست که در غذا داخل کرده
نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آنچه از غرضهای خمسه بعلاج است زیرا که کسی که موافق با او راغذیه ملطفه
او نیست به بسیار احتیاج اینها بجهت استعمال ابازیر حاره درین غرض میباشد که زیاده از غرضهای دیگر باشد اما ابازیر معروفه نزد اطبا و علما
یک سر است و سعتر که مرکب است از فلفل و دار فلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و سعتر و انجدان و کاکم و نانخواه و بادیان
و شبت و زعفران و تخم و زنجبیل و شونیز و ساذج هندی و مثال اینها و ماهیت مزاج و افعال و خواص هر یک در موضع خود ذکر
کرده میشود انشاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امراه در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جیر و تخم کتان و حرف و بلی و جب النساء و زعفران
و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری زرد و تودری سرخ و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لحیه التیس و بلوط و مغز حب الزلم و غیرها احتیاج بحلاوت
ادویه در اغذیه با بی آنها برای ادا معنی ابزار بسیه ماهیت آن نخی بسته مرکب باشند زیرا که حوایج آن ادویه حاره قدری که عرقها بدهند
دیگهای بند و در دیگهای اندازند و قند یا دارچینی با یکجا به اهل کنند در آن ریزند و بجا سرکه در آن آب غوره و قتها به سرکه ممسک
مقطر و قند زیاده شود طبیعت آن معتدل گرم طبیعت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حارست و در قرابادین نیز ذکر یافته
ابریسم بکسر اول و سکون با موحده و ربا مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و میم نیز آمده است و در حمید پوتانی سرقی
و در سیر یا بجهت انیش بلیه و تبرکی ایپک و بلفت ابریسم نیشان و بهندی ریشم بحقیقت آن تارها بیست که گردی آن کرم پیله آنرا
ریز کرده تاب داده آنرا میگیرند و آنرا لعاب از دهن خود بر خود پیچیده تند و ازین بر گرد خود و بیرون بر گذرد نر گوشت پاک آن تا اعصای آن در و میاید

و بهترین آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ برابر تخم است مثل رطب کوچکی قرمزی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان و مازندران شنیده شد که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و مختار مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده که کرمها بدر رفته آن و ابریشم خام عبارت از این هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده مستعمل نیست

مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ ناکرده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله هائی است که بر درخت توت و کنار و غیرها تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوشانند نخهای طولانی از آنها بر نمی آید لهذا بعد اتمام تنیدن

پیله ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که کرمها در آنها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمهای بعضی پیله ها که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ بالیده شده پر بر می آورند و بهیات جانور کوچک پرداز می گردند

و شروع میکنند بتخم دادن تخم بسیاری میدهند هر یک تا چهار صد عدد و بمقدار دانه خشخاش بسیار کوچک سفید رنگ و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها بتازی بیضه و چون آنها را در جا گرم مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز بعد آن تخمها شگافته از میان آن کرم

بر می آید پس آنها را تربیت نمایند که بر پارچه نرم نازکی میگذارند و برگ توت را ریزه ریزه کرده نزد آنها می نهند آنها می خورند و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درست تر نهند و همچنین تا آنکه برگهای درست پیش آنها نهند و چون بزرگ شدند شروع میکنند

بابریشم بر خود تنیدن تا آنکه با نتها میرسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله را سوراخ کرده بیرون میروند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران که ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد و لیکن در

بنگاله بسیار رود و از آنجا باطراف و ممالک دیگر میبرند و اما آنچه در ایران میشود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله میشود سست و کم ثبات و بلا ممیز آن نیست و بیان کیفیت تکون و پرورش کرم آن و بهتر پیله ... فصول ...

... [illegible] ... آن ندارد و مستعمل مقرض مطبوخ آن ... طبیعت ... آن گرم و خشک و در اول و قوی معتدل در خشکی ...

... [illegible] ... افعال و خواص ... مفرح روح ... قلب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... حرارت ...

... [illegible] ... روح ... مفرح ... همچنین افعال و خواص دیگر ...

... [illegible] ... چون پارچه حریر ... خشک نموده ... [illegible]

... [illegible] ... پیله خام ... بالیده ... سفید ... قلب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

۵۲

وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو و نون لغت یونانی به معنی دائم الحیوة است و از اجزاء ان میباشد و بعربی

حی العالم و به فارسی همیشه بهار نامند ماهیت آن از جمله یاسمین است لکن همیشه بهار سبز و تر و تازه میباشد و کبیر و صغیر میباشد

نبات کبیر آن [illegible] و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز [illegible] با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و برگ آن

شبیه بزبان و باریکتر از آن با رطوبت و گل آن یاسمین رومی سفید [illegible] آن بهتر از کوهی آن است و صغیر از [illegible] جاها و محوطها

و پای دیوارها و مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یکجا بر آمده و بر برگ ریزه سر آب بلندی آن [illegible] و گل آن [illegible]

مایل بسرخی و تخم آن مانند تخم خبازی و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر حی العالم میباشد که آن را

طیلافیون نامند در قد و برگ شبیه بحرفه و زعفران و غبار آلود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک با قوت قابضه و دیسقوریدوس

نوع صغیر آن را گرم و کبیر آن را سرد گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم خشک [illegible] اول و ابن بیطار از جالینوس نقل نموده که [illegible]

که نوع اول و دوم آن با قوت تجفیف و برودت است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است افعال و خواص

و منافع آن [illegible] جهت درد سر و [illegible] و اورام چشم و در گوش [illegible] و تقویت معده [illegible] اسهال صفراوی [illegible]

معده و امعاء و منع نزف الدم [illegible] و قطع رطوبات سائله [illegible] و رفع باد سرخ و نقرس [illegible] و اوجاع مفاصل و قروح و جروح [illegible]

[illegible] نافع امراض الرأس آشامیدن آب آن [illegible] و لطول [illegible] آن با روغن گل سرخ تنها و با خل خمر نیز جهت

درد سر حار نافع امراض العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم [illegible] امراض الاذن چون عصاره

برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند [illegible] نافع باشد الصدر آشامیدن عصاره آن [illegible]

مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب [illegible] اعضاء الغذاء و نفث الدم آشامیدن [illegible] از آب آن [illegible]

بگشاید و اسهال [illegible] آب تازه آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال [illegible]

نافع و شرب برگ ساییده آن جهت [illegible] اسهال [illegible] معده حار مسکن گرمی و التهاب [illegible]

الالم و الاورام و البثور و القروح و الجروح و المفاصل و حرق النار و غیرها ضماد آن با آرد جو جهت [illegible]

کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ که تیغ زده خون از آن موضع [illegible]

[illegible] ضماد نمایند مجرب با حنا جهت خارش بدن نافع و [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و صفرا [illegible] و تقویت بدن نماید [illegible] نوع سوم که دیسقوریدوس گفته [illegible] محلل [illegible]

بای موحده [illegible] و الف و رای مهمله [illegible] معروف [illegible] ماهیت آن نباتی است [illegible] و ساق

آن تر و تازه و زرد [illegible] ساق آن [illegible] گل آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و باقوت مجففه و قابض ... و مسقط جنین ... و قابض ... و ادرار حیض ...

از زمین شوره زار بر آید بر روی آن زمین لهذا باید آنرا بسیار رغبت سفیدی و دانه‌های کوچک مانند نمک دریا باشد و آنرا قدری با آب
ممزوج با آن جمع نموده طبخ نمایند بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد از آن
سفید مانند نمک دریا دانه دانه میگردد و پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در اندک آبی حل نمایند و بقوام طبخ میدهند و بعد طبخ چوبهای باریک طولانی
در آن می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد میگذارند و بعد سرد شدن قلمها باریک بلند منعقد میگردد و آنرا شوره قلمی می نامند و طبخ
اول را شوره غیر قلمی طبیعت آن در آخر سوم گرم خشک **افعال و خواص و منافع** آن مفتح سدد و منقی بلغم و اوساخ بدن و ازال
و در نهایت حدت قوی تر از نمک بوره است جهت سبز رو و دیگر نافع و با شکر جهت تفتیح حصاة ... که هیچ ... شود و مجرب است و باید که شوره طبخ
... و شکر ... باشند و گویند اگر صاحب حبس البول یک مثقال شوره قلمی را با دو مثقال خردل در آب بسیار ... اگر تواند اشامید بخورد در ساعت
بول او گشاده گردد و اگر در جوف دو جلد ... که بهندی گیلا نامند کرده ... سبز ... قولنج ... نافع است ... باید مجرب دانسته اند
عرق آن قایم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن ... اندرانی ... مضر ... و گرده مصلح آن کثیرا و عسل ...
است که چون آهن را با زیبق ... آن ... بگذارند و ... ازان شوره ... از آهن ... و ... آهن ...
... دو ... اول ... آن آب را سرد می نمایند بدین نحو که مقدار ... تبریزی آنرا در طاس ... کنار ...
... کرده و در چهار جلد ... آب شیرین ... کرده و طاس ... صراحی ... که بهندی ... نامند
... و ... آن صراحی را در آن طاس ... میگردانند تا ... کامل ... صراحی را بر آورده آن آب شوره ... آب ...
با قدری شوره تازه در آن ... نمایند و در آن ... صراحی ... آب تازه ... و همچنین ... مرتبه ...
چهارم باشد آن صراحی را در آن آب ... میگذارند و پارچه ... تر کرده ... طاس ... شده ...
... آورده آن ... صراحی ... جدید ... و باید که ... صراحی ...
... نباشد که آب شوره در آن نفوذ کند و ... شود ... و ... گردانیدن ... صراحی را در آن ...
شوره ... کمتر ازان خوب سرد ... و ... گرم ... و ... آب ...
... لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن ... گشت ... ناگوار ... و شاید ... مضر باشد والله اعلم
ابن عرس بکسر همزه و سکون بای ... و کسر ... عرس ... سیاه ... و ...
... و ... طبیعت آن ... معروف ... از ... آن ...
... در مصر ... الفت ... طبیعت آن در سوم گرم خشک **افعال و خواص و منافع** آن ...
... تا ... و ... جگر و محلل ریاح و ... نافع ...
... چون آنرا ذبح نمایند ... نمک ... بریان ... نمایند و تناول کنند جهت صرع و ... نافع است
... خوردن ... آن ... و ... آن ...
... و چون گوشت آنرا ... و ... محلل ریاح ... و مقوی ... حکم
... و ... و چون ... آنرا ... کرده ... خشک ... کنند
و ... آنرا ... بخورند ... جهت ... تناول ... ذکر ...
... و گویند ... و ... آن ... گرم ... و ...

۵۵

پیکان از بدن موثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که گویند چون کعب آنرا در زنگی آن بیرون آرند و بر ران زنان [illegible]

کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زنان بندند حامله نشود و در الابیع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که او علق

علی المرأة لم تحبل و گویند چون مثانه آنرا خشک نموده شده و هم آنرا سائیده با شراب ریحانی بخورند عسر البول را مجرب است و چون ابن عرس

ذبح کرده [illegible] آنرا دور کرده بروغن زیت یا کنجد طبخ نمایند تا بخار بجه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند عند الحاجه

بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و فالج و کزاز بمالند بسیار نافع مجرب است و نیز گویند چون ابن عرس تمام زهر دار [illegible]

آن ایستاده گردد و مار چون ببیند بگریزد و از این جهت گوشت او جاذب سموم و تریاق سموم است مضر [illegible] مصلح آن [illegible]

بیشتر مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد بخار است **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون

لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حنا و الغول [illegible] دارد [illegible] و نون جیم و الف [illegible]

باشد و [illegible] عاقر [illegible] و حالوما و [illegible] ابوخلسا [illegible] نیز گویند و [illegible]

و بهندی رتن جوت **ماهیت** آن گویند چهار صنف میباشد اول صنف گیاهیست و برگ آن شبیه برگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت

و سیاه رنگ [illegible] ساق [illegible] و [illegible] حوالی بیخ آن [illegible] زمین و خاردار و گل آن [illegible] بیخ آن [illegible]

سرخ و [illegible] عرق [illegible] لها [illegible] و نون [illegible]

بودن [illegible] و قوت آن تا چهار سال [illegible] رنگ آن [illegible] سرخ میگردد [illegible] رنگ [illegible] و چون [illegible]

میگردانند آنرا و نبات آن [illegible] است که [illegible] طبیعت آن گرم خشک است در اول و [illegible] دوم افعال و خواص [illegible]

آن [illegible] و [illegible] اسهال [illegible] با القاطر [illegible]

و در [illegible] و پیهای کهنه و [illegible] و [illegible] روغن [illegible]

و [illegible] آنرا در [illegible] روغن زیت [illegible] روغن [illegible]

و با [illegible] حمره [illegible] نافع [illegible] مصلح آن [illegible]

روغن [illegible] و روغن [illegible] آن [illegible] العسل [illegible]

[illegible] برگ [illegible] ریزه [illegible] ساق آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] ریزه [illegible] آن زیاده [illegible]

افعال و خواص [illegible] مثل [illegible]

و صنف ثالث را برگ ریزه تر از اول [illegible] گل آن [illegible] بیخ آن [illegible]

[illegible] افعال و خواص [illegible] مثل [illegible]

[illegible] آن [illegible]

آن گرم خشک [illegible] دوم افعال و خواص [illegible] مثل [illegible]

[illegible] جهت [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] افعال [illegible] برگ [illegible] آن [illegible]

سمیت و صاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصاره ابوخلسا نوشته و دهن و قیروطی و مرهم آن در قرابادین در یافت
و جالینوس مسادسه گفته که قوت همه اصناف شجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابوفلیا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و از این جهت شرب
آن نافعی است جهت دفع کرده طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه جمره و بهق و نقش جلد را مفید و اما برگ آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض
و تجفیف نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن و آشامیدن مسحوق آن با شراب ابوقاس بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و
سین مهمله لغت یونانیست و ابوقاون و قامن نیز گویند و معروف بسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ
آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطیثا که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت ماهیت آن نباتیست تر و تازه مابین درخت و گیاه
و نبات آن سهل و بیابان و زمینهای گلی برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر مابین برگهای آن خارهای باریک نرم سفید رنگ و گل آن سفید
شبیه بگل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراگنده و بیخ آن قوی و پر از رطوبت تلخی و متصل و تند و بیخ عصاره و رطوبت
و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آهن در بیخ آن شقها نمایند و جای آن گل را بر آن باید گذاشت تا آن بشوید خشک شود و
و باین سبب آنرا غاسول نیز نامند طبیعت آن در دوم گرم خشک افعال و خواص و منافع آن مقطع و ملطف و جالی و منفی و مسهل
و آب و بلغم و سیلان رطوبت خالص آن دو دانگ و دوازده قیراط با عسل و طبا آرد کرسنه و سرکه آن با آب مسهل و مخرج و ماده
زرد و آب و رطوبات است و گویند جهت استسقا کبد مجرب است و همچنین شش قیراط بیخ نرم کوفته بیخته آن بکسال از عصاره آن با العسل
عمل کند و گویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست و جای غسل و تنقیه اوساخ و جلا و غسل و رفع خشونت و مصلح آن بعد از خوردن آب سرد و نشستن
در آب و قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصاره آن با شد عصاره است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند و بجهت ...
و در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا البری اشنان نامند چنان است زیرا که اشنان و رات آنست ابوقیطس بفتح الف و ضم باء
و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله ماهیت آن نباتیست شبیه بوقاس بساق و شکوفه و منفروش بر روی زمین با برگها
ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر و نبات آن بسیار با بوقاس و طبیعت آن گرم خشک در سوم افعال و خواص منافع آن صرع و تفتیح
و جالی و جامع عصها و ... استسقا را نافع و شربت عصاره آن ... قیراط با القراطیون مسهل رطوبات ... مذکوره
و شربت آن با مثقال ... مصلح آن ... ابوکل آنهال بفتح همزه و سکون با مو حده و ضم با و سکون لام و کسر لام و ... ثالث نیز آمده ... و
است که آنرا ... بیونانی ... و ... بردن و برودی بردن ... و ...
و ... گویند ... هندی ... اندر ... و ...
و ... ماهیت آن ... آن دو صنف است یکی ... و دیگری ... شبیه ببرگ ... و ...
و ... و ... صنف ... و کوتاه ... این صنف ... و ...
و شبیه ... تازه آن سرخ رنگ و رسیده آن سیاه با اندک سرخی و ... بهترین آن آنست که سیاه رنگ ...
باشد و بهترین برگ آن ... شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف ... و ... دوم ... ورق ...
است و ... آن ... برگ ... آن ... برگ صنف دوم ...
و طعم آن ... طبیعت آن گرم خشک در دوم بقول جالینوس و ... شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن ...
... حرارت آن ... افعال و خواص و منافع آن ...
و شیخ الرئیس نوشته که ...

قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمیع عضوها و رفع آثار جلد و اورام حاره صفید امراض الرأس ضماد برگ آن بر سر جهت سام
حار و اشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع الاذن قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند
تا سیاه شود کرمهای او را بنابت نافع الفم دلوک و غرغره نمودن بدان با عسل جهت جرب و تین دندان و تعفن فم و آکله آن نافع اعضاء الصدر
والغذاء و [illegible] ده درم از ثمر آن با سنجد و هم روغن گاو و سنجد [illegible] عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و اشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ
معده و استسقا و ادرار حیض و [illegible] جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل تا اشامیدن [illegible] آن مجموع که [illegible] اسفیدرا کشند و گویند چون
ده درم منقی آن را با روغن گاو بقدر یک رطل و [illegible] طبخ دهند تا روغن را جذب کنند پس سائیده با ده درم فانید سرشته هر صبح دو درم از آن با آب گرم
یا انگبین بخورد جهت درد اسافل بدن و بواسیر نافع و اقسام کرمهای امعا مجرب القروح والجروح والاورام و آثار الجلد
جهت قروح ساعیه آکله و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ
اورام حاره و سیاهی جلد و آثار یکی از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت [illegible]
آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن [illegible] و مثل آن [illegible] بوزن آن [illegible]
و صلح و مصلح آن عسل و سمن و مضر جگر حار و مسقط جنین مصلح آن [illegible]
[illegible] آن و لعوق آن [illegible] ذکر یافت فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه اترج
[illegible] و فتح تا و الف و نون [illegible] جهت [illegible] و طریق اشامیدن آن در [illegible] ذکر یافت [illegible]
و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزا و اعضای آن [illegible] در حرف [illegible] خواهد آمد [illegible]
[illegible] حاره [illegible] موافق مزاج [illegible]
[illegible] بضم میم و سکون تا مثناه فوقانیه و فتح کاف [illegible]
[illegible] نوع صغیر آن را [illegible] و نوع کبیر آن را [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] پوست آن [illegible]
[illegible] دوم کبیر پوست آن [illegible]
[illegible] و این را [illegible] پوست [illegible]
آن [illegible] شیرین کردن [illegible]
[illegible]
[illegible] درخت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible]
شاخهای [illegible]
بیرون باشند [illegible]

و تخم آن را که بکار برند در بهمن می آید و ثمر آن در بهار در درخت می ماند با ثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی اواسط [illegible]
و دیگر در ایام گرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف [illegible]
طبیعت پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم گفته اند و تخم آن یعنی تخم آن که در زیر پوست زرد است
آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم و لیکن برودت آن زیاده است از رطوبات آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند
در اول سرد و تر گویند و تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین
آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص منافع**
آن ملطف و قابض و صفا کننده روح طبیعی خون از صفرا و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع تحلیل
صفرا به جلد و اعضا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت حشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و گزیدن
عقرب و پرنده و مار شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو و علق مانده مفید و تریاق
سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمیشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ
و کبد سرد و معده و حشا و رفع غثیان و خوشبوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل [illegible]
آن [illegible] و الا [illegible] مربای آن [illegible] حرارت آن [illegible] طبیعت خشک آن [illegible]
صفراوی [illegible] [illegible] آن [illegible]
جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک [illegible] محرق آنرا در صندوق جامه گذارند مانع کرم زدن
است و چون پوست [illegible] اترج را در شراب اندازند در ساعت اثر [illegible] و مضر جگر و [illegible] در الکزاز و مصلح
آن [illegible] و حماض آن خوردن مقدار شربت [illegible] آن [illegible] و روغن آن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] **افعال و خواص منافع**
آن [illegible] ملطف [illegible] جهت [illegible] قابض و [illegible]
[illegible]
[illegible] ایام [illegible]
[illegible] نافع [illegible] برگ آن [illegible] و اما تخم آن [illegible] پوست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اما حماض آن [illegible]
پس [illegible] و لیکن [illegible] و مانع [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] و مسکن [illegible] صفرا [illegible] جگر [illegible] اسهال [illegible]
و جهت خفقان حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون [illegible] اترج [illegible]
صداع [illegible]

[illegible]

٥٩

از برای دوار سدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن چشم زایل کننده بهاپایهای یرقان است و همچنین حب‌ها
با آن و غیر غیره و مطبوخ آن در سر که جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از
جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب برنده و ماءالشعیر ناقع و ربّ آن قی صفراوی را ابنا نزوقایع معده و شهوت‌های طعام آورده
و مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب بتّین و بدل آن نارنج و آب لیمو و چون جوهر و مروارید را در آب آن گذرند
بجیساند منحل سازد و خوردن غذای که در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سوداوی محترق از صفرا و خون
حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را و لیکن بسیاری مضر است با اصحاب سودا زیرا که
ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود و شکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند و خلکرده بمقدار که
از انگور گرداند و مرموز ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقام جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن
و ده مثقال از مقشر آن گفته‌اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر دانسته‌اند و تریاق
جمیع سموم ملدوغه و مشروبه است و با انگم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب است و آشامیدن آن و ضماد کردن بان کرم
مقشر آن بالخاصه مدر حیض کشنده جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سوختن آن جهت تقویه لثه مفید در سائر افعال
مانند قشر آن است و روغن آن جهت بواسیر طلا و شرب بالخاصیت مؤثر و با شراب ضماد و سم عقرب شرب و طلا مفید و سکون در حرارت خود و دیدنها
و محلل قوی و ملطف و چون کسی بان تدهین کند گویند عقرب نزدیکی با و نمیکند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه با شراب جهت وجع
مفاصل و نقرس و اورام و دمیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و تقویت معده مقوی احشا مفرح مسکن دهند جهت غثیان و مقیدند تجویف آن افعال
مانند برگ است و از آن لطیف‌تر و بوییدن ترنج مقوی دل مفرح و جهت دفع عفونت هوا و باغی آلوده و همچنین فرش کردن برگ آن تقویه
از اجیدات ... نیست و ضماد مسطور الاطبا نوشته‌اند که ترشی آن قوی‌تر از ترشی آن است و قاطع اعظم بود و علت سینه و حلق نفس را نافع و دیگر
فصل خوردن او را منع نیست و لیکن نه بسیار و بعضی با چیزی مناسب و در مستان عسل در تابستان با قند و در... یعنی سم یا زر انگبین و
یک نگاه و بعضی خود را قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و ادهان است و همچنین دفوق
و شربت و عرق و مربا و محال آن در قرابادین ذکر یافت اسکلن بضم همزه و فتح تای حطی بنقطه فوقانیه هندی نامند کوتی نون و فتح کاف داری
هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندکی باریک خاهر آن اغبر و باطن آن سفید و قوتی اللون آن شبیه برزا و نطویل باریک بوکی کوچکی نرم و لزج و
بعضی از آن قسم گفته‌اند یک قسم مسمی اپنس است و قسم دوم هیریشا بهکا و قسم سوم لیامر کرنجی و قسم گفته‌اند سفید سیاه و سرخ آنکه سیاه
و با رطوبت و بعضی افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفراوی و فاسد باشد فساد آن و قوت مقویه تی حاد است
از آن هر دو نوع را نافع فصل الالف مع اللام البلنه بفتح همزه و سکون لام و ... و لام مفتوحه بعربی نام درخت
و هندی جهاتو نامند ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و برگ آن شبیه برگ ... گفته که لوکی از آن فاسد و ... گفته
سبز شبیه ... و اوراق آن ... و ریحان ... گفته دقیق ... با پیاز و ... در برگهای آن تیره سبز
طرفا و ... بقدر نخود و کم آن اغبر ... و دانه درون آن ... تیره
چسبنده ... و آن ... با ... و آخر ... طبیعت آن اول ... گرم و در دوم خشک ... و ... با ...
و مرارت ... در دوم ... خشک ... و گرم ... و بعضی ... و نافع ... با برگ ... آن ... مقوی ...

جوالی حضور ضمادا سعی جوت با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است ۱۴۸

بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سده سپرز دو درم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر
و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدهین آن تا هفت روز جهت لقوه و سقوط دانه های جدری که آبله نامند و بو…
و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مواضع و قطع خون همه عضوها
و زر و خاکستر آن مجرب مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی
بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات
و اسهال صفراوی و رطوبی و دافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بجوشانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و
تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه به طبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و ثمر نابالیده
آن جهت نفث الدم و ربو و درد و حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی قطع آنها
نافع و طبیخ یکساله و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت دفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در فرزج اطفال جهت
دفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقیع از سه روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص
سبر ده مرطبه مستعمل در بار تی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز بیاشامند پس با کعک معمول آزاد … محکم …
بخورند بسیار فربه میگرداند و رنگ روی را صاف و نیکو و بارونق و نضارت میگرداند و دلیل منافع آن آنست که چون بیاشامند …
در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند و پاک میسازد و تقویت معده می بخشد که معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت …
و فربه میسازد بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درد … و بواسیر نافع است و بو داده آن با گل سرخ
و بدستور با دو درهم و نیم گلنار کرده و سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد
آن موجب تسکین اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن ناخنها
و دفع قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زاید و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فتح سیلان آن نافع و بخور چوب
سوزانیده آن و دود آن ضماد القوه الباه مضر مصلح آن … مقدار شربت از سائیده آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن وزن آن
عفص است تا نجم … و طریقه تسویه غذیه جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت اَطلق بفتح همزه و سکون طای مهمله
و فتح لام و قاف بهم عربی فنجنگشت است و در دو قسمه اوراق و دو قسمه اجنه نیز نامند و بیونانی افنین یعنی طاهر و پاک جهت آنکه زنان در
هنگام حیض در هیاکل فرش می نمایند در معابد خود و جهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و … پنجنگشت و …
و بفرنگی اسکی نان تو و پلاطینی لیطس و ثمر آن را بعربی حب الفقد و حب الفقد نامند و بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل
و … فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی … خوانند ماهیت آن درختی است ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب …
رودها و غیر آن میروید و شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم و فی الجمله شبیه ببرگ انار و روی برگهای
آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج برگ شبیه به پنج انگشت متفرقه الاطراف متقاربه الاصول و چون بدست مالند بوی خوشی از آن
آید و گل آن سفید مایل بسرخی و ازرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند … آن بزرگتر
از جاها دیگر میشود طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم … و بعضی در دوم سرد در اول خشک دانسته اند افعال و خواص
آن قابض و محلل با لطیف و مفتح سده و ماسکی و کبدی و مصلح رطوبی و … مانند قراطیس … و جنون و خفقان و … سده
سپرز و ورم رحم و … والتوا عضلات و شقاق مقعد و نیز مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آن را چون …

بدون آب مانند شاهی کباب و صفهها نازند و هر قرصی مقدار سه ماشه و یک روی آنرا بر روی تابه بار و نقکا و بریان نمایند و در عسل خالص

چند تازه انداز تند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا در عسل به سوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت شود تا دو هفته هر روز نیز قرص

آنرا صبح و یکی شام اگر صحت یافت بهتر والا ترک نمایند و اگر اثری از آن مانده باشد یک هفته دیگر نیز دو وقت و یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن

از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و شیرهای طعمه و روغن بسیار اجتناب نمایند و پرسوت آن آنست که بعضی زنان از ابتدای حمل حاضر

میگردد و مختلف میباشد حالات ایشان بعضی را دوری بهم میرسد و زرد و ضعف و لاغر میگردد و طبیعت بر غذای میل نمانده و چون قبیلی ...

وبر انضمام باید و تا با سهال مبتلا نگردد آرام نمی یابد و بعضی را بت حقیقی نیز آن میباشد و ضماد آن جهت درد سر بلغمی و ورمی باشد قرا ...

شراب آن جهت جذب و تفتیح سده دماغی دهقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و جهت بو اسیر کبر سراج و زیاده کردن شیر و تخفیفه منی و ادرار حیض

و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و باشیر جهت کشودن حیض و طلای آن با آب جهت جرب شقاق مقعده و حمول و بخور برگ و ثمر آن با عسل آن ...

صحرائی جهت ادرار حیض مجلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده و مرهم آن با کره یعنی مسکه تازه و برگ تاک جهت دفع صلابت انثیین و بخور آن با ...

هوام و تحلیل اورام و فرش کردن برگ آن و بر آن نشستن بکاسر قوت باه و گریزاننده هوام است نشستن بر برگ گرم گرم آن بر ورم بارد و نزول آب در ...

و گویند تکیه کردن بر چوب آن که از آن مسواک سازند بر آن تکیه نمایند یا لقب قاطع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گردانیدن آن نیز قاطع ...

و تخم آن لطیف تر از برگ آن مضر گرده مصلح مصلح آن عسل عربی مقدار شربت آن یکمثقال بهتر آنست که آنرا بدون مصلح آن ... عربیست ... النهار

و زیاده از یکمثقال نیز بدل آن گویند دو وزن آن شاهدانه است اثمد بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست و آنرا کحل و کحل سلیمانی

و با صفهانی کحل جلا نیز و بسریانی طهما و بهندی سرمه و بترکی ... و بفرس ... نامند ماهیت آن سنگیست صفحه ای براق و

و صفهانا الوان میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک مایل سفیدی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیار

از بلاد است مانند صفهانا که بهترین همه جا است خصوص آنچه از نواحی قهپایه بآنجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با شرب میباشد لهذا املح براق

و چون بالقره بگذارند لقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب و بی رگ و کدورت باشد و بسیار

صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفیدان قطعهای اندک طولانی و با سفاچ و براق بود و فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد و لهذا العضی آنرا

زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طریق استعمال اثمد آنست که ریزه ریزه نموده مقدار نخود و یا قلا در دنبه گوسفند و اگر نباشد در پیه چربی که بالای گرده

بز و گوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد بعد آورده با کمی نشسته بدقت در نیم بارف یا آب سرد و سرد نمایند

با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برگ تازه آن یا آب برگ کشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و با بجمله یا آنچه لایق و مناسب باشد بر سنگ تحاق سایند

تا مانند سیاه غبار سوده خالص بتنهائی و یا با آنچه مناسب باشد انزروت و دیپه نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند طبیعت آن سرد و در دوم خشک

در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم نوشته افعال و خواص و منافع آن قابض مجفف و ...

محرق مغسول آن لطیف تر از غیر محرق مغسول آنست و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دافع حرارت و ...

و چرک و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم ... باشد و تنقیه چرک ... و بردن گوشت زاید و جریان حیض و اندمال قروح مقعد

و الصاق جراحات و خشکی آتش و قتل ... سفید العین اکتحال آن با اندکی مشک جهت تقویت باصره و ... آن ... و با ...

و چرکین جردون و با شیر جهت ... بیاض چشم و ... و سماق جهت دمعه و ... و چون با قلیا بوزن آن نرم سوده ... کف ...

رقیق ممزوج نموده بآن اکتحال نمایند صداع از ایل ساز و اگر صداع در هر دو ... باشد بهر دو ... و اگر ... اکتحال آن با آب کشنیز تازه ...

کافور باشد در ابتدای آمدن ... جدری و حصبه جهت عدم رسوخ ... آنها است در چشم و مسکن بخارات و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن ...

62

با تخم خیار و آب سماق و آب برگ تازه مغیلان یا آب طبیخ آن و جهت بثور مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و حلق است آن میاه مذکوره بر بثرت جسم و قروح
آن و پرده‌های بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه نافع بود و آب جمیع اجزای آن عضو انسیر جلنگرا بعمل معده بر فرود طبخ آن با آب برگ کشنیز تازه و اندک کافور قلیلی گلاب
محلل و دافع آن و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر بینی و لصق بر سر جهت قطع رعاف حادث از حجامت و طبیخ خصوص با آب برگ تازه رسته مغیلان برای ادرام
محلل لهاست و ضماد آن جهت تجفیف و اندمال قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سایر اعضا مفید و لیکن بعد از زوال مانع آن در عضو سیانم و بحور
جهت حبس خون و مالیدن آن با روغن گل بر بدن جهت قتل سیبس و مفید و با بیاده و سفیدآب جهت خشکی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت
لینت منقلب حیض و قطع جریان حیض و قروح مقعده و ادرار آن مضر با عضای عصبیه و مفاصل و مضعف و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن
بسیار آن قاتل است بسبب سستی که دارد مصلح آن کثیراو شکر و روغن و بدل آن در امراض چشم باریس و در سائر احراق و تسویه و غسل بر دو وجه برهم
و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الجیم** اجاص بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله ماهیت آن ثمریست
مشهور و معروف و بسریانی جاسا و کالا و شک را و کوکا فیلون و بلغت رومی میقیون و اهل مغرب و اندلس ترش را عیون البقر و الکبار آلو نامند و آن اصناف
و الوان بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد آنست و صنفی زرد و این بزرگ و کوچک نیز میباشد و بیرونی
این با ادرکت ابراهیمی آلو حبه نامند که مصغر آلو باشد و این نادرتر است و سرد و تر و لطیف‌تر اصناف است و سفید آنرا در عراق شاه‌آلو خوانند یعنی شاه آلو و آلوچه سکاها و صنفی
سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمرهندی در تطفیه و ترقیق مواد آنرا کشته نامند و چون خشک گردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن
کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نیز میگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد بخارا است
که تازه آن در کبد و آلو شفاف میگویند نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف آن در اماکن دیگر است و در خراسان میشود لیکن جاهای دیگر میشود مانند آن نیست و بعد از آن آلوی
سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبرسیت که آنرا میشو گویند و در دمشق نوعی آلوی میشود که برومی آنرا قفوسیلاس
نامند و بهترین آن نوع فاضل است و طبیعت سیاه بکمال رسیده صادق الحلاوه آنست در اول و تر در دوم و صنفی زرد و همچنین آنست در دوم و تر در آخر آن و بعضی گویند
آن با ترکیب طعم آن اندک مایل تلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله بر و ترش آن و شیرین آنست و فارسی ترش آن سرد در دوم و تر در آخر آن بر گرم
و در اول خشک با قوت قابضه **افعال و خواص و منافع** آن قلیل الغذا و ملین و مدر خصوص تازه آن لینت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند
مسهل صفرا و تشنگی و حرارت دل و حدت التهاب آن و خارش بدن و مسهل صفرا و رقیق و دافع غلیان صفرا و لیست خصوص
ترش و شیرین آن در حمیات و شیرین آن و ملین و دافع و طلاق بطن و تشنج و بسیار آن که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب تقطیع و تلطیف زیرا که بسیار
ملین معده و مفسد طعام هر گاه در معده... و تعظیم نموده با سرکنجبین و عسل و با شکر بسیار نافع است و در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطی الهضم است و مسهل نیست
ترش و شیرین خوردن آن بعنوان تنقیه است بطریق دواء و علاج و آلوی کوهی که بعضی از آن سرخ بود و ترش آنرا می پزند و می‌نمالند و میگذارند تا غلیظ شود
العقاد و سیاه و زرد آن قرص ساخته تا کرده نان خشک شیرین با نقل ملی میخایند جهت اصلاح اغذیه و مفرد آن بیماران بکار آید و اجاص بحر مضر بمعده و موجب ضعف بطن است چون
با گلاب با بلا آمیخته بسیار و شکوفه آنرا چون بخار قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع و غرغره مضمضه طبیخ برگ و صمغ آن جهت منع نزلات و ناجی و ورم لوزتین و لهات
و تقویت لثه نافع است و رفع کرم معده و حب برگ آن با سرکه بریان جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر است بارد مصلح آن مصلح آن غبار معده مصلح آن گلقند و تمبرهندی
معده دنبالگی و کند و با عسل مقدار شربت آن تا سیر ظلل بدل آن تمرهندی و صمغ آن اگر صمغ آن آلو است با سرکه ترا زمع عربی و بیخش کمتر از آن سرفه نافع و مقوی
و التیام قروح و اکتحال آن جهت تقویت چشم و تحلیل ضماد آن با سرکه جهت قوبا و بهق و نقش بدن طلا معلاً مفید و اجاص و بیخ آن سکنجبین و سرکه و شیرین با مرض زرد و مدرح و معجون
و تقویت آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الحاء المهملة** احریض بکسر اول و سکون حاء مهمله و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد معجمه ماهیت آن گل قرطم
و گل جسمی ... ٫یکی ... گیاه و ... آن سرخ و ... ریشه ... کثیر الوجود ... میباشد طبیعت آن گرم

نبات بیابانی آن دو درجه گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند افعال و خواص آن منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی
کمیه گدازند چون ضماد کنند مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز دست مجفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با
... بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال با سرکه جهت خارش بدن و داء الفیل حاره و با شیح
و ورم جگر مفید المضار مصدع مصرّ سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند ...
... طبیعت ... احیون بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت ...
... ماهیت آن ... گیاهی است ... شبیه ... و ... آن ... و شاخهای آن کوچک و با ریک ...
... سفید و از هر دو طرف آن برگهای ریزه ... شبیه ببرگ ... و کاهو و ریزه تر از آن ... که ... و تند ...
گل ... طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مدر بول و حیض ...
... سموم حیوانی ... با شراب ... و اگر با شراب ... جهت ... خارش
... بدن ... الالف مع الخاء المعجمة اخثاء البقر بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه ... سرگین گاو ...
... طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن محلل و جاذب ...
... و ... جهت ... تازه گوساله ...
تازه آن ... و طلاء ... آن ... سوخته آن ...
با دام تلخ و شراب جهت ... و ضربان ... تازه ... گرم آن ... افعال آن ...
... و ... در مفاصل و عرق النساء ... گزیدن ... و با سرکه جهت ... و ...
و گزیدن زنبور و در دوم ... و با بابونه و کبریت ... آن جهت ... جهت ...
و با ... جهت قوبا ... و ... آن در روغن زیتون ... آن ... گردد ... و ... آن ...
... و ضماد آن بر ناف ... جهت ... مزه و ... تازه گردد ... جهت ... قولنج و ...
... جهت ... در ... آن ... جهت ... و ... جهت ... مرکبات ...
... احیلوس بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر ... و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتی است ...
... آن نزدیک ... و برگ آن شبیه ببرگ ... و بالای آن ... و شاخهای آن ... گل ... و برگ آن ...
... آن سیاه و کوچک با قوت قابضه افعال و خواص آن مانع مواد ... با قوت ... و چون ... گرم ... و ... چهار درم ...
... کنند ... جهت ... آن ...
... ماهیت آن ... در بلاد حاره ... و ...
آن ... و ... آن ...
... و ... آن ...
... آن ... افعال و خواص آن ... گرم ... آن را ...
با سرکه ... جهت ... البنات ... بفتح همزه ... سکون ... یای مثناة تحتانیه ...
... ماهیت آن نباتیست ... گندم ... سیاه ... و ...

وباقوت مجففه وطلاء وفا المصنه است فصل الالف مع الدال المهملة ادرک بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف

لغت عربیست بفارسی الوچه سلطانی نامند و گویند شفتالو قسمی از آنست طبیعت آن در اول سرد و رسیده آن دردوم تر

افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل بلغم و قاطع قی و آب رسیده آن جهت

سرفه حاره و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن گلقند است فصل الالف

مع الدال المعجمة ادارقی بفتح همزه و ذال معجمه والف و فتح رای مهمله والف و کسر قاف و یا لغت سریانیست و بعربی قاتل الکلب

و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن تخم ثمر درختی است هندی

بقدر نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و طعمی چندان ندارد و اندرون آن ... بسیار صلب و تلخ و درمیان آن ... مانند

تخم بیل که نیز ثمریست هندی در جوف بیل و هر دانه در غلافی جداگانه و تخم بیل کوچک است و تخم آن ماکول بخلاف ادارقی که بزرگ و پهن

مدور ... و غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بقدر درخت بیل هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بان ...

نارنج مستعمل تخم آنست بدین نحو که در آب می جوشانند و پوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه گفته که آن ...

است و ... کلاج دارد نامند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق

بنفشه سطبرتر و سرخ ... خواهد بود و شاید نوعی دیگر شبیه آن باشد نه آن طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک در سوم افعال و خواص

و منافع آن سم حیوانات و مداریست و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد ردی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح و لیکن باید که جرأت بر

خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی باشد و با مصلح آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و در ذکر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند

ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض بارده و جرب متقرح ... مسکر و ... و کثیر الاستعمال آن

کشنده مصلح آن شکر و ادویه خوشبو و قی فرمودن بشیر تازه دوشیده و انشامیدن ... و اغذیه با جات و سمه بروغن بادام

و لعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانگ تا دو دانگ و رب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند

برای آن از خواص بسیاری بیان مینمایند اذارافیون بفتح اول و ذال معجمه والف و کسر فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو

و نون ماهیت آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزیست پرسوراخ و بسیار سبک

و از فرنگ آورند شبیه باسفنج ... افعال و خواص و منافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ

آن کشنده و اکتحال آن جهت قلع ناخنه و بیاض چشم و ذرور آن بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف

... آن چیزی را که بهندی کستوری نامند این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحر ...

مذکور خواهد شد اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و آنرا بعربی ...

مکه و خلال مامونی و طیب العرب و بلغت رومی سخنوس ... نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخنوس یونانی است و بهندی ...

... بفارسی گور گیاه و کاه مکه ... بفتح کاف و سکون رای معجمه و فتح نون و تا در آخر ...

... بضم کاف فارسی و سکون زای مهمله و فتح یای ... خوانده و این صنف نباتی است با شاخهای بسیار و باریک ...

... ریزه تر ... و مایل بسرخی و زرد و ثقیل الرایحه ... تند بو ...

... صنف دوم ...

... آن گیاهی است که ... آن ...

بست مانند اذخر بری خشن است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ والا نامند و اذخر مکی گویند
این صنف غلیظ میباشد و تخم آن هم مدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی است که خوشتر ترکیب و کو رائحه تر است که گیاه
و برگهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته آنچه فقاح آن مائل بسرخی و چون
نگاه شود بنفش و ساق آن باریک و در خوشبوئی شبیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد
و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار در گل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب است طبیعت
عربی مکی و آنچه قریب بدان است گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و اجامی آن مبرد و بنزد این حقیر همه صنفان آن بارد و بیخ آن شدید القبض
و فقاح آن اندکی گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج
اخلاط غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازاله
و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده
و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا و علل گرده و ریه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات
و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیرها و تپهای بلغمی در اواخر و شدیدترین فضل مفید و مقاوم سموم
هوام است شرباً و ضماداً و طلاءً از **امراض الراس** خوردن بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغی است و خاییدن آن تنها
برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و آشامیدن یکمثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی و رحم
و همچنین آشامیدن ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر پشت
جهت استرخا و فالج **امراض اعضاء الغذاء و القلب و النفض** و غیرها یکمثقال آن تنهائی و یا با یکمثقال فلفل جهت رفع خفقان
بلغمی مجرب و جهت ازالهٔ خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و با ادویه مناسبه جهت استسقا و علل گرده و ریه و ورم و تقویت فم معده
و جگر و سدد آن و رفع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداومت آشامیدن
طبیخ آن جهت مفاصل بارده که بهم رسیده در اواخر تپها نهایت مفید و مضمضه بسفوف بآن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع
رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه و مستعمل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد و جهت
ورم رحم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و فالج جمیع عضوها و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و
و تفتیح صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما فقاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی سپندیه گویند لطیفتر و در افعال بهتر از بیخ
است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و ادرار حیض و ورم معده و کبد و نفث الدم و نیکو سکر و از صداع ... است که
منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و دفع اعیا نافع و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن
و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد با خواص منافع و طریقه صنعت هر یک المقدار گویند
بشربت ... و در ... مضر است ... مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن از نیم مثقال
تا یکمثقال بدل آن ... فقاح آن قصب الذریره است **فصل الالف مع الراء المهملة اراقوقیو** ...
و الف و جیم و قاف و واو و فارسی ... ماهیت آن تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان گندم و عدس میروید **افعال
و خواص و منافع** آن ملین و محلل ... از آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و ضماد ... بگذارند ... بشکنند
دیر اورام بسیار صلب و ... ضماد نماید ... تحلیل ... العذاء ... و مورث ... مصلح آن ...

آراک بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان گرم سیری ایران جوج و بهندی
پیلو و جال نیز نامند بکسر یای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیلوان گویند ماهیت آن بدانکه آن بری و جبلی
میباشد بری آن درختی ست شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند و درشت و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و اغصان آن [illegible]
و خارها و بیخها نیز میباشد و گل آن مایل بسرخی و ثمر آن لذیذ الطعم و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز
و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد و پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه
و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضه دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و اودیها و صحراها
ست و در بلاد هند و دکهن و بنادر گرم سیرات ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشه ثمر آن
بزرگتر از بری آن مقدار که در دو کف دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفوصت با حرافت
میباشد و در بعضی بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آنرا مویز ریزند طبیعت
آن بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مومن
در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته **افعال و خواص و منافع** آن جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت دفع رطوبات از جهت [illegible] و
ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و دفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و تحلیله و تسکین اوجاع
و تقویت اللثه نافع و ضماد برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و [illegible] و طبیخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم
و بواسیر سوده مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و دفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده
و رفع اسهال و مسواک بچوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث حکه لهاة و شرب آن [illegible] مصلح آن [illegible]
شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطبا و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام
و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی دال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و [illegible] و اورام و جذام
و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع **ارلیع و الیعین** بفارسی آنرا [illegible] و بهندی کنکهجوره نامند ماهیت آن حیوانیست
از حشرات باریک بلند بطول یک انگشت تا بلندتر بعضی [illegible] و بعضی باریکتر آن گره دار مانند ریسمان که در آن
گرههای بسیار متصل بهم بسته و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک و دو زبانه دارد هر جانبی از سر و یک سر تا دم آن [illegible]
و دو پای ریزه باریک و گاه راه میرود و گاه [illegible] میگردد و [illegible] پاهای خود را در عضو فرو [illegible] از آن
جدا نمیشود و پاهای آن خالی از [illegible] نیست و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و روغن گاو [illegible]
در گوش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکایت [illegible]

وبعضی از دو برگ با نانخواه پا بهم سپیده بود و روز بروز تر آید بود و از القاقات باب سوم با بعضی از دو حرف الزاء المعجمه مع الراء المهمله و بعضی گزیده آن عضو را
وبعضی پاس گز جمیع آن اجزاء مطلق شود و نگاه اندک بعضی در موضع گزیده آن اسم بمالیدن روغن گرم زایل شد و صحت یافت ارتکان بکسر همزه
و سکون رای مهمله و سکون تای مثناه فوقانیه و فتح کاف و نون و آنرا ارکن نیز نامند لغت فارسی است و بیونانی اجرا گویند ماهیت
آن سنگریزه ایست سبک زرد رنگ و سرخ رنگ که چون لیمو مانند سرخ گردد و بهترین آن سبک زرد رنگ بی سنگریزه و مستعمل محرق
مغسول آنست زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آنست طبیعت آن سرد و قابض افعال و خواص و منافع آن طلای آن با آب بزرد تا بشود
آن مبرد اورام حاره و جراحات و با سرکه جهت بردن گوشت زاید قاطع و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدر شرب جهت
ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است ارجوان بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب از ارغوان
فارسیست و آنرا عیدگوینده ماهیت آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مایل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد
و طعم آن اندک شیرین و منثور مدور آنرا در فارسیان آن گل را نقل و مزه شراب میکنند و عقیده ایشان آنست که تفریح می آورد و حلق را دراز انیکو
صاف میکرداند و چون آنرا رخوه و سبک و نمری ندارد مگر تخمی که از آن مثل آن رویند و جانوع آن نابسید طبیعت آن گرم با اعتدال افعال و خواص و منافع
آن مفرح و ملطف و مدر و رافع بود و مسکن مشعد کلیه و منقی آلات نفس مفتت حصاة و جهت لطیفه لون نافع و نشاسیدن طبیخ گل آن قی و منقی آلات ... و مسهل
و انشامیدن طبیخ پوست ریشههای بیخ آن مقدار دو درم قی قوی آورد و در سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکوست و مقدار شربت از آن
دو مثقال یاد ... سیاهی رنگ آن و چون برابرو بمانند آن کاغذ برابرو باید مصلح آن برگ عناب تمام است بدل آن صندل ابیض قوت آن تا گلسرخ و تخم آن تا دو
مثقال قایم مقام تمیر نمج است که چنین گریزان است گاه مشدد شیر باهر ارجوان و مربای آن ... از ادوقاقی بکسر همزه و سکون را مهمله و فتح دال
و سکون قاف و فتح نون الف کسر قاف و یالغت یونانیست ... آن نباتیست شبیه کبر ... رستم و لاذع و در عاشندی حرارت و اجتناب از آن اولی است و ...
ارز در علاج مصلحا و صاحبیات گفته فنا تحکما کبار تلبعت اند و صاحب معنی گفته که تمر آن در علاج بسیار ارز بضم همزه و رای مهمله و زای معجمه معرب ارزا و بیونانی
و بیرنی زوره و بلغر نمن و بفارسی بر نج و شهوره گرنج و بهندی چاول نامند ماهیت گیاه آن شبیه جو و گندم و برگها و ساق آن بلندتر و نرم تر و جهت آن
یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جاهائی که در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار باران برسد تا آب چشمه و رود و بلاد آن فتح و بلندی گیاه آن
در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد و دو فصل آنرا زراعت مینمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اوجت
جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند آنست و بیانا بکارند چه در زمینها پست تا مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و ... آنها و سیلابها
مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و دوام که سر گیاه و خوشهها آن بیرون از آب است تا نزا خوب و ضرر نمیشد مگر آنکه تا آب آنرا اکثر اوقات تا دفعتاً آب طغیانی کند
و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب برنیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها دا و آنکه در آنها خوب بشود و بلاد
هندوستان خصوصاً بنارس و کمون هند سورت و نواحی بریلی که ما بین شاهجهان آباد و لکهنؤ است و عظیم آباد و خصوص کتهه که جهیسی است از
و بعد از هندوستان است خصوص حوالی بازرکان و از آن بهتر در راغه زیرا که برنج بلکه سید و سندی سماهی و ...
... و بعد از ... خصوص اقسام مذکوره آن که خوشبو و خوش ذائقه است و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی است و ... و ...
در ایران و بعضی برنج را از خوبیت که در آن بلاد برنج و خوب ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و دیرالهضم میباشد و الا برنج مذکوره قبل و مانند آن اما کمتر لطیف
و سریع الهضم است و ... طبیعت آن ... در حرارت و برودت آن ... اول ... و ...
و در دوم و در این اتفاق دارند و بعضی ... و ... زیرا که ...
... آن برنج ... در ... سرد ... و لیکن ...

[illegible]

از طبخ زمانی آنرا باب بجوشانند و خوب مالیده بجهت آب ... طبخ نمایند و اما بر نجهای کنج را چون چند مرتبه جوش بدهند و آب غلیظ آنرا بریزند سهال آن ...

و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از این جهت نشاید قیدها و اکثر متاخرین مرضی را مزوره از برنج نموده اند مخصوص ...

دانسته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در صحا کیفیت متوقفه شرط است و تحمل که این مخصوص باز غیر هندی و جید باشد زیرا که بعضی مرضی را

برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان گندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبا هند نیز متفق اند در آنکه

باعث تولد صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت **افعال و خواص و منافع** آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط

مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و خناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و

نیکو کننده رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی

و با شیر نیز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ چهره و مولد خلط صالح و با عسل دیدن خوابها

خوب و نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک میگرداند قرحه را و گوشت صالح میرویاند و پخته

با با پخته بز نغاله ... و حسیدن آن ... الدم را نافع اما بعد نقی قاروره و خون قبل از نقاهی ... حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن ترنجبین ...

آب مقشول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه گرده بز که نیکو طبخ یافته باشند جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده

باشند آنرا و جهت اسهال و زوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده با نزده مثقال

آنرا در چهل پنجاه مثقال آب باهال ... درست نیم بجوشانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع

و آشامیدن آب نقوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بجوشانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت

حبس اسهال و هیضه مفید و سائیده آن با گیاهی که بهندی ... بوده و دوب نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن ریزه و شاخهای آن گره ... باشد و ...

مربع نامند و با اندکی نبات سفید و قدری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی

پیچ نامند مسکن لذع اخلاط ... مقدد ... شیر تازه با ... و خوردن جهت ... که ... کو ... جهت

... آن با ... جهت ... کلف و آثار ... سفیدی ... با آب خربزه و ... آن با پیه گرده بز جهت ... و آن جهت ... تازه و چون جواهر

مروارید با آب مطبوخ برنج و با آب ... مطبوخ آن بشویند ... و ... آنرا با آب بمالند ... بشویند و ...

... سفید ... و ... آب مطبوخ ... که ... و ... که بسیار ... کرده باشند ... است

گویند که ... است ... برنج مولد قولنج ... و مولف تذکره ... مصلح آن ... است در آب ... گندم و خوردن آن با شیر

و چون در آب ... بجوشانند ... سده آن ... بدل آن آرد ... مفعول ... برنج بریان و حلویات ... مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت ارزه ...

... آن درخت صنوبر ... است ... آن ... ابتدا ... اول ... هندی ...

... آن ... بسیار ریزه سفید ... آنها ... و ... درخت و ... قند ... لیا ... و ...

بیابند ... آن گل ... چون ... میگردد و شاید تمام ... آنها ... میگردد و با اندک ...

... میگردد ... خصوص ... و ... ماده ... آنها ... وقتها ... است ...

آن ... اسا ... کرده ... است که ... باشد و ... آنچه ... و فاسد ... در او آخر ... سبز ... و بالیده

باشند ... میگردند ... بر آورده ... میکنند ... میگردد ... میگویند که ... آن ... بزرگ ... و اطلاق

دو ... گرم ... است ... کنی ... آنها است مانند ... و ... که ... بر آورده ... آنها را ... است

[illegible]

انگیا و شاه انها در کدام جا ست آنست که در صحراها در موضعیکه دهقانان قطعهای زراعت کنده جا بجا جمع مینمایند و برطوبات بارش و شبنم و حرارت
آفتاب [illegible] گشته [illegible] بافته ازان [illegible] بکون میاید پس اشخاصیکه معرفت آنرا دارند از موضعیکه کنده بری آورند و در بعضی از انها یک دو عدد
میباشد و گویند چون آنرا در روغن [illegible] تدهین کنند [illegible] نافع است و پاشیدن آب مطبوخ [illegible] کشنده آنست و دخان [illegible] گزیدگی و کشنیز خشک
و فوتنج گریزاننده آنست ارسطولون [illegible] که [illegible] مقوی اعضای بارده است و در [illegible] ذکر یافت
بروزن افلاطون بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح عین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی [illegible] نامند و بهندی [illegible] ماهیت
آن نباتی است شبیه بحشیش [illegible] و برگ آن [illegible] شبیه برگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه [illegible] طولانی [illegible] و سر آن [illegible] بیخ
آن مستدیر [illegible] زعفرانی افعال و خواص آن حار و محلل و منقی قروح عین که آنرا [illegible] و قروحی که آنرا [illegible] نامند و چون
ضماد نمایند [illegible] برگ آنرا [illegible] فلفل سیاه سائیده و با آب [illegible] سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان [illegible] رطوبات [illegible]
نافع ارقیطون بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیطیون یونانی است [illegible]
نیز نامند ماهیت دیسقوریدوس میگوید نباتی است برگ آن شبیه برگ کدو و ازان بزرگتر و صلب‌تر [illegible] ساق [illegible] بیخ آن بزرگ و سفید
[illegible] نباتی است [illegible] ساق آن مربع کمتر از [illegible] و آنرا [illegible] بمقدار [illegible] سیاه است بهترین آن تازه [illegible] آنست [illegible] گفته بیخ آن نرم
و سفید و شیرین است طبیعت آن گرم و خشک در دوم [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible] محلل با قوت [illegible] جهت [illegible] دندان
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارقیطون بفتح اول و سکون راء مهمله [illegible]
[illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی ست **ماهیت** آن نباتی ست بری و بستانی و هر سال میرد و بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه برگ اسپل و ساق آن مربع بقدر نصف ذرع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند ارمینن درخت فلفلان ست و ابن بیطار نوشته که غیر آنست چنانچه مشهور ست و در زمان ما صنعت [illegible] صنعت فلفلان ست و در حرف القاف خواهد آمد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن محلل و جاذب و نافع و بلغم و جای آن بشرابت نهایت محرک باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب ضماد برگهای آن نیز و قطور آن با عسل جهت ازاله قرحه چشم مسمی بارغامن و بیاض [illegible] نافع و غیر [illegible] آن در بنا افعال قویتر ست و مخرج حیض **ارنب بری** بفتح همزه و سکون رای مهمله و بفتح نون و بای موحده معرب ارنبای سریانی ست و لعبری [illegible] و رای مهمله و بیونانی [illegible] و بفرسی [illegible] و بترکی [illegible] و بهندی [illegible] آن حیوانیست معروف بجثه گربه با مویهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بیند و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و صحیح نیست بلکه یکسال نر آن بسیار مست و قوی میگردد و یکسال ماده آن و لهذا مشتبه نموده آنرا گفته اند و روایت حمل آن نقصان در رو ست و زیاده هم گفته اند و گویند چون آنرا با آب تر سازند و ذبح نمایند خون از ذبح آن بر نمی آید و سفید بیک رنگ سیاه و اغبر و ابلق میباشد **طبیعت** آن گرم در سوم و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید تر کی آن بسیار گرم و خشکی آن اکثر و مشهور است که مزاج آن سرد ست و بانفول [illegible] مذکور نموده اند که بیش آن جهت نافع ست مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و لهذا گفته اند که مزاج آن هر چند سرد ست لیکن گوشت آن گرم ست از گوشت غزال و حق جواب آن ست که آنچه مشهور ست غلط ست و سبب اشتهار این افعال آنست که جبن و خوف بسبب سردی نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم ست و از لوازم حرارت جرات و دلاوری ست [illegible] و آن جانور بغایت جبون ست اگر این لوازم حرارت با او نباشد [illegible] [illegible] القدس [illegible] بر حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده تا بسبب حرارت غریزی روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردد و موجب جبن و خوف او میشود و نیز حرارت اصلی [illegible] حرارت عارضی [illegible] اقتصار [illegible] مجتمع گشته باعث التهاب و ضعف آن میگردد و از جهت بازر سیار سرد [illegible] کرده و شیر خیار [illegible] **افعال و خواص و منافع** آن صرع و فالج و تشنج و لقوه و خفقان و ارتعاش [illegible] از گوشت آن حضوصاً کباب و مشویات آن [illegible] مقویه [illegible] و صعتر و خردل [illegible] نشست که ترش کرده [illegible] نافع اند از برای فالج و لقوه و تشنج و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل [illegible] مفاصل و سلس البول در فراش و همچنین [illegible] آن و مولد خون غلیظ [illegible] از گوشت گاو و تر [illegible] و اگر [illegible] باشد در تری و چون قدید [illegible] از [illegible] آن [illegible] بخورد [illegible] میگردد از صداع و نیز صرع که از امراض [illegible] نامند و قنوع در خواب لیکن باید که [illegible] [illegible] زیرا که [illegible] میگردد و همچنین خورانیدن آن [illegible] و [illegible] یا سر که انگوری یا با عسل [illegible] محلول [illegible] نافع ست از برای صرع و چون بکوبند [illegible] آنرا با [illegible] [illegible] سوخته با آب طبیخ [illegible] چند روز [illegible] خون [illegible] میدهد و حصول آن [illegible] بعد طهر سه روز هر روز [illegible] حمل زنان ست و انشا میدهد و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] نافع [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] مجرب [illegible] آن [illegible] از برای احتباس بول [illegible] خون در مثانه [illegible] با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل [illegible] و گزیدن افعی و [illegible] و [illegible] مرغ [illegible] سموم [illegible] بر آن [illegible] چون [illegible] گرم هنگام ذبح [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] نافع گفته اند و [illegible] جگر آن [illegible] جهت [illegible] الاطفال و [illegible] [illegible] [illegible] و چون [illegible] [illegible] سرکه کهنه [illegible] [illegible] نند

[illegible]

و چون [illegible] آنرا با نمک [illegible] در شش [illegible] سود نموده دو دانگ آنرا [illegible] نافع بود و خوردن آن با روغن [illegible] آب [illegible] نموده و گویند
چون زن قبیح آنرا بچه بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آنرا درین باب بسیار موثر دانسته اند و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورند رعشه
مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث [illegible] بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه در روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند
حشرات الارض از آن شخص بگریزد و نزدیک او نیایند و چون هفتاد روز هر روز دو حبه مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند [illegible] سفید موی میکند و خاکستر و ملح آن
با پیه خرس یا [illegible] آب پیاز [illegible] جهت [illegible] داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن
از [illegible] جهت سلس البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و [illegible]
آب [illegible] از آن [illegible] کند که در سر باشند و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعا و اسهال و رفع سموم و گویند که چون بچه تازه زائیده
آنرا ذبح نمایند و خون آنرا در پارچه بگیرند خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن
طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلای پیه آن مانع التصاق مو در [illegible] آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل [illegible] بارده و ادمان آن
قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا مضر محرور المزاج و مصلح آن کاسنی و سرکه و [illegible]
آن بسیار گرم [illegible] و خوردن آن با روغن و گفته اند هیچ لحمی نافع نیست [illegible] مفاصل را مگر لحم ارنب و آهو بره زیرا که [illegible] غذا باید [illegible]
و این هر دو از آنجمله اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و سه مثقال آنرا بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آنرا پاک نموده [illegible]
و با روغن گل [illegible] طلا نمایند جهت رویانیدن موی موثر است و گویند اگر [illegible] جهت رفع چشم بد موثر و نیز گویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت
در نظرها است و [illegible] و دهن [illegible] و تغذیه آن در قرابادین ذکر یافت ارنب بحری [illegible] کاسه مانند ماهیت آن
حیوانیست صدفی بشکل [illegible] بسرخی [illegible] اجزای آن بحری [illegible] و گفته اند حیوانیست [illegible]
[illegible] طبیعت آن بسیار گرم و حاد [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]
و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر آن [illegible] داء الثعلب [illegible]
[illegible] سریع الاثر [illegible] سم قاتل است چون بیاشامند [illegible]
عارض شود و اگر [illegible] و [illegible] و خوردن [illegible]
و خوردن [illegible] برگ خبازی [illegible]
مقدار یک رطل و خوردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحای ثانیه و دال و فتح بای موحده مکسوره و سکون بای مثناة تحتانیه و دال بهندی لفظ ماهیت آن دو قسمت فارسی مانند پیاز شکافته که از شبستان خیزد عاقلی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلیوس باشد که سوسن احمر بری است والطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از آنست طبیعت آن بسیار گرم و حاد افعال و خواص و منافع آن جذاب و جالی است قلاع آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت آن تا یکدرم است وصل الالف مع السین المهمله اسارون بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است یونانی سرابیون و بهندی تکر نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی و کج و زرد رنگ از زرد چوبه باریکتر و قوی‌تر بیز دیده شده بارنیها ی [illegible] بتقبیل الرئتیم و انداع و بعضی اغبر مایل بسیاهی و منبت آن جنگلهای و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه به برگ نیلوفر و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گل آن بنفش و در زیر برگ شبیه بگل زنگیانه و تخم آن شبیه بتخم کرکا و چره نیز نامند و نوعی از آن را ساق بقدر ذرعی مدور و برگ آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن شعبه بعضی بالای بعضی و در طرف شعبها چیزی مانند دلهای گندم و در جوف آن چیزی شبیه بیخ آن اسطری حقیر و کم گره و خوشبوی خوش طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول و اغبر و صلب و شاخهای آن پراگنده و باریک و در سنجامی بیجبگل آن بزرگ بنفش و ثمر آن تا ثمر کبر و در جوف آن تخمی شبیه بتخم [illegible] ساسی و در زیر زمین و پر گره و تند بوی و تلخ و انداع و در تمیم مخصوص است بدفع سموم و گزیدن مارها و نوعی را برگ از همه انواع ریزه‌تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نرم و بی گیاه و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و منبت آن کوهها است و این نوع ضعیف‌ترین انواع اربعه است و بهترین همه نوع اول است که از فرنگ و افریقه و شام خیزد و خوشبو و تند رایحه و باریک باشد که زبان را در وقت خاییدن بگزد و مستعمل بیخ آن است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و گرده است از خلط بارد و کثیف و مدر [illegible] و آشامیدن آن تنها یا با دویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی دخانه و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت جهت نسیان خصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و بیان سدی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و جهت اسر حیض و وجع مفاصل و درک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت این سه درد با ده درم آب انگور جنبا بند بنوشند که باز ای هر سه مثقال از آن چهار رطل آب انگور بنشد و با شیر شتر و گوسفند جهت تقویت باه مبرود و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد [illegible] رطوبات فضلیه و ادرار و یک مثقال آن با ماء العسل مسهل مانند خربق سفید و بوییدن روغن آن جالب [illegible] جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و دود و رآن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دو شیده بر کنج ران [illegible] جهت لقوه مجرب و اهل هند اعتقاد آنست که چون قبل از بروز آبله بخورند آن را یا بیخ نیم کوفته [illegible] آبله بسیار کم [illegible] مجرب دانسته اند و از جمله ادویه است که داخل کرده میشود در خوشبویها مضر ریه مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن [illegible] یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن [illegible] و جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافته است اسد بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله بفارسی شیر و بهندی باگه نامند ماهیت آن حیوانی است مشهور از جمله سباع طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن گوشت آن دیر هضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران [illegible] و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلا جهت کلف و قطور آن با روغن تخم انجره در گوش جهت لقوه سعید [illegible] طلا پیه و زهره آن بر بدن [illegible] گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه او با پیه ... آن ... [illegible] مؤثر [illegible] در لقوه با اسطوخودوس گویند که ... نیز بغایت مقوی باه است و چون با نگافند آن را او با روه [illegible] [illegible] ملبخ بوده خشک کنند و با روغن زنبق چرب کرده با آب گرم [illegible] جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج [illegible] و درد کمر و بواسیر و درد جگر و رحم بغایت مؤثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره اکتحال آ و آشامیدن [illegible] زهره شیر تازه دو تخم مرغ نیمبرشت جهت [illegible] از زنان [illegible] گویند مجربست و وقت استعمال آن چنین باید ... [illegible] و گویند که ... [illegible] ... بر کردن اطفال ... جهت ازاله صرع و بخور موی آن جهت گریزانیدن سباع ... [illegible]

[illegible]

از پوست آن درمیان صندوق رطوبت مانع کرم زدن انهاست و اگر کرم دران صندوق موجود باشد باعث قتل انهاست گویند چون زبان آن

خشک نمایند و قدر قلیلی از آن از ابنات سائیده لصاحب ضیق النفس بار در طب بخورانند شفا یابد و چون بابی شیره ماده را خشک نمایند و زن حامله با خود

دارد نا ایمن طفل او از شیر باز گیرد [illegible] که بهندی برسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آن را خشک نموده عند الحاجة با آب گرم سوده از ان [illegible] فرج

[illegible] گرم گرداند و چون بکیدم سرگین [illegible] شیر [illegible] نمایند [illegible] شیر [illegible] باعث نفرت و عدم خواهش البتیان گردد و گویند چون [illegible]

[illegible] سفید [illegible] لرزه بر اندام آن افتاده و فتح نمایند و بعضی گمان برده اند [illegible] چون صدای شیر [illegible] و میگویند خوردن [illegible]

از جمله سموم است [illegible] عداوت آن را [illegible] نموده و میان رگ برگ تنبول [illegible] عداوت دارند [illegible]

باشند علامت آن [illegible] که در وقت [illegible] شکم درد کند و چون بر برگ [illegible] کنند آن برگ پاره پاره گردد [illegible] آنست که [illegible]

وقطعه قطعه نموده [illegible] کامل [illegible] گذرد [illegible] سوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حصبا و انثیین [illegible]

[illegible]

انتقال از سنج ازهموم فعال است بدل داوای کسی که از آن خورده باشد و قریب بداوای اسفیداج و الشاره بدلنا دستفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافته

اسفرنج بفتح همزه و سکون سین و ضم را مهملتین و سکون واو و فتح را مهمله و سکون عین مهمله ماهیت آن گرمی است که در سبزه زارها و دیگر ابنها هم می رسد

افعال و خواص و منافع آن ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد **اسطرغاالیس** بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض ماهیت آن بیخ گیاهی است کوچک اندک منفرش [illegible] برگ و شاخهای آن شبیه برگ و شاخ [illegible] گل آن ریزه بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه [illegible] سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی ببعضی و طعم بیخ آن با عفوصت [illegible] و موضع [illegible] که در [illegible] اندلس [illegible] الوجود [illegible] مستعمل و بیخ آن

افعال و خواص و منافع آن بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم کوبند و بیزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید لیکن [illegible] **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و ضم طا [illegible] و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است یعنی حافظ الارواح و بعربی انس الارواح [illegible]

[illegible]

مفید بودن صرع بلغمی و مقوی دل است و گفته اند که سطوخودوس سوده با گلاب بیاشامند در صلاح ریاح نافع است و ادمان آن باشیر و حریره [illegible]
آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل سعوط آن با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع و جهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای [illegible]
پس جهت لسان و مخصوص و چون ببندد از زود در شش قوام ابن آب انگور یکمن سطوخودوس را در جمیع و سرانرا محکم بسته بشش ماه بگذارند تا بسبب [illegible]
با ماء قرحا و سکنجبین نفع می بخشد از الفقی بس و گاهی بعوض آب انگور سرکه میکنند و درین هنگام چون کماه سرکه محلل است استعمال میتوان نمود و اگر این سرکه سکنجبین
شکری یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با ماء قرحا و سکنجبین استعمال نماید بهتر است و با جمله سطوخودوس جالی و دماغ است یعنی منقی است از کل
فضول ردیه بلغمیه با تنقیح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل اجزه و ریاح فاسد و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با ملت آن گشنیز خشک و بدان هر روز [illegible]
آن از سر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بران نمایند جهت دفع نزلات و درد و ثقل سر و گرانی سامعه
و ضعف باصره مجرب است آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از رو فا قوی تر و منضج و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول با قوت تریاقیه است [illegible]
و غیرها آشامیدن دو جزو از سطوخودوس و یکجزو زنجبیل با عسل شربتی جهت بر و دت معده و بواسیر نافع و طبیخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه [illegible]
و امراض مقعده با شربت جهت نفخ و درد و عصا و درد اطلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین مسکن نافع مسهل قوی است و ضماد آن و همچنان [illegible] جهت تسکین اوجاع
مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع نفس است و مطهر صفراوی [illegible] و مکرب محرورین مصلح آن سکنجبین
گویند مضر است بشش مصلح آن کثیرا و صمغ عربی مقدار شربت آن از دو درم تا پنجدرم بدل آن در آلات تنفس قسط و در تنقیه سودا افتیمون [illegible]
گفته خاصه سطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و نیز بی از آن یکدرم تا پنجدرم مصلح صداع آن بریه کثیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر
ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیموست و فتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است [illegible]
و دهن و سکنجبین و شربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت سوفانانج بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و جیم
[illegible] سوفا نجوس و نیز سوماان فو سوخیوس به رومی اسقیا و افغارس و سلیخ و سلیاج و بفرنگی [illegible] بهندی بالکنار [illegible] قطف است که سوفانانج [illegible]
ماهیت آن گیاهی است معروف [illegible] و بری [illegible] و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن تازه آن خورده آنست و طبیعت آن در آخر اول سرد و تر گویند
معتدل است در گرمی و سردی و از آن جهت محرور و مبرود را موافق است الا آنکه موافق از برای محرورین آنست که با کشنیز و روغن بادام و شیرین تناول نمایند
بیاشد نافع از برای تبهای گرم [illegible] خشک با حبس بطن و اوفق از برای مبرودین با گوشت فربه [illegible] با ادویه [illegible] و خوردن [illegible]
بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و مسهل [illegible] جید الغذا [illegible] و لیله نافع جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد و شش گرم سعال [illegible]
خوردن مطبوخ آن با شیرهای مناسبه و یا با فلفل جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب جهت درد گلو و لهاة مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد [illegible]
و لهاة و برقان و [illegible] [illegible] و جمیع اورام حاره [illegible] و ضماد [illegible] جهت اورام حاره [illegible] جهت [illegible]
آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و [illegible] مطبوخ آن [illegible] جهت [illegible] مفید مضر بارد [illegible] مصلح آن پختن آنست با روغن بادام [illegible]
[illegible] و تازه و اجتناب و فلفل و الکاسنی [illegible] عصاره آن تا ده مثقال بدل آن خرفه [illegible] آن جهت [illegible] فواد و درد [illegible] و تبهای حاره [illegible]
آن جهت [illegible] سعال مجرب ضماد و تخته آن جهت [illegible] اورام حاره [illegible] مصلح آن گل مختوم مقدار شربت آن دو درم [illegible]
[illegible] ساده یا جالی [illegible] با روغن بادام [illegible] نافع از برای [illegible] و ادرار حاره [illegible]
[illegible] جهت مالیخولیا و جنون و قطرب و ماینا حادث از سودا [illegible] جهت [illegible] و امراض [illegible]
و سل و سعال و باکنه [illegible] جهت [illegible] و حبس البول و حرقت آن [illegible]
آن در قرابادین ذکر یافت [illegible] بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یای [illegible] و الف [illegible]

۷۶

مجهول است جالینوس آنرا قابری دانسته و ابن التلمیذ غیر آن گفته قابری مشهور است در اهل شام و همه مردم ماهیت آن همچنین منفعت آن غیر ماهیت [illegible]
افلیمانس [illegible] و دیسقوریدوس در رساله نوشته که آن گیاهیست شاخهای طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ [illegible] لبلاب
کبیر است باشند و ریشه‌های آن باریک و سیاه و طیب الطعم بود و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالامینی و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها
افعال و خواص و منافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت [illegible] و دفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در لبها و [illegible]
و جالینوس در رساله نوشته که هنوز این دوا را من تجربه ننموده‌ام و اختیار نکرده‌ام **اسفنج** بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی اسفوغا [illegible]
زبد البحری و سحاب البحر [illegible] و غیم و نشافه و صوف البحر [illegible] و بهندی [illegible] ماهیت آن
جسمیست که [illegible] بر سنگهای کنار دریای شور تکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر می آید و آن دو قسم
میباشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه بشهد و پر سوراخ است و آنرا ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است
و آنرا نر نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و [illegible]
کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق و چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر
جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد و ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و [illegible]
[illegible] آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن و بستن خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت [illegible] با وجود قوت مجففه قوت جاذبه [illegible]
و سوخته آن همچنین مانع نزف الدم و التیام زخمهای تازه [illegible] یا با پیه یا با [illegible] سوخته جهت [illegible] و جلای بصر و تفتیح افواه
عروق مضموم و جراحات حاشیه محرق مغسول آن در ادویه نافع و چون قطعه خشک آنرا که در آن مطلقا تری نباشد [illegible] یا بزیت آلوده کرده
آن را با آتش برافروزند و سر دیگر را بر موضع قطع [illegible] که خون از آن بند نشود و بگذارند که حرارت آن بان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان [illegible]
و در ساعت خون را بند نماید [illegible] و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته [illegible] با روغن زیت چرب نموده [illegible]
آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آنرا [illegible] ابریشمی [illegible] بلع نمایند و سر
رشته را بگیرند و لمحه صبر کنند [illegible]
بعید است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد [illegible]
گرفته [illegible] و گفته‌اند خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند [illegible]
مصلح آن [illegible] و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه بمقراض کرده بیاشامند زیرا که [illegible]
و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگهائی که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن کمتر [illegible] و مجفف [illegible]
سنگ مثانه [illegible] جالینوس [illegible] مستبعد [illegible] لیکن منفعت سنگ گرده گفته‌اند **اسفند** بکسر الف و سکون سین مهمله
و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسپیداب فارسی [illegible]
و بهندی سفیده [illegible] و بترکی [illegible] نامند ماهیت آن [illegible] قلعی و سرب [illegible] سازند [illegible]
[illegible] نامند [illegible] سفید باشد [illegible] رومی [illegible]
آن زائل گردد **طبیعت** آن سرد در سیم خشک در دوم و گویند سرد در دوم خشک در سیم است **افعال و خواص و منافع** آن ملطف مجفف [illegible]
[illegible] گوشت زائد [illegible] قروح [illegible]

خصوص مصروع از سرگران که عونیات سه باشند و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا اکبر لنبو بیند و لسقیه بگلاب کرده خشک
نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب سبز عنب الثعلب جهت منع رویانیدن مو مجرب با آب برگ عنب الثعلب و ... جهت باد سرخ و نمود
رعاف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش با گرم و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل و زخمها و شقاق مقعد و درد چشم و ذرور آن بیاض رقیق چشم حیوان
و بیاض بیض و تنهائی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارهء زرداب آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و چون
آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض ... و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر موضعیکه خواهند که موی از آن نشفه نمایند
بیخ موی را سست و نرم گرداند که بآسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و گوشت زائد را بخورد و بدل آن آبار و اسرنج
المضار آشامیدن آن موجب خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یکدرم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تقطیر و هم بطریق احراق و دستور غسل آن
مقدم ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعروض شدہ در مجاری تنفس آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدن و سستی اعضا و عصبها
و خلل در عقل و سرد شدن بدن و مانع ... حلق و در یافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و ... و سرفه و ضیق النفس و فواق
و غشی و خناق و امثال اینها و اگر با نوشادر مصعد بخورند مهلک است و علاج آن ... و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و بعد از آن
و بعد از آن عصاره ... است و ... با البعل اسفیداج الجصاصین بفارسی سفید آب یزدی نامند ماهیت آن ...
است که در ... از معدن ... و امثال آن حاصل میشود طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع آن محرق آن لطیف
... و قاطع نزف الدم ... تازه ... و طلاء آن بر پیشانی ...
... تخم مرغ جهت رعاف و حبس ... خروج دم ... با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع
خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی زبان و قولنج و اکثر اعراض ... و ادویه آن قی ... و خوردن ... مثقال حب النیل با العسل ...
لعابی و عصارهٔ خطمی ... با جلاب اگر بدین ساکن شود ... ماده اسهال نماید اگر ... عارض شود ...
اسفیدباج بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله ... و الف و جیم ... از جمله اغذیه است ماهیت آن مرقی
که از گوشت بچه مرغ و بزغاله و حملان و غیر اینها از گوشتهای خفیفه لطیفه و بقول و حبوب غیر آن مانند ... و کدو و ... و امثال اینها که طعم ...
نداشته باشند ... طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص و منافع آن لطیف ... الکیموس نافع از برای اکثر
امراض سر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر ... و سکته و فالج و لقوه و ... و نقص ذهن و رعونت و حمق و بلادت ...
و امراض صدر ... مانند جذام و سوداء ... صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه
از هر کدام که مناسب باشد ... پاره پاره کرده در آب جوش دهند و کف آنرا بگیرند و ... حبوب و بقول ... مناسب باشد ریزه ریزه کرده و ...
نموده ... کرده بریزند تا ... چیزی از توابل که مناسب ... بنمایند ... فرود آورده ... و بخورند ...
دیابیطس ... و اگر ... قلیل ... بلکه بهتر است و اگر گرم با قاشق خوردن آن ... بسر و گردن برسد ...
... ذکر فرمائید ... و سکون سین مهمله ... قاف و سکون ...
و ضم قاف و سکون واو و ... و بعربی ... گویند که در دل ... است و تحقیق آنست که غیر ... است ...
... بزرگتر ... و با ... الرئیس نوشته که آن ...
... الاستسقاء ...
... بالجمله ... گفته اند که ...

٦٨

که در ارض صحرا یافت میشود و سقنقور در سطوح النیل بیلی و قرب بلاد آن و پوست در آن مملکت جنس تراز پوست سقنقور است و غذای در آن آشنای بری است
و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند اصل تمساح است که بهنگام بانند بر لب و در نیل بیضه میگذارد و بچه میآورد و آنچه در آب
میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ میماند سقنقور و آن عنبر در آن است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و در دریا با ماهیان و سقنقور را رنگ
و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفید و پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار است و سر در آن پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و
دو فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن بعد صید نشکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر
و ماده است و نر آن دو خصیه مانند خصیه خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آن را دو فرج است و تخم میگذارد زیاده از بیست عدد و دفن میکند آن را در ریگ تا
میباشد بحرارت ریگ گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور بحقیقت بحری است که ابن جمیع ذکر کرده و در مصر یافت میشود و در دریا مصر نگردد در بلاد فیوم و آنجا
بقاهره میبرند و اکثر صید آن در ایام زمستان واقع میشود که از شدت سردی از آب گریخته بخشکی میآید پس بران ظفر می یابند و میگیرند و بعضی گفته اند که گاه یافته
و سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابوالقاسم عبدالرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی
بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض آن کمتر از نیم ذراع و رنگ آن زرد و متصل گوشت حوالی شکم و ناف و دم زیرش که قوی و صحیح است و گوشت غیر مملح آن مدتی میماند
و من گوشت آن را مدتی با خود داشتم از معدن آن تا صفاهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آن را با حموضات مانند سرکه و مثال آن مشبک تا حرارت آن استعمال مینمایند
و آن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل بهار که هنگام هیجان و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند
و باید که نر باشد زیرا که ماده آن را قوت کم است و همان روز که صید نمودند ذبح نمایند و الا به آن گرسنه و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس رود
و پاهای آن را ببندند و قدری از دم آن و از بیخ ببرند که قوت بسیار در دم آن است و در ذکر آن پس شکم آن را بطول بشکافند و آنچه در جوف آن است سوای گرده و خصیه و پیه
برآورند و پاک کرده نمک انباشته موضع شق را دوخته معکوس و سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و افضل محفوظ باشد و باید که در سله پر کاه
مستعمل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را رغبت بسیار به آن است اگر آن را آویزان نکنند بعضی که موش خورده آن نتوانند رسانید و اگر در ظرف هم محفوظ باشد و الا موش
خورد را رسانیده تمام آن را میخورد و همچنان که قوی ترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و پشت دنباله و گرده و خصیه است و همچنین نمک آن نیز قوی
قوی ترین نمک موضع دیگر است مؤلف نیز در مرشدآباد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت مرحمت پناه میر محمد علی
علی نقی خان طبیب الملوک ثانی قدس سره مشاهده نموده که از سره صید کرده آورده بود و طول آن تخمینا دو ذرع و عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه
و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بود و دم آن فلسی جدا گردد و قبل از این نیز شنیده شده که آورده بودند و بعد از آن
نیز در اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود و هم میرسد و لیکن از کسانیکه تحقیق و نمک آن را استعمال نموده خواص چندانی مسموع نگردید طبیعت آن غیر نمک
سود آن گرم و تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سود آن گرم در سوم و خشک در اول و کهنه آن در دوم افعال و خواص و منافع آن
خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده عصبانی و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در
امر باه آوردن نعوظ و ادرار منی تحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس شرب نمایند یا بلایب از زرده تخم
مرغ نیمبرشت و با جلاب که معین فعل آن است تناول نمایند و تخم و بیضه گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن مثقالی بقدر یک مثقال با اشیای مناسبه
باشد در بلاد که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنگاله که هوای آن بسبب کثرت رطوبت حار است از آنجا که
و بزرده تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر سائیده پاشیده بخورند و همچنین نمک آن را خصوص نمک پیه و سره آن با دارچینی سوده و بزرده تخم مرغ
باشد جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهیج باه است و گویند طلای خون آن با طبیخ و الیه تغیر نگاه و صحیح و بدن ... گفته اند که
سقنقور ... میگردد ... اگر یافت ... و اگر نیافت بول میکند و در بول خود میغلطد و چون ... گردد ...

می میرد و اگر انسان سبقت کرده دراب فرو رفته قبل از قلق آن و یا در گل خود غلطیده اسقنقور بر پشت افتاده می میرد و الشان صحت می یابد و این حالت عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یابسه مصلح

آن صحیح مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بمثانه و مصلح آن عسل بدل آن همه صیدا و قضیب خنگ گاو کوهی جنبی گفته اند حقیقته ثعلب است

و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و را

مهمله کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا اسقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم البحید

و معرب ثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند **ماهیت** آن دو صنف می باشد صنف اول کوچک و سیدانه

و پوست از آن جدا نمیشود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آنرا اسقوردیون جبلی و مصری و کرنب بری نامند و برگ آن نیزه

و عنبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مایل بسرخی و ساق آن دراز و نبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی

بحسب شکل و برگ یکدانه و طعم آن تند تر و لطیف تر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرگ ساق و گل آن سفید

طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک با قوت تریاقیه **افعال و خواص و منافع** آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی تر

از سیر بستانی و الشاید که در حرف الف در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر و گویند عصفص محلل آن

در افعال مذکور بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن نبات بسی مبرد و المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم

قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست

بمعنی فریل الهندی و مبتنی کادی یا پیرزنیز گفته اند بجهت آنکه گزارنده و زایل کننده بیرزیست و اهل اندلس اقرباس و مصر مشهور بکف النسر است و بشیرازی زنگی دارد

ماهیت آن نباتی است با ساق و بیخ و سیخ شیره و بی ثمر نبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مشرف مانند برگ لفانیج و طرف اسفل برگ آن مایل

بسرخی و در غب و طرف عرای آن سبز و از یکبار نیز روئیده و بهترین آن سنگین سرخ است **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گفته گرم در دوم

و خشک در سوم نوشته **افعال و خواص و منافع** آن محلل ملطف مفتح و مدر و منقی و جهت صرع و فواق و برقان و طحال و امراض سوداوی مزمنه و دافع سمیت دوا و آنرا بطبیخ

که چون با سرکه بنوشند و جهل روز بیاشامند ورم طحال ضماد نمایند تحلیل دهد و آنرا چون بمالند و با شراب بیاشامند جهت فواق و نیز دافع اقیه و قیقیت خصوصا اگر دهن سیاه القطران

نافع و گفته اند خوردن آن جهل روز با سرکه دفع ورم و سپرز سوداوی مجرب و تعلیق آن مانع حبل و نیز از آنست که تعلیق نمایند از آن در کسی که در شب بیگذرد خیالات باه نیفزاید

مقدار شربت آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه و مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر و گویند دو وزن آن کماذریوس

مرجا سوخته و صحیح آنست که انجبار است و شیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قبل از نبات و مغزی ... الکبیر ...

قوم انه ضرب من الاثل و قیل غیر ذلک و بالجمله مجهول الماهیه است **اسقیل** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت یونانیست

و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اسقیلیون و اسقیلیس و بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشنده موش

است و هندی کانده و کندری نیز نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به پیاز ... شکل بزرگ و کوچک و جبلی و بری می باشد و بزرگ آن بیست رطل زیاده

نیز گفته اند ... و برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن

بیاز گندنا ... و ساق آن ... و بر سر آن گلهای سفید ... و در وسط گلها ...

سفید و سرخی ... برگ ... ازغوانی ...

مانند ... سیاه ... گل آن ... و بهترین آن ...

... طبیعت آن گرم ... خشک در دوم ... و در سوم ...

٨٠

افعال و خواص و منافع آن جهت اکثر امراض سر مانند [illegible] و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سر بارد و سبات و دوار و سدر و [illegible] و سرسام و فالج
و لقوه و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و تقویت حلق و [illegible]
و تقویت معده و هاضمه و گوارانیدن طعام و دفع [illegible] آن و سدهٔ معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق النسا و تفتیت
حصاة مثانه و عسر البول و ادرار حیض [illegible] و قروح باطنی و اوجاع عصبانی [illegible] و تنقیه اعضا از اخلاط [illegible] دفع عفونت [illegible] جالی
و مفتح و ملطف کیموسات غلیظه و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و مسهل اخلاط غلیظه خصوصا مشوی آن [illegible] مقدار آن نمک [illegible] و روغن
سرشته [illegible] آنرا [illegible] بخورند مسهل [illegible] امراض مذکوره را مفید [illegible] مثقال مشوی آن [illegible] و یا با [illegible]
عسل جهت دوار و سدر و صرع و مالیخولیا و سرسام و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیده آن بر سر [illegible] و یا با [illegible]
[illegible] آن بر ساقین و فخذین [illegible] و ساقین [illegible] جاذب مواد [illegible] سائیده با آتش گرم کرده آن مقدار که [illegible] گردد
[illegible] و یا [illegible] اجزای [illegible] باشد بر سر [illegible] ساقین
و قدمین یا فخذین یا رکبتین [illegible] بر ساقین [illegible] بر ساقین و قدمین و رکبتین [illegible] و موضع [illegible] ده درم
و برگ خردل [illegible] کوچکی [illegible] نرم سائیده و با روغن [illegible] یا روغن یاسمین یا روغن [illegible] بمالند [illegible] مذکوره
بمالند و همچنین جهت [illegible] و شقاق [illegible] از سردی هوا [illegible] امراض الصدر [illegible] بادو چندان عسل [illegible]
ربو و ضیق النفس و گرفتگی آواز مفید و چون [illegible] نمایند [illegible] و بگذارند [illegible] بخورند [illegible] آورد و [illegible]
[illegible] و تقویت معده [illegible] و سرفه کهنه و ربو [illegible]
[illegible] جهت [illegible] با دو چندان عسل [illegible] جهت [illegible]
مفید و چون [illegible] بگیرند [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سرکه کوبیده [illegible] ریزه ریزه کرده [illegible]
[illegible] گردد [illegible] و در وجع مفاصل [illegible] و درد گوش [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible]
[illegible] آن کوبیده [illegible] با آن [illegible]
[illegible] جهت [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] سائیده [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] کوبیده [illegible] خمیر کرده [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سرکه [illegible] و سماق [illegible]

٨١

[illegible]

لطیف بدل آن تخمی و بشامیدن آن اشتهای بارده و لعابهای مغزی و آب میوه های سرد و امراق چرب بدل آن گویند بوزن آن انگور دیون که سیر صحرائی
باشد و قردمانا نیز بوزن آن مثل ثلث آن بنج و ثلث آن حماما و بیخ کبر است و طریق حقنه نمودن و تشنیه حل سکنجبینا ددوا دادن و غرغره
و اقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل مذکور است [illegible] بعلت گیاهای [illegible]
گیاهی است نیز نامند و بعربی حب الزلم را گویند و آن تخمی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برگ آن باریکتر از برگ کرفس است و زیاده بر سه عدد میباشد
بی گل و در ریگزارهای قریب آبها میروید اسگنده بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و ها نام دوای هندیست
ماهیت آن تخمی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک ظاهر و باطن آن سفید مایل بزردی و بهترین آن ناگوریست که بزرگ
کرم ناخورده باشد طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلی **افعال و خواص و منافع** آن سرفه و ضیق النفس و ورم عضوها و برص را نافع و جهت رفع
امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جمله [illegible] و قائم مقام بهمن سفید میدانند و لهذا
اکثر در ادویه باهیه [illegible] استعمال مینمایند **اسل** بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربیست و بهندی [illegible] نامند
آن نباتیست که از آن حصیر میبافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید نر و ماده میباشد نر آنرا کولان نامند تخم آن سیاه مایل [illegible]
و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبرتر از ماده [illegible] در عراق [illegible] و غربال نیز از آن میسازند [illegible] گفته که آن
[illegible]
[illegible] **افعال و خواص و منافع** آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **افعال و خواص و منافع** آن [illegible]
[illegible]
[illegible] **افعال و خواص و منافع** [illegible]

تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که اصل از برج ثابت است و بسبب شدت گرمی آن [illegible] ملتهب بیا مانند [illegible]
[illegible] که بدان کرده شود نیز حرارت را در اینها تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که
در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده باشند جهت جذام و ثالیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق
[illegible] آن جهت دفع تب ربع نافع و اطهوسس در ذی مقراطیس گفته اند که چون شکم آنرا از سر تا دنباله شکافته جیبهای آنرا بیرون آورند و از نشاسته [illegible]
[illegible] سائیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در [illegible] بیاویزند تا خشک شود پس آن نشاسته را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند یکبار نه روز بگذارند [illegible]
باز کنند مجرب [illegible] امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره [illegible] باید که از سموم قاتله است و تعلیق شاخ مار [illegible] جهت تب غب [illegible]
سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر سال مار می اندازد و بر [illegible] زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و [illegible]
[illegible] ساییده طلا کنند جهت دفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به آن مانع نزول آب [illegible] و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت فصل الالف
مع الشین المعجمه [illegible] اشترغاز بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و زای [illegible] و صاحب برهان
قاطع برای [illegible] و آخر قید نموده معرب [illegible] است و [illegible] کمال است و عربان انجیل العجم و انجبیل الفارس خوانند و [illegible]
[illegible] مثلثه نیز [illegible] مصر [illegible] و بهندی [illegible] ماهیت آن نباتی است شبیه [illegible] و گل آن زرد و سفید و خارهای [illegible]
و دانه آن کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و غیر آن است و از آن باریکتر [illegible] و بدبو و بدطعم [illegible] و فصل [illegible] انجدان [illegible]
[illegible] گوید که نبات [illegible] جهت تجربه [illegible] را گرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید [illegible] گردد [illegible]
باقی بود [illegible] آن خراسان و [illegible] مرو و [illegible] جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی [illegible] و [illegible] سفید [illegible]
خالی از زردی [illegible] قلیل المرارة و معتدل الجرم [illegible] منفعت با اندک حرافت [illegible] است و [illegible] بیخ انجدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر سر [illegible] و گویند بیخ انجدان خراسانی است [illegible] و [illegible] بهتر از [illegible]
آن طبیعت آن در سوم گرم [illegible] در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن مفتح سدد [illegible] معده و مشهی [illegible] طعام و [illegible]
[illegible] از جرم آن جهت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در قرابادین ذکر یافت [illegible] بکسر همزه و سکون شین معجمه [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربیست
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده اند که [illegible]

میباشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع آن را برگ شبیه ببرگ انگور و بیاق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن خاری شبیه بخار انگور و گل آن [illegible]
و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن برمی آید مانند مصطگی زنان استعمال مینمایند و رائحه عروق آن مرکب خوشبوی
و کراهت طعم آن بشیرینی مایل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن [illegible]
شبری یا سرخ و قبه و گل آن خار ناک و نقطه دار و بیخ آن ظاهر سیاه و گاه و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آنست و از خواص آنست
که هر گیاهی که در حوالی آن و یا آنرا افاسد سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و سهل ها طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و سیاه آن تا
آخر سوم یا چهارم گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** سفید آن آشامیدن یک مثقال آن بجهت قرحه صرع و تشنج و قیقرحال با شراب قابض
طبیخ و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و استسقا زردآب و مسقا مفید و ضماد آن با سرکه مقوی [illegible]
و دم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا یکدرم مصلح آن [illegible] و اما سیاه آن بجهت اکثر سیار
محرق و قتال است و استعمال آن قتال و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت بجهت جرب و قوبا و بهق و بارد و تحلیل مواد بارده
و ضماد آن بجهت [illegible] متآکله مشفی و لطوخ و مطبوخ آن با سرکه و گوگرد و قفر الیهود بجهت قطع ثالیل موثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و دهان [illegible]
با ماده آن فلفل و مثل آن سوم و بر دندان مجیبا انداختن آنرا ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مرهم [illegible]
جهت قروح خبیثه و [illegible] چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد [illegible] و هند میکشند انها [illegible] قوی دندان کرم [illegible]
و [illegible] آن جهت قلاع [illegible] ابو ریحان [illegible] والف [illegible]
[illegible] بیخ [illegible] ساق [illegible] گل آن سفید و ساق [illegible] بیخ آن [illegible]
و گل آن سفید مایل [illegible] و ثمر آن [illegible] طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] آن در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن [illegible]
[illegible]

[illegible]

آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال است و مغشوش آن بسکبینج میآمیزند و فرق میان آن دو رنگ مغشوش است بجلیت تیز و فرق سوی آن است و جاوشیر
آن دانهای بزرگ متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ شاقی است که از ... بدان خوانند
طبیعت آن گرم در اول دوم و بعضی در سوم و در آخر اول خشک و شیخ گرم خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل ملطف قوی ملین
و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق بحدیکه جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا
داخل مسهلات کرده میشود جهت اصلاح عمل آنها امراض الرأس آشامیدن آن بآب جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی اقویا را دو مثقال
تا دو درم و متوسطین را یکدرم و ضعفا را ربع درمی یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید و دفع میسازد آنرا و همچنین آشامیدن مقدار یکمثقال آن
با ماء الشعیر و تحسی بدان با ماء العسل جهت صرع و مقدار ... چهار دانگ وقیه عسل مصفی و با طبیخ زوفا و با طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی و فقر
و عرق النسا محلول آن با انگبین جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار و سدر و ... و لقوه و ... و خفقان سوداوی و بلغمی
نافع برای آنکه جذب مینماید و فرود می آورد بلغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و ... بسوی ... تحلیل میدهد آنها را امراض العین
و ... طلای آن با سرکه جهت شعیره و ... و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و طلای بیاض ... و جذب رطوبات و قروح غائره
عین و دفع ظلمت بصر مفید و آشامیدن یکمثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر نفس و استسقاء آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح
حجاب و دفع مره سودا و تنقیه آن و ... نیز جهت علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویه
مسهله و ضماد آن مقدار نیم درم تا یکدرم و اکتحال آن در مطبوخ مناسب یا ... گرم بتنهائی جهت درد ... و کمر و ... تحلیل ریاح ... و اسهال
و ... بلغم ... و ... و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم معا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات با عسل و بتنهائی
و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ... و صلابت ... و ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت
... و تحلیل صلابات و با عسل ... جهت تحلیل ... مفاصل و با سرکه و بوره و روغن حنا جهت ... و عرق النسا ... مواد بارده
... جهت کلف و بهق و ... جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان از ظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد و شیخ الرئیس گفته خوردن آن
... از ... است و ... سموم ... که آنرا طفیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و ...
آن جهت ... و ... بقدر نخود ... نزدیک ... مینمایند آنها را و مرهم آن جهت تحلیل ... و خوردن گوشت فاسد زائد
در ... آن گوشت صالح جدید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد ... مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال مضر
معده ... آن ... بول الدم و ادرار خون ... مصلح آن ... مضر گرده مصلح آن ... بدل آن سکبینج است با جاوشیر ...
قرابادین ذکر یافت اشنان بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در ... حرض بضم حا و سکون را ...
... نیز نامند برای آنکه ... آن انواع است یکی ... آن گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک ...
... میباشد و همیشه تر و تازه و ... و گیاه آن بزرگ و چوب آن ... و ... آتش آن بسیار گرم و تند ...
آن ... و ... مقدار ... از ... و ... آتش ... و ... از آن ...
... مانند ... با قطعهای بزرگ ... آن ... و ... آن ... و ...
... و ... نوع دیگر از ... که گیاه آن ... و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن ... و برگ آن ...
... دیگر ... سبز و تیره و ... بسیار ... آن سیاه ... آنرا سیاه میگردانند و ... آن ...
... باشد ... آن ... و ... گیاه ... و این ... قلی ... گویند ...

٨٥

۸۶

[illegible] که آنها سرخ و سیاه و سبز و آنچه [illegible] سیاه میگردد و لونی از آن سفیدی باشد و از احجر و العصا فیرنامند جهت مشابهت

آن با آن دارو و [illegible] این را غاسول فارسی و ابلس گویند و با آب آن [illegible] حل می نمایند و بجای مداد کتابت بکار میبرند و آن غیر البوقا

است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بحجر و العصا فیرست طبیعت آن گرم در سیوم و خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع

جالی و محرق و منقی و مفتح و مسقوی و محلل فضول غلیظه و مدر بول و حیض [illegible] و [illegible] آن مسهل زرد آب [illegible] استسقا نافع و یکدرم آن مدر حیض

و سفید آن مدر بول [illegible] آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای

دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه مصلح آن عسل [illegible] بضم همزه و سکون جیم و فتح نون

و نا بیونانی [illegible] و بعربی شجرة البحور [illegible] القرود و بفارسی دواله و دالکا و دوالی و بهندی چهرله و کهر [illegible] نامند ماهیت آن چیزی است

شبیه به لیفها باریک و بهم [illegible] پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها [illegible] میگردد و بهترین آن آنست که [illegible]

آن سفید و خوشبو [illegible] و بدترین آن سیاه آنست طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه [illegible] الشیخ الرئیس [illegible] که آن سرد [illegible]

با اعتدال و قومی گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی گفته اند بارد و شیخ الرئیس [illegible] و تحقیق آنکه از درخت بلوط بهم رسد و با آنها مختلف میگردد و طبیعت

آن اختلاف [illegible] میشود افعال خواص و منافع آن [illegible] آن با قوت [illegible] و محلله و ملینه و خصوص صنوبری آن [illegible] که دارد ملایم

جوهر روح [illegible] و بسبب [illegible] دارد موجب [illegible] روح و لطافتی که دارد [illegible] پس بدین اسباب با لخاصیة مقوی قلب و امراض القلب و الدماغ

و سائر الاعضا [illegible] آن موجب [illegible] و تقویت روح حیوانی و [illegible] و [illegible] آن جهت خفقان و صرع و تقویت معده [illegible] و رفع [illegible]

حصاة و وجع کبد نافع جهت تلیین و تحلیل و قبض آن [illegible] خوشبو گرداند و رفع [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]

خصوص [illegible] را تقویت معده و [illegible] و [illegible] نماید و [illegible] جهت [illegible] و صرع و [illegible] و آن [illegible] جهت سکته و صرع [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] در آب [illegible] تقویت [illegible]

[illegible] و دفع آلام [illegible] و تقویت معده و جگر و [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت تقویت [illegible] و [illegible] که از درخت بلوط باشد جهت [illegible] و حرارت [illegible]

[illegible] و طلای آن جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] و بدل آن [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] حکیم [illegible] که در کتاب [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] و آن جهت [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] و ساق آن [illegible] و گل آن [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم در دوم و خشک [illegible] افعال و خواص

و منافع آن ملطف و محلل [illegible] و مفتح [illegible] و تقویت [illegible]

[illegible] آن جهت تحلیل و [illegible] آن جهت [illegible] و [illegible] مصلح آن [illegible]

و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی و مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن درونج و [illegible] یک وزن [illegible]

هزارچشان و دو ثلث آن سعد **اصابع فرعون** ماهیت آن سنگهائی است بمقدار انگشتی شبیه به نی مجوف و گره دار و با اندک پهنی در خارج

چون بر هم خورند صدای سنگ از آنها برآید از اطراف یمن و حوالی بحر عمان خیزد و صیقلی از آن با رطوبت سیاهی پیدا شود و بدل آن در افعال قایم مقام

مومیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط و سیاه و زود شکن نرم است و اهل مصر بدل قصب الذریره نیز دانسته [illegible] و فرق میان هر دو ظاهر است

جهت آن **طبیعت** گرم و خشک تا آخر سوم **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم و لحم جراحات و محلل اورام بارده و جهت نفث خون جراحت [illegible] استعمال

نمایند جهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدیم که بیشتر ندیده بودیم [illegible] مجوف و شاید که این بهتر باشد از [illegible]

ذکر یافت **اصابع الاصفر** ماهیت آن مترجم صیدنه ابوریحان وصف نبات آن کرده و گفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل [illegible] شبیه [illegible] چون

ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغز آن ظاهر گردد و مانند [illegible] و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته بلغت

فارسی [illegible] مانند و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برگ آن شبیه به برگ گل عباس و آنرا خوشه پیدا شود [illegible]

گندم و جو و بر سر خوشه گلی مثل گل خیری و رنگ آن سرخ [illegible] بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو چون در دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست آن

شق شده [illegible] و مغز آن بیرون آید **اصطرک** بهمزه و سکون صاد و فتح طاء [illegible] و کاف ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از

[illegible] بعضی گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قایم مقام [illegible] در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن

[illegible] شبیه [illegible] سفید رنگ و خوشبوئی آن است که چون بمالند مانند عسل نرم گردد [illegible]

خالص آن [illegible] **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن [illegible] و جهت زکام و نزله [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] رحم [illegible] سده آن و ادرار

[illegible]

[illegible] **اطریلال** [illegible] بفتح همزه و سکون طاء و فتح [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو

و سین [illegible] بلغت یونانی است [illegible]

آن گیاهی است ساق آن [illegible] و بر اطراف آن گلی شبیه [illegible] برگها [illegible] آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت [illegible]

[illegible] **افعال و خواص و منافع** آن [illegible] جهت [illegible] برگ آن جهت [illegible]

[illegible] **اطریلال** [illegible] بفتح همزه و طاء و سکون [illegible]

[illegible] گیاهی است ساق آن [illegible] مانند عسل [illegible] و برگهای آن [illegible]

[illegible] شبیه به برگ [illegible] و بسیار [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] و تخم آن جهت [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

۸۷

و در آب جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زایل شود و مصالح حاره داخل نموده
بقدر دو انگشت کرده قرص دار برند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با چلوس پخته را
نامند و اگر آنرا مدور و مربع و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند و لغرا و بفارسی آش کماج و بترکی قطاج گویند و خواه خمیر آنرا از آرد سمید اندک نم
ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاط خمیر باریک شده بیرون
آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند مثل تارهای خیاط باریک سازند و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سوین نامند و عند الحاجت این را دلایدون
روغن در ظرفی بریان مینمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم میدهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده
شیر تازه دوشیده جوش داده بران ریخته قند سفید بران پاشیده تناول مینمایند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا دوم برای اصحاب حمیات حاده سازند و ق
و سل بی گوشت یا آب خالص ترتیب میدهند و قسم اول گرم در اول با رطوبت بسیار و بی گوشت آنرا آش بهمان گویند جهت مرضی و با گوشت جهت
اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت دران مناسب باشد مفید لیکن بطی الهضم و اخذ است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعض امزجه بی خمیر مایه
آن سبکتر قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی الهضم تر مصلح آن هر دو فلفل و روغن با دام شیرین چون انهضام یابد غذای بسیار ازان بهمرسد
و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا و مثانه دلانحوی گرده نافع و مرخی معده بارد و چون دران برگ خرفه یا سفاناخ یا روغن با دام نیز
باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و لین البطن و انچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطی الهضم و الانحدار و قلیل الغذاتر و گاهی در دو قسم اول
از برای صفراوی مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت ادویه حموضات مناسبه مانند سکنگبین یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال
اینها با اندکی شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با قاطق نامند و بطی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویه
حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به نرش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه نیخ
از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نموده باشند بسبب آن اخلاط حاره و انچه با گوشت
باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و انچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوع دیگر که آنرا
بفارسی رشته قطایف و رشته خطایی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو بهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده
در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشند کرده یا مثل مسی یا سینی مسی بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس ان قمع را بیک دست گرفته بسرعت تمام بر آن
بفاصله یک نیم و یا کمتر نگه دارند تا مانند رشته های باریک ازان بر آید و در دیگ بسته شود و از دست دیگر انچه بسته شده است بر دارند اگر یک شخص باشد و اگر
دو کس باشند و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بر دارد تا با دام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز گردگان یا مغز با دام بریان و مغز
پسته بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دانه هیل سوده بر روی آن پخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری با لوده شکری رقیق که آن را فالوده و قولی فق
گویند بر روی آن کرده میخورند انچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و انچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطی الهضم تر از آن است آن
سبکتر و قابض تر و بدانکه مطلق اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع صفراوی و یابس سافج حار و نافع تشنگی و مالنخولیای حار و یابس
و لسان و خصوص مطلیه باصفر و دار فلفل و خولنجان و یا با امراض بحلیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و سعال جهت نفث الدم و خصوص که دران عدس
پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد ازان خون بلغمی که متاومت مینماید با سودا احتراقیه و بتریه و ترطیب بدن مینماید و متمثر نمیگردد و از آن
انچه در از برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده کرطب با امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درست و قند ریزه کرده
با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی ترتیب داده و آب لیمو و آب غوره و یا ماست با کشک داخل طریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت فصل الالف مع الرا المهمله
اطماطر الطیب بفتح همزه و سکون طا مهمله و فتح فا و لام و بعد الف و کسر طا و یا مهمله و سکون یا ورا قسما تعیه و یا موحده لغت عربیست بترکی ارژن بریان و فارسی

٨٩

و ناخن خوش و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و تاء و به فرنگی انگیز اورلس نامند ماهیت آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند
آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوشبو چند نوع میباشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و بالتقعیر این را قرشی نامند
و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرگ تر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع اول
هندی سفید است و همه انواع آنرا چون بسوزانند بوی اندک کریهی از آن آید و چون در روغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و محلل که
آن خانه کرم دریائی از قبیل صدف باشد و یا گوش جانور دریائی که امواج بساحل اندازند و مردم از آنجا می آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص و منافع آن مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و معده و درد بارد و جگر و رحم و اختناق آن و جمیع امراض بارده و
آشامیدن دو درهم آن با انگم جهت ادرار خون منعقد در گرده و مثانه نافع و باسرکه ملین و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق
رحم و احتباس حیض نافع مضر مصدع مصلح آن سکنجبین و مورث سحج و مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبا
هند دو نوع است جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون باسرکه بیاشامند ...
نامند اظفار الجن ماهیت آن نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغبر مائل بسیاهی و بهندی کرن بانا نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک
افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان سود و سرفه خشک و بالخاصیه جهت فم بخوابی و طلای آن با سرکه پخته ... جهت تحلیل اورام مفید مضر
و مانع مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال است فصل الالف مع الفاء افاویه ادویه خوشبو را نامند که در طعمه و شربت داخل میکنند و محمود
شنجری گفته که ادویه عطریه طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و هیل کلان و مانند اینها و جوز و بهن ... و در ... ادویه قراباذین کبیر گفته
افتیمون بفتح همزه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است ... و دوا الجنون گویند
نیز ... و لیسرا... سود موره ... شیمون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند ماهیت آن نباتی است سرخ رنگ و بعضی تا صفیه نیز میباشد و فرد ... نازک
آن مانند خیاطه و ریسمان باریک بر نباتات و شاخهایکه نزدیک او میباشد می تند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر سرخ مائل بسیاهی و گل آن ...
تخم می بندد و رنگ گل آن سرخ مائل بغبرت با رشتهای باریک مانند موی پیچ آن بهم بندد که ... و افتیمونی گویند که در حوالی ...
نیز ... و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و اودیه و جزائر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی است ... و مقدسی که از جزیرهٔ اقریطش
و مقدس آورند رنگ آن سرخ و بسیار باریک ... خوشبو و هر چند این اوصاف در آن زیاده بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر بهار اخذ نمایند با گل باشد و آنچه در تابستان
یا بعد از آن ... گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن در اوراق و گل و تخم آن ... است آنچه میباشد و بعضی
گفته اند که ... شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای آن است ... و تخم است
بحاشا می ... و فرق ... رنگ افتیمون ... حاشا و باسط العدس نیز و فرق بسرخی و تیرگی است العدس است و فرق میان اقریطشی و ... آن که
... باشد ... که چون آنرا بمالند ... آید و ... از اقریطشی ... باشد ... ریزه ...
گفته که این را ... نامند چون نسبت بسوی آن کنند ... گویند و این زبون ترین انواع آن است و ... را
... نیز نامند زیرا که بیشتر از آنجا ... برند و از آنجا ... طبیعت آن ... گرم و خشک در سوم ...
و بعضی دیگر از اطبا گرم در سوم و خشک در ... گفته اند افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سده و مسهل سودا و بلغم ...
و با افسنتین مسهل صفرا نیز و جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و شقیقه ... و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج
و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان مفتح و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم معده ... مسهل و ... امراض ...
امراض سوداوی و تنقیه سودا ... الاستسقاء گفته ... و چون ... نمایند ...

لطیفه سهال بسرعت میباید جهت انکه اینها معین بر عمل تحلیل اند امراض الرأس چون با هفته هر روز ده درهم آنرا و بمیزان رطل شیر تازه

دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و کوتیس و خفقان مجرب دانسته اند و بر جو

بشنیدم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سوداء البدن المنصب منصب است

و آشامیدن شنیدم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب مزاج سوداوی آن و با مثل آن افتیمون برای مالیخولیا

و چون بشنیدم آنرا با ده درهم مویز منقی از حب چند جوش خفیف داده صاف نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار

و ادمان بران و جهت سواس سوداوی و خروج دیدان طوال اگر اضافه نمایند بران طبیخ سر بنفشه میباشند للغم و چون اضافه نمایند بر سه مفرحی مانند

بادرنجبویه و گاوزبان میباشد نافع و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و بشنیدم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس

و اکثر امراض سوداوی و ستفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و تخم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون

افتیمون را کوبیده و مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن بخورند تا ده درهم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون بشنیدم افتیمون را کوبیده و با ...

سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سوداء البوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه این ترکیب خورده

شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی و محترق از سودا بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن سکنجبین بشیره قرطم که مقدار

شیره و حنظل بشنید و حب القرطم کوبیده بسته درهم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری شیر داده فرو

آورده چون نیمگرم گردد آنرا در پارچه کرده و دامن بمالند که تمام شیره آن بدر آید و بگذارند تا خوب بسته شود پس از آن بستو مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از سر و نیز آن

بگیرند و با شنیدم افتیمون بنوشند طلاطلی و مجرب است و اورده که دیده ام خلق کثیری از صحت مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط

با افتیمون و برگ حنظل با بها داوند شفا یافتند و نیست دوا نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افتیمون را در آب بکوبید و جوش داده صاف نموده

در آب حمام الی الکعب داخل نموده پا رسد آکرده بیاشامند تنقیه سر کند از اخلاط فاسد سوداویه و نافع است از برای کابوس و حکه و دفعات و اخیره سوداویه و تنقیه از خلط ...

و با ماء الجبن برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با سطوخودوس با مثال آن از لاذوردیه و فقه و مقلی و نافع است و جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه

و تشنج امتلائی و صداع و چون بگیرند از آن بشنیدم تا ده درهم و اندکی بخورند و مالیده ابتدا بزند و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلائی

و صداع سبر طالب ... و چون بگیرند از آن هر روز ده درهم و در کیلو شیر تازه دوشیده بخیسانند و صاف نموده و فنا از آن گاه بمقدار پانزده درهم سکنجبین ساده

... تا بر بگیرد پس بچکانند و بیاشامند و با ... از برای ... و ... نافع است و چون چهار درهم افتیمون را بسایند و ...

و ... و قلیلی ... بخورند اسهال سوداء البلغم البوت نماید و ... قلیلی ... از ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیفه و ضعیف الترکیب است آنرا بسیار

نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیده و جوش بسیار داده قوت آن رفته بلکه آنرا در میان مطبوخ ... باید کوبید و در مطبوخ بگیرد و جوشی کم داد

شود و اگر آنرا در صره ... در مطبوخ ... پس در ... داده فرو دآورند و بعد سرد شدن آن صره را افشرده در نمایند بهتر است و

... افتیمون مضر ... و ... و ... آن ... و کثیرا و ... کردن و گویند مصلح آن

صمغ عربی و کثیرا و موافق امزجه بارده و کهول و مشایخ و سوداوی ... و مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و ... تا

مثقال و ... دو درهم گفته و در مطبوخ تا ده درهم بدل آن در اسهال ... و ... و ... آن ... با مثل آن ... و دو دانگ آن ... بد

... و تخم آنرا نرم نباید کوبید و ... و ... باید نمود که ... و ... اگر ... استعمال نمایند ... آن ...

و چون تا ده درهم تخم آنرا کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شیر ... انگوری ... بگذارند روز دیگر افشرده دور نمایند و یک قیمه شیر گل

یعنی ... و ... که ... با ... بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی نافع و اسهال

۹۰

مره سودا کامل بنهایت قوت بدون مصلح و حدوث تشنج و اگر با او قیه مع فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم
و با غیر آن تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص ملطوخ و نقوع و ایارج و الجبن افتیمون و معجون افتیمون و معجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت افربیون
بفتح همزه و سکون را مهمله و کسر با موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون فربیون فرفیون و ابرفیون و ابربیون نیز نامند و بروایتی بدون نون
در میان هر دو یای مثناة تحتانیه و بعربی لبن الکلب و قاتل ... و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کرش الغنم و بیونانی ... و بفرنگی ... گویند و اکثر
...نامند ماهیت آن صمغی است شاخ گستری نیلگون مایل بزردی و با طعم و بوی تند و کهنه آن سیر خنگ نبات آن شبیه بنبات کاهو و کاسنی شهروار و دو قسم میباشد
قسمی برگ آن سفید و نبات آن پر شعبه و خار ناک و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و بار کیتر و شیر آن بیشتر و منبت آن بلاد لیبو ... و سودان و ... و صدمه
بوی شیر آن اهل آن بلاد دانند و در زیر نبات آن شکنبه گوسفندی پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و در حربه مانند نیزه و غیر آن بآن میرسانند
که شکافته گردد و دور میروند که بوی آن بمشام ایشان نرسد بکید قطعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد و آنرا خشک کرده با حلوا میبرند بعضی صمغ
درخت مازریون ... اند و اصلی ندارد و بهترین آن صاف تازه گستری نیلگون مایل بزردی تندی بوی با حدت طعم آنست که چون بزبان بگذارند زبان را بگزد
و ... آن باقی میماند و هر چند تند بوی تر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و در روغن زیت گداخته شود و سیاه و دران متخلخل باشد و کهنه آن تیره رنگ
باشد و زود گداخته نشود و بوی تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند یا و ... مذکوره نیست و گویند اگر بجای آن ...
... بدل آن ... میر ... که ... کنند اول کسی که پی برده با این ... یونانی ... بوده خود و آنکه اطبا در
عصر او یافته اند طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال
باطل میگردد افعال و خواص آن ... نافع آن جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است ... که جاذب ... مسهل بلغم لزج
و زرد و آب و منقی فضول بلغمیه از عصاب بجهت لقوه و فالج استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس ... و ... و استسقا و عرق النسا و
درد ... و نقرس و مفاصل و ... که از بلغم باشد و ... سموم باردهٔ و ... اقسام ضربان ... اللقوه ... مقدار ... از آن محلول
در شیر دختر بجهت لقوه ... و در حقنه ... نافع ... فرو بردن حب ... از برای ... آن ...
و ... از ... مفید ... کردانند آنرا ... و الاسترخا ... نافع است فالج را ... میکنند ... مواد را ...
... و سعوط محلول مقدار ... آن با ... یا با آب ... چغندر یا با آب افشرده سیر نیز نافع است فالج را ... و اشامیدن
آن با ادویه مناسبه نیز نافع است ... و استرخا را ... با دستر ... بروغن زیت که دریک رطل آن مقدار سه درم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش
روز ... است ... فالج را ... از امراض عصبانیه ... باشند که شکسته باشند حدت افربیون بروغن ...
و نافع است آنرا ... از پیشت ... آن زیاده از هفت روز مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند بروغن
... روغن ... گرم نموده ... آن نافع است ... از برای فالج و استرخا ... عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند ...
... آن را ... سوده در ... زیت که ... و موم گداخته ... داخل کرده ... بمالند تا چون مرهم شود و ... نمایند
از ... نافع است فالج و استرخا ... و چون بگیرند از آن ... سوخته ... نافع است از برای استرخا و چون
... از آن و سائیده ... بیشتر ... نافع استرخای عضلات ... و چون مخلوط نمایند افربیون ...
... با روغن ... روغن ... نمایند ... و اگر زیاده نمایند ... آن ... و ... و همچنین ...
... افربیون تازه ... و ... کهنه ... و موم ... افربیون ... مخلوط کرده ... بر ...
... و اشامیدن آن با ادویه ... افربیون محلول در ده درم زیت کهنه نافع است ...

تربین محلول آن در روغن داخیری و نشامیدن آن نافع ست صداع را و همچنین محلول آن در روغن قثاء الحمار و با روغن حار دیگر نافع ست آنرا نشر با دهن تحایج
سی درم آنرا در روغن مناسبی حل نموده شش روز بآن ممزوج نمایند نافع ست صداع را و لقطنین با فربیون و استشمام آن و نشوق بدان با روغن مناسب تام
ست و دوار سدد بلغمی حادث از کیموس بارد را و صرع و سکته را و کابوس را و جمود و تشنج و عرق النسا را نرم بسایند و آنرا به تنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر و دهنی صاحب صرع
و سکته مناسب نافع ست آن هر دو را و چون حل کنند با بگرم و غرغره کنند آن صاحب صرع بیاشند نافع اوا و چون طلا نمایند فربیون وفا فیسا و دهنال این هر دو
واز ادویه محرقه محلله مواد و مفتح عضو بر موضع صعود ابخره و در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود بخار مصر عه ازینها بسوی جگر نافع ست آنرا و لازم آ
کردن طلا بعد بستن بالای آن عضو است اگر ممکن شود مانند سست و با و نشامیدن لعوق آن با ادویه مناسبه نافع ست کابوس را در پختن بیکا و قیه فربیون
محلول در سکنجبین روغن یاسمین بسیار صاحب جمود و تشنج و همچنین طلای کردن آن فربیون و چند بیدستر سوده در روغن یاسمین بسیار نافع ست آن هر دو علت را آلات
حقا د الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل عیرها نشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک و کمر که از بلغم و سردی باشد
و سردی گردد و سوم بار و انیز نافع مستقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید با حدت و حمرت و نخوس آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب چند
جهت سهل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلاء آن دافع گوشت زیاده جهم را
و برجهم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام نافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام
ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض مجتنس مجرب و اگر بدان سوزش نماید روغن گل و سرخ دافع آنست و فرزجه بکچه آن که با سنگ سائیده
باشند در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوئی او و بیدیل المضار مضر احجاب امزجه حاره و کسیکه مزاج او خون غالب باشد شرح و ا
این ست که تنهائی انرا بنوشند و مضر معهای سفلی و مصلح آن مثقل ارزق و رب السوس و فاو یه مانند دارچینی و سنبل الطیب و کثیرا و صمغ عربی
و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن و بجدیکارادویه مسقطه چنین نتوانند تقاطر آن
مقدار شربت آن دو قیراط و زیاده از آن تا سه درم کشنده و بدل آن در استفاده در بول و در قولنج بوزن آن جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال آ
ابن مولف گفته اگر فربیون و افیون را هر دو با هم ممزوج کرده کنند هر یک دیگر را از قاتی میگرداند بجدیکه اثری از آن هر دو نمیماند و گفته اند چون فربیون
با اقلام دارد گاه دارند در هیچ وقت قوت آن زائل نمیگردد و حبوبات و داهان و ضماده و اطلیه و قیروطیات و معاجین از فربیون در قرابادین ذکر یافته دیدار کی حوال
و امیه بسیار زیاده از مقدار آن نیز مقابله ازین خوردن آن اوام و سوزش معده و فواق و کرب شدید و ورم التهاب باطن شدید عارض گردد در ستم
آن دستگیری کننده بود و مفتح معده و معاء و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده چون اسپه و غیر آن ست و مصلح آن حب با مسود آن روغن و تنامید
سویق سرد کرده بیخ و برف و ششتن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب و نیکو و لیمو و کشکا و روغن گل با کافور و گلاب
و شوربای چرب و دیدار محزب فاوسیر حیوانی با روغن تازه گاو و خوراندن و ضمادهای بارده گاه گذاشتن تا ا فستقیان بفتح همزه و سکون فا و فتح
و سکون نون و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت یونانیست و لجوقی خسرق بجای جیم مفتوحه و تای مثناه فوقانیه بکسر
و دای مهمله مفتوحه و فاف و بعربی استونی و بلهار بره کوه گویند و بلغت مصر بنوع زیتون آنرا و سیه بنوع جبیلی آنرا اربل برابرش نامند و بهندی
و ششم بار و گویند ماهیت آن نباتیست مانند شجر و گیاه و شبیه باقحوان که بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن انبوه و برگ
شبیه برگ صعتر و بابالود و با اندک نفیسه و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکی و در آن تخمی باریک شبیه بابسپند و با تلخی
و بعضی اندک تیزی و بوی آن با عطریت و تلخی شیخ الرئیس گفته که چنین نوشته که فستقیان چند نوع میباشند خراسانی و نهری و طرطوسی و سوسی آنچه
از کوه لکام می آورند و غیر اینها و نیز بنوع صنف از دینسقیون بهم رسیده اند طرطوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت
تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت اسهال بلغم می نماید هر چند قوت بلغمی باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر لعم معده نیست و صفنی را که

٩٢

برگ آن مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و برگ در اهل مصر آنرا افسنتین نامند و نبات آن آنچه در اکثر شهرهای بلاد و شمالیه و خراسان و عراق است

و زبون ترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثای رومی دانسته

اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرطوسی سفید رنگ بسیار خوشبو مرغوب آنست که چون چوب آنرا بشکنند و بیابند گوئیا بوی صبر از آن آید

و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم مرغوب آنست که در آن گره ها باشد و آنچه

از جزیره سطیلیه آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچکتر و گاه مغشوش میکنند آنرا بزردی زرنیخ که آن در آب جوش میدهند

و خشک می نمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آنرا چون در آتش اندازند بوی زرنیخ از آن آید بخلاف خالص طبیعت آن گرم در اول و خشک

در سوم و بعضی گرم در اول و دوم خشک در آخر آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش

آن **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و ملطف و منضج قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و مادهٔ صفرا و سایر اخلاط مراریه مجتمعه در معده

مدر بول و منقی عروق و سینه و نفس و با افتیمون و بسفایج یا افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و غشی و صرع

و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات و امراض عین و گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مراره و طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع عصب و عیا و داء الثعلب

و داء الحیه و رفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض بیشتر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هر یک بتنهائی و با ادویه

مناسبه آن ماء منبشره و ضماد المصداع واللقوه والفالج والاسترخاء والرعشه والصرع والسکته والکابوس منقوع آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصاً که در آن

قاریقون ایارج فیقرا حل کرده بنوشند صداع حادث متولد در مقدم نافع دانسته اند مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح و ماعی است و غرغره بآن لقوه و شرب مطبوخ آن بتنهائی

و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و جهت مفلوجی که در معده او اخلاط حاره حاصل از ادویه مشربه باشد بنوشند آنرا اخراج میگرداند آنها را

و تبرید میکند بالعرض نقع عصاره آن بتنگی مسکوت و سعوط نمودن آن آنرا مفید الدوار والسدر و ... والاعیاء والمالیخولیا دانسته اند مطبوخ آن با صبر سقوطری

دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و نقیع آن سبات و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را و نیز بتجربه رسیده و قیه آن با طبیخ آن و اگر ماده مالیخولیا مایل بمراری باشد دو قیراط

عصاره آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر بشرکت مراق بود در ریاح بارده نافع باشد و در ... بیاشامند تنقیه آن طبیخ افسنتین با عصاره آن بنحو مذکور

نمایند و بالین روغن گل آن جهت اعیای ... مفید امراض العین چون بگیرند حشیش آنرا و سائیده در خرقه کتانی بسته در آبگرم جوشانیده فرموده بره

تکمید نمایند بآن جهت ... که طرفه ... و ... مدت دراز طول کشیده باشد زایل گرداند آنرا بجهت آنکه گویند جذب میکند خون را بسوی خود بحدیکه خون از

سر همی آید که اگر ... خون از آن بر می آید و طلا مطبوخ ... جهت درد چشم و غشاوه و ورم ... و ... جهت ... تحت ...

و ضماد آن با ... جهت ... و اکتحال آن جهت ... و غشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب بار و روغن ... قابض ... و شراب ...

گوش را ... بلا ... نافع است و جهت آنرا و ورم ... گوش و همچنین طلا آن بر بناگوش و قطور عصاره آن جهت حادث ... دیدان ... ریاح و ... آب

... جهت ... قاتل دیدان محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آید ...

محلل ریاح ... جهت آن ... و نافع ... است ... باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و ...

از گوش باز دارد امراض الفم و الحلق والصدر والریه طلا افسنتین کوبیده ... غسل ... خشک ... از خارج بر حلق نافع است و ورم عضلات

داخله آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع آنرا و همچنین غرغره مطبوخ آن یا عصاره آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه آن و نوشیدن آب طبیخ آن

جهت تنقیه صدر و ریه و آنچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع المعده والکبد والمراره والطحال والامعاء والرحم و المقعده والدیدان والبواسیر و انجاح ...

نوشیدن آن با ... جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای

طعام که زائل شده باشد ... است و جهت اوجاع ... و ... و ... صورت و ... و ... و اوجاع ... مراری

مقعد بارده و رفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده کرم
هر روز بمقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل
و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصا با سرکه و بدستور با نطرون و انجیر و دقیق
سوس جهت طحال با اکلیل الملک و زیت بجهت ورم کبد و آخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت جرب مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل جهت
روغن حنا جهت درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض
و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی و با مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال
نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه منتشره در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف
و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق بینها یداز اخلاط مراریه و مائیه و ادرار سفر ما لیکی و داء الثعلب و داء الحیه و لطمسا و دفع سموم و غیرها
و از آنجمله آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن و مرکب و کهنه و با بار دین جهت داء الثعلب و داء الحیه و اصلاح فساد مزاج و تنها ئی جهت نیکوئی رنگ
رخساره و بدستور ضماد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب با شراب جهت سم شوکران و دهن تلیین بجهت مجری بری شیر و با سرکه جهت
خناق عارض از شرب قطر و ضماد آن با آب جهت نشر و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب
و همچنین آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مضار
پشه است با کنس و دن و دخور آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف
معده است سوای نبطی آن لیکن ضرر عصاره آن زیاده از خشنش آنست و مصلح و مخفف مصلح آن درمیر و دهن لیمون و مصطکی و در مصر و روغن گل است
انار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که خشنش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده و تقویت آن و عصاره آن
مضعف آنست بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که مختص است در خشنش آن نیست و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط
بجهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع آنست بسبب قوت قبضی که دارد و با جمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف
هوائی ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درم
است اما باید که چون جرم آن بالطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند جهت رفع قبض آن روغن با دام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیخ ارمنی
و جهت تقویت معده بودن آن اسارون و لذع آن هلیله زرد و جهت جگر عصاره غافث و تخم و قیسوم و عصاره آن که آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در
آفتاب خشک کنند و جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سدده جگر و مجاری ما بین معده و جگر و فتح آنها و جهت تبهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت
معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج و شرب با سفید
و جهت انتیج و جد و ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شرب با و ضماد آن نافع و موثر است صداع و مصلح آن ریوند مقدار شربت آن تا یک درم و بدل آن
سه وزن آن افسنتین با غافث و نیکاهی است و این ضعیف است و شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که همین سبب آنست یعنی
مصلح آن درمیر و دهن لیمون و در مصر و در بلاد ما رب است و حب افسنتین و ادهان و اشربه و ضماده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین
با دین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک فسنج بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح را مهمله و جیم معرب پازی فشرده و فارسی
است که بعربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بوده که بکثرت استعمال افشرده شده آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را
بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود که عصاره گویند و بالفعل عبارت از افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا شیرین
مانند انار و آلو بالو و لیمو و نارنج یا آب لیمو و یا اترج و سیب که انگوری با حوق نفاح و یا تمر هندی محلول با آب انبه خام و لیسه جامون که میوه ای هندی است یا سماق

محلول در آب و مثال اینهاست که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز المقدار که جوش طعم گردد و با طعام یا بدون آن بنوشند یا بر رب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از اجله شربتهای رقیقه است در قرابادین ذکر یافت طبیعت و افعال و خواص هر یک را جمع آنها چیزی است که از آن سازند. افعی بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر بلغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بیونانی حدیا و احادیا نامند و آنرا اسامی بسیار است ماهیت آن ماریست بقدر دو ذرع دست تا بالکه باریک و کوتاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کله دم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز پوست آنست بخلاف حیات دیگر که آنها را این هیئت و خواص نیست و لیکن قد و دو دوار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مایل بزرد و بعضی مایل بسرخی و بعضی به تیرگی و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیة و بعضی مایل باعتدال و بعضی قلیل السمیة و نر و ماده میباشد و ماده نر اجیاد و دندان نر آن سه یا دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق ده نهم مایل بسرخی جوان و دور از آب و عمارت و جنگل و بیشه و شوره زار و دهن کشاده و عریض سر صلب جسد مایل بیاریکی است که چشمش مایل بسرخی باشد و در آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده و در وقت صید ضربی و زخمی یا و رسیده و زود سر و دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست که آنرا خشم آلوده نموده بر زودی و سرعت تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده به تیشه و یا تبر بخاری عریض و یا ساطور قصابی و یا بآلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم جا بجا ریخته نباشد بمقدار چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب با تیزی جدا نمایند که در آن اصلا وصلی نماند والا بکار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و بکسی نرسد و وجه سر و دنباله جدا کردن آن گفته اند بجهت کثرت سمیت آنست چنانچه مشهور است بلکه برای آنست که در آن گوشتی نیست بجز پوست از آن جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعا و احشای آنرا برآورند و حیا دارند که زهره آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب و نمک پاک شسته و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره با آتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر باشد بهتر است و باید که سر که آن بسته آب آنقدر در آن بشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد مهرا شدن بگذارند تا سرد گردد پس سر آن را باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند قرص سازند و یا غیر آن و اگر قرص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته و دست بروغن بلسان چرب کرده قرص نازک سازند و بر روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و علامات جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هر چه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود و از حذاق روایت یکی مقرر است یعنی شناخت که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ تمام آن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز بول میکند و دیگر وسائسه که فرو میرود در بدن و نشو و نما میکند در آن مانند ماهی در آب و دیگر بلکیه مکللة الرأس است که طول آن بنهایت سه شبر میباشد و سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدی است که بنفس و صفیر خود میکشد و هر که از نظر بر آن افتد میمیرد و هر که نزدیک آن میرود او نیز همی میرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن گنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و غبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه که در بلوط میماند و بد بو میباشد و کسی را بگزد پوست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت و التهاب بسیار عارض میگردد و ملسوعه را بحدیکه دائم آب مینوشد و سیراب نمیگردد تا میمیرد و دیگر براقه که می کشد آب از دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه سمی یا سود و سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و آنچه صفات آنها باشد و انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت مار باده اکثر قوی تر از آن است و نیز آن در نهش عضو با طرف جسد خصوص قریب بقلب و دماغ و عصب او کبد اسرع است از عضو بعید و سمیت مار در دندان آنست یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میریزد و دندان آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول سر آن منحرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آنرا برآورده باشند کسی را گزد از موضع نهش آن قدری خون بر می آید و لیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشته ماریکه دندان... آن را

٩٥

برآورده باشند اگر مجوس دانند بعد از دو سال و اگر سمور باشند بعد از هشت ماه باز دندان می آورد و اول سرطی آورد و کسی را که بگزد دیر شود هلاک میکرداند طبیعت
آن بنهایت گرمی و خشکی تجفیف و تحلیل است و آن که قریب باب و تجارت نباشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در کوهستان خشک در چهارم
افعال و خواص و منافع آن جهت با آب و اندک نمک و شبت در روغن زیتون برابر آنکه میلا تمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آنرا پاک کند تا تناول نمایند مواد
غلیظه را بالطرف جلد دفع میکند و تحلیل می دهد و گفته اند در مجذوم آدمی بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت
و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقشر شده مثل ماهی پوست از آن میریزد و مقدار کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را تحلیل بخشد
و کثیفه را به تقشر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پخته آن بنحویکه برای تریاق فاروق می پزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر
و درد عصب و لذا الرحم و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده
عصبانی و طول عمر موثر هرگاه بسال یکمرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار در آن ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع بروئیدن گوشت و جلد حفظ
نمایند و عضمارا لاخارج بالیدن مراهم و موم و روغن های مناسب و کمه تازه واز دخل و انشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل الحوم لطیفه منسوبه
و امثال آنها و انشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد رطب باید که مرقه آنرا ادم هر بند زیرا که گوشت آن و پیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن
جهت دفع سمیت و دفع گزیده و تمام مارها بنهایت نافع و جهت داء الثعلب داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند
و گرما گرم بر گزیده آن گذارند جمیع آنرا ساکن گرداند و سمیت آنرا دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب غوره
است و نحو دیگر و چنین چون سایند گوشت و ران پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از
گوشت آنست و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بر ابریشمان ببندیم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هریک افعی گرهی بران زنند بستن آن بر ابریشمان بر گردن
صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجرب و بدستور ابریشمان کتانی که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و ادرام لوزتین نافع و چون آن
اکتحال جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی
است بسرعت بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول
و تفتیت حصاة و امراض متعدده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید
او را محرق آن که بدل آن است استعمال نمایند و طریقه احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه باقی طریق احراق آن چنین است که بران افعی
نمک و شبت و انجیر را از هر یک یک رطل و نیم او قیه سائیده باشیده و با نه اوقیه عسل بران ریخته و سر آنرا البته در تنور حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد
مانند زغال پس نرم سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجت استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب یا فوج
هندی نرم سوده بآن ممزوج مینمایند افعال و خواص و منافع رماد آن است که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت
داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن جهت جلا بنهایت مقوی باصره است و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و مراره افعی خورده و تدارک آن شیر و تریاق فاروق
از بدو ظهور تا انتهای کمال آن نضج و طریقه ساختن و زمان استعمال و موضع آن و مقادیر شربت و منافع و مضار آن بتفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد
و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی و یا مار گزیده شد از علامات آن برآمدن خون متغیر اللون از آن موضع
پس زردی شبیه بچرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی بدن و عرق سرد و سبزی
رنگ رو و غثیان و قی صفراوی و اختلاط غشی و سرد شدن اطراف است و بهترین دوا تجافی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است با حکام تمام بفاصله
چهار و پنج انگشت تا یکشبه روز بریسمان و بند که حاضر باشد حتی اگر بند و دستار تا بند از آن مراد آنکه تعافل نه ورزند و مساهله ننمایند اگر ابریشم باشد یعنی اگر دو
و یا باشد و اگر در دو جا ببندند بهتر است که بالای دیگر با فاصله چهار پنج انگشت تا یک شبر و یا خوب خاطر جمع نگردد و باز نکنند و اگر تا سه روز نکنند بهتر

[illegible]

بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را و یا قطع نمایند و الا فی الفور [illegible] زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد
و خون مدفوع از آن بریده کم رنگ مانند چرک رقیق زرد رنگ شبیه بزرداب میباشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون را و اخلاط و اعضا را [illegible]
و فاسد میگرداند و اگر محجمه میسر نباید شخصی جوان با قوت که دندانهای او مسلم باشد و قرحی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را که
بشوید و روغن گل بر لبهای خود بمالد و بدان مص کند و بقوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان بیفکند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق
صحیح بدهد و بخوراند و بران موضع بمالند و سه چهار عدد ترب که [illegible] نامند و آب خوب بمالند تا کف برآورند و بخورانیدن روغن کهنه که قلاس
یک دو ساله باشد و شیر با کهنه و پنیر مایه خرگوش تازه محلول در سرکه و با آب مطبوخ برگ غار و فاسرا و سپند و تخم [illegible] و صعتر تخم شبت و بیخ عرطنیثا
و بیخ کاشم و بیخ گز و [illegible] و حلتیت و قطر [illegible] و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و یا معجون مروت از اینها تمامی یا آنچه میسر آید با کم
بقدر چهار [illegible] و خوردن شیر خام بسیار [illegible] و مالیدن [illegible] و [illegible] بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را [illegible] گرم گرم بر
موضع گذارند و [illegible] شکم خروس زنده [illegible] گرم گرم بران بگذارند و مهره مار را بران بگذارند تا بچسپد و بران شیر تازه [illegible]
تا هنگامیکه دیگر شیر [illegible] آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آنست که تا دم که زهر باقیست جدا نمیگردد و شیر
بران میریزند بریده و متغیر میگردد و [illegible] با بکینه [illegible] در آن مقدار [illegible] نمک و نوشادر [illegible] در آن [illegible]
برگ [illegible] هندی [illegible] برگ خشک آن [illegible] کرفس [illegible] دماغ او [illegible]
سرطان نهری و [illegible] و بازنان و [illegible] با آب [illegible] در چشم او باعث [illegible] است اما باید که [illegible]
کمال مضرت [illegible] دارد و کسیکه زهر افعی خورده باشد دوا و [illegible] فی الفور تدبیر آن کرده قی فرمودن با آب [illegible] و مطبوخ [illegible]
و روغن کنجد تازه و سکنجبین گرم یا با شیر گاو و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس و [illegible] فاروق و امثال اینها و اشامیدن [illegible]
مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری یا مشک [illegible] و یا الاغ یا زنان و امثال اینها افلنجه بفتح اول و [illegible] لام و سکون نون و فتح
جیم و بهندی [illegible] ماهیت آن [illegible] شبیه بجوز [illegible] خوشبو [illegible] و با عطریت و لعابیت سرخ و [illegible]
می نمایند و [illegible] نیز نبات آن [illegible] برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن [illegible] مانند تخم [illegible] و [illegible]
و [illegible] گویند [illegible] گویند و [illegible] نیز گویند [illegible] این هر دو [illegible] ندارد و طبیعت آن گرم در اول و خشک با قوت قابضه
افعال و خواص و منافع آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سدد دماغی و محلل ریاح و منهی [illegible] و [illegible] و [illegible] و
مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و [illegible] آن با روغن زیتون و [illegible] گزیدن عقرب میکند مصدع و [illegible] خناق و مصلح آن [illegible]
زیتون مقدار شربت آن [illegible] افلیقون [illegible] بفتح اول و [illegible] سکون [illegible] و [illegible] ماهیت آن [illegible]
شبیه [illegible] و [illegible] گرم [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]
سوق شرب آن [illegible] بفتح اول و کسر فا و سکون یای [illegible] و ضم [illegible] بلغت [illegible] ماهیت آن نباتیست
[illegible] ساق آن [illegible] و گل آن مختلف [illegible] مائل [illegible] و برگ آن [illegible] سبز [illegible]
[illegible] برگ [illegible] و ساق برگ آن [illegible] و یا تخم [illegible] مانند آن سیاه و [illegible]
آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] تخم [illegible] بطرف بالا [illegible]
[illegible] آن [illegible] در [illegible] آب آن [illegible] در [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]

۹۷

[illegible]

[illegible]

دسائر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد و تمليط آن و تفتیح سده آن و سده طحال و تحلیل اورام و صلابت غلیظه و ریاح و نفخه طحال و حب و صلابت
سائر اعضا و درد و باد و دفع جمیع سموم قتاله شرباً و ضماداً نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره
اقوی و قوی‌تر و باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن در آن رطوبتی نمی‌ماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال در روغن
آن در آثار مانند لسنت و آنرا زیت الشلجم نامند افثیمون بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال
و سکون واو و نون لغت یونانی است و آنرا فافیون نامند ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه منحصر و کثیر الشعب و برگ آن زیاده از دوازده عدد
نمی‌باشد و گل و ثمری ندارد و ریشه‌های آن باریک و سیاه و تند بوی و لیکن طعم طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان
مخصوص با روغن زیتون ناردین و آشامیدن آن مانع توالد زنان و مرد و مقدار شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند افثیون بفتح
اول و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و آنرا فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم آنرا
خاما لاون و نجیل بری نیز گویند ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه بلندی مفرش و ساق آن مزغب و باریک و شاخه عدد زیاده میباشد و شبیه بجوب
اذخر و برگ آن مانند برگ سداب لیسار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه و گل آن سفید و قصد شکل و بیخ آن قطر ابرود و شبیه تریا و خلیلی متدد و گرداز رطوبت
و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و لذا جالینوس تا در دوم مجفف در اول و ثمر آن را حکا فابض در اول
در جه اول و مجفف در دوم گفته افعال و خواص آن اشامیدن اجالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع رد و لیکن موذی است بر معده و صاحبان
ماده بهلوتی چون بران بجالند و ثمر آن بر حا نیز امیر و معده آن مقی و مسهل مقدار شربت از جرم آن سه قیراط و از رطوبت آن بیخ قیراط پنج دانگ و الطاکی گفته
که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مقی و مسهل است و کیفیت استخراج دهن آن آنست که آنرا بکوبند و افشارند
و رطوبت آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و با پری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند افیون بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون
معرب اپیون یونانی است و معنی آن مسبت است یعنی خواب و عرق آورنده لبن الخشخاش و مرقد و بهر تریاق و بسریانی و عیانیون و بقبل معنی لبن انبذه عصارها
و بفارسی تریاک و گویند تریاکی که ... از دکان طلبیده که سهراب خورد افیون بوده زیرا که فیست دوائی در او جامع شدید مسکن حامل سیلان مریض و صورت سم
آن چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوائی سمی و شدید الفعل است و اطبا با عقب آن محتاج بوده اند با ستعمال آن و نوشته اند چاره از آن لهذا ترک
نموده اند از آن معالجات آن مانند زعفران و چند بید سترمی که ماهیت آن بدان که اطلاق مینمایند آنرا بر سبیل اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا
خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است بجهت آنکه در آن زمان از خشخاش
سفید نبوده از خشخاش سیاه صحرائی لبن میگرفتند و لبانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها ... در بلاد مصر و باشیوه‌ها و از اینجا با طرف هند برده اند سوم بر عصاره
خشخاش سیاه که افتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مجرب است با ضعیف الفعل و اشتقاق
النعمان نیز ... خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم الحصول می آید و لیکن بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش بریزد و کوزه آن بزرگ شده
دانه‌های آن بسته گردید و قریب بانی رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد و اطراف ظاهر آنرا آخر روز شکافها چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد و یا اندرون
آن برسد و سوراخ نماید نگذارند تا شب میگذارد از آن شیر و رطوبتی که در درون آنست از آن شکافها بیرون آید و میچسبد بلوطی تحلیه و الصقوا و چون بهم رسانید صبح زود که قبل از
غروب طلوع آفتاب نگردد و هوا گرم نشده باشد آنها را بانگشت میگیرند و بر کناره صدف یا پیاله چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه باز ترا وش نماید و از آنها
برآید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر و دو گاه مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و لبن آنرا بصورت بر میدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدف یا از شیشه کار دهی بهم بیمانند و بانگشت بهم آرند
زیرا که در بلا مرتبا البته قدری از پوست قشر و اجزای کنه خشخاش خرشیده داخل آن میگردد و بعد از آن تمام اخذ تمام لبن آنرا ... و صاف میکنند
[illegible]

۹۸

و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور برسنگ صلایه بسیار زنند و بدست بمالند و اقراص بسیار زنند و این را افیون سوغیون میگویند بهترین آن افیون
متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتبار بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصاره آنست و از آن زبون
تر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوضت و ملاست جرم و جوهر و در آب گداخته شدن و اجزای محلول آن مشابه دخان
یا گرد در وی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از آن نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعه از آن بشکنند رنگ آن سفید مایل بسرخی و سنگین باشد و چون
در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و آتش در گیرد چراغ بدارند و مشتعل افروخته گردد و از آن جرم سیاه نماند و شعله آن صافی باشد و کدر
و تیره نباشد و چون آن را خاموش کنند بوی آن تند و قوی شود و مغشوش آن بخلاف او صاف مذکوره است و از اغش آن بالفعل عصاره خس بری و کشک و
عدس و صبر و مرنیز و امثال آن می نمایند و علامت هر یک از طعم و رایحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده اجمهور
اطبای یونانی آنرا سرد و خشک در برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول
در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جمله اطبای هند آنرا گرم و خشک و متاخرین اطبای فارس که طالع کتب اطبای یونان اند
اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم دانچه بالفعل مشهور است اطبا آنست متخذ از خشخاش سیاه برای بارد و یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد
یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مولف را عقیده آنست که افیون
با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد و کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و تندی رایحه آن و سرعت
اشتعال نار و صعود و انفعال حرارت آن بر بدن بعد ورود در آن و فعل و انفعال با هم بسبب حدت آنست و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود
و زائل میگردد و افعال برودت آن بسبب کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی می ماند و این است که در اول هنگام استعمال و ورود آن در بدن
باطنا و ظاهرا اثر با وضما داوطلا بسبب تخدیر و مسام و اجتماع حرارت در باطن قوی را برمی انگیزاند و ظاهر بدن را گرم میسازد و اشتها را زیاده میگرداند در رفته
رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنگ رو را زرد و چهره را بی رونق بسبب تبرید و اطفا و اماتت حرارت غریزی و قوی و ارواح **افعال و خواص و منافع آن**
مخدر و قاطع و مسدد و مسموم و محلل مسکن او جاع و مانع تعفن اخلاط و نفث الدم ها و حافظ ادویه و ترکیب و بجهت اکثر امراض حاره و عصا و نزلات و امراض حار
دگوش و سرفه در بو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تبهای مزمنه قدیمه تا بتبرید نافع و دسیه و تسکین او جاع منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و زخم اسهال و جهة
اسهالها آن وافی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و الم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نیافتن طعام و در ایام قحط و غلا و بی سر و سامانی و در ایام روزه
و دو وقت قلع سینها و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی از آن بخورند مفید بود و نشئه آن بجهت افعال
مذکوره دفاعیت آن امراض الرس طلای قلیلی از آن با مصلح آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار و خورانیدن
مقدار شن در می تدریج نافع و در می یا با شیر تعب با خرد و نافع و موجب بیداری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبار او قطور حبوب اگر چه با لیدن افیون
با شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوت او قوی باشد و الا کمالی پرهیز نمایند او استعمال آن و همچنین نشستن آن با شمه اندر زعفران حل کرده در بخالت منومه
و خورانیدن مقدار یک قیراط و یک اثر از آن و صاحب سهر مفرط جهت تنویم نافع و مسکن او جاع است و در هر عضو که باشد و همچنین بوئیدن و مالیدن آن بر جبهه و با
با شیر خوردن و یا بر شیاف نیمه آلوده بدان پر مقعده و نیز مسکن و دو قطار دیه حکما قدر ضبطا استعمال مقدار قلیلی از آن با افلونیا خواه بخور و خواه بیوئید جهت
و قلیل با اندکی زعفران در روغن گل حل کرده باشند و خورانیدن دو سه قیراط از افیون با شیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت نافع جهت داء الکلب را
خواب آورد و دفع سوء طبلی از آن با اندکی زعفران جهت سرکام و نزله و التهابهای علت مفید و بعضی با تخصیص گفته اند و جهت صداع صفراوی بدماغ بی چیز باشد
ضماد با زعفران جهت ... سائیدن آن با مصلح آنکه زعفران آورد بارد و جهت شقاق و ... تا جهت شفا رمد بدادو جاع چشم ...
... زعفران است جهت ...

و همچنین با دو چند بیدستر محلول در شیر دختران و با روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد گوش و استعمال آن با دانه با جند بیدستر جهت تسکین اوجاع گوش
و قرحه آن نافع و قطور آن با بزر البنج سفید و بزر دو شاخی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و بقدر [illegible] آن در شیر تازه دوشیده [illegible]
نیمگرم جهت بثور آن که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطور تریاق افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد با وجود اینها
مداومت بآن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف قروح و ورمهای حاره با زرده تخم
مرغ پخته و زعفران جهت حمره بضم حای مهمله که باد سرخ نامند و خراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرکی
و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آنهاست و مضر قوای طبیعیه و [illegible]
ارواح و محدث کزاز و دق و تشنج خشک و لاغری بدن و زردی رنگ و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و با اندک چیزی خائف
و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینهاست
مضرت آن باین اعضا مصلح آن جند بیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ
آن ممنوع و دو درهم آن کشنده و بدل آن سه مثل آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن با عصاره آن و حب البلسم و طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا
[illegible] و بعضی بدل آن بوزن آن لودری سفید گفته اند و مدت عمر و انتهای قوت آن را مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن
کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آنرا از صورت نوعیه خود دگر داند و ضعیف [illegible]
سازند و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را [illegible] و خلاء ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراگندگی [illegible] و تنگی نفس و گرفتگی زبان [illegible]
و خارش بدن [illegible] اکثر از [illegible] سرد و آماس [illegible] افیون [illegible] بدن [illegible] در وقت [illegible] عارض گردد
پس [illegible] مداوای آن [illegible] بارها [illegible] عسل [illegible] و تحقیق [illegible] دارچینی [illegible]
و جند بیدستر [illegible] و گرم کردن [illegible] و در میان [illegible] تریاق فاروق و [illegible] تریاق اربعه و تریاق
و تریاق [illegible] فلفل [illegible] جند بیدستر [illegible] دارچینی [illegible] فرفیون و زعفران
نیز [illegible] و [illegible] روغن [illegible] با شیر تازه [illegible] و بعد از آن عسل و [illegible] شیرین
خوردن و [illegible] جند بیدستر و زعفران [illegible] خوردن اینها با هم و غذاهای [illegible] و شیر [illegible] موثر است و خوردن جند
بیدستر بقدر آنچه که افیون خورده دانسته باشد [illegible] سکنجبین [illegible] موثر است و اگر [illegible] آن روغن [illegible]
[illegible] بالای [illegible] قولنج [illegible] و بعد از فراغ [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] دادن [illegible] احتیاج [illegible] افیون و بیان [illegible] و منافع [illegible]
تفصیل [illegible] فصل [illegible] افیون [illegible] بیونانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و در دوم افعال و خواص و منافع آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

١٠٠

جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بریدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و بدستور با موم روغن جهت
سوختگی آتش و دفع آن مفید و در آن جهة قطع نزف الدم از هر عضوی که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است بسوی
آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف الدم و مقوی معاء و رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن و حمول و فرزجه مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و استرخاء
سیلان آن و ضماد آن جهة برآمدگی حدقه و ورم حار یا دسرخ و ورم مقعد و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بآن بشویند موی را
سیاه گرداند و مانع آبله از نهادن آن و بالادن و غسل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن
بوزن آن صندل و گویند حضض است و این نسبت بینا باید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت آنرا هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش ملایم
جوش دهند تا بسر حد انعقاد رسد و در قالبها ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و آنکه آب برگ آنرا نیز داخل مینمایند و گفته اند اگر بآفتاب منعقد سازند بهتر
است و طریقه غسل آن آنست که بآب بسایند آنچه بر بالای آب ایستد بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر
جوهر لطیف حار جاذب لذاع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض و سرد و چون غسل نمایند آنرا جوهر لطیف و صابات فعال ظاهر گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی
مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جا مغسول آن مانند امراض چشم بهتر است **اقحوان** بضم همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله و فتح واو و الف و نون
لغت عربیست و احداق المرضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو و بابونه گاو چشم نامند و بیونانی ادبایس و بعبرانی فیفایفا و بسریانی قفاو نیز فرابیون و گرکش و کرکش گویند
و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است ماهیت آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی فلیمن و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و بستانی را شاخها
باریک و برگ آن شبیه برگ گشنیز و درازیانه و گل آن زرد و مدور و در اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل بابونه نیز بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و نبت
بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله ضعیف از بابونه است و مشوش به بابونه مینمایند و فرق آنست که بابونه تخم دارد و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف
است و مستعمل گل زرد است نه گلسرخ آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد طبیعت
آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** مسخن آن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده
و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و فواق معده و قولنج و وجع مثانه و نزول
آب و در کیسین نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون عضا الراس بوئیدن تازه آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن سبات لطول آن
جهة سهر سران نافع بدین قسم که سرشته اقحوان و جعفر و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن بابونه داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد و در مثانه را
و در نسخه دیگر بجای شعیر آمده و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم می نماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافع است برای مالیخولیا
و قرع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یکمثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال آن گفته اند با طبیخ فادانیا تا سی روز متوالی جهة ازاله صرع و همچنین آشامیدن گل آن
هر روز دو درهم با شراب ریحانی تا بست و چهار روز متوالی جهة صرع و در روز هاکستر گل آن بسا که قریب اکتحال خشک سوده آن جهة تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت
بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب و در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص داشته اند **عصاره النفس** سعوط العذار و لعوق آن جهة ربو
و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهة ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تلطیف رطوبات متحجره معده و تحلیل خون منجمد
در آن و آشامیدن یکمثقال خشک سوده آن با سکنجبین جهة ربو و بسا گشتن آنها و خوشبوئی معده و آشامیدن منجمد رحم آن جهة ادرار عرق و رفع قولنج نافع
عصاره النفس آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و
تفتیح قولنج نماید و حقنه آن نیز ایضا جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب و در کیسین و بدستور حمول آن ادرار حیض و تقویت تمام نماید و محلل صلابت
رحم و مفتح سده آن و افواه لو لیسر است و فرزجه آن در حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهة صلابت رحم و طلا آب تازه آن بر [illegible] کیموان جهت
تقویت باه و اجماع بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهة السواری عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و باءه

و روغن آن جهت ورم صلب با قیروطی و بحران و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر و تقشر خشک لبها و قروح خبیثه و جرب

و تقشیر ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید است و اکثار آن مصدع و مثقل راس مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر فم آن مصلح آن

بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک با بابونه است و وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال

صغیر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در سر یک رطل از آن چهار رطل روغن

زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت تقویه و التوای عصب و ورم اسافل بدن

و مقعد و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و تفتیح اورام و اصلاح جراحات عصبی خصوصا با شراب و تدهینا نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و انشقاق آن

و صعود بآن بعد استفراغ مجرب یافتم از برای مرض حادث از رطوبت بورقی و در شیاب و خواب آوردن ایشان و تحمیل بر حق مرض و تفریح آن جهت تقویه مفید و گاه

ترکیب نمایند روغن آنرا با بعضی ادویه حاره عطریه ملطفه تنقیحیه بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن **اقسون** بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین مهمله و واو

و نون و قیسون بفتح همزه و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده **ماهیت** آن نباتیست در اصل

و برگ شبیه بباد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظ تر از آن و در هنگام تری بقشر میشود و آنرا بیخ و ریزند و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد و گل آن نخاله

جدا شده برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر کوچکتر باشد و بیره ترویج آنرا چون بخایند از آن حرارت بسیار ظاهر میگردد و در آخر تابستان رسیده

و در اکثر مواضع میشود **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن بسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت کزاز و تشنج امتلائی

و اورام گردن و سنخ و سل ... و با آب و نبات مجرب گفته اند خصوصا با شراب و تخم آن با شراب جهت دفع سموم مجرب گرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم

تا پنج درهم دار تخم آن تا دو درهم بدل آن سکاعی است **اقطی** بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله بفارسی کشک نامند و اهل روستاق و اعراب بادیه صاة نامند

و ترکی قروت **ماهیت** آن از جنس کشک است که بطبخ و جدا کردن مائیت از جنس ریابنکه سرشته نمند و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد

طبیعت آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص** آن قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دم و بریان کرده آن جهت رفع اسهال مزمن بغایت مؤثر و

سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر و بالتمام سوخته و چه سوخته با اسوده جهت تجربه است که اول سر را ببرد و گل سرخ جرب نمایند و بعد از آن بر آن طلا

نمایند و ضماد سرد و ... مسکن و ... وسعت ... جراحات گفته است ... هرگاه ...

بوده و خورده شود و ادویه قاتل و بدرقه ... بوده باشد تعبد از آن ... بسیار ... اقوا ... اگرفته شده از ... باشد

و در آن قوت محلله زیاده و ... اقلیمیا بکسر اول و سکون قاف

و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و قلیمیا ... همزه در اول نیز آمده و آنرا اقلیمیا ...

... و آنچه در تحت آن منجمد گردد و آنچه در ... بازگفت آنست که ...

آن تکلف بعضی ... فوق و بعضی ... اقلیمیا است ...

و سیم اقلیمیا ... اقلیمیا ... ... اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین

... است و آنچه در رنگ ... و ... اقلیمیا ... باشد

... و طریق احراق و تحصیل آن در مقدمه این کتاب و در قرابادین ... و ... اقلیمیای تیز

... **طبیعت** آن ... **افعال و خواص** آن ...

... و ... جراحات ...

... و اورام و ...

واز سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس نافع و ضماد [?] آن با تلطیف نشاسیدن بکفیر اطلای آن جهت خفقان و
تقویت دل نافع و بدل آن مرداسنگ محرق مغسول

فصل الالف مع الکاف

آکارع بفتح همزه و کاف و الف و کسر راء و سکون عین مهمله جمع کراع بضم کاف است و آنرا بالفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه گوسفند و بزغاله است **افعال و خواص** و منافع آن لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سوداء محترقه و تیج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و با جمیع [?] جهت پیچش و اسهال مرار و منع لذع مواد حاده و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه آن جهت مغص و زحیر سردی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با افیون و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه و سکنجبین و عسل و نخود آن با کرفس و دارچینی و مانند آنها و استخوان سوخته آن جهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسیر موثر است ❊

آکسکث [?] بفتح همزه و کسر قاف و سکون یای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا عوام فارس شاید بلبین نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و مزرعهای [?] نامند جهت آنکه سبب خار بسیار آن کسی و جانوری فی الحال آنها نمی تواند شد و هندی آنرا کرنجوه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانسکرت ساکر کهولا نامند **ماهیت** آن درختی است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن ریزه از برگ انار در طول کمتر و در عرض زیاده ولی آن تیزی و نوک ندارد و بهر شاخی برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخهای و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف [?] پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث بشکل زیتونی و [?] رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان تقعر بر آمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو بار شیرین ولی اندک و بسیار تلخ و برگ و شکوفه آن نیز تلخ و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن سبز رنگ و کبیر اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن درمیان حرکت میکند و چون صلب میباشد پوست آن صدا می کند و لهذا اکثری شبیه نموده آنرا [?] دانسته و گفته اند [?] فی الحجر **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته و شاید این قول اقوی باشد

افعال و خواص آن محلل اورام و قاطع نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای وبائی و نصف دانه آن با چند دانه فلفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با دارفلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنه متعفنه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر است و تعلیق آن با ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت ثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون تا یک هفته و زیاده بیران روز سه عدد ثمر آنرا در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول الماء [?] مفید است و حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید و هر دو در خواص قریب بهم و گرم و خشک دانسته و برگ [?] قوت باصره و دفع سبل و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آنرا و دواهای جرب بار اختلاط کرده اند و بالخاصه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح [?] محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم [?] و برگ آن جهت فساد بلغم و سوداء و خون مفید گفته اند و چون مغز آنرا در [?] روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن [?] صاف کرده در شیشه نگاه دارند و قدری آنرا در زخمهای غایر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سعوط نمایند مغز آنرا و برگ [?] بپاشند [?] از نزول [?] تکرار تحلیل دهد آنرا اگر ماده بسیار غلیظ باشد [illegible] از آن جانب آنرا منفجر گرداند و دفع نماید [illegible]

آکلیل الملک بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آنرا اصابع الملک نامند و [?] بیونانی [?] و بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی [?] نامند **ماهیت** آن دو [?] میباشد و گیاه [?] شبیه [?] مانند تخم [?] آن مدور و ریزه تر از خردل [illegible] و غلاف [?] آن باریک و درشت و صلب پراگنده و بعضی [illegible]

روی زمین و بعضی بی ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفشی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه برگ لسان الحمل و بعضی از آن ریزه تر و همچنین گیاه آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک و سست و بدستور ثمر آن نیز بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و آب و هوا مختلف میباشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آنست و برگ و بیخ آن که بر رنگ نامند در طعم و رایحه اندک شباهتی بحلبه دارد و دیگر حلبه کوهی گویند و نیز گفته و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده و در گوشت و ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر شکری آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل الملک صلب تازه زرد رنگ مایل بسفیدی اطهر الرایحه است که چون بشکند تخم آن زرد باشد **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حار یابس در آن زیاده از جزو بارد گفته اند و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته اند **افعال و خواص و منافع** آن محلل و منضج و قابض و مجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است **امراض الراس** جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر و همچنین نطول آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخا حادث از بلغم و سودا و گرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب و تمریخ بدهن آن نیز امراض مذکوره و جهت اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر جهت وسواس سوداوی در هر روز یک مرتبه در حمام و جهت فالج و استرخا ضماد کردن آن بر سبار عصب و عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن نیم گرم بر سر و معده و جهت تفتیح اهلاک و حبس نزلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین نشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره امراض المعده وغیرها و آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و با افسنتین جهت ورم آن مزمنه عضو ورحم و ضماد آن نیز بر آن مواضع و همچنین آشامیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی و ضماد پخته آن بتنهائی و یا با بنفشه جهت قروح شهدیه سر بتنهائی و یا با بعضی مجففات مانند مازو و ملین رحمی نقرس گرم شبیا و بدستور ضماد آن با بنفشه جهت اورام مرکبه حاره چشم و گوش و مقعد و رحم و انثیین و بدستور ضماد پخته آن با بنفشه جهت اورام حاره و صلبه بتنهائی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد حلبه و سبزی کتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت در مرض و مزاج و اراده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید وغیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن یا تخم آن با تخم آن با مثلث جهت درم چشا دلی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین خفقان سمی عضا و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه آن جهت تقویت معا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام با طبیخ آن و مسروبدان را با آن شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش و بثور نافع و آشامیدن آن با انیسون و جهت سپرز مضر با انیسون مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و بلیان ذکر و نیم وزن آن برگ انجیر در تحفه نیز گفته ام و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت **اکلیل الجبل** بیونانی اوقلا اوقا نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشه جبال و مواضع صخریه و خشنه و از این جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و اکثر در اواسط تابستان و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی دیرتر برگ آن دراز و باریک انبوه و مایل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگهای رسته و مایل بسفیدی و ثمر آن مایل بستاره و تخم آن ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و عنبر فرد نامند است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سده جگر و سپرز و تنقیه ریه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و اکثر اجزای آن بر درد چشم بارد بیجا تسکین و با روغن آنرا در ساعت و یا اصلاح او و در دماغ محرور المزاج مضر مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین و صعتر آن هم و گفته اند چون شکم مسیر را از اخشاخالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **فصل الالف مع اللام** الگ بکسر لام و سکون لام و با گویند لغت عربی است **ماهیت** آن درختی است خاردار است

شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده **افعال و خواص** آن اینهم همه حیوانات و انه
و دفلی قویتر چون در اکل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر [illegible] بخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاه هایی بلاد و تهامه
و جبال شیراز و نواح تهامه است و علاج آن علاج مختص است که خانق النمر و دفلی خورده باشد ولیکن چنین باید که بلا فاصله از عقب آن ادویه دافعه آن
را بیاشامند والا فائده نخواهد بخشید **الیح** بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم بلغت یونانی است بمعنی [illegible] **ماهیت** آن نیح نباتی است شبیه [illegible]
ساق آن سطبر و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از برنج و شبیه [illegible] و بر سر شاخهای
آن قبه مستدیر مانند جوز و بهترین آن هندی است **طبیعت** آن گرم و خشک قریب بآخر دوم **افعال و خواص** آن گفته اند جهت [illegible] مجرب است بدین
نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یک درم آنرا بنوشند و جهت سقاط [illegible] مجرب دانسته اند با شراب [illegible]
[illegible] که [illegible] گفته اند تقویت تمام آنرا اخراج [illegible] یک درم جهت تقطیر البول [illegible] **بعید الوسن والوسون** بفتح
همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب بالکلب است
جهت آنکه زایل میگرداند اذیت سگ دیوانه گزیده را **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه [illegible] با خشونت و برگهای [illegible] آن مستدیر و مابین برگها تخمی شبیه
[illegible] و میان دو پرده و برگ آن مایل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در اول نیز گفته اند
افعال و خواص آن جالی آثار و محلل اورام و [illegible] با اعتدال و جهت [illegible] و تحلیل [illegible] با اعتدال و باشوکران جهت ورم [illegible] عجیب النفع و بالخاصیه
جهت گزیدن سگ دیوانه [illegible] و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا یک مثقال است **الوبالی** بضم همزه و سکون واو و فتح میم و لغت
[illegible] و آنرا اصل داود نیز گویند [illegible] **ماهیت**
آن رطوبتی است [illegible] صافی [illegible] از ساق درخت و [illegible] حاصل میشود و بهترین آن [illegible] صافی براق شیرین است +
طبیعت آن گرم در سوم و خشک در اول [illegible] **افعال و خواص** آن آشامیدن [illegible] اوقیه آن [illegible] مسهل فضول خام و مره صفرا و
[illegible]
آن [illegible] استعمال نمایند اکتحال آن
جهت ظلمت بصر [illegible] **سفید الوین** [illegible] بلغت یونانی است +
ماهیت آن نباتی است [illegible] و برگ آن ریزه و باریک و گل آن [illegible]
[illegible] بهترین آن [illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن
[illegible] العلاج [illegible]
[illegible] **الیس** [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن معروف است **طبیعت** آن گرم و تر [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن محلل اورام صلبه و ملین عصاب [illegible] سفید سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد که

١٠٥

در سبوس موجب مجاره گردد مصلح آن بریان نمودن آن با ابازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش سفرجلی
و عود و کمونی بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است **فصل الالف مع المیم اماریطین** بفتح همزه و میم و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و ضم طای مهمله و نون لغت یونانی است ابن بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین بلکه نوعی از انواع قیصوم است و من [illegible]
ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی و برگ آن باریک و پراگنده و قبه آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگ و قبه آن دایره زرد و تخم آن
باریک و شبیه آن کوتاهی خالی از [illegible] و در [illegible] و در بلاد دیلم و فرنگ جهت ضماد تاج از آن ترتیب میدهند **طبیعت** آن گرم و خشک تا [illegible]
افعال و خواص آن لطیف و مقطع و نافع تحلیل مواد معده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و تشنج عضل و [illegible]
اطراق آن با بار العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جالب رطوبات معده و تنقیه آن [illegible] ممزوج با آب
جهت قطع نزف و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و تشنج اوساط عضل موثر [illegible]
شرابیکه مسمی بالوالی است بیاشامند از آنچه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آن را در شراب [illegible] از خوردن [illegible] معده مصلح آن [illegible]
مقدار شربت آن [illegible] **امیرباریس** بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله
و انبر باریس [illegible] بجای میم نیز آمده است بلغت بربری امیرباریس و بفارسی زرشک و زارج [illegible] **ماهیت** آن درختیست خاردار و خارهای آن [illegible]
یعنی [illegible] بهم رسته [illegible] آن اکثر کوه ها [illegible] در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها
پیدا میشود اما در خراسان و شیروان [illegible] و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هرچند هوای بلد سرد تر باشد بهتر میشود و برگ آن شبیه
برگ یاسمین و بزرگتر [illegible] گل آن زرد و مایل بسفید و سرهای آن مجتمع [illegible] دار طولانی و در غلافی سبز و بعد رسیدن سرخ مایل بنفشی
و بنفش سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت [illegible]
و سرخ رنگ و بهترین [illegible] از دانه [illegible] افشرده [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه [illegible] در دوم نیز گفته اند
افعال و خواص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نامند در [illegible] الالف ذکر یافت [illegible]
[illegible] **ادریان** بفتح همزه و سکون [illegible] میم و ضم دال و سکون
[illegible] لغت یونانی است **ماهیت** آن درختی است [illegible]

۱۰۶

[illegible]

ان شده و ثمر آن بقدر نخود و کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کم و از آن تسبیح می سازند لهذا آن را شجرة التسبیح می نامند و موضع او بیت المقدس و منبت آن اکثر بیت المقدس
و نواح آن و مقابر آن بلاد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و تخم آن که در غلافی میباشد مائل بسردی و خشکی **افعال و خواص**
آن منضج و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر و تحلیل اورام باطنی و مسکن زحیر و قطور عصاره تازه آن در چشم جهت دفع بیاض و طلای بیخ آن
جهت اورام قوی تر از سایر عصارات مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب برگ و شاخ تازه آن و ابا مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه و گزیدگی
خصوصا عقرب و ضماد و بدستور شرب آن جهت اورام و جرب یابس و حبس بول و فواق و طلای آن جهت رفع کلف و وزد و برگ خشک آن جهت التیام جراحات
تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال **امرود** بفتح اول و سکون میم و ضم را مهمله و سکون واو
و دال مهمله **ماهیت** آن اسمی است مشترک میان ثمری که آنرا بالعربی کمثری نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد و ثمر دیگر که در بنگاله میشود و هندی
درخت در مرشدآباد و اطراف شبیه بنوع امرود متوسط که حبشی نامند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مائل بنفشی و لحم آن سفید و ترش طعم [illegible] و با اندک
عفوصت و کم آب و مربای آن را اندکی نمکی در آن بالکلیه حل کرده داخل نمایند لذیذ و خوش طعم و خوش رایحه میباشد و در قلیه چاشنی دار با آب لیمو و قند و زعفران
طعام چاشنی دار نیز لذیذ میباشد و خام خوردن آن را اهالی هند [illegible] و تکلفی نیست و گل آن که تارهای سرخ رنگ بنفشی است ترش طعم و خوش رایحه میباشد
افشرده آن بسیار لذیذ و در قلایای چاشنی دار نیز میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و از آن بزرگتر و بلندتر بقدر یک شبر و لیکن [illegible]
اندک تخم و چوب آن سیاه رنگ و صلب **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسکن حرارت صفرا و خون و با قوت قابضه **امطره** بفتح همزه و سکون میم و فتح
[illegible] **ماهیت** آن ثمر درختی است [illegible] گردکان و شبیه بدان در هیئت و برگ و ثمر آن خوردن الا آنکه برگ آن کوچکتر و باریکتر از برگ
[illegible] و اول شکوفه و ثمر [illegible] و بعد از آن برگ و ثمر آن [illegible] سبز [illegible] با اندک عفوصت و در قلیه و دو پیازه [illegible] و دال که عبارت
از ماش مقشر [illegible] و نخود و مانند اینها است از حبوب بسیار [illegible] پیاز بریان کرده با آب [illegible] با آب نخود پخته باشند داخل نمایند ترش و لذیذ میگردد
و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه [illegible] میرسد [illegible] و چون رسیده در زرد و اندک چاشنی دار و بزرگی ثمر آن
بمقدار گردکان با پوست [illegible] و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش [illegible] و لطیف [illegible] مانند ثمر آن و برگهای نازک آنرا
نیز [illegible] و ماهی [illegible] بسیار لذیذ میشود و هیئت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند کمتر میشود و چون [illegible] سر شاخ درخت آنرا [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن سرد در دوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن جهت محرورالمزاج و امراض صفراوی
و بدستور اهالی صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع [illegible] که مخصوص بدان بلاد است [illegible] که در بدن مردم میشود [illegible] نامند
پنج مثقال آنرا در سجاده [illegible] مثقال شیر تازه [illegible] تا سه روز صبح ناشتا [illegible] [illegible]
[illegible] **امیرباریس** بفتح همزه و سکون میم و [illegible] **ماهیت** آن زرشک است
ان [illegible] و برگ آن شبیه [illegible] و گره دار [illegible] و زیاده از آن
آن [illegible] از شاخهای بسیار باریک [illegible] گره دار [illegible] از هم جدا کرده و برگ آن
برگ [illegible] و ثمر آن [illegible] و [illegible] سیاه میگردد و در طعم [illegible] با حرارت کمی [illegible]
نیز [illegible] **طبیعت** آن [illegible] در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن قابض [illegible] باطنی و مانع نزلات و چون [illegible]
[illegible] با شراب قابض جهت قطع اسهال و طبیخ آن جهت [illegible] و منع علت [illegible] و مثانه [illegible] باطنی و [illegible] و با شراب [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و چون [illegible] بسیار [illegible] دل [illegible]
نمایند [illegible]

۱۰۷

[illegible marginal notes]

ریختنی باز اد در آن جهت قطع نزف الدم جراحات و در دیا شیدن گوشت تازه موثر و ضماد آن بر قبله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن [illegible] نوشته که آنرا
از اندلس می‌آورند و گمان میبرم که در فیه انجا یافت نمیشود امعا بضم همزه و سکون میم و فتح عین مهمله والف جمع آن معا است بعربی مصارین نیز و بفارسی
روده و بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص و منافع آن
خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفراوی رقیق مائی در آن متولد شده باشد مفید قلیل الغذا دیر هضم و مولد خلط
بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که آن را خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این تراکیب بخورند امغیلان بضم همزه و [illegible]
کسره و کسر عین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام والف و نون و عوام آنرا طلح اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکه اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان [illegible]
کیکر و ببول نیز نامند ماهیت آن درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامن های کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برگ [illegible]
بهم قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مایل بسفیدی و چون کهنه شود مانند ابنوس سیاه مایل
بسرخی میگردد و ثمر آن مانند باقلی و خرنوب شامی بخلاف طولانی و گره دار پیچ و شکسته تا نه عدد زیاده نیز و در هر گره یک دانه همین مقدار ترمسی [illegible] از آن [illegible]
و ثمر آن را باعتبار قرظ [illegible] و عصاره [illegible] اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صاف است صمغ عربی نامند و
گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بچوب باشد [illegible]
آنرا از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت سفید باشد [illegible] قسم دوم درخت آن
کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلاف مانند باقلی [illegible] اما مدور
و بی گره و پوست آن [illegible] مایل بسیاهی و در آن دانه های کوچک [illegible] سبز تیره [illegible] در هر غلافی از [illegible] یازده دانه تا [illegible]
و کوچکی و در میان هر دانه پرده سفید رنگ [illegible] آن دانه ها نیز در میان آن پرده سفید و پوست [illegible] و زرد رنگ گل [illegible]
قسم زرد مدور مانند [illegible] خوشبو و برگ [illegible] و طولانی و بسیار [illegible] شاخهای باریک [illegible] و طعم آن [illegible]
اقسام [illegible] طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۰۸

[illegible marginal notes]

نگاه دارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در هر ایام حیض دایم فرج آن باشند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت
پوست حیوانات قایم مقام مازوست و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب است و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست و بیخ
آن جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه گردون و زنبر و گادی و غیرها آلت شخم زمین نیز
میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر در رنگ دو پوست و لیکن بدبو و برگ ترازان هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص
بنگاله است و ریشه آنرا چون بنزد مار برند سر از بیرا انداز دو واند کست گردد و آنچه اکثر طبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده باشم قرظ و امغیلان و طلح ستاید هر یک
اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبه میگردد **املج** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور باملیج است بمد الف
و کسر میم و بلغت مصر نیز و بفارسی امله و بهندی اوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند **ماهیت** آن ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت
بسیار و در تازگی شبیه بآلوچه و با سبزی گردکانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ سبز به سنگین زردرنگ تازه و یا خشک تازه و یا خشک فاسد و متکرج نشده
آنست که بر ریشه مالیده باشند و درخت آن بقدر درخت گردکان و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری
رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار باشد چوب چنار که بعربی دلب نامند و از آن صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره املج مالیده بشیر
منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر بجوشانند و شسته خشک نمایند و غیر شیر پرورده نیز **طبیعت** آن در
دوم سرد و در سوم اول خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در پوست آن همه متفق اند
افعال و خواص و منافع آن قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداویه و
صفراویه بجوهر قلب و روح و با این اسباب موجب [illegible] حدت ذهن و تفریح و تقویت است بالخاصیه و فعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه
هرجا باشند مقوی [illegible] است که هرگاه استعمال کند آنرا با ربوالزاج [illegible] از برای تقویت تعدیل کند آنرا بالعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته
که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سایر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع
قی و تشنگی و آب رفتن از دهان و [illegible] و نزف الدم و اسهال سودا [illegible] تقویت بصر و تقویت معده و امعا و اشتها و تخفیف رطوبات مرخیه معده و دماغ
حمل آن با آرد کنار و آس قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم **امراض الراس** با سباب مذکوره مقوی اعصاب و حواس
دماغ و نافع از برای [illegible] خصوص [illegible] از صفرای محترق و از برای نسیان فالج و استرخا و بقوه نشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای آن
و آشامیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب تنک بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد جلیل [illegible] قاطع رعاف [illegible] **امراض العین**
قطور آب منقوع [illegible] آن در چشم جهت ازاله [illegible] بعد از [illegible] تازه در آن بخیسانند [illegible]
چشم بچکانند و چون نرم بسایند و با هم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندکی روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا بقدر پنج درم آنرا با آب نیم گرم بیاشامند جهت ضعف
بصر و جلای آن جهت [illegible] نافع اعضای [illegible] لعوق کوبیده با هم وزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر [illegible] جهت بول در فراش نافع و
نقوع آن با گشنیز خشک [illegible] جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش [illegible] و بول مفید المثانه و چون غبار آنرا با آب منقوع امله و یا دسمه [illegible] با آن خمیر کنند و
بر موی خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز موی را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز و مصلح آن
عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ [illegible] اروهای ساده و لولوی و جوارشهای املج و حبوب و معجون و سفوف و شراب و مربا و
[illegible] در قرابادین ذکر یافت **ام کلب** ماهیت آن شجری است [illegible] بقدر [illegible] مایل بسرخی و برگ آن شبیه برگ [illegible]
[illegible] اطراف آن [illegible] و گل آن زرد [illegible] بدبو [illegible]
بمشام رسد [illegible] **افعال و خواص** آن آشامیدن دو مثقال از عصاره تازه آن

۱۰۹

و گیلستال از خشکیدن [illegible] بار و عقرب چون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیرون [illegible] استعمال آن جایز نیست

املبید بفتح همزه و سیم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن میوه‌ایست هندی شبیه بتاریخ و قسمی از اقسام لیمو است و پوست آن زرد و آب بغایت [illegible] آن در نهایت ترشی بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد در شهر سورت بافراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن می آورند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن دافع اکثر امراض [illegible] صفراوی و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون آنرا سوراخی کرده بعضی از ادویه حاره مانند قرنفل و جوزبوا و دارفلفل و فلفل سیاه کوبیده و نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و نمک [illegible] لاهوری و نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد پنج شش روز دیگر [illegible] اندرون آنرا [illegible] بر [illegible] نهند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر پرورده آنرا در سرکه تند اندازند و بگذارند تا برسد تیزتر و لذیذتر باشد

املکهایی بفتح الف و سیم و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یا **ماهیت** آن نباتیست صحرائی خارناک و برگ آن شبیه برگ تمر هندی از آن کوچکتر **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن قابض [illegible] آب برگ آن بقدر چهار پنج تولکی بطرفی آهنی بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف کرده در آن ریزند و مقدار یکدو [illegible] تولکه [illegible] نمک لاهوری مانند مرهم سوده در آن بریزند و در ظرف دیگر [illegible] گرم بیاشامند [illegible] [illegible] حاده و انتشار مواد در عروق مرضی که در بنگاله [illegible] شود بسبب آن حرارت و التهاب [illegible] و عطش مفرط و [illegible] و زبان و حرارت و حمی صاحب آنرا [illegible] گردد مفید است و در این ایام اجتناب از [illegible] و حموضات و [illegible] واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا [illegible] و بخار آنرا [illegible] امراض مذکوره و حمیات حاده

املوچیلکهی **ماهیت** آن گیاهیست باریک [illegible] گل آن [illegible] و برگ آن ریزه [illegible] آنرا دوست [illegible] و آنرا [illegible] و اهل هندوستان بسیار **افعال و خواص** آن جهت [illegible] صفراوی مفید

فصل الالف مع النون

اناغالس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است و اناغالس نیز آمده و بلغت [illegible] آناغالیس [illegible] ولفرنکی [illegible] مانند **ماهیت** آن گیاهی است نرم و ماده میباشد برگ آن شبیه برگ [illegible] و مایل باستداره و شاخهای آن [illegible] بزمین و مربع و ثمر آن مانند [illegible] و در انتهای آن [illegible] و بسیار [illegible] و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن [illegible] **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] [illegible] [illegible] و شرب [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] با عسل نمایند [illegible] جهت [illegible] و [illegible] چشم [illegible] آن [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] آن جهت [illegible] و [illegible] ماده آن [illegible] گل آن لاجوردی است [illegible] [illegible] آن [illegible] الحمر عربی است [illegible] آن [illegible] مثقال [illegible]

انجره بفتح همزه و نون و جیم [illegible] و سکون [illegible] مهمله و سین [illegible] **ماهیت** آن گیاهیست [illegible] در برگ و شاخ [illegible] و برگ [illegible] [illegible] سیدن [illegible] **طبیعت** تمامی اجزای آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] برگ تازه آن [illegible] است جهت تحلیل [illegible] نافع و چون [illegible] گردد [illegible] آن [illegible] آن [illegible] و چون آب برگ آنرا [illegible] [illegible] و [illegible] نماید [illegible] آن [illegible] ولادت [illegible] آن [illegible] ولادت [illegible] و چون ثمر آنرا [illegible] [illegible] و [illegible]

۱۱۰

بیخ آن محلل و منضج اورام است **انبج** بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و انب نیز نامند و بتوراتی [illegible] **ماهیت** آن ثمر
هندیست درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردکان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم او و تا هشت و نه سال بثمر می آید و
هنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و
شصت سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوایل سال بسال بهتر میشود و در اواخر بالعکس و برگ آن طولانی شبیه برگ سافج هندی و از آن بزرگتر و در رائحه نیز شبیه بثمر
آن و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد و پس شروع مینماید بشیرینی و شیرین میگردد و در بعضی اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر
میدهد ولیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعضی بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت میباشد
مانند خربزه سیلان و بنادر [illegible] چینا پتن و حوالی آنها و اکثر سوبهای دیگر که در آن اماکن بهم میرسد نیز [illegible] و لیکن غیر موسم آن مانند موسمی نیست در بزرگی
و کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بیریشگی و ریشه داری و لحمی و کم آبی باختلاف اقسام آن [illegible] نمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم انار تا دو انار که کمتر از سیری است
تخمیناً در بنگاله دیده شده از بعضی درختها یک انار و سه پاو و نیم انار که یک چهار پاو [illegible] است تخمیناً و در کوچکی برابر بلیله کابلی بزرگی می شود و در شکل
بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور اندک طولانی و بعضی قلبی شبیه بگرده حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحه آن شبیه
[illegible] و بعضی رائحه آن شبیه بکافور و بعضی [illegible] و بد طعم و بعضی [illegible] شبیه [illegible] و [illegible] از طعوم و روائح و بعضی بخاصیت الاخیرا در قوام
و طعم و در بعضی [illegible] چنانچه محلل [illegible] ثمر آن [illegible] درخت و بعضی [illegible] بسیار [illegible] در زیر پوست آن [illegible] میباشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب [illegible]
القوام بیریشه خوشبوی قلیل الثفل است و آنچه بخلاف این صفات باشد [illegible] بعضی [illegible] بهترین طور خوردن آن است که رسیده آبدار آنرا بدست بمالند
نرم گردد و سر آنرا ببرند [illegible] که در آن [illegible] دو بکشند تا تمام آب [illegible] آن خورده شود و [illegible] آن خورده نشود زیرا که [illegible] آن ثقیل و نفاخ و قابض [illegible]
است و آب آن [illegible] چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت میگردد و بر پشت [illegible] آنرا اندک سخت میباشد سر آنرا ببرند که [illegible] آن دور
شود و ببرد و طرف [illegible] آنرا ببرند تناول نمایند [illegible] و بعضی [illegible] در بنگاله بعضی جاها مثل مالده و اطراف
و [illegible] و دیگر جاها و در عظیم آباد [illegible] شیرین خوش [illegible] و [illegible] باشد و اگر ریشه دار
هم باشد [illegible] در بنگاله [illegible] و در بلاد دیگر [illegible] آن شیرین میشود و بعضی از اقسام این در [illegible] شیرین و خوش
میشود و بعضی [illegible] و در بعضی بلاد دیگر [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] است و از [illegible]
و بعضی [illegible] بسیار [illegible] و خوش [illegible] **طبیعت** آن آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول و مولد بلغم
و سودا و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون [illegible] سودا و [illegible] القوام تر باشد سوداویت آن زیاده **افعال و خواص**
و منافع [illegible] آن [illegible] و [illegible] رنگ رخسار [illegible]
دهان و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] بدن و بدن را
فربه گرداند و [illegible] و [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ ریشه دار آن [illegible] و قابض [illegible]
سودا و [illegible]
[illegible] و تقویت باه
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] البدن [illegible]

۱۱۲

وشعر اسنه ان بسیار بارد و یابس و حابس اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس
بسیار کوچک آنرا که از شگوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یک درهم آنرا با چهار درهم شکر بخورند در روز سی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ صحت
موی است و مضمضه با پخته برگ و گل آنرا در ان سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است و مسواک بچوب آن دافع بوی دهان و درد و رخاوت
و چوب آن جهت نزف الدم و بدستور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح کرده و بدستور دخان پوست انبه خشک کرده نافع یا اگر از عمل که بعد از ان
سیلان عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت آنرا که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر قلیان بنند تا کو کشند زخم
حلقوم را که نفقدان و بینی قبارک سرسه کشیده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازه آنرا از درخت پیچیده بیخ ساقه آنرا افشرده رطوبتیکه
از ان برآید بر دانه که در پلک چشم بر می آید بمالند زایل گرداند بسدر دو وجع و چون نه عدد ساقه بیخ برگ آنرا با نه عدد فلفل سیاه بآب نرم سوده چوب سینه فرو برند
اسهال و قی عارض هیضه را که بند نگردد بند نماید و طلاء آب برگهای نازک آن و هم چنین تازه تر خوشه زبان بر موضعی که در آن پوست انبه خام تنها یا با بعضی ادویه
مناسبه دیگر انداخته در افتاب پرورده باشند جهت درد و سستی موی و منع اسقاط آن نافع و آب افشرده ثمر خام آن که امرس نامند [illegible]
وشراب قشرج و عرق آب آن و قرص سینه آن و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته بیرون آورده
پوست آن جدا کرده نرم می مالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی گر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند بنگامیکه باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای
ردی وبائی بکسی رسد قدری از ان با [illegible] تمام بدن او میمالند بزودی بعون الهی شفا مییابد **اشقیل** بفتح همزه و سکون شین و ضم تای مثناة
فوقانیه و فتح لام و بالف عجمی اندلسی است و آنرا حید دار اندلسی و بهندی [illegible] نامند ماهیت آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع و بزرگ
بمقدار بیخ کولان و فروع ان شبیه بریشه [illegible] و طعم آن تلخ مانند دانه شفتالو و برگ آن انبوه مائل بسیاهی شبیه بعنب الثعلب و گویند شبیه برگ [illegible]
است و صنف دوم سفید و عامه اندلسیان را [illegible] نامند و برگ آن مانند برگ حنا و مائل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و گل آن اندک تند و با عطریت منبت آن
اندلس و جبال کوهستان تبت و بعضی کوههای سند و مورنگ و لاسه که متصل بکوهستان خطا است و غیرها **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و خشک است
سیاه آن در سوم **افعال و خواص آن** سفید آن در دفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و محلل نفخ و دفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارده جهت لسع هوام
نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان و محرک باه و صنف سیاه آن در تریاقیت قایم مقام تریاق فاروق [illegible]
بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی گویند [illegible] چون بخورند
وازان احساس سمیت ننمایند بزودی ببوی گیاه انکلیل [illegible] نمایند و آنرا بخورند و نجات بیابند از سمیت آن [illegible] و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخور آن
قاطع بواسیر و بخور آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سایر اعضا و تدهین بروغن آن [illegible] مقدار شربت آن یک قیراط [illegible]
از ان مورث خناق و کرب [illegible] بتخفیف رطوبات و مصلح آن روغن کنجد و شیر است **اشلیس** بفتح همزه و سکون شین و فتح تای مثلثه و کسر لام و سکون یای تحتانی
و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است مابین شجره و گیاه منبت آن [illegible] ریگزارها و مواضع آفتاب رو و برگ آن مانند
برگ عدس و نرم و شاخهای آن [illegible] بلند شبری و بیخ آن کوچک و باریک و گل آن سرخ مائل به بنفشی و بد بو و تخم آن [illegible] رقیق و نوع دوم
و شاخ آن سبز و گرد شبیه به [illegible] و برگ آن از ان زیاده و گل آن از ان کوچک و مائل به بنفشی و ثقیل الرائحه و بسیار بدبو **طبیعت** آن گرم بنفسه
و خشک در اول **افعال و خواص آن** محلل [illegible] نافع [illegible]
صرع و درد سر و [illegible]
ضعیف تر از اول مقدار شربت آن تا یک مثقال است **اشخیار** بفتح همزه و سکون شین و [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible]

بسنرحي وگل ار ... الجهتي وسرخ و مستقل ريشهاي باريک آن
است که آنرا الحاي الحجار باشد خواه ... آن نادنسام است و در کنار رودها و ميان
جويها **طبيعت** آن سرد و خشک در درجه سوم جالينوس گرم خشک است **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم جميع اعضا خصوصاً از سينه
و ريه و بواسير و حالبس اسهال مزمن و نزلات از غير اذيت و مسکن قي و مقوي اعضاء و امعاء و جهت تسکين التهاب صفرا و غليان خون و سل تازه و مزمن
و قي زبول و ضعف اشتهاء و بول الدم و معدة تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سحج و اسهال کبدي و شکستگي اعضا و کوفتگي عضل و فسخ
و مبلغ استعمال آن نافع چون يک درهم تا يک مثقال آنرا در آب بجوشانند و با قدري قند و يا سکنجبين بياشامند و بدستور با ادويه مناسبه ديگر و زور آن جهت و با بندي گوشت
و قطع نزف الدم زخمها بغايت نافع مقدار شربت از عصاره ... يک مثقال و از عصاره آن يک درهم و از برگ آن يک درهم مضر مبرودين مصلح آن زنجبيل بدل آن مانند
آن زرشک و سماق آن گل ارمني و عصاره آن در اکثر افعال قوي تر از پوست بيخ است طريق گرفتن عصاره آن است که بگيرند پوست بيخ تازه آنرا و بکوبند و
آب آنرا بگيرند در طبق سفالي کنند و در آفتاب گذارند و در شبها در زير سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در سايه خشک نمايند و از گرد
و غبار محافظت نمايند و عند الحاجت بکار برند و رنگ اين سرخ ياقوتي مي باشد حب انجبار و سفوف و شراب قرص العوق و غير آن در قرابادين ذکر يافت **انجدان**
بفتح همزه و سکون نون و ضم جيم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسي است و بمازندراني انجدان طيب را کوله ميناميد و بيخ آنرا العربي محروث و ساق آن را
بترکي بالدرغان گويند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم است ماهيت آن دو قسم مي باشد يکي طيب و ديگر منتن و ساق و نبات آن مجوف و سطبر و بلند
از قامتي و برگ آن شبيه ببرگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن چتري مانند سبز و سفيد و ثمر آن بعد از رسيدن سفيد و مدور و پهن شبيه بدرهم و بسيار خوشبو مي باشد و صمغ آن
طيب مي باشد و قسم دوم برگ آن مانند ... سوخته و ... و ساق آن ضعيف تر از قسم اول ثمر آن سياه و بسيار بدبو و بيخ آنرا اشتر خار و گياه آنرا کماه و صمغ آنرا که بسيار
بدبو است حلتيت منتن و حلتيت ... و بفارسي انگدان ... جهت آنکه صمغ را بفارسي انگدان ... نامند ... و عوام آنرا انگشت کنده و ... نامند ... مي نامند و در
بلاد فارس ... آن مي خورند بسيار ... گوشت آنها بدبو نشود و طبيعت سفيد طيب آن در دوم گرم و خشک و سياه منتن آن در سوم
... گرم و خشک ... دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ... و جالي و محلل و ملطف و مضاد سموم **امراض الراس** ... صداع انجدان
... از ... و نسيان و ... بادره ... و ... و حمق ... ميگرداند
... اغذيه ... امراض ... المعده ... غليظ البلغم و ... معده و
... طعام و ... و مقوي معده و ... و محلل رياح ... اشتهاي ... و دافع ... غليظه و ادويه سميه و
... سموم و ... و استسقا و ... و عسر البول ... و ... و ... و وجع ... و ... مفاصل ... از سرد ... است
و ... و محلل ... استعمال ... آن جايز نيست ... سکنجبين آن ... جهت تپ ربع و
... و استسقا و يرقان ... فواق ... و ... و جهت اخراج جنين ... مواد ... بطريق
... و ... و ... آن با سرکه ... جهت ... پوست ... جهت ...
... آن جهت ... و ... آن جهت فواق نافع ... و مصلح آن ... و مضر محرورين مصلح آن ... شربت ...
مقدار شربت ... آن محروث و ... يک ... بوزن آن ... و ... و ... نوشته که
گويند چون زن بعد از حيض ... روز يک درهم ... انجدان ... تا يک هفته ... نشود و ... زياده که سفيد آن باشد يا سياه بيخ آن در افعال قوي تر از
ساير اجزاء است ... آن محلل ... زياده شدن ... و تخم ... مقدار شربت آن ... مثقال ... سفيد و ... و مصلح آن ...
جوارش انجدان و سکنجبين ... و ... آن در قرابادين کبير ذکر يافت و بيان ... آن ... است ... **انجره** بفتح همزه و

۱۱۴

وسکون نون وفتح جیم وفتح راء مهمله بالف کشیده لغت فارسی است بعربی قریص وبلغت دیلمی گزنه وبترکی گجیت وبهندی بلاطیبی ارتیکه بیرم وبلغت گیلان گزنه گویند

ماهیت آن نباتی است برگ آن به برگ بادروج وانبوه وپرخار وریزه وخارهای ساق آن ظاهرتر وچون ملاصق بدن شود باعث حمرت وسوزش وخارش گردد وگل آن ریزه وتخم آن نرم وبراق وباندک پهنی ومائل بزردی از تخم کتان کوچکتر بزرگتر فی الجمله شبیه به بزر کتان وسعتر تخم آن وبهترین آن تخم مائل بسیاهی است

طبیعت آن دراول سوم گرم وخشک دردوم گرم گفته اند افعال وخواص آن ملطف اخلاط لزجه وجاذب بقروح اعضا ومحلل اورام وصلب وبدر بول وحیض وشیر وعرق ومبهی ومنقی سینه وشش ومعده ومفتح سده رحم وسده جگر وسپرز وآشامیدن آن وآشامیدن برگ مطبوخ آن با انیسون جهت امراض صدر مانند ربو وضیق النفس الانتصاب وتنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه وگذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف وحمول نیم مثقال آن با مر بالغ در حیض وضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف وبرآمدگی رحم وتحلیل دبیله وگشودن دمل وقطع ثالیل خصوصا با عسل وجهت التوای عصب وبانمک جهت جراحات سگ دیوانه گزیده وباموم روغن جهت سپرز وبچشیده آن با روغن زیتون جهت ورم بناگوش وضماد آن با نمک جهت قروح وسخ آن با شیر جهت تنقیه سینه وشش وتخم آن جهت ربو وسرفه والات نفس واستسقا واخراج ماء اصفر وبلغم لزج وعلل طحال وگرده وتقویت باه وبا سکنجبین جهت تسکین وجع طحال وپهلو وگرده در ساعت وطبیخ آن با اصل السوس جهت تقویه مثانه از حرکت وآشامیدن آن با تخم کرفس وشیر گوسفند بغایت مهیج باه وبا شراب مسهل بلغم باعتدال وبدستور بر داشتن فتیله آن با عسل وحمول آن مدر طمث وضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب وبامراهم جهت قروح وسرطان وبتنهائی جهت تحلیل اورام وبدستور ضماد برگ آن وطلای آن با عسل بر قضیب وکنج ران محرک باه ومضمضه عصاره آن جهت ورم لهاة وزد وتخم وبرگ خشک آن جهت تخفیف زخمهای متآکل وسرطان مقرح نافع لی لذع وصداع مضر گرده اصلاح آن بصمغ عربی وکتیرا ومصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درهم زیاده بر آن مهلک مصلح آن آشامیدن اشربه مبرده وآب میوه‌های بارده وچیزهای ماءالشعیر بدل آن تودری است با حرف دهن آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر است وچنین در امر اسهال در قسم ادویه مسهلات ذکر یافت

انجیر آدم بفتح همزه وسکون نون وکسر جیم وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر رای مهمله والف ممدوده ودال مهمله ومیم ماهیت آن بترجمه صیدنه ابوریحان در صید خود نوشته که میوه است بزرگ بمقدار جوز ورنگ آن سیاه مائل بخاکستری وشکل وبرهیئت وکروی با نخیر بانداز دهند انرا گویند ودر کوههای کابل بسیار بود وانرا جهت قربهی بکار میبرند وچنین آورده اند که در ان کوهها که منبت این درخت است حیوانی است که به خرگوش مشابهت دارد وبرگها وبر گوسفندان را بهیات منابعت آنها نموده ودر پی آنها رود وشیر از پستان آنها مکد وهر که گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود واین حیوان را عادت است که در زیر درخت مذکور انرا انجیر آدم گویند وبیت درخت آنرا نشان داده اند که ثمار آن بدرخت سیب مشابهت دارد وچون شاخ از آن با بیرم امیر ند وبرگ برگ آن آتش گرم شود وراحتی افتد وبه حبر شود

اندروصاقون بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم راء مهمله وسکون واو وفتح صاد واو والف وضم قاف وسکون واو ونون لغت یونانی است ولعقی درلسان اهل تراپالیس وفاس یعنی تبر ناسد تحقیقت شاهیت نامگ آن همیر ماهیت آن نباتی است شبیه تشبیه آن بهمیر آن زرد وبرگ آن تیره مانند برگ سعتر وتخم آن سرخ رنگ وقوسی شکل ودرمیان آن اقطیه تشبیه تخم بلغم باخصوصیت که آنرا ارغان نامند ودر علاج شبیه بلاف صغراوی قفاعی بودن بار بستان بهر طبیعت آن گرم وخشک دراوایل سوم باقوت قابضه کمی افعال وخواص ومنافع آن مسهل ملطف وقاطر نیکوست ازبرای سده جگر باید شاه تراح بمقدار دو درهم تقویت سده احشا نماید وبحبین بامیده برگ آن وچون بارتبه طبخ نماید وبا شاهتره جهت طحال وحصر البول وهمه استقا باشد نافع وحمول آن مسهل ...

انجدان بفتح همزه وسکون نون وفتح جیم ودال مهمله والف ونون ماهیت آن صمغی است گرانی معروف افعال وخواص آن بالخاصیه جهت استلاق نافع ... استعمال ... مثقال ... ماءالعسل ... وزن آن

اندراوالقندرون بفتح همزه وسکون نون وفتح دال وضم رای مهمله وسکون واو وفتح طای مهمله والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله ۱۱۷

لغت یونانی است و در مغرب بالفلیح و ملاح نامند ماهیت آن نوعی از نخود بریست و حکیم میر محمد مومن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد لغت آن شبیه نوا حل در
بابی ردم است گیاه آن سفید رنگ بی برگ شاخ آن باریک تند طعم و تلخ در آخر میل بسبزی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود و در انتهای ساق آن [illegible]
طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول آشامیدن تخم آن و طبیخ نقیش آن و جلوس در آن و طلای
آن مجرب اطبا است جهت استسقاء و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب بمقدار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و امثال آن و از
طبیخ آن با شکر یا سرکه تا ربع رطل اندروطون بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله سکون واو و نون ماهیت
آن برگی است شبیه برگ بید خشک شده و از آن عریض تر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع
انزروت بفتح همزه و سکون نون و فتح راء معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و تای مثناه فوقانیه و بعضی نیز آمده باصفهانی کنجده و اگر دنک و بشیرازی کدرود و [illegible]
کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لانی نامند ماهیت آن صمغ درخت خاردار است که آنرا اشتاکیه نامند [illegible] و درخت برگ آن شبیه برگ مورد و برگ درخت
کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین آن سفید مایل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر به صغار و
زود شکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن افعال و خواص و منافع آن ملین و
محلل ریاح غلیظ و مفتح سده مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوص با [illegible]
و سکبینج و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مسکر و مدر بول و طمث و جابر و فی امراض الراس و العین و الاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت
رفع تنقیح امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران [illegible] در چشم کشند [illegible] جهت رفع رمد و [illegible] چشم و رفع نزلات و جرب و
سلاق مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید یا بسوسه سوده در زور سازند جهت ازاله بیاض عین [illegible] که مجرب است و چون [illegible] پیاز
را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش چکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله
بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر امراض المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و درد رگ و عرق النساء و اخراج
کرم معده و امعاء و استفراغ [illegible] سفید و در تسمین [illegible] و لغایت موثر و گویند چون [illegible] آنرا باسه قیراط [illegible] که عوام اندر [illegible] ده درم [illegible] مخلوط
کرده [illegible] روز بعد از خوردن چند [illegible] روز ده [illegible] بخورند باعث تسمین [illegible] گردد بغدادی نوشته که زنان مصر آنرا در [illegible]
[illegible]
[illegible] مقدار
شربت آن مفرد از [illegible] مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یکمثقال بدل آن [illegible] آن [illegible] است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زاید
و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التیام جراحت و رفع آثار [illegible] جهت درد سینه و [illegible] که در حلق [illegible]
نافع و طریق تشویه آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا شیر دختران خمیر کرده بیچیده بگیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد
و [illegible] بر آورده استعمال نمایند و اگر یکمرتبه دیگر کوبیده با [illegible] تخم مرغ سرشته بدستور باز تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب [illegible]
امراض [illegible] آن [illegible] بحاله [illegible] و قیلدر [illegible] انسان در آخر
[illegible] بدان و منافع بسیار است و بهترین آن جوان [illegible] المزاج تام الخلقت [illegible] بلدان معتدله است [illegible] گوشت او مولد ریاح [illegible] و فساد آن جهت
[illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] چشم نافع [illegible] از امراض [illegible] مداومت آن [illegible] کوری [illegible] آن در [illegible]
[illegible] آشامیدن [illegible] که گرم [illegible] در گوش [illegible]
[illegible]

قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرص نافع و چون گندم را در دهن مضغ نمایند خصوص ناشتا و بر داء الثعلب و ثآلیل گذارند تحلیل
و [illegible] و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و [illegible] سمن بدن و خون حجامت و فصد را چون با [illegible] بر مفاصل و
عرق النسا طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و نوشیدن آن بعد از ولادت و طلا کردن خون حیض جهت تسکین درد پای [illegible] التیام ناصور مفید و خوردن آن سم قاتل
و حمول آن مانع حمل و [illegible] جهت رفع تب لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص بول اطفال و از آن شخص خود نیز [illegible] نوشیدن آن ناشتا جهت سرفه کهنه [illegible]
و [illegible] و استسقا و [illegible] داء الفیل و جرب [illegible] و حکه و قروح [illegible] نخود و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض [illegible]
با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند [illegible] گرم آن بر زخم جهت [illegible] و قروح [illegible] حالی [illegible] و حکه و قوبا [illegible]
آن که آنرا در ظرف مس [illegible] نمک از آن بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در فعال مانند شیر [illegible] است در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلوة
و السلام سوال نمودند از نوشیدن بول [illegible] فرمودند [illegible] که مریض محتاج است بنوشیدن آن فرمودند اگر چنین است که
دوای دیگری نباید [illegible] بول خود را [illegible] و از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از نوشیدن بول شتر [illegible] فرمودند نعم الباس یعنی [illegible]
[illegible] خناق و ورم گلو [illegible] ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن
جهت تحلیل [illegible] و التیام جراحات و رفع عفونت [illegible] مفید و نوشیدن [illegible] جهت رفع یرقان و سمیت جراحات [illegible] و قولنج و حکه و قطع اسهال
[illegible] جهت رفع [illegible] سموم [illegible] و نوشیدن آن با نوشادر [illegible] جهت رفع [illegible] سموم [illegible] باشد
[illegible] و زیبق [illegible] جهت ازاله [illegible] دندان [illegible] جهت اکله و ضماد آن [illegible] و برص
[illegible] طلای آن [illegible] جهت قروح [illegible]
نوشیدن آن مفید [illegible] جهت رفع [illegible] سنگ گرده و مثانه [illegible] و اکتحال آن [illegible]
بیاض [illegible] جهت درد دندان [illegible] نزف الدم [illegible] جراحات [illegible]
[illegible]
نوشیدن آن [illegible] جهت ازاله [illegible] ورم جگر [illegible]
[illegible] طفلی [illegible] تغذیه نمایند [illegible] دیگر قابل این نوع تغذیه [illegible]
و گویند چون [illegible] که حجامان و طبیبان اهل فرنگ دندان [illegible] زرد شده و سیاه
[illegible] و آلات [illegible] دندان کرم خورده [illegible] فاسد شده [illegible] دندان [illegible] جوان صحیح [illegible]
فاسد آن شخص [illegible] تمام دندان صحیح [illegible] فاسد [illegible] روز [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] کافی است [illegible]
[illegible] صد سال [illegible] باشند [illegible]
[illegible] فساد و [illegible]
[illegible] صد سال [illegible] سیاه [illegible] مومیائی
شده [illegible] بعضی اطبا و جراحان [illegible] و امتحان [illegible] مومیائی استعمال نموده
در بعضی مواد نافع [illegible] انسانی عبارت از [illegible] است [illegible]
[illegible]

116

سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب از آن آید طبیعت آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه افعال و خواص آن در قوت قریب به تخم است
در تفریح و اسکار و تطییب نفس و بالخاصیه آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت موثر حتی آنکه
چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع الفت الحجل
بفتح همزه و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی است ماهیت آن ثمریست شبیه به بنجکا و نبات آن مابین شجر و گیاه
و برگ آن شبیه به برگ کاسنی و ریزه تر از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله افعال
و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن
سوسن حل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این دو خاصیت از آن مشهور است در مغرب انفحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله لغت
عربی است بفارسی پنیرمایه و بهندی جاک و جیته بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است
که های آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود
ماهیت آن ماده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آرند و استعمال می نمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ
شوند و گیاه خورند آن را انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بر آن مترتب نمیگردد و بالجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است
افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با سکنجبین و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب که در این باب اقوی است که بخورند هم آن
در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری از آن بخورانند ایمن میگردند از صرع و انفحه بچه اسب و انفحه حیوان بحری که قوقی نامند
در دریای روم بهم میرسد قوت و خاصیت آن اشد و بیشتر است با سکنجبین آشامیدن هر یک از آن هر دو آشامیدن تمام انواع آن نافع از برای آنکه ذکر از بلغمی
و خفقان و رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منجمده و [illegible] اخلاط رقیقه گداخته شده است و لهذا المحلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و [illegible]
مناسب محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سایر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل حابس اسهال بالخاصیه مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج عصب
زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب به سبب قوت تریاقیت که دارد جهت رفع مضرت نهش هوام و سموم قتاله و منع
اسهال مزمن و جمیع انواع آن و قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و گفته اند چون
زن انفحه ارنب یا خصیه آن را با شراب بخورد و جماع نماید آبستن گردد و پسر زاید و از زاده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت [illegible] نافع
و چون با [illegible] برآورد و طلای آن [illegible] جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تب جهت ازاله آن [illegible]
و انفحه گور خر [illegible] و آهو و [illegible] گوسفند و فیل [illegible] بغایت [illegible] اند و امتحان خالص آن آنست که [illegible] حیوان دیگر که باشد اگر گداخته
شود خالص است و الا مغشوش [illegible] و دواسقوقس و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت انکول اکول ماهیت آن حکیم میر عبدالحمید [illegible] ذکر نموده که درختی است
[illegible] برگ آن شبیه به برگ [illegible] و میوه آن شیرین و [illegible] تخم آن [illegible] و طعم آن تلخ و [illegible] طبیعت آن گرم و تر در دوم افعال و خواص آن
[illegible] جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین [illegible] و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش [illegible]
انزال [illegible] نافع [illegible] در ایام طاعون [illegible] ثمر آن را با آب سائیده بر بثره آن طلا نمایند [illegible] و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آن را
[illegible] هفت مرتبه [illegible] پس خشک نموده از آن تخم [illegible] روغن برآورند و از آن روغن تا چهل روز [illegible] نمایند موی سفید را
سیاه گرداند [illegible] زهردار [illegible]
[illegible] انکژد بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible]

۱۱۷

[illegible]

گردد و آنچه ماده است بهمان هیئت باشد طبیعت آن گرم و خشک است افعال و خواص آن نهادن برگ خشک آن با آب کوفته در یکروز بهق را زایل کند و تخم تر آن بغایت مشتهی و تخم ماده آن موجب شدت شبق زنان و اندکی از آن باشد با تخم قوی بجد یک پاس شبانه روز شارب آن بیدار نشود و شام بیک روغن تیل چون با آب رفع خواب آن بیکند بمقدار شربت آن تا ده درم اناناس بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد و الف و سین مهمله لغت هندی است آن ثمر است هندی معروف و در بنگاله بسیار میشود و خوشبو و خوش طعم و نبات آن فی الجمله شبیه بنبات صبر و کاذی برگ آن از برگ صبر و کاذی کوتاه تر و نازکتر و نبات آن کوچکتر و تا یکذرع و خار دارد و از وسط ساقی می روید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد و بر سر آن نیز برگهای کوتاه انبوه رسته شده که در یک سال دو اناناس یکی بالای دیگر نیز بندرت بهم میرسد و چون قدری از سر آنرا با آن برگها ببرند و بنشانند باز سبز میگردد و از آن اناناس بهم میرسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز پاجوشها در جنب نخل و موز بیخ پاجوش میروید چون آنها را جدا نموده بنشانند بجای دیگر نیز ثمر میدهد و از هر نباتی سالی یک ثمر بعمل می آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در آنجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس کوزه میباشند و این کوچک بقدر نارنج میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رایحه و زرد رنگ طلائی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیده این چاشنی دارد و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب پوست تخمهای ریزه زرد تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی حالی بسیار خصوص نوع بزرگ آن و طریق خوردن آن آنست که نوع کوزه آنرا یکورق از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب لیمو بپاشند تا بورقیت آن کم گردد پس یکورق دیگر از بالای آن بر داشته که تخمها و حشیشیت خانهای پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زایل گردد پس مغز آنرا در قطعها نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه بر هم چینند و بعضی بر آن قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول نمایند و قدری گلاب نیز میپاشند و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آنرا منحرف میگرداند و نوع بزرگ آنرا بستور پوست حشیشی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک بر آن پاشیده اندکی مالیده میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازاله تخم و حشیشیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده نبات یا قند بر آن پاشیده تناول مینمایند و بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک خوردن نیز لذید میباشد طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بدل آن مغز مرو و مصلح مرطوبین و معلم آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا نمک بالای آن خوردنست و بلاد و چاشنی دارد و آتش و مربا و شربت آن خوب میشود انوطیلون بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست یکر شبیه بنبات کرد و ان تلمید گویند جهت جراحات تازه بغایت نافع و در جالی ایتیمال و دیگر آنها انیسون بفتح همزه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون عربی بزر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلاوه و حلو و بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و بهندی زندنی نامند ماهیت آن نباتی است بلند تر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبز تر مایل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم است و بهترین آن خوشبوی تازه مالیده است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست آن میباشد و طعم آن تیز و تلخ یا شیرین و هندی و بنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سیوم نیز گفته اند و آن اصح است افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و فادزهریت و مدر بول و حیض و شیر و عرق و تنکوه کننده رنگ و نافع امراض الراس و غیرها از نوازل مستعمل در انواع ابخار فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسیر انگوری تر کرده خشک نموده بو داده در پارچه کتان نیلی بسته دایم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیمدرم انیسون و بکار انگبین ... گرفتن درد و درهم گل قند ... جهت تنقیه ... نافع و با آنکه مبدل مزاج و دماغ و مقوی معده ... جالی ... صافی نمودن ... ساختن جهت

۱۱۸

سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون عقید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان مسلوق یا با ابازیر حاره
یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده بتنهائی بیاشامند و یا گلقند در آن حلکرده
صاف نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کالیوس نافع و دستور است که در اوایل فالج یا چهار روز
یا هفت روز با بیکه در آن افیتمون جوشانیده باشند بتنهائی یا با سکنجبین عسلی در آن حلکرده صاف نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخاء اعضا
برای آنکه در آن حرارت باندک قبضی ... شد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای
دندان و دفع بدبوئی دهان و خاییدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری نفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده
و دفع رطوبات آن و رفع ... و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوصا با اصل السوس جهت امراض صدر و سپرز و امراض مذکوره و تفتیح سدد جگر و سپرز و گرده و
مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تب بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازالة الفضول و تحلیل قراقر ریاح در معده و سایر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و
حیض و تقویت باه و گرده و ازاله ... و تهیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی مخصوص بریان کرده آن و رین امر و چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا با آب
ساییده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم ساییده
آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و گرمی و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و با ستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع
زردی رخسار زنان زاییده و طلاء مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع مضر اسعال مصلح آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین و مقدار
شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کردیا و در تقویت باه مثل آن انجره است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض مذکور
و غیرها آنست که آنرا ... در ... گل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش افیون و حب و دهن و سفوف و عرق و قرص

و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الواو** **اوافیوس** بفتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یاء
مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بگمان بعضی ... بمعنی صدقه است زیرا که گل آن شبیه بنرگس است و بسیار کوچک و انبوه
و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه برگ گندنا و ساق آن بقدر شبری و بقدر انگشتی و اصل آن گوشتی نورانی می باشد مانند شمع در شب میدرخشد
و بیخ آن شبیه به پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار **طبیعت** بیخ آن بارد در آخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و مجفف در
اواخر سوم و برگ آن بارد در آخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص** آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول
و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روییدن موی خصوصا تا آنکه قبل از بلوغ مانع روییدن یا باعث دیر برآمدن آن و گذاشتن
آن بر حقوین و عانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده مصلح آن کوسکفشا
و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب و جهت یرقان ابیض و اسود نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **اوز** بکسر همزه و فتح واو و سدده و در ... لغت
عربیت و بسریانی ارودزو و بفارسی قاز و مرغابی و بهندی ... گویند و از اسم جنس مرغابیست و مراد نوع کبیر است که قاز باشد **ماهیت** آن
معروف است اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن پرواز نمیکند و بری آن پرواز میکند **طبیعت** جمیع اصناف آن تا دو درجه گرم و تا آخر آن تر گفته اند
افعال و خواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن الکامه
و آب انار و از اغذیه نافع از برای ... و ... بارده است جهت آنکه گوشت آن شدید الحراره است و چون با زهومت بسیار است کفارسی ...
نمانند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پرهای آنرا کنده شکم آنرا شکافته پاک شسته
طبخ نمایند و این قلیل الغذا است ... و ... آن جهت زیاده کردن ... گرده و ... سنگ گرده و مثانه و ... و ضماد آن موثر
از خوردن آن برودتی که حادث میگردد و دیر منهضم ... بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دار چینی و زیره و امثال آنها و ... آن ...

خلیط و بعض الفضلات و چون هضم شود متولد میگردد از آن غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات [illegible] است و غذائیت این از اینها بیشتر و سریع
الانحدار و بازداشتن آن [illegible] العذاء و صفرا [illegible] طلاء جهت ورم [illegible] و پیه آن جهت تمدد ذکر [illegible] و تشنج [illegible] و تحلیل اورام بارده
و صلابت مقعد و شقاق آن و تقشر جلد [illegible] و برای تشنج [illegible] و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطور او را با گرد باقلا
ورم پستان ضماد او بالخاصیه نافع و زهره [illegible] آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن
با زیت [illegible] در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاة [illegible] نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت [illegible]
[illegible] بهترین ادویه است [illegible] جهت [illegible] سفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **اوسطیدس** بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر
باء موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است **ماهیت** آن نیلوفر هندی است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یک درم و بیخ آن سرد و خشک در فعل و طبع مانند نفاخ جهت صداع [illegible] نافع [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت
آن [illegible] است **اوفیمویدایس** بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح یای موحده و ذال معجمه و
الف و سین مهمله لغت یونانی بمعنی شبیه بادروج و در مغرب معروف بالسبعه و بعضی [illegible] نامند **ماهیت** آن نباتی است
شبیه بادروج و شاخهای آن بقدر شبری و [illegible] تخم آن [illegible] سیاه و [illegible] مانند [illegible] **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] آن با شراب جهت [illegible] و سعال و یکدرم آن [illegible]
[illegible] **اوفوما** بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی [illegible] **ماهیت** آن نوعی از [illegible]
[illegible] مانند برگ آن [illegible] برگ [illegible] ساق [illegible] سیاهی [illegible]
[illegible] طولانی اندک سرخ سبز رنگ [illegible] **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص** آن بسیار تند و تلخ و [illegible] خوردن آن [illegible]
مواد غلیظه [illegible] از برگ آن جهت [illegible] ولادت و [illegible] آن جهت اخراج [illegible] زنده و مرده مفید و تعلیق آن [illegible] **اوفوقالی** بضم اول و [illegible]
[illegible] و واو ساکن و بجای فون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه لغت یونانی [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] عسل [illegible] بقوام آید [illegible] با آب [illegible] جلا و تحلیل و تفتیح [illegible]
آن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] طعام [illegible] استعمال نمود [illegible]
[illegible] **اوفیا** بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است **ماهیت** آن عصاره [illegible]
[illegible] برگ آن شبیه [illegible] برگ [illegible] عصاره آن شبیه [illegible] **طبیعت**
آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] و معده و [illegible] نافع [illegible] در ماهیت آن [illegible] بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] و عصاره آن [illegible] آن [illegible] است و بعضی گفته اند [illegible] است و بعضی عصاره [illegible]
[illegible] عصاره [illegible] گفته اند [illegible] است [illegible]
[illegible] **اوربالی و اوبالی** بضم همزه و سکون واو و [illegible]
حروف لغت یونانی است [illegible] **ماهیت** آن [illegible] از ساق [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن جهت [illegible] درد مفاصل و تاریکی چشم نافع [illegible] آن با آب [illegible]
[illegible] **الالف مع الهاء** **اهال** بفتح همزه و ها و الف و لام **ماهیت** آن [illegible]
اغذیه است و آن [illegible] گوشت [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

نوع بقول مثال است اهلیلج بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است بهندی هرد و هره نامند ماهیت آن ثمر درخت
هندی است درخت آن عظیم و برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرگ بالیده است و زرد
که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است هندی هلیله جو و از آن کوچک ترکه
بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده شبیه هم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای
کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلا شگوفه خشک آنرا که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر بقدر جو است هلیله جو
و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویزک و هلیله هندی و هلیله زنگی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از آن بزرگتر نیم رس مایل بزردی را
هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج صفر و بکمال رسیده زرد مایل بسرخی املس را هلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و کوهستان گجرات و بنارس و بنگاله
و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بهوم که در بنگاله است و بهترینه و بالیده و بزرگ و باقوت می باشد و باقی جاها ریشه دار و کوچک و
ضعیف الفعل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن سمت ببلاد توران و خراسان و ایران می برند اکثر در کابل بهم میرسد و همچنین از بمبئی که ببلاد عجم می برند
مانند بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه از سواحل دریا ببلاد ایران و روم و غیرها می برده اند همه را چینی می نامیده
اند مانند دارچینی که در سیلان و نواح آن بهم میرسد و هلیله زنجبیل که در گجرات و نواح آن ... و بالجمله طبیعت مجموع آن در اول سرد و در دوم
خشک گفته اند و خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن **افعال و خواص و منافع** آن در طب الائمه منقول است از محمد بن نعمان از
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که شکایت کردند نزد او شان از مرض ... اطبا و توصیف کردند
نزد آنحضرت علیه السلام ... ادویه را پس فرمودند آنحضرت که این ... الاهلیلج یعنی ... سه ... و ... بگیرند ... دو ...
اهلیلج ... و شکر است ... که ... متوالی و ... سه روز متوالی و ... قسم دیگر ... در زمستان ...
که مرض ... و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ... حواس و ... سوداء و مالیخولیا و ... داء ... و وسواس
سوداوی و خفقان و غشیان ... صعود بخارات بدماغ و ... سودا که از احتراق صفرا باشند و تصفیه ... و ...
مرکب ... و نافع ... و ... در حمیات مطلقا منع کرده اند ... ... را ... و در همه حال ...
قبل از نضج و ترقیق ماده ... جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را ... دفع میکند و باقی را ... میگرداند ... در ... و این ...
و کلی ... و علامت ... و انضمام و تسدید ... و عروق و ... مواد غلیظه در آنها ... اثر ... مسام که باعث انضمام
و انسداد آنها گردد و معمول است که آنرا با ادویه ... و ... ترکیب می کنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند ... و ... اسباب در
معالجه ... در ... هلیله ... و ... آن ... دارو گفته اند ... و ... هلیلیات ... ترکیب نمایند ...
که قوت یکی ... مصادم ... و ... قوت دیگری ... و ... تاثیر آن ... و لیکن ... استعمال ... در ... و مطبوخ آن که در ...
اما آنرا ... استعمال نمایند ... و ... حاجت ... باید که هلیلیات را ... بلکه ... باشد ...
... استعمال نمایند تا آنکه ... و فعل آنها ... گردد ... و ... جهت تقویت ...
و ... آن ... و عمل ... هلیلیات ... کابلی ... زیاده از مطبوخ ... جهت ... آن ... قوت ... آن ...
می آید ... مطبوخ که در آن ... از جرم آن ... و ... و مطبوخ آنها ... از خوردن جرم
آنها است ... و ... باقی ... آنها ... آن ... و ... که لازم ...
... و ... از جرم آنها ... و ... از ... درم ... آنها ...

پوست آن را گویند عفص است و عصاره خشک بلیله کابلی در زور قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار می نماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت اهلیلج کابلی بهترین آن زرد
مایل بسرخی بالیده پر مغز کم ریشه خسته کوچک است که کهنه و فاسد نباشد و هوای انواع اهلیلجات است طبیعت آن بعضی در سرد است معتدل و در اول خشک و
بعضی گرم باعتدال میل دانسته افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا محلل اخلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصاً
حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفاً و دوار و سدر بلغمی منقیه آن مفرد و مالیخولیا و صلاح حال [illegible] و لقوه و تنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته سه روز
مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخاً و یا معجوناً با سه وزن آن عسل
و گویند چون صاحب لقوه یک عدد هلیله کابلی سته بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و هم چنین چون در جانب مایل گذارند
یک عدد هلیله کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یکسال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص
بلیله هندی دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر [illegible] بسیار خوردن آن [illegible] مقدار شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن بلیله
زرد است و بعضی سیاه گفته اند و سایر خواص [illegible]
[illegible]

۱۲۲

سوم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن بیخ آن پیوسته بزمین جهت حمی غب و بدستور کره چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند

اثیلوفیس بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن

ابلقی نوشته که دیسقوریدوس در ثانیه گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ قلوس [illegible] بسیار و اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا

الطا [illegible] نامند یا ساق نباتی که آنرا اقیطون گویند و با آن گیاه بسیار [illegible] آن بقدر [illegible] در هر علاقی دو دانه میباشد و عروق بسیار از یک بیخ آن میروید طویل

و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد مانند شاخ و منبت آن بلاد صقلیه و در کوهها [illegible] نامند افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ عروق

آن جهت نفث الدم بصدر و خشونت حلق و سینه [illegible] عرق النسا نافع و بدستور عروق آن با عسل که ترتیب نمایند [illegible] بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و دال

مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و را مهمله لغت یونانی است ماهیت آن چیزیست شبیه بپشم مایل بسبزی و بر شاخ و بر شاخهای درخت

جنگلی [illegible] میگردد و در [illegible] نامند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت اسهال [illegible] آن جهت نفث الدم

کهنه [illegible] آن جهت قروح [illegible] اثیلیقون بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر لام [illegible]

[illegible]

بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن و خوردن در ضماد گل آن جهت سکته و تشنج امتلائی و بعد بدستور شامیدن آن و نیز شامیدن بیخ و برگش از برای جذب

و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و صدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان و رفع نسیان و رفع گرانی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن و بیخ

ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس تجربه آن جهت جلب دموع و رطوبات زائده از چشم و سعوط برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت

قطع نزلات بارده و دوی باد آن و مضمضه با آن جهت درد دندان بارد و امتلا و صعود رطوبات و مضغ جرم آن جهت بدبوئی دهن و استنشاق مطبوخ آن و با جرم آن با

عسل جهت درد سینه و شش و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه مجتمعه به عصبه الدرع و درد جگر و سپرز و دردی استسقا و یرقان

و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و رفع اعیا و مقعد و جهت سیلان منی و کثرت احتلام و جریان منی بدون جماع و اشامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض

رحم و استسقاء و تفتیح سده آن و احتباس طمث و قبض و بتنگ عسل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم و سلاسل سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پخته آن جهت

دسو لم و صلابت و انضمام فم آن هنگامی که بسته شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و قرحه و تفاخ ثولیل لبنیه و قروح و شحه و بدستور تکمید بآن

و با سرکه جهت سپرز و استسقاء و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو چندان خربق سفید

و جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای ظاهره و در ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدکاری زخمی که ناصور شده باشد

و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و منتفخه و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوئی بواسیر و قروح غائره باطنه و سردی رحم و باید تواصیر و قرحه

آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تاثیر بسیار در فتح آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و منع اعیا و شامیدن آن با سرکه با شراب

جهت تشنج امتلائی و تنگ عسل و رفع سمیت فلفل و سهو و کشتن حب القرع و سرو دافع تصلب مایات و تبرید آن سهل و مضر و فرط آن با آب عسل جهت خشونت قصبه

ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و به تنهائی در بینی جهت رفع بد بوئی منخرین و جوانب دیده چون شانند که تفتیح یابد و در گوش گرفته

کری کهنه را زائل گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدان جهت آن وجه ایارج و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از سموم است مجرب است

و اگر بیخ آنرا قدری سرد ندانند که هرکه کند و گذارند آنرا بیناید و اما باید که بیندازان دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت ایرسا تا دو مثقال بدل آن در اسهال نیم وزن

ثلث آن ذریون با بیست مثقال نیز و گویند سورنجان سرست مصلح آن عسل و چهار مثقال و حب سنبل و در بعد و در قوت دون آن در دیابا در تخم یافت اسطارالوس

یطالی بکسر همزه و سکون یا و فتح سین و ضم لام و فتح را مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانی است بمعنی ستاره که مقصود بسیار تشبیه

است جهت شباهت برگ آن با برگ ستاره و صاحب تحفه نوشته که در طالبان از رو به نگاه با شد و منعش است و در جرعه افزار نشاند اما

زرده گیاه مذکور خواهند شد و سپستان نباتی است زیاده بر یک وجب ساقهای آن پر گره و ساق آن مایل به سیاهی و برگ آن با هم متفرق و از برگ بلوط بار یکتر و کوچکتر

و شفیر و دارد و طعم آن شرین و تخم آن با یکجا در آن و گل آن این زرد و چون بر گویند تر آن را در اطراف کنند و ظاهر آنرا سنگ آن قدر گردد تا لنخیر و منع جرم آن

آن در آخر دوم گرم و خشک و معتدل بیز گفته اند افعال و خواص آن مجرب و منع شامیدن و مثقال از تخم و برگ آن با شراب جهت گزیدن هوام و بدستور ضماد

آن و شامیدن دو مثقال آن با نبیذ ابطال گرد او قبیه شراب که جهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقاء و نقیت و ادرار و غرغره بطبیخ آن با شراب جهت

قروح و ثبور زبان و منع انسداد قروح دهان و تسکین او جاع آنها و لهاة و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و تعویر آن مسقط جنین

و گفته اند آشامیدن گره اول آن جهت تب ربع و گره دوم آن جهت تب الغب ملتهب و گره سوم آن جهت تب ربع و چهارم آن جهت رفع تحیره و تعلیق بیات آنرا

اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مصلح او عسل مصلح آن کثیرا است اسل بکسر همزه و فتح یا و شاه تحتانیه مشدد

و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است اسم اسل جهت آن گویند که شاه گاه خود را در منقار گیرد و ساذج و انبار گوزن و کاو و کوهی و مهتاد پاره سنگها بیخ

با مو جره و الف و فتح راء و کسر سین مهمله و سکون یا شاد تحتانیه و قطای لزان بر فتح کاف فارسی و ها و الف در باره ملبند لهپان دوازده

منبت و ساخ است جهت انکه شاخ آن کوهی شعب و دوازده شعبه با شند و شاخ و شمعت ها بسیار بسیار شبیه بدان است

در جرم بلکه از آن صلب‌تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر ماهیت آن حیوانی است جبلی و غیر جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامن‌های کوه‌ها که درختان بسیار
باشند میباشد و این را ایل نامند و بزرگی چوب برو خته این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و
نوع دوم آنکه در کوه‌های گرم سیر میباشد و از ایل بزرگتر و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوه‌های سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این را
بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشه‌های گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است
و سه آنها هر سال در هنگام پائیز شاخ می اندازند و شاخ دیگر فوراً بر سر شان برمی آورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از صد سال شاخه دیگر
در آن بهم میرسد و لهذا العهدة بر شاخه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از صد نفر نقل نموده که او صاحب صد شاخه را
دیده بود و نوشته که گویند مراره ندارد و چنین نیست بلکه مراره آن بسیار کوچک است و چون سر شد از صفرا بزرد خالی میشود و بر کبد آن چسپیده میباشد و لهذا
ظاهر نمیگردد و گفته اند چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون مشک طرا شیع بخورد بر آید طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص
آن گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه سرد و تر گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص کباب
عنوان تشنه باشند بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند و بگذارند
که افطار بسیار نماید بعد صید فوراً ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار بگذارند که بماند که بترد و متعفن میگردد پس طبخ نمایند
با آب و اندک شبث تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای حریف بسیار تناول نمایند و بعد از آن اشربه لطیفه سکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانید مناسب و چون
شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کتیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصاً
با ادویه معینه بر آن و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحه معاء و قولنج صعب سپیده سفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور
یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا شسته اکتحال آن نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن و تنقیه قروح آن و
[illegible]

125

[illegible]

جاری میشود و در کودکانی که در گوشه چشم ایشان تجمع میگردد و دیر و در ایام متجدد و بسته میشود و آن دمعه آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و دیگری سمیت در خود یابد سرطان اگر نیز بخورد جهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد و لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گزدن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایل عارض میگردد کرب شدید و غشی و هم سم قاتل است علاج آن آشامیدن کتیرا با روغن گاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن تیل زهره دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است

فصل الباء مع الالف

بابونج بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند **ماهیت** آن گیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بر آن و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** گل آن ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای علل و تحلیل ریاح گوش و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا و مقعده و رحم و تحلیل و تلیین اورام آنها و سینه و سایر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب رطب و احتباس حیض شرباً و ضماداً و طلاءً نافع و بدل [illegible] رو [illegible] گرداند و [illegible] جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور ریشه آن با سرکه جهت قطع نزلات در ابتدا و درد چشم [illegible] آن [illegible] باید بعد از تنقیه ماده باشد و ضماد [illegible] آن جهت قلاع دهان و [illegible] جهت [illegible] نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن تنها جهت درد چشم و بخور آن در آتش جهت گریزانیدن هوام و [illegible] مقدار شربت آن تا شش مثقال بدل آن قیصوم و بنجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن گرمتر و خشکتر و در افعال قوی تر از گل آن یک مثقال با شراب و عسل [illegible] است و روغن آن که گل آنرا در روغن کنجد چهار وزن آن انداخته و در آفتاب گذارند و بعضی تکرار تجدید نمایند [illegible] و یا آنکه در آب بجوشانند [illegible] آن بسوزد [illegible] و اگر [illegible] طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب آید و اگر خشک باشد نصف وزن [illegible] آن [illegible] صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن محلل اورام بارده و مرخی و منضج رطوبات و [illegible] جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی [illegible] عرق [illegible] مسام که از سر باشد [illegible] و تحلیل ریاح [illegible] درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه

بادآورد بفتح باء موحده و الف و سکون دال مهمله و الف و همزه و فتح واو و سکون راء و دال مهملتین لغت فارسی است و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکت البیضا و برومی [illegible] و بسریانی [illegible] **ماهیت** آن نباتیست خاردار بقدر ذرعی و ساق آن بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن [illegible] و سفید [illegible] خاردار [illegible] مانند [illegible] و در جوف [illegible] آن چیزی مانند پشم و گل آن [illegible] و تخم آن شبیه [illegible] و بعضی [illegible] را بادآورد [illegible] شکاعی اسم عربی آنست و بادآورد اسم فارسی و تحقیق آنست که دو جنس [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] شکاعی در حرف الشین [illegible] خواهد شد [illegible] تحقیق نیست که ساق بادآورد [illegible] سفید [illegible] زیاده بر آن و در بیخ ساق آن [illegible] و گل آن سفید و اطراف آن سه خار [illegible] نازک [illegible] شاخهای آن [illegible] و در جوف آن چیزی [illegible] چون گیاه آن خشک گردد باد آنرا برکند و پراکنده نماید و لهذا آنرا بادآورد نامند [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک در اول [illegible] حرارت است ولیکن برگ و تخم آن با قوت [illegible] و تخم آن قوی تر از [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

۱۲۶

و تقویت آن و حبس البول و گزیدن هوام و تنهای که بسبب ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یکدرهم تا یکدرهم و نیم و مضمضه بطبیخ
آن بهتر از طبیخ برگ آنست جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن و داء الثعلب و سبلاق تازه آن زایل کننده آن و مجرب و آب آن جهت رفع
تشنگی و التهاب و چون بخایند و بر لذع عقرب و رتیلا گذارند بسیار نافع و از خاصیت آن است که چون در خانه بپاشند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند
تخم آن جهت کزاز خصوصاً کزاز اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر مفید مضر ریه مصلح آن قیر وطی مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از
آب آن تا سه مثقال **بادرنجبویه** بفتح با و الف و سکون دال و فتح را مهمله و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه فارسی است
و بعربی مفرح القلب نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و دو نوع میباشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن
پر شعبه شبیه بریحان و گل آن بنفش مایل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر ربیعی و صیفی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود نه ریشه آن و تخم آن شبیه بتخم
کتان و کوچکتر از آن و غیر این را بقلة الاترجیه و ترنجان نیز نامند و نوع دوم نیز در بوی شبیه بآن و تندتر و برگ آن مایل بزردی و این صحرائی و بستانی نیز میباشد و ساق
و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم و حکیم میر محمد مومن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه
نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود و گویا این نوع را دوست میدارد و جمعی هر دو نوع را یکی میدانند و چنین است و بالنگو نیز نیست زیرا که تخم بالنگو باریکتر و بلند
تر و سیاه نیلی و تخم این از کتان بزرگتر و کوتاه تر از آن و غیر گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده آن
ریحان سبز و بزرگ است و در بوی مانند شاسفرم **طبیعت** آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بگشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این
قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح **افعال و خواص** آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکا و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی ملطف و دافع کابوس
شاد و اکلا و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و بعضی امراض و کلیه و گرده و دفع سموم مطلقاً شرباً و ضماداً نافع
و خاییدن برگ آن جهت ازاله بوی شراب و بخور بعضی بد بوی دهان بسیار موثر و تا سه درهم آن با سه درهم لطرون جهت قرحه امعاء و مقعد و سه مثقال آن با یکمثقال
لطرون جهت دفع سم قطر و سمارخ مفید و جهت انگر ازالة اختناق عارض از شرب قطر و سمارخ باشد و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس
و نفس انتصابی و سایبده آن با شکر سپید تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ و عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین
اوجاع مفاصل بسیار قوی که در جهت و بخاصیتی که دارد بالعرض نیز باشد چنانچه محلل و دافع سودا است و باسرکه محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن تا سه مثقال
جهت ازاله خفقان سوداوی و تغییر سوداوی و تقویت معده بارده و لطیف طعام غلیظ و در دفع وحشت و خواب پریشان و طلا با سرکه جهت جرب سوداوی و حکه و نار
فارسی اکلا و جهت خنازیر و قشعریره و ناقص حمی در حمام معتدل و بوییدن برگ آن جهت تفتیح سده دماغ و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر
و رگ گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کثیرا بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازه آن تا بیست
درهم و تخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن و یکمثقال آن جهت دفع لرزه و قشعریره و بعضی نافع مقدار شربت آن دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین
مذکور **بادروج** بفتح با و الف و سکون دال و ضم را مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی و ترهٔ خراسان و ببهندی بابری
و بلغتی تلسی جنگلی نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و ساق و کم بوتر از ریحان گل آن مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر
نامند و بستانی میباشد و بری است و در تحفة المومنین نوشته که ریحان الحماحم شیرازی باشد که از شیراز می آورند و با شربت قند میخورند سبز رنگ
آن خوشبو است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی
دل و قوت شامه و مفتح سده دماغی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع اختناق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و قطع جگر بارد و سده سپرز و در بیرون
سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و درد پستان و تنهای جهت گزیدن عقرب و زنبور و سایر هوام و پستان جهت
تحلیل ورم آن با شراب جهت تبهای کهنه منسوب بکیوتر که عصیره آن با شربت آن بسبب بعضی حاد است آنکه آن در اشحاق چطر با آن میکنند و مسکن حمیات

۱۲۷

128

وطلای آن جهت ورم چشم ومنع نزلات وقطور عصاره آن جهت جلای بصر ودمعه خاییدن آن جهت رفع کندی دندان وزوال رطوبات عارضی سینه

وششش واز خاصیت آن آنست که چون صنع نمایید دراول نزول افتاب ببرج حمل بخو بکه تمام دندانها برسد سالم میماند دندانها تمام سال از وجع والم

وچون کسی آنرا خورده باشد وعقرب باو رانگزد احساس الم آن نمی نماید وگذاشتن خاییده آن در گوش جهت تسکین وجع آن وشرب سعوط آب آن با سرکه

جهت رعاف وجهت استنشاق آن بعطش وسزاوار آنست که در اوقات چشمها خود را بهم گذارند ونخوابند در وقت طلوع ونخجنین در هر عطسی گویند طبیب باطن است

مواد گرم معده واکثار آن سبب تولد ریاح وابخره غلیظ وخلط مرار روی خصوصا چون با کواخ بالجمله تناول نمایند باعث ظلمت بصر وسدر گردد ومصلح آن سرکه

وخیار وخرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال ومثل آن بوزن آن شونیز واز خواص برگ آنست که چون بخایند ودر آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد وتخم آن

مانع تولید سودا وجهت عسر بول وتحلیل نفخ وضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال وروغن آن که آب برگ آنرا با سه مثل آن بروغن کنجد بپزند

تا روغن بماند طبیعت آن گرم وتند وجالی وآشامیدن نصف اوقیه آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده وطلای آن جهت دفع مواد بارده وتحلیل

رطوبات وتقویت اعصاب نافع **پادزهر** بفتح با والف وسکون دال مهمله وزای معجمه وها وراء مهمله اسم فارسی جسمی باقی است وبعربی حجر السم نامند وگاه

بار البادل میکنند وفادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد وگاه دال را می اندازند وبازهر میگویند ووجه تسمیه آن گفته اند بادزهر است که یک زار انداخته یا زهر

باشد نامیدند ودر قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت وآن حیوانی وسنگی میباشد وهر یک را انواع بسیار است اما حیوانی پس آن سنگی است که در شیردان

ومازود ویا زهره بعضی حیوانات مانند بز کوهی وگاه کوهی ومیمون وقنفذ یافت میشود وشنیده شده که نزدیک زهر آن تکون میابد وچون مطلق ذکر

مراد حجر التیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بز کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس باشد وآن باشکال مختلفه میباشد طولانی وسکلی ومدور

وبهمین جهت اگر بر چه منعقد گردد بشکل همان میگردد مثل آنچه بر چوب مخلوطه ویا تخم آن منعقد شده باشد طولانی وسکلی میباشد واین بر دو بسیار خوب است

اگر بر چیزی دیگر مانند استخوان یا نخود یا سم سنه شده باشد بشکل آنها میباشد وآن چوب ویا تخم مخلوطه را اسفرنا وزهر می نامند وبهمین آن اکثر لیمی است یعنی

در جوف آن میباشد آن پشم اگر کم است چون در آب اندازند ته نشین میگردد واگر بسیار است بر روی آب می ایستد وانچه در اماکن دیگر غیر شبانکاره ولواحق آن

بهم میرسد بسیار ضعیف است وکم خاصیت است مانند کوهستان هند ودکهن غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلوط بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است

وخوراک آن حیوان اکثر آنست ودر جاهای دیگر نیست ومقدار پادزهر در بزرگی وکوچکی مختلف میباشد وتا چهار مثقال دیده شده ورنگ آن اکثر سبز زیتونی تیره ویا

صاف براق وجرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد وگویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان بر می آورند نرم میباشد وبرسیدن هوا

خارجی صلب میگردد وبجهه دیر آوردن در دهان می اندازند ومتقلب بان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند ولهذا لغزاً آوردن از دهان وانعقاد براق ولمس

میباشد وشاید وجه براقیت وملسیت آن همین باشد زیرا که پردهای زیرین آن نیز املس وبراق است وبعضی آنرا تقلید نیز میکنند از عبرو کندر

وچند دوای دیگر در هم کرده بشکل پادزهر میسازند وفرق آنست که چون سوزنی را گرم کنند ودر آن فرو برند واگر سوزن فرو شود ودود دزدی

از آن ساطع گردد جعلی است واگر سیاه گردد جعلی است وگویند امتحان حقیقی آن است که چون با ناخن سوده نشود بر کف دست مالند خاکستر سبز گردد وچون

قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منعقد گرداند وسائیده آن سرخ مایل بسیاهی باشد وسرخ وزرد وسبز آن متوسط است ودر اصل است که کسانیکه آنرا دیده اند

از دیدن جوهر وقماش ورنگ آن درمی یابند که جعلی است یا معمول ومصنوع وعلامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر وبا قوت وخوشحال میباشد

واز سیاه شدن اشتال خود دور بوده تنها میگردد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم ودر اول سوم خشک **افعال وخواص** آن مقاوم سموم حیوانی ونباتی جمیع امزجه رافع آن

سموم حاره وبارده حیوانیه ونباتیه ومعدنیه است وجهت آنکه ادراک خاصیت فرکیب جوهر او زیاده است لکن خاصیت وجوهر با توجه به آنها وتقویت قلب

وروح ودماغ وحواس وقوا مفرح مقوی قلب وحرارت غریزیه وباه ومفرح ونفاس ودر ثقل سامه است شرب وطلای آن با آب گشنیز تازه جهت اورام حاره وبا گلاب جهت طاعون واورام بارده

وباشیر اب جهت گزیدن مار وافعی وعقرب ودهان فاران ... ودر سرسام ... جمع آنها ... باب ... نیز بطور ...

جهت گزیدن هوام و نیز در زهرات بر موضع جراحت آن جذب سم نماید و بتدریج دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند
و حیوانی پادزهر آزموده را در دهان نگاه دارند و ... تمام بخشد و اگر چند عدد پادزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند
... پادزهر را کسب نموده باشد ... بمقدار شربت آن از یک قیراط تا ده قیراط و در بعضی از چهار دانگ
... تا سه قیراط تجویز نموده اند و یا زیاده از آن کشنده ... و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون و مصلح آن
اشیای سرد ... بدل آن ... حجر الایل و اگر نباشد پادزهر معدنی نوع اعلی و یا زهر مهره صافی شفاف کهنه و یا زهر جدید است و کیفیت ظهور و اطلاع ...
... نارس ... در اول فصل بهار ... پادزهری در قرابادین ... ذکر یافت و ...
ولایت ... از صدر ... کهن است ... گاو کوهی و گاو میش ... بسیار سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا ...
... و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزایر ... سند و چین نوعی از پادزهر ... بهم میرسد که از روده ...
... آن ... و ... بشکل دل مرغ و نیز پادشاهان آن سمت بقیمت اعلی میخرند و در خزاین خود نگاه میدارند ...
خواص و منافع بسیار ... **پادزهر قنفذی** ازجمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ تازگی اطلاع بر آن
یافته اند ... بشکل ... طولانی ... بمقدار جوز ... طولانی ... بعضی از
قنفذهای ... از جزایر ... فرنگ ... و گویند که آن جزیره ... و علامت ... آن حیوان روز
بروز ... و ... از میان ... چون ... بطبیعت آن گرم
و خشک در سوم ... **افعال و خواص** آن آنچه شنیده و مشاهده شده ... جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و ...
... و تقویت ... نافع است و طریق استعمال آن ... که در ظرفی بمقدار ... آب شیرین خالص صاف
میکنند و ... در میان آن ... آب تلخ گردد ... بعد ... آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند
... بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک تحلیل میرود ...
... سید محمد رضا خان بهادر ...
... دو عدد ... بود ... چهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند ...
... تعبیر حالت ... فایده بسیار بخشید ... خواص ... پادزهر ...
... و معادن آن ...
... که از نواحی ... است ... آنکه خوشبو و ...
... زیاده ... و دیگر آنکه چون ...
... زهر مهره ... دیگر آنکه ...
... و گویند ...
... سبز و زرد ...

۱۴۹

افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم [illegible] مقوی [illegible] و حافظ [illegible] جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت

فقط و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مفرح و مقوی اعضای رئیسه و مفاصل و محلل [illegible] اورام حاره و بارده

و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق النفس [illegible] و خفقان و ضعف قلب و سدده و اسهال [illegible] طاعون و با نافع شربا [illegible] با عرق بیدمشک یا عرق [illegible]

مناسب دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا [illegible] جهت [illegible] صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و تعفن

اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعضا [illegible] رازی گفته که آنرا در دفع سمیت [illegible] و هر که دیگر [illegible] و آن پادزهر [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] در رساله پادزهر [illegible] نوشته [illegible] در حالت [illegible] قصد کرده [illegible]

[illegible]

صحت یافت و گویند [illegible] آفتاب [illegible] فی الفور [illegible] استعمال [illegible]

و از آن [illegible] عرق [illegible] و افلاطون [illegible] که آن سم را [illegible] و سایر عروق بدن [illegible]

سمیت خالص [illegible] قاتلی که باشد [illegible] مبادرت در خوردن آن نموده [illegible] خواه آن سم [illegible]

و اگر آنرا [illegible] سم [illegible] ارسطو گفته که اگر از پادزهر [illegible] انگشتری سازند و در دست کنند [illegible]

[illegible] سموم [illegible] انگشتری [illegible] اگر [illegible] طعامی مسموم [illegible]

و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری [illegible] سموم گذارند [illegible] نافع است [illegible] گفته اند که اگر بر این سنگ [illegible] عقرب باشد صورت

عقربی نقش کنند [illegible] انگشتری [illegible] عقرب [illegible] آن انگشتری نیز اثر دارد

و چون در دهان مسموم گذارند [illegible] عقرب [illegible] گفته اند که چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

در قرابادین کبیر ذکر یافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴۰

ان مقوی معده و مفتح سده کبد از غیر آن نیز رسیده باشند زیرا که خود سده کبد و طحال است و ملین جلابات و بارد و معین تلیین طبع و بهر که قابض و مدر بول و با انجا فقط

مسکن اوجاع حار و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع سستان که بد بوئی زیر بغل و کنجهای آن باشند و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و حاده و

بواسیر و مولد سودا و ادمان آن یعنی مداومت بر آن مسود رنگ و خشارو محدث شوره و قوبا و بواسیر و درد چشم سودا و و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتهای چرب و روغنهای

مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و تناول نمایند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پخته آن بمقدار یک اوقیه

و در شراب خوب بمالند و بیاشامند در ادرار بول نماید و چون رب آب حاده که بادنجان را در آب جوشانیده باشند نیمگرم و دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زایل گردد

و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر ثالیل بمالند قطع نماید و چون اقماع یعنی دنباله آنرا در سایه خشک نمایند و نرم سائیده بر بواسیر و سایر امراض مقعده بپاشند

بعد از آنکه آن موضع را به روغن بادام تلخ یا بنفشه یا بوته چرب نموده باشند و اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد و پس آورده بفشارند و آب آنرا

بگیرند بمقدار ده یا پانزده مثقال و یا پنج و شش مثقال تنکار سیاه که بهندی گرا نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است و مجرب است و چون بادنجان مانی حایبه را

با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آنرا بگیرند و با هموزن آن زیت با آتش ملایم طبخ نمایند تا آب فنا و روغن بماند و روزی بر ثالیل بر آمده بمالند و شب ثقل آنرا

بر آن ببندند آنرا زایل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سر از دگی مفید و چون بادنجان زرد شده رسیده را

با تخم بپزند تا مهرا شود و تخم آنرا نرم سائیده با موم و روغن بر شقاق میان انگشتان پا بشند یا بمالند در حال زایل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند

و پر روغن کند و پر کرده در تنور نیمگرم بمقدار یک روز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند

جهت بواسیر سعدیل الهمار سفید طولانی و یا بنفش نیز تخم با حدت آن ردی و مضر و از آن در روات زیاده نوعی است که در هند و بنگاله باره مسیا نامند یعنی

دوازده ماه ثمر رسیده و ثمر آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی است تا یک بالشت و زیاده و غیر طولانی نیز و بی تخم و نیز میشود دیگر نوعی که نیز دوازده ماه یافت

میشود سفید و مدور کم تخم میباشد در نیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آنرا بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر

بگذرد و سوراخ دیگر که بگذارد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند تیره و فاسد نگردد **بادنجان بری** که بهندی بهت کتائی نیز گویند

اقسام بادنجان بری بیابانی که خشبون نامند **ماهیت** آن نبات آن بقدر درختی و زیاده بر آن و برگ شبیه و خار دار و گلش بنفش و سفید و نیز پستاده و ثمرش بزرگتر بیست و شقیقه

که پیدا باشد میشن از کنار رودخانها و صحراها و سواحل سیلها و ثمر آن بقدر زیتون دیگر دانه و پر خار و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد میگردد و

طعم آن بسیار تیز و مایل بتلخی و با لورقیت **طبیعت** آن گرم و خشک تر از بستانی است و پر مشهی است **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت اقو...

بلغم و سیاه کردن مو و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفراوی و درد پهلو و عسر البول و اطلاع حر شامه و قتل کرم دندان و تخم ...

های زبان و تخم زانو و گفته اند چون گیاه بادنجان بری معتدل جمع نموده کوده آن گرده کوچک و در آن طرفی سرتنگ بگذارند و در کوزه بزرگ

گیاه بادنجان بری را پر نموده بالای آن خار و خاشاک با سرگین گاو خشک چیده بر افروزند با قدری سوخته آنرا از آن جدا گشته در آن ظرف جمع کرده ...

را بر دارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و بهر چیز ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارد و رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد و رطب کهنه مفید است **بادیان خطائی**

بفتح باء و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یاء از ادویه جدیده است **ماهیت** آن ثمریست

جوزی رنگ هشت پهلو و بعضی بیشتر بهم پیوسته بهم بالا آنها بشق و در اندرون آن تخم کوچک بیز جوزی رنگ و طعم آن ...

شبیه بر ازیانه ولهذا آنرا بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن با ثمر رازیانه است و از ممالک خطا و چین و کیر یادات سند آورند بهتر آن مستعمل تازه

و تند طعم و رایحه است و کهنه آن که سیاه رنگ و طعم و رایحه آن بر طرف شده باشد غیر مستعمل **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و منسوبست بیشتری **افعال و خواص** آن اعمال آن مفتح و مقوی معده و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و حیض جهت امور زکوری با اتها خلافی

طبیخ ... مصلح آن بریان نمودن آن است **بادرنجبویه** با والف

بفتح با و الف و سکون [illegible] و فتح [illegible] و دال مهمله بلغت فارسی است و بعربی [illegible] و بیونانی [illegible] و بترکی [illegible] نامند و باین

نام معروف است ماهیت آن صمغ نباتی است برگ آن شبیه برگ [illegible] و ساق آن باریک [illegible]

[illegible] آنچه بتحقیق پیوسته [illegible]

[illegible] برنگ [illegible] و بتدریج [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

[illegible] از آن [illegible] جدا [illegible]

[illegible] بهترین آن تازه [illegible]

[illegible]

این بهترین همه انواع است طبیعت آن گرم در اول [illegible] و خشک [illegible]

[illegible]

[illegible] جهت [illegible] سموم [illegible]

[illegible] جهت [illegible] بول و چون [illegible] روغن [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فوراً با کمال سوزش و چون بموضع وجع مفاصل را ضماد نمایند و یا روغن را نرم سائیده بران بمالند وجع آنرا زائل گرداند مضر گرده و مصلح آن کثیرا و عسل است

باربلو باین بفتح با و الف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بچشم است و غلط کرده کسیکه آنرا اصریمه الجدی دانسته و بعضی سقلیتو و بعضی قلوماین نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است بی ساق و برگ آن محیط برآن و مایل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزد یک ببرگ آن ثمرها رو ییده و سر آنها گرمی شبیه بدلق و مزغب با رطوبتی لسیار چسبنده که بر جامه و غیران هر چه رسید میچسبد و تخم و ثمر آن را جمع نموده در سایه خشک میسازند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و صحراها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر آنچه نزدیک آن باشد میچسبد و برگ آن بیمقدار **طبیعت** آن گرم و خشک و منسوب بحفظ است **افعال و خواص** آن محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن اقوی است و اکثار شرب آن پر دو مصدع و بول الدم و اکتحال آن با شراب جهت جلا و تحفیظ النفس سپرده و تخفیف منی حتی آنکه چون مسی و سفت کردن با آنکه زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند و چون بمقدار یک درم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم آنرا با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سودا را تحلیل نماید و در ابتدای دوره حمیات لرزدار

بازی بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی باز نامند **ماهیت** آن از جمله طیور سباع شکاری معروف است اصغر مایل بسفیدی و زرد و منقار بقدر او سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگتر از صقر آن است و پادشاهان آنرا شاه طیور مینامند و جهت تعلیم و تربیت آن نموده در صید و شکار آن را میبرند **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب بشتری است **افعال و خواص** آن بطی الهضم و در سکنجبین تحلیل اورام و ضماد آن بسعوط نموده جهت ازاله جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و ظلمت دید و سعوط زهره آن بعطا موثر و طلای مکیس آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزند و تبخیر آن جهت اسقاط جنین بسیار مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

باشق بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و بعربی صقر و به یونانی جره نامند **ماهیت** آن از جمله جوارح طیور است و جثه آن کوچکتر از بازی است و در قتل زاغان بعیند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن لطیفتر از بازی است و چون گوشت آنرا نمک سود کرده بسایند و سعوط نمایند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن بمقدار شربت آن یک مثقال مجرب دانسته و سعوط زهره آن بستور و مانند آن جهت نقصان سودا و تیرگی قلوب زهره جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قوی تر از زهره باز و طلای سرگین آن جهت ازاله کلف مجرب و روغن آن که آنرا با برنج اجزا در آب بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت عرق النسا و وجع مفاصل و امراض عصبانی قوی و گویند از خواص آن است که چون چشم آنرا در پارچه کبود بسته بر بازو چپ ببندند از طی مسافت ماند نشود

باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره و چون لام را تخفیف دهند با الف ممدوده خوانند بلغت قبطی و مصری فول و بعراق جرجر و بسریانی کوکی و بیونانی قوباوس و بلغت سنجری کالوسکی و بهندی کوساتا نامند **ماهیت** آن حبوب معروف است و درخت آن طولانی میباشد و برگ آن تلاف آن اندک گرد و باریک و در سر شاخها دو سه چهار دانه تا هفت دانه میباشد و هر دانه قریب به بند انگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و ما بین هر دانه اندک پرده فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آنرا و همچنین لوبیا را نامند آنرا اعدار و شمر دگویند و مغز و پوست بیکدیگر را استقشه خوانند **طبیعت** تازه آن در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه دگل آن گرم با اعتدال و لطیف تر و پوست اندرون آن مجفف و قابض **افعال و خواص** آن محلل و منضج و سریع الانحدار از معده و جهت سده و جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحه معا و اسهال مزمن و چون با آب و سرکه پخته و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه معا و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلا و رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیت سنگ و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد و در ابتدا و خصیتین

۱۳۳

با سرکه و نعناع پخته باشند و با طبیخ آن یا عسل جهت تحلیل دبیله و ورم بن گوش و زیر چشم و با کندر و گلسرخ و سفیدی تخم مرغ جهت بر آمدگی حدقه و با گل خطمی و
امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته آن با شراب جهت ورم جالبین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و شب یمانی و روغن تیون که بهتر
و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته‌اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آن را بر جرح زلو و امثال آن گذارند قطع سیلان خون آن نماید و
سبوس آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت است و در ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن فادزهر گاوی جهت سم
و سطری بلکه چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برص و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش بهق مجرب و گل آن و سکون حرارت دماغ و چون باقلا
قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بسر طفلی که خواهند نبرید موی در آن عضو سر و بدو موی را از رستن باز دارد خصوصاً
که آن موضع را از موی سترده باشند و مکر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مبتلای باقراط است مصلح آن مقشر نمودن و پختن با سپیدی
و در آب ریختن آن آب بسیار پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محکرات خواهد آشفته و نعار شر
بدل باقلای کهنه نخم آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست است و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع باقلای قبطی و باقلای نبطی نوعی دیگر
باقلا معروف است و بقدر ترمس سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و ثمر آن مطلقاً مانند نخود و برگ آن بزرگتر از برگ باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ طبیعت
آن سرد و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت مواد و اسهال مزمن و در فوائد بلیغ تر از باقلا
معروف است باقلای مصری و باقلای قبطی نیز نامند باقلای هندی با جیم و الف و قاف و کاف و را و هاء مهمله و هاء آن بنسکی است هندی عظیم برگ آن از کلان تر
طولانی پر از شیرین به قدر برگ ترنج و سبزتر از آن و شیر دار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندکی شیری رقیق بر آید و چون تنه درخت آنرا مجروح سازند
نیز شیر بر آید اما کمتر از شیر درخت بید و رقیق تر از آن و برگهای نو رسته و شاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده به شکل غنچه سبز رنگی باشد اهل هند آنرا پخته نیز می‌خورند
و با پیه و گوشت لذیذ و چاشنی دار می‌باشد طبیعت آن ظاهراً سرد و تر باشد و شیر آن با قوت قابضه در ادویه افعال و خواص و منافع آن میگویند
جهت دفع دامیل و بثور و جوششهای اورام حار و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در دفع و تحلیل اورام و دامیل و رسانیدن و قائم مقام لبن انجیر است و ضماد برگ آن نیز
باقلای هندی با با و الف و سکون لام و فتح نون مهمله و هاء و یا و هاء الف و با و الف هائی را نیز آورده است و آن شجری است بهر کشیر بلبل شبیه به بالو در شکل و رنگ تنهاد و بچه نرم باریک
کوتاهی و تنها جلبیده ورد و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن نیز بعضی مخروطی و مشرف و دو قسم می‌باشد نوعی اندک تناول به و حاشیه دار و آنرا ناشری می‌نامند و دوم
آن بقدر یا بکت کلان و زیاده تر است و لوبیه دوم آن کم در آب و این راشکری نامند و در هند آنرا انار با سیار بزرگتر و این و فور دارد نسبت به نوع اول
آن سرد و تر در سیم و در اول خشک افعال و خواص آن مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و دق و فواق و تشنگی و سوزش
و ضعف اورام و دق و خفقان آنرا با یا حوره و شکر و قره آبیاری آنرا جهت استسقاء حار و مزور آن و مفرح آن بسیار لذید و محرور المزاج موافق تر و تقیع پوست
آن جهت حبس البول الدم و خوردن آن تقویت روده و پوست تنه درخت آن قریب با پوست بیخ اشخار است چون پوست درخت آنرا گرفته پوست سیاه
رنگ بالای آنرا تراشیده مقدار چهار تخم آن کوفته کرده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده
بنوشند و با سفال هم حکیم شده باشد در سه چهار روز که بیا شاید بعد از بعد انقطاع زایل میگردد از بعضی مردم دیدم و مصلح آن انیسون و گلقند
باقلای سفید کوهی است بالکل هندی با با و فتح جیم و الف و فتح لام و سکون کاف و ذال معجمه و سکون را و دال و کسر یا و هاء و هاء آن نباتی است که آنرا
تا بقدر یک قامت و بر اگنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و با خرد اکبر بیرالیحه طبیعت آن گرم و تر و منسوب بشیشت افعال و خواص
آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و جهت با زهر شکار و با سینه مانند که دارد و ضماد برگ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کات سفید
سفید درکتا با گلاب و آب لیمون نیکو سحق نموده برقوبا و سرخ پا بمالند و بجهت رفع رفع آن در ضماد پیشه نیز ضماد پوست بیخ تازه آن با فلفل و کتا بلی بیرسد
از هر یک یکی در اسرکه و لیمون یا با بسیار نرم سائیده و مالند و در سا یکروز آن نمانند و بر قوبا و خوب بمالند با احتیاط روز سوال آن زایل گردد و چون بیخ آنرا با

۱۳۳

پالوست در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب و در شصت توله آن ده عدد فلفل و ابا پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته قرص
ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب سوده بر ثوبا بمالند در چند مرتبه زایل گرداند مجرب است و نیز چوب بگیرند از پوست بیخ پالک جوهی
و فلفل سیاه از هر یک پاو آثار و زنجبیل سفید بریان و ششم ... و مازو سبز و کات ... از هر یک چهار دانگ همه را نرم سوده با آب لیموی کاغذی دوازده پاس
سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب یا گلاب رقیق سوده موضع ثوبا را با پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند در چند مرتبه
باعون الله تعالی زایل گردد دیگر بتجربه رسیده نوعی دیگر برگ درخت سیج که نوعی از زقوم است بر آتش گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب
از آن برآید و پوست بیخ پالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بدستور آب برگ مذکور را گرفته در آن سائیده ثوبا را
از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است **پالنگو** بفتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو ماهیت آن نوعی
است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز مایل بسفیدی برگ آن بی کنگره و تیز و تخم آن ریحان مالیده تر و لزج گردد در افعال قریب بتخم شاهسفرم طبیعت
آن گرم و تر در آخر اول **افعال و خواص** آن مقوی قلب و جهت خفقان و رفع تشنگی اسهال صفراوی و دموی که از معا باشد با گلاب مجرب و جهت
سعال تخم سفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است **پامیر** بفتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و را ماهیت آن ابن بیطار گفته
ابو العباس نباتی است و در بلاد مصر میشود و سیاه صلب بقدر ... و شیرین ... با اندک لزوجتی و در علاقی بعض شکل و در دو طرف آن اندک باریک ... رنگی
شبیه بغبیرا ... و نبات آن بقدر ... شاخهای آن ... رنگ و برگ آن شبیه برگ ... دراز
... آن مثل گل ... با علاقه پخته با گوشت میخورند و ... پخته شدن ...
... کرده میخورند و در بغداد ... آن نیز میشود ... طبیعت آن سرد و تر و ... زیاده از سایر ... **افعال و خواص**
آن قلیل الغذا ... آن ... موافق ... حاره ... و ... آن خوردن ... حاره بسیار ... آن ...
... در بنگاله ... بسیار ... هندی ... نبات آن شبیه ...
... شاخهای آن ... رنگ و برگ آن ... و گل آن شبیه ... خم آنرا ... با گوشت پخته میخورند
... **الببا** ... بفتح بای موحده ... اول ... و دوم ...
... الف ... ماهیت آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد ... از آن بزرگ ...
... آنرا در بنگاله ... منقار آن سرخ ... و سایر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش ...
... منقار آن سرخ ... و گردن ... طوق سیاهی ... آن بسیار ... آن زرد
... و این ... سیاه ... و ... اندکی ...
... آنرا ... منقار زرد و سایر بدن پستی و دیگر منقار زرد و ... بسیار خوش
... بعضی از انواع اول ... از نوع ... و ... این ... در بچه ... طوطی
... دیگر ازان ... منقار و سایر بدن آن سبز ... دوم ...
... حیوانات ... از طوطی ... و انواع دیگر ... منقار ... صوت
... که ... طوطی ... هندی ... الگ
... میخورند ... کنجشک ...
... سپید ... دیگر ... طبیعت آن دوم گرم و در اول ...

مشتری است **افعال و خواص** آن بسیار لطیف لطیف و مفرح دل جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل سفید و جود [illegible]

دل و زبان آن بورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین آن جهت رفع کلف و آثار و جلا کردن رنگ رخسار [illegible]

الجهت ازالهٔ بیاض چشم نافع است **بیر شیر** است که در بلاد هند بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قریب شیر است [illegible] اول مفتوح

و دوم مکسور و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح تای مثناه فوقانیه و **ماهیت** آن تخم نباتیست که اثر آن حدید حی [illegible] و ثمر آن بمقدار نارنجی [illegible]

و پوست آن چوبی تنک تیره مایل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و [illegible] بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر [illegible]

و شکل آن و در جوف هر ثمری [illegible] مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم آن تلخ است متفرد و آن [illegible]

و چون کهنه گردد بتدریج رنگ سیاه میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم یا اول چهارم **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت [illegible]

الجهت سفید بارد و بلغمی که باقی و اسهال تا وقت [illegible] نشود و دویم مفرط بدون [illegible] بنشود [illegible] از آن تنها [illegible]

مناسب و با ادویهٔ دیگر فاعل یا گلاب [illegible] جهت ضیق النفس و استسقا بارد و بلغمی و اوجاع ریاح بارده و لو [illegible] بلغمی و اوجاع مفاصل [illegible]

اکثر امراض بارده بلغمیه و سوداویه [illegible] امراض حاره و محرور المزاج [illegible] شربت آن [illegible] کهنه و قادر [illegible] است

[illegible] پوست آن [illegible] ناقع [illegible] آن بمقدار نگذارند که [illegible] گردد [illegible] اول مفتوح و دوم مکسور

یای مثناه تحتانیه و فتح [illegible] **ماهیت** آن ثمر درختی است [illegible] کثیر الوجود و درخت آن [illegible]

[illegible] و جوف [illegible] کثیر الرطوبت اکثر یک ساق بلند و بر سر آن شاخهای کوتاه و برگ آن [illegible] و از آن نرم تر و از

[illegible] و دیگر آن [illegible] شاخهای آن [illegible] از [illegible] در تمام سال [illegible]

و [illegible] سفید و [illegible] پوست آن [illegible] رنگ [illegible]

و طبیعت آن [illegible] و در جوف آن [illegible] در جوف آن تخمهای [illegible]

باریک سفیدی [illegible] پوست آن [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible] الیه آن [illegible] بطلا [illegible]

لذیذ میباشد و بهترین آن بزرگ بالیده کامل [illegible] شیرین شاداب کم [illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن

جهت [illegible] و جهت [illegible] و فراق [illegible]

و [illegible] از [illegible] و رطوبات باعث [illegible] زوال است [illegible]

[illegible] **الباب الصاد مع الجیم بجور الاکراد** بفتح [illegible] و سکون [illegible] و فتح الف و سکون کاف

[illegible] بجور الاکراد [illegible] بسیار استعمال [illegible]

[illegible] ساق [illegible] و برگ آن [illegible] بالیده و [illegible] ثقیل الرائحه

[illegible] ساق آن [illegible] از آن [illegible] میگردد

[illegible] ساق [illegible] آنرا [illegible] میگردد

[illegible] آن [illegible] گردد [illegible] تازه [illegible] مینماید [illegible]

[illegible] آنرا [illegible] الانتقال [illegible] آورد [illegible]

۱۳۷

را برو روغن گل حب یا نمایند والا صداع و ظلمت بصر آورد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و عصاره آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم گیاه آن در دوم **افعال و خواص** آن مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض بارده عصبانیه مثل فالج و صداع بلغمی و لیثارغس و کزاز و مانند اینها امراض سینه و شش آشامند سرفه و ورم طحال و صلابت آن بدستور بمقدار نیم مثقال از دو معدان و چون بر آتش اندازند و در رایحه آنرا استنشاق نمایند حل بارده دماغیه و سبات و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و تنبه مرگی و بایی خصوصا که از دوری بعضی حیوانات و نهان سبب قیلان و عروج بر حاسه باشد و جهت گریزانیدن سوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند و جع آنرا تسکین دهد و بسیار است که آنرا متفتت کرده بیندازند و قطور صمغ محلول آن بدستور لبن یا روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه تسکین و جع آن ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سام بلغمی و کزاز و صداع و فرس و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و مریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین عصب و چون صمغ آنرا استخوان بگذارند آنرا مقشر سازد و دگاه حل میکنند عصاره آنرا با این نحو که در حب فتان گرم بگذارند تا نرم گردد و دگاه بحسب اغراض و علل العینی دوایی سوده اقتران با آن اضافه میکنند مانند مغز بادام و مرد و سداب و مثال اینها ...کا اخراج نماید و علت راکه مقصود اخراج است تلیین یا در اردیه تحلیل و یا تفتیح و یا اذابت و شیار لبن آن جهت عسر البول و حصر و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسر البول و حصر و درد مثانه و محلل نفخ و در آن جهت جراحات خبیثه و عسرة الاندمال حادث از سموم انواع ... و اندمال اینها و رفع بدبو و قروح دهن حم و عرق النسا بدستور بخور آن چون در بینی زنان نهند ... ولادت نماید ... اسانی وضع حمل نماید و حمول ... اخراج جنین ... نمانید و چون مسوزانند آنرا اوبا زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح ... سریعا خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و مکر بیحرور بین مصلح آن ... باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یک مثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب البلسان **بخور السودان** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن نباتیست شبیه بقدر شبری شاخهای شبیه آن مایل بلا جوردی و گل آن سفید و با رطوبت لزج که بدست بچسبد طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسکن وجع ورم های غلیظ و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه ... و بخور مریم بفتح عربی ... **بخور مریم** بفتح با و ضم خای معجمه و سکون واو و راء و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون میم بفارسی ... بلغت ... **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر ... و گل آن ... بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل ... و بعضی کبود و نیز بیخ آن مانند شلغم و عریض تر از آن و سیاه و گیاه آنرا بخور مریم نامند و نبت آن جاهای سایه ناک و مستعمل بیخ آن است و عصاره آن قوی تر از بیخ آن و قسمی از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که گیاه عرطنیثا خار دارد و بر شاخ و ساق آن دراز تر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه برگ کلم و شاخ آن شبیه ببخور مریم و سیاه و لیکن بیخ آن شبیه بگره برابر آنکه ملیا باشد بخلاف بخور مریم **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سده کبد و تنقیه فضول آن ... از قطع ... و آشامیدن یک مثقال آن با آب ... و گزیر اکه ... و چون با عسل و یا شراب بیاشامند بیاشد اقوی و لیکن در بین آن باید کرد دو مثقال تجاوز نکنند و در اورام نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن ... و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زیل ... و خلط الدفع و ضماد آن با فاد زهر ... و ... جاذبه ... با سرکه جهت داء الثعلب و نقرس و النواسیر ... مقعده و ازالة الکلف و با روغن زیتون ... جهت ... و با ادویه محلله جهت خنازیر و سایر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن تنها در چشم نباید که ... آن ... حدت آنرا ... سوده استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ ... و ... آنرا ... بجهت فروج آن و ... جهت زوال ... که بسبب ... عارض شده باشد و غسول ... آن جهت ازاله

آثار شیره و کلف و داء الثعلب و طلا دادن جهت نقرس و التوای عصب نافع و چون پارچه صوفی را باب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضا می برآرد نماید تقاضای
قوی و قرحه آن جهت سقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع مضر بمقعد و محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن یکدرم و از
جرم بیخ آن تا یک مثقال از خواص آن بسیارست که چون به شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم با کرابیل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن بتمامه جهت تحلیل صلابت طحال بعد بیتم
آن حالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و بهق و نماز بر دو درم صلابت داء الثعلب و التحال آن جهت نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در سه افعال قویتر است
و قسمی از مخور مریم را گیاه شبیه بسبل و برگهای آن باریک و عسالیج آن بقدر دو ذرع و باریک در اطراف آن شعبه مانند اکلیل شبث و تخم آن شبیه بتخم شبث و تخم آن را
در شیع حمل مجرب یافته اند **پخته مربوش** شرابی را گویند که آن را باد آخیه و چوب تاشیده باشند و آنچنان است که شیره انگور را با گوشت بره فربه در دیگ کرده
باقی آن در سه حصه کنند و در دیگ می اندازند و پخته ساختند تا گوشت مهرا شود بعد از آن صاف کرده می نوشند **فصل الرابع الدال المهمله با السین دستقان**
بفتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب پادزهر بکان فارسی است و بدشقان و بدکشان نیز قائل اند و بلغت نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی
است شبیه بگیاهی که بفارسی پیرزنا نامند و عجز آن است زرد رنگ و فی باریک تر از زیره و بیرون نرم تر از آن است آن را بی زار با آب بالی ایستاده و اهل زرنیخ
دستبویه بجزء از آن بسیارند و گویند در آذربایجان بسیار است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت اورام
بارده بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن گشنیز گشت است مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم بدل آن یک وزن و نیم آن در بیخ و بوزن آن زیره کرمانی است
دلیل بفتح با و سکون دال مهمله و چهار نقطه هندی و فتح تا و سکون لام اسم ثمر درختی هندیست و مشهور بیل برابر چهار نقطه هندیست **ماهیت** آن درخت آن عظیم
و قریب بدرخت گردکان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب بسنبله سیر و باز دارد و پوست آن مرغوب و زرد و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار
و با بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بعضی بعکس و بابعض آن قریب برابر معز شعل و باز بعض ثمرات بخلاف سفرجل و پوست و تخم آن را جدا کرده در زیر طعام بلاو سکنارند و قلیه
دوجل میکنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در آن تخمهای بسیار پیدا شود و بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل
تخمهای بعضی طولانی و بعضی تخم زردالو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و تر **طبیعت** آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند **افعال و خواص** آن
تقویل و نفاخ و سوداوی و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث صیان بلغم خصوص بلغمی مزاجان و مقلل منی و مسمع شاه و تخمهای طعام و تخم آن
مدر بیخ قسم کرده یا دو دانه آن را سائیده با شیر و شکر با سخونه بیاشامند یا دو سه دیگر باید و دانه آن را کوبیده و از آخر آن مسهلات ایشان است و بفعل اهل بنگاله و بیدستر
مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است **فصل الرابع الدال مع الهاء** **دهر** بفتح با و را مهمله و چهار نقطه هندیست **ماهیت** آن درختی است
عظیم شاخهای آن پراگنده و از شاخهای آن ریشهها آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض و طولانی از کف دست بزرگ
تر و از برگ صغیر و لیکن تر و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیرات و بعضی جا در فارس نیز میشود و بزبان مردم آنجا انجیر الویل
میگویند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند
لبنی سفید می آید چسپنده **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن تا سیدن لبن آن محلل ریاح و اورام و مقوی باه و دافع
و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز باید یا ده و یا کم به قدر احتیاج
که از یکدرم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا هفت درم و باز بتدریج کم نمایند جهت بواسیر بلوچ که با سیلان خون باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت
احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازه آن بر اورام و ابتدای ظهور و نفوذ بر ورم کشاده ریاح و مجرب و بیرون اسبل است اگر مواد
کم است تحلیل می برد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و همچنین از مرهم است و چون برگ آن را اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج به بخیه باشد
و همچنین اندامهای آورده بر آن گذارند و حسی که سیر زده بسته و روز بار نکنند و تا شمسیر ساز و و از تاسیدن ریشهها و پخته آن مقدار سه درم با یک درم شکر سفید ممزوج نموده
بنوشند جهت سیلان خون حیض و بواسیر و جریان آن نافع است دیکر بفتح با و سکون را و کسر دال مهمله و سکون یا و الف و تا بفارسی بربو مهند

کوند و پنبه نیز او ولغت اهل مصر فافیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن برگ نخل و بسر یانی بالورس نامند و قسمی دیگر از آن است که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدور تر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند ماهیت آن نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم آنرا ریزه کرده از آن رلیمان ترتیب میدهند و گل آن سفید سبز و ضخیم و سفید و ذهبی خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و طعم بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساق میروید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از آن جدا مینمایند و از آن قرصها ساخته میفروشند و می خورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند و بیابان داخل صابوج مینمایند برای استحکام و با صفحهای آنرا الوی میاسند و آن گرد مخصوص بعضی بلاد سند است منبت آن زمین هایی که در آن آبها استاده میباشد طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور بیخ آن و خاییدن آن جهت رفع بوی سیر و پیاز شراب و نبید خصوصا بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و اکله خصوصا اکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع گویند مضر حشا است و مصلح آن عسل

برسیاوشان بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطوخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان و بهندی هنسراج نامند و عوام سنبل و بهندی کالی جهانب و کرجا و زنکوت نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و بی ساق و شعر مانند آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا سه سال باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن سبز شبیه بکزبره تازه صلب سیاه است طبیعت آن معتدل مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن اخلاط سوداوی و بلغمی موجود در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و ششها و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ دیوانه و استسقا و بطلوخ آن جهت زکام و نطول آب طبیخ آن جهت تنقیه سر و ریزش زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و دبیلات و چون قدری از آن بخایند و آب آنرا بحرقه بنوشند و یا سحوق آن بچشم بکشند و یا جرم خاییده آنرا بر آن بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن برگ جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصا که تازه آنرا بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیده با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و روغن زوفا و شراب مقوی و همچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و خمار و ذرور محرق آن جهت تجفیف و ازالهٔ قروح خبیثه و اکله و حمول آن با برگ جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه بمقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض ریه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آن است که چون بکوبند تازه آنرا و بر موضع مخالف عضویکه پیکان در آن رفته باشد گذارند بدان موضع آید و پیکان را بر آورد

برسیان بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه دال الف و نون و برسیانا بالف در آخر نیز آمده ماهیت آن اسم فارسی نباتیست منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است بی شکوفه و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است طبیعت آن گرم و خشک منسوب بمشتری است افعال و خواص آن بوییدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ کلم سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب و غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد و در خواص مانند باد رنجبویه است در تقویت و تفریح نفس برطانیقی بفتح با و سکون را و مهملتین

[illegible] قافلی ... اردی ... بلسان [illegible]

۱۴۰

بفتح حاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون لام بلغت یونانی است و بهندی سرد ال نامند ماهیت آن نباتی است ربیعی و در
بستان‌ها فرو‌ز‌ است برگ آن شبیه برگ حماض بحری و ازان ریزه‌تر و سیاه‌تر و هر غصن ساق آن باریک و گل آن مایل بسبزی و بعضی ازان شبیه بجزر است طبیعت
آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته‌اند و منسوب بمشتری افعال و خواص آن ضماد آن محلل اورام و منقی آثار برگ
و عصاره آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفنه و ورم و بندکو دهان و آشامیدن آن جهت تنها نافع و بهترین
ادویه قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات سورث غثیان مصلح آن عناب بدل آن آب بقندرست برگ نقیع بادارو کافاف بلغت کاشی ... پوست
است ماهیت آن پوست درختی است شبیه بدرقه و ازان تیره‌تر که از ارض جدید می‌آورند گفته‌اند طایفه از شبیان ... جدیریت در مملکت ... در
امریکای جنوبی واقع است سر خاصیت این قسم اطلاع یافتند و بفرنگ آوردند و لهذا منسوب بانها گشت و آنرا جبر و ... برگ نامند و درین پوست طعم و رائحه
غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیده آن از قرمز کمتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت حمیات از سنه
کهنه و نائبه سیو قمیر باشد ربع و دور به حقیقت بعید تنقیه که زائل نگردد مقید بر تنقیه که در هنگام فتره و انقضا نوبت مقدار یک درم تا یک مثقال طبخ آن را
با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز بهم یا پنج روز تا هفت روز و فرنگان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت بنحوی که تمام
گهری هندی است در هنگام توقف مذکور یک یک درم طبخ کرده داشته می‌شود با آب سرد حل کرده می‌خورانند و در حمیات ... وغیره و افراط ... فاسده ...
کثیر امید ورم کرده و منتفخ شده باشد در حمیات ... رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد ... طبیعت کمال ... و اعدیم ...
و خیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه بقی و اسهال و انقضا نوبت در اکثر ...
مفید و آنرا که کهنه نیز باشد و با اندک ... جهت حمی ربع کهنه با توقف و همان بمقدار تا سه روز بهم نیز رسید مثل ... شیرازی بفتح یا و سکون را ...
و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و یای نسبت ماهیت آن برگی قسمی از
عنب الدب است و تخم آن مجوف و محبت و خود الشیدو فی نیز نامند طبیعت آن ... گرم و خشک افعال و خواص آن ... قوی و زیاده آن ... است
جنون و کشنده است ... بکسر یا و را مهمله و سکون لام و فتح جیم و الف و فتح ... ببونانی ... اسلیا و بعربی ... بیاد ...
بربر اسکنامند ماهیت آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و گل آن مانند ... دارد و زرد و
سفید و مایل بکبودی نیز و نباتات آن اندک ... ان کوه‌های ... سایه دار و از سر ... سال ... حکیم میر محمد
مومن در تحفه نوشته که آن ... قیصوم است ... قیصوم شبیه ... و اکثر ساق از یک ریشه ... و بی شاخ و زیاده ...
و دیگر آن شبیه برگ ... ساق ... و ازان بسیار ریزه‌تر ... آن ... و زرد و ... قوی ... رائحه ... آن ...
کوههاست که باران ... و اکثر ... شوش ... کرده‌اند ... و بعضی کرده ... از صفات قیصوم
را در ... است و صفات ... قیصوم ... بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و نیز در دوم گرم
و در آخر اول خشک گفته‌اند و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن ... و ... بول و حیض و ... حصاة آشامیدن در ... گل زرد
آن ... جهت اخراج ... و ... مثقال آن ... جهت ... بول و عسر ولادت
و ... رحم و ورم آن ... و ... و ... و ... رحم ... مقدار دو درم آن جهت رفع حمیات و ...
آن جهت اکثر امراض مذکوره ... امراض رحم ... و آن جهت ... سر ... و تقویت دماغ و سرسام ...
و سبات و برسینه جهت درد سینه و بر زیر شکم ... و تحلیل اورام و ... آن ... جهت امراض
مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و ... آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و ... گل آن ... آن ...

[illegible]

جهت رفع فضلات رحم وانچه مراد اخراج آن باشد و در سوخته مجموع آن جهت تخفیف قروح وضماد آن بر زیر شکم جهت ادرار بول وطمث و باید که در
هنگام امتلای بدن ضماد آن را استعمال ننمایند وهم چنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گردد ومصلح آن انیسون مقدار شربت
آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین سرهم بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مولف
معنی شگوفه ام غیلان میداند و مولف جامع بغدادی شگوفه درخت خارداری بزرگ بقامت اثل و بزرگ تر از آن و برگ آن مانند برگ خار [illegible]
ثمر آنست و گل آن جوفی بمقدار زعرور و زرد با سفیدی آمیزه با عطریت رایحه داشته **فعال و خواص** آن مفرح و مطیب نفس تازه آن با لزوجت وسموم
و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن جالب رطوبت تازه آن مسهل و در عراق است مقطر آن که عبارت از عرق
آنست بجهت خوشبوئی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و رطب غیر مستعمل آنرا صمغی است و بعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت
سرفه مزمن نافع است و بجهت نفث الدم با [illegible] کلی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بید
مشک است **برنگ کابلی** بفتح با و را مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و
برنج است و هندی بابرنگ نامند **ماهیت** آن دانه ایست کوچک مدور سیاه اسمر از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را
گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیده آن و [illegible] آن دو نوع است بزرگ و کوچک تنک بزرگ آن سیاه [illegible]
با سفیدی و گرم تر [illegible] کوچک آن [illegible] قوی تر است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و
خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول بسیار ضعیف است **فعال و خواص** آن محرق و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از
مفاصل [illegible] اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی انکه استعمال او اخراج [illegible] رنگ بول [illegible]
مقدار شربت آن تا سه درهم کوفته و بیخته با شیر تازه [illegible] مضر [illegible] و مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن ترمس [illegible]
و بوزن آن نیز گفته اند **برنوف** بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و فا فارسی [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] و برگ آن [illegible] و رایحه آن [illegible] و وسط شگوفه آن [illegible] **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **فعال و خواص** آن [illegible] رطوبات و شکننده بادهای [illegible] و عصاره برگ آن جهت [illegible]
از دماغ تحلیل ریاح [illegible] آن بر مفاصل و صداع و [illegible]
دست و پای [illegible] عصاره برگ آن [illegible] جهت امراض مذکوره
[illegible] عصاره آن [illegible] مسهل بلغم محرق و سودا [illegible]
آن [illegible] عصاره آن [illegible]
جهت [illegible] و تنقیه دماغ [illegible] برگ آن جهت [illegible]
جهت التیام قروح و ضماد آن [illegible] عصاره آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن
تا دو درهم و نیم است **برواق** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف است ماهیت آن [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک **فعال و**
خواص آن [illegible] ضماد آن [illegible] جهت التیام جراحت [illegible]
[illegible]
[illegible] برواق [illegible]

ناشد **ماهیت** آن نباتی است پر شاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن مانند [illegible]

طبیعت آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و

داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و و معه چشم نافع و مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل آن سیاس است

بر بشاک بر وزن بفتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطه نوقانیه هندی والف بلغت هندی نام گیاهی بزرگ است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مقوی دل و مشهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تپ کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مفتح سده و ضماد و قابض بطن است

بر یا مصری بفتح باء و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه والف بلغت مصری یعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید **ماهیت** آن بقله است شبیه

بکرفس و خوشبو و کوچک آن مانند بوی ترنج [illegible] با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از آنجا بجاهای دیگر نقل نموده اند و رسمی است

و تا اوایل صیف میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مقوی معده و جگر و حشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح

سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال

بدل آن پیاسه دراوست خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده و در سایر افعال و رفع حمیات ضعیفتر از تخم است **برسیا لیم**

بفتح باء و سکون راء و فتح یاء مثناة تحتانیه والف و فتح لام و ها و سین مهمله بجای لام نیز آمده **ماهیت** آن گیاهی است شبیه به نبات عنب الثعلب

و دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مدور و نازک مشرف و برگهای ریزه و ساق آن صلب تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و

باریک و بلند و دوم نیز شبیه بآن و گل آن زرد **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن نشاسیدن آب برگ تازه

آن [illegible] میباشد بدین قسم که برگ آن را شب در آب [illegible] نمایند جهت منع جریان منی و مفتت حصاة و لواسیر و عصاره آن [illegible]

آب برگ کوبیده آن [illegible] جهت [illegible] و بدستور برگ خشک آن و اگر [illegible] بهتر باشد [illegible]

و ضماد و طلای آن [illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] **الفصل الرابع** [illegible] **برشیاوشان** بفتح باء و سکون یاء [illegible]

مهمله و فتح قاف [illegible] والف [illegible] بیونانی [illegible] بفارسی [illegible]

نامند و در هندی [illegible] **ماهیت** آن گیاهی

کوچک است [illegible] و [illegible] آن ساقهای باریک سرخی [illegible]

[illegible] آن [illegible] و بهترین آن صاف است

[illegible] آن که [illegible] و دوم سرخ رنگ [illegible] و سوم سیاه که بدترین همه است

[illegible] سفید آن [illegible] بیار است [illegible]

[illegible] سفید [illegible] آن نزد اول و سیاه

آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] جهت

[illegible]

[illegible] صاحب سرسام

و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت [illegible] و ورم عقب گوش و [illegible] و [illegible]

[illegible] جهت درد سر و [illegible]

جهت [illegible] در [illegible] [illegible] خصوص [illegible] بالله و ما [illegible]

۱۴۳

۱۴۲

آن روغن گل سرخ و پوست خشخاش نیم کوفته جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند بمقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا آنکه لعاب و لزوجت آن زرد بر آید با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند بروغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال قبضیت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع تشنج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زائل گردانیدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته اند بزر قطونا نکوبیده را نباید خائید که قاتل است و وجه آنرا بعضی حدت تخم آن و بعضی چسپیدن آن به سطوح باطنیه و تقرح آن گفته اند و چون کسی بمقدار ده درهم از کوبیده آنرا بیاشامد گویند اولا بدن را سرد گرداند و حذر در اسهال و غم و کرب و غثیان و ضیق النفس او را عادت گردد پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بآب عسل حار و نمک و بوره و چند مرتبه خورانیدن زرده تخم مرغ نیم برشت و اسفیداجات با فلفل و نعناع و فقاع و خورانیدن شلت است بدل بزر قطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در تفتیح تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم **بزنجی و بزنجه** بضم با و سکون زای و ضم نون و جیم و بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است **ماهیت** آن گوشت بار درخت نارسیده است و گویند که نرسیده یکساله مغز می شود و آنرا سپستان می نامند و یکساله سخت نشده و آنرا عفص با چند و این در خواص با هند و پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال اقاقیاست و دباغان از آن پوست حیوانات را دباغت نمایند **بزر کتان** بفارسی تخم کتان نامند و بهندی السی و بعضی از مطلق بزر در سن بزر مراد است آشامیدن آن چیزی منقول است و در حمن آن انشاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان ذکر خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله بسبا** بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربیت بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند **ماهیت** آن پوستی است زرین و پوست خشبی جوز بوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده میباشد و بهترین آن اشقر مایل بسرخی تند بو تند طعم تازه است که با از قبضی باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت لطیفه و جوهر ارضیه غالبه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و کبد و باده و مشتهی و زیاده کننده منی خصوصا از باد الفراج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظه و جهت سلس البول حادث از برودت و رطوبت و تشنج و نفث الدم و قرحه ریه و جلا و تنقیه سینه و شش و قی و اسهال کهنه و در سپرز و منع رنجیدن فضلات بمعده و ضعیف و نشف رطوبت آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبوئی آن و سعوط آن با آب گرم با روغن جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن جهت درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن تنهائی یا با دوید مناسب بر ناف و عانه و فقرات با تنگ جهت سلس البول و با برگ مورد جهت رفع بدبوی زیر بغل و با سرگین جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و ریاح رحم مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن ... و طلای آن بر بر ناف جهت تپ و مضر و گویند مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و سمد ... و مصلح آن کلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآن است و لطیفتر از آن و جوارش و دوا و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بستان افروز** بضم با و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حی بستانی و زینة البساتین و داج نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و سر گیاه خوش منظر را عرب داج گویند و بفارسی تاج خروس و گل جلوا و گل یوسف و بهندی نوع صغیر آنرا کوکتی و کبیر آنرا جلادهاری نامند و آن گیاهی است که چون شلغمی باشد چند حاکم برگهای آن عریضتر و با الوان و ساق آن سرخ و نبات آن قوی تر و سبزتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگ آن سبز و زیره و سر گل و گل آن سرخ ... بنفشی ... رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق **طبیعت** مجموع آن سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن آشامیدن آب معصور آن بمقدار یک اوقیه ... با جلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت معده و جگر و سده ... و مصلح آن

مقدار شربت از آن تا یک درم و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال ... مناسب تخم آن بارتنگ و چون بکوبند و در یک رطل شیر بجوشانند و شب

در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند سه روز یا زیاده جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن تا دو مثقال **بستیاج**

بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال مکه و بعربی ... نامند **ماهیت** آن نباتی است خاردار و برگ

آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر شاخی چیزی باشد قبه رسته و خشن و از شاخهای باریک

آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشن نامند **طبیعت** گیاه آن در اول دوم گرم و خشک و با اندک عطریت **افعال و**

خواص آن خلال کردن بآن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول

نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک از الفارسی درسته ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن

در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان مفید مضر ریه و مصلح آن کشنیز و مضر سر و مصلح آن ترس مقدار شربت آن تا

دو مثقال بدل آن شیح ارمنی است **بسد** بضم با و فتح سین مهمله و تشدید دال مهملتین و بکسر با و تشدید سین و بفتح آن نیز آمده و گفته اند آن قزول معرب

قزول الیون یونانی است و برومی قورالیون و بلغتی قورالن و بعربی ناشفت نامند **ماهیت** آن انچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است هم

پر سوراخ مانند خانه زنبور و لیکن سوراخهای آن از آن باریکتر و صلبتر در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و بالدیف بحرها در زیر آب بکون میآید و صاحب شفاء

الاسقام نوشته و گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا بر آورند و هوا بدان برسد سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در

ادویه مسک ... زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ... طرف نمیگردد و بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن ... و سفید آن

رخوتر از سرخ است و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مجفف

و دافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و ... و قاطع نزف الدم و اسهال دموی و ... باکید

و قروح امعا و عسر البول ... مثقال آن ... آن ... نافع ... باب سرد ... جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب

خصوصا سوخته آن و محلول ... شده باشد خصوصا محرق آن و در ... آن جهت خوردن گوشت زاید زخمها و ... آن جهت نزف الدم

ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع نقوبات و تقویت باصره و ... و جرب و حکاک ... آن و قطور

آن با روغن ... در گوش جهت ثقل سامعه و کری و ... گفته که چون ... چهار دانگ آنرا با ... جهت رفع ورم سپرز و ...

آن ... محرق آن ... مجرب دانسته اند ... گرده و مورث

... مصلح آن کثیرا بدل آن ... مقدار شربت آن ... و تعلیق آن ... جهت ... آن نافع

و از خواص آنست که چون ... ببندند ... در ...

و ... انرا با خود نگاه دارد و در حال ... آنرا ... از چشم

... سیاه آن ... احراق آن آنست که ... کرده در کوزه ... گل حکمت کرده در تنور گذارند تا شب

... سائیده ... و باید که ... باشد ... ذکر یافت **بسر** بضم با و سکون سین ...

ماهیت آن ... خرما است ... **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ...

نفث الدم ... جهت تقویت ... در ...

... هوای ... مازه ... ... و ...

۱۴۳

بالتی و عسل است بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و اسهال و [illegible]
و بهترین آن رسیده سبک است بکمال رسیده و رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ آن قشمشیره و ناقص آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین
و سکنجبین است و سفرجلیه و سیبیه و مصلح آن خشخاش و [illegible] و مزاج و مانند نبیذ است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع **بسفایج** بفتح با و سکون
سین مهمله و فتح فاء و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و [illegible] یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتوان و
بهندی کهنگالی نامند **ماهیت** آن بیخی است اغبر مایل بسیاهی و باریک و شبیه بهزارپا و گره دار و از هر گرهی ریشه‌های باریک بر آمده و بهترین
آن است که [illegible] طعم و سطبر و با اندک حلاوت و عفوصت باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن [illegible]
میباشد و هر چند کهنه شود زرد و سیاهی می‌آید و در نبات آن بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن ریزه
اغبر و [illegible] و بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار [illegible] میروید و [illegible] صاحب شفاء الاسقام
نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ شبیه بپرسیاوشان و از آن غلیظ‌تر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته که در [illegible] **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته‌اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول
گرم و در دوم خشک معتدل نیز گفته‌اند و قول اول اصح است **افعال و خواص** آن مسهل مره سوداء و بلغم غلیظ و [illegible] و محلل نفخ و [illegible] در معده و قولنج و مفتح
[illegible] و جهت دفع سوداء و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه سوداء و آشامیدن آن با شکر [illegible] جهت رفع کراهیت آن [illegible]
[illegible] موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن
مطبوخ آن با [illegible] جهت [illegible] و آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه [illegible] نیز [illegible] موثر و آشامیدن
[illegible] مثقال مطبوخ آن با [illegible] جهت دفع ریاح [illegible] و درد معده [illegible] و چون اصحاب [illegible] هر روز یک درم
[illegible] مطبوخ آن [illegible] اسهال [illegible]
و صالح [illegible] سوداء باشد آنرا دفع نماید [illegible] سوداء و [illegible] و مفرح [illegible] بجهت آنکه استفراغ جوهر سوداء از قلب و دماغ [illegible]
[illegible] پاک کرده [illegible] بسفایج [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] خشک [illegible] اصلاح [illegible]
و فعل آن [illegible] جهت [illegible] نافع و گفته‌اند [illegible] مصلح آن [illegible] پرسیاوشان و طبخ نمودن [illegible] آنرا
[illegible] مقدار شربت از جرم آن از یک درم تا سه درم و در مطبوخ از دو درم
تا [illegible] درم [illegible] انیسون و ربع آن [illegible] و صاحب شفاء الاسقام
نوشته [illegible] استعمال نماید تا آنکه [illegible] بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن [illegible]
فصل الباء مع التاء المثناه الفوقیه **بطم** بضم با و سکون [illegible] **ماهیت** آن درختی است [illegible] در اصل [illegible] است
و عراق [illegible] و در جبال [illegible] و دو نوع است کبیر و صغیر [illegible] کبیر آن اولا
بقدر درخت انگور [illegible] درخت توت [illegible] شاخهای آن راست [illegible] گره دارد و برگ آن ریزه شبیه [illegible]
و بزرگتر از آن [illegible] و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه [illegible] آن خوشه دار و در آن دانه‌های مایل بسبزی و
و بعضی سرخ [illegible] مانند [illegible] و اندک شیرینی و قبضی [illegible] آن
سبز [illegible] مایل بسیاهی و چون [illegible] نمایند آنرا [illegible] آب [illegible]

۱۴۵

ازان برمی آید که دسعه ولین است و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای است و مسمی بابرمن سلیمان است و انشاء الله

تعالی در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن کوسیدای ثمر است طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن

بارد رطب مفلیه **افعال و خواص آن** دسعه آن جهت بیاض عین و تنقیه قرحها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و دربه دیگران بارد و ادرار نمودن

بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنه و بطی الخروج

از معده و جهت گزیدن عقرب شرب آن مشفا و ضماد آن نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص برگ آن تنهائی و یا با

روغن عطری مناسب خضاب نیکوست چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر مو بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آنرا بکوبند و در روغن جوشانند

تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و از بن چوب آنرا خشک سائیده [illegible]

و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان [illegible] نافع و حمول حب آن مورث اعراض [illegible]

بفتح باء و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء و فتح شاه [illegible] و نون [illegible] التبل [illegible]

سیر و بیدانجیر [illegible] آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن بار [illegible] بلند و گوید چون آفتاب طالع [illegible]

و چون غروب نماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب [illegible] و سر آن [illegible] کوزه [illegible]

خشک نموده و آرد کرده نان ازان [illegible] و بیخ آن [illegible] و بیخ آنرا بسیار دوست [illegible]

شبیه [illegible] و طعم و دو [illegible] طبیعت آن [illegible] در دوم [illegible] **افعال و خواص**

آن [illegible] افعال [illegible] بیخ [illegible] چون با گوشت طبخ [illegible] مقوی معده [illegible]

و با شیر جهت [illegible] نافع و ردی الغذا [illegible] مصلح آن [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible]

ذات الجنب [illegible] و [illegible] شربت آن در [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بادام کردن [illegible] گرم [illegible]

افعال و خواص آن [illegible]

ضماد آن نافع و [illegible] حرارت [illegible]

صاد مهمله و لام بفارسی [illegible] نام [illegible] آن [illegible]

و طعم برگ [illegible] باشد

[illegible]

بهترین آن سفید بزرگ بالیده آبدار است طبیعت مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سده

و مقوی شهوت تلیین طبع و ادرار باه خصوصا پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در اسفار و اول ورود در بلدان

و خوردن خام آن با نان [illegible] بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ [illegible] آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن [illegible] و پخته آن با چربی دنبه جهت تنقیه سینه

[illegible] اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه یا پرورده آن با سرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتهای و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی [illegible]

[illegible] و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا چون یک چهار یک از آن بوزن شاه در عرض سه روز

خورده شود بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحه عین [illegible]

و ظلمت [illegible] و بوئیدن آن جهت دفع ضرر هوای وبائی و تعفن هوا و سده [illegible] و تحلیل بخار [illegible]

[illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و پاک کردن [illegible] آن [illegible] جهت خناق [illegible] و آشامیدن آب کوبیده [illegible] آن بمقدار

ده مثقال [illegible] جهت رفع سمیت [illegible] گزیده و ضماد کوبیده آن [illegible] تجربه [illegible] و نیز ضماد آن [illegible]

[illegible] سگ دیوانه گزیده

[illegible]

و خشکی سینه و خشونت صوت و لذع سعال و اوجاع آن و اعماق بدن و همچنین تدهین بدن بدان و تحقیق بگداخته آن با ادویه مناسبه مفید و تخم آن بطئ الهضم و دیر هضم و
ضعیف‌تر از تخم خرفه و بسرکه رفع نزلات سرد و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون از زخم و بریشته آن با سداب و روغن زیت تدهین جهت سرعت تکلم اطفال و سائیده پوست
آن با مرداسنگ و نوشادر جهت رفع بهق قوی الاثر و منکران آن دیر هضم و از تعفن در رود چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن جهت
تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع مورث لطوبی بهضم و صداع مصلح سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب
و کرفس و فتنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف
آن گشنیز و کرفس و سداب و پیاز و یک دو دانه سیر خشک گذارند و با نخود کنند تا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا نضج شود و زهومت و سهوکت آن
زایل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و چون اکثر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در
زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند و در آن طبخ قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آب را بریزند پس با اندک پیاز و رق کرده داراد یه و
بقول حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب از آنست **بطاریخ** بفتح با و طا و الف و
ضم را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی است که شور نموده باشد و حیاد او بقدر انگشتی و سایل او تیز میباشد مانند ریگ و بهترین آن تازه مایل بزردی ...
طبیعت نمکسود آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع مفسد معده و ... سریع
الاستحاله مصلح آن زنجبیل و بالخاصیه قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیها است مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل میسازند قریب بافعال است بدین **بطم** بضم
با و سکون طای مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و ترکی درخت سقز نامند **ماهیت** آن درخت آن عظیم میشود و دیر عمر آن میکند و برگ آن ...
و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و ...
بالای مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی
کلخنگ نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن تیره مایل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز
نشیمه نامند و در ماستبه داخل نمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در صمغ الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد و درخت آن در سنگلاخها و دامن
های کوه و زمین های خشک میباشد **طبیعت** درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر و خشک در آخر اول و خشک آن در دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن محلل و قابض و با جلاء و تلطیف و پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن ضمادا ... و با سرکه و روغن
جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن و یا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آنرا بفارسی
و ترکی سقز نامند و در علک البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بطیخ** بکسر با و طا و تشدید و سکون یا ... لغت رومی است و یونانی
قاقن و بفارسی خربزه نامند **ماهیت** آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و ... و دارائی و غیر اینها از اصناف چند و کرمک
گرمسیری نامند و ... از اصناف پست و متوسط آن و غیر این ها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند شیرین‌تر و لطیف‌تر و
نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هرچند تر و غلیظتر باشد بدتر **طبیعت** آن در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن ... درجه
دوم گرم و کرک ... آن در گرمی و تری معتدل ... آن در اول سرد و در دوم تر **افعال و خواص** آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ در
مرطب ... بدن و مسمن آن و مفتح سده و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا ... و ادرار بول و تخریج ... و سریع الاستحاله
باخلاط غالب ... و مورث ... و ... حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه باشد از اخلاط موجود در معده
و مصلح حال گرده ... مورث ... بالای طعام موجب تخمه ... کیفیت
اسهال ... باعث سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن ...

۱۴۸

سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد ضماد مجموع آن جهت جالی جلد و جهت کلف

و بهق و ضماد پوست جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و انداختن

آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت است و آزموده شده و بیخ آن از یک مثقال تا دو مثقال مقی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه

نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مسهل و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حار

و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب و از جهت حصاة به هم رسیده باشند و جهت

بدرقه شدن قوت ادویه جگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر خساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب گویند

مضر سینه مصلح آن عسل شربت مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و بخور پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از سرما زدگی و برف در چشم به هم رسیده

باشد بغایت نافع و بعضی چون لیسیب باشد سردی هوا اول در صحرای حلیل بیخ کسته باشد خصوص که تخم آنرا انشسته باریشهای آن در پوست آن گذارده

خشک نموده باشند چنانچه رسم بعضی اهل ایران است بطیخ هندی بطیخ زرقی و بطیخ سندی و بطیخ اخضر نیز نامند و بی الاخر دو الوفه نیز به فارسی خربوزه

هندی و معروف به هندوانه است و به هندی تربوز نامند ماهیت آن معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکننده بی ریشه

آنست خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد خواه سرخ و خواه ابلق و رقی النوع را بر عهد او کنار قاف و باز منسوب

منسوب به رقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقیه اسم قریه است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد به نسبت جاهای دیگر و رقی

که بسر را می بچه غلط و تصحیف است طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و حرارت و تشنگی و مدر بول

و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و حب الحمی و تشنجی که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصا که در کیفیت زرد و در کمیت بسیار باشد

و بدن او لاغر و خشک و محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال شربتها و مفتحات دیگر و در آن قوت تنقیه باشد و آشامیدن آن

با سکنجبین جهت یرقان و مواد و صفرا و ادویه محرقه و اخلاط سخیمه و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده و با شکر تر بد زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با

نمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع صفرا زرد الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول

آن میان دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام ننشسته مضر و باشنه خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و اخلاط بسیار غالب باشند و چون

سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد و المشتی و

و مضر معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل به صفرا میگردد مانند آبی که در منه سبز و بارد و المزاج و امعده سرد

و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرود المزاج بدرقه مصلح مصطکی یا هو و شربت ورد و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و جمیع افعال مانند تخم کدو

است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و الحدار آنرا از معده گوشت مجرب است و قربا که پوست مندرا

با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بی حسی و درد سینه و ضعف معده که از حرارت باشد و تقویت باه نافع و سفوف آن بر قرابادین کبیر ذکر یافت

و شراب آن نیز فصل الباء مع العین المهملة بعیر اسم سرگین حیوانات است که خشک شده از بیخ و یا شد مثل سرگین گوسفند و شتر و اسپ و گاو و امثال آن

بی‌شاکی نامند و بعیر اسم شتر است فصل الباء مع الغین المعجمة بغیر البنم باد موجد و سلوی تریح فقیر و تخم را که با والدات موسوم است آن یخ حیلی اوغرو

خراسان است که از آرد گندم خمیر کرده بر تخته پهن کرده لقدر درهم پاره پاره نموده ریزه ریزه کرده در آب پخته یا با قلیه سیر پزند تا خوب پخته گردد پس

چاشنی سرکه و دوشاب یا آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا آنکه با ماست و یا امثال آنها داخل کرده و یا به دو طوق دیگر داده فرو داورده تناول

نمایند طبیعت آن گرم مایل باعتدال است افعال و خواص آن مشتهی و مسکن تشنگی و حرارت والتهاب و تشنگی و تقویت بدن و مفتح سده و مصلح

حال گرده و سماجات و باشد و مولد خون صالح و رطوبت المضم و مدر بول و باه است و مصلح آن دارچینی است و مضر با صحت که آب سرکه ... در ... افعال و خواص

ماننده آنست و آتش برشته که خمیر از نبات باریک و طولانی [illegible] و بدستور طعام [illegible] بغل بفتح باء و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بفارسی
استر و بهندی خچر نامند ماهیت آن حیوانیست که از نر و مادهٔ اسپ و الاغ تولید میابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر
بعمل می آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و رفتار زیاده از اسپ و الاغ
دارد و خوش رفتار میباشد خصوص عربی آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن جهت درد مفاصل [illegible] آن مسکن نقرس
و عرق النسا و چون با روغن [illegible] چهار مثقال [illegible] میگردانند و چون زن بعد از طهر بلافاصله سه روز
هر روز سه مثقال جگر استر بخورد مانع حمل او شود و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا [illegible] مسقط جنین است و موی آن [illegible] گوشت آن نیز
همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام است و بخور سم آنرا با روغن مورد
ممزوج کرده بهر جا که موی نخیزد باشد بمالند موی برویاند و اهلیت را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است
و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون سم آنرا با زهره بکوبند و در روغن طبخ نمایند و بر موی بمالند موی را سیاه و دراز گرداند مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز
همین اثر دارد ولیکن ضعیف تر است از آن فصل الباء مع القاف بق بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند
و اهل مصر [illegible] و حجاز [illegible] بضم کاف و تشدید [illegible] کوشند
ماهیت آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقة البعوضة [illegible] و البعوضة بالفتح [illegible]
و هی [illegible] و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم [illegible] عندنا على البعوضة [illegible] الناموس [illegible] غلط و الصحیح انه [illegible] باشد
والمعبر بالبق [illegible] حیوان احمر و راسه اسود وله ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الاماکن الحارة زمن الصیف بالخشب و الحصر و الاراضی العفنة [illegible]
میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهٹل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة
البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی على خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل و خرطوما
و ذنبا ولها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقى الدم و قذفت به
الى جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق
است بر هر دو در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن همان است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند
و کوچک آنرا البعوض و [illegible] زارها و بیشه های پر آب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده [illegible] و کوچک آن در جاهای تاریک
و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر ولیکن صاحب تحفه تبعیت شیخ داود [illegible] بق ذکر کرده بدانکه [illegible]
مصمت نیست بلکه مجوف [illegible] آب یا لعاب [illegible] دهان خود [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در
دوم افعال و خواص آن [illegible] نمودن [illegible] جهت رفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بقلة [illegible] در لغت یونانی [illegible]
ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ [illegible] بزرگ و از آن [illegible] و ساق آن [illegible] گل آن [illegible]
و تخم آن سیاه و مدور [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص

150

آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثؤالیل نیکوست و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد آن بارد
محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسطح ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی مشوش بینند
و مصلح آن در جمیع افعال آن صندل و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با مار الفراطین که مار العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت
آن تا دو مثقال است بقر بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو ماده و هندی گای نامند ماهیت آن معروف است و نر آن که ثور باشند بهندی
بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم و خشک است و از جمیع کمتر و نر خشک‌تر افعال و خواص آن گوشت آن بطی الهضم
و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و دار الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا
و وسواس و تب ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث
جرب و حکه و موت فجاه بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بد بوی آن بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالا آن خمر می‌آشامند لهذا بسیار استعمال می‌نمایند
جهت آنکه خمر آنرا هضم می‌نماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسیکه خمر می‌آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول می‌نماید گاه گاهی تنقیه
سودا با شامیدن مسهل سودا می‌نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ فی نزارها و ایستاده و چون
باید در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در طعم لذیذ
میباشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و فتق نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع اسهال رقیق و اما باعث نقص خون است و بهترین آن گوشت گوساله
فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله دانسته‌اند و زرد آن بهتر از سایر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن
سرد لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج با سرکه بپزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که در شیشه آنرا استحکام گرفته با
سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و همچنین منع انتشار آن در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع
و چون بمبرود المزاج و مشایخ مسنین ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا با ادویه حاره طبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر و یا سرکه و عسل و نیز باید آنرا تناول
نماید و خوردن آن شوربا نیز که با فلفل بپزند از آن نیکو است و باید که آب بالای آن بنزودی بیاشامند تا آنکه تخم خشک گردد پس بیاشامند بالای آن شراب قلیل
المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت آن چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند گرم آنرا بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند
منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و امثال اینهاست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن بپزند زود مهرا گردد
و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بود و سر آن شیر را زایل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زایل گرداند
شاخ آن سرد در درجه دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو نر را خشک کرده براده نمایند خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آنرا با آب بیاشامند
جهت حبس رعاف و با شراب جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان مغز آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع و جلای دندان مالیدن و چون
با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون با سرکه بیاشامند و مداومت بآن نمایند ورم طحال صلب را تحلیل دهد و با روغن گل در گوش
درد آن نافع زیاده از آنکه است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع
و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار استعمال دارند و زهره آن گرم و خشک قریب بچهارم بلکه در او اکثر آن اکتحال آن جهت جلای بصر و منع نزول آب
جهت شقاق و حکه و نار فارسی که آن را آتش نامند و اهل هند این را و آن مرض مستعمل دارند و دوست دارند و لیکن بعسل استعمال آن جایز است و همچنین بالیدن
آن از بیرون بر جای جهت شقاق و حکه با شیردان آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصا با عسل و با آب برگ چغندر و طلای آن
بر قروح و البطون و جهت اندمال آنها جلد و کلف و نمشها بسرعت و جهت عروق آن و همچنین قطور آن با شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن
و چکانیدن آن در گوش جهت منع سیلان ریم در آن بهم رسیده باشد و با آنکه در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت طنین و صدا بلکه در گوش بهم رسیده

رسیده باشد و غرغره آن با عسل و بادام جهت بحه و تنجیم و دافع تشنج است چون بر اثر جانوران سمی بمالند درد آنرا تسکین دهد و جهت ازاله
گرداند و بعضی برای دفع سموم بمقدار یک دانگ آنرا با مسلم آن کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می نوشانند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین
وجع آن و وجع قروح و قرح و ذکر و شقاق انثیین و بعضی تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با قطران و طین قیموریا جهت جرب متقرح و برص و سعفه
سر و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن بینی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه درخت
مانع کرم افتادن در درخت است و خرزه آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان بیگردد و نرم میباشد و بعد بر آوردن و رسیدن هوا بدان اندکی صلب
بیگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاروچن نامند در حرف الحا در احجار انشاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و حشار البقر در حرف الف مع الفاذ کر یافت و خون نر
یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک و غلیظ آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بحنا جهت حیض و گرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس
و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح بمقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب انعقاد در معده و مداوای آن بسرخی زبان و کرب و غشی
شدید و عارض میگردد و علامات آن انقباض شدید و اضطراب و انفجار سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق
پس ورم و تشنج و اختناق و کرب و علاج آن است که قی او را بفرمایند بلکه پنیر مایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرد و چوب انجیر و
شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی قونورا نامند و حلتیت و بوره باید بخورانند و یا جوشانیده آنرا با فلفل و عصاره عوسج و حقنه فرمایند بحقنه حاده و بعد
تحلیل اورادات و مبردات پرهیز نمایند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بالشوربات و لطوخات و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد نمایند و علامت برء او است
که اخراج آن از او چیزی شبیه به نیشتران رفع گردد و گفته اند از خواص گوشت است که چون بپزند و خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم ببندند
و با اهل بر و نگذارند تا متعفن گردد و گرم شود آن کرمها در شیشه کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم ماند قاتل است و نیم درهم آن در ساعت بکشد
و چون با شیر البنج قدری آن را سائیده در بینی دمند بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با خردل بجوشانند
و بشویند بان جرب و خارش را آن زایل گردد و مجرب است و چون ناخواه را در بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس بر آورده خشک نموده نرم کوبند
و سه روز بمقدار یک درم با شراب تناول نمایند جهت استسقا مفید و عسر البول دست و پای صاحب این را ببول آن یا بول آدمی ممزوج کرده زایل کننده نفخ است
و قضیب خشک کرده گوساله نوزی با واقیه در بادیه خشک کرده براده نموده آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول
و زیاد و وجع مفاصل بهترین مقوی است و طلای آن بر پشت پا نافع و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن و ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و خون رودهای آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را ببندند و آن رودهای پر باد را بر حوض یا غدیر یا نهری که در آنها
زن حیض و سپید جامه یا شوند بیندازند که به نسیم باد حرکت و جنبش نماید [illegible] از آن فرار نموده از آن مکان خاموش گردند دیگر بقر الوحش صاحب تحفه نوشته که نوعی
از ایل است و دیگری بشدت سیاه بیاشد بیراکه بقر الوحش غیر ایل است و اما نیلگاو و بهندی روجه بضم را مهمله و واو مجهول و فتح جیم دنا نامند و
قی الحقیقه شبیه به گاو است و شاخهای آن بی شاخ آن نیز وجه به شتر و مشابهت با ایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدو است
قیصون بفتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله معرب از قیصوس یونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند ماهیت آن درختی
است مانند درخت آس و برگ آن از آن ریزه تر و ساق آن سفید و صلب چون خشک شود مایل به زردی گردد و از آن قاشق
و شانه و شاهد و جزوها سازند بسبب سختی و صافی آن و بعضی می گویند شبیه به آن درخت است کاغذ نیز میسازند و بیرون قرآن و کتاب بنویسند و شاخهای
آن پر شاخ و گل آن سفید با اطراف سرخی و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل طبیعت آن در دوم گرم و خشک و سرد گفته اند
افعال و خواص آن برگ آن تخم نوبات و رطوبات مضغ و کثار ان با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شدن آن و با
سرکه جهت جراحات و [illegible] و بول طبخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات

۱۵۲

(۵۱۴)

رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت حمره و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار
جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه او را بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ
قوی‌تر از عرق بهار و نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند مو را تقویت بخشد و قمل را دفع گرداند **بقلة الحمقا** بفتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم
تا مثناه فوقانیه و سکون لام و ضم حا مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حمیقا و بقلة اللینة و بقلة مبارکه و بقلة فاطمه
و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و بترکی [illegible] و بعبرانی [illegible] و بانگریزی [illegible] و بهندی [illegible] و قسم کوچک آنرا یونانیا [illegible] و وجه تسمیه آن بحمقا آنست که در سیل
و دواب و بهایم در جاهای نمناک بجا میروید و اختصاص بمحلی ندارد گیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف میباشد **ماهیت** آن دو نوع است بزرگ و
کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بستبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده مائل بسرخی و برگ آن مایل بتدویر و اندک
ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و
در بعضی امساک بطن مینماید و در بعضی بلاد حاره با لبن خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع
کوچک آن مفروش بر زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و [illegible] قیمت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو میباشد خصوص در بنگاله این نوع کثیر
الوجود است بخلاف نوع بزرگ [illegible] و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر میشود [illegible] آن که برگ آن اندک طولانی و خودرو است **طبیعت**
آن در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز سرد گفته اند با اندک قوت قبضی **افعال و خواص** آن برگ و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن جوش
جگر و معده و حدت تبهای حاره و صفراویه و عطش و دافع [illegible] صداع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حرکی که از [illegible] آید مانع نزلات حاره و مبرد دماغ
و قی باز دارد و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعاء و نواصیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع
آن و حالت حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و بادسنج چون آب آنرا گرفته بمقدار ده درهم و با نبات بمقدار ده درهم و با شکر بیاشامند و خوردن تخم
آن با اندک روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مرار و تقویت امعاء و حمیات حاره و داخل مزورات صاحب تپ و امراض حاره نمودن بغایت نافع
خصوص در ملک [illegible] و فصول حاره و چون محرور المزاج لاغر و خشک تناول نماید ایشان را تر و فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذا و
[illegible] گرده نافع [illegible] جهت رفع ضرس [illegible] آن بمدت ضرس و عصاره آنرا داخل اکحال [illegible] ضماد آن با روغن گل
جهت تسکین صداع حار [illegible] و خشکی [illegible] و اورام حاره و با شراب جهت [illegible] بارد و جهت تسکین صداع حاره و ورمهای گرم چشم و مقعد و
[illegible] و اورام [illegible] و جرب و حکه [illegible] جهت تسکین حرارت اعضا [illegible] معده و کبد جهت تسکین حرارت آن
و با [illegible] کف دست و پا جهت تسکین حرارت آن [illegible] جهت امراض مذکوره [illegible] آب آن با روغن گل [illegible]
صداع حار [illegible] و حقنه با آب آن جهت [illegible] سیلان فضول از امعاء و رحم [illegible] ثبات آن و برگ و ساق آن
مقوی باه محرورین [illegible] الحرارت [illegible] مصلحان [illegible] و کرفس و نعناع مقدار شربت
از آب آن تا بیست مثقال [illegible] آن [illegible] در جمیع افعال [illegible] است و از آن ضعیف‌تر و با قوت مسکنه مواد در
[illegible] آن در [illegible] قلاع و شوره [illegible] آن نافع و گویند مضر [illegible] معده بارد است و صاحب [illegible] الاستسقاء جهت
[illegible] و چون [illegible] جهت حمیات حاده [illegible] و التهاب کبد و لذع معده و امعاء [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن [illegible] آن قابض و غیره داده
[illegible] حلوای [illegible] بقلة الحمقا در قرابادین ذکر یافت **بقلة یمانیه** [illegible] بفارسی سفید
[illegible] و هندی [illegible] ماهیت آن [illegible] نوشته

نوشته اند که گیاهی است شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر مایل بسرخی و بی طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در شکاین و
طبرستان اسکنی نامند و این غلط گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده آن سرخ مرزه است و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن
شبیه ببرگ زردآلو و مناسبت میان آن و بستان افروز آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات تیغ سبز و در تخم هردو با هم مشابهت
تمام دارند و نوع سرخ آن را که برگ و شاخ آن سرخ و دراز تر است و آنرا تیغ نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و جونلائی چنین است و سفید
آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه پهن بر روی زمین میباشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن ملین طبع و مرطب
بدن و قلیل الغذا و مطفی جهت حرارت غریبه مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حاره چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با
روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و شهد به و فعلیان
خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش و عارض از حرارت مره صفرا
خصوصاً بچه شیرخواره و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق
شمس نافع و تخم آن سرد و خشک در دوم و جهت امراض حاره و اورام گرم شربا و ضماداً مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که تخم آن را چون با آب
بسایند و به عرق مدنی که بفارسی رشته و بهندی نارو نامند بمالند نافع است و مضر گرده و مصلح آن شکر و مقدار شربت آن تا سه مثقال است لفظ
حماض به فارسی تره خراسانی و ساق ترشک و بهندی ساگ چوکه نامند ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ و ورق بی ساق است و از برگ ترشک
کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش طبیعت آن در دوم سرد و خشک و گویند در اول افعال و خواص آن تسکین دهنده مره صفرا و سوداء
بود و مشتهای طعام آورد و هرگاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را مضر و مصلح آن سکنجبین و مسهل آن عسل است لفظ البرابری
امر الفقة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است ماهیت آن نباتی است از کاسنی بری کوچکتر و تخم آن پهن بر روی
زمین و گل آن زرد بخلاف کاسنی بری که تخم آن زمین فرو رفته است و طعم آن اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر بهار میان خشک گردد و
تخم آن شبیه بدانه است طبیعت آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است افعال و خواص آن مسهل امزجه و مسکن اسهال
و جهت خفقان قلب و خوشبوی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندان و تقویت احشا و معده و کبد و جهت ماء و صفرا را دفع نماید و بخور
عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمی نافع و از خواص است که چون زیر جامه خواب گذارند خوابهای خوب بینند لفظ الرجاد به هم بواو مهمله و فتح میم و ها
ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ بادرنگ و از آن سبزه تر و مایل بغبرت و تخم آن باریک و بزرشیبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و
منابت آن اکثر بلاد مغرب از بلبیه و جزایر و غیره است و هر سال در بهار می روید و تا اوسط تابستان می ماند افعال و خواص آن پوست تخم آن را چون
بکوبند و بپاشند و عصاره آنرا گرفته طلی نمایند یا حل کرده و سیاه مانند زفت گردد و بر سر کبان شیر بچه و هر که بمالند هر جا باشد بریزد و مجلل آن هر سه آنرا
در ساعت میکشد و اهل اندلس تخم آنرا بجای کندش استعمال می نمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سمیت کشنده هم آن کشنده است بقلی لفظ الاوحاع
بیونانی اکرافاقالیا و اهل مغرب ترجره نامند ماهیت آن نباتی است مغربی منبت آن اودیها و قریب دو طعم شبیه با شیرون با اندک تلخی طبیعت
آن در اوائل دوم گرم و خشک جهت درد شکم و تخفیف و سیرزالی مفید است لفظ افنیم بار سوحنه و وقافیه و میم ماهیت آن رستنی حلیل است آن ساق
سه بزرگ و زیرباد که مرطور برگ آن مثل برگ بادام و گل آن بسیار زرد و تمر آن مدور مایل بسرخی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن آن سیاه و شیرین
و چون دو سه عدد از آن خورده شد بلاد نفایت خوش رنگی میشود و گوشت صلب ملایک تخم تر است طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک است افعال
و خواص آن در دو آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع سرعت الدم و تخفیف قروح سائله و فضول آب آن جهت التئام قروح جسیه و تقویه
مفاصل نافع و چون در سیم الکشنده به تحلیل میکند و تنقیه و از حفاظ نقاو و علاج آلام عصبات و سرطانات و جهت قضولات مستادیه و شقاقات درست اعضا حیات

و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آن را خوشانیده در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند **فصل الباء مع الکاف** **بکاه** بفتح با و کاف مشدده

والف **ماهیت** آن درختی است معروف در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا شبیه به شام و برگ آن از آن نیز تر و ثمر آن مدور سرخ و بزرگتر از آن و دهن

سفید که از آن مسواک سازند و دمعه [illegible] سرخ بنگرد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت نضج دمامیل صلبه و اورام

بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک چوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده

جهت سده و اورام بلغمیه و سوداویه نافع **بکچی** بضم باء موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و باچی نیز گویند **ماهیت**

آن تخمی است مدور اندک طولانی و بهمین ظاهر آن سیاه اندرون آن سفید و در غلافی مدور [illegible] عدد قریب بهم در خوشه مانند عنب الثعلب و برگ

آن مانند برگ [illegible] خراسانیه و گل آن گلابی رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین [illegible] و مشهی [illegible] و جهت

برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شربا و ضمادا به تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح [illegible]

نافع و تخم آن در افعال مذکوره قوی تر و اهل هند تخم آنرا از جمله رسایت میدانند **بکن** بضم باء موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکسر هم نیز گویند

ماهیت آن گیاهی است هندی مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک بهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور [illegible] برگها [illegible] **طبیعت**

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه و سرفه بارده و حبس البول و حرقت آن [illegible] نافع و ضماد آن

منضج دمامیل و گویند چون [illegible] توتیا را گداخته و در حین گداز برگ را سائیده قدری معتد به [illegible] آن ریزند آنرا سوخته سفید آب میگرداند در غایت خوبی **بکهون**

بضم باء موحده و سکون کاف و ضم هیم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بعربی عرفج نامند **ماهیت** آن از جمله نوعات است و گیاه آن در کنار آبها

میروید شبیه بدرخت ساق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمی باشد و مایل بسرخی و شیر دار [illegible] است از ادویه [illegible] برگ آن شبیه برگ [illegible]

[illegible] و گل آن سفید و [illegible] و تخم آن شبیه بشاه دانه و آنرا حب العقد میدانند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible]

و جهت [illegible] نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یک عدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت [illegible]

نشود **بکهیره** بفتح باء موحده و سکون کاف فارسی [illegible] لغت هندی است

ماهیت آن [illegible] است که در بنگاله میشود [illegible] آن است که شاخهای درخت [illegible] رو

و برگ آن مانند برگ [illegible] و ثمر آن [illegible] خوشه و مدور اندک طولانی [illegible] **افعال و خواص**

آن [illegible] تازه و قاطع نزف الدم آن بسرعت مجرب **فصل الباء الموحده مع اللام** **بلادر** بفتح باء موحده

لام و فتح دال و سکون را [illegible] لغت فارسی است ماخوذ از [illegible] و بعربی حب القلب [illegible] **ماهیت** آن [illegible]

حیوان [illegible] **ماهیت** آن ثمری است [illegible] درخت آن شبیه بدرخت [illegible] شاخهای آن [illegible]

[illegible] که [illegible] شبیه [illegible]

[illegible] اندک شیرین [illegible] و بعضی مردم [illegible] و سر آن [illegible] مانند دل [illegible]

[illegible] و گل آن [illegible] سیاه میگردد [illegible] گوشت [illegible] شیرین [illegible]

[illegible] شیرین دارد مانند مغز بادام [illegible]

[illegible] عسل [illegible] گرم کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

155

دران است نخودی و هسانی برآید پیچیده نمایند و لکار سپرده و باید که جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در
بعضی امرجه بسبب عدم موافقت بخار و رایحه آن باعث ورم ابدان ایشان میگردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده سپس متوجه اخذ آن
گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آن را تناول نمایند باید که بلادر درست را در تنور اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست
و عسل سوخته انرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آنست که بروغن مغز گردکان و یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب خلط کنند
و یا با مغز گردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و به تنهائی بدون دهن و یا شی دیگر چنانچه ذکر
یافت استعمال آن جایز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است و درخت و ثمر این تیز شبیه بدان است الا آنکه اکلیل این که بادام
فرنگی نامند بهیات گرده بزرگ و بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز
این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول یعنی آنها که عسل و خشک میباشد و این با بلادر ذکر مینمایند طبیعت عسل آن در چهارم گرم
و خشک و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم در اول خشک **افعال و خواص** آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض
بارده دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و صداع و نسیان و اختلاج و قطع ثالیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و دفع سائر آثار جلدیه
و تقویت حفظ و ذهن و عصابه و دندان و باه نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث بثور دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان
و تهیج بدن و مصلح آن روغن گردکان و مغز نارجیل تازه آن و مغز نارجیل تازه و کتیرا مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خوراندن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح
تهیج عارض از آن گوشت و روغن ماهی ریزه است که به هندی سنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم
ان کشته باشد با آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفوط است و اکتحال آن در بهاریان مورث بیاض و رافع آن
و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و لی مفرح و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاه کردن
موی بغایت موثر خصوصا اگر با روغن بطم طبخ نموده باشد و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکبات که اصل عمده در آنها عسل آنست مانند اطریفل
و جوارش بلادر و حلوا و مطبوخ و دهن و عرق و لبانه طولونیه و فرید البحر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض
حاده و شور بشرت بلعت و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او آنست که او را مسکه تازه و روغن گاو و یا کوسفند
و روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او بمالند و قدری و جدوار مجرب یافته و روغن گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حرارت و لذع آن اندک تسکین یابد پس
ماء الشعیر و دوغ گاو و ترش و شوربای چرب و برنج چرب و روغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزی خنک بمالند تا
روغن گل با شیره زبان و هنال آن مع زلال بمالند و بر سر آن الی بنفشه خشک و پوست خشخاش و کاهو و تخم کاهو و تخم لفاح از هر یک یک مشت در آن
بجوشانند تا آنکه آب بسیار گردد و صاف نموده و بر سر او بریزند و لعاب بذر قطونا با حلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه و آب گوشت ها بخورانند و مصلح
قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهر باشد یا باطنی **بل** بفتح باء موحده و سکون لام گویند بلغت
هندی اسم خیار سبز است بزرگتر از خیار کبیر و گویند به هندی اسکهری و بلغت اهل بنگاله کرکری نامند و اسمی است آن را حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم
آن تلخ و مغز آن چرب پیه او پوست مغز آن سیاه و اندرون آن سفید مایل بزردی است و بلغت گویند هیات کهری نخین است که تخم این خیار است و پوست
ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و خطوط سبز و بعضی زرد و یکرنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن با اندک ترشی میگردد و بسیار خوشبو میباشد
و جهت خوشبوی آنرا مردم خود نگاه میدارند و بجای دستنبو میبرند و نبات آن شبیه نبات خیار و شاخهای این باریک و دیگر این کوچک و تاک کرم
نرم و بزرگ **طبیعت** تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از آن کمتر **افعال و خواص** آن مقوی احشا و محلل و ملاطفات عصب و جهت فالج
و لقوه و سائر امراض بلغمی و لیوسیر و ریاح و طبیعت تخم میده و ماء و ارشاد جهت تحلیل ریاح و اسهال و عطر آن نافع و لقوه و ... طمع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید میباشد

[illegible]

ثمرست آن تا یک مثقال و مصلح صبر و رب و مصلح آن کتیرا و ثمر آن گویند بسیار محلل و هاضم است خصوصاً که چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند سرود (؟) پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاه‌جهان‌آباد است و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب است و چون خشک نموده سفوف سازند و با اندکی آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات یا معاجین یا سفوفات و غیرها اسحق و ابن عمران نوشته که بل درختی است سیاه در غلظت شبیه بدرو و بزرگتر از آن و شاخ آن تیره و در داخل آن مغزی چرب و از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویه مجهوله است و کیری معروف است و چنان است که ذکر یافت و گل که بیل خشک و قطعه قطعه نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند **پلاس** بفتح بای فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و ٹیسو نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی مشهور دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و کمتر ساق و برگ آن بزرگ شبیه بهم و مانند برگ جوز و سه برگ آن از یک جا برآید و غنچه گل آن سیاه رنگ مایل بسرخی و مانند شکوفه زرد مایل بسرخی میگردد و خوش منظر و بسیار پر گل و ثمر آن اکثر بلاد هند و بنگاله و سنبل گل است و صمغ آن نیز **طبیعت** برگ آن گرم و خشک با عفونت بسیار و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن اشتهای طعام و هضمی و بجهت تحلیل دمامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و دیدان و بواسیر و در ترکیب عطام گویند تمام بیماری ها و ... است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و صمغ آن طبعو ثمر آن محلل اورام و نزول آب و در ترکیب سرمه جهت دفع حبا سریع ... و تحلیل ورم و مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض کوره و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سوداء و بلغم **پلاس پاپڑه** بفتح بای فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح بای فارسی و الف و بای فارسی و رای مهمله و ها **ماهیت** آن ثمر درختی است سفید پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک لعابی و بلعم غالب و بعد شکستن بهر مقدار اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک مصیص کردی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و بهمه در خواص سوا برابر اند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن اشتهای آن بجهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن بالخ انداقی و پوست بلبله بالسویه در کلاب خیسانیده جهت رفع بیاض چشم مجرب **پلاسطو** بفتح بای فارسی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم تای مولفه و سکون واو و رای مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا و سنطو و لیبو سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجره مبارکه است **ماهیت** آن ... حدیده است که طایفه فرنگ در سنه ... هجری که از حرم بیایا یافته و در اطراف آورده و معرفت بر ... در ادویه ساختند و بالطراف بردند و آن درختی است شبیه بدرخت ... و صنوبر بپایات تخم عرعر و یاد را ... یک خارجی ... شبیه بپوست بلوط و دوم نازک ... مغز آن ... بسیار سبز و زرد و بابل سفید مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزل لب است سیاه سنگین بسیار مانند آبنوس و باد سبیت که ما ... چوب ... سنجیده گردد و پلاسنطو را افرنگان بر مراکب حمل نموده به قسطنطنیه هر سی آورند و از آن در آنجا قطعه قطعه کرده و خرده فروشند میباشد و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازه است که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید التقر و مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس سخت و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و مرقق و معرق و مدر و محلل و ملطف و باقوت تریاقیه و الخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و بیرون ... دهان و زوال بخر و تقویت معده و نفاخ و سده کبد و طحال و قدیمه منتشره و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که قدیم باشند و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه را مفید و ... و دبیس آنرا زایل گرداند و انتشار حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب حمد ... استفاده کیفیات شحالفه ... لطیف ... و ملیان طبیعت ناسیده ... ار صورت نوعیه آن دانسته اند ...

[illegible]

١٥٧

...آن در بخانها نگاه دارند و از اینجهت بتفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز **بلبل هزار داستان** بضم وبای موحده وسکون دو لام **ماهیت** آن
طایریست معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزد بعضی سراین سیاه و سفید و خوش لحن و ملیح الصوت ولهذا آنرا در خانها نگاه میدارند
و تربیت مینمایند **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن بغایت محرک باه است خصوصا مغز سر و بیضه آن و سرگین آن بسیار
جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین و نثر و خاکستر پر آن
جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرم آن جهت تصفیه قصبه ریه و صوت مفید و مبرودین را نافع و محرورین را مضر است **بلبوس**
بفتح بای موحده و سکون لام وضم بای موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معروف نزد عرب به بصل الذئب و اصل الزیر و بفارسی
زیر و بشلغه پیاز و بترکی داغ سوغانی و در لرستان طرم نامند **ماهیت** آن مانند پیاز کوهی است الا آنکه تو بر تو نیست ملکه مانند سیر یکدانه است
و پوست آن سیاه و تشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و مائل بشیرینی
از ماکولات است و ابن البیطار گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را بآن بجوشانند مثل
روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین الطعم و بعضی تلخ
و بعضی مزه میباشد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مهیج باه و جاذب خون
بظاهر جلد و سمین بدن و ضماد آن با عسل جهت النواء
عصب و کوفتگی استخوان و ...
زیر چشم و باد و بیرون ... ادرار حیض
...
...
...
...
...
...
... **ماهیت** آن ...
... **افعال و خواص** آن ...
...
...
...
... **ماهیت** آن ...
... **طبیعت** آن گرم در اول ...
افعال و خواص آن ...
...
...

و ایل پوست داشته اند منسوب بمشتری است **بلسان** بفتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن درخت است عظیم بمقدار شجره

الحیه میرسد [illegible] مانند [illegible] بیگردد از سردی و گرمی عطش و سیرابی پس سزاوار است که آنرا تدبیر نمایند و بحسب [illegible] فصل تا بکمال [illegible] خود

برسد و برگ آن شبیه برگ سداب و بسیار سفید تر از آن و منبت آن اول عین شمس بوده که [illegible] است از دیار مصر و انطاکی نوشته که در ترکیب

نصاری [illegible] قوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخت بمصر آمد و آنجا اقامت نمود و نزدیک آن چاه و شست ثیاب خود را درخت

آن آب از درخت بلسان از آن روئید و اهل نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا با اضعاف وزن طلا می خرند و ذخیره میگذارند نزد بطارقه و رهبانان

و از آن دو [illegible] مثل است و بهترین حب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین سرخ رنگ است که پوست آن زرد باشد

بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون

[illegible] را بلبان بیالایند و بشویند تا تمام [illegible] شسته باشد و از [illegible] آن در آن چیزی نمایند و چون انگشت را بلبان بیالایند و بچوبی [illegible]

و بسوزانند [illegible] سرسانند [illegible] معصد یعنی عرق آن [illegible] است و از [illegible] است که بلبان از مصر برطرف شده و عشابان و

عطاران اجزای درخت [illegible] را از عود و حب البلسان بجای آن میفروشند و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن [illegible] طبیعت

[illegible] بجای عود [illegible] مذکور خواهد شد [illegible] آن پس [illegible] آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و اخراج

[illegible] در حلق [illegible] و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن [illegible] جهت تسکین صداع رطوبی و هم چنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد

رطوبی [illegible] ضماد [illegible] آن با سرکه جهت قطع ثالیل و ضماد [illegible] آن با سرکه جهت رفع ثالیل [illegible] پوست تازه آن با عسل جهت

تقویت معده [illegible] رطوبات آن [illegible] چون [illegible] و دیگر آنرا در آب [illegible] آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن

بلسان [illegible] گفته اند [illegible] منسوب بمشتری است **بلسکی** بضم بای موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یای مثناة تحتانیه

الف عربی است و نزد اهل [illegible] الرجاة [illegible] آنرا قوت [illegible] نامند ماهیت آن نباتی است شاخ [illegible] و ساق و شاخها

ان [illegible] و برگ آن متفرق و شبیه [illegible] و گل آن سفید و تخم آن [illegible] آن [illegible] چون چهارپایان

[illegible] آن [illegible] الرجاة نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست [illegible] زیاده از حرارت

افعال و خواص آن [illegible] آن با [illegible] و با [illegible] جهت [illegible] و [illegible]

آن [illegible] آن با روغن گل [illegible] جهت تسکین درد گوش و ضماد آن [illegible] جهت [illegible] و سبب حرارت خود

منسوب [illegible] بضم با و سکون لام و فتح [illegible] و [illegible] آن [illegible] سرخ رنگ خوشبو [illegible]

خوشبو که از [illegible] می آورند و [illegible] آن گویند [illegible] آنرا از پوست درختی [illegible] آن درخت خوشبو است و در [illegible] آن [illegible]

طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مانند افعال و خواص [illegible] و [illegible] مذکور خواهد شد و آب خوردن [illegible]

مقوی قلب و [illegible] و [illegible] آن [illegible] تازه [illegible] بلور [illegible] لام [illegible]

و او و راء مهمله بفارسی بلور [illegible] اول [illegible] ماهیت آن [illegible] است سفید شفاف [illegible]

[illegible] شفاف تر و [illegible] بلا [illegible] شفاف آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] جهت رفع [illegible]

و [illegible] آن جهت [illegible] مؤثر است **بلوط** بفتح بای موحده و ضم لام [illegible] و سکون واو و طاء مهمله [illegible]

و [illegible] بلوط [illegible] ماهیت آن [illegible] درختی است عظیم [illegible] آن [illegible]

و [illegible] آن [illegible] و [illegible] کوهستانی [illegible]

آن شبیه بفندق است و مولف مالابد سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است تقسیم ستبر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت
و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در رویلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس نقل کرده که بعضی بلاد
درخت بلوط یکسال بلوط بار می آورد و یکسال مازو و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که ممکن است درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و سال
دیگر نوعی دیگر چنانکه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد و سالی دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فندق انشاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست
آن متصل بمغز پوست نازک چوبی برنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و ثمر تازه آنرا در آتش انداخته بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک
میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستائیان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب و بالیده میگردد و
یکسال چیزی شبیه بمازو کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم
خشک و تلخ آن در اول سرد و در دوم خشک و نائب مناب عفص و قابض است **افعال و خواص** آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا و چون انهضام یابد مدد و
حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم جهت خفقان و غشیان که حادث از قیء صفراوی باشد و مسهج و قرحه امعا و سلس البول و تقطیر آن و محرق آن
در بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن با پیه بدستور و ذرور سوخته آن جهت قروح
قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و مثقال آن نافع و چون بلوط را با شیر و زن آن اندر بار و دهن زیتون سرشته ملازمت [illegible]
آن نمایند جهت قطع سلس البول و بول در فراش و [illegible] بفارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و بطی الهضم و مولد سودا و سده
و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزاء درخت آن بارد یابس [illegible]
باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و مثقال آن نافع تر برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جهت [illegible] دندان و جهت اکله [illegible]
در [illegible] سوختن چوب بلوط [illegible] میگردد جهت [illegible] و عصارت آن جهت [illegible] و جهت جراحات و [illegible] سیلان خون و
رطوبت [illegible] و ضماد آن جهت [illegible] آن گلنار و گوشت پوست انار و مورد بالسویه بدل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخ
تا [illegible] مثقال و چون پوست درخت آنرا [illegible] و ضماد نمایند [illegible] سیاه کند و شاه بلوط
با اندک حرارت و قبض میباشد و [illegible] آن کمتر از بلوط و غذائیت آن [illegible] و با قوت جالیه و سمن بدن و مولد سده گرده [illegible]
باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم [illegible] و در سایر خواص [illegible] از بلوط [illegible] شاه بلوط [illegible] و مصلح آن [illegible]
و شکر [illegible] و جفت شاه بلوط [illegible] **بلوط الارض** ماهیت آن [illegible] است مشترک میان کماذریوس و [illegible]
مانند [illegible] برگ [illegible] کاسنی [illegible] شیرین [illegible] تلخی مانند طعم
بلوط و در شکل [illegible] آن [illegible] بلوط و در زمین میباشد [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال**
و خواص آن [illegible] قاطع [illegible] سده [illegible] ضماد آن با عسل جهت [illegible] و خوردن گوشت زاید و [illegible]
زیاد [illegible] و [illegible] مقدار شربت آن [illegible] ماهیت [illegible] آن شبیه
سیر و سیاه رنگ [illegible] و سیاه [illegible] فراسیون و سیاه [illegible] الرائحه [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] با نمک [illegible] ضماد [illegible] آن در [illegible] خاکستر گرم جهت [illegible]
دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت [illegible] قروح [illegible] فراسیون [illegible] در فصل [illegible] فراسیون است [illegible]
بسبب [illegible] **بلول** بفتح بای فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام ماهیت آن [illegible] است هندی از قبیل خیار [illegible] خیار
[illegible] و دو طرف آن [illegible] باریک [illegible] پوست آن [illegible]

۱۶۰

اگر آنرا ابراد کرده و تخم آنرا پخته با روغن و پیاز بریان نموده با گوشت یا نان با برنج تناول نمایند بسیار لذیذ و دولمه آن نیز لذیذ و چاشنی در آن الذ می باشد
و گیاه و برگ آن [illegible] ولیکن اندک خشونت دارد **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مقوی دل و باهی و مشتهی طعام و
دافع فساد و سرفه و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ و دمامیل و بثور و گرم [illegible] نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیاره آن دافع
فساد بلغم و آب تخم بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع و چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل سند و بنگاله است که تلیکور بیاره آنرا
کدو بول لتی نامند با تلیکور کشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب می خیسانند و صبح اندک مالیده و صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می نوشانند نصف آنرا
صبح و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و اکثر مشاهده شده بلکه اندک مضر مصلح آن تلخ و تند
و ملین و گل آن دافع فساد و اخلاط ثلثه گفته اند **بلیلج** بفتح بای موحده و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند
ماهیت آن ثمر درختی است هندی مایل باستداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل
پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاهتر از آن شبیه ببرگ اخره و گردگان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در آخر
دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیت مسهل سودا و بلغم مسهل صفرا و قاطع رطوبات [illegible] و
جهت رفع صداع و بواسیر بودادهٔ آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن
املج مقشر بقدر ثلث آن و [illegible] مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند
و مداومت بر آن نمایند جهت تقویت باصره و قطع رطوبت سایله از دهان مفید است **فصل الباء الموحدة مع النون** **بنبات وردان**
بضم با و نون و الف و ثاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسانی عوام [illegible] و ترک حمام نیز و بهندی
و اهل بنگاله تیل چیژه و [illegible] نامند **ماهیت** آن حیوانیست اکثر سرخ رنگ بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و بر آن براق و زیر آنکم آن سفید و دو ورق
و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن [illegible] شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب آبها و جاهای نمناک متعفن تکون می یابد و بد بو است و اهل چین و بعض
فرنگ آنرا در مربا ساخته میخورند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مفتح و اشتها و سوخته آن با یک مثقال و
نیم عسل جهت عسر النفس و در دفع حبس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و در دفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور [illegible] احوال سائیده
آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و روغن تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول و چون آنرا با قردمانا و اندکی از [illegible]
که بفارسی سماس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد و نطول بر آن جهت بواسیر و امراض مقعد گویند مجرب است و با انجیر [illegible] قروح ساق نافع و بعضی
آن در دفع قروح مذکوره [illegible] و خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و بجهت [illegible] **بندا** بفتح بای موحده
و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است بعربی خرنطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد **ماهیت** آن درختی است
[illegible] و بجهد بران خواه تخم انجیر بر آن افتاده باشد و یا نه **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن دافع فساد دم و
خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم هم نافع و بیر درختی که روید و بجهد خاصیت آن پیدا کند و در کتب اهل سند بتفصیل مذکور است **بنداک** بفتح بای
موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و کاف و سنگریزه نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد و برگ آن شبیه برگ تانبول
منبت آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن [illegible] طولانی و تلخ [illegible] ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و تخم آن بسیار در زیر زمین می رود
و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون تخم آنرا از زمین برآورند و [illegible] است آنرا
جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آنرا سائیده و با [illegible] بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال [illegible] آورد و با شکر قی آورد
و اهل هند جهت یرقان و استسقا میخورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد [illegible] و جهت [illegible]

سفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری مینماید و یرقان را رفع میکند و چون گرده ثمر خشک آنرا با زهره گاو سرشته بر لوله سیر ضماد
نمایند دانه آنرا خشک کند و جمع آن جهت تسکین وجع هر دو چون با شکر بخورند و ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است بقی و اسهال **بندق** بضم با و سکون
نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است جبلی و در صحرا و باتین نیز بندرت میروید و
مخصوص بلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مایل بتدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مایل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه
و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل به تیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آنرا تناول مینمایند
طبیعت آن گرم در آخر اول و خشک در اوایل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصا پوست بیرون آن
و جفت مابین مغز و پوست صدفی آن در غایت تمیس **افعال و خواص** آن بهی مقوی احشا خصوص امعای صائم و زیاده کننده جوهر دماغ و آشامیدن
آن با انجیر و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و امثال
بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و بو داده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال گرده
و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیده آن با روغن
زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند گذاشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه
و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن
آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در سرد المزاج ماء العسل و فانیذ و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و
غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانیذ و جوارشات سهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردگان مقدار شربت آن تا الست درهم
و روغن آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و
مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور **بندق هندی** بهندی
ریته و بتبطی رته و ببربری اطوط اطاط نامند **ماهیت** آن ثمر درختی عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مایل بسرخی
و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل میشود و در
زیر آن نیز اندک پوست صلبی صلابتش از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل او پوست ثمر است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و احشا و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و شربت ده قیراط آن با شراب
سکنجبین دافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و هیضه شیرپا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و
جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوط ما لا بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان
و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و بواسیر که جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طلیخ آن با سرمه جهت رفع اولی نزول آب در چشم و
چون در آب بمالند و بسر پیچند تا کف کند و کف آنرا بکار گیرند بخورانند نافع و دو درم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و در لو و سرفه و نفث الدم و قرحه
مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانگ محموده
مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب دو روز بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ داده
مرق آنرا با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سکنجبین که میان مغز آن خیسانده بود رفع ثقل ماسکه است **بنج** بفتح بای
موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سیکران و بیونانی فقوقان و بسریانی اربابلوس و ببربری اطفیت و بتبطی راس ... و بهندی
اجوائن خراسانی و بلغتی و تلنگی گله گوند علاوه آن شبیه است بفقره **ماهیت** آن ثمر نباتی است برگ آن شبیه برگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ

١٦٢

دو در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مائل بسیاهی و مزه عفص و طعم آن تند و اندک تیز و شبیه بطعم زیتان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بر آن
زغبی مانند پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و متراکم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بخلبه بسیار ریزه تر از آن و غیر
مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مائل بزردی و تخم آن شبیه
بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب آنکه دارد و سیوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بهر دو
کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و عند الحاجت بکار می برند
و بعضی آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد **طبیعت** سیاه آن
سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوایل سوم **افعال و خواص** آن تمامی آنها مانع
نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و مسموم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف
و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد عصاره آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس
و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه یا بالثلث آن افیون مجفف قروح و طلای آن با دارچینی
و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعد و چون برگ و شاخ تازه آنرا در عصاید ملحد بستند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل
است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تپ که با حرارت و برودت مرد باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست
و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نزف الدم هر عضو و رحم و سه قیراط
آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت اکال استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم مرغ و با سبوس جهت درد [illegible]
و خصیه و با آرد باقلا جهت سنگ بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با بیه با زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع سفل و چون
از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنج را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده
پر نمایند درد و وجع آنرا تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تخفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد
دندان نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون و خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و
مقدار شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی الاثر در تسکین
اوجاع از ضماد آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصاره برگ و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره تخم تازه
آن تنها که آنرا کوبیده با آب گرم سبران یا شبیه فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبات حاده سائله از آن نافع
و چون بزر البنج را کوفته و بشیر بادیان سرشته و در پوست گوزن بسته بر زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درم از سیاه آن کشنده
است سبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن و بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه و صیحه و ورم لسان و سخن ناگفتن و
برابر آمدن و خناق و اعید و در روز دیگر گذشتن علاج آن بکرات قی فرمودن با ماء العسل با شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر
و تخم انیسون و پوست جوز بوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن
که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا از کف خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح و صفرا دیمی سر و جرب و حکه
و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و تقطیر آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم
خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس شیر پاک و سعوطا و تدهینا نافع [illegible]
بوعده و سکون نون و فتح طا [illegible] و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانیست یعنی دو جفته اوراق و آن عبر انافی است که بفارسی [illegible] گفته است و

بیونانی بنطافیلن یعنی ذو خمسة اوراق و بعضی بنطاطوس یعنی ذو خمسة اقسام و بعضی بنطاناطن یعنی ذو خمسة اجنحه نامند و لغات دیگر نیز آمده و نبات
قریب بدین نامهاست ماهیت آن نباتی است شبیه به بنجنکشت و شاخهای آن باریک بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد
و تا دو بعضی زیاده و دو طرف برگ آن مشرف مانند اره و گل آن مایل بسفیدی و زردی بخلاف اثلق که گل آن مایل بسرخی و ارزقی است و
برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست مالند بوی آن در عطریت شبیه ببباسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای
آن صلب و ثمر آن که سبز است باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این بالقدر بلند نمیشود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و
بی ثمر است و منبت هر دو نزدیک آبهاست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بحدت و حرافت طبیعت جمیع اجزای
آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت مجففه افعال و خواص آن محلل و تریاق سموم و قتال است
دو مثقال از برگ آن با ادرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است یا با ماء العسل بیمونزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نائبه بلغمیه مزمنه
نافع و از خواص آنست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه دو برگ و برای
حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را دفع کند و مداومت آشامیدن سه قیراط عصاره برگ آن
جهت یرقان مجرب و جهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد برگ آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و لواسیر
و داء الحیه و همچنین ضماد آن بر قیل و با ... جهت امراض مذکوره و نزف الدم و در زور آن بر جراحات تازه مفید و فرش کردن برگ آن بر جامه خواب
علیل جهت ... و سعوط آب برگ آن جهت ... نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن بمقداری آنرا ... عرق کنند و عصاره بیخ آن ...
اسهال و درد جگر و ... قرحه ... و مفاصل و عرق النسا ... و ... مثقال آن جهت سموم ... و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن ... جهت
انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه بلغمیه و بلند شدن و ... کردن شریان ... و دبیلات و حمره و ... که دانه آن ... باشد و ...
بیخ آن در ... جهت خشونت حلق ... و ... آن ... جهت تسکین وجع ... و ... آن از انتشار و شرب آن جهت ...
اسهال ... قرحه ... و وجع مفاصل و عرق النسا نافع ... مصلح آن ... بقدر شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن ... تریاق فاروق ...
ریحون و در صرع ... و گویند بنطافلن ... باشند و آن ... نوع قسمی گل آن زرد و این ... اهل ... است و قسمی گل سرخ و قسمی
آن ... و این ... باشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و ... شاخهای باریک و بر سر شاخی ... شبیه ببرگ نعناع و بسیار ...
و در بیخ شاخهای باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار ... و از اطراف آن شاخهای باریک با ... بلند ...
باریک که ثمر آن است ... و جوف آن مملو از دانه ها ... بسیار ریزه اند که ... و بعد رسیدن سیاه میگردد و ... گیاه آن ... اهل هند آنرا گرم
و تر میدانند و برگ آنرا ... جهت استسقاء و قولنج و ... نافع میدانند و قطره ... آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع ... و
وجع عظیم ... زایل میگردد و گویند چون یک برگ آن را با یک برگ ... کوبیده ... بخورانند ... زایل گردد ...
چون با برگ ... بخورند ... که نوعی از حمی بلغمیه است در روز ... و همچنین ... نافع و مجرب است و چون ...
دو روز ... عصاره آن ... بالای آن ... گذارند ...
از ... و با آب برگ ... نافع ... جهت تحلیل ... و ... نافع ...
با ... آشامیدن ... نافع ... بفتح با و نون و سکون ... بهندی ... فارسی است و بعربی ...
و بیونانی ... نامند ماهیت آن گیاهی است بلندی آن ... و نیم با شاخهای باریک ... بسیار از یک بیخ رسته که ...
شاخهای ... برگ ... است و برگ آن ... برگ ... و ...

۱۶۴

[illegible]

وبهردو گوشهان ازرق برآمده وفی الجمله صنوبری شکل ازمیان گیاه آن شاخهای باریک رسته وبر سر شاخی یک گل کوچک خوشبو بنفش رنگ و در کوهستان
نیپال و نواح آن نیز میشود ولیکن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آن است که کهنه و فاسد نشده باشد طبیعت
آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند **افعال و خواص** آن مسهل صفرا برفق خصوص آنچه محترق
باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با بار شعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال
و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الریه و ذات الجنب و جهت معده و کبد و طحال و نیز و زحیر و حرقت مثانه و بول و احتباس
آن و درد گرده شرباً و نطولاً و ضماداً و بوئیدن تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف
با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با کثیرا گلقند
تبهای مرکبه بی عدیل و گویند گل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و یبوست
دماغ و [illegible] نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سایر اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید
المضار اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص خشک آن دانسته اند مصلح
آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن عنبر و مرزنجوش و بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان و بوزن
آن اصل السوس مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواهای حاره یعنی دوائی که فعل آن اقصر باشد
مانند بلیله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل
فعل آن است و استعمال آن با شکر مقوی فعل آنست در اسهال و با عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن سبکتر است بر معده و سریع الانحدارتر
جرم آن و با [illegible] تمر هندی و شاهتره و هلیله قوی الاسهال خصوصاً که صاف نمایند بر ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف
نموده روغن بادام بر آن چکانند بیاشامند و خورانیدن آب برگ آن بمقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت
حاره و التهاب معده و حرارت چشم و سلاق و مقعد و جرب [illegible] و حکه مفید است و آشامیدن شراب و مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه
و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت و حصبه و خشکی سینه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت
ناخن و [illegible] آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و موثر و قطور آن
در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بی خوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال در سن مجرب و چون اسفنج یا
و پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر طریق گرفتن روغن آن چند نوع است یکی آنکه یا
[illegible] بنفشه یا بادام [illegible] کرباسی کرده [illegible] دیگر [illegible] تا آنکه مغز بادام [illegible] شود [illegible] هر وقت که خواهند
روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سه مثقال انداخته در آفتاب گذارند و بعد از چند روز صاف نموده
را [illegible] کنند تا [illegible] بنفشه را سر دارد و شراب معمول آن [illegible] است از [illegible] و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب [illegible]
[illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۶۵

[illegible]

افعال و خواص آن از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت
و نفث رطوبات شرباً و ضماداً آن جهت تحلیل طحال و تخفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و
رطوبات تحت آن بمقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است بن بضم باء موحده و نون مشدده در اصل اسم ثمر ملینا است بلغت یمن که
مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند ماهیت آن ثمر
درختی است کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در تنادیه که جزیره ایست از جزایر زیر بادات نیز بهم میرسد و تخم آنرا در آذر میکارند و در آب که بر دو
اسم ماه رومی اند میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشد یعنی هم خودرو و جنگلی صحرائی و هم مزروع بستانی و بترتیب بسیار خوب ایمل می آید که شاخهای باریک
بسیار آنرا سایه دار و گلهای ضعیف ناکاره آنرا دور می کنند و آنرا آبیاری و غیر آن بحد لایق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و
دانهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی و خوشبو و بوداده که سبزه آن بیشتر باشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن یکساق دارد به سطبری انگشت ابهام
و بلندی آن یک ذرع تا سه ذرع و دست بر سید شبیه به دست زغرور و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در حلائف سیاه رنگ شبیه بحب الغار در بزرگی و فندق در کوچکی و
پوست آن نازک تر از پوست آن بهر دو دانه درون آن جوف متصل و در وسط مغزی شکافی مانند شگاف دانه گندم و بسته خرما و لیکن از آن بهتر و از گندم
بزرگتر و از بسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در بت آن و کهنه حبشی و
سیاه آن بسیار بد و تلخ و بدطعم و تیاوی آن سفید و بزرگ تر و سبک تر از یمنی و حبشی و پوست تازه آن با اندک رطوبت و حیابت و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد
حلاوت آن کم و در رفته رفته زائل میگردد گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابوالحسن شاذلی رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن جمعی داشته و مریدان و بسبب کثرت
شب بیداری و ریاضات کسل و ماندگی میشدند تنها اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آن یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را با دیگران گفتند ایشان نیز خوردند
و نفع یافتند پس چون گفتند او سکسیم شود که در آب جوشانده آب آنرا بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوشانده آب آنرا می آشامند باعث رفع کلال و
ملال ایشان میشد پس قهوه رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری خوردند لیکن اهل هر بلد بجائی بنحوی خاص اهل یمن و نواح
آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصاً تازه از آنرا در آب بسیار جوشانده و صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ بیشتر از طعام و اکثری بعد
از آن می آشامند و ولوع بسیار بآن دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت میباشد خصوصاً تازه از آن اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفاً
که برآید بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که
قریب باحتراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب بطبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف
ناکرده می آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات می آشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شد و طبیعت و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عمادالدین
محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است بجهت آنکه در آن عفوصتی غالب بر طعم و رایحه دال بر آن نیست
که قیاس و دلالت بر حرارت آن نمایند و تجربه یافته اند که سردی آن بسر حد اضرار نمیرسد و در تادیه تحلیه هر یک از برودت و یبوست سرد دیگر مسکه
موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه متیقن یافته اند که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم میر ملک
الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص و مزاج آن رفته اند که برودت آن در اول درجه و یبوست آن در ثانیه است بواسطه
آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بی خوابی و خشکی مزاج بهم میرسد و شاربان آن تراوش داده اند که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه
مشهور یافته که سرد و خشک است نه چنین است بجهت آنکه پوست آن تلخ است و تلخی گرم است و دیگر آنکه پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل یا سرد است
در اول و آنچه دلالت بر برودت آن می کند عفوصت است و تجربه رسیده که بجهت تقلیل رطوبت و سرعت تلطیف و تحلیل و تنقیه تنزلات و تقویت معده و ادرار بول نافع
داشتنها نیز دلیل حرارت و یبوست است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که لهذا بر رطوبت میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بدان قابل و قشر آن گرم و خشک

ازان باشد مولف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه الجهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که
جزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تنفیخ و ادرار و تلیین و غیرها ازان صادر میگردد و جزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین
حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها ازان ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول در آن
زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زایل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زایل میگردد بمقدار بریان نمودن آن
و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مایل بحرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان
نمایند بر برودت و یبوست آن می افزاید **افعال و خواص آن** انچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند انست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است [illegible] زهر
چنانکه دارد و مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و
سوداویه خصوصا در اوایل و بعد نزول در حصبه و جدری [illegible] مفید است و شراب [illegible] یرقان اسود [illegible] و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات
در رفع اعیاد و تقویت معده و اکثر انواع صداع و درد مالیخولیا خصوصا احتراقی آن انچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط و [illegible]
صعود ابخره [illegible] و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بادرد رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده
پنداریم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات در نحافت معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات بدماغ و اسهال را خصوصا نیم بریان
آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن [illegible] و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندکی بی آنکه مودی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیاد ماندگی و کلال
و ملال اسفار و حرکات و مشقت ها می نماید و بعضی از اغنیان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند **رباعی** راحت قهوه روح
فزا و کسل کسل + آرام جان و قوت اعضا و قوت دل + تقریب اجتماع جوانان پارسا + تفریح [illegible] خاطر پیران منفعل + و دیگری این فرد را گفته
[illegible] + [illegible] + ازمضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری
و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن الات [illegible] و درشتی آن و مولد
بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی [illegible] آن گفته اند [illegible] آن [illegible] که نام
او قهوه است [illegible] + [illegible] اینکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصا
قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام شد [illegible] آن بالای طعام [illegible] باشد و در جواب این
اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه های گرم است و [illegible] بسیار از طرفین در منافع و مضار آن
بیجا است اکثر [illegible] حرارت و برودت مزاج قلت و کثرت [illegible] آن برمیگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار
آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و [illegible] نوشته اما [illegible] مزاج ایشان گرم باشد [illegible] و السبب آنکه حرارت را کم میگرداند و
بسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا آگاه است که ایشان را خواب می آورد و از انجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت
و بران سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که برسام داشته باشد [illegible] چون دو سه شب به قهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت
زایل گشت و چون قهوه مفرح قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری [illegible] جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری [illegible]
تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران [illegible] در آن انداز نیکو است و چون [illegible]
بعد از تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات را [illegible] کلال و ملال را باعث [illegible] طبع است [illegible] آن [illegible] گفته اند [illegible]
امتلا از غذا [illegible] ناشتا [illegible]
و اگر خواهند [illegible] با افیون و افیونیات شب [illegible]

۱۶۷

گفته‌اند مصلح آن زنجبیل و ادویه مسک و نبات و گلاب و امثال اینهاست و شیخ داود انطاکی نوشته تحقیقی که اراده شرب آن کنند احتیاط در رفع کسالت و ابخره ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطاست و خوف احداث برص است و مهر سگ گوید که بهترین مصلحات که طعم و رائحه اثر الطیب اندیبرسنگ دارد و کریه و بد الفه بمیان آورد عنبر اشهب است **لیز عفران پنتکی** بفتح بای فارسی و سکون نون و کسر تای مهمله و سکون تای دو چهار نقطه هندی و کاف و سکون یا و نون بهتکی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که بن بفتح بای موحده بزبان هندی جنگل و چهتک یعنی پاشان است **ماهیت** آن نباتی است مشابه بیخ گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه هر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و بر آنها برگ های کوچک فی الجمله شبیه به برگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگتر و عریضتر و کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از آن بهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و بی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ سبب آن کنارها **طبیعت** آن ظاهرا گرم و خشک باشد **افعال و خواص** آن چون برگ و ثمر آن را نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا هر جا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه ببندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورد و بسایند برگ و ثمر و شاخهای باریک آن با آب بسایند و جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید **پیتالیه** بفتح بای فارسی و سکون نون و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و لام و ها **ماهیت** آن ثمر است بقدر زالزالک و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی مایل به تلخی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خار دار و بعضی بی خار نیز شبیه بدرخت آلو در برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین شده باشد و چون بخته آن را خواهند تناول نمایند باید که آن را خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد و بسیار بمکند اثرا و الا ترش و عفص میباشد **افعال و خواص** آن مسکن صفرا و مهیج بلغم و سودا مزاجان را نافع و بعضی مزاجان را مضر و مورث حمی خصوصا آنچه در آخر موسم در سنبله و حوالی میزان رسد و جنگلی آن اکثر کوچک تر و شیرین تر است **فصل الیاء الموحدة مع الواو بورق** بضم با و سکون وا و فتح را مهمله و سکون قاف معرب بوره فارسی است و بهندی با بری لون نامند **ماهیت** آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد از آب نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد و بعضی سفید سبک و بعضی بسبزی مایل و طعم آن شوره باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند و اعلی و اجود جنس است بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند بهترین این اصفر سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی اغبر صفائحی و این معروف ببورق الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنور میچسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند و آن سفید سنگین است و زرگران در تصفیه و طلا کردن استعمال دارند جهت آنکه اثرا بسیار صیقل و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و رقت میباشد و از آن افریقی می آورند و این جلاء ترین اصناف است و بهترین این صنف سنگ صفائحی رقیق سریع التفتت سفید رنگ لامع است که در صورت مانند کف متحجر باشد و این نیز اگر خفیف و صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد البورق سنگ متحجر است جهت آنکه زبدی است شبیه بنمک گندم خالص و بوره زبد متحجر با آن است و هم شاست که زنان سیاه نمک بوره نیز زبد البورق است که زبد البورق بسیار سفید و نگین شده باید زردی میباشد و بعضی آن سفید آن بسیار خوب شسته و در آب اندک سوده تصفیه یابد و محلول قلمی نموده و با آب محلول قلمی بسیار میزان منجمد بالتمام میسازد تا آنکه سبز زرد و بارز است میباشد و بسیار از این قسم تکلیف می نمایند و آنچه از جهت خیر باتحلیل حل می نماید که آب بر گرمی آن را سوخته شاید تا تحلیل گردد و خورشها سازند و این بسیار سبک و سفید مایل بسیاهی و ملوحت میباشد و این بسیار کمیاب است و بورق الخبز نامند بهترین همه اصناف ارمنی با صفائی که در خورشها و سفیدترین همه زبدی است **طبیعت** آن گرم در اول و بعد سوم و خشک تا دوم و قول ابن الطردن و بورق زبد افریقی تا اول و بعد چهارم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و جاذب رطوبات از عمق اعضا ... قاطع اخلاط غلیظ و مسکن مغص و رافع ...

۱۶۹

در دفع قولنج و [illegible] با دو مقابل سموم و تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن آن زیره کرمانی و ماء العسل و با لبنیم [illegible] با حاشا یا سداب

با شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با بیخ الخیار جهت رفع مضرت [illegible] کرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و یا با آب و شراب

جهت ذرایح و با ادویه قابله دیدران باعث اخراج و قوت فعل آنها و چون منجمد بهم آمیزد و بر طلا آب بیندازند و بر آتش ملایم جوشش دهند تا آنکه

آب کم گردد و ربع رطل زیت عذب در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج بالخصوص قولنجی که عارض گردد [illegible] نقره در سرب یا با نقره و صمغ عربی

مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده با زیره کرمانی [illegible] جهت رفع خناق عارض از شراب [illegible] و قطور محلول آن با آب و شراب [illegible] در گوش جهت

رفع اوجاع و [illegible] و قطع رطوبات [illegible] از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و [illegible] آن با [illegible] جهت اسقاط زالوی در حلق مانده و

اکتحال آن با عسل جهت [illegible] زهر و ضماد آن با ماء الاس و سرکه و با [illegible] جهت رفع [illegible] گزیده سگ دیوانه و با صمغ [illegible] جهت افتتاح آنها و

با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با [illegible] جهت رفع [illegible] و جرب فالجی که در آن [illegible] باشد [illegible] و اختلاط

عقل و [illegible] عصبیه [illegible] نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق [illegible] تنهائی جهت رفع عرق نیز و تنهائی جهت [illegible] رنگ [illegible]

و ستردن [illegible] سیاه کننده بدن [illegible] و دو درهم آن [illegible] العادات

[illegible] و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و [illegible] باعث قتل و اخراج آن و یا

[illegible] مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات و در هنگام سرد [illegible] و نشستن نزدیک [illegible]

[illegible] محلول آن جهت [illegible] جهت دفع رطوبات رحم و [illegible] معده و [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن از یک درهم تا دو درهم [illegible] آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن [illegible] وزن [illegible] آن

و بعضی بوزن آن [illegible] گفته اند و پاشیدن آن [illegible] باعث رقت آن [illegible] و چون خواهند [illegible]

[illegible] آن است که در کوزه کرده سر آن را محکم بسته [illegible] گذارند تا [illegible] گردد [illegible] استعمال نمایند

و محرق آن لطیفتر و حدت آن زیاده [illegible] بورق [illegible] است لوزیدان [illegible]

[illegible] و نون [illegible] آن [illegible] سفید [illegible] و طول [illegible] آن [illegible]

با خشونت و بعضی گفته اند که نوعی از [illegible] است و بعضی گفته اند [illegible]

بدل آن و بعضی [illegible] خطوط [illegible] است و حلاوت لوزیدان بخلاف [illegible]

حلاوت است و [illegible] بخلاف لوزیدان و [illegible] آن [illegible]

مذکوره است و [illegible] آن گرم و خشک [illegible] دوم و در اول سوم [illegible] قوی [illegible]

با قوت [illegible] مفاصل و [illegible] معده [illegible]

گرم معده و ازاله [illegible] بارده [illegible] سموم بارده [illegible] و آب [illegible] جهت [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید [illegible] وزن آن [illegible]

[illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] گیاه [illegible] برگ [illegible] و برگ آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] در دوم [illegible] در اول [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] معده [illegible] زیادتی [illegible] و تسکین

بول بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت و مشهور به پیشاب است ماهیت آن معلوم است و آن ماهیت مشروبه مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه و احلیل و یا قبل دفع میکند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب مزاجهای آنها مختلف میباشند و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بول را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تخفیف آنها بی‌عدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و قراز و سعفه و آکله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور بر آب کرد سهم رسیده باشد و باورده سم جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بآن بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش ضماداً و طلاءً و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و مسموم کولرا و مداوست بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مار گزیده و سایر سموم و مداومت بول خود بر ریاح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز و استسقا و تب پیش از آن آب برگ حنا را با دو رنگ از آن و قبل از آن مقدار راه روند که خشک گردند پیش از شستن و شستن مقعده ببول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک استسقا موی بیان تا مانع ریختن آن و حقنه با آن جهت معص و قطور آن جهت گرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند و مقل ببول با روغن حنا سحوراً جهت ورم رحم و بادها و غیرها که گرم بیاشامیدن و در آن اکتحال آن جهت جرب و رمد و ظلمت بصر و طلاء بول با ملح در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر زیر که با بول خمیر شده باشد جهت قطع رعاف الدم و ضماد آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر تنفس و انتصاب و طلای کف آن جهت آثار سوختگی و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهت درد سعده بار دو بواسیر با مرضاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو بآن با عرق جهت خدر مجرب است و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بی‌عدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز بمقدار چهل مثقال بول آن با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سپرز و استسقای و صلابت سپرز و تقویت باه و افراط آن بر ده هشا و قطور آن جهت جراحت گوش نافع و بول گاومیش بادها جهت درد گوش یار و مجرب بول سگ جهت تاکیل سفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد بول الابل اقراصی است که از یمن می‌آورند و در بوم هیچ در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفاً و کرامةً بسیار دیده شد ماهیت آن بیرادی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بجراهای گیاهی که در آن جا میشود و مخصوص بدانجا است می‌برند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و بالیقی گفته که تحقیق است که بیرادی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان که بقطر و قطره آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بیمن او پروینجا را از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول و دواء اطلا است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغاره و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و با لجمله ازاده ... طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام و طلا و نافع و بسیار بلاد آن بریان باعث نفخ است و مصلح آن روغن گل بول الامو سیلون بضم با و جاده و سکون یاد و فتح لام و ضم میم و سکون یا و واو و کسر نون و ضم با ... و سکون واو و نون الف لیونانیست ماهیت آن قسمی از مخلصه و گیاه آن با بن تخم و چیزی شاخ آن باریک و در شبیه و مشرک آن از برگ ... بالاتر و سبزتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی سفید پیر و قوی ... میباشد و در آن تخمهای سیاه و تخم آن شبیه ببذر و تخم ... ... در از و صلابات منبت آن جبال و زمینهای صلب و شخص سنگلاخ‌های ... و ... است طبیعت آن ... در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مفتح و جالی و مقوی ... آشامیدن تخم و با سرکه آن بمقدار ... جهت ادرار بول ... و ... و ... و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب

۱۷۰

جهت گزیدن هوام و با آب جهت حصر البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاة نافع و گویند هر که سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز
او را عقرب نگزد دیگر آنکه عقربی را بکشد و چون چنین کند باید که ناشتا آنرا تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی و تعلیق آن مانع
گزیدن عقرب و مضاد آن مورث ثیابا مصلح آن ... مقدار شربت آن تا یک مثقال ... مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است **بولسری** بضم
با و سکون واو ... و فتح سین ... و سکون یا ... و در بنگاله بول سری ... نیز نامند **ماهیت** آن درخت
است هندی عظیم و موزون گل آن کوچک مدور و ... خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد و خشک آنرا بعضی در بالش و تکیه پر مینمایند
... دانه ... و در ... دراز ... در جنگل ... سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ
نارنجی میگردد ... شیرین ...
طولانی و مغز آن ... **طبیعت** گل آن سرد و خشک ... **افعال و خواص** آن ... جهت تسکین
درد دندان و دفع فساد ... جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن ... و خوردن آن قابض
... و امراض ... نافع و آب ...
... گل آن مقوی ... نافع و عطر آن ... لسیار خوشبو
... جهت تسکین وجع ... میشود و
... جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن ... جهت استحکام رنگ ابریشم ... ای آن
می اندود رنگ آن سیاه میباشد ... رنگ نمودن ابریشم
بوشیولن بضم با و سکون واو و کسر یا و فتح ... و ضم لون ... لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بقدر
انگشتی و برگ آن ... شبیه ... سبز ... **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... محلل ریاح ... بگیرد ... جهت
گرده و مثانه ... جهت تفتیت ... البول و ...
جهت تحلیل ... جهت اخراج کرم ... آن ... شیر تازه دوشیده
مقدار شربت از برگ آن تا یک مثقال ... **بوکی** بضم با فارسی و سکون واو و ... **ماهیت**
آن گیاهی است هندی ... ساق آن ... انگشتی و
برگهای آن ... سفید ... ساق
آن سفید رنگ و برگ آن ... و اهل هند آنرا
پخته میخورند ... **طبیعت** آن ... **افعال و خواص** آن ...
آلات صوت و حلق ... جهت ... مانند
در ... **بوئی بهمن** ... لغت فارسی
است **ماهیت** آن ... فارسی ...
از ... خراسان ... ساق آن ... برگ ...
... آن ...

١٧١

[illegible]

آن سرخ‌تر از باطن آن سفید است هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی آن است که چون بخایند با اندک تلخی و تندی
و قبضی باشد و بهترین سفید آن که از نواح ارمینیه و خراسان آورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم و قوی‌تر از سفید و سرد و
با رطوبت فضلیه و قوت قبضی و سیم سرد و را گرم و تر دانسته **افعال و خواص** آن لغایت مقوی باه و دل و سمین بدن و زیاده کننده ماده
منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق سرد و بین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ
آن جهت تقویت باه و انعاظ قوی‌تر و چون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود و دو آب آن را با شکر آشامند یا باشانند فربهی عظیم آورد خصوصاً با بادام و نخود و
تمامی آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار و شستن سر بدان جهت کشتن سپش و خوشبوئی موی و فرزجه سفید آن با زعفران
جهت تنقیه رحم و خوشبوئی آن و سرد و نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن سه درم تا دو مثقال و از آب مطبوخ
آن تا سه اوقیه بدل یکی بدل دیگری است و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید و سیاه و سکنه ناگوری
و بدل سرخ آن زرنباد و بدل سفید آن زرنباد است **بهمی** بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا **ماهیت** آن نباتی است شبیه بگیاه جو و از آن کوتاه
تر و باریکتر و درشت‌تر آن شبیه بسنبل [illegible] آن سرخ و سیاه دار **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و بسیار قابض **افعال و خواص** آن مداومت بر خوردن
آن حابس اسهال از سوء [illegible] الدم که [illegible] البواسیر و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن است که چون در ابتدا
[illegible] از [illegible] باد [illegible] [illegible] خون از آن [illegible] و [illegible] در قطع آن مجرب دانسته اند **بهمی بول**
[illegible] بای فارسی و سکون [illegible] و فتح کاف و سکون را و [illegible] و ضم میم و سکون واو و لام **ماهیت** آن [illegible] است [illegible] بسیار تلخ و تیز و سیاه
رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و جهت [illegible] و تحلیل اورام و [illegible]
و درد [illegible] و [illegible] **بهنگره** بفتح با و [illegible] و سکون نون و فتح کاف فارسی و فتح را و [illegible] **ماهیت** آن گیاهی است هندی
نبات آن [illegible] و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن [illegible] و برگ و ساق آن [illegible] و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع می‌باشد سفید
و زرد و سیاه گل سفید آن سفید و سبز برگ و ساق آن که در گل سیاه آن سیاه و برگ شاخ آن سبز و تیره مائل بسیاهی و گل
زرد آن زرد و برگ و ساق آن مائل بزردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند **طبیعت** آن هر سه در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن [illegible] از برگ و ساق [illegible] تقویت [illegible] قوت باه [illegible] و [illegible] رطوبات و [illegible] آن هر دو [illegible] و ورم و علامت [illegible] و صداع و
[illegible] آن جهت امراض [illegible] و درد [illegible] [illegible] و طلای آن [illegible] جهت صداع [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] آن سیاه کننده موی [illegible] سیاه آن [illegible] که چون گیاه آن را [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گویند آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گیاه
آن [illegible] هر گاه آن [illegible] سیاه گردد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

۱۷۱

بجذام و برص را زایل گرداند و اگر تخم آنرا با کنجد و شکر به قدر بخورند باه را و سامعه و سائر قوی را بدنیه را قوی گرداند و اگر با بلیله و بلیله و آمله هر چهار
سیاه و ربع وزن یکی از فلفل بخورند قولنج را زایل گرداند هیوبی الولیه بضم ها و خفا راء و سکون واو و کسر همزه و یا لغت هندی است
بمعنی گیاه آمله زمینی بجهت آنکه گیاه بقدر یک شبری تا یک ذرع و برگهای آن ریزه شبیه برگ آمله میباشد و در زیر برگ آن دانه های کوچک
و شاخ آن باریک **طبیعت** آن سرد و طعم آن تلخ **افعال و خواص** آن قطور آب نبات تازه آن تمامه که مطلقاً آب از
خارج داخل نماید در ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن مؤثر و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید و به تنهائی جهت
سقطه نافع **فصل الباء مع الیاء المثناة** **بیارانکا** بفتح بای عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح راء مهمله و الف و سکون نون
و کاف فارسی و الف **ماهیت** آن نخی است طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بر آن و طول آن تا یک شبر و زیاده نیز و بعضی گره دار
و رنگ پوست آن زرد مائل به سرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مائل بسیاهی میشود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و
صلب و از ملک رخام که رخنگ نیز نامند می آورند ببلهت و اسلام آباد و از آنجا باطراف میبرند و بسیار فور ندارد **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل
مینمایند و در هر مرضی با دوا خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از آن را با گلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند و میگویند
که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ بیارانکا با یک عدد فلفل و یک دانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده میخورانند
و برای شبکوری بیارانکا زرد چوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته دوده آنرا گرفته در چشم میکشند و
برای آب چشم و رفع سرخی و جلای بیارانکا چهار رتی زرد چوبه گره دار حضض هندی افیون از هر یک یکماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه
ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا نمایند و برای جلای بیاض و قطع آن
با میل در چشم میکشند و ایضاً برای درد چشم قدری از آن را با قدری زرد چوبه قلیلی افیون و یا هر سه را سائیده بر دور چشم طلا نمایند در درد
سرخی چشم را زایل مینماید و برای درد گوش که بهر کدام جاری باشد و درد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند و میفشارند و آب آنرا گرفته
قدری بیارانکا در آن میسایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند و میگویند فوراً درد را ساکن میگرداند و ریم را زائل میکند
و برای درد دندان بیارانکا هم کانداری تنباکو و جلیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهتکتیه گویند از
هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان بمالند و دهن باز کرده سر را بزیر بیاویزند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای سپلن که مرضی است که در ملک
هند در بچه هم میرسد میگویند بیارانکا و توتیای هندی از هر یک یکماشه و در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء الصدر برای
زیادتی شیر زنان بیارانکا یکماشه سیاه دانه ریزه سفید شقاقل با آب گرم سوده ضماد نموده می آشامند تا سه روز برای ضیق النفس و سرفه کهنه یکماشه
بیارانکا با پوست بیخ سرباره پوست بیخ کنکهیر از هر یک یکماشه در هم نموده در سر غلیان مانند تنباکو میکشند ایضاً برای ضیق النفس و سرفه کهنه
و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست زنگی بکبر را بهندی کهنکیه نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آن را در نیم آثار
آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری نمک داخل آن از آتش فرود می آورند و صاف نموده یکماشه بیارانکا در همان
آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار گهری که تخمیناً یک و نیم ساعت نجومی میشود مقدار یک تولچه از آن آب را شیر گرم نموده مینوشانند
و همچنین تا آنکه آن آب را تمام صرف شود و اگر سرفه کهنه باشد و از بیست مقدار آب زایل نگردد هر شب دیگر بترتیب داده می آشامند
و از برای دفع سرفه اطفال که آنرا اتار سیلی [illegible] نیز مینامند که در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد تا دو نیم ساله و تا سه ساله و قمه هم میرسد و علامت
آن تپ و حبس شکم و ورم پهلو [illegible]

۱۷۳

[illegible]

بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملا ذکر یافته مقدار یک تا پیار الکا بالبدایه قرنفل و یا فلفل سیاه هر کدام که باشد و آنرا
در زیر خوک (?) تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آنرا استعمال دارند نزد ایشان میباشد با شیر دایه آن سائیده بخورانند و بگویند
که فی الفور آرام میابد عصاره الغذا و برای تقویت معده و زیادتی اشتها پیار الکا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان پنج شش طرم هند فلفل سیاه
نمک ترب نمک پار الکا از هر یک یک تولکه سفید و چ ترکی زاج بریان از هر یک یک ماشه کوفته بیخته بآب لیمو تا سه ساعت کامل سحق نمایند و حبوب می بندند
و هر حبی بقدر نخودی و با فلای یک حب شام بآب نیمگرم فرو می برند و از برای تقویت و زیادتی اشتها و سرعت هضم یک ماشه آنرا با نانخواه و
رازیانه و با برنگ و نمک سیاه از هر یک یک تولکه با آب لیمو کاغذی یعنی لیموآب مقدار ده دوازده عدد سحق بلیغ می نمایند آن مقدار که آب
آنها تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یک ماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب می خورند تا یک
هفته و از برای تقویت معده و دفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارده و ریاح و قراقر شکم و بالجمله آفت امراض
بارده رطبه یکوزن آنرا با دو وزن آن را با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح و یک حب شام
میدهند و این بتجربه رسیده و از برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان آن قی و یا اسهال و یا هر دو مقدار
نیم ماشه آنرا با گلاب و یا آب بادیان بخورانند و از برای هیضه طولی و بلغمی مقدار دو رتی پیار الکا و دو دانه قرنفل و سه (?) و یکدانه فلفل سیاه
نرم سوده بخورانند و اگر قدری فلفل به بیناپز داخل نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء الهضم یکتوله رازیانه را نیم کوب نموده در آب جوش دهند
و صاف نموده مقدار دو رتی پیار الکا در وی انداخته می خورانند و بالا آن آنرا می نمایند و برای بواسیر و دفع اسهال رطوبی یک
وزن آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب گشنیز سبز حبوب بسازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام
فرو برند و بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است عصاره النفس از برای استسقا پیار الکا نانخواه تخم حلبه زیره سفید
فلفل سیاه پوست بیخ سرپاره پوست بیخ [illegible] از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام با عرق ۱۷۳
بادیان بنوشند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ سرپاره و پوست بیخ [illegible] از هر یک چهار تولکه در آب بجوشانند و صاف نموده بجای آب بخورانند
ایضا از برای استسقا هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر می یابد سفوف ساخته با آب سرد بخورانند دو سه هفته پیار الکا چهار رتی [illegible] سفید
دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سوده سفوف میسازند و هشت حصه نموده هفت حصه آنرا هفت روز ناشتا
می خورانند و باید که بزودی بالای آن دال با خشکه بخورند ان شاء الله تعالی در آن مدت زائل میگردد و از برای پیار الکا
زهره گوسفند زهره زاغ سیاه زهره ماهی زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیا [illegible] سوخته زنگار سوخته از هر یک یک
ماشه با آب برگ [illegible] هندی [illegible] خوب حل نموده مقدار دانه ماش [illegible] حب می بندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام
کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر خردل می دهند و از ترشی و بادی پرهیز می فرمایند و قلیلی روغن در طعام آن می نمایند و
پیار الکا با سرکه سائیده بر ورم طحال طلا می نمایند و از برای دفع [illegible] که آنرا [illegible] است که بعضی عورات را بعد از زائیدن
عارض میگردد و آن زن را در هر روز [illegible] و ضعیف و لاغر میگردد و اکثر [illegible] اولین میباشد و دو رتی پیار الکا را با [illegible] و یکدانه
فلفل سیاه و یا دو ماشه گوشت [illegible] جانوری است هندی [illegible] گوشت بچه آهو که در حمل [illegible] نموده و از شکم
برآورده خشک کرده باشند نرم سوده حبها میسازند و تا هفت روز ناشتا بخورانند و از غذای نامناسب پرهیز نمایند ایضا
برای [illegible] یک بیخ پیار الکا را [illegible] خالص [illegible] از هر یک دو ماشه فلفل سیاه [illegible] و یکدانه گوشت [illegible] گوشت
بچه آهو که خام را از شکم مادر برآورده باشند از هر یک [illegible] نرم سوده [illegible] هر روز یک حب آنرا [illegible] بخورانند

[illegible]

١٧٥

واز ترشی و بادی و از اغذیه های بارده پرهیز نمایند و برای دفع سلس البول بیار انکا دو رتی ناخواه کلماسته پوست بیخ بر بایه پوست بیخ
انار تخم کنکر یه از هر یک یک ماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب بیار انکا را با رحیل سفید سائیده بر موضع درم طلا می نمایند
و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در چشم شناسته انرا با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتوله و پوست بیخ بر بایه از هر یک شش ماشه
خشک نموده با عصاره پوست درخت لکا این خوب حل کرده گرم نموده ضماد می نمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زایل میگردد و سموم
برای مار گزیده فی الفور قدری بیار انکا با شیر درخت عشر که بهندی آکهه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهوهر سیج نامند نرم سوده بر آن
موضع طلا می نمایند و قدری بیار انکا را با جدوار مجرب سائیده میخورانند و با فلفل نیز الا وجاع سه ماشه بیار انکا را در پاو آثار روغن سفید
یا کنجد خوب بسوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند و صاحب … مکنوله بیار انکا را با گل
دهاوه و بابله زرد از هر یک یک تولچه کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند و گاه گاه بر هم میزنند
پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع میمالند و برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع بادی وزن آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده
گرم کرده ضماد می نمایند حب بیار انکا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک
و جروح و قروح خبیثه و غیرها صفت آن بیار انکا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص و موسیائی از
هر یک یک ماشه اجزا را کوفته بیخته حب میسازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند و عند وقت ظهر نیز و آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج تو
باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سهری بخورند و از حموضات و البنیات پرهیز نمایند **پلپل** بکسر بای عجمیه و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح بای عجمیه و لام لغت هندی است **ماهیت** آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و خاردار میباشد و هنود آنرا
تعظیم مینمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن باریک و تیز **طبیعت** برگ و پوست درخت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن ضماد پوست درخت آن که ضیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آن را که بر دل گرم کرده ببندند به
تحلیل برد و یا بخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرم گرم در آب سرد اندازند با هفت برگ و آن آب را بنوشند
تهو سوتی را باز دارد و نیز پیپل تهنبه دار فلفل را نامند **بیج رزین** گیاه بکسر با و سکون یا و خای معجمه و فتح زای معجمه و کسر رای مهمله
و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و هاء نگی چیبه نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به بهمن
سفید و از آن طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مایل بزردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد
شده و از این بهترین آن است و از چین و زیر بادات هی آورند و گران بها است خصوص نوع صلب سنگین مایل بزردی آن
افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوی و دافع اورام و باه چون بمقدار قلیل از آن با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته برآب
گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درم **بیسی** بکسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم ماهیت
آن ثمری است شبیه به کوچکی و صلبی با زغب بسیار زیاده از بهی انطاکی گفته که درخت آنرا بپیوندند از سیب یا امرود و یا با نهال بلوط و
یا بید و یا شاه بلوط است مینمایند و کثیر الوجود و بسیار میشود از تفاح و … است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام
رسیدن ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان میماند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس اسهال و قی قابض
خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن نافع از سموم حاره و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن
جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و ضماد برگ آن جهت التیام زخم و اصلاح جراحت تازه و نبات بعسل و اکثار آن مولد سدد و عسر البول
مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و بعضی مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم **بیشر** بکسر با و سکون یای مثناة

یارشاقاتحانیه وشین معجمه ماهیت آن بیخی است هندی بیاری بشی قال که در اکثر جبال هند و نواح آن می روید و انواع میباشد و در هیچ
یکی از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه مخدر اند فی الفور بعضی ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و مهلک
اند بدان سبب بعضی گفته اند و بعضی تمام آن تندی و تلخی است یکنوع آنرا سینگهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهوبره
زیرا که به لغت هندی سینگهه شاخ را گویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال حرارت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذیل خبیث
را نامند و این اکثر در کوه دامن که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدار و که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ
و رنگپور و راکاماتی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین و قوی ترین آن آنست که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد
و بعد از آن انچه اندرون آن تیره لیکن زرد یا سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه و سبز و آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده کشته
باشد پس انچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد بعضی نامند بر یک بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه است که چون کسی آنرا
بدست و یا و بدن اعرق الود و یا بزبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند
که سائیده بر شاخ گاو مینهند شیردار و میگویند اگر خون از پستان بر آمد و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است
والا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دانه درست آن را بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی
است الا ضعیف و وجه تسمیه سینگهیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاو نشیند و یا گاو سوار شود در وی نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب یا لگام
از بیرون موزه و کفش بر رکاب پوشنده آن سرایت میکند و او نیز کشته است و اصل آنست که خوردن مقدار خردله از آن کشنده است فی الفور
و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند انجنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دوم بچهناک
است و این بیخی است که در هیات ذنب سموار کلان هر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ و نبات این نیز مشابه سینگهیا
و سمیت این از آن ضعیفتر و قاتل سرد و بلغم است بخلاف آن و لهذا اطبا هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تیلهای آنرا
که برنگ روغن چراغ زرد و تیره مائل بسیاهی میباشد و سطح و سر آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک
را اقسام دیگر است و لیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند نامند رود و مناو باچلنک و کحاین و این هر سه از اقسام بچهناک
ضعیف اند و از دو دانگ تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل
بزردی شبیه بسعد و این را بهندی بیز کا نامند در نهایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامقیدان در شیر جوش
داده سمیت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه بالکلیل الملک است و این را قرون اسبل نامند و احیانا در سنبل
یافت میشود و قسمی دیگر را بهاره صدرات گویند و این سفید مائل بزردی غیر مجوف و طولی شکل شبیه به بیخ نی گره دار و بقدر انگشتی میباشد و این را
بیرسی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی
میباشد یک دانگ این کشنده است بکیفیت غالبه خود و بسوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل
آنها و قسمی دیگر را بلدیه نامند و بعضی شبیه بزرد چوبه جهت آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا می شناسند اولا از
میان زرد چوبه جدا نموده بعد از آن آنرا جوش نموده خشک کرده حمل و نقل به بلدان مینمایند و رنگ این سبز و اخیر یا ارزق زرد و منقط
بسیاهی میباشد و این را کالاکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و گویند از غایت گرمی آن آنست که در هنگام وزیدن باد هاکن
و در هنگام سکون باد بحرکت میباشد و قسمی است .... شبیه ... یافت میشود و این در قوت
ضعیفتر از بیخ چهار قسم است ... نیز خوانده اند

١٧٦

خوانده اند و یا آنکه بیشتر را اسم جنس بیخ سمی گیرند یا آنکه بیش را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند یا چند قسم از آن جمله ده قسم زرد لون غیر مستعمل و شش
قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل ذکر ننموده و گیاه آن بقدر یک شبر و با یک ساق و برگ آن شبیه به برگ
کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سفید گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی آنست که کسانی که می شناسند و عادت باستعمال
سمیات کرده اند در وقتی که آن بیخها رسیده باشند رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد
قدری خاکستر از [illegible] نشان و علامت بر آن مواضع می ریزند و روز دیگر رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با احتیاط بیرون می آورند و در سایه خشک نمایند
و گویند در زمینی که تمام بیخ اعلای آن می روید مانند [illegible] و [illegible] کالاکوت هیچ گیاه دیگر نمی روید مگر جدوار و آن نیز [illegible] دورتر از اطراف
آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید [illegible] و [illegible] و دفع مضار [illegible] نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع
مایل بسیاهی می باشد و چنان می نماید که گویا محترق است و در موسم گل آن بیخ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد هلاک میگردند
الا حیوانی که آنرا موش بیش نامند و [illegible] آن میان آنها [illegible] است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد **طبیعت** آن بانکه
حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است حکمای هند آنرا سرد در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و فساد آنرا تابع خواص و جوهر آنرا
منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن **افعال و خواص** آن اصلاح
ننموده [illegible] جذام و برص و امراض [illegible] [illegible] بقدر [illegible] آن با [illegible] و [illegible]
[illegible] خوردن و ترکیبات [illegible] آن مانند [illegible] و [illegible] کسیکه بیش خورده باشد
در قرابادین [illegible] ذکر یافت [illegible] از جمله احوالی که [illegible] شخصی که بیش خورده باشد حرارت دل [illegible]
باطنی [illegible] و زبان و خیرگی چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار [illegible] از استشمام رایحه گل آن نیز [illegible]
میگردد و [illegible] از آن امراض [illegible] میگردد علاج آن خورانیدن جدوار [illegible] و [illegible] دوار المسک
[illegible] و [illegible] و پوست [illegible]
[illegible] و تریاق فاروق و پوست بیخ [illegible] اگر [illegible] قوی [illegible]
و [illegible] تریاق فاروق [illegible] جدوار [illegible] و [illegible]
[illegible] و جدوار [illegible] و پوست [illegible] و گوشت [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق [illegible] **مقدار شربت** آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و گوشت آن تریاق [illegible] و سایر سمومات حیوانی و نباتی است [illegible]
[illegible] آن [illegible] در حوالی [illegible] و [illegible] و آن حیوان و گیاه [illegible] ذکر یافت [illegible]
[illegible] تا [illegible] و [illegible] بیخ [illegible]
[illegible] آن معلوم است بهترین آن [illegible] آن است [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] از فساد [illegible] **طبیعت** [illegible] آن [illegible] در درجه اول [illegible] آن سرد و خشک
در دوم و پوست بیرون آن در اول [illegible] سرد و خشک [illegible] آن [illegible] سرد و خشک در اول **افعال و خواص** آن
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] زیاده [illegible]

دفع شده و با صمغ عربی از صد بهم ساییده باشند و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آنرا در ظرف چینی یا غیر آن سرخ زنند و با اندک فلفل یا مری و نطرون
سرخ و غیر آن که در آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین برشت نیم بریده باشند و این بهترین انواع تخم آن است و سریع الهضم جید الغذا است
و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت و حرقت مثانه مفید مضر سپرز
و اکثار مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصا در مزاجی
که بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آب کامه و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر
و انزروت جهت تسمین بدن بی بدیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تشدید فوهات عروق
و سحج و با سماق و مازو و دانه سوبیر و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم ... تیزک
و نمک ... و [illegible] و کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده
ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران و روغن گل
و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیر و مقعد و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مر و زعفران
جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهایی جهت شقاق شفتین نافع و چون زرده آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یازده یا زیره کرده
و گل بابونه نرم کوبیده و در نیم سرشته بر پارچه کرباس آنرا دیده مالیده گرم کرده بر شکم بچسبانند درد وجع آنرا تسکین دهد و تقویت بخشنده
بتنهایی چون با پارچه کرباسی را در زرده چیده و وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دل ... گرم گردد گرم نموده بچسبانند در
... و روز ... بسیار خوردن زردی با سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زرده آن جهت سبز آمدن مو ... و غیر آن و بهترین تقویت
باه جهت مبرد و ... از برودت و رطوبت مجرب و سفیده آن ... و خوردن آن مولد اخلاط خام و لزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع نزف الدم
و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و برشته
جهت رفع حرارت آفتاب و آتش و با ادویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از پرده های دماغ آید و با کندر جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای
آن بتنهایی رادع و سد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج جهت تبرید چشم و رفع حرارت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و با آتش
و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع مقعد و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب
بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور بکلس آن یعنی سوخته
مانند آنکه سفید شده آن با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نوعی سوخته آن بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت قطع
رعاف مجرب و خوردن تازه سحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون
و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه سفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی عرقی ... مجرب ... و از اسرار
اند و پوست تخم ... فعال مانند ... جهت ... خوردن آن قرار داده که هر گاه در آتش گرم چون آن بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب
سرد ... ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

178

ودر هر غلافهای تخم شش و زیاده بحسب خوبی و بدی نوع مغز آن بالای آن تخمهای یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت و بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و رشتهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف آن نفوذ کرده بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رایحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای کوره و حائیکه از هم دور و بسهولت و بدون آنکه شگافته گردد و رطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت نماید و بدطعم گرداند جدا گردد و رشتها آن نیز کم باشد که بآسانی توان از آن جدا نموده و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد نه پوست و درخت آن بزرگ تا بقدر درخت گردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگتر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین و کثرت طبیعت رسیده شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و با قوت قابضه جالیه افعال و خواص آن مقوی [illegible] و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال مزمن و قاطع رطوبات و حیض خواه مغز آنرا بی شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی و بی شیرینی یا گلاب و یا با گلاب بنوشند و آب مصفا را [illegible] تناول آن [illegible] مخصوصا نیمرس آن مطلق آن شکر نیمرس آن تا [illegible] آن و نیمرس آنرا چون بگل گیرند و در زیر آتش طبخ نمایند و از مغز پخته آن بمقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن شکر و یا نبات و یا نیموزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و در دهن تخم آنرا صاحب دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیاری از آن نوشته اند اگر تجربه مقرون آید از عجائب بود و خواهد بود و طریق آن است که بگیرند تخم آنرا و [illegible] آنرا بگیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یکدام آنرا با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجایب و غرائب بسیار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک از این روغن را با آن بخورد نمایند و تا چهار روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است فصل التاء مع الالف

تانبول بفتح تا و الف و نون و ضم با موحده و سکون واو و لام لغت هندیست و تنبول و پان نیز نامند ماهیت آن برگ نباتی است [illegible] نباتی است بپاره دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریک و بر اطراف آن نیز دار است و مسکنند و برگ آن سبز پهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز و پائین آن عریض المستدیر [illegible] و ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد یک نوع آن است که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و بعمل و بیت آن بگه که دیهی است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آنرا بگهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و گرم است [illegible] معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کلکتیست که در شاهجهان آباد و اکبرآباد و نواح آن دکهنی میشود برگ آن بزرگتر از بگهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن و نوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف نازک و در بنگاله کانون که قریب است از قرای مضافات جهانگیر نگر بنگاله میشود و کافوری نامند در حدت طعم و تندی رایحه شدید القریب میباشد طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اوسط آن و نوع دیگر که برگهای آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و مستعمل سفید میگردد و در اکثر بلاد هندوستان میشود و این را ساچی نامند و این نیز لطیف و خوشبو است و کیلین بالطافت رایحه آن سه نوع است طبیعت این چهار [illegible] قریب باول درجه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رایحه و تنگ میباشند جهت آنکه مخصوص بنگاله است طبیعت این چهار در اواخر درجه دوم و یابس در اوسط آن [illegible] و دیگر اصناف در هر بلدی و جائی بقسمی و بعضی جاها در قدیها آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و اصناف بنگاله که برگهای آن نازک کوچک [illegible] میباشد مگهی [illegible] نامند دیهی است از دهات مرشد آباد که در آنجا بهم میرسد این بهترین اصناف بنگاله است [illegible] و اصناف بسیار میباشد در هر بلدی و جائی منسوب بنام صاحب و نامی مشهور و برگ تمام آنها نادر درخت است سبز میباشد و بعد از چندی [illegible] سفید می نمایند

بدین نحو که برگهای بسیار از آنرا در زنبیلی و یا سبدی و یا گیره که بهندی توکری می نامند کرده سر آنرا به پیتال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند
پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گودال آتش می فروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گو بیرون آورده زنبیل تانبول را
یک شبانه روز در میان آن میگذارند و بر بالای آن سنگی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برگها نرم شده بهم بنشینند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم
و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولیجن نامند و در خولنجان
بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط نازک کهنه است و برگ خام نورس و سبز و تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه گردیده
مانده و رطوبات آن تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این زمخت و با عفونت میباشد **افعال و خواص** آن مطلق مفرح و مشهی و
مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و ملطف و مدر فضلات و مضغ آن بجهت دفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان و
لثه و خوشبوئی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفه بارد و رطوبت بلغمی و تقویت معده و [illegible]
با فوفل و دارچینی نافع و قاطع نزف الدم لهاة و تحلیل اورام آنها و ضماد آن ملحم جراحات تازه و بستن برگ آن نیمگرم کرده بر نزول آب که
در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی سه تر بسیار مفید در ابتدا و در دو سه روز تحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند و برگ بالای هم و
یا یک برگ بندند و باید که متوالی نه بندند بلکه به تفاریق یک روز یا دو روز میان تا تحلیل رود و چون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل و قدری
کوده قلیل کات [illegible] و اهل هند [illegible] میخورند [illegible] آنرا [illegible] تازه [illegible] چون آلوده
بودن [illegible] باشند [illegible] و [illegible] خوردن آن است
که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده [illegible] لذت و [illegible]
معده و تقطیع اخلاط [illegible] مصالح مذکوره [illegible] خوردن آن بخصوص [illegible]
را و در بعضی [illegible] اسهال می آورد [illegible] مصالح مذکوره [illegible] طبیعت [illegible]
اسهال بلغم [illegible] تانبول گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قبل از طلوع آفتاب [illegible]

۱۸۰

طرف ذا التجدید مینماید و الحبه روز بسته انه بفاصله سه چهار ساعت فرود می آورند و باز این بسبب گرمی هوا از آن سکر میباشند و از آن سرکه نیز میسازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد **طبیعت** دانه تخم خام آن سرد و تر و تاری آن که مرکب القوی با حرارت ضعیفی و رطوبات بسیاری و دانه تخم پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر و بی قوت قابضه **افعال و خواص** آن دانه تخم خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون ضربه و سقطه و مدر بول و تاری آن نفاخ و مقوی باه و مسخط و مسمن و مقوی ارواح و نشط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و مانند سمن و اکثار آن مورث و دار خصوص سکر آن **تالمکهانا** بفتح تاء مثناه فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح را و مهمله و الف لغت هندی است و عوام تالکهانا به نون و بزبان بنگاله کلیه کهارا نامند **ماهیت** آن تخمی است پهن باندک طولانی ریزه اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یکبیخ روئیده و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و خشن و بعقب دار و گل آن سفید و ریزه تر از گل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه بر عقدهای این خارها مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها و زمین نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درهم تا سه چهار درهم آنرا با نیم وزن آن قند یا شکر یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میگرداند و امساک منی می آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا با شربت پاشیده نیز همین اثر دارد و در حل مفاصل نیز نفع مینمایند و بسبب صلابت و دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقه آنجهت تقطیر البول و مقوی قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن بتمامی برگ جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت تسکین عضل و وجع آنها و بجوشانیده آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحده** **تبن** بکسر با و سکون تا و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس است **ماهیت** مطلق آن معروف است و مراد بگاه هر گیاهی بنوعی علیحده است **طبیعت** اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را الحسیا بخیر مختلف **افعال و خواص** آن مطبوخ کاه گندم و تعریق بخار آن جهت تحلیل اورام و رافع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و بالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و نشستن در آن بخار آن جهت رفع اعیاد و سستی نافع لیکن بشره را شبیه به بشره هر فی میسازد و جوش دادن و تعریق دباغت و لیمو درست در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی او است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع و کاه جو سپیده افراش آن جهت صحرورین مفید و تسقی کاه باقلا جهت قلع آثار بهق و کلف خصوصا سیاه آن و شیر و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شگوفه آن بخور نمایند آن را در آفات محفوظ میدارد و ازقیادن ... کاه خصوصا کاه خلر که جلبان نامند ... کاه گل ... جهت رفع ... و سستی ... نافع ... کاه گل ... با گلاب ... کرده ... و بقدر ... بیاشامند ... کاه گل ... با گلاب ... **فصل التاء**

المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله **تدرج** بفتح تاء مثناه فوقانیه و دال و سکون را و جیم ... مرغی است از تذرو ... مرغی است ... و سبزی ... **ماهیت** ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر **افعال و خواص** آن گوشت آن غایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی ... و فهم و رافع ... سوء القنیه خصوصا که ... تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون ... جهت بیاض ... و نزول الماء در چشم و سعوط زهره آن ...

181

[illegible]

سوخته دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلاء سرکین آن جهت بهق و برص و کلف و صلابت بشره زنان حامله
نافع و خاکستر پر آن سیاه کننده موی است و لکین پر و سفید میگردد و در دور استخوان ان بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح و جرب نافع
خوردن لحم آن مصدع و مولد مره صفرا در محرورین و مصلح آن سکنجبین است **فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الراء المهملة** **ترابج** بفتح تاء و
فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی متی نامند ماهیت آن معروف و از مطلق آن مراد خاک است که بسبب تابش آفتاب و صدمات
خلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد با اعتدال و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و رادع و خاک او جاع بسیار مجفف و قویتر رادع آن نیز باده
و باید که تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و یا ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل
است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده و ر[illegible] **تراب الرئات** ماهیت آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن لطیف
و معتدل است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد آمد و شد بسیار **افعال و خواص** آن مجفف و منقی جراحات خبیثه دار و مانع التیام آنها و جهت
استحکام عضای [illegible] و استسقا ضماد او در [illegible] [illegible] بسیار مجرب است و گفته اند از خواص آنست که چون قبل از طلوع آفتاب
روز شنبه بدست چپ از آن بردارند و در خرقه کبود که بسته تعلیق نمایند سحر را باطل نماید و منع اثر آن میکند و چون زنان سرخود را بدان بشویند
در حمام از لغزیدن ایمن مانند [illegible] و چون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا** ماهیت
آن خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام **افعال و خواص** آن جهت [illegible] و یا جهاد [illegible] است نزد اهل آن بلد [illegible]
که چون [illegible] آن را با ابتدا آن خاک باذن خالق [illegible] موضع [illegible] و صلابت [illegible] آن [illegible] باید که نهانی **تراب الجزیره**
ماهیت آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس آن جزیره متصل بآن را جزیره یابسه نامند **افعال و خواص** آن
گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب و غریب که چون مقدار نیم مثقال آن را در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که حلق او بریده باشد
بچکانند در ساعت زخم حلق او بهم آید و بهم گردد [illegible] و در آن جزیره [illegible] خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دیوار [illegible] [illegible]
چون آنجا بخورد و تعلیق بران نماید و در آن دو جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی و موذی نباشد [illegible] بتاء مثناة فوقانیه و سکون را و ضم باء موحده
و سکون دال مهمله [illegible] ماهیت آن [illegible] [illegible] بسیار
[illegible] و [illegible] آن [illegible] خراسان و [illegible] و گیاه آن ساق دارد و برگ آن [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] آن
و برگ آن [illegible] [illegible] رویده و ثمر آن مانند [illegible] و انچه از درون آن سیاه و زرد باشد [illegible] مانند
سیاه و زرد آن [illegible] و بهترین آن [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] و متوسط میان [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک [illegible] گرم و خشک در آخر دوم گرم **افعال و خواص** آن
مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و [illegible] [illegible] [illegible] و دافع [illegible] بدن و منقی دماغ
و معده [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۸۴

[illegible]

وضیق النفس بارد و رطب نافع و مفرح و مقوی اعضا و مقوی قلب محرور المزاج و مصلح قلب حار و مضر و مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و با روغن بادام و با پسته چرب کردن و بالجمله استعمال نمودن آن باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آنست و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آن است که ذرایح باگیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا چهار درهم بدل آن لوزن آن پوست ریشه او [illegible]

و در بعضی نامرجح غاریقون است و طریقه تدبیر جوارش مجوف دو الترید در باب الترید و سفوفات و اشربه و معاجین آنچه ذکر یافته ذکر یافت [illegible]

و سکون یای [illegible] و کسر میم و سکون سین [illegible] پارسی با قلای مصری نامند ماهیت آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و تدویر و مقعر طرفی و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردتر تلخ تر و ثقیل الرایحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده [illegible]

آنست و در تداوی [illegible] بستانی آن در اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن [illegible] تحلیل صلابات و جلا و در بول و حیض [illegible] و سقط جنین [illegible] طبیخ آن و لعوق پخته

سرشته آن با ماء العسل و با سرکه [illegible] جهت اخراج دیدان و [illegible] ادرار بول و حیض و [illegible] اخراج جنین و تحلیل اورام

طحال [illegible] و ضماد آن با ماء العسل [illegible] جهت اخراج دیدان [illegible]

[illegible] و حمول آن [illegible] و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین [illegible] عرق النسا و تحلیل [illegible]

[illegible] طبیخ آن با سرکه [illegible] جهت عرق النسا [illegible] طبیخ آن در سرکه جهت اورام بارده و [illegible]

[illegible] با آب و سرکه [illegible] ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت [illegible]

[illegible] و با آرد [illegible] کرمان [illegible]

[illegible] فلفل و نبات [illegible] جهت [illegible] طبیخ آن [illegible]

و رشتی است که [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تازه [illegible]

[illegible] اسهال سودا و [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] جهت [illegible]

و دیدان [illegible] تحلیل [illegible] نافع و

[illegible] سقمونیا [illegible]

[illegible] آن [illegible] شربت آن [illegible] درهم تا

[illegible] و در دوم گرم [illegible] افعال [illegible]

[illegible]

١٨٢

[illegible]

باشد در خراسان و ماوراء النهر و بلاد ترکستان و همدان و نواح آن می نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و حالی بهترین آن

سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار نیست زیرا که شاخهای آن بریده در چادر بار ریخته تکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها انعقاد یافته جدا

گردد لیکن از برگ و خار و خاشاک پاک کرده باطراف میریزد و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب شسته صاف نموده میجوشانند غلیظ و منعقد گردد

طبیعت آن در اول گرم و تر و حالی تر از شکر **افعال و خواص** آن ملین طبع و مسهل صفرا برقق و محرک اخلاط و لطیفتر از شیرخشت

جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین عطش و با بار کمین جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با دلشنیر و دفع اخلاط حاره حاده و

بار فعن گره گاه و کوفتی جهت عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آنرا با نیم رطل شیر گاو و میش بیاشامند

و سختی بدن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که یا حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و

دبول اسیر و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه الشیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل نیست که تلیین طبیعت صاحب

جدری را به ترنجبین نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند آن قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در عب خالص نوشته

که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب

جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری

و حصبه نوشته که آن هر دو را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط را و رسیدن کیفیت آنها بقلب و گشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال

الدم نوشته که اگر در طبیعت قبض باشد ملینات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت اورار دم است

مولف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سینه و محرور المزاج مصلح آن تمرهندی و عناب و ماء الشعیر و بطئ النزول و مصلح آن آب

آلو و عناب مقدار شربت آن را هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو یا شکر سرخ و دواء الترنجبین و

شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت ❊ ترخوانه ❊ و ترشیر ❊ هر دو در قرابادین مذکور شد **فصل التاء مع الشین المعجمه**

تشمیزج بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم

معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوده و بعربی حبة السوداء و اهل حجاز لشیمر و بهندی چاکسو نامند ماهیت آن دانه ایست بقدر

عدسی مثلث شکل و سیاه اندک براق بهترین آن بزرگ سیاه براق الرنگ است و این بسیار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح

آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بکمال هر دو اکثار آن افضل است از حجازی **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در

سوم گفته اند **افعال و خواص** آن جالی با اندک حدت و تهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قرحی نافع و در بیرون

با زعفران و مامیران چینی و شکر کامقوی تحلیل و زیاده کننده جلاء است جهت مراهم مذکوره القرح که با کحل بسایده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال

نمایند و همچنان جهت جراحت ... و ... بیرون آوردن ... استعمال

نمایند و ... دیگر ... در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء مع الفاء** **تفاح** ...

تفاح بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند ماهیت آن معروف است و شیرین و ترش

و ... بهترین آن ... شاداب بزرگ لطیف است **طبیعت** شیرین آن گرم در

اول و تر در دوم و ترش آن در اول سرد و در دوم سرد و خشک و ... معتدل و در اول خشک ... آن سرد و ...

و ... **افعال و خواص** آن ... مقوی دل ... جهت خفقان ...

و ... مقوی معده ... الاستحاله ... باشد

۱۸۴

و پخته آن جهت سرفه یبسی و آب آن با شراب آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال
قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار موثر و مسکن حرارت و مربای
آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم و عصیر آن ... مجبر گرفته جهت قرسطا ریا که اسهال دمویست و جهت صاحب سل و ذبول و لحم
لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارسیده آن مورث تبهای مرکبه نسیان و مولد
ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی
و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه مسهله خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین
قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح و عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعق نمودن عسل و مزآن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی
و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش است و گویند بهترین اقسام آن هرگاه خلط حار که در معده باشد برسد از دفع میکند و خام نارسیده
آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در
و پوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی ترش و مداومت خوردن آن
مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کلی و جهت وسواس سوداوی اقوی از شیرین آن و سیب تلخ قابضتر از همه و اشتها
عصاره سیب ترش ... و عصاره برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت رد ع ورم
عصاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت
ضعف دل و دماغ و سرگیجه ... نافع و گل آنرا با دو وزن آن شکر گلقند ساخته باشند گلقند گل سیب مرتب نمایند و مقدار شربت نافع هفت
مثقال است و اولی آنست که ... حامض و در ابتدا اول ... و مزاج ... سیب شیرین
آنرا چون آنرا خوردن آن ... بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای هر میوه تر و تازه بلکه امراق
با حبابات و حمامات ننوشند تا از معده منحدر گردد و طعام نخورند و ... آن هیچ یک مناسبت ... است و جوارش و حلوا و مربای گل آن در
اشربه و عرق و مربای آن ... ذکر یافت

فصل الثاء المثلثة الفوقانیه مع المیم

ثمر بفتح ثاء و سکون میم و راء مهمله
بفارسی ... و بهندی ... آن معروف است و تر و تازه باشد ... اطلاع و خوشه ... بر می آورد و ... بخلاف ماده
آن ... ظاهر ... باشد که آنرا ... که ... و آن بالیده و شیرین و شاداب
و ... آن ... و ... تا انتها و کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی موسوم اول
را طلع ... دوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر و برگهای آن انشاء الله تعالی در الکاف خواهد
... اگرچه ... ایران ... باشد و بهترین ... خوب میشود و بهترین آن ... فارس است ... حجاز ... های
دیگر و بهترین ... آن ... است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین
رسیده ... باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته **افعال و خواص**
آن ... مولد خون ... و جهت فالج و لقوه و ... تقویت گرده لاغر شده و ... امراض بارده و ... و درد
... مواقف ... بارد ... آن ... جهت ... جهت تسمین ...
... آن ... و ... دارچینی ... تازه ... تقویت باه ...
... و ... آن ... حاره ... آنها حاصل نگشته و اهل آن ... آنرا آلات خوردن آن

١٨٥

جالینوس و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و بعضی اخلاط و مصدع و مورث قلاع و دهان و درد دندان و مصلح آن با انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش

و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه

و خایئدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سده آن در بیرون جوارشات مسهله

بعد و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبت بلغمیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم

آن گرم و خشک و صحیح آنست که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و شامیدن آب طبیخ آن تفتیت حصاة و سائیده آن جهت قروح

اسهال و بستن شکم بقوت و در روز سوخته آن جهت قروح خبیثه و مسول آن جهت التصاق جراحات تازه و رنجش احداث علت و سیل و قروح آن و جهت بیماری

و سیاه چشم نافع **تمر هندی** بکسر بای و سکون یای شناه تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوعی تمر کوچک با ریشه و سرخ رنگ با هسته باریک کوچک

تمر هندی بلعربی حسبارا و بهندی و خوشبوی مراد بهندی اصلی است با کلیست آن ثمر درختی است هندی و زغلاقی با تند یا قلا الا آنکه از آن پهن تر و

پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد و بخلاف باقلا در مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد و طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکی

تیره اندک چاشنی دارد و در هنگام خامی نیز سبز رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع

و فور ندارد و دوم سرخ کم رنگ مایل بسبزی و این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم سرخ و مایل سفید و سرد اندکی پهن و مغز آن سفید و پوست آن

سرخ تیره از نوع سرخ بزرگتر و تخم نوع سرخ آن با سفیدی آن کوچکتر و در جه آن در طعم و برگ آن ریزه و طولانی میشود و بهترین آن رسیده ولی بجهت اندکی

است یعنی شش هفت ماه تا یکسال از اخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آنرا مقشر نموده قدری از لیفهای آن

برآورده جبهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا اگر هم بیزید و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد و طبیعت تمر هندی نوع آن در

اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص آن** لطیف از اجابه و رطوبت آن از آنکه و مشهی قلب و معده مسکن و

قابض بکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و لین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در محمومات مسهل و آن مسکن و دافع هیجان خون و جهت

خفقان حار و تپهای حاره و تشنگی و دفع سعال و تفریح و حکه و جرب و سده صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع و دافع و گفته اند

که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد و الکلیه باید که در آب خیسانیده چون خوب خیسیده و تر شد

آن تمام در آب باید داده و صاف نموده با اندکی نبات و نشکر و یا آنچه خواهند شربت و غیره یا باشامند و اهل هند شامیدن نقوع آن را برای حمام

نافع میدانند و مضار آن مورث سعال و مضر سینه و مسقط و طحال و مولد سده و شامیدن آن مضر و مصلح آن شکر و تازه نوبر آن زیرا که

سده و بسیار نفاخ و بطی الهضم و الانحدار است و مصلح آن کثیر ادویه شیرین و مضر و نفاخ امعا و با اندک شیرین خوردن و مقدار شربت آن از هفت

مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در اسهال زرشک و دانه آن در سوم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت

قطع مشروش و تقویت سستی مفاصل و با آب ممثال آن جهت نضج و کشودن دمل و چون مرهم کوفته بچه در قروح سالهای کهنه گداخته و مطبوخ که بعد

آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان و با شیر جهت تنقیح دمامیل حاره و انفجار آنها با کوکنار اکل مجرب و چون برگ نازک آنرا بسایند و در آب گذاشته

و صاف کنند و باشامند جهت زحیر حار و از اینکه در هند و بنگاله و ولایت میباشند و در زمینی مردم میشود جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول

و اسهال که بفارسی سوزنگ و بهندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع و اورام حاره ساده و ضماد و تحلیل آنها و با اندکی زعفران جهت

رفع اذیت لسع عقرب و که برگ آن را پوشیده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین درد و رفع حرارت چشم و شامیدن

آن جهت بواسیر خونی و در قرص پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن آن نهای

طعام نافع و مواردهای و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت ... اول و کون

میم و فتح سین مهمله و الف و سکون جیم مهمله بفارسی نهنگ و بهندی مگرمچه نامند ماهیت آن حیوانی است بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی
مواضع گنگا در هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد و پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی بحدیکه در آب شیر و فیل را بجذب میکشد
و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا بر دم و حیوانات دیگر سنگ می اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر و
دهن آن وسیع و گویند بود و دندان دارد و پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین و میان هر دندان تا دندان دیگر دندان کوچک و مربع و در وقت بند
کردن دهان یک دندان بر میان دو دندان دیگر می آید و منطبق میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده
بر آن و تخم بر خشکی میگذارد و بچه های آن آنچه در آب تعیش مینماید تمساح میشود و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش میکند و نوع کوچک آن
که در ریگ [illegible] میکند و سالهای باشد و گویند همین سقنقور است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سیوم خشک **افعال و خواص**
آن بخور [illegible] جهت دفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین تازه و کهنه و زهره در شیاف قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن گل جهت
رفع صداع و شقیقه و درد گوش و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار گزیدن آن و در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج
آن [illegible] بدن مهزولین و رافع قولنج ولیکن [illegible] و طلاء خون آن بالبدایه جهت تغییر لون و ضم دهن سفید و پیشانی و صدغین جهت
دفع شقیقه و صداع و دود پیه آن بر بدن صاحب [illegible] موثر و سوزانیدن پیه آن و جراحات [illegible] باشند گویند [illegible]
[illegible] آن با موم و بادام کرده [illegible] باشد و چون پیه آن با [illegible] گزیدگی آن بالفعل تسکین [illegible] و ضم آن [illegible]
گوسفند [illegible] گوسفندان از آن بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی از آن کنده باشند جهت [illegible]
در چشم [illegible] چشم جانب راست آنرا بر جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بندند و بستن آن بر بازو راست جهت تقویت جماع و تعلیق
دندان راست آن [illegible] تقویت باه [illegible] و چون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و بر [illegible]
دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد **فصل الثامن والعشرون** [illegible] **ماهیت** آن ماهی است
بزرگ [illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن خوردن
[illegible] آن جهت [illegible] گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن [illegible]
نون و فتح [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible]
برگ [illegible] و ساق آن زیاده [illegible] و تخم آن [illegible]
در زمان [illegible] در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که [illegible] گیاه
[illegible] بالفعل نایاب است [illegible]
[illegible] در ایران و توران و هندوستان گویند
[illegible] اوده [illegible] ایران و هندوستان [illegible] جابجا [illegible]
[illegible] خواه بعنوان کشیدن قلیان و خواه بخوردن جرم آن و خواه [illegible]
[illegible] جرم آن [illegible] دیگر [illegible] در ایران [illegible] سلطنت شاه
عباس ثانی و در هندوستان [illegible] اکبر پادشاه و اوایل جهانگیر پادشاه بوده و آن انواع [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] مانند [illegible]

وخواه کازرونی و یا طوسی و یا طلیسی و یا ملجی و یا ملمانی باشد و خواه از غیر آن اکنون هر جا که خوب شود مانند انتخوانی تبارسی و قسم اعلی سورتی برای
کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گره بضم کاف فارسی و سکون را و بهندی چهار نقطه نامند که اهل هند و هر
و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر با هم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد
و آنرا گراکو مینامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن مینمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بر آن
گذاشته میکشند و باصطلاح هند این طریق را سلفه مینامند و صاحبان امتیاز تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بکردی آن اندر یک تولة از آن
گراکو نامند چسبانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بران اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوی قلیل ستیل الطیب کوبیده
و بعضی صاحبان طبع خوش سلیقه پوست سیب که بهم رسد مربا سیب و یا به دکوبیدن داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل بند
نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از آن برآورده بدستور بر تابه چسبانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکو از برای گراکو تنباکوی
بهیلسه که در دکن است بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگهای آن کوچک زعفرانی رنگ و شیره دار چسپنده و بعد از آن تنباکو شیار کره که قریب
تبارس است و در بنگاله بهاکلپور و در سند قسم کال میشود بسیار تند و تلخ **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن معطش و مجفف
و مسهم تمام اعضا و دود آن مصلح فساد هوای وبائی و تنقیه آن منقی رطوبات دماغ و مسکر آن و جهت درد دندان سطولی در بلغمی و سرفه بطولی و ضیق النفس
بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن گراکو بمقدار دانه نخودی ناشتا جهت سده و سقوط سائیده برگ آن مانند غبار جهت دفع زکام
دماغی بارد و طبیعت مزمن و تعطیس فرمودن آن مفید و فرو بردن دود آن نافع قبض بطن است اند مضغ و مکا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دوار و ضماد آن
بارد عرق جلیس و جهت جرب مقرح و غیر از و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و نشامیدن آب غلیان که بدر دشده باشد
کثرت کشیدن جهت استسقا و مارگزیده نافع دانسته اند یا در ادرار بول و عرق مجرب و چون یکه در آب فی غلیان محصور مانده که ماند غلیان حمیگر و چون از آن فتیله
سازند و یا فتیله را بالت آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام مییابد و چون در چشم کشند سفیدی زایل میگرداند خواه آن
جرم تازه یا کهنه و خشک بطریق که کار و کشیدن تنباکو در سر غلیان بابرگ کهنه مسحوق سفید با او نام جهت نفع الحفر و سفیدی مزمن و ظلمت بصر عارض از کثرت دود
نافع دنیا کو مقرر دل و ماء حار یا بخور مقرر الزاج و سوداوی و مورث سدد و خفقان و قلت باه و منقط قوای عضو آن شیر تازه و دو شیده است و گویند مصلح
تنباکو بیخ بدلت آن زیرا که مرض بخصوص یا سیاحی را خوش میکند اگر کشیدن آن جهت تنباکو و عرق و ورم و مجهول الحال در تدابیر ذکر یافت بدانکه
اعیان و اشراف و اعزه و اطبا و بعضی از افضاری در بنگاله و هند بطریق صاحبان سلیقه هر تابه چسبانیده معمول دارند میکشند و لیکن در ولایت
انهاتنباکو را بطریق سر غلیان میکشند و الا بعد از آن ساده و عطوس التری محتمل دارند و قلیلی برگ آنرا میخوراند و بعضی از آن می سیکشند... [illegible]
و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و دو آنرا شاه سپنی نیز گویند **ماهیت** آن ثمری است معروف و بعضی سرخ مائل به سبزی و بعضی مائل به سیری
کرانه طعامی آورند و نیز اقراصی سیاه رنگ از کاشغر می آورند موسوم با سم نشره و تحقیق آنست که تخم آن از غصه ده برگ جامی خطائی است و ماده آن
گلی است کار و بعضی معادن بادزهر معدنی سرخی آورند و اقراص و غیر آن ساخته بهر پادشاه آن ممالک رسانیده بجهت اعتبار با طراف فرستند
و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است اینها نیز مختلف الالوان میباشد و نیز محصول از گل ارمنی و طین مختوم و زرنیخ با آب گیاهای خاص
و جهای سبز و زرد و سفید و علامت آنست که از آن بوی زرنیخ می آید بخلاف معدنی اصلی **طبیعت** آن مرکب القوی مائل بحرارت
افعال و خواص آن رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل
حفاظ بر اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال و دموی و لدغ و سیری
و قی الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و تسدید و تقشیب و قرحه و آن جهت

188

۱۸۹

جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر شش مصلح آن کتیرا است و نسخ قرص حار و بارد در قرابادین ذکر یافت **تنکار**

بفتح تاء مثناة فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاگه نامند **ماهیت** آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه بریح و آنرا بوره زبدی و بشیرازی تنکار نامند و قسمی شبیه به برف و آن زبد البورق است و بشیرازی تنگار گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی است که مجموع را در شیر گاو و یا گاومیش بقدر آنکه بپوشاند آنرا می جوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلامان نزدیک به بلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند و از دو هفته بیشتر در آفتاب جایی نمناک در تهها میبازند تا منعقد و صلب گردد و آنچه بتحقیق پیوسته است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهوتان و نواح آنها بسیار می آورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود **طبیعت** اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سموم است **افعال و خواص** آن داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمی و زود گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات

و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند و لیکن به تجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندان است و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز متوالی سائیده برین دندان بمالند و از خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و قلمکن آهن میکند و آهن چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور شکل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آن است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی **تنکلی** بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء تحتانیه و نون تنکار از دها نامند **ماهیت** آن حیوانیست بری و بحری میباشد بری آن اکثر در بهن کرد مانند مار و بحری آن از دنباله ماهی عقرب و بهر دو نوع آن دست و پا و چنگال میباشد و گویند چهار ناخن بر ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن دسته موی چون کاکل و چون کسی را بگزد میکشد آنرا انزف الدم **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قتال **افعال و خواص** آن ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه آنرا بر موضع گزیده آن ببندند جذب سمیت و رفع اذیت میکند و معالجه گزیده آن معالجه قرود حشیش است **الفصل الثالث مع الواو** **توابل** بفتح اول و واو و الف و کسر باء موحده و لام **ماهیت** آن اسم اصطلاحی ادویه بالسیه است که در اطعمه داخل میکنند مانند گشنیز و زیره و سداب و سنبل و فلفل و قرنفل و دارچینی و امثال اینها **توبال** بضم اول و سکون واو و فتح باء موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است بیونانی الطیس نامند **ماهیت** آن ریزه های است که از سرخ آهن تفته در حین کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی ریلوه چون و مس و دیگر چیزها مینامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن توبال مس سرخی و براق رقیق است که قرصی نامند که چون سرکه بران بپاشند زنگ بگیرد و زنگار از آن بهم میرسد و بعمل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوه **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیف تر و بعضی اطلا جهت منع فرود جنبیدن از منافذ و التیام قرحه چشم و خشونت جفنان و سبل و بیاض و بیرون گوشت زائد جراحات چون از آن مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و نتاسیدن تم متقال منفعول آن با یکمثقال عاقرقرحا و یا آرد گندم و با صمغ عربی که حب بسته جهت رفع نفث و عفونت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند بعد آن که مقی و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و با مرضی مفید و نتاسیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آنست با ماء العسل کار العسل است جهت اسهال کیموس مائی و جهت تحلیل که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعا و ناشتا باید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن نهایت لطافت و حدت میباشد در درو قات و تنافات و مراهم مستعمل است و اهل هند توبال را در مسهلات که مسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف کهم در مسی ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک **افعال و خواص** آن قابض و مسهل اخلاط غلیظ لزج ...

سردن جرب عین و طلای حمرة آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل از موده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید
خواص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور عمل توبال النحاس در مقدمه کتاب قرابادین کبیر مذکور است **توت** بضم تا و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و شامی
نیز آمده **ماهیت** آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش می باشد شیرین آن را بسطی و ترش آن را شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده
آن است **طبیعت** شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده **افعال و خواص** آن مولد خون
و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح سنگر قبا و سرزو سمن بدن و مسهل و مقوی جگر و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج
و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند و مصدع و ملطخ معده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح
حامض و مبرد و مقوی و کسی که آن را بسیار خورد عارض شود و جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد در اول خشک و قابض و خصوصا خشک
آن که قایم مقام سماق است **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و
مانع ریختن مواد و نزله بحلق و زبان و سایر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره با آب آن و بدستور رب آن
قروح خبیثه دهان و قلاع و ثبور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن از موده خصوصا با سعیلیات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب
کاسنی و شب یمانی و مازو و سماق و مرو زعفران و ثمرة الطرفا و ابرسا و کندر مرکب بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و اشامیدن آن جهت
اسهال و اسهال حاره و دوسنطاریا و سایر مواد منصبه به معده خصوصا خشک آن با سعیلیات و مقویات آن مفید مضر سینه و سرفه و عصب و مصلح آن
و آبها خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قایم مقام آن است و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین کبیر است
توت کلان درشت مثقال آن در آب طبخ یافته یا جهت اخراج حب القرع خصوصا برگ آن با خا قه کرده باشند و بدستور طبیخ نیم کوفته آن در سکر طل آب
با شکر و عسل و یا انگبین و ... در آن پخته باشند جهت خناق الم و سایر سموم و برسام و جنون و درد کمر و ... کرازه ... باشند ... نافع و طبیخ برگ
... مثقال آب طبخ یافته و ...
... نافع ...
... نافع و ... توت ...
ریشه توت را که از ... یک اوقیه با ... سیاه ... یک اوقیه ... آب باران ... کرده ... اطراف ...
... آن با برگ تاک و ... سیاه ... حامض ...
... برگ آن ... جهت درد دندان
... ورم ... و خناق ... برگ آن ...
... در دندان الاورام و ... جهت ... و قروح خبیثه
... آن ... جهت قروح و ... آن ... جهت ... و قروح ...
... نافع و قوت ... جهت ... شقاق ... جهت شقاق ... انگشتان ...
السموم ... برگ آن ... یک اوقیه ... جهت ... توت شامی ... است ... در
... **توتیا** بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه
و الف ... فارسی ... نامند **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن رحمة الله علیه و دیگران ...
... گفته ... شبیه ... و بهترین ...
و دیگری ... و ... است و ... دیگر ...
... است ... مانند ...

190

است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شبه که بفارسی ستیه و در دی توتیا و هندی جست نامند
باشد و سوم را از مس بعمل می آورند مولف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نیز باشد اما کرمانی که تابیبی و سفالک مینامند یعنی شبیه تابه و آن
که بهندی کهپره و سنگ تیز نامند دود آن است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوره آن را دو طبقه
میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاق میگذارند و از خاک چسپنده که در عراق آن را خاک رست مینامند قلمها و شمشها ساخته مقدار
شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا
خوابانیده می چینند تا آنکه در حین گداز سرب دود آن بر آنها پیچیده منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت و یافتند که دود بسیار بر آنها
پیچیده و منعقد شده است آنها را بیرون می آورند و می شکنند و دود های منعقد مانند انبوبه و سفالک را از آنها جدا مینمایند و آن توتیای کرمانی است و باز
بدستور قلمها و شمشهای تازه در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سر تنگ و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش
میگذارند و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمشها گذارند پس قلمها و شمشها که مذکور ساخته در آنها نصب میکنند و
بعد از آنکه دود بسیاری بر آنها منعقد گردید آنها را بیرون می آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی شبه بیار و جست یعنی روح توتیا
شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچها و انبوبهای صلب پاک از خاک آمیخته است و مستعمل نرم سائیده مغسول آن است زیرا که استعمال
غیر مغسول آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از جنس زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است
و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور و معروف است نزد ایشان جهت آن است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان به بصره
میبرند و از آنجا بجاهای دیگر و در ممالک هند طبیعت آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن
بارد و مجفف بلا لذع و یاقوت تعریف دانا اخضر هندی جالینوس در چهارم اکال مجفف است در نهایت تجفیف **فعال و خواص** کرمانی آن از اکبر
ادویه عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بیتی و قطیفه و عانه و مقعده و سرطان متقرح
و سایر اعضا و اندمال قروح و جروح و اکله و رفع بدبوی زیر بغل اکتحالاً و ذروراً و طلاءً او مرهماً و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و تشقق و
و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده و ستر حیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری
آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل و مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس
مغسول و گویند قنبیلا و قلیمیا است و طریق تشویه آن است که آن را با آب سائیده قرص میسازند و بر آتش نرم در ظرف سفالی میگذارند و نگاه دارند
تا خشک شود و بکار برند و اوتیای اخضر هندی یاقوت سمیت و اسهال قوی قاتل است و مشهور با استعمال آن جایز نیست محرق و غیر محرق آن
بعضی امراض عین و اکتحال و ذرورات و بعضی جروح و قروح در مراهم و طلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامد
قی شدید آورد و از غائلهٔ آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب مهکره که گیاه هندی است و در حرف الف ذکر یافت طلا جهت تحقیق ...
و قوبا و تحلیل اورام حشفه مانند جذام و قروح آن جهت ناسور و غیره و اعضا نافع و چون مقدار سه مثقال آن را با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار
آب مخروج نموده و در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبان روز سه بار دفع جهت قرحه مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و
آب با پنج شش روز بماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با دو درهم مردارسنگ با هم نرم سوده با پنج آثار ماست
ممروج کرده در پارچه کرباسی اندخته آب صاف آن را که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل کرمانی ...
کرمانی آن با آب بخورده و شیافات آن وجوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن است که ریزه
ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و سرپوش نمایند تا محرق گردد و با آنکه قطعه ... آن را بر آتش گذارند تا بجوش آید و از جوش ...

۱۹۲

مانند زاج لیمو در شیشه سائیده استعمال نمایند و چون کسی تو بنامی احمر را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش تعلق و سیراز و لفرد

اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که اولا قی فرمایند و شوربا دهند اماق و سمه و شیر تازه دوشیده و کرکس بالعیبه و روغن بادام و آب گوشت

چربه تغذیه فرمودن **قودری** بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و یونانی ارذیمین و لغربی بزر الحجم و بزر الهند

قبیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی قدرمه و بتبریزی دره و نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است برگ آن دراز و بسیار و شاخهای آن سرخ و صلب و با

اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک و لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و باندک پهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومه کلگون

نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر پخته است و حبه را باصفهانی خاکشی گویند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته

اند **افعال و خواص** آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مسمن بدن و جهت سرفه و خشونت سینه و سرخ کردن رنگ رخساره و صفا

نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال مزمن و مطبوخ آن در سرکه جهت تسکین وجع اعضا و رنگ رخساره و ضماد کوبیده آن با آب جهت

تحلیل سرطان باطنی و ابرده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن جرک آن و لعوق آن با عسل جهت تفتیح و تحلیل

ریح سینه و شستن و نشاسیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت مشتهی است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب تر نمایند و

بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت تفتیت اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه و گرفتگی

پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ

و گیاه ان قابض و در غایت ردی است و دوا را نتوان درمیان درقرابادین ذکر یافت **قوسی** بضم قاف و سکون واو و فتح سین و کسر همزه

و سکون یا **ماهیت** آن ثمر گیاه هندیست بیاره مانند خیار و خیار زه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون گوشت ساده بار و

و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو شوربا لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی کهرا و دیگری کدیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی بسیار دار و بعضی تلخ و بعضی

شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و بیخاره اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر بالدرجه **افعال و خواص**

آن اهل هند برگ و شاخ قسم اول آنرا منضج ماده بلغم خام و دافع آن و جالی اعضا و زردی بدن و استسقا و سرفه و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و گرم

را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تب لرزه و بلغم لزج در بدن

احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند **فصل الثانی عشر مع الهاء کهرکار** بفتح کاف و خفای ها و کاف و الف و را مهمله اسم دوای

هندیست و در بنگاله کثیر الوجود **ماهیت** آن درختی است تا بیک قامت و زیاده برآن و شاخهای آن پراکنده و آنها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ

باریک و برآنها برگهای کوچک و پهن و تیره شبیه ببرگ صعتر و بعض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با ساقی باریک بلند و

سفید رنگ و لطیف خشک شده ساقی باریک از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت** آن

تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی **افعال و خواص** آن تخم آن در رفع و سیر و سم از برگ آن باندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند در هم

سائیده حب بسته جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا دست و پا که ابتدا از خوردن شنیده تا عرق آمد بعرق خشک گردد و سفوف آن که آنرا در ظرف

سر بسته بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخا آنها نافع **فصل الثالث مع الیاء المثناة التحتانیة کیکر** بکسر کاف و سکون یا مثناة

تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک از زرد و سفید و سیاه و بری آن انجیر دشتی است و جمیز را انجیر

کوله نامند و در حرف الجیم بیان جمیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیر دارد و برگ

آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر بیرون آید و درخت آن گل نکرده ثمر میدهد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن بی پوسته بشاخهای آن

دانجیر شامی سیاه بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب آنها است خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب
است و انجیری که پیش از برگ و یا با برگ بر آمده باشد نشاید خوردن و احتناب از خوردن آن اولیتر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی
گذارند و پس برآورده بنشانند انجار آن شیرین میگردد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز گرم گفته اند و بری آن گرم تر از
بستانی و در رطوبت کمتر **افعال و خواص** تازه آن ملطف و محلل و جالی قوی و صرع و فالج را نافع و کثیر الغذا تر از سائر میوها و سریع الانحدار و
مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت عفونی صفرا و مسمن بدن خصوصاً چون چهل صباح با قدری افتیمون تناول نمایند
و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و لیو اسیر و هزال گرده و عسر البول و تقطیر آن و تفتیح اورام
و با سلق و بادام و پسته جهت اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نائب مناب
تریاق و با مغز قرطم و یکدانگ و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن
پیش از طعام ملین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون با رطب مکرده آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر
و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض
رطبه و سبر و دین و وجع ظهر و تقطیر بول نافع و مسقط است بسبب گرم کردن آن گرده را و امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت
دماغ و در ور خشک آن مخفف قروح سر الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین الکحال و قطور لبن آن با عسل
جهت غشاوه و رطوبت ابتدای نزول آب و غلظ و طبقات و با آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره با آب مطبوخ آن جهت رفع اورام
عضل لسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تنقیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول
سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغذا با سداب و افتیمون جهت رفع ریاح و سده و طحال و با مغز گردکان جهت معتادین افیون و صاحبان
یبوست طبع و با قرطم بمقدار یکدانگ و نیم نخودن جهت اطلاق نمودن بطن بدستور شراب آن و حقنه با آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجیر را در
سرکه انگوری تا سه روز بخیسانند و هر روز بخورند و آنرا با قدری سرکه ان بنوشند و بعضی با کوبیده تنهائی و یا با اشق و سکبینج و [illegible] ضماد نمایند
جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل جذام آن نیز [illegible] اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آن را
بخورند بالخاصیه محرک باه و مسقط است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفه مزمن
و تفتیح سده و تنقیه گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پخته کوبیده آن تنهائی و یا با آرد گندم و یا جو و یا ابرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل
اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثالیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام [illegible] و اوجاع مفاصل و نقرس [illegible]
با آجر تا مخته و یا خمیر مایه جهت انفجار دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت [illegible] و مطبوخ آن
با شراب که فندق و آرد جو کوبیده و ضماد کرده باشند جهت [illegible] ورم [illegible] آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن
با زیت در سفید کردن دندان [illegible] و مقوی لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت [illegible] و اسهال خون
با موم و روغن زیت جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعد و حقنه آن با آب مطبوخ [illegible]
جهت مغص و قولنج [illegible] آن با عسل یا با ریشه [illegible] جهت تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن و انجیر نارس [illegible] حایل
ولبن آن زیاده و با حدت خصوصاً [illegible] آن محلل و جاذب و با [illegible] و ضماد پخته آن جهت [illegible] خنازیر و تعقد عصب [illegible] جهت قروح [illegible]
و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن [illegible] و طلای آن با برگ خشخاش جهت التیام استخوان شکسته ریزه شده و چون [illegible]
انجیر خام را [illegible] باشد مانند گوشت گاو و امثال آن [illegible] زودی مهرا گردانند [illegible] اندازند [illegible]

گوشتهای آنرا بزودی مهرا گرداند و شاخهای تازه آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و مقرح و مسهل قوی و خطرناک
حصول ضماد شیر سری آن مانند القوه مفجر کننده مرداب و رقیق کننده منضج است و اکتحال آن جهت نزول آب و سعوط آن بدستور و چون به پنبه
آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین طبع و زایل
کننده صلابت رحم با حنظل و ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت
گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بیرون [illegible] گوشت زاید و حمول آن با زرده تخم مرغ و کتیرا جهت منع تقرح آن و جهت تنقیه رحم
و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصاره شاخهای سبز آن در هنگام رستن برگ قایم مقام لبن است و در فعل قریب بدان و حرکت دادن شیر
بچوب انجیر بیک پوست آنرا تازه جدا کرده سر آن کوبیده باشد معین بر اطلاق آن است و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشیر جلد
و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلاء آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیده سگ آزارنده [illegible] بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده
بلند تدریج آن را تسکین دهد و تکرار استعمال خم آن التیام یابد و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعد و جهت قلع ثالیل
و ضیلان و اسهال نمودن بلغم نافع و خالی از نکایه نیست و سایر اجزاء آن [illegible] در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قوی تر و انجیر مضر
جگر و معده ضعیف است [illegible] مضر [illegible] اکثار تناول آن [illegible] مصلح آن سکنجبین و شربت [illegible]
ریباس و بدل آن [illegible] مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل است و اشربه و لعوق [illegible]
در قرابادین ذکر یافت انجواج بکسر اول و سکون [illegible] و فتح واو و الف و جیم فارسیست آن گویند [illegible] پوست درخت خیار گویند
پوست درخت لسان العصافیر [illegible] و ظاهر [illegible] پوست درخت لسان [illegible]
[illegible] بضم کاف و سکون [illegible] و فتح [illegible] دهانا است و پوست آنرا [illegible] پوست درخت است [illegible]
طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک [illegible] در آخر دوم گرم و خشک [illegible] مثقال [illegible] درد دندان و تقویت
[illegible] و تحلیل اورام [illegible] و نزف الدم جراحات و سیلان رحم [illegible]
آن با سرکه [illegible] و تحلیل اورام [illegible] دندان و تقویت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] مثقال آن [illegible] اسهال الدم [illegible] و سفوف آن با [illegible] است [illegible]
[illegible] جهت اسهال [illegible] نافع [illegible] استعمال آن نافع است بدین طریق که [illegible]
مثقال آنرا [illegible] بادام شیرین [illegible] روز اول یک مثقال و روز دوم [illegible] مثقال
[illegible] روز سوم [illegible] مثقال [illegible] تمام خورده شود [illegible] ده [illegible]
و روز [illegible] تازه [illegible] ساییده [illegible] کافور [illegible] ضماد نمایند و جهت
[illegible] مثقال آن [illegible] جهت منع سیلان خون [illegible] سوده بران بپاشند و جهت [illegible] اسهال [illegible] مثقال
[illegible] جهت [illegible] سیلان رحم [illegible] و موریث التهاب
[illegible] گرم [illegible] بادام شیرین [illegible] یک مثقال است [illegible] سفوف [illegible]
آن در قرابادین ذکر یافت باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول اسمها [illegible] است فصل الثالث
الف مع الالف [illegible] [illegible] است از [illegible]
[illegible] ۱۹۴

۱۹۵

ان صمغ نباتی است صلب و سفید رنگ شبیه بانزروت [illegible] و بسیار تند و گیاه آن شبیه بسرازیانه و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای
آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و در [illegible] جیرج و [illegible] نامند و بیخ آن را
لبنی که از آن بهم آید بعد از انجماد سنگین زد و این صلب جامد میباشد و بعضی بیخ آن را فشرده عصاره آن را میگیرند و این اندک نرم جامد میباشد و بعضی تخم و بیخ و برگ
و ساق آن را فشرده عصاره آن را میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این تلخ و سبز مایل بسیاهی میباشد و ضعیف القوة و باید کسیکه اخراج صمغ آن نماید
لباس ابریشمین پوشد و صورت و بدن خود را محافظت نماید و با بریدن خود موم روغن بارد قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آن روز گرم باشد و
هوا [illegible] زیرا که صورت [illegible] بسبب حدتی که دارد متورم و متقرح میگرداند و گاه رعاف می آورد و بدان سبب [illegible] گویند صمغ سداب بری است و غیر
است جهت آنکه سداب بری از صفات غیر آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک و صمغ آن گرمتر تا چهارم و قوی تر از سایر اجزای آن است
و با رطوبت فضلیه گفته اند که بیخ آن کمتر از حرارت آن است افعال و خواص آن محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و مقطع و مسهل
بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و [illegible] اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و اسقاط اجنه [illegible] و قلع آثار و انضاج [illegible]
دل نافع و نشاسیدن آن با [illegible] قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و [illegible] شهوت طعام و [illegible] جهت رفع آثار [illegible]
و کلف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب و مالیدن آن [illegible] و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و [illegible] مفاصل و امثال آن با موم [illegible] جهت [illegible]
الدم و اسقاط اجنه [illegible] و قلع آثار سیاهی و نمش [illegible] جلد [illegible] زیاده از دو ساعت نگذارند [illegible] گرم
کرده [illegible] با عسل جهت [illegible] و [illegible] جهت انفجار ورم [illegible] از عصاره [illegible] آن با [illegible] قیراط [illegible] آن تا نیم مثقال [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن در افعال مانند صمغ آن است و چون [illegible] کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند [illegible]
[illegible] در دو مفاصل [illegible] نشاسیدن آن [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] مانند آن و دوای
[illegible] جهت [illegible] و ضماد سائیده آن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] شهوت [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] قیراط بدل آن [illegible] و [illegible] اول [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
ورم زبان و حلق [illegible] و [illegible] و گرمی بسیار [illegible] تدبیر آن قی کردن [illegible] و لعاب [illegible]
[illegible] اشامیدن [illegible] و [illegible] گل [illegible] در آب سرد اگر [illegible] باشد و گفته اند [illegible]
سداب [illegible] است [illegible] و گویند چون گیاه و ساق آن را داخل اغذیه کنند [illegible] احداث حرارت کند [illegible]
نباشد و در [illegible] گرداند و جهت [illegible] بارده [illegible] نافع است فصل الثامن مع [illegible] تا [illegible]
و سکون [illegible] و را [illegible] آن بهم چیزهای فشرده است و قوت آن متوسط [illegible] طبیعت آن قابض افعال و خواص آن ضماد آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن قابض افعال و خواص آن ضماد آن [illegible]
جهت ورم [illegible] و [illegible] جهت [illegible] اسهال [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چون [illegible] کرده [illegible] سائیده [illegible] جهت [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] جهت تحلیل [illegible] ورم [illegible] خورده کرده است [illegible] گوشت [illegible] تناول [illegible]
[illegible] خورده کرده [illegible] کنند [illegible] فصل الثامن [illegible] مع [illegible] اول
و سکون [illegible] بفارسی [illegible] و [illegible] نیز [illegible] آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] در گرمی [illegible] افعال و خواص

آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و سحر یکپاره و صاحبان استسقا مفید و تطول طبخ زنده آن که دست و پای آنرا بسته در آب جوشانیده
انداز ند و طبخ داده سهد تا مهرا گردد جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن جهت تعقد و صلابت مفاصل و وجع آن خصوصا که در آن روغن زیتون داخل
کرده یا در آن جوشانیده باشند اما العداد از تنقیه مفید و همچنین ترنج بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع عیا و بخور آب مطبوخ
آن جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج صبی و امتلای و نشامیدن یکمثقال از گوشت خشک کرده سائیده آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن
مخلوط آن با پوست تخم مرغ محرق بر داء الثعلب باعث رویانیدن موی آن و قطور پیه گداخته آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع
آن و ادمان آن باعث رفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و دردهای بارد و تدهین دست و پا به پیه آن
در سرما و هوا در سفرها مانع تفرق آنها است و نگاه داشتن آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط زهره آن با اشق و آب کرفس [illegible] زده
روغن کیسه جهت ابتدای جذام و زیاده شدن آن بغایت مؤثر و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و لواصیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست
که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی مانند در آن
کبوتر یا کبوتر و چون پیه آنرا [illegible] بمالند و بر کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث
گرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی که سرما بر او غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاده باشد گرم تر و محرور المزاج
مضر و [illegible] و بخور ثعلب و طبخ آن ذکر یافت و چون ثعلب بازنده در زیت طبخ نمایند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن [illegible]
[illegible] است که آب آنرا افشرده باشند از بجزء علیحده در افعال مشابه آن

فصل الثاء مع اللام ثلج

بفتح ثاء و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند طبیعت آن در سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و مغلظ و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زالو
از حلق تازه و گرم معده جهت تقویت هضم معده حار و تبهای حار و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اشتها
حرارت در معده و تقویت آن [illegible] سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اوجاع باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب سرد کرده
بآن بهتر از جرم آنست و چون قدری نمک و شوره با آن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفال و یا نقره و یا مس قلعی دار و یا جهت شیر که از قند یا
نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشرده و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب یا بید مشک و یا عرق بهار و یا عرق [illegible]
هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا بسرپوش بپوشند و اطراف آنرا به خمیر [illegible] محکم سازند که آب مطلق در آن نفوذ نکند سر
ظرف را در آن پنهان نمایند بنحوی که ثلج ممزوج بنمک و شوره از هر طرفی بمقدار نیم سیر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند [illegible]
[illegible] تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را گشوده از آن برآورده تناول نمایند **ثلج صینی** [illegible] ثلج چینی است ماهیت آن [illegible]
است [illegible] دریای [illegible] ذکر یافت طبیعت آن سرد و خشک **افعال** [illegible]
و خواص آن [illegible] **فصل** [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک
افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در دوم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

۱۹۶

که یک اوقیه آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب با شکر جهت زلو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شربا و طلاء نافع و مضمضه آن جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون شبانروز در آب بخیسانند در نفعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت مثانه و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته آن در جوف گل تنوری گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زاید و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندل در شلیتن بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام آورند تا شربت آن جهت تحلیل سپرز بی عدیل است و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر مضر سپرز مصلح آن دو قوبدل آن مازو یا تخم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است **ثمرة الطرفا** بفارسی گز یا ره معرب آن گز مازج است و بهندی برگی مایین نامند ماهیت آن ثمر درخت گز است سلت شکل سبزرنگ تر از عدسیه که ثمر آل است که ذکر یافت و در افعال مثل آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست **ثمکشک** بضم ثا و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که این ثمر حشیش باشد **فصل الثاء المثلثه مع الواو ثوم** بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند ماهیت آن بستانی و جبلی میباشد یونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دندانه بهم متصل و یکی مختصر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت با آن کمتر است و جبلی آنرا بفارسی موسیر یا چند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و در ادویه القلب مشبه بدان و بهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه است و جبلی آن را جهت اکل نمودن بهتر و بدون اکل تقسیم کرده مستعمل و تازه بهم رسانند بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آنرا کراث نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جلا و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلید و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و مصلح عند الحافظه صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و لهذا خصوصا با سرکه آن جهت تصفیه حلق و صوت و بلغم و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و استسقا و اسهال و قطع خون و علت... و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلوی و در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و در طرفین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و سعوط... و جهت تپهای کهنه و قروح سخن و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و سده اساریقا باشد و لهذا بطور البول نیکوی رنگ رخسار و ملایمت غذا با غلیظ و تحلیل اورام و صداع سرده و گزیدن مار و سایر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با شراب جهت سم افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط کرم سفید و رویدن موی... و با انجیر و سداب و با سنگ گردگان قوی تر از فادزهر و سطوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند تخمه و پاره وجع گاو تازه بریان کرده و با عسل شیر... حلوا ساخته در تحریک باه و اغاطی بی عدیل و با طبیخ و دیخ جبلی سیر و ضبان که بفارسی رشک نامند مفید و بهار اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و تشنگی و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و غاثیه و مولد صفرا بسیار شد و مضعف باه و مهیج امراض... مصلح آن تخانیست در آب با قلیلی نمک و ضماد نمودن روغن بادام و بار و مغز کرده و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و تناول اسفاناخ با آب آن جهت کزنه الدم و غرغره با سرکه و محلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه و طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تاکل آن و تقویت لثه و بدستور نگاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر که کندر درد دهان تهیه... حادث از برودت و اقسام بلغم جهت عرق النسا و الدرانی... آن بسیار دراز جهت... در طلای آن سفید و طلاء آن با عسل

جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوس آن و بهق و جرب و لیکن مقرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند در روغن زیتون
جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته آن
با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله خون منعقد در تحت پلک چشم و با روغن جهت داء الثعلب و با روغن گاو جهت سحج
انفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن هر دو جهت تجفیف قروح رطبه سر و تدهین بروغنی که در آن جوشانیده باشد
و جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و ریح حادث از خلط لزج شربا و طلاء از خارج
و طلای ضماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب و کمنة الدم و جرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه
و بدستور تدهین بدان و لیکن این ضعیف است نسبت بآن و طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داء الحسن و خشونت ناخن و کجی آن
و طبیخ آن کشنده سپش و خاییدن برگ آن و بعد از آن مضمضه به نبید ریحانی زایل کننده رایحه آنست و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز
در دست خام آنرا بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز چهل دانه شود باز بدستور روزی یک
دانه کم نمایند تا بروز هشتادم باز بیکدانه رسد در بیست انشاء الله تعالی زایل گردد و محتاج بدوای دیگر نگردد و چون بلادر را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد
و در آنجا [illegible] تا [illegible] برآورده اثر [illegible] سازند تقویت عظیم بخشند و موی ریش سفید شده سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن در [illegible]
محلل و مجربات آن [illegible] در ذکر یافت **تومولن** بضم تای مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم [illegible] و بترکی صفرا ادوی نامند
ماهیت آن تخمی است شبیه [illegible] آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بید و برگ آن درازتر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و
گویند [illegible] و در افعال [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و قاتل کرم معده و
مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن [illegible] مصلح آن کتیرا و کشنیز است **فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه**
تیل بکسر تای و سکون یای و لام لغت عربی [illegible] و بترکی [illegible] و در [illegible] و بفارسی [illegible] نامند و گویند که [illegible]
ماهیت آن [illegible] گیاهی است که در کنار انهار و راهها و زمینهای نمناک میروید و مفروش بر روی زمین [illegible] و شاخهای آن
درازتر [illegible] و برگ آن بسیار ریزه و [illegible] آن تند [illegible] و گل آن [illegible]
و طعم گیاه آن بی مزه و تخم آن مادام که تر و تازه است آنرا اسبخور نامند و طعم آن شیرین بمزه و با اندک حرافت و قبض و دواب آنرا اسبخور نامند و طعم [illegible]
تر و صنف دیگر [illegible] برگهای عریض و نرم و چون دواب آنرا [illegible] و نسبت آن گفته اند در بابل بسیار است [illegible] و صنف دیگر
آن [illegible] و گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و عروق آن [illegible] طبیعت صنف اول آن در اول سرد و خشک
و با قوت قبض و گویند معتدل است و تخم آن لذیذ و لطیف **افعال و خواص** آن شامیدن طبیخ آن جهت نقرس و قروح مثانه و تقطیر البول و طبیخ آن
[illegible] قروح مثانه و آب گیاه آن [illegible] جهت رفع سموم [illegible] گزیده و حرقت البول و احتباس آن [illegible]
[illegible] و ضماد تخم آن جهت التیام جراحتهای تازه و مادام که خون آلود باشد [illegible] و ضماد حشیش آن جهت [illegible]
نزلات و ضماد [illegible] جهت قطع خون [illegible] و تحلیل اورام و تجفیف قروح [illegible] نافع و مدر بول و صنف دوم عصاره آن [illegible]
[illegible] و تضمید [illegible] جهت [illegible] و تحلیل مواد [illegible] و تخم آن [illegible] و مدر بول [illegible]
مواد [illegible] و ضماد [illegible] و قسم سوم [illegible]
قطع خون [illegible] و ضماد تازه آن با روغن گل [illegible]
محلل است [illegible] **فصل الجیم مع الالف** [illegible]

۱۹۸

وضم بای موحده و الف و لام و فتح نون و سکون ها و رای مهمله یعنی همسایه نهر است جهة آنکه نبات آن به مفارقت از آنها و آب نمی‌روید و در باغستانها نیز روید ماهیت آن

نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب می‌باشد شبیه به برگ پنیدر مربع و تخم آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی گل و ثمر طبیعت آن سرد و خشک در دوم

افعال و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شرباً و جهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثه عفنه و حکه طلاءً و ضماداً و ذروراً نافع و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال **جیامهل**

بفتح جیم و الف و سکون میم و یای عجمی و خفای ها و لام اسم هندی است و در بنگاله مشهور به سیر آبه ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه به امرود و دو نوع می‌باشد یعنی مغز آن سفید و بعضی سرخ رنگ و بعد رسیدن هر دو شیرین می‌باشد امرود کوهی جنگلی حجم آن فراخه دارد در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم از سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک ملایم و شکل سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می‌آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوفور آن موسم نیست و در هند دکهن بهتر از بنگاله می‌شود لاکن بوفور بنگاله نیست و بهتر آن رسیده بالیده شاداب شیرین کم تخم است و صاف نوع سفید آن درخت آن بزرگی درخت سیب و غیر موزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلندتر و با خشونت و بی تشریب و چوب آن پر ریشه شکننده می‌باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال می‌سازند و درخت آن زود به ثمر می‌آید که بعد سال دوم آن کم ثمر می‌باشد و چون سر آن را ببرند از اطراف آن شاخها برآمده دیگر دو سال بار ثمر می‌آرد طبیعت آن گرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه

افعال و خواص آن مفرح و مشهی قلب و مقوی معده و ملین طبع و مانند آلبی قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصاً که با پوست و تخم آن را بخورند و غیر آن قابض‌تر و چوب او پوست درخت او اسهال آن را که مزمن شده باشد مقدار دو مثقال آن را شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده و صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال طولی مجرب است و ضماد برگ سرد [illegible] و ضمادها [illegible] و مصدع و محرک [illegible] ساکن [illegible] و باعث [illegible] آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان [illegible] **جیامهی کهاس** بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است ماهیت آن گیاهی است که در هند و بنگاله بسیار [illegible] در موسم برسات می‌روید و [illegible] بقدر دو ذرع و زیاده [illegible] دو عدد و یازده [illegible] برگ [illegible] و گل آن [illegible] طرف [illegible] شکل [illegible] صراحی شکل [illegible] باریک سفید و گل آنها نهایت [illegible] طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن ساق برگ [illegible] آن [illegible] بقدر [illegible] نخودی [illegible] جهت حبس [illegible] مقدار نخودی [illegible] در جوف [illegible] از [illegible] جهت تحلیل [illegible] روغن [illegible] ظرف چینی کنند [illegible] آن روغن [illegible] عدد داخل کرده خوب [illegible] کرده در [illegible] جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه [illegible] استعمال نمایند و اگر [illegible] التیام و جاق شدن [illegible] باقی [illegible] **جامهی** [illegible] و الف و فتح میم و سکون [illegible] و سین مهمله [illegible] لغت هندی [illegible] ماهیت آن [illegible] درختی است [illegible] شاخهای آن [illegible]

۱۹۹

بلند تر و قوی تر از اهلی میباشد و این از آن نباشد و زور و قوت این مرتبه است که شیر و فیل را بکشد و شیر و روغن آن نسبت بشیر گاو چرب و سلیط تر
خصوص شیر جنگلی آن که از آن گفته اند **طبیعت** اکثر گرم و خشک و جنگلی آن گرم تر و خشک تر **افعال و خواص** آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب
ریاضات و هزال گرده نافع و گوشت بچه شیر خواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن شاخ آن و شاخ آن
طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته اند و پاشیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و عرق النسا
و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و مهرا پختن آن و بعد از آن سکنجبین نوشیدن و در سلهث از پوست جنگلی آن پیر میسازند بسیار خوب
میشود **جامون** بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم میباشد **ماهیت** آن میوه هندیست درخت آن بسیار
بزرگ بقدر گردکان و انار بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا یک شبر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه و اندک
طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت
بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ بالیده و بسیار شاداب چاشنی دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را راجی جامون نامند
و صنف دوم در اوصاف مذکوره بدین مرتبه نیست **طبیعت** آن سرد در آخر دوم خشک در سوم **افعال و خواص** آن حابس اسهال صفراوی
و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضه آن جهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس قی و اسهالات و تسکین
حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و محرک باه تنها و با مخرورین و جهت ورم طحال معده و طلاء تخم رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و رویاننده موی
است و رخصه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن و تنهای باریک نازک آن بمقدار دو توله نیم کوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند
نادر است هر روز تا هفت روز جهت اسهال مزمن مجرب و در روز برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید
و ناشتا خوردن آن مضر و سبب تولد آن صفرا و مضر معده و دیر هضم مصلح آن نمک که آنرا ... بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول
نمایند ... آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدر آنکه طعم آنرا نیکو گرداند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آنرا
صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آنرا چاشنی دار گرداند بآتش ملایم طبخ نمایند تا بقوام آید در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر ... آن است
... نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند ... گردد بحدیکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر
در آب برگ آن تربیت نمایند ... استعمال کنند بهتر است و خوردن این ... جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و ...
اسهال ... نافع و یک نوع از آن گلاب جامون نامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک
... و خوشبو شبیه ببوی گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و ... آن بزرنگ و درخت
به بزرگی درخت نوع اول نمیشود و اکثر پراکنده میباشد و برگهای این نیز در طول و عرض از آن کمتر و از رنگ سفید و نازکتر و سبز روشن **طبیعت** آن معتدل
مائل به برودت و یبوست **افعال و خواص** مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع **جاورس**
بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهمله ... بپارسی گاورس ... فارسی است و آن نوعی از ریزه دخن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوعی
از آن است **ماهیت** آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الیم بفتح الف
و ضم لام و ... و دیگر ... بفارسی ... گویند و نوع سوم را جاورس که بعربی گاورس است و بشیرازی گال نامند و اول ...
دانه ... را باجرا نامند و نوع دوم را ... جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی کنگنی گویند و نیز در هند ... یک نوع دیگر میشود که از کنگنی بزرگتر
و زرد رنگ است و آنرا ... نامند و ... آن باشد و اندک عریض و دراز تر از آن خوشه آن نیز باشد خوشه
و دانه های آن ریزه تر ... **طبیعت** آن در اول سرد و در آخر دوم خشک بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند

۱۳۰

گفته اند افعال و خواص آن لطیف تر از دیگر دقایق و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباشد
و دیر هضم و چون منهضم گردد بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غالبیت آن بیشتر و خوردن مهرا پخته آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن و نزلات
نافع و خوردن نان مطبوخ آن جالب اسهال مراری و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و [illegible] و مصلح روغن بادام و شکر و حلوا
و جرب و با پنیر و با باتخاله پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن روغنها بر بدن و گرما دگرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد بواسیر
و پختن آن با شیر تازه و نوشیده جهت صاحبان خون زاید و رطوبات فاسد و جلوس بر سائیده آن با آنکه در خرقه بسته باشند جهت برودت مقعده
و بحبس و ثقل محتبس و سهوا نافع و بدل آن در ضماده شونیز و استعمال کهنه آن که یکسال بر آن گذشته باشد جایز نیست جاوشیر بفتح جیم و الف و ضم واو
و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه بفارسی جاوشیر و کوشیر و نیز گاوشیر که جاشیر نامند ماهیت آن صمغی است بد بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید
و نبات آن را ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی و نرم و بر در خرزی سفید شبیه بپشم و برگ آن شبیه به برگ انجیر مائل باستداره و شعبه پنج و گلش [illegible] سبز و زرد و لون
شبیه بقثیث و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب با انیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و در فرخ سفید مانند خیار زه و بیرون
آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیز بو و صاف زرد و طریق اخذ آن است که بیخ آن را شگافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برگی در زیر
آن فرش نمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن بر میدارند و نیز از ساق و بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن شمس در جوزاست
اخذ کرده صمغ جمع مینمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در شکن ریزهای آن سفید باشد و زبان را بگزد و بدست بچسپد و چون در
آب اندازند زود منحل گردد و صمغی آن تند باشد و ایضا از ساق آن گیرند و خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و [illegible]
و مغشوش آن سیاه رنگ است بانشق و موم میکنند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته اند افعال و خواص آن محلل ریاح و
و اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب [illegible] قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و ساحج و با قوت تریاقیه جهت امراض بارده باطنیه و صاعد
دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان و رعشه حادثه از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تمدد عضل و درد مفاصل و در دیگر اعضا بانسیه [illegible]
و [illegible] استخوان و درد پهلو و نفث الدم و سرفه بلغمی و [illegible] و ربو آنرا با آب مرزنجوش بیاشامند و بر آن موضع نیز ضماد نمایند و تکمیل آن جهت [illegible]
دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی بلغمی و تفتیت حصاة و دفع سموم و امراض الرأس آشامیدن آن
و صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات [illegible] و الصدر آشامیدن نیم مثقال آن با الفرا در باشراب جهت ضربه و صدمه العین کحال آن جهت نزول
آب و تقویت حدت البصر الاذن قطور آن در گوش جهت رفع گرانی الاسنان مالیدن آن بر دندان و بر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع
[illegible] الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو و جهت ثاربرودت و تب و ضماد آن جهت درد پهلو و ضماد [illegible] الغذا آشامیدن عصاره آن با سرکه و [illegible]
جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آن را در دو جرعه عسیر غلبی انداز ناید [illegible] روز ضماد نمایند و بیاشامند جهت [illegible] استسقا [illegible]
آشامیدن یک [illegible] آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و دفع تقطیر البول و نمران نیز ادرار [illegible] [illegible]
و [illegible] رحم را اسفید و اسقاط جنین نماید و اصلاح رحم را پراگنده سازد و تحلیل ورم و صلابات آن با [illegible] و قولنج و سنگ مثانه [illegible] و اسهال [illegible]
خام نماید و حمول محلول آن [illegible] جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هرچند که بعد سه روز باشد [illegible] استعمال [illegible] آن و [illegible] آن در سوم [illegible]
آن [illegible] و الاوجاع [illegible] آن [illegible] جهت قروح و فرهنه و [illegible] جهت [illegible] عرق النسا و نقرس و با روغن [illegible]
[illegible] آشامیدن [illegible] جهت عرق النسا [illegible] آن با زیت [illegible] گردد جهت [illegible] و بادزهر [illegible] جهت [illegible]
[illegible] کردن آن در [illegible] جهت التیام قروح [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] [illegible] آن [illegible]

زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض سیاه تا قم و ضماد ورق و بیخ آن جهت قروح مزمنه و آنچه از آن عارض از [illegible]

شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات و نیز و با آنکه جمیع اجزای آن جهت قروح

خبیثه نافع است **چاول منگری** بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون یا ماهیت

آن نوعی از برنج است که در اسلام آباد مشهور بچاتگام من مضافات صوبه بنگاله است میشود و در غلاف اندک نازک و صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه تاکی و باطن تازه آن سفید

مایل بزردی با دهنیت و بی طعم و رائحه غالب هر چند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی می نماید و بهتر و مستعمل تازه آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم و با

تریاقیت افعال و خواص آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع شرباً و ضماداً و مضر محرورین

و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید **چای خطائی** بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خای معجمه و فتح طای مهمله و الف و کسر همزه و یا و ضم تای مثناة فوقانیه

سهو است نه طائی مؤلف ماهیت [illegible] حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از

پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته او را از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و بیشه‌ها و کوهها می گشت در رنج علیل و ضعیف گشته بود روزی

از نهایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود

یافت و بشهر آمد یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود و پادشاه باحضار او امر فرمود و از بدن او صورت او متعجب شد

بعد سؤال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آنرا ثبت نمایند و نیز جنین در کتاب خود نوشته که نبات چای شبیه

به نبات [illegible] است و بار کمتر از آن و خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد و نوشانیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد

و دهن را صاف نماید و آن خودرو و مزروع هر دو میباشد و گفته که طائفه در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده‌اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادی است و گیاه

این برگ بر اطراف آن بسیار [illegible] مردمان بخوردن آن اعتبار دارند [illegible] بحضرت پادشاه بجا نمی آورند [illegible] آن بخزانه پادشاه عاید

بسیار شود و شیخ حکیم ابو ریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است و آنرا می برند و بسایه خشک میکنند و در وقت حاجت

با گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن قائم مقام ادویه مرکب است و مضرت ادویه مرکبه ندارد و از این جهت اهل تبت [illegible] شرب آن میکنند زیرا که

ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و دفع مضرت او بهیچ دارویی بآن میسر نشد نافع ترین ادویه است و طائفه که بزمین تبت میبرند قیمت آن [illegible]

می گیرند و فرق بسیار در میان قیمت اعلای آن تا ادنی آن [illegible] و منافع آن نیز نقل است که در ولایت [illegible] مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند و طعام

پخته در ظرفی کرده بالای آن را [illegible] برگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که فارغ شدند

و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند و ایشان بعد از تفحص بسیار و قیاس دریافتند که برگهای آن

شاخه را در هضم طعام تمام اثر تام است و چون تجربه آن در آوردند و مکرر کتابها میگویند که آنچه مشاهده شده برگهای آن شبیه برگ انار [illegible] است و از آن بزرگتر

و عریض‌تر و ضخیم‌تر و شعبهای آن بلندتر و برگ بعضی نوع آن باریکتر از بعضی و از آن شنیده شد که بقدر یک قامت تا بقدر دو قامت و شبیه بدرخت انار و ساق آن

[illegible] شاخهای باریک است و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور و بعضی [illegible] و بعضی با چهار عدد بهم پیوسته شبیه گل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها

نیز گلی سه برگ [illegible] آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه و سفید ریزه برگ خوشبوترین آن برگهای [illegible]

باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز [illegible] و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه [illegible]

عزیز الوجود و گران بها [illegible] تجار [illegible] می آورند [illegible] انواع دیگر ارزان بسیار

مغشوش سبز تیره و سیاه آن [illegible] از آن است و از بعضی شنیده شده که بعضی [illegible] مستعمل [illegible] مغشوش و تبدیل نموده میفروشند [illegible]

که چون [illegible] مطبوخ [illegible] خورند [illegible]

پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چاهدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن می ریزند مثلا قدر یک چینی آب که تخمینا سه ثلث پا ... باشد
یکدم نهایت یک مثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و
رائحه آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که مطلق دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت
و تلخی است برای اصلاح آن یا نبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قدری شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح پیوسته آن نیز
در آن ریخته گرم گرم می آشامند پس ... برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در ظرفها و غیر آن ... اول پر کرده ...
و فرق میان مستعمل و غیر آن به ... رائحه و سیاهی رنگ ... شدن ... باز بودن برگهاست ... بخلاف غیر مستعمل آن طبیعت آن گرم تا آخر
دوم خشک در اواسط آن و در نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهم
بلکه ضد و افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع ... ... است افعال و خواص آن مقوی قوی
و ارواح و معده و باه مبرد دین و مرطب ... ملطف و مقطع مفتح منضج و مفرق مواد و معرق و مدر بول مسکن عطش کاذب و صداع
بارد و التهاب معده و غثیان ... صاف کننده خون ... عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبوی دهن و رائحه
شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت نهایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب ... و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقاء و امراض
... و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف گرده ... مناسب ... اورام ...
معرق و منوم ... طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست ... بطرز مستطر و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر ...
زایل میگردد و لهذا ... شیرین استعمال می نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث ...
حاره است خصوص در محرور المزاج ... خصوص که از طعام سابق ...
نافع ... آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص ... اوقات حاره ... گرم ...
باعث سرعت انهضام و تحلیل آن ... و آخر روز بوقت انحدار غذا ...
در محرورین ... و ...
اینها است ... تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع و با خصیته ...
... مقوی ... استعمال نمایند مثلا اگر ...
و گل ... صاف نموده قدری ... طعام ...
... و طرق استعمال آن ... و نیز بهترین طریق استعمال آن ...
قوی و ارواح و باه و معده ...
... نبات ...
نماینده بهتر است و نیز نوع چای دیده شده که از جبال ... می آورند ...
باریک و بلند ... تازه آن ... خاکستری ...
نگاهدارند ... طبیعت آن گرم ... و طریقه استعمال این ...
و افعال و خواص ...
... آن گیاهی ...

دبوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک [illegible] آن بی گل و ثمر و بهاست بقای آن تا سی سال
است و زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند طبیعت آن در اول دوم گرم و تر افعال و خواص آن مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت
صاف کردن خون والتیام جراحات شربا و طلاء و با شراب دو درم آن جهت دفع عضل [illegible] و بیخ آن نافع و گویند چون بیخ آن را با گوشت پاره پاره
نموده طبخ نمایند پاره‌های گوشت را بهم ملصق سازد و نشامیدن مرق آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه ضماد کنند آن را التیام [illegible]
سازد مصلح محرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التیام قنطوریون و در تفریح مثل [illegible] آن [illegible] اسفیداج بکسر اول
سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون یا و مثناة تحتانیه و نون الف [illegible] نامند ماهیت آن [illegible] سریع التفتت و ذو طبقات که با سانی از روی هم جدا گردد
قسم میباشد یکی سفید براق صفائی [illegible] گفته که این فی الحقیقه طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیبق که غالب آمده بران اجزای ترابیه و متحجر گشته
و این را اسفیداج حبشاسین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سیوم غیر صفائی و غیر براق و این حجر [illegible] است که پخته کوبیده [illegible] از ان میسازند بدترین آن
سرخ است و بالجمله طبیعت تمام آن در سیوم سرد و خشک [illegible] و در اول چهارم خشک گفته اند افعال و خواص آن قابض مبرد و ضماد آن با سرکه
[illegible] قرحه ات و مبرد و حابس خون جاری از اعضا و محلل ورم و [illegible] امراض الراس طلاء آن مبرد با سفیدی تخم مرغ و غبار جهت قطع
خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس [illegible] آب مورد و سرکه جهت حبس [illegible] طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت
رمد و [illegible] مواد چشم و [illegible] و بارد [illegible] از خواص آن است که چون با روغن زیتون و [illegible]
[illegible] زایل گرداند و بر جاهها [illegible] باعث قلع [illegible] و طلاء آن [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] و دهان و قولنج و تریاق آن [illegible] مقدار [illegible]
عارض گردد معالجه [illegible] و در اکثر اعراض [illegible] و ترتیر ازان است و سفید [illegible] و جمیع افعال [illegible]
[illegible] و مجامع [illegible] بضم جیم و بای موحده و نون [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] آن تازه چیست آنست که [illegible] و لذیذ مایل [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] از ماست بهتر [illegible] آن آنست که شیر را [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] آن [illegible] جدا گردد بعد ازان [illegible] آن [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن تمام [illegible] برای [illegible] ماهیت آن [illegible] و اگر [illegible] باشند و بهترین [illegible]
آن آنست که تازه [illegible] باشد و چون تناول نمایند [illegible] از [illegible] تازه آن در
دوم سرد و تر افعال و خواص آن مقوی معده [illegible] و گرده [illegible] و مولد [illegible] و با منزگردگان [illegible]
[illegible] و باعث [illegible] جلد و دافع [illegible] باشد [illegible] آب آن [illegible]
[illegible] سفراوی [illegible] آب [illegible] را [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] و قروح [illegible] و دافع [illegible] باعث شده
[illegible] آن [illegible] گرم و خشک [illegible] و ضماد آن [illegible]
[illegible] و قروح [illegible] و گویند [illegible] اذیت و با [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و مولد [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] گردگان [illegible] مصلح آن [illegible] گردگان [illegible]

وشوم و جهت شقاق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع و مضر بمرطوبین
و مصلحش [illegible] امراض بارده رطبه و مولد [illegible] جبل‌اهنگ لغت فارسی است و [illegible] معرب آن است ماهیت آن تخم خارجی است زرد رنگ
شبیه به [illegible] که صفرا او [illegible] و آن نوعی [illegible] است و ذکر یافت افعال و خواص آن مسهل و مقی و آشامیدن تا یک درهم
جهت فالج مقدار شربت آن نیم درهم و یک درهم آن کشنده نیز است که با قوت سمیت است کسی که آن را خورده باشد تفاق آن را
عارض گردد تدبیر کسی که آن را خورده باشد آن است که قی فرمایند بعد [illegible] که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیرا
و انیسون و چند بیدستر با نبید و خوردن غذاهای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن و هرگاه شکم آن
محتبس شده باشد احتقان فرمایند به حقنه‌های مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثه** جثجاث بفتح جیم و سکون ثاء
مثلثه و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و یونانی بردیبیون نامند ماهیت آن گیاهی است شبیه به گیاه [illegible]
ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه به اقحوان رنگ آن سفید مایل به زردی و تخم آن [illegible]
پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض [illegible]
منفض و گرم کننده احشا و آشامیدن طبیخ آن با دستور به درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص [illegible] بی عدیل و تبخیر آن جهت
[illegible] نافع و مصدع [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن تا [illegible] درهم بدل آن برنجاسف است **فصل الجیم مع الدال المهمله**
جدوار بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب [illegible] است و [illegible] و یونانی ساطریون
و [illegible] ماه [illegible] و ماه فردین و هندی نربسی نامند زیرا که نربسی بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع [illegible]
و بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است یعنی آن خالص کننده بدن از [illegible] زهر است ماهیت آن بیخی است [illegible]
[illegible] شکل و عقربی گره دار به مقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه [illegible]
آن [illegible] و بهترین آن آن است که با اوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن [illegible] و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین نباشد ضعیف العمل
یا مغشوش آن است و گفته‌اند که جدوار پنج قسم می‌باشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن [illegible] مایل به سرخی و عقربی
شکل تلخ طعم [illegible] که چون مذاق نمایند اولا اندک اندک شیرین [illegible] گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند
[illegible] آن [illegible] جبال خطا است و این بهترین اقسام آن است و دوم آن است که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مایل به زردی و تلخ طعم و
عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آن است که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و ساییده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در
خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و زنگ پور و نواح اینها است چهارم آن است که مایل به سیاهی
و تلخی [illegible] شود و این قسم اکثر جبال [illegible] و دکن است پنجم [illegible] است و آن را [illegible] گویند و [illegible] و سیاه و نرم و بسیار تلخ
و منبت این اکثر [illegible] یکجا [illegible] و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم می‌گردد و بجایی که اهل آن بلاد [illegible]
[illegible] انسان بیش را می‌خورند و زیان نمی‌یابند بخلاف [illegible] که [illegible] و در از جدوار روییده باشد که مقدار بسیار کم
آن مهلک است حکیم [illegible] در رساله [illegible] خود نوشته که جدوار در اکثر جبال و [illegible] و بدون بیش [illegible]
جبال خراسان خصوص نجد و [illegible] سمت مشرق نزدیک [illegible] و از جمعی شنیده شد که در کوه‌های قهستان که میان مشهد مقدس
و [illegible] واقع است گیاه جدوار بسیار روید اما کوچک [illegible] در تریاقیت ضعیف‌تر و آنچه در جبال تبت می‌روید از آن
بزرگتر [illegible] قوی‌تر و در تریاقیت قریب به خطائی و اکثر بسیار آن [illegible] می‌گردد و بهتر است از آنچه در جبال هند می‌روید [illegible]

و همچنین آنچه که جدوار ختائی است نزدیک به نرست قوی تر از آن بعد از آن سیاه و بعد هندی است و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار بود

و نهایت ضعیف الاثر چون گوید و در هر بلدی از جبال قریب بآنکه جدوار در آنها میرویدمی آورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و شاهجهان آباد

[illegible] از جبال تبت و نواح آن قلیلی از ختا و نیز در شاهجهان آباد عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنگ [illegible]

[illegible] و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و انواع می‌باشند هرچند در قوت ضعیف‌تر از قسم ختائی و تبتی اند بسبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و بدانکه

در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نامتدینان بی باک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و

نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را نیز چوب میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ می‌باشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض

آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و این رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا آب تر نمایند و بدست یا پارچه کرباسی بمالند رنگ آن

بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگی که آن را بدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و شکنج

میباشد بسبب آنکه در رنگ جوشانیده جوشانیده خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری میباشد و دیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ

جمیع اجزای باطن آن مساوی نمی‌باشد بلکه قریب بپوست و ظاهر آن رنگین تر از مغز است و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر

کوچک‌تر و باریکتر از جدوار میباشد و نکته دیگر دوم آنکه چون بیش را بر زبان نهند و بزبان بسایند مانند جدوار حرقت و خدشه نماید و اگر قوی است باعث ورم

[illegible] و بخلاف جدوار و نیز [illegible] جدوار [illegible] مذکوره بخایند و یا بسایند و بزبان بمالند [illegible] آن نمایند طعم آن تلخ باشد [illegible]

بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است طبیعت آن گرم

و خشک در اول سوم و حرارت آن لذاع و مودی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و رزد و ادن ضرر آن ها و در اول تحلیل

آنچه شیخ الرئیس تصریح در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن موذی نیست بنا بر این جهت باشد که اثر تلخی آن به کیفیت فقط نیست بلکه به صورت نوعیه

و خاصیت نیز هست و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه و نهشیه است و مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ

و کبد و تقویت آنها نماید و فاد زهر جمیع سموم حاره و بارده [illegible] و محلل [illegible] و ممسک ارواح [illegible] و مقوی باصره و [illegible]

سمیت و جهت امراض وبائیه و [illegible] مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و قولنج و حصر البول و [illegible]

[illegible] و تپ بلغم و اکثر امراض بارده [illegible] میان [illegible] سائیده آن با شربت [illegible] جهت دفع سمیت [illegible] عقرب [illegible]

حیوانات سمی [illegible] و [illegible] داوالمسک با طعام [illegible] آن با جلاب یا شربت [illegible] مناسب [illegible]

والمشمش و یا در [illegible] و امثال [illegible] با عرق های مناسب مانند عرق گاوزبان و گلاب و یا در [illegible] جهت تفریح قلب [illegible] آن [illegible]

وطبیعت و [illegible] این خصوصا [illegible] بشد [illegible] چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع و باد [illegible] و با گلاب جهت [illegible]

جلاب گرم جهت [illegible] و [illegible] مقدار یک [illegible] جهت [illegible] با شربت [illegible] مع [illegible]

[illegible] شده [illegible] چند روز متوالی [illegible] جهت [illegible] گردد [illegible] با شیره [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و یا

[illegible] و جهت [illegible] با شربت [illegible] با جلاب گرم با شربتهای مناسب [illegible]

آن کلا تا هفت روز و برای دشواری وضع حمل مقدار ده [illegible] با شیره [illegible] با جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود و اگر [illegible]

[illegible] آن [illegible] سرایت کرده و [illegible] و لادت [illegible] گذشته [illegible] مقدار [illegible] سائیده بخورانند [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] و اگر [illegible] نماید [illegible] با شیره [illegible] آن [illegible]

[illegible] با دو [illegible] آن [illegible] با [illegible] و [illegible] آن [illegible] تناول نمایند

و طلای آن با سرکه و گلاب جهت تحلیل اورام بارده و تحلیل آنها خصوصا اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام
گلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل بدستور بلغمیه و فلفل سیاه جهت اورام حاره و بارده تنها با آب برگ کشنیز تازه
و طلای آن به تنهائی و یا با آب کشنیز و یا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد دندان و بر بواسیر جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن
و طلای آن بر پستان با عسل جهت قروح مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت سبل بارد و ورم و تحلیل جهت دفع حبس بول و [illegible] و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و
نفث الدم تنها مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض بارده عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و رعشه و خلع و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوای آن
و دفع سموم است و با جمله این دوائی است عظیم النفع کثیر المنافع جهت اکثر امراض خصوصا بارده به تنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید شرباً و ضماداً و طلاءً و [illegible]
مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و تشخیص امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانگ و در تقویت باه تا نیم دانگ و [illegible] تا چهار دانگ
آن در تفریح و تریاقیت به وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و با فادزهر حیوانی است مضر محرور و یابس المزاج و مصلح [illegible] جهت قرحه [illegible]
مصلح آن سکنجبین ساده و شیر تازه دوشیده گاو نافع و با ماء الشعیر و [illegible] و جهت قرحه کثیرا و در قرابادین به تفصیل ماهیت و تمام افعال و خواص و منافع و طرق استعمال
و قانون ترکیب فلونیا و سجزنیا و افیون و مستور [illegible] جدوار و حبوبات با اندک افیون و [illegible] و مرکبات آن [illegible] ذکر یافته و فصل [illegible]
المهمله جراد البحر بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی [illegible] بکسر [illegible] و سکون یای [illegible] و کسر دال [illegible]
هندی و یا مانند ماهیت آن حیوانی است معروف مختلف الالوان و بالهای بسیار بلند و بیشتر از یک هفته بچه بر می آورد و بسیار [illegible] و بیشتر از یکسال [illegible]
فاسد و ربیع بزرگ آن [illegible] سالها تکون آن بسیار میشود و بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را میخورد و فاسد بسیار زود و بهترین آن بزرگ فربه است طبیعت
آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن [illegible] جهت امراض عصبیه و تقطیر البول و خوردن دوازده عدد آن که سر و اطراف آنها را انداخته باشند
مورد خشک سائیده باشند جهت سحق [illegible] گفته اند و جهت جذام [illegible] مفید و بخور آن جهت بواسیر و عسر البول و طلای [illegible] جهت ثالیل [illegible]
سوخته آن با سرکه و طلای حرق تخم آن جهت [illegible] و خوردن [illegible] قسم [illegible] بال آن را بریان کرده جهت گزیدن عقرب [illegible]
[illegible] جهت [illegible] بالخاصیت مفید [illegible] سودای قلیل الغذا و مولد خلط غیر صالح و [illegible]
[illegible] تخم [illegible] گفته اند و این مولف گفته که چون [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible] جراد البحر بفتح جیم و [illegible]
مهمله و الف و لام [illegible] و سکون [illegible] مانند ماهیت آن گفته اند حیوانی است [illegible]
و از هر طرف ده دست [illegible] پاهای [illegible] و بر سر آن دو شاخ و دو شاخ دیگر و زیر چشم آن [illegible] چشمهای آن [illegible]
اندازه ماهیت آن [illegible] رویان [illegible] مانند بنگاله [illegible] دریای فارس و بحرین [illegible]
بزرگ [illegible] بردار و اندک بر دار کرده از آب [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] آن جهت منع [illegible] جذام مفید [illegible] سوخته تمام آن [illegible] سیاه [illegible]
و مانند [illegible] و سکون [illegible] و بهندی [illegible] تخم آن [illegible]
نیز مانند ماهیت آن بری بستانی میباشد بری آن را اصفهان و بستانی آن را [illegible] گویند [illegible]
برگ آن از برگ [illegible] و گل آن زرد [illegible] و این را خردل بری گویند و دیگری ساق و برگ آن [illegible] و گل آن [illegible]
میباشد یکی شبیه [illegible] ساق دارد و برگ آن با خشونت [illegible] خاص [illegible] و تخم آن [illegible]
و قسمی [illegible] برگ آن [illegible] و گل [illegible] تخم آن مایل بسرخی [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] و بهترین آن بستانی است طبیعت [illegible] آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک [illegible] افعال [illegible]

۲۰۸

مفتح سدده جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهره گاو جهت ازاله آثار قروح
و بهق و سعفه و طلای آب آن با زهره گاو و بیش کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت دفع بدبوئی زیر بغل و خوردن شراب ریحانی بالائی آن جهت گزیدن
عقرب و غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بگیرند و درخت انار ترش را بآن سقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را با آن پرورده نمایند
و بیاشامند تولید منی نمایند و مجرب است و گویند چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و بیا
در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آنرا نرم کوبند و بر آن بپاشند بدقت مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته
در سایه خشک نمایند نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب و نیکوست [illegible] مصروع و [illegible] مطلم بهم و در حدیث آمده که هر که [illegible]
بخورد دیگر جذام از دماغ او بیرون کشد و سبی آید [illegible] الدم او را عارض میگردد و [illegible] در حدیث دیگر وارد است که [illegible] هر صبح [illegible]
[illegible] و خرفه و سر که است و [illegible] آن در ادرار بول [illegible] باه و الفاظ قوتر [illegible] خصوصا تخم ان و تخم آن که حب الرشاد است در خواص مذکوره قوی تر از
برگ آن قوی الجلا است و ضماد [illegible] آن با آب گرم منقی بلغم و بارده تخم [illegible] محرک باه و مغذی و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف [illegible] جهت بهق و پیس و
با زهره گاو جهت شقاق ناخن مفید [illegible] سواد ما عضا [illegible] مصلح آن شیر تازه دوشیده و مقدار شربت [illegible] آن تا [illegible]
و از برگ آن تا سه درم بدل آن [illegible] تخم [illegible] حب الماء قرة العین است در حرف القاف ان شاء الله تعالی خواهد آمد
بفتح جیم و سکون را مهمله و کسر میم و سکون [illegible] کاف [illegible] کوهستان [illegible]
ماهیت آن [illegible] و طول آن زیاده [illegible] و ساق آن [illegible]
برگ آن [illegible] ساق [illegible] آن [illegible] گل آن کبود [illegible] نیلوفر هندی بسیار [illegible]
[illegible] آن است افعال و خواص آن [illegible] و دندان [illegible] جهت رفع [illegible] دندان
گوشت بن دندان مجرب و [illegible] آن جهت [illegible] و ضماد آن [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] هندی [illegible] و برگ آن [illegible]
برگ [illegible] و [illegible] آن [illegible] دو پوست [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] پوست [illegible] و تخم [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالی خواهد آمد طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص
آن [illegible] بدن و کثیر الغذا [illegible]
[illegible] آن [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] ماهی است [illegible] که در دریای [illegible]
[illegible] گوشت آن [illegible] حکیم میر محمد مومن
[illegible] طبیعت [illegible] گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] گوشت تازه آن کثیر الغذا [illegible]
[illegible]
[illegible]

نسج و بطی الهضم و مضر گرده و محدث برص است مصلح آن نمک است و مودل و با سرکه و اسفاناج و مضر را بکامه و سکنجبین خوردن است فصل الجیم مع الراء

الجرجیر بکسر جیم و فتح راء اول و ثانی و راء مهمله معرب گرز فارسی است و نیز بفارسی رزدک و بهندی گاجر نامند ماهیت آن بری و بستانی می باشد

بری آن را بیونانی سهتا فالیوس و لغز بوس و بعضی شقاقل مسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع می باشد یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و سیاه

و سفید بنام هر دو و از آن عرضیتر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراگنده و خشن و گل آن چتر دار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و تخم و بهترین آن

سرخ و شیرین شاداب کهنه بستانی است طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی تر در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه افعال و خواص بستانی آن لطیف مفتح

سده جگر و مقوی معده و ملین و مهیج باه زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار بول

و بول مفید و عصارة الصدر و جهت ذات الجنب و سرفه مزمن و عصارة النقرس اخلاط الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید و عصارة القیض مسکن و مغص و مدر بول

خصوصا بری آن و بخور بزر بری آن که دو قوباشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصا بزر بستانی آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم

آن جهت عسر حمل نافع و جوشانیده برگ آن را در آب جوشانیده ضماد و نطول نمایند و یا بنوشند آن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون

منجمد شده در آنها بسبب سرما نافع و مربای آن با عسل بغایت مهیج و مقوی احشا و دماغ و باصره و با افاویه مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات

معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز تنها و یا با ادویه مناسبه قریب است بمربای آن و لذیذتر از آن و محلل ریاح

پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز و بدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از آن

و نبیذ آن که آب افشرده آنرا با یک آن عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد و بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع

و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود در چشم تا تأثیر مثل مثابه خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت اکله نافع جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر

محرورین و مصلح آن ادویه حاره و سرکه و پخته آن با گوشت بغایت معدل خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربای و حلوای آن

ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و دوبار از اصل آن اقوی و جهت حمل نافع

و دافع مغص و در سایر افعال مانند آن و چون بگیرند آنرا با صمغ و ... تخم شلغم و ... مجوف نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند و بعد از آن

بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و شاید که همچنین آن با صمغ آن که جهت ... ساق یا ضماد تخم و برگ آن با صمغ جهت

قروح و اکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و دوقو است و جزیری را در بلاد قزوین گزر نامند و بیخ آن ... و گل آن زرد و

آن در علاقی خانگی دو دو قوتر خواهد شد طبیعت تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن با حدت و لذع و در جمیع افعال

سوای باه قویتر از بستانی گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و ... آن جهت ... و صدر ... شود

و جهت استسقاء و عسر البول و انتفاخ و بطن ... و لسع هوام ... معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا اشامید باشند و هوام نیش آنرا ... زند اذیت نیابد و ...

و جهت سموم و ضماد پخته برگ و تخم آن جهت اکله و خوردن که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین بر حمل و ... آن در ...

و باعث گریختن هوام است و از آنجا مضر معده ... مصلح آن انیسون و حلوا و اجزاء و شربت و عرق آن در قرابادین ذکر یافته ...

الجمست بفتح جیم و ... ماهیت آن سنگی است که در معدن ... عقیق ... و ... کبنایت ... است ...

سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صاف ... که سنگ آن ... تا الوان ... که آنرا ... الوان ...

... آن ظاهر میشود ... نوعی خاص از الوان آن ... ظاهر و براق و ... عقیق ... و صاف ... بشکل ...

... و ... دیگر بلون ... الوان ... سیاه ... سرخ ... الوان ... سبز ... و بهتر ... آن ...

... آن ... الوان ... آن ... آن ... آن ...

جرم آن دو نیم حبه مثل سیسته سپید بسیار عنبار دارد و نیز میوه و قیمت میدارند و بقیمت گران میگیرند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب بشر با و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی زنان موثر و تعلیق آن بر اطفال مورث [illegible]
رطوبات از دهان ایشان و منع ام الصبیان و نگاه داشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و دیدن خوابهای هولناک و رافع
القوه و اکتحال آن جهت نزول آب و فتح بیاض و سفوف آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت و پاشیدن گوشت تازه و بریان [illegible]
فاسد نیز نافع فصل الجیم مع العین المهمله جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و بلغت یونانی فولیون نامند ماهیت آن دو نوع میباشد
یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ و اندک شیری و برگ آن باریک مدور و سفید و برگ بالای آن [illegible] و بار آن محیط بشاخهای ریزه و بر سر شاخها [illegible]
مانند [illegible] سفید شبیه بموی [illegible] و گل آن [illegible] و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ [illegible] گل [illegible] ثانی از ان اعنی کبیر
و [illegible] عنبر بید گویند برگ آن سبز و کم بوتر از جبلی [illegible] آن کنار نهرها و جاهای نمناک در فصل بهار روید تا [illegible] ماند و بعد [illegible] ماه از اخذ آن
قوت آن ضعیف گردد و قول جبلی [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت [illegible] و مفتح سدد
و جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر بول [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] هوام و عقرب و استسقای بارد و [illegible]
و [illegible] و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل [illegible] و ادرار حیض و تنقیه رحم و
[illegible] جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آن جهت التحام جراحات [illegible] و تنقیه قروح [illegible] و اخراج آن [illegible] و اندمال آنها [illegible] جهت اندمال قروح
ریه و تنقیه رطوبات آنها و افراط آن [illegible] و دود کردن آن و پاشیدن آب [illegible] آن [illegible] جهت گریزانیدن هوام نافع [illegible] و مضر [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار
شربت از جرم آن [illegible] بدل آن [illegible] کوهی و [illegible] گرم [illegible]
[illegible] فصل الجیم مع الغین المعجمه [illegible] بضم جیم و سکون [illegible] و دال مهمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گوشت آن [illegible] جهت [illegible] و اکتحال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] گرم [illegible] خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شده و با ماهیت آن ثمر درختی است هندی که بهندی و بنگالی کتهل نامند و در بنگاله بسیار بهم رسد و دیگر [illegible] دارد و چوب [illegible] میشود و درخت آن عظیم و بزرگ
از درخت گردکان و از درخت چنار کوچکتر و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندکی ضخیم تر از آن و چوب آن زرد رنگ که کهنه سال خورده آن
زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن بر می آید و آنچه نزدیکتر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن
نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب میباشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک [illegible] هندی و کمتر از این نیز دیده شده و از
دو سیر دانه که بهندی کوده نامند میباشد و بزرگ آن تا یکمن هندی که دوازده من تبریز است میشود و در آن [illegible] و زیاده هم کوده میباشد و پوست آن [illegible]
سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی از زرد تیره مائل بسرخی و ناهموار [illegible] دارد و بر دانها گویا اندک خاری [illegible] برآمده [illegible] دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشند [illegible]
کردهای اندرون آن نیز بزرگتر و شیرین تر میباشد و [illegible] کتهل درست مانند شکنبه [illegible] که بر گرد [illegible] آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی کنند
باشند و آن اصناف میباشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم [illegible] و این [illegible] بهترین [illegible] و بعضی دانهای آن متوسط و بعضی شیرین [illegible] و شاداب و
شکسته و خوشبو و این را گهاچا نامند و بعضی دانهای آن بسیار لطیف و [illegible] و شاداب که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر دارند و ساعتی بگذارند خود بخود
گداخته آب میگردد و این بهترین اقسام است [illegible] هضم میگردد [illegible] دانهای آن نرم [illegible] نفاخ [illegible] دانهای [illegible]
متصل بدانهای آن میباشد چهار [illegible] که در بنگاله آنرا چاپی نامند [illegible] آنها را جدا نموده میخورند [illegible]
[illegible] آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها میباشد که از پوست آن روئیده و [illegible] میان دانهای آن و تخم آن در جوف دانه [illegible]
[illegible] پوست نازکی [illegible] تخم آنرا [illegible] بریان کرده [illegible] لذیذ میباشد و گویند [illegible]
بنگاله تخم آنرا [illegible] گوشت [illegible] خوب و لذیذ میباشد [illegible]
[illegible] در جوف [illegible] اندک نرم میباشد [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] کتهل [illegible] پوست آن [illegible] اتصال آن [illegible] چسپنده [illegible] هندی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٢١١

چلونی بفتح جیم فارسی و کاف فارسی و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندی است و آنرا ابو اظیر نامند ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برگهای آن ریزه و مدور و طی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ و به وقت غروب آفتاب برگهای آن بر ولیده بهم پیوسته میباشند و تمام شب چنان میماند وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بدبو و طعم آن در تلخی شبیه ماش و تخم ترب و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل بسیار صلب تا چند روز در آب گرم بخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته اند که سنگ سیاه بعضی غیر آن بسته طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و جاذب الوبا و القوبا بجهت رفع اذیت و با واکثر امراض جلدیه مانند قوبا و حرب نافع و خوردن برگ پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده جرم آن بتنهائی و یا با اندک گوگرد زرد خالص که بهندی آمله سار نامند و یا با اندک قیقهر که بهندی بال گویند نافع لیکن تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاق تا یک هفته بگذارند تا خوب بخیسد بجوش آید پس بسایند بتنهائی و یا با ادویه مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و گویند پخته آن که با ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند و قوبا را نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود گردد پس بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه از قرای آن وبا بهم رسید مردم آن قریه بکوتهای حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با تخم و وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که جهت مقعد اکثر آنرا نامشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی را یکروز دست اجابت بهم میرسد باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یکتوله پوست بیخ آن یکماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر و بعضی را فرجه و آن بسیار تلخ میباشد والعلم عندالله تعالی فصل الجیم مع اللام جلاب بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده ماهیت آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها میدهند و با عرقهای مناسبه آشامند و دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یکمن و یا سه من گلاب با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بقوام آید پس یک درم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه مثل عرق تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بیاشامند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بقدر حاجت با آب تبرید [illegible] بیاشامند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک و امثال آن داخل جلاب نمایند و آخر طبخ جلاب طبی عبارت از آن است جلبان بضم جیم و ضم لام و الف و نون فارسی و الف زاد و به جلیده است که در عرض جلبه ... منسی الا با قت ... و ادنا آن بلدخش آنرا ... ماهیت آن تخم گیاهی است ... عنبر و کهنه آن ما ... و چند برگ ... که سه گره طبیعت ... با شد و آنرا ... و یا بهار ... شود ... از اینجا ... طبیعت آن گرم و خشک در سوم ... و خواص آن ... [illegible]

اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل ... و ... کهنه ... و ... و قولنج ... و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن ... [illegible]

[illegible]

در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست جهت قطع خون هر جراحت تازه بچسبانند
عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست نیز با گوسفند و یا امثال آن تازه و گرم با گرمی چون ذبح باشند تسکین وجع و درد [illegible] و بدستور جهت
تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست کرگدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرگدن را در روغن بجوشانند [illegible] و در آفتاب
بگذارند و چون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیگر بر آن ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت [illegible] و سوختگی آتش و نیز جلد سوخته پوست
[illegible] متوالی جهت قطع [illegible] سوخته پوسته [illegible] با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست قنفذ جهت داء الحیه مفید و
دانشمندان پوست سوخته [illegible] کسی را گزیده باشند زایل کننده سمیت [illegible] چون پوست آن را که سوخته بر [illegible] بخورانند و سوخته پوست
کفش کهنه جهت [illegible] عارض از موزه و کفش [illegible] که تنگ [illegible] کرده باشند و جهت [illegible] عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست
فیل جهت تسکین [illegible] بارده و پوست [illegible] جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن آواز آب و تعلیق پوست [illegible] جهت [illegible] و پوست [illegible]
[illegible] آن و گذاشتن آن با پوست [illegible] کرم زدن [illegible] و پوست حیوانات مأکول [illegible] و مولد خلط صالح متین قلیل الغذا [illegible] مصلح آن
[illegible] و با سرکه و مری و ابازیر [illegible] خوردن [illegible] دهان [illegible] با عسل خوردن [illegible] قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد
والله اعلم جلنار بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و راء مهمله معرب گلنار [illegible] و این اسم گل انار است [illegible] که گل آن بسیار
رنگ و پر برگ می باشد و نیز گل انار [illegible] نامند جهت آنکه [illegible] و دیگر [illegible] آن را [illegible] خانه [illegible] می گویند و آن [illegible]
[illegible] آن بری [illegible] سرخ و سفید و درخت آن مشابه به درخت انار [illegible] بلند [illegible] و بهترین آن فارسی [illegible] مصری [illegible]
آن [illegible] در دوم [illegible] افعال و خواص آن قابض و حابس [illegible] و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال [illegible] صفراوی [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] عضو [illegible] و جهت [illegible] و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت [illegible]
دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات [illegible] و منع [illegible] اورام [illegible] آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن با سرکه [illegible] بر [illegible] زخم [illegible] آن [illegible] و مسلم آن [illegible] آن از یک درهم تا دو درهم بدل
[illegible] آن [illegible] و یا پوست تازه [illegible] انار [illegible] آن [illegible] آب آن را [illegible]
[illegible] آن [illegible] و جمیع افعال [illegible]
[illegible] چون [illegible] آفتاب [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] جیم و فتح لام و سکون نون [illegible]
[illegible] معرب گلنگبین [illegible] یعنی برگ گل [illegible] آن عسل که حقیقت [illegible] و مجاز [illegible] گل [illegible] فارسی
[illegible] گل [illegible] باشد گل [illegible] و بهترین آن [illegible] گل آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] کردن عسل [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت تحلیل [illegible] و قولنج [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible]

و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند را چون در آب مطبوخ تمر هندی و آلو بالو [illegible] شراب آن است شیخ الرئیس در معالجات
و در قانون نوشته که [illegible] مسهل شربت [illegible] گلقند معالجه نمودیم که تا مدتی گلقند می‌خورد و مقدار [illegible] بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن
خیالات می‌آید صحت یافت [illegible] مضر کبد مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش و زن آن آب آن تا سفید
تا چهارده مثقال قوت عملی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی می‌ماند چلغوزه بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زاء معجمه بکسر جیم نیز آمده
عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال می‌نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز می‌نامند و این بجهت شباهت [illegible] بجای [illegible] حب الصنوبر
[illegible] بدین نوشته که [illegible] چلغوزه [illegible] الزیت [illegible] اهل مغرب [illegible] ریحان [illegible] خوانند
بادام کوهی است که [illegible] بزرگ گویند قائم مقام چلغوزه [illegible] طبیعت آن گرم در اول گویند در دوم خشک در اول با اندک رطوبت [illegible]
و خواص آن بهی زیاده کننده منی و جهت درد پشت [illegible] مصلح آن شکر [illegible]
آن چلغوزه است [illegible] بفتح جیم و لام و سکون یای [illegible] و دال مهمله [illegible] تکرک و بهندی [illegible]
[illegible] چون تکرک را [illegible] نمایند و بر گردن [illegible] که [illegible] بهندی [illegible] تحلیل [illegible]
بسیار [illegible] چون [illegible] التهاب [illegible] تکرک را [illegible]
[illegible] آن گل [illegible] خشک نمایند [illegible]
[illegible] النحل [illegible] ماهیت [illegible] سفید [illegible] شیرین [illegible]
نخل [illegible] درخت [illegible] طبیعت آن در آخر اول [illegible]
[illegible] خشک [illegible] خون [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] قوی [illegible]
[illegible] آن نافع [illegible] مولد ریاح [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] سفید [illegible] بیرون آن [illegible]
[illegible] گرم [illegible] خشک [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] مقدار شربت [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] فعال [illegible]
[illegible] برف [illegible]
[illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] خواص آن [illegible]
[illegible]

آن و امن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اگر شراب در آن [illegible] مانند آشامیدن جرم آنست جمل بفتح جیم

و میم و لام بعربی ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و سکون واو و فتح نون و سکون واو و تا [illegible] هندیه [illegible] العربی [illegible] ماهیت آن

معروف است و آن حیوانی بزرگ است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد و چون مار بگزد خرچنگ خورد و بهترین آن [illegible] اعرابی [illegible]

[illegible] طبیعت آن در دوم گرم و در اول [illegible] افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا و ضعف قوی و جهت تپ ربع و عرق النسا

و وجع ورک [illegible] یرقان [illegible] البول نافع و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و طلای [illegible] تازه آن [illegible] جهت کلف مجرب و جگر [illegible]

[illegible] عین و مقوی باصره طلای [illegible] آن [illegible] هرجا که خواهند [illegible] ماریست [illegible] مداومت اکل [illegible]

[illegible] آن [illegible] روز متوالی [illegible] قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه مناسبه [illegible] تازه [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] و خوردن کوهان آن جهت [illegible] و [illegible] قطع خون [illegible] و [illegible] مقوی باه و [illegible]

[illegible] و [illegible] خوردن [illegible] آن [illegible] مستی [illegible] آب [illegible] زوال مستی آن

[illegible] آن جهت [illegible] بول آن مجرب در قرابادین و در مقدمه این کتاب [illegible] آن ذکر یافت و بول آن [illegible]

[illegible] و [illegible] جهت [illegible] یرقان و [illegible] جگر [illegible] باه و [illegible]

[illegible] گرم [illegible] جهت [illegible] آشامیدن آن [illegible] جهت [illegible] فالج [illegible] موی [illegible]

[illegible] جهت [illegible] آن جهت [illegible] خون [illegible] موی [illegible] آن [illegible]

باعث زوال عشق آن و چون گندم [illegible] آن [illegible] گوشت آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] آشامیدن [illegible] کردن [illegible] خوردن [illegible] سرکه [illegible]

[illegible] آشامیدن [illegible] المزاج [illegible] بفتح جیم و سکون میم [illegible]

[illegible] و سکون [illegible] ماهیت آن [illegible] آب [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] بفتح جیم [illegible] و سکون یای [illegible] بفارسی [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] برگ آن [illegible]

[illegible] انجیر [illegible]

[illegible]

[illegible] ایام بهار [illegible] انجیر [illegible]

[illegible] انجیر [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و در اول [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

آن جهت [illegible] آن [illegible] مجرب [illegible]

آن جهت تحلیل [illegible] آن [illegible]

[illegible] انجیر [illegible]

[illegible] جهت تحلیل [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

وصورت حیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و گلنگبین و بدل آن میدان آب سرد بالای آن و نوعی از آن کوچکتر از آن کوچه است و قیر [illegible]

سنج میگردد و بر بالای آن از شیر آن چیزی انشر کرده باشد دانه نبات منجمد می گردد و آن را قومی حماطه مینامند و در فلسطین و بنگاله بسیار پیدا [illegible]

فلسطین مشهوره و مصر و فیلیپ و هند و بنگاله که بوکه درخت آن بزرگتر از انواع دیگران و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست لعوق [illegible]

اندک کثیر الصمغ عربی که نرم سوده در آخر طبیخ بران بپاشند تا آنکه بقوام گشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و قیح و قلع [illegible]

[illegible] چینیا بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح یای تحتانی الف ماهیت آن درختی است و سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری [illegible]

گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت گرگان و برگ این اندک باریکتر از برگ آن صنف سوم و درخت آن بزرگتر و برگ آن کوتاه تر

و گل آن خلوقی و رنگ آن سفید و این را نیز چینیا نامند و مستعمل ورا و دیگر اصناف آخرست و گل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برگهای آن مجوف و باریک

و بلند تا بقدر طول و بیکدانگشت و فتح و خوشبو و شیند و مدینه و مصر و در بنا ثمر آن ندیده در میان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه [illegible]

آن گرم و خشک افعال و خواص آن استشمام آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع شهوت طعام و گویند چون سر خشک آن بر [illegible]

النفقد بسیار ریح گزرشته بران بالبته سیاه پیچیده و روغن چراغ بران ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون آمده بسوزد [illegible]

آن را بر آورده فاذهر اکثر سموم است نیز پادزهر او و طلا او گویند که چوب چیتوه مشهوره بولایات هند عبارت از این است لیکن این اصل ندارد و درخت چوب

حیات دیگر است و بنواح قلعه رهتاس علیم آباد و هم شود شاید درخواص قریب بدان باشد چندن بیاض بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح با موحده

والف و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح یای تحتانی فوقانیه و سکون را مهمله و بیاید [illegible] بجای الف نیز آمده بیونانی [illegible] و لنهایت [illegible]

[illegible] ماهیت آن حیوانی است آبی مرفرج یعنی دو عدد متصل بهم مانند کیسه بیضتین و آن حیوانی است کوچک [illegible]

[illegible] سیاهی غلیظ و در خارج آب نیز [illegible] و در دیار آن را مشک نامند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که قیاس اقتضا [illegible]

که خصیه آن الطف چندبیاشد و چندان تازه آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود در طلا بودن [illegible] و بعد از خشک شدن آن درآب خاکستر و پرورده کردن آن [illegible]

از مدتی جسمی ابودن [illegible] در رنگ [illegible] سیاه میباشد و بهترین آن مستعمل زرد و [illegible] خوشبوی [illegible]

[illegible] که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد و آنچه [illegible] باشد و [illegible] منهاج الادویه نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن

[illegible] نوشته که تشکی [illegible] بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن [illegible] گویند آنچه حکیم نوشته [illegible] تازه نرم [illegible]

[illegible] تا یک سال زیاده که بران گذرد سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر میگردد و طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوی [illegible]

[illegible] و چیز [illegible] که دخول آن است لازم [illegible] استعمال آن جایز نیست افعال و خواص آن مفتح سده و محلل اورام و تریاق ادویه بارده [illegible]

[illegible] حرارت [illegible] امراض الراس [illegible] بارده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مناسب [illegible] سموم و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۱۷

آن با روغن بادین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام ریه و علت های آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مسقط
جنین و مدر حیض و بول و مضر محرور و مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن مثل آن وج و یا نصف آن فلفل و بعضی مواد بدل آن
آن مشک و در امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات از سه وزن آن فلفل و ثلث آن دار فلفل و ثلث آن زرنباد است و جند [illegible] سیاه بقدر یکدیگر کنند
است و بسیار است که در مدتها [illegible] می کند [illegible] اسم سام [illegible] و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دوای [illegible] جند بادستر و جوز [illegible]
جنطیانا و جنتیانا باعتبار آنکه اصلح معمول از آنها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت جنطیانا بکسر جیم و سکون نون و کسر طای مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه
و الف و فتح نون و الف لغت یونانیست و برومی [illegible] و بفارسی [illegible] و بعجمی [illegible] و بعضی [illegible] که از غیر آن دانسته اند و بهندی [illegible] بفتح بای
فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر با و سکون باء موحده و کسر دال مهمله [illegible] گویند اسم آن مشتق از اسم بادشاهی است که اول اطلاع بر آن
یافته و باستعمال آن دوا یافته و اسم آن بادشاه جنطیانوس بوده ماهیت آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی آورده اند که بهترین اصناف آنست و لهذا بیشتر مستعمل
و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز مائل بسرخی و تیرگی و تلخ و ساق و عروق آن [illegible] کشیده و مجوف ملمس آن [illegible]
دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و یا [illegible] و از آن کوچکتر [illegible] در سرخ اطراف و وسط برگ آن و منبت و گل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن [illegible]
[illegible] نازک [illegible] شبیه [illegible] و منبت آن جبال و مواضع سایه دار و برف نشین و نمناک و صنف دوم آن را [illegible] نامند برگ آن شبیه ببرگ حماض و این غیر [illegible]
و بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سه سال باقی می ماند افعال و خواص آن فاتح
و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن وجع [illegible] بارده [illegible] کننده [illegible] و دافع سموم [illegible] و تریاقیه که دارو و مدر بول و حیض و مخرج جنین و [illegible]
آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم [illegible] و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دود [illegible] جهت [illegible]
[illegible] برودت و اورام آنها و [illegible] آن با فلفل و سذاب و شربت جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی [illegible] عصاره آن [illegible]
[illegible] با آب جهت [illegible] و معده و کبد [illegible] و ضماد آن [illegible] جهت گزیدن [illegible]
و ورم بارد [illegible] و ضربه و [illegible] و وجع معده [illegible] قاطع خون [illegible] و طبیخ آن جهت [illegible]
کردن آن [illegible] حادثه [illegible] عصاره [illegible] سیاه [illegible] و حمول آن جهت اخراج جنین [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گزیدن سگ دیوانه
[illegible] و عقرب و سباع گزنده [illegible] سموم [illegible] و مصلح آن [illegible] و مقدار شربت آن تا [illegible] مثقال
بدل آن [illegible] و تحلیل [illegible] و نیم آن [illegible] جنطیانا [illegible]
[illegible] جنطیانا [illegible]
[illegible] تریاقیت اقوی و قوت آن تا هشت سال باقی میماند [illegible] جنطیانا [illegible] در قرابادین کبیر ذکر یافت [illegible]
چوب چینی بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر نون و یای [illegible] چوب چینی نیز نامند [illegible]
آن [illegible] و گلابی رنگ [illegible] شیرین [illegible] و تازه آن [illegible] و قوی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی سیاه [illegible]
[illegible] و گلابی رنگ شیرین طعم [illegible]
[illegible] و تازه [illegible] کرم خورده باشد [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] چوب چینی [illegible] در قرابادین کبیر ذکر یافت [illegible]

و شاخ آن باریک صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورسته باشد که در بلند بنگاله میشود الا آنکه برگهای آن باریک بلند اندک شبیه ببرگ شاخ هندی
ارزان کوچکتر و منبت آن کوهستان بلاد چین و کنار نهرهای آنجا و در کوهستان آسام که در شمال و شرق بنگاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوت
و پر ریشه و پر گره و سبک وزن رخوه و از چین تازه آن را در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج آمیخته برگهای بسیار کوچک می آورند چنانچه در سنه یکهزار و
یکصد و شصت و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشت سبز گشت بهاره آنکه
شبیه بآنچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک اندک طولانی و دور دور در هر شاخه سه چهار پنج برگ زیاده نبود و از بیخ آن
بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسید و بعد یکسال بر آورده شد در خوبی مانند چوب چینی بود ولیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا
بقصور تربیت سبز نگردید و پوسیده شد طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبه اول نوشته الیقین در حرارت و مائل در رطوبت آن حکیم
میرزا قاضی یزدی محمد هاشم طهرانی معتدل در اول و خشک در دوم دانسته اند حکیم میر محمد مومن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم کبیر معروف بحکیم ارزانی در
قرابادین خود موسوم بقرابادین قادری نیز مرکب القوی نوشته ولیکن همه قائل اند برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی
و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیه غریبه [illegible] نموده اند و ادله هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اصوب است محرر گوید اصل آن
که تر و تازه آن حار رطب است مایل بیبس کمی و هر چند کهنه میگردد بر یبس آن می افزاید و رطوبت آن میکاهد و تا نیز حرارت یابس آن نیز غالب باشد افعال و خواص ملطف
و منضج سده و محلل فضول و معرق و مرقق بعضی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق خفیفه شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضای
رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد
مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و قیام و جنون و مالیخولیا و ماینا و قطرب و امراض سوداویه و مویه محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششهای [illegible] و جرب
و حکه و کلف و وجع گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و بهق ابیض و اسهال و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و سدهای کبد و یرقان و استسقا و سل
و عقدهای صلبه و اورام صلبه سوداویه متحجره و حمیات سوداویه و عتیقه و دق شیخوخت و حمی ربع و سرطان و جهت امراض [illegible] و اوجاع مفاصل و وجع ورک و [illegible]
و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت [illegible] فاسد محترقه و اعاده کننده باه مایوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره [illegible]
و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع باشد و طریق استعمال آن بعنوان مطبوخ و تعریق و [illegible] و [illegible]
و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا حریره و یا مربا و دهن و یا مرهم و یا معجون و یا غیر اینها به تنهائی و یا با ادویه معینه و مناسبه مخصوصه هر علت و مرض و بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه
و مویه محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون و سائر اخلاط و تقویه هر یک از ینهم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه تشخیص
را اینها بعضی با چوب چینی بطریق مطبوخ با شربت الادویه خورانیده شد در آخر آن غلبه خون شد و بلغم نیز معلوم گردید خارش درشتی با او اکثر اعضا و لبهای کوچک انفجار
و خستگی قلب او را بالا فصد اکحل نموده شد بعد ایامی اوقات فصد صافی در آن و فصد نیز و صافی خون از شدت ظاهر بود که در حین اخراج خون چون از رگ راست
شد بود به بسیار سیاه بارنگی مانند مرکب [illegible] از آن سرخ غلیظ مائل به تیرگی بود و بسته هم بر می آمد و آنچه سیاه بود در منتهی لکن آب مانند جگر سیاه قطعه
متحجر گشت و خون مخلوط با پی و بلغم مانند تارهای [illegible] معلق و مقر محرور و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره و در هنگام استعمال آن و بعد از آن تا چند روز
خوردن ترشی و نمکین و آب سرد و میوه تر و میوه های منفخه مانند بقول و حبوب و اعراض نفاقی و مباشرت و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد رسیدن بسیار
مضر و چون مقدار شربت آن بحسب امراض و اوقات و غیرها مختلف بیان و فی الحقیقت مقدار معینی ندارد و همچنان طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر نمود بدال
آن صاف صندل و بعضی مواد [illegible] ابهی که به فرنگی [illegible] نامند و بعضی مواد [illegible] است و چون سه برگ آن را با گوشت آمیزند گوشت را زود مهرا کند
گردانند مانند گوشت آهو و گوزن و چوب چینی خطائی ماهیت آن چیزی است بانند و که ستبر شبیه بکدو و که و پوست آن اندک خشن چیزی از رنگ [illegible]
کلان و با دکه رنگ آن مانند [illegible] از کوهستان خطا و نیپال می آورند و حقیقت آن چندان طلائی نیست [illegible] درختی است [illegible] بعضی [illegible] و بسیار آن خود [illegible]

[illegible marginal notes]

از قبیل جواهر چوب چینی و بعضی بهتر و قوی‌تر از آن میدانند و دستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چنین است و نیز روزی دو دانگ آن را با دو من آب [illegible] سوخت
ساخته با قدری آب نیم گرم می‌نوشانند تا مدت ثابت و یک یوم تا چهل یوم و از نمک و حموضات و بقول و غیرها پرهیز دستور چوب چینی و از آن خفیف‌تر چوب چینی [illegible]
ماهیت آن چون درختی است که در نواح [illegible] بسیار عظیم [illegible]
وغیره میسازد و رنگ آن اغبر و خالدار و ابری سیاه تیره و کهنه و ساخورده آن رنگین‌تر و صلب‌تر و بهتر و تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه
بوی عود [illegible] از آن ظاهر میگردد و برگ آن شبیه برگ بید انجیر [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
با تریاقیت و قوت فائقه و جهت تقویت معده [illegible] رطوبتی و [illegible] باطنی و سموم [illegible] دفع
سموم [illegible] و تحلیل اورام [illegible] و جاع [illegible] و گویند مار و گزدم [illegible]
[illegible] ماهیت آن درختی است عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی [illegible] و آن ثمری است میان تهی
سبز [illegible] بسیار و قبوضت دارد [illegible] و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن [illegible] صلب [illegible] و سر آن اندک برآمده
و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی [illegible] مغز آن سفید [illegible] بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه [illegible] جدا و اندک انفصالی هم دارند و در
دیگر با هم متصل و اندک [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آن را گرمی و یبوست
کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده [illegible] و حرارت آن می‌افزاید و رطوبت آن کم میگردد افعال و خواص آن بسیار لطیف [illegible]
[illegible] و مقوی [illegible] مقوی حواس [illegible] سفید و بریان بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده
باشند [illegible] جهت سهولت قی [illegible] پوست جهت [illegible] سفید باشد خوردن آن با [illegible]
[illegible] و خوردن آن [illegible] مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن [illegible] سوخته آن
سوخته [illegible] مثقال [illegible] جهت قطع خون [illegible] مجرب [illegible] خوردن مغز آن [illegible] و ضماد آن و اکتحال
آن جهت [illegible] و ضماد آن [illegible] جهت گزیدن سگ دیوانه [illegible]
[illegible] بسر و بدن [illegible] فالج [illegible] مفاصل بارده [illegible] در حمام [illegible] گرمی و بر [illegible]
[illegible] علت و در آن [illegible] عرق شود [illegible] زیر آن
برآیند و بدن خود را از [illegible] محفوظ دارند [illegible] و اگر در حمام است در بیت خارج روند [illegible] و آن را گرم کرده
[illegible] بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهد بطرف مخالف بخوابند [illegible] کنند [illegible] استعمال آن [illegible]
[illegible] محفوظ دارند [illegible] جهت [illegible] و طلا نمایند آن [illegible] جهت قوبای اطفال و ورم [illegible]
[illegible] و طلا نمایند [illegible] جهت [illegible] قوبای اطفال [illegible] عصب [illegible]
[illegible] بارقت جهت [illegible] مغز آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] مضر آن است [illegible] بعد خوردن [illegible]
[illegible] و اندک خشخاش خوردن [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible] قی کردن [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] معده [illegible] جهت [illegible] پوستان [illegible]
[illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] بوستان جهت تحلیل [illegible] و استحکام دندان [illegible]

۲۱۹

آن جهت تجفیف جراحات و اشامیدن سائیده آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول حادث از سرما و بدستور حمول آن با شیر [illegible] جهت
نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار یکدرم او وقیه با یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد بریزی معده از طعام بیاشامند قی آورد و دفع اخلاط لزجه بسیار نماید
و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید سائیده بران بیامیزند و هر روز بهم زنند
خضابی نیکو و رنگ آن پایدار میباشد و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ
و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و خراز نافع و مسواک کردن بپوست تازه آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و جلادهنده و مالیدن پوست
تازه آن را بر [illegible] بدان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و ضماد آن جهت بواسیر و اورام صلب
مقعد بغایت موثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و وجع
دهان و خون آمدن از بن دندانها و سستی آن و تقویت لثه بیبدیل و طلای پوست تازه آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج
و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای خاکستر پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب یافته جهت قوی کردن عضوی مخصوص
و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت [illegible] مجرب یافته اند و جوشانیدن
جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد و همچنین [illegible] متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون [illegible] بکوبند و یا بر [illegible]
ریزه کنند و گویند چون در فصل خزان بار نو را در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و بیخ
قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در آن شیشه کنند بحدیکه ته شیشه برسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند
و نگاه دارند تا زمانی که آن درخت ثمر آورد پس شیشه را برآورند در آن شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن
باقی [illegible] است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میگرداند و چون قبل از موی برآمدن در حمام [illegible]
بمالند [illegible] موی سفید گردد و [illegible] مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایه آن بخوابند لاغر میگرداند و شخص نایم بیدار نشود و [illegible]
[illegible] باشند و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که [illegible] و در ظرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست
آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنه آنست و [illegible] و اشامیدن آن [illegible] تا یک هفته جهت [illegible] مجرب و جهت امراض بارده [illegible]
بارده نافع و طلای آن جهت کلف و [illegible] چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و حمول مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل
مغز آن بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است جوز ماثل بفتح جیم و سکون واو و [illegible] زای معجمه و الف و [illegible] و تاتوره نامند [illegible]
آن [illegible] است [illegible] طبیعت آن گرم و [illegible] و [illegible] خواص آن [illegible] سینه و [illegible]
و [illegible] بفتح جیم و سکون واو و [illegible] معجمه و الف و سکون [illegible] و فتح قاف و سکون میم [illegible] بربری [illegible] نامند [illegible]
بیخ گیاهی است [illegible] و [illegible] شبیه [illegible] و چون خشک شود پوست سیاه [illegible]
[illegible] و [illegible] گیاه آن [illegible] و برگ آن شبیه [illegible]
[illegible] قوت آن [illegible] میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن [illegible] تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم
و [illegible] گفته اند افعال و خواص آن [illegible] مقوی [illegible] و [illegible] خشک [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] و [illegible] تحلیل [illegible] و مقدار شربت آن تا [illegible] مصلح [illegible] تازه [illegible]
[illegible]
[illegible] جوز بوا [illegible] جیم و سکون [illegible] جزیره [illegible]

۲۲۱

هم میرسد و آن بندر در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود به جهازها از اطراف می برد و [illegible] شنیده شد

دکهن سوند بندر جائی هست بسیار میشود و جنگل هم آنجا صندل هم هست و در بنادر قابت انگلیس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوز بوا یافته

و آن طولانی فی الجمله و در شکل شبیه ببلوط و در غلافی نیز مانند غلاف آن و از آن صلبتر و مغز آن از مغز جوز بوا اصغر و اندک خوشبوتر و ضعیفتر و در هیئت و بو از آن

کمتر و در قوت ضعیفتر درخت جوز بوا بقدر درخت گردگان و از آن کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه برگ آن و کوچکتر و با رنگ [illegible] و ثمر آن بقدر ثمر گردگان کوچکتر با پوست

سبز خام و آنرا پوست میباشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بیرونش حجمی و ضخیم قریب بسطبری انگشتی چنانچه درست آنرا مربا ساخته از آنجا می آورند و در زیر آن پوست

دیگر صلب [illegible] صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب مغز جوز بوا میباشد بقدر فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرگتر

و بهترین آن تازه گرم ناخورده سنگین تند طعم و رایحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک

با قوت قابضه و رطوبت فضلیه لهذا [illegible] آنرا گرم میخورد افعال و خواص آن مفرح و ملطف مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام

مقوی معده و فم آن و معی و جگر و باه و [illegible] و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول [illegible]

ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات متعفنه معده و استسقای لحمی و عسر البول

[illegible] مفید و بریان کرده آن حابس اسهال رطوبی ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه

و اوجاع ضعف اعضا [illegible] جوب چینی و با افتیمون [illegible] جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت کری گوش و اوجاع بارده آن

قطور [illegible] و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع و مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش مصلح آن [illegible] و عسل مقدار

شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سدد و خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در صلابات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در

ادویه مذکوره بسیار قویتر و مربای آن از آن ضعیفتر و محلل آن نیز از آن ضعیفتر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت [illegible]

[illegible] آنرا [illegible] نگاه میدارند جوز جندم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب [illegible] است [illegible]

گندم نیز نامند و [illegible] و نزد اهل [illegible] و نزد اهل تبریز [illegible] است ماهیت آن چیزیست شبیه به مغز گردگان که بر روی

سنگها [illegible] سفید مائل بزردی و بغدادی و انطاکی مالقی نوشته اند که بقدر دانه نخود و سفید مائل بزردی است که در صحرا بر روی سنگها

[illegible] میگردد و انطاکی گفته گمان من آنست رطوبتی است که منعقد گشته [illegible] لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و مقدار قلیل آن حجم

بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ گرداند و حجم آنرا بیفزاید بحدیکه یک اوقیه آن حجم یک رطل نماید طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول

گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن بغایت مبهی و منعظ و مسمن و مانع [illegible] و [illegible] و رفع

[illegible] البول و با آب [illegible] قطع نزف الدم ضماد آن جهت نزف الدم و [illegible] نافع [illegible] مصلح آن [illegible] و شربت آن تا دو درهم و [illegible]

یک رطل در آن ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند بسیار بهم رساند [illegible] قوی تر [illegible] باشد [illegible] عراق [illegible]

فضلیت [illegible] بغدادی نوشته که صنفی از جوز جندم از ناحیه بربری آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن [illegible]

[illegible] باه [illegible] و با وجود آن مطلقا قوت باه است [illegible] که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج [illegible]

با مقدار دو درهم با آب [illegible] جوز جلسان بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله ماهیت آن [illegible]

[illegible] و در جوف آن [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم گرم نیز گفته اند افعال و خواص [illegible]

[illegible] اسهال بلغم [illegible] و شربت آن تا دو درهم با آب گرم مصطکی جوز الزنج بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم ماهیت آن [illegible]

[illegible] طولانی [illegible] مانند [illegible] آن صحرائی بلاد [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

بسایند و مقدار یکدانگ از اینها شامند یا اگرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده میشود جوز السرو بفتح سین مهمله و سکون
رای مهمله و واو ماهیت آن بار درخت سرو است و حبشی محض طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است افعال و خواص
آن قامع نزف الدم و مقوی اعصاب و نشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و مهما و ذهن را نیز گرداند و بوی دهان خوش کند و سوده
بخایند و طلای آن با سرکه جهت شقاقه و در دسر بارد و با قوت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عسر البول آشامیدن
آن با شراب نافع و ضماد آن با سرشیم و اسرش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد آنرا بخورد و بخور آن و طبیخ آن
جهت بروز مقعده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن بقدر یکدرهم مضر بزردی رخساره مصلح آن با عسل و روغن بادام بدل آن بیخ انار و نیموزن
آن تنیرون سرخ و گویند یکوزن و نیم آن اهل و بوزن آن کزمازج است و در حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
جوز الشرک بکسر شین معجمه و سکون رای مهمله و کاف و آنرا اثین الفیل و جوز بکته نیز نامند ماهیت آن درختی است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار
گردگان و اندک طولانی و سطبر و پوست آن از آن نازکتر و سرخ و در سینه میرسد بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و درون آن دانه جدا میگردد و در بهر آن
پوست صلبی در جوف آن اینها شبیه بلبهای انگور و خوشبو با اندک تندی اهل مصر آنرا فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل
بتیرگی و بنفشی و سرخی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و مفصل شدید و مفتح سده و رافع وجع ورک و عرق النسا و بیخوابی حادث از
برودت و مهیج باه و مشهی [illegible] و اگرم مدر بول و مسقط جنین و در دمثانه و اشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه حصاه و روغن آن که سائیده با صد مثل
آن آب جوشانند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند و در قدر مضاعف و یا آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن
بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر [illegible] مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن
فلفل و در تحریک باه انجره است و گویند چون آنرا بربع فلفل بسایند و در آب طبیخ [illegible] در آن آب کرسنه را جوشانند تا آب خشک گردد و مخلوط بفلفل نمایند فرق
چندان نمیکنند از فلفل چنانچه بعضی نامقیدان فاعل را چنین مغشوش مینمایند جوز العصر بفتح عین و سکون صاد مهمله [illegible] ماهیت آن در
شبیه بآبله [illegible] و در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و تلخی طبیعت آن مائل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن قاطع اسهال
[illegible] و اورام باطنی نافع است جوز القطا بفتح قاف و طاء مهمله والف و تاء مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند آنرا جوز [illegible] قطا
از این جهت نامند که قطا [illegible] که بفارسی سنگخوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند ماهیت
آن دانه ایست شبیه بکاکنج و در غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک میباشد و گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و بی گره و نرم و
برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و از آن عریضتر و نرم تر و در غبیرا غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک طبیعت آن مائل بگرمی و خشکی افعال
و خواص آن [illegible] آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه مخصوص با آب طبیخ بیخ [illegible] و عصاره آن جهت قولنج ریحی [illegible]
گویند نافع است جوز الهی بهندی [illegible] نامند ماهیت آن ثمر درختی است مخصوص [illegible] بمقدار انجیر کوهی فندق
بسیار بزرگ و پوست آن اندک [illegible] دارد و در جوف آن [illegible] و پرده در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] و بهترین آن تازه [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی [illegible] مسهل و جهت
امراض بارده [illegible] مانند فالج و لقوه و سرفه [illegible] و اورام [illegible] محلل ریاح [illegible] و جذام [illegible]
[illegible] صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز الهی را [illegible] دیگر [illegible] که خواهند [illegible]
[illegible] عسل [illegible]
[illegible]

صفراوی را قی نماید و اسهال نیز آورد بقدر قوت و فصل طبیعت و همچنین سرشته آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دامیل و انفجار آنها نافع مقدار
شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است جوز الکوثل بفتح کاف و سکون واو و فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام و آنرا
اقماص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند ماهیت آن ثمر گیاهی است هندی شبیه بجوز بوا در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف
آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلا و برگ آن شبیه بلبلاب گل آن سفید و مستعمل تخم است و بهترین آن تازه آن طبیعت آن در آخر سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سده و صلابات و اوجاع بارده و تقویت حصاة نافع [illegible]
عضا بمرتبه که تا یکهفته بحال اصلی نمی آیند و بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت آن تا یک دانگ و یکدرهم آن کشنده است و اسهال و تدارک
آن بخوردن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن آب سرد [illegible] است جوز الماثل بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم و جوز ماثا و جوز ماتل نیز
و مرقد و درخت آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی [illegible] گویند و معرب آن از جوز ماثل فارسی است ماهیت آن ثمر درختی است
بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر و [illegible] و سفید و بنفش میباشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن بخصوص بنفش آن که ساق
آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق نای و سبز و لبلاب و از آن دار تر و گل نوع بنفش آن منقطا و تو بر تو است تا پنج گل [illegible]
و بسیار است و ثمر آن بقدر گردگان و خاردار مانند ثمر بید انجیر و در جوف آن دانهای بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه ساق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم
است و بهترین آن تخم تازه بالیده آن طبیعت آن در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی قریب باعتدال است و در اول [illegible] افعال و خواص آن مخدر قوی
و مسکر حتی پوست ثمر و تخم و برگ و گل آن مسکن صداع صفراوی و دموی [illegible] و حرارت التهاب مفرطه [illegible] و رادع اورام حاره ضماد برگ آن و پاشیدن
بروغن حانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مفید و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام [illegible] و ضربان و قطع عرق مدنی و ضماد مجموع اجزای آن [illegible]
عضای مسترخیه و منع تحلیل مواد با عصاب و تحلیل رطوبات [illegible] و بستن برگ گرم کرده آن بر چشم [illegible] جهت تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر بارده و سده
نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و براورام و دامیل جهت تحلیل و انفجار آنها مفید مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن [illegible] و دو [illegible] آن مورث جنون
و فساد فکر مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی را زیاده از یکدانگ بخورد و همچنین گل آنرا و تمامی مخدرات و مسکرات [illegible] سکر و تخدیر آورد و [illegible] بنظر او کبود نماید
و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا از خارج می بیند و عقل او زائل گردد و سخنان پراگنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست بنشیند و [illegible]
و موی بنظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا اخذ نماید [illegible] بسیار کند [illegible] سرخ گردد و تاریک [illegible] بسیار دست بجانب فرش و دیوار میبرد گویا که چیزی بگیرد [illegible]
بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون است و لیکن [illegible] با این منافات ندارد و تریاق سم حیوانات [illegible] بود و چون [illegible] عصاره برگ آنرا
طلا نمایند مداوای آن مداوای [illegible] است و خوردن زبد و روغن گرم کرده تا قی کردن [illegible] و یا در آب گرم و گرم کردن بدن بمالیدن [illegible]
و تغذیه باغذیه چرب و آشامیدن شراب [illegible] مفرده و معجون جوز ماثل مسمی بکافور الصحه و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب [illegible] افیون جوز ماثلی و [illegible] جوز ماثل و حلوای جوز ماثل
و دهن آن در قرابادین ذکر یافت جوشیرما [illegible] بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه [illegible] جوز ماثل [illegible]
و در بنگاله [illegible] نامند ماهیت آن بار درختی است بقدر نخود و بشکل [illegible] و خشخاش بسیار کوچک ابتدا سبز [illegible] و شیرین میگردد و با قبضی [illegible]
[illegible] تازه [illegible] زیاده میان [illegible] شیرین میگردد و لیکن [illegible] درخت آن بسیار بلند میشود [illegible]
آن شبیه برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مشهی [illegible]
آن قبل از طعام [illegible] مسکن درد [illegible]
مقدار شربت آن [illegible] بفتح جیم [illegible] و سکون واو [illegible] هندی [illegible]
[illegible] ماهیت آن نباتی است [illegible] اکثر [illegible] برگ آن اندک شبیه برگ بادنجان [illegible] با اندک حدت

۲۲۲

و ساق آن بسیار بلند میشود و بی گل و تخم آن ریشه مانند تخم بستان افروز و چون برگها و سر شاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها و برگهای تازه میرویانند
میبرند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و یا بی گوشت بپزند و با روغن و پیاز بریان نموده بپزند میخورند لذیذ میشود و بوی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر
عبدالمجید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس در دهی موسوم بتبریز دیده شد و آنرا اسپیاجی میباشند و اهل آنجا آنرا ابوانی مینامند طبیعت آنها
در اول گرم مائل به یبوست و اهل هند آنرا سرد میدانند افعال و خواص آن سریع الهضم و عام صفرا چون آب تخم آنرا گرفته یکمثقال حفض هندی و
یکمثقال نار قیصر آن سائیده حب بندند و هر حب بقدر دانه فندق و هر روز یک حب آنرا با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و بجز بیاشامند لیکن
در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون تخم آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع میبخشد آنرا فصل الجیم مع الیاء
التحتانیه جلینت بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتحهای نون و تاء مثناة فوقانیه ماهیت آن درختی است هندی و بسیار بزرگتر میشود و برگهای آن شبیه
ببرگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریکتر طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آب برگ آن
بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالائی آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنکه
آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تفتیح دمامیل نافع و از گل آن
گلقند ساخته بعنوان منوز رنگ آن اعراقی میباشد ولیکن نبات ندارد و بستن برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که پیچیده
بگیرند آنرا پخته مانند گرده نان که ریخته جهت تحلیل نزول آب در حضیه و گرم کرده بدون پخته آن جهت تحلیل اورام بارده و تفتیح دمامیل مفید و تخم آنرا
چون سائیده بنا صور و جهای کهنه بمالند و بفتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع جبیدا بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و دال
مهمله لغت فارسی است ماهیت آن خاری شجوهی است برگ آن مانند برگ بلوط و باشد تمیزی مائل بزردی و بسیار شیرینی می نشیند و از آن دانه سرخی
بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن زیاده میگردد و تا آخر ابار ماه الهی میماند و آنرا حب القرز میگویند در حرف القاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و تخم آن
بقدر ماز وفی و مائل به هر طبیعت نبات آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یکمثقال با آب سرد بخورند اسهال
را بحبس نماید و چون با عسل و روغن گل بسرشند و دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و فرزد آن جهت الیام جراحات و طلاء آن جهت تقویت اعضای سست
و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و نشستن در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم مقدار شربت آن
یکمثقال جیکال بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است ماهیت آن ثمری است شبیه بدل کنجد و در جوف آن
دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی دار و در بو شبیه بخربزه که باشد لذیذ و گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن
و برگهای آن شبیه ببرگ کاسنی و با اندک خاری و گل آن مانند پاچال و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در تنکابن میباشد و در دیلم جمیل و در گیلان و مازندران تمر
گافو نامند و آن بلیند میجو نوناميد و گیاه دیگر را که دائم سبز است و دانه آن سرخ تنها و بقدر نخودی و از وسط برگ آن بچیری مانند موی باریک متصل
و برگ آن بقدر درهمی و با تقعیر و نهایت آن مثل سر سوزن و از جمله خار ها است و آنرا کچومن نامند و هر دو قسم آن در زمستان هم میرسد و چیزی را در تنکابن
نیز نامند و آن دانه آس بری است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و جهت امراض سوداویه و خفقان
و سعال یابس و حرقة عکه و بوسیر و تقوی منی و مبدی و جمیع یابس و در جمیع احوال گیاه آن مثل حلیق است **باب ششم در بیان ادویه که در حرف اول آنها**
حاء مهمله است ۞ **فصل الحاء المهمله مع الالف** ۞ حاقطی بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء بغدادی
گفته لغت یونانی است و در یونانی اقطی نیز نامند و آن سبوقه است ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بزرگی شجره میشود و شاخهای آن بی
و از چهار عدد زیاده میشود و برگ آن منتشر دل بقدر برگ گردکان صغیر آن و بقدر شبری و شاخهای آن باریک و برگ آن منتشر و بقدر برگ
با دام و گل آن سفید و تخم آن سبز و بقدر الحلم و در جوف آن رسد قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مسخن و جلا و لیجه

اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل شرباً و طلاءً مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم و امراض مقعده و نواصیر
مفتوحه و حب آن را چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نمایند و مجرب است و مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث
سیاهی و عدم سقوط آن و سعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر به مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک درهم حاج بفتح حاء مهمله و الف و جیم لغات
خار شتر و بترکی [illegible] و بهندی جوانسا نامند ماهیت آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بغدادی نوشته که بسیم خار عاقول است
و غلط کرده کسی که آن را خلنج دانسته طبیعت آن گرم و بسیار خشک است و نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم و شرب ضماد و
بخور آن رافع بواسیر و کحال عصیر آن جهت بیاض [illegible] چشم و قطور سه قطره آب خالص آن [illegible] باعث اشتها و بعد یکساعت [illegible] روغن بنفشه [illegible] جهت
صداع [illegible] مجرب دانسته اند و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و شکوفه آن جهت [illegible]
نافع است حاشا بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی ثومس و در [illegible] و بعربی صعتر الحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار
میروید ماهیت آن نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر [illegible] شاخهای آن باریک [illegible] برگ ریزه و بر آن زغبی مانند پنبه و گل آن ریزه و [illegible]
سفید مایل ببنفشی و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنگلاخها طبیعت آن در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس و بغدادی [illegible]
گرم و خشک در سوم [illegible] در دوم دانسته اند افعال و خواص آن مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق [illegible] و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد و حشا و منقی سینه
[illegible] و جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و جالی [illegible]
و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و قایم مقام افیتمون و با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی [illegible]
و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آن را با عسل بسرشند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج
و لقوه و نسیان [illegible] از صرع و تقویت گرده و باه و رفع درد [illegible] و نفث الدم [illegible] قولنج نافع و چون قدر قلیلی در طعام داخل کنند [illegible]
سبزیها در بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را نگهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زایل کند و [illegible] غذا نماید و
[illegible] آن با عسل جهت عسر النفس و نفس منتصب و اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول [illegible] در سینه و
ضیق النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع ثالیل [illegible]
[illegible] با سویق و شراب جهت عرق النسا و [illegible] آن نافع و [illegible] آن جهت [illegible] نافع و باعث فاقه اینها است و گویند چون [illegible]
صرع حاشا را بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت [illegible] مضر [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن از دو مثقال تا [illegible]
آن [illegible] افیتمون و در غیر [illegible] آب انگور [illegible] تا ثلث باند و جمیع افعال [illegible]
[illegible]
جهت تقویت [illegible]
[illegible] و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت موثر و حاشا در جمیع افعال قویتر از صعتر است [illegible] بفتح حاء مهمله و الف و [illegible]
سکون یای مثناه تحتانیه و سکون شین معجمه [illegible] ماهیت آن چیزی است مانند موم که در [illegible] منعقد میگردد [illegible]
[illegible] مایل بشیرینی [illegible] بسیار ریزه سفید [illegible] طبیعت آن گرم
و خشک در سوم افعال و خواص آن [illegible]
آن را با آب گرم [illegible]
[illegible]

[illegible]

برو نحو و جلاب مستر کرده و دو تح گاو باقرص کافور ست **حاماسوقی** بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و سکون یا

ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن بیخ شعبه بسیطری انگشتی رسته با برگهای ریزه و گل آن سفید و از شاخ ها

آن شیری بقدر قلیلی میرود و چون قطع نمایند از آن لبن جاری می گردد طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جهت لسع عقرب نافع

و ضماد و مجرب فرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است **فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة** **حباب** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و باء

موحده ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک سیاه شبیه بعقرب و اجل باریکتر و در غیر [illegible] نیز هم میرسد چون کسی را بگزد می کشد و اگر زود

نهایت تا سه روز صاحب آن را سرخی چشم و کرب و گریه و اضطراب قلب عارض می گردد و علاج آن خورانیدن مخیض است قوی [illegible] کافور و مثال آنست **حباحب**

بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحده و [illegible] کرم شب تاب و بهندی جگنی و بهاکه جگنی نیز نامند ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر

و ازرق [illegible] و زرد [illegible] و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند [illegible] گردد و در شب مانند جگر میدرخشد طبیعت

آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] مقطوع الراس آن که خشک شده باشد با دوازده مثقال [illegible]

[illegible] جهت اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب [illegible] خشک سائیده آن با روغن گل جهت [illegible] گوش [illegible]

[illegible] جهت [illegible] روغن [illegible] بمالند [illegible]

[illegible] **حبار** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و [illegible] و بهندی [illegible] نامند ماهیت آن [illegible]

[illegible] سبزتر و از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ [illegible] سیاهی [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق [illegible] گوشت [illegible]

آن [illegible] سنگ [illegible] جهت [illegible] امراض سینه [illegible] ابتدای نزول آب [illegible] نافع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت آن در دوم سرد و [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح حاء مهمله و باء

موحده [illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص**

[illegible]

[illegible] **حب البان** بفتح حاء مهمله [illegible] و الف و نون [illegible] بهندی [illegible]

[illegible]

۲۲۷

تاریخ نامند ماهیت آن دانه‌ایست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگ تر
از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد و بار آن مانند [illegible] و از ده گویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار
سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام عصاره آن مقوی اعضای
جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سعوط آن جهت تنقیه کام [illegible] و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل
و ضماد جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت تاليل نافع و مضر جگر و معده و مصلح آن زراوند مقدار شربت آن
تا دو درهم بدل آن [illegible] و نیم آن [illegible] و عصاره آن بسیار [illegible] آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و مرهم بدان جهت
تالیل [illegible] و درم کردن عصب و درد زانو و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و [illegible] جهت [illegible] و ضماد آن
با عسل جهت نزلات بارده و [illegible] نافع و جرب و حکه و [illegible] جلد و قروح نافع و [illegible] آن با بول [illegible] مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه دماغ
و جهت [illegible] آن مسهل [illegible] و [illegible] آن [illegible] چون [illegible] کنند [illegible] گردد شربت [illegible] لبان بفتح حاء مهمله و کسر با موحده
مشدده و فتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن تخم درخت بلسان است [illegible] و سبز کمتر از آن و اندک مایل بطول و رنگ آن [illegible]
و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم [illegible] آنست که [illegible] و [illegible] و گفته اند بالفعل چون حب بلسان
در ختان آن مفقود است تخم [illegible] را بدل آن می کنند و بدل آن [illegible] و طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و رافع برودت
آن و مقوی [illegible] و [illegible] رطوبات معده و [illegible] و [illegible] و صداع [illegible] و امراض بلغمیه و سوداوی و [illegible]
[illegible] و تحلیل ریاح [illegible] جگر [illegible] و [illegible] البول و [illegible]
[illegible] و تلطیف [illegible] آن جهت [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن [illegible]
بلسان [illegible] آن [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] درخت
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اقسام آن [illegible] بزرگ [illegible]
درخت [illegible] و [illegible]
[illegible] طبیعت تازه آن در اول گرم و در دوم خشک [illegible]
گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بدل آن [illegible]
[illegible]

خصوصا موی سر و برگ آن را چون خشک نموده بکوبند و بر موی علاقه سازند موی را قوی و دراز گرداند و مداومت اغتسال بآن در حمام نافع
نزلات و در نهایت مجرب و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحه کریه بدن و گریز انیدن هوام و نگاه داشتن چوب آن بالخوص جهت
فضای جامها و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب نوشته اند و چون با مصطکی و قطران و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و
مفاصل و اورام و جرب و حکه و ضربه و سقطه بغایت مفید است شربا و طلاء و مرهما و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ردیه و سرفه مزمن
و تلیین بطن و تقویت باه و گزیدن افعی مفید
حب الراس بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح را و مهمله و الف و فتح مهمله و سکون نون و ...
الجبل و نسبه بر سکوسطا فندا با عربی با نام مند و این بسطا گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نبات حبین ماهیت آن دانه ایست شبیه به مویز
و لمس و بد طعم و شبیه بقرطم دهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و بدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه
بسوسن و رسمی در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بری و بیخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است طبیعت
آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص مسهل و مقوی موی مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و مضر مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ...
مضر ... آن و صاحب تحفه نوشته که مولف ... الایه و غیره ... حب الراس دانسته اند و شتباه از آن جهت مشابهت این با است حب الرشاد
بکسر حا مهمله و سکون با و مثناه تحتانیه و فتح یای موحده و الف و سین مهمله و تخم ریباس نامند و بهترین آن تازه است طبیعت آن سرد و خشک افعال
و خواص آن قابض و جهت تپ صفراوی و جرب و حکه شربا و ضمادا نافع بدل آن تخم حماض بستانی است حب الرکم بضم را و فتح جیم و لام و سکون میم ...
آن تخم کنکر است ... که حب الزلم ...
و از یزد و بلاد بربری آورند ... فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و ...
شبیه و روغن مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهر سند و مصر هم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک زرد رنگ از مصر و بربر آورند گیاه آن ...
اندرعی و برگ آن ... طبیعت آن در دوم گرم و تر و بارطوبت فضلیه افعال و خواص محرک باه و سمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و دافع
خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و ... شربا و چون بجوشانند ... مقدار شربت آن ... تقویت باه تا هفت مثقال بدل آن ...
... حب السمنه بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آن را ... نامند و ...
... آن ... دانه ایست ... سیاه ... سفید و شیرین و بادهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیر دار و برگ آن ...
... طبیعت آن گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن ... سمین ... شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم ... و چون شیره آن را
بگیرند در آب و ... روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده ... تناول نمایند جهت تسمین
بدن ... و شامیدن آب برگ درخت آن مقدار ... جهت اسهال بلغم ... نافع مقدار شربت مغز آن تا ده درهم ...
آن ... حب الغبیرا ... حب العزیز بفتح عین مهمله و کسر زا ... و سکون یای مثناه تحتانیه و ...
... حب الزلم ... نوعی از ... مصر ... آفتاب و ... درجه ...
طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مسمن بدن و گرده و ... مولد خون صالح جهت تقویت باه و ... خشونت سینه و سرفه
امراض سوداوی ... مصلح آن ... مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن ... و بهترین ...
... استعمال آن ... بدن ... حب القلقل ... بضم قاف و سکون لام و ... تای مثناه
فوقانیه ... شرح قانون نوشته که آن را ... بضم ... و سکون لام و ... مثناه فوقانیه ...
... آن نوشته اند که دانه ایست سیاه ... شبیه ... و ...

حرارتی میکنند و آنچه در بنگاله دیده شد بخیال است بلکه دانه آن اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخی و بعضی تیره مصری الشکل اندک طولانی بقدر دانه
عدس و حلبه و بعضی از آن دو پاره و سفید رنگ طبیعت آن گرم در سیوم خشک در دوم و گویند گرم در دوم مائل برطوبت است افعال و خواص آن مفتح
مفتت حصاة گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و قولنج و طعم آن شبیه بطعم
آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر و چون شش مثقال آن را با شش مثقال تخم شلغم و پنج مثقال آب جوشانیده بهند بر آتش نگذارند تا بسته شود پنج مثقال آب
پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آن را صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال آن را شام نیز نیمگرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است
و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ حنا و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه در سند
سنگ تراشان آن را کوبیده در آب جوشانیده بر سنگ مرمر بریزند نرم میشود و با سانی بریده میگردد و اهل هند اعتقاد آنست که چون بکوبند بر سنگ بجای آنکه سنگ را
قابل قطع میگرداند حب الکلکلی بفتح کاف و فتح لام و با و الف ماهیت آن حب ناعوریس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا
بزرگتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله حکیم میر عبد الحمید
حاشیه تحفه نوشته که هندی کوتیج نامند بخفای واو درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن رد و ریزه و پر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که تخم آن می بندد
و برو گلها سند و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلا بسیار بزرگی و بر غلافهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید
طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن محلل و مسکن وجع آثار و مقوی بلغم مقوت با آب گرم و انسا میلند یک مثقال آن با شربت سمی
نفع یافته که آب انگور در [illegible] است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور [illegible]
عدد آن و بخور و تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب یافته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم و زیاده آن مکرب و مغثی و [illegible]
و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است حب الحلیب [illegible] و بکسر زا [illegible] و سکون [illegible] و فتح لام و [illegible]
[illegible] ماهیت آن حب [illegible] است شبیه بدرخت [illegible] و برگهای آن دراز و شبیه ببرگ بید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۲۹

آن جهت گریزانیدن هوام و لیکن مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند آن را مالیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و
لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام صلبه و کسر و ضربه و سقطه نهایت مفید است حب الاس بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله
و بیاء مثناة نیز گفته اند و هم لغت عربی است ماهیت آن دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر
فلفل سیاه املس و زرد و [illegible] و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن ما بین سرخی و زردی و درخت آن شبیه [illegible]
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و [illegible] و باهی و مقوی معده [illegible] و هاضمه و مجفف و ناشف رطوبات غریبه معده
و احشاء و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات ردیه شرباً و طلاءً و اکثار آن مضر معده و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن
کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان در دهن [illegible] عدوت با عدوت استعمال می نمایند و خوشبو است و میگویند هر قسم [illegible]
که از استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص [illegible] عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب چون خواهند که در میان دو کس یا جماعت
عداوت و تفرقه افتد میگویند حق سبحانه تعالی در میان ایشان [illegible] حب النیل بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام [illegible]
نیلوفر [illegible] و هندی [illegible] و به بنگالی [illegible] نوع دیگر میشود [illegible] این نوع را زیاده گفته اند ماهیت
آن گیاهی است شبیه بلبلاب و [illegible] شاخهای آن باریک [illegible] و برگ آن سبز [illegible] گل کبودی شبیه بگل لبلاب و در افتاب [illegible]
و تخم آن در غلاف [illegible] سه دانه مثلث الشکل که حب النیل نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بهق و برص [illegible] سده جگر و سپرز و مسهل
قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی بدن و دماغ و اوجاع مفاصل و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و [illegible] بهق و برص و نقرس [illegible]
[illegible] و با سقمونیا مسهل صفرا [illegible] مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی [illegible]
شکر سفید [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible] درهم و زیاده آن [illegible]
[illegible] و حب نمودن بروغن بادام [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] آن [illegible] گرده و بدل آن [illegible]
[illegible] و قوت آن تا سه سال باقی میماند [illegible] جنس کل نباتات [illegible]
[illegible] المهاة [illegible]
اجزای زمین صلب گردد [illegible] اجزای لطیفه [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] حرارت و [illegible] اگر رطوبت و برودت غالب
باشد سفید و اگر برد و [illegible] حرارت و یبوست غالب [illegible] زرد و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه [illegible]
باشد [illegible] متساوی الاجزای و اگر مختلف [illegible] غیر متساوی [illegible] صلابت و رخاوت و غیر [illegible]
[illegible] و [illegible] صلابت [illegible] و منفعت و خاصیتی در بدن انسان
[illegible] حجر الاسفنج [illegible] بفتح حا و سکون جیم و فتح [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] طبیعت آن معتدل مائل بحرارت و یبوست
افعال و خواص آن [illegible] حجر الافرنجی بفتح الف و سکون حا [illegible]
[illegible] کسر نون و سکون [illegible] حجر الارمنی [illegible] بفتح همزه و سکون را [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] سبز [illegible] حجر ارمنی [illegible]

۲۳۱

آن سنگین باشد بآنکه متوحش والطاکی نوشته که باید لاجورد و تخم غیر کانی باشند طبیعت آن گرم و خشک در دوم والطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و جای

اختیار ربنا در اول گرم و خشک دانسته افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد اقوی و از خربق سیاه

اسلم و حکاک گرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید مستعمل مغسول آن است و غسل باعث زیادتی تقویت عمل آن است و غیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کثیرا

و عسل [illegible] مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول [illegible] و نیم آن بوزن آن خربق حجر الاساکفه بفتح الف و سین مهمله و الف

و کسر کاف و فتح فا و ها ماهیت آن سنگی است ملون بسرخی [illegible] و سیاهی در هیات سنگریزه شکسته آن مائل به تیرگی و کبودی طبیعت آن سرد و خشک

افعال و خواص آن [illegible] جهت ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم [illegible] مستعمل کفش گران است و لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند [illegible] حجر الاسفنج

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنگی است که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب است طبیعت آن

در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مجفف بلیغ و قاطع نزف الدم و [illegible] جهت التیام جراحات و الطلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن [illegible]

آن سنگ ریزه [illegible] جهت تفتیت حصاة گرده [illegible] حجر الارمنی [illegible] بکسر [illegible] و الف و کسر [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] ماهیت آن سنگی است [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و قاطع نزف الدم [illegible]

[illegible] آن جهت جلای دندان و استحکام لثه [illegible] حجر الافروحی بفتح الف و سکون فا و ضم [illegible] ماهیت

آن سنگی است [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و دیدن [illegible]

[illegible] حجر الافروحی بکسر همزه و سکون فا [illegible] ماهیت آن سنگی است [illegible]

[illegible] و بهترین آن [illegible] طبیعت

آن مجفف [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] جهت [illegible] سوختگی آتش [illegible] استعمال [illegible] مغسول آن جایز نیست

حجر الانیاطس بفتح همزه و نون [illegible] و الف و کسر [illegible] ماهیت آن سنگی است [illegible] افعال

و خواص آن [illegible] ماهیت آن سنگی است [illegible]

[illegible] حجر البارقی بفتح با و سکون [illegible]

ماهیت آن سنگی است [illegible]

جذب [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

جهت استسقای زقی [illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] رطوبات [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] حجر الجهودی بفتح با موحده و سکون [illegible] ماهیت آن [illegible]

آن [illegible] در حرف الالف ذکر یافت [illegible]

دریا [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible] حصاة [illegible]

[illegible] حجر الجیر [illegible] ماهیت آن سنگی است

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

جراحات نافع حجر البرهم بفتح بای موحده و رای مهمله و الف و میم ماهیت آن سنگیست سیاه که از آن ظروف بسیار سازند و در خراسان بسیار

افعال و خواص آن جهت تقویت لثه دندان و نزف الدم موثر است حجر البسد بضم بای موحده و سکون سین و رای مهمله تین ماهیت آن سنگی

است سفید مدور و صاف در بحر حجاز یافت میشود افعال و خواص آن چون اندکی از آن را بیاشامند بول را بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند

بالخاصیه و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیر بهم میرسد [illegible] یافت میشود بسیار [illegible]

مستعمل و طبیبان نیست حجر البشف بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و فا و یشب بیا مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و لقاب [illegible]

بمیم در آخر ماهیت آن سنگیست ابیاض صلب با الوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل به زردی پس سبز صاف مائل به سفیدی پس سفید

و آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صافتر و صلبتر و شفافتر باشد بهتر و مستعمل است طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن

آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان مجرب است حتی تعلیق آن جهت نزف الدم و قروح باطنی و بیرون حرقة البول و سنگ مثانه سفید جهت حصاة مقدار

شربت آن یک دانگ و تعلیق آن بر گردن جهت خناق و بر دل جهت خفقان و بطن [illegible] و بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت

و درد [illegible] جهت رفع سحر و چشم بد و صرع و صاعقه موثر و گویند که چون تمر [illegible] نقش باشد و بر آن صورت [illegible] نقش کنند تعلیق آن جهت الام باطنی نافع

و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسانی شمر [illegible] و بعضی مقدار یک مثقال را شرط میدانند برای این عمل حجر البقر بفتح بای موحده و

قاف و رای مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی گای روچن ماهیت آن مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد

رنگ و تلخ و تر و بر آوردن و تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط به سیاهی میگردد و جرم آن اندک

سخیف و ظاهر آن صلب و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند چنین تر می و تازگی بیسازند و از یک

مثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در زهره والی آن تکون میابد قاذهر است و مثل فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست در روز

[illegible]

[illegible]

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک [illegible] گرم در اول خشک در دوم افعال و خواص آن [illegible] مفتح و محلل [illegible]

[illegible] حصاة و جهت یرقان و مرضی که در بیضه و بیگاه [illegible] اطفال بهم رسد و آن را [illegible] بفتح دال [illegible]

[illegible] و فضای [illegible] نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت باصره [illegible]

در رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب [illegible] جهت [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] آن با آب [illegible] جهت نزول آب در چشم و خوردن آن [illegible]

حمام بلا فاصله [illegible] حمام و [illegible] آن آب گوشت [illegible] فربه [illegible] بدن [illegible] و نرمی آن و از تجربات [illegible]

[illegible] با عسل [illegible] مصر و عراق است [illegible] موحده

[illegible] آنچه در زهره گاو متکون میگردد و بزرگتر و سنگین و افعال [illegible] حجر البلور

بکسر موحده و فتح لام و سکون واو و رای مهمله ماهیت آن سنگیست معروف سفید و شفاف [illegible]

و ظروف [illegible] بسیار سازند افعال و خواص آن [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] حجر البهرمان [illegible] بای موحده و سکون [illegible]

بوسّن اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته ماهیت آن سنگی است شبیه ببوره ارمنی و از آن حکیم بسکتر و لحم و بالقطع
و نای زرد و سفید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا
مالند بردودی رفع اعیا و ماندگی نماید حجر البقلی بفتح حاء مهمله و بای موحده و کسر شین معجمه و سکون یا و نسبت و آنرا حجر الفلفل نیز نامند ماهیت آن
سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد طبیعت آن گرم و خشک است و گویند افعال و خواص
آن منقی و جلا دهنده است و ازاله آثار قرحه و بهق و بیاض و انتشار [illegible] درهم و ظفره و تاره غیر صلب نافع است حجر الحمام بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم
ماهیت آن حجری است که در دیگ با بتیل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ است میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ازاله [illegible] قوبا
و ابری سرطان و ضماد آن جهت قطع سرطان غیر مزمن موثر است حجر الحوت بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه [illegible] سنگ سر ماهی
ماهیت آن جسمی است سفید مضرس [illegible] شکل مثلث [illegible] شبیه بسنگ که به دو طرف سر نوعی ماهی که بهندی [illegible] مانند [illegible] میگویند
[illegible] طرفی یکی بود و آن ماهی [illegible] بنهایت [illegible] میباشد [illegible] است و اکثر میخورند از ماهی کوچکتر [illegible]
و از ماهی کلان بزرگتر بهم می‌آید طبیعت آن گرم و خشک [illegible] و با قوت مفتته افعال و خواص آن [illegible] حصاة گرده قوی التاثیر است حجر الحیه بفتح حاء
مهمله و یای مثناه تحتانیه و [illegible] مهره مار گویند ماهیت آن اقسام میباشد [illegible] معدنی و آنرا مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد هم
میرسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین [illegible] از یک مثقال تا دو مثقال [illegible] که در عقب سر بعض ماهی میباشد [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و [illegible] میگردد و [illegible] صدفی مائل بدرازی و خاکستری
[illegible] سیاه [illegible] سفید و بعضی سفید [illegible] امتحان اصلی [illegible] آن گویند که چون بر موضع گزیده مار گذارند
بچسبد و چون [illegible] متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر [illegible] کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسبد و شیر را
[illegible] متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون [illegible] سیاه یا کبود بحال خود [illegible]
[illegible] و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو [illegible] اندازند بحرکت در آن آید و این امتحان [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن جهت سم مار قوی الاثر است و برای عقرب گزیده و هوام دیگر [illegible]
[illegible] شیخ الرئیس [illegible] قانون نوشته که جالینوس [illegible] آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه [illegible] نافع [illegible]
[illegible] حجر الخراطین بفتح [illegible] ماهیت آن سنگی است سیاه [illegible]
[illegible] و چون آب [illegible] بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
جهت گزیدن هوام [illegible]
[illegible] ماهیت آن سنگی است [illegible] شبیه [illegible] طبیعت آن [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن [illegible] قطع خون [illegible]
[illegible] آن چهار روز [illegible]
حجر [illegible] بفتح خاء معجمه [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نیشود دیگر در آشیان خطاطیف و مردمی که می شناسند را بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آن را از خطر آن زرد میشاید بچه که بادر و پدر اینها انداخته

و بعد دیدن اینها بچها را از دو گمان یرقان رفته آن سنگ را بیابند می آورند و مردم از آشیان بر می آورند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم افعال

و خواص آن جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصاة و تفتیح سدد شرباً و طلاءً و تعلیقاً نافع و گفته اند طول آن را چون در حریر بپیچند و نگاه دارند

با خود باعث جاه و قبول و قضای حوائج میگردد و امین الدوله گفته تعلیق سنگ طول سرخ آن موجب فرح است حجر الحیات بضم حاء مهمله و فتح

میم و الف و راء مهمله و آنرا حجر الحجار جهت آن نامند که رافع حرارت است و خرزة الحجار نیز نامند ماهیت آن سنگی است سنگین و لمس آن نرم و سرخ مائل

بسیاهی بسیار صلب است و آن قسم ماده حماهان است که حدید صینی نامند بهترین آن آنست که چون برمس بمالند سایده آن سرخ رنگ باشد افعال و خواص

آن چون مقدار یک مثقال و نیم سایده آنرا به مخمور بیاشامند در ساعت خمار زائل گردد و عرق نماید و سردی سر و درد [illegible] حجر الدیک بکسر دال مهمله

و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف ماهیت آن سنگی است سفید مائل به تیرگی بقدر باقلی و از آن کوچکتر و در شکم خروس متکون میگردد طبیعت آن [illegible]

گرم و در اول خشک افعال و خواص آن جهت دفع احزان و هموم و [illegible] تفتیت حصاة شرباً و تعلیقاً نافع و شاید [illegible] آنرا در آن [illegible] باشد جهت [illegible]

[illegible] حجر الرحی بفتح راء و حاء مهمله و [illegible] ماهیت آن سنگی است سیاه پر سوراخ و متخلخل مانند

اسفنج و باعتقاد [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و [illegible] گرم کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] حجر الرخام [illegible]

[illegible]

آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۳۳

[illegible]

ودر سر ماهی و دو سنگ در دو جانب آن سفید براق و صلب از ماهی کوچک و از بزرگ بزرگ میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک با قوت [illegible]
افعال و خواص آن نشا میدن سائیده آن جهت تفتیت حصاة کرده مجرب حجر الجبلی بفتح عین و سکون با مهملتین و کسر لام و بپارسی ماهیت
آن سنگی است سفید سائیده آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین طبیعت آن مائل بحرارت افعال و خواص آن منقی قروح و در افعال ضعیفتر از
ابنی است حجر الغاغاطیس بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ
مائل بزرقت نیز گفته اند سنگ بسیار سیاه صفایحی است که از وادی غاغا که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است میخیزد و آن وادی مشهور
بجهنم است و آن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد و از بیرون آن [illegible] سفید و صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند
بوی [illegible] حیوانات و نفط و قیر باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین و نشا میدن آن قاطع حمل و حیض [illegible] حصاة و مقدار
شربت آن نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع [illegible] مضر [illegible] مصلح آن زعفران [illegible] بخور آن [illegible]
جهت [illegible] روئیدن گوشت [illegible] حجر الفتیله بفتح فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ماهیت آن سنگی است
زرد رنگ شبیه بغاریقون و ریشه دار [illegible] فتیله [illegible] و آن سنگ را که [illegible] نرم میگردد [illegible] فتیله ساخته
در چراغ میگذارند و بران روغن [illegible] مشتعل میباشد و [illegible] که بران روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت میکند و میگویند که [illegible]
نیز ازان ترتیب میدهند افعال و خواص آن گویند از برای التیام جراحات حیوانات [illegible] حجر الفلفل [illegible] و سکون لام [illegible] ماهیت آن نیز [illegible]
[illegible] حجر جنسی است [illegible] که [illegible] خشک کردن [illegible] کیفیت آن [illegible] حاصل کرده [illegible]
افعال و خواص آن [illegible] حجر القبطی بکسر قاف و سکون با [illegible] اهل مصر [illegible]
جهت آنکه گازران جامه [illegible] ماهیت آن سنگی است مائل بسبزی [illegible] مصر [illegible]
[illegible] استعمال دارند بهترین آن [illegible] تجفیف و تحلیل [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] مواد [illegible] قاطع سیلان خون [illegible] ظاهر و باطن [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible]
[illegible] نزف الدم [illegible]
[illegible] حجر القمر بفتح قاف و سکون [illegible] القمر [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] بهترین آن [illegible] طبیعت آن در دوم سرد [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] نزف الدم [illegible]
آن [illegible] و باعث تولید [illegible] سکون یای مثناة تحتانیه [illegible]
[illegible] ماهیت آن سنگی است [illegible]
و از جبال [illegible] مصر [illegible] و علی بن [illegible] گفته که آن [illegible] بهترین آن [illegible]
در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن محلل [illegible] نزف الدم [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] رطوبات [illegible] بر [illegible]
[illegible] گوشت زاید و [illegible]

[illegible]

حرقه اندازند تا سفید گردد و پس سائیده استعمال نمایند **حجر الکرک** بفتح کاف و را مهمله و کاف و بزای معجمه نیز آمده ماهیت آن سنگی است
سفید از هند و ساحل دریای آنجا خیزد که دریا آنها را اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد شبیه بحجر سلوان و بلور
آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص** آن را رع و جا و جهت خفقان و غشیان و عطش و التهاب
ورز و برآن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض حرص تازه و ازاله آثار قروح چشم و ضماد سفوف آن جهت استطلاق و ندان و فرح زرد که
آن جمیع امراض رده آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع آن باعث سرور و رفع شر و مجالس و نشتن آن در منزل باعث غضب شخصی نگرید
سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سنده بسیار معتبر است و از آن مهرها میسازند و در موی میکشند و میگویند که موی را دراز میکند **حجر الکلب** بفتح کاف
و سکون لام و با موحده **ماهیت** آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند و سگ آنرا بدندان گیرد و دور اندازد **افعال و خواص** آن گفته اند
عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس عیش باعث ضرر اهل آن مجلس گردد و افکندن آن در میان
کبوتران باعث گریختن آنها است **حجر اللکی** بضم کاف و فتح لام و یا **ماهیت** آن سنگی است که در گرده آدمی تکون مییابد سرخ رنگ یا کبود شبیه
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت
بیاض چشم مجرب است **حجر اللبنی** بفتح لام و با موحده و کسر نون و یا نسبت **ماهیت** آن سنگی است اغبر باید که شفافی و چون آبسایند شیرین
و سائیده آن مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمینیه خیزد **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص** آن نافع نزف الدم و قطع
حیض و منفعت حصاة و جهت قرحه معده و شیر نافع و اکتحال آن جهت منع نزول و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع سواد و مفتح سدد اجفان
و مصلح آن عسل و مقدار شربت آن نیم درهم بلکه آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده خشک نموده و حفظه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند حجر
حجر اللوقو اعغر اعن بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و را مهملتین و الف و ضم خا و سکون سین مهمله **ماهیت** آن سنگی است که
کلاه دارد سبز است میشود **طبیعت** آن مختلف فی الحرارة **افعال و خواص** آن جهت قطع سیلان مواد و سیلان و درد مثانه و نفث الدم و تحلیل اورام و نافع شیر یا
مو و دیگر نافع است **حجر المثانه** بفتح میم و ثا مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر **ماهیت** آن سنگی است که در مثانه انسان تکون مییابد **طبیعت** آن گرم
و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم
مفید است **حجر المحک** بکسر میم و فتح حا مهمله و سکون کاف هندی کسوتی نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه و ثقیل که از آن بوته بر نقره و طلا
می سایند و خواص آن که چون بکار برند متوسط بود بر سد و طعم خالص آن ظاهر گردد و چون آنرا بر طلاهای با الوان که با آن آل گرداند و بعضی از مردم آن را سنگ یشب
و چون طلا و الماس با آن سایند و مانند آن بحثی از آن میان ظاهر گردد که ردی و یا جید و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد **طبیعت** آن سرد و خشک است **افعال و خواص**
و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر البول و در دیگر و اکتحال آن با شیر زن جهت رفع بیاض و صلابت طبقات عین و قرحه آن نافع و مقدار شربت
آن یک مثقال است **حجر المسن** بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده **ماهیت** آن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنگ کاره نامند و
با الوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و نیلگون و سیاه و دو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنباده قسم زبون از آن است
طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگی
پستان و خصیه طلا و ضماد و سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع و مدر گردد و سحق آن
و قسم اغبر آنرا چون با سیاهی برده اسفل طلا نمایند بر قرحه که هفته درم میرسد مفید و قسم سبز نیلگون آن جهت تحلیل و بیاض چشم و با سرکه
اورام جهت قوبا و ثنایر و جرب و حکه و باقی و طلی جهت سرطان و کلف و شقاق و قروح مقعد و اورام حاره اعضای عصبانی والتیام جراحت و در آن مقوی دندان
سرکه با عنبر یا دقی تقویت جلای آن و قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قسم زرد آن جهت تحلیل آتش است **حجر المشقق** بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و بسکون قاف

ماهیت آن سنگی است مغبر برنگ یعنی برنگ نارنجی آن تیره رنگ ساییده آن تو بر تو و زرد و شکن دار از انواع مغرب یخیز د و در شکل مانند سرنج و در
قوت قریب بشادنج و اندکی از آن ضعیف تر افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت
اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر المقناطیس بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس
بعین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چوبک پتهر نامند ماهیت آن سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از نواحی عمان و حوالی بحر هند
خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن بآن خوب بچسپد و بودن بدترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه
آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون
گاو گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و سه روز تغیر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را
هر چند دقیق غیر معین مختلف میل بجانبی است از زمین و بسیار قطب شمالی و جنوبی از احال نیافته اند طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن نیاسا
آن جهت فالج و جامع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت سهال اخلاط غلیظه و با توتیای قاطع سهال
و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار و حب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت
آن تا نیم قیراط و نگاهداشتن پیچیده آن در حریر سفید بلوز باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و نگاهداشتن آن در دست از فع کزاز و دست و با تعلیق آن بطر
جهت عسر ولادت و درد زاییدن و بخور آن کرم سوده اندک اندک بر جگر بپاشند و با نبوبه بر رحم برسانند جهت دفع سیلان آن هر چند مزمن باشد نافع است و میگ
گویند چون حائض مس آن کند این اثر از آن زائل گردد و گویند چون حامل و رسینده باشد لهذا باگاه باشند و سر مدتی سیاه ده دیگری از آن امتحان نماید
یکحول مقناطیس ملتصا مدید نظر مشخص یکحول با آهن کند مرتبه باعث محبت نامی با اول گردد که مافوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند حجر المقلی بفتح نون
ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فا مکسور و یا نسبت ماهیت آن سنگریزه ایست ابلق مقدار رنیتوی با الوان مختلفه که از منها اعمال آید افعال و خواص
آن حک ساییده آن باعث بیحسی عضو است بحدیکه ادراک تقطیع آن نشود حجر النسا بفتح نون و الف و را مهمله در آخر و آنرا حجر الاسم حجر الزناد و بفارسی سنگ
آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند ماهیت آن انواع است سفید بناتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و صاف و چون آهن را بدان زنند آتش از آن
جهد و بوکوف بتا ایران آید طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته اند افعال و خواص آن ذرور ساییده آن مانند غبار جهت
خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسرة الاندمال جمیع عضوها و تعلیق آن بر رشته بته جهت ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت است ازین
و لیکن بعد از ولادت باید که بزودی باز نماید حجر النمر بفتح نون و کسر میم و را مهمله ماهیت آن سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغزبادام و از آن کوه خیزد
و در جوف پلنگ باده ماصل میشود و چون در سر انبان شیر بریده گردد افعال و خواص آن طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی
موثر حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یای نسبت ماهیت آن سنگیست مائل بسیاهی و سرخی و ساییده آن مائل بسرخی
و زردی و آنرا شادنج هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد و افعال و خواص آن ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات سبیل و همان مثانه
آن بگداز و سکر از آن جهت قطع عضوهای باطنی و بواسیر و سم عقرب سفید حجر الیهود بفتح یای مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آنرا زیتون بنی
اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند ماهیت آن سنگی است خفی بحجم بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه و طول در آب زود ساییده
شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام و در کوه صهیون بیت المقدس و بیروت و در بازار مین نیز پیدا میرسد و تر و ماده میباشد آن باوضع است و ماده آن بیضی و مائل
بسرخی و نیز بگمان بعضی از کباش غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاة مردان و ماده آن بزنان و ماده کون آن شاید اجزای لطیفه اخیه از حجه مختلطه برطوبت و اجزای
سنگ شسته تحت الجبال باشند که بسبب آتش بر آنکه از خلل و فرج جبال بیرون آید و بعد بر آمدن بدان هیأت متحجر گردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک
و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته افعال و خواص آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و رتبه دهنده خون منجمد و مثانه و چون نیم مثقال آنرا ساییده

استعمال آب گرم و تکمیدکردن با آن، روغن بادام تلخ بپاشانند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و ادهان آن جهت تحجر و مثانه مجرب و بدستور با صمغ
گرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشند و طلای آن برابر و جهت رویانیدن موی آن عضو و ضماد با خون
خفاش و ... جهت التیام جراحات و عسل جهت تلیین صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الحاء مع الدال المهملتین حداد بکسر حاء و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی علیواج و بشیرازی کور کوره و بترکی چلقان
چین نامند و کنیت آن بعربی ابو الخطاب و ابو المعلّت و جمع آن حداد و حدآن آمده ماهیت آن طائری است معروف ... شبیه بباز و دم آن
و عادت او شکار ربایند و گوشت حیوانات کوچک و کبیر باشد و ... و دیگر ... و سینه آن سفید و باقی تنه آن همه سرخ تیره و بر چند نوع
اول کوچکتر و مردم مردار خوار که صنفی از هنود و هندو و بنگاله اند که آنها را دوم ... و چند آن ... گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را
نمیخورند زیرا که موش و خون ... طبیعت آن در دوم گرم خشک افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن با کندر و ...
واطعم ... قدری از محرق آن که تمام آن را سوخته باشند با گلاب قلیلی مشک جهت ... ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خوردن آن
با ادویه مذکوره جهت امراض مذکوره نافع است و مغز سر آن را چون در آب گرم با جوش دهند و بیاشامند جهت ... و بو ... خاکستر سوخته
پر آن ... سر آن بقدر یک ... دو دانگ ... جهت ... و ... ... آن را ... باشند تا ... باشند
جهت ... مجرب ... و جهت فالج و لقوه و تقویت اعصاب نافع و چون زهره آن را ... عند ... جهت ...
میل آن را در چشم طرف ... عضو ... اگر در جانب چپ باشد ... و اگر در جانب راست باشد ... با ...
... و در ... آب ... باشد و چون چشم آن را در زیر بالش کسی گذارند ... خواب آمدن آن ... و چون زنده آن را در خانه بیاویزند
مار و عقرب ... خانه ... باید که زیاده یک ساعت
نگذارند و ... آن ... از ... آن ... گویند ... مقابل کردند حداد ... بر سر ...
که ... از جانب ... حدید ... بکسر حاء ... و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله ... آهن ...
... ماهیت آن از جمله فلزات ... آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که ... فولاد و ماده آن که نرم است آهن و فولاد ...
... و چون ... شاخ سوخته ... با آن بمالند ...
... و چون ... با نحاس ...
و بعد از آن با شوره نحاس را ... فولاد ... ساختن ... که آهن ... را در کوزه ...
با ... یک هفته ... و ... قوی ... با ... حیوانات ... آن ... شود ...
چون آهن را ... و ... دیگر در آب ... آن در دوم گرم خشک ...
سوم ... آب آهن ... جهت ... اسهال مزمن ...
... و ... آن را ...
با آهن تافته ...
با آهن تافته ...
... آن زبان ... آهن ...
... آن ...

مسکن درد و قلع بلغم و رفع عفونت و سرکه بر سر مالیدن و مقدار آن مثقالی مغناطیس خوردن در اسهال و همه درد شکم و در خواص آورده اند که براده آهن
کسی بندد که در جوف دندان بخاید دیگر نخاید و طلای جرم آن با شراب جهت درد ... و نقرس و حمول جرم آن جالب ... رحم و مخفف
بو ... است صدق بفتح حا و دال مهملتین و سکون قاف گویند هم بادنجان است و گویند هم بادنجان دشتی است و اهل قدس آن را بادنجان بری
و بحا ... العقرب بهندی ... کتنکی نامند ماهیت آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن ... چون
... و در بعضی بلاد با ... و در خانه سبز و بعد سیاه و زرد و در ... میرسد و زود فاسد میگردد و در هندوستان نوع میباشد یکی کوچک گیاه آن
... زمین و پر خار و ثمر آن ابتدا ... و گل آن ... گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن ... بادنجان و گل آن مثل
گل بادنجان و ثمر آن ابتدا ... و بعضی از آن بزرگتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی قایم مقام صابون در بردن
و ... نوع بزرگ آن ... نوع کوچک آن ... جهت گزیدن
و عقرب ... در ساعت نافع ... و روغن زیت ... آن
... جهت ... بدان جهت ... و حمول آن ... و گل آن جهت ... و
کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و ... بول ... و جذام ... نوع سفید آن جهت حمل و ...
معده ... و دفع بلغم ... و جذام ... حکمای هند گویند ... چون ... با بول ... بود در ...
آن ... سفید ... گاو ... که گوساله ...
... آن باشد ... و در ... با روغن گاو ... و تنقیه و ...
... آن ... و گل ... و ... و ...
... و ... و ... آن ... و ...
... و ... و ... و ...
... و ... آن ... و ...
و برگ آن باریک و دراز و ... برگهای طویل ... آن با ... بسیار خوشبو کننده ... طبیعت آن در سیم گرم و خشک افعال
آن ... و ... و ... دهان ... گوشت خوشبو و لذیذ گردد ... و ...
... در سیم ... آن ... و القان ... آن ...
... و ... بهندی ... آن ...
... و ... بسیار بزرگتر ... آفتاب ... و ...
... حرکت ... و ... آن ...
... و ... و ...
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن ... موی مژگان ... و ...
... آن ... و ...
... و ... آن ...
... و ... آن ...

۲۳۶

سعوطه و مالیدن روغن گاو بر تمام بدن و کلمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه و جفطیانا است حرددون بکسر حاء مهمله و سکون راء و ضم
مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه کول و در صفهان مال مالی و بهندی با بهنی نامند ماهیت آن حیوانی است شبیه بوزغه و سل و از آن
کوچکتر و با دو دست و پا و سر باریک طولانی و در عوض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در خانها و خرابها و کوهستان ها یافت میشود طبیعت آن در سوم
گرم خشک افعال و خواص آن تعلیق دل آن و دلته سیاه بسته جهت تپ ربع و طلای پوست محرق آن با عسل جهت تحلیل کردن اعضا بجهت کیاء ضربت قطع ما الم
نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکه چشم و ضماد آن جهت تیقیه نشهره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن است
که سفید و سبک شده و شکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و ابن الدوله گفته تدهین بپیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن
بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت آن که قریب بگرده آن میباشد بر کمر و خوردن بیضه راسته خشک کرده آن با آب لیمو
البته قاطع منی دیک قیراط اخضیم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو دانسه روغن گاو بغایت محرک باه و مسخن گرده و گویند چون حرددون را با سم صناعی البنات
صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده نموضع را نکاه کنند و آن رگ را باسم شخص قطع کنند و بعد از آن بدست بدن التی آنرا ریزه نمایند با محامیه رقم لغت
و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حرددون دور ق آن موجب خدام است حرشف بفتح حاء و سکون راء مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فاء لغت عطی است
و عبری عکوب و سلبین و جز لو دبقار کنکر نامند ماهیت آن اصناف میباشند بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با صنف طبقات مانند
کاهو و بی شریف و اما صنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انگشتی و طول تا دو شبر و بر برگ و با خارهای تند و گویند برگ آن کوچکتر از برگ بستانی است و مایل
بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بیپیا مجتمع گردد از اجزای زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مایل بسرخی و با لزوجت و مطلق حرشف
مراد این است و اما صنف صغیر بری آن بی ساق و کوچک و خاردار و آنرا اخوبه نامند و همه اینها بار طوبت چسپنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول آنرا بخته با ماست
و کشک و غیر آن و با گوشت و با بدون گوشت میخورند از نیم پاشند طبیعت بستانی آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه افعال و خواص
آن مهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت تشنج و انقباض اطراف عضل و حرجهت امعا و ضماد آن جهت
داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغن از آنکه با مثل آن آب کنکر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و لطول آن جهت
تحلیل بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر
آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جمیع افعال قویتر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه و مضر محرور و مصلح آن سرکه و ترشیها و محلل اجزای
گل آن با سرکه جهت جرب و لطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت خارش و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقوی هضم حرشفه را بفارسی کنکر زد نامند و در حرف الکاف
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد حرف بضم حاء و سکون راء مهملتین و فاء اسم عربی حب الرشاد و بسریانی مقلیانا و بعربی نفا و بر بری بلاقین و لپار تخم سپندان و اسفید سفید
و تخم تره تیزک و شبه چیزک و بیونانی قرداموس و حرف ابیض و بهندی اهلم نامند و گویند چون آنرا بریانی کنند مقلیانا نامند ماهیت آن اجفیس تره تیزک
است و بری و بستانی میباشد و بستانی آن بهتر و ماکول و برگ آن نرم و ریزه و در حجم ما کور شد و تخم آن شقر و ذکوان دبرگ بری آن مایل بتندی و با
تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل است از آن است اسم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک است آنرا حرف نامند و در حقنه های گرم بیشتر استعمال آن میشود
و آنچه میپندارند سپندان را خردل گویند و این را بیشتر و طلا ها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آنرا حب الرشاد گویند طبیعت نبات آن در دوم گرم
و خشک افعال و خواص آن لطیف کننده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن و ضماد و لطول آن مطبوخ آن
جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلح آن کاسنی و سرکه و ... ی آن شدید الحرافة و شبیه بکبابه و از آن در افعال قویتر و یابس
تخم آن انجم بهمانی طبیعت تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن نهایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام
[illegible]

۲۴۱

سودا و رطوبات غلیظه [illegible] و خوردن کهنه آن بقدر یکدرم جامع اعراض [illegible] و رافع سرفه و ورم [illegible] و جهت سیلان خون از معده و رحم و [illegible]

مقدار شربتش آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه و جهت ربو و امراض [illegible] و سختی معده و کبد و برای [illegible]

طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کننده جنین و [illegible] و اخراج آن و [illegible] آن با آب گرم و مانند [illegible]

جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از اخلاط غلیظه حادث شده باشد [illegible] جهت [illegible]

[illegible] و تنقیه مواد بلغمیه سینه [illegible] باشد و [illegible] سینه و جهت [illegible] عضو و با [illegible]

[illegible] جهت [illegible] ماکول و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و سعال بلغمی [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] مقدار [illegible] با چهار درهم و ضماد آن [illegible] جهت تحلیل ورم [illegible] سریع الاثر [illegible]

[illegible] رفع [illegible] و رنگ و ضماد آن با [illegible] جهت [illegible] و دمل [illegible]

با آب [illegible] جهت [illegible] سر [illegible] الا آنکه ضعیف [illegible] جهت [illegible] با آب [illegible]

و رطوبات [illegible] و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]

و [illegible] جهت [illegible] کهنه و با [illegible] جهت درد [illegible] و [illegible] جهت [illegible] سعال [illegible]

و دود آن جهت [illegible] حرف الحاء [illegible] بضم حاء و سکون لام مهملتین و فا و فتح الف و سکون [illegible] و فتح [illegible]

[illegible] آن [illegible] سپید و [illegible] گویند ماهیت آن گویند [illegible] بستانی [illegible] برگ آن [illegible] بزرگ و گل [illegible]

[illegible] ارشاد [illegible] فارسی [illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible] رطوبات [illegible] و در سایر افعال مانند [illegible]

حرف الباء [illegible] بضم حاء و سکون را مهملتین و فتح باء موحده و الف [illegible] لام [illegible] ماهیت آن گیاه آن [illegible] و برگ آن [illegible]

[illegible] گل آن [illegible] و تخم [illegible] بستانی [illegible] و [illegible] و شاه [illegible] طبیعت آن گرم [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible] قوی [illegible] و [illegible] و مخرج آن و جهت امراض بارده و [illegible]

نافع و ضماد آن [illegible] کننده و [illegible] و در سایر افعال [illegible] بستانی [illegible] گل آن [illegible] قوی [illegible] آن [illegible]

حرف [illegible] بضم [illegible] و سکون واو [illegible] یونانی [illegible] و [illegible] با شیر [illegible] و اکثر [illegible] ماهیت

آن [illegible] گیاهی است [illegible] برگ آن [illegible] انگشت [illegible]

باریک [illegible] سفید [illegible] آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] کننده [illegible]

و مخرج [illegible] جهت [illegible] قوی و مخرج [illegible] و نهایت مقدار شربت آن [illegible]

و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و سعال [illegible] جهت [illegible] النسا نافع [illegible] تفتیح [illegible] سعال [illegible]

[illegible] حرف المیم [illegible] بضم حاء و سکون را مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف [illegible]

[illegible] ماهیت آن نباتی است که [illegible] و برگ آن [illegible] تیز [illegible] و [illegible]

[illegible] میان آنها [illegible] برگ آن [illegible] طبیعت تازه آن [illegible] گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

و جهت [illegible] بارده باطنی و ضماد [illegible] حرف الشین [illegible] بضم حاء و سکون را مهملتین [illegible] فتح میم

[illegible] ماهیت [illegible] بستانی [illegible] آن [illegible]

سفید و بر اطراف آن شبیه بشاخهای آن و ثمر آن مانند فلفل و تخم آن سفید قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند و جمیع

افعال قویتر از حرف لبنانی است مطبوخ گیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده و رفع خلط صدریه تحلیل ریاح موثر حرمل بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح میم

و سکون لام و بفتح و کسر جا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی اسپند نامند ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی را نبات بقدر ذرعی و اکثر

ازان شاخ میروید و برگ آن مائل بتدویر و گلهای آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بخطوط و با اندک سرخی و تخم آن سیاه بقدر خردل و ثقیل الرائحه

و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانه آن طولانی و سفید

و این را حرمل ابیض [illegible] گفته‌اند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن لطف و جالی

سینه منقی از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مسهل سمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع [illegible] الغذاء و غیرها

جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سائر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سائر بدن و رفع استسقا و یرقان و سده و قولنج و

عرق النسا نافع و [illegible] جهت تحلیل مواد سودا و تنقیه خون و نرم داشتن طبع [illegible] چون یک اوقیه آنرا بکوبند و با چهار اوقیه آب

بپزند صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند قی بقوت آورد و تنقیه سینه و امعا و بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید و امراض [illegible]

و غیره و چون آنرا [illegible] رطل [illegible] بجوشانند تا [illegible] رسد [illegible] روزی [illegible] اوقیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته

اند و چون سه روز [illegible] باشد و بعد از آن [illegible] مطبوخ [illegible] اعاده [illegible] و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یک مثقال [illegible]

و نیم آنکوفته آنرا اشامیدن نماید رفع آن علت گردد و تجربه کرده اند و چون با تخم کتان و [illegible] سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بی‌بدیل و چون زجاج

محرق اضافه نمایند جهت [illegible] نافع و اکتحال آن با زعفران و شیره [illegible] خانگی و عسل و شراب و آب رازیانه تازه جهت ضعف بصر [illegible] و نزول آب مطبوخ

آن جهت تقویت [illegible] و سیاه کردن موی [illegible] مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض ریه و جگر و طلای آن با روغن بنفشه [illegible]

جهت [illegible] گرم [illegible] جهت فالج [illegible] وزن آن

[illegible] آب برگ [illegible] جهت نزله [illegible]

[illegible] در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری [illegible] و بخور آن جهت درد دندان [illegible]

[illegible]

[illegible] بدل آن [illegible] روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک [illegible] جهت فالج و لقوه [illegible]

و صرع [illegible] و عرق النسا [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن گویند چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفارسی آنرا [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

شبیه ببرگ گل و سفید و با اندک سبزی و طعم آن و بد بوی طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که [illegible] و سفید [illegible]

بلید گفته اند که در طبرستان آنرا جعفری نامند و ظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در بنگاله

بسیار میشود و چهار قسم میباشد و گیاه آن تا بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگهای

ریزه و ساق و شاخهای آن باریک و سبز مایل به بنفشی و آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و پر برگ و رنگ آن زرد طلائی و آنرا صد برگ و گیندا

نامند و بعضی مخمل برگ گل آنرا بسته رنگ میکنند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه گل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شکافته قدری نیل

در آن میگذارند و بر بالای آن پارچه ملفوف کرده می بندند قسمی دیگر آنکه آنرا حبشی نامند برگهای گل آن زرد و ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه آنرا [illegible]

برگهای گل آن اندک بلند پیچیده شبیه بسر نافه نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای ریزه زرد بسیار خوش

منظر و آنرا گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه برگ تره تیزک و انبوه و نیز سبز و باده میباشد [illegible] قبه گل آن برگهای بلند و بعضی هشت عدد تا ده عدد و در

وسط آن گل سر آن برگهای بسیار ریزه که زیره مانند و باده [illegible] برگهای همه مساوی و بالیده تر و گیاه آن هم مرتفع میباشد و هم [illegible] تخم آن سیاه رنگ

باریک طولانی و گل قلم کرده گیاه آن [illegible] و رنگین تر از روئیده تخم آنست و بهترین آن صد برگ و گل [illegible] تازه آنست طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند

افعال و خواص آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه با ضماد و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع [illegible] و رافع مضرتهای [illegible]

سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ جهت بواسیر بادی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن جهت [illegible]

رطوبات چرک گوش و طلای برگ درخت آن جهت قوبا و بهق و کلف و ثالول [illegible] گفته اند و چون اندکی از آب برگ آن و اندکی [illegible]

در آب خیسانیده و با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده [illegible] چشم بکار برند [illegible] تقویت [illegible]

[illegible] آن سویق و آب سرد و کاسنی و [illegible] بارده و بادیان [illegible] و برگ گل آنرا

جوش داده [illegible] آن در آب باز داده شود [illegible] سفید [illegible] رنگ کنند بسیار زرد [illegible] میگردد

و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پسته میشود [illegible] پخته میشود [illegible] و [illegible] نیز نامند [illegible]

[illegible] و در ماز ندران جعفری نامند و برگ آن شبیه برگ [illegible] و تخم آن [illegible]

[illegible] و این بهترین اقسام است طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن مقوی [illegible] و دافع ریاح [illegible] بارده [illegible]

و مدر بول و حیض [illegible] قسم دوم [illegible] ساق آن [illegible] و برگ آن شبیه برگ [illegible] و تخم آن [illegible]

و [illegible] و خوشبو [illegible] طعم [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و [illegible] و محلل ریاح و [illegible]

جگر و [illegible] گرده و مثانه و [illegible] آن [illegible] مقوی آن [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیابانها سایه گردد طبیعت آن سرد و خشک [illegible] خواص آن جالی [illegible] جهت [illegible] و قطع [illegible] حرارت [illegible]

ادرار [illegible] زبان و [illegible] جهت یرقان [illegible] نافع [illegible] مثل [illegible] بسکون [illegible] و ضم لام [illegible] لغت ترکی

[illegible] و کف الدابه و کف النسر و بیونانی [illegible] ماهیت آن [illegible] سفید [illegible]

[illegible] طعم آن [illegible] مایل بتلخی و نبات آن [illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] ساق [illegible]

سرخی [illegible] برگهای ریزه [illegible] ساق آن [illegible] و بلندی آن تا [illegible]

متصل مثل [illegible] با اندک رطوبت و خارهای ریزه و اطراف آن و گل آن بسفیدی [illegible] مثل [illegible]

و طبیعت آن [illegible]

[illegible] با اندک تلخی [illegible] بنجا [illegible]

[illegible] گیاه [illegible] صلب و بزرگ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی [illegible] طبیعت آن در اول سوم گرم و [illegible] خشک [illegible] افعال و خواص

آن مفتح و محلل [illegible] لطیف [illegible] مقوی [illegible] اعضا [illegible] الصدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت قطع سیلان [illegible] آب [illegible]

الراس [illegible] جهت [illegible] و تحلیل مواد [illegible] جهت فالج و لقوه [illegible]

آن در گوش جهت [illegible] جهت قطع [illegible] سموم [illegible] و تقویت باه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بر روی زمین و برگهای آن [illegible] خارهای آن [illegible] شبیه ببرگ زیتون [illegible] که [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

شبیه [illegible] طبیعت آن [illegible] حرارت لطیف [illegible] گرم [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] سموم [illegible] و در مثانه [illegible] و مثانه [illegible]

[illegible]

[illegible] و تقویت باه [illegible] البول و قولنج و عصاره آن [illegible]

[illegible]

۲۴۵

جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت بر طرف کردن کیک بغایت موثر و چون تخم در آب تازه آن تر پرورده کنند در تقویت باه بی‌عدیل مقدار
شربت آن تا پنج درم مضر بسر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ نمایند
به دستور مقرر طلای آن و نشانیدن و تحقین بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخساره و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن
آن و تحلیل [illegible] و کم جهت حصاة گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با سکنجبین عسل [illegible] و چون تخم آنرا که خشک شده نامند با شیر تازه سه مرتبه
نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی مثل است حسل بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام [illegible] یونانی [illegible] نامند ماهیت آن گیاهی است
شبیه به صعتر و برگ آن درازتر و سبزتر از آن و تیره رنگ طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح
طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درم و زیاده بر آن نیز تجویز [illegible]
به تشدید دال و حسو بر وزن فعول نیز آمده ماهیت آن غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق و بطریق قهوه تناول می‌نمایند و بفارسی
حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت فصل الحاء مع الشین المعجمة حشیشة البراغیث بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء
مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه و بلغت [illegible] گیاه [illegible] نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع می‌نماید و در طبرستان کیک دارو نامند و قسمی
از [illegible] حشیشة الدرس بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربیست یونانی فارقیدیا نامند ماهیت آن گیاهی است
نبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه به برگ عدس و از آن بزرگتر طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم و صفرا و جهت سعفه
و قروح [illegible] حشیشة الزجاج بضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم [illegible] و اهل اندلس [illegible] و بفارسی گیاه آبگینه نامند ماهیت
آن گیاهی است که در شوره زار [illegible] و شاخهای آن باریک مائل به سرخی و برگ آن خشن و [illegible] شاخهای آن چیزی شبیه به تخم [illegible]
سبز خشن [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن [illegible] اورام [illegible]
زائل میگرداند و از این جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند [illegible] عصاره آن [illegible] جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره
[illegible] و با سفیداب جهت حمره و نمله [illegible] آن با روغن حنا [illegible] جهت قوبا [illegible]
[illegible] مضر بسر مصلح آن نبات [illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال حشیشة العلق بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف [illegible]
[illegible] نامند و از جمله [illegible] ماهیت آن نباتی است شبیه [illegible]
و در سایر افعال قوی‌تر [illegible] حشیشة المعدن بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون [illegible] نامند ماهیت آن گیاهی
است [illegible] سنگ [illegible] شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن بر طرف نشود افعال و خواص [illegible]
[illegible] فصل الحاء مع الصاد المهملة حصاة بفتح حاء و صاد مهملتین و الف و تای مثناة فوقانیه
بفارسی سنگریزه و بهندی [illegible] نامند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن [illegible] سائیده آن مانند غبار جهت [illegible]
جراحات و رفع [illegible] حصرم بکسر حاء و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم [illegible]
غوره نامند ماهیت آن انگور خام [illegible] طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشک [illegible]
تا سوم افعال و خواص آن [illegible] صفرا و قاطع [illegible] مقوی جگر و بدن [illegible]
[illegible] ضماد سائیده خشک آن جهت خوشبو کردن عرق [illegible]
[illegible] مضر باه [illegible]
[illegible]

[illegible marginal notes]

خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب کرفس جهت تجفیف دانه بواسیر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم
و باسر که جهت ثوصیر و قطور آن جهت چرک گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت منع خشونت اجفان و تاکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا
و سیلان رطوبات رحم مفید و سایر افعال مانند بیان و آب آن و افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون توتیا را با آن پرورده کنند و در سایر
ادویه عینیه بغایت مقوی و مضر آنست منضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند بنفشه و خشخاش مقدار شربت از عصاره آن یکمثقال بدل آن آب سیب ترش
و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی درست کرده جزو عسل کف گرفته یکجزو و ترتیب هند بد بطریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده
نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و ثقل خالی معده و قولنج ثفلی و وبا و در سایر افعال مانند عصاره آنست و کهنه آن
زیاده از آن بهتر و قوی تر تازه آنست و بدستور چون با آن بقوام آورند و شربت سازند جهت لبان الجاوی بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یا و فتح
الحا و ضم لام و فتح با موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و بفارسی حسن لبه و بهندی لبان نامند ماهیت آن صمغ ضرو میسی
و ممکن است عبارت از آنست و در ضرو مذکور خواهد شد لطافی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص دم که صمغ ضرو است و دو لون
میکون لفد ولد گندم میباشد و تند ...لقدر جرب زره مینو د و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغهاست چون در آتش اندازند و از بخورات
و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مایل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر صمغ منمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند صحیح آن خوشبو
میباشد بخلاف مغشوش طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مقوی دل و موث سرور شر با و بجوز القیء خائیدن آن جهت رفع
قلاع دهان و تقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت جنس لات الآذن و قطور آن با دهنهای مناسب جهت درد گوش بارد و الصرد و الدماغ و الحعد ... آن
جهت امراض سینه سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و افات رطوبات تحلیل آنها و دفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعد و آرنبه و اعتسال بول جهت تقویه
جگر و حفظ سوی ... مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن لادن و مصطکی بالمناصفه مصلح محرورین و مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش ...
الحاد المهمله و الفها و اللحیم ... بضم حا مهمله و ضاد و سکون ضاد دیگر و تجتین ماهیت آن دو نوع است یکی هندی یکی حیوانی ... نامند
است آنست که عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار قریب بقد درخت پوست آن کاهی ... برگ آن شبیه بشبنا و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه و طعم آن تلخ و
گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک فرو رفته و منبت آن وادی ... گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خرد کرده در
حوض سنگی نمایند ... میکنند و ... کرده میگذارند تا در ... گردد صافی زلال آنرا گرفته طبخ نمایند تا قریب بانعقاد رسد پس ...
آنرا ... با ظرف میریزند و این رخوالان مینامند و در ... آنرا بالایش میکنند اند ... و اجزای ... آن چند گرد ... میبندند
بانعقاد رسد ... و این را حضض مینامند و آنچه ... شنیده شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که ... سازند و در
میباشد بعضی مغشوش ... مجعول از برگ ... مقال و ... بیست و پنج مثقال زعفران بیست مثقال و دو ... یکجا
میسازند و فرق میان آن ... آنست که ... مایل بسیاهی ... آن مایل بسرخی و چون در آب حل نمایند ...
میباشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش اندازند ملتهب گردد و مجعول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و با آتش ملتهب نشود طبیعت آن سرد
و بعضی معتدل و در دوم خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن ... اندر ... آن جهت ورم باطنی ...
قلاع ... و ... سینه و سرفه و درد جگر و یرقان ... و ... گرده و مجاری بول و لهاة ...
و ... الآذن و قطور آن جهت منع ... رطوبات ... گوش ... جهت تقویت لثه ... غرغره آن جهت ورم حلق ... کحال
آن جهت ... و ... طلای آن جهت ... و ... مقعده ... جهت ... اسهال ...
و ... قانون ... الدم میکند ... مصلح آن انیسون و ...

شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض هندی است حضض هندی بهندی رسوت نامند ماهیت آن بعضی گفته اند که عصاره ایست فیل زهرج
ست و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت و نواح لاهور از شیره هلیله تازه سازند صاف باشد و در کتاب دیگر دیده
که در نواح لاهور و نگرکوت از شیره هلیله تازه شیر میسازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شد آنست که عصاره
دار هلد است که دار هلد تازه را نیکو کوفته در آب میجوشانند تا تمام قوت آن در آب داده شود پس صاف نموده مثل آن شیر گاو داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد
و با اطراف میبرند و بعضی گفته اند معنی رسوت بهندی اوت است زیرا که رس معنی عصاره را و او ته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبخ مرتب میشود
لهذا مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتیست بعضی شبیه ببرگ حلبه و خاردار و بعضی شبیه بجز فه خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بخندقوقی که بهندی کندوری
و بعربی کهبیره نامند و در با دینهای جوبی بزرگ کوبیده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بسر حد انعقاد رسد و بر برگهای ... لانی سبز بستی رنگ ریخته خشک
نمایند و با طراف میبرند و آن برگ کچل که برگ دار هلد است و رنگ رسوت تازه خالص زرد مایل طبیعت آن قریب بطبیعت کی است و گفته اند سرد و خشک است
افعال و خواص آن نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و نبوست و تسکین حدت خون و صفرا و حقی و فواق و اسهال بواسیری و دم
طحال و دفع سموم نافع و نوشانیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ کگرونده که گیاه هندیست مقدار نیم شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح آلیده
صاف کرده نیمگرم بنوشانند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و تجربه ما و طلا محلول آن در آب نیمگرم جهت جرب الکتفین و تحلیل اورام حار
و بثور مجرب اهل هند جهت اسهال اطفال در ادویه ایشان داخل مینمایند و میخورانند و حبوب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیله ای که ... کرده ... آن ...
که بهندی امولی گویند با ربع وزن آن زرنباد کوفته در آب برگ کگرونده سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند و بر بند انگشت ... خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم
بسته نگاه دارند عند الحاجت یکی بر دارند ... جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است فصل الحاء المهملة مع اللام حلاب بضم حاء مهملة و فتح لام
و الف و باء موحده ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن کنار ... جمع ...
ازرقه ... طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن ضماد آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بند رفته و ماندگی دست
... جهت خارش کف دست ... و مانع زیاده شدن آن جهت سیلان ... آب از آن ... حلبه بضم حاء مهملة و سکون لام و فتح با موحده
و ها و فرقه نیز خوانند و در کیلان ... بنجابی ... و باصفهانی شنبلیه و بشیراز شملیز و بهندی میتهی نامند ماهیت آن ... معروفست و گیاه آن تا
بقدر ... و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه صنوبری شکل ... متصل بشاخ و قاعده آن ... طعم آن مایل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن ...
و بوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن و در غلاف شبیه ... تخم ... و اندکی پهن و کوچکتر از آن و اندکی زرد رنگ و ریزه مربع اندکی پهن و غیر ... مستوی
و کوکو ... برگ آنرا نیز پخته میخورند و با گوشت ... باشد و بعضی ... طعم و کم شدن تلخی ... آن ... اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته ... و
... گوشت بریان کرده میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت ...
بارده ... و استسقا و سرفه بارده و ورم طحال و ... جگر و رحم و سرد ... مثانه و تقطیر البول ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با ...
و تخم آن ملین منضج و محلل ... معوی ... و ... مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد ... سینه و سرفه و ربو و ... بواسیر و اورام ...
و ... از سینه ... مطبوخ آن ... و آب آن ... جهت ضیق النفس ...
سینه و در ... خوردن آن ...
... جهت ... و ادرار بول و حیض ... خوردن آن ... جهت ... بدن و اصلاح حال گرده
... آن ... جهت ... طبیعت ... و ادرار حیض لیکن مفسد ... عرق و بول ...
و غیر ... ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی ... و تشقق بارد ... و در سیم ... و ...

اسقاط موی و سائر آثار طلا به و ضماد آن دوال با بوره ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن سدد و با آرد جو در ... و سر ... ادرار
حاره و عسل جهت بارده و طلاء آن جهت رفع چرک و نیکوئی رنگ رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت ... سیلاق و ... بقایای
ورم چشم و نطول طبیخ آن و بخور ... در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با سینه ... جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و سائر
سر با طبیخ آن جهت جودت موی و زوال خزاز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر امعا مصلح آن سکنجبین حامض و لیمون و کیلان آثار محرور
محرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جایز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفاناخ و با برگ خرفه و با بارتنگ نیکو مصلح است آن را برای محرور المزاج و روغن
تخم آن گرم و تند و محلل لطیف و ملین صلابات و منضج و ... جهت زحیر و اسهال و نخاله و دی موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و باد و دیه کامه جهت جلا
بشره موثر است حلبینج بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی است ماهیت آن دوائی
هندی شبیه بسورنجان مصری طبیعت آن در دوم گرم و خشک و گویند در سوم افعال و خواص آن انسا میدان آن جهت نقرس و در دمفاصل و زانو
و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و خلط غلیظ و قیام گرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مصلح آن کثیرا و
کاسنی است حلبو بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت بنطی است و باندلس حریف الاملس بحای مهمله و در بلاد دیگر عصا ...
و بعضی ... بجای جیم صاد مهمله و دیسقوریدوس در ... نوشته که آن را الیفوسطس و بعضی ... و بعضی اربوطالون نامند ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری و ...
و بسیار گره و شعبهای آن از گرههای آن رسته و برگ آن کوچکتر از با درنج و مفروش بر روی زمین ... آن از عنب و زیتون ... و ثمر آن ...
آن خوشه دار و بالخم و تخم آن از ... کوچکتر و برگ آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ده و سه سیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر پیوسته بهم شبیه بخشخاش ...
آن دو عدد و دو سیر بقدر کبوتر ... است و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل اورام
بارده و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مرة صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته اند جوشانیده برگ و ماده آن ...
و خوردن بیخ ... باعث حمل ... و آشامیدن برگ آن و حمول بیخ ... آن ... پسر است ... حیث ... آن ... با ... آن
منتوی ... حلتیت ... بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و تای فوقانیه بفارسی انگژد و انقوزه و باصفهانی انگشت گنده
و بهندی هینگ نامند ماهیت آن دو نوع میباشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آن را کوله بر نامند و منتن از انگوینه صمغ انجدان سیاه که
کرنیا ... نامند و بهترین آن طیب آن است و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بوی با تندی است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون مغشوش
آن رنگ آن سفید و بوی آن مانند بوی گندنا و طعم کریه باشد و گویند منتن آن بدین او ضاست و مغشوش با سکبینج و آرد باقلا میباشد ... آن ... طبیعت
آن گرم و در اول چهارم خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه سمیه افعال و خواص آن امراض آن آشامیدن آن جهت امراض بارده و بلغمی
مانند فالج و رعشه و صرع و ... و دوام ... و قتال الهیها و با فلفل ... جهت کزاز و با شراب جهت ... با سکنجبین جهت ...
و بلغم ... آن ... جهت فالج ... و گوش ... و دندان و حلق و حنجره و طلا به و معده و کبد و طحال و ... آن با عسل جهت قوباء
و نزول آب و بیاض ... جهت ... در ... و گوش ... کهنه و ... و با ... جهت ... گذشت ... که در ...
شده ... آن ... گرم ... جهت ... در ... آن و طلاء آن ... فالج ... آن ... آن ... جهت درد دندان
کرم خورده ... آن ... جهت ... جهت اخراج زالو ... بازرده ... جهت ... در ... و ... و ... جهت
... و ... صلق ... آن ... آب جهت ... صورت ... آن ... و ... کنده ...
با سکنجبین جهت ... جهت اسهال رطوبی و باد و ... جهت ... و قولنج و تحلیل ریاح ...
معده و ... بوی ... معده ... بدن و ... مقدار ... آن و با ...

۲۴۹

بقدر برنج تا مزاج که در جوف خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز نیز هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سددی و با آب بارتنگ جهت دفع جرب و دبیلات باطنی امراض رحم و اورام و قروح و تالیل و سموم و غیرها و اشامیدن آن با مر فلفل جهت گشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن و بر اورام بعد شگافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثه آن و ضماد آن با انجیر و نمک و سرکه جهت قوبا و قیر و طی جهت ثالیل و غدد و مسامیر و ضماد آن جهت داء الثعلب با آب خاکستر و آب دریا جهت شگاف عضو و طلای آن جهت زهر گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت سموم و منع مضرت پیکان زهردار و مانند آن و بدستور با نبیذ و خطیبا نا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و تیلا به گذاشتن اندکی از آن در مرهم جلیل باعث تقویت و نفوذ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصا که در روغن زنبق حل کرده بعد از آن در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و گاهی اشامیدن آن جهت تبلع الزیبق نشامیدن آن با کولات جهت شکوفی رنگ رخسار و نافع و مضر دماغ و جگر مصلح آن انیسون و مضر سفل مصلح آن کتیرا و بوی آن مضر محرور و نیز مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال بدل آن جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروق که نیم انجدان باشد بدل آن است و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ظرف آب گذارند مانع تکون کرم آنست در آن و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن و هم و بر سر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد گذارند آن را اصلا سبز نباشد و اگر یک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نحو ابداً مانند کفچها و دیوارها مانند درخت پیپل و بر که در بنگاله و هندوستان بر سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبرند لیکن اگر اندکی از نیخ اصلی آن باند باز سبز شود حلزون بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون بعجمی حیوانات صدف نشست و نوع کبیر آن بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکه بفتح سین مهمله و خفای نون و کاف و ها هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره دو تافی نمایند و بوق نیز میسازند و خر مهره که بهندی کوڈی گویند که در هند و بنگاله رواج دارد و لیه و غیرها بجای زر مسکوک خرید و فروخت میکنند و بیشتر در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و بعضی نیز کلان تر هم میباشد و بری آن کوچک است که چسپنده میباشد بگیاه و اشجار را مبرا نمی گذارد و آنرا از لغات فرو نامند صدف هم از آنهاست و آن که حلزون بحری آن حیوانیست شیح و ورقی و نمای آنها صدف و لبیس و صدف فارس و امثال آن و غیرها نیز در لغات همه از انواع حلزون اند طبیعت جلد بحری آن در دوم سرد و خشک است و افعال و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت و لبیس که در مصر ام الحلزون گویند از قسام بری آن تحلیل است لطیف و سریع الاستحاله و بحری آن و صدفی آن جهت منع جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم و مشروب و افع تشنگی و التهاب و صفرا و امراض حلقی و ادلی و الفنا و اکتحال سوخته مجموع آن جهت رفع ناسور چشم و طلای گوشت محروق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع رویدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در نیم گرم ظهور چشم نافع و بر سر درد و التهاب و سرخی سوزش و گرمی چشم و چون تازه آن بگیرند و سوراخ نمایند و بر چشم رویده در چشم بچکانند ازایل گرداند و چون بر پیشانی بمالند تسکین مواد چشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت ورم و التهاب آن نافع سوخته آن را با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث و فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و بامر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت خشک و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع الاورام و اخراج احاثات و نصول و ضماد آن با سرکه و سعوط و تقطیه و نفت و ضماد گوشت آن جهت ورم ملتحم و سوء التقبیه و جذب پیکان و ضماد آن و جذب و ضماد آن جهت ضماد سگ دیوانه و گزیدگی زنبور و طلای رطوبت آن که سوخته شد جهت زخم کرده نر دیک آتش گرفته باشند باعث صلب و نرم و التیام جراحات خبیثه و بدان و باد و رکسه نیز جهت التیام جراحات خصوصا عصب و گویند انجاصیت مفرح و اصلا زخم نیابند حلقا بفتح حاء مهمله و سکون لام و فتح فاء و الف ماهیت آن نوعی از بردی است که آنرا نیز نامند در

رویدواران حصیر و امثال آن بترتیب دهند و حلیفه که موضعی و منزلی است قریب بمکه معظمه بشیر میشود و طبیعت آن دراول گرم و خشک افعال و خواص
آن منشش سر به محرق بیان سه روز متوالی جهت قطع جذام و قروح ابریه و خوردن پنج درهم آن با عسل [illegible] کرده شده اقسام گرم معده و مهبا و مفتح سدد
کهنه اند با آب عسل نیز این اثر دارد و دراج کردن نباتهای آن که از آتش قروح کهنه باشند جهت [illegible] و تکرار آن [illegible] جهت [illegible] زیاده شدن
اورام رخوه نافع است حلق بفتح حا مهمله و لام و سکون قاف ماهیت آن عصاره برگ نباتی است مثل سینه نعیق و ثمر آن مانند خوشه انگور و دانه آن
مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد و بس سیاه و برگ آن شبیه برگ تاک و ترش و با گوشت آن را طبخ مینمایند و سرخ زند و عصاره آن را بنفتیم میگیرند که برگ
آن را در تنور میگذارند و چون نرم گشت رطوبت آن را افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آن را
در ظرف مسی میریزند و بعد از انعقاد خشک ساختن بر میدارند و با طرف [illegible] بند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن اشامیدن پنج درهم محلول آن در [illegible]
جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حرارت معده و عطش و ازاله کرب خمار سعدیل مقدار [illegible] تا پنج درهم فصل الحا مع المیم المهمله حماحم بفتح حا مهمله
والف و کسر حا مهمله و سکون میم حوق لبتانی است و بشام حوق نبطی و بعربی [illegible] و بفارسی گویند بستان افروز است و ترکی گویند [illegible] و بهندی کلغه
ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز خوش مینماید و مشهور بطلا
خطائی است و در تبریز گل باشقان طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص با قوت محلله و رادعه و [illegible] دماغ و زکام حار [illegible] ضماد جگر
آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آن را با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده پاک
سازد و تخم آن مقوی دل و برشته آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه و مصلح آن کندر مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ریحان
افروز است و روغن آن آب برگ آن را گرفته با روغن زیتون بالمناصفه بترتیب دهند محلل با قوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت
ریاح معده و طلای آن جهت [illegible] دماغ نافع است حمار اهلی بکسر حا مهمله و فتح میم و الف و را مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بضم کاف فارسی و سکون
دال مهمله و فتح ها و ها و دیگر [illegible] ماهیت آن حیوانیست معروف طبیعت آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص
لحم آن غلیظ و بطئی الهضم [illegible] خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع [illegible] و اشامیدن سم سوخته آن [illegible] مثقال نیز جهت
کزاز و صرع و بخور سم آن [illegible] جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف [illegible]
[illegible] قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید [illegible] کبد [illegible] و مثانه [illegible] و غیرها اشامیدن بول آن جهت درد گرده
و اشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین [illegible] و بخور سم آن جهت ولادت و اشامیدن آن جهت [illegible] و ضماد سم سوخته
آن جهت شقاق [illegible] روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل [illegible] و ضماد [illegible] بول آن [illegible] جهت خنازیر [illegible] جهت کجی ناخن [illegible] بیاض
آن و ضماد [illegible] آن جهت [illegible] قروح و التیام جراحات [illegible] گرم و خوردن آن و اشامیدن [illegible] سرگین حمار گیاه خوار [illegible] جهت گزیدن عقرب [illegible]
سر آن با روغن زیت موی را برویاند [illegible] و دندان آن را در زیر بالین گذاشتن خواب آورد [illegible] شیر آن [illegible] زائل کننده [illegible] بواسیر
چون بران بمالند و کودک بد خواب خوش گرداند [illegible] شیر آن در دندان [illegible] اشامیدن آن [illegible] کهنه حار [illegible] و دق [illegible] موی دم آن را
کودک [illegible] آورد و بول آن را بر کشتی که [illegible] ماهیان [illegible] آن بر اطفال جهت [illegible] اشامیدن
جگر [illegible] گوش آن مقدار [illegible] طفلی که بسیار گریه کند [illegible] و جالینوس گفته که طلای [illegible] آن سه بار تا چهار بار [illegible] دانه بواسیر
است و گویند عقرب گزیده [illegible] و چند قدم برود [illegible] چون در گوش آن بگویند که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد [illegible]
[illegible] را در کوزه [illegible] کرده بر آتش گذارند تا قریب [illegible] روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی [illegible]
[illegible]

آن جهت نشانه تیر مجرب دانسته اند شیر حلیب بعد توبه تدهین کنند و اندکی بجوشانند و چون نطرون و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال
آن با مارقطر حا ابن سهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث اخلاط سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدن خود را باخراج
سودا و ترطیب آن باستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد روز و دو از معده او نگذارد باید که مبادرت نماید باخراج آن
باستعمال قی و فرزجات یا شیافات یا حقنات مسهله تبریدی و تقویتی **حمار الوحش** بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معرب
گور است **ماهیت** آن حیوانی است معروف **طبیعت** آن گرم خشک تر از حمار اهلی **افعال و خواص** آن گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون خواهند
که استعمال نمایند که با نمک و زیت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض آن [illegible] و لعاب و لصمد تعلیق پوست پیشانی آن بسر و بازو جهت دفع
صرع مجرب دانسته اند بعضی گفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر جهت دفع صرع مجرب یافتم باید که همراه آن انگشتری
را تجدید و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت دفع گریه اطفال پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب دانسته اند [illegible] خشک کرده
آن با عسل و کتیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها دانسته اند مغز سر آن جهت زحیر بول در فرش و
چهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرفس جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد کمر و خصیه و قضیب آن [illegible] تقویت باه و طلای زهره آن جهت
دفع داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و قوبا دانسته اند مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی
حماض بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغریون [illegible] و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنگی بستانی آن را [illegible] و
بری آن را [illegible] گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود و برگهای آن شبیه به برگهاست آن را [illegible] حماض سه برگ و بعربی [illegible] و بهندی [illegible] گویند ماهیت
آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو نوع است نوعی عریض الورق [illegible] و آن را سلق البری [illegible] و بهندی چوکا و بلغت اهل [illegible] و نوع
دیگر رقیق الورق ترش و آن را حماض بستانی نامند [illegible] سرخی و ثمر آن خوشه دار [illegible] و تخم آن سیاه و براق و در غلاف [illegible] رنگ و طعم
[illegible] گل نکرده میباشد و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و در اول [illegible] خشک گفته اند و با قوت
قابضه **افعال و خواص** آن [illegible] جهت تسکین درد دندان [illegible] و مضغ و کبد خوردن آن [illegible] صفرا
و خواهش گل خوردن [illegible] و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب تشنگی و آوردن اشتهای طعام و دفع سمیت عقرب [illegible]
و پخته آن [illegible] جهت [illegible] باسماق [illegible] مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نمایند
[illegible] و اندکی [illegible] و آب انار دانه بران بریزند و تناول کنند [illegible] جهت خنازیر و ورمهای [illegible] و جرب و قوبا و با سرکه
جهت [illegible] نافع و ضماد آن با [illegible] و عدس جهت قروح [illegible] حماض [illegible] و تخم آن در اول
سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible] قلب و معده و کبد [illegible] و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب [illegible] یرقان [illegible] آن و گزیدن
عقرب جهت [illegible] جهت اسهال [illegible] و صفراوی و کبدی [illegible] جالینوس [illegible] تعلیق [illegible] بازوی [illegible]
و گفته اند جهت سم عقرب [illegible] موثر است چون کسی آن را [illegible] باشد و عقرب [illegible] متغیر گردد [illegible] و قند مقدار شربت آن [illegible]
[illegible] آن جهت اسهال [illegible] و یرقان [illegible] قطع خون [illegible] جهت [illegible]
با سرکه جهت [illegible] طلای آن [illegible] جهت خنازیر [illegible] جهت یرقان [illegible] و تفتیت سنگ گرده و مثانه [illegible]
الورق شبیه [illegible] آن را سلق [illegible] نامند [illegible] آب [illegible] برگ [illegible]
آن جهت [illegible] صفراوی [illegible] مفید [illegible] در افعال قویتر از بستانی [illegible] جهت [illegible]
[illegible]

۲۵۱

نافع و ماحی آن که در کنارهای آبها میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به بیلوفر و بیخ آن شبیه بیخ بید و تخم آن سیاه ...

سبز خوش طعم آن مانند ریباس و آنرا حماحم البقر و لق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است طبیعت آن سرد و خشک و قابض افعال و خواص

آن قریب به ریباس است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله سموم و توحش اثر های معقده و تفتیح آورد و طبیخ آن خوش دارد و ضماد

آن جهت جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ازدیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آنرا محکم سازد و دوام

اکل آن یرقان را زائل گرداند بدل آن لسان الحمل است حمام بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدانست ماهیت آن مرغی است

معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی و خانگی آن ملون بالوان و انواع و خوشرنگتر و خوش منظرتر میباشد طبیعت

آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرم تر و خشک تر و لطیف تر از خانگی و هر دو با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بچه اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر و بال

برآورده آن امراض سرد چشم و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر ... و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی

و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آنرا که تازه برآورده باشند ... آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت ...

ما نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن بجوشانند بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن ... مفید و طلاء خون آن بر پیشانی

جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد ... انشامیدن قدر یک قلاه از خون خشک شده آن و ریختن خون گرم تازه آن بر جراحات سر که با استخوان رسیده

باشند و اکتحال خون گرم تازه آن خصوصا که پر ... بچه آنرا بکنند که خون از آن برآید و در چشم بچکانند جهت جراحات چشم و کمنه و غشاوه و ظفره و شبکوری

نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و جالی و مفتح انشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة

مجرب و طلاء سرگین سوخته آن ... جهت ... و چون سرگین آنرا بسوزانند ... آنرا با آب ترب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و ...

کنند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس بارد و جهت تحلیل اورام صلبه ... جهت خشکی ...

با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و چون با آرد گندم و ... و قدری قطران مرهم ساخته شبانه روز بر برص

ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند و ازاله برص نهایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقاء و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول ... آن جهت

رفع آثار قروح نافع و سر آنرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچه کبوتر ... و گرم گرم بر موضع عقرب

گزیده ببندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن بسیار گرم انشامیدن خام آن جهت خشونت سینه و نیکوئی رنگ ... و چون طفلان ... تنها ...

بزود بسخن آیند و طلاء ... و آن با بیضه ... جهت ... و نیمرو آنرا چون در چشم کشند جهت نزول آب ... نافع و استخوان ساق

آنرا چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین

و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر یا ادویه حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه کشنیز ...

کاسنی و خیار تازه بعد از آن ... آبله در جائیکه کبوتران در آن باشند ... بالخاصیت مورث شفای آن ... آن ...

و ماهی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان و خدر و طاعون و ... است حماما بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف

است بنبطی و ... گویند ماهیت آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجری منشعب از شاخهای سخت ... و شبیه

پیوسته و گل آن ریزه مانند گل خیری ... آن شبیه برگ ... گل آن ... مانند و تخم آن ... و منبت آن

ارمنیه ... و این بهترین انواع است و نوع دیگر ... که در آبها میروید و در شام یافت میشود و مائل بسبزی و نرم و چون ... بوی آن شبیه ... باشد و نوع

دیگر ... مائل بسرخی و گل آن زرد و مائل بسرخی و بعد ... سرخ میگردد ... آنرا ... نماید

... و قوت آن تا ... سال باقی ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک ... افعال و خواص ... اورام ...

و اعضاء الغذاء و نقرس و غیر آن ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تقطیع و تحلیل اورام حاره و بلغمانی و با بابادروج جهت گزیدن عقرب و با موم جهت ورم

احشا و آشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سبر و رو مثقی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن و تسخین و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراگنده نمودن

ریاح الکبد و آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جگر مزمن و ورم رحم و سایر اورام و جهت امتلای دلمت نقرس و حمول و فرزجه آن جهت ورم مقعده و رحم و بدستور

جلوس در طبیخ آن گذاشتن پا در طبیخ آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده مفید و دخول کحال اشتها بنماید مقدار شربت آن تا

دو درهم بدل آن بوزن آن سارون یا عود یا قرنفل یا وج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس مصدع و منوم و کسالت آورد

مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون انزا باسدس آن دارچینی عرق کشند قبل بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قوی تر از حجر

و آشامیدن یک درهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تفتیت حصاة در مثانه و زنان مفید حمص بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله

بفارسی نخود و بهندی چنه ملطبی بوضم بضم با موحده و سکون ضاد و ضمای نون تا رچا نقطه هندی و بترکی بولچاق نامند ماهیت آن بری و بستانی آن بقدر

یکدرع و تا یک ونیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و برگهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پسته کوچکی در هر غلافی یکدانه و دو دانه تا چهار دانه

و بهترین حبوب ماکول است مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ دانه تازه آن کنشتا و بستانی آن نیز شبیه به بستانی و تیره رنگ تر کوچکتر و ثمر آن اندکی با تلخی تا تکی

بسیار و دانه و بری و بستانی اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم صنفی سرخ صلب ریزه دانه صنفی سیاه و صنفی سرخ مایل بسیاهی و بری حمص کرسنه

نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم و تر و خشک تر از آن و نزد ابو الطیب در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت

آن تا سه سال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ افعال و خواص بری آن تا می و فهم شده جگر و سپرز و گرده و مثانه و جالی جرب و مفتح و قوبا و بلین اورام بنا گوش و پستان

ضماد او با عسل جهت تنقیه قروح و جرح و جهت سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مسهل و محرک باه و مغزی و مدر حیض و طمث و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و ملین اعضا

اعضاء الصدر و الغذاء و امعد و تغذیه آن جهت سمن زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرسنگی او از کراهت کشتی و جهت با و مناسب شد و چون با آب آن تا شیر

بجای شیر آب با هم بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم شکم بسیار مجرب و آشامیدن

آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع از رطوبات و مفتح سده و شکسته بول و حیض و با لخاصیت جهت درد سینه و قروح شش نافع الکلیه چون او را

خیسانیده خام تناول نمایند و آب آنرا با اندکی عسل با آن بنوشند جهت ماده شهوت جماع یا روغن سیر یل گفته اند و خوردن حمص با نان

طعام معین بر هضم آن و چون هر سیاه آن ترتیب داده باسرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت علاج امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین دو

سیاه و در طبخ آن که سرد شده باشد جهت بو سیر و موی را بشود و سبز تازه آن بعد از فضول آن بنماید تعبیه آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع

روغن حمص سیاه گرم و خشک است و با قوت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و درد با ریاح بار د و جذام و سعال بیرحا نهایت مفید

و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ و خشار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و برص و کلف و سعال بسیار مفید و نخود سیاه مستعد حفظ حفیظ

حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قوی تر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و یرقان سدی و ورم جگر و تحلیل و جذام نافع و طلای آن جهت رفع

صداع و تسکین خمار و سعفه و خارش و کلف و خارش اعضا و تحبیی آنها و امراض مفاصل و تقویت موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال

ماه بعد از ماه هیجان ثالیل در پسر کن یک عدد نخود با لیده و گرفته و هیچ چهار در لته بسته از میان هر دو پای خود و یا آشنا انداخت است این با جانب عقب انداز و

آخر آن ماه ثالیل برطرف میشوند و حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و تقلیل شهوت و ضماد آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شکست

و کل قند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سایر افعال بوس و آشامیدن آب آن تناول نخود و نقوع مقدار شربت آن اکثر ابها هلیله صمع

الشوک حشا بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی حقیقت نوی اره لند سبت سه زرجان شو لیون و نیز بهندی مهندی نامند ماهیت آن نباتی است ورقی

ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده و در هند و بنگاله بقدری بزرگ است که ساق آن میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ انار و سورد و نازکتر و کوچکتر و نرم تر از آن

دو در اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبز تر و رعنا تر میباشد و میشود
و ثمار زیاده میباید در زرع و قلم هر دو میباشد و قطر آن بیشتر و گل آن که فاغیه نامند سرخ مایل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند
یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر فلفلی و فی الجمله ماما یا سپید و پوست آن نازک و خوشه دار و در جوف آن دانهای ریزه و گویند نر و ماده
میباشد برگ نر آن عریض تر و بزرگتر و برگ ماده آن کوچکتر و سبز تر و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن عنا تر میگردد طبیعت آن مرکب القوی مایل بسردی
در دوم خشک در اول گرم نیز گفته **افعال و خواص** آن امراض سرد چشم و دهان ضماد و طلای آن با برگ گردگان لنا صفه جهت بثور و خوره و شقیقه و صداع
ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و بازفت و با روغن گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی
و بر جبهه و صدغین خصوصا که آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع بخار سوداوی بچشم و مضمضه طبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف
پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم و تخضیب آن چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که خضاب کنید با حنا
تحقیق که آن شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل و نور بصر می افزاید و تقویت باه مینماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام نافع
و وبا و ... نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سنگ گرده و مثانه و عسر البول و رفع ...
آن و سقاط جنین و تا ده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و رویانیدن ناخن و ... ناخن که متأکل و بدستور نوشیدن
نقوع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند جذام زائل شود و قابل علاج دیگر نیست و ...
آب مطبوخ آن جهت ... و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام تا که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب و با آب برگ بید ... جهت شقاق ...
و در ... جرب و با گل ... جهت فتق و قیله ... و در آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ خشک کوبیده سرشته آن با سپیده جهت التیام قروح خصوصا
قروح گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن با ... و ...
با عسل جهت رفع انواع صداع قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و بتنهائی جهت فالج و امراض دماغی عصبانی و در ...
در رفع خناق و التیام قروح و با موم در روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخ آن و گذاشتن آن در لباس
موئینه مانع کرم زدن آن و برگهای آن نیز از این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل
مقوی موی و نیکو کننده رنگ حنا ... آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی محلل و رافع اوجاع و تمدد عصب و مفاصل است و در قرابادین
مذکور شد و گویند حنا مضر حلق و مصلح آن کثیرا و ... مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است **حندقوقی** بفتح حاء مهمله و سکون
نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره ماهیت آن حشیشی است بری و بستانی میباشد بری را بعربی ...
... و بیونانی ... و بسریانی ... و بهندی ... و بستانی را بعربی ...
... و ... این نوع نیز بنام بری مشهور است و ...
و سرخ میباشد سفید ... و ساق آن ... و برگ آن اندک پهن و طولانی ...
... و گل آن نیز ریزه ... و تخم آن ریزه مایل ... و رنگ آن ...
... و ساق ... و برگ آن نیز شبیه برگ ... سفید و در میان برگها ...
شاخهای آن شاخ ... و سر آن گل آن ... زرد ... و تخم آن ریزه ...
آن نیز شبیه برگ ... و ساق آن ... و شاخهای آن باریک ...
... و برگ ... طبیعت آن ... گرم ... خشک ...

ان امراض العین اکتحال عصارهٔ آن جهت غشاوه و بیاض چشم و امراض ... الغذا و لتحفظ ... اشامیدن آن با شراب جهت استسقاء و

و قولنج و مغص و سم سموم قتاله و ... و اصلاح اخلاط ثلاثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و تلیین شکم ... و بدستور ضماد برگ آن با اندکی روغن بریان

نموده و عرق آن نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید ... مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت اوجاع مفاصل و ... و اکثار آن ... در گرم

مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازه آن موافق ... و داب و ... اخلاط فاسد اینها و تخم آن ... باه و طلاء آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم

آن تا سه درهم و بری با برگ بزرگتر و ساق دراز تر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن و کریه الطعم و گل آن سرخ و آن را ... کوهی نامند طبیعت آن در دوم

گرم و خشک افعال و خواص آن اشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد ... و دفع ریاح و ... و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار

بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و خنوق و ... عصیر آن جهت تسکین الم عقرب گزیده موثر و ... و لسع و جلوس

در طبیخ آن جهت ... حرکت اطفال و بدستور ... و نیز ... جهت ... ضماد مغسول ... آن جهت تنقیه ... معده و

و مضر ... مصلح آن ... و تقویت ... بارده و تخم آن گرم ... آن ... و ... جهت ... از ... و

مقدار شربت آن تا سه درهم و ... مصلح آن ... و ... برگ و ... آن ...

سهولت وضع حمل آن ... و باید که بعد از وضع حمل ... و ... دستور الاطبا ... که چون ... سفید ... کرده آن ... گلاب ... و ...

کنند جهت ... مژگان ریخته ... و ... برگ سبز تازه آن ... و ... دوازده توله شیر گاو ... بخورند ... ایام ...

نماید و نیز خوردن ... آن را ... فلفل ... و ... یک فلفل ... و ... مقدار ... فلفل ...

رسد و ... که ... جهت ... امراض بارده رطبه و ... که ... یا در اول و یا ... و یا ...

... و ... آب ... و ... و ... دیگر ... و ... گشنیز ... در آخر ...

بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند ... بفارسی ... و ... گردد ... آن ...

... غول ... گویند ماهیت آن ... تازه ... سفید ... و ... آن سفید است طبیعت

آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه خشک نشده آن در دوم ... افعال و خواص آن ... کثیر الغذا و مسمن بدن ... مسدد و

... سده ... و ... خام تازه آن ... گرم مسدده ... آن ... و ... زنان حامله ... و ... و مولد ...

... و خوردن آب ... بالای ... خام تازه ... و ... گندم ...

... و نفاخ و بدستور مطبوخ آن ... و ... و ... و سائر ... اکتحال آن ... گندم سوخته با ... در ...

جهت جلای ... و آرد گندم ... که ... اندک ... آن ... کثیر الغذا ... و ... قطع ...

آن ... سوده ... مطلق ... و ... آن ... و ... فوائد ...

و خوردن ... و ... با شکر و بادام ... و ... جهت ... و ... بدن

و تقویت باه ... آن ... و ... با آب ... روغن ... جهت ... گندم ... با آب و روغن زیتون ...

تحلیل اورام حاره و با آب ... جهت اورام بارده ... و تحلیل اورام حاره ... و ... آن ... جهت ...

و ... جهت ... گندم ... و ... آن ... گزیده سگ ...

... آن ... گندم ... گزیده سگ ... سگ ... آن ... سگ گزیده ...

... آن ... جهت ... زنان ... جهت ... و ... اطفال و ... و ...

۲۵۵

و دستور اخذ آن در ادویه ان و قرابادین کبیر ذکر یافت حنظل بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آنرا القم نیز خوانند بسبب کمال
مرارت و بعربی کبست و بشیرازی گوشت و بکرمانی خرزهره و بلغتی دیگر خربزه روباه و بلغتی هندوانه ابوجهل و بهندی اندراین کاهیل و بلغتی [illegible]
ماهیت آن ثمر گیاهی است بقدر هندوانه کوچکی تا ریچ متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و ترتر
مستعمل شحم ماده آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن مائل بزردی متخلخل و نبات آن و ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون آن زرد و سبز
و نیم دربوته سبزی باشد [illegible] درهند و بنگاله بیرون آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز میشود اما بسیار کم و نادر و هیات آن اندک طولانی [illegible]
آن شبیه نباتات هندوانه و برگ آن از آن کوچکتر و زرد رنگ و بیخ آن ریاست قوت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند و چون برآورند
تا دو سال و باید که عندالاحتیاج شحم آنرا برآورده استعمال نمایند و اگر بیشتر برآورند فاسد میگردد طبیعت آن در چهارم گرم و در سوم نیز گفته اند و در دوم خشک
افعال و خواص آن محلل مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و امراض از اعضا نا بیدن آن جهت امراض سرباردمانند صداع و شقیقه و
فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزلات مزمنه مجرب و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان سعوط نمایند جهت لقوه [illegible] و قطور آن جهت درد گوش
و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن آن و سعوط آب تازه آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن [illegible]
جهت اسهال سودا و با افتیمون و اسطوخودوس و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داءالحیه و جذام و سایر امراض سوداوی و مضمضه بطبیخ بیخ آن در سرکه
جهت درد دندان و چون جوف آنرا خالی کرده و در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن آن که دو جزو آب
تازه آنرا با یکجزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده عصبی و قطور آن جهت دوی طنین و کرم گوش و مالیدان آن
بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید امراض معده و معا و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها
آشامیدن آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داءالحیه و داءالفیل و سایر امراض سوداویه و بواسیر و چون دوا [illegible]
بلغم نماید با شامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درشت آنرا در آب بجوشانند و بآن حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و مفاصل
اسهال نافع و مشیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن قاتل جنین و آشامیدن یکدرهم از روغن آن [illegible] جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و معا
و ضماد آن با زهره گاو و بر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنه آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن [illegible] شحم خشک آنرا در آب بجوشانند
و با یکرطل روغن بلغم نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آنرا بریده فاضل و جوف آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت بگیرند و در دیک اجاغ دفن نمایند
تا یکهفته سبوسک نوزده پس برآورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام و اگر سبز تازه آن جهت عرق النسا و درد مفاصل
معده و کلیه مغز و پوست و دانه آنرا چون بکوبند و بیاشامند همچنین مقدار زیادی که هم آن اخراج اقسام دیدان نماید و آشامیدن آن ضماد آن چند مرتبه
بامهات جذام و توقف شدید آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقاء و داءالفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی
چند جا از بدن او را مار گزیده و نیشها داده و هم آنرا بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا بریده چند بار چه عرق که بفارسی روغن نامند و مثل فرو برده
سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و در دیک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته سبوسک نوزده پس آورده عروق را از میان آن برآورده خشک نمایند و قدری
حاجت با بلیمو سائیده بر کلف و بهق ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میگردد مجرب است ضماد برگ آن با آب [illegible] جهت قطع سیلان
خون منفجر گویند موثر است و تخم آن مسهل و مقی و موذی دوار و چون بکوبند و در آب تر کنند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با شیر [illegible]
بجوشانند بخورند جهت فربهی بدن مفید است و چون حنظل را سوراخ کرده دانه های آنرا بیرون آورند و روغن تخم در آن بریزند و سوراخ آنرا ببندند و حنظل
را در خمیر بگیرند و در زیر آتش بگذارند تا چند روز بخورد و خضاب نمودن بالا و آشامیدن آن و حمام جهت سیاه کردن موی و منع سفیدی آن
[illegible]

و در دوم ... زائل گردد و مقدار شربت آن ... تا ... و گفته‌اند که زیاده از ... باید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند [illegible]
سردی هوا و زمستان و دیگر با ... استعمال آن جایز نیست ... [illegible]
... و امراض ... و مفتح ... [illegible]
... و اغذیه غلیظه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
آن ... فصل ... [illegible]
... [illegible]
... پوست آن ... [illegible]
گرم و تر در ... رطوبت آن زیاده ... افعال و خواص آن گوشت آن ... مصلح آن ... [illegible]
و پوشیدن پوستین آن موافق ... [illegible]
... [illegible]
... آن ... برگ آن مانند برگ بید ... [illegible]
... [illegible]
پوست ... [illegible]
و درخت ... آن بزرگتر و برگ آن ... [illegible]
آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن ... تقطیر البول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن ... [illegible]
آن ... تقطیر البول نافع ... [illegible]
... آن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و داء الثعلب و داء الحیه بار و غن زیتون محلول خنازیر و با سرکه [illegible] داء الثعلب و داء الحیه النوم طلائی پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز [illegible]

کرده گذاشته باشند جهت [illegible] کهنه بسیار موثر الجذام و الثالیل چون سر و دنباله و زهره آن در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان نمایند

ازاله جذام و ثالیل سریع الاثر و حمی تعلیق دندان که در حال زندگی از آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت تب و تعلیق شاخ مار سیاه جهت

تب موثر الرحم و البواسیر تعلیق پوست آن که هر سال می اندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق میباشد بر [illegible] زنان موجب [illegible] ولادت و بخور آن مسقط جنین

و جفت و [illegible] بواسیر البرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب نوشته اند و [illegible] طبیب گفته که چون تخم مار را

و دنباله آن بکافند و حشای آن را بر آورند و بجای آن نشاسته [illegible] خشک که با آب [illegible] نرم کرده باشند پر کنند و [illegible] را در تنور [illegible] گذارند تا پخته

شود [illegible] را بر آورده بر برص ضماد نمایند [illegible] [illegible] ملک [illegible] مجرب است [illegible] [illegible]

خورده باشند مداوای [illegible] گزیده [illegible] و زهره آن خورده است [illegible] [illegible] تحت [illegible] بیان [illegible]

آن [illegible] است که اند [illegible] گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] آن با سرکه [illegible]

ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است فصل الخاء مع الالف خاماسوقی بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و قاف

و کسر قاف و بالف یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی [illegible] یعنی [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] آن

[illegible] انگشت و [illegible] روی زمین [illegible] برگهای آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن گرم و خشک در اول سوم افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن و چون [illegible] آن را

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] خانق النمر [illegible] قاتل [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خانق النمر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قاتل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افعال و خواص آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن را خورده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قاتل النمر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سرد و خشک افعال و خواص آن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲۵۸

...و سل و شیوم ... و آنها ... سموم آن کشنده ... و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج آن ... تریاق ...

... یا سکنجبین یا قیصوم و یا ... و ... با شراب ... فصل ... خا معجمه با الموحده

خبازی بضم اول و فتح بای موحده مشدده والف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و بترکی ... و ... گیاه ... و بشیرازی خطمی کوچک نامند ماهیت آن ... گفته که سه نوع میباشد یکی ... و آن مخصوص ... و ... است و دیگری ... و نوع سیم ... و آن مخصوص ... خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص ... است ... و ... آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن ... و ... مخصوص ... برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور و اندک ... و ... آن ... و بعضی نوع ... بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب ... پوست ... و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی ... و ... اندک ... دارد و چون خشک و کهنه شود ... دیده شده که برگهای آن ... و گل آن کوچک که ... و ... بستان میباشد ... بسیار بلند ... و ... اندک ... گل ... سرخ مائل به بنفشی ... بعضی ... کوچک و گل خطمی ... و بعضی سرخ و سفید ... ذکر خواهد شد طبیعت آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت ... بعضی ... مائل بحرارت ... افعال و خواص آن ... و قوت ... و ... و ملین طبع ... و نفع ... کبد ... و ... کننده ... و ضماد برگ آن ... با نمک جهت ... و ... جهت التیام ... الکبد و اورام ... و ... ضماد سائیده آن ... جهت ... حاره و ... زنبور و ... عسل ... و با روغن گل جهت ... و با ... جهت ... و ضماد ... آن با بول ... جهت ... و ... الکبد و ... البول و ... سموم ... آن ... جهت ... و رفع ... و ... حرارت ... و ... جهت قروح امعا ... و قروح مثانه و ... و ضماد ... برگ آن جهت ... بهم ... برگ تازه آن را سائیده و با ... برگ تازه ... بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم ... و مرق ... و ... بارده ... و ... مقدار ... آن تا پنج درم و تخم آن سرد و تر ... و ... و ... جهت ... و ... و قروح مثانه و رفع ... و ... و ... و ... معده و ... آن جهت ... و ... و ... و ... و ... آن ... و ... و ... مقدار شربت آن ... و ... آن جهت ... و ... و ... و ... و ... آن ... و ... و گل زرد ... سیاه و ... و ... و ... آن ... طبیعت آن ... و ... و ... و ... و ... آن ... و ... و ... جهت ... و ... آن ... و ... جهت ... و ضماد ... جهت ... و ... آن ...

خرشف بضم اول ... با موحده ... و بترکی ... و بهندی ... و بانگریزی ... نامند ماهیت آن ... کنگر ... و ... و ... آن ... و ... و ... تازه ... و ... آن ... معتدل ... و ... آن ...

۲۵۹

[illegible]

و انواع این بسیار است و اگر خمیر آن خوب سرشته باشد با شیره خشک کرده و دو ... ترتیب ... بسیار سفید و بران زده ... [illegible]

کمتر [illegible] و بعد از آن ... و بیرون ... و بعد از آن ... ولیکن ... [illegible] ... گرده ... [illegible]

بطبیعت ... [illegible] افعال و خواص آن نان گرم ... [illegible] ... سریع ... [illegible]

تازه ... سریع الانحدار ... [illegible] ... قلیل الغذا ... [illegible]

... [illegible] ... کثیر الغذا ... [illegible]

... [illegible] ... خبز الحواری بفتح حاء مهمله و واو و الف ... [illegible] ... که در گرفتن سبوس آن ... [illegible]

... [illegible] ... و در روم و فرنگستان را [illegible]

... [illegible] ... افعال و خواص آن سریع الانحدار ... [illegible]

... [illegible] ... خبز السمید بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال ... [illegible]

... [illegible] ... کثیر الغذا ... [illegible]

... [illegible] ... خبز الطابق بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن ... [illegible]

... [illegible] ... سریع الانحدار ... [illegible]

... [illegible] ... و سکون ... که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده ... [illegible]

... [illegible] ... کثیر الغذا ... خبز الفرنی بضم فاء و سکون را ... [illegible]

... [illegible] ... و دیگران ... [illegible]

... [illegible] ... در تنور ... [illegible]

... [illegible] ... گرم ... [illegible]

... [illegible] ... گرم ... [illegible]

... [illegible] ... گرم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... گرم ... [illegible]

... [illegible] ... شهرهای ایران ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

261

دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله دان بفارسی نوش و ریم آهن و بشیرازی ریمه و بهندی لوهه کا کوه [illegible] آهن و مدبرانرا [illegible]

و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا و بهندی نامند ماهیت آن چرکیست که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین جهت [illegible]

آنست یعنی سائیده و در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش [illegible]

باید که بشد طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن [illegible] مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و [illegible]

و جهت بواسیر و طحال [illegible] قطع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و استرخای معده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک

الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش [illegible] جهت تقویت [illegible] الباه با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهت تحریک باه مرطوبین و [illegible]

با سکنجبین جهت [illegible] ادویه قتاله [illegible] با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم [illegible] جهت نزف الدم رحم [illegible] ضماد آن جهت تحلیل [illegible]

[illegible] چون آن را بسته با آب عسل [illegible] در روغن زیتون بقدر انگشت [illegible]

تا ثلث روغن بسوزد [illegible] عسل لعوق سازند و هر روز دو مثقال از آن تناول نمایند جهت تقویت [illegible]

[illegible] چون با روغن زیتون [illegible] و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی بقدر [illegible] از آن تناول نمایند [illegible]

عسل مقدار شربت آن تا دو دانگ و زیاده از آن مجوز نیست و از خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن براده آن هم میرسد علاج آن نیز [illegible]

طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین ذکر یافت [illegible] بفتح دال مهمله و با و سکون باء موحده نقل [illegible] طبیعت آن لطیف [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] مثابه [illegible] طلای آن با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران مجرب [illegible] الرصاص [illegible]

صاد مهملتین و الف و صاد مهمله نقل قلعی است طبیعت آن بغایت سرد و خشک و قابض افعال و خواص آن مغسول آن جهت التیام جرح جهت چشم و [illegible]

باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر و مانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص [illegible] بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده [illegible]

بهترین آن سبز رنگ [illegible] طبیعت آن سرد و خشک بغایت قابض و با قوت جاذبه و مجفف افعال و خواص آن طلای آن جهت قروح چشم و [illegible]

و جرب و بواسیر و ناصور و التیام جراحت و بدستور [illegible] جهت [illegible] بضم نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله نقل [illegible]

مس است و در قوت قریب بجنبت الحدید و از آن ضعیفتر و ملطف و جالی و در ادویه چشم [illegible] مستعمل و خوردن آن سم قاتل است [illegible] بضم حاء معجمه [illegible]

با موحده مشدده و بشیرازی [illegible] خاکستری بتر بیزی [illegible] و بستر کی [illegible] در بازندران گیاه آن را [illegible] نامند و در هند [illegible]

بجوب [illegible] ماهیت آن تخمی است ریزه و اندک [illegible] و دو نوع میباشد یکی ریزه و رنگ آن مائل بسرخی و طعم آن اندک مائل بتلخی و دوم از آن [illegible]

و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و هر دو خودروی دشتها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود و در ایام بهار و گیاه نوع صغیر آن یک وجب [illegible] نهایت [illegible]

نوع برگ آن طولانی شبیه ببرگ [illegible] و تند طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلاف باریک [illegible] بر اطراف شاخها رسته و گیاه کبیر آن تا [illegible]

و شاخهای آن متفرق [illegible] و برگ آن بزرگتر [illegible] و تند تر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تند تر از اول [illegible] طبیعت نوع صغیر آن تا [illegible]

دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد افعال و خواص آن مبهی [illegible] و مقوی معده و هاضمه و جهت [illegible] و نیکوئی رنگ [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] با برودت [illegible] جهت [illegible] سینه و ریه و بانسیس [illegible] کرده [illegible]

آن [illegible] چون ده روز هر روز دو مثقال آن با چهار مثقال [illegible] نمایند و صاحبان سودا و مزاج [illegible]

و هم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه [illegible] با گلاب و یا آب [illegible] گردد و [illegible]

[illegible] تا آخر [illegible] و جهت [illegible] با آب برگ کاسنی تازه [illegible] ضماد آن جهت قروح چشم و ورم [illegible]

و [illegible] ورم [illegible] آن و [illegible] جهت [illegible] و جهت [illegible] ضماد آن جهت [illegible] آن [illegible]

شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن دو وزن آن باد و بستهان ما تهدان تودری است که بزر انجم نامند کسانیکه شبه را بزر انجم دانسته اند اشتباه کرده

کرات ان را و اقع شده و صحیح آنست که غیر آنست خبیص الخبیص بفارسی خاگینه نامند و با سبزیها گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و باد و حلیبی و قولنج و

وادویه باهیه مقوی باه است خصی الثعلب خرء الثالثه خرما نباتی مثانه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و ضبا البقر نیز گویند خرء الحمام

خا معجمه ضم نامی مثلثه و واو و تا و الف بلاکه مخفف خاتون ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند

آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدنی و از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود

و استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون برابر آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سائر استخوان

بدن آن و ابن الدوله گفته که شاخ آهو مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه

که مولف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود و خوردن بیضه آن بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث فاقه

و بدل آن جهت قطع انار سنگ ان آن جهت ابو طاهر ضماد امیفیدا [illegible] آنچه نوشته که اسطالطیس گفته در لغت که آن طایری است عظیم الجثه

بلاد چین و بلاد ترک نیز هم میرسد کسی زنده آن را ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و بیخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن

حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و بی طرف شود و دیگران گفته اند جائیکه بهم میرسد در ترکستان و تابستان

آن سموم بسیار است چون بوی سم را بشنود حذر کند و بمیرد و بدین استخوان آن را اگر نیز بد از آن طرف قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدین استخوان بوی سم

از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدین علامت مسموم گردد که مسموم است و بدین استخوان آن را بسیم کل [illegible]

و بار از استخوان آن بگریزد و تریاک آن نزد ترکهم حیدر از ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت استخوان پیشانی حیوانیست که در بلاد ما شنیده

و شب بیت آدمیان بدانک آنست که چون نزدیک به سم برسد عرق کند ابراهیم سندی حکایت کرد که یکی از ثقات که با طرف بلاد چین گشته بود

چنان نقل کرد که با طائفه در صحرای چین گشته بودم تا روزی از روزها وقت استوای آفتاب چرم خورشید از چشم ما غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدم چون

اهل چین آن حال را مشاهده کردند بسجده افتاده و سرها به سجده بردند تا آفتاب پدید شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان این سوال کردم

که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه پرده آفتاب پدید آمد آن عظمت خدای ایشان است و سجده خداوند خود را کردیم

چون منتقل ایشان خدا را شدند و مشتاق آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغیست بغایت بزرگ و ماهیت مسکن آن بیابانهاست میان چین و بلاد ترک

است و در آن بیابانها فیلها و وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل آن شهر بدانجا نمیروند و طعام آن مرغ آن فیلها میباشند و آنچه از آن گویند که آن طایر نیز عظیم است چنانچه خاتون چنانست که

کوفی خاتوان و اصل خفون بوده است و در لغت ایشان آنکه در لغت پارسی متداول شده است مولف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده

شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سپید و سرخ و خطائی رنگ دار و از آن نگین میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است خصی الحمار

بلغ الکراث المهمله خرء الحمام بفتح خا و را و الف و کسر طا و الف و الم مهمله میکوین بادنجان نباتیست مانند مویز الارض نیز و بهندی کنجه و نکسه نامند

آن گرههای سرخ طولانی است که در زمین های رسناک حضر موت مانند پنجها و در سرگین ها دیگر ها که بارش شود و در اوائل سرمای نیز بهم میرسد طبیعت آن

در اول گرم و تر و بار دیت تجربه فعال آن خصی الثعلب الات البول است مایند در سیم سائیده آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت

قوت باه بسیار مجرب الخلق والاصداد الات الغذا و غیرها چون سائیده آن در روغن کنجد جهت فتاق و سرفه کهنه بغایت از سوده و سحوق آن با روغن

با دام با بچاه جهت قوت و حیا و البام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر الولادت و دفع سنگ گرده و مثانه و با شیر یا خمیر رنگ بدن یرقانی و سیلان [illegible]

الاذن قطور ملیسوف آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و بارتیه در گوش مخالف نیز مسکن و جهت آن و چون بران نمک سپید و آبکه از آن بهم رسد

در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع التحلل و ضماد آن جهت ورم حلق و ابهاه و منیز ۲ و ا بدای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب

باشد شبانه روزی بخورند و نگذارند و دستور جهت ... شافی موثر و با عسل ... جهت استحکام ... که در جای خود ... باشد و جهت ... و تسکین
اورام حاره و بادام ... و دانه زرد آلو جهت ... و طبیخ آن جهت ... آن با زفت و برگ کدو جهت ... کردن ... موثر و طبیخ آن با ... زنده
... و در این باب مجرب یافته اند و چون با عسل و نبات در دهان ... نمایند ... آن جهت ... سعده ... در جایی یا در ...
... نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ ... که شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود ... از آن برگها در گودی کرده خاک و آب باران بریزند
... و ... پیدا ... می آورند و ... شبیه ... است ... که ... بسیار ... ببندند
گرد و خاکستر آنرا جمع نموده ... و در میان آن ... که ... کرده ... بسایند ... آن تریاق سم ... افیون است و چون در طعام
سموم اندازند ... دهند قوت ... نگاهداشتن آن در دهان ... سموم ... امقان بفتح خا و راء مهمله
والف و فتح میم و قاف والف و نون ماهیت آن گیاهی است ... و بویا ... سنبل الطیب ... آن ... طبیعت آن در اول گرم و خشک

افعال و خواص آن ... و ... مانند سنبل الطیب ... ماهیت آن
دو نوع میباشد ... آن ... گیاهی است ... شبیه ... و گل آن سرخ و ساق آن ... انگشت ...
و چون ... پوست آن ... و ... آن شبیه ... و ... و ... آن غباری ظاهر میشود و در ...
آن مانند ... و ... آن ... و بهترین آن ... معتدل ... است که ... گردد ...
... و چون ... اول زبان را اندکی ... و پس ... آن ... ظاهر گردد ... و چون ... از آن
گردی بر آید ... گوشت ... زیرا که ... آورد و طبیعت آن در ... سوم گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... و ...
... و ... فالج و ... و ... بارده ... و ... و ...
آن ... و ... آن ... جهت ... و ... آن ... فالج ... و ...
و ... و ... آن ... و ... چون ... و ... کلاب و ...
با گوشت ... کند گوشت را ... و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند ... آن در ... خمیر ... و ...
... اندکی ... و ... آن ... مقدار ... آن ... مثقال ... مثقال است باشد
زیرا که زیاده آن ... و ... کننده ... زیاده ... آن ... مذکوره ...
شده ... طبیعت ... و ... گرم ... و ... مانند ... و ...
... و گفته اند که ... آن ... است ... و بهتر ... است که ... آب باران ...
پس صاف کنند و بیاشامند ... مقدار ... آنرا ... نموده ... آب باران ... و ... آن ...
و یک ... صاف نموده ... آنرا ... کرده ... عسل صافی ... بقوام آورند ... آب گرم بیاشامند
و گفته اند که ... قوت ... است باید که ... و ... کردن ... و ... استعمال ... نمایند ...
... و بهترین استعمال آن ... است که ... کنند ... را ... و در آن ... و ... بگذارند ...
... آب ... و ... و بعد از آن ... بیاشامند و ... گفته اند چون کسی آنرا خورد
باشد ... و ... گیاهی است ... آن ... و ...
... که از آن ... آن کوتاه ... و گل آن ...

۲۶۳

سفید مایل بسبزی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه فلفل و تخم آن در اسهال بی مضرت است و اصل آن تلخی بیخ آن از جرق سفید کمتر و لیکن
در قوت تندتر و پرخطرتر طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مره سوداء و بلغم و صفرای آمیخته بابلغم و جذب آن از عمق بدن جهت
امراض بلغمیه قوی تر از سفید و در جمیع عللی که سفید مستعمل است مؤثر این اسهل و اسرع التأثیر در امراض الرأس و المعده و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزلات
مزمنه نافع است در جذام و سینه و شقیقه سفید و خشک و مثانه و رحم و چون در شیر یحی تا چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس طبخ نمایند و آب آنرا بنوشند
چندان مضرت ندارد و با جمیع جهت شقیقه بالان کردن باعث تغیر مزاج می شود و سبب تغیر مزاج جوانی و غیر در طور یابد مزاج ازیقا مضر و مضر گردد و مصلح آن کثیرا و صمغ و
دو قو و قطر اسالیون و قو دنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده و بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بدل آن جربق سفید و گویند یا در ریوند
چهار دانگ آن و عاقرقرحا و یا ماهی زهره و بوزن آن با ذریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است القم چون با کرسنه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد
دندان را ساکن گرداند و بجور آن نیز همین عمل نماید و بعضا الغذا آنرا میدن آن با دواهای ملطف و مفتح کرم معده نماید و بوی سکنجبین بخیسانند و با شیر شیرین بپزند
صاف کرده بنوشند و با مرق مرغ میآشامند اسهال بلغم و صفرا نمایند و گفته اند دافع سوداست از جمیع بدن و استفراغ صفرا و بلغم نیز نماید زیاده از قوت بیاشامند
در ذیت آن نیز و الجدوح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زاید فاسد جهت فاسد و صلب نافع است و قطور فتیله در قرحات ماسه
سفید نیست و پاشیدن طبیخ آن در موا اضع مالوف حشرات و چون گندم و مثال آن را در طبیخ آن بخیسانند و قاتل هر طیور و حیوان است که بخورد و چون با
با موم بکنند در قدرت و با آب و در و غن بیامیزند و بر جرب بمالند زایل گرداند و گویند چون نشر یک درخت انگور برویانند از انگور آن اسهال نماید ..
اسهال نماید جرادل بفتح خاو سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی ... نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ ترب و کرچکتر از آن و ...
... بوی و ساق آن ... و گل آن زرد و تخم آن مدور سرخ و تند طعم و بری و بستانی می باشد بری آنرا ... و بستانی ... و برگ آن ریزه تر از
بستانی و تخم آن مدور سرخ و ... کوچکتر از بری و نوع سفید آنرا ... و نوع دیگر تخم مدور سرخ تند طعم
... گویند و ... رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و با دبنیت ... مستعمل است طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن ... اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و معده و سایر اعضا ... مفتح سدد ... امراض ... المعده و الکبد
و الطحال و غیرها جهت امراض بارده ... و ... عرق النسا و فالج ... و ... سده ... نزلات بارده و ... ذکاء ذهن
و تقویت ... آن ... و جگر ... آن ... جهت ... نزله بارده ... جهت
صداع ... دماغ ... جگر و طحال و سقوط آن ... جهت ... خناق رحم ... جهت ...
و اکتحال آن ... جهت ... و قطور آب مطبوخ آن ... جهت ... در گوش ... جهت تسکین ضربان و درد ...
... و جهت تخم تازه آنرا بکوبند و عصاره آنرا گرفته ... اکتحال آن جهت امراض ... نمایند ...
... آن با ... در گوش جهت ... و ... آن با ... جهت ورم تحت زبان ... و ... آن ... درد ...
... جهت اخراج ... جهت تسکین ضربان و درد ... جهت ... و ... جهت ...
... نمایند و ... بالند ... اسهال ... جهت ... اسهال ... و تقویت باه
... جهت خناق رحم ... معده ... جهت ... و ... آن با ...
... عرق النسا و داء الثعلب ... جلد ... بارد ... جهت ...
... جهت تحلیل ... و ... آن ...
... و ... آن ... جهت ... جهت ... تخم آن ...

ودرم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برگ تازهٔ آن و یا تخم آن با چغندر و حیاریٔ بری بلیس ازتی باعث تقطیع بلغم و مهیا کردانیدن ادرار ای
و فتح سده ها و بستود مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدد عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از آن حاد و تریاقی و محرق و جالی بلغم بقوت و محرق معده و کبد نماید
باید که همیشه بیان نماسند و بسیار بهم بتنهائی نیز بلکه با اغذیهٔ غلیظه تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و با دام و سرکه است و صاحب تذکره گفته که قوبا را که بهم چیز زائل
نگردد چون بعد از حمام حرف را سائیده و قوبا را با پارچه خشنی بقدری بمالند که خون آلوده گردد پس بران بمالند و آب بسیار از آن جاری شود و صحت یابد و
بخور آن گرم را نیز اثبات حشرات و هوام و رازی گفته نشیدن آن در سوراخ مار باعث هلاکت آنست بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرف مضر محرورین و مورث تشنگی
مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی با نمک ماهی و با بوره مصری بیان ماسند و زیاده از درمهم کو بیده که مقدار شربت آنست و بجد ربهم تخمیر کو بید
آن بحب العرض و فرجه وارشد و بکنند استعمال ننمایند و چون در آبها تکو بند از تدمنه جوشیدن آن کند و در گیلانات تا مسر که شیرین از آن ترتیب دهند و روغن آن که
بستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف محلل و شامیدن آن جهت تفتیح سدد عصبها و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تبهای مزمنه و خناق رحم و
قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلای آن جهت درد دندان و خناق رحم و درد کهنه و تحلیل اورام صلبه و سایر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا درمهم است
حرف قطاة القطا بفتح خا و سکون را مهمله و فتح قاف و طا مهمله و الف و نون و بهندی بنرا نامند ماهیت آن گیاهی است که اکثر در جنگها مانند بادام و زیتون و سدر و غیر ها
می روید و بر آنها بپیچد و بر زمین نمی پیچد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و مایل باستداره و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و با بجملها بیات برگ و گیاه آن بحسب اشجار مکون
بر آنها مختلف می باشد طبیعت آن نیز اکثر سرد و خشک و با قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سدد و محلل
شامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه و یک اوقیه آن جهت سنگ مثانه و گرده و شکستگی استخوان و رفع عضل و قطع نفث الدم و زخم تیج و درد برگ آن و محرق آن نیز جهت قوبا
سرشته طلا که قوبا را با بول و نمک بخدی بشویند که خون آلوده گردد پس بمالند و گویند مسهل اخلاط محققه و بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار نوشته اند
آنچه بر درخت مغیلان هم می رسد تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بد شوار نشامیدن آن جهت بواسیر و اسهال که عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید
روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب گرفته و در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر ببندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بد شور آنچه بر درخت سدر که کنار
نامند و درخت انار نیز و آنچه بر درخت بیل نکون باید چون با شیر گاو ذات یعنی سیر ده روزه بیاشامند بن گرد و مخصوص که درحین اخذ قمر در منزل اشرطین باشد
بضم خا و فتح را مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است یعنی فرح ماهیت آن از اد و یه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی محرم است و آن گیاهی است که در بیابان
و مواضع سایه دار می رود و برگهای آن باریک و طولانی و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگهای آن متفرق و اهل فرس آنرا التفلیم بسیار می نمایند
آن مائل بگرمی افعال و خواص آن جالی و مقوی دماغ و مسموم و زیاده کننده عقل و فهم و نظارهٔ آن مورث سرور و فرح و نگاه داشتن آن در کلاه باعث
محبت و دوستی و باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند شبیه بر مصطکی
می باشد و در روز انبو بیند موجب نیکو و سرخی رنگ و حسن و قبول و رفع نقص است و بعضی آنرا اسراج القطرب و بعضی قوالحالب و یونانی اسطوطون نامند و بعضی تخفیف را
یعنی قسمی منی مشمول دانسته اند حرنوب بضم اول و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و با موحده و بفتح اول نیز آمده ماهیت آن بستانی
و بری می باشد بستانی آن درختی است عظیم بزرگی گردکان و برگ آن بسیار سبز املس مائل بتدویر و ضخیم و هر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن
زرد و غلاف و علاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانه های آن شبیه با قلا و بقدر عدس و شیرین طعم و تنکابن کرنب و در مازندران و گیلان لاکری
نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوة و پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن دبس و شراب بسیار
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک با قوت قابضه و مسهله بعضی خصوص تازه آن و بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم افعال و خواص آن ملین طبع و حابس
اوجاع سینه و تقویت معده و تسخین بدن و تولید خلط جید اگر هضم یابد زیرا که بطئ الهضم و نفاخ است خصوصا تازه آن که یکسال بران نگذشته نماید و باد شکن
ادرار بول نماید و چون دو مثقال شیر کنند شیر را لذیذ کند و تنها بعد طعام آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با انیسون جهت استسقای و رفع فتق و ضیق

آن جهت ضربه و سقطه و مثال آن و تاليل و چون تازه آنرا بر تاليل بمالند آنرا زايل سازد و چون يك پارچه از دو پارچه تخم آنرا بر تاليل بسيار بمالند آنرا قطع نمايد
و تخم آن سرد و خشك بسيار قابض و محلل اورام و جهت بثور و مقعد و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف عصا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن توت آن هر یکی
قرط و شربت عصفص منقال شربت آن تا پنجدرهم است دوم بری آن ثمر خاریست بقدر ذرعی و شاخهای آن پراگنده و خارهای تند و تیز و گل آن زرد و چهار
دو ثمر آن شبیه بکچهه کوچکی و در قعر دو برگ آنرا دو کنامند و خرنوب نبطی مراد ازان است طبیعت آن در دوم سرد و خشک بسیار قابض افعال و خواص آن مقوی
مقعد و قاطع نزف الدم از هر عضویکه باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و حیض و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه بسفوف آن جهت درد دندان و استحکام آن بود
مبیخ نبات آن قاطع و دندان کرم خورده است و محتاج بکندن آلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی است و طلای
آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند در آب بخیسانند و جامه رنگین در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند حمرو
بکسر خا و سکون را مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و بشیرازی کنتو و ترکی کرچک و بهندی اریند نامند ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ
مایل بسفیدی و دوم قویتر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شرفها از آن بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و ازان بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن
خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت طبیعت آن
در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی جلد بارد و منقی عروق و مقوی عصبا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض
بارده عصبی و ضیق النفس و سرفه بارده و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهور و مثانه و سستی احشا و صداع و قدر آن که قوت اسهال آن زیاده است و بر ادرار حیض
و اخراج مشیمه نافع و چون ده حلد مغز دانه آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتهاست و موجب کرب و غثیان
و مصلح آن کتیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد مستعمل و مقشر آن نیست و بابیست عدد آن مسکر قوی با ذهر آن ریباس و عصاره ران بدل
آن عنبران فرسات و ضماد آن جهت تاليل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابات و تسکین اوجاع اورام و تفرق مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و آخر حمره که با دام
مانند برگ آن ضعیفتر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصاره تازه آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد و بیش و افیون و مثال آن سهل
و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و مقعد و مقی و مسهل و آشامیدن دو مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفؤاد
بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری سدد نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از عضوهای بعید خصوصا تازه سوخته باشند و طلای آن جهت رفع
و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطب و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و بازید البحر جهت داء الثعلب با سرکه جهت بواسیر
و ضماد آن و چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مسی بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یکحبه کافور داخل کنند اصلح و مکان گرمی سر آن
باز کرده در آن اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد و قرود آورند و بگذارند تا سرد شود و بهان قسم بپوشند و بعد از طهارت تا انقضای حاجت هر شب
مسح بواسیر خشک نموده این روغن را نیمگرم کرده بمالند زایل گرداند و چون نشانیده آن بالعلع الحجیه خردل و قندنی بدان جهت کزاز و داء الحیه نافع و با دافع
سعید بدل آن روغن نسرین الرای است و بدل انجیر را دافع خلفم و نیز گفته اند خروع هندی گهون نامند ماهیت آن نوعی از جنس آن لکنا بزرگ
که با گره چنگ میکند و بران غالب است افعال و خواص آن بجو پوست خشک شده آن جهت بواسیر مجرب است الیبیح آن نیز همین اثر دارد و در بیان خواص
از وسش اقوی است و فضل الخاء مع الزاء المعجمه خزامی بفتح اول و زای معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که بفارسی شباهنگ و شبیه بوی نیز نامند
و هندوستان سعید آنرا و بعضی گل مریم نیز گفته اند و ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری و ختمی و بشیرازی اردانه نامند
و آنرا خیری گفته و گفته که گیاهی است اللیف قریب بنفشه و دراز و ماه الهی میروید و در خیریان میرسد و منبت آن کوهستان و صحرای ان و دو ماه ها د
گل آن شبیه بنفشه مایل بکبودی و الاجهزه و بسیار خوشبو نیز ناوی و غنه و قریب بنسرین و تخم آن مایل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا
بعکس سلسبیل ... نمایند و با صابونی ... نماید بنفشه میگردد و بعضی ... و دیگر نیز خیری بری ... گفته اند گیاهی ...

و در انبسه که آن برنیزه و گل آن سرخ مایل به بنفشی و اسما بجوئی و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند و از گلهای حنا این بری و دیگر نیز و منبت آن زمینهای نمی نرم

و از صفات و خواص جری ظاهر میشود که خزامی غیر جری باشد طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرم تر از گیاه آن افعال و خواص

آن گل آن ملطف و مسخن و مفتح سدد دماغ و مقوی آن و دافع صداع و جاذب رطوبات و نافع جهت فالج و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سدد آنها و در فضلات و چون

در چشم آنرا بیاشامند و فرزجه آن جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان رحم از آن و سرد و احداث گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و بستور شامیدن

آن و طلای خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جو جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت دفع بدبوئی عفونات و در غش

که از آن ترتیب میدهند قایم مقام لفظ است و مصدع محرورین و مصلح آن مورد و مقدار شربت گل آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و بیاره و برگ و تخم آن در افعال

ضعیف تر و غیر مستعمل اند خز بفتح خا و سکون زای منقوطه ماهیت آن در اصطلاح قدیم اسم پارچه ایست که از ابریشم و پشم و کرک بعربی قز نامند ترتیب میدهند و خز

خالص لباسی است که از موی حیوان نازک که در زیر موهای خشن و بزر و تمامی آن میباشد که آنرا کرک نامند ترتیب میدهند و در اصطلاح جدید اسم حیوانی است که از سمور کوچک‌تر

طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و گرده و جهت فالج و لقوه و ضعف اعضا

و دفع جذام و حکه و سریع الاثر و اشامیدن آن جهت تقویت اعصاب و اعضائی و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحت نافع خزف بفتح خا و زای

معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند ماهیت آن معروف است طبیعت آن بسیار خشک با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد و نشاندن آن

جهت ورمهای گرم و قروح و عضای یابسه المزاج مانند غضروف و ورم جهت انطلاق جلد و سفال تو با مرهم با جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوششهای خارش

و حصف و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان

و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضر عصب و دماغ و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزف که در آن انگبین پخته باشد یا نمک یا شکر یا کتیرا

در بکار بردن جهت تحلیل اورام بلغمیه بارده هر عضو و ابدال جذام موثر فصل الخاء المعجمه مع السین المهمله خس بفتح خا معجمه و تشدید سین مهمله نقل ترکی کاهو

و ترکی خاس نامند ماهیت آن نباتی است معروف بستانی و بری میباشد و دو صنف است یک صنف است برگ آن عریض و بلند تا بیخ و گلهم چیز کویند

و نازک و در ایران و ترکستان و روم و غیرها در موسم بهار میروید و قوت دارد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران کم بارد میروید و لیکن بوفور

و خوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کمرنگ بسیار نازک و چیز فی بیرون آن صنف

دیگر سبز برگهای آن نازک سفیدی و نازکی و چربی و شیرینی این از آن کمتر و برگهای این هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آنرا تازه از فرنگ

آورند و در هندوستان میکارند و هر چند هوا سرد تر باشد بهتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و اما خس بری برگهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و از آن تلخ تر و بی

از بستانی و تلخ و ساق آن با شیر و عیب بسیار و بعضی از آن افیون لعاب برآورند و لیکن افیون خس خاص بسیار ضعیف تر و تخم آن سیاه باشد و قوت در جملی

آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ پهن فرنگی اکثر سیاه میباشد و با کمال بزرگی و صلابت و در آن نیز بر میگردد و لعیبی در زمین نرم جهید که آب بسیار باشد

آن بچای لالوق نمایند برگ و ساق آن با تخم و نازک چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها بالعکس و گل و ماکول بستانی است طبیعت بستانی آن

سرد و تر در اوایل دوم افعال و خواص آن صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

میکند که خون را بسیار ... خود کرده و موافق که بشما باد و خوردن خس ... که خون را صاف میکند و اطبا گفته اند و مولد خون صالح ... است

خون متولد از آن ... و دافع ضرر آب و هوای بالی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و سوداء و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دوم

بخار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و در حصر و تر له و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع اورام حاره و ملین و در ... سوء قنیا است آن بسیار

قوت ... بیخ آن زیاده است ... آن جهت حکه و جذام و جنون ... ودرد سپلان ... ... آن ... ...

... ...

آن نفاع ع و کرفس ع هلیله پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و بهر ورم حار و جمره و دو[illegible]
دود و سوختهٔ آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک مجفف و منوم و مسکن مواد متحرکه و آشامیدن دو درم آن جهت قطع احتلام و ضعف
شهوت جماع و سنبل فدکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد چشم و بر موی جهت منع ریختن آن
و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام الاخوین و روغن آن جهت صداع و تسکین و ترطیب دماغ و تنویم و مالیدن با [illegible]
شدید موثر و آب با برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و جنس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته
سرد آن بیشتر از بستانی و در افعال قوی‌تر از بستانی و برگ و تخم آن ملین آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش سیاه است [illegible]
کیموس [illegible] و در حقیقت جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع و شرب و طلاء و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم در رفع غرب و لبن بستانی قریب [illegible] بفتح خا و سکون
سین [illegible] نقطه لغت هندیست ماهیت آن ریشه گیاهی است که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد [illegible]
میباشد و با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر آن را میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشه‌های باریک کج و اج و کوهی مانند ریشه سنبل و [illegible]
[illegible] و بلندتر بقدر یک ذرع و خوشبوست و نبات آن شبیه [illegible] که کولان نامند و گویند [illegible] اذخر [illegible] و در آنجا اشاره بدان باشد و گفته‌اند ریشه [illegible] است
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد [illegible] فصل الشین المعجمه مع الخاء خشخاش بفتح خا و سکون شین
[illegible] و الف و شین [illegible] بهندی پوست نامند ماهیت آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است [illegible] خشخاش بستانی
گل آن سفید و تخم آن نیز سفید [illegible] گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن مشرف [illegible]
طولانی و سر قبه و کوزه آن مشرف [illegible] کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف
و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار میرسد طبیعت پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته‌اند و افیون ناگرفته آن قوی‌تر از افیون گرفته
افعال و خواص آن پوست آن مخدر و مدر و مسدد و بهترم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب
معده و [illegible] حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد
و [illegible] آن جهت سعال گرم و سعال [illegible] رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید [illegible] و با شراب [illegible] قاطع اسهال [illegible]
آن که [illegible] مانند سرد مائل [illegible] قوی‌تر [illegible] مداومت آن [illegible] و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفسد هضم [illegible]
نسیان [illegible] و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره [illegible] مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا [illegible]
و تخم آن در دوم سرد و در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد [illegible] صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه
ریه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و تقویت دماغ ضعیف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره آن و [illegible] آن مضر باه و مولد
[illegible] بوداده آن [illegible] و مداومت آن قاطع باه و بوشیدن بوداده آن جهت رفع بیخوابی موثر و دو درهم آن [illegible]
منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر و منوم [illegible] مقدار شربت از تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنگره آن بکوبند و اقراص
سازند جهت سرفه و سینه و حرقة البول و تسکین [illegible] سعال کهنه و تجفیف رطوبات [illegible] و تحلیل اورام ضماد [illegible] مقدار شربت آن [illegible]
و همچنین [illegible] لعاب [illegible] و لیکن ضعیفتر از قرص [illegible] و گل آن با آب [illegible] جهت رفع [illegible] و سوزش چشم و قرحه قرنیه کحلا و طلای
آن جهت رفع [illegible] قروح و با [illegible] جهت نمله ساعیه و قروح خبیثه ضماد و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام [illegible]
نمله و سرفه حار [illegible] تسکین درد گوش [illegible] تحلیل ورم [illegible] قطور [illegible] برگ آن [illegible] که آن خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال
مزمن [illegible] و عصاره [illegible] و آب [illegible] آن [illegible] جهت رفع بیخوابی [illegible] گره آن

بار دیگر جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و تفریق اخلاط غلیظ معده نیز با منفعت و چون برگ تازه آن نرسته آنرا در آب بجوشانند
مثل بقولی دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و قبض اسهال نماید بدل خشخاش کاهو است خشخاش بری ماهیت آن
خشخاش معروف است و برگ آن خشن تر و غیر بستانی لیف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن ملون با الوان سرخ و بنفش سیاه و کبود و غیر آن و تخم آن سیاه
اطبای سابق افیون عصاره آنست و باصطلاح حدیث افیون لبن آن طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال برگ خشخاش
بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنصف برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن [illegible] مقدار شربت از جمیع اجزای آن
بقدر نصف شربت اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بستانی در اکثر موارد خشخاش منثور بفتح میم و سکون نون و ضم ثا مثلثه و سکون واو
و را مهمله و منثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن نرم تر و با خشونت و مائل
بسفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه بقبه شقایق و در قوت خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیف تر خشخاش زبدی بفتح زای معجمه
و بای موحده و کسر دال مهمله و یا نسبت ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید و سبک ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و [illegible]
متصل ببرگ آن و سفید و متصل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد طبیعت آن [illegible]
گرم و تند و مانند جبلاهنگ و از جمله سموم است افعال و خواص آن مقوی و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم صرع با ماء [illegible] و تخم آن تا یک درم جهت
اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که به سبب قتال است و معالجه کسی که آنرا خورده باشد جبلاهنگ است خشخاش مقرن بضم میم و فتح قاف
و را مشدده و سکون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریا و اماکن خشنه میروید ماهیت آن گیاهی است سفید و مغبر و بلند و [illegible]
اره و برگ آن شبیه ببرگ فلوس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن [illegible] مانند حلبه کوچکتر از آن و تخم
جبلاهنگ است و چه دانه آن [illegible] است و دانه این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده اند که شیاف مامیثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط آن [illegible] مشابهت
برگ اینست با برگ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] آن با العسل [illegible] و اسهال و کتحال گل آن با زیت
جهت تنقیه جراحات [illegible] یک مثقال تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط
غلیظه لزجه نافع خشاب بضم خا و فتح شین [illegible] و خوشاب بواو نیز آمده [illegible] [illegible] میوه است [illegible]
و سیب و امرود و مویز و [illegible] [illegible] طبیعت [illegible] افعال و خواص آن
هر یک آن [illegible] مانند [illegible] محرق و در دو سبز و از جهت [illegible]
و قوت [illegible] و از جهت رفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان [illegible] و استسقای حار و از [illegible]
عطش و تفتیح سدد و یرقان و از [illegible] جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد [illegible] صفراوی [illegible] همه خشاب [illegible]
[illegible] خشکنجبین بضم خا و سکون شین معجمه و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر با [illegible] و سکون یا مثناه تحتانیه
و نون [illegible] ماهیت آن عسلی است [illegible] که از نهال [illegible] [illegible]
[illegible] سبز و زرد و سفید و سیاه [illegible] طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص
آن در غایت جلا و تقطیع و تحلیل [illegible] قوی تر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مائل بتلخی و سیاه آن [illegible]
[illegible] مقدار شربت سفید آن تا یک درم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن [illegible] عسل [illegible]
عسل است خشکنان [illegible] ماهیت آن [illegible]
سازند طبیعت آن گرم و تر و در دوم افعال و خواص آن مولد خون جید [illegible] و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری [illegible] و تقویت باه نافع

۲۶۹

[illegible] ومولد باه [illegible] ومصلح آن سکنجبین [illegible] روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد فصل الصاد المهملة [illegible]
با معجمه بسکون صاد مهمله و فتح یا و ضاد [illegible] و ماهیت آن معروف است و ربون ترین عضوهای حیوان است از هر حیوانی که باشد و بهترین [illegible]
خروس فربه است و گفته‌اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان بر میگردد طبیعت آن گرم و رطوبت بران غالب و بعضی سرد و خشک گفته‌اند اول [illegible]
افعال و خواص آن [illegible] حیوانی و [illegible] آن مذکور میشود و خصیه خروس فربه [illegible] و مولد منی و [illegible] و مصلح آن [illegible]
[illegible] صعتر [illegible] آنست [illegible] بضم خای معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون با [illegible]
و بعضی [illegible] سه برگ [illegible] گیاه آن سه برگ [illegible] ماهیت آن [illegible] کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندکی تندی
[illegible] آن [illegible] و چند نوع میباشد یکی آنهای آن مانند [illegible] کوچکی که بهم پیوسته باشند [illegible] سفید [illegible] باریکی [illegible]
[illegible] و بر چند آن [illegible] بزرگ [illegible] سفید آن کوچکتر [illegible] آنرا [illegible] مستقل [illegible] نه حب مذکور و این نوع را [illegible]
[illegible] این [illegible] برگ [illegible] اندک [illegible] نوع دوم [illegible] سیاه [illegible] ساق و نوع دیگر ساق آن [illegible]
[illegible] وسط آن ساقی [illegible] و بر بالای آن [illegible] گل زرد [illegible] سیاه و ساق این [illegible] و برگ این شبیه برگ [illegible]
[illegible] سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی [illegible] جبال و اماکن [illegible]
[illegible] ابدال [illegible] رومی [illegible]
[illegible] طبیعت نوع اول آن گرم [illegible] اول و نوع دوم [illegible] نوع سوم [illegible] رطوبت فضلیه [illegible] افعال و خواص آن
[illegible] و مولد [illegible] مصلح منی و مقوی باه [illegible] آن با روغن گل مقوی [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible] مصلح آن [illegible] آن [illegible] زردی [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] روغن [illegible] فالج [illegible] بدن [illegible]
[illegible] باه [illegible] نوشته‌اند [illegible] ندارد [illegible] برگ آنرا با
[illegible] زعفران و اندکی [illegible]
[illegible] مقدار شربت [illegible] آن [illegible]
[illegible] و این گل [illegible] و اول [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] یونانی [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] برگ [illegible] گل آن [illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible]
[illegible]

اصلاح صفرا بسیار بهم میرسد ... طبیعت آن گرم و خشک است ... بهم ... قسم بزرگ آن ... و کوچک آن [illegible]
و ... دیگری این زیاده است افعال و خواص آن ... و بزرگ آن ... جماع بقوت تمام کوچک آن قاطع آن و ... [illegible]
آن با ... مضر ... و شیر ... خشک ... قاطع شهوت جماع میگردد و گویند هر ... [illegible]
فصل ... و مشهور تر ... چون قسم بزرگ ... و چون قسم کوچک ... [illegible]
و نوع دوم ساق آن ... و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و از آن بلندتر ... و گل آن ... و بیخ آن مانند ... [illegible]
متصل ... طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال و خواص آن ... قطع شهوت جماع ... [illegible]
... العجاجیل [illegible]
گوساله است چون ... کنند و ... [illegible]
... فصل النون ... العطار المهملة ... [illegible]
... طبیعت ... گوشت آن ... افعال و خواص آن ... [illegible]
آن ... [illegible]
... خاکستر آن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... گوساله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... افعال و خواص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

جهت سنگ گرده ولعاب خام آن با شاف بیگرم نموده جهت سرفه حاره و مطبوخ آن جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بشرطی که در آفتاب باشیده جهت رفع بهق و بارو غن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بگیرند بیخ و از آن با دو جزو حنا و با سرکه بشویند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را که ریان بشویند جهت شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلاء مطبوخ آن بر سر و جهت تشقیق پاره و خائیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و ضماد برگ آن طبیخ سیاه و سر آن جهت رفع زحیر و قولنج و سده جگر و قرحه آن و سهال صفراوی و حرقه البول و ورم آن و سهال روده ی بستو تخم آن جهت امراض مذکوره و باشرب جهت مرض مذکوره و باشراب جهت عسر البول و تفتیت حصاة و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق و فضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند در زیر آسمان شبی نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلاء آن جهت رفع بهق و کلف چشم موثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز بجای آن و حقنه بطبیخ آن جهت تحجر مفاصل و طلاء اعضاء و غسل اعضاء با پیه و پالوده مسحوق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق و مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن آرد با قلا جهت انعقاد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ امراض معائی مذکوره غیر آن و طلاء طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی جهت صلابت رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از تخم آن تا سی مثقال بدل آن خبازی صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس نزف الدم و تی صفراوی مجرب گفته اند و

فصل الحاء مع الفاء حفاش بضم حاء و تشدید فاء ممدوده و الف و شین معجمه و بفتح خاء نیز آمده و خشاف و وطواط و بفارسی شب پره و شبیراز می موش کور و بهندی چمگادر و بنگاله چمگیدری نامند ماهیت آن طائریست معروف شبیه بطیور و دیگر حیوانات چهار پا دارد و دندان مانند چشم و مانند چهار پایان بچه بار میرود و حیض می بیند و آبستن میشود و میزاید و شیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد و بلکه پوستی است بالای جناح و مفصل است کشیده که انها را حرکت میدهد و قبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی در شعاع آفتاب از میان خود بیرون نمی آید و اگر بیرون آید آنرا خراب کنند و بر آید غلیواج و کلاغ آنرا میگیرند و شب خصوصا شبهای تاریک بسبب تاریکی پرواز مینماید و در ایام النور بیرون می آید و از این جهت مرغان و کور و شپرک و صاحب آن اخفش مینامند طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن افعال و خواص آن مرضامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات و زرد آب و رافع استسقا و درد و رگ و پهلو و پخته آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا و ضمادا جوانی بگیرند و طلاء مطبوخ مهره ی پشت آن در روغن تا آنکه مهرای آن با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد و ضماد نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و دیو و نقرس و درد عصب و ضماد و سرسام سوی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلاء مهره پخته آن در آب با سرکه جهت رفع حبس البول و قطور آب آن در سوراخ قضیب جهت عسر البول و طبیخ آن جهت فالج و سترخای و کتحال و دماغ آن با آب بیاز جهت نزول آب و عمل آن جهت بیاض و چون خون آنرا بر جای موی بالا نمایند موی بر نروید و چون بر پستان دختر بمالند پستان بزرگ نگردد و اکتحال آن با رفع غشاوه و ظلمت و طلاء آن جهت بیاض و دماغ آن ...

ضمیر او بالذات رافع استسقا است و طلاء زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و در جالی و الیتین داغ آن ... قدیم جهت ایجاد ... سرگین آن ... گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلاء آن جهت رفع قوبا و سرگین آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با عسل و اکتحال آن ... آن مفتح حصاة و در سعوط ... چیزی یافت میشود ... سفید رنگ ... ریزه ... و کوچکتر و بزرگتر از آن ... شبیه ... سفید ... طلاء آن جهت قلع ناخن البول ... دانه موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان و لیکن ترجیح ... و بول آن نیز مانند سرگین آن و حار و داء الثعلب ... و اکتحال آن جهت بیاض چشم و لیکن آن نیز جالی بیاض ... و لیکن ... جز استعمال آن ... گویند چون ... را در زیر بالین شخصی بخسبد که آن شخص ... خوابش نیاید ... و ...

چشم و دل آن همین اثر دارد و دفن نمودن سرآن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است و سان و سوراخ موش باعث گریختن موش است انتهی

و تعلیق دل آن معین جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیانه خود می

آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیر که هندی باد نامند از پیچ قطع نمایند و ذکر را در جوف تنه آن گذارند قوت باه بخشد و مالیدن مغز

سر آن بر ذکر مقوی است فصل الخاء مع اللام خل بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند ماهیت آن اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما

و انجیر و شکر و آب شکر و ناشری عسل و امثال این ها و سیوه ابرار و شیر و از حبوب بذر مانند برنج و غیره ترتیب می دهند و بهترین همه انگوری است که آب انگور را

گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با ثفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را به پیه مالیده باشند ریخته و بر سر صد رطل از آن ده رطل سرکه جید ریزند و سر آن را

بپوشند و به گل بگیرند و در آفتاب یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اولا در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند و

بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است و یا از خمر خود مستحال یا فقط منقلب گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آن است که بگیرند خرما را و در سه ده رطل آن چهل رطل

آب گرم و شیرین یا صاف بریزند و در خم تازه مقیر و یا به پیه آلوده ریخته سر آن را بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یک رطل سرکه جید بیم اوقیه بهم

مدهم کرده و در جای گذارند که آفتاب برسد تا برسد و آب شکر و نار و میوه های ابرار بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و شکر خشک کم آب و امثال اینها

مانند خرما است و از نیشکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب سپس صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوشد

آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد طبیعت انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف

کثیر در دوم و خشک گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری ... و بعضی اینها قریب بدان و عسلی گرمتر و خشکتر از آن و بعضی کمتر از آن است و قوت

قابضه آنچه در آن قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزء و یا باشد دو جزء و حار بارد که قوت تقطیع و

نفوذ آن الیق است و جزء و بارد ... که قوت قابضه آن از آلت و جزء ... بارد ... این غالب بر همه است و از جهت ... مضعف عصبانیات افعال و خواص آن

قابض و ... و مسرع النفوذ ... قوی ادویه ... و ... اللطیف ... الا ... آن ... و یا با دهن ... با روغن گل ... با تخم

صداع ... که از آفتاب به هم رسیده باشد و یا ... حار و یا حمام گرم ... نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب ... نمایند

و یا بر بستر ... آن ... آن ... تقطیع شده ... و ... حار ... گرم ... حار و یا ادویه مناسبه مانند روغن بادام و

روغن گل و گلاب و آب ... جهت ... صداع حار ... و ... آن جهت امراض مذکوره ... و ... گرم

و یا ... گرم کرده ... و یا ... گرم کرده ... سرکه ... و وزن آن ... شکر ...

آن ... آن ... و ... که ... را ... که ... بر آید

بر ... و بعد ... ساعت ... چهار مرتبه ... گردد ... آن ... جهت ... و خون مرده ...

جهت ... گرم ... و آن مجرب ... آن ... سامعه ... و باعث ... سامعه ...

... کرده ... سرکه ... آفتاب گذارند ... صاف نموده ... هر روز ... جهت بدبوی دهان ...

... با نمک جهت قطع خون بن دندان ... جهت ... دندان ... قطع خون ... آن ...

جهت ... آن جهت ... و ... دندان ... و ... دندان ...

... آن ... جهت ... که ... باشد ... که ... سرکه ...

و ... جهت ... امراض مذکوره ... و ... امراض ... و ... سرکه

... و ... الدم ... و ... با ...

ترشی طعم سودا که در طحال است و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامیکه با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده [illegible] و قی کردن بعد
خوردن گرم کرده آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر [illegible] و سگ دیوانه گزیده خصوصا سرکه انگوری و نشاستن
سرکه که انجیر یا سویق یا پوست بیخ کبر دران خیسانیده نوشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه که دران اندک مازریون خیسانیده بنوشند با عسل جهت [illegible]
[illegible] القروح والاورام والجرب [illegible] سرکه گرم کرده با نمک [illegible] جهت قروح [illegible] و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و جمره
و جمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و [illegible] و قوبا و ورم ظاهری باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و شکستگی [illegible] و طلای آن
مانع قبول ماده است از مجاری و خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر قطع سیلان آن و ضماد انجیر که در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش
عضو و خشونت آن و با کبریت جهت نقرس و با بزرقطونا جهت [illegible] که در انسان نامند مجرب با کتیرا [illegible] جهت خناق و ورم [illegible] و بناگوش و سایر
اورام حاره و با حنا جهت جذام و از وجع مفاصل و بارها و گرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر و مقعد [illegible] و سودا [illegible]
امراض [illegible] مانند سرفه تازه و خشک و [illegible] غلیظه و درد مفاصل [illegible] و باه و [illegible] عصب [illegible] و باه و ناقهین و مبرودین [illegible] مداومت آن
مورث استسقا و ضعف بصر و [illegible] مصلح آن شیرینها و گوشت [illegible] و شراب [illegible] غلیظ و در رفع ضرر سرکه شیرینیها و روغن بادام و ادویه
ضعیف الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در نحیف لعابها مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی [illegible] و در بعضی آب لیمون است و گویند سرکه
[illegible] مضر عصب است خلاف بکسر خای معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خا نیز آمده ماهیت آن شامل بید مشک و بید برگی و بید موله است و از مطلق
مراد بید برگی است که صفصاف و [illegible] بید ساده نامند و درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید و اندک زرد و برگ آن باریک و بلند تا سبزی و گل آن در ایام بهار
[illegible] شاخهای آن [illegible] برگها میروید زرد رنگ و اندک خوشبو و باریک و بلند بقدر انگشتی [illegible] مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و [illegible]
بید [illegible] و اکثر [illegible] و بهترین آن آن است که در کنار آبها روییده باشد طبیعت گل آن در دوم سرد و در اول تر
و برگ آن سرد و خشک [illegible] آن در اول سرد و تر با اندک قوت [illegible] مقوی دماغ و [illegible] مفتح سده جگر [illegible]
[illegible] و خفقان و تشنگی [illegible] معده [illegible] حاره [illegible] عرق شکوفه آن [illegible] در افعال مذکوره اقوی از عرق
برگ آن و جرم برگ آن [illegible] صفرا و سودا و جهت صرع [illegible] سده جگر [illegible] یرقان [illegible] و ادرار بول
و خناق [illegible] مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب [illegible] جهت پاک کردن [illegible] برگ آن [illegible] جهت رفع
فساد [illegible] و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت [illegible] جهت ضربه که بر [illegible] رسیده باشد ضماد [illegible] جهت نزف الدم [illegible]
برگ تازه آن [illegible] جهت [illegible] و عرق آن [illegible] خفقان حار [illegible] که از برگ آن [illegible]
و مقوی باصره [illegible] چوب آن جهت نزف الدم [illegible] و ورم [illegible] و ورم [illegible] ظاهری [illegible] و آبله و اورام حاره [illegible]
[illegible] برگ تازه آن [illegible] و جرم برگ آن [illegible] مصلح آن گلاب [illegible] مقدار شربت از آب آن [illegible] بدل
آن [illegible] آب برگ آن [illegible] و بهتر از آب کاسنی [illegible] شیر [illegible]
جهت [illegible] و عرق آن [illegible] طلا و مانع [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible] افعال [illegible] بید [illegible] و در شام [illegible] بید و در روم [illegible] ماهیت آن [illegible]
آن [illegible] بید ساده [illegible] برگ آن [illegible] و در طول [illegible] گل [illegible] برگ [illegible] انگشتی [illegible]
و بعضی [illegible]
[illegible]

[illegible]

وطلت بعر مفید ... تا کنفال و مصدع ... و صندل و گلاب ... گویند بونی ... زنانه ... البویه و اسم ابروح در صفهان انجلک گویند دانه امرود جنگلی

[illegible]

آن با لطف و مفرح مسدده هضم طعام و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قوی‌تر از عرق [illegible]
و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه مجرب و بیخ مقوی احشا و چوب و برگ آن در افعال و خواص ... و قدر شربت مانند ... ساده است بطول [illegible]
محلل نفخ و هر عضوی که باشد و بوئیدن گل آن و با عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و شرشره العصاره برگ آن جهت اخراج زلو که در حلق مانده و [illegible]
غرغره نمایند بطبیخ برگ آن و روغن شکوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم و بدل آن [illegible]
و طریق عمل و دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و از آن روغن بگیرند لطیف و بدل عرق آن بیدمشک است باید
ساده خلد بضم خاء و فتح لام و سکون دال مهمله و آنرا اندشه بفارسی موش کور و بشیرازی ... برگ و باصفهانی ... بدیلمی ... و بهندی
... نامند ماهیت آن حیوانیست کریه الرائحه بی‌چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ و گویند چشم آن زیر پوست است و در زمینهای
نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و شبها ... و چون گندنا و پیاز ... در سوراخ آن گذارند ... بیرون
آید طبیعت آن بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله افعال و خواص آن خون موضع دنباله آن جهت ... و ... قاتل ... و طلای
دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف ... خون آن نیز همین
اثر دارد و سر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش گذارند ... بدبوی آن ... برص ... و طلای آن ...
و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب ... رطبه جهت ... لقوه ... و تعلیق لب بالای آن جهت تب ربع ... بیرون آمدن دندانها
اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت موجب ... و همچنین ... خلر بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء مهمله
آنرا جلبان خوانند و بهندی ... ماهیت آن دانه‌ایست شبیه بکرسنه و گیاه آن ... برگ آن ... و گل آن ... سفید ...
و دانه آن شبیه بباقلا ... سفید ... قسم میباشد ... خلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن ... سفید ... دانه آن ...
جلبان ... نامند ... کوهستان ... و لوح کرمان ... بسیار آنرا ...
... بهار که هنگام ... خام ... آن ... و کوچکی ... نامند ...
... سیاه ... و ... بزرگ ... بسیار ... الغرا ... و آنرا ...
... آن در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن ... آن ... فاسد ...
... بول ... آن جهت تقویت اعضا ... جهت تحلیل اورام ...
است در آن موضع و چون گاو بخورد فربه شود ... آن ... و آن ...
اندک ... که بهندی ... نامند مصلح آن ... آن تا ده ... آن ...
... و سکون نون ... ماهیت آن درختیست ... و برگ آن مانند برگ ... گل آن ...
... آن مانند خردل ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک ... افعال و خواص آن ...
و برگ آن جهت ... اورام ... روغن گل ... جهت ...
... آن ... تخم آن ... دل ... و در طرف ... جوب ... خمان ...
... و سکون ... ماهیت آن ... قسمی ... بزرگ ...
... مانند برگ ... آن ... و ... گل آن ...
... آن ... و ... آن ...

[illegible]

آن تحلیل و بسیار تجفیف و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات مفید و بیخ آن شبیه بگیاه و ساق آن مایل و پر گره و برگ آن شبیه برگ بادام و
مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبّه آن شبیه بخان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن
مراد خان صغیر و مستعمل بیخ آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب باندکی گرمی افعال و خواص آن رادع و مسهل فضلات و صفرا و بسیار مجفف
و با قوت محلله اشامیدن آب طبیخ برگها و ساق آن جهت اسهال بلغم و مره صفرا و آب فشرده آن و طبیخ بیخ آن بدستور دو مثقال از سائیده بیخ آن جهت جبر و
کسر و دق سقطه شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تقنقیه سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن جهت
رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابات رحم و باعث سرعت تنقیه و انضمام آن و صلاح فساد حال آن بدستور اشامیدن ثمر آن و کلا بچه ثمر آن بر بوی جهت
منع استسقاط آن و ضماد برگ تازه آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدگی سگ و نواصیر و با سپیدی جهت تقرح و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض
مقعده و نواصیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم خاماهان بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خاماهن نیز نامند و صلد و حدید نیز
آن حجریست سیاه رنگ و ماده میباشد و حدیدی جنس آن است و حجر انجار جنس ماده آن و نر آن صلب تیره رنگ و سیاهی آن غالب و رنگ سائیده آن زرد مانند زنگ
طبیعت آن مایل ببرودت و در سوم خشک افعال و خواص آن پوشیدن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت و تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم مؤثر و ماده آن که آنرا حجر انجار
نامند نیز رنگ سائیده آن بسیار سرخ و مایل بسیاهی طبیعت آن سرد و تر از آن افعال و خواص آن اشامیدن یک مثقال و نیم از سائیده آن جهت رفع خمار مجرب و باعث
تبرید و تعدیل مخمور و هر دو جنس آن جهت عمل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضوی که از ریختن مواد متأثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه دو درهم سائیده آن جهت
نفع درد شکم حادث از دوای مسهل بنهایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام حضور و تمام و ورم چشم و دمکه و جرب و حکه و تنقیه مفسد و مصلح آن عسل مقدار شربت آن
تا یک مثقال خمر بفتح خای معجمه و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع مایخمر به العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگور است و آن
انواع میباشد از جمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه
گذارند و یا خم را در سرگین است یا در زمین دفن کنند تا برسد بجهت تصفیه و غیر تصفیه و اضافه بر چیزی تا تاثیر نماید مثلا غیر صافی با دانه آن قابض و یا خردل بدرون جوشیده
شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سر و از آن زیاده و انچه خم آنرا بعد اندرون بزفت و یا قیر و یا موم آلوده گشته نجز کنند و در آب انگور معده و معتکی و شیرین
و قابضیت داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن بر ظرف آنرا در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر دو شعشعه ساعتها گذشته باشد مسطار و بفارسی ورانی
نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا بختجوی نامند و بجوشیده غلیظ را قهوه و این قاطع باه است و شراب را تا یکسال
تا دو سال گذشته باشد حلیق نامند و دو ساله قولیت و بهتر آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر او گذشته باشد قدیم گویند و او قوی است
که بعد از جوشیدن آن تا سه ماه نگاه داشته استعمال نمایند و نیز آنرا اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و حکم
مرد و مزه آن در سرخی و زردی و سفیدی و ...
اینها و چون اینها را با هم ترکیب ... سرخ مایل بزردی و خوشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت و شیرین
... که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد ... بدترین آنها بدرنگ غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض ...
... و باشد ... معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام ... سفید تازه نارس رقیق آن
... سیاه آن غلیظ ... موافق ... و با جمله هر یک از امزجه
... موافق بمزاجی و تخصیص خاص طبیعت آن نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی
و توسط و اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ... حلیق آن در سوم گرم و در
دوم خشک و قدیم آن در سوم گرم و خشک ... در دوم گرم ... و خوشبوی آن ... معتدل ... تا یکسال

آن در دوم گرم و مایل برطوبت و لهذا آن که خورده نامند از طبیعت افعال و خواص آن رقیق آن بسریع النفوذ و مفتح سدد و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی

اعضا و نافع [illegible] و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است بهتر از سایر اقسام و تنه آن یعنی خورده موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام و باه [illegible]

و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن لطیف ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و [illegible] آنکه خوب باشد غلیظ و سخن منضج و مقوی عصب و مصلح [illegible] شیرین آن [illegible]

و [illegible] و ترش شیرین آن یعنی میفوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب [illegible] تلخ آن عالی مفتح و ناضم و مدقوق خم آن [illegible]

آفتاب انگذشته باشند و آفتاب آن رسیده [illegible] غلیظ و دیر هضم و مولد [illegible] شیر [illegible] کهنه [illegible] موذی اعصاب [illegible]

حال [illegible] آب بسیار باعث سستی اعضا و [illegible] و قبض [illegible] آن بهتر از [illegible] و باعث خشونت سینه و باعث [illegible] قوی انحار و خوشبوی آن بسیار [illegible]

مصدع و [illegible] آن موذی [illegible] و مورث امراض مهلکه [illegible] آن یعنی [illegible] در آفتاب رسیده باشد و [illegible] بسیار [illegible] شده شد و سریع الانحدار [illegible]

بسیار و مولد [illegible] حاره و ثقیل آن دیر هضم [illegible] سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر [illegible] آن [illegible] و دیر هضم [illegible] امراض [illegible]

آن [illegible] و مدر و شیر [illegible] تازه [illegible] سنگ مثانه و سدد و گفته اند چون مرغ [illegible] فصل و [illegible] و وقت [illegible] تدبیر سابق [illegible]

شود [illegible] قوم دو اخلاق ناصری و غیر آن مذکور است و قلیلی اینجا ذکر می‌باید فواید بسیار بخشد از آنجمله [illegible] است که در هنگام تشنگی [illegible]

بسیار و سیری [illegible] و [illegible] قویه و موذی [illegible] گرم [illegible] مقدار بسیار [illegible] نمایند بلکه [illegible] و در هر ماه [illegible]

[illegible] برای [illegible] مزاج و قوی و زیاده [illegible] تجویز کرده اند که [illegible] مکان که [illegible] آب [illegible] معتدل و در آن آب جاری [illegible]

و میوه [illegible] خوشبو [illegible] و [illegible] و مغنیان و [illegible] الحان [illegible] عاقل [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] و آنرا [illegible] کرده [illegible] آن خود [illegible] بعد [illegible]

اندک خورد و گاه گاه خورد [illegible] این [illegible] صحت بدن [illegible] کرم و قوی [illegible] و ذکر [illegible] عقل [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible] سخاوت [illegible] آورد [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] اعضا [illegible] هضم [illegible] و [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] و [illegible] الدافع البرق [illegible] سودا [illegible]

[illegible] معده [illegible] و امثال [illegible] آن [illegible]

[illegible] تحلیل مواد و نفوذ [illegible] قوت ادویه [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] قرآن مجید [illegible] و منافع للناس [illegible] آن [illegible] عقل [illegible]

[illegible] آن [illegible] که بیان آید و [illegible] آیه [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] آن [illegible]

تجویز کرده اند ولیکن [illegible] و [illegible] الرئیس [illegible] و [illegible] المزاج [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد و [illegible] المزاج [illegible]

و در قوی الابدان [illegible] غلیظ [illegible] و ثقل [illegible] آورد [illegible] آن [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] الدماغ [illegible] تحلیل [illegible]

از آن [illegible] و فرح آن [illegible] باطن [illegible] ادراک [illegible]

[illegible] آثار آن [illegible] اکثر [illegible] حاره [illegible]

۲۷۶

رطبه و یابسه اعانت سکوت و نوم و خوف و [illegible] مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجاءة و خناق و امراض دماغی مانند صرع
و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و نسیان اینها و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبعی و عصبانی و درد چشم و امراض گوش و خشونت و درد
زبان و دندان و ضیق النفس و نقصان و فساد هضم و سهال [illegible] و ورم جگر و سپرز و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوة باه و اورام خطرناک و [illegible]
مرکبه و حرقة [illegible] و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول اینهاست و از جمله مضرتهای عاجل و سهل العلاج [illegible] که با التهاب [illegible] و ضیق آن [illegible]
و حرارت آن [illegible] و تسکین [illegible] خواب [illegible] هولناک می باشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج [illegible]
[illegible] ترک نمایند امراض ردیه و سوداویه [illegible] و الامعاء و حلق و لون و غیر اینهم [illegible] رفع خمارات آنست که [illegible]
[illegible] و آب [illegible] بحمام بردن و آب گرم [illegible] و از حمام برآوردن و [illegible] فرمودن پس اگر این تدبیر تخفیف
یافت [illegible] و اگر بعض اعراض قوی باشند مانند صداع و تهوع و قی [illegible] فرمایند سکنجبین و آب [illegible] و [illegible]
ریباس [illegible] و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره [illegible] و [illegible] صداع اگر سر و پیشانی [illegible]
باشد [illegible] استعمال نمایند و از جمله چیزهای [illegible] جلاب با آب برف و فقاع و ماء الجبن و رب [illegible] و [illegible]
[illegible] مضر و مهلک است [illegible] که اکثر [illegible] و [illegible] که خمرهای [illegible]
[illegible] موافق حکمت [illegible]
[illegible] آن [illegible] روغن [illegible] روغن زیتون و [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
[illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] آب [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
و الوذ [illegible] گیاهی است شبیه [illegible] و گویند نوعی از [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible] ساق آن [illegible] و نرم [illegible] گل [illegible]
[illegible] آن [illegible] تخم آن [illegible] مانند تخم [illegible] آن تا [illegible] سال
باقی میماند طبیعت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] ساق تازه آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۷۸

۱۲۷۹

ایجان الاول قطور تازه آن بتنهائی و با الکل و شراب و مرهم گرم نموده در گوش چکانیدن آن جرب اید هم چون در گوش مخالف جهت تسکین درد آن
موجع و بیکو سخون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک بچکانند نافع و چون بیخ آن را مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا بجوشد
خورد و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و نفل سامه و طلای آن جهت شقاق اطراف حاصل از سرما و خشکی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان جهت تسکین
وجع آن و از خواص آنست که چون آن را با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آن را تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد
آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه و سنجه و اورام بستان و خنازیر و جراحات و دمامیل و جراحات چرک دار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ
و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده و از آن بلطیف با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی سر و ریش را دراز و تلخ بروید و بعضی بعد مالیدن آن
با پارچه پشمی در آفتاب باشند نافع مضر گرده و مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باب نقل در هم وزن آن قسیل است قندرون بفتح قاف و سکون
نون و فتح دال مهمله و ضم را مهملتین و سکون واو و سکون نون مهمله و آن را اجالاون نیز نامند بفارسی ذره کوهی و بفارسی عسطاوره نامند و در شکال گندم کوه و بهندی جوار نامند آن گیاهی است
است و خوشه دار و دانهای آن متصل بهم و الوان میباشند زرد و سرخ و سفید و اسفید آن بسیار و لطیف و دانه در خوشه بزرگتر از آن و طعم آن با عفوصت و سیاه آن شیرین
طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کرده از آن نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گاو و گاو میش آن و نبات آن شبیه نی و نیشکر و ذره بزرگ طبیعت
آن مائل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص آن مائل بتلیین و حلول جالیه و بالعکس و ثقیل ولفاح و غذائیت آن
غالب تغذیه بان جهت قرص و سهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و شقاق ناخن و ضماد آن جهت تقویت
و نقرس و گزیدن جانوران سمی و عصیر طبیخ آن جهت قوت مسهل آن و در مستحضر و قنطوریون بفتح قاف و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف
و سکون واو و نون و قنطوریون نیز آمده ماهیت آن شراب است که از ادویه چند ترتیب میدهند و از ترکیبات اطبا فرس است و معنی آن شراب رومی است و
یونانیان تر بسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین تفصیل ذکر نموده شد طبیعت آن در دوم
گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مولد خون صالح و مقوی جمیع اعضا و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و ادمان آن فربه کننده
بدن و قبیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی بلغم و هرگاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری با زهر حیوانی و تریاق تناول نمایند و آن و آن دوائی خندریلی بفتح
خاه و سکون نون و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آن را العقیق خوانند ماهیت آن نوعی از کاسنی بری است شبیه بدان
و بیابانی ساق و بیخ آن باریکتر از آن و گل آن زرد مائل بسرخی و برگهای آن جمعی و شکوفه میگردد و داخل آن ماده مانند قولنج را نیز است و برای بیمار مینده و قوت آن تا آن
تا یکسال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن خفیف تر از کاسنی بری است و نیز آن افعال و خواص آن خوردن و تقال آن با شراب
مسهل و ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب بجوشانند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر و جهت مجوف کردن آن با نبیذ بر کنند و با عسل قرص سازند
و با آب لطرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت
ازاله سبل و طلای آن جهت ازالة الشعر مفقود پیش از آن جهت بردن گوشت زائد آنها و ذرور آن با مرهم که لیته بدان آلوده باشد بلقدر سه نخود حمول نمایند جهت گشودن
حیض و اسقاط جنین لعاب آن عنصر و انسا مستعمل دو درم بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بکثرت ضماد آن و موی آن تخم و قند مصلح آن انیسون مقدار
شربت آن تا یک مثقال خشخاش بکسر خای مهمله و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله و فارسی خوک و گراز و ترکی دونقوز و بهندی
براه و سؤر نیز و تنگی کرسکول نامند ماهیت آن حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خور و بدبو میباشد و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات
وحشی است و اهلی ندارد و طعم شیرین و فرقی از گوشت آدمی ندارد و اکثری از فرق میان گوشت انسان قبل از ظهور اسلام گوشت آن را به آن خورانیده
و فروخته اند و بعد از آن در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن مفتح سدد و
ادرار و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و مدمن آن بعد از هضم آن گردد و با بدن او غلیظ گرداند...

دار لقیل ها و جاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث تخنثی است مصلح آن [illegible] قبیل علاج فاسد با قصد [illegible]

فایند و [illegible] نیز مجرب است و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و شامیدن کعب خشک سوده آن [illegible] مثقال با شراب جهت [illegible]

سموم و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و کمثقال آن که در احراق بحدی سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ معا و مغص [illegible] و بول [illegible]

جهت سنگ مثانه نافع و در سایر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب [illegible] جهت نفث الدم سینه و سرفه و درد پهلو و ضماد آن [illegible]

مفصل و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و [illegible] آن قطع [illegible] و با فلفل جهت [illegible] و پاشیدن موی سر [illegible]

آن جهت [illegible] و ضماد آن جهت [illegible] و [illegible] آتش [illegible] که [illegible] گذشته باشد [illegible] آن با شراب [illegible]

[illegible] با خاکستر [illegible] جهت اورام حاره [illegible] منقول است که [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آن نافع [illegible] و خون آن و جمیع افعال مانند خون انسان است [illegible] آن جهت [illegible] و اورام [illegible]

[illegible] استخوان سوخته [illegible] و شامیدن [illegible] سوخته آن [illegible] سوخته آن [illegible] احراق یافته باشد با روغن گل [illegible]

[illegible] العلاج [illegible] پوست آن [illegible] نون [illegible] مانند [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] دیوارها و خاکروبها و سرگین [illegible]

[illegible] گرم و خشک [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن ظاهر میشود جهت تقویت [illegible]

[illegible] مجرب [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] گذارند و باقی [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] و طلای آن [illegible] روغن [illegible]

آن جهت تحلیل [illegible] که چون [illegible] و چون در [illegible]

[illegible] و چون [illegible] و چون [illegible] و چون [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] و [illegible]

[illegible] و چون [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] زیاده باشد [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] کرم [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن [illegible] میشود [illegible]

۲۸۰

۲۸۱

شکوفه آن اسقاط جنین زنده نماید و روغن دانه آن جهت درد گوش و کرمی که در آن متولد شده باشد و درد بواسیر و خارش مقعد آن جهت رفع کندی دندان و بالیدن
گوشت خوردن دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده بر ثبوری و جدری که بر بدن اطفال و بیخ گوش
ایشان بر می آید بمالند سریع الاثر و مجرب است خوص بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آنرا
دراز و باریک باشند نامند خولنجان بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرو دارو و بترکی قرغات و بهندی کلنجن
و کلاجن نیز نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره بر گره تند طعم تند بو و لذیذ و با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت نابول است که بهندی پان نامند و درخت
پانسال خورده باشد و بیخ آن بالا دهند و بزرگ است و غلیظ پر گره و افضل آن باریک صلب عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال
باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک گویند در سیوم افعال و خواص آن مقوی معده و حشا و هاضم و باه و دافع دردهای بلغمی و کاسر ریاح و
سماع و صرع بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت
گرده و جهت آن و خنازیر و سرطان و عرق النسا نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رفع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و مورث نشاط و نعوظ و تکرار
مالیدن آن با سرکه و قدری شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلاء آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زایل کننده کلف است مجرب و مفرح دل و حجاب و سینه و
مضر رین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت و آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و بدل آن دارچینی و کبابه
و جوارش خولنجان و نسخه آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف محلل ریاح و دسایر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرق
بادیان است فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه خیارشنبر و بیال لاشی نامند ماهیت آن ثمر درختی است در بزرگی بقدر درخت گردگان و برگ آن کوچکتر از آن
... و چوب آن خالدار و گل آن زرد شبیه بیاسمین و ثمر آن مدور بقدر ... و باریک ... و درون آن پرده های خشبی و بر آن ...
... که آنرا عسل خیارشنبر نامند و بر پرده ها افلوس آن ... و تخمی اندکی ... صنوبری شکل سفید مائل بزردی ... اصل آنست ...
... بهترین آن سیاه براق رقیق القشر ... قوی بسیار عسل شیرین کم بوی ... و اندکی با آتش گرم کرده ...
... مالیده و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند ... اگر بیشتر اخذ نمایند ... طبیعت آن در اول گرم و تر و گویند معتدل ...
... افعال و خواص آن ملین سینه و طبیعت و مسکن حدت خون ... محلل اورام ...
... اطفال را مناسب ...
... مسهل بلغم و با ... و آب کاسنی ...
... آب برگ کاسنی ... جهت ... سده جگر ...
... منفج کننده و محلل آن ...
... مصلح آن ... و انیسون ...
... مقدار شربت آن ... مثقال ...
قوت آن ...
... گل آن ...
... کرده ...
... سیاه ...
... در قرابادین ذکر یافت ...

را و جیم و با آخر حرف لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند ماهیت آن [illegible]

گلهای خوشبو است و اصناف از برّی و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از برّی قسم سرخ آنست و [illegible]

پیاز چه گویند و شب بنام گلی است که در شب [illegible] میشود و در حرف الشین [illegible] طبیعت مجموع آن در دوم گرم و خشک [illegible]

آن محلل [illegible] فواق و نشامیدن [illegible] از آب آن [illegible] ساییده آن [illegible] مفید [illegible] هر دو آن [illegible]

[illegible] و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوییدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند

بسیار گرم [illegible] جهت [illegible] سده دماغی و نشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت اعضا [illegible]

[illegible] با تا چهار درهم و نیم آن با عسل که جهت صلابت سپرز و طلای آن نافع و چون داخل مرهم کنند جهت

[illegible] تشقق انگشتان و مقعده و ضماد [illegible] جهت درد دندان [illegible] آن [illegible]

[illegible] بکسر خا و سکون هاء [illegible] بفتح حا و سکون زای معجمه و فتحتین و دال مهمله و الف و نون بفارسی خیزران [illegible]

[illegible] [illegible] گوتاه [illegible] کوچک [illegible] عفوصت [illegible]

[illegible] قوی [illegible] بسیار طولانی و [illegible] و زیر [illegible]

[illegible] و نوع دوم آن [illegible] دارد [illegible] و پوست آن [illegible]

[illegible] و در واره [illegible] بیشتر و لیکن [illegible] پوست آن [illegible]

[illegible] طولانی [illegible]

[illegible] شمال [illegible] مرشد آباد و پانزده و شانزده منزل فاصله از آن [illegible] بهم میرسد و در کنار آبها [illegible] بجا پوست این نوع [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] زیرا که [illegible] و بعضی از آن [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible] است که چون [illegible]

[illegible] حرف اول [illegible] دال مهمله است [illegible] الدال مع الالف [illegible] دادی [illegible] بفتح دال و الف [illegible]

[illegible] آن [illegible] و مراد از مطلق آن دادی فارسی است [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible]

[illegible] گرم [illegible] قوت آن [illegible] خواص آن [illegible] تریاقیه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

خوب شد و بسیار طعم و سرخ رنگ شیرین و قلمهای آن باریک و نازک و بسیار درهم پیچیده و بلند تا دو سه قرنج [illegible] که از شاخهای [illegible] آن [illegible]

باشد و از سیلانی که [illegible] بدتر [illegible] و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوتاه [illegible] و آنچه تا که [illegible] و آنرا نیز دارچینی می‌نامند و لیکن [illegible]

نیست و از کوچی که گذشته [illegible] ضخیم و لیالی [illegible] و آنچه ضخامت آن کم است قرفه [illegible] آنرا [illegible] و بهادری [illegible] و جزیره [illegible]

چیزی ضخیم بدطعم کریه الرائحه شد و قریب ببوی فساقس [illegible] و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر [illegible] و که [illegible] کسری [illegible] ارض جدید [illegible]

واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد و لیکن [illegible] و در بلاد [illegible] بهم نمیرسد و درخت آن [illegible] قامت [illegible]

درختهای کوهی جنگلی است [illegible] و شاخهای آن [illegible] و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی [illegible] و کوتاه‌تر [illegible]

و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب البلسان [illegible] طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و [illegible] که هر سال [illegible] و درخت آنرا [illegible]

تازه روئید و بلند شد [illegible] و سخت شدن [illegible] و چند [illegible]

بهترین آن سیلانی [illegible] و از بعضی ثقه مسموع گشت که [illegible] درخت [illegible]

بوشید [illegible] کافور [illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن [illegible]

عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای انسانی [illegible]

مبرد رطبه و امراض بارده [illegible] و مقوی باه [illegible]

دهان [illegible] رطوبی [illegible] که [illegible]

و سموم هوام بارده از عقرب و غیره [illegible]

العین [illegible] آن [illegible] چشم جهت [illegible] جهت تقویت باصره [illegible]

جهت [illegible] رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] و تحلیل [illegible] و تقویت [illegible]

تا سوم افعال و خواص آن جهت [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] آن جهت تقویت [illegible]

و خفقان [illegible] عود [illegible]

اسم فارسی است و آنرا [illegible] عود البرق [illegible]

[illegible]

سرخ خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن [illegible]

سرخ رنگ [illegible] آن [illegible]

در دوم [illegible] سرد [illegible] و قوت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بارد و عرق خیری و در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و غیره اشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم و لعوق آن و درام ... جهت ...
و قاطع اسهال و جهت عسر البول و القروح و طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبه اطفال و غیر اینها و حمول آن جهت اسقاط جنین
و رفع عسر البول و تنشیف رطوبات و تحلیل و اعانت بر حمل و ناف زنان حاقن نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع سعی و تحلیل و طلای آن ... مقدار شربت آن تا دو درم
مضر سپرز و جگر و مصلح آن دو قومو مصطکی بدل آن بوزن آن لسان و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن دردونج است و بالخاصیت جهت فروج
... که این حقیقه و مقعد ... نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آن را با کندر بخور کنند و در لته بسته در ... بیاویزند ... و تحت ... شخص ... گذارند
در خواب شخصی را بیند که از حاجات او جواب گوید و روغن شکوفه آن که دهن القند دل نامند که بطریق روغن گل بنفشه و بادام گیرند و بجای بادام کنجد مقشر باشند
بسیار خوشبو و اشامیدن نیم اوقیه آن با شراب ... جهت تقویت فم معده و حقنه آن با ادویه ... جهت اسهال طوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقه ...
دماغی و عصبانی و تفتیح سدد دماغی و تقویت پرده های آن و تقویت باه و نفوظ و تحلیل ریاح و ورام صلبه نافع **دار فلفل** بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسر فا و سکون
لام ... فا و لام ... اماهیت آن ثمر نباتی است ... شبیه برگ تانبول و از آن اندک کوچکتر و ...
... آن ... سیاه ... کوچکتر از آن خوشه ... آن ... دانه های آن ... بیکدیگر پیوسته ... و ... سیاه رنگ ...
... و با اندک تلخی و حدت و تلخی ... آن زیاده از دانه آن ... آن ... پوست آن ... سفید و لیته دار ... طعم فلفل ...
... در حرف الفا ... طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک ... در اول سیوم گفته اند افعال و خواص آن محلل مواد بارده و ریاح و مفتح
سدد جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و دافع ... خوشبو کننده دهان و ... محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین جهت فالج
و صرع و ... بارد و رطوبی و ... و ... تقویت ... و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله ... بارده رطبه را مفید ... آن
که در جگر ... یا کوبیده ... کباب کرده ... جهت ... طلای آن با روغن جهت ... عقرب و رتیلا ... و ... قایم مقام ...
مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر ... مصلح آن صمغ عربی و صندل و گلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و گویند بوزن آن زنجبیل و ... **دار بلید**
بفتح دال و الف و رای مهمله و ... و سکون لام و دال مهمله ... هندی ... نیز نامند ماهیت آن درختی است هندی چوب آن زرد گویند سوخته
... هندی ... است ... چنانچه در حرف ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و رادع ورم و ... الجراحات
... گوشت و ... نافع ... داند ... الغذا و ... جهت ... ماده و ... الجمی ... و ... جهت ... اندمال جراحات
و قروح ... و ... ذکر یافت ... **دار هلیج** ... بفتح دال و الف و ... نون ... جیم و فتح الف ...
... و ... برگ ... ماهیت آن ... و ... کل ...
... سفید و ... آن کوه ... طبیعت آن در اول گرم و ...
رطوبت ... افعال و خواص آن ... سینه و حنجره و عصاب ... و مدر بول ... الفتال ...
شیره آن ... جهت ... بیمار است ... فتح دال و الف و ... ماهیت
آن صاحب ... که این ادویه ... است شبیه ... سرخ و ... ریزه ... و در کوهستان طبرستان و نواحی آن یافت میشود
طبیعت آن گرم ... افعال و خواص آن جهت ... بلغمی و سوداوی نافع ... بنجاه درم آن ... و ... تا ... ده ... نمایند
... و ... آن ... اعانت بر حمل ... **دار الدال المهمله مع الباء الموحده** دبا بضم دال مهمله و تشدید بای موحده مفتوحه
و الف ممدوده ... است که ... رومی گویند ... بضم دال مهمله و سکون بای ... و ... هندی ...
... نیز نامند ... ماهیت آن ... است ... از ...

۲۸۳

و ذکی قابل تعلیم و حکایات آن [illegible] ایستاده [illegible] دو راه میرود و [illegible] و سنگ می اندازد و خون آن [illegible]

و گویند صورت بچه آن حین الولادت [illegible] و چون مکرر [illegible] گردد صورت آن ظاهر شود و طبیعت آن گرم و

کثیر الرطوبت و گوشت آن لذیذ و پیه آن یابس المزاج افعال و خواص آن زهره آن مفتح قوی اشامیدن [illegible] آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین و

عسل و فلفل جهت [illegible] مثقال آن جهت قولنج [illegible] نافع و اکتحال آن با عسل [illegible] جهت قوت بصر و رفع

بیاض و روئیدن [illegible] و طلای آن [illegible] مرتبه با عسل و فلفل جهت [illegible] و روئیدن موی مجرب [illegible] آن جهت فربه کردن بدن [illegible]

و اشامیدن آن [illegible] مثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلای آن بر بدن مانع روئیدن موی [illegible]

[illegible] آن و پیه آن در سوم گرم و خشک [illegible] جهت درد مفاصل [illegible] و نرم کردن عصب [illegible] و بیرون [illegible]

[illegible] سینه جهت سرفه بارده [illegible] و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت [illegible] موثر و چون [illegible]

[illegible] کرده با موم آن روغن [illegible] گرم کنند جهت روئیدن موی [illegible] نافع و پوست آن [illegible]

[illegible] جهت فالج و نقرس [illegible]

[illegible] نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق [illegible]

[illegible]

[illegible] انگور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۸۵

ارمنی و لبدو درد و سپیدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر می گردد افعال و خواص ملطف و محلل و ملین مکه از زنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق
بدن و چون در آب گرم بجوشانند و پوست و تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز گردگان یا با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند که دستور اشامیدن
آنست جهة تنقیه سودا و بلغم و تنقیه سده عرق النسا و نقرس و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن درد [illegible]
و موم جهت نفخ و ملیها و شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و بدستور با زرنیخ جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل با کندر جهت قروح
خبیثه و با زرنیخ و زرفت جهت قلع ناخن و با آب لیک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آب و با حنا جهت سعفه و ابریه با روغن گل جهت دراز کردن موی
و چون نشاند آن در آب آهک جهة تحلیل اورام صلبه موثر و طبیخ آن با آهک جهت اذابه طحال و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر مصلح آن
با دیه بحویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده آن موثر و مغص می دارد و نقل عصاره آن در تحلیل نصف وزن آن [illegible] و چهار دانگ آن با دام و در سائر افعال
[illegible] آن [illegible] و چون [illegible] دو شاب [illegible] طبخ دهند و مانند خیاط [illegible] ساخته بر روی آنجا اندازند [illegible] بر آن نشینند [illegible] آنها
صید گردند و چون [illegible] آن گرد [illegible] بسیار [illegible] و سپیدار بکسر [illegible] موحده [illegible] یای مثناة تحتانیه
و فتح دال مهمله و الف [illegible] مهمله [illegible] مثناة تحتانیه و الف لغت [illegible] مشتق از فارسی است ماهیت آن گیاهی است هندی ساق آن بقدر [illegible]
شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز شبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است گل آن [illegible] شبیه [illegible] و با اندک تلخی و حدت شبیه بجدوار [illegible]
و چون [illegible] طعمه کنند [illegible] طعم میگرداند و برگ تازه آن طیب الرائحه چون بخایند و آن سبزی است طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن
قابض [illegible] و محرق [illegible] و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده [illegible]
مصلح آن [illegible] بارده [illegible] بوییدن آن مسقط شعر [illegible] و خوردن تازه آن [illegible] کاسر [illegible] و لثه [illegible] معده
شربت از تخم و برگ آن [illegible] درم و مسواک چوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهاة موثر فصل الدال المهملة مع الجیم دراج بفتح دال مهمله و جیم
بفارسی کبک دری [illegible] ماهیت آن مرغی است از طاوس بزرگتر [illegible] سفید بسیار ریزه و [illegible]
بسیار سرد [illegible] بهترین [illegible] و بعد از آن [illegible] و فاخته [illegible] طبیعت آن گرم
مائل باعتدال و لطیف افعال و خواص آن [illegible] از کبک [illegible]
دجاج بکسر [illegible] و فتح دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی گویند و بهندی [illegible] خروس و بهندی ککڑ [illegible]
آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی [illegible] طبیعت جوان [illegible] در آخر اول گرم و رطوبت معتدل [illegible] مرغ بچه [illegible] رطوبت فضلیه و حرارت
[illegible] مادّه [illegible] خروس بچه اعدل مائل برطوبت [illegible] خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است [illegible]
[illegible]
[illegible] مرغ بچه [illegible]
حرارت مزاج خروس بچه [illegible] مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی [illegible]
و جنگلی و صحرائی [illegible] مرغ اهلی [illegible] افعال و خواص آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۸۵

بیا رنج و هند تا مقدار کمی بماند و شب بر سر آن گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت نفث [illegible] و [illegible] و غیره [illegible] مفاصل [illegible]

انتفاخ معده و نزلات و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و [illegible] با آن کرنب با قرطم یا شبت و با هر سه نیز مضافه بیاشامند و این قوی است [illegible]

بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی و مصفی رنگ [illegible] و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره مرغ بچه جوان قوی‌تر و جهت [illegible]

بدن و دفع [illegible] تصفیه رنگ و صوت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم [illegible] آب [illegible] روغن تازه جهت سرفه یابس [illegible]

و گوشت [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] که [illegible] نباشد [illegible] کل امثال آن و موافق معده

[illegible] آن کثیر الغذا [illegible] و مغز سر آن با حرارت معتدله در [illegible] نا پخته آن با شراب جهت [illegible] و نفث الدم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] پخته آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و ذکاوت ذهن و تصفیه صوت و [illegible] آن باعث بلادت [illegible] جهت [illegible]

و مواد سوداویه [illegible] آن [illegible] جهت مالیخولیا [illegible] و جمیع امراض [illegible] مرتبه [illegible] بمالند [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] میان [illegible] خروس [illegible] خشک نمایند و سائیده با شراب [illegible] جهت [illegible] آن و [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] خصیه خشک آن [illegible] جهت تقویت باه بسیار موثر [illegible] آن روغن [illegible]

جهت تقویت [illegible] خصیه خروس [illegible] خشک نمایند [illegible] در ظرف مسی [illegible] گذارد تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت

[illegible] زیر زبان گذارند گویند که تقویت [illegible] دیگر [illegible] گویند که چون [illegible] خروس [illegible] در هنگام [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] کنند [illegible] نگاه دارند [illegible] با شیر گاو تازه [illegible] بنوشند تقویت باه بسیار بخشد [illegible]

[illegible] جهت [illegible] خون آن تازه [illegible] جهت [illegible] سوخته [illegible]

با [illegible] آن چوب [illegible] سوزانیده باشند و با [illegible] کنند جهت [illegible] سنگ [illegible] آن جهت

[illegible] آن [illegible] مثقال آن [illegible] جهت [illegible] قولنج [illegible] امثال آن و ضماد آن

[illegible] جهت [illegible] گزیده [illegible] مفید [illegible] گویند که چون [illegible]

[illegible] گزیده [illegible] سوزانیده [illegible] آن [illegible]

[illegible] که چون [illegible] گزیده [illegible] جهت [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن با شیر [illegible] قولنج [illegible] آن [illegible]

[illegible] خروس [illegible] باه [illegible] آن [illegible] در هنگام [illegible] گویند [illegible]

[illegible] اثر آن [illegible] تأثیر [illegible] با شیر [illegible] دهن البلسان [illegible]

[illegible] آن [illegible] اجزای [illegible] لطیف [illegible]

[illegible] دخان [illegible]

[illegible] دخان [illegible]

[illegible] دخان [illegible]

[illegible] آن زیاده [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible] آن [illegible]

۲۸۷

بیان وافعال قویتر از اصل است وخوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع ودر حصی لبان مذکور شد دخان الغوایر بضم دال وفتح خای معجمه والف وضم نون
والف ولام وفتح قاف وواو والف وکسر رای مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه ورای مهمله ماهیت آن دوده شیشه است که در وقت گداز بر سقف کوره آن مجتمع
میگردد طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن مقوی باصره وجالی وجهت سبل ناخنه وبردن گوشت زائد زخمها مفید دخان الکندر بضم کاف وسکون
نون وضم دال وسکون رای مهمله ماهیت آن دوده کندر است که خاسی وباطرفی قبه دار معکوس گذارند ودر زیر آن کندر افروزند تا دود آن مجتمع گردد افعال
وخواص آن جهت ورم وقرحه چشم ورویانیدن مژه وقطع موی زائد والتیام قروح عضا نافع است ودر مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت دخن بضم دال وسکون خای
معجمه ونون بفارسی ارزن وبشیرازی الم وبهندی کنگنی نامند ماهیت آن نوعی از حبوب است ودو قسم میباشد قسم اول پوست آن مایل بسفیدی ونازک که بزودی
از آن جدا میگردد واین بهتر است از برای اکل ودوم آنکه پوست آن ستبر وباصق از آن دیر جدا میگردد واین را بهندی چینه نامند ونیکو است از برای فقرا
طبیعت آن سرد در آخر اول وخشک در دوم [illegible] وخشکی کمتر افعال وخواص آن قلیل الغذا ومجفف وقابض بطن [illegible]
[illegible] واستعمال مقشر ومطبوخ آن با شیر تازه دوشیده یا روغن تازه صالح الغذا وجهت تلیین صدر وتولید منی نافع ومولد سده وسنگ مثانه مصلح آن شکر و
عسل بدل آن برنج است فصل الدال مع الراء المهمله دراج بضم دال وفتح رای مشدده مهمله والف وجیم بهندی تیتر نامند ماهیت آن مرغی است
قریب بجثه کبک وخوش منظر ودر هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مایل بسیاهی منقش بسیاهی واین را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت
[illegible] کهیر که بهندی اسم کات است ودوم از آن کوچکتر وسیاه منقش بسفیدی وخاکستری واین را کالاتیتر یعنی سیاه تیتر نامند بنسبت همین نوع
خوش منظر میشود وسوم از آن کوچکتر وسفید مایل بخاکستری ومنقش واین را گوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند ونوع چهارم از همه کوچکتر و[illegible]
[illegible] خطوط سیاه وسفید واین را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمینهای کشت زار هم میرسد وطیران بسیار دارد [illegible] گوشت آن بسیار
[illegible] وعلیه [illegible] اول [illegible] پرواز بسیار نتوانند کرد [illegible] انگشت دارد [illegible] اسحاقی نوشته طبیعت
آن مایل بحرارت ودر اول یابس [illegible] گرم وخشک دانسته اند افعال وخواص آن گوشت آن لطیفتر از کبک وتذرو وبهتر از فاخته وزیاده کننده جوهر دماغ
وفهم وحفظ وماده منی ومقوی معده ومبرد المزاج ودر طیور یا مضر محرورین المزاج مصلح آن [illegible] وزیره [illegible] آن جالی ورافع [illegible]
[illegible] آن روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر دراب بفتح دال وسکون را وفتح دال مهملتین والف وبای موحده بفارسی [illegible] وبهندی کهیری [illegible]
[illegible] وسکون [illegible] راء مهمله وبای [illegible] وبهندی نیز نامند ماهیت آن از جنس خربزه کرکسست کبلیون نامند وکوچکتر از آن وبا الوان [illegible]
[illegible] زرد ومخطط بزردی وسبزی وزرد مایل بسفیدی یکرنگ مدور وشلغمی واندکی طولانی وتخم آن کمتر از خربزه ومغز آن در جانبی تلخ ولعاب [illegible] شیرین
میگردد واندکی تلخی وتخم آن ریزه وصاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا کبلیون [illegible] اند [illegible] افعال وخواص آن [illegible] آن مقوی دماغ ومفتح سده آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] خصوص خام آن [illegible] چند یوم و [illegible] از آن را چون در [illegible] گوشت را [illegible] تاثیر این
[illegible] پوست خربزه زیاده است در دار بفتح دال وسکون را وفتح دال والف ورای مهملتین لغت فارسی است وآنرا دار دولین [illegible] دار ودر [illegible] نیز نامند [illegible]
[illegible] آن [illegible] دیگر ونوعی از غرب است طبیعت آن در اول سرد وخشک افعال وخواص آن قابض وبا قوت حابس [illegible] برگ آن
[illegible] آن [illegible] در گوش جهت ورم آن [illegible] ریختن [illegible] است [illegible]
[illegible] تازه آن مقوی [illegible] وقاطع اسهال [illegible] آن [illegible] والتیام جراحات تازه [illegible]
[illegible] افعال قوی تر [illegible] آب [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن قائم مقام [illegible] خون ومسهل [illegible] آن [illegible]
[illegible] دردار [illegible] وسکون واو [illegible] وفتح بای موحده [illegible] والف [illegible] مهمله [illegible]

و کدا البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید و بران میپیچد مانند سرس و کوچکتر از آن و با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن منشک بهم پیچیده و مرغب
و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب و براق و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز میباشد و نوعی از لبغا هم هست و برگ آن مانند برگ نرگس اندک با حلاوت و
تندی و تلخی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت قابض و مفتح و ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل و خناق نیز نافع و طلای آن بر بدن
درد و پاک کردن اوساخ و [illegible] تازه نمودن آن و ستردن موی [illegible] مقدار شربت آن تا یک [illegible] آن کشنده بالتهاب و درد شکم و مصلح آن
خربق اسود است در وفیلیون بفتح دال و ضم را و مهملتین و سکون واو و کسر فاء و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقاف نیز آمده لغت یونانی
است بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن به برگ زیتون ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر
از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی [illegible] شبیه به غلاف نخود و بیخ آن بقدر ذرعی و سطبر [illegible]
و منبت آن زمینهای نمناک و قریب بدریا طبیعت آن در سوم گرم و خشک و این بسیار [illegible] افعال و خواص آن بغایت
[illegible] آن قاطع خون و التیام دهنده جراحات [illegible] آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری [illegible]
آن و [illegible] آن مسقط [illegible] و مفاصل [illegible] آن و حمول آن مدر حیض [illegible] مقدار شربت آن تا یک [illegible] مصلح آن [illegible] کردن با سرکه [illegible]
دردی بضم دال و سکون [illegible] ماهیت آن [illegible] عصاره [illegible]
نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن در تحلیل اورام [illegible] جهت رفع حمره و قروح و قلاع [illegible]
جراحات و [illegible] سیلان [illegible] و نیکو کردن [illegible] درد [illegible] و مفاصل [illegible]
محرق آن [illegible] سوخته باشند [illegible] سفید شده باشد [illegible] و جمیع افعال قوی‌تر [illegible] محرق [illegible]
آن ضعیف [illegible] و مفسول آن [illegible] ضماد آن با برگ مورد جهت ورم [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] و چون با بارود [illegible] شوره سفید کنند [illegible]
سرکه [illegible] افعال [illegible] ماهیت آن [illegible]
پوست آن خاکستری رنگ [illegible] و بیخ آن با اندک تلخی و خوشبوئی [illegible] برگ گیاه آن شبیه ببرگ [illegible]
[illegible] و برگهای آن [illegible] و باریکتر و درازتر [illegible]
و گل آن زرد [illegible] و قوت آن تا ده سال باقی میماند [illegible] آن اندلس و کوهستان شام [illegible]
[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل [illegible]
[illegible] دل و معده [illegible] و تقویت [illegible] مالیخولیا [illegible]
و رفع [illegible] و سائر جانوران سمی [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] مقدار شربت آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و دیدن خوابهای [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]
شاخهای [illegible] برگ آن شبیه به برگ [illegible]

٢٨٩

الفاکی در باب تفسیر بدای دیگر نموده طبیعت آن در سوم گرم و خشک یا برودت یعنی مرکب القوی افعال و خواص آن مجفف و مسکر [illegible] تازه آن
مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده جلد و مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و زردی بشره و مسحج کننده آن و گویند چون در روغن طبخ داده [illegible]
آن آرد گندم ضماد کرده محلل اورام آورند و بعد از طعام تا شش درم از آن تناول نمایند در تسمین بدن مجرب [illegible] سینه مصلح مصلح آن کشنیز و کتیرا است
دریان بضم اول و سکون را و مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون ماهیت آن میوه ایست مخصوص بلاد زیر باد و تحت الریح که عبارت از شهر [illegible]
و [illegible] و ملاقه و شهر تا و و بلاد قریبه بآنهاست مانند جزیره اچین و ملیبار [illegible] درختان بلند و برگ آن شبیه برگ کتهل و میوه آن بزرگ
[illegible] مانند خربزه سرد و پاره کوچک و پوست آن از پوست میوه کتهل درشت تر [illegible] کتهل و دانه دار تر و بر سر هر دانه آن خاری چنانچه هنگام ثمر آن [illegible]
فیل و گرگ و شیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن ثمر [illegible] و بوی میوه آن [illegible] کسی که گاهی نرسیده و انس با آن نباشد موجب تنفر [illegible]
نیست بلکه [illegible] و اندرون آن میوه خانهاست [illegible] آن از سه تا پنج و یا بین فاصله خانها پوست سفید [illegible] و در هر خانه [illegible]
تا پنج دانه می باشد و یکدانه آن [illegible] و شکل آن دانه [illegible] و تخم آن مثل تخم کتهل [illegible] بزرگتر از آن [illegible] بدون پرده [illegible]
ملایم ذائقه شیرین و لذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار
مرغوب فیل است و لیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل [illegible] پوست آن [illegible] دفع میگردد و گاهی در میان فضله فیل
درست آن یافت میشود و مردم آن بلاد [illegible] میگویند که آن برای تقویت بدن و قوای [illegible] طبیعت
آن ظاهرا گرم و تر باشد افعال و خواص آن [illegible] و مقوی و مسمن [illegible] مبالغه بسیاری [illegible] آن ثمر و لذت و ذوق آن شنیده شد چنانکه
میگویند و الله اعلم که بوی آن شبیه است ببوی فضله انسان [illegible] میگویند که تاجر مالدار صاحب جهازی بجا وارد شد [illegible]
از بوی آن متنفر بود و چون عادی و خوشبوی آن شد و مانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف [illegible] آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن
مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته [illegible] آخر الامر وصیت نموده که او را در پای درخت آن دفن کنند [illegible]
حکایت [illegible] ابو المحجن ثقفی که یکی از اصحاب بوده [illegible] این شعر عربی [illegible] اذا مت فادفنی الی جنب کرمة [illegible]
فانی اخاف اذا مت ان لا اذوقها [illegible] دستی [illegible] بکسر دال و سکون فا و فتح لام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کن نافع است و اگر تربد را در یک جزو و نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت نافع است [illegible] مرتبه آنرا زایل کرد اند و مجرب دانسته و چون

بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص طلا کنند زایل سازد و چون بیخ سفید آنرا بمقدار یکی دو [illegible] تازه دوشیده جوشانیده و کره آنرا بگیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت

باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه وزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ انجیر مضر شش مصلح آن عسل

مقدار شربت آن نیم درم و یک درم و برگ و گل آن خواه پخته و خواه خام سائیده اگر ضماد نمایند نافع التهاب و کرب [illegible] انتفاخ بطن و جوع [illegible] و هم از آن [illegible]

آن نافع و عصاره آن [illegible] با آب گوشت مرغ چرب [illegible] و کره [illegible] لعاب بزر قطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده باکثیرا و خوردن خرمای شیرین عجیب النفع است و [illegible]

و خرمای بنگ دانه زرد و یا سرخ است و گویند [illegible] که تخم آنرا در [illegible] کارند و بر می آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل قلیلی

سداب [illegible] نیز نافع است **فصل الدال مع اللام** دلب بضم دال و سکون لام و با موحده بلغت چنار نامند [illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] و بسیار عظیم و برگ آن پهن و منشعب [illegible] و چوب آن سخت [illegible] و ثمر آن مدور خاردار [illegible] غیر ماکول طبیعت

آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک با حرارت قلیله **افعال و خواص** آن جالی و نقوع گل آن که از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ

تازه پخته آن جهت ورم چشم و منع تحلب مواد رطبه و آب [illegible] چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشند و [illegible] ضماد برگ تازه [illegible]

[illegible] جهت درد زانو و اورام حاره [illegible] پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و [illegible]

و ضماد پوست سوخته آن نهایت جالی [illegible] جهت برص [illegible] آب جهت [illegible] ثمر تازه آن [illegible]

گزیدگی جانوران سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن عقارب [illegible]

که بر برگ آن می نشیند نهایت مضر قصبه ریه و صوت و سمع و بصر است [illegible] مصلح آن شیر تازه دوشیده دلبوث بفتح دال و سکون لام

و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بشمشیر است ماهیت آن

بیخی است شبیه بدو پیاز که ملاصق بهم باشند لیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالا زیر از زیرین [illegible]

آنرا [illegible] مینمایند و آنرا [illegible] آنکه زنان [illegible] گل آن شبیه بسوسن [illegible]

نامند و سرخ مائل به بنفشی و آنرا [illegible] و بعضی [illegible] ساق آن [illegible]

سوسن [illegible] طبیعت آن [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] تازه دوشیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دلدل** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فا و سکون یاء [illegible]

ماهیت آن [illegible]

٢٩١

قریب باعتدال افعال و خواص آن گوشت آن سودا [illegible] غلیظ و مقوی اعضا و لبیار [illegible] و [illegible] و بیه آنرا هم خوردن و مالیدن آن جهت درد
مفاصل مفید و چون در جوف [illegible] مغز بیرون آورده [illegible] بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت [illegible] تازه و کهنه [illegible] مفید [illegible]
آن [illegible] جهت [illegible] [illegible] دلق [illegible] بلام و قاف [illegible] و باصفهانی [illegible] نامند ماهیت آن حیوانی است [illegible]
[illegible] و مانند [illegible] بسیار [illegible] و از پوست آن فرو [illegible] دلق [illegible] و گرمی آن کمتر [illegible] آن [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص [illegible] گوشت آن زیاده کننده باه و گویند [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] باعث [illegible] و [illegible] آن جهت [illegible] نافع است دلیک [illegible] بسکون [illegible] کاف [illegible] بشکل [illegible]
[illegible] آیت [illegible] و [illegible] سر [illegible] نامند ماهیت آن [illegible] گلسرخ صحرائی است مانند گل سرخ بستانی [illegible]
[illegible] و اندک سرخ و اندک شیرین [illegible] و [illegible] آن [illegible] سفید طولانی و گل آن [illegible] بستانی [illegible]
[illegible] چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد [illegible] آن حاصل [illegible] مولف گوید [illegible] شیخ الرئیس آن تخم گل است طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن قابض و [illegible] اسهال آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و [illegible] آن [illegible] آن جهت
و تقویت لثه مفید بدل آن [illegible] بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن [illegible] مصلح آن [illegible] الدلال [illegible] ادم [illegible]
[illegible] و هندی [illegible] ماهیت آن معلوم است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] اسهال و [illegible] بال [illegible] تازه [illegible] جهت [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible]
[illegible] اسهال [illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گویند که چون خون بدل حیوانی [illegible]
که فاسد شده [illegible] آن [illegible] خون بدل حیوان و با انسان صحیح المزاج قوی [illegible] آن [illegible] آن حیوان و با انسان
[illegible] بالاخره [illegible]
که از دست [illegible] صحیح المزاج [illegible]
[illegible] صحیح المزاج [illegible]
[illegible] صحیح المزاج [illegible] برای تقویت آن [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible] فائده [illegible] که اخراج خون بدل حیوان بالتمام [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] خون صحیح بدل آن بی فائده و باعث [illegible] خون فاسد [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] خون [illegible] موافق مزاج [illegible] خون [illegible] موافق [illegible]
[illegible] خون فاسد [illegible] المزاج [illegible] علت [illegible]
[illegible] سیاه و [illegible] و هندی [illegible]
آن [illegible] گیاه [illegible]
[illegible]

[illegible]

۲۹۲

باشند و بعضی گفته که صمغ [illegible] آن [illegible] آورند مانند [illegible] در آن مواضع [illegible] می‌شود و با جمله ماهیت [illegible] درخت

آن معلوم نیست لیکن آنچه [illegible] بعضی [illegible] مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا از درخت خون خورده برآمده [illegible] و بعضی دیگر

از آن [illegible] و لیکن [illegible] درخت و پوست ثمر آن بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این را دو نوع دیده شده بعضی صافی

و بعضی غیر صافی [illegible] طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته‌اند و با قوت قابضه شدیده و بعضی گرم در اول [illegible]

[illegible] قطع [illegible] از جمیع اعضا باطنی و التحام قروح و الزاق آنها در [illegible] فضول [illegible] و زوال حرارت کبد و [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] و صفراوی [illegible] و [illegible] آن [illegible] بحسب [illegible] مذکوره [illegible]

[illegible] آن جهت تقویت [illegible] و [illegible] آن جهت قطع [illegible] و الزاق جراحات تازه [illegible] جمیع [illegible] و التحام [illegible]

[illegible] آن [illegible] تا یک مثقال بدل آن [illegible] و عصاره [illegible] گویند چون [illegible]

[illegible] ماهیت آن نوعی از [illegible] هندی است [illegible]

[illegible] آن [illegible] طبیعت [illegible] سرد و [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] آن [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن سرد و [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] و سرکه [illegible] افعال و خواص [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] در فصل الدال [illegible] و سکون نون و دال

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible] سیاه [illegible] آن [illegible]

[illegible] سیاه و [illegible] استعمال آن [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] استعمال آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] هندی [illegible] طبیعت [illegible] آن در اول گرم و خشک [illegible]

[illegible] بلغم و سودا [illegible]

[illegible] امراض بارده [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استعمال آب سائیده آن در چشم مار گزیده با عدم نقصان [illegible] است اما باید که قلیلی باشد زیرا که [illegible] مضرت بچشم دارد و ضماد آن با ماست جهت
[illegible] و داء الثعلب و برص حیوانات و [illegible] با آب لیمو و آب [illegible] تحلیل تازه جهت داء الثعلب و باد [illegible] جمیع اورام بارده و اوجاع [illegible]
[illegible] و لیکن [illegible] و [illegible] و چون [illegible] حتی [illegible] آن [illegible]
و [illegible] استعمال آن [illegible] کردن [illegible] میان آن [illegible] کردن و [illegible] با آب لیمو [illegible]
و برگ [illegible] زعفران استعمال نمودن و [illegible] آن [illegible] سیاه یا کابلی عصاره [illegible] و [illegible]
و [illegible] زعفران [illegible] آب سرد [illegible] آن و با [illegible] مضر [illegible] استعمال آن [illegible] مقدار شربت آن در قوی الابدان [illegible]
تا دو [illegible] و در غیر آن تا [illegible] دانه با مصلحات و [illegible] و چون کسی [illegible] بسیار [illegible] بمقدار [illegible] بخورد [illegible]
بسیار آورد و باید که [illegible] و [illegible] تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و [illegible] و [illegible]
[illegible] را بخورد و [illegible] باید که [illegible] تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند [illegible] مانند شیره تخم خرفه و لعاب [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] با روغن گل یا بادام شیرین یا [illegible] ماهی [illegible] کدو و آب گوشت و اگر
[illegible] عارض گردد [illegible] با [illegible] مناسب [illegible] روغن گل [illegible] شیر تازه دوشیده [illegible]
مانند [illegible] و [illegible] فصل الدال مع الواو دوا [illegible] بفتح دال و واو و الف و یای [illegible] و فتح الف و سکون [illegible]
و فتح [illegible] و الف [illegible] ماهیت آن [illegible] ماهیت آن [illegible] و [illegible] ساق آن [illegible]
[illegible] و طول آن زیاده [illegible] برگ [illegible] و [illegible] برگ [illegible] برگهای آن [illegible]
و دوای [illegible] آن [illegible] و خام و پخته آن [illegible] طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و [illegible]
و مدر بول و [illegible] ملین الطبع و محلل [illegible] و خوشبو کننده دهان [illegible] و [illegible] و [illegible]
واو و یای [illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible] ماهیت آن علفی است خودرو که در [illegible] بسیار [illegible] نمناک [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible] نموده اند [illegible] است [illegible] تمام [illegible]
[illegible] آن [illegible] برگ آن [illegible] طبیعت آن [illegible] و با [illegible] افعال و خواص آن [illegible] ساق [illegible]
آن با [illegible] سائیده [illegible] مار گزیده [illegible] مار گزیده [illegible]
و [illegible] جهت تحلیل اورام [illegible]
و [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] یای [illegible] و [illegible] و لام [illegible]
ماهیت آن [illegible] طبیعت آن [illegible]
آن [illegible] و ضماد آن [illegible] بفتح [illegible] و [illegible] بکسر [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] که در بعضی بلاد [illegible] و در اوائل [illegible] آن [illegible]
[illegible] بلاد سرد [illegible] پاکیزه [illegible] و [illegible]
بلاد [illegible] و در بلاد گرم [illegible] حاجت [illegible] تخم [illegible]
[illegible]

توت را بسیار ریزه کرده بر آنها میپاشند و آنها را اندک اندک میجوشانند و بعد از پنج برگ میشوند و چون بزرگ شدند ... ریزه کردن برگ ... [illegible]
و شاخهای ابریشم ... آنها را اندازند و آنها را میجوشانند ... [illegible] ... هنگام ... روز ... [illegible]
میجوشانند ... اول یکروز ... دوم ... سوم ... [illegible] ... تمام میرسد ... ابریشم تاج و تخم کرم ... [illegible]
میگذارند و آنها بر آورده ... کرده بیرون میروند ... [illegible] ... و تخم گرفته ... [illegible]
پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک کرده و کرم در آن پیلها بمیرد ... ابریشم ... [illegible] ... گیلان ... [illegible]
آن بسیار بزرگ ... [illegible] ... بلندی آن ... [illegible] ... اول بهار ... [illegible]
... اوائل ... اوائل بهار ... طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن
... [illegible] ... خشک آن ... [illegible] ... گندم ... [illegible]
تقویت باه ... [illegible] ... روغن ... [illegible] ... تقویت باه ... [illegible] ... گوشت ... [illegible]
سوخته آن ... [illegible] ... و **خشب الصنوبر** ...
کرم درخت کاج ... ماهیت آن کرمی است ... درخت کاج ... طبیعت آن ... [illegible]
... ذکر کرده **افعال و خواص** آن ... [illegible] ... جراحات ... [illegible] ... مجروح کردن ... [illegible]
مجروح کنند ... [illegible] ... کرم ... [illegible] ... ماهیت
آن کرمی است ... [illegible] ... **افعال و خواص** آن ... [illegible]
... [illegible] ... ماهیت آن کرمی است ... [illegible] ... طبیعت آن گرم ... **افعال و خواص** آن ...
... [illegible] ... روغن آن ... [illegible]
... [illegible] ... ماهیت آن نباتی است مانند گندم ... [illegible]
... [illegible] ... دانه آن ... [illegible]
... [illegible] ... طبیعت آن گرم ... دوم ... سرد ... **افعال و خواص** آن ... [illegible]
اورام ... [illegible] ... گرم معده ... [illegible]
... [illegible] ... اکتحال آن ... [illegible]
... [illegible] ... ماهیت آن ... برگ آن ... [illegible]
... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] ... برگ آن ... [illegible]
... [illegible] ... تخم آن ... [illegible] ... برگ آن ... [illegible]
... [illegible] ... اقسام ... [illegible]
طبیعت آن ... گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... تخم ... [illegible]

٢٩٥

[illegible]

قطع ... [illegible] ... و بالیمون ... طبیخ آن جهت عقرب گزیده و ... چون تخم آنرا بکوبند و بر ... بپاشند رفع ... [illegible]

و ... [illegible] ... دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و از آن صمغ ... دوقو بفتح دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و لغت یونانی است

دوقو ... [illegible] ... ماهیت آن تخم جزر بری است ... [illegible] ... گیاه ... [illegible]

و گویند ... [illegible] ... مانند ... و از آن ... [illegible] ... و برگ آن مانند برگ ... [illegible]

... و ... آن مانند ... و گل آن زرد ... طعم ... خوشبو ... [illegible]

و بهترین آن تازه ... [illegible] ... طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک ... [illegible] ... افعال و خواص آن ... [illegible]

تحریک باه ... [illegible] ... نبات آن ... [illegible] ... سینه ... تقویت معده ... [illegible]

[illegible]

٢٩٦

۲۹۵

چون سائیده باشند و گویند روغن کاوی که در آن [illegible] چون سائیده باشند گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون شمع درخت کاج را در روغنها [illegible]
[illegible] در اکثر آثار مانند و در بنگاله است و بهترین ابدال آن میتواند بود دهن لک [illegible] و پنجم کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندیست
آن روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهری است نیز باصطلاح قدیم هندی چت گام و چاتگام نیز میباشد [illegible]
[illegible] تیشه برنند و تنه آن [illegible] ظرفی بدان موضع [illegible] دیگر نیز [illegible] آن روغن در تازگی اندک سرخ [illegible] صاف میباشد و چون کهنه
گردد سرخ سیاه تیره مائل [illegible] غلیظ چسبنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ [illegible] چسبیدگی آن زیاده میگردد [illegible] بچوب عمارات و تخته دروازه
آن در بنگاله اکثر [illegible] و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازها و عمارات [illegible] رنگها [illegible] و چوب [illegible] درخت بسیار [illegible] دارد و تازگی [illegible]
دهن آلوده مستعمل میگردد و بکار عمارات [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن محلل [illegible] است و [illegible]
و هند فرنگ [illegible] ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن [illegible] میباشد [illegible] کبریته که [illegible] از آن معدن [illegible]
[illegible] گشته [illegible] و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد [illegible] میباشد و بعضی سبز تیره که [illegible]
[illegible] و بعضی طاوسی [illegible] مائل [illegible] و بعضی [illegible] مائل بسیاهی و بهترین آن سبز تیره [illegible]
[illegible] و بهتری طاوسی مائل بسبزی است و بدترین همه طاوسی مائل بسیاهی معدن آن [illegible] و از آنجا [illegible]
از روم و قبرس [illegible] معدن آن [illegible] کرمان و خراسان و در ولایت فارس [illegible]
[illegible] نقشی مانند [illegible] و آن جوهر [illegible] مانند [illegible] بهترین آن [illegible] که چون [illegible]
[illegible] میان طلا و نقره و مسی و آهنی [illegible] که با آب لیمون [illegible] آهن [illegible] مانند [illegible]
طلائی بر آید طلا است و اگر [illegible] نقره نقرئی و اگر برنگ مس [illegible] و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین [illegible] سبز تیره فیروزه [illegible]
[illegible] نقرئی [illegible] طبیعت آن در اول چهارم گرم و خشک [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ماهیت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
ماهیت [illegible] معدنی [illegible] جزیره قبرس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حرارت تازه [illegible] والصیه قابضه افعال و خواص آن لقوح آن در حلق جهت التهاب خناق و ذبح و ران جهت [illegible] و قلاع و خشونت دهان و
التحام زخمها و دبیلات منقطع و حبس خون آن [illegible] جهت قرحه [illegible] و گوشت [illegible]
با موم روغن جهت تحلیل و [illegible] کردن [illegible] سرد چون [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] دال [illegible] بکون با فتحه تحتانیه و کاف [illegible] بکون [illegible] فارسی [illegible]
[illegible]

۲۹۸

بزرگتر و سفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق تا بیخ برگ آن اکثری میروید بقدر یکی [illegible] و سبز [illegible] و بیخ آن [illegible]

آن کوهستان ماهیت آن [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] نامیدن بیخ آن بقدر [illegible] با طلا [illegible]

بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع [illegible] تقطیر البول و حبس آن [illegible] مقدار شربت از بیخ و تخم آن تا دو مثقال است [illegible] بکسر واو و سکون یا و مثناة تحتانیه و دال

و الف و سین مهمله و [illegible] بفتح ذال و الف [illegible] و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر یا مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت

یونانی [illegible] ماهیت آن قسمی از [illegible] عریض الورق است [illegible] ساق آن [illegible] و شاخهای آن

بسیار [illegible] طلائی آن میروید [illegible] آن قوی و تلخ و چون [illegible] زبان را بگزد و گل آن سفید و [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن حاد و [illegible]

دو مثقال از [illegible] قوی [illegible]

[illegible]

آن [illegible] و تخم آن تا دو مثقال است [illegible] الدال المهملة مع الیاء المثناة [illegible] دال [illegible] و الف [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] طبیعت

آن در اول گرم و [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۹۹

و اول مفتوح و دوم مضموم و سکون [illegible] با و شناة تحتانیه و هاء [illegible] الاکلیل و بلغتی دارساش و اصفهانی قسمی از سوسن نامند ماهیت [illegible]

است دو نوع میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس بزرگتر [illegible] بر نباتات تازه مینشیند و اولها نمکون میباشد بهترین آن

[illegible] آنست که در گندم نکون باید و در [illegible] بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض در بر آن باشند و آنچه [illegible] سرخ و زرد و منقط بسیاهی باشند

و سائر [illegible] مستعمل و چون آدمی [illegible] اختیار از بول [illegible] شود طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص

آن [illegible] مقرح جلد [illegible] مفتح و شامیدن محرق آن [illegible] جهت حصاة و [illegible] بول و حیض و نیز شامیدن محرق آن با عرق

گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهت زخم خوف [illegible] بهترین ادویه است و گویند [illegible] خون [illegible] بول شاریان [illegible] میگردد و علاج [illegible]

که سنگهای بسیار کوچک در جوف [illegible] آن مسکون میگردد و این دو آنها را [illegible] دفع میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نیز موثر است و دستور احراق آن در

مقدمه ذکر یافت و اگر [illegible] پیچیده بجا سر که [illegible] تا [illegible] حکم احراق دارد و باعث [illegible] اکتحال آن [illegible] جهت ناخنه و ضماد آن

جهت داء الثعلب و بهق و برص و ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیر [illegible] جهت قلع ناخن [illegible] و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و [illegible]

[illegible] عقرب و دفع ثاليل و قمل و [illegible] جلد و [illegible] و چون دست و پاهای آن [illegible] در سایه خشک نمایند و در روغن [illegible] بسایند [illegible] در روغن زیتون

بجوشانند تا غلیظ شود و [illegible] جهت ثقل سامعه در گوش [illegible] آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب [illegible] مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که

[illegible] و چون نوع سیاه [illegible] سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و در شیشه در آفتاب بگذارند جهت قلع [illegible] که مقدار [illegible] موثر [illegible]

باشند و [illegible] محرق آن [illegible] جهت [illegible] شعر و با قیر [illegible] جهت [illegible] مقدار شربت آن یک دو [illegible] آن و گفته اند [illegible] و زیاده کننده است [illegible]

و [illegible] مثانه و مغص و بول الدم و [illegible] و غشی و حمی حاد و [illegible] و ورم [illegible] و التهاب و حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن با [illegible]

[illegible] و [illegible] گاو و آب گرم [illegible] و روغن [illegible] و [illegible] از شیر [illegible] در روغن تخم کتان [illegible] شیر گاو تازه [illegible] و آب گوشتهای [illegible]

و انشامیدن آب برگ [illegible] تازه با کره و [illegible] با [illegible] دو [illegible] گل سفید [illegible] مرغ [illegible] و گفته اند [illegible] پاهای آن تریاق آنست

[illegible] گفته اند [illegible] آن [illegible] ماهیت آن [illegible] سفید و شیرین [illegible] بزرگتر

و [illegible] نباتات آن [illegible] بهترین آن سفید بزرگ [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible] الغذا [illegible] و [illegible] آن [illegible] شیرینها و ضماد آن [illegible]

و [illegible] جمیع اجزای گیاه آن [illegible] که تخم آن [illegible] باشد در تر و تازگی

[illegible] و چون خشک گردد [illegible] آن [illegible] سیاه و چون [illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible] باشد [illegible] شیرین [illegible]

[illegible] فصل [illegible] و سکون باء [illegible] تحتانیه [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] باقی است [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] و برگ [illegible] آن [illegible] و بالای [illegible] دانه [illegible]

[illegible] آن [illegible] گل آن [illegible] سفید [illegible] و کبودی [illegible] آن [illegible] باقی [illegible]

[illegible] نوع اول [illegible] سفید [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن در اول [illegible] خشک [illegible] آن [illegible]

[illegible] الدم [illegible] الدم [illegible] سفید [illegible] ماء [illegible]

[illegible]

و سعوط عصارهٔ آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا و مصلح آن شکر و روغن بادام و بدل آن انجبار و صاحب اختیارات گفته که او
از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد [illegible] دوم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و [illegible] مفید است

ذنب الخروف بفتح خای معجمه و ضم را و سکون واو و فا ماهیت آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از بیخ دور شبیه ببرگ [illegible] و گل
آن زرد و شبیه بگل شادبری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شاخ [illegible] کثیر الوجود **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن [illegible] و محلل ریاح و قاطع خون و رافع
سیلان و دافع اذیت گزنده کلب [illegible] و ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصاره برگ آن [illegible] جهت رفع بیاض چشم [illegible] دانسته اند **ذنب السلع**
بفتح سین مهمله و ضم با موحده و [illegible] **ماهیت** آن گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع [illegible] و اعالی [illegible] شاخه های نرم از بیخ دور
آن شبیه ببرگ گاوزبان و [illegible] کوچکتر و مایل [illegible] و اطراف آن خار دارد و در سرهای آن [illegible] آن رسته مانند [illegible]
و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و با رطوبت [illegible] و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن جهت
رفع اورام [illegible] و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آن [illegible] در حال [illegible] جهت
استحکام استخوان شکسته [illegible] و ضماد آن [illegible] و طلای عصاره آن جهت [illegible] و تعلیق آن جهت تسکین [illegible] مصلح آن
عناب و مقدار شربت آن یک مثقال است **ذنب العقرب** بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نزد جالینوس [illegible] است
و بعضی گویند گیاهی است شبیه بدنباله عقرب [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی [illegible] نافع **ذنب القط** [illegible] گیاهی [illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و گل آن [illegible] و بیخ آن شبیه [illegible]
سیاه و باطن آن [illegible] معروف [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] نافع
است **ذنب الفار** لسان الحمل است [illegible] **ذنب الیاه** [illegible] **ذهب** بفتح ذال معجمه [illegible]
[illegible] زر و طلا [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
طبیعت آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] و حرارت غریزی و ذکر و فهم را تیز گرداند
و جهت امراض [illegible] و خفقان و وسواس [illegible] و جنون [illegible]
[illegible]
[illegible]
جهت اخراج سم [illegible]
جهت [illegible] دندان [illegible] دهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دفرنبه وقوی القلب و دلیر و شجاع و از ازام اصیبان ایمن گردند و اگر ننگ زرد در پای باز سند دو در شکار دلیرتر گردد و چون بشکل بلیله ساخته در خواب و بیداری

صاحب توحش مرض خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارد رفع جمیع [illegible] او میگردد **فصل الذال مع الباء ذئب**

بکسر ذال المعجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی گرگ و بترکی [illegible] و بهندی بهیریا و بلغتی بهنداری نیز نامند ماهیت آن حیوانیست معروف [illegible]

آن بتحلیل یعنی در بعضی می نشیند **طبیعت** آن در سیوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن کبد آنجهت امراض کبد بغایت نافع و چون بسایند و بمقدار

یکدانگ آنرا با آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقاء و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و [illegible] مشوی فعال

است و مقدار شربت آن یکدانگ زهره آن بمقدار یکدانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه و مرض قولنج و استسقاء و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقطیر

بول نافع بود و بدستور طلاء آن در ین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سرد باشد اکلا و طلاء و سعوطا آنجهت نزلات عظیم

و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم و در [illegible] و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و عشا دیگر و ضماد آن با ورس جهت بهق و [illegible]

و با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد داء الثعلب و درد مفاصل و گویند چون زهره آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری با آن زن قادر نگردد و حمول آن مانع [illegible]

و پیه خشک کرده آن بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب ربع و امراض [illegible] بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم [illegible] بمقدار [illegible]

با شیر تازه دوشیده جهت [illegible] صرع و طلاء گداخته آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت [illegible] ظاهری و باطنی حادث از سرد [illegible] و بخور [illegible] آن سبب [illegible]

سوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن [illegible] جگر [illegible] و ضماد استخوان [illegible] آن که با دیگر آن سوخته باشند جهت بواسیر و [illegible] در [illegible]

آورده که گرگ گیاه بخورد [illegible] رنجور گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر گرگ که استخوان است بالای آن

عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه گاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و بول [illegible]

آن قاطع نسل زنان [illegible] و چون خصیه آنرا بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون خصیه راست آنرا بکوبند و با زیت بریان کنند و بصوف آلوده زن بخود بردارد

شهوت او زایل گردد [illegible] آن با آب [illegible] جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول

آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن است که گرگ استخوان خورده باشد و علامت

آن بسیار سفید است که با خشونت باشد آشامیدن یک مثقال آن با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر بازوی صاحب

قولنج [illegible] پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست [illegible]

[illegible] داشته باشد مقدار با قلائی از آن کنند و بیاویزند نیز مؤثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بر

که گرگ آنرا دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور ذرور خشک استخوان آن خورده آن

باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و بازنماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در [illegible]

گوسفندان دفن کنند گوسفندان آن از خوف هلاک نشوند [illegible] گربه از آن محل گریزی نداشته باشد و چون در برج کبوتران گذارند [illegible] سایر موذیات در

آن نگردد و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد

بنویسند هرگز مابین زن و شوهر او الفت نباشد و چون دندان پیش آنرا در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و [illegible]

آن خواهید قولنج را زایل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد و چون بوی خون شنود و با آدمی خون آلوده باشد و لو او را نشنود

نگذارد او را تا [illegible] آن آدمی قوی [illegible] باد **سم در بیان اسمای** [illegible] که حرف اول آنها راء مهمله است **فصل الراء مع**

الالف راسن [illegible] باشند [illegible] آن

[illegible] باشد یکی آنکه سایل باشد و منجمد نگردد [illegible] رطوبت نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی [illegible]

٣٠٢

خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش از طبخ دهند تا منجمد گردد و این را فلقونیا و بشیرازی زنگباری نامند و بهترین را سانج آنست که رنگ آن سفید مایل بسبزی باشد و کوهی بهتر از آن بر آید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و بعضی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتشی و بدل آن گرم تر از آتشی نادیده آن **افعال و خواص** آن نشاسیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و قرحه ریه و جراحت رطبه منتشر و مضمضه آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و قرحه ریه عجیب الاثر است و چون خرقه را بدان آلوده و با آفتاب خشک کرده صاحب کام بارد و جمی ریم دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونت جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان با سویه جهت رفع ثالیل و سحیق آن در مقعد که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق قدیمین و نواسیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون بگیرند از آن و از هر یک زنجار و زرنیخ سرخ و سنگ سیاه سه جزو از عفص جزو اجزا سوده و به آتش گداخته قرص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با بینی بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است جهت سرفه و قرحه ریه و چون بگیرند آنرا با آتش گداخته لوز آن تخم کتان و نصف وزن آن سفید آب قلعی در آن انداخته آتش فرود آورند لصوق قوی است جهت التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح کمتر از آن موثر در انتیج و رویاننده گوشت است و مایدان صلب و مهیج اورام است و ایدان ترم و چون آنرا بالصمت آن بهیج و فلفل بارد و عن بادام مطبخ و مرهم سازند جهت اسقاط دانه و نواسیر مجرب ولیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیدآب نمود و شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن آب حی العالم بدل آن تکلیس الطبیعت و گویند بدل آن زیت کهنه است **رازقی** بفتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یاگویند نوعی از سنبل است و گل آن سپید است و آن ارتب بصواب است **رازیانج** بفتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و بهندی سونف و بهندی سونف بفتح سین مهمله و واو نون بزرگ نیز نامند **ماهیت** آن بر زیست معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را مارثون و بری را اقومارثون گویند بهترین آن بستانی است **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرمتر از برگ آن و بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن **افعال و خواص** مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشند و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصاً تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم خصوصاً مجفف قوی و با قوت قابضه و تأمیل طبخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر النفس بارد و مناسب و تنها نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیج و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده معده و غثیان و دفع بلغم حامض و بلغم ... ادویه و استعمال آنها با اطرافت بدن و رفع اسهال مزمن و بیدستر یا زیره سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تبهای کهنه بلغمی و یا آب سرد در هنگام تبها مسکن عطش آن و التهاب معده و طبیخ با شراب یا غیر آن جهت گزندگی جانوران سمی چون گزدم و زنبور و مانند آنها و نشاسیدن مکرر آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از تخم حاصل شدن و تحلیل و اخراج آن از مکان خود و یا ادرار بول و خوردن سفوف آن با قند سرشته جهت تقویت معده و دفع رطوبات و بلغم آن و با شیره آن بر سفوف و خوردن ترک مکروه و آلیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة و السلام منقول است که چون مار هر سالی در اول بر دل آفتاب بهم حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز یکدرم تخم رازیانه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض بدن وی نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی بنزد آتش بسیار و چون از آن بر طوبتی بر آید آنرا جمع نمایند و ... از عصاره آنکه آب آن را گرفته خشک نموده در چشم کشند تنها یا با ادویه مناسبه و چون آب تازه آنرا آفتاب گذارند تا دو سه حصه شیره بنماید آنرا با عسل و کنجبین کشند جهت دفع نزول آب و تقویت روشنائی آن نافع و چون عصاره برگ تازه آنرا با زهره قلیوانج در شیشه کرده سر آن را بسته در آفتاب بدارند و نیز در اکتحال آن حاضر نزول آب و رافع ضعف باصره و مسلات و ... آن با عسل جهت گزندگی سگ دیوانه نافع و ... آن در افعال مانند عصاره آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب و جهت فرود آمدن جهت نفث الدم حصاة نافع و مضر محرورین و مصلح آن صندل و کنجبین و مقوی معده و ... شربت از تخم آن تا مثقال ... و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال

تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است راز یانه بری شاخهای آن عریض تر از بستانی و شبیه به ریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن نیز بزرگتر
و سبزتر و طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آنجهت تقطیر البول و تنقیه رحم و قروح از خبر که اسهال بزمی رفع احتباس حیض کرفتیت جهات
و تپهای مزمن و یرقان و نشاسیدن طبیخ آن با شراب بجهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن بجهت گزیدن سگ دیوانه نافع است راسن بفتح اول و الف و سین
نون فارسی زنجبیل شامی و بیونانی انیون و بلغت اندلس غاهم دکلوم و بترکی ماهیت آن بیخ نباتیست تختی خوشبو و تند و طعم با قوتی رنگ گل آن سبز و ساق آن شعب گل
عریض و دراز شبیه ببرگ قلموس و درازتر و خشن تر از آن و انبوه و از ساق آن برگ کشیده بر یکدیگر و گل آن مایل بکبود و تخم آن شبیه بقرطم با اندک تلخی و طعم آن اندک تند
و منابت آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در بستان بیخ آنرا بر می آورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند گویند بیخ آن زرد و بقطر انگشت خنصر
و بالای آن قوی تر از پائین آنست و بعضی گویند بیخ سوسن کبوتی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی و آن قیل جوش است و دوم بری و برگ آن
شبیه ببرگ قیل جوش و بیخ آنرا بترکی اندز خوانند و بهترین آن مایل بسبزی تازه کرم ناخورده عفص است و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است طبیعت آن در
اول سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص الحضم و با قوت تریاقیت و مقوی و قاطع قی معده و هاضمه و باه و مثانه و رافع
مالیخولیا مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النسا
و غیرها از امراض بارده رطبه و جهت تقطیر البول و حبس البول و ادرار و گشودن حیض و نشاسیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت تنقیه
امراض بارده رطبه دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبات و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم
هوام و سایر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت اندفاع کرم آن و بر رحم جهت گشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب
جهت تنقیه و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سایر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد برگ آنجهت شکاف عضل و تحلیل
اورام سفید تعفن مجرورین و مصدع و اکثار آن مفسد خون و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و ربوب حامضه و کمیدان انار ترش و خمیره بنفشه مقدار شربت آن
تا دو درم بدل آن بوزن آن ابریسا و با قسط شیرین و گویند چون یکعدد دانه آنرا ابلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آنجهت تقویت دندان و رفع
کرم آن و طلای آنجهت نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد موثر و شراب راسن که معروف بشراب ملکه است باعتقاد هندیوس در جمیع افعال نیکوتر
بهتر از عسل است و در باب سین و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخها و برگ آن منبسط بر روی زمین و برگ آن انبوه و دراز
و بیخ آن کوچک و زرد رنگ و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نزدیک و سواحل دریا میباشد باشامند جهت دفع الم گزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت
است گفته اند چون یکدانه تخم العصافیر آن آب دهند بهر حیوانی که بسبب سرد و آنرا هلاک گرداند راملک بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت ترکی است ماهیت آن
مرکب از مرکی سیاه بالیوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره ملح میساخته اند و در بیخ آن با زمازه و دوشاب تریاق ترتیب میدهند و بهترین آن آنست که بگیرند
و نیم جزو پوست انار سیاه که سه قدر در آب بکشانند و بچه شانند و بر سیم زنند تا مانند خمیر شود و بر دیگر جزو از ان با شیرازن چرم مخلول و یکجزو و نیم دوشاب خرما و یا
اضافه نموده بلنج دهند و اقراص سازند اگر در زین پوست انار بیخ لسان الحمل اضافه کنند بهتر است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند
افعال و خواص آن با بطحات و قابض و مخفف و مقوی معده و کبد و مانع حرارت و دافع مواد با عضاء جهت اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سحج
و درد سینه و ضعف جگر و جهت قروح و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی لثه و دافع ورم حار و ورم معده و سوزش
و قلاع و مضر بمعده و کبد و قائل مسخن مصلح آن مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
مصلح آن عسل است و در قرابادین نیز نسخه آن مذکور شد راوند بفتح اول و الف و دال مهمله و سکون نون
بفارسی نیز ریوند ماهیت آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هندوستان
و اکثر چوپانان نواحی بسیار است و آنرا بیخ آن باریک سیاه رنگی ظاهر

۳۰۳

بالطراف در زمین رفته چون دو سر دو ریشه دیگر ... بر سر آن مشبها گرهها بشکل سلغم بزرگ و کوچک بسر می آید اظهار نموده است برآورده سر یک را بریده بعد

و بار قطعه قطعه زیاده که سوراخ کرده برای سهولت بار برداری و اکثر بزودی خوب خشک گردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر گردن حیوانات آویزند و لهذا اکثر قطعه‌های آن سوراخ

دار میباشد و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی است که قطعه‌های آن تازه رنگ شبیه بسیاه رنگ است مایل به تیرگی و زردی و سنگین و مستوی الاجزا و جوهر آن با وجود صلابت [illegible]

باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آن بر پشت ناخن و یا بر عضو دیگر یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک مایل به تیرگی

و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و [illegible] قوت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه بر خلاف این اوصاف باشد [illegible]

و گفته‌اند مشهور [illegible] آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنکه منبت آن [illegible] است و این مشابه است در اکثر افعال و مخالف آنست در [illegible]

در رنگ و بهترین این آنست که [illegible] موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است نه از آن جهت است که

آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف است و در صفات مذکوره و اندرون [illegible]

شده و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن تیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است از عمان می آورند راوند شامی نامند و آن [illegible]

طولانی بغلظت انگشتی و تیره از آن [illegible] موضع کسر آن [illegible] زرد [illegible] باشد و [illegible] آورند و [illegible] بطریق [illegible]

کمتر و [illegible] دارند [illegible] اول [illegible] بهتر است از آنکه [illegible] تا یکسال [illegible]

آن زرد و [illegible] طبیعت آن مرکب القوی است و در اول دوم گرم و خشک [illegible] تحلیل [illegible] لهذا [illegible]

[illegible] و قابض [illegible] و ملطف و مفتح و [illegible] باردة [illegible] اخلاط غلیظه و رقیقه [illegible] قوت [illegible]

[illegible] گرده و مثانه و رحم [illegible] جهت [illegible] و دفع [illegible] و انواع استسقا و یرقان [illegible]

و رفع اسهال [illegible] و تحلیل [illegible] اورام بارده احشا [illegible]

[illegible] سازند که [illegible] نگاه دارند و [illegible] جهت [illegible]

[illegible] و خارش [illegible] جهت تقویه دماغ و انواع صداع بارد و [illegible] و شقیقه و فالج [illegible] و نزلات

بارده و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] و نفث الدم [illegible]

[illegible] و قوت [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] قوت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و قی [illegible]

[illegible] جهت [illegible] نفث الدم [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

بر ده یای موحده مکسوره ولام در آخر ماهیت آن گل نباتی است هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موگره و همه بشکل نبات شبیه اند
و در ممالک هند و بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند و کنجد مقشر را در گل آن پرورده بجد یکه کنجد
سرخ و معطر گردد و بعد از آن روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز ترتیب داده و هند کل نمایند و گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی
زمین و پر گره و اکثر از بیخ آن نروییده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب و رای بیل
اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن
پهن تر و ضخیم تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یک نوع اند و حقیقت و ضخامت زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند
و تربیت آن است که جائیکه خواهند بنشانند درخت و یا قلم آنرا باید که خاک آن را خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب میداده باشند
و قبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله که بودن آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو یا اوایل حوت شاخهای بلند آنرا قلم نمایند و سر شاخهای آنرا بسته کاه
مشتعل با اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بمقدار یک شبر خالی نمایند و ریشه های باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار بریزند و خاک بالا
آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون ترتیب موتیه رای بیل بلکه
گلهای بسیار کوچک کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل و یا موتیه را کر بخواهند که مکرر دو طرف آنرا بعد بریدن ریشه قلم نمایند که شاخهای تازه از بن
آن بطرف بالا بروید و سر شاخها از درخت روییده شاخ گردد در چند دفعه موگره میشود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل رازقی عبارت از این است
طبیعت آن گرم و تر و سرد و تر نیز گفته اند افعال و خواص آن بجهت دفع صفرا و تسکین حرارت دق و فواق و جنون نافع و بوییدن آن مفرح
و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب المنفعه بروغن یاسمین است که بهندی گرم و تر از آن دانسته اند فصل الراء مع الباء الموحده ریشیا بفتح راء و
کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف برهما پور آمده گرم تر از آن ماهیا پیاز تر از ماهی خشته
نمو تیز باشد و خشک آنرا اهل آنجا میخورند طبیعت آن گرم تر از ماهیان است افعال و خواص آن مشهی باه و مصلح حال معده و تشنگی آورد و مصلح آن
تخم کاهو است فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه ریتم بفتح راء و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد
سیاه و سفید سیاه آن را شاخهای زیاده بر ذرعی و بی برگ و صلب مانند ریسمان و سر شاخها آویخته میباشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و از آن
بشکل عدس و سفید آنرا ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و گل آن کوچکتر است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و
خواص آن جاذب و محلل و با قوت قابضه و ده درم از ثمر آن مقی قوی و شامیدن آن بجهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن و ادرار
نمودن حیض بالقوه و حقنه بعصاره آن بجهت اسهال عرق النسا نافع و خوردن آن مفسد معده و آن مسهل و مسدد آن سکنجبین بعد از شربت آن تا یک مثقال است ریتیلا بضم اول و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انجورک و دلوم
عنکبوت کوچک و زرد رنگ است بزرگ آنرا ابو طه و آنکه پاهای دراز دارد آنرا تا نسیج که آنرا لفذرکشیکی دیده اند و آنرا اوازی باشد آواز جنگ
عقرب و عنکبوت ماهیت آن حیوانی است شبیه بعنکبوت و زرد رنگ شکم آن بزرگ و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و تمام میباشد و از سموم قتاله بارده
است گزیدن آن و خوردن عددی از آن قتال است افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جاذب سم آن میکند و اطلاق سپند
شده آنرا بر بازوی صاحب تپ ...

و بلادمی سکم عارض گردد و در احیانا بالاک گرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن آن در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در ریگ و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع به نمک و آب خاکستر چوب انجیر و امثال آن و با آب گرم سرشته و شونیز و تخم کرفس و طریق مذکور خوردن و الحلتیت و تریاق مخصوص به رتیلا است

فصل الراء مع الجیم

رجل الغراب بکسر راء و سکون جیم و لام و الف و لام و غین معجمه و راء مهمله و الف و بای موحده و آن را رجل الزاغ نیز گویند و بهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و ترکی قارغا ایاغی و لغزنگی کرتو نیز نامند **ماهیت** آن گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر آن است و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مایل به سیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر برگی مشقوق بر دو شق و بر آن سه برگ باریک و ساقی بلندتر از سه و طرف شبیه به چنگال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در زمین و مستدیر الشکل و گره دار همه مدور و طول آن مایل به زردی و سایده آن بسیار سفید مانند سورنجان **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و شیاف مرقه مطبوخ آن با راس العنزه یعنی بچه بز که بزغاله نامند جهت وجع صلب و پهلو و درک و اوجاع سایر اعضا و جهت اسهال مزمن مجرب و الافعصاره آن که با آش بقوام آورده باشند نیز که مجموع آن را از برگ و شاخ و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد در هاون سنگی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آن را افشرده یا آن که جوشیده و تمام آب آن را گرفته و در پاتیل کرده با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث باقی ماند و در جامهای شیشه ای یا ظرف سرگشاده کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی بر هم زنند تا منعقد گردد مانند و به دست مالیده چون به دست گیرند بسیار اقراص ساخته سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در آفتاب و نیز تا خوب خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرورت گرفته با سائل کرده بر مفاصل طلا کردن و درد و ضربان شدید بسیار باشد دو درم از آن در آب حل کنند و یا دو درم بیخ بروج نرم کوفته بخیسانند و بر مفاصل مالند تسکین دهد آن درد و زائل سازد

فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخبین بفتح راء و سکون خاء معجمه و کسر با موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت سریانی است و افغانی ترف و به شیرازی قراقروت نامند و آن ماده خشک نا رسیده است **ماهیت** آن گویند ماستی است که بطبخ غلیظ گردانند و خشک سازند تا مانند آن جدا گردد و چیست آن غیر مطبوخ آن است که چکیده را نیز نامند **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مشهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و مسمن و تشنگی آرد و مصلح آن عسل است و مصلح جرب المعده و تقویت آن مذکور شود در ... بفتح راء و خاء و میم و الف عربی است و نامی مرغی است مردار خوار و شبیه به کدو و کلیله نامند **ماهیت** آن قسمی از کرکس است و بزرگ و سفید مایل به زردی با خطوط سیاه آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانهای بسیار بیشتر باشد و از مردم بسیار خالی است و در اماکن پیدا است تخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگتر است و دیده شده که در کنار دریاها و رودخانها بسیار می باشد باعتبار آن که بشود که مرده خود را ماهی خشک در آب دریا می اندازند و کنار آمده خوراک آنها شود و شغال و کلاغ و غیره آن را هم جمع شده می خورند و چنانچه با خود اندکی خشکی نیز بکنند و ... مردار و سر و سستی طبیعت با هم متوجه خوردن میگردند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در سوم بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن گویند تخم آن بهترین اجزای آن است اگر هفت عدد آن را نیم برشت یعنی نیم بند بخورند اولا تنقیه نمایند و بعد از آن یک عدد از انضمام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای خوب با نان بخورند و باز یک هفته دیگر تکرار عمل نمایند تا هفت هفته هر هفته عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فایده نبخشد از هیچ دوا دیگر منفعت نخواهد گشت و ناموس العلاج است و در پوست آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحات و با سرکه جهت قوبا و خراز نافع و زهره آن قطور او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و بار و غن تخم تربن در طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان و اکتحال آن با سرمه جهت رفع بیاض و سرگین آن با سرکه قطور او در چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و با زیت جهت ثقل سامعه و کری و ... و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بسیار بخور آن جهت گریختن گزندگان و ... زهره آن و تخم آن نیز با سرکه جهت برص و گویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با عسل بخورند تا هفت مرتبه جهت صرع و ... که آن را زنان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و پران بخور آن جهت گریز انیدن هوام بیدار و ... و چنین آن جهت تسهیل ولادت و ... تا زنان ... سائیده با خام آن را ... در ... بسیار ... جهت رفع جنون ... خشک کرده ... با ...

استعمال سازند و طلای آن با سرکه جهت قوبا و خنازیر و بوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و بقدر نیم مثقال

یک درم با رعنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون تخم را خمیر کرده با چهار مثقال روغن زیتون بخورانند تا مهر استنور مدتی بدان جهت

رفع جذام مجرب است و رحم تریاک المزاج و موخر و معطش محرق اخلاط است **فصل الراء مع الدال المهمله** ‖ **رودنتی** بضم را و سکون دال مهملتین

و فتح واو و سکون نون و کسر تاء مثناه فوقانی و یاء در دنتی بر دو او اول ساکن دوم مفتوح نیز شنیده شده **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بعلیق النفع جلیل القدر

گیاه نحوذ در شکل و برگ آن مانند برگ گشنیز و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گویا از آن آب هیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن سبز و سیر

بحالیه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آنرا رودنتی نامند و برگ آن خوش طعم و مایل بشوری

و در اطراف درخت آن بوریه بسیار میباشد و بیت آن موضع خاک آب و شوره زار و قرب دریا و بعضی گویند از آنجهت آنرا رودنتی یعنی دافع آب و سیده دکتر

کننده عوام آنرا الیس کابلی گویند جهت آنکه در نمکسار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یکذرع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین از نشنه

آهسته و مایل بزمین بهن شده قریب یکدو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یک شبر تا یک نیم و پهن است و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در حوالی آباد دکن

گره در در سیتدرابوی دو در رساباد و سیرگردهی شاهجهان آباد متصل رفار نمکسار نان و در دکهن نیز بهم میرسد **طبیعت** آن گرم تر بارطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن گویند که چون

شکام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است آن برگیاه را که چتیر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد گیاه آنرا بنحویکه سایه آن کسی بر آن نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین برکنند

و بیخ شب در زیر آسمان بتجنیم نمایند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند و سوده هر روز بقدر یکدرم آنرا با نبات و عسل و موز آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن فربه و اشتها کامل

آورد و صحت قوت باه زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند لیست و یک بیسته نمایند و یا با عرق قند تند سیر با موز آن آب نبات

سفید با رعن گاو و بریان کنند و قدری دانه هیل لیوا و فلفل و مشک و کافور سوده بر آن بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت

باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آب تازه آنرا بطریق معلول بنیر ذکر کهیر دوزن مساوی باشد و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز

متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با موزن آن نبات بزنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یکسیر از برسه‌بهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم

و شکر کلمه کدام اول و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و ربع سیر است شکر سفید در هم سوده هر روز بمقدار یک تولچه آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه

دوشیده گرم بخورند تا یک ماه هرگاه باشد یا نشنه از تر شی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع مفاصل را برطرف سازد و تقویت تجدید نشاط باید... و سفوف برگ آن

تنهایی ده روز سی کرم و حب یا خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شرط مذکور در سایر اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و نیز

نیز منفعت دارد و گویند چون کشیدن قلعی را گداخته میهایت تر و تازه آنرا مالیده بر آن ریزند آنرا نقره سازد **فصل الراء مع السین المهمله** ‖ **رساطون** شرابی است

از خمر و عسل او ویچاره ترتیب میدهند و قوی تر از شرابهای دیگر است و در بلاد ریه یاره نافع و در قرابادین مذکور شده **رساع** شکلی است شبیه بخبازی در دوم سرد و تر بیالیقوه علیه

جهت حلالی گلی و دمعدها نافع **رسطیون** بیونانی اسم شنبلید است که آنرا دهخان کوهی گویند **رسکپور** بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم بای فارسی

و سکون واو و در آخر بای مهمله هندیست **ماهیت** آن شخرف سفید و از سائر ابخراب هندی است و از جواهرات شش گانه **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن از برای

فتیله و بیماریها خبیث که آنرا آتشک گویند و جوشش ها که آنرا بار دار سیلم هندو از برای گزمه و حنفیه که آنرا گیلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردیده باشند

و از برای آتشهای کهنه و ناسور و نفرس و از برای خنازیر و سنگ گرده و مثانه و از برای کثرت انزال و ضعف باه با عسل شادی نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تا دو سرخ است

از ترمرتیع سفید و در نسخه دیگر بجای تاج سفید برنج هم نوشته که آنرا گهیسه نیز گویند و اشکال ... بهتر است و کمک آنکه از سر کاشت ایستاده با کلب ساییده کرده آفتاب

و بعد از خشک شدن با سه قالب لعاب دار کرده تا آن که یک سیر کرده بآهنگ دار زیر و کاسه دیگر مثل آن کمی بخاک شیر و خوب رایل که آنرا بهندی خشک و گویند از ووه با آتش بالای آن گذارند و سرد و در ایام

و... کرده بالین گذارند و... بزیر بالا و اطراف آن با... سنگ برگ ها و در مکسر... و شیره اجزا آنکه سر دشود بر آورده آنچه... بر ظرف و اطراف آنچسبیده باشد بر آورند... سکوی

... انرا قرت باه نیز... فصل الراء مع الصاد المهمله رصاص...

وصاد مهمله شامل قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیز و بهندی را نگا بکاف عجمی و از مقید رصاص
اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند مراد است و بعربی رصاص صرفان نیز نامند ماهیت آن معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت
ردی الجوهر قلیل و پست ترین فلزات است و قصیر النضج ترطبیعت آن در سوم سرد و مجفف و با جوهر رطب جامد از برودت افعال و خواص آن
آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلای سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب بارتنگ و آب عوره
و حی العالم و عنب الثعلب و تمثال آن هر یک تنهائی و یا جمیع دو دو یا سه سه یا همه یکجا با روغن گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و اسیر
جراحت پستان و رحم و قضیب و با درهم داورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبا نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و التقاء عصب
و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بر روغن چرب کنند و بگذارند تا زنگ بردارد و آن روغن زنگ گرفته را بر سر اهلیتی که بمالند بر گرد ناف نگیرد و
پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب لاغری بدن و سیر درخت ثمر دار چون از آن طوق نمایند باعث حفظ ثمر است از ریختن و میل آن را چون در گوشت کسیکه
در آن زیبق ریخته باشند کنند بر آورد رصاص الاسود بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند ماهیت المعروف و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض و
ستو از سوخته آن ابار و اسرنج حاصل میگردد و چون بر زمین نمناک دفن نمایند متعفن و برآمده گردد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن قابض و رادع و طلای سائیده
آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل
اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست بمالند و آن را با آب و یا غیر آن از عصارات مناسبه مطلوبه بشویند و
و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند مجرب است و چون آن را بشویند بجدیکه سیاهی آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح جفنیه چشم بسیار نافع است و در ورم آنجهت اندمال
جراحات و اکتحال آن تنها و با شیر زن و حریر دیدامیل نیز طلای آن نافع و بستن بمقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر بند و خنازیر و التوای عصب و
تحلیل اورام گرم آنها سو تر و گویند چون آن را با جنگال بسحق و اعتدال مزاج در شدت قوت جماع و لغاطه صفحه سربی بوزن پنج درم و یا پانزده درم بسازند و در زیر
رحل بر کمر بندند تا چهار و بیست تا شب باشد شهوت جماع او الکل زائل گردد و بسبب ورد و شدت بلغمی دارد و بعد ازم آن را چون در زیر بالین کسی که بخواب نمی رود نهند
بخسبد و بهفت درم آن را چون صلایه نموده در کوزه انداخته گذاشته و قلمکاری بعض و شرب باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن آن کشنده
هرگاه سائیده باشند و بردن گلوله آن بالخاصیت رافع درد سرده مزمن است و مجرب دانسته اند الفصل الرابع مع الطاء المهمله رطب بضم را مهمله و فتح طاء مهمله
بای موحده ماهیت آن خرمای تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوه های تازه است بخشک آن طبیعت آن را واسط دوم گرم و در اول تر با
افعال و خواص آن از است خوردن آن با مغز بادام نفاخ است و منع آن بخرما که یاد مشتهی گرده و کثرت طبیعت و سایر خواص آن در تمر مذکور شد مضر دندان چشم و حنجره
و مصلح آن خوردن سکنجبین و مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و کنجبین است رطبه بفتح را و سکون طا و فتح با موحده و با بفارسی اسپست یعنی تازه و تر که با جبه آن رابه نامند
بعربی است گویند طبیعت آن دانسته اول گرم و تر در دوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن ملین و سهل نفاخ مداومت خوردن آن باشکر سمن و مولد
خون صالح و ضماد کوبیده آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و ضماد پخته آن بر زرد یا جهت عشم مفید و تخم آن قوی تر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و
و مسمن بدن و مدر حیض و مصاحب چون در حمام و یا بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و توتش تا یکمثقال باقی است مقدار شربت آن تا زه و درم تا
پنج درم و روغن تخم آن و روغنی که از آب آن و روغن بعد از ترتیب شد جهت تقویه و عشر باضماد آن نافع و خشک آن قابض و محلل و ضعیف تر از تخم است و ضماد
و دخان آن جهت تقویه باه نافع الفصل الرابع العین المهمله رعاد بضم و فتح طا و تشدید و عین شد ده و تا و دال مهمله ماهیت آن نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و شبیه
آن بهن نمائل بسیار و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد گویند دست صیاد میلرزد و حرارت تیم میرساند و سر چشم صیاد را الم رسیان گو چون او
آنرا بر حقو گذارند سخت میشود و حس آن کم کند و ابتدا در دست سفید است و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود و در بحیره بتحقیق پیوسته است که چندان [illegible]
آن با سیکدرم و نیم است و چون دست بدان رسانند بی اختیار رقعه فرو دست لرزه و حالتی که گویا از شدت سرما است ساکن گردد و لمسی بلرزد و چون دور از آن شود سرد از تار بر تخال

اهلی برجوع میناسید و در بحر مغرب و سویس بعضی ممالک فرنگ حوالی انکلان و در بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد ولیکن قلیل الوجود است **طبیعت** آن

در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بستن زنده آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده آنرا این خاصیت نیست و بدستور بستن [illegible] آن

آن بر مقعده برگشته [illegible] آن به سر گذاشتن عرق چین پوست آن در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و پیه و گوشت آن شهوت [illegible]

اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون [illegible] است و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کمر و نقرس و

طلا آن جهت تحریک باه [illegible] گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه بسرطان دیدم که مردم آنجا آنرا [illegible] میگفتند بغایت محذر و خوردن آنرا کشنده یافتم در ساعت

رعی الابل بفتح را و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام آن را اسنال و در مصر آنرا شوک الجمل

و ببربری [illegible] **ماهیت** آن گیاهی است بقدر نبات [illegible] که برگ آن شبیه ببرگ درخت [illegible] و درشت تر و ساق آن [illegible]

و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه بتخم [illegible] و وسط آن شگاف دار [illegible] و باندک شیرینی و بیخ آن بسطبری انگشتی و بقدر [illegible] انگشت و سفید و شیرین [illegible] آنرا بدستور ساق تازه

آن میخورند و رعی الابل از انجهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن [illegible] نمایند سم هیچ حیوانی بایشان ضرر نرساند و چون بگزد [illegible]

خود یابند در صحرا بگردند گیاه آنرا [illegible] بخورند [illegible] آن [illegible] بیابند [illegible] آنرا [illegible] گفته ساق آن [illegible]

بساق کندر و شاخهای آن انبوه و بسیار و خمیده و برگ آن بدرازی دو انگشت [illegible] در درخت [illegible]

نبات آن [illegible] دو انگشت [illegible] **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و گویند در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] و سموم حیوانی [illegible] آن جهت تسکین درد دندان [illegible] و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده [illegible] آن سیاه کننده موی [illegible]

[illegible] و تخم آن با شراب [illegible] آن [illegible] جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible]

و تخم آن [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بغایت [illegible]

[illegible] شربت آن [illegible]

[illegible] **رعی الحمام** [illegible] فارسی [illegible]

ماهیت آن گیاهی است [illegible] آن زیاده بر [illegible] و برگ [illegible] و ساق آن [illegible] و بیخ آن [illegible]

و تخم آن شبیه [illegible] گیاه را [illegible] برگ آن [illegible] است و بعضی [illegible]

[illegible] و ساق الحمام نامند [illegible] عبارت [illegible] آن [illegible] **طبیعت**

آن در دوم گرم و خشک و در اول گرم [illegible] گفته اند **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] تازه [illegible] جهت [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن تا دو درم [illegible] **رعی الایل** [illegible]

[illegible] خوردن آن جهت [illegible] **ماهیت** آن [illegible] **طبیعت** آن [illegible]

افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible] درخت [illegible]

آن [illegible] برگ [illegible]

[illegible] درخت آن [illegible]

و بهترین آن بزرگ انجیر و حال آن که مثل آن عنبیت و ثمر آن از شاخهای آن بر جای بدو بزرگ نمی‌شوند تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه امثل طعم انجیر و لیکن بسیار گرم تیز

و لبن آن مانند لبن انجیر است و برگ آن را چون در زمین دفن کنند عنبر می‌گردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که از این ظاهر می‌گردد که انجیر بغدادی باشد و در لارد کرم سیر انار و

در بازندران موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته‌اند که بحور الفی مانند اناسه شکافته و شکل بسرخی مایل و منبت آن یمن و از انجا بطراف

می‌برند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و بلغم و حالی و قصبه ریه و صوت و رطوبات غلیظه لزجه معده و بنی و

و شیر انجهت قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دانه و باسیر طلا در سایر اجزا انجهت و تقی و بهر و کشیر با او طلیه آن مقی بلغم و اخلاط غلیظه و تقویت ضماد

و برگ انجهت التیام جراحات مفید و مقدار شربت از تخم در ریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کتیرا است و گویند طریق استعمال آنست که با بلوط تخم عرق

و شربت حل کنند و بیاشامند تا بلغ آورد **فصل الرابع** **رماد** بفتح را و میم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه مانند کلا **ماهیت** آن هر دود نوع است که عبارت از سوخته

شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب باید است مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بیشتر اطلاق برماد چوب مینمایند **طبیعت** آن خشک و بعضی مایل بحرارت

و ان مرکب از جزو ناری و ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از سوختن جزو دخانی حار آن زائل می‌گردد و جزو ارضی بارد آن باقی

میماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل است در حرارت و برودت و حدت و غیر مانند رماد و نوره که حاد است در ماده بهترین که حالی است در باد بلوط که قابض است

و رماد کرم که با قوت محرق است و سفیده و رماد عقرب با ازاله قوی است و همچنین خاکستر چوب انار بعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته‌اند و بهترین آنست که از چوب درخت

سال خورده باشد و آتش چوب تا مدتی بماند و تا چند ماه گفته‌اند مخصوص که هند کوهی و صحرائی **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهت ... خورده و شقیقه و جلا

و دیگر جانوران سمی و ... و نشاسیدن انمقدار ... جهت قروح و جرب و حکه و تعفیه ... مفید و چون با ... و سرکه سرگوشته ... بر

... ضماد ... زایل ... باید ... جهت ... و فصل و ... مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن ... درم

و رماد ... یعنی خاکستر ... بهترین آن ... **طبیعت** آن مانند گرم است ... و ... مفید ... قروح ... مضر ریه مصلح آن کتیرا با ... مقدار شربت

آن ... رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط ... الدم ... و مسکن ... اورام و مانع ... و رافع ... مداره ... قروح ... معده ...

... باشند ... و رماد قسم یعنی خاکستر ... و خاکستر ...

... جهت ... مفید ... و رماد ... جهت ... یعنی خاکستر ... بهترین آن ...

... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ... جهت ... و گویند ...

... است ... کرده ... گرم ... و ... و رماد

سرطان و ... یعنی خاکستر ... ضماد آن ... آنچه ... نافع

رماد ... بفتح را و ... بفارسی ... **ماهیت** آن ... و بهترین آن ...

... بهترین آن ... **طبیعت** آن ... در دوم ...

... آن ... بارد ...

... آن ... بارد ...

... شدید ... **طبیعت** آن ... در اول ... قوت ...

افعال و خواص آن ... جهت ... خوردن آن ...

... باعث ... آن ...

... جهت ... و ... کردن ... آن ...

انار ترش و بارد المزاج را بعسل پرورده و با انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب آن و مربای معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن جهت بسیاری منافع بسیار دارد و چون
مغز انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدر یکه گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بعد
رسد که دیگر جذب نکند کمیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یا یابس مجرب و بدستور آشامیدن آب آن با شکر و نبات سه درم و عرق و روغن بادام که بگرم باشد جهت
اقرار دارد و عصیر آن چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید و هر چند این کهنه‌تر شود بهتر گردد و دوای آن با عسل
در گوش مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح و بمعده و در زرد گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشگفته آن یا از سه عدد تا هفت عدد
سن و قوت مزاج اطفال بقدری برگهای نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سائیده سنگ آب نموده با طفال شیرخوار و بابزرگتر از آن در حالتیکه اشتها را اسهال عارض
گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا بغیر آن و بتوالی دو یا تا هفت روز مفید **رمان مز** یعنی انار میخوش ترش و شیرین سرد و تر و مایل باعتدال
و در سایر افعال قریب با نار شیرین و در تسکین حدت صفرا و فوران خون از آن زیاده و صفرا و مزاج را لایق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن آب انار میخوش با تخم خرفه
باشند از نیم رطل تا یکرطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در این افعال مانند هلیله زرد است
رمان حامض یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض
و چون آب انار ترش را در ظرف مس کرده بقوام آرند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع
و مسکن لهیب حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار بدماغ و رفع و خاصیت آن در رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار
آن سورت قرحه معا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخارات بدماغ و مضر به مبرودین و ضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و مفید باه
با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و بدستور حب آن در ظرف مس با عسل طبخ جید و جهت اکلة الفم
مجرب و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن و قطور آن جهت قروح خبیثه و بریدن لحم زاید و ضماد آن نافع و ضماد آن که مهرا
پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلا مطبوخ آن در سرکه و شراب جهت تحلیل اورام سعدیل و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش جوع
کل و تناول آن که زنان حامله و دیگر آنرا اشتهاء بهم رسد موثر و ربّ انار ترش در افعال قوی‌تر از آب و سویق آنست و بدستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بخوشانند
تا مهرا شود و منعقد گردد پس بقدر فلفل حبوب بندند و پانزده عدد و یازده از آن جهت رفع اسهال مزمن سحج مجوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب و ربّ انار ترش در دوم سرد و در اول
خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تپهای تند و قی و خمار و رفع خواهش ردیه حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع تخم نافع و مضمضه با رب طبخ آن جهت تقویت لثه
و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیده آن بقدر یکدرهم با آب گرم در رینه کی بر معده و حب القرع سعدیل و طبخ از تخم انار در این باب از مجربات است و جهت
حار و درد دندان و مضمضه آن بسعدیل و انار دان قابض و طراز ربّ آن و در افعال قوی‌تر و کوبیده ترش آن با موبیز یا سویه و خمس آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده
مجرب و سحج و سرفه و مصلح آن موبیز و طبرین در باب طبیخ آن جهت رفع سیلان رطوبات و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلا سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت
نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر کوداده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سحج و تعلیل معده با آنجهت قطع خون لوا سیر و امراض مقعده
مفید و گل انار در افعال مانند گل انار فارسی است و در زرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و قلاع و دقیق و مضمضه طبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع آمدن
خون از لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با آب برگ کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد و بدان هرچ تحلیل دهم آن
و با آب عنب الثعلب و با آب برگ سان الحمل جهت قرحه احلیل آن نشف در طوبت و اندمال آن و انصباب مواد بدان و با آب قراح جهت سحج موزه و گذشتن واشتداد آن ورم و باسر که جهت
کیاد سرخ است مفید و با درد چشم جهت خیاک عارض در چشم بشرط مداومت بر آن و عصاره پوست رمان و تخم آن قایم مقام عصاره گل آنست و بدستور خفیه عصاره درخت آن که ولد
ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه ناشگفته آنرا بهمی بلع نماید که بدست نرسد جهت قطع سرور و میل در مدت یک سال مجرب است و دانها تند که در اثنا...
و شبیه شیر و در جمیع افعال مانند گل است و چون انار را دلمه نمایند تا مهرا شود و چهار درهم از آن یا آبی که در آن طبخ یافته است با دواء قیه آرد جو آردیا آرد ذرت طبخ نمایند
مانند عصیده گردد بیماران جهت خام بار و گلشنه بخورند اسهال مزمن یابس العلاج مجرب و صاحب ... اندرعه لای ... انار را خواه شیرین یا خواه ترش بکند نافع است

ولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از آن مگر آنکه لینتی در طبع باشد و یا تهوع و دق معلوم گردد و چون انار [illegible] تا پخته گردد [illegible]
و برگوشت [illegible] جهت ازاله [illegible] در آن مجرب است و آش [illegible] و جوارش حقنه و حب حریره و خوشاب و دار الرمان و دهن [illegible]
و سکنجبین [illegible] و سویق و اشربه و طلاء و عصاره و لعوق و ماء الرمانین و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **رمان بری** که مقل نامند [illegible] ماهیت آن
حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ثمر آن حب المقل است و حکیم میر محمد عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که [illegible]
برگ از زمین بر آید و گل میکند و گل آن [illegible] انار و برگ آن مانند برگ کاسنی [illegible] ثمر آن [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] ماهیت آن نباتی است [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] ماهیت آن معروف است بهترین آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال آن [illegible]
[illegible] **فصل الراء مع الواو** [illegible]
[illegible] **فصل الراء مع الواو** [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] **افعال و خواص** [illegible]
[illegible]
[illegible]

باشد ماهیت آن حیوانی است آبی و طلال بادست و پاهای بلند و بخلاف جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر [illegible] بزرگی و بزرگ آن تا یک شبر و [illegible]
شبر و زیاده هم سرخ رنگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و در پختن [illegible] جراد البحر است چه آن کوچک بردار است و در جراد البحر مذکور شد و در بیان [illegible]
را با آب و نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف می برند و آنرا در فارسی [illegible] نامند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن و پیاز بریان کرده با [illegible]
پخته دم داده و یا بالای طعام نیز ریخته و با قلیه پخته میخورند طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرم تر و خشک تر افعال و
خواص آن [illegible] مولد خون صالح و منی و مسمن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطی الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن [illegible]
گاو و یا با زجیل و یا پیاز ورق کرده بریان نمایند و با کندنا طبخ دهند مانند قلیه و یا بتخم مرغ [illegible] تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و [illegible]
سائیده آن با فلفل جهت رفع [illegible] نافع و ضماد کوبیده آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب القرع و تنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار [illegible]
پخته [illegible] آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه و مبرد و مولد منی ایشان و مولد سودا و [illegible] و امراض سودا
بجوش آورنده خون [illegible] مصلح آن با مری یعنی الکامه و سرکه و [illegible] و بعد از آن شراب نارمنعنع و جوارش [illegible] مسهل خوردن مصلح تازه آن
خصوص در سرد دین کرویا و قرص عود و سند [illegible] و امثال اینها است رودذاریذا بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را و مهمله و سکون یاء مثناه
تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است یعنی اصل الوردی ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط و بسکرانان [illegible] کلسرخ از آن ظاهر میگردد
طبیعت آن در اول سوم گرم افعال و خواص آن ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد و مجرب خصوصا چون با بار دین [illegible] کرده در آب جوشانند و بدان نطول
نمایند روسختج بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و جیم معرب روسکنده فارسی است و آنرا [illegible] نیز نامند ماهیت آن
مس سوخته است و دستور احراق آن در دستور [illegible] مقدمه مذکور شد و بهترین آن سیاه مایل بسرخی است و سیاه آن [illegible] بسیار سوخته و فاسد شده است
طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار قابض و مجفف و تند و جلا بیاقی جراحات و دمل [illegible] حشیم [illegible] زیادتی و قروح خبیثه [illegible]
بردن گوشت فاسد بسیار مؤثر و مقال و مسحول آن [illegible] با موم و روغن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] قوی [illegible] آن مانند [illegible] است شبیه است و مشهور [illegible] است [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] است [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] رهص الامم الهاده [illegible] فارسی [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible] رعی الاسم الباد [illegible] ریباس [illegible] سکون یاء مثناه تحتانیه
[illegible] ماهیت آن نباتی است [illegible] آن یک و یا دو
ساق [illegible] و اطراف
بالای آن [illegible] ساق آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برست آورده باشد و از دو شیر را او مدوست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخ از نبات انجم بنا شد از میان نبات آن هر سال شاخی برآید و برآن
تخم آن باشد و در حوالی آن چند ساقهای ریباس برآید بشکل دست آدمی طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و با قوت قابضه و مفرح
و مقوی معده و احشا و جگر حار و تحریک باه شهوت و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کننده آن و جهت رفع مستی و خمار و خفقان
و وسواس و لوبیه و طاعون و بادهای جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار صفراوی و مداومت آن مانع بروز دل و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره
و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مصلحش عصاره موریا و قولنج در سرد دین مصلحش شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت
از آب آن تا سی درهم بدل آن حماض [illegible] و آلعوره و ریباس قوی تر از آب آن است و شربت آن جهت [illegible] رفع بخارات و [illegible] نافع است [illegible]
قثاء تحتانیه و بالفارسی [illegible] و بهندی [illegible] آن معروف است و بهترین آن [illegible] باشد طبیعت
آن گرم و تر [illegible] سرد و تر در [illegible] **افعال و خواص** آنجهت [illegible] باشند قلیل [illegible]
گویند مداومت خوردن آن [illegible] قلیل الغذا [illegible] و مصلح آن [illegible]
و ضماد گرم [illegible] آنجهت تحلیل [illegible]
سفید [illegible]
آنجهت رفع [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن و ضماد آنجهت [illegible] باشد نافع است ریحان
[illegible] و بالفارسی [illegible] و بهندی [illegible] آن [illegible]
[illegible] ریحان سلیمانی [illegible]
آن سیاه باشند [illegible] فارس [illegible] طبیعت آن گرم و [illegible]
تا چهارم [illegible] **افعال و خواص** آن ملطف [illegible]
[illegible]
مقدار شربت [illegible]
[illegible] که در چهارم گرم و خشک است [illegible]
[illegible] در کتب ادویه مفرده نوشته [illegible]
و گل آن [illegible]
[illegible] ریحان الکافور [illegible] ریحان [illegible] الکافور [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** [illegible]
[illegible]
نافع [illegible] مقدار شربت [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** [illegible]
[illegible]

۳۱۵

ماهیت آن از معدنیات است و اقسام میباشد و غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب بسبز میگردد و سفیدان را قلقدیس و شوشار و زرد را قلقطار

و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و لشیرازی زاج سیاه **زاج ابیض** بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القیس و بهندی پهٹکری نامند **ماهیت** انجیر

سفید و اندک مایل بزردی و حقیقت الوزاج بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست مالند زود ریزه گردد و پاک باشد از الاشیاء و کوفته باشد

بلند چنانکه خواهند برنگ کنند و خوب گلین صاف یکسان شود اولا در آب محلول آن تیره شده خشک کرده بیرنگ نمایند و معدن آن اکثر جاها است از آن جمله پنجاب

از صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور به نمک آب و نمک سایر این شهرها دور آنکه معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در چنین برادر دون مانند نمک اندک نرم

میباشد و بر سیدن هوا ایلان مایل میگردد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و مایل باعتدال و لطیف همه اقسام است **افعال و خواص** آن با قابض و جالی و

جمیع افعال قریب بزاج زرد است و اشامیدن یک ثلث درم تا نیم درم آن که باد و وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار

هندی که بهمان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب یکبارگی نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز بهمین مقدار زاج

و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی و گوشت پرهیز نمایند تا هفت یوم بدستور عمل آورند جهت رفع قرحه گرده و مثانه و تحلیل ریاح آنها

و تقویت حصاة نافع و اگر برای تفتیت حصاة تا پانزده و یا بیست یوم عمل آورند بهتر است و چون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز

تابستان در آفتاب و در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند و حاد میگردد و ازاله بیاض و ناخنه چشم نماید و در ازاله گوشت زاید زخمها بعدیل و اکتحال زاج محرق جهت

تقویه جبر که و تنها یا خشم و با عسل جهت سفید کلف و قروح آن و ربیبی جهت رمد و بدستور طلای آن برای قروح با آب گندنا و یا قیروطی جهت کلف و بهق باخمیر سائیده بدستور

مذکور مییابند و آن نیکوترین دوائی است برای جرب و طلای زاج با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و خشک نیست تنها و درز آکهت قروح و عشیه و نزف الدم

سیم عضا و ورم بن دندان و عضلات حلق و قرحه و حمول آن با آب گندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحه گوش و سقم حجر گران و جهت بواسیر را اصلاح

قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیه و رفع غشاوه قی و یا خوابانیدن اینها نافع است **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و حوف آن زیاد و بنجا ولیت

و ماهیت و طبیعت از سایر اقسام و جمیع افعال مانند آنها است و از آن حیثیت که شیخ الرئیس در قانون نوشته که قبل او اطبا در زمان با تجربه نموده

کرد اسیت کم زاج سرخ یعنی زاج سرخ در بیر امسیر اند و بجای او خوی سیاه میر وبایند و لیکن شیخ قوی الزام مطلوب تحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قویست **زاج احمر** یعنی زاج محرق

بهندی ماکیسیس نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از سایر اقسام و سوخته آن لطیف تر و احراق آن برای لطیف است **افعال و خواص** آن محرق و اکال

کلدیر سم سوخته آن جهت رفع سمیت تقطیر با عسل جهت اخراج کرم معده و جهت تقرح و آکله قوی است و جهت جسمیه قوی و بطور سبل مرطوبه از آن نیکو سفید آن بجهت تحلیل

دهن پاد و ریشه آن و لیکن مسح آن با حنا و بغایت مضر ریه است و طلای آن بسیار ضد و طلوع آن و یقین با تحبیب و قطوریات و تنقیه و اما از رطوبت در گوش جهت در گوش نافع

آن و چون آن را سوخته و با سوزش جان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت تسهیل و اکله دهان و قلاع آن و بحقیقی اکال و قروح آن در بدستور طلای آن تنها جهت اندمال و بخی

و منفعت زیر زبان و بواسیر اللثه و نزف الدم جراحات مهر جراحات عصبانی و زیاده از یک درهم آن کشنده است **زاج اصفر** یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند **ماهیت** آن نیکو ترین

زاجها است و قسمی آن را قلقطار نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک سوخته آن لطیف تر جلای سایر زاجها از احراق قوی تر **افعال و خواص** آن

آکال و اسید آنکه جهت قلع و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم و دمامیل طحال بهتر و غیره و اقسام زاج با سرکه جهت آن در حلق مانده تجربه شده و چون دو جزو آن را

با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند و حاد گردد و ازاله بیاض

و ظلمه و ناخنه نماید و در ازاله گوشت زاید زخمها بعدیل و در رنگ کردن مو موثر و مقدار شربت آن که تجربه یافته تا یک دانگ و زیاده بر آن خطرناک آن و فی الفور

شیر تازه دوشیده و روغن تازه و گره و شکر و مرطب بدن بدل آن زنگار است و فولاد و بهبود الرسد آن تعقیل و تصفیه بر آن و بهبود **زاج الاساکفه**

بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است و بیونانی السود نامند و گویند **ماهیت** آن قسمی از زاج الاحمر است کثیر الارض و عرض آب سیاه که

سیاه شود **طبیعت** آن مانند سایر اقسام قابض **افعال و خواص** آن قابض و جالی و جهت در رو درای جرکت و سیاه کردن ...

رطبه و حقنه آن با خمیر جهت عرق النسا و المطبوخ آن با آب جهت شوریدگی نافع و داخل ادویه سوده مو کرده است زاج القطر و قاطر نیز نامند ماهیت آن
جنس زاج احمر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است امتحان آن است که چون بر فولاد مالند برنگ مس گردد
زاج الجامد از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن از رطوبات زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط و امثال آن را با آب
بجوشانند تا منجمد گردد بهیئات مهره سرو بریده استعمال مینمایند و از خوردن تمام زاجات سرفه مفرط و بول و قروح اعضای باطنی و مهابیج عارض میگردد و علاج آن
آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا نمودن است فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده زباد بفتح زای معجمه و با و الف و دال مهمله
و تهذیب بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سایل از بلاد حبشه و اقاصی هند آورده
گیرند مشهور بزباد و انچه در الفارسی گربه زباد نامند و حیوان آن قریب بجثه گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آنرا حرکت بسیار دهند زباد از
دور آن عضوی شبیه بپستان ماکیان بترشح بر می آید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد ... بسیار ...
زباد سیاه مایل بسرخی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید است و آنرا مغشوش بالقاء لطیف و مصطکی و خوشبوهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن که بدست بمالند اگر
بچسپد و بعد شستن ... بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند کرم کوچک میباشد و آنچه تحقیق شده است که آن حیوان
بکربه دراز تر از آن و نیز بوی آن ... دهن آن یا بگیرد دراز تر از گربه است و در بلاد حبشه ... بسیار است ... و اکثر در دم آن حیوان ... میسازند ...
و بعضی ... میشوند و رنگ آن سفید مایل بزردی است و در زیر دم آن ... شبیه ... و ... کوچکی است و در آن ... سوراخ میباشد و از هفته در روز تا پانزده روز
از آن ... زباد ... می آرند و از یک و نیم مثقال زیاده ... نمی آید و بعضی که ... اند و ... کرده زیاد از آن ... و بعضی که ... اند و ... بدون ... کرده از آن زیاد
میگیرند ... که ... با ... میمالند و آن ... را ... میریزد ... از آن ... آید بهتر است از ... آن ... بالا ده بالا
آن ... است و قدری از ... زیاده ... میگردد ... از آن ... انداز آن ... و ... گرد و ... کرده ...
... دیگر با آب گرم و ... بسیار ... باشد ... بسیار ... دست ...
شود و ... کرده ... بسیار ... و ... آب ... زیاد نرم و ... و در آب ... سرد ...
... گردد ... دیگر آب ... اندرون ... و گلهای خوشبو ...
... و یاسمین و امثال اینها ...
و اگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل است استعمال آن طبیعت آن در سوم گرم و در دویم خشک معتدل افعال و خواص آن
... مفرح ... دل و حواس و ... آن با ادویه ... آن ...
زعفران ... گوشت ... جهت تسهیل ولادت ...
سامعه و تقویت آن تنها ... جهت تنقیح ... و تسکین ... آن ...
مصلح آن صندل و کافور و اغذیه بارده بدل آن ... است زبد بضم زا و سکون با و دال مهمله ... نامند ماهیت آن
آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آن تازه خوشبوی است که از شیر ... گرفته شود ...
... طبیعت آن ... معتدل ... گرم ... و ... افعال و خواص آن ...
... صوت و خشونت ... و ... ظاهر و باطنی ...
... مواد ... آن با ... خوردن آن با شکر ...
که از ... اخلاط باشد و ...

٣١٦

تغذیه بدن میکند و تغذیه موقوف بود بر آلات غذا نیست و جهت نضج ورم ها و درم ها و درم بناگوش و از تبیین و بثور ریشی که بر سر و رخسار اطفال هم میرسد و جهت گزیدن
افعی و هزارپا خصوص گرم کرده گرما گرم آن [illegible] آن بر بدن اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن [illegible] جهت رفع ضعف تازه و کهنه و باد و به [illegible]
تقطیر [illegible] و [illegible] اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب خصوصاً [illegible] سر [illegible] و بعد از مالیدن [illegible] آن خود را بپوشانند [illegible]
کند در بخار [illegible] رفع [illegible] میگردد و ضماد آن با سویق [illegible] جهت قطع [illegible] استعمال [illegible] تجربه و در این امر [illegible] باشد بهتر [illegible] اند و مغسول آن [illegible]
[illegible] و یک [illegible] سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت [illegible] حرق النار [illegible] مفید [illegible]
و سقط [illegible] بسیار خوردن آن [illegible] مصلح آن [illegible] و عسل بدل آن [illegible] تازه [illegible] که [illegible] تا [illegible] آن [illegible] گردد مقدار شربت آن [illegible]
در سیم ست **زبد البحر** بفتح زا و باء و صاد [illegible] و لام [illegible] و سکون [illegible] فارسی کف دریا و هندی سمندر پهین نامند ماهیت آن گفته اند جسمی ست مرکب از اجزاء
لطیفه ارضیه و اجزاء هوائیه [illegible] رطوبت دریا که بسبب تحریک امواج در سواحل بحر در سواحل بحر قلزم [illegible] سنگها منجمد و متکون میگردد و بصورت [illegible] و آن پنج قسم میباشد یکی
شبیه با سفنج و سطبر و زرد رنگ [illegible] و الرایحه مانند بوی ماهی دوم مایل بسفیدی بسیار متخلخل و با نجاوت [illegible] بسیار و رایحه آن مایل [illegible] شبیه بطحلب بحری و سوم [illegible] مایل
[illegible] شیرازی کرم [illegible] و چهارم بسیار [illegible] شبیه [illegible] چرک آلوده و سفید مایل بزردی [illegible] و از [illegible] گویند و پنجم سفید و [illegible]
ظاهر آن [illegible] باطن [illegible] طعم [illegible] و این [illegible] بهتر است و گفته اند بهترین این است که [illegible] باشد و [illegible] که سفید بسیار [illegible] یک انگشت
زیاده [illegible] و با اندک شوری و اجزاء آن [illegible] و اندک [illegible] خوانند [illegible] سفید [illegible] آن [illegible] پوست [illegible] سیاه رنگ و سطح
پوست آن [illegible] گره دار [illegible] مانند [illegible] و این [illegible] مینامند [illegible] و پیوسته زبد البحر که بفارسی کف دریا [illegible]
این سه [illegible] بحار و [illegible] نیست [illegible] بالا [illegible] بحری که در دریای فارس و قلزم [illegible] آن [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] سیاه که بعضی مردم [illegible] و استعمال مینمایند و آن حیوان [illegible] گوشت و پوست آن [illegible] برای [illegible] میگردد [illegible]
ساحل [illegible] باطراف [illegible] و اکثر ماهی گیران [illegible] گوشت [illegible] که [illegible] سیاه [illegible] استخوان آن
[illegible] آن ماهی [illegible] طولانی شبیه [illegible] شش [illegible] و دوم [illegible] گوشت [illegible] بالای
پشت آن بالای استخوان پوست نازکی طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن [illegible] ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و [illegible] و در [illegible]
و کلف و سایر امراض جلدیه [illegible] و [illegible] و [illegible] جهت [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] کردن [illegible]
و طلاء آن [illegible] آب [illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] ناقص [illegible] آن [illegible]
و حصر البول و تفتیت سنگ گرده و اخراج [illegible] آن [illegible] و ضماد محرق آن [illegible] جهت داء الثعلب و کلف [illegible]
[illegible] و طلاء آن [illegible] داء الثعلب و کلف [illegible] از اقسام آن بدل [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مصلح [illegible]
بدل آن [illegible] و [illegible] آن در سوم گرم و در اول [illegible] خشک جهت [illegible] و باد و به [illegible] **زبد الحدید** [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] زبد [illegible] و [illegible] زبری [illegible] افعال [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] ماهیت آن [illegible]
[illegible] الوان [illegible] و رنگ [illegible]
[illegible] در چهارم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]

بدل آن و مرداسنگ و چون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بر آن نقش کنند و از آن انگشتری سازند و در بصر حب کنند باعث قهر و ازاله الم و تسهیل ولادت است

چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کنند در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از دفعه در دام آیند و گویند تا سائیدن شر دریا [illegible] زبرجد است [illegible]

زبیب بالفتح و زای و سکون یا و بای موحده و بیابان [illegible] بترکی [illegible] ماهیت آن حیوانی است [illegible] آن ابلق از خطهای

سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق می باشد و مشهور است که [illegible] طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون [illegible]

بخور دهادام [illegible] خورده باشد گوشت آن صالح الغذا [illegible] و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر

است و علامت آنکه گوشت مار خورده است [illegible] زبیب بفتح زای و کسر با و سکون یا مثناة تحتانیه و با موحده بفارسی مویز نامند ماهیت آن معروف

است و آن انگور رسیده بر درخت خشک شده است و انواع می باشد بحسب انواع انگور بهترین همه پر گوشت شیرین کلان فربه است و بدترین خشک کم گوشت بزرگ دانه آن

طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد [illegible] انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین [illegible] زیاده از [illegible] مایل ترشی آن [illegible]

همه سفید [illegible] سیاه آن [illegible] خشک کم گوشت [illegible] افعال و خواص آن در حدیث وارد است که

[illegible] مسکن غضب [illegible] و جید الغذا است [illegible]

[illegible] و مقوی جگر و محرک باه [illegible] بدن [illegible]

[illegible] یرقان [illegible] چون [illegible]

[illegible] و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه [illegible] و چون با انیسون [illegible] باروغن بادام [illegible] جهت

[illegible] در سرکه انگوری [illegible] جهت تحلیل [illegible]

[illegible] آن [illegible] جهت [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible]

[illegible] گوشت [illegible] مقوی آن [illegible]

[illegible] بهترین آن [illegible] انگور [illegible] سیاه [illegible]

[illegible]

[illegible] زبیب الجبل [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] زبان و درد دندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت گشودن دمل و ثالول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و تجفیف رطوبت دهن [illegible] و چون نرم سائیده با قطران
رشته در سوراخ دندان کرم خورده بنمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد و مضر سپرز مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یکمثقال آن کشنده است
خناق و جراحت مثانه و احشا [illegible] علاج [illegible] آن دو وزن آن [illegible] است **زبل** بکسر زای و سکون با و لام بفارسی سرگین نامند **ماهیت**
آن معروفست و مراد از زبل حیوانات است **طبیعت** آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله آنها گرم اند **افعال و خواص** آن نیز بحسب هر حیوان مختلف میباشد
و در ذکر آن حیوان مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند **فصل الزاء مع الجیم** **زجاج** بضم زاء و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند
ماهیت آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است آنچه در تبریز از توابع [illegible] سنگی است
ریزه ریزه [illegible] نرم سائیده در کوزه پخته با آتش تند چند شبانه روز میگذارند تا خوب گداخته گردد [illegible] سوده با رمل بر آن میپاشند تا [illegible] بیشتر گردد بسیار
از آن [illegible] میسازند و بهر رنگی که خواهند [illegible] میکنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف است و مصنوع آنرا از رمل و سنگریزه و قلی بسیار میسازند و معمول اهل فرنگ
بیشتر این است و شیشه‌های فرنگی اکثر از رمل گداخته یا قلی است و این سفیدتر و شفاف‌تر [illegible] بلور را از جنس زجاج [illegible] که [illegible] و نفع زیاده یافته
و رنگ نیکو بهم رسانیده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرمتر **افعال و خواص** آن مقطع و محلل و جالی و [illegible] و محرق آن [illegible]
آن بلطف اشامیدن آن یکقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه [illegible] کرده و مثانه و حرقت البول و [illegible] اکتحال محرق [illegible] بسیار
سوده مانند غبار [illegible] جهت [illegible] و سنون آن [illegible] جلای دندان [illegible]
آن با حنا جهت [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن [illegible] است
زجاج فرعونی است [illegible] تخم مرغ [illegible] شیر تازه [illegible] مثقال [illegible]
آن [illegible] **فصل الزاء مع الراء المهمله** **زراوند** بفتح زای [illegible] لغت فارسی است و بعضی [illegible] مقوره [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر
[illegible] و مطلق آن [illegible] **ماهیت** آن بیخی است [illegible] و ظاهر آن [illegible]
[illegible] برگ [illegible] و بهترین آن
[illegible] **طبیعت** قسم اول [illegible] دوم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] مثقال آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]

۳۲۰

[illegible]

دقیقه بارد در دوم و جهت رفع سوء استمرار بود و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و تیزی [illegible] و تقطیر [illegible] چرکها که در زمان [illegible] و دوهن [illegible]

دو درم سیر [illegible] درد پهلو و لرزه و تبهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و ورک و عرق النسا و اقسام [illegible] و رفع سموم و سایر افعال قوی تر از طویل و ضماد آن جهت جذب

خار و پیکان و استخوان ریزه شکسته و [illegible] اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت [illegible] گوشت زخمهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم [illegible]

اعضا مصلح آن عسل و روغن گل و کتیرا بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و بعوض آن [illegible] گویند بوزن آن [illegible] و بعضی [illegible] و دو ثلث آن [illegible]

دستر [illegible] ابو ریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که [illegible] سه نوع میباشد دو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم [illegible] خوش [illegible] آن بارنگ

در از و برگ آن [illegible] و سنگ [illegible] آن بسیار باشد [illegible] صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است [illegible] و این نوع غیر مستعمل الا بات است و در

[illegible] و [illegible] [illegible] بفتح الواو و سکون [illegible] و فتح [illegible] آنرا [illegible] نامند جهت مشابهت آن [illegible] [illegible]

[illegible] درخت [illegible] و برگ [illegible] آن [illegible] است [illegible] و [illegible] [illegible] زرد گیاه آن

[illegible] ساق آن [illegible] و طعم آن [illegible] جهت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و نیست آن [illegible] فارسی [illegible] ترکستانی نامند [illegible]

[illegible] تازه باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **فقاح الاذخر** آن [illegible] در [illegible] قوت [illegible] معده و جگر ضعیف و گرم [illegible]

[illegible] قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت [illegible] امراض [illegible] و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازاله [illegible] و تقویت هضم و زیادتی اشتهای طعام و تحلیل

[illegible] و رفع اسهال و عسر البول و بیرون [illegible] [illegible] تازه آن [illegible] مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل [illegible] و روغن [illegible] جهت درد سر بارد

[illegible] المزاج و ضعیف [illegible] گرم [illegible] آن تا دو درم بدل آن [illegible] دارچینی و گویند [illegible] [illegible]

[illegible] و سکون [illegible] و فتح [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] شیرین است [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] خشک [illegible] [illegible] [illegible] خشک [illegible]

[illegible] گرم خوردن [illegible] [illegible] برگ [illegible] زنجبیل [illegible]

[illegible] و گل آن [illegible] ساقی از وسط درخت آن [illegible] برگهای زرد [illegible] [illegible] و چون [illegible] آن [illegible]

برگهای آن [illegible] خشک میگردد و [illegible] [illegible] و قوت آن تا سه سال باقی میماند

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه **فقاح الخزامی** آن [illegible] و [illegible] دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و [illegible]

[illegible] تریاق زهر جانوران [illegible] [illegible] بول و حیض [illegible] جهت سرفه بارد [illegible] و مراق [illegible] رحم [illegible] اطفال

[illegible] در دهان نگاه داشتن آن جهت درد دندان و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] سرفه بارد [illegible] [illegible] [illegible] تازه آن

[illegible] و اوجاع بارده [illegible] [illegible] بالخاصیت جهت [illegible] [illegible] داء الفیل و [illegible] آن جهت تحلیل اورام

[illegible] و اوجاع بارده و بخور آن جهت [illegible] هوام و [illegible] [illegible] [illegible] اعاده [illegible]

[illegible] و زیاده آن [illegible] [illegible] بدل آن [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] و ضماد برگ تازه آن جهت [illegible] نافع است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

آن در از [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] **فقاح [illegible]** [illegible] [illegible] آن [illegible]

۳۲۱

[illegible]

و لیکن باید جوزه‌های عادت دهد بدن خود را با سفرجل یا بادرنجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن [illegible] آب سفید است

زرزور بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون واو و را مهمله جمع آن زرازیر آمده از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سفرچین نامند **ماهیت** آن نوعی

از عصفور بزرگتر است که در وقت پرواز از آن آواز آید و پاهای آن کوتاه و چون پاهای آنرا قطع نمایند نتوانند پرواز نمایند مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا ببندند

نتوانند که بدود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانه‌ها آنرا پرورش می‌نمایند و هر چند کهنه شود سفیدی آن بیشتر میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مسمن و مشتهی و مقوی باه [illegible] و محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و بآب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش نوشیدن

و بهتر آنست که صحرائی تازه صید کرده آنرا بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آنرا ذبح نمایند باید که از اول شب بگذارند تا صبح

نموده بخورند **زرنیخ** بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یا [illegible] یونانی [illegible] و بهندی هرتال [illegible] **ماهیت** آن چیزی است که [illegible] میگردد

در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن گردد رطوبت در قعر معدن و لیکن ماده ارضی رطوبت ثقیل در آن بیشتر است و جزو نار و کبریت غالب

لهذا این مشتعل نگردد بخلاف کبریت که برسد آن اندک آتشی بآن مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن زرد [illegible] مانند

طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی [illegible] نامند و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه یاسمن است [illegible] گردد [illegible] کبریت از آن آید [illegible]

[illegible]

آن پاشاسیدن آنکه بم با جلاب یا سکنجبین [illegible] روغن بادام [illegible] تحقیقین بدان [illegible] جوان فربه بادام [illegible]

بادام و شیرازه دو شیره و لعاب [illegible] تخم خطمی [illegible] است و چون [illegible] سوده با ماش [illegible]

سوده بقدری ماش پخته [illegible] روز [illegible] هفتم [illegible] ششم [illegible] سوده [illegible] تا چهل روز

تمام گردد و درین دیگر [illegible] آن پیر مقدار چهار توله شیر آن [illegible] شروع نمایند [illegible] موافقت نماید [illegible]

تا چهل روز [illegible] از حموضات و بقول [illegible] و آب [illegible] سرد [illegible] تجنب [illegible] قوای حیوانیه [illegible] طبیعیه [illegible]

[illegible] دوبار [illegible] بفتح زای و کسر [illegible] و سکون [illegible] نباتی است که در کوهستان [illegible]

[illegible] آن گیاهی است ساق آن [illegible] گل آن [illegible] برگ آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن سرد و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] صلابات [illegible]

[illegible] آن [illegible] معجون [illegible] با عسل [illegible]

[illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] ماهیت [illegible]

[illegible] از جمله ادویه [illegible] کل [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] دو قسم [illegible] برگ [illegible]

[illegible] ورق [illegible]

آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] فصل الالف [illegible]

[illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم [illegible]

اول خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته و قول اول اصح است **افعال و خواص** آن مفرح قوی و مقوی تمامی اعضای رئیسه و منضج و محلل و مصلح عفونت اخلاط مانع و حافظ
آن از تغییر و فساد و بدل از یاقوت و قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و حواس و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و لطیف کننده و رساننده قوت
ادویه بقلب و سایر اعضا و مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آن جهت ازاله سپرز و با سکنجبین جهت رفع خمار و با عسل
جهت ریزانیدن حصاة و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمع و غشاوه و رقت
عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحه چشم و طلای آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد
بارد و رفع بیخوابی و طلای آن با افیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و مصدع و مصفر گرده و مضعف اشتها و مغثی و [illegible]
[illegible] از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در آن حرارت و قوت ... قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس و [illegible]
مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است [illegible] زیرا که [illegible] مصلح و ... قدر آن [illegible]
قابضه در [illegible] و بالخاصیت گذاشتن یکبار آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند هرگاه ... آنرا با آب سرشته مانند ... ساخته در آن ... کرده
تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب ... آن ... و مثل آن ... و ... آن ... سدس آن ... است و ... آن
مثقال آنرا ... [illegible] ... کرده نگاه دارند **افعال و خواص** آن ... عصب و صلابت رحم و
و محلل ... و سعوط آن جهت ... طلا آن جهت ... رحم و قروح خبیثه سایر اعضا و حمول آن ... آن جهت ... رحم نافع و برگ گیاه آن جهت ...
جراحت تازه و ... اعضا ... در حرف الکاف خواهد آمد و ... زعفران ... و دهن آن
و قرص ... **زعفران الحدید ماهیت** آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده ... کرده ... و در جای نمناک گذارند
تا زنگ شود بعد از آن ... آنرا گرفته و باز ... گذارند و مکرر عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین ... آن ... در صناعت است که ...
را با ... آن ... در ساییده در زمین ... کنند تا ده روز ... زعفران شود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... از جمله سموم ... و ضماد آن جهت نقرس
... و ... چشم و ... و ... جهت ... و ... آن جهت قطع خون ... و ... آن
نافع ... آن ... و ... خوردن ... آن ... و ... آن خورده باشد ... و ... در حرف الالف
مذکور شد **فصل الزای مع الفاء زفت رومی** بکسر زا و سکون فا و تاء مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا **ماهیت** آن ... از زفت یابس
و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قیر است و غلط است و بهترین آن ... براق ... است زفت بحری ...
و سکون ... **ماهیت** آن ... آن ... حاصل میشود ... و ... است ...
... و ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مقوی ...
... و ... بارده ... و ... آن ... جهت ... نافع ...
آن تا دو درم ... آن ... و ... در بیان ... در حرف الالف ... مذکور
خواهد شد **زفت الرطب ماهیت** آن ... است که از درخت صنوبر ... سیلان ... از درخت بار ... آن ...
و ... آن ... آنرا ... از درخت ... از ... آن ... حاصل شود آنرا قطران
نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ... و ... آن جهت ...
... و ... جهت نفث الدم و ... و ضماد آن
جهت ... [illegible]

۳۲۵

تا نخرف قویاً و تحلیل جراحت صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جرب و حکه و شکر لثه و باعث التصاق آنها
و بدستور با مراهم متعفنه و ضماد آن بر بیان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج آنکه در حلق مانده و عجز دانسته اند و با شکر جهت قلع خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد
اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و ذکر و قطور آن با روغن
بادام جهت دفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت ورم حاره و طلب انعاد رحم و گزیدن عقرب موثر بضر سپرز و بدلش مصلح آن کثیرا و نشته مقدار شربت آن تا سه درم عمل آن
بوزن آن قیر است و گویند بدل آن قطران و روغن قسط کر طوبت لحار است که در حین جوشانیدن شبیهی را ببرند و آن گذارند و آنچه در لیسیده حیم شود نشره و اخراج
نمانید و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و سرطان تاخر و عرق النسا و سوزش
آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جلا است و دردی زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قروح چشم و [illegible]
ان و مقعده و تقویت باصره نهایت موثر است **زفت یابس** ماهیت آن زفت رطب است که بجوش دهند تا خشک شود و یا طبیعتاً خشک گردد و آنرا [illegible]
در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن یابس و تحقیقا [illegible] از رطب آن در [illegible] ضعیف تر از آن جهت التیام قروح فاسده و جذب و سقط و قوباً و تحلیل
انضاج و ورمهای صلبه و تلطیف [illegible] آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون [illegible] کم و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف تر از رطب مقدار شربت آن
تا دو مثقال است **فصل الزای مع القاف** **زقال** بضم زای [illegible] قاف و الف و لام اسم فارسی [illegible] ماهیت آن
[illegible] درختی است عظیم [illegible] و خامی سبز و بعد رسیدن [illegible] سیاه میگردد [illegible]
[illegible] و در [illegible] در فی الجمله شبیه بدین اسم [illegible] و [illegible] جهت [illegible] انرا [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن [illegible] باعتدال و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن جهت اسهال [illegible] و تقویت آن [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] و منع [illegible] نافع [illegible] آن گرم است و خشک [illegible] جهت اورام [illegible]
[illegible] طبیعت آنرا در آخر دوم [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] شاخ [illegible] برگ آن [illegible] رنگ [illegible]
سیاه رنگ [illegible] آن [illegible] درخت [illegible] شاخی [illegible] خار [illegible] گل آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح [illegible] مقدار شربت آن [illegible] آن با اندک [illegible]
تحلیل ریاح [illegible] اخلاط غلیظه و مسهل [illegible] آن [illegible]
مقدار شربت آن [illegible] آن [illegible] و نوع اول [illegible] برگ [illegible] و تازه [illegible]
[illegible] شاخهای آن [illegible] باشد [illegible] شیر آن [illegible]
با آرد [illegible] گویند قوی الاثر است و اسهال [illegible] و دوم [illegible] برگ [illegible] و سوم [illegible]
آن خار دارد [illegible] آن [illegible] برگ [illegible] گرم کرده در گوش جهت درد
آن [illegible] و با اندک نمک گرم کرده [illegible] اورام [illegible]
[illegible] تحلیل اورام خون [illegible] برگ [illegible] گرم نماید [illegible]
[illegible] در آب برگ [illegible]
و اگر [illegible] دانان [illegible] تا [illegible] آن [illegible] باشند [illegible]

[illegible]

از سلوق کنند طبقه طبقه تا پر گردد و بر آن بمقدار آب بسر سیر بند کنار بالای آن یک وجب پر گردد پس سر آن را پوشیده در سرگین اسب یکهفته یا ده روز دفن کنند پس بر آورده

شلغوک ها را تمام خشک نموده ... در روزی ناشتا بمقدار یک کف از آن که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس [illegible] نوع چهارم ساق و

آن کم خار دارد [illegible] قسم سفید [illegible] سفید آن جهت [illegible]

سرخ [illegible] بزرگ می پیچد و ریشه های آن

[illegible] فصل النون مع الالف

[illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال

[illegible] نارالملوک نوعی از امرود

[illegible] فصل الزای مع المیم [illegible] ماهیت آن از جمله

[illegible] طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible]

٣٢٧

[illegible]

مفتوح [illegible] و مستعمل است **افعال و خواص** آن ... و مقدار مثقال آن یازده تخم ... از خیار باشد ... العمر مرغوب نیز ...

فصل الزاء مع النون **زنیان** بفتح زای و سکون نون و یای موحده و الف و بلغت فارسی ... **ماهیت** آن گیاهی است کثیر الوجود در بری و بستان میکارند و در اوایل

زمستان میروید **طبیعت** آن بسیار گرم و تند و تیز **افعال و خواص** آن موجب حرارت بدن و تجربه مستعمل آن از سرد ... هوا ... و جهت درد سر بارد و ...

پراگنده کردن ریاح و برطرف کردن ... آن معجون ... آن در سرکه ... و ساق ...

... عقب است **زنجار** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و راء مهمله معرب زنگار فارسی و یونانی ... معنی آن ... **ماهیت** آن ...

است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع آن ... معدن ... یونانی ... اسم ... است ... که ...

... آن ... و این ... استعمال آن ... در ... و ... آن ...

است یکی آنست که ... سرکه ... بیرون ... یازده ... بر ... اندرون آن ...

... مقدار که خواهند و دیگری زنجار ... آن ... است که ... سرکه ...

در ... و ... آن ... گرم ... و ...

از ... چهار مثقال ... در آفتاب گذارند تا خشک گردد ... دیگر ... سوده ...

آن است که چون ترکنند ... زنجار ... آن است که ... اگر ... گرد ...

... **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... و اکال ...

... و ... جهت ... و ...

آن ... جهت ... جراحات ... بارد المزاج ... مانند ...

... جهت ... جراحات حادثه در

... و ... جهت ... و ...

... جهت ... و ... جهت خوردن ... نباید ...

... و ... جهت ... و ...

... آن ... و ... زنجار ... است

استعمال آن ... جایز نیست ... مقدار ... آن ... اصلاح ...

آن ... بادام ... و ... آن ... است

زنجبیل بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام ... بهندی ... گویند **ماهیت** آن

... نبات آن ... و ... آن ... از ... میرسد ...

... و ... تازه آن ... بزرگتر ... زنجبیل ... سفید رنگ ...

... نامند و این ... **طبیعت** آن ...

در سیوم گرم و در اول خشک ... **افعال و خواص** آن ... قوت ... و ...

... و ... جهت ... و ...

... جهت ... و ...

بلغمی و یابسات و کند جهت دفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و بارده و تخم مرغ نیمبرشت جهت آن دیا... و لطافت آن [illegible] سهل رطوبات به مفاصل و سایر

و معین قوت مسهله [illegible] جهت تقویت باه [illegible] استعمال آن جهت غشاوه و سیلان و باصره [illegible] داشتن آن در قوت تشنگی بلغمی و ضماد آن

جهت تقویت اعضای [illegible] و دفع ریاح و [illegible] و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی [illegible] سایر اعضا [illegible] آن [illegible] است در تاثیر و بدستور السعوط

خشک آن گرم [illegible] که هوای سرد بدان نرسد و بدستور بالنصف وزن آن [illegible] زیاده خشک [illegible] کوبیده بیخته [illegible] مضر حلق مصلح آن عسل و [illegible]

بادام مقدار شربت آن [illegible] دو درهم بدل آن [illegible] قلقل [illegible] و جوارش و مربای آن در قرابادین [illegible] و ضماد [illegible] تازه [illegible] سوده [illegible] تحلیل اورام [illegible] بارده

و تسکین اوجاع بارده [illegible] گویند [illegible] جهت دفع اوجاع مفاصل و امراض بارده [illegible] اورام بارده

و بدستور [illegible] آن [illegible] تازه آن [illegible] دیگر [illegible] نیز [illegible] است [illegible] تازه

آنرا ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام [illegible] تقویت [illegible] و تغییر مزه دهان [illegible] اندک [illegible] خوشبو و لذیذ [illegible] تازه آنرا ورق کرده [illegible]

و آب لیمو پرورده و یا خشک آنرا کوبیده و بیخته با نمک و آب لیمو خمیر کرده [illegible] بدستور [illegible] **تحلیل الکلاب** ماهیت آن گیاهیست [illegible] شبیه [illegible]

شاخهای آن [illegible] شبیه [illegible] اکلیل الکلاب [illegible] گویند نوعی از صعتر است طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص

آن ضماد تازه [illegible] جهت [illegible] بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن [illegible] اورام [illegible] خوردن آن [illegible] قلقل [illegible]

ظاهر [illegible] **تحجر** [illegible] بفتح جیم و سکون [illegible] بفارسی شنگرف نامند ماهیت آن معروف است و دو نوع [illegible]

نامند و در معدن زیبق و طلا [illegible] حجر الزرقی [illegible] عرقی [illegible] رنگ [illegible] است [illegible] کبریت احمر [illegible] آن [illegible] زیبق و کبریت

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم [illegible] افعال

و خواص آن [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] مقعد [illegible] آن [illegible] جهت [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] اورام بارده [illegible] چشم و گوش و دهان [illegible]

و در دهان [illegible] از سموم قتاله است [illegible] دو درهم [illegible] خناق [illegible] زیبق [illegible] خوردن [illegible] آن [illegible]

[illegible] مسهل [illegible] سیاه [illegible] بارده [illegible] قرحه های [illegible]

بادام [illegible] جهت [illegible] است [illegible] بارد و رطب [illegible]

[illegible] امراض بارده [illegible] آن [illegible] قرابادین [illegible]

و سایر [illegible] گویند [illegible]

[illegible] شاخ [illegible] زرد [illegible] چهار [illegible] تازه [illegible]

[illegible] آن [illegible] برگ [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم [illegible]

اول گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] دماغ و سایر [illegible]

[illegible] در دوم گرم [illegible] اول [illegible]

افعال و خواص [illegible]

[illegible]

[illegible] ۳۲۸

میکرند لیکن کمتر از نفع عضو ورم و سوزش و خارش بکند و چون روغن بزر بنو ربر نیزند عجب گردد داشته مرده و بمیرد و چون بسر و سر کرباشند باز بحرکت آید و چون
روغن چراغ سراج بریزند بمیرد و گویند مر آنرا یک نیش فیع سمی بیرد است و ماده آنرا دو نیش ضعیف کم زند و دراینها سنان نیز آن بی فتد و با سمیت آن کم گردد و
خانه آن معلوم نیست که از چه جنس است و نوع سرخ مر آنرا سمیت از سایر انواع بیشتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلای آن با عسل در کاهت بر ضعیف
رخوه بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن لعابیست نافع و گویند چون سجامی آنرا خشک نموده سوده بکدرم آنرا با الوده بخورند
مبرای است و زنبور سیاه مایل بزردی است را چون بسوزند و تیون طبخ نمایند جهت بردن بهق و رفع آثار عایره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و
سرخی و ورم بهم رسد از او بعضی آن کمتر و قویتر زیاده مداوای آن کشیدن مخرج لسع است از دهان تیفوت و یا سوزن با غیر آن باندک شکافته و تقویت کشیدن یا بمالیدن خاک با سرکه
و کافور و یا طحلب یا سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و یا گل و سفوت گل ست با آب غوره و یا حدوار یا سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد خبازی تازه یا برگ عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر
کرده با آب برف و یخ سیرابی یا بیدبل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و یا فاصله در آب بسیار سرد و سکون حرارت است و مالیدن نوره و با درد و خوردن ربوب قابضه و بزر قطونا
و سکنجبین جامض و با دارالرمان حامض یعنی بشیر شهد با دکاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و ضماد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن گل ساییده سیر اینی ضماد برگ کچ که در
آن و کامنه و بار وعکا و داغ کرده و یا روغن با بیاز داغ کرده در بنو رضیل نخل است در حرف النون مع الحا رت الله تعالی خواهد آمد **فصل الزاء المعجمه مع الواو**
زوان بضم زاء و واو و الف و نون **ماهیت** آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر است و دانه است مایل بسیاهی و
و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلاف سیخی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهت بحدیکه نفوذ میکند در سطح زبان و
سیدید و موحش بدوات تفریح و قسمی دانه آن بهم میباشد و قسمی دیگر و این هردو رد بتر از اول است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن با قوت سمیت و ضماد به ضماد آنجهت بیرون آوردن پیکان و تهال آن از بدن لغایت موثر و طلا آنجهت رو یانیدن موی دار الثعلب و تحلیل اورام و کلا دان
جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبید کنند قوت آنرا اقوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون سکر مفتر دماغ و عقل و معده است و سبات ساکت آورد و قضا بخورد
مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و نرتهای مضر خوردن و بوئیدن گلهای خوشبو با پارد و مقوی دماغ است **زوفا یابس** بضم زا
و سکون واو و فتح فا و الف **ماهیت** آن گیاهیست مفروش بر روی زمین مانند شیت بقدر بستانی و در نجوش با عطریت و شاخهای آن بهم گره دیگر برگی گرد
بزرگ دلی تخم دیگر مر و نوشته اند که برگ آن باسید برگ فنا است و بهترین آن آنست که از حوالی بیت المقدس آرند و آنرا زوفای مقدس نامند **طبیعت** آن
در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قوی تر از بستانی **افعال و خواص** آن ملطف و مسهل بلغم و منضج آن بالطبع ذکر معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفه
مزمن و بیرون ورم مشش و نزله و ضیق النفس و درد سینه و پهلو و زالو و معده و جگر قولنج و تنجیه آنها از بدن جانوران بی روده الثعلب و درد ارحام و مخارات جهت تحلیل ریاح گوش و
ریخته آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب و عسل و سداب جهت ورم مشش گرم و درد آن و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده
و حب القرع و بسیار و لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با ورد ما ما و ابری با قوت اسهال آن قوی تر و جهت سکون
رضا و یا شراب و جهت درد دندان و گزیدن جانوران سمی بالطبع ایضا جهت خناق اسهال و ضماد آن با آب جهت ورم صار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده
در یکجا جمع مانده باشد و بخور آن جهت نزول آب به یا پوده و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز ... آن طبیخ جهار درم با جهار درم عسل و مقدار شربت آن ...
شربت آن از ...
نهار دسی سقل سیقیم و دیگر شقاقل و نامند **ماهیت** آن عرق است که در دسم پشم زیر ... گوسفند آن در بلاد ارمن ... زوفا الرطب ...
با حدت مانند ... بر می آید در انصوص جنم و مستقیر میشود و بهترین آن آنست که در آب ... ... ازان جدا نموده ... ...
تبرا آورده و ... مقتدر آن ... ... شیر ... و سبز ... ... و ... ... اکثر ... چون ... ... فی العرق ... ...
زوفا ... قوت است ... ... **طبیعت** ... دوم گرم و در اول ... خشک ... **افعال و خواص** ... ...

۳۲۹

و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و گرده و شش و ضماد آن نافع و طلای آن جهت تشنج و تشنگی عضا و جرب چشم و تحلیل غده و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و ورم
مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طبیدن جهت تشنج و قرصه گوشت و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن با اکلیل الملک
و روغن تازه حمول آن جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و کرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و مرکب بدل آن لادن و وزن مساوی آن کاو و گوسفند مقدار
شربت آن یک مثقال تا سه مثقال و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند و در غذا جهت قروح خبیثه بهترین ادویه است

فصل الزای المعجمه مع الهاء

زبره الملح بفتح زای و سکون با و فتح را و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله ماهیت آن چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بود و گرم
ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی گویند در جائیکه آب نیل طغیان کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زبره الملح حاصل میگردد و
گفته که آن شوره است که مانند غبار بر برگ و نمک منعقد میباشد و آنچه نزد ما بیل بسرخی است با اجزای منعقده مانند دانه خشه بهم جمع آمده آن روی است و خالص آن
در زیت گداخته گردد و مغشوش آن در آب طبیعت آن نهایت گرم و خشک افعال و خواص آن بخفت و محلل قوی طلای آن با مالیدن [illegible] جهت عشاوه [illegible] و رطوبتی که از گوش
تراوش کند و قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و آثار قروح و [illegible] بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع [illegible] و شامیدن یک دانگ آن با سکنجبین جهت [illegible] نافع و
مسموم و در اسهال قوی تر از نمک [illegible] مصلح آن عود [illegible] مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست زبره الکحال بضم زا و فتح [illegible]
و سین ماهیت آن چیزیست شبیه بکف و نمک [illegible] از پاشیدن آن بر برگ [illegible] بهم میرسد و در معدن [illegible] یافت میشود و بیشتر سفید ریزه دانه است طبیعت آن در سوم
بسیار است افعال و خواص آن اکال لذاع و قابض [illegible] مصلح حدت آن [illegible] جهت تحلیل
[illegible] سفید آن با روغنها جهت رفع [illegible] غرغره آن با عسل جهت ورم [illegible] و لهات [illegible] جهت بردن گوشت زائد
[illegible] گوشت زائد [illegible] تحلیل اورام مقعد و خشک کردن دانه [illegible] و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور [illegible] سفید و از سموم قتاله است
زبیره بفتح زای و سکون یا و فتح راء مهمله و ها [illegible] شامی نامند و در مغرب [illegible] نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و بعربی [illegible] نیز نامند

فصل الزای المعجمه مع الیاء المثناه التحتانیه

زیبق بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره [illegible]
[illegible] ماهیت آن از جمله فلزات معدنی است و شبیه بنقره گداخته [illegible] معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می آورند [illegible]
مسموم گشته [illegible] حیوانات مرده [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]

والیدین انزل آن برکف پا بزرگ دست باعث خشکی جرب رطب و دانه‌های آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانه‌های آتشک و قروح و جروح خبیثه بارها مکرر با
تکمید دیگر این سنه یا با موم و روغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن در یک هفته سه بار بعمل آورند و در این هفته غذاهای لطیفه با کم نمک
تناول نمایند ولیکن باید که بجهت اعصاب بسر و بدن بحلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی او
زردی رنگ رخسار است و هوام مانند مار و عقرب و غیرها از دود آن بگریزند و اگر بکمر بزند میمیرند و طلا کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و قمل
[illegible] آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل و چون کشته آنرا بر ریسمان بمالند و بر گردن یا کمر ببندند
بالخاصیت قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات ببندند [illegible] قمل [illegible] کشته حیوانات گردد و با کندر و زرنیخ و موم و روغن زیتون طلا جهت داء الثعلب و آتشک و
قروح خبیثه و آکال از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم رسد [illegible] فعال است مقتول است و در سمیت نیز مانند آن است و چون زیبق را [illegible] بخور [illegible] بمیرد
شربت از غیر مقتول تا دو درم بدل آن [illegible] محلول و مصعد آن بسیار گرم و با حرارت و از سموم قتاله و محرق امعا و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آنرا
با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنها خوب پاک شسته که چرکی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب بر آن جمع نماید
پس حل نمایند منعقد گردد و اگر با طلا اعمال نمایند بر مس یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب را
بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن چسبانند [illegible] ورق و یا دو لا ورق [illegible] اگر رنگین بسیار رنگین خواهند تا سه ورق [illegible] زمانی قلیل بر آتش گذارند تا
قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقره و طلائی میگردد و چون زیبق را در گوش کسی بریزند او را اختلاط عقل عارض گردد
و صرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوا آن است که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص در سوراخ گوش کنند تا زیبق بر آن بچسبد و بر آید و اگر
یکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن بر آید چون زیبق را بسوزانند [illegible] گردد با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است
و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی بر آید بحسب شامیدن آب گوشت [illegible] و اگر مقتول است او را [illegible] شود
[illegible] احتباس بول و تورم جسد عارض گردد علاج او آنست که شیر گاو تازه دوشیده بنوشند قی کنند [illegible] و سرکه [illegible] با فودنج جبلی [illegible]
[illegible] و سائر تدابیر که در [illegible] و اسفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آنرا [illegible]
[illegible] در قرابادین مذکور است
[illegible] جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوتهای [illegible]
و حرارت [illegible] و طریقه استعمال آن آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible] آن بری و بستانی است درخت بزرگتر و برگ آن [illegible] و درخت آن [illegible] و گویند [illegible] سال
میماند و گویند برگ [illegible] زیتون بستانی است طبیعت رسیده آن گرم در اول و با قوت قبض و نارس آن سرد و [illegible] سیاه گرم و خشک
افعال و خواص [illegible] زیتون رسیده آن [illegible] معده [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و اورام حاره [illegible]
[illegible]
[illegible] جهت دندان [illegible] درد دندان [illegible]

جهت قروح باطنی و معقده و رحم و عصاره آن با افعال مذکوره مانند برگ است و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم و آب ضماد خام آن جهت براءدگی حلق و قطع [illegible]
مواد بحیثیتی که تاکل و بالیدن آن نافع و داخل شیافات تکحل چشمان نمایند و چون مغز دانه آن را با پیه و آرد بیامیزند و بر برص مالند نافع [illegible] ازاله سازد و بیخ درخت آن را چون با قدری
برگ آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نزول النجبت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر و تعلیق [illegible]
بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک برگ تازه آن را در کوزه کنند و در کوزه کوزه گری گذارند تا بسوزد و بعد از آن کوزه برآورده [illegible] باشند و بار دیگر [illegible]
امانه با سحق کرده [illegible] گردد بلکه احراق کمی باید گویند در جمیع افعال قوی تر از توتیا است و رماد برگ آن با سرکه جهت عرق النسا [illegible] حتی [illegible] انگشت جهت [illegible]
نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته اند و ضماد مدقوق برگ شاخ تمام زیتون با شیر در بواسیر مجرب دانسته اند [illegible] از شاخ تازه آن [illegible]
و قروح آن و نزول الطبع همه اجزاء آن جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آب آن در خانها جهت گریزانیدن هوام [illegible] جهت قبول [illegible]
و ضماد و رماد آن [illegible] جهت [illegible] که زیتون [illegible] جهت استحکام دندان [illegible]
بسفونیا [illegible] **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در تقویت [illegible] جهت سعال مزمن [illegible] بلغم [illegible]
مرهمها جهت [illegible] گوشت [illegible] جهت [illegible] تسکین [illegible] برگ زیتون
[illegible] جهت سیلان رطوبات [illegible] زیتون [illegible]
[illegible] جمیع افعال [illegible] از سایر انواع و بعضی گویند [illegible] زیتون [illegible]
ماهیت آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند مغشوش و غیر مغشوش میباشد [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن [illegible] گرم [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
و عرق النسا [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] جهت [illegible] مفاصل و عرق النسا [illegible] جهت [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]
[illegible] زیت [illegible] سال [illegible]
[illegible] چهار هزار سال [illegible] زیت [illegible]
[illegible] از زیتون [illegible] رسیده گیرند [illegible] زیت الانفاق [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن معتدل [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] عرق [illegible]
[illegible]
[illegible] زیتون [illegible]
[illegible] افعال و خواص [illegible]
[illegible] سیلان [illegible] زیتون [illegible]
[illegible] زیت الانفاق [illegible]

والف و دال و الف و حدة که نام ابل است و چون روغن شام آنرا بر پشت شتر بار کرده باینجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت غسیل نیز نامند و مغلظ کرده کسانیکه آنرا زیت مغسول و مشمس گویند روغن زیتون است که زیتون را در قهاب انداخته و بر باد و ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا افشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده و صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه بیرون نمک اندازند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده افشرده در آن آب گیرند

زیتونی است **زیتیار** بفتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و را مهمله بعربی شجر الزیت نامند **ماهیت** آن قول بر روغن زیتون است **طبیعت** آن باندک حرارت است و چون بسیار بلغم دهند خصوص طرف مستعمل گردد و بعد از آن بغبار زد نگاهدارند **طبیعت** آن در دوم گرم **افعال و خواص** آن قوت ... مخصوص است مطبوخ آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب و حاشی و دوا و ... و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و در عهد فعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النساء و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان بلا قرحه نافع است **زیت السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن روغن شجری است که زیت الهرجان و زیت اهل مغرب و اقصی از جانب ارکان نامند درخت آن دو نوع یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی بخورک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از این گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و بشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق شاسر و بادام کوهی و خار آنرا دواب بخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و لطیف جلا دهنده فضلات و مفتح سده و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بلغمی نافع و صاحب اختیارات نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجانست و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند **زیت ساج** بکسر زا و سکون یا و را مهمله و فتح با و حده و الف و جیم معرب نیم پای فارسی است **ماهیت** آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام است که گوشت دال الصدر یک رطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل شکر و ربع رطل جلاب با شکر سفید یکجا و قیه مغز بادام کوبیده و گلاب خمیر گرفته و تکیه کرده تنها ... سنگ و سداب و قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح مهابهی حلاوات است که بگیرند بادام کوبیده یا درق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام ... کنند و آب داخل کرده و جوش دهند تا پخته گردد و بعد فلفلی سکه و شکر سفید و اندکی کشنیز و زیره کرمانی در آن داخل نمایند **طبیعت** آن معتدل مایل بسردی **افعال و خواص** آن بطیئ الهضم و موافق امزجه اصحاء و صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مره صفرا و حدت خلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و جهت تبهای ... و شدة الطمع نافع و مضر امزجه بارده است

باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است فصل اول سین مع الالف ساج

بفتح سین و الف و جیم بهندی سال و ساکون نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و برگ آن بزرگ بقدر ... متوالی و ثمر آن بقدر فوفلی و بسته و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا چون شده بخورند **طبیعت** چوب آن در دوم سرد و خشک باندک حرارت **افعال و خواص** آن ضماد ... آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دمویه و صفراوی خصوصا با آب ... بارده و خوردن آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ... جهت اخراج صفرا و بلغم ... و کرم معده قوی الاثر و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب یا هندبا سایند جهت ورم زبان و تقویت باصره و حدقه نافع و مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر ... مصلح آن ... است و دو پوست آن قابض و ... و جهت ضماد آن با عث ... خشونت ... و روغن ... خوشبو جهت دراز کردن ... و مقدار شربت آن ... گویند چون نافه مشک را در آن گذارند حافظ بوی آن است و وزن آنرا زیاده میسازد **ساداوران** بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و را مهمله و الف و نون معرب ... یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است و الف و نون ... بعربی سواد الکام نامند بجهت آنکه قسمی از آن ... سیاه و آنرا سواد ... گویند **ماهیت** آن چیزی سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بشیم و باندک تلخی و در جوف ... و آنچه تحقیق شده از سمت ... آورند و ... کوهی ... نامند ... محروق شده باشد ... گویند ... گفته ... است که در میان درخت ... یافت میشود و آنرا ... نامند ... گرد گانی و از درخت ... و بالجمله ... آب گرم ...

بجنبانند محلول آن برنگ اشقر باشد وطعم آن با اندک تلخی بود **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک با اندک حرارت محلله **افعال و خواص** آن با دام او را چاره

با آب بارتنگ قاطع نزف الدم بهمه جهات است شرباً و ضماداً و اکتحالاً جهت اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ورم و تضییق و انتشار [illegible] با شراب جهت تحلیل

اورام بارده و محاولی [illegible] و مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر موا [illegible] جهت تقویت بیخ و منع سقاط آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی

مولد و اعانت سودا است و فرزجه آن با سرکه و حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا [illegible] مصلح

شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن مورد است **ساذج** بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم [illegible] نیز نامند **ماهیت** آن برگ درخت

است باریک طولانی از برگ بید عریضتر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ اندک [illegible] خطوط طولانی از طول از بیخ برگ آن رسته تا بسر برگ رسیده و از وسط

و دو در کنار برگ و دو در مابین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر [illegible] باشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست

آن شبیه بسلیخه میباشد و بجای سلیخه [illegible] و منبت آن اکثر در کوهستان ها است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنگاله واقع است و درخت آنرا آنجا

احیاناً بمرشد آباد و غیر آن نیز می آورند و گویند در غیر [illegible] نیز بهم میرسد و لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند طعم است که فاسد

نشده و شوره نباشد و بوی آن شبیه [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح

و مسمن و محلل ریاح [illegible] مصلح حال معده و مقوی اشتها و هضم [illegible] و حیض و شیر و عرق و جهت [illegible] و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان [illegible] و بد

بوی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فؤاد و درد جگر [illegible] و استسقا و یرقان و سپرز و تنقیه حصاة و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مرة سودا

[illegible] و جمیع امراض [illegible] و رحم و اکتحال آن تنها [illegible] با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاه داشتن آن همیشه در زیر زبان جهت

لکنت زبان و بدبوی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلاء آن با سرکه جهت دفع بدبوی زیر بغل و کنج

ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه [illegible] جهت منع کرم زدن آن [illegible] و در سایر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیف تر

مضر ریه مصلح آن [illegible] مثانه و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی

و گویند سلیخه و یا طالیسفر است **ساگودانه** بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها **ماهیت** آن [illegible] است که در جزیره [illegible]

و شهرباد و خشک سلیمان [illegible] و ملاکا که از جزایر زیر باد اند پیدا میشود درخت آن مانند درخت [illegible] است که از ثمر آن نوع [illegible] بهم میرسد و

پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک و مردمان آنجا اول پوست سخت بالای آنرا دور میکنند [illegible]

و مانند فتیله [illegible] جدا میشود آنها را خشک کرده [illegible] فتیله باشند [illegible] بصورت خود می آورند و بقول دیگر [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible]

[illegible] **ساالاصید** [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible]

[illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] گرم و خشک **افعال** آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا قند و عسل و آشامیدن طبیخ کافیطوس و خوردن قرصی که در آن کافیطوس بخته باشند و خوردن برگ سوسن در روغن بیت بخته و عرق خفاه ... مطبوخ آن با اصل ...

و تریاق آن تخم سلطاه بری یا بحری و آب شیرین بخته است **سامان** بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون **ماهیت** نوعی از بید است که بفارسی ... نامند

بسیار نرم و باریک و مایل به زردی و از آن حصیر می‌بافند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جلوس بران باعث فرح و جهت رفع بواسیر نافع و سوخته آن

قاطع نزف الدم است **سام ابرص** بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون با و موحده و را و صاد مهملتین بشیرازی ... و با ... و بهندی ... و در ...

ماهیت آن اسم فارسی است و لیکن مصطلح آن است که بری آن را سام ابرص و بلدی را وزغ نامند که بفارسی چلپاسه ... آن را ... چلپاسه ... تشبیه ... بالتقطها ... و بسمیت

... و بهترین آن آنست که در بستانها باشد **طبیعت** هر دو نوع آن در سیوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان

و خار و رافع ثالیل و ... و مسامیر و ... و جگر خشک آن بر دندان گرم خورده مسکن درد آن و ... آن با روغن زیتون بر سر ... و ... رویانیدن موی ...

بول و ... و عقرب گزیده گذارند ... دیده و ... آن ... بول آن با اندک ... جهت رفع ...

طلیه آن ... و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه و ... **فصل السین المهملة مع البا الموحده** **سبج** بفتح سین ...

و جیم در آخر معرب شبه فارسی است و آن را شبق و شوق نیز نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه و براق و زود شکن ... از بلاد سودان و سند و جبال شام ...

آن بسیار سیاه براق صافی ... **طبیعت** آن در دوم سرد و در سیوم خشک **افعال و خواص** آن خوردن آن جهت خفقان ... و تقویت معده و تقویت ...

و ... آن با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق ... آن با عسل جهت جلا ... و رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و ...

و ... در آن نگاه کردن مانع نزول آب و ... باصره ... و نگاه داشتن آن با خود ... انگشتری ... جهت رفع چشم بد و تعلیق آن ...

نگاه داشتن ... آن که ... باشد جهت رفع ... و گویند ... از ... و ... آن ... و سطور دقیقه ... نویسند و ...

کند و ... نظر نکند ... و ... زائل گردد ... چشم ...

از آن ... در آن نظر کنند زائل گردد و ... آن با آب ... ضماد ...

را از ... می‌آورند و آن ... دیگر ... و بهترین آن نوع اول است ...

مانند ... **سپستان** بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تا ... و الف و نون لغت فارسی است ... و بهندی ...

سپستان ... **ماهیت** آن ثمر درختی است و دو نوع ... بزرگ ...

آن ... بزرگ ... و شیرین ... و در ... رسیدگی زرد و ... خشکی ...

و بهترین آن بالیده ... تازه ... است و درخت آن بزرگ ... ساق آن سفید ...

بزرگ ... در فارس ... **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل ... **افعال و خواص** آن ...

آن در دهان و فرو بردن آب آن ... و ... صوت و ...

و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج ... معده ... و ... سودا ... و ... ادویه مسهله ... صفرا ...

شور ... از شربت ... و ... نافع و قلیل الغذا و ... مطبوخ آن ...

دل ... آن ... تا ده مثقال ... معده ... برگ ...

برگ ... کرده ... است ... **ماهیت** آن ...

پوست ... آن ... بفتح سین ... **ماهیت** آن ...

آن ... و ... آن ...

سیاهی میباشد و هرگاهی ماهی گیر یا شخصی صیادی قصد آن کند از آن آب سیاه قدری در آب بریزد آب سیاه میگردد بسبب آن چیزی در آن نمی نماید و آن ماهی خود [illegible]

و چون سیاهی جوف آنرا [illegible] چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آنخانه چراغی دیگر نباشد گویند آنخانه پر از گرد و منظر می آید و گویند بیضه آن جهت تقویت [illegible]

و کامه یاد در ادرار بول نافع است **فصل السین مع الخاء المعجمة سخار** بفتح سین و خاء [illegible] **ماهیت** آن گیاهی است شبیه باذخر [illegible] **طبیعت**

آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت [illegible] و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سده [illegible]

آن رطوبت [illegible] آن [illegible] آن [illegible] سخار آنچه از فلزات [illegible] که بفارسی [illegible]

فصل السین مع الدال المهملة سداب بفتح سین و دال الف و بای موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی [illegible] و بدیلمی [illegible]

و بلغتی [illegible] نامند **ماهیت** آن [illegible] بستانی و بری و جبلی درخت [illegible] برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز [illegible]

و گل آن زرد و تخم آن در غلافی [illegible] و بهترین آن بستانی سبز تازه تند بو [illegible] باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و

خشک تازه [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] از حضرت [illegible] زیاده [illegible] حضرت [illegible]

و اطبا گفته اند باتریاقیت [illegible] و مجلل ریاح [illegible] معده و مشتهی طعام [illegible] و بول [illegible]

[illegible] جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج [illegible] و اوجاع مفاصل و عرق النسا [illegible] جهت سینه و سرفه [illegible]

[illegible] آن [illegible] جهت فواق [illegible] جهت تسکین وجع پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه [illegible]

[illegible] و ورم [illegible] مفاصل [illegible] و مطبوخ آن [illegible] معده و مطبوخ آن [illegible]

[illegible] آن با مطبوخ انجیر [illegible] با انجیر [illegible] آن [illegible] برگ آن [illegible]

[illegible] جهت سموم [illegible] هوام [illegible] آن هر روز [illegible] جهت ازالهٔ فالج و رعشه [illegible] خوردن تخم آن [illegible]

[illegible] خوردن برگ و تخم آن باعث [illegible] آن باعث [illegible] بصر [illegible] قلب [illegible]

[illegible] جهت [illegible] در گوش جهت [illegible] آن با سرکه [illegible] جهت [illegible]

[illegible] جهت تسکین [illegible]

[illegible] جهت [illegible] سفید و [illegible]

[illegible] آن باعث [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] آن [illegible] در گوش [illegible] جهت تسکین [illegible]

[illegible] آن در سرکه [illegible] جهت [illegible] مفاصل [illegible] اطفال [illegible]

خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع [illegible] جهت فواق [illegible] گزیدگی عقرب [illegible]

[illegible] نافع [illegible] برگ آن [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]

فواق [illegible]

[illegible] تخم آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] گرم و خشک [illegible]

[illegible]

ورحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و از تنها خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت [illegible] و سقوط [illegible] رفع ثقل سامعه و [illegible] آن جهة

سعفه و قولنج ریحی و غلیظی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است **سداب کبیر** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است طبیعت

آن در چهارم گرم و خشک و [illegible] آن غالب **افعال و خواص** آن قریب به [illegible] است [illegible] آن کشنده تر از دفلی است بحرارت و سوزش اندرون [illegible]

رو سرخ گردد چشمها بر آید و بول و خلط [illegible] گردد و مداوات [illegible] باعث [illegible] قوی قتال و چون [illegible]

[illegible] رنگ گرفتن آن [illegible] سکان و سفیدان [illegible] حیوانات [illegible] و ضماد برگ آن [illegible] جذب [illegible] و موت [illegible]

پوست نبات آن با شراب جهت [illegible] و اگر [illegible] با عصاره [illegible] آن [illegible] مخروج نمایند [illegible] المزاج را استعمال آن اصلا جایز نیست [illegible]

المزاج چون خواهد استعمال نماید بقدر ثلث مثقال [illegible] اخذ نماید [illegible] اکثر [illegible] است [illegible] آن [illegible] در دست [illegible]

[illegible] اولا باید [illegible] بار ده [illegible] تدبیر نمایند [illegible] گردد [illegible] سکون [illegible] بعد [illegible] گویند [illegible]

[illegible] آن [illegible] باشد و ثمر آن [illegible] و خوشبو [illegible] رسیدن [illegible] زرد رنگ میگردد [illegible] ثمر آن [illegible]

[illegible] بسیار خوب [illegible] و [illegible] بسیار خوب [illegible] بزرگ [illegible] زرد [illegible] بسیار [illegible] و در بلاد

گرم [illegible] رسیده [illegible] آن [illegible] برگ [illegible] رسیده [illegible] زرد [illegible] طبیعت ثمر آن در اول

سرد و در دوم خشک [illegible] تازه آن سرد و تر و خشک [illegible] سرد [illegible] شیرین [illegible] در اول گرم [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] رسیده آن قلیل الغذا [illegible] و صالح الکیموس و مسهل [illegible] صفرا [illegible]

خوردن آن [illegible] رسیده آن [illegible] و تحلیلات [illegible] تشنگی [illegible] شیرین [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] باشند [illegible] رسیده [illegible] آن [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیخی عطری و نیز نباتی دیگر که آنرا بیونانی جیس نامند و بعضی بر جنسی جبلی که گل آن آسمانجونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیاخوس نامند و بر گیاهی نیز که آنرا بهت
مغربی بجلیا نامند و در میان گیاه کتان میباشد و بسیار سفید و گل آن سرخ مانند و رد احمر و بیخ آن بقدر گردکان و مضاران فلاحان آنرا یافته مضور شده و بیروج نیز اطلاق میکنند
جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن میباشد مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده نگاه میدارند و نیز بیروح الوقار اطلاق مینمایند و یوسف لنگا
آنرا بیروح الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان علیه السلام بآن استعانت مینمود در اعمال خود و همچنین اسکندر رومی
و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیروح الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق
است و بتفصیل در یابروح مذکور است و صاحب تحفه بیخ مر موسی گفته افتیمون است و در حرف الالف مع القاف مذکور شد **افعال و خواص** آن مثل افتیمون است
سرخس بفتح سین و راء و سکون خاء و سین مهمله اسم فارسی است و بیونانی لبطارس و دنبکانی [illegible] دارد و بسوره نیز و در نیکانیا
زنبیل و اقع است **ماهیت** آن بیخی است سیاه رنگ مایل بسرخی و بیگره و بیرون ریشه‌های باریک بسیار و در میانه آن پیاز و مانند گل بلکه شاخی از بیخ آن
میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای شرف نزدیک بهم شبیه به برگ پال و زعال و بروی آن شاخ مختصر برگ برگ و رنگ آن چهار سال قوت آن
باقی میماند و بهترین آن سبز رنگ سنگین مایل بسیاهی است که مسور آن مستقر رنگ باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن جالی و مفتح
محلل نفخ و مجفف بی لذع و مفتح سدد و دافع قولنج بخار سوداوی و مسهل قیام کرم شکم و امعا خصوصاً با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و بستور جفت آن با عسل مجرب
و دافع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسر الطلاق و جراحات کرده و مثانه و حرق النار و الفتق و سدد مفاصل نافع و شاهد کیمیاگری آن با عسل و زرده تخم مرغ
سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی عضلات و ضماد و سعایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه تا کس را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند
تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد و دو مثقال با آب هر روز چهار ده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد و ترکیب [illegible] خشک آن جهت جراحات رطبه و عسر الطلاق
از دو تا چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند
و برگ تازه او رستنی آن طبیخ و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد مستعصیه را بیرون کند و ضماد آن سرعت طبخ حب القرع فضولی و چون با حنا بسر و لا ناکا
جهت منع نزول آب بر چشم و برای علامات سفید و قرح و دمن برگ آن در ختان با جگر بز سفید مصلح آن بیخ است مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن
سرس بکسر سین و راء و سین مهمله در آخر اسم درخت هندی است و گویند که آنرا سلطان الاشجار و بفارسی درخت کر یا نامند **ماهیت** آن درخت هندی
است موزون و برگ آن با دامی شکل ولی از آن کوچکتر و در طول یک و نیم بند انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی
یکدیگر و بسیار و گل آن شبیه بگل گلابی جامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز باشد و تخم آن بقدر تخم خیارشنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلاف
مانند تخم فرطا ما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و بر کوبیده میگردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام
الا با اندک مرارت و پوست درخت آن ضخیم **طبیعت** آن سرد و خشک شاید گرم باشد **افعال و خواص** آن خوردن برگ پخته آن جهت
رفع شکوری که آنرا رتوند میگویند و عصاره برگ آنرا در چشم بکشند و نیز بکوبند و عصاره با مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست
آنرا مقدار یک استیر کوفته بخیسانند و روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده رفته رفته و همچنین تا سه روز زیاده در روز و
در یبس و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و بیر و لبنیات و آب سرد و حمام و اعراض نمایند و بر پرهیز نمایند جذام و مقرر و قروح خبیثه و ساعیه و
سر و ساقی و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوباء و امثال اینها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که بکوبند آنرا بگوشه ایا پوست نازک اندرونی
آنرا دور کنند و با چهار پنج درم آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور عرق کشند و با بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند
جهت امراض مذکوره مفید و اگر با آن بجوز ناکوزن و پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی میشد باید که غذا منحصر برگوشت طیور و طعام خفیف باشد [illegible]
[illegible] ۳۳۸

۳۳۹

ده روز یا پنجاه یوم و در عرق دو چند ایام تر ایران کافی است و باید که عرق را نیز در ظرف رویین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را میشکند و ضماد آن جهت بیرقان و میل

شود و ادرام و لکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون در در پوست و جهت خشک کردن آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشد و استشمام

گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون تخم نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند سال باقی آورد و تخم آن را چون بمقدار یک درهم کوفته بیخته و با نبات دو درهم مخلوط نموده با شیر

تازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و تنهائی جهت جنازیر و چون با نمک طرز و

با آب سائیده در چشم پاشی کنند مؤثر است **سرطان نهری** بفتح سین و یا و طای مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یای آخر حروف نفارسی خرچنگ جهتیک

کیکرا نامند ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن نهری است و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف بحری و بهترین

آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و بطیء الهضم و مبهی و با قوت جاذبه و محلل و جهت

دوسه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با تمام خاکستر پاک شسته و با آب بطبخ داده یا جوشانیده و شیره و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفه حاره یا آب

اعضاء و هزال مفرط حاره و محرور المزاجان مجرب باید دستور محرق آن با ضمغ عربی داد و سینه سل ... جهت بواسیر نفاخ نافع و سلاقه آن با آب طبیخ آن با کرفس بارزیانه

جهت تقلیب حصاة داد و در بول حیض و فضلات و محرق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون بریان یا با بادروج تر عقرب بر آن بریزد و با شراب جهت عسر البول

و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر با عسل جهت عقص ... کابت و غرغره شیر کوبیده آن بقدر یک سکرچه جهت خناق و در بوتین ... الأثر

و ضماد تازه کوبیده آن جهت حذر سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب طبوخ آن ... جهت ...

و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آن مرده و با عسل جهت بهق و اورام حاره و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا ... در دیگ مس ... بسوزانند تا خاکستر

شود و هر روز یک مثقال آنرا با نیم اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه مجرب با باید که پس از وضع زخم گزیده سگ چرمی از روغن مقوی ... گذارند و اگر تاخیر

گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو طعم ... شود گویند ... احراق آن بهیئت این ... است ... باشد و ... قمر باشد ... طلوع نموده

باشد و دستور ... محرق مذکور و ... جنطیانا ده ... اضافه نموده ... یا باده ... یک مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه مؤثر و ...

چون سه مثقال خاکستر که با یک مثقال ... جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با ... نموده باشند جهت شقاق ... و ...

باشد و شقاق ... و تعلیق چشم آن بر ... و گویند ... آن گل ... مقدار شربت خام آن ... و از سوخته آن

سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مذکور ... **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ دریائی نامند ماهیت

آن دو نوع است یکی آنکه ... که در دریا است نرم بود و چون از دریا برآید ... و هوا بدان ... گردد ... سرطان نهری دارد ... و صرفی ...

دارد ... دریای ... سرطان ... سفید و شبیه ... صیادان ماهی ... دیلم ... انقلاب ... نموده با

صید ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آنرا با ... زیاده ... انجهت ... چشم ریزد و جهت

تقویت عضلات چشم و روشنائی آن ... وسلاق ... انجهت ... الدم ... انجهت ... طلای انجهت ...

طبیعت آن در دوم سرد و ... آن ... **سرخس** بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی

و بلغت هندی ... **ماهیت** آن نباتیست ... ساق آن ... سفید و گل ریزه ... زمین ... گلها

ریزه ... نبات آن ... برگ خرفه بزرگ ... **طبیعت** آن ... حرارت و ... **افعال و خواص** آن ...

برگ ... انجهت ... و مفاصل و سایر اعضا ... جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن ... هندی ...

جهت التیام زخمهای ... الاندمال نافع ... مفید ... **ماهیت** آن دو نوع است ...

... آن ... بسیار ... آن ...

بسیار ریزه و خردتر از آن کوچک و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز سرو نامند و بتری ممارو و در خانۀ سینه صلیب العین از رسیدن
اندک زرد و رنگ خشبی در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانه عدس و از آن بازکند طبیعت
آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سایر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم و حار و حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت سائل
از آن ضعیفتر و قطران درخت شربین **افعال و خواص** آن برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زایل کنندۀ عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت
عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش
و عسر البول سفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه و تقویت معده و گویند که برگ آن محدث
ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفث الدم و الانصباب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون ثمر آنرا سائیده و برفتق ضماد نمایند جهت
و تحلیل آن نافع و مضر به معده مصلح آن کثیرا و نشاره چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرهم جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق و مغسول برگ آن جهت
آن بیرون... و جروح رطبه ضماد او ضماد آن نافع و ضماد برگ پخته آن با سرکه با ترمس مخلوط کنند جهت قطع آثار بهق و تقویت ناخن و با دو به مناسب
و تسهیل جهت قطع والتیام جراحت و تقویت اعضای سست شده و قطع نزف الدم و تجفیف رطوبات و تحلیل اورام و نافع عیادتا و جوشانده آب جهت اورام
و شیرۀ ثمره و قلع و ستجنگی آتش و سعود و صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و دفن آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن جهت بواسیر الانف و لو اسیر مقعده و با
جهت قروح رطبه سر و سایر قروح بدن و تنقیه قروح و سحق و خائیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آنرا با آلو در آب و سرکه طبخ نمایند
با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن با پیه ضماد نمایند و روغن با طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط مو مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا گو سفید
ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و غذیه جهت تقویت معده نافع و بدل آن لوزن آن اثر وقت سرخ و لقمه آن پوست
و از خواص آنست که چون بیخ و برگ و شاخ آنرا در خانه آنکا بدارند پشه در آن نشود و اگر بشود و آنرا بسوزند و بدود آن بگریزد و اثر دار...
دقعا و سکون لوی که جیم فارسی و یا لفت سند است **ماهیت** آن نباتی است که برگ آن شبیه برگ طرفه و گل آن سبزه و سفید و از آن خرد و از زمین بسیار بلند
طبیعت آن معتدل در حرارت و در اول خشک **افعال و خواص** آن جوشانیده و گل آن با دو... جهت تقویت معده و ... و دفع فضول دماغی و رفع تقل ...
... و رفع... مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن با طریق ... جهت ... سرکه ... جهار روز بخورند و برگ پخته آنرا بر موضع ... بمالند
سو ملکه بفتح سین و سکون را و ضم یای ... و دقعا تا و سکون جا و نون و فتح کاف و لف ... **ماهیت** آن نباتی است شاخهای آن باریک و بلند و ... برگهای آن
باریک و بلند و ... صنوبری شکل و مزدوج ... بر شاخها باریک ... بر یکدیگر ... برگها از بالا آنها باریک ...
برگها اندک خشن ... برگهای آن اندک ... و ... وقت ... گلهای ... و ... آن ... سرخ ... سفید و سفید ...
آن ... سرخ ... و تخمهای آن ... و ... آن ... و ...
طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن ... جهت سرفه و تنگی نفس و ... سوداوی ... امراض ... سر ... گرده ...
در ... شوره ... اورام ... و ... برگ ... بمعده ... بیاشند ... جهار ...
بخورند ... با آب ... ساییده ... نافع و چون ... برگ آنرا با فلفل سیاه ساییده
تا جهار ده روز بخورند جهت ... مجرب ... چون ... برگ ... با آن ... ساییده ... سیاه ... بیاشامند ... اول
و ... امراض سوداوی ... **سورنجان** ...
... ساییده ... **شیطرج** ... بیابانی ...
... اسپ ... و ... برگ ... سبزه ... سفید ... رنگ ...

و سفید و شاخهای آن نیز بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مایل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تیز و تشبت آن که بستانها [illegible]

صلب و خشک **طبیعت** آن در سیوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آنچه با تالیف توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و [illegible]

داء و جماع اندرونی حادث از ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب ضعیف و تنقیه مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفرح است شربا و ضمادا و جهه گزیدن

دیوانه [illegible] آب تیز [illegible] آب مطبوخ آن و حبوب آن و روغن آن است جوشانیده در گوش چکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور [illegible] بمالند و شربت

[illegible] نافع مقدار شربت آن تا یک درم است **سطاریون** بفتح سین مهمله و طا و الف و کسر را مهمله و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت**

آن نباتی است مابین شجره و گیاه [illegible] و شاخهای آن جدا از هم و گل آن بنفشه [illegible] و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها

و ساق آن سبز مایل بسیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و تخم [illegible] و در اصفهان گل عنبری نامند [illegible] در باغها بسیار است **طبیعت** آن مرکب القوی **افعال و**

خواص آن رادع و رام حاره بارده و گل و برگ آن [illegible] سطرالیوس

بفتح سین مهمله و سکون طا [illegible] لغت یونانی است [illegible] **ماهیت** آن نباتی است که [illegible]

آب [illegible] **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهت [illegible] جراحات و درد و اورام حاره

و جهت [illegible] حرقة البول و ادرار [illegible] و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی

[illegible] جهت نزف الدم [illegible] طلای آن با سرکه [illegible] جراحات [illegible]

[illegible] دوم [illegible] آن نباتی است [illegible]

در [illegible] و برگ آن [illegible] ساق آن [illegible] و گل آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آنچه [illegible] نزف الدم [illegible] جراحات تازه و کهنه و التیام [illegible]

[illegible]

[illegible] **سطرالیوس** [illegible]

[illegible] لغت یونانی [illegible] **ماهیت** آن نباتی است [illegible]

و ساق آن [illegible] و برگ آن [illegible]

[illegible]

[illegible] مانند [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible]

گرم و خشک **افعال و خواص** [illegible] و ادرار بول و [illegible]

[illegible] ادرار بول [illegible] دندان [illegible]

[illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن [illegible] **سطرونیون** [illegible]

[illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible] و انواع [illegible]

بیابانی یکی بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرون آن سفید و خوشبو و بهترین آن بزرگ بالیده با صلابت [illegible] آفاقی بستانی است و آنچه در کنارها بهار روید
و بیابانها ضعیف و دوم سپید است که اندرون آن سفید نیست و کوچکتر است از کوفی و یک نوع دیگر هست که شبیه به زنجبیل است و چون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود
و چون او را بر چیزی بمالند باعث سوختن آن گردد و این نوع با سمیت بود و نوع دیگر هست که در شیراز و میان ریگ و گل زرد میروید و در کنار رودخانها نیز و این اگرچه
کوچک است اما بهتر از سپید است زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه برگ گندنا و از آن باریکتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت **طبیعت** آن در
آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول گرم و در دوم خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن محلل ملطف و مدر بول و حیض و مفتح سده و منقی [illegible] عروق و مخرج عفونات و جهت
زیادتی فهم و عقل و صداع بارد و [illegible] و ابو اسیر البلغمی و مقعد و نیکوی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و [illegible] و تحریک باه و اشتهای طعام و قروح
مقعد و [illegible] گزیدن عقرب [illegible] و ضماد آن [illegible] و چون آنرا بسایند و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن [illegible] شود و [illegible] ناشتا قدری از آن
را بخورند جهت تقویت معده و [illegible] معده بسبب [illegible] و بدبوی دهان و حرکت معده نافع و باد و [illegible] جهت درد کمر و سرد [illegible] گرده و مثانه [illegible]
[illegible] و قطع [illegible] برودت رحم [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و خوشبوی [illegible]
آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحت [illegible] نافع باشد و جهت درد [illegible] و طلای آن [illegible] جهت [illegible]
سرفه [illegible] جهت [illegible] نمودن گوند [illegible] با [illegible] شراب [illegible] جهت رفع [illegible] گرم معده [illegible] و استعمال آن
باعث فساد قوه [illegible] و مصلح آن شکر و [illegible] و مصلح آن [illegible] زیاده از مقدار [illegible] و مصلح آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] مثقال [illegible] و بدل آن [illegible] و چون [illegible] باعث
خوشبوی [illegible] زیادتی [illegible] و طلای آن [illegible] باعث [illegible] رنگ رخسار است و [illegible] که شبیه به زنجبیل است [illegible] آن برنگ زعفران **طبیعت** آن قریب
بچهارم گرم و خشک و از جمله سموم [illegible] و طلای آن [illegible] و باعث جراحت جلد است

[illegible] آن بعربی [illegible] است شبیه بگیاه خشک خاردار و سفیدتر از آن و برگ آن [illegible] و تخم آن [illegible] و اعراب
[illegible] است **[illegible]** بفتح سین [illegible] و سکون واو و طاء مهمله [illegible] باشد بدین نام موسوم است

فصل [illegible] سقاقلس بفتح سین و فاء و الف و کسر لام و سکون
یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است [illegible] آن نباتیست که در [illegible] میروید و ساق آن بقدر [illegible] و برگ آن [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] و گل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسط آن سفید و در طعم مایل به تندی و
تلخی [illegible] و بعضی آنرا [illegible] دانسته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن [illegible] معده و [illegible] گرده و مثانه
[illegible] و مدر بول و حیض [illegible] مثقال از آب آن با شکر [illegible] مسهل اخلاط [illegible] و گل آن [illegible] مثل آن [illegible] مسهل
است و [illegible] آن کثیرا است **سقمونیا** [illegible] بفتح سین [illegible] و سکون [illegible] بلام [illegible] و [illegible] سقمونیا آن [illegible]
معروفست [illegible] شیرین [illegible] و گویند چون آنرا با
[illegible] شیرین [illegible] بزرگ بالیده نازک [illegible] **طبیعت** شیرین آن [illegible] حرارت و برودت قریب باعتدال و گویند مایل
[illegible] است **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزا [illegible] و مدر بول و طلای [illegible] کرده آن
جهت رفع [illegible] و [illegible] المزاج [illegible] رافع [illegible] آن [illegible] در اول سرد در دوم خشک **افعال و خواص** آن در
تقویت معده [illegible] و اکثار آن مسهل [illegible] معده [illegible] المزاج [illegible] جهت [illegible] و
الدم [illegible] و تقویت معده و ادرار بول [illegible] الدم نافع و [illegible] در حرارت و برودت و در دوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible]

ولیکن ثقل این زیاده از آن سردرد و ترشی گفته اکثار آن موجب فواق است فی الفور و بوسیدن آن همام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع

غثیان و جهت عطشهای باطنی و خوردن آنها خصوصاً شربت آن جهت تفریح و دفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و تحریک

اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوی دهان و منع بخارات بد از دماغ و دل و سستی و غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد به معده و اسهال و التهاب

و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و در مضر بها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و مقشر آن با شیء معطر

و نقش و قلع بهق و سعفه و ریه و سوزش و رعشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ... مصلح آن عسل و شیرین و تناول آن و قطور آب آن و حلیل و ترنج

رفع حرقة البول و جراحات مجاری آن به غایت نافع و چون آن را در زیر آتش گذارند تا بریان گردد ... آن تیره شود و خوردن آن جهت قطع اسهال ... مفید

که در جوف آن تخم ... کرده سر گرد باشند مقدار شربت از آب آن ... ترش ... اول سرد و خشک ... و قاطع قی و اسهال

و مانع صعود بخارات ... و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط ... موجود باشد و اسهال ... و آب برگ آن ... جهت منع غثیان و قی خصوصاً صفراوی آن

مضر ... سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال ... و ... آن کمتر از ترش آن ... و جهت صاحبان ... تشنگی ضعیف ... از آن مقدار

شربت از رب آن سرد و تا لبیت در هم ... و شکوفه تازه آن ... معتدل ... قوت فائقه ... درد سر ... حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه

و دل و جهت خفقان حار ... معده ... بدماغ موثر و ضماد آن ... جرم ... و برگ آن جهت ادرار ... ایضاً جهت فضلات از انصباب آنها و رفع

سمیت گزیدگی جانوران ... برگ آن جهت تخفیف زخمها نافع و ... و حل آن یعنی برگ ... باشد ... و مضر ... و ... الدم

جراحات مفید و روغن ... که برگ او را ... آب آن را فشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض ... آن

و خواص آن جهت ... سرد ... و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و تا ... جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و

اسهال مزمن ... حار و قرحه امعا و رفع سم ... و دود ... بد ... که ... سم آن ... دارد ... آن ...

در قوت ... است ... تخم آن در دوم سرد ... قوت ... جهت ... و ... حار و ... حرارت معده و تپها

سوزش زبان و دهان و ... آن ... ذکر است ... گفته ... با وجود لعابیت مضر ...

و این خاصیت ... اخذ نموده اند ... آن جهت سوختگی آتش و ... حرارت آفتاب ... نافع ... آن جهت ...

با ... و ... موافق ... تفسر و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و ... و مرضی

معده ... آن ... زیاده ... آن ... است ... تخم آن است که ... و آن تخم لعاب گرفته

در بارچه کرباس ... مقشر گردد ... سفرجلی و جوارش ... سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق آن ...

آن و مربای آن و ... و ... آن ... ذکر یافت سفیدلیوک ... و کسر فا و سکون یا ... سفید لیون ... فا و سکون نون

... دال مهمله و سکون یا ... و کسر لام و ضم یا ... اسفیدا ... و ... است ... آن ... است ... برگ آن شبیه

برگ خیار و برگ ... آن ... و ... با زیانه و گل و تخم آن شبیه ... سفید ... و ... سفید ... و ... البرا

و ... آن ... و ... آن ... طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک ... آن ... تا دو مثقال ... آن

و اسهال ... و ... و ... آن ... برگ ... آن

جهت ... و ... حادث از مواد ... و ... آن ... دارد و ضماد آن جهت

صلابت ... که ... آن ... و ... و ...

و ... آن ... آن جهت ... مقدار شربت ... تا دو درم و جهت ...

بیخ آن بهتر از ثمر است

فصل السین مع القاف

سقمونیا بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند **ماهیت** آن شیر نباتی است که در کوهستان ها و زمین های سنگلاخ سرد بهم میرسد شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک شاخ روییده قدر سه چهار ذرع بروی زمین مفروش و در بعضی اماکنه گاه است که راست ایستاده میباشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که بدست می چسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم و سبز و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر میان تهی ثقیل الرایحه و بیخ آن سفید قدر زردک و عظیم حجم و کوتاه [illegible] شیر است که هنگام رسیدگی اطراف آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز بید در آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع [illegible] پس [illegible] تا منجمد گردد [illegible] اوراق جمع شود [illegible] بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی [illegible]

[illegible]

بتنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و در جمیع اجزاء آن قاتل [illegible] و مخرج آن حب بلبل سقمونیا بوزن دینم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند لا غنیا عنه
و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بی خلل است و خوردن بهی که در آن محموده را
مشوی کرده باشند با قدری [illegible] جهت جمیع امراض صفراوی در رفع تپها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد سقولوقندریا
بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است ماهیت آن [illegible]
مانند عنکبوت با پاها بسیار [illegible] میباشد و متاخرین آن را ام الربیع و سبعین [illegible] اربع و اربعین نامیده اند و اربع و اربعین [illegible] یا پایهای بسیار
قریب بسیر آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ [illegible] و اربع و اربعین در حرف الالف [illegible] ذکر یافت طبیعت آن حار [illegible] سم قتال است افعال و خواص
آن [illegible] آن نوشته اند و چون [illegible] از بدن مردم برسد [illegible] فصل السین
مع الکاف سکا بضم سین و تشدید کاف ماهیت آن [illegible] آنکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصاره املج [illegible] آن را سک [illegible] نیز نامند
[illegible] تازه آن بدست نمی آید و لهذا از عصاره [illegible] که خرمای نارس است میسازند و هرگاه [illegible] اضافه آن نمایند از [illegible] سک [illegible] نامند
ادویه دیگر [illegible] داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب [illegible] و عصاره [illegible] است و این [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک
[illegible] افعال و خواص آن [illegible] و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم [illegible] و [illegible] حادث از رطوبات و [illegible] معده و [illegible] اطفال و مقوی
اعضاء [illegible] قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق [illegible] و [illegible] بدن [illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن [illegible]
[illegible] در قرابادین ذکر یافت سک المسک ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک [illegible] بدین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند
[illegible] و چون نافه را در آب [illegible] سک [illegible] آب [illegible] گویند و چون نافه را [illegible] با آن [illegible] سک [illegible] خوانند طبیعت [illegible]
افعال و خواص آن [illegible] از سک المسک [illegible] مقوی [illegible] و محلل و مفتح [illegible] مفرح و جهت درد دل و
[illegible] صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب تلخ تازه [illegible] است و با سه رطل [illegible] بسایند و بجوشانند تا قریب [illegible] از آتش بر
گرفته از هر یک [illegible] سنبل الطیب [illegible] بادیان [illegible] قرنفل و قاقله [illegible] عود [illegible] زرد [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] را نرم سائیده و با آن [illegible] و اقراص سازند و استعمال نمایند سکبینج بفتح سین [illegible] و سکون کاف و فتح [illegible] و الف [illegible] فارسی است
ماهیت آن [illegible] که از سرکه ترتیب میدهند طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا [illegible] و تحقیق
[illegible] و مداوات [illegible] و سوداوی [illegible] و قولنج و [illegible] معده و [illegible] در مفاصل [illegible] آن [illegible] صنعت آن
آنست که بگیرند گوشت [illegible] ریزه ریزه کرده و اگر فربه باشند [illegible] زرد [illegible] داده [illegible] با آب [illegible]
و با گوشت و سرکه و ادویه [illegible] سکبینج بفتح سین [illegible]
[illegible] و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون [illegible] فارسی است و [illegible] یونانی [illegible] ماهیت آن [illegible] نباتی
[illegible] آن [illegible] بیرون [illegible] سفید [illegible] رطوبت [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] قریب با صفهان آورده باشند و گویند [illegible] چون کهنه شود [illegible] سکبینج [illegible] رنگ [illegible] سکبینج سفید است
مخالف [illegible] و این [illegible] تا بیست سال باقی میماند و گفته اند [illegible] طبیعت آن
در سوم گرم و خشک و بعضی [illegible] در دوم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و [illegible] قولنج و [illegible]
و بلغم [illegible] مفاصل [illegible] و قاطع [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] و [illegible] آن [illegible] اسهال [illegible]

الجهت اورام بارده بلغمیه و عصابه برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت دران زایل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سقوط الجهت صداع و صرع

بارد و بلغمی و ضماد او جهت ورم نقرس و الجمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیه جگر و جهت استسقا و اسهال با بلغم و صفرا و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه و دایره و قولنج

بلغمی ریحی و بواسیر و ریاح آن جا برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بجهت سرعت از امراض مذکوره و آشامیدن یک نیم

آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین

و اکتحال آن بهترین ادویه است از برای آب و سبل و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استسقاق و لحجه آن با سرکه جهت صرع و غشی و نطول آن

اختناق رحم و بدستور بخوران و قرزجه آلوده آن به پشم پاره جهت رفع احتباس حیض و حمول آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن

با سرکه جهت خنازیر و رگ‌ها و اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام فصل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع و دستور عمل

آن آنکه چون ... در روغن بادام تلخ و با آب گندنا و با سداب و بابونه گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن ... نافع و مضر محرورین

... و ... مشتعل حرارت غریزی و مصلح آن ... شربت آن تا یک درم بدل آن ... گویند در رفع ... است شکر نصیر

... شکر ... سفید ... شکر سرخ مایل ... شکر سفید ... شکر ...

... شکر سرخ مایل ... است و آن ... سفید و سرخ ...

... شکر سفید از سفید آن سرخ از سرخ آن ... اگر ...

... سفید ... شکر سفید ...

کنند ... شیره ... و در آن ... گذارند ...

و بگذارند تا منعقد گردد ... در آن قالب ... گردد ... آنرا

سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال التصفیه است که عند الطبخ و جوش دیگر ... گردد ... آنرا

... خوانند و اگر ... تصفیه ... شیر ... سفید ... مرغ ... نمایند تا منعقد گردد ...

... آنرا ... خوب ... بیرون آورده ... کرده ...

... اگر ... سفید ... نامند ... سفید ...

و ... آنرا ... گردد ... نباشد و اگر آنرا بعد از تصفیه ...

... سفید گردد ...

نامند و اگر ... حلوای ... بادام و پسته و یا گردکان ... بیان ...

... شکر ... گردد ...

... سفید ... گردد ...

آن ... سفید ... نامند و اگر ...

... نامند و بعضی گفته‌اند که اگر ... آن ...

شکر سفید ... کرده ... نبات و قند ...

... سفید آن ... گرم ... در اول ... گرم ... در آخر دوم گرم و در آخر اول

... در اول ... نبات ... حرارت آن کمتر و معتدل ... لطیف‌ترین

[illegible]

همه اقسام قند که ذکر رفت [illegible] نبات [illegible] پوست آن می افزاید **افعال و خواص** آن ملین طبع و
حلق و سینه و [illegible] جالی رطوبات آن [illegible] و جهت تقویت ارواح [illegible] و تحلیل ریاح [illegible] تقویت باه و [illegible] چون صالح و استحکام اعصاب و
عظام و [illegible] و رفع [illegible] سودا [illegible] امراض آن [illegible] سریع الاثر و [illegible] آن با انگبین [illegible] با دام شیرین جهت تنقیه صوت و تسکین [illegible]
باد [illegible] آن [illegible] و جهت رفع [illegible] و جهت [illegible] نبات در [illegible] بمقدار یک اوقیه
[illegible] در دهان [illegible] جهت رفع [illegible] خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان [illegible] جهت تنقیه صوت [illegible]
از نزلات و مداومت [illegible] جلاب آن با گلاب [illegible] جهت [illegible] گلاب و با [illegible]
سرد و با انگبین جهت [illegible] تازه [illegible] آن زیاده [illegible]
[illegible] جهت رفع [illegible] جهت سلاق [illegible] و ضماد آن [illegible] آن
[illegible] جهت رفع [illegible] گوشت زاید [illegible] جراحات و [illegible]
گوشت تازه صالح [illegible] اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده [illegible] صاحبان [illegible]
[illegible] مضر [illegible] و مولد [illegible] و [illegible]
استعمال کنند و اقسام [illegible] آن مفسد [illegible] جهت صالح آن با دام و شیر تازه [illegible] و [illegible]
تقویت باه و [illegible] آن [illegible] و با شیر تازه [illegible] و تسکین [illegible] و نبات [illegible]
[illegible] سفید کردن [illegible] سرخ رنگ باشد [illegible] تازه [illegible] در اول گرم [illegible]
[illegible] جهت [illegible] آن [illegible]
[illegible] کننده [illegible] آن زیاده [illegible]
[illegible] جهت [illegible] صوت [illegible] سکر العشر [illegible]
[illegible] آن [illegible] درخت عشر [illegible] خراسان [illegible]
آن [illegible] شکر [illegible] و قوت آن تا
سال باقی بماند طبیعت آن گرم [illegible] معتدل [illegible] حرارت [illegible] افعال و خواص آن مسهل
[illegible] و جهت [illegible] سینه و سعده [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهت سعال [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن جهت [illegible] بادام [illegible] آن [illegible]
[illegible] درخت [illegible] عشر [illegible]
[illegible] سکر العشر [illegible] جهت [illegible] وجود [illegible]
مزاج و افعال و خواص [illegible] و سکون [illegible] آن [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن مسهل [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] با [illegible]
[illegible] آن [illegible] پوست [illegible]

[illegible]

و در بعضی درخت آن بزرگ چنین بیان در پخته کردن برای آن

فصل السین مع اللام

سلاجیت بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت هندیست ماهیت آن نوعی از مومیائی است که در بعض جبال هند و در کوهستان بهاری و غیرها از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده بیرون می آید و منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه کم رنگ نا صاف و خالص و غیر خالص و خالص آنچنان است که مذکور شد و غیر خالص آن آنست که میگویند نوعی موش کوه که روی آن سیاه و دم دراز که بهندی آنرا لنگور و بندران نیز نامند آنرا میخورد و بعد خوردن فضله آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند اکثر نامقیدان بر داشته بجای سلاجیت خالص بفروشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن باتریاقیت و جهت دفع فساد خلط و خصوصا خلط بلغم و ضیق النفس و دق و شوخیت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوی و ارواح و دفع بعضی سموم منفعت تام دانسته اند

سلاخیم بضم سین و فتح لام و الف و کسر خاء معجمه و یاء ساکنه و میم و بعضی سین نیز گفته اند ماهیت آن بول بز کوهیست که در کوه مسمی بسلاحد در شکاف سنگها میریزد و گویند چون در آنجا مستی میکند متحجر میگردد و آن سیاه مانند قیر میباشد و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار تیز زبان میباشد و طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن سهل خلط سوخته و نشا [illegible] بکندر و آن یک درم آن بسکنجبین یا آب جبن [illegible] شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بعضی اطراف رسیده باشد و طلاء آن جهت تسکین درد و رفع آثار جلد و قروح و مستعمل جهت کرده سفید آن [illegible] تنقیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صالح آن سیاه شبیه به تربت خاک آلود است

سلت بضم سین و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه [illegible] آنرا بفارسی جو برهنه [illegible] جو بی پوست گویند ماهیت آن نوعی از جو است که حکما آنرا متوسط میان جو و گندم و مانند گندم پوست بر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن یکساق باریک دارد و خوشه و اسپست مانند گندم که مفید است طبیعت آن گرم و خشک گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است افعال و خواص آن در اول مطبوخ آن با شیر و سمن بادی و مولد سده گرده و خوردن آن با روغن زیتون و یا کره بسیار جهت [illegible] و نزلات و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه و شرب نان گرم آن یا درین طبع مسدد و مولد خلط صالح و چون بکوبند سر آن بگذرد [illegible] و مولد فضول و ریاح میگردد و مفسد معده مصلح آن آب رازیانه و شیرینیها و شیرها و ضماد آن [illegible] و احوال و افعال [illegible] حلیه در طبخ آن مثل [illegible] شده با آب طبیخ آن منقی آنست

سلخ الحیه بفتح سین و سکون لام و خاء معجمه فارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کینچلی نامند ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن [illegible] است و آن [illegible] سیاه مایل بزردی و براق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم و بعضی خشک گفته اند

افعال و خواص آن خوردن یک درم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگ ریزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهر و باطنی دانسته اند و با سفوف یک درم آن با سه عدد [illegible] جهت منع خروج ثالیل و سقوط آن و شرب با زجاج [illegible] جهت ریزانیدن سنگ مثانه لغایت [illegible] و مضمضه بسرکه در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و [illegible] آن [illegible] و تحریک ثوران که در آن جوشانیده باشند [illegible] گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد از آن [illegible] اخلاق [illegible] و تقویت و حرارت باصره و [illegible] مقعد و بر سفوف [illegible] آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه [illegible] تسکین درد دندان [illegible] مطبوخ آن با برگ کبر [illegible] روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهت [illegible] و [illegible] سوخته آن با نوشادر جهت [illegible] آثار جلد و طلاء سوخته آن با روغن زیتون با شراب جهت [illegible] و [illegible] آن جهت ریزانیدن [illegible] و اخراج جنین مرده و مشیمه در ساعت [illegible] و قروح رطبه و بالخاصیه تعلیق آن بر ورک زنان [illegible] تسهیل ولادت و خوردن آن [illegible] بصر و باعث [illegible] حابس [illegible] آن یک درم است

سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فاء و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و ترکی [illegible] و [illegible] کچوا نامند و بزرگ نهری را در بغداد و نواحی آن رفا گویند ماهیت آن حیوانیست معروف بری و بحری و نهری میباشد طبیعت بری و نهری آن در دوم گرم و در اول تر و بحری آن گرم و خشک

افعال و خواص آن مقوی باه و کباب آن [illegible] جهت تحلیل ریاح [illegible] التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون [illegible] سحق مثقال با شراب [illegible] کرنائی سفید در [illegible] جهت گزیدن هوام [illegible]

٣٢٨

خصوص صفاع اجامی که یونانی فوردلوقیقس نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خوردن سحیق آن شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند
بقدر فلفلی و صبح و شام یکی تا سه فرو برند جهت صرع و سعید باد و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل نقرس با شکر از عسل نافع و احتقان بدان با عسل و سپید ست
جهت تشنج مفید و طلای زهره آن جهت تحلیل خوانیق و قروح خبیثه دهان اطفال مالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی
جهت صرع و اکتحال زهره مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و جرب نافع و چون شکافند شکم بیری را و آنچه در شکم است بیرون آورند بعد ذبح و در زیر نمک
تا سفید گردد و با روغن گل و سائیده بر بارچه کرباسی مالیده و بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه چرک و التیام مجرب آن از عود سعید و جهت زوال زخمهای دیگر و
سوختگی آتش نافع و بقدر آن بقدر فلفلی با حریره های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن با عشر وزن آن بالع زیانه جهت ورم انثیان و سعید و باشی
مرضعه جهت درد او بادخصیه اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلای کنند و بیرون آنجهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ اطفال و بدستور زهره آنجهت شقوق
و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و الغاظ و زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل در روغن تخم مرغ در روغن کنجد جهت رویانیدن
مو کسر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که بعد سوخته سائیده باشند با روغن گل و غیر آنجهت سرطان متقرح مفید و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سایر اعضا و
شقاق پاها و دود آن جهت زخمهای عسرة الاندمال و اگر آن را بالسیر اندر عنبر آن و امل و اخل کنند با عسل و بشیر و صبح تا شام بقدر یک یا دو که چهار مثقال است یا یک مند
جهت لقوه که گرفتگی عضو بر آمدن نیست آن است از شدت لعاب و جهت سل و ریه نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام یا سوخته آنجهت کور نمودن سرکا خواهند که زنان
بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت رفع سموم شربا و بخور استخوان تحتانی آنجهت رفع تپها و منع سحر و آسیب جن و استخوان از کاسه فوقانی آنجهت رفع بستن با شوهر
زنان بغایت موثر نوشته اند و گویند چون کشف را در سکان دفن کنند منع بادیدن گرگ از آن مکان بکنند و مضر بسفر مصلح آن با عسل مقدار شربت از گ
آن یک درهم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است اسلد اینون بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون لغت یونانی است و در مصر سلدیان نامند ماهیت آن رستنی است قریب بدرخت بید بلنبت آن بسیار اقدس در صحراها و بلندی درخت آن تا یک گز و برگ
آن شبیه به برگ غریبی و سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم آن شبیه بتخم بالنگ و با شیرینی و قبض طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن
جهت تنقیه و تصفیه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آن و جهت رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام اسلق بکسر همزه
و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند ماهیت آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن پهن تر و آنرا اسلق اسود نامند و دوم کلانی
رنگ مایل بزردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه تازک زرد رنگ و ساق این باریک فی الجمله شبیه باسفناج و این اسلق ابیض گویند بهترین
آن شیرین پر بیخ آن است و سفید آن در ملاوا بهتر از سرخ آن طبیعت آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست در دوم قوت قابضه
در اول با قوت قابضه و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح سدد و قاطع بلغم و مسهل و مصلح و حرم آن
و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین ماهیت آن زیاده و بهترین اجزاء آن آب برگ آن است و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آن و ایضا او رقیت آن ناپل سگک دد
خوردن و پخته آن بطریق لفک جهت ... رعشه و شتر با باشیون جماع مضر و اسفیداج ساق آن سرخ با شد و با سرکه و خردل جهت تفتیح سده طحال و تحلیل ورم
آن و جهت درد گرده و مثانه و امراض معده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب برگ آن
با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره و آنچه از احتراق خلط بود از عسل و شیرطاد وادان سپیدان نافع و بدستور آب آن
و قطور بیکرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش و نطول و طلای طبیخ برگ آنجهت اخراج حزاز و نخاله سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس و
آب برگ بیکرم آن با بوره ارمنی جهت رفع سعفه و داء الثعلب و پهن پشت پا و شقاق و سایر اورام مزمن و آب آن و ضماد با آب آن و یا آب طبیخ آنجهت اخراج ثقل و سجح و شره
و گذاشتن بر دست و پا در آب طبیخ برگ آن نیکو و مکرر دارنقش آن آب سبزان بسیار در شقاق حادث از سرما و غیره و طلای برگ پخته آن جهت سوختگی آتش و
جوشش و بهره که از سرخ باشد و بدرقی و امثال آنها آب برگ کوبیده آنجهت شکاف دندان اورام و نرمی کلفی و ضماد برگ نیم جوش جهت ... دادن از اوجاع دو گلیه و سعفه و شقاق نافع

۳۴۹

و نکوئی آن بارد غن بادام جهت تسکین اورام و خوردن آن با خردل و الکامه تسکین قولنج ریاحی علیله مفر معده و کالبارد آن ... و محرق خون و مورث قولنج و مقدار و مصلح آن
تجربت آن با عدس است و استعمال خردل و الکامه و یا آب غوره و یا شراب اترج و گویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا احمر گرداند بعد از چهار ساعت و در خمر سرکه بعد از دو ساعت
سلوی بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یاء در آخر بهندی لوا گویند **ماهیت** آن اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته اند و بعضی غیر آن گفته که از طیور است و در کنار آبها میباشد
رنگ سپر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و پای آن دراز تر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته ظاهرا که آنچه را ترکی بلوه و در ترکان بسرباله نامند
عبارت از این باشد چه آن از جنس سمانی است که ترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب میباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک
گرمی آن زیاده از خشکی **افعال و خواص** آن بهترین طیور است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و شوری و اکثار آن کم و مصلح آن طبخ آن
با حموضات و ادهان بخته آن بهتر از کباب است زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یکی با اسمی مشهور و یکی را بلبل لقب بالجیم
و سکون یا و ضم سین مهمله و لام و دوم را کور کی بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را بونکه بضم با و فارسی و سکون واو و مجهول و خفا نون و فتح دال مهمله مشدده و سکون کاف
و چهارم را دبیر بفتح دال و سکون راء مهمله و فتح بار موحده و خفا یا و سکون راء مهمله نامند و بعقیده اطبا اول بهتر است اول گرم و تر است و دافع سوداء و ماء قساد آن دوم خشک و سیوم
و قلیل الغذا و سیم چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بتربتی اسرائیل نازل شده اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است **سلیخه** بفتح سین و کسر لام و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و بیونانی ... بفتح ... نامند **ماهیت** آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند دارچینی تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ آن
شبیه برگ سوسن کبود و ساق آن خطی و پوست آن بر دو هفت قسم میباشد یکی زرد خالص و خوشبو دوم سرخ برنگ مرجان و صفائی و خوشبو سوم سفید مائل بزرد کم دو سیاه
چهارم مایین سرخی و سیاهی و رقیق بحجم ... کبود و در خوشبوئی شبیه بکالسیم ششم شبیه بقصب الذریره و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بد بوئی گویند از درخت دارچینی بهم میرسد
و آنرا سیحیل بلدار چینی و آنچه تحقیق بموسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در جزیره سیلان و نواحی آن قریب بلاد آن بهم میرسد و بر شیده و بر ...
از سیلان زبون تر و کم و تر ... و بدبوئی میشود و دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم است که با قوت باشد و زبان را بگزد
و تلخ و کریه الرائحه نباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و مفتح و محلل ریاح
و اورام بارده و مفتح سدد و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و جهات و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو
و درد جگر و معده و ورم و تنقیه رحم و ریاح آن و تهای لویه و دفع سمیت ... و جهت خوشبوئی دهن شرب او ضماد او بخور او و تریاق نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات
و صداع بارد و با دهن السوسن و ادویه صدریه جهت امراض صدریه مذکوره و اخراج بلغم و حمول آن با عسل جهت شور ... و جلوس در طبیخ آن بدستور بخور آن
جهت تنقیه و انضمام فم رحم موثر و مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفه القرنفل ... مضر گرده و مصلح آن کثیرا و مضر بمعده و مصلح آن آب سپستان و کثیرا **سلیمانی**
بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء است و سلمانی نیز آمده و بفارسی دار انکشت و بعربی دواء الشعث و بهندی ... و راسکپور نامند
ماهیت آن جسمی است مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یک جزو سم الفار که جزو نیز باشد یک اوقیه که بعد از سحق بالغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل **افعال و خواص** آن داخل مراهم ... میباشد و دافع گوشت زاید است و خوردن آن مهلک است اراده ...
خوردن شیر تازه و امراق و سمن و قی کردن ... بعد از آن باید و از جمله است سلیمانی آنرا خورده باشد درمان سرد ... بیهوشی و قی آن فی است و اعراض مراد آن
آن است اعراض ... آن زیبق و سم الفار خورده است **سلیمه بالهمزه دواء** ... بفتح و کسر سین و فتح میم و الف و قاف است آنرا ساقیل ...
... و ... آنرا سماق بالدباغین نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر عدس
و بعضی بزرگتر ... میباشد ... از آن ... طعم آن ترش و با قبض و ... پوست آن است که گره بالا ...
ساق باشد و درخت آن ... و برگ آن ... و اطراف آن ... مانند اره و در ... میباشد ...
و ... و در بلاد ... بهترین آن سرخ رنگ ... خوش طعم آن است که ... آن کمتر باشد و ترش ... آن ...

و سنبل آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی می‌ماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و بعضی آن را در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن **افعال**
و خواص آن قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و جهت التهاب صفرا معده و معاوقی و غثیان و در رفع اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و
نزف الدم و کثرت بول و نشاندن بالیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیکوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی [illegible] و کسیکه
همیشه قی کند طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال لحومی و با زرده تخم مرغ که در آن پخته شود نیز قاطع
و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی‌تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض برگ آن زیاده و لیکن قوت کسر
[illegible] و حدت صفرا او آن ضعیف‌تر است مضر معده و جگر بارد و مصلح آن مصطکی و انیسون و طبیخ آن با بادنجان مقدار شربت آن [illegible] درهم بدل آن سرکه و اقاقیا است و سفوف کرده
برگ آن است که آن را تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع
خبیثه و درد دندان کرم خورده و به دستور معتصره نقوع سماق در آب و چون گرد آن را پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت [illegible] خصوصاً با قدری کتیرا و چون
یک اوقیه آن را در رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را در بدان تر کرده بر چشم اندازند و نگه دارند [illegible] جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن
و به دستور تکمید [illegible] جهت قطع [illegible] مجرب جهت [illegible] دمعه و سلاق و حکه و سرخ بر روز آید در آن و قطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از آن و برود آنکه در آن
و [illegible] آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و [illegible] و ضماد آن با آب جهت منع ورم [illegible] و سایر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار جدری و قروح ساعیه و با عسل جهت
خشونت اجفان و [illegible] جهت [illegible] سفید و چون آن را با برگ [illegible] و شاخهای آن بجوشانند تا بقوام عسل آید در جمیع افعال مانند [illegible] جهت اورام
جفن و تحلیل ورم چشم و سایر اورام [illegible] و قروح رطبه و [illegible] و فساد لثه و کلف [illegible] نزف [illegible] رحم [illegible] طبیخ برگ آن مسود موی [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] سفید و چون برگ آن را [illegible] مستعمل سازند در ردع و تبرید [illegible] سواد از چشم مانند اقاقیا است و [illegible] مطبوخ آن با آب [illegible] جهت
قروح خبیثه و ضماد آن [illegible] جهت سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برگ آن [illegible] اطفال رافع اسهال و مقوی احشا [illegible] گویند که
از خواص است که [illegible] نزف الدم [illegible] قطع آن نماید [illegible] باجزاء حاره و بارده [illegible]
است جهت حدت بصر و امراض [illegible] و تسکین [illegible] دندان کرم خورده [illegible]
سماق الدباغین گفته‌اند [illegible] برگ سماق [illegible] آن [illegible]
است **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند سماق است [illegible] **سماقی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] **افعال و خواص** آن گوشت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۳۵۱

قوت آن تا دو سال باقی میماند و در اکثر بلاد و شهرهای فقرا آن را بیاسانند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بحار معهله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی نیز داخل میکنند و زود متغیر و تلخ و فاسد میگردد بسبب لزوجت و غلظتی که دارد و بهتر روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر کرده باشند و بیرون از قشر آن زودتر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مغری و منفج و صالح الکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب لزوجتی که دارد و معدل اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین سعال و مقعد و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب و افعی و با مویز خوردن آن با شکر جهت نشو و نما مغز بادام مقشر و مقشر آن پنج اسپغول هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد منی گردد و شیره کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و تعطیل و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مسهله و خلط حاد و شرب شیره جهت تلیین معده و امعاء و دفع سنگ گرده و مثانه ملاومت بر آن مدتی نافع و خوردن دو درم آن با یک درم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر و شیره آشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض و مسقط جنین و چون ده اوقیه آب طبیخ آن را با شراب شیرین یا مویز یا یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش و سوء القنیه و درشتی جلد و شقاق و حب الزیاد و امثال آن و با قیطاس الصق و بدستور با تیغ و صبر و زبیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح و سوزش نافع و با مویز کهن جهت تقویت باه و از دیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و تولون و گزیدن مار و شاخ دار و کم ضرر بعضی اعضا و مصلح آن میریان نمودن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و صورت بد بوئی دهان خصوص که از آن رنج بین دندانها بماند و مصلح آن عسل و ضماد شربت آن مجموع بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و دفع خشونت و سطبری عصب و تولون و قولنج و گزیدن مار و شاخ دار و سوختگی آتش و لعابی سوختگی به زودی مانع آبله و تسکین وجع و الم آن و طول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع شوره سر و سودا و سیر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آن را چون در آب بجوشانند و سر و موها بان بشویند باعث درازی و سیاهی آن و رافع شوره سر است و امیریه آن است و روغن آن نیز اگر از کنجد غیر مقشر بیرون بکشند آن را دهن الحل نامند و لذا الحل لام و کثرت این زیاده است و اگر از مقشر بیرون بکشند لذت آن کمتر و چون با آب گرم بکوبند و با آب بدست خوب بمالند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد و بردارند رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد آن را طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیده آن را بدون استخراج روغن رشی نامند که بفارسی ارده گویند و در حیض الماذکور شد **طبیعت روغن** آن در دوم گرم و تر تا هفت سال قوت آن باقی میماند **افعال و خواص** روغن آن آشامیدن با ادویه مناسبه منفج و ملین و مرطب و دافع مضرات حادث از اخلاط حاد و حبس و قولنج و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و تیز از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در مزمار های مرضی البحر از دست و بعض نافع ترین ادهان و قطور جوشانیده آن با دانه سفید و مصطکی جهت کشودن سده گوش و طلای آن با زرده تخم مرغ جهت تحلیل دمامیل و اورام چشم و غیر آن و یا روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و یا بزر قطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و غیر احتیاج از نوره بهم رسید باشد و المیدن و تدهین آن بهر موضع جهت نرمی و صفا و براق و نرمی آن مفید و بدستور از کنجد و جلوس در آن جهت اکثر امراض یابسی مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدن کردن و نقوع پارچه تر کرده بدان بر عضو و بدستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختگی آتش نافع مضر سوداوی مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با از کیمیا و آشامیدن آن با آب لیمو و امثال آن و یا بعد از آن مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن روغن بادام شیرین است و مقدار آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات آن جهت ازاله امیریه موثر است **سمسم برّی** بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون دال و ضم طاء معجله و فتح لام و نون در ماهیت آن گویند که آن گیاهی است که یحیی حکیم دانسته و تحقیق است و بغدادی و غیر آن نوشته که بلغت یونانی نام گیاهی است و دو نوع میباشند بحری و بری و دیگری کوهی آن و در شکل و اجزای مردم دوست و دیگرهای آن شبیه بشیر است و صاحب و خشک و خوشبو و طعم آن با بلاه

۳۵۱

باحلاوت و برگ آن باریک شبیه برگ رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک مانند سرشاخهای حاشا و بیخ آن طولانی بستبری انگشتی و منبت آن مستعمل برگ و سرهای شاخ است

طبیعت آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه **افعال و خواص** آن دوائی است شریف نافع جهة امراض ظاهره و باطنه و محلل و منقی و جامع بوده و اعضا و قاطع فرق

ریه از فضول و جهة کسر منجمد دران و مقطع آن و مسکن جهة الم حادث از جفاف و اینهمه افعال بقوت ظاهره است و نشانیدن آن با سرکه و عسل و با سکنجبین عسلی جهت تنقیه غذا

و عصب و بطون آن با شراب جهة قروح امعا و نزف الدم زنان حایض و غیر آن جهة وجع کرده و با شراب جهة نزف الدم و قرحه امعا و با سکنجبین عنصل و با آب

مورد یا آب سداب و یا شراب عفص جهة قتل الاعاد و ضماد آن جهة فتق و چون با گوشت طبخ نمایند زود گوشت بپخته و مهرا و سریع الاستحکام گردد مقدار

شربت آن از یکدرم تا پنج درم و هرگاه اراده اکثار آن نمایند بهتر است که بتکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آنرا بیفزایند و در اکثر مواضع و اما

سمقوطن نیز نباتی است شاخ دار و پراگنده و خشک و زغب دار و بلندی آن تا دو درع و برگهای آن باریک طولانی و در غب بیکدیگر شبیه برگ

و در مابین برگها برگهای کوچک چسپیده برگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون دست برگ و ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ریشه آن سیاه و باطن

آن سفید و با لزوجت و لی شیرینی و با عطریت بخلاف اول و منبت این غیر سنگلاخها و مستعمل ریشه است **طبیعت** آن قریب بمعتدل و از آن با گرمی میل

در رطوبت فضلیه آن زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و در درم با شراب جهة نفث الدم از سینه و سرفه و قطع عضل و ضماد آن جهة التصاق جراحات تازه

و اورام متعدده نافع و چون با گوشت طبخ نمایند و طبخها آن بعضی با لعجمی ملحق گردد **سمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالق و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون

جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و با و شبوط را بهندی رهو و ضراحی را مو مچهلی نامند **ماهیت** آن حیوان آبیست اینکه تعیش آن بدون آب نباشد و گاه بر اینچه بدون

آب تعیش نمایند مانند سقنقور و غیره اطلاق مینمایند مجازا و آنرا انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص و اکثر را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیدانند و در حدیث

نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که حق سبحانه تعالی خلق کرد هزار قسم از دابه و نهصد قسم در بحر و یکصد قسم در بر و بهترین همه آنهایی است که صحرائی است و از ونی و هرنا شیرین و لطیفه دیگر

که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که در بستر آن سنگ و شن باشد و باد بر آن لمو زد تکون یابد و مقدار آن

بزرگ و کوچک نیست و سریع الحرکه پولس آن و همه استخوان آن بزرگ بعضی و غیر آن کم باشد و سهوکت بسیار داشته باشد و پشت آن بمقدار سیاهی با خطوط سیاه و زرد و

و شکم آن سفید و در سیمان آن بر صید شده باشد و شیادان آن زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است و زود فاسد گردد مگر آنکه در نمک سود نمایند و بعد از آن

ماهی شبوط و آن که امثال اینها است و ماهی دریای شور که در بحر و دریا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر دلذیزتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی طلا

ماهی نوکی و در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان بهم میرسد و در ولایت ایران قزل آلا که منقوط بسرخ است و سلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید

و در هند ماهی رهو بود و بنگاله و ماهی ملهیا که بهترین گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و ماهیها در سیر دریا و سکان و بلد که در آن

دریا نهر و یا بر ساحل دریا واقع است نوع ماهی خوب یافت شود و بهترین از انواع دیگر بلکه اینجا و همچنین بحسب اسعیر و فصول و اراضی نیز متفاوت میباشد در کثافت و

لطافت و لذت و عدم آن و ماهیها بیکدیگر در شکل شبیه ماهی که حیوان آبی است و حیوان بر که بزرگ گردد بهترین آنها ماهی فقوات دکودالها و چشمهای کوچک و زمین آنها

لیست و آبهای آن گندیده متعفن است که حرکت نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پرخار **طبیعت** مطلق آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی

دانسته اند که ماهی همه سرد و تر و ماهی شور گرم و خشک و ماهی تازه هر قدر که از آب شیرین سرد و تر از ماهی که آب شور است نوع ماهی شور هرنوع گرم و خشک

بیوست است خصوص قدیم آن که بسیار کهنه شده باشد گرم و خشک است **افعال و خواص** آن کباب یا بریان کرده تازه آن بهتر از دو غن بریان کرده آن سریع الهضم و صالح الکیموس

و در طبیعت سهل و مولد منی و مشهی به گرده و مقوی مسمن و با دیگر ملطف و مسمن ماده های جهت تصفیه و نرمی و تقویه ریه و قرحه آن و سل و دق و سعال یابس و خشونت حلق و گرده و کراع

بر قان و جبر و نفس حار و کلیبان آن با آب تعوره و سماق جهت اسهال مزمن و ماهی طبخ با سرکه جهت جراحات و امراض حاره و قطع ورم البرقان

و بیت بزریقطین جهت مسهل و شدت حرارت و تسکین حرارت آن و ضماد دم اخضر و شور با آن ماهی تازه بریان یا پیاز تازه سبز و نشا بر تر شراب معتدل الهضم زلال است

و نعوظ و نشانیدن مقرانه رهرای مستور دبده و ولادت و ادرار شیر آن جهت رفع زهر مار و شاهد از و سک دیوانه گزیده و بهترین الحکامی استعمال آن

۱۳۵۸

قوت آن تا دو سال باقی میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بحای مهمله نامند معمول
و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی بلاد هندی نیز داخل میکنند زود متغیر و تلخ و فاسد نمیگردد بسبب لزوجتی و علتیکه دارد و نیز
روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم گرم و تر
نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مغری و منفخ و صالح الکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب لزوجتی که دارد و مصلح اخلاط
سوخته و مواد سوداویه و ملین امعا و مفتح و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب و افعی و با روغن آن شکر و خشخاش و نصف آن
مغز بادام مقشر و عشر آن تخم اسپغول هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد منی گردد و شیره کوبیده آن
با نباتات جهت رفع سوزش معده و ترش شدن رطوبت معده سوداویه و حرقت و لذع ادویه شدیده و اخلاط حاده و شرب شراب و جهت تسکین معده و امعا و
دفع سنگ گرده و مثانه و مداومت بر آن مرتی نافع و خوردن ده درم آن با یکدرم گرد کتان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود
مدر حیض و مسقط جنین و چون ده اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب طبیخ مویز یکجا و قیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش و سوی بلغمی و درشتی
جلد و شقاق مجرب دانسته اند و با فاسد القیح و بدستور با القیح صبر و زیره با لعوق الخبث سرفه و امراض سینه و قروح و ششش نافع و با برگ کتان جهت تقویت
باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و قولون و گزیدن مار و شاخ دار گرم و خارش بلغمی و مضر و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و
بامری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بی تدبیر با قشر آن موجب بدبوئی دهان خصوص که از آن در بین دندانها بماند و مصدع و مصلح آن عسل و مقدار
شربت آن پنجدرم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی [illegible] جهت قولنج و قولون و گزیدن مار و خنار
و سوختگی آتش و [illegible] سوختگی [illegible] و الم آن و طلای آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و در رفع [illegible] سودا و
سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موی را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی موی
و رافع شوره است و اسم [illegible] آن است و روغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای مهمله و تشدید لام و الحل [illegible] این زیاده است و اگر از
مقشر بریان ناکرده بگیرند که دهن آن کمتر [illegible] با آب گرم بکوبند و با آب بدست خوب بمالند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد بر دارند رطوبت آن غالب و اکثر
سائیده در آب جوش دهند تا روغن جدا حاصل گردد آنرا طحینی نامند و سائیده و یا کوبیده آنرا بدون استخراج روغن رهشی نامند که بفارسی ارده گویند و در شیراز
الرا [illegible] **طبیعت روغن** آن در دوم گرم و تر تا هشت سال قوت آن باقی میماند **افعال و خواص** روغن آن آشامیدن با ادویه مناسبه
مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادثه از اخلاط حاده و دقیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و [illegible] کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در
[illegible] مرضی [illegible] نافع ترین ادهان و قطور جوشانیده آن با فاقل سفید [illegible] جهت کشودن سده گوش و طلای آن با سفیده
تخم مرغ جهت تحلیل صلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با [illegible] جهت خشونت و خارش بدن و خشکی
[illegible] از نوره بهم رسیده باشد و با الیدن قیروطی آن [illegible] جهت [illegible] و صفا [illegible] و نرمی آن [illegible] و بدستور از کنجد [illegible] در آن جهت
اکثر امراض [illegible] مانند [illegible] ذکر آن و همچنین تدهین بدان [illegible] پارچه تر کرده بدان [illegible] و بدستور [illegible] جهت زخم [illegible] و خشکی
[illegible] مضر سودا [illegible] مزاج و [illegible] الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با
[illegible] و آشامیدن آن با آب لیمو و الکاسه امثال آن و یا بعد از آن مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن روغن بادام شیرین است و جوارش
سمسم و حلوا و غیر آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات آن جهت ازاله ابریه موثر است **سمهوطلن** بفتح سین و سکون میم و ضم [illegible] قاف و [illegible]
[illegible] لام [illegible] و نون [illegible] آن [illegible] است [illegible] بغدادی ذکر آن نوشته که بلغت یونانی نام گیاهی
است [illegible] آن [illegible] شبیه [illegible] است [illegible] آن [illegible]

[illegible]

باحلاوت و برگ آن باریک شبیه ببرگ رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک مانند سر شاخهای حاشا و بیخ آن طولانی بستبری انگشتی و سفید مستقل برگ و سرهای شاخ نیست

طبیعت آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه **افعال و خواص** آن فراوانی است شربتش نافع جهت امراض ظاهره و باطنه و محلل و منقی دماغ و مسلب اعضا و قاطع نزف [illegible]

ریه از فضول [illegible] حادث از ضعف [illegible] افعال بقوت ظاهره آنست و نشاستن آن [illegible] با سکنجبین [illegible] جهت [illegible]

و عصب [illegible] آن با شراب جهت قروح امعاء و نزف الدم زنان حابس [illegible] آن جهت [illegible] کرده و با شراب جهت نزف الدم و قرحه امعاء و با سکنجبین [illegible] و با آب

مورد [illegible] جهت قیلة الامعاء و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمایند [illegible] گوشت پخته و مهرا و سریع الانحدار گردد مقدار

شربت آن از یک درم تا پنج درم و هرگاه اراده آشکار آن نمایند بهتر است که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آنرا بیفزایند در اکثر مواضع [illegible]

[illegible] نباتی است شاخ دار و بی برگ [illegible] و خشک و ذو عصب دار و بلندی آن تا دو ذرع و برگ آن باریک طولانی [illegible] یکدیگر شبیه ببرگ [illegible]

و در مابین برگها برگهای کوچک [illegible] برگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون بدست برگ و ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ریشه آن سیاه و باطن

آن سفید با لزوجت و لی شیرینی و بی عطریت بخلاف اول و منبت این غیر سنگلاخها و مستقل ریشه است طبیعت آن [illegible]

و رطوبت فضلیه [illegible] دو دلها بسیار مهیج باه و منعظ است و دو درم با شراب جهت نفث الدم از سینه و [illegible] مفصل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه

و ادرار [illegible] نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردد **سمک** بفتح سین و میم و کاف [illegible] ماهی [illegible] و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون

جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و یاء [illegible] **ماهیت** آن حیوان آبیست [illegible] و چون [illegible]

آن [illegible] اطلاق [illegible] انواع بسیار است بعضی را [illegible] و اکثر [illegible] خالق انام [illegible]

نبوی صلی الله علیه و سلم وارد است که حق سبحانه تعالی خلق کرد هزار قسم از دابه و [illegible] قسم [illegible]

[illegible] و کشوف باشند [illegible]

[illegible] آن بزرگ [illegible] باشد و سهوکت بسیار [illegible]

[illegible] گوشت آن بسیار لطیف و نازک است [illegible]

ماهی [illegible] دریای شور [illegible] آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر [illegible]

ماهی [illegible] نواح سیلان [illegible] شاه ماهی که در بحیره طبرستان [illegible] و در ولایت ایران [illegible]

و در هند ماهی [illegible] و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است [illegible]

[illegible] و بهترین از انواع دیگر [illegible]

[illegible] آن [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] **طبیعت** مطلق آن [illegible]

[illegible] آب شیرین [illegible] ماهی [illegible] گرم و [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] تازه آن [illegible]

[illegible]

[illegible] ماهی [illegible]

[illegible]

[illegible] سگ دیوانه گزیده و بهترین [illegible]

۳۵۴

[illegible]

جهت ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از آن شوربای برطیق و با آتش بریان کرده آن سکنگبین بعده از آنچه در روغن بریان کرده آنچه در آرد ملتوت کرده
بروغن بریان نموده باشند تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار [illegible] بعد از آن قی کردن به آب گرم و عسل سکنجبین [illegible] مطبوخ [illegible]
فضول غلیظ و اخلاط فاسده است جهت [illegible]
آن بجهت آن [illegible] و با روغن بادام و [illegible] و سکنجبین [illegible] گلقند [illegible]
را خوردن با سرکه و سکنجبین [illegible] تشنگی [illegible]
آن [illegible]
باعث شده بسبب [illegible]
[illegible]

۳۵۴

[illegible]

سقنقور یونانی سقیفس نامند ماهیت آن ماهی است که در [illegible] در حقیقه تول بهم میرسد شبیه بوزغه کوچکی و سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب
و خمیدگی پای آن بطرف وحشی ران آن است و سر آن باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و زیر چانه متصل بآن با جلد و خال [illegible] فرق
میان نر و ماده آن ظاهر نمی باشد و بعد مردن [illegible] میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در تجربات خود [illegible] قریب است از شام قریب بصیدا و آن ماهی در آن
قریه در حقیقه تول بهم میرسد بعد ازده یوم از ماه شباط که در هنگام هیجان آنست ظاهر میشود و نر و ماده آن بهم شده و هیجان [illegible] از دریا [illegible]
[illegible]

و مولد سودا و صفرا و محرور بن مطلقا جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلاف غالب و مرخی معده ضعیفه و باطنی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرور ترشی و اشتها در
مبرود جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا ده اوقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه است و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه متکاثف
اشد اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بناگوش اطفال است چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوشانند تا ماست سوخته
گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه برنج کنار زند چون بجوش آید اندک اندک گندم بران بپاشند تا آنکه سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بجرة آورند و نمک
در روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آنست **سمندر** بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین **ماهیت** آن جانوریست کوچک جانوریست که از آب
متضرر میگردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوری است و آتشی رنگ مولف گوید شاید که اصلی نداشته باشد **افعال و خواص** خوردن زهره آن مقدار یک دانگ با آب نخود
مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع از دیاد موی و سفیدی رنگ آنست **سمور**
بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله **ماهیت** آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از آن سیاه **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال**
و خواص آن در جمیع افعال قوی‌تر از آن و پوشیدن پوستین آن گرم‌تر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرود المزاجان مفید و سفید موی سینه گردد و تقویت
باه مرطوبین و مفاصل و فالج آن مستحسن گردد و در دو موی آنچه تخفیف قروح نافع و پوستین آن نود تر از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد جهت آنکه دباغت
آن کمتر است **سمیرا** بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف **ماهیت** آن صاحب تحفه نوشته که صاحب جیم گوید که سمی از ماهی است و دیگر
و چیم به هم میرسد و شبیه باکاسنی و بقدر یکقامت و برگ آن در غایت سبزی و زهر و بیخ آن بقدر گز از زیج و سم حیوانات است و این تکمید گفته در حوالی هرمز سد و خوش آن
شبیه بقاس و سم حیوانات است **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص** آن محمود است بارده مثل **سطیلیون** بفتح سین و کسر یاء مثناه تحتانیه نون یونانی است جبلی **فربیون** نیز
ماهیت آن جبلی است که بسرو کبیر و بشکم و نظایر گوشت در روده و غیر آن میباشد از جمله طیب ستر **طبیعت** آن بغایت گرم و تر و گرمی آن زیاده از گرمی **افعال و**
خواص آن قریب بافعال سنج است با روغن تازه و سریع الهضم ملین طابع و جهت ادویه سریع الاستحاله بصفرا و صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه سمیه مانند روغن تازه است
فصل السین المهمله مع النون **سنا مکی** بفتح سین و نون و الف گویند به هندی جهار نامند **ماهیت** آن برگ گیاهی است حجازی مانند ساق آن باریک و برگ آن باریک و شبیه
برگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگتر و عریض‌تر از برگ مورد و نازکتر و گل آن مایل بکبودی و دانه آن بپهن کوچک و شبیه بخود و بشکل هلالی بدراز و اندک خمیده گرد و در غلاف شبیه بغلاف
باقلا و بیخ آن بسیار نازکتر از آن و نوعی برگ آن عریضتر از آن و گل آن زرد و آنرا حجازی عشری نامند در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آن است که سبز باشند و زرد
و سیاه و کهنه و فاسد ناشده و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و منبت آن حجاز است و در عظیم آباد از سند نیز قلیلی بهم میرسد
تا دو سال آن در ربیع چیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف‌تر است از مکی و حجازی آن **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم
سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد و اعضا و ارکان و اصدر و اقذار و غیره جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه
در سوسیه و تشقق اظفار و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و سپیش که در بدن بهم رسیده باشد و بهق و شقاق و
دستها و پاها و سایر امراض سوداوی که از دماغ و مفاصل حاصل از بلغم و صفرا و سودا و اخلاط با هم و جهت وسواس سوداوی بالخاصیت نیز و اشامیدن مطبوخ آن نیم اوقیه در دو اوقیه
زیت الانفاق که به نصف رسد جهت درد کمر و درد کیمی و اخراج اخلاط خام از آن بهر دو عضو و جهت بواسیر و اشامیدن مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گلقند جهت اخراج
اخلاط از کمر و پاها سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنا مکی از دو مثقال تا چهار مثقال و تا شش مثقال و گلقند از یکدرم تا دو درم و سپستان
مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آنرا با گل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان
دارد و لیکن آب مطبوخ آن بی نقابله بهتر است از جرم آن و اشامیدن یک مثقال از مسحوق آن با عسل روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل
و امثال آن مجرب است مقدار شربت از مطبوخ آن پنج تا هفت مثقال و از سفوف آن ... و تنقیه پاک کردن از چوب و تخم و آلودن به روغن بادام است و از کوبیدن
آن ... گل سرخ و افسنتین و تنقیه و انیسون و استعمال منوط است و با حبه ...

استعمال آن بدون گل سرخ و روغن بادام جایز نیست مقدار شربت از جرم آن از ده درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن نیم بدل

و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است و لیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق

و ازالهٔ زخمهای کهنه و سرکه جهت منع ریختن آن و با حنا سرکه جهت سیاه کردن آن موی ترو یا سرکه و شاهتره و برگ حنا که با آب نرم سائیده در حمام و یا خیر آن

بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و ازالهٔ جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنا

نشده و حبوب و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقوع سنا مکی در قرابادین مذکور شد **سنباذج** بضم سین و سکون نون و فتح باء موحده و الف

و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر الماس نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند ماهیت آن سنگی است اندک زبر مانند ریگ منجمد و سه نوع می باشد و دیگر

سنگ بسیار از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و بهندی ابرکی دودیه نامند و دوم سیاه رنگ شبیه

روغن چراغ و این را بهندی تیلیا نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند چند نوع است و صلب تر باشد بهتر است

بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مائل بسبزی است و طلی نمودن آن با نمک **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص**

آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و ترمیم بیرامکی جلد و مسکن التهاب با سقمونیا تخم ترب جهت خوشبوئی

و باموم جهت بواسیر و سائیدن معاون آن باعث جلای آنها و موجب زدودن زنگ آهن و تعل و صیقل گران است و در تصقیل آهن و فولاد چون در آب سائیده

مرجان یا آن جلا دهند بسیار پر رونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح و خنثی ناقع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است

سنبل بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا تا سنبل مطلق گویند سنبل الطیب و سنبل لعصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل

جبلی را مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بالچهر و بالچهر و بفارسی ناردین نامند و در آتالیون و قسم را بسه شمار

و سنبل رومی و ناردین یا ناردین را و ناردین رومی نامند **ماهیت** آن گیاهی است ساقی است قدری مثل سنبله تا سه و دو و در طول تا ربع یک انگشت و اندک زیاده بر آن ابتدا

انگشتی و باریک تر از آن و خوشه دار و سفید و بهم پیوسته شبیه و رنگ آن اشقر سیاه مائل بزردی و بسیار خوشبو و تند و تلخ و طعم آن با اندک تلخی است آن گویند

است کان طرف سوریا است و در هند و بنگاله نیز بسیار است بهترین آن اشقر تازه خوشبو تند که خوشه آن کوتاه بود و پوست نداشته باشد و بعد از آن

طولانی و باریک که بوی ناگواری پوست انگم باشد زیرا که بهتر آن با پوست می باشد و قوت آن تا سه سال باقی می ماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در اول گرم

و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقوی و مسدر و کیده و مقوی دماغ و مفتح سده و جگر باز و محرک آنها و نکو

کننده رنگ و مقوی قوت ماسکه در دل و معده و منشف رطوبات و مقوی اعضاء و زبان و معده و رافع ورم و سیلان و پیشاب و سوزش و ریاح در آن

آنها و مفتح سده و مقوی قوت ماسکه و مبالغ و جهت خوشبوئی دهان و سرفه و عطسه و جهت رنگ حقنه حاد و بحلیل نفخ و ریاح

و حلال که بادر طبیعت و استسقای لحمی و بیرقان و درد سپرز و اورام باطنی و بول سپرز و یا با مستی و شیر و قلیل مقوی معده

با آب سرد جهت خفقان و غثیان فساده و کثرت آن با آب تبن جهت حمره و تلبیس و تقویت با معده و مالیدن آن که آن با تب و ادرار بول و حیض و تبهای کهنه

رطوبات آن با عقاقیر جهت دمسجه بادنجان آن قوی فم معده و محلل اورام آن و سیلان قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و زالای پیچیده آن جهت

سیاه کردن و درازی موی سر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجه آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده

و ورم رحم و تسکین وجع و تقویت آن و گشودن حیض و سوزش و تکمید با طبیخ آن ذکر وسط آن که مقدار شربت آن مثقال بدل آن و قرقره سالیدون آن که بیدار

ساق و چه و ... سراب آن که وحلی با دار یا ریزه مثل آب انگور و یا شاخ تا چیست و ... در آن ... آن ... مثل ... و ... قوت ...

جوارش و شراب و دهن و عطر و ات آن در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** را ... ساق و ... آن ... مانند ... و آن ... ماهیت آن ... ساق ... آن

خوشبو و بامیلان و در شکل شبیه بسنبل الطیب ... آن ... باریک ... و ... آن ...

برگها و ساق رسته بر سر آن شاخهای باریک بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره‌دار با ریشه‌های باریک باشد و مستعمل بیخ و ساق و گل است و بهترین آن تازه [illegible]
[illegible] آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ آن بسیار باشد **طبیعت** آن گرمتر از سنبل الطیب و قابض **افعال و خواص** آن ضعیف‌تر از سنبل و افسنتین [illegible]
[illegible] آن که [illegible] و بعد از دو ماه صاف نمایند [illegible]
[illegible] نافع معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در اسهال [illegible] و شراب آن که [illegible] آب انگور [illegible]
[illegible] معده و جگر و گرده و یرقان و حصر البول و فساد رنگ رخسار و بعضی از سنبل اقلیطی [illegible]
[illegible] آن را با [illegible] مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر [illegible] **مضر** [illegible] آن [illegible]
سنبل جبلی [illegible] فارسی ریشه والا نامند [illegible]
[illegible] در رطل عصیر عنب بدستور [illegible] صاف کرده استعمال نمایند [illegible]
[illegible] آن کوچکتر [illegible] ساق و بیخ آن زیاده [illegible] دو عدد دو [illegible]
[illegible] و گفته‌اند که نبات آن [illegible] شاخ آن [illegible] کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده
[illegible] سنبل نامند و الا شاهی [illegible]
[illegible] آن سفید و خوشبو [illegible] شاخ باریک و بر سر آن برگهای باریک کوچک [illegible] شاخها [illegible]
[illegible] نبات آن دو شاخ دارد [illegible] و دو عدد سیم [illegible] یکی بزرگ و یکی کوچک
[illegible] برگهای کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه برگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه پیازی [illegible]
طبیعت آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] معده و جگر [illegible] قوت ماسکه [illegible]
[illegible] تا [illegible] البول [illegible]
[illegible] و شراب آن [illegible] سنبل الطیب [illegible] آب انگور اندازند و بدستور [illegible] مثقال آن [illegible] **مضر** آن [illegible]
سنبل فارسی [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] معده [illegible] ریاح معده [illegible]
[illegible] بیخ بر سر ساق چند عدد [illegible] یکدیگر [illegible]
[illegible] گل آن [illegible] برگهای نبات آن باریک
[illegible] ساق آن بلند و بر سر آن گل آن [illegible]
[illegible] در میان ایام فصل نوروز برآورده [illegible]
[illegible] پیاز آن [illegible] پیازهای بسیار بر می‌آید **سنبل**
[illegible] نبات آن [illegible] گل آن [illegible] و خوشبو [illegible] پیاز آن [illegible]
[illegible] بلغت فارسی [illegible]
اقلیطی [illegible] سنبل رومی [illegible] سین مهمله [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] روغن [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم [illegible] **افعال و خواص**
[illegible] روغن [illegible] آن [illegible] مزاج و
[illegible] آن [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] و الف [illegible] معده [illegible]
[illegible] کوتاه و [illegible] سیاه [illegible] خاکستری [illegible]
[illegible] گوشت آن [illegible] پوست آن [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] آن نافع و مولد
طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن [illegible]
[illegible] خون [illegible] آن [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] پوست [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] دال [illegible] و سکون واو [illegible]
[illegible]

۳۵۸

و ظاهر آنست که صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر سند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ در میان

آن آب سندروس پیدا شود و نرم میباشد و چون به باد و آب میرسد منعقد میگردد و مخصوص بهند است و اصلی ندارد و بعضی اهل هند میگویند که صمغ درخت کافور است

و اهل فرنگ و ملاحان نیز متفق بر آنند و درخت آنرا مثل جوز میباشد و گفته اند آنچه روز از درخت بچکد سندروس است و آنچه شب کافور و قطعهای سندروس دیده شده که در آن

کرمهای کوچک و مورچها بسیار بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم انعقاد بر آن نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل

است که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا بیرون آید و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زردی که بسیاهی مایل

[illegible]

و فرق میان او و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را ربایند که ربا و سندروس [illegible]

[illegible]

[illegible]

خشک در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و حابس نفث الدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن مربع و [illegible] سیاه و [illegible] دوم شاخهای آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۵۹

افعال و خواص آن طلاء ضماد آن با سرکه جهت امراض جنبیه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلدیه نافع با تکرار عمل و تا سه [illegible]
نقوع آن تنها یا با برگ حنا و شاهتره و گل گاوزبان هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه فاسده [illegible]
مصلح دم فاسد و سایر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر [illegible] صاحب تذکره عباس [illegible] صاحب شفاء الاسقام و غیره [illegible] دانسته اند [illegible]
خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن [illegible] سنگهاره بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها والف و فتح راء هندی چهار نقطه از
فوق [illegible] لغت هندیست و گویند [illegible] حیلان [illegible] مانند و در انجا نیز بهم میرسد ماهیت آن ثمر نباتیست هندیست و نبات آن در آب ایستاده میروید
غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برگ آن کوچک مدور [illegible] دارد و ثمر آن مثلث و پوست آن
خاردار [illegible] و مغز آن سفید و شیرین با اندک [illegible] خام و تازه آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا [illegible] نموده [illegible]
میخورند و پخته خشک آنرا [illegible] بریان کرده میخورند [illegible] در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغن نیز بریان میکنند و صلب و خشک
آنرا آرد نموده [illegible] با شکر یا آب سردی آشامند جهت انعاظ [illegible] و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس [illegible] نیز از آن حلویات میسازند و [illegible]
آن [illegible] سبز [illegible] آن سیاه [illegible] طبیعت تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک با قوت [illegible]
افعال و خواص آن مقوی باه محرورین و مبرد [illegible] صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل [illegible]
تشنگی و خشکی حلق [illegible] و گرسنگی [illegible] محرورین [illegible] و نقاهت و لاغری بدن زایل کند [illegible] نافع و مفرد [illegible]
[illegible] سنکهیا بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یاء والف لغت هندیست ماهیت
آن [illegible] سمی [illegible] کوهستان [illegible] از اقوی [illegible]
[illegible] آن اطلاست [illegible] قوت سمیت آن قوی است [illegible]
سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن [illegible] ارواح [illegible] و قوی [illegible]
و فاسد و فانی [illegible] شیر [illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] قوی آن [illegible] سیاه [illegible] صلب باشد [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سفید و سیاه [illegible]
[illegible] اقسام [illegible]
[illegible] افعال و خواص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرده [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] آن [illegible] ✤ ✤

۳۶۰

لقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طلای آن با سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه قطع خون آن نماید و از سعوط [illegible] آن نیز جهت جذام بغایت نافع
دانسته‌اند و وحشی آن بنابگفته از اهلی و اکثر زجاجی رنگ و کم موثر و در جمیع افعال قوی‌تر از اهلی و در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور بغیر سرآن
جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته‌اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نافع و ضماد طبیخ آن [illegible] و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج
خوردن قاذورات و اشیای کثیفه ردی و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سستی
در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است **سسنبر** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تا و سنهدیه و رای مهمله لغت
سندیست یعنی نخود طلائی رنگ **ماهیت** آن از ادویه هندیه است و آن دانه‌ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مزغب
بزغب و سفید باطن آن سفید و بی‌ازچیزی شبیه [illegible] و نبات آن از قبیل تخم و بیاره بر مجاور نخود بیچید دیگر آن ریزه مثلث یعنی سه برگ
بهم پیوسته در یک ساق و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و مستعمل دانه آن
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله **افعال و خواص** آن شامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده
آن با آب سرد مسهل بلغم خام و علیه محترق و مواد سوداوی و لو اسیر را نافع و آب سرد معین فعل آنست **فصل الراء المهملة مع الواو سودانی**
بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمع آن سودانیات آمده و گویند سرو است و بفارسی دارکو
و دار سبر و ساریج نیز و بشیرازی وارکاب نامند **ماهیت** آن طائریست دم طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن تلخ و
حشرات و انگور و گوشت آن بریان بسبب بدبو بود و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که با منقار [illegible] خود را بزند و کود نماند **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار مقوی و مانع و صاحبان را نافع است **سورنجان** بضم سین و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون
نون و فتح جیم و الف و نون بهندی سیربیری و تستی را بیتهاریک نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه [illegible] صنوبری
شکل یا اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد مائل بتیرگی
و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل بسیاهی و ظاهر آن تیره‌تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده کرم ناخورده اندک صلب
است که بدو نبات شود و این مستعمل در ادویه اکثر در شربه از دو اقسام است و دو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نیز و قبل
است زیرا که مهلک اند خناق و برگ آن شبیه ببرگ کراث و از آن قویتر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی سنبلیه نامند
و شبیه بسنبق کوچکی و گل سیاه آن سرخ و بیخ آن که بهاد قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک
و با رطوبت فضلیه و بعضی سفید آن در حرارت معتدل **افعال و خواص** آن مسهل خام بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت
قابضه و مقوی [illegible] و جاذب اخلاط از اعماق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سبز کرده با دبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب
و با زنجبیل و فلفل بغایت بهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن سه درم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه [illegible]
و قلیه تا سه روز [illegible] و تریاق [illegible] مفاصل است [illegible] و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در
تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه [illegible] العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن
[illegible] جهت اسقاط [illegible] و تسکین درد آن مجرب [illegible] زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرداً
[illegible] یک درم و مرکبا با ادویه سه درم تا نیم مثقال [illegible] وزن آن [illegible] مضر معده
مصلح آن [illegible] زعفران [illegible] مفاصل [illegible] آن زنجبیل [illegible]
[illegible]

اذیت سمیت سیاه وسرخ آن اگر کسی خورده باشد تریاق فرمودن باشد گلاب تازه دو شبیده و خورانیدن قادر بیرات است وتقویت دواء سفوفات ومطبوخات

ومعاجین سوریجان در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله بفارسی شیرازی مهک و شیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی

وترکی شیرین بان و بهندی مهتی جیتهی و بمرتی تیز و بفرنگی گلیسریزه نامند **ماهیت** آن اسم نباتی است که در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن

بر روی زمین پهن میگردد و میچسبد بر آن و قریب بده ذرع دست را فرا میگیرد و بمکانی که بهم رسیده بدشواری از آن زایل میگردد و غلظت آن

از یک انگشت تا قدر یک قبضه دست و زیاده بر آن میباشد و برگ آن شبیه برگ مصطکی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اگر ریزد و بیخ

آن بلند دو پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور

است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بر آن میمالد جهت

انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه از آن جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتی لیس است و تلخ

آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرین آن قالب و بهترین آن شیرین

کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود و بعد از آن عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد

و خواه هند و خواه غیر آن که شیرین آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک

در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه **افعال و**

خواص آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که خالیده نوشند و مرهم کننده سینه و حلق و در تشنگی

حادث از رطوبت بعینه آن نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل جهتهای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض جهت ربو و

خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکوری آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و

عصبانی و امراض طحال البرا سیر و تپهای کهنه و انواع سرفه گر سرفه حادث از اخلاط غلیظه نه جاجیه که ضعیف الحل است در آن و مداومت اشامیدن

هر روز ثلث درم از آن تا ربع درم نشکرد و از بایه جهت جلای مجاری بدن و نیکوئی رنگ چهره و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند

صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلا است که خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که

آشامیدن چهار درم اصل السوس هر آب سکنجبین و فراسیون یا بارنجین نافع است آنرا و اصل السوس تنهائی نیز مجرب است و قی نمودن بمطبوخ

آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نگردد و چیزی باید با سهال هایا در ارد فع میگردانند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین

در ادویه کبدیه بسیار میباشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و

در رفع زردی آن و ضماد آن با اکل و باسور جهت و اخشر و با آب هنگره گیاه سنگ است و در حرقت البارد مع اللون مذکور شد و یا با آب خالص جهت

داء الثعلب با تکرار مجعول مفید و ضماد برگ تازه آن جهت دفع بد بوئی زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و عجیب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک و از

سایر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله دگفته اند که بسیار دون عبارت از آن است و اکثر آن تند تر از افشاب دیگر فی الواقع

چنین است و در ایران سفینه گران سنگ شیشه را کوبیده در کوره با آتش آن میگذارند و تخم آن را محمد بن احمد قوی تر از سایر اجزای آن

دانسته و لوحنا ابن سرابیون گفته در خل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس ایل می آید و در جاهای دیگر هم بهم میرسد

و مخصوص بدان جا است و گویند اصل السوس مضر بگرده و سپرز است و مصلح آن در گرده کثیرا و در سپرز گلسرخ است مقدار شربت آن تا پنج درم بدلیا

و بیخ آن هر او جای و مقدار یوزن آن کثیرا و حرون با تقیید اکثر و ربا آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیکو قند و یا سحق نموده در اول و در آب جوش دهند

تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که در دو سه روز در آن نمانده جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد

۳۶۲

٣٦٤

سوسن بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوساتی سریانی است **ماهیت** آن دو نوع میباشد

بستانی و صحرائی و هریک از آن هر دو سفید و کبود میباشند و بستانی را بلاطینی ابریدسے دومیستیکا و صحرائی را ابریدسے سالو ہتیکا و نوع

دیگر صحرائی را ماتل ترا ابرپدی سالوتیکا و بفرنگی بستانی را درا ابرلیس دومیستیکا و بری را اورسا ابرلیس سلوسیر و سوسن زرد

صحرائی را ہترکا بلیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق

و ازرق را آسمان گونی که معرب از آسمان جونی است و زرد را خطائی گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک

بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و بر آنها گل آن و برگهای گل آن پنج عدد و بعد از شگفتن منحنی میگردد

و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل آن و برگهای آن نیز باریک

و بلند تر از اول و بیخ آن گره دار و گل فراج باریکتر کمی و بیخ اقسام آن گرهدار و بادو برد طولانی سفید و خوشبو شبیه بوی

بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن

آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد و اسم فارسی زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان

اقسام آن و این سایج قسمی از سوسن کبودی و جبلی است که آسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و بیخ

آن یک عدد و پهن و دراز و بی گره و مدانکه سوسن آزاد سوسن ابیض است که زنبق نامند درین زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه

قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفسجی و این کم بوتر از آن است

و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر و اندک عریض تر و بیخ آن مدور و طولانی شبیه به پیاز بار یشها بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین ابیض

است و روغن آنرا روغن زنبق می گفتند و قسم سوم گل آن کوچک تر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بو میکند

و لهذا این را بالفارسی گل شب بوی می نامند و شب ابتوی نیز و بعربی گویند خزاما است بخاورتا مجمع و در بلاد هند خصوص بنگاله اکثر الوجود

هرچند در اصل این اسم خیری بری است و لیکن درین زمان بر هر دو اطلاق مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت

طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و

خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن از بستانی گرم تر و خشک تر **افعال و خواص** آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد

و رحم و بواسیر و خناز یر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در دفع سموم ملذوعه و خصوص عقرب مخصوصیت تر از سایر اقسام و لهذا باید با نجیر

قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و کلف و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا برگ

تاک وارد گندم جهت تسکین اورام حاره و انثیین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و شستن بدبا آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و

عصاره آن که با نصف وزن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ نمایند تا حد انعقاد رسد جهت جلای دندان و جهت جراحات

عسل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن اقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز مسهل وزن مسهل جهت ایلاوس

صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تفریح و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه

و نیم آن مسهل و تریاق سموم و بیخ و کرینه و قطره و تفریح و تدهین بدان جهت تلیین صلابات و تحلیل صلابات و براز سه گی رحم و آشامیدن تخم آن

جهت ضرر هوام نافع و سعفه و بطبخ بیخ آن جهت وجع دندان و جهت سر آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت

ذهن و ضیق النفس و عسر الانتصاب و وجع مفاصل و تحلیل صلابات طحال و با بول البعیر جهت استسقا و عسر و استسقا و

و استسقا و طلای آن ... از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خاییدن آن جهت رفع بدبوی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش گرم در جمیع حالات نافع

و ... بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصاً که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند و در ورد

بیخ ... آن جهت ... گوشت نماید در ... و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شرباً و تدهیناً و باید که

در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و انجره و از زعفران قوی تر

است درین امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران بسبب آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران و انبساط

آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و عنقی از سوسن که در زیر درختان میروید و گل آن زرد

کوچک ... و بیخ آن ... آن ... و خوشبو و با تلخی و قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا است و گل آن گرم تر از همه و با قوت

قابضه خاییدن بیخ آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام

بلغمیه و اورام ... و ... نگردد نافع ... و ... گرداند و ... گفته که این عدس المر است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت

و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است **سوقال** بضم سین و سکون واو و فتح

ولام **ماهیت** آن ابو جریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است **طبیعت** آن گرم و خشک و با عفونت

و حلاوت و جهت ... مفاصل بارد نافع **سولان** بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نجیل

است سبز ... بشکل کرم ... و روم ... **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حار و محرق جلد و سعوط ... مقیم

آن با آب ... جهت ... و طلای آن ... اورام بارده و ... کننده ... و ... ریاح ... آن و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظ نافع و

داخل اکتحال کرده میشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و لغات ... و ترکی ... و هندی ستو

ماهیت آن اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد جو و دیگر آنها است و لیکن باید که بعد اعتدال بریان نمایند که خام

باشد ... بریان نمودن یکمرتبه با گرم و دیگر مرتبه با گرم و یکمرتبه با آب سرد بشویند پس خشک گرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم جهت

تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع است **طبیعت** آن بطبع آن چیز است که از آن سازند و بیوست بر آن غالب

و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار و نبق نافع است و ... سازند و تبرید مفعول آنها زیاده از

غیر مغسول و دستور غسل آن در تنها و در مقدمه نیز مذکور شد **افعال و خواص** آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید

و ... معده و ... تسکین حرارت ... صفرا و ... در ... اسهال صفراوی ... که با آب انار ... بنوشند و با سقوف سازند و ...

... صفراوی و ... که از ... بخارات ... معده باشد و تبهای حاره نافع و چون از آن حسو ... یا عصیده سازند با قلیلی ... قرنی

و ... اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و ... مصلح آن ... آب سرد در سردوئی قلیل ... سازند

... و ... حاره سویق ... گرم مائل باعتدال ... و الانحدار ... آن ... از جو ... حرارت و باید که با قند

و ... با ... و سویق ... از ... باشد ... با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم ... باه و ... و ...

باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق و کنار ... قریب بخود است ... حرارت و التهاب معده و کبد و ... اسهال ... و سویق ...

و ... صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و ... و سویق ... و سویق رمان و سویق خرنوب ...

... این ... سرد ... و سویق ... سرفه و درد ... که از گرمی باشد نافع و ... دارد و ...

است و ... سویق ... خواه ... باشد و خواه ... قریب است بدان ... نافع و خواص ... از ...

واز اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات نیز آنکه اینها خالی از قبض و لذع و لزوجی
نیستند و جائیکه مطلوب قبض الطبع نباشد باید که برای رفع آن بروغن حب الخضرا یا گردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت
بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص انواع اشیای قابضه جالبه که سدد و خالی از غایله و قولنج نیستند و اعلم بهم و موافق تر برای
معده عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سردتر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب
جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن بزودی میگذرد و مصلح سده آن با شکر و شیرینیها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله
است **سویقیه** بفتح سین و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یای مشدده و ها **ماهیت** آن شربتی است متخذ از ارزن که
آنرا اسکوبنده و می پزند و به آب طبخ مینمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار و ماء العسل و شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده
مکرر بهم [illegible] و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب میگذارند پس
استعمال مینمایند و گاه از جو و [illegible] و از نان خشک کوبیده و ذرت نیز میسازند و از ارزن با عسل بهتر است **طبیعت** آن در
سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول
و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مصلح و آنچه از ذرت سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج
و مصلح آن سکنجبین است **فصل السین مع الهاء** **سهجنه** بفتح سین و فتح های [illegible] و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندیست و آنرا
سرکوه و سی کوه نیز نامند **ماهیت** آن درختی هندی است که در بنگاله بافراط عظیم میشود و از آن شاخها برآمده و بر سر شاخ شاخهای
باریک و بر آن شاخهای باریک آویزان مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته
[illegible] میباشد [illegible] گل رنگ سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی و بعد از اتمام گل فقیلهای باریک بلند بمقدار
[illegible] بیرون می آید که ثمر است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فقیله و ثمر آنرا در خامی با ماهی بروغن سرشته پخته [illegible]
[illegible] و از شکوفه درخت آن [illegible] برمی آید شبیه بصمغ عربی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سریع التاثیر
و دافع بلغم و علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشتهی طعام و زیاده کننده [illegible]
و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و [illegible] و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو جهت
[illegible] حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصاره عروق آن که در زیر زمین است [illegible] جهت [illegible]
بارد رطب و را بتجربه گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان [illegible] بروغن بخورند و [illegible] آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام
[illegible] و لیکن مفرح دل [illegible] است و محلل [illegible] خام آن [illegible] آن با عسل لذیذ و مقوی [illegible] است و دافع
[illegible] و رطوبات معده و [illegible] اهل هند در روغن [illegible] مینمایند **فصل السین مع الیاء المثناة**
التحتانیه **سیبل** بکسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح [illegible] و فتح بای موحده و لام **ماهیت** آن درختی است
هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب [illegible] سفید و [illegible] و برگ آن مانند برگ [illegible] و از آن دراز و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه
[illegible] بسیار بزرگ [illegible] درخت کوچک آن شبیه [illegible] بزرگی و بسیار نازک و ثمر آن سفید و پوست آن [illegible] رنگ و ثمر آن مانند
[illegible] و در جوف آن پنبه بسیار نرم و درخت آن [illegible] خار دار [illegible] سیبل و سالور [illegible] نیز نامند
و این در خواص بهتر [illegible] است [illegible] **طبیعت** آن
گرم و تر [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] آنرا [illegible] آورند [illegible]

٣٦٥

چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با موزون آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا دو درم تا
چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز جهت اسهال
صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و بیخ آن هرگاه در گوش
رود گرمی گرداند **سیبو** بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تفتیت سنگ
گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شرباً و جهت تحلیل اورام و صلابات ضماداً نافع است **سیباروس** بکسر سین و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن الیقوریدوس گفته بیخ نباتی
است معروف و آن بیخ را چون بجوشانند خوشتر طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته
که بعضی توهم نموده اند که آن قاماس است و نسبت چنین برازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر شونیز نموده و این بعید از اشتباهی است
او را با الحال ازاد و یه شبیه له الماهیت است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و مقوی آشامیدن طبیخ بیخ آن
جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع صعود بخارات معده باعضای باطنیه است **سیسبان** بفتح دو سین و
سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهندی آنرا گل الول نامند **ماهیت** آن
اختلاف است صاحب منهاج و من تبع او آن را حب القلقل دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی
ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار ذرع شبیه بدرخت سیسبان بیای موحده بعد از سین اول است
که ذکر یافت و ابن عریض الورق و باریک و بزرگ بهم پیچیده میباشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن لقبه بعلبه
و رنگ آن مایل بزردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و قول ... شبیه بصواب است
طبیعت آن مایل بگرمی در دوم خشک در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مقوی و مانع معده و حابس
اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سمیت تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و یا شامیدن آن مانع تولد کابوس و گویند پوشیدن انگشتری
آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظر ناس و مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار
شربت آن تا دو درم بدل آن یاد آورده است و اهل هند ضماد برگ آن را جهت سرطان مجرب گفته اند **سیسیا** بکسر سین
و سکون یاء و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیسیبا بکسر سین و سکون یاء و کسر یاء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف نیز آمده
بعربی لسان البحر و بفرنگی ... و اهل سواحل مغرب قاقاه و بعضی دریا اسفنج با اسم بحر ماهی صدفی **ماهیت** آن نوع ماهی است
که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد
که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق مینمایند و از این جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند **طبیعت** آن در سوم
دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن یعنی لحم و لعاب لحم حضوص جو و مطرآن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق
و کلف و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جلای آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکحل جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای
دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و چشمی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زایل سازد
و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میاندازد و بچه بیرون میآورد و زیاده از دو سال عمر آن نمیباشد
آشامیدن بعضی از آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن بیفروزند در خانه دیگر که در آن
چراغ نباشد بی رنگ بنظر باید درآید ... گردی سیاه ... بیفتد و نوشته که از کتب معتبر فرنگی نقل کرده شد

سیسالیوس ...

سپستان بفتح سین و باء و لام و الف و نون ماهیت آن اسم عربی عصاره عنبر باریست که بعد از آن ... در آفتاب غلیظ گردانند
دو قسم اعظم از آنست و در قسم دیگر نیز ذکر شد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و الطف از قسم مطبوخ و عصاره این از آن کمتر است
افعال و خواص آن قریب به ثمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی تا فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و
زیاده کننده روح کبدی و صالح اغذیه و سریع الاستحاله الصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد و بخلاف رطب
مسدد نیست مصلح آن میوه‌های ترش و چاشنی دار و سرکا و آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل
الغذا است **سیسالیوس** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یا مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در
آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته شیخ الرئیس در ماهیت
است گفته که انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح
اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم میباشد یکی شبیه بر از یانه و از آن قویتر و قبه از آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان کرکولی
نامند دراز تر و طعم و بیخ آن زیاده بر شبیه و با عطریت در افعال از سایر اجزای آن قویتر و دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر
و قبه آن شکل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سایر
اجزا و سوم برگ آن شبیه برگ زیتون و درشت‌تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این کبیر تر و ثمر آن عریض‌تر و بزرگتر و فربه و
خوشبو و قوت این از قسم اول قویتر و از دوم ضعیف‌تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفید تر از آن و مستدیر و درازتر و
قریب بانکه دو لفقه باشد و با عطریت و تندی و چون بشکنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بتریج
ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مختار آن **طبیعت** هر چهار قسم آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مسکن
دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر النفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج
جنین و درد رحم و ادویه بلغم منضج و کمیت آن با ... شراب جهت رفع مضرت هوا ... و مداومت نمودن بر آن با ... تا ده روز جهت درد گرده
و العرق النسا ... آن با عسل جهت ... و سعال کهنه و امراض ... گرده و مثانه نافع و مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر
و مصلح آن ... مقدار شربت آن ... بدل آن انجدان است **سیسبر** بکسر سین مهمله اول ... و دوم مفتوح و
در میان هر دو یائی مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر و ... بفتح سین اول و سکون واو و نیز آمده
اسم فارسی نمام است و بفارسی نیز ... و ... و بعربی نمام الملک نامند و ... گفته که بعضی آنرا
راز ... گویند و از ... نمام است و آنرا نمام از جهت ... رایحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته
ماهیت آن نباتی است از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد برگ آن را ... مانند و برگ
آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه نعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریض‌تر و گل آن سفید مایل
و تخم آن ریزه‌تر از تخم ریحان و نبات آن اراضی ... کثیره الشجر است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم
و در اول آن خشک گفته‌اند **افعال و خواص** آن مفرح و منفتح و مقوی اشتها و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و رافع
عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح ... و با شراب جهت تسکین سکسکه و خفقان و جهت درد سر
... با سرکه و روغن گل ضماد او جهت امراض باطنی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت
گزیدن زنبور ... ضماد ... جهت ... و ... و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع فضول

ورقیق مثل عرق بید و شربت آن با ضماد آن و با سکنجبین جهت قی الدم شربا با قند و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن تنکو کننده بوی بد و لیکن آن

مثیر و محرک مواد دماغی مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن هر زیتحویش و یا درونج و روغن آن کلّ آن را با روغن کنجد طبخ

نمایند تا آب فنا شود روغن بماند و یا آنکه گل آنرا در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن گل یا بونه و سنبل نمایند گلها را جهت تفتیح سدده

دماغی و تسخین و تحلیل مواد و تقویت اعضاء و موی سر و خوشبوئی آن بهتر و بدل است یاب

ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است فصل الشین مع الالف شادنج بفتح شین و الف

وفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شاده فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است

و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت

آنکه در هند نیز بهم میرسد ماهیت آن سنگی است سیاه بتقیتت عدسی شکل و بعضی بشکل نیز و با الوان مختلفه و یا الوان

منکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی درخشان سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین آن سرخ عدسی شکل است که مصری

نامند سیاه التقیت و کمتر آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره است که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشد

و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که تقسیم همه اینها را اشاره کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را

در حوالی جواری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز میباشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنیست و در جمیع افعال

مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحار محرق که اعتبر ثقیل الوزن میباشد طبیعت معقول آن تا آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر معقول

آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آن است

و قوت آن تا بیست سال باقی میماند افعال و خواص آن مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب

و مقوی قوت باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهره و باطنی و آشامیدن آن با آب انار ترش و امثال آن جهت نفث الدم

و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و ادرار منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و اکتحال

آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاره و با آب

حلبه جهت امراض پلکی غلیظه چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از آن شیافه سازند و یا اقاقیا بیامیزند

و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب ناصر و ذرور غیر مغسول آن جهت رفع گوشت زائد جراحات و رویانیدن گوشت صالح

... آن با آب کرفس با شد و با کتیرا و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و ... جراحات

... اعضای عصبانی بعد بدل و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت

آن ... مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و یا روی سوخته نیم وزن

آن ... آن لولیا و ... آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی سیاه صلب

سرخ خشک تر از سایر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سل و قروح حادث از سوختگی آتش و اسپ آن نافع و شادنج ...

و ... و مصلح آن ... است شاطل بفتح شین و الف و کسر طاء مهمله شاله و لام در آخر و شاتل تباهی قناة و ...

نیز آمده بفارسی ... نامند ماهیت آن جو ... هندی شبیه بقلم خشک و بقدر ... و بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و مائل

و ... آن سیاه ... سیاهی و سرخی ... انچه بعضی گفته اند که عروقی است ... ماند ... ندارد دیگر ... ند

... و صاحب اختیارات ... نوشته ... است ... باشد طبیعت آن

آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مسهل قوی اخلاط غلیظهٔ منشبه در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و
لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزاء معجون نجاح است و مقدار شربت آن
نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است **شارف** بفتح شین
و الف و رای مهمله و فا **ماهیت** آن گویند اسم هندی است نجی ... تربد و طعم آن بی حدت و ذی مقرا طیس گویند **طبیعت** آن در اول
گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم لزج و جهت امراض بارده نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر بای موحده و فتح دال مهمله
و خفای ها و الف و فتح رای مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام عضا و امراض بارده
و سیلان منی مفید **شاهتره** بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است
و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک و بیونانی قپاسوسی یعنی دخانی و قفقس نیز و بهندی پت پاپره یعنی ... نافع سرای ... که
صفرا دکن پاپره نیز نامند و در طب قدیم فلاحان و شام آنرا شجرة الدم می نامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت **ماهیت**
آن گیاهی است معروف و دو نوع می باشد یکی را برگ ریزه شبیه به گشنیز دارد که خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن
عریض تر و سبزتر و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبرة الحمام نامند و برگ آن بهتر از سائر
اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض است **طبیعت** آن مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم
خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال و خواص** آن مفتح سده کبد و طحال و
مقوی کبد و معده و ملین آن و مسهل اخلاط ثلثه صفرا و سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه و مدر بول و صاف کننده خون و
مدر بول و ... و ... آن در تقویت معده قوی تر و جهت تبهای کهنه و امراض سودا و بلغم و شور و تقویت بن دندان آب آن با شکر
جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول و حقنه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازه آن با شکر و با تمر هندی
جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریه ... و اسهال ... خون صفراوی
عفونی و بلغمی و کسر حدت اخلاط محترقه مجرب و سودا و ... از سر و بدن و رفع احتباس بول و ... و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره
بطریق ... مانع اسهال جهت مفارقت کردن جوهر ... آن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و
منع ریختن ... بسیار و با ... جهت ... و ... کننده باشد و ... آن جهت جراحت کام و زبان
و حرارت آن و ... و استحکام آن و ... و خشک ... آن ... جهت جرب و حکه ... و ...
چون با آب تازه آن ... و ... شستن سر ... آن جهت رفع قمل ... باشد و ابریق
و ... شستن با آب مطبوخ آن ... اکثر ... بسیار ... اند و صاحب شفاء الاسقام
گفته بهترین آن برگ تازه است ... شاهتره ... جهت ... اسهال و تقویت
قلب ... آن ... معتدل الحرارت و در ... بسیار ... آن ... اند و گویند
شاهتره مفرح ... آن ... مقدار ... آن ... مثقال تا شصت مثقال
با آب ... آن ... وزن آن ... دو ثلث
آن ... مصلح ... است و عصاره برگ آن را باید
... آن ... است ...

شبیه باشنبین و ساق آن استاده و گل آن مایل بسیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قسمی ندارد بلکه بی مزه و بد بود و قائل گاو است چون آن
بچرد و غیر مستعمل زیرا که غیر شاهسپرم است **شاهسپرم** بفتح شین و الف و فتح ها و کسر آن نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم
معرب شاهسپرم فارسی است یعنی سلطان الریاحین و بیونانی نارکو معروف بریحان مطلق است و بهندی اسیم و قسمی که برگ آن بزرگ است
اسیم بالنوم یعنی برگ بزرگ و قسمی که برگ آن ریزه است اسیم باروم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی
غیر تلسی دانسته اند **ماهیت** آن ریحان سبز مایل بزردی ریزه تر برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات
بدیعی نوشته که حق کرمانی اوست و بهترین آن سفری بود که کرمانی نامند و ریحان بزردی نیز **طبیعت** آن در اول گرم و در
دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد دماغی و محلل اورام جمیع اعضا جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه
و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و غرغره بدان آن جهت قلاع دهان و قطور آن با آب سرد و سعوط
اعضا و استشمام آن جهت درد سر و مسافرین در رفع دوار و گریزانیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل
جمیع امزجه و بدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در ترکیب منع نموده اند و بتخفیف بزر لسان الحمل را دو دیگر زنجیر جهت آنکه لعابیت آنها
که مطلوب است زائل میگردد و لیکن کوبیده آن ضرر نمیرساند مانند کوبیده بزر قطونا و در ترکیب دو دیگر زنجیر کوفته آن مستعمل است
چنانچه کفایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده میباشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن با صمغ عربی
در زنجیر عجیب النفع است و مجرب و جوشانیده آن نیز مفید **شاه صینی** بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یا و فتحانیه
و کسر نون و یا **ماهیت** آن عصاره حار سیاه صفائحی است که بر سطح آن بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از مهند
و گویند آن عصاره حنای چینی است و گویند عصاره ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون با خل است
و بالجمله از ادویه مجهول الماهیت است و بالوان مختلف میباشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل
بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر بزردی خطائی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و
قابض و طلای آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای قوق و ذرور آن جهت ترمد الدم جراحات و آشامیدن آن
معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار به دماغ و جهت ضعف معده نافع **شاهسپاناک** و شا بانگ و شابانک نیز نامند
در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند بفنج الگلاب است که بعربی قسوة الگلاب نامند و بعضی جبفرم بری و صاحب جامع
و نواب مرحوم بر نوف دانسته اند و نیز گفته اند که تخم ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب جامع
که حب شیرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که این نامها خلاف است و محقق نیست که بنفج الگلاب است که بشیرازی آنرا رالس
سگ گویند **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص** آن جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوصاً اطفال و تحلیل
ریاح شکم ایشان و زخم ها قایم مقام مرزنجوش است **شاص** بفتح شین و الف و صاد مهمله بزبان هندی ابرهیر و لور نیز نامند
ماهیت آن دوایی است از چوب ماکولم معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله و دکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی
و مدور اندک پهن و بر سر آن مانند دانه با فلافل نتانی و در دکهن و بندر سورت و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده میشود **طبیعت**
آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد **افعال و خواص** آن نفاخ و ردی الهضم و قلیل الغذا و قابض و مسکن
اسهال صفراوی و دفع فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته اند **فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده**
شب ... بفتح شین و سکون با موحده مشهور به پهار ... سفید ... پهتکری ...

[illegible]

بارفارسی دهقانی تا وسکون تا و جهار نقطه مثناة فوقانیه وکسر کاف و را مهمله و با نامند ماهیت آن نمکی است که منجمد و منعقد میگردد از اجزا عفصه ارضیه بسبب برودت نهاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کامله الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوبا باشند و آن چیزیست شبیه بزاج و باندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن بسیار مصر و بلاد ارمنیه و کرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آنرا متعدده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی و بالی بزردی و این را یمانی نامند و این ابی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد و منجمد میگردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعهاے این مربع و مکعب و مشقق میباشد و صنف سوم مائل بسبزی و این را زاج مدحرج نامند و صنف چهارم مسمر آن نرم و زود شکن و باز بوست لایکه و این را زاج شتر نامند و سه صنف دیگر است که بهمه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج و شور به مزه و دو صنف دیگر است که باسمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل به تیرگی **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد **افعال و خواص** آن تقبیض قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زائل کننده گوشت زائد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سقوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و عشاوه رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و نشف رطوبات و جمیع آن جمیع اشیاف سفید و اکتحال بکلس سحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین خر در دان اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دسمه و قمل و جمره و مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع ثبور لبیه و سنون آن افیون جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک با سعوط مالک آن بیردندان متحرک و با نمک بریان کرده جهت قلع و بیدی با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل نیز و ذرور آن جهت ورم لثه و لهاة نافع و بدستور طلای آن ابیون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با دهنیه مناسبه جهت استسقا لحمی و شیح و با برگ آس جهت رفع بد بوئی زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و گلسرخ و سرکه جهت کشتن قروح ساعیه و خبیثه و منع تزاید آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب و با سیاه مستفرح و با عسل جهت رفع آثار داء الثعلب الراعی بر پا گوشتر جهت منع سیلان مواد از گوش و دهن و با دردی خل و عفص بسر مساوی جهت اکال و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و داء الشعر و شقاق حارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن موثر و با موم جهت درز و با آب برودی و بیرون جهت رفع قمل و شپش و ازاله لم نماید در بیضه کرباسند فرو در آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن تنهائی و در پارچه صوف جهت رفع سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و تقطیر آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب در دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسیکه نترسد و فزع نماید جهت ازاله آن موثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یکقیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص است که چون کسی با چشم بد رسد و شب را بخور کند اگر در آن قطعه نقشه بصورت چشم پیدا گردد و آنرا در ظرف قبله خانه آتش گذارد چشم بد باطل گردد و ضرر نرسد و آنرا آشنا سیدن کم مقدار آن بسیار مضر و بصورت سرفه شدید و بیبس پسیار و بعضی گفته مورث قولنج کل گردد و دو درم آن فی الفور کشنده و مداوا ـ آن آشامیدن شیر تازه و دوشیده و کره گاو و با روغن گاو و شکر و فائند قی کردن و میوه تر و تازه خوردن است

۱۷۳

[illegible]

[illegible]

شبت بکسر شین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و شود و بیونانی فرسلیون و بهندی سوا و
سوی و تخم آنرا بهندی دالان خورد گویند **ماهیت** آن گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک
شبیه برازیانه و برگهای آن سبزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول و گفته اند
که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از او دیگیار
جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول
گرم و خشک آن در اول آن **افعال و خواص** آن محلل و منضج و مفتح سده و هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول
و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه
و معده و امراض آلات تناسل و نشامیدن آن با عسل جهت دفع سموم و اعانت بر قی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز انشامیدن
طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از تجویف امعاء و بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و
تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی و امتلائی و طبیخ گوشت با آن باعث
اخراج ریح و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد دیر
معده نطول نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیان و قطور
عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا شش درهم و مضار مصدع و رایح منحر و مغثی و مداومت اکل آن و انشامیدن طبیخ آن مضعف
دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در سرد و دین قرنفل
و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آنرا با دهن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ تازه آنرا
در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت انضاج درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهیج اطراف و رفع قشعریره
و لرز تبهای نائبه موثر و تخم آن گرم تر و خشکتر و در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقوی و
بدستور مقرح و دیر هضم و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته در سوم گرم
و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شرباً و ضماداً و با زجاج مغسول جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن
مجفف قروح رطبه و بیرجرک و جهت قروح قضیب با عسل و ضماد سحوق آن با عسل که در طبیخ سبز ان مذکور سائیده باشند بر مقعد باعث تلیین طبع است
شبرم بضم اول و سکون با موحده و ضم راء مهمله و میم بکسر اول نیز سوم نیز آمده و بیونانی ریطوسا و بشیرازی کاوکشک و کانیطلوس
و مانیطوس نیز نامند و جهت آنکه چون گاو بخورد بمیرد و گوسفند را زیان ندارد **ماهیت** آن نباتی است که در بوستانها و کشت زارها روید
و ساق آن راست و با زغب و گره دار بقدر ذرعی شبیه بنی و شیر دار و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانه آن شبیه
بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن بیخ رنگ سبک و زن رقیق شبیه
بپوست پیچیده است که از پیسیدن در یار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند ردی و اقوال دیگر نیز در بیان
ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن دریوت آن مانند خیاطها باشد بسیار ردی و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی
اصلاح قوی مجوز نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک
افعال و خواص آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا در زرد آب با قوت قالعه و مفتح دهن رگها و سدد و در اخلاط از عمق
بدن و سواقی معده یار در طلا و جهت ... ی برقی و قولنج و درد مفاصل و نافع و ضماد آن جهت قوبا بعد بل ... سعر ... و دین

۳۷۴

محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و در سورش حمیات حاده و ضعف اشتهاء محرورین مقدار شربت آن تا یک دانگ و بدل آن

مازریون و یکمثقال آن قاتل [illegible] و کرب و غشی و خناق مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه جرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده

و غیر مستعمل مصلح آن کوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یکشبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده

با انیسون و مقل و کمونی کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و مثال این ها از ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت

شیرم زیرا که آن بسیار حاد است بیشتر از اصلاح و تنهائی جایز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم

باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه ادرام و سده و آب ارزند که عبارت از استسقا است و [illegible]

و سودا در آب کاسنی و رازیانه و حب الطلب صاف کرده شیرم را در خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله

حب ساخته استعمال نمایند **ششم** بفتح شین و بار موحده و با لفارسی رومی توتیا و بهندی [illegible] و بلغتی [illegible] بفتح کاف و سکون

با عجمی و خفای ها و راء مهمله نامند ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس [illegible] شبه و در [illegible]

و با ربع وزن شبه و سرب [illegible] باشد [illegible] زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را هم بطلاحی آن [illegible]

مصنوع دانسته اند و شبه [illegible] و قلعی است و صلب تر و دیرگدازتر از هر دو رنگ آن مایل بکبودی در رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و

اوانی مصنوع از آن جوهر دارد و نگاه داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر [illegible] در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی [illegible]

دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و

معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب برازیانه و با کاسنی و با عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض چشم و

[illegible] و جرب [illegible] آن در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید **مضر** [illegible] **مصلح** آن عسل مقدار شربت آن تا یک دانگ

[illegible] گفته اند که حیوان سوی [illegible] آن میکنند [illegible] و گفته اند [illegible] آشامیدن آب در ظروف مصنوع از آن [illegible]

قولنج و زردی رنگ است و [illegible] شبیه هم در حقیقت [illegible] از شاباهی سریانی و یونانی فالیو [illegible] بزرگ [illegible]

میشود و در ریگستان ها و اراضی [illegible] میرسد و شاخهای آن باریک صلب [illegible] شبیه [illegible] برگ [illegible]

سبز مایل با اندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و تخم آن [illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible] **طبیعت**

آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بعکس نیز گفته اند **افعال و خواص** آن [illegible] [illegible]

افاعی و حیوانات سمی و عقرب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و سکون [illegible] در میان و آخر [illegible] [illegible]

بسیار [illegible] **فصل** [illegible] **مع** [illegible] [illegible]

با شین مثلثه در ماهیت آن [illegible] است [illegible] [illegible] گفته اند که [illegible]

خوشبو که با آن پوست را دباغت میکنند و [illegible] [illegible] ساق و گل [illegible]

[illegible] بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستان ها و سنگلاخها هم میرسد و دباغان دباغت پوست

بان میکنند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آب آن [illegible] و مقوی معده و

قاطع نزف الدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقدار

شربت آن یکدرم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دباغت [illegible] گردد

[illegible]

[illegible]

شجرة ابی مالک بفتح همزه وکسر با ابوده و یا مثناة تحتانیه و فتح میم والف وکسر لام وکاف یونانی فلوما بیت نامند ماهیت آن نبا
است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن مختصر یک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مایل بسرخی و بنفشی و بر آن گره ها از هم دور
و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و بشرف دندانه دار مانند اره و پائین برگها سفید کرک و با برگ
کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرائحه در اقسام سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم
آن سیاه و باریک و بیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند از ان کفی مانند صابون بر آید
و از آن گاذران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن بسیار و آنرا صابون القافه نامند و منبت آن جاهای نمناک و
سایه کنار آبها و میان آنهاست و گفته اند که قسمی از عرطینا است و غیر چوبه صابونی است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی
از کلیم شوری است و در آذربایجان کوشت طبیعت آن در اول دوم گرم و در دوم خشک و قریب الاعتدال افعال و خواص آن بیخ آن
ادرار و در بحر و مسهل است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق و بهتر از لاجورد است و دافع جمیع امراض سودادیه و در رفع جذام و قرحه
ردیه بسیار گفته اند و ضماد آن جهت ماهری جهت بترقب الدم و افسار مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برگ بر نرد و نوع
آن رافع قروح الیام دهنده زخمها و مقوی مثانه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن آن جزرایتی است
شجرة الراهب بفتح را مهمله والف وکسر ها و با موحده ماهیت آن در طب قدیم محمد بن زکریا گفته که نباتی است در بلاد دمشق
شبیه بسپر و دو نوع میباشد از دو تخم آن شبیه بتخم سپاهانه و روغنی که از آن میگیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن گفته اند دانهائی که در شاخهای بالای آن میباشد قی قوی و دانهائی شاخهای زیرین مسهل
و دانهای شاخهای وسط آن هم قی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر آن هو دانه است
شجرة المریم بفتح میم و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و میم ماهیت آن نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای
آن در هم و سبک و در یکدیگر چون در آب اندازند دراز و بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند طبیعت آن در سوم
گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن مفتح و دافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت زکام بابونه و نزول آب در
چشم و آثار قروح آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین و مشیمه و طلای آن جهت بواسیر و بهق و سعفه اندمال زخمها و تبرید آن کرم
زدن و مسهل مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا سه درم است شجرة ابراهیم پنجنگشت است بعضی آن را ام غیلان و
بعضی شاهیج و ابن بالیقی نوشته که در فلاحت شجرة ابراهیم را عظیم و طویل و کثیر الشوک و برگ و گل آن زرد خوشبو و آنرا ابرهیم نامند و در
صحراها و زمین های خالی خشک بهم رسیده و گاه گل آنرا در شالج و خوشبویها میسایند فصل ششم در الحاء المهمله شحم گاو
شحم بفتح شین و سکون ها و ضم را و فتحتین و سکون واو و دال مهمله در آخر لغت عربیست و بترکی قر اطاوق و باصفهانی مرغ غار و بمازندرانی
اند ماهیت آن اختلاف است اکثر گفته اند طائری است سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد مایل بسرخی
و اقوال دیگر که دراج و کبک دری نوعی از کنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پا است و مهم است طبیعت آن در
دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مقوی باه و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و
[illegible] با دام و [illegible] حرارت دراقص کرده اکثر و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت است و صلب و گرم
و خشک و در هضم بسبب صلابتی که دارد دیر و در دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است
[illegible] و سکون ها مهمله و میم [illegible] آن عرضی است از اعضاء مفرده که بر

کبر بعضی اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد و برای محافظت آن و آن صلب تر از ثمین و ماده آن و ثمین سرد و رقیق و دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن سرد و برودت است و لهذا گرمی آن سرد و را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد شحم غالب تر از ثمین است و

ماهیت ماهیت بر ثمین و بهترین آن تازه برآورده از حوالی گرده است و جود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آن را پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی بآفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سود نمایند جهت محافظت سببی امراض بلیت و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد طبیعت آن بدانکه شحم حیوان نر گرم تر از حیوان ماده و وحشی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین قریب بماده آن و ابرد و ارطب از شحم است و تازه آن گرم تر و کهنه آن گرم و خشک گفته اند هر چند کهنه تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب حیوانات طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است خشک تر و سبک تر و سریع الانحدار تر و بعلی ایضا دشوار تر الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت است و شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو و بز گرم تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم تر از بز و شحم شیر گرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن نباید نمود و در انتهای اورام صلبه بغایت نافع

افعال و خواص

آن بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قروح امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن و شحم بط تیز سریع الغوص است و بالزوجیت پیه مرغ و بز زیاده جهت قروح امعا و لذع معای مستقیم و لهذا اسکر اوجاع و جالب نوم است و پیه خروس جهت دار الثعلب و پیه مرغ خانگی جهت خشونت زبان و ورم رحم و مها و حواس با برنج پخته شود جهت قروح مثانه و اکتحال به پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بکری انفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم و جرب و پیه کرکس و جوارح طیور و وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد کرده هم از موم و زفت و شحم گاو و شتر یا شحم بچه گاو و یا شحم بز نر و یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اکتحال و زنان و کسانی که گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم نور از برای انفع و بعین و حصا دین نضج اعضای یابسه صلبه جهت زیادی تحلیل آن الشحم و گفته اند که چون از عضوی موی آن را بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید و بدیل ندارد و شحم اوز و شحم و دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ابل را چون بطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم هندی که بهندی پیه و بمازندرانی نیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و ضماد شحم سوسمار و مرغی معده صلابت آن محرور بن یتجین و آبلیموی و امثال آن و در ... ونحو انند آن ... آن در جمیع افعال و در تحلیل و از آن بهتر است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب دوش بفتح میم و فتح را و واو و شده و قاف ماهیت آن صمغی است که از آن سیده و طبقات در آن جمع باشند ابداء سیش ساعت صاف نمایند و بخور کثیر القدر او موافق ناقهین است

شیرین بفتح شین و سکون یا و کسر بار موحده و سکون یا و هناه تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنگی سمند رو بلغت اسلام آباد و جالکام که مضافات بنگاله است کرجن نامند ماهیت آن از عصاره سروست و بیکی آن از آن عربیه و نیز آن شبیه بسیار سرو و از آن که یکی تر و قطران حاصل از آن بهترین است و بعضی آن را از اقسام صنوبر دانسته اند و لکن بسیرو آشنبه و از آن کوچک و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از آن کوچک ... دار و ثمر آن بقدر گردکان و آن را عرعر پیر نامند و گفته اند درخت شجر ... ساله ... دو در

در کتاب فرنگی بتصویر دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و سبزتر از آن بود و شاخهای آن [illegible] برگ با برگهای باریک اندک بلند

طبیعت و شام آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی سیما [illegible]

منفث مده و دیگر ریاح غلیظه و با طلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور نطول آن جهت منع ریختن موی

و رفع حمل و تحلیل اورام و امراض مقعد و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت

نهش افعی [illegible] و [illegible] آن جهت دفع نزف الدم و [illegible] التیام قروح و خوشبوی رایحه بدن و حقنه بطبیخ آن جهت کشتن سایر دیدان

[illegible] و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جنین و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب [illegible] نافع و نطول ثمر آن با شحم ابل و یا [illegible]

آن سرسام [illegible] جهت عدم مضرت مدام موذی نافع و سورت صداع و [illegible] مصلح آن فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن

در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل هند [illegible] قطران آنرا که روغن [illegible] نامند [illegible]

[illegible] خوردن می [illegible] داخل [illegible] **شراب** اسم اصطلاحی [illegible]

است و نیز شراب [illegible] مطبوخ ادویه و یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب [illegible] صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند

آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند **شربیه** بفتح شین [illegible] و سکون یا و [illegible] و فارسی [illegible] نامند **ماهیت**

ماهیت آن اسم هندی [illegible] است هندی [illegible] شبیه بثمر صنوبر [illegible] فارسی کاج نامند و پوست آن صلب [illegible] و [illegible] بهم پیوسته و

[illegible] رسیدن [illegible] جدا [illegible] در جوف آن دانها است و بر سر دانه رطوبتی [illegible] پیوسته [illegible]

[illegible] رطوبتی [illegible] دانه دارد و در زیر آن پرده اندک نازک [illegible] و در جوف آن **تخم** سیاه رنگ اندک طولانی بقدر [illegible] و حب [illegible]

و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و [illegible] قامت بلند میشود و برگ آن از برگ [illegible] اندک کوتاه

تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت

[illegible] **افعال و خواص** آن اندک [illegible] مسده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن [illegible]

و اکثار آن مولد [illegible] سوداوی [illegible] و مورث [illegible] و [illegible] و امثال اینها و تخم آنرا چون [illegible]

[illegible] دفع نمایند [illegible] چشم [illegible] ورم میکند و فرزجه آن [illegible] سیما [illegible]

فصل الشین مع الباء [illegible] بکسر شین و سکون [illegible] دوم و کسر را [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه و

[illegible] **ماهیت** آن اسم [illegible] است که در دیار [illegible] از [illegible] مزه [illegible] **طبیعت** آن

گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] اخراج [illegible] **فصل**

الشین المعجمه مع الطاء المهمله [illegible] بضم شین و فتح طا و سکون یای مثناة تحتانیه [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در کوه های برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن [illegible] و یا اندک [illegible]

طعم [illegible] ان [illegible] و بعضی از آن راست و بعضی [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن

[illegible] حارّه نافع و مدر بول و [illegible] و محلل ریاح معده [illegible] و ضماد آن جهت [illegible] معروف [illegible]

[illegible] است **فصل الشین مع العین المهمله** [illegible] بفتح شین و سکون عین [illegible]

[illegible] آن [illegible] **ماهیت** آن [illegible] اخلاط [illegible]

[illegible]

۳۷۷

وصوف را بفارسی پشم و ببر را گرگ نامند و بر سه قسم اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و وبر هر دو میباشد مانند ببر و بعضی را پشم فقط میباشد
مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را کلیا شد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته آن سخن و بغایت مجفف و بلی لذع و جهت اکال و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح
ذرورا و طلاء با عسل و با کندر و زفت جهت جراحات سر ذرورا بعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت
تسکین جرب و حکه شدید قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آنجهت تحلیل و قلع ثالیل
و بثور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت آن و بدستور غیر محرق آن با عسل جهت
قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و دود آن جهت بیرون [illegible] و ردکننده است بر موضع
خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیداب و توتیای مغسول و با گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن
جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و دخول آنجهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و [illegible] که از تقطیر آن حاصل
میگردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صاحب
شهوت باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات مراد هان مذکور
شد **شعر الجبار** بکسر جیم و فتح بای موحده مشدده و الف و دال مهمله **ماهیت** آن نباتی است شبیه بموی [illegible]
و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یک جا روییده و سر و ته زمین پهن و بی برگ و ساق [illegible]
و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر بسیار و شان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور آن جهت
[illegible] مجرب و تعلیق آن و مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را
الیاف الغول نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است بی ساق و [illegible] در اوراق خشن شبیه [illegible] مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و
پرریشه و در دار المرز [illegible] کرفت نامند و [illegible] بسیار و شان است چنانچه بعضی گمان کرده اند مانیتی گفته که آن را بفارسی
[illegible] نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن
تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود [illegible]
میگردد و چون بر آتش اندازد بوی موی آید و بعضی حضض شعر الغول نامیده اند و در [illegible] بسیار [illegible]
مدینه فارس و در آنجا معروف بموی [illegible] است **طبیعت** آن گرم و خشک با اعتدال **افعال و خواص** آن قریب به بسیاوشان
است و در تقویت [illegible] و انطاکی گفته از خاصیت آن است که بخور آن زایل کننده تب ربع است مجرب و تعلیق آن بر بازو
[illegible]
[illegible] **ماهیت** آن [illegible] است [illegible] تازه است [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قلیل الغذا [illegible]
[illegible] و مسکن غلیان صفرا و خون و [illegible] حارة ساده [illegible]
[illegible] و مسکن [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وسدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معده و رطب و مفرح و تشنجهای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و هنگام تعقال بطن استعمال آن جایز نیست
و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و با شفافه جهت اخراج بلغم لزج و منع تشنج و منع سده
و با عناب و سپستان و انجیر و سیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب است و شیر جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت
اسهال صفراوی و امراض حاره و غرغره بآن جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دمامیل حاره
و تبهای و با با تخم خیارین بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سایر اعضا و بدستور با
قلیل ریوند چینی جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراوی و دموی و سوداوی و اگر آرد آن نباشد
جو مقشر را با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب جهت نقرس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل
خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم گلو و با زاج و تخم کتان و زفت و ابوال اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک
و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع
و ورم چشم و نزلات و با سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره
سوختن و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف دختر نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که سویق آن یعنی آرد بو داده آن که سویق
مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و تسکین عطش و لهیب
و دان آن ثقیل [illegible] و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان
خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرطه و قی صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بعدیل مضر مبرودین و نفاخ
مصلح آن شکر و نبات خوردن و مصلح سویق آن [illegible] نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبخ ماء الشعیر در قراباذین
در حرف المیم مع الالف مذکور شد

فصل الشین مع القاف

شقیقن البری بفتح شین و سکون قاف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب شکام است بترکی الافاخته و بهندی [illegible] نامند ماهیت آن
مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند جنس فاخته است و منقار
بوتیمار نامند و گویند کبوتر بری است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در سند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام
آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مایل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر از دیگری را
کوتاه‌تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بر آن غالب است **افعال و خواص** آن لذیذ و سمین بدن و مجموع آن مسهل
و خون صالح میگرداند و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین
و صورت تخیلی [illegible] مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی [illegible] آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یک روز رها کنند
و در روز دیگر پخته بخورند و همچنین سایر طیور [illegible] بهترین آن که جوان فربه است و زیاده از یکسال آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است

شقیقن البحری بهندی ساکرچ و بفرنگی ستینا که فرین نامند ماهیت آن حیوانی دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال
و شکل و دنباله آن نیشی مانند خار است **افعال و خواص** آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آنرا در زیر جامه
خواب گذارند صورت تخیلی [illegible] و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته آن بر
دو کس باعث تفرقه و بعض [illegible] و بدین سبب آنرا [illegible] نامند و گویند چون در اول [illegible] آنرا فرو برند باعث [illegible]
و درد عظیم صاحب [illegible] شود و [illegible] آن نشود

فصل الشین مع المیم

[illegible]

شقاقل بفتح شین و دو قاف و میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و شقاقل
و شقاقل و شقیل و شقیل نیز و بهندی ستاول مصری و در دو ابی دکاکول و ستاور نیز نامند ماهیت آن بیخی است بیرون
دو الزوجت و اندک شیرینی و بسطبر انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق و گیاه آن بزرگ و برگ گیاهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه
و بسیار رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و طبیعت آن زیر اشجار [illegible] و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار
سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی
ظهر و مسکن معده و کبد و گرده مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل شفا باید و مقوی ارواح و قوی باه و زیاده
کننده منی مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و لوز بیان است شقایق بفتح شین و قاف
و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و بلاطینی بیابی و بزبان اسلم بیعی گلی که رنگ او زود متغیر شود
و بلغت کستیلان الالیس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن شقیق برقیا
و نیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست
میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آنرا بسیار در ضیافات
استعمال می نمود لهذا موصوف بدان نموده اند ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ
و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ و بستانی
آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزارانا مند نیز میشود و الوان و اقسام نیز طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن افیون حاصل از آن اشد از کوزه خشخاش خدری نماید بسیار
قوی التخدیر و مسکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی و آثار و هیئت
و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درهم با سکنجبین جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعة بهم رسیده
باشد بسیار سریع الاثر و تفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و درور آن حابس نزف الدم به هر عضو و در مطبوخات حقنه
مجاری در اوایل جهت تلطیف ماده و تنقیه آن و تفتیح مسام و بیرون ریختن [illegible] نافع و آشامیدن طبیخ برگ و
ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر
جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال
بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و آشامیدن یک درهم تخم آن هر روز با آب
سرد و مداومت بدان جهت رفع مرض صرع مجرب گفته اند و یک درهم از ثمر آن با شراب مورث جنون است شقراق
بفتح شین و کسر نیز آمده و قاف و فتح را مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه
و بشیرازی کاسکینک و باصفهانی سبزقبا و کارندانی کراکر و بعربی آنرا اخیل و بدیمن دانند و بهندی [illegible] نامند
ماهیت آن ماهیتی گفته طایری است بقدر کبوتر و او خاک سبزرنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و محوطه
بسبزی و سرخی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و در ایام ربیع [illegible] و در بعضی مکانهای دیگر
است و دور از آبادانی و مردم میباشد و به سر کوه ها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی برمی آورد و خاصیت آن
بسیار و کثیر الاستفادة میباشد و روز باد بسیار میکند گویا اثر زده اند و [illegible] و بغای گفته اند

طایری معروف است الوان سبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شگاف دیوارها خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بدبو است و اکثر الصوت

و گویند طایریست بقدر کنجشک که یه گویند و کنجشکان را صید کند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل قوی ریاح غلیظه

و سوداویه و بلغمیه و دیرهضم مضر و مورث و صداع مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است

فصل الشین مع الکاف شکاعی بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی

است و یونانی اقرابیقی و نیز اشتارنیقی یعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضا و شوکة عربیه و کشیه الرکب نیز و بلا سیطلنی

اطرکطیاس و بفارسی باد آورد گویند و اصح آن است که غیر باد آورد است بلکه از اصناف است و نیز بفارسی آن را

چرچه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خراست و گویند بهندی سه ادنٹ کٹاره نامند **ماهیت** آن دو نوع می باشد

یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک مایل سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قوی تر و بیشتر شعبه و

مایل بسبزی و زرد و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبر آن

آن بقدر انگشتی و باریک تر از آن و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خار و

گل آن بنفش مایل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی

گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آن است بیخ آن قوی تر **طبیعت** آن گرم و خشک

در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قوت

تجفیف و قبض او بیش زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه

و ورم لهات و مقعده و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصاً صبیان بغایت نافع و بجهت

فالج و عرق النسا و اوجاع ظهر و استسهال بطن و جهت حتلام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سایر بدن مفید برای

آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با فسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده

و مدمل قروح مضر ریه و مصلح آن صمغ عربیست مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم تجربه گفته بدل آن باد آورد و

در سایر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا

خار مهار گویند و دی بنال کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد **شکر تیغال** بفتح شین و کاف و

را و مهمله و کسر تا مثناة فوقانیه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیغال نامند **ماهیت**

آن عبارت از افتیمون است شبیه بشکر که در خار از درخت مانند کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن می میرد و بعضی

را سوراخ کرده بیرون می رود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد

و آن کرم را بشیرازی ... و گویند آن خانه را شکر تیغال نامند و غیر شکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا

شکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و در رطوبت بر آن غالب **افعال و خواص** آن ملین صدر و خشونت

آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش حرارت و جهت سرفه و تلیین بطن و خشکی حلق و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین

مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن نبات است **شکا** بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم

الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مصر سم الفار و بشیرازی مرگ موش و کافی و بهندی سنکهیا نامند و اکسیریان آن نوع

سفید را ... است مقدار ... الوزن ... باشد

زرد رنگ باشد زلوبت بود و از خراسان آورند و گویند دو طبقه است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد
از آن فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین شود طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم
قتاله است و محلل و مفتح التیام دهنده زخمهای بارد شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقات چشم را
زایل کند و طلاء آن با روغنها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم آن در یک روز کشنده
سوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و سیاهی و خشکی بشره و گاه با سهال الدم منجر گردد و تریاق
آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع تا دو حبه ان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است
و چون در خمیر گیرند و یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانها را از موشان پاک
شود و اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی پهلکیا و آن شبیه بشب یمانی است سفید شفاف و در آتش زود گداخته و دوم هلدیا
یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم گودیا و این میگون است و چهارم داریا و آن سرخ است برنگ دانه انار و پنجم
سنگیا و این بسیار سفید میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کمیاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید
دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرزه و فلیق انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند **شکر قند** بفتح
شین و کاف و سکون را مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندی اول نامند
ماهیت آن بیخ نباتی است که مثل بیخ و بیاره بزمین بفرو شد و برگ آن شبیه بخور تایل و اهل هان کوچکتر و گل آن نیز شبیه بگل
و کم رنگتر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از طرف ریشه آن بر آید بالقدر بقل و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در
هزده یا بیست و عدد زیاده و کمتر نیز مکون می باید بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بر آورده نان کمه
کرم مانند شلغم پخته و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ میباشد بعضی آنرا بعد از پختن
نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر ساخته حبوب بزرگ بقدر گردکان ساخته در روغن بریان کرده
گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک بگلاب حل کرده داخل آن
شیره میکنند پس بر آورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی گلگلینا نامند طبیعت آن گرم و تر و بارطوبت فضلیه
غلیظ که بعد از طبخ جوش دادن کم میگردد افعال و خواص آن مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مقوی سینه و مقوی باه است
فصل الشین مع اللام **شلتک** بفتح شین و تشدید لام ماهیت آن ثمر درخت هندی است از اودیه مجهوله است
بعضی گویند که آنرا سفرجل هندی نامند که بل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض
است و ترمس و پوست و بعضی گفته اند مدور و بقدر زردآلو میباشد و بعضی گفته بهبانات زنجبیل است طبیعت آن در سوم
گرم و در اول خشک افعال و خواص آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهت دملات عصب
و الم و عرق النسا و قولنج نافع مقوی معده و مصلح آن عسل و مقدار شربت آن تا یک درم است **شلیم** بفتح شین و
سین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و بعضی شلجم بفارسی شلغم بعین معجمه فارسی است و بیونانی **عقلیلی** و **عقیلی**
و بفارسی برشاد و شلیم نیز و بترکی کم نیز بعضی باریکی ... ماهیت آن معروف است و بری و بستانی
میباشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برگهای آن بعرض انگشت و بیخ آن باریک مانند بیخ اسفاناخ
دیگر و تخم ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید شبیه آن هم از تخم و دیگری را از نبات صحرا می نامند

ویزدیک اباها و یونانی قوتیاس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه برگ بستانی و از آن باریکتر و املس
و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مایل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آنرا برگ شبیه
ترب و کثیر التشریف و از آن املس و بیخ آن مدور و منقر طولانی بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد
بهم میرسد بقدر نارنج بزرگی و تا سیر و از آن در بعضی بلاد و اراضی قویه میشود و نازک و بی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک
ریشه دار و بهترین مستعمل آن بستانی نازک بی ریشه است و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد
در خریف و در اواخر شتا و اوایل ربیع نیز طلیسه در بعضی بلاد بهم میرسد طبیعت بری آن در اواسط دوم گرم و در اول
و بستانی آن در اول دوم و در اواخر اول تر افعال و خواص آن تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و
ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشتهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهای
نازک آنرا قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیر تنها و در احادیث وارد است که امر فرموده
بخوردن شلغم و فرمودند علیکم بالشلغم فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام و الشلغم یذیبه و در حدیث
دیگر است ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلغم و چون ریشهای باریک آنرا سائیده
با عسل بپاشند جهت سیر و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق
عارض از برد و نقرس و حکه مزمنه و بیاض [illegible] و ضماد برگ بیخ و با تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف [illegible]
و مقوی جهت [illegible] مشتهی [illegible] خصوص با خردل آن و با چاشنی دار آن که قوت [illegible] آن زیاده است و مطبوخ آن در حروف
تمیز در [illegible] که [illegible] باشد قلیل النفع و جشا آورنده و محرک باه زیاده از محلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن
در حروف حمیر با [illegible] تحلیل نمیرود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مهیج تر از بیخ آن خصوصاً
که اندکی بریان نموده باشند و مشتهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قویتر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین [illegible]
و نگاهداشتن سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع [illegible] و مقوی آلات تناسل شرباً
و تدهیناً و در سیم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن جالی [illegible] است
طلا [illegible] شلیل بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام [illegible] شلغم نامند و [illegible] نامند [illegible]
[illegible] الو است گویند درخت شفتالو و زرد الو را که با هم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد الو و گرد [illegible]
و از شفتالو لذیذتر و طبیعت تر و افعال آن که در طبیعت و سایر افعال اقرب بدان هر دو است فصل الشین مع المیم
شمع بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیرو [illegible] ماهیت آن معروف است که جرم
خانه زنبور عسل است که عسل را در آن جمع میکند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکند و این اکثر
سفید و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پردهای خانه خود را از آن میسازد
و در آن عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف به [illegible] است و آن چیزی سیاه رنگ است که [illegible]
یعنی خانه خود میمالد و این زبون است طبیعت آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوت آن تا سی سال باقی میماند
افعال و خواص آن محلل و منضج و ملین [illegible] و موافق جراحت [illegible] و جاذب و مرهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده
قیراط از آن [illegible] ریزه ریزه [illegible] یا در روغن [illegible] خصوص [illegible] روغن [illegible]

عمل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد
شیر و در دکاک و لهاة و تصفیه صوت بغایت مفید و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رایحه آن جهت
رفع بدبوئی و اذیت بوی مردار و مقابر و وبا و حقنه گداخته آن با روغن گل سرخ یا زیت عذب بالخاصیه جهت سحج امعا [illegible]
نافع و طلای آن با دهان مناسبه خصوصا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات بدن و تقیح اورام و جهت حکه و
جرب و توسیع دهن زخمها و بر چرک آوردن آنها و رفع اذیت زخم حریر و نیشتر دار و جذب آن بالخاصیه و طلای موم و روغن مغسول
با روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخساره و زایل کننده کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند
چون از موم زرد یا سرخ یا روغن سوسن و یا گل سرخ مرهم نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس مرهم اورام پس گوش
دارد و طلا نمایند به تحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون بتنهائی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته
شدن شیر است در آن و سیر تعقد عصب و اورام محلل آنها و بکمید ریزه ریزه کرده آن با زردچوبه خشک کوبیده در صره بسته و
بروغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند بدیری و اندک اندک سوخته
گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد و مصلح آن نان بمقدار شربت تا نیم درم و بدل آن آرد باقلا است و گویند چون آشیانه مگس
را بسوزانند و بطرقی بمالند و در آب دریا و سایر آبها بگذارند آب شیرین را بخود جذب می کند دستور سفید کردن موم آن است
که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و هم چنین مکرر نمایند پس در دیگ
سرگشاده سفالی نو کرده آب دریای شور بر آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بر آن ریزند
و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در آن تواند داخل شد تر کرده در آن فرو برند
تا موم با بدان بچسپد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگ را در آن فرو برند و مکرر هم چنین عمل کرده است
که [illegible] بگذارند با آب [illegible] و نطرون و از نو دیگ سفالی دیگر تر کرده بر دارند پس آن قرصها را دور دور بر ریسمانی کشیده
روزها در آفتاب بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شبها در مهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع
بریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن ریزند و بدستور
ملح دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آن را گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته [illegible]
بر هم زنند که بزودی دانه گردد پس آن را بپارچه کرباس تنک کرده بریزند و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند و شبها
زیر آسمان در مهتاب گذارند تا سفید گردد

فصل المیم مع الهاء

[illegible]
و دال مهمله دیسقوریدوس و اسمیلیوس نامیده و بهندی [illegible] بفتح سین مهمله [illegible] گویند ماهیت
آن از طیوب [illegible] است مخصوص اهل مصر و بهتر از انجا جای دیگر نمی سازند و گویند دخان [illegible] است و دستور ساختن آن آن است
که جمعی لبان را نیم کوفته [illegible] و در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آن را بگل حکمت بگیرند
و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا دخان بطرف بالا صعود نماید و بچسبد و اگر بجهت زیادتی حرارت دخان بالائی را بعد صعود [illegible]
ببالا [illegible] خوب است و اگر بجای دیگ بالائی کاغذی را به شکل گنبد [illegible] نصب کنند [illegible] اصلاح بخار [illegible] شود
نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی [illegible] آن در سوم گرم و در دوم خشک
افعال و خواص آن مقوی دل و [illegible] و دافع اختلاط [illegible]

و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلاء آن جهت التیام قروح و دفع
آثار و حمول آن جهت لواسیر و تقویت رحم مفید و ضعف و مصدوع محرور و نخشن سینه و تسهیل آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار
قیراط است **فصل الشین مع الواو شواء** بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربیست بفارسی
کباب و بریانی گویند **ماهیت** آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش یا اسطر یا بلبوا اسطر
در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بران زده باشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن استشمام رایحه آن در
حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن مسیل الهام جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار
آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ **شواصرا** لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و راء مهمله و
الف مشک الجن است گویند در بلاد شبانکاره فارس مشک چوپان و در کتابی مشک و شمر **ماهیت** آن رازی گفته
از انواع بلنجاسف است که بلنجاسف نیز نامند و دیسقوریدس گفته بیونانی بلیوسنامنقو آن گیاهی است که هر سال تازه نباته
میروید پیچیده بیاری و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه برگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای
آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا عرب ... ثیاب خود میگذارند منبت آن بیشتر وادیها است و
مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مایل بزردی
شبیه بافشنری ساق و بی گل و ثمر ... و اوراق بسیار تراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و تخم آن سیاه بقدر
مسماری و منبت آن سنگلاخها و کوهستان های عظیم و از تازه آن تا چندماه بوی مشک تازه می آید **طبیعت** آن در
سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج با صحاب
و در حقنه جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل داخل نمایند بنابر آنکه مسهل اخلاط لزجه است **شوحط** بفتح شین
و سکون واو و فتح حاء و سکون طاء مهملتین لغت عربی است **ماهیت** آن مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ
شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه برگ بید و از چوب آن کمانگران کمان میسازند و بعضی گفته
که نوعی از شیح است و بعضی از دو شریان رایکی دانسته اند و گویند آنچه در قله کوه میشود شیحا است آنچه در پائین آن
شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوشه ازان گفته و بعضی گفته نوع نبعیست و در این کتاب
است در این قول اقرب صواب است **طبیعت** آن گرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوت قابضه **افعال و خواص**
آن جهت اسهال مفید و طبیخ و سایه آن ممنوع است **شوکران** بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و
راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است ابن بیطار گفته که کتبی اندلس حفوطه نامند و بیونانی
قونیون و مقوشنون و بابرلیون و طنیقون و مقوسیوات و افرنجی شکله و بفارسی بیخ لغت نامند **ماهیت** آن مینویسد
در این گفته بیخ نباتی است بالاروحت و ساق آن بیگره است شبیه ساق رازیانه و سطبرتر از آن و شبیه اس شاخهای
آن چتردار و برگ آن شبیه برگ رنا و بزرگ تر از آن و ثقیل الرائحه و در بالای آن شبیه و اکلیلی و در آن گل سفید شبیه به
گل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مایل بسفیدی و در گفته برگ آن مانند برگ بیروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر
و تخم آن ... نانخواه و بزرگتر از آن و بی الحصو ... و لعاب دار و بعضی گفته از بیخ نباتی است که آنرا دو سر و دو ورت و دو کرد
نیز نامند و بعضی گفته اند بیخ ... است که آن را دو سر گویند و بهمه و مستعمل آن اشنت کرده

۳۸۵

نفت ازبیخ و ریشه درآمده دو رسم لغتی گویند و صاحب [illegible] گفته اند [illegible] نامند و بعضی گفته اند تخم شانی است که هندی [illegible] نامند
طبیعت آن در چهارم سرد و در سیم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن [illegible] تا نیم درم
قتال القوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزها را ابلق بیند و فواق و برودت باطن و اطراف و [illegible]
دهان از تشنگی [illegible] پس از آن [illegible] سیادرت بقی و اسهال لطیف تا که نقا حاصل گردد پس از آن [illegible]
مانند [illegible] که نوعی از شراب است [illegible] داده [illegible] شیر الاغ [illegible] با فلفل [illegible] سداب با طلا [illegible]
و [illegible] و فلفل با تخم انجره با طلا و یا روغن [illegible] و روغن [illegible] مناسب باقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است و چون [illegible]
آنرا پیش از [illegible] تخم آن خشک [illegible] بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند [illegible] بسیار دارد و [illegible]
است [illegible] آن جهت تسکین اوجاع حاره [illegible] ضماد [illegible] سرپستان [illegible] شیر آن [illegible]
دختران [illegible] بزرگ شدن
آن [illegible] حکیم [illegible]
نوشته که چون [illegible] آنرا [illegible] از هریک [illegible] درم [illegible] و یکصد پنجاه مثقال آب و یکصد پنجاه عدد مویز بزرگ [illegible]
پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارد [illegible] و زیاده از سه عدد [illegible]
کرمس [illegible] بفتح [illegible] واو و سکون [illegible] دال [illegible] در آخر [illegible] اول و دوم نیز آمده
ماهیت آن بغدادی گفته [illegible]
صورت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفته اند طوبت
زیاده [illegible] **افعال و خواص** [illegible] بارد و رطب است
[illegible]
[illegible]
آنرا [illegible] تریاق فاروق است [illegible]
و [illegible]
لغت فارسی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] رطوبات
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۲۷۲ [illegible]

شراب او و ضماد آن یک مثقال تا دو درم آن تا سه درم با سکنجبین جهت سنگ و تولیه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی کهنه و با آب و عسل جهت تنفس
الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تپهای مزمنه و با نطرون جهت عسر البول و سوخته آن جهت بواسیر و جوشانده آن جهت ... که با رب مورد نوشته ... و بسیار ...
آن و با دو سرکه خیسانیده آن یک شب در ... و به دستور سعوط در سرکه خیسانیده آن یک شب و صبح سائیده جهت درد سر بارد مزمن و تنقیه خیشوم و زکام و نزلات ...
بغایت نافع و بعیل و چون هفت عدد دانه آنرا در شیر زنان بخیسانند یک ساعت و بسایند و در بینی آنکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشند قطور نمایند
بغایت نافع و زایل سازد و به سبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط سحوق آن با دهن ابریشم جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و به دستور اکتحال استعمال آن جهت نزول
ابتدای کادکرم کرده آن بر سر جهت زکام و سبار ... جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه آن با سرکه جهت تپهای ... و با چوب ... جهت درد دندان بارد و ضماد آن
در شیر جهت منع و سد ... نزلات مزمنه و رفع درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت تحلیل و رفع خال ... و درد مفاصل و ...
عرق النسا و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و تحلیل و خال مجرب با آرد خطمی ... بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب
... جهت ... بغایت تمام و سائیده آن با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت وضح بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و ...
آن و جهت نقرس و با روغن گلسرخ جهت انواع جرب و ضماد سوخته آن با موم گداخته و روغن سوسن و با حناء ... آن بر سر صاحب قرع که ... گل ...
سفید و مانع ریختن موی آن و روئیدن آن است بشرط مداومت و ضماد اندک بریان کوبیده آن با گلاب جهت زخمهای سودادی ساق با مجرب و با بول
صبیان جهت قروح و ... سر و سایر قروح بارده رطبه و قطور بوداده کوبیده جوشانده آن با روغن زیتون و صاف کرده بقدر سه چهار قطره در
بینی جهت رفع زکام که باعث بسیار باشد مجرب با روغن جهت ... در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و الکثار
شرب شونیز مورث خناق محرورین و سدر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن و ضرر کرده مصلح آن کتیرا مقدار شربتش آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین
تا نیم درم بدل آن ... وزن آن تخم شبت و روغن شونیز و کندر جهت اعاده باه با ... شراب طلا کردن مجرب دانسته و روغن آن که
بقرع معکوس گرفته باشند طلا بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بعید ... و رفع دردهای تازه و سستی اعصاب و سدر آن و به دستور آشامیدن
آن با شرابهای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آنرا چون در عدس اندازند ... آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و ...
عقرب آورد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سایر تدابیر کشندگی خورده است **فصل الشین مع الالف شاهتره** و شاهیه
بفتح شین و سکون الف و فتح ها و تاء مثناة تحتانیه و فتح با و سکون ها ... بعربی ... شیبه الحجور است و آنرا بعضی ... نامند ماهیت آن گیاهی
است ساق و شاخهای آن ... و برگ آن مایل بسفیدی و غبار ناک و گویا ... ریزه کرده اند خوشبو مانند شیبه بوی ... آن بساتین و جاها ...
باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و بعض کرمانی نیز نامند و آنچه آن شبیه بکافور است ...
طبیعت آن در سیم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد منزلی شرباً
و ضماداً آن رافع و ... و ... مواد و رحمی در ابتدا و در انتها محلل آن جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنین شرباً حمولاً و جلوساً
فی ماء طبیخه مؤثر مقدار شربت آن تا یک مثقال سهم است و با شراب یا ماء العسل الطبیخ ضعیاج **شیح** بکسر اول و سکون یای مثناة تحتانیه و حاء حطی بود پارسی
سار ... با شیح ارمنی ... نامند ماهیت آن نباتی است قریب بلند بشبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک ...
شبیه با فسنتین ... ایرانی کمتر و گرمی این از فسنتین زیاده و برگهای آن ریزه و تازک شبیه ببرگ سداب و بعضی مایل بزردی
و بعضی مایل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام می باشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قویتر از صحرائی و آنچه گل آن مایل بزردی است و برگهای آن شبیه
بسداب و نبات آن را شیت ... شیح ارمنی نامند و آنچه مایل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیرگی آن با ...
... و گل آن زرد و تخم ... رومانی قلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح

شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در مصر ترکی تخم لبستاج است که در کشمیر کرنامند و آن تخمی است معروف و در لبستاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل است
غیر سایر اجزا و گیاه آنرا الیسوذاند و گفته اند از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه برگ سرو و دیگری ارمنی
زرد رنگ و شیح الرمثی نیز یکی را شیح الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبیه برگ طرفا و گفته اند گاه یافت میشود
صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا سریعون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز
خشک گفته اند **افعال و خواص** آن منضج سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزیدن عقرب
و رتیلا و سموم بارده و عسر النفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شربا نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درهم و در غیر آن تا دو درهم مضر معده و مصدع
مصلح آن مصطکی و ترشیها بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید آن با دستور طلا جهت [illegible] بلغمی و سایر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه
در سرد و ضماد [illegible] سوخته آن با روغن [illegible] یا زنبق یا [illegible] جهت داء الثعلب و رویانیدن موی ابرو مؤثر و در [illegible] آن جهت [illegible] و روغن آن که
با [illegible] روغن گل [illegible] سازند جهت عسر النفس و رفع لرزتبها و امراض بارده و ورم معده [illegible] و عقرب و رتیلا و اسباب بلغم نافع است

شیح البحری [illegible] نامند **ماهیت** آن حیوانیست بحری [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] نیست بلکه پوست صلبی است [illegible] و آن شبیه [illegible] حرکت میکند و از جهت آنرا [illegible] نامند و آنرا [illegible]
افعال و خواص آن خوردن آن جهت داء الثعلب [illegible] و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن [illegible] نافع است و بخور [illegible]
تبهای بلغمی و کشتن [illegible] مجرب دانسته اند **شیر خشت** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه بفارسی [illegible]
نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد [illegible] به زبان دهات نواح هرات کشمیر و در درختی
دیگر که کبیر و بامند می نشیند و آن درخت [illegible] قامت [illegible] و چوب آن [illegible] زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن [illegible]
[illegible] است جهت آنکه [illegible] آن [illegible] میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از [illegible] آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل [illegible]
شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند [illegible] گفته اند که درخت بلغت اهل آن نواح بمعنی [illegible] است [illegible]
و [illegible] از اول کشیر [illegible] و از اواخر [illegible] شیر خشت گردید و [illegible] شیر خشت نامند یعنی [illegible]
[illegible] شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین تازه است که [illegible] گردد و [illegible]
بسیار شیرین و سرد [illegible] باشد و [illegible] شیرین [illegible] و [illegible]
[illegible] نیست [illegible] از بلاد [illegible] بسیار [illegible] و از قبیل شبنم است و [illegible]
و سنگها [illegible] افتاده و یا [illegible] و یا غیر آن [illegible] سفید [illegible] و آنچه [illegible] و [illegible] است و این
نوع مطلقا [illegible] خراسانی [illegible] گویند [illegible]
و [illegible] آن [illegible] شیر خشت [illegible]
از [illegible] و آنرا [illegible] مردم آنجا [illegible]
[illegible] نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که [illegible] شیر خشت است **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص**
آن [illegible] و [illegible] مسهل صفرا و [illegible] و حرارت و [illegible] معده و [illegible] و [illegible] آن و [illegible]
و حلق و تبهای حاده [illegible] از مواد [illegible] و [illegible] حرارت [illegible] و [illegible] موافق
است و اگر [illegible] باشد با گلاب بهتر است و [illegible] دیگر [illegible] بهترین مسهل است از برای [illegible]

۳۸۷

و مهر در المزاجات فی امراض حاره ساده که درسیم ایام بار شعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده بمقدار پنج سیر مثل او که تا هشت تولہ شیر خشت را حل نموده صاف کرده

روغن بادام بمقدار دو درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنگی یا قصور در اسهال نماید عرق رازیانه و یا قدری بام الشعیر تنکیم کرده بنوشند لغما

مولد ریاح و قراقر در معده و ستر قیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد و مصلح آن روغن بادام و رازیانه بمقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال

آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با

آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر بجهت طراوت گونه موثر است **شیر سیسم** بکسر شین معجمه

و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله و فتح یا مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن بلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر

مانند سرکه خالص ... در سرکه میباشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که در دل سرخ با تخم شلغم سرخی که شبیه بتخم شلغم است و ...

است یا سرکه تند میسازند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال انزا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده در ظرف

هر روز که تا سیم سیر تند با مالش و جوشیدن آن گرد و بسر استعمال نمایند **شیطرج** بکسر شین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح طا مهمله و را ... و

جیم معرب چیتر که بهندی بیت و بهندی چیتر نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی سواک الراعی و خشیبوس فاغوس

و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبدیون بیای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیبدیون بقا بجای با موحده و بربری عصاب و بفارسی ریخ برنده نامند **ماهیت**

آن بطاری گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود قوه و رنگ آن مایل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف

در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در مقاله هشتم از میامر خود آورده و مقرا طیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی

که کشت و کار نشود و میروید و چون تازه میباشد سبز رنگ و برگ آن شبیه برگ ... و بلندی شاخهای آن تا یک ذرع و در زمستان برگ

آن خشک میگردد و بار دیگر ... تا آنکه سرد و هوای زمستان ... بسر رسد از زمان ... شاخهای آن باریک ... گردد و بفصل ربیع آن

برگ ... و ... از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و قوت

سالها از دو سه فرو ده گفته قوت و طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته بهترین آن

فارسی است بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال

باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضه مرغ را در کوبیده آن بگیرد و پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد

نبات آن بلندی یک ذرع تا یک ذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گرهدار و برهر گرهی چند عدد برگ شبیه برگ غنسا ... از آن اندک بلند تر و

از آن ... برگ آن ... مواضع یعنی برگهای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن کوچکتر میروید و دو نوع

میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مایل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب و دیگری سفید مایل بسبزی و بعضی مایل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار

و نبات آن همیشه میباشد خود رو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد و در اواخر برگ بر می آورد **طبیعت** آن در آخر

سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرق و مسقط و مقرح جلد و منفط و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم و مفتح

و دافع ... و ریاح و سموم و سیر ... و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک ساییده

استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت ... و بهق سفید و جرب و قوبا و ... جلد ... آنکه سیاه کننده جلد ... و نافذ و جالی

است و اولا آبله میکند ... ساخته ... ابتدا ... و در ... مفاصل را نیز مفید است و در ... آن

گردانند ... جهت سیر ... و جرب ... که ... ساعت تا نیم ساعت بر آن بگذارند

... آن ... و ... آن ...

موه و زر نباد است **شیلم** بفتح شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیست و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه **ماهیت** آن دانه‌ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی
و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکل و بشیرازی شلماک گویند و بهترین آن فربه است که کهنه و فاسد نباشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن زیاده از گرمی **افعال و خواص** آن مخدر و موجب دوار و سدر و آواز در گوش و نانیکه شیلم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد
آن جاذب سنان و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت وجع ورکین و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوباء و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم
مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با زرنیخ و سرگین کبوتر مفجر و مورم کننده دامیل و جراحات داوالسم و با گندم جهت قوبا و ریشهای ردیه و با گوگرد جهت
بهق ملاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت مسکر و خواب گران آورد و دود آن جهت تقویت رحم مفید و ضماد آن رافع بیشری کردن و در بوجع مقعده نافع است
و روغن آن اکثر از روغن گندم و طلاء آن جهت منع خواب ثقیل آورد و قوباء را نافع است و جهت بیرون آوردن قی و روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز
مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد با سپیدارچه در تیمان باء و میم که حرف اول آنها صاد مهمله است **فصل الصاد مع الالف**
صابون بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات بقراط است ماهیت آن معروفست و دستور ساختن آن آنکه بگیرند قلی
و آهک آب ندیده نیم جزو و سه جزو را نرم سائیده و با یکدیگر در آب آمیزند در حوض و یا ظرفی بزرگ که سوراخ کرده متصل بدان باشد شبیه بحوض یا ظرفی دیگر و ناودان بر دو سر
باشد آن بقدر پالیشه تا دو ساعت آن آب را باقی گذارند و آب از سوراخ بزیر آید و اندکی بجهت تقطیر گردد و آنگاه آن قطرات را جمع نمایند تا صافی آن در آن حوض دوم
و یا ظرفی دیگر آید پس آن را باز پس ریزند و بمیان بقدر آب باز در آن بریزند و یکدیگر بهم زنند و بگذارند تا تنشین گردد و صافی آن را باز در حوض و یا ظرفی بریزند
نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر دو وزن آب اول روغن زیتون بیرون بر آتش گذاشته بجوشانند تا بخوبی
بر سر و تمام شود پس آب های دیگر را همچنین تا آخر آب اول را بجوشانند و قوام آن بانشه آید سرد نماید پس از آتش فرود آورند و بر لوح یا پارچه و یا
حصیری پهن نمایند و اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بیدانجیر یا کنجد و یا پیه و یاد شیر
یا قرطم میکنند و بهترین همه معمول از زیتون است و پیه و بدترین معمول از نبیه است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک
در سوم **افعال و خواص** آن مقطع و معفن و اکال و منقح و جالی با ابراء ام و جالی و خوردن آن بالغ و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و ادرار حیض
ضماد آن با موم روغن آن جهت درد زانو و عرق النسا و مفاصل با زیت و شیافی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا
و باد و شگال کر با موم و با مقل و سفید جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال و با کتیرا و عسل و سیر قرع و بر سر شپش که بمالند و تا هفت روز بگذارند بر سر با گرم نیم شوید
و با زنبق یا مسکه را زائل گرداند و با حلبه ادویه است و با سرگین کبوتر و اشنان جهت گشودن دمل و با مالیدن موی سر و با بول جهت برص
و قبل از رسیدن بشور و در بیابان موی را سیاه گرداند و با الیه جهت حکه و جرب و رفع آثار و جوش و در حمام موی اندازد
و بنزد سر خارد و قوبا و بالجمله زائل گرداند و با موم بزن آن ممکن در حمام به سر جهت حکه و جرب و ریشه شده و چون با موم و ریتن زیتون که بمقدار محرق
که بیخ ماند و همچنین از ان آب دیده در سیم بوده در ریشه شده با باشند در حمام بعد از آن که ریشه را پاک شسته باشند که بهت و چرب و مانند
سالق نمانده باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و چرب را برد و بیاد دهد بار جهت تحلیل اورام و نضج و تحلیل آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب است
و مجرب و شیافات آن مسهل اخلاط خام و رافع قولنج و مخرج کرم و مقعد و احتقان چون اطفال و مزیل شنبه است آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده است
و مجرب احتقام و جانا و در سوختن آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول با نمک با ادویه و خشک کنند پس آن بپاشند مجرب و آب
آن خصوصا آب نیز ابیاری است و آشامیدن آن قیقال تا چهار درم بسوزش حلق و معده و معاری و غراد و اسهال شدید و سیاه باشند که مواضع
باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوات آن بقی و مالیدن روغن با نمک و روغن کبد است و بعد از ان آب گوشتها

[illegible]

جهت بارد و مسمن بادام و شیر و ... آشامیدن بار الخیار با روغن بنفشه و قی نمودن بعد از آن و آشامیدن مرق دجاج با حب السلاطین پخته و بالی نیست با شامیدن کهربا

کافور و بالجمله نیز آشامیدن مخلول اسرع و اقوی حیوانات سمی جاذب مانع انتشار آنست و مقوی دفع گرداند صاصافراس بفتح صاد اولی و الف و فتح صاد دوم و سکون

الف و فتح را و الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه جدیده است که اولاد فرنگ ... از بلاد ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است

بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر و ...

سایر اوصاف و با حدت و برگ آن مدور و مشرف سه شرفه و چون خشک شود خوشبو گردد زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه ...

در رنگ و ... مایل بزردی و در صلابت و رخاوت معتدل ... ماهیت آن ... سعتداد و حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن

است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن افعال و خواص آن ملطف

و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج مواد غلیظه و مقوی عضوهای رئیسه ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزیه

بسبب عطریت رایحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه چون ... داد را و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و قی و خفقان

و ... و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و درد گرده و مفاصل و ... حادث از ماده بلغم و ... و ... و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری

بول و منی و زایل کننده عسر البول حادث از سنگ گرده و مثانه و از غرایب آثار آنست که طلاق طبیعت می نماید و اسهال نیز باوجود ... که دارد

قابض ... جهت امراض ... تمامی ... را چون ... و ... ربع و نایبه و دایره ... انکه گفته اند که ... قطعه از قشر آن ... و فرو بردن

آب آن در ایام و بالسیار نافع و مانع مراجعت و تقویت ... است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات

صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع و لیکن مناسب محرور المزاج و ... یابس المزاج نیست مگر ... و ضرورت ... طبیب حاذق و

نامیرا ... انکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است ... آن ... طبیب حاذق چون استعمال نماید بملاحظه مزاج و سن

و ... و مرض و غیره نموده با ادویه ... استعمال خواهد کرد ... آنکه ... در علاج ... با ادویه بارده استعمال

نموده باذن الله تعالی زایل ... گشته و ... حاصل شده جهت آنکه ... ادویه که ...

... ادویه بیشتر از قوت ... با ادویه مناسبه هر علت

و طریق استعمال آن بوجه کثیره است ... با قشر آن ... طبیب ... وقت ...

... در کمید و پنجاه درم آب ... ملفا ... آن بیرون ... کلی ...

... تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم ... آب ... صاف نمایند و ...

... آن ... صد درم آب ... بمانند و صاف نموده بجای آب ...

... هوا و غیر آن ...

... با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند صاصلی بفتح صاد و الف و کسر صاد ثانی و لام و یا آخر حروف و صوصلا و شاصلی نیز

... آن ... است ... تازه ... و ... کوچک ... آن ... نرم و نازک ... و ...

... و ... آن ... آن ... آن ... و تخم آن شبیه ... و ... مقام ...

... می باشد بجای ... آن شبیه ... مرحوم ... علوی خان قدس سره ... شاید ...

... زیرا که شبیه ... است ... افعال و خواص آن ... جهت درد فواد ...

در ... معده نافع و تخم آن ... فواد ... صاهرلو ما ...

[illegible]

[illegible]

صاد والف وفتح میم و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانی است و اهل اندلس شلشول و بدیار مصر گیاه عقرب و بعضی عربان آنرا عقربانه نامند بجهت آنکه رنگ آن با عقرب است و بعضی لاجوردیه بجهت آنکه رنگ عصاره گل آن لاجوردی است و گویند اسم گیاهی است که بهندی آنرا ... گویند **ماهیت** آن نباتی است و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید و شاخهای آن پر شعبه و برگ آن شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و بعضی مانند دنباله عقرب و منبت آن زمینهای ... و صغیر آنرا برگ کوچکتر ... و در ساق آن شعرها ... و منبت آن کنار نهرها و جاها که آب در آن ... و بطرف گردد ... ساق و تخم آن ... و بیخ آنرا ... بعضی نوشته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست است **افعال و خواص** آن مسهل ... بلغم و مره سوداء ... و تریاق سم عقرب ... و آشامیدن ... از شاخ آن ... با عسل ... بجهت اسهال ... صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب ... و آشامیدن ده درم از تخم آن ... و گفته اند ... عدد از تخم آن ... جهت رفع تاثیل ... و ضماد برگ آن با ... جهت تحلیل اورام ... و ضماد آن ... جهت تاثیل ... و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب ... آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله ... در حرف اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد صماه اسم عربی ... است ... **فصل الصاد مع الباء الموحدة** ... بکسر صاد و سکون باء ... و آنرا ... نامند ... **ماهیت** آن ... و بعضی ...

[illegible] ... **ماهیت** آن ... و بعضی گفته اند ... و در بعضی ... و از بیخ آن برگهای ... و زیاده ... برگ ... و از ... برگ آن ... و از طرف بالای آن و سر آن باریک ... و اطراف برگ آن ... کوتاه ... و ... و نر و ماده میباشد علامت نر آن آنست که ... و ... و گفته اند ... یکی عربی ... و دوم ... و سوم ... و بعضی ... زرد و ... ریزه ریزه میشود و بهترین آن ... و ... گرم ... داخل ... و سوم ... بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ... و الف ... است و آنرا ... فارسی ... و سیاه ... و ... سیاه ... [illegible]

[illegible]

تا جهت سال آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستقل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا تحلیل معده بجسید و قوی سائل نمایند و جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین

و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعف هوا و ماساریقا و جگر و ثقل مقعد و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب باشد و عروق ایشان ضیق باشد

و در هواهای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و بخصوص هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته اثر فاسد نماید و مصلح آن شونیز

با اقاقیا و صمغ عربی و بخال ابهل ... و فرق میان تحیه و طعم و صلابت است که اهل خبرت بشناسند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم خشک و

بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح می باشد ... و بعضی آن دلالت بر ترکیب القوی بودن اندارد و این اقوی است افعال و خواص آن مفتح سدد

و کبد بتقطیع آن و محلل ریاح و حشا و مسهل قوی سیر خلط مهیا ... منجذب در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر و غیر آن ... از اقاصی بدن منقی معده

از ابو ساخ و مسهل و مخرج سوداء و بلغم غلیظ و مائی و صفراوی و زایل کننده سیرقان ... و مسهل و منقی معده و کبد ... مقوی

قوت باصره و سایر حواس و دافع البخولیا و صداع ... و اکثر امراض دماغی حادثه ... معده را با تمام ... و دوم ... لذع ...

و ... قایمه و مدمل قروح ... الانثی ... خباثت مواد آنها است و اگر ... آمدن عرق ...

علامات آن ... ترتیب ... روز اول ... روز دوم ... روز سوم ... کذارند ... تحلیل معده ...

سائیده و آشامیدن یکمثقال ... آن با آب ... اسهال معده نماید ... و صفرا نماید ...

... صبح و شام ... اسهالات ... و قاسد گرداند طعام

در معده ... و ... جهت مفاصل ... با آب سرد جهت نفث الدم

... و عرق النسا ... معده و ... کرده و

... حادث ... کردن ... شهوت طعام ... از حرارت صفراوی ... در معده و یاد و سینه

... از معده ... و اگر ... بخورانند ...

دارد با اعتبار ... قدیم ... سه روز ... مقدار یکمثقال ... سه روز ...

... بعضی ... مقدار ... یکمثقال ... نیم درهم آن ... اخلاط فاسده

و اکثار آن مورث اسهال الدم ... و جراحات ... و قدری ... گفته اند

... وزن آن زعفران ... معده و کبد ... و مقعد است و مورث سحج

... در معده ... و ... و ... نقل ... سرطان ... و ...

... اسهال ... دارد ... سه روز در معده ... باعث ... و مصلح آن ... عنبرالخروع

زیرا که استعمال آن ... ضرورت ... با ... و ... اکتحال آن مقوی

باصره و ... و ... قروح ... و ... قاطع دم ... آن ... جهت قروح

چشم ... و ... آن ... رطوبات آن ... و ...

... جهت ... نزلات بارده ... رطوبات آن ... جهت قروح ... اطفال ... جهت ...

... با آب برگ ... جهت قروح ... و گوش ... با روغن کدو ... جهت ... و شراب جهت سیاه کردن موی سر ...

... با عسل جهت ... دران مرده ... نزلات و صداع و تحلیل اورام

بارده ... جهت ... اعضا و ... زبان

خون ولثه و اورام دهان و تقرح و قروح متعفنه الانزال خصوصا که برالت وندا کرده باشند و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمره و بثور و با شراب حلو
جهت داحسهای لوا اسیر و برآمدگی و ادخشکی دامنهای آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده و با آب گندنا جهت اسقاط و انه لوا اسیر اما باید که بعد اسقاط
اسر بار با روغن گل سائیده بر آنموضع بمالند و مطبوخ آن با آب گندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه لوا اسیر و امراض مقعده با تکرار عمل منظر
و طلای آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه بر بدن موقی حافظ جسد از شان از تعفن و رسیدن هوام و پاشیدن و ضماد مجلول آن در مسح
صورت که از طبخ بر آورده باشند بر عضو جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن با سرکه جهت احتراز سعفه و داء الثعلب و بخور آن
و گرفتن دخان آن بانبوبه و یا قمعی جهت ربو با دراومت بر آن بهتر دوائیست و تحقیق آنجهت لوا اسیر نافع و ذرور آن جهت تجفیف زخمها و التیام
دهنده آنها و جهت قروح خبیثه و قرح و عضای عصبانی نهایت مفید و با استخوان لوسیده بالسویه جهت رفع اکله و لوا اسیر و قروح خبیثه
مجرب و زنان اهل هند را دستوریست که چون شکم اطفال شیرخواره قبض میشود و از آن وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول بگلر الیده گرم
کرده بر زیر ناف اشان الصاق کنند و بالطرف جسب موضع کبد را بجهت مضرت آن بران را گذاشته میچسبانند اسهال آورد و درد وجع از آن زائل میگرداند
و گویند که چون قطعه از برگ را اشق نموده بر آن زرد چوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کشر ان که خارک نامند گرم کرده بندند
تحلیل برد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفه مسهله آن زائل میگردد و یا ناقص اما نفع آن
از برای معده و تقویت بیشتر از غیر مغسول و تحقیق برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه مشتمله بر جزو اعظم
ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است ذات الصبر و ضماد و طلا و قرص و مطبوخ و معجون که اقوی آن در قرابادین مذکور شد صبیتی عصارة بنا تکی
است که از آن قرصها سازند جهت رفع اورام و لقابت نافع است فصل الصاد مع الحاء المهملة صحناة بفتح صاد و سکون حا
و فتح نون و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند ماهیت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن گرم و خشک افعال
و خواص آن تجفیف رطوبات معده و قاطع بلغم و جالی آن و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسد معده و با ضعف آن باشد و جهت قالع دام امراض
بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداویان مصلح آن خربزه مخرق خون و مولد خلط رد و سوداوی امراض حاده تر از آن
و سوزش تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت تحلیل و سکنجبین و با سرکه و ترشیها استعمال نمود لست
فصل الصاد مع الدال المهملة صدف بعربی صاد و دال و بفارسی و هندی سیپ و بترکی بلینه نامند ماهیت آن گویند یا حلزون
دریائی است و شاید حلزون ام عیلین باشد و صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب بهم شبیه با استخوان و در رنگ باشد و شکاف بنا بهیر
حیز و عظم باشد از اصدف و آنچه با شکال مختلفه باشد از اجزا حلزون نامند و حلزون در حروف الحاء مذکور شد و مراد از مطلق الصدف مروارید است
و بیان صدف مروارید در لولو انشاءالله تعالی خواهد شد در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد طبیعت آن بعضی
گرم است و بعضی سرد و لطیف بعضی گرم و لطیف میگردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن افعال و خواص آن ملطف و جالی و سهال
و لفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکال و حکاک دندان و شرناگ و ... و ... و لعوق صدف سفید سائیده
پوست داخلی آن و بعضی جهت رعاف اکحال آنجهت قرحه چشم و سلاق و سفید آب با وی و ضماد صدف زرد معروف جهت آنکه اسباب محرق و مخلوط با تقطیر ان بر اعضای
بالغ رویدن سفید آب با سرکه چون بیشتر و ترکیب ولوا اسیر گذارند زائل سازد و ذریره ... صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تحقیق
لثه سسست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و گفته اند که اگر البسیار سائیده با سمن باشند بر پوست اطلاء آنجهت استسقا نافع
اما باید که از بدن جدا ننمایند و گذارند که خود بخود بریزد و نیز آن مریض قبل القوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با آب گرم
و یا روغن گرم و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و ... بثره و جوش با سرکه بیاشامند و بر ناکوفه ... زائل سازد

والیدین سوخته نرم سوده آن براوجاع بارده رطوبیه مسکن و زایل کننده است جالینوس گفته که صدف سنبله محرق آن چاهینه را قرح و دردها را نافع و بخور آن جهت ابوالسیر
و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان بظاهر و خوردن آن زایل کننده سایر ریاح و سردیها از بدن و ضماد آن نیز بر ناف و بر قطن مقوی
باه و آشامیدن امراق لحوم صداف صغار مسهل بطن و جاذب قرو یعنی بخشش را چون طبخ نمایند در روغن و تدهین بدان نمایند محافظت میکند موی را
از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زایل سازد **صدف ابو اسیر** معروف بخف العزلب است و در ساحل دریای قلزم و حجاز بسیار
است و شبیه بحلزون مگر آنکه با طبقات و بدبو و نفش اکل سیاه و در سواحل قلزم معروف بر کیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت ابواسیر
و ثالیل و زحیر نافع **صدف الفرفیر** که فرفور نیز نامند نوعی صدفی است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق
رحم و اکتحال محرق آن بغایت جالی است **فصل الصاد مع الراء المهملة** **صریمة الجدی** بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناة
و فتح میم و تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاء در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند **ماهیت** آن نباتی است شاخهای آن نزدیک بیک ذرع
کمی سفید بر مثال درخت و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب و با لزوجت و اندک حرافت منبت
آن جبال و مواضع خشن **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند **افعال و خواص**
آن آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و مثال آن
بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و بوئیدن گل آن مقوی
دماغ و غشی و خبر کباده و تیج اثر انتفعی نوشته اند **صرد** بضم صاد و فتح راء و دال مهمله جمع آن صردان آمده **ماهیت** آن مرغیست کوچک بقدر یک سیر
کرا در فرنگ اور کاک نیز نامند و بعربی سوام و کنیت آن ابو کثیر و آن دو طایر است ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را پرستو گویند از گنجشک بزرگ
است و دیده شود و دیگر بر شاخ درخت و کلسی را دست بران نیست و بسیار شریر است گر بنده و دشمن گوشت است و از گنجشک است برطایر
که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر بر می آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طایر بسیار نزد آن جمع شدند هر یک که خواهد حمله نماید و منقار خود که تیز
است گرفته از میان قفا دو نیم کرده میخورد و همیشه کار آن اینست و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از
حضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که آنحضرت بدست بن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول طایریست که در روز عاشوره روزه
نگاه داشته و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است **صرصر**
بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر را ساکنه مهملتین و بفتح صاد نیز آمده لغت عربیست جمع آن صراصر و لیسریانی دانشیرا و بفارسی چهره ریسک
و اهل اندلس حقاله و بفارسی جیرد اشک و عربان مراد ابیلی و با صفهانی زنجره و در شکابن جیکب و بهندی جهینگر نامند **ماهیت** آن حیوانی
معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بصدای طولانی متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سایر حصات کرده آن با فلفل جهت
قولنج اطبا اعلام آن مادر اینست نافع که از تجربه دیده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت
با سکنجبین یا جلاب یا عسل و یا سکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور رزیت مطبوخ آن در آن خصوصا مطبوخ در اطراف
جهت تسکین درد گوش و گویند چون هفت عدد یا سه عدد آنرا در پاتوبه نی کرده و سر آن بند کرده در بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین
باشد صاحب آن از خواب نباید **فصل الصاد مع العین المهملة** **صعتر** بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و
بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا بصاد نوشته اند تا ملتبس بشعیر نشود و بشین معجمه و سین معجمه نیز آمده و برومی
لوموسیر و بیونانی ... ساتر

ماهیت آن برگ گیاهی است و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی طولانی
ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزبیت و بعضی شوار نیز نامند
و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند و خوشبو و گل همه کبود بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست و در از برگ آن بهتر از مدور برگ است طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح
و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مسهل و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و دافع صعود و ابخره بدماغ و دافع حشای بلغمی و مسکن وجع
دندان و ورک حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و باقوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک
عرق آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و
قولنج ریحی و ثقلی و بلغمی و مغص و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و با سقمونیا با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تهیه اخلاط
است برای دفع مسهل آسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول و با سکنجبین جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین
جهت رفع مضرت جبن و با بادروج و ترب جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات شربا و ضمادا و با روغن زیتون جهت انواع مغص و
آشامیدن سرکه که صعتر در آن جوشانیده و با سکنجبین مطبوخ از آن هرگاه سر شبانه جهت سپرز مجرب با شیر تازه جهت تسمین بدن و با خیار زه جهت
گرفتگی عضل معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و ربیلا گرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سایر سوام و مضمضه آن جهت درد دندان و
تقویت بصر و سعوط آن با شیر آن شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبویی و سرعت انحدار و زیادتی لذت
و لطافت آنها است مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله پاچه و گوشت گوساله و مانند آنها و محلل ریاح و رفع نفخ آنها و با جمیع البقول مضره عصبی خواه گرم
باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سرد رم آن با عسل جهت گزیدن عقرب و سایر سوام و مضمضه
آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آن با عصور آن جهت رفع بیاض و شبکوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول
رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل تنها و اورام صلبه و عرق النسا و وجع
ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک
و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و فرش آن طارد هوام جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ آن ناشتا
با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوشیده باشد تا به ربع رسد جهت تنقیه جوارح خصوصا بالخاصیه موثر و گل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعیف تر
از افتیمون و قوی تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره گل تازه آن
محلل ورم عضل و طرف زبان و لهاة و قلاع دهان در آخر علت و مربای آن با شکر و با عسل و بدستور گلقند دو مثقال آن در رفع سموم
و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب بمقدار یک مثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت بر آن نمایند منع صعود ابخره بدماغ
و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن گل آن به تنهائی با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض
بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخاء و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصا قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن
در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در دهان نگاه دارند
رافع ضرر ماکولات و حسین سپاه مبرود و صعتر مضر ریه مصلح آن سرکه بمقدار شربت آن تا یک مثقال است فصل الصاد والهاء
صهرج (؟) ... لغت بفتح صاد و سکون ها و فتح راء مهمله و الف و ضم جیم معجمه و سکون واو و نون ماهیت آن اسم
... قریب بکشتی ... رنگ مایل بسبزی و سرخی ... آن با ... و دوم آن اندک ... و ...

قطعها سفید دو در سوم سر باشیر طاهر میگردد و برلب جوی و حوض نشسته مقیم میباشد دوم خود را دایم حرکت میدهد بر پشت سنگ ریزه و ریزه ها

خشت سفید بر دو بعربی الوبیلیم و بفارسی دم جنبانک و بشیرازی مرغک شفا و بهندی ممولا گویند نیز نامند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گوشت

آن تلخ با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن خوردن گوشت خام و بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه

و عسر البول بسیار نافع و در قوت **فصل الصاد مع اللام صل** اسم تیری از مار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن

آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم صمغ** بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی

قومیون و بسریانی قاموز و برومی دیفوات و بفارسی آرد و بشیرازی از دو و بهندی گوند نامند **ماهیت** آن رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار تراوش

میکند و منجمد و خشک میگردد و هر نباتی در طبی ذکر آن مذکور شد و میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند

حاصل میگردد و بهترین آن زرد مایل بسفیدی صاف و شفاف براق است که چون در آب اندازند در زمانی بماند و منتفخ نگردد و تمام انگداخته شود و چیزی

از آن نماند و گداخته آن صاف و چسپیده باشد و چون قطعه از آن را در دهان گذارند بدندان و کام بچسپد و منتفخ نشود بلکه گداخته گردد **طبیعت**

آن در گرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته **افعال و خواص** آن مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع

ریختن مواد بسینه و رافع حدت و نکایت ادویه حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه و سینه و تصفیه صوت

و منع نفث الدم و نزول به سینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گداخته اندک اندک بمکند و فرو برند و یا در حبوب یا در ادویه

مناسبه داخل کرده از دو مثقال تا سه مثقال جهت اسهال و سحج معا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا است سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال

مزاورست آن بریان کرده یکدو مثقال که سوده با یک وقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدری و ریه و سایر اعضای

داخلی و اوای رحم و بواسیر مجرب است و بدستور با شیر تازه دوشیده و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد

و سلاق و جرب بالغایت مفید و در سهل ... آن کثیرا گویند و گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است **صمغ البلاط** بفتح با موحده و لام و الف

و طاء مهمله لغت عربی است و آنرا الزاق الحجر و الزاق الرخام و بیونانی لسو فلامعنی غرای الحجر نامند **ماهیت** آن ... بعضی گویند ...

که از حجر رخام و حجر ... آورند ... صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین ...

و انزروت و صمغ عربی از هر یک یک جزو و از سحج مرجان کہربا ... و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار ...

میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر چند ... کهنه گردد بهتر میشود و بغدادی گفته که آن تراشه بلاط مضاف ... الجلود است

که بسیار با هم میمالند ... صاحب تحفه نوشته که تراشه بلاط ... الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ

آن کرده بر دیوار خانها میمالیده اند ... فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان محکم میکرده اند **افعال و خواص** آن در زور انجهت

... موی ... چراحات تازه ... قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده در قطع ... بسیار مؤثر دانسته اند

صمغ الداميثا بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف **ماهیت** آن صمغی است تلخ مایل بسرخی و صافی

در غایت حدت ... گفته که از بلاد فارس خیزد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و محلل ... و در ... و سایر افعال

قایم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه باشد آن بهتر ... آن ... از صمغ ... که از ... گندم مثل ... و ... افعال آن

بتمامه است و مذکور شد **فصل الصاد مع النون صندل** بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب ... بسین مهمله

فارسی است ... لغت ... است و بیونانی ... و برومی ... و بهندی چندن نامند **ماهیت** آن چوب درختیست عظیم ... درخت

... و ... آن در ... مانند ... برگ آن ... برگ ...

و نازک است و سه نوع می‌باشد یکی سفید بی‌بالی رنگ اکثر صندل ابیض و مقاصیری خیدان دوم زرد رنگ اکثر صندل اصفر و مقاصیری ملاکیر و سوم سرخ تیره و آنرا
صندل احمر و مقاصیری رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل و کهن و فرنگ است و بهترین آن سفید و زرد آن است که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب
املس باشد و از سرخ آن انچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سی باقی می‌ماند **طبیعت** آن سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن
در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد
و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تنها یا مفردا و یا ملتهب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و صندیت حافظ
ذهن و دل و معده و جگر تخصیص در محرور المزاج و به دستور طلا و ذرور طلائی آن با گلاب قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و تنها یا با تیمور
آن با زردی با سفید تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سایر اعضاء و تنها یا با ادویه بارده مناسبه جهت خفقان
و وجع معده حار و رفع بد بوئی نوره و عروق و با آب برگ عنب الثعلب یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال آنها جهت نقرس حار
و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن
بسبب تکثیف مسام و میل معده باطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم و لطیف و لعاب اسفرزه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و شراب مقدار
شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی شبه گفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ در افعال
مذکوره از تفریح و غیر آن شریک سفید است و طلای آن بهتر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تب دعا
و با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اشربه و غیر آن صندل سرخ است و در
مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جز و حاری نیز است که تفوذ می‌نماید اجزا آن را در ماده‌ها از خارج بداخل لهذا
اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفیدی نیست اقوی است از سرخ و در اجل و صاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام از اطبا
که استعمال می‌کنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و سرد و رایم در اسهال مخاطی با هم و سه صد از تخم و انزروت بیاشامند
جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود و مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند استعمال
در جوارش و حب صندل و خمیره و سفوف داخل شربت و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد **صمغ الرویه** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح
را و واو و یاء موحده و رای مهمله و ها **ماهیت** آن نباتی گفته اند و صمغی است که در مغارهای بلاد یمن می‌باشد و بحجاز می‌آورند در اصل حقیقت آن اختلاف
است بعضی بول الابل مذکور شده و بعضی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بچکد می‌آورند شبیه بصمغ و برنگ مرو و در که از او اقراص ساخته
می‌فروشند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول حیوانی است قریب بخنثی که آنرا دیرنا نامند چون در آن معتاد
بول کند و جامد و منجمد و خشک گردد آنرا اخذ می‌نمایند و نزد سیار حرم نوشته اند و ظن غالب آنست که ابریح و انکی باشد که بهندی سلاجیت نامند و
گویند ابوال سوسمار جبلی است که در مغارات و سنگها منجمد می‌گردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قاطع
اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه و جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و شمول آن قاطع حمل و بول است
صندیت گرداند و طلای آن با عسل بالطول بکثرت مقرح بدن و مصلح آن روغن گل ... صاد و زاء ... و فتح یاء موحده و رای مهمله الف و ...
ازه نیز ... و بیونانی ... آن دو صنف می‌باشد یکی ... یکی بستانی و آن
درخت بزرگ است ... و برگ آن شبیه ... و خلال ... سبز تیره رنگ ... آن ... دل حیوان ... دل گوسفند ...
و از آن ... شبیه ... و ... نیست ... و ... نیز ... سبزی ... ندارد و ...
درخت ... الفارسی ... و ... که ... تا ... و ... سوم ... سرد ... و ... این نیز

ماکول نیست و از مطلق آن مراد همین است و درخت این شبیه بدرخت اهل و بسیار بلند می‌شود و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل می‌سوزانند و قطران انگلیزی نیز بعمل می‌آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شیرین است و ثمر آن نیز دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه و ثمر آن نیست و در شیروان و قصبه آذربیجان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیره بهم می‌رسد و دوم صغیر و آنرا اسنوبر نامند و ثمر آنرا اقضم قریش و عامه اهل شیراز آنرا افتق نامند اما مترکیه معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق چلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بهمین دبی مغز و ثمر چلغوزه مغزدار و مغز آن اندک باریک فتیله شکل بقدر دانه خرما و کوچکی و در غلاف اندک صلب که بدست شکسته می‌گردد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد از گرم شدن منشق گشته آواز می‌کرده و انهای چلغوزه از میان شاخهای آن جسته برمی‌آیند و نیز نوعی دیگر از صنوبر می‌شود و درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر آنرا توش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف منشعب خوش منظر و زنان اهل صفاهان ایران در وقت خالستن نم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا می‌نهند خوشنما می‌گردد و در شیرین تاره بدان سند و درخت صنوبر را خزان نمی‌باشد و حکیم میر محمد مومن نوشته که ثمر آنرا انجر لیمغز و قطران او زبون تر از قطران شیرین است و ماده آن کوچک و بزرگ می‌باشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر آن مائل و سفید دلی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از است و در سمنان کثیر الوجود و در ایتیخ منتج نیست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنگی و مغز دانهای آن مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آن و در عراق چلغوزه مغز میوه را گویند که از بحرین می‌آورند و ظاهرا انبه باشد چه درصفات مثل انبه است و درخت آن بقدر زردآلو و برگ آن همیشه سبز دائم و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بانجی مغز دانه آن دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر کبیر پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آن است درست است و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز میوه را میگویند که از بحرین می‌آورند و ظاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن چنین است و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهرا صاصفراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است و صاصفراس بدو صاد مهمله در آخر این بیان است و در یمن با دو صاد مع الالف و بصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم تر و خشک تر از مغز آن **افعال و خواص** آن ناشامیدن برگ و پوست آن جهت درد جگر و جراحت ستنر و قطع سیلان خون جراحات تازه و کمیتال از لحاء و برگ آن با ماء العسل جهت تحلیل کبد و ورم و ضماد آن و خشک آن با آب سرد جهت سعفه و در زدان بدل مو انتفع قریب مسیده و با آب گرم سوخته و خصوصا لحاء و نوع ذکر آن که اقوی است در این امر و طلا مخلوط لحاء و برگ آن با مرداسنگ و دخان کندر جهت التیام قروح و طلاء جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع و طلا بر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل با طبیخ آن جهت رفع اعیا و کلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با کندر و عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و گداختن تاقب و تاکل آن و مصمغ و صمغ آن دبیر و سلاق و جرب ناقع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مولدات تذکره نامه مناسب چوب چینی در علت آتشک و مثال آن و تست و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آنرا در دهان نگهدارند و پوست بیخ آن قابض مجفف و در استعمال آن جهت اسهال و بیخ مفید و در دوراء جهت سوختگی آتش و آنکه ورفع الم آن رسید و سقط ناقع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی است **افعال و خواص** آن مبهی و مشتهی طعام و مقوی ... و با عسل و نقیم سرد و کاسر ریاح موذیه معاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و ادماع و ... بارده و امراض بلغمی و ... ودرد گرده و مثانه ... از حراقت مره صفرا و المرق ...

و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب است و جهت امراض سوداوی و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تصفیه کرده و سرفه کهنه صنوبر صغار
با دوشاب عنب و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره لقلقة الجمل جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان
ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا کرده صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آنرا بنوشند جهت سعال مزمن و قیح و ریح و مداومت خوردن
حب الصنوبر کبار جهت استحکام عضلهای مسترخیه و سختی گوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند نافع نزلات و سرفه و با تخم قاطع اسهال رطوبی و ضماد
و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مضر مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصاره آن تا سه درم و از طبیخ آن تا یک اوقیه و حب الصنوبر
بطئ الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه قابضه است مانند انار ترش و به و موافق مبرودین و در ایشان محتاج
بمصلح نیست و در امراض باه با کنجد و عسل بهتر که مقوی است و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک بار است تحمل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت
باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب الغار و حب الصنوبر صغار سهل الهضم است بسبب قوت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه
قوی تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای معا مصلح آن [illegible] با روغن کنجد ضیانیدن آنست یکروز و کرم سبزی که در
درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده ها نیز و در تمام بدن
سوزش و حرارت بهم میرسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است **فصل الصاد مع الواو** **صوف**
بضم صاد و سکون واو و بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجموع آن در آخر دوم گرم و
خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست **افعال و خواص** آن سرخ آن جهت شری مجرب و کماد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه
و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب یا روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامهای پشمین
مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلب کننده جلد است و [illegible] جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است
جهت قروح و لحم زاید نافع **صوف البحر** بفتح بای موحده و سکون حاء و راء مهملتین **ماهیت** آن چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگ
سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مایل بباریکی و از اندرون شکافته و شبیه به پشم و اندرون آن مایل بزردی و سختی و در جوف آن
حیوانی میباشد و از راه شکاف آن صوفی بر می آید **افعال و خواص** آن جهت قطع اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو [illegible]

باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل الضاد مع الالف ضان

بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند و ماده آنرا میش نامند و عرب آنها اسم مطلق گوسفند است **ماهیت** آن معروف و از جمله
حیوانات اکول اللحم است و لذیذتر از حیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می آید و وحشت [illegible]
یک حیوانیست لحم آن [illegible] از حیوانات ضعیفه النفس و الادراک بخلاف حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک [illegible] و الم بسیار [illegible]
[illegible] ببدن خود [illegible] ذابح [illegible] لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و [illegible] حیوانات [illegible] می باشند و بهترین آن یکساله
و دوساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد اخلاط فاسده و گوشت گردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سایر
اعضای آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص** آن سریع الهضم کثیر الغذا و در اندرون نیکو و مسمن و موافق
ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت و
نسیان و خوردن گوشت اشکمهای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا مقتصر بر آن باشد بغایت مقوی [illegible]
[illegible] و لاغری بدن و [illegible] بعد از ذبح که هنوز سرد نشده [illegible] جهت سرفه و درد سینه [illegible]
بسیار مفید و گوشت [illegible] که گرم ذبح کرده [illegible]

گردد تبدیل نمایند بزودی که درد را زایل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گرما گرم آن را بر اعضا ایذا ان پیچند و ضماد گوشت سوخته آن جهت
لسع حیات و عقارب و جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلاء آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک و جالی
آثار و اکتحال آن جهت بیاض تنها و یا با عسل و طلاء آن جهت اقسام قوبا و غسل سر با آن جهت حزاز و ابریه خصوصا با عسل و خون آن گرما گرم جهت
دیرینه و سعفه و آبله اعضائی سوخته در ساعت طلا کردن و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقاء و التیام زخمها و با موم و روغن گل
گداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت ثآلیل و لحم زاید که توته نامند و سوختگی آتش و داء الحیه مجرب و ضماد در گلاب خیسانیده آن جهت انفجار خراج
و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته فرج آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء و معمول محرق آن حابس اسهال
و در ایام وبا و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جایز نیست و غلیظ تر و کثیر الفضول و بطیء الهضم تر از لحم معز است
و مصلح آن کامه ملطف و رافع ثقل آن دهن که اراده تبرید بدان کند در آبها طبخ نمایند و یا با قراقروط و یا کشک یا سماق و یا آبها بخورد **فصل الصاد**
مع الباء الموحده * **ضب** بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی گوه نامند و شاید گوه غیر آن باشد **ماهیت**
آن حیوانی است کوچکتر از گربه و مابین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه به تمر درخت سرو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
و مابین ورل و حردون است در حدت کیفیت **افعال و خواص** آن گوشت آن مقوی باه و جایز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت
آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب نموده با کامخ
و سعتر کامخ و بقول اردها دیگر تناول نمایند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب و دران و طلاء آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی
باشند و ایضا اگر ضعیف [illegible] مشتق کرده آن حیاه سپیکان و ضماد سموم جانوران سمی و طلاء پوست سوخته آن مورث بی حسی عضو [illegible] اگر قطع کنند [illegible]
آن مقام نگردد **ضبع** بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله [illegible] و سکون را [illegible] و فتح جیم و الف لغت عربی است
و [illegible] و جهار نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسیمو و بسریانی [illegible] و بفارسی کفتار و بهندی جرکه و بجو و [illegible] نامند **ماهیت** آن
حیوانیست بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار [illegible] لنگی میکند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن
زیاده است لهذا میلنگد و گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست است خصوصا ماده آن گویند بسبب [illegible] مینماید تا [illegible]
و حیوانات دیگر ایذا رساند و چون برگردد اعارج شود و آن را استقامت باعرج و [illegible] آن را العرجا نموده اند و آن حالتی مانند ارتعاش شود و نیز [illegible]
یکسال نر آن [illegible] القوت و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت نری سفاد مینماید و در [illegible]
[illegible] کثیر [illegible] و حریص [illegible] میباشد و بسیار [illegible] اگر شخصی در دست بگیرد از آن [illegible] و نیز از خواص آنست که اگر
[illegible] در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب مهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن آید [illegible] باشد [illegible]
از بالا اندازد و کفتار را بدرد و در [illegible] بسیار [illegible] میباشد و شب [illegible] و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابوحنیفه و نزد [illegible]
مکروه و نزد شافعی حلال **طبیعت** آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک **افعال و خواص** آن آب مرق آن [illegible]
در آن [illegible] و پایها در [illegible] بزرگ [illegible] باشد [illegible] و روغنهای مناسب نیز در آن
باشد و سر آن را [illegible] در ظرفی بزرگ [illegible] اندازد در آن نشیند [illegible] در آن نشیند اما باید که بقدر گرم باشد که
[illegible] جهت [illegible] و وجع مفاصل و [illegible] عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه [illegible]
و در غذا [illegible] مذکور شده بدستور [illegible] آن که در آب [illegible] مناسب [illegible] جهت امراض مذکوره مفید و خوردن [illegible]
آن جهت رفع [illegible] سوداویه و [illegible] رنگ رخسار [illegible] خوردن خون آن [illegible]

خون از منع حیوان و خوردن شیاف آن ... از چرک گوش آن مورث جنون و زهره آن ... اطلا کنند و مقصر ... آن ... و التواء آن
بینائی جهت حدت بصر و جلای چشم داده و بیاض آن و طلای آن ... ازکندن موی زاید ... مانع رویدن آن و با مومیای آن روغن زیتون
که در ظرف مس ... روز بگذارند پس طلا نمایند بر بیاض عین و نزول آب و در آن همراه دو ده و زنگار ... و مجرب و همچنین این روغن کهنه شود بهتر
است و جگر سوخته سائیده آن در سرمه کشیدن جهت روشنائی چشم و زهره آن نزد ... ظلمت چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با به شیر جهت جلای
و ازاله کلف و آب خوردن در پوست آن دفع ترس ... گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند ... بیمایند نافع ... آنها
و ... و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و دافع نقرس ... غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست آن ... و حوالی آن بازیت جهت ... و
... آن بر مقعده و حوالی آن راحت ... و ... مقعده ... و ازاده آن ... ابنه است و بستن آن
صنیع ماده ... نافع ... و طلا ... آن بازیت الانفاق جهت نقرس ... آن ... آن دندان آن با خود مانع فریاد ...
... آن ... ... آن ... بالکم جهت درد ... نافع و فصل الضاد مع الجیم ضجاج بفتح اول و جیم والف و جیم
آن صنیع درختی است ... شبیه ... مایل ... و براق که از جبال عمان می آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن ضماد آن جهت بردن گوشت زاید جراحات والتیام آنها ... جهت ... بارده ... نافع و ... جامه و کتان ... از
... و ... سفید ... و ... آن ... که ... مانند ... و قسمی از خود بدان ...
فصل الضاد مع الراء المهمله ضرو بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو ... لغت عربیست و یونانی ... و ...
... و ... فارسی ... و ... کبیر گفته که بفارسی ... و نیز گفته اند که درخت ... و صمغ آن را
بفارسی ... و بهندی لبان گویند و جوهری گفته ... صمغ ... ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت بلوط و ... و
برگ مایل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند ... و دانه آن بزرگتر از آن و چون ... آن ... و ... آن جبال ...
و بلاد هند و غیرها ست ... آن در ابتدا ... مانند ... باشد و ... بزرگ ... و ... سیاه ...
گردد و ... که درخت آنرا ... صمغ آنرا ... لبان جاوی ... و ... بیوی ... و بهترین آن ...
سفید مایل بسرخی و چون ... خوشبو ... و ... ذکر شد طبیعت شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک ...
آن زیاده از ... گرم در دوم و خشک در اول افعال و خواص آن ... قوی ... و جهت ... رطوبات ...
دفع ... و ... و آب مطبوخ آن که صاف کرده ... آورند جهت ... و ... و دردها و قلاع ... و ...
آن جهت درد دندان ... آن و ازاله ... و ... آن و چون با روغن ... در گوش ... جهت درد گوش ... آن ...
و ... آن ... تازه آن ... و برگ آن ... آن ...
... جهت ... درد ... و چون برگ ... تازه ... و ... گرده ...
... درد آن زایل گردد ... و ... روغن ... آن ... بلغم ... و جهت ...
... و طلای ... آن روغن ... سوخته آن قاطع ... الدم جراحات ...
... گفته ... و ... آن ... در ...
ضجیل ... بکسر ضاد و ... و سکون یا ... و ... که ... آن برگ ... است ...
و ... مایل ... آن ... و ... طبیعت آن گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... آن ...

نفع آن جهت درد مفاصل و طلای آن و بدستور نشستن بدان بدان در حمام جهت جرب و حکه تجربه دانسته اند و بخور آن جهت زکام و نیام
جراحات سریع الاثر و گویند چون سنتولان بخورد هرگز فربه نشود و جناب اقدس الهی فرموده ان هیهم مضر باید فلا تتعالیٰ ایشان طعاما الا من ضریع
و بیان آن در تفاسیر مذکور است ضرع بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند ماهیت آن معروف است و انفع
اقسام آن قلیل اللحم است که در آن شیر کمتر بوده باشد از برای خوردن بهتر آن و بهترین آن فربه شیر احیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو پخته و شیرین
تر آن عکس آن طبیعت آن سرد و خشک بلذت شبیه تا جوهر خود و با رطوبت بیا افعال و خواص آن چون نیکو هضم باید صالح الغذا و اگر
هضم نیابد مولد خلط خام بلغمی است و دیر هضم و مصلح آن ا فاویه مصطلگی و خولنجان و بریان نمودن آن است و در
سرد و برین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کننده شیر ایشان و جهت دفع خمار کسیکه در شراب و یا خلط ماده صفرا و ...
موجود شود فصل الضاد مع الغین المعجمه ضغابیس بضم ضاد و سکون غین و ضم با و نون تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس جمع
اول و دوم و الف کسر با و سکون تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربیست و بفارسی نامند ماهیت آن قثای کوچک
سبز و نارسیده است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون انچه از آن بر روی زمین ظاهر است سبز و انچه از آن زیر زمین است سفید و شیرین
افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زمین سفید و شیرین است محرک باه است و اکول و کاسر حدت صفرا است و جهت نیکوئی طعم
آن نمک داخل میکنند و میخورند فصل الضاد مع الفاء ضفدع بفتح ضاد و سکون فا و دال مهملتین بفارسی غوک و بشیرازی
بکسر و بهندی مینڈک نامند ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زمین های نمناک و آبهای ایستاده و جویهای بسیار بهم رسد
بری و بحری و نهری میباشند و اطلاق آن مراد نهری است بری آن را سموم قتال است طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک
و اول آن است که خالی از حرارت قریبه نیست افعال و خواص نهری آن مسموم است او قلیل خون فاسد باشد و مضغه مطبوخ نهری آن جهت درد دندان
و ضماد آن جهت گزیدن جاذب پیکان و خار و ضماد آن و سموم گزندگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها و ضماد و سوخته آن
و با زفت ترجهت داء الثعلب و طلای آن قالع دندان است بی الم و دهن و روغن آن سوزانیدن آتش و دافع محرق آن قاطع نزف الدم و ضماد نقوع
آن مانع رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی و همچنین که طلا کنند آنرا مانع بر آمدن موی گشته اند و طلی نکارد و گفته اند چون زبان ضفدع را بر سینه
کسی که الماس خورده باشد بلیم کنند پارهای الماس بدان چسبیده بر آید و چون اطراف و پای آن را اندکی با پیه گرده بر مهر انچه روغن آنرا جمع کنند جهت
بو اسیر دهان مجرب دانسته اند و نوعی از ضفدع که در بلادهای سنجاب بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با هموزن آن دانه بلیله بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب
مجربست و مضغه مطبوخ آن جهت ورم اسنان و گفته اند چون آنرا به ضفدع نوعی کشته یکی را در آفتاب یکی را در سایه خشک نمایند انچه در آفتاب خشک شده
گرم است و انچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع را جای سبز و یا زرد و یا سیاهی از هر صنف که باشد و یا مسخ بحری را بخورد و او را در ورمی و قذف ...
لیری بدن او سیاه گردد و بسیار است که مبتلا گردد و قی و ورم حشا در و دل بهم رساند سپس هر دو گاه زهر خوردن رزد و سیاه آنقوم ....
حشای حاصل شود و تنگی بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب نمک و آب ...
بسیار نفع حاصل گردد و بحمام رفتن و نوشانیدن سکنجبین و سفید با جات با دارچینی و دوای الکرکم و دوا المسک شاهیدن شراب ریحانی ....
آن سیاه گردد و باستقاء و بدستور مذکور سودا فاسق نگردد فصل الضاد مع المیم ضمران بفتح ضاد و کسر میم و فتح را مهمله و الف و نون ...
اقسام ... و ضمران نیز نامند و ماهیت آن قالا ... اکثری آن را شاهسپرم شیرازی دانسته اند و بعضی ...
چون ... گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبوی و ... دار الریحان ...
... است ... از ... بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی است طبیعت آن گرم و خشک ... در دوم ... افعال

و حقنه آن کثیر النفع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سنگینی گوش و پوشیدن آن بگلاب بر آن پاشیده باشند [illegible]

بحور المزاج است باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله است فصل الطاء مع الالف طالیسفر

بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند پوست

است که از بلاد هند آورند [illegible] و بعضی [illegible] مایل بسیاهی شود و [illegible]

است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه بوی [illegible] و با عفوصت و تیزی و [illegible] که بهندی طالیس پتر نامند

و آن برگ درختی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد [illegible] طبیعت آن [illegible] القوی با جوهر [illegible] غالب اعتدال در گرمی و سردی مایل

بحرارت و خشکی [illegible] بعضی گرم و خشک در دوم [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات

[illegible] و ضماد آن [illegible] جهت درد دندان و نگاهداشتن آن در دهان جهت قلاع و سفیدی آن و ضماد آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] بدل آن چهار دانگ وزن آن [illegible] وزن آن [illegible] و گویند بدل آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] طالیقون بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون

لغت یونانی است و عربی صفر و بفارسی مس است و رومی عبارت از آنست جهت آنکه در معدن [illegible] مس صناعت [illegible] ماهیت

آن مصنوع و غیر مصنوع می باشد غیر مصنوع آن مسی است زرد [illegible] مصنوع مرکب از مس و [illegible] توتیا [illegible]

[illegible] و بخلاف سائر اقسام مس [illegible] آن مسی است که [illegible] در بول گاو و [illegible] باشند [illegible] و چون قندی صاف [illegible]

آن کنند آن را نحاس صینی نامند و گویند [illegible] از جواهر سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و [illegible] و روح توتیا که [illegible]

[illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت [illegible] و چون [illegible] ظرفی از آن سازند و [illegible]

[illegible] و چون [illegible] از آن سازند [illegible] از آن خلاص [illegible] و چون گرم کرده در آب اندازند [illegible] و چون [illegible] سازند

[illegible] طالیقون [illegible] بفتح طاء و الف [illegible] بهندی [illegible]

ماهیت آن طائریست [illegible] بالوان مختلفه و براق [illegible] و چیزی چون [illegible] و آواز آن شبیه [illegible]

بزرگتر از ماده آن [illegible] ماده آن کوچکتر [illegible] طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک [illegible]

[illegible] آن نهایت [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] مقوی باه [illegible] و در قولنج [illegible] و در مفاصل [illegible]

آن [illegible] مقوی باه [illegible] آن با آب [illegible] جهت قولنج و در [illegible] آن با [illegible]

[illegible] کبد [illegible] با قوت [illegible] بسیار و جهت [illegible] آن [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] جهت [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] آن مقوی [illegible] و گویند چون [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن بسیار گرم [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] بیاویزند [illegible]

[illegible] آن [illegible]

فصل الطاء مع الباء الموحده طباشیر بفتح طاء و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بگره‌های نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی قویتر و از بانس کلان باریک‌تر و نازکتر و گره‌های آن دور دور بتفاوت دو دست میشود و در طرف رنگپور و نواحی سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد واقع اند بسیار بهم میرسد و در ین ملک کاغذ باد آتشین بانس بسیار ساختن و رابتهٔ آن سخت قوی و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته دقی آن نخود بخود شگافته و یا مردم شگافته برآورده باشند شبیه بعقده گره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت‌تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنسلوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شگافته شدن و یا خود بخود منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبهٔ دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آن در نیستان آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در آن می‌افتد و نیها سوخته و شگافته طباشیر را برآورده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای خفته در خاکستر افتاده میباشد و بعد سرد شدن آنها طباشیر خوب آنرا چیده برمی‌آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند این بعد آن است در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده گرفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بد رنگیت و صدقی نیست و تدلیس آنرا بگره استخوان سوخته و یا گل سوخته مینمایند و فرق باعدم و سیاهی رنگ و ثقل آنست طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم کمتر و مرکب القوی و داشته با قوت قابضه افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده مزمنه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال نشر با و در ورا بتنهائی و یا با اندک برگ گل سرخ و نبات سفید و در آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت دفع تورم و کربه و التهاب مفید و مضر بالتعدیل آن روغن بنفشه جهت تقویت باصره مضر بالقضیب مداومت آن مضر باه و مصلح آن مفسدالگی و گل و گویند مضر ریه مصلح آن صبر با عناب و یا عسل و مصلح آن در صبرود و بدل تعدیل آن انیسون مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه برداده و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی و نصف آن تخم خیار و چهار خمس آن بذر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات حبیب سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافته طباق بضم طاء و فتح باء موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بعینا قوتیر او نباسی و بسرقم بیابا نامند ماهیت آن نباتیست که در اندلس قبل از آنکه خاف یافت شد و بجای خاف استعمال آن میشود و در جبال هم بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و نازکتر و زغب دار و چسپنده و گل و سهوکت و کثیف الرائحه و تلخی و تیزی و این را طباق منتن و نیز برغیث نیز نامند جهت آنکه ارای افتراش برگ آن برغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یک شبر و برگ آن ریزه و شکل و گل آن مانند برزدی مدور و بی بو و با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم برگفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا دو قیراط افعال و خواص آن گل و صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سده و ازالهٔ تشنج حادث از صدمه و ادرار طمث و تقویت جماع و دفع سموم خصوص سم عقرب با شراب و ضماد آن طبیخ و عصاره گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه بی رفق و جهت یرقان و ضیق النفس و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بستن بر جاورس و در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آنرا در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض قشعریره حمیات دوری نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صدمه و جراحات و نشر سوام و یاسمین که جهت سرخ طبخ و ما زیت جهت کزاز و خیزران و حکه و اوجاع برگ آن خصوصا ضماد آن ...

گردانیدن سوام و انبه و قتل کیک و دیگر [illegible] بدان و حصول عصاره آن مسقط جنین و در ساعت و مسهل اسهال که [illegible]

آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی که بدبست [illegible] و ثقیل الرائحه و بدبو تر از [illegible] و ضعیف الفعل تر از [illegible]

قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الطاء مع الحاء المهمله** **طحال** بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربیست و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند

بکسر تاء مثناة فوقانیه و لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه ماهیت آن [illegible] که عضویست نرم اسفنجی کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب [illegible]

او [illegible] و آلت [illegible] برای جذب [illegible] از آن بعد دفع فضول از معده [illegible] آن [illegible] برای [illegible]

شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبه چنانچه تفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از [illegible]

[illegible] که [illegible] طحال ندارد [illegible] مانند آنکه [illegible] که شتر زهره ندارد و آن [illegible] و اعلام [illegible]

بهترین آن حیوان [illegible] جهت آنکه [illegible] آن [illegible] از حیوان [illegible] و شیخ الرئیس گفته بهترین [illegible] طحال [illegible]

بهترین [illegible] طبیعت آن بارد یابس **افعال و خواص آن** [illegible] و در [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن خالص [illegible] از عروق [illegible] و بالای آن [illegible] طحال [illegible]

[illegible] در بدن هر حیوانی [illegible] طحال [illegible] و در بدن بعض حیوانات [illegible]

[illegible] شده [illegible] طحال [illegible]

[illegible] زنده بود **طحلب** بضم طا و سکون حا و ضم لام و بای موحده [illegible] لغت عربیست [illegible]

[illegible] و بفارسی [illegible] و بهندی [illegible]

[illegible] جهت آنکه [illegible] آن [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] طحال [illegible]

[illegible] آن [illegible]

آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] طحال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل الطاء مع الخاء المعجمه** [illegible]

[illegible] بفتح طا و سکون خا [illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل الطاء مع الراء المهمله** [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible]

و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دافع [illegible] آن و جهت [illegible] مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل [illegible]
[illegible] و ضمادا و چون با شیر بز تازه دوشیده بطبخ دهند و بیاشامند جهت [illegible] و بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع و مضر [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] قدر شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن [illegible] محرق [illegible]
آن و بقولی [illegible] صمغ عربی است [illegible] طرثوث بفتح طا و راء و الف و ثاء مثلثه [illegible] نون [illegible]
نامند ماهیت آن غافقی گفته نبات آن دو نوع می باشد یکی برگ آن شبیه برگ [illegible] و [illegible] مشقق [illegible] شبیه برگ کلم [illegible]
[illegible] سفید [illegible] ساق آن [illegible] بالای آن [illegible] زرد و مانند گل [illegible] گل گاسنی و بیخ آن سفید [illegible]
بسیار [illegible] دوم نیز شبیه بدان و سبزی مائل [illegible] و ساق آن از آن کوتاه‌تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده [illegible] موضع [illegible]
آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص [illegible] اول [illegible] استعمال [illegible] قوی الفعل [illegible] نبات آن [illegible]
[illegible] طرثوث بفتح طا و راء و الف [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] ابن بیطار [illegible] این نبات را رازی ذکر [illegible] و قوی نامیده و گفته بعضی [illegible]
[illegible] قوی نامند و نبات آن شبیه نباتی است و برگ آن [illegible] شاخ آن [illegible] و بر طرف آن ثمری [illegible]
[illegible] گندم [illegible] و صاحب فلاحت گفته که نباتی است کوتاه [illegible]
[illegible] می باشد و گاهی برگ [illegible] سر شاخ آن ثمری شبیه [illegible] و در میان آن [illegible]
آن را [illegible] و خوشبو [illegible] بیخ آن شیرین [illegible] افعال و خواص آن استعمال آن جهت منع [illegible]
آن [illegible] بوی دهان است طراغیون بفتح طا و را و الف [illegible] بسکون یا [illegible] و نون و بعضی آن را [illegible]
نامند ماهیت آن نباتی است کوچک [illegible] بقدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن و برگ و شاخهای آن [illegible] گندم شبیه [illegible]
اطراف آن نیز [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
و [illegible] رطوبت [illegible] مردم [illegible] عند الحاجت استعمال نمایند طراغیون بفتح طا [illegible]
[illegible] یونانی است [illegible] برگ آن [illegible]
آن [illegible] برگ و ساق آن مانند [illegible] صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد
و دوم کوچکتر از آن و در سواحل [illegible] بهم میرسد [illegible] برگ [illegible] شاخهای آن [illegible] سرخ بسیار [illegible] هر دو [illegible] طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] با شراب [illegible] ضماد آن [illegible]
[illegible] طرخون بضم طا
و [illegible] خا [illegible] بسکون واو و نون معرب ترخان فارسی است و بسریانی [illegible] و برومی [illegible]
ماهیت آن نباتی است معروف [illegible] ایران [illegible] مانند سبزیهای دیگر [illegible]
[illegible] می باشد و نبات آن هم از تخم [illegible] میرسد و [illegible] آن حرارت و قبض [illegible]
[illegible] است [illegible] آن [illegible] و در زبان [illegible] بعضی مردم [illegible]
[illegible] طعم آن [illegible] برگ [illegible] هندی که [illegible] بدان [illegible]
[illegible] تخم [illegible]

بکار برند طرخون میگردد و بیرا که درمیان شرب کرده شده بکار برند طرخون میبرد و بهترین آن بستانی تر و تازه آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک

مخصوص بری آن و بستانی آن را در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره افعال و خواص آن محلل ریاح و غلاظ لزجه مفتح سدد و مقوی معده

و مشهی مجفف و ناشف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و منقی ذائقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن

در دهان نگاه دارند و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازه آنرا با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه منع و صداع محلل و

نافع و مقدار شربتش آن ... بعد از مضغ آن لذیذ نمایند مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و خشخاش سپید مصلح آن فصل و

... مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است **طرفا** بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو بربری مورتیا سیبر ... عربا

و بیونانی اریقا یوسنا و بعضی گفته بیونانی موریقی نامند ماهیت آن چهار صنف میباشد یکی درختی عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را عرب اثل و تمر آنرا

عذبه و بهندی ... و درخت آنرا اسال نامند و دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بر لیت و بی ثمر و سوم کوچک و برگهائی آن کم و گل آن

مائل بسبزی و در چوبهای آن و نخل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازو ... و خوشبو و بهندی این را ... مائین گویند و چهارم ثمر آن

مانند گل و هم میرسد و بقدر حب ... ماش و سرخ مائل بسبزی و صباغان ... را بان رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس میباشد و گفته اند

میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانی ... و ثمر آن ... نامند و در حرف الالف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچک آن ... است

و آن مخصوص باین اسم است شکوفه این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث الشکل و کمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبها روید طبیعت

آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند **افعال و خواص** آن قابض و باندک قوت تخفیفی و رادع و محلل و طبیخ آن با شراب

جهت جذام حادث از ورم و سموم سبز و سده آن و باسیر و جهت یرقان حادث از صفرا و ... و حبس بعضی از ادرار و جهت تنقیه سده و ورم

... جگر و ... روزی و ... آن را بنوشند مجرب و ... آن جهت تقویت لثه و دندان و ... آن جهت حبس اسهال

و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و ... عصاره برگ یا طبیخ لحا و یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال ...

... صماد کرده ... مالیده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت رفع

... که ... نافع و ضماد برگ کوبیده ... آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل ... طحال ... با شیر ...

... و صبر ... جهت ... و ذرور ... آن جهت قروح رطبه و زخم آبله ... و دهان و بخور ... و برگ آن جهت زکام

و اخراج زلوی در حلق مانده خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه ... و گرفتن بخور برگ آن ... کشنده ... و ... و ...

آن با قوت جالیه ... آن جهت ... و ذرور آن جهت قروح رطبه ... آن جهت ... الدم ...

و ... لثه ... و باد ... شیلا و ... آب و ادام در ... آن جهت طحال ... بدل آن اثل ... **طرخ**

بفتح طا و کسر را و سکون یا ... دهان ... آنرا ... نیز نامند ماهیت آن نوعی از ماهی ... سیر و اندک زیاده بر آن ...

سیر و بهترین سفید رنگ آنرا بفارسی ... ماهی نامند و در ... ازنا ... آذربایجان و دریای فارس و بحرین و بعضی ... بسیار ...

و غیره هم میرسد فلس دارد و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آنرا ... و با طراف ... میبرند طبیعت **تازه آن**

گرم و خشک در اول و نمکسود آن در آخر دوم **افعال و خواص** آن مشهی و ... و مقطع بلغم ... و

سودای غلیظ و جهت ... و ... نافع و ... و ... دم ... و بعضی ...

و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا ... بریان نموده باشند ... تام ... و ... و ... و تازه

آن بهتر از نمکسود آنست **طرخون** بفتح طا و سکون را و فتح خا ... و سکون ... دال ... و سین ...

ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که نبتی کثیر الاغصان است شبیه بعصا و کیا دریوس و برگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود و در بلاد قلیقیه کثیر الوجود است

افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است طرقولس بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت

آن قطعهای لطیفه نافع است جهت جبا ذه طحال و گفته اند خشک است طرفلیون بکسر طا و را و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم

یونانی است یعنی ذو ثلثه اوراق و در ماهیت آن خلاف است بقول اکثر که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات حقیقته لبخلب بعربی مراد از جوا

است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخهای آن باریک سیاه شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش

و بوی آن شبیه بعنبر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مائل به پهنی و با زغب مستقل برگ و تخم آن تمت طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص

آن مفتح سده جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ آن سه مثقال تنها یا با آب سرد جهت ذات الجنب و صرع و

خوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ و بیخ و عصاره آن را بر نهش

هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد و بدستور طبیخ تمامی آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم بریزند درد و وجع کند و بگزد و بخور دادن آنرا

سه برگ در سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیة نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل

مقدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کثیرا است طرقیولیون بفتح طا و کسر را و سکون یا و میم و قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یا مثناة

تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است یعنی ذو ثلثه قیدا ماهیت آن نباتیست ... برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن قویتر

و گل آن در ... و ... و در ... و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل ... ... اینجا

... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و جگر ... و جهت ...

نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال ... و ادرار بول و مقدار شربت آن دو درم مضر ... مصلح آن کثیرا است بدل آن ...

گفته از ادویه سمیه است و ... آنرا در ... داخل کنند و با ... ذکر کرده فصل الطا مع الفا طفیشل بفتح طا و کسر

فا و سکون ... یا مثناة تحتانیه و لام ... عدسی ... ماهیت آن عدسی است که در سرکه پخته ... از اغذیه ... است

افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی ... و ... مرکبه ... صفرا و ... و قاطع ... و ...

... و ... و ... مصلح آن ... فصل الطا مع اللام طلح بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در

ماهیت آن ... گفته اند ... ام غیلان ... طلح ... و در ... الواو

... فارسی ... ماهیت آن ... درخت

... از ... و ... باریک ... آن

علاوه آن ... گردد ... آن ... ظاهر گردد ... آید

و ... آن ... و ... و ... آن ... در آنها ...

... آن ... و ... آنرا در ... بوده ...

... آن ... و ... و ... از ... آنرا ... است و ... اکثر ...

... الطا مع اللام ... و بهترین ... از ... و ... و ... آن

... آن ... و ... طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال

و خواص آن مقوی معده ... و ... و ... جهت ... و ... اسهال ... حاره ...

و نزف الدم نافع و در تبرید مجهم والتهاب آن مولد قوبیه و عسر البول و فند دسینه و تصلیب آن ... و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی
و تسهیل ... و تسکین آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه لهذا الباه ... محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است طلا بکسر طا و فتح لام و الف
ممدوده ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود و آنرا میفختج نامند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب
انگوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مائل بسیاهی گردد و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران آنرا
میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدانند و بعضی مثلث را طبیعت و افعال و خواص آن نیز قریب بخمر مثلث است و ذکر یافت و بیاید ان شاء
الله تعالی طلق بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب از تلک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی ... خشیا
و کوکبا انه جا نیز گویند و او بیونانی ... و فلون و ... و بعضی کوکب الارض و ... قوطینه و بفارسی ابرک و بهندی ... بهرک نامند ماهیت
جسمی معدنی است متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی ... و آن سرد و ... صنف یمانی و اندلسی و هندی و بهترین
یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که بخوشی ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشند و مائل بسیاهی نباشد
و بعد از آن در خوبی هندیست و آن در سفیدی و نازکی کمتر از یمانی است و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک گرد و رنگ آن با
کدورت و نیز گفته اند دو صنف میباشد یکی صفایحی ورق ورق میگردد و دوم مانند سنگ جص و معدن آن جزیره قبرس است و در هند معدن آن بعضی
جاها است مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب بری می باشد مستعمل از آن مغلوب و محلول آنست و چون بتنهائی احراق
نیابد لا بد باید بانوشادر و ... احراق نمایند و دستور طریق حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد طبیعت آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و ...
سرد و در دوم خشک و نیز گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت اسهال ... و نزف الدم همه عضوها و چشم و ... یا بتنهائی حابس
و ... سنگ گرده و مثانه و تسهیل جهت سرفه گرم و ... آن با ... جهت نفث الدم سینه و چشم و ... آن جهت ...
و عضوهای ... و اورام حاره پستان و خلف اذن و ... و سایر عضوهای ... و رفع آثار سیاهی جلد ... آشامیدن آن
... با عطر و ... آن ... و ... آن ...
... مانند غبار سائیده ... با آب ... و با ... و آب ... مانند آن ... ورق نقره ... و چون ...
... اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد ... و چون ...
... طلا کنند مانع ... سوختن ... و احراق ... و ...
قرابادین ذکر یافت فصل الطا مع الیاء المثناة التحتانیه طیر ... بفتح ... و سکون یا و فتح را ... و الف و فتح نون ... ماهیت آن
نباتیست مانند ... و ... آن ... مانند ...
... و رطوبت آن ... و ... آن ... طبیعت آن گرم و خشک ... افعال و خواص آن
... ظاهر نشده و ... فالج ... و ... آن ... بفتح ... و سکون یا و نون ...
و بهندی ... ماهیت آن ... آن ... از آن ...
... مانند ... که ... باشد ...
... سرد و خشک ... و ...
... گرم خشک ... افعال و خواص آن جمیع اقسام آن ...
... و ... آن ... آن ...

و قرا سیح و سموم هوام و تحقیق بدان جهت تسیح مها و طلای آن جهت حس اعمی و قلب کلف با سرکه و در ... جهت تحلیل ورم حار و چون
خاک صحرا با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و صلاح فساد آنها نماید و چون با آب
تلخ و شوره ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین برآید و خاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه
و با سرکه جهت گزیدگی هوام و بعد غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کننده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک ... جهت
بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با کافور
جهت رفع بحلی سر اطفال و بثورها خاکی که در زیر ... مانده باشد و خاک ظرف گلی که در ان نمک بسیار ریزند جهت تحلیل اورام بارده و النقرس ... و ضماد ...
و با بول شتر ... جهت استسقا و ضماد گاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بران بپاشند و بوئیدن
مقوی دل و دماغ و رافع خفقان عطشی والتهاب و عرق کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان ... آن ... جهت تقویت قلب و رفع خفقان ...
تا ... و ضماد خاک ... زیادتی آن و ... آن ... باشد مقوی اعضا و محلل اورام ... و رفع ... و لاغری ...
کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تأکلوا الطین فان فیه ثلاث خصال
یورث الداء و یعظم البطن و یصفر اللون و قال صلی الله علیه و آله ایضا اکل الطین حرام ... و قال ایضا من اکل الطین فمات فقد اعان علی قتل نفسه
و ضرر ... اصحاب ... و ... منفعت ... طین ... آن خاکیست ... بسیار ... حجر ... که ...
خصوصا ... باشد خصوصا ... و آن رنگهای خاک خالص ... طین خراسانی ...
... خواص آن ... مو ... و جهت قروح ... و تحلیل اورام حاره ... و طلای
نافع و در سایر خواص مانند طین خراسانی است طین الاحمر ... و ... طین ...
طبیعت و افعال و خواص آن ... طین الاخضر ...
ماهیت آن خاکی است سبز رنگ ... و در بعضی از ... آن
رنگهای زرد و سرخ و سفید میباشد و بهترین آن ... طبیعت ... افعال و خواص آن ... ایران ...
دو ... خورند ... جهت ... قلب ... و ... و در ... آن ...
و غیره ... طین الارمنی ... و ...
... ماهیت آن گلی است ... که ...
... باشد ... و بهترین آن ...
و ... طبیعت آن سرد و ... افعال و خواص آن قابض ... و مقوی قلب ... نفث الدم
... و ... معده ... و ... و قروح ... دهان و ... نزلات ...
و ... و ... و جهت ... سل ... و ... که ... و ... جهت ... اورام
... و ... و چون ... آن ... روز ... با سرکه و گلاب ... و ... آب ...
... آن ... جهت ... نفث الدم ... ظاهری ...
... و گلاب ... آن ... تا دو درهم بدل آن طین مختوم و طین حجازی است طین الاصفر نیز
اول ... ماهیت آن خاکیست زرد ... که از میان دو کوه ... آورند

و صحبا باکن سکنه ایجا بران حصول فی التفس بهما ینماید و گویند صورتش بخشا است و بعضی گویند گلتش دیگر است اسم غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند جیریست که بهبادی

اکرا سپیدی مانند و حلی نداید و زیرا که بهبودی چیز بست زرد و بگشتن معصوع از بول بچه گاو تازه زائیده که بان برگ درخت انبه خام خورانیده باشند نرود

البول سنه آورند و اکثر مستعمل نقاشانست و مشهور است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و حابس جهت نفث الدم و نزف الدم ضماد

باطنی و قیام کبدی و قیام المدة شرباً بهترین اطبا است و در ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع طین الاقریطس بکسر همزه و سکون قاف

و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر طاء و سین مهملتین و اقریطون نیز نامند ماهیت آن خاکیست خاکستری رنگ با اندک ترشی و بانگشت شکسته گردد و

در قوت شبیه شب یمانی است و از آن بسیار ضعیف تر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این بآن حد نیست و تمامی اجزای او طبیعت

آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و ملین و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع اسقاط موثر و گفته اند مسهل و مولد است و قفاع القار

جهت نباتات آن در اقاقیا مستعمل دارند طین الاندلسی بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله و یاء نسبت

آن خاک سیاه کلیمی است افعال و خواص آن جهت تحلیل اورام ضماداً و طلاء نافع است طین الجلو بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله ماهیت آن

خاکیست سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد طبیعت آن گرم و خشک با قوت

قابضه است و محلله افعال و خواص آن طلای آن محلل اورام و با آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع و خوردن آن جایز نیست و رومی است طین الحمر بضم

حاء مهمله و راء مهمله مشدده بفارسی خاک سرخ نامند ماهیت آن بعضی آنرا نام طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که اکسیر فضی از زر بسته

اند و آنچه کی است مار و خود سیاه خالص بسیار سفید شبیه به ریحان و چون دود دهند آنرا خوشبو و خوش طعم گردد و آنرا اینچو زنان که عادت بگل خوردن اند زیرا که

کم ضرر است اکثر اطبا و دیگر بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و در ملح آسیا غریب است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحمراء بیان

کرده اند که طین الحمر با آنچه از مرکبات است و کثرت منفعت آن در مقدمه در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه چینی و غیره جهت دفع ضرر آن چون بدست خاکی رالتهاب

و ضماد آن جهت تسکین عضو و تقویت استخوان و معده موثر است طین الخراسانی بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آنرا

طین نیشابوری و طین الاکل المأکول نیز نامند ماهیت آن گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است

لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند آنرا میخورند و بعضی بریان کرده بخورد داده و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و بعد از خوردن

آن با اوراق میفروشند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب سرشته قرص ساخته آنرا الاقراص ساخته خشک کرده تناول مینمایند و بعضی قدری شکر یا عنبر یا

کافور نیز زیاده میکنند طبیعت آن سرد و خشک و بعضی رطوبت آن اندک گرم دانسته اند افعال و خواص آن مقوی معده و با اعتدال مقوی دل و [illegible]

جهت تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب اب از دهان و تسکین خفقان و فرح به کلی و جهت بدهان باقی و دهان [illegible]

دیر دو بسته و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و صندل ابهل بگلاب سرشته سازند و امثال آن از تبرید و دفع سموم [illegible]

از بوی لیمو ضعیف و با آب سرد و اکل آن [illegible] و دوسی شده دو ماه و ضرر آن در بده کبد [illegible] و تنگ گردد و مثانه و لیکن [illegible]

دیگر بیست و مصلح آن [illegible] طین دغستانی بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون

و یاء نسبت ماهیت آن خاکی است که از داغستان قریب بدربند بلده شهر و آن اوزبکان آورند و الوان میباشد بهترین آن خاکی است که زرد رنگ خوشبو

از داغستان قریب بنواح شهر و آن آورند و گاهی آنرا مانند اطبای دیگر میشویند و اقراص میسازند و از آن هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص [illegible]

و سنگریزه چسبنده زرد و در آب گذارند میباشد و بعضی از آن کبود رنگ باشد در خوبی بعد از آن است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مفرح

قوی و دافع خفقان توحشی و تسکین اخلاط و تپ و باقی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قوی و بهتر از طین مختوم و اکثر مقادیر مکمل است و قوت

این را بخورند و ضماد آن جهت عراق و عرق لیکن مسهل و مفسد و دفع سموم اصلاح آن سرشتن و فشوی نمودن آن است طین الاقوفی بضم دال مهمله و ضم قاف و واو

۳۱۱

٤١٣

وکسر قاف و یا نسبت ماهیت آن خاکیست که از ناحیه قوی طبره حلب آورند کبود رنگ با سبوست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سنگ مانند بعضی
و سنگ ریزه و زود گداز و در آب و این بهترین آنست طبیعت آن سرد و خشک در دوم با قوت قابضه و اندک حرارتی افعال و خواص آن مجفف و قابض حابس اسهال
رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زایل کننده وسخ بدن و موی سر با طلاء و شستن زنان معتاد بخوردن طیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی
و لیکن مسدد و مفسد رنگ است باینکه حرارتی دارد خون را فاسد می نماید مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون و بالای آن خوردن شیرینی
بسیار مضر طین الرومی بضم را مهمله و سکون واو و کسر میم و یا نسبت ماهیت آن خاکیست سرخ تیره رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن
نوعی از طین قبرسی سفید است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و نافع ورم اجفان و خوردن آن از
چشم و در سایر افعال مانند گل ارمنی است طین شاموس بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آن را طین شاموس و کوکب الارض
و کوکب شاموس بسریانی چیمانا موس و بعربی فلاغاساموس و بیونانی ابوسطیس و بفارسی گل سفید نامند ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفائحی
براق ناصاف شبیه بطبقات [illegible] و در رنگ صفائحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی [illegible] العینی کوکب بفارسی ابرک و بهندی کهری
متی نامند صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسپد و زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم
بهترین همه است و از قبرس و صقلیه آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کرده آن لطیف شیخ الرئیس گفته که هوائیت بران غالب
از طین مختوم و اقوی از آن است افعال و خواص آن آشامیدن یک مثقال از مغسول آن با گلنار قاطع خون حیض دائم و جریان عرق شیرآ و طلاء
و با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همه عضوها و در دوم آن با آب و اندکی سرکه جهت قروح امعاء سریع
الاثر و نیز ورم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره عضوهای رخو مانند پستان و بناگوش و نیز [illegible] و کنج ران و حشفه آن با آب
بارتنگ جهت ذو سنطاریا و قرحه‌ها که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب [illegible] جهت
اورام پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملذوعه نافع و در سایر افعال مانند طین مختوم است طین [illegible] حمید بضم صاد
مهمله و سکون واو و کسر فا و یا و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن خاکیست سفید خوشبو که از بلاد شیروان از
[illegible] حمید آورند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت دفع اذیت و سمیت هوام زهردار و با شراب و طلاء و با خوردن آن مضر و در سایر
افعال مانند طین قبرسی است طین الفارسی گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند ماهیت آن گلی است سفید مایل بسبزی و خوشبو و بعضی
[illegible] صفاهانی و بعضی طین نیشاپوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت [illegible] نافع و
گفته اند مقوی معده و مثانه است [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم
و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آن را اجر رخام و بهندی کهری متی نامند و انطاکی در هند بر تختهای مشق میمالند ماهیت آن
سه قسم است یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید دوم مایل بسبزی و چرب و بالزوجت و دیر شکن که در آب زود حل نگردد و از بلاد اندلس
آورند و این هر دو خوب [illegible] قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند ردی است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکیست که [illegible]
[illegible] یافت میشود [illegible] دو قوت است یکی مبرده و دیگری حاره محلله و بعد از غسل قوت حاره محلل آن زائل میگردد و بهترین آن
سفیدتر [illegible] آنست که زود شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض [illegible]
[illegible] معده و مقوی آن [illegible] صاحب اسهال صفراوی [illegible] و بلغمی و نفث الدم و قرحه‌ها و مسکن سوزش متعدده و طلای آن جهت
امراض [illegible] و با سرکه جهت ورم بناگوش و سایر اورام حاره [illegible] آن [illegible] و التیام جراحات [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] تحلیل اورام [illegible] جهت ورم [illegible] زیاده

زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح خبیثه و ... و در سایر افعال ضعیفتر از طین ... موضع آن الطین ... صاحب
اختیارات گفته که در کوهستان یزد هم میرسد و زنان جهت جلای وجه استعمال میکنند روی ان را پاک میگرداند طین قبرسی بفتح قاف
و با و موحده و سکون را و کسر سین مهمله و یا نسبت ماهیت آن خاکی است سرخ چسبنده خوشبو که زبان بچسبد چون بشکنند اندرون آن گلها
زردرنگ بود و چون بدست بمالند سبز رنگ گردد طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه معتدله افعال و خواص آن جهت نفث الدم هر عضو
و قرحه ها و ریش آن و جهت ... با ... و یکدرم آن با آب سرد و یا با آب جوشانده جهت رفع حرارت باطنی و جمیع ادویه قابله و طلای آن جهت تحلیل الورام و ... عوام
و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است طین الکرمی بفتح کاف و سکون را و میم ... نسبت
ماهیت آن خاکی است که از بلاد سودیا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بقیر گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم
یعنی تاک انگور است بر آن بمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آن را طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ است نازل است طبیعت آن
سرد و خشک افعال و خواص آن ... جهت رویانیدن اشفار و در ادویه ... کاتبه و ... مستعمل زیرا که بهترین ادویه ... است
و دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح ... طین المختوم بفتح میم و سکون خا و ضم تا و ... و فتح یا ... و سکون
واو و میم ماهیت آن بقول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره لمنوس از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آن را منسوب بآن عابد
عابد مینامند و خادم ... آنجا نیست و غیر از آن خادم ... آنجا نمیباشد آن زن وقتی مقرری خاکی از تلی که قریب بآنجا است ...
با جلال و اکرام و نیت شفا برآورده در معبد ... عسل ... آن ... مهر آن عابد را بر آن نموده در سایه خشک کرده نزد ملوک ...
و در هم فرستاده و بهم رسانیده و در آن تل ... و ... و خاک ... و بقول ... آنجا که ... خون ... کوهی ... شهر
... و مهر نمود و گویند در آن جزیره ... و ... بعنوان ... بالای آن تل ... رنگ
نیباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مایل به سرخی و با قوت و خاک تلهای دیگر آن جزیره و در آن معبد ... آن خاک
نیست و دیگر ... با قوت ... آن ... و گویند ... الفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم ... سرخ
آن طین ... و با خاکی دیگر ... استعمال ... تحقیق ... که آن جزیره غرق نگشته و حال ...
... با طرف ... بهترین آن ... سرخ ... که ظاهر و باطن آن یکرنگ باشد و چون بر لب ... بماند
... آن ... سوی ... برجسته تازه ... و قطع خون ... نماید ... ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید ...
... نیاید ... با قوت ... طبیعت آن در دوم سرد و خشک با قوت ... با قوت ... و گرمی ...
... که ... بر آن غالب است افعال و خواص آن ... و ... و جمیع ...
... جهت ... افواه ... و ... و دفع ادویه ... و ... که دارد ... نفث الدم ...
باطنی و ظاهری ... جهت ... و ... ساير قروح باطنی ... و ... طبیعت ... و ...
... و ... و هوای و بائی و آب ... و ... جهت ... سموم ...
مانند ... و ... و ... که ... جهت ...
... آن ... جهت ...
... و ... و باید که ... بالای آن طلای ... و در حوالی ... و ...
... که جهت ... مانند ... و ... و ... مانند ...

و بهر و باید که طلا و ضماد و در آن بقدر علت و سعت آن باشد بلکه اندکی زیاده و یا بشراب ابیض و یا با خمر و یا با خل و یا با مری و یا با مثلث و یا با عقید عنب و یا با عسل و یا با سرکه
کهنه بستند و یا سکنجبین هر یک که مناسب باشد بحسب علت و قضا باشد و اگر طین را بشامیدن سم گزندگان حیوانات سمی بخورند از اذیت آن محفوظ باشند مضر ریه مصلح
آن کثیرا و عسل مضر طحال مصلح آن کثیرا و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال و تا دو درم بدل آن گل داغستانی در امور مذکوره قوی تر از آن و بعد از آن
طین ارمنی و در طلیه طین مغره و صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال و یک بردیک از سموم قتاله است بخورد و در زمان قلیلی [illegible]
با شیر مادر بهش با او دادم شروع بقی کردن نمود و مجموع آنرا بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از آن زهر کشنده
خلاصی یافت و بدانکه جمیع طینها حابس دم و سهال اند مگر این طین که مسهل است و گفته اند مسهل سم است فقط و مشارک آنها است در قبض و حبس بعد از آن
طین ملح مصر بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین بانیرست و بیونانی اسطرباس نامند یعنی خاک زمین مصر و نیز ماهیت آن خاکیست آفتاب خورده [illegible]
بسیار سفید با خشونت و با حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ و بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر [illegible] ساییده آن برنگ زنگار
باشد و گاه آنرا مانند غسل [illegible] شویند و اقراص ساخته خشک نمایند و مغسول آن نرم تر میباشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چینی نموده و سر آنرا بسته
در آتش میگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر دوم افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض و مقوی جهت
سهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه و مترهل [illegible] و جارح [illegible] و بواسیر [illegible] طلای آن با سرکه و بتنهایی نیز بسیار مفید و در سکندریه مستعمل است
طین الجزیرة المصطکی و آنرا طین الکیوس [illegible] نیز نامند یعنی جزیره مصطکی ماهیت آن خاکیست برنگ صفایحی و قطعهای مختلف
الشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مایل بخاکستری رنگ و بی سنگ و شکن و در آب زود گدازنده است طبیعت آن گرم و خشک در دوم
افعال و خواص آن جالی و بفتح سدد قائم مقام طینهای دیگر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه [illegible]
بدن و طلای آن و تنقیه [illegible] در حمام بر بدن میمالند و در عطرها مستعمل و از جهت سوختگی آتش و در آخر آنچه مقدم شده است مفید است
طین مدینه طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور حضرت سید الشهداء علیه السلام که برای استشفا
مقدار کم آنرا با دعا و شرایط آن بخورند طین الملطانی بضم میم و سکون لام و فتح طاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یا نسبت ماهیت
آن خاکیست صفایحی مایل بسرخی و زردی و سفیدی و اندکی صلب طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل اورام و طلای
[illegible] جهت [illegible] طیهوج بفتح طاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم هاء و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج
و بفارسی [illegible] نیز نامند [illegible] ماهیت آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک و در رنگ شبیه
بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان [illegible] رازی گفته مرغیست [illegible] گردن [illegible]
و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاشتهاء نافع باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول
آنها ظاء معجمه مثالثه است فصل الظاء مع الباء الموحدة ظبی بفتح ظاء و سکون باء موحده و یاء اسم عربی غزال است و در فصل
الغین مع الزاء المعجمه ذکر یافت انشاء الله تعالی فصل الظاء مع الفاء ظفره بضم اول و سکون فاء و فتح راء مهمله و تاء عربیست و آنرا
[illegible] نیز نامند [illegible] بفارسی [illegible] نامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و آنرا بفارسی [illegible] نامند ماهیت آن
گیاهیست [illegible] بر روی زمین و دیوار [illegible] شاخهای آن باریک و نرم و برگ آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن [illegible]
[illegible] آن قریب بشکل برگ [illegible] و از میان برگهای آن ساقهای باریک برمی آید [illegible]
[illegible] آن سیاه [illegible] بسفیدی و باطن [illegible] طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] خورنده [illegible] قائم مقام [illegible]

مقدار شربت آن یک مثقال و گرانی چندان آن ...

دانسته اند قطر الفظ بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلونیا است ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را بحری
رومی مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر کرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل
و بر ساق آن غلافهای سبز که متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و تخم آنرا ابرسا نامند و شبیه بآن غلافها و بهترین آن جبلی است
طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و عصارهٔ تازهٔ تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم
و بواسیر ضماداً و شرباً و دوز برگ آن جهت التیام جراحات موثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن اقاقیاست

قطفوطورا بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت سریانیست ماهیت آن گیاهیست بری و شاخهای آنرا شاخهای باریک شبیه
بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک است ملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ
و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن بیخ بیرونش سیاه و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرقه
رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه ببرگ شبیح از هم دور و گل آن شبیه بگل زعفران مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر ...
و بر طرفها میشود و متصل بپوست بیخ آنست طبیعت آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بپزند و حب سازند و بنوشند
جهت قرحه‌ها و بیخ آن قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت ... نافع است فصل الطاء مع اللام طلاطلیه
بالفتح و سکون لام و فا الف لغت ... و کنند و مشهور است که اصل آن ... و بهندی ... و جمع آن طلاطلیه
و متداول نزد اهل فرس آنست که ... و بعضی ... گفته اند بفارسی ... گویند ماهیت آن ...
است و آن جسمیست صلب ... که بر کف دست و پای حیوانات ... طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ... حیوانی
ذکر آن مذکور شده ... مسهل ... جهت ... سوخته ...
با سرکه جهت داء الثعلب ... فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه طیاطیان بفتح طاء و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین سفید
سفید عبارت از آنست و بلغت اندلس برید ... و شاخهای ... مانند ... آن ... و برگ آن بهمرسد ...
... و گویند بوی آن ... و ... مغربی آنرا ... نامند ... ذکر کرده
ماهیت آن نباتیست شبیه بلبلاب و از آن ... و شاخهای آن ... و گل آن سیاه ... شبیه ... و گل آن از
یاسمین ... که گل ... نامند ... سیاه و ... و قوت ... تا ... سال باقی میماند و ... آن ... و لهذا
بعضی گمان کرده اند که ... و بعضی طیاطیان را با ... دیگر ذکر کرده اند ... طبیعت ... آن ... در اول درجه سوم گرم و خشک
و ... اجزای آن در سوم افعال و خواص آن ... صداع ... و ...
... و چون نیم اوقیه بیخ آنرا در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و ...
... جهت شقیقه بارده و روغن ... جهت ... فالج و لقوه و علل بارده ...
و ... آن ... بیخ آنرا ...
... آن ... با آب ... جهت ... و ... و ...
... آن ... مسهل ... بلغم و سودا است ... و گفته اند ...
... و ... آن ... مسهل بلغم و صفرا است ... تمام ...
... شبیه ... و ... سفید و سیاه و ...

۴۱۵

جهت عرق النسا مفید و طلای آن با سرکه که تقویت بالند بحدیکه خون آلود گردد جهت داء الثعلب بلکه جمیع موی مقدار شربت آن تا یکدرم و یکمثقال آن
کشنده یقینی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه والبه و مبردات است و نوعی از اطیاف که برگهای آن باریک و شاخهای
آن سنج و گل آن مائل بسرخی است و بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و در بول و حیض مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جلا کننده است
بدل و برگ آن نیز مانند بیخ است و این نوع را سوسانی قیلیطوس نامند باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل
العین مع الالف عاقرقرحا بفتح عین و الف و کسر قاف و فتح را مهمله و در بیان ها هر دو را مهمله ساکنه و در آخر الف معرب اکرکره هندیست و گفته
اند لغت بیطلی است و بعضی گویند لغت عربیست مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است ماهیت آن نباتیست کثیر الوجود در مغرب و هند و شاخ
و برگ و گل شبیه به بابونه کبیر و گل که بمصر کرکاس نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا نزدیک بهم و بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخها
آن قبهای مستدیر شکل بابونه و گل آن تمام زرد و بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر بسطبری
انگشت و تند و تیز و سوزاننده و دیسقوریدوس گفته که یونانی آنرا فوریطون یعنی عاقرقرحا نامند بنابر آن شبیه است و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن
زرد و شعری دندانه دار و این صفت کوهی است که آنرا اعود و اقریحا جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی به ده بهم میرسد و این زنگری است که من آنرا
دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و بعضا مثل انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است و بعضی افعال آن خوص الفاکی گفته که عاقرقرحا بعضی از آن مغربیست و اسم
آنرا بجویکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان شده و اولا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا اعود و اقریحا نامند و آن بیخ طرخون جبلی است و بعضی آنست که دیسقوریدوس
بیان کرده و در سرطان میرسد و با آنکه همه اقوال درباره آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن جاو
سوزاننده زبان است که تخم یا انگشت شکند و چون بشکنند اسمر و اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی آنست طبیعت آن آخر
سیوم او اول چهارم گرم و خشک و شامی آن در سیوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است افعال و خواص آن مفتح سده و منقی فضول دماغ
و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا
و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و تشنیج و عرق و حمیات و غیرها ضماد او طلا نافع امراض الراس و المفاصل
و العصب و البلغم و الصدر و الیرقان آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و عضوهائی که حس شده و بخور ملوس و بیخ آن در دور
و لوک آن بر با تقویت باعث تسکین درد ضرس و مانع توالی نزلات و جمیع عادت افاده خلط نافع و بخور مفتش آن مضموضا یا سعد کلی و یا بازحه بیخ
آن دیگر منفی سده خناق و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع مزمن بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان
نگهدارند آنرا التیام دهد و چون بخایند و یا بر زیر زبان بیاشامند جهت جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاهدارند
دندان متحرک را مستحکم گرداند و جوشانده یا غرغره طبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهات و ورمهای زبان حادث از بلغم و الیدن سوده آن بر بدن
اورا عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا بتنهائی و یا با ادویه جهت صبح اطفال مفید و اگر بوی سرکه سیاه با آن بیامیزند بهتر است و المعده و الباه کمیات و غیر آن
آن جهت اطفال و زائل کننده ورم سینه و سرفه کهنه بلغمی و برودت بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن آن یکدرم آن
مسهل بلغم لزج و چون بیش از نوبت تب نافض با روغن بر تمام بدن بمالند آنرا زائل گرداند و عرق آورد و کهنه های عضلات را بر طرف سازد و چون
پیش از جماع بر روغن آنرا بر قضیب طلا کنند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال
او سریع شود و یک جو وزن آن مع عسل [illegible] طلا نمایند و چون با آرد باقلا سرشته بر [illegible] آلوده [illegible] اما آنرا [illegible] دیگر [illegible]
کرده [illegible] مبرودین نماید [illegible] بسیار از سردی [illegible] اطفال چون [illegible] نمایند دندان را
بالیقین [illegible] و چون با سرکه [illegible] نمایند [illegible] گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا [illegible] مصلح آن کشنیز

۴۱۸

کثیرا و موبیزج مقدار شربت آن یکدرم بدل آن دارفلفل و عیل در امراض کبد و معده و سرسام و اگر آن هر دو بهم نرسد تفلیل تصنف وزن آن

و با فلفل بار بستور و در عنزه تا فوج بیلی یکوزن و نیم آن و در او جارع حلق قاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه

خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتبه تا ماند

و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شرباً و تدهیناً و سعوط آن جهت صداع شقیقه بارده و صرع و لقوه

و امراض بارده مفید عاج دندان فیل است در فیل ان ، الیدکلی مذکور خواهد شد مجملاً چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سوده آنرا با سکنجبین

بعد از طهر حامله شود عاقول الدا کی گفته شود که الحمال است ماهیت آن نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد در وسط

آن مانند موتار ها و دانه آن مانند قرطم و مستدیر طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده

از انها شرباً و جمیع اجزای آنجهت بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً نافع و بدستور طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح و گفته اند چون بسیر مجمره

و نیم آن زیاده و بزرگ نشود و مضر گرده و مصلح آن کتیرا بدل آن چند قوقا است حکیم میر محمد مومن نوشته عاج است که تلقاری خار شتر است که

شتران بهر جست در خراسان میچرند و گویند که شیر خشت است که نوعی از ترنجبین است فضل العلین مع الباء الموحده و عبیثرا آن باسم عیلن و فتح با و حد

و سکون یا و فتح تا و تحتانیه و فتح تاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عیونسران بفتح تاء مثلثه و باسم آن نیز آمده و بهندی دانه و داینه مروانیر نامند ماهیت

آن گفته اند شامل بر بیخ سفید و بیخ مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مایل بغبرت و غیبه ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه

به بیخ سنبل الطیب و بیخ اقلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است با غبرت شاخهای باریک شبیه بقیصوم

و این رائحه نیست و زرد و شبیه بچیزیکه در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه بوی سنبل الطیب طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند

افعال و خواص آن مفتح و محلل و مقوی و نافع ضعف و بارد و قلب و معده و جگر و مجرب جهت بهر و دین و معین حمل و امراض الرحم و التهاب

المعده بوئیدن آن مسکن الجمره بارده و منقی و نافع و مقوی آن و جهت صداع و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده

حادثه از بلغم و رطوبت و اوشود او نافع و استنشاق آن خصوصاً جهت امراض دماغی حادث از بخارات قلب و رحم و وجع فواد و تقویت حواس و تنقیه

سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرود و اکتحال با آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوه رقیق آن و امراض الرحم حمول آن نوشته اند و عسل و حمل

رحم بارد و نیکو کننده حال آن و معین بر حمل هرچند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عفونت است مقدار شربت آن دو درم مضر به عصب است و صاحب معتمد

گفته معتدل است و در زبان بی بیخ ة النبی و صعو برگ و آن میوه است و این درخت را بیخ نیست و لیکن دهن است است که عربی عتلان است و نیز نام

خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد در قرابادین کبیر ذکر یافت فضل العلین مع الثاء المثلثه و القاف تعریب بیسین و تاء مثلثه و

قاف ماهیت آن نباتی است و قامتی برگ آن شبیه برگ کبر و سطبر و انبوه طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل

قوی و محرق و عصاره خشک کرده آنرا چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد فضل العلین مع الجیم لا بفتح عین و سکون میم

و نون مهمله و اسم عربی قسمی از خالکینه است که کوکو نامند و در تحفه البعض مذکور شده و در قرابادین کبیر در جعل بتفصیل ذکر یافت فضل العلین مع

الدال المهمله عدس بفتح عین و دال و سین مهمله و بفارسی نشک و در جوک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو

و راء مهمله و در پیلس نامند ماهیت آن حبی از حبوب ماکول مشهور است مدور و مفرطح دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مایل بسیاهی

و تلخ و آنرا عدسه نامند بستانی آن بهترین نوع بزرگتر و در نوع بستانی و انهاییکه جاکستر خشک میباشد که بهندی شو فدانه و در بنگاله الکری نامند

و بجه و مهر اینشود و لهیا اچیده جدا کرده سته را مجهزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ تازه است که زود پخته شود و کم از یاده و انچه سیاه

کند و با پوست و مقشر کرده بهر دو قسم راکه باتش سر دشکاه نزد نیاید شود طبیعت آن و حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و در دوم

و خشک ولهذا گفته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب بعضی جرم [illegible]
آن قابض و یبس جرم آن غالب نفخ بسیاری زیاده افعال و خواص آن جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سدد او قابض مسکن [illegible]
مقوی و ملطف آن و مانع سلوک آن در عروق صغیره و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و حلق و لهذا [illegible] و ضماد آن [illegible]
و با آب سفرجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته نزلات و سوختگیها
جهت [illegible] خانی پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع و ثآلیل و خناق خصوصا با رب شاه توت و لشامیدن آن جهت
امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و بلع مرو دن سبی [illegible] آن جهت اصلاح فساد [illegible] آن با سرکه مقوی [illegible] با سرکه پخته آن [illegible]
و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح خایره و ضماد خام با قشر آن با چندان فلفل جهت تحلیل اورام
و تسکین اوجاع [illegible] مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب حدری خصوصا با سرکه و با آب عوزه و مزروره آن با روغن بادام جهت مرضی [illegible]
[illegible] باعث عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت نمله و حمره و شقاق پا و با [illegible] با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و
اورام صلبه و با روغن گل جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس [illegible] ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی [illegible] سوداوی [illegible]
[illegible] بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق [illegible] بصر و [illegible] با سرطان [illegible]
و اورام صلبه [illegible] مولد [illegible] قولنج و بواسیر و عسر البول [illegible] و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش
و تاریکی چشم مصلح آن [illegible] با روغن [illegible] و با روغن گاو و با روغن بادام و با سرکه و گوشت فربه خوردن و بدتر [illegible]
با ماهی [illegible] آن [illegible] و مطبوخ [illegible] آن با پوست قابض [illegible] و [illegible] سرد [illegible]
[illegible] بفتح الرا المهملة [illegible]
بفارسی [illegible] و بشیرازی [illegible] و بسریانی [illegible] و بیونانی [illegible]
دو نوع می باشد بزرگ و [illegible] کوتاه [illegible] و ثمر آن [illegible] و دوم آن کوچکتر و ثمر آن [illegible] گفته اند
[illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم
و خشک [illegible] در اول گرم و در دوم خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] و با قوت قابضه و مقاوم سموم [illegible]
و حیض و امراض [illegible] و معده [illegible] آن جهت [illegible] و سرفه و درد سینه و [illegible] معده و [illegible]
[illegible] و درد چشم و درد [illegible] آن جهت [illegible]
آن جهت عرق و تقویت بدن نافع [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] عرق [illegible]
[illegible] آن [illegible] بدن حیوان [illegible]
و گرمی هوا و استعمال چیزی که عرق آورد و گفته اند که [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
عرق النسا [illegible] عرق [illegible]
[illegible] عرق [illegible]
[illegible]

۴۱۹

بدستور مقرر و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طب ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد طبیعت

هر یک آشناج طبیعت چیزیست که از آن مقطر نموده باشند افعال و خواص آن نیز راجع بآن چیز است ولیکن الطف و سریع النفوذ و تاثیر آن در بعضی

سواد زیاده و اکثار آن استعمال عرقهای حاره و حاده مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره دبستور عرق

عرن بفتح اول و دوم و نون و عرب آنرا اطلم سبق نامند ماهیت آن زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر می باشد طبیعت

آن مانند فرج سم است و شدید الیبس افعال و خواص آن نیز مانند آنست و در ظلف ذکر یافت و بالجمله چون مقدار نیم درم آن را با سرکه سائیده

بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و گفته اند خواص آن

که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او شود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام سم فرج اند

سیور فاریقون است ان شاء الله تعالی در حرف الهاء خواهد آمد عروق الصباغین قوة الصبغ است و گویند سم عروق الصفر

است عروق الصفر بضم عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فاء و راء مهمله و آن را حشیشة الصفر و عروق الزعفران

و عروق الصباغین نیز نامند و بعجمی هرد و بقبطی الخطاطیف و بیونانی خالدونیون خلیدونیون و بطوماغانیز و برومی کالیدونیون و بفارسی

زرد چوبه و بهندی هلدی نامند ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن ماميران است و در حرف المیم ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و

کبیر آن بیخ نباتی است ساق آن بقدر دو ذرع و ابیخ آن شبهه دیده و برهر شعبه برگهای شبیه برگ موز تازه کوچکی رسته و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن

زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه و تازه بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آنرا بریده جوشانده خشک نموده با اطراف

ولایات آن بلاد و الحال تا سه چهار ماه جوش نیکو میگردد و گویند در سال آن میرسد بعضی دانهای آن هم میرسد و آن ... و اصل آن بزرگتر

و آن را بهندی هلدی نامند و کسانیکه نشناسند چیده سرخی آورند و تخم را چون سید هند دانسته اند بعضی دانهای ساده ماميران و ...

زرد چوبه هم میرسد ... در ماهیت تحفه و غیره نوشته اند بیان و اقع نیست و ... بلاد دکن و بنگاله ...

تازه خوشبوی و کهنه آن ... طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بصر و مفتح سده جگر و جهت استسقا و یرقان نافع

... و جهت ... و چون آن ... مانند ... آن جهت ... خصوص ... آن ...

... و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم بیفزاید و ... و دهان را ... کند و ... قروح ...

و ... آن ... است بلا فاصله ... آن را ... بنادر ... قروح

... و ... در ... و ... آن ... و ...

... آن ... قوة الصبغ ... آن ... ماميران ... آن ...

آن نیز ما قرحا است عسل البلاذر ... عسل النحل ... بفتح نون و سکون حاء مهمله ...

... و ... و بفارسی انگبین و شهد و بهندی مدهو ... ماهیت آن ...

و ... ان عسل نحل است بهترین آن سرخ ... شفاف و خوشبو ... صادق الحلاوة ... که در آن ...

... این ... ماداو ... و ... از آن ...

بهترین آن ... است ... آن ... سبز و سیاه و کهنه ... گذشته ... و تیز ... و دقیق شده ...

و با ... شده ... آن تحلیل یافته ... آن ... مهلکه ...

حرق ... طبیعت تازه آن در دوم گرم ... در آخر دوم گرم ... و کهنه آن در اول سوم ...

وعسل خام گرمی و حدت و جلای آن زیاده و بدو هیئت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و لهذا هیئت اقرب و در خوردن
آن شرط است که آب داخل کنند و باتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آن [illegible]
و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد **افعال و خواص** آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن
و فضول دماغی و زائل کننده استرخا و استسقا و یرقان و سبز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاة و دلیل بر نافع آن [illegible] حق تعالی
در کلام مجید خود میفرماید که واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس
ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید [illegible]
[illegible] و قال صلی الله علیه و سلم [illegible] فلیاکل منه و نیز در حدیث
شریف است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای بدن
و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه لطیف جهت [illegible] قوام جهت سرعت امتزاج و حفظ آنها است از تلاشی و فساد [illegible]
و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد و غیر آن [illegible]
با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و [illegible] و امثال اینها و تقویت معده و [illegible] و دفع ریاح و [illegible] تفتیح سدد و تقطیع بلغم
و تقویت معده و [illegible] طعام و باه و با کندر جهت تنقیه معده [illegible] یرقان و طحال و تفتیت حصاة و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس
و دفع سموم و با آب خصوصا آب باران [illegible] و مقوی [illegible] و مفتت حصاة و رافع عسر البول و [illegible]
[illegible] بدان جهت تنقیه معده [illegible] جهت تحلیل اورام عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحات کام و زبان و حلقوم و لوزتین
و [illegible] بدان با سرکه جهت [illegible] و دوا بیدن گوشت آن و تقویت دندان و جلای آن [illegible] کردن آن [illegible]
با انگشت بر دندانها بمالند و در هر ماهی [illegible] چهار مرتبه لعل آورند [illegible] باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند و [illegible]
آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق [illegible]
یا با آب پیاز و یا نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جهت دمعه و بیاض و نزول آب و در اذن الاذن قطور آن [illegible] با انزروت و نمک [illegible]
جهت رفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از آن [illegible] و اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و [illegible] قطور آن با زهره گاو تازه و یا با آب برگ [illegible]
تازه و یا با شیر بز و یا با لبن [illegible] و یا با سفیده [illegible] و لعق [illegible] آن [illegible] جهت سرفه بارده و الام [illegible]
بدان با آب بارتنگ جهت [illegible] و تحلیل اورام آن نافع با کرار عمل [illegible] الرحم [illegible]
[illegible] و تعظیم آن و حمول جهت علل رحم زنان نفسا و الاورام و البثور و [illegible] با آب [illegible] جهت تحلیل
اورام و [illegible] و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و با [illegible] جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و [illegible]
شده [illegible] و با [illegible] جهت تنقیه اوساخ قروح و بردن گوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند طویل و آرد کرسنه جهت التیام جراحات
[illegible] و با زراوند طویل و آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و یا انزروت جهت جلای قروح و بردن گوشت
زائد و با [illegible] و بردن کلف و اثر آنها و با [illegible] جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و [illegible] آن بارد [illegible]
جهت قروح [illegible] و سائر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و [illegible] جهت رفع قمل و سیبان که بفارسی [illegible]
حافظ آنها است از [illegible] آن [illegible] و یا [illegible] آن با آب کمون جهت [illegible]
[illegible] آن بار [illegible] جهت [illegible] و قی نمودن بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زنی [illegible]

۴۲۰

آب شربت آن ساخته تا مستسقا بیاشامند اگر با قبض مغص گردد حامله است والا فلا و جهت این امور [illegible] خام جید آن و در بعضی [illegible]

و در بعضی مواد تازه خام اندک حامض آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و مدمنان فصل و بلاد بارده نافع مضر مخالف ایشان و مصلحش

محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله الی الصفرا و صفرا نافع حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و ترنج و آب

لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن پانزده مثقال بدل آن دوشاب انگوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه

عسلی که مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود و جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بکثرت

و بجهت مبرودین و مرطوبین و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع

و گفته اند نوعی عسلی حریفی میشود که از بوئیدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد و تدبیر

کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح مز یعنی ترش

شیرین که سیب میخوش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این ما [illegible]

بهیچ قسم و [illegible] عسل [illegible] آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل روی بسیار [illegible]

بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بنج عارض گردد علاج آن تطفیه با شربه بارده و آب فواکه بارده و [illegible]

و مانند اینها است عسل العین عسل الشیبین [illegible] عشبه [illegible] بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و [illegible] عشبة النار است زیرا که

که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که [illegible] و بربری [illegible] گویند و وجه تسمیه

آن بعشبه آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سایر بلاد انتشار یافت ماهیت آن قضبان طولانی است که [illegible]

[illegible] و آن شاخهای نباتی است شبیه [illegible] و [illegible] سفید که [illegible] و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو [illegible]

اندک [illegible] آن تیز [illegible] و سبز [illegible] شاخهای آن [illegible] بسیار [illegible] آن سیاه

[illegible] برگ آن شبیه برگ [illegible] و گل آن شبیه [illegible] زرد و از آن کوچکتر [illegible] و خوشبو و زیاده از یاسمین بری

و [illegible] بهترین آن همه و اقوی [illegible] آن [illegible] و [illegible] و سرخ [illegible]

غباری ظاهر شود و [illegible] آن سفید [illegible] ذکر [illegible] و قوت آن تا [illegible] سال باقی است [illegible] و دیگر [illegible]

طبیعت آن گرم در اول [illegible] در دوم [illegible] و آخر [illegible] و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم گرم و خشک گفته اند

و در قوت قریب بقوت [illegible] است و [illegible] و بعضی دیگر [illegible] در قوت [illegible] و سایر اجزای آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن [illegible] و مرقق و ملطف و [illegible] و جهت اکثر امراض بارده [illegible] و معدیه و کبدیه [illegible]

و اوجاع مفاصل [illegible] اسهال اینها نافع امراض الراس و الفم و الصدر و [illegible] بوئیدن گل آن جهت درد سر [illegible] بارد [illegible]

جهت درد دندان بارد و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] فالج و [illegible] و [illegible] و [illegible]

معده و کبد [illegible] و [illegible] و [illegible] سایر امراض بارده رطبه و [illegible] بیخ آن [illegible] و آنرا [illegible]

[illegible] آن [illegible] جهت فالج و [illegible] و [illegible] بیخ آن [illegible]

[illegible] جهت [illegible] بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و [illegible]

سفوف آن هر روز یکمثقال با نبات تا یک هفته و زیاده [illegible] جهت اوجاع مفاصل [illegible] جهت فالج [illegible] اوجاع

مفاصل و عرق النسا و [illegible] و تحلیل اورام و [illegible] آن [illegible] مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن [illegible]

۴۲۱

اندکی کهنه مضر محرورین و جوانان در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دموبه و عصبه و جدری و مانند اینها و اشامیدن شیر

و شاخ آن بقدر سه درم با بموزن آن انفاخ سویگی منقی ارزق مسهل قوی جلد است سود البقر و جرب و اشامیدن برگ آن مقدار قلیلی با زیت بسیار مقی قوی

عفینه و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائی است قوی و لیکن غیر مامون و با نطرون و آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار

حاد و چابخه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب بحدیکه خون آلود

گردد و در یک دو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی مقرح و دافع مواد ردیه آنها و شیر بیدیم آن که مقدار شربت آن است مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق

سیاه است و با آب خبازی مقی قوی و یک مثقال آن کشنده ابقر و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض

بلغمیه ظاهر است چه در سرد و کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع مرض بضد

وا در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس و سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و تنقیه ان از رطوبات بسیار

در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و صلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آن است و با لخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض

سوداویه است اعم سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی دم و احراق آن است مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا ببعضی ادویه فوتهای

سرد و غیر آن که در بعضی وقت شاید و بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب

جوبچینی میدانند مولف گوید اگر محرور المزاجان یابس ضعیف هیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده

و دستور اشامیدن آن با تنقیه آن غثیان و محرور آن در دو اباب و بین کبیر ذکر شد مشیم بضم عین و فتح شین معجمه و واو مهمله بشدید شین نیز آمده و عشار بالفتح

و الف شین نیز آمده لغت عربیست و بیونانی حجا کیوس و تیاسی خرک و بفتح نیز اک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و با ذکر هم آکون مدار نیز

نامند ماهیت آن از تنقیه چیزهای سوزی است ما واکال امی ولعیدو وفاتی و زیاده بر آن و شاخهای بسیار بیخ آن سپید و پست آن ابادیه و صحرا او فیه

ریگی و مخصوص جاهای گرم سیر و برگ آن شبیه برگ گیلس و سپید و از آن بهر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گویا بران گردی نشسته و تمام

اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر بیرون آید که از کیفیت آن بقدر یک رطل و زیاده هم بیرون می آید و گل آن

چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و خوشه که گل خربزه است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و بادنجان سبزی و متی و چون رسید شگافته گردد و از جوف آن

چیزی شبیه ابریشم حریر و پنبه سپید لطیف بسیار نرم بر می آید و گویا که ملمع تو است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سپاهی و خاکستری مائل

بسیاهی و لعوب با دیه ازان پنبه محو بعضی بالش و نیستند پیمانه و مفدح لحیتی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع می باشد یکی آنکه رنگ آن بزرگ

و گل آن سپید و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این وحشی است بیرون شهرها و کنارها با قیمتی نیز و بهترین انواع گفته اند و دوم آنکه کوچکتر در قد و برگ و بیرون

گل آن سپید و اندرون آن منقش مائل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و گل آن بسیار رنگ مائل بسپیدی و بعضی زرد گفته اند و لیکن این هر دو کمتر از اول

و بیشتر در بیابانها و زمینهای ریگی و پست می شود طبیعت آن در چهارم گرم و خشک با سمیت است قوی فعال و خواص آن اکال و مقرح جسد

و دافع بلغم و با قوت مسهله قویه و مسقط موی است و حادتر از شیر با ارتفاع شیر است و با زمان اهل حجاز و سند و هند شیر آنرا

در ستردن موی جلو مستعمل دارند از خواص آن و بعضی طلای آن را علم کجلی شیره و قوبا و قاطع دانه اول کبیر و مضعف ان با جهت قلاع

اطفال نافع و چون لبن آنرا به پنبه آلوده بر دندان متجوف گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین الم

و قوابا و جرب و بثور و دامیل وصلابت طحال و امراض کبد و قتها و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تر کرده

و در سایه خشک نمایند جهت عشق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون از نان و یا شلتوک یا نخود و یا غیر آن از حبوبات دران تر کرده

خشک کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن سعال بسیار نماید و جهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مقام مسلح قروح

و با کهنه آن تقطیعها بسر تالی بر آنها گذارند باعث آبله و تقرح و قروح رطوبت لج و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند و بنگاله از آن
را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار [illegible] طبیعت برگ و شاخ آن در سوم گرم و خشک افعال
و خواص آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین بمطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج
و خدر [illegible] و برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه خبیثه و اکله و رفع چرک قروح و سحج و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر محمد مومن
نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو
بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و در برودت سعال بلغمی و تبهای مزمن و تحلیل [illegible] بسیار نافع و اگر [illegible] نموده در آب [illegible] بخورند [illegible]
و نوشته اند که [illegible] برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه خبیثه و اکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد
مفید و چون یکی از چوبهای مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان [illegible] و بحاف چیده و بران آب بمقدار که از سر [illegible]
بگذارند و بر سر [illegible] سر آنرا بپوشند [illegible] یوم بگذارند پس برآورده چوبها را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض [illegible] نافع
است و شیره آن جهت قلاع یعنی [illegible] زنند بهترین اشیاست و چون [illegible] تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها
و جهت رویانیدن گوشت تازه [illegible] جمیع اجزای آن [illegible] و مضر محرور المزاج [illegible] است [illegible] شربت لبن آن [illegible]
[illegible] درم آن کشنده [illegible] و تفتیح است [illegible] حال قوی مصلح آن البان و ادهان [illegible] است [illegible] اهل مصر گویند بخور دادن برگ آن
[illegible] مولف گوید [illegible] استعمال چنین ادویه [illegible] نمایند اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از
[illegible] است [illegible] و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب [illegible] شبیه ببرگ درخت گل
و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مائل بسرخی [illegible] بن مالک [illegible] یک از این قسم [illegible] شیر [illegible] مقدار دو مثقال آن قاتل بوده
[illegible] محمد بن احمد بن ذکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] عرق [illegible] بفتح عین و سکون [illegible]
[illegible] بهندی [illegible] و برگ آن [illegible]
و گل آن مائل بسرخی [illegible] شبیه [illegible] و تخم آن [illegible] شکل [illegible]
[illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] استعمال میکنند [illegible]
[illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] سیاه رنگ و تخم آن شبیه [illegible]
[illegible] آن [illegible] سفید [illegible]
آن گرم و خشک و افعال و خواص آن چون [illegible] مقدار [illegible] شراب [illegible] پس [illegible]
[illegible] و تخم آنرا چون [illegible] داخل کرده [illegible] و خوردن حب آن [illegible]
[illegible] جهت [illegible] سیاه کردن موی نافع [illegible] بفتح عین [illegible]
[illegible] آن [illegible] شبیه [illegible] و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار [illegible] آنرا [illegible]
[illegible] و از جهت آنرا [illegible] نامند [illegible] آنرا [illegible] و تخم آن شبیه [illegible]
نامند و بعض اطبای این زمان تخم آنرا [illegible] دانسته اند [illegible] بفتح عین و سکون
[illegible] و سکون واو و [illegible] بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] آنرا

بچه او ماده آنرا اجرجه نامند ماهیت آن طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بلندتر و منقار آن باریکتر و درازتر از اهلی

و بهندی این را گیری نامند و اهلی را چڑیه و گوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه مشتوی بری آنست و خانگی آن هرچند فربه باشد [illegible]

آن در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی بیشتر افعال و خواص آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند

و محرک باه و زیاده کننده منی و مغلظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور از طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه

و [illegible] و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و [illegible] و بهترین اغذیه است برای مبرودین و مرطوبین [illegible] و کسیکه شکایت از کثرت

ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوصا که در وقت هیجان گرفته در روغن بادام بریان کرده با فاوانیه مفرحه مقویه [illegible] باه خوشبو نموده

بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و مغلظ است و [illegible] بیضه آن قوی است در تحریک باه و نشوت انعاظ خصوصا چون نیم برشت سازند با زرده

و روغن زیت بریان کنند [illegible] بیضه آن [illegible] زرده بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب [illegible]

آن باعث [illegible] و بهترین آنست که گوشت آنرا طبخ سازند

با مری یا آب انار و یا غوره [illegible] زیرا که گوشت آن [illegible] گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا فورا در عدس

بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت حاجت [illegible] آنرا [illegible] سائیده بر احلیل بمالند و [illegible] نگذارند و مقاربت [illegible]

با [illegible] آن [illegible] و کلف و آثار حادث [illegible]

با آب [illegible] و فائیدن آن بغایت [illegible]

[illegible] مری [illegible] محلل اورام

[illegible] آنرا تمام بکنند و پاک کنند

[illegible] در روغن بجوشانند [illegible]

[illegible] آنرا ابو [illegible] نامند بسیار [illegible] گرم

[illegible] مذکور است عصی الراعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و بهندی لال [illegible] گویند

[illegible] بسیار است و [illegible] میباشد [illegible]

[illegible] و برگ آن شبیه ببرگ [illegible]

[illegible] و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر [illegible]

[illegible] و برگ [illegible]

[illegible] برگ آن [illegible] سرخ [illegible] سفید

و در کتاب [illegible] دو بستان [illegible] میباشد و گل آن

[illegible] برگ آن [illegible]

[illegible] و قوت آن

٣٢٥

تا یک سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل بسیاهی بستانی است و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد

کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مائل به بنفشی و در باغها بسیار و در [illegible]

صغیر آن را خاکستره گویند و برگ ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم

و مدبیر برگهای آن بر می آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قویتر طبیعت آن در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر آن غالب افعال و

خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مراری [illegible] مسکن حرارت باطنی و ظاهری

و تبهای دوری و قرحه امعا نافع الاذن قطور عصاره آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدر آشامیدن عصاره

تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه الصدر ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن آشامیدن آن حابس اسهال مراری و قرحه امعا

و نزف الدم آنها و مرضی که دران قی و اسهال هر دو آید و این مرض را بیونانی هوالارا نامند و قولنج را نیز مفید شربا و ضمادا و حقنة و همچو الازحم

جهت و [illegible] نمایند و [illegible] بسیار [illegible] جهت قروح فرج عظیم النفع [illegible] الجروح و القروح و الاورام و النور ضماد آن جهت اندمال جراحات

تازه و تحلیل فلغمونی و حمره و نمله و قروح ساعیه و اکله اورام و [illegible] و منع انصباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازه آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله و قروح

آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی [illegible] مصلح آن انجیر و شربت سکنجبین سکری و صندل نیز گفته اند مقدار شربت [illegible]

تا هفت مثقال بدل آن عنب الثعلب برای تخم آن [illegible] داخل [illegible] آنرا جهت [illegible] و

ضماد سائیده گرم کرده آنرا جهت [illegible] و کهار [illegible] آنرا [illegible] بجای زاج [illegible] لباس [illegible]

بفتح عین و صاد و با موحده بفارسی بی و بهندی بابری و [illegible] نیز نامند ماهیت آن چیزیست [illegible] انفصال و نرم [illegible]

و نرم شدن و بدل [illegible] مولفه [illegible] و حرکت [illegible] [illegible] طبیعت آن

سرد [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

صاد و ضم فا و راء مهمله [illegible] صاد و الف و راء مهمله [illegible]

[illegible] جمع عصاره است ماهیت آن اجزای [illegible] خواه از گلها و یا از اوراق و یا از [illegible] و یا [illegible] آن

باشد که [illegible] خواه [illegible] استعمال نمایند خواه [illegible]

و باقی [illegible] آن فصل العین مع الضاد المعجمة [illegible] فصل [illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] فصل و [illegible] متحرک آن میباشد [illegible] و حرکت [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] آن [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] آن و [illegible] آن [illegible] و همچنین چون [illegible]

حالی بدن و قریب [illegible] فصل [illegible] فصل العین مع الطاء المهملة [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] صاحب قاموس گفته [illegible]

[illegible] گفته که از [illegible] و [illegible]

[illegible] گفته [illegible] آن [illegible]

و با قوت [illegible] افعال و خواص آن

آشامیدن مقدار [illegible] آن [illegible] گزیدن آن [illegible] الجروح و القروح

جهت جرب مانند ذراریح است در تفتیح و در مراهم آکاله و متوکله داخل میکنند الزنبیه طلای مطبوخ عون آن در ریت سرنده موی است و بیره و سبز
آن هر دو سم قاتل و سرگین آن شدید الجلا است چون اندکی از آن با ناشته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال
نمایند مفید است و چون عظام کسی را بگزد و بدانهای خود در آن موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بر آن بمالند تا برآید و التیام و قرار بر آن بکند
تا برآید پس خاکستر و روغن بر آن موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد یکبار آن موضع را بقوت و لطول نمایند بر آن آب گرمی که در آن نخاله جوشانیده
باشند پس تریاق رتیلا و طرخشقوق نافع است عظم بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و هاد و بیونانی سولو
نوس و بروحی سمیتون و بسریانی گرما و بترکی سموک نامند ماهیت آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از آن صلبتر عضوی
نیست و از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه و صادر افعال قویه قیام و قعود و مشی و سایر حرکات بآسانی و باحسن وجوه مخلوق
است و فوائد آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان لیدوحر و قبارحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن
استخوان انسان است طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم خشک محرق آن در آخر سوم خشک افعال و خواص آن قابض و حابس
و مجفف امراض الساس آشامیدن سائیده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا بوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان بوسیده با سرکه بر سر
حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت [illegible] جانب
است برای جانب راست و چپ برای جانب چپ ألم و تعلیق ضرس آن برای ضرس [illegible] الغذا و آشامیدن کهنه بالیده آن که بسیار نرم سوده
باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن ریاد ساق گاو و استخوان ران آن مقدار یکمثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نزف الدم
و حبس بطن [illegible] و آشامیدن [illegible] استخوان [illegible] مجرب الطحال آشامیدن سوخته بالیده آن با سکنجبین جهت [illegible]
سوده که [illegible] سکنجبین [illegible] آشامیدن کعب [illegible] جهت [illegible] استخوان بالیده انسان [illegible]
[illegible] رطوبات [illegible] مانند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت خشکی [illegible] و جاع المفاصل و غیره آشامیدن آن [illegible]
اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره تحفیف و جاع عظام القرح [illegible] و کهنه بوسیده آن جهت تحفیف رطوبات و التیام اعضای
[illegible] مانند ذکر و [illegible] و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر [illegible] قروح و ملصق جراحات مانند [illegible]
[illegible] آشامیدن استخوان انسان [illegible] آشامیدن استخوان
[illegible] آشامیدن استخوان انسان کهنه بالیده [illegible] جهت رفع آثار [illegible] و غیره
[illegible] گفته اند که [illegible] استخوان
[illegible] تعلیق دندان طفل اول [illegible]
[illegible] تعلیق دندان [illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] تعلیق [illegible]
[illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] دندان [illegible]
[illegible] بجای استخوان انسان [illegible]
[illegible] التیام [illegible] استخوان [illegible] ذکر یافت [illegible]

۴۲۷

کرده اند و گویند معمول از سنگ دارد و خزانی است تمام

فصل العین المهمله مع الفاء ؛ عفص بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسیر و سیر است و مازو در بلاد هند که گرم سیر است نیز میشود و بهترین آن سبز رنگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ است و آنچه سبک و تار سیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند طبیعت آن سرد در اول خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد و نشایا بقبض افعال و خواص آن حابس مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقا و در گوش خون و چرک جاری از ان باز دارد و لعق سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن مخصوصاً طبیخ آن مضمضه با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و قلع و دوابت رطوبات و باشد از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را با بان سفید و مانع اکل آن و عفونت و از ناصور آن سائیده آن با آب جهت قروح و ورم دهان و سیلان مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بخور جهت آن با غذیه و ضماد آن بر آب جهت اورام مقعده و بواسیر و ضماد اطفال مخصوصاً با سرکه و قروح و مجروح و الاورام و غیرها طلای سائیده آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و دانهای سیاه کلف و بهق و برص و ذرور محروق آن بر زخم زائد و با عث صمغ و لاغری و تحلیل آن و مخصوص محرق آن و ضماد آن بر اورام و جلال اورام و مانع سمی قروح ساعیه و اکله است و شرب آن مخصوصاً مطبوخ آن با سرکه و یا شراب و در ... و طلا و نیز جهت خیرو کسب نیز مفید النیه و ... موی با آب مطبوخ آن با نقوع آن سیاه کنند که موی سیاه ... و دندان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن ... جهت سیاه کردن موی ... و ... سوده ... کیشرا صمغ عربی ... مقدار شربت آن ... بدل آن پوست انار ... بلوط ... اطلایند دست ... آن روستور احراق آن آنست که ... طرف ... گذارند ... فرفیون ... و در سر که ... فضل ... و غیره ...

فصل العین مع القاف ؛ عقاب بضم عین ... قاف والف و با و موحده بفارسی ... و بهندی ... گیره و ترکی ... نامند و ... ماهیت آن ... سیاه رنگ ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... جهت ... الکحل ... جهت ... و طلای آن ... بیاض العین اکتحال ... آن جهت ... و ... و ... تحلیل ... اورام ... و طلای آن ... آن جهت ... قاف ... بفتح عین ... و سکون ... بلغه ... مانند ... ماهیت آن ... بفارسی ... و بهندی ... ماهیت آن ... اورام و ... و الوان ... و حرکت ... و آنچه ... سیاه ... بزرگ ... مردم ... و سیاه ... زبون ... بزرگ ... گفته اند ... کوه ... از ... با ... سیاه ... رنگ ... الاکل ... سیاه ...

حشو شما در تابستان عقربها بسیار در میان آنها کلوش [illegible] و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده در آن کنند و در زیر دو شب روز عقربها تولد کند و بعضی گفته که چون شاخ کنگره را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقربها تولد کند و ذکر اشیدن عقرب به جهت موضع عصب فالج

و مجرب دانسته اند طبیعت آن در سوم سرد و خشک ادهان [illegible] آن امراض الراس طلائی روغن آن جهت فالج و لقوه و [illegible]

مفاصل و غیر الیعین [illegible] با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسب جهت رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن

با سرکه [illegible] جهت تقویت بصر و جرب و جلای [illegible] آشامیدن برشته آن جهت [illegible] و ده

و قرصه [illegible] بول و آشامیدن محرق آن با ادویه مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج و خواه [illegible]

باد [illegible] و خواه مشارکت گرده [illegible] و دار الثعلب طلای عقرب با برگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر [illegible]

آن با رفق [illegible] جهت [illegible] و دار الثعلب [illegible] القروح و چون [illegible] [illegible] و عشر [illegible] الاندمال [illegible]

[illegible] بالای آن [illegible] عقرب محرق [illegible] و دار الثعلب [illegible] کنند که آن [illegible] آن جهت

[illegible] چون زنده آن را [illegible] کنند و بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب سمیت نماید و [illegible]

[illegible] سمیت آن [illegible] الباه [illegible] آن جهت تقویت باه [illegible] گفته اند و چون یک عقرب [illegible] و آخر ماه که [illegible] روز [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] گذارند تا قوت آن تمام در روغن آید [illegible] جهت [illegible]

[illegible] اگر زیاده [illegible] عقرب زیاده نمایند [illegible] روغن را [illegible] عددی باید که [illegible] چهل روز [illegible]

گذارند [illegible] عقرب مرده خشک [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب [illegible] چون عقرب [illegible] آن [illegible]

[illegible] گاه سرد [illegible] گاه گرم و [illegible] در دل [illegible] سرد [illegible]

و [illegible] برآید [illegible] در شکم [illegible] و رنگ او متغیر گردد و زبان او

[illegible] گردد و [illegible] و [illegible] این هنگام معالجه پذیر نبود [illegible]

آن [illegible] تمام [illegible] زنده و [illegible] روغن زیتون [illegible]

[illegible] تمام [illegible] تریاق فاروق و تریاق اربعه

و تریاق [illegible] ضماد [illegible] استعمال [illegible] و اگر عقرب [illegible] گزیده

[illegible] آن باید [illegible] آهک و برگ [illegible] سرشته [illegible] آن [illegible]

[illegible] ساکن گرداند [illegible] ساکن گرداند و [illegible] سرشته [illegible] درد آن را ساکن کند و اگر [illegible] روغن [illegible]

[illegible] گزیدگی آن [illegible] ساکن گردد و اگر [illegible] آن روغن را [illegible] و چون [illegible]

[illegible] و درد کند و اگر [illegible] گزیدگی عقرب [illegible] ساکن شود و اگر [illegible] بر زخم [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] در روغن [illegible] گرم [illegible] بر زخم [illegible] گذارند [illegible] و اگر برگ [illegible] بر موضع

گذارند درد ساکن شود و اگر [illegible] سکن [illegible]

[illegible] گرم [illegible] ضماد نمایند [illegible] ضماد نمایند [illegible] اجزای [illegible]

[illegible] در بین [illegible] بدن او [illegible]

۴۲۹

جزره بگزید آثار فالج او زایل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این قلیل متفصیل در کتاب فرج بعد الشدة مسطور است
و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و مثل آن گرم کرده بسیار گرم چون نیم سوخته بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن
محجمه و لعوق کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و در تدبیر خوراک خاصه جهت مخصوص سیب ترش و سویق آن با آب سرد و ... و
و کاسنی و مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء البطیخ و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق ... از ... خشک
و برگ سیب ترش کشنیز خشک اجزای متساوی و ... آنرا بخورند مفید است و هر مریضی که ... گردد از ان ...
دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت عقرب بحری بهندی ... و بلغتی ... نامند ماهیت آن نوع از ماهی
صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خاری سفید بر آن رسته که نیش آنست گزیدن آن ... درد و سوزش عظیم افعال و خواص آن امراض عین
اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم
داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید عقیق بفتح عین و سکون قاف و ... آنرا حکه و ترکی ... علاج ... نامند ماهیت
آن از جواهر معروفه و از کلام ابلق کوچکتر و خوش منظرتر طبیعت آن گرم و خشک ... بالکیفیت افعال و خواص آن خوردن آن از ... مجرب و ...
لعاب ... اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و ... در نظر خلایق گفته اند و گفته اند ... آنجهت ... عقیق بفتح عین
و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کنبایت ... و ساحل بحر روم
نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و بالوان بسیار
میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک در هنگام
برآوردن از معدن کم رنگ میباشد قطعهای صاف شفاف بیجرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگی خزفی
و یا مسی که بلند باشد تا گردن در آن چوبها می چینند و دیگ را تا نصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بر آن چوبها می چینند و سر دیگ را محکم بسته
زیر آن آتش ملایم می افروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند ... زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد
پس برآورده تراشیده حکاکی مینمایند هر نحو که میخواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یک رنگ است آنرا بسیار خوب ... میدانند
و انگشتری و غیر آن ... سرخ شفاف براق آنست ... و آنچه در جرم آن شکلی شبیه ... و یا پارچه کوهی ... آنرا ...
نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک به رنگی اکثر آنرا ابدان قسم ... که طبقات آن یکی فوق دیگری است آنرا جزع گویند و در جزع ...
مع الراء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده ... خطوط آن در سطح بالای آن ... آنرا ... بابا غوری نامند
و این نوع اکثر صلب تر میباشد اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف است بسبب
کسب حرارت و خشکی آن غالب افعال و خواص آن احادیث شریفه در فضیلت و خواص آن بسیار وارد است ... و ...
تنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و تنهائی و یا با ادویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم ...
که ... بند نشود و یا ادویه مناسبه ... و جهت ... و با ادویه ... جهت تقویت ... اکتحال آن تنهائی و یا با اکحال
جهت تقویت بصر و نیکوئی ... محرق آن تنهائی و یا با ... تقویت دندان ... و ...
و جلای ... آن ... آن جهت تسکین ... عقیق ...
نزف الدم ... حفظ ... خفقان ...
... عقیق ...

ابطال ... دارند مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن ... بدل آن ... کف العین ... عکبر بفتح عین و سکون
کاف و فتح با موحده و راء مهمله بفارسی بر موم نامند ماهیت آن چیزیست شبیه بموم باندک عسل آمیخته و ... که ... میگردد
در خانه زنبور عسل در سالهای جذب باشد که گیاه کم و پدید بیشتر بهم میرسد و زنجهای خانه خود را بدان بند میکنند و ابن ... گفته کسانیکه وسخ
الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزیست که بر دیوار خانه آن که کور نامند یافت میشود و این چیزیست که اولا زنبور عسل آنرا از ...
اساس بنیاد میکنند پس بر آن از موم خانها ساخته عسل در آن جمع مینماید طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... کمال ...
خوردن آن ... ضماد آن بجهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر ... استخوان شکسته و ضربه و سقطه ...
نائب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آنرا مومیائی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارد کهنه و ... آن قاتل ... مقدار شربت آن
... مثقال تا ده مثقال با نبات ... شربت ... صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا ...
... که مولف گوید ... آنرا برای خورش خود و بچگان خود می آورد از جمیع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید ... و بغایت ...
بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند عکر بفتحتین ... و کاف و راء مهمله ماهیت آن ثفل ... چیزها است مطلقا ... مخصوص ...
... و اکثر ... قریب از ... معانی ... و در بعض ... و کلفه ... ازان ... در خواص آن ... علیه ... و کلفه ...
... مثل ... طبیعت آن ... گرم و خشک ... افعال و خواص آن چون ... در ... فرس ... و ...
... عسل ... چون ... کرم ... بالبنات ...
... و از اجزای ... آب ... سوختن ... اقص ...
... ضماد ... الا ... و ... و ...
... ذکر ... کاف و فتح راء مهمله ... ماهیت آن ...
... مستعمل ... افعال و خواص آن بغایت قوی
... و سایر ... آن ... بیسکون کاف و فتح نون و ... لغت بربریست که نوعی ... آن
طبیعت آن گرم و خشک ... دوم افعال و خواص آن ... کننده ... سرخی آن ...
... آن ... سرخی ... حب ... وقیل العین ... الالم ... بفتح
عین ... بفارسی گندم ... ماهیت آن ... شبیه بگندم و ... آن ...
... طبیعت ... آن ... افعال و خواص آن ... صاحب ...
... بکسر عین ... و ... لغت ... ماهیت ... بفارسی ... و ...
ماهیت آن ... و ... ایراد ... شیر ... و ... و ...
میباشد ... شیر ... منقول ... آن ... سیاه ... متوسط ... و ...
سیاه ... و ... اما ... آن ... و ... سبز ... و ... کرده ...
و ... سیاه ... و ... مستعمل ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن ... خشک
کرده آن ... مفتح ... و ضماد ... آن ... آن ... زیتون ...
بغایت ... و ... آن و ضماد ... آن ... روغن زیتون ... و ...

مم ۳۰

[illegible]

زائد است که در اطفال روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زالوی
بزرگ زنده را با بیست مثقال خراطین [?] خشک کرده در روغن کنجد با نیم رطل خالص مقدار نیم آثار [?] هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده
در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نازل کرده و کهنه
و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند تحلیل سازد و مجرب است و چون نوع اعلای آنرا بر موضعیکه خون فاسد در انها باشد مانند
در قیلاج [?] خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و ضعیفه مانند اجفان و موقهای چشم و رخسار ها و یا اطفال یا زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت
نمایند انرا بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و ابتدا از استعمال
آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند و اگر نقی نمایند یعنی روز دوم بر عضو یکه زالو چسبانیده اند باز بچسپانند که بقیه خون فاسد که
در عضو مانده است بکشد بهتر است اما باید که در عدد از روز اول کمتر باشد مثلا اگر در روز اول [illegible] چسبانیده اند روز دوم پنج یا سه عدد بچسپانند
و باید که در ملاحظه حفظ قوت نمایند و مقدار خون بیکدفعه نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ نچسپانند و بهتر آن است که زالو چند ساعت قبل از چسپانیدن
گرسنگی نگاه بدارند که انچه خورده است قی کند و دفعه نماید و عضو مخصوص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس بچسپانند و ابتدا [illegible]
آن از خون زالو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده سر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک
پیاز یا سیر بر دهن آن رسانند که خود بخود [illegible] جدا میگردد و [illegible] موضع [illegible] کرباس نازک کهنه الصاق نمایند تا خون آن بند گردد و اگر
بسیار آید و بند نگردد [illegible] خاکستر [illegible] بند نمایند و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومبرد ورادع وحابس نفث الدم ونزف الدم وسیلان رحم ومقوی حشا الراس ضماد برگ آن جهت رعشها ی سر وبرآمدگی حدقه العین عصاره برگ وساق تازه مسحوق آن با انزکه صمغ جهت جمیع امراض حاره وبارده چشم خصوصا قرحه ودمعه وناخنه وورم وبرآمدگی آن اکتحال خائیدن برگ آن جهت قروح لثه وسترخای آن وقلاع وبدبوئی دهان وجراحات تازه آن همچنین خائیدن ثمر رسیده آن عصاره الغذا ونقوع آن نوشانیدن آب برگ وساق تازه آن با انزکه صمغ عربی جهت تقویت معده ونفث الدم وحبس اسهال وفضلات وبواسیر نوشانیدن آب طبیخ برگ وثمر آن با گلاب درحین حیض مانع حمل وآشامیدن گل آن نیز حابس اسهال وضماد برگ آن مقوی معده وبواسیر را که خون ازان جاری باشد مفید وبدستور عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند ونیز دانکوی عصاره آنست با زیادتی قوت وثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن وآشامیدن آن مقوی معاست ونبیح آن را قوت قابضه وجوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه وسبب الاورام والقروح ضماد برگ آن محلل اورام ومنفجر کننده دبیلات ومانع ازدیاد آکله ونمله وساعیه وطلای عصاره ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه ومنع سیلان چرک ورطوبات ازان وگل آنرا نیز این خاصیت است وضماد برگ وشاخهای نازک تازه آن جهت سحج فخذین ولیفا نافع آنست طبیخ برگ وثمر آن سیاه کننده موی ونیکو خضابیست گویند هرکه ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد ودر سموم حکمت ... حیوانیکه آنرا قرطس نامند وآن ماریست که نشاخدار است مفید مضر گرده مصلحش آن شکر مقدار شربت آن از عصاره وگل سه درهم وعلیق ... رابالاطینی سارسارینا نامند واین کم خارتر وخارهای آن باریکتر شبیه بشمرتن وساقهای این سفید وثمر این مائل بسیاه وبیر مانند ثمر گلسرخ ... مانند غیر جبلی ونشکوفه آن گل ... است واین مولف گفته که حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام آتش ازین شجر دیده وبعضی گویند از درخت اقاقیا علیق الکلب وآنرا علیق القدس وشیرازی درخت سگ گل ولغتی بلبو وگل آنرا بفارسی سگ گل خوانند ولعربی ورد سباخ گویند کشتر ... سباخ وبیونانی ... ماهیت آن نباتیست بسیار بزرگتر از علیق وشبیه بشجر وبرگ آن عریضتر از برگ آس وخارهای شاخ آن صلبتر از خار علیق وگل آن سفید وثمر آن مانند زیتون وسبز طولانی وچون پخته گردد سرخ شود ودر جوف آن چیزی مانند پشم بود ودر ... آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که حنوز دل پشم جوف آن مهلک است بسبب ... جهت ... قبضیکه دارد افعال وخواص آن آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع وحابس بول وگل آن سرد وخشک وقابض ومجفف وجهت اسهال دموی ... ضعف معده ونفث الدم سینه مفید وگفته اند پشم آن نیز جراحات سوخته را بدل آن شوکه لیصریه است فصل العین مع النون عناب بیونانی ... ازجنس ... ماهیت آن ثمر درختی است معروف قریب ... ورتیون در بلندی وبرگ آن از برگ ... وطولانی تر از برگ کنار ودیگر وی آن مزغب وپوست درخت آن سرخ رنگ وچوب آن نیز سرخ رنگ ونیز ... خاردار بهترین آن ... بالیده بکمال رسیده سرخ شده بگوشت جرجانی ویا خطائی ونیپالی آنست که شیرین وعفوصت آن کم باشد ونیز نوعی از آن ... بجز ... آن باریک بلند دیده شده که از نیپال وکوهستان ... می آورند در حلاوت زیاده ودر عفوصت کمتر از آن است وقوت آن تا دو سال باقی است طبیعت تازه آن معتدل در حرارت وبرودت ومائل سه بطوبت وشیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول ... در یبوست ورطوبت قلیلی گفته افعال وخواص آن منضج اخلاط غلیظه وملین صدر وحشا ومسهل اخلاط رقیقه ورافع خشونت سینه وحلق وسعوت عارضی از حرارت وسرفه وربو ووجع صدر وصاف کننده خون ومسهل خون صاف ومسکن التهاب وتشنگی وحدت خون وگرمی ووجع جگر وگرده ومثانه واورام معتاده ودافع حمیات ومعده ... ومزلج جگر ... طلای ... آن ... ومسکن التهاب ... آشامیدن آن جهت امراض صدر وریه ماننده سرفه وربو ووجع صدر ورفع خشونت سینه وحلق وسعوت ... ومانند ... آن از برای امراض صدر وریه بهتر از تر وتازه آنست عصاره الغذا آشامیدن آن ... وبطی الهضم وردی از برای ...

۴۳۳

۳۱۳۳

معده و مواد غلیظ محمود و ادرار لبن و ملین و آشامیدن [illegible] رقیقه و تفتیح و سکون التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و چون اصلاح [illegible]
کرده امراض معده خصوص رسیده و نیم خشک آن و نیم رس آن حابس البطن و آشامیدن ساییده آن با دانه جهت قرحه امعا و با دانه آن
مانند سویق با آب سرد جهت حبس البطن و رفع اسهال مفید خصوصا [illegible] گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الاورام و البثور [illegible]
آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق کاسنی با سکنجبین جهت شری صفراوی و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون با سکنجبین [illegible]
بدستور [illegible] باشند و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بید و یا گاو زبان و امثال اینها با خیره و بدستور آشامیدن آن [illegible]
نقوع آن در گلاب با شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و [illegible] نافع مقدار شربت آن [illegible]
ابدان رطبه و نفاخ خصوص کثیر آن مصلح آن شکر و سویق [illegible] و گلاب مقلل منی [illegible] آن عسل [illegible] چون برگ آنرا با آب [illegible]
کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب [illegible] برگ [illegible] نرم کوبیده [illegible] آن جهت رفع کلف و قروح خبیثه
خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائیست خصوصا اگر اولا [illegible] عضو بمالند و [illegible] آن [illegible] باشند و چون پوست درخت آنرا نرم
بسایند و تنهائی و یا با [illegible] آن سفیداب ممزوج کرده و بر جراحات خبیثه بر کنند جهت تنقیه و الالتیام آنها مجرب [illegible] و آشامیدن [illegible]
چوب آن جهت رفع [illegible] و جبر [illegible] جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته [illegible] از جای خود و [illegible] آن تنهائی و یا با ادویه
مناسبه [illegible] امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و [illegible] برگ تازه آن باعث [illegible] زبان و عدم ادراک طعم ادویه [illegible]
قبل از آشامیدن مسهلات داد [illegible] آنرا [illegible] شیخ الرئیس [illegible] قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم [illegible]
[illegible] تعلیقه آن [illegible]
[illegible] و آنرا [illegible] نوشته که قول حکیم [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] در قرابادین کبیر ذکر یافت [illegible]
[illegible]
[illegible] درخت تاک [illegible] انواع [illegible] بسیار است بهترین آن سفید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جلد است و دانه آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و حابس بطن و مسکن بول و منی خصوص دانه انگور بیکه با تخم سرکه بر او درنار و بریان کرده آن مضر
آن زیاده و مضر مثانه و گرده پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و قدر و محرق آن جهت جلای جلد و تخفیف رطوبت
چشم و اکثر قروح و در هر عضو که باشد مفید و انگور نارس و غوره عوض سرد با قوت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم
فاوحی الله الیه یا نوح کل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب و البطیخ و در طور خوردن انگور
وارد است که کلوا العنب حبة حبة فانها اهناء ها و مشتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده و شیرین نگردد و دو صنف میباشد
سفید و سرخ آنرا در بغداد جبلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفوصت و بسیار غلیظ و بطی النزول از معده و نفاخ و احیانا باسینه
که دارد مقوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تا زمان و خاکستر چوب آن مفتت حصاة و محلل اورام بلدره سینه و خورده شقیقه
و بو سیر شربا و ضمادا و جوارش حصرم و خل و دبس و دهن حقیقه آن در ماء الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میبه مفتح در قرابادین
کبیر ذکر یافت عنب الثعلب بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا فنا و عنب و ثلثان و تولیدون و بفارسی روباه تربک
روباه تورک نیز یعنی انگور روباه تربک انگور روباه نیز و ترکی قوش اوزمی باصفهانی تاج ریزی و بهندی مکوه و مکوی و کاک ماچی نیز و بلاطینی
سلانم و بربری مرابله و بکتبیلان ازاموزنامند ماهیت آن ثمر رستنی است و انواع میباشد از بستانی و بری و جبلی و هر یک سبز و باده میدارد
نر بستانی آنرا کاکنج و اهل مغرب حب اللهو و ماده آنرا عنب الثعلب و اهل مغرب فنا و نیز اطلاق مراد و نیست و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی و جبلی
نر آنرا اهل مغرب کاکنج غالیه نامند و در خانها میکارند و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن و گویند قسم جبلی از کاکنج
منوم و ماده بری را عنب الثعلب مجنن نامند و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین شجره و گیاه و نابد و ذو غ
و بر شاخ و برگ آن بزرگتر و عریضتر از برگ ریحان و مائل بسیاهی و ثمر آن بقدر دانه ماش و مائل بسرخی و خوشخورده و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه
به قدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد و گویند سیاه آن خالی از سمیت نیست و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن مستعمل زرد مائل
بسرخی بالیده تازه فاسد نشده آن است و مستعمل ثمر و برگ و عصاره آن و با عرق آن و با مطبوخ یعنی سلاقه آن و با طلا و ضماد آن از خارج و عصاره آن
نیز و نبات کاکنج بستانی از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر فندقه کوچکی و انگوری خورد و طعم در غلافی و در خامی سبز و بعد از
رسیدن سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب منوم نامند شبیه عظیم و برگ آن شبیه برگ سیب و مزغبار
الود و در ساق آن سفید است و گل آن سرخ به رنگ خون و ثمر آن در غلافی زرد و داخل قشر آن سرخ و در ضیقهای نمناک سنگلاخ میروید قسم دوم که
مجنن گویند نباتی است برگهای آن مانند حجر و بزرگتر از آن شبیه برگ هرشفه و بیخار و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده و دوازده دانه و دانهای
آن سیاه مدور خرما مانند دانه زبیق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف با بدرازی یک ذرع میشد ان ماکن جبلیه نزدیک درخت چنار و مواضعی که بادهای گرم از آن حرق
سازد و طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول خشک در دوم و محذر آن بارد یابس در سوم محذر و منوم
شبیه بافیون و ضعیف تر از آن افعال و خواص بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره و امراض الراس
و اصداع ضماد برگ آن سوده آن جهت صداع و ورم حجاب دماغ و بکور تقطیر بول و بخور آن جهت نزلات و شامیدن گلهای ریشه آن
با نشر ابیاء منوم الاوق ضماد آن بینا گوش جهت تحلیل ورم و قطور آب برگ نیم گرم چند مرتبه جهت امراض گوش و سبل العین و عصاره برگ همه انواع آن جهت
منوم و جهت خوردن و تقویت بصر و سایر شیافات نافع چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آن آب خالص و بدل سفیده بیضه صرف است و عصاره
نبات آن تجارب جهت تنگی نفس که شیم رسد موثر اقسام حرغره با آب برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان امراض الات الغذا و انفتح ضماد آن جهت
ورم آن و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و شامیدن چهار اوقیه آب آن با شکر محلل اورام باطنه و امراض حاره و مسهل اخلاط مراریه و لفو

۳۳۵

و صلابت و ورم معده و استسقای حار و بدستور دوا و فیه با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنه آن جهت جنون و شری و تنقیه معا

و لطیف ق آن و قوت قبضیکه دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و اشامیدن

تخم و مجففات مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام و حکه و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها اشامیدن آب آن جهت

اورام باطنه حاره و ضماد آن جهت منع اورام حاره ظاهره و باطنه و سوختگی آتش و چشم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح حضوصا با آرد جو کرار

استعمال و با سفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و بدستور با جندبیدستر مصر مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباطیه مقدار شربت

آن تا یکمثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقوی است و عنب الثعلب مجنن که ماهیت

آن ذکر یافت طبیعت آن در چهارم خشک و از سموم است افعال و خواص آن یکمثقال آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده

بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی در دهان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال

آن بهیچ وجه جائز نداشته اند و بعضی در ضماد مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آن را خورده باشد اشامیدن ماء العسل است

و قی فرمودن بآن و با عسول و شیر و نفع رازیانج و اشامیدن شیره آن با شکر و یا اشامیدن طبیخ آن و خوردن دلم تلخ و سینه مرغ نیز نافع

عنب الدب بضم دال مهمله و باء موحده مشدده بترکی مردار اغاجی و یا ارشین نیز گویند و درخت آنرا غایش نامند ماهیت آن درختی است

کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بزمین و چتری و بیخار و برگ آن مانند برگ آلو و مائل بسبزی و شم

و ثمر آن خوشه دار و بقدر نخاری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار تخم و دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و بعضی گفته

گل آن زرد مائل بسبزی شبیه بگل حنا و با یکدیگر ارزان و بغدادی نوشته نوعی از بعود و جبلی است و بیخ آن مائل بسرخی طبیعت آن سرد و خشک

در اول افعال و خواص آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و دباغ و محلل اورام

و ببیخ آن پوست آنرا برای اورام و دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده بشود و ماده آنرا برگ آن بزرگتر از مورد و شبیه برگ سمنا و از آن کوچکتر و غیر چتری

و بیخ آن عود بری است و سائر اجزای آن یاسمینه و در بلاد کرمان و شیر از کثیر الوجود و آن را برکک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن

بفتح حاء مهمله و یاء و خاء تحتانیه مشدده و با نشا مثل ثمر فاشرا و ثمر کبر است عنبر بفتح عین مهمله و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله و ماهیت آن

اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از نحل است که در جزائر که در میان دریا واقع است بر جبال و مشبها ازان نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن

جمع میکند و در موسم بهار که گلها و شکوفهها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن بر در خانهها جدا گشته با سیلاب در دریا میرود و طول

آن بمرور ایام شسته زائل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج بهم رسیده و بهم نشسته بر روی دریا و غیر آن میگردد و

بساحل دریا می آید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال و بیع و شری مینمایند و در آنرا اشامه مینمایند و بعضی میگویند و سوائل

گرازها و لقاحات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو بوده و

سواحل بحرین و مالدیپ و مصر و سوت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلدان

بسیار گران میخرند و برغبت تمام میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات

بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا و پارند بزودی می بلعند و در شکم آنها انهدام یافته آنها را میکشد و یا شکم آنها را شق نموده

بیرون آید ... آب می افتند و کسانیکه واقف این امر اند آنها را از دور گرفته شکم آنها را شکافته بیرون آورند و این سیاه رنگ اندکی با سوخته

و نرم و ... میباشند و این را عنبر مطبی مینامند و نیز سوخته نوشته اند و ... حکیم سید محمد ... امیر ... که سید علوی خان

والا جاه محمد قدس الله سره ... نموده اند که ... دیدم که در ان ... بسیار قریب ... جلد پوست ... بوده

قطعه عنبری دید که دران نیز بسر دیگر دان جانوری صدفی جلد سیح جوزی از رنگ و شبیه بمار نیز عنبری دران نمایان بود و آن معقول نیز گفته اند ولیکن قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و جزایر میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر برمی آید بسبب جزر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا بر ده بر ده منعقد میگردد و تیره و بشکل شمامه با شکال دیگر گشته بساحل می افتد نزد من اقوی است و گفته اند این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه میباشد و جهاتا از بین صفائح آن رمل و خاک و چرک برمی آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون لقصیه استعمال این جائز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقدار ذکر یافت اما قول بر آنکه عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائی است و موج آنرا بساحل می اندازد و همچنین قول بر آنکه از طل یعنی شبنمی که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب خواص بعضی بر آن است بعید مینماید والله اعلم بحقائق ما خلق ولما خلق لیس بدانکه اعلی عنبر آنچه صافی مایل بزردی است آنرا عنبر اشهب دانند آنچه مدور و بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مایل بسفیدی است و بران نقطهای بسیار ریزه سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر نامند و بهترین همه آنست که تازه و با دهنیت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مایل بازرقی است پس مایل بسبزی پس مایل بسیاهی و زبون تر از همه سیاه کم بوی بسیار کهنه است پس بلغمی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا بجسم گردانند باید در گلاب در قدر مضاعف بگذارند و در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشار دهند تا یکی گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار میکند مصنوع و مجعول نیز میسازند از کچ و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که خواهند صفایحی و یا شمامه از آن ساخته از عنبر خالص بهار لا برده بران بچسپانند و سفید نشوند و یا عنبر خالص را گداخته بالائی آن میریزند و کهنه کرده سفید نشستند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بخایند اگر در دهن متفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و منجم و اندکی چسپنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده دران فرو برند اگر بوی خوش از آن بر آید خالص است و الا فلا و اصل آنست که اعتبار شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آن را دریابند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص و منافع آن حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی لیکن مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسه ظاهره و باطنه و محرک شهوت باه و طعام و اعاده کننده قوتهای از شرب افیون و بسیار خوردن و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مرتفع سازد و باد زهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب بالطبع و رفع امراض بارده و گشودن سدد امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبوی کننده بدن بالخاصیت و رفع امراض حاره قلبیه و دافع خفقان حار است و عنبری است و بیران بسیار موافق امراض الراس الصدر و ام الصبیان و صرع و الکباد و الطحال و الکلیه و المثانه جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و سستی و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح منجمد در معده و دفع اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و تنجیا و بجهت ضعف ادار التناسل و رقت آشامیدن آن با ماء العسل بجهت اعاده باه با بوئیدن و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و با طلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بی افراط و آشامیدن یک انگشت از آن هر روز ناشتا رفع تخمه و رفع قیء معده و قایم و بوی الوباء و التخم آشامیدن آن جهت رفع باد سموم و بخور آن جهت سموم هوای و بائی و دیگر بیند استعمال نموده و بوئیدن آن و جمع امراض مذکوره قوی الاثر است و باعث غلیان خون و رقت آن و تولید ریح و بخور آن جهت صرع آن کا فور و سوائل و تر و سعوط آن با دهان حاره جهت رفع امراض بارده دماغیه و تفتیح سدد آن و حمول آن قطع رطوبه آلوده رحم جهت رفع سیلان الرحم و فانه از برد و ضعف معده و اگر بیند و صبر حاره است ...

کبدی است مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و الکار ائل و تخم آن برانگیزاننده باه است و مصلح آن
بوسیار کافور و خیار مقدار شربت آن یک دانگ و گفته اند که اگر کمیت آنرا باد و چندان سه بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی با شیرخشت در یکدیگر خورده شود
تفریح بحد اسکار آورد و باین مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد و بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مردمکی و زعفران
است و دستور حل و تقطیعه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیسه و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و کحول
عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد عنقود بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید
آمده ماهیت آن اسم خوشه نباتی مخصوص است بر شاخ بقدر شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه آن
مملو از رطوبت و تخم و رایحه آن شبیه بسداب طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی عضوها و مانع ریختن مواد عضوها
است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم عنکبوت بفتح عین و سکون
نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی اورمچک و بهندی مکڑی
نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع میباشد و هر یک بنامی خاص نامند مثل رتیلا و سبع الذباب
و رتیلا و غیر آن و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تار تنیده خانها ساخته میباشد طبیعت
بهمه الفوج آن گرم و خشک و بعضی مانند رتیلا و سبع الذباب دانسته آن را گرم گفته اند افعال و خواص آن الاذن قطور عنکبوت تعلیق نسج
سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون
از آنها جاری باشد منع جریان خون آن نمی بستن آن بر آنها و الیتام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را ببستی بر سر کسی منافذ
داخل کنند و یا بازوی بر پاره کتانی مالیده بچسبانند و با صدغین بچسبانند جهت رفع حمی غب مؤثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت
سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب تب غب بندند زایل گردد و بپرده صندوقی که در زیر شکم عنکبوت و در جای بچه
میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بر می آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زایل گردد و چون بر نزف الدم
عضوها بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم [illegible] دارد و چون عنکبوت [illegible]
گردد دلم [illegible] قوی آن را عواض رویه بر داطراف [illegible] و انتشار [illegible] و امتداد آن و انتفاخ [illegible] بهم رسد علاج آن
[illegible] سداب [illegible] و شونیز با شراب صرف قوی و التعریق در حمام و مالیدن [illegible] خشک کرده است که بهندی [illegible] نامند که آن
را با آب بسرعت سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعنزریه است و پاهای آن کوتاه و بر زمین میکند و چون [illegible]
خود میگیرد از گزیدن آن تمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر سموم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوت های دیگر علاج آن
فصد است بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا با آلات حدیدی ببرند و تدبیر
قروح رویه بالعمل آورند و اما عنکبوتیکه معروف است که بهر کس بجهد و آنرا میگیرد و چنانچه فهاسه جانبها بجهد میگیرد آنرا و آن
پست و پا کوتاه کوچک سفید سیاهی است و آن سیلم تر از سائر انواع است و بدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج آن
عرق و فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و الیدن [illegible] محلول و سرکه که در آن [illegible] بسته
و اما عنکبوتی معروف است و آن عنکبوتی است که پایهای آن بسیار بلند دارد و الحم آن مسدود [illegible] البول و مرارت [illegible]
میگرد و مهلک است علاج آن علاج [illegible] است [illegible] بفتح عین و نون [illegible] و شکاف [illegible] و بهندی [illegible] نامند
چوناست که بفارسی [illegible] گویند ماهیت آن [illegible] [illegible]

باطراف سیاه واسبوده و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه

ببیلیون و این صنف و برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه

برگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن بضم خائیدن برگ آن مقوی دندان و

لثه و هضم الغذا و لنفض اشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الحجر و ح

ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع **فصل العین مع الواو** **عود** بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب

و شاخ شجار است که بهندی لکری و ڈالی نامند و مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اگر نامند ماهیت آن چوب درختی

است که از کوهستان چینا قریب سهلت که از توابع صوبه بنگاله و در سمت شمال و مشرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که بر

از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره چیتان از جزائر شهر ناوکه قریب بسر حد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا العرض سی و چند

درجه است و بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی و اندک راست که از آن عصا و چوب دستی و یا ظرفی

و یا پیاله چوب میتوان ساخت و بسبب کج واجی در فاوت و نیز جابجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد

و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند

پس برآورده آنچه از آن بادهنیت و سنگین سیاه غرقی است که در آب فرو میرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آن را غرقی

مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است با آلات آهنی برآورده غرقی مستعلی میگویند و آنچه نیم غرقی است آنرا نیم غرقی و سمله اصلی

و آنچه مطلق تنه آب شیر و سمله خوانند و این کثیر الوجود تر از انواع دیگر و غرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کم رنگ بخیر از

خوبی و بدی و گفته اند انواع میباشد هندی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه سمندوری آنرا دهنیت غالب بر سمندوری

و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز برتی جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند

و بجوز نیا بهندی آن با سیاه منبع قول که پس است در آنها و گفته اند سمندوری منسوب باسم بلدی است که از آنجا می آورند و همچنین قماری و مختار

در طب در اوسیه بیشتر هندی بنگالی بهترین غرقی است که تلخ و خوشبوی با دهنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خوشبوئی

و هیچ نوع علای آن نمی باشد یعنی غرقی آن معیب است و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور

است که چوب آنرا جیسا ساییده و نیکو فته از آن عرق میگیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر میگیرند و بعضی نامیدن آن انفال خرشک

نموده بجای آن مغز و شند تا آنرا استعمال نمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن انفال کرده در شیشها کرده از آن بطریق

تقطیر عرق میگیرند و آنرا عود هندی خوانند اگر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند چوب خالص که از براده عود عرق ناگرفته بدل

مغز بادام اضافه مینمایند و بعضی آنرا با براده صندل و یا براده چوب دیگر باز عرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آنرا میگیرند و این عطر نیز

مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از سند چینی چیزی دیگر از آنجا بجاده ده روزه راه بود

و آن نباتیست عزیز الوجود و سنهاو بهم سنگ و زر فروشند و گوئی آن بو ندارد و چون بدست گیرند گرم شود و عرق کند نهایت خوشبو

بود و بوی آن بکلی بوی عود است و قریب با آنچه نوشته هر دو شنیده و شاید مراد ببند چیتان مذکور تو باشد که چینیه نوشته و بدانکه چوب

دیگر در نیاتا و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود عرقی دیگر و ریو در هند و بنگاله بهم میرسد و لیکن آن بهیچکس و مین با نسب اکثر این ها

بدل آن میفروشند و این را اگر نیا مند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند

افعال و خواص و منافع آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و جگر و قوی

و دماغ و قلب و کبد و معده و احشا و گرده و پراگنده کننده ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کننده بدبوی دهان و رطوبات عفنه و لثه و معده و رحم و ضعف معده و احشا و گرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس و اعضاء الرأس انسامیدن آن [illegible]
مقوی حواس و اعضای دماغی و اعضا و بستور بخور آن مقوی و محلل فضول مرطبه دماغیه است و آنهم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده
نکهت و سنون محرق آن جلا دندان و مستحکم کننده آن و اعضا الصدر و القلب و الغذا و اشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت
قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصاً که بکدیم و با لکدیم
آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و لکا بدکردن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود در آتش انداخته
و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بر آن معکوس بدارند که دود آن در آن مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلکه بیمار است
نوع تسکین نیاید در آن بدوشند و حرکت دهند که بآن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت یابد و اعضا [illegible]
مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و دودی و وزن آن حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیه منی و رطوبات سائله از رحم
بالجمله دوا از اخشک و گرم سازد و آنهم مطبوخ آن با شراب ریحانی با دشمه سموم بارده و بخور نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است [illegible]
مضر محرورین شراب و نحو گرم استعمال آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن دارچینی و قرنفل
و زعفران و زرا وند مدحرج دو دانگ وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جواز نشات در عود
مطرا که القماری نامند و چوز چه جمیره و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عود البلسان**
لبنتم با و معده و لام و سین مهمله و الف و نون نامیدن آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن گندم [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مفتح سدد و مقوی قوی و باتریاقیت امراض الرأس جهت دوار و صرع
و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم و امراض الصدر و الغذا و النفس و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و بافع
سموم و گزیدگی افعی را مفید الرحم بخور آن جهت تجفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد و مقدار شربت آن تا نیم مثقال [illegible]
مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و در بلسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حا مهمله و یا و مثناة تحتانیه مشدده و ها ماهیت آن [illegible]
قزوینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و [illegible]
و تلخی و تندی رائحه مانند عاقرقرحا طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و مقوی حواس و [illegible]
السموم انسامیدن آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و لکا بدکردن آن [illegible]
نیز مانع گزیدن مار و هوام است با دارنده آن و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاه دارند [illegible]
گردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد **الآلات** [illegible]
ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال **عود والحظا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
و از آن [illegible]
[illegible]

٤٣٩

و در سوم افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند برنج است و بعضی مانند تماقرقوحا دانسته اند عود الیسر بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون سین و
راء مهمله ماهیت آن جمعی برآنند که چوب انار هفورس است بجهت خاصیت آن در یسیر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و یسر
آن چون چوب محلب و چوب خطمی و قومی صنفی از اراک دانسته اند عود الصلیب بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه
و باء موحده نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه در میان هر دو خواهد آمد انشاء الله تعالی عوسج بفتح
عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم ماهیت آن درختی است قریب به درخت انار و پر خار و برگ آن تند مایل بدرازی و با رطوبت
چسبنده و ثمر آن بقدر نخودی و مایل بطول سرخ و در درخت بسیار بماند و می ریزد و منبت آن شوره زار ها و قسمی از عوسج را برگ سیاه
مایل بسبزی و کوچکتر از اول و خار آن بیشتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و گویا در غلافی است و قسمی دیگر سفید و ثمر
آن رئیس نوشته که آنرا ثمر مانند توت است که مردم آنرا می خورند و در بلاد دیار ده بسیار مستعمل برگهای نازک سبز است طبیعت مجموع آن در اول
سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز جهت رفع بیاض آن خواه تازه
خواه کهنه مجرب و چون ثمر آن را بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجت مقدار یک دانگ آنرا با سفیده تخم مرغ و یا شیر
زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بر پلک نافع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه
دارد و پرورده سوده آن با آب جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و با
بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم موثر است و خاییدن برگ آن جهت قلاع دهان و النمله و الحمره ضماد برگ تازه آن جهت نمله و حمره
که حرارت آن در کمال شدت نباشد و الحکه و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و حکه
التهاب صفرا نافع و شریف گفته که اطبای یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را در ابتدا نمایند بتحقیق که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز
بقدر یک اوقیه با یک رطل آب می جوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده می نوشند چهار پنج مجلس عمل میکنند و دفع سوداء سوخته می نماید و جهت جذام
مجرب دانسته اند و نوشته است و در روز قبل از آن اسفیداج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و در روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز
بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز حمام است بحمام روند و بغدادی و غیره نوشته اند که در شهر بارزنجانی یکصد و طبیخ
داخل و بیان نامند و در انتهای آن بحمام روند و الطلا کی طبیخ مذکور جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آن را
ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع ذیاقی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ
آن و قاطع نزف الدم و کم مضار مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن شبنه و بوزن آن فوفل مضر سپرز و مورث قولنج
مصلح آن کثیرا و با لخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورث جاه و دانسته اند و بخور برگ و یا عصاره آن
نیز گریزاننده هوام است فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه عیذون بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو
و نون ماهیت آن غافقی گفته این اسم را ترنزابر دو نوع از گیاه اطلاق می نمایند یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتی است
بسیار تلخ و از ساق آن شاخهای بسیار باریک است طولا مرتفع نبوده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و یا مشابه و رنگ شاخهای آن
مایل بسیاهی سرخی و در هر شاخی گلی سرخ مایل برنگ مستدیر مانند دیهی و مایل بسیاهی منابت آن کوهستانها و اطبای اندلس آنرا سنا بلدی
نامند و نوع دوم برگ آن کوچکتر مانند برگ بنفشه و اراک بلند تر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده
نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است و اسهال آن
و فعل طبیعت آن گرم و خشک در اول و سوم افعال و خواص آن اهل اندلس آن را بجای سنا مکی

۳۴۰

[illegible]

سناء مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا صفرا و خلط بارد یعنی بلغم و سودا چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و درد کرده نافع است مصلح آن عناب و ایسون مقدار شربت آن دو درم تا سه درم عیون

بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضا را کرسن جهت امراض بارده

و مانع و منع زکام بارد العیان قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است عین الدیک بفتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله

و سکون یا و کاف بفارسی چشم خروس نامند و گویند بهندی گهنگچی نامند ماهیت آن تخم دختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور بعین

و گویند در خوشه مانند بلغم میباشد و درخت آن ابنجه تجیق بیوسته درخت بلغم و آن ثمر انست و در جبال هند و دکهن هم میرسد و کسانی

گفته اند که گهنگچی نشاید شبیه نباشد زیرا که نباتات گهنگچی دیده نجان است بلکه گهنگچی دانهای آن گرد گردی بقدر دانه نخود کوچکی و دانه

آلو بالو و دو نوع میباشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت

فضلیه افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بجهة اوزاط و جزو

معجون ملوکی و حافظ الصحة است مقدار شربت آن از نیم تا یک مثقال مضر محرورین مصدع مصلح آن کشنیز و باید که با شیر تازه دو شیده و

با ترنجبین حیسانیده و با مسکه استعمال نموده شود عیون جمع عین است و آن عضوی از اعضای معروفه حیوانی است طبیعت آن

و تر و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مائل باعتدال است افعال و خواص آن بهترین آنها چشم گوسفند است و چشم طیور تمامی

ردی مائل به یبوست و زیاده کننده منی است زیاد قی بیکو و سریعة الاستقرار در محرورین و ردی و مضر مبرودین مصلح آن نمک و صعتر و فلفل

مسلوق آنست عین البقر اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم

نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و بلبلی الهمم و ثقل سر معده است و انجوان را نیز امت باب و لوز دهم در بیان ادویه

که حرف اول آنها غین معجمه است و فصل الغین مع الالف غاریقون بفتح غین و الف و را مهمله بیونانی و ایضو بربر

و سقلیوس و نزد اهل شام زند و بفارسی با هشتان و بفرنگی لادرسن نامند ماهیت آن درختی است عظیم تا هزار سال میماند

و اهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند و شاخ آنرا در دست میدارند و از خود دور نمیکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند

برگ آن نرم تر از برگ بید و بلند تر از آن و تلخ و خوشبو و با انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند و مانع کرم زدن آنست و جبلی

و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی مخصوص بلاد شام است و از آنجا به مصر میبرند و ثمر آنرا بیونانی و اقی و بفارسی

امند و آن بقدر فندقی کوچک پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پاره و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه گردد مائل

بسرخی و تیرگی میگردد و سیاه آن خاص است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و مغز ثمر آن گرم تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک تر از

سایر اجزای آن و روغن آن گرم تر از سایر اجزا و گرم تر از روغن گردکان افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و تریاق سموم

خصوص حب آن و ضماد الکرسن است میان حب آن با شراب جهت صلابت طحال و مصلح معده و مدر و لاس و تقویت ذهن و فهم

و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و فالج [illegible]

حب آن و روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع بارده گوش و ضماد [illegible]

آن [illegible] برگ آن جهت درد دندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۴۱

[illegible]

و دو مثقال حب آن [illegible] ساعت [illegible] و مطبوخ برگ آن جهت امراض [illegible]
و حجم [illegible] جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و حجم و آشامیدن [illegible]
آن مفتت حصاة و کشنده جنین [illegible] بسیار که دارد و [illegible] آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین [illegible]
جهت رفع [illegible] سموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و [illegible] جهت لسع زنبور
و نحل و غیره [illegible] اورام [illegible] با سویق جهت تسکین ضربان و اورام حاره [illegible] آشامیدن آن [illegible]
جهت [illegible] مفاصل و عصاب [illegible] آن با شراب جهت [illegible] آن [illegible]
و مغنی و [illegible] آن [illegible] برگ آن [illegible] مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و اورام [illegible] گفته اند [illegible] و هوام [illegible] برگ آن [illegible] هوام [illegible]
آن [illegible] برگ [illegible] بر زمین [illegible] و بر پس گوش [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] خواب [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible] و [illegible] حاجت و تکیه کردن [illegible] آن [illegible]
بصر و تقویت [illegible] روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] دو [illegible] آن [illegible] بر دارند
و [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible]
تا آب [illegible] غاریقون [illegible] و سکون [illegible]
و سکون واو و نون [illegible] آن [illegible] پوسیده [illegible] پوسیده و مانند [illegible]
[illegible] پوسیده [illegible] از درخت [illegible] و بعضی [illegible] پوسیده و بعضی [illegible] اند و آن
[illegible] و [illegible] آن [illegible] ماده [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] سال [illegible] سفید [illegible] آن [illegible]
[illegible] و سیاه آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] زیرا که اجزای [illegible] آن
[illegible] آن [illegible] اول گرم و در دوم خشک [illegible]
[illegible] آن [illegible] و بعضی [illegible] مرکب [illegible] و بعضی [illegible] اند
[illegible] گرم در اول [illegible] و سودا و صفرای مخلوط با بلغم و [illegible]
[illegible] و [illegible] اورام [illegible] رنگ [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بدن [illegible] بدن [illegible] جنون [illegible] سموم [illegible]
[illegible] و [illegible] اخلاط فاسده [illegible]
[illegible] جهت [illegible] بارد [illegible] جهت صرع و [illegible]
جهت [illegible] آن [illegible] آن جهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهت [illegible] آن [illegible] آن جهت درد سینه

۴۴۴

و درد سینه و سرفه مزمن و بارد و بلغمی و تنقیه نفس و سپرز آن و با طلا جهت قرحه ریه و خصا آلتها و انتفاخ آشامیدن یکدرم تا یک مثقال آن با ریوند

جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سددی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت

سنگ گرده و مثانه و درد خاصره و کمر و گرده و با افتیمون معجون عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع

و با رازیانه نیز جهت درد خاصره و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و منفع

آن بتنهائی و طبیخ آب آن نیکو و دوائی است برای وجع معده و خشکی ها منفعت اشتهای طعام بر سر معده و یکدرم آن با اطراف

اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرا با سهم مخلوط و اذابه خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع عسر نفس و خناق

رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد بالدمالی و با صبر نیز جهت خناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس

و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده و اورام و الالات المفاصل و کثیرات اشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت جمیع انواع اورام و ضماد

طلای آن و نیمدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم آن با ... جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و

نقرس و امراض صعبه و حمیات نائبه لعبید لعقیم اده و حمیات کهنه و نفض حمیات ... آن باشراب قبل از نوبت مانع نفض آن و حقنه

آن نیز جهت حمیات وبائیه و با القرامین نیز جهت ... آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع هوام و سایر هوام و ضماد

ضماد آن بر موضع لسع آنها و خوردن آن باخود جهت منع گزیدن عقرب الرتیلا آشامیدن چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و

اقسام زبون آن ... مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال ... دهن و قی فرمودن با گرم و شیر تازه و دوغ

... و سایر تدابیر کشنده خورده الصل آورند مقدار شربت و غیر مطبوخ و مقدار ... مطبوخ تا یکمثقال بدل آن ... و زنانه

... و بوزن آن تربد و بلد آن زنجبیل با ... و بدل آن افربیون و دو وزن آن ابیانیج و بدل ... دو وزن آن انیسون و ...

غاریق سفید ... و جعدی فرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت غاز ... والف وزای ... فاربونی از ... آن

بزرگتر از اردک و ... تارداو نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف ... آن گرمتر و ... و ترازاو ... افعال و خواص آن

نیز مانند آن و روغن آن محلل و ملین و جهت ریاح و ... و در مفاصل ... و در قرابادین کبیر ذکر آن

... ذکر شد غافث ... و غین معجمه و دو الف ... لام و سین مهمله و ... والف و لام و ...

... یک ... و ... و دو ... نیز آید و ... نیز آید و ...

و ... ان ... نامند ... آن ... و ... آن ... و ...

... آن ... و گل آن ... و سفید ... و ...

... و ... و ... و ... آن ... و ...

... طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک ... در دوم ... افعال و خواص ...

... آن با سرکه جهت ورم ... و ... آن ... و ...

... باشند ... و ... آن ... و ... و ... و ...

... ریاح ... و الاورام ... و ... جهت ... و ... و ...

... آن با سرکه ... و ... آن ... و ... آن ...

... آن ... و ... و ... الف ... و ...

گرسیوسنه مانند و نبات آن را اشیشه القاف و شجرة البرغوث و شوکه منتنه نامند ماهیت آن گیاهی است خاردار و برگ آن دراز و عریض
طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن روئیده و گل آن کبود مائل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و
از صبر تلخ‌تر و با عفوصت و قبض کمی و حراقتی چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصارهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن
فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز طبیعت آن گرم در اول خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته‌اند و صاحب ارشاد
گرم خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه کمی افعال و خواص آن ملطف مقطع و جاذب و جلا و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت
تبهای مرکبه و سهال اخلاط سوخته و ادرار بول و حیض و عرق و عسر النفس و ضیق النفس آشامیدن خشیش و یا عصارهٔ آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سده و
سدهٔ طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابات آن و صلابت معده و سوء القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض با شراب جهت قروح
معا و حمول آن مدر قوی حیض ابدا ازباس ازالة القروح آشامیدن نیم مثقال از خشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصارهٔ آن و ضماد
گیاه آن با سپیدی بیضه و یا پیه کهنه و یا پیه مرغ و اینکه با شراب سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصارهٔ آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف
و التیام دهندهٔ زخمها الکمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محرقه بتخصیص عصارهٔ آن با عصارهٔ افسنتین آنیسون جهت ذات الجنب
و دوا گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون
و نیموزیت آن افسنتین و طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که گیاه آن را و آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند
طبیعت آن سرد و خشک الطف از جرم آن افعال و خواص آن ملطف مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار
شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر ریتین مصلح آن مصطکی بدل آن تا سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق و تخم آن را چون
با شراب بیاشامند جهت قروح معا و نهش هوام مفید و حب اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت غالیون بفتح غین و الف و
لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند ماهیت آن نباتیست ایستاده برگ
آن طولانی و گل آن زرد و باریک و زیره و انبوه و خوشبو و با اندک حدتی و منبت آن کنار آبهای ایستاده طبیعت آن گرم در اول خشک در دوم
افعال و خواص آن ملین ترخ الام و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع عیا و بیخ آن در جز
اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن بنابت محرک باه است غالمون بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون بفتح الرئیس
سرشته دوائی است خوشبو و سرخ‌رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی
آتش مفید مؤلف گوید شاید این هو غالیون و یا قریب بدان باشد غالیه بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و با ماهیت
آن از ادویه مرکبه و قلیل است گفته‌اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و مصطکی اللبان و روغن بان است و چند چیز دیگر قبهای
خوشبو است و بعضی جهت اغراض و بعد آن دیگر عود هندی و مشک و رامک و لاون و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ
آن ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد بحدت و عدم آن افعال و خواص آن مقوی قلب
و دماغ و سایر قوی و ارواح و حواس و مفرح و اعضاء الراس و تحریک باه با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه
و بیستور با شراب یا گوشمال آن متعفن و صاحب صداع مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر و قطور محلول آن در بیکی ان از روغن
در گوش جهت صریع مسکته و درد گوش و اوجاع الصدر و پوشیدن آن مفرح و مقوی قلب و عسر النفس حمول آن جهت اوجاع بارده رحم
و تحلیل ورم صلب بطنی آن و ادرار طمث و قبائل رحم و علاج حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ
جماع است فصل الغین المعجمه مع الباء الموحده غبار الرحی بضم غین و بای موحده و الف و رای مهمله و الف و لام

۴۴۳

۳۴۵

و لام و راء مهمله و حاء مهمله و بفارسی گرد حیا نامند افعال و خواص آن مجفف ملوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن برپیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است غبیراء بضم غین معجمه و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند ماهیت آن ثمر درختی است بزرگ بقدر درخت عناب و برگ آن و در بلاد بسیار سرد بهم میرسد و برگ آن خشن و اغبر و لهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناری آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز خوب جدا نمیشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه بهسته عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن باسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در دو سه تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده افعال و خواص آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از تنقیه الجره از معده و سائر بدن امراض الصدر خفقان گرم را مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت دافعه آن و مسکن قی و قامع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت اسهال کهنه مفید و سحج صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق مثقل بدان جهت آنکه معدل مزاج است مقدار شربت آن پنجاه عدد و گل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفران رنگ گفته طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بسیار خوشبو و بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد افعال و خواص آن مهیج شهوت باه خصوصا از زنان لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در اردوبه و بادیه گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و استشمام آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الاغذیه و جهت امراض این هر دو عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض اعضاء الغذا جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و از جمیع جهات مفید مقدار شربت آن یکمثقال التدویج و التجویج چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند بپرک آورد و چرک آنرا پاک سازد و ملتئم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن کنجد دهند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت مفاصل و پشت و درد کمر و مویی و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیفتر فصل الغین مع الدال المعجمه غداف بضم غین و دال مهمله و الف و فاء ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خلط غلیظ و ناسازگار باشد جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح بارده و هوقانست و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و در افعال مانند زهره ... است فصل الغین مع الراء المهمله غراب بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده سه جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق آنرا غراب الابقع و دوم سیاه رنگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزغون و سوم سیاه کوچک و آن در کشت زارها بسیار باشد و غراب الزرع موسوم و اهل الغذا که آنرا اغفاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غداف است و هیچیک خورده نشود و بهترین آن فی الجمله یعنی بچه آنست طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جهت سپرز و در طحال ... و نبات ... آن جهت ... و باید که قبل از ذبح بکرو در آب ... دهند و آب آنرا ... تا مهرا شود که ... است برای ... و در خواص مانند غراب الزرع و از ضعیفتر است غراب ... الفلیح یعنی ابلق ... و ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن

آن دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی خوردن آن قاطع باه و تقلیل منی آن موّلد صفرا ... طبیعت آن

گرم و خشک و در سائر خواص مانند غذا فاسد است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و ...

و طبیخ آن یعنی مرقهٔ آن جهت ازالهٔ ریاح و شانکه الرئتیه چون زنده آنرا در ظرفی گذارند و برادهٔ آهن و حموضات مانند سرکه ریزند و آب اترج بر سر آن ...

و سر آن را پوشیده چهل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد پس برآورده همه آن روغن خواهد بود و آن بتنهائی و یا با سرگین آن خضاب ...

نیکو و مجرب دانسته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغییر رنگ موی سفید و رویانیدن موی مجرب و کلاغ سیاه و زاغچه ... گرم و

افعال و خواص آن مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض

و ناخنه و با زهره خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زایل آنها نیز حاد و جالی بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن

با عسل ... جهت رفع بهق و طلای خون خشک کردهٔ آن رافع بواسیر و طلای سوختهٔ آن رویانندهٔ موی ...

و رار و بار موصده بیونانی اطانا و بشیرازی دزک و باصفهانی ... و در تنکابن و دیلم ... ماهیت آن درختی بسیار بزرگ

است از جنس خلاف یا صفصاف با اختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغی ... می آید ...

تیغ ... آن در هنگام ظهور شکوفهٔ آن و اکثر مستعمل ... و برگ و صمغ آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از

... دانسته اند افعال و خواص آن گل و برگ و عصارهٔ ماخوذ از آن هر دو مجفف بی لذع و با عفوصت و ... آن قریب ... و ...

... قطور عصارهٔ برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده و در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و ... مطبوخ

تازه آن ... طبیخ ... آن جهت خزاز ... قطور عصارهٔ گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض و وسم و آثار ...

... طبیخ قشر آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده ... آشامیدن قشر آن و ... بخور آن جهت نفث الدم

... الغذا و آشامیدن برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در معای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت ...

... بتنهائی با آب ... و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنندهٔ علق است از حلق و آب فشردهٔ آن جهت رفع سیلان چرک ...

... طبیخ آن جهت ... القروح ... پوست و برگ تازهٔ آن بر اعضای ... و بر ... نافع و گل ...

... مراهم ... گل آن ... و ... خاکستر آن ... طلای خاکستر قشر و یا چوب ... درخت

آن ... و پوست بیخ آن ... با ...

کرده ... آن ... مقام توتیا ... آن ... عربی ... آن ... است و گفته

... آن ... با ... تنها ... است ... دیگر ... با ...

... و ... آن ... ماهیت آن عبارت از چیزهای لعابی چسبنده است که ... غلیظ و چسبنده شده باشد

... ولیکن ... آن ... پوست گاو و ... و بعد از آن ... و بعد از آن ... گندم ...

... طبیعت ... آن ... گرم ... پوست حیوانات ... بشویند در آب تا ...

... تا ... گردد ... و ... آن ... بقدر ...

... گرم ...

... و بهترین آن ... از پوست گاو ... باشد از آن

... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... امراض الرأس ...

آن جهت سعفه و قروح سر مؤثر آمد آن العصاره انشامیدن مخلوط آن در آب شبهائی و یا باسر که و یا با ادویه مناسبه دیگر که آشنا
حسو بجهة تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدیر در قرحه ریه مالح الجراح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیر آن ضماد
آن عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوانهای شکسته و بدر رفته و قیلة الماء و باه جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زرد
وجوز السرو و باسر که سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بران ببندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو جهت
فتق و قیلة الماء و با سر که جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلا بشره و چون گرد خشک پشم خرگوش آلوده بر جراحات
که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و مجرق مغسول آن قائم مقام
توتیاست [illegible] بفارسی سریشم ماهی نامند ماهیت آن رطوبتی است منجمد شبیه بپیه که در شکم نوعی از ماهی بزرگ دراز که نهنگ ... نامند و امثال
آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد طبیعت آن گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دوم افعال و خواص آن قریب بسریشم مجلود است
[illegible] سدا و جهت انشامیدن آن روزی یک مثقال تا دو مثقال جهت اسهال [illegible] و آن جهت استقاء [illegible] و برص میدهند و آنچه از
آن ساخته و سبز و مثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آن جهت انشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم صدید نافع و ضماد آن
الصاق جراحات و زخمهای بدر رفته و بر ناخن سفید شده و جهت برص و شقاق و [illegible] نافع است [illegible] بفارسی سریشم عنبر نامند
از ضماد آن [illegible] و مجرب آنکه حکیم میر محمد مؤمن [illegible] ذکر کرده و آن را جوهر [illegible] نامیده [illegible] آن است که عنبر [illegible] بریده
[illegible]
تا جمله اوراق [illegible] و پس [illegible] بران گذارند [illegible]
[illegible]
گذارند اگر [illegible] و کمال آن در عدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
بآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تقریبا مزاج انسان [illegible]
و تجفیف و قلیل الغذا است [illegible]
تناول آن جهت فالج و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و صاحبان [illegible]
با وام و با [illegible]
و مصلح آن [illegible] آن گرم و خشک است

۴۴۷

از سائر انواع است فصل العین مع الصاد عصارة الصینی بفتح عین و صاد مهملتین و الف بفارسی کاشه چینی نامند لعابیست مجفف
و سفوف نرم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و عصاره مطلق مراد کاشه سفالین مزجج یعنی لعابدار است چون
عصاره چینی را نرم سوده با هر رنگی که خواهد با صمغ محلول بیامیزند مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلند
تر و نمایان تر از مداد شنجرف و الوان خالص دیگر می باشد فصل العین مع اللام علفی بفتح عین و سکون لام و قاف و فا و یا
در ماهیت آن اختلافست نزد جمعی علفه است و نزد جمع دیگر نبتی است لغایت تریبا و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برگ آن شبیه بناخن
و مدور و در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلابت لبنی که از آن حاصل میشود مسهل قوی نیک بلکه مهلک است و طلای
آن رافع ثالیل است و صاحب اختیارات بدیعی گوید گیاهی است که بگیر مانند برگ و ساق آن گردد در صحرای شیراز بسیار و از جمله سموم است معتبره آن
و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کارد یکه بآن آب دهند زخم آن بهر کس که برسد بمیرد و اگر شیر آنرا بر قوبا بمالند زائل شود فصل الغین مع النون
غنم بفتح غین و نون و میم سم ضان است و بلغت اندار البهر نوعی از قطران است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرورالمزاج
و دیر هضم مضر معده مصلح آن مربای زنجبیل و گلقند است فصل الغین مع الواو غوتا غنبا بضم غین و سکون واو و فتح تا و فتح
قاف ثانیه و الف و فتح عین معجمه و سکون نون و فتح با موحده و الف و بجای هر دو غین قاف نیز آمده معرب از کوتا کنبا لغت فرنگی
است و کمکوته نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است و بعربی ففیران نامند ماهیت آن عصاره ایست زرد تیره رنگ مائل
بسرخی براق که چون قطعه از آن را بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و مندرنگ سازد و بی طعم و عدالت خالیه
اقراص و قالبهای بزرگ و کوچک ساخته از ارض هند می آورند بعضی گویند عصاره ریوند است و اصح آنست که غیر آنست و از بعضی ثقه شنیده شد
که عصاره نباتی است شبیه بگیاه و برگهای آن از آن بلندتر و در بعضی جزیره هند و در نواح انکه جزیره ایست از جزایر شهر ناو و از ارض هند
جنوبی قریب ببندر چین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد می آورند طبیعت آن گرم و خشک در اول گفته اند لیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا آخر
دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باسانی و بی ایلام است و هر خلط فاسد را که در ابدان از نواحی صدر و معده و کبد و سائر عضوها
بیفتد و اسهال دادن آن رفع نماید و بسیار در معده نمی ماند مانند مسهلات دیگر بنهایت یکروز و یک شب بلکه بزودی و آسانی فعل خود را نموده با اخلاط فاسد
دفع میگردد و جهت اکثر امراض بارده رطبه مانند عرق النسا و نقرس و سدیه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و صرع و خوذه و مالیخولیا و زیرش
نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفه بارده و خفقان بارد و تفتیح سده و ماساریقا و کبد و استسقا و یرقان و جرب و ...
و بالجمله اکثر امراض مزمنه و دبیله و جدری و ... نافع و بالجمله آنکه گفته اند یا اطفال و حوامل نیز میتوان داد اما بهتر آنست که بحوامل ندهند
... و صغار و حب القرع و اکثر استعمال آن با گلقند است ... دو دانگ آنرا با چهار دانگ مقدار شربت ...
و قوت ضعیفه بدان نرم سوده با یک چهار درم گلقند و با شکر سرشته بخورند و هر وقت ... و بالشسته شود تا آب بنگرم بنوشند و اکثر آنست که
و مسهل بهر دو می آورد و بعضی را که مسهل قلیل و بعضی را که با قدم مسهل بسیار و بعضی را مسهل کمی بدیکه تشویش و اضطراب نمایند تا آخر روز تا اول
شب که عمل آن با تمام رسید و غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می آید و اگر عمل بسیار نماید معوض لطیف و بونق درمخرج نماید بهم رسد قدری
گلاب بسیار با روغن بادام نیمگرم نموده بیاشامند و روغن گل با شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قویه و امراض مزمنه بکار برند تقویت و با مطبوخها مناسب
بیاشامند بهتر است و باقی مشورها برای طبیب حاذق است و نقاشان در رنگ آمیزیها استعمال دارند و قوت آن تا ده سال قوی میباشد و بعد از آن
ضعیف گردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و از کهنه آن تا چهار دانگ است غوشه بضم غین و سکون واو و کسر شین معجمه و نون و ران ...
اسم فارسی است و بتازی نیز ... و سنگ نامند ماهیت آن نوعی از گیاه و با قدر است بالوت ... شکل آن ... کاهی که ... ... دار دیوخشک ...

ودر بیت المقدس و بلاد عجم بسیار هست واکثر ایلیتینه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زایل گردد و با شرابها شیرین زند و با لذت شایان

و در غلظت و لطوبت نخوداراز کماة کمتر است طبیعت آن سرد وخشک و از سایر کماة کمتر افعال و خواص آن مغلظ دم و کاسر حدت آن ورد

و نجاح مانند کماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب صرف بنوشند با بیاشیم و در بیان ادویه که

حرف اول آنها فاست و فصل الفا مع الالف فاخته بفتح فا والف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و بالغت فارسی

و نیز بفارسی کوکو و بهندی پانڈک نامند و بعضی عرفیه و نزد اهل الفاکیه مشهور بیامد ست ماهیت آن مرغیست خاکستری ناکد

مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از ان و قلیل الالفت حسن الصوت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول

سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه است افعال و خواص آن امراض الراس مهرا بجثه آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی

بارد در بلح غلیظ و تفتیح سده و تعیین قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم موثر خصوص خون بال آن آلاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه

جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و بجهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن سودمند بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر و در روغنها

و سرکه نیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شبها در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن منفر اسود مند و مار از آواز آن بگریزد

و در خانه که قمری سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور پر آن گریزاننده مارست فاذ زهر بفتح فا و الف و دال مهمله و زای

معجمه و سکون ها و رای مهمله معرب پاذ زهر است و باصطلاح عبارت از دوائیست که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید بیان معنی آن

بتفصیل در مقدمه و پاذ زهر در حرف البا الموحده مع الالف ذکور شد فافح بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت

اسم بندق هندیست مولف احتیاط است اشتباه بنوعی از حجر السم کرده و گویند سنگی است زرد مایل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد

و چون بر روی سنگ پاره سوده بیابند ساییده آن سبزی رنگ بود و در نمش بسوزد و نیز صاحب اختیارات گفته که از آخر هند و چین آرند

و بهترین آن چینی بود و پادزهر همه زهرهاست شربا و طلاء و مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بی خلاف پادزهر کافی است فاو بفتح فا و لهما

و رای مهمله بفارسی موش و بهوستا موکهک و بسریانی کوقری و برومی بوطیقو و بیونانی لینفدروس و بهندی چوبه و بترکی سچان نامند ماهیت

آن حیوانی معروف است ذی هوش و موذی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن امراض اریاح خوردن آن مورث نسیان

و غثیان و خلاق ذمیمه مفسد معده و چون بریان نمایند بطفلی که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد موثر و ضماد آن مع فلوس حلیم

آن جهت رفع عسر البول و تحلیل میدان سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه دبا کند و سپرکه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه نوشیده و ارزانی

عسر البول و لیاپیت ملین طبع و اطفال العین طلاء و سرمه ای از آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم از ینه طلای خون آن

قلع ثالیل و با میر مجرب و ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب مقدار شربت آن یک درم و بخور آن گریزاننده

موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت است و چون موش را ذبح نموده و شکافته گرم گرم بر موضع لسع مار و عقرب ببندند دفع سمیت آن کند و بجهت

خار و پیکان رفته بشد برآورد و برخار نیز تحلیل دهد و دستور بریان آن بر گزیدگی عقرب و خوردن لبن ماده آن مورث نسیان این مولف گوید

میان موش و گژدم عداوتی است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان عداوتی عجیب بود و موش قصد دنبال گژدم کند و گژدم نیش زند اگر موش

دنبال گژدم را گرفت و شیرینی بیادزدیت آن نیست و الا از بسیاری لسع هلاک میگردد و چشم آن را اگر بر کلاه دوزند راه رفتن بر آن آسان شود و دیگر

بر صاحب آن آویزند تب او زایل گردد و چشم آن را که بر زن بندند تا باردار شود فاره المسک موش مشک است و مذکور شد فاره الایل

آهوی مشک است و گفته اند آنرا بهندی ناپهو نافه نامند و حیوانی است شبیه بموش و بسیار بد بو و بعضی سرها که بگذرند بسیار بد بو دارد و

بوی آن قوی الجرم شبیه بموی مشک و دبل و فاره الکال ... بسیار حار ...

۴۴۹

وبسبب کمال تعفن گربه وسائر حیوانات گوشت آنرا نمیخورند وخالی از سمیتی نیست ودر فاوه وذرات ومزبلها هم میرسد و بیشتر مخصوص بملک هندوستان
است وشنیده شده که در مازندران وبلدان حاره رطبه نیز هم میرسد ودو نوع میباشد سفید رنگ وبزرگتر واین بسیار بدبوست ونوع دوم از آن
کوچکتر وبرنگ موش وبدبوئی این از آن کمتر طبیعت آن گرم وخشک فاسی بفتح فا وکسر سین ویاء نسبت ماهیت آن حکیم میر محمد مومن
در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند وآن تخمی است سرخ رنگ خمیده وتلخ وغلاف آن مانند خرنوب وبرگ آن مانند برگ نخود ودر
میان جو وگندم میروید طبیعت آن در اول گرم وتر افعال وخواص آن لطیف وقابض ومفتح سده احشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس وسرفه
نافع وفرزجه آن معجل بالرحم حمل وشربت جوشانیده آن با روغن زیتون کشنده کرم معده مقدار شربت آن دو درهم است ومولف علوی خان
مرحوم نوشته اند که اندروصارون را بیونانی اندروسیلون نیز نامند وبیان ماهیت آنرا در حرف الالف من ذکر کرده ام مولف گوید کتاب مفردات
آن مرحوم نزد مشهور بود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود فاشرا بفتح فا والف وفتح شین معجمه وراء
والف مقصوره معرب از فاشا سریانی است وبعربی کرمة البیضا وبفارسی هزارفشان وهزارکشان که معرب آن هزارجشان است وبمعنی هزار
کشان الفقها البیرونی هزارشاخ است وبعضی گفته اند یعنی الف ذراع است ونیست چنین بلکه بمعنی اول است ونیز بفارسی ماردارو گرم وتشی وتیز
بوتشی جهت آنکه نبات آن در نیستان خشک نمیگردد وتفلیسی گفته بسریانی کتبا نامند وبرومی حلیلوطن وبیونانی خلیطوس وبربری ازجالون
ودر تنکابن وطبرستان الالکه گویند ماهیت آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار وبرگ آن املس ومائل بتاه وبر درختها دارد
مانند تاک وبر مجاور خود می پیچد وثمر آن بقدر نخود می وسرخ خوشه دار ودر زمستان ثمر آن بهیرک مینماند وطعم آن حار وباحرافت وقبوضت وچند
اقتیالنتا بابلیچی گفته که در خوشه ترتیب بده دانه میباشد ودر ابتدا سبز وبعد رسیدن سرخ میگردد ودو آنرا سیاه دارد خوانند ودر کوهستان
بلاد فارس کثیر الوجود وبسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سوم اسهوشیه وآن را عود الحیه نامند وبسیار شبیه بقسط تلخ در عمارات بجای
قسط تلخ میفروشند وطعم آن با قبوضت وحرافت بسیار تلخ است در قانون در قوقالارینان مذکور است که هزارجشان است وقنطاریون مستعمل نزد
تازه است طبیعت برگها وثمر آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم نیز گفته اند وگرمی بیخ آن کمتر از آن است وتلخ وتیز افعال وخواص
آن جالی وملطف ومجفف وسخن معده ومقوی آن عضاء [illegible] آن [illegible] جهت رفع صرع وسدر ودوار
وسهر والسباتی وشباخ وعضال النفس مطبوخ آن در روغن زیت جهت [illegible] جهت اختناق الرحم
وضیق النفس وسرفه کهنه ودرد پهلو ورباح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۵۰

مسهّل ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و النفاخ و امیال السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر هوام و ضماد آن
با نشاسته سبز و برگ و ثمر آن درین فعل ضعیف اند از بیخ ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح اند مال
سایر آثار و تنقیه بشره و صاف کننده آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن سترنده موی است و با تماد
در ستردن موی جلو مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر است و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن با کثیرا خوردن و باقی کردن
و بعد از آن ربوب حامضه خوردن و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن در وج دو دانگ
سیاسیه بعضی نصف وزن آن نوشته اند فاشرستین بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تا مثناة فوقانیه و کسر نون
یا مثناة تحتانیه و نون و در اکثر نسخ چنین است بعضی بتشدید فوقانیه مشدده بمعنی ... علت بعضی بفتح را مهمله و سکون سین مهمله
و فتح تا مثناة فوقانیه و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة البیضا بفارسی شش بندان سیاه و شیرازی شش بندان و یونانی ...
... کرم الاسود ... و بر ... معروف ... گفته اند معنی فاشرا البیتین و ...
ماهیت آن نبات آن شبیه بفاشرا و لبلاب است و پیچیدن بر مجاور خود و در رنگ مثل فاشرا و برگ آن عریض تر از برگ لبلاب و ساق آن
و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد از رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته اند سبزی مائل میباشد و در قرابادین
در قرابادین مذکور است که سفید است طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال افعال و خواص آن در افعال ضعیف تر از فاشرا است عضاد الرکبتین
صرع و فالج را بسیار مفید عرق النسا و الصدر و النفس جهت تنقیه سینه و ضماد ... و ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند زخم
و گا و امثال اینها و التوای عصب مفید بدل آن کرمة البیضا است فاحا بفتح فا و الف و حا مهمله ... و ... بعضی گفته اند
رومی است و تفلیسی گفته سریانیست و بسریانی ... ماهیت آن ... خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته
صاحب اختیارات ... در کتاب طب قدیم نوشته که فاحی است که رنگ ... سبزی است که از ... می
آورند و بهترین آن ... که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند و بهترین آن تازه است طبیعت آن گرم
و خشک افعال و خواص آن جهت ... وجع ... و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است فاعره بفتح فا و الف و کسر عین
مهمله و فتح را مهمله ... و آنرا فارسی ... و بپارسی زاحره و کبابه ... گویند ماهیت آن ...
و ... نخودی و ... رنگ ... و ... از ... می آرند و ...
آورند و در ملطفات ... مستعمل دارند طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول
دوم گرم و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن با قوت تحلیل بسیار ... الاورام ... آن ...
و ... و ... جهت تقویت ... و قلب ... جهت ... و ...
و ... و ... سوداوی و ... دو ... و ...
... نافع ... فالبزر ... بفتح فا و الف
و کسر لام و فتح با ... و سکون را ... و ضم نون ... و آنرا ... گویند
ماهیت آن نباتی است که ... بسیار ... و ...
... و ... آن ... طبیعت آن ... افعال و خواص آن ...
... آشامیدن ... و برگ و عصاره آن ... و ... مفید ...

٣٥١

و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی ریلا و فالنحیطس و لوفاقلیس خج
آمده ماهیت آن نباتیست که آنرا دو شاخ باشد شاخ متفرق میباشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه لبوس و اندکی منحرف و تخم آن سیاه
قدر یفقه عدسی و بارک تر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع زیتی زرد پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک افعال و خواص
آنجهت نهش حیوانات سمی نافع و دلیقو ریدوس گفته آشامیدن برگ و گل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است فالوذج
بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح دال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی است ماهیت آن باصطلاح قدیم
حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید متعارف و درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته را
در آب گرم بسیار حل نمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب بپخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط بآب
نگردد پس در ظرفی تنگ ریخته بحجم نیم انگشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید
جید مطیب بگلاب و یا عرق بید مشک یا سرد و ریخته بیخ و یا برف داخل کرده تناول نمایند و یا آنکه بعد کمال طبخ که بحد انعقاد رسیده اندکی
در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق بمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای پاتیل برآمده در آب سرد ریخته
منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول نمایند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و جهت اکثر امراض
صدر و ریه و سعال نافع و اگر بران تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن شده و حبس آن اقوی میگردد فانیذ بفتح فا
و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بفارسی قند نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد
هرگاه بی تصفیه بپزند آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنست که شکر باعتبار رنگ سه نوع میباشد
یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را چینی نامند و یکی
سفید و آنرا بهندی کهاند گویند و چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بران زنند و صافی نموده منعقد گردانند
آنرا نبات سفید گویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در ان جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند
و در قالبها صنوبری بریزانند آنرا فانیذ گویند که بفارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که بفارسی قند مکرر نامند
اول نامند و گویند هرگاه قالبها مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند
و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیره تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته
اند و بعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند بالطبخ و در کفچه کرده بچوبی بر هم زنند که حبابها بهم رسانند و قرصهای کوچک
بریزند بر روی پارچه سفید یا بوریای پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابها آن محفوظ باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانیذ و بهندی
بتاشه و قومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نموده و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکفگیر یا کف سفید
بیضه مرغ و تیر زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانیذ و بفارسی شکر نیز گویند و اکثر برانند آنست که شکر سفید را چون
مرتبه دیگر بطبخ و تصفیه نمایند بگیرند کف آن تا آنکه دیگر کف ننماید و در پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام در ظرف آنرا بدست بکشند و در بن کشیدن
و دفع بدفع آنرا بچوبی یا تخته پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آن را فانیذ نامند و بعربی ناطف و گاه مغزهای خوراکه چون جوز و گل معنی
گردکان و بادام و پسته و فندق و امثال اینها داخل نمایند و آن هنگام آنرا حلوای جوزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکستگی آن مقداری
ربع در آن آرد سمید نیز داخل نمایند و اگر بر روی عسل آن کفچه بپاشند آنرا حلوای کفچه و بهندی میلوری و بعربی ناطف نامند مقصد اختیارات گفته که فانیذ
آنست که بقوام آورند قند سفید را بعضی گفته اند از تصفیه شکر سفید که در قالب تخم مرغی ریخته باشند و بهندی رقا که بتازی کنجان گویند بعربان تصفیه سرخی که آنرا دقیق

٣٥٢

و تد گویند زیرند تا سفید شود و پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند فانید نامند و از سنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و در فانید خزائنی

و فانید سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نگاه دارند فانید خزائنی نامند و آنچه را از عسل طبرزد و بهمین ترتیب دهند و آرد

جو بر آن بپاشند و نگاه دارند فانید سنجری نامند معرب سنگری منسوب بسجستان که معرب سنگرستان بسین مهمله و زای معجمه است و بالفعل معروف

بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید سنجری است بضم سین و سکون حا مهملتین که منسوبست بسنجر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید

رقیق خزائنی است طبیعت آن گرم تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است افعال و خواص آن غلیظ تر از شکر و گرم تر از آن و عصاره

نفص جهت سرفه و ضیق النفس و درد سینه عصاره النفص جهت تلیین بطن و برودت معده و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر نمودیم فاوانیا

بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آنرا عود الریح و بسریانی کهیانا و کهینا نیز نامند و اهل مغرب [illegible] و بعود [illegible] است ماهیت آن [illegible]

تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجات صریح در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته

از جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو با هم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته اند آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب

و ماده آنرا که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هر یکی را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده

و نیز فرق بین بینهما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده که عود الصلیب چیزیست که

بعضی مردم آنرا ذوالاصابع نامیده اند و بعضی دیگر غلیسی یعنی حلوه الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و شعبها [illegible]

زیاده میباشد برگ آن شبیه برگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه برگ [illegible] که کرفس بری است و منتشر در هر جانب ساق آن غلافی

شبیه [illegible] بادام و چون شکافته شود [illegible] دانه های سرخ مانند [illegible] شبیه بدانه انار [illegible] و مابین دانهای آن چیزی [illegible]

[illegible] پنج یا شش [illegible] بیخ آن [illegible] و سفید [illegible] هفت یا هشت [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن [illegible] الرحم [illegible] آشامیدن [illegible] الغذا خوردن آن

[illegible] معده و رحم آن [illegible] آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت [illegible] و ورم کرده و مثانه و رحم [illegible]

و آشامیدن مطبوخ آن با شراب [illegible] و آشامیدن [illegible] آن ده و دوازده دانه با شراب [illegible] قاطع نزف الدم

[illegible] و چون صبیان [illegible] ماه [illegible] و دیگر

[illegible] عارض ایشان نگردد و در فاوانیا نوشته که [illegible] شبیه [illegible] آنرا [illegible] ظاهر میگردد

[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] و مفاصل [illegible] الاعضاء [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] نافع [illegible] و نوشته که گمان [illegible] فاوانیا [illegible]

[illegible] آشامیدن تخم آن [illegible] عسل یا با شراب [illegible] الغذا [illegible]

[illegible] و آشامیدن تخم آن مقوی معده [illegible] و بیخ آن [illegible] نافع [illegible]

[illegible] آشامیدن [illegible] عسل یا با شراب جهت [illegible] دوازده دانه آن جهت قطع نزف

[illegible] زنان [illegible] مقدار یک بادام [illegible] مغشول [illegible] و [illegible] کرده و مثانه و طبیخ آن

با شراب [illegible] آشامیدن آن [illegible]

نیز ماهیت آنرا [illegible] دیسقوریدوس بیان کرده [illegible] نوشته [illegible] آن شبیه [illegible]

کرفس بری و گفته اند آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت میشود و ماده آن مشکل ملوط میباشد و در جوف آن
خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد از آن است و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر
شود از آن حدت و حرافت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که نرم سوده استعمال نمایند و مبالغه در سحق آن نموده
استعمال نمایند بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان مخصوص امراض رحم آن ماده آن انسب است که طبیعت آن گرم خشک در سوم
و بعضی تا سوم و بعضی مایل باعتدال دانسته اند افعال و خواص آن اشامیدن بیخ آن بقدر یکدرم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با شیر و شیرین دیگر
جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض بلغمی و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نفاس مفید و تخم آن مخرج خلط لزج و جهت
فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و جذب به سقوط و طلای آن
جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض موثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص
نر آن که بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ انسان و جهت وجع معده مبرود و دیر و منافع
و در دریا با ماهیها و صحرا باعث مامونی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آن که حب آنست بتنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و
ام الصبیان و در خواص نر آنرا بهتر از ماده دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کننده جهت آنکه گفته اند اگر با آهن
قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق بر صبیانی
که با شیر و طعام کور اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و خالص آنرا مس نکرده باشند جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند
و گویند در خانه که عود الصلیب باشد در آنخانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم بگذارند و [illegible]
و [illegible] تخم آن را در آن پیچیده و با خود دارند جهت صرع بلغمی نافع است هر چند صرع کهنه و ده بیست سال بر آن گذشته باشد اگر در زیر [illegible]
دو کس که با هم دشمنی داشته باشند گذارند و قمر با زهره متصل در تثلیث باشند میان آن هر دو الفت بهم رسد فاغیه بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و تخفیف
یاء مثناة تحتانیه و ها [illegible] شکوفه حناست و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفهاست و بیونانی [illegible] نامند فصل الفاء مع التاء
المثناة الفوقانیه فتائل بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی [illegible] نامند فتیله در
[illegible] عبارت از ادویه ایست که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا به [illegible] و غیرها و یا در قبل برای تنقیه و
یا تنشیف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تجفیف آن و یا بغیر این اسباب بر دارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا ادویه که در دبر بر دارند میگویند
و بسبب جهات ترکیب آن مختلف میباشد و [illegible] فتائل مسهله و جذب [illegible] از اعالی بدن [illegible] است و این مشتمل در [illegible]
[illegible] استعمال مسهلات مشروبه و [illegible] و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته [illegible] بعنوان قواعد کلیه ترکیب [illegible] بعنوان انواع
ترکیب [illegible] آنها فاتل الرهبان بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و ها
[illegible] و الف و نون [illegible] آن نباتی است [illegible] الوجود [illegible] آن نباتی است [illegible]
[illegible] برگ آن مانند برگ حنا و [illegible] و گل آن زرد [illegible]
و تخم آن مانند تخم [illegible] آن [illegible] آن تیز [illegible] و منبت آن کنار دریا و رودخانه ها [illegible] گویند چون بیخ تازه آنرا
[illegible] با برگ آن پیچیده در [illegible] گذارند [illegible] قتل [illegible] میگردد [illegible] آنرا فاتل الرهبان
نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم خشک و بیخ و گل آن گرم تر از سایر اجزا [illegible] خواص آن [illegible] بیخ آن
با [illegible] جهت [illegible] و اوجاع [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و ضماد آن [illegible]

۴۵۵

الباه جهت تقویت باه و اوجاع لمفاصل وغیرها ضماد بیخ آن با الیان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا
ونقرس وتحلیل صلابات واورام انثیان واورام قبیحه وفتیله عصب گوشت کوفته شده ومربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل جهت هضم الغذاء
ونفخ والباه جهت خوشبوئی دهان وجشاء بارد وانهضام غذا وتحلیل مواد وتسخین معده وگرده ومثانه وادرار بول وتحریک باه وتقویت
آن بسیار موثر است **فلیت** بفتح فا وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه ومثناة فوقانیه وبالغت عربیت ماهیت آن برغیر جز ذکر کرده اند
وبیشتر مستعمل درنان گندم خشک کرده است خواه بکوبیدن وخواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد وبعضی گفته اند که نرم باشد طبیعت
آن گرم وخشک باعتدال **افعال وخواص** آن قلیل الغذا ومجفف رطوبات معده ومولد ریاح سوداوی دیرهضم ومولد امراض بارده وریحیه مانند قولنج ووجع
پهلو وتهیگاه ومصلح آن نیکو خمیر نمودن ونمک جید دادن وبا سمسم وکمون ونانخواه وبا شکر وروغنها ماننده روغن بادام تناول کردن وجهت صاحبان
امزجه بارده رطبه وصاحبان ضعف معده بسیار مضر وباید که درسایه خشک نمایند وبسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است وبهترین مصلحات آن درهمه
حال شکر است **فصل القاف مع الجیم** **قجل** بفتح قاف وسکون جیم ولام بلغت ترب ولشیرازی تربزه وبسیربانی فجالا وبرومی وفیون وبیونانی
افانیس ونیز بیونانی ابابوس وبهندی مولی ولفرنگی رفانس نامند **ماهیت** آن معروف است ودراکثر بلاد میشود ودو نوع میباشد بری وبستانی
وبستانی آن آنست که تخم شلغم را در بوته ترب گذاشته غرس نمایند ویا بالعکس وبری آن تندتر از بستانی وباریکتر وبزرگی بستانی نیست ودر
قوت قریب بخردل وبعضی اخرذل بری دانسته اند وبستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک واین قسم بعضی درازی بنگاله
بسیار بزرگ بالیده تا بیک دو ذرع است وبقطر نیم شبر میشود وبعضی نازک نشاداب وبعضی خشک وجوف آن متخلخل رخو ودرملک زنگیبور کامی آن
مسمی بغیر صدر از قوت نازمین اینجا بوزن بیست اثار وبدرازی دو دست وزیاده ازان وبقطر قریب بدو شبر وشاداب وشیرین آنرا
فیل مولی بهندی نامند یعنی دردرازی قطر مثل دندان فیل کلان میشود ومعمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت ویا ماهی پخته
باچلاو میخورند ودربانی دیگر تا بیک وبنیم شبر وقسمی دیگر مدور مثلثی شکل پوست آن سیاه اندک خشن واین خشک تر از قسم سفید طولانی
آنست ولیکن شادابی آن بیشتر لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن واین قسم اکثر در زمستان میشود وبجهت سردی هوا وتیرگی آن
منتقل میگردد وقسم دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند واین نیز قریب بسیاه مدور است واین نیز مخصوص
بزمستان است وبهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد وبرگ همه اقسام شبیه برگ شلغم وخردل وازان بزرگتر
تیزتر وتخم همه مائل بسفیدی ودرغلاف باریک طولانی تا بقدر انگشتی ودرنباتی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب ولذیذ بهندی آن را سنگره
نامند وآن را مانند ترب با نمک میخورند وآنرا سبزه کرده با گوشت می پزند لذیذ میشود وبعد از سیاه تخم تیره مائل بسیاهی میگردد
تخم آن گرم درسوم وخشک در دوم وبیخ آن دراول گرم ودر دوم تر وگرمی پوست وبرگ آن زیاده از لحم آن وبری آن اقوی از
بستانی وجمیع اجزا **افعال وخواص** آن باطبخ محلل ومولد ریاح ومحرک ارواح وتخم آن محلل آن [illegible] ابدال [illegible]
آن ودر بعضی که درمعده انهار رطوبت بسیار باشد مانع انهضام وبخر [illegible] جهت اکل آن جهت [illegible]
[illegible] وبول وباندک تلیین جوف برگ آن [illegible]
آنست واز حضرت امیر علیه السلام مرویست که فرمودند [illegible] برگ آن [illegible]
[illegible] وبیخ آن قاطع بلغم است [illegible] تحلیل ریاح [illegible]
[illegible] کرده [illegible] گذارند تا جوش بخورد [illegible] جهت تحلیل [illegible]
[illegible] آب آن [illegible] درگوش [illegible] دافع آن [illegible]

زیر سوق آن و آب برگ آن نیز کاهنده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع لمه الدم زیر چشم و کحل جهت نزول آب در چشم مفید انصدار شامیدن مطبوخ

آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه لزجه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق

نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است و عصارة العذار روی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرماینده غذا

و قبل از طعام مانع نفوذ و مستقر آن در قعر معده و باعث طفو و استحاله طعام بر سر معده و از این جهت باعث سهولت قی است و مضر و مضا پوست آن

با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بعضی تخم آن با سکنجبین و این با سویه گفته آشامیدن آب آن ناضم غذا و مفتح سده کبد و طحال است

و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مقوی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال

تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریش کرده در ترب فرو برند و خمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ

نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد و آلات لهما اصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع

ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت رفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبینه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت

قلع آثار غالیه ابیاوقوبا القوبا و ضماد آن با آرد شیلم برای نمو لبینه و جلای آنها اعضا النفض تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و دفع احتباس

آن و آشامیدن آب نشاجهای آن با دهن برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند و مضا با سکنجبین و آب برگ و شاخ

آن بعد سه روز با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ نمایند و تخم شلغم

در آن سوراخها گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا اگر جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب

نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و باید که مدتی روزی دو مرتبه بخورند

بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید و تخم و آب آن جهت افعی و ضماد

تخم آن با شراب جهت مارگزیده خدار و تخم هوام و چون سر جهای تر برگ آن را کوبیده آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و با شراب مشهور چون آب آنرا

بر آن ریزند از هم بپاشند و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم ضرر هر یکی هوام است آن نیز

خوردن آن نیکو کنند و زنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم و طلا

آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت بهق و سایر الوان غریبه و آثار ضربه و کوفته و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و قوبا و پاک کنندگی

بهق اسپید خصوصاً در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب و نیز اکثار آن مورث مغص و مقی اخلاط و مولد

سپش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان و مصلح آن نمک و عسل و دیره که در سرکه خیسانیده

باشند و تخلل آن لیمو بر سر ده آن سرکه تند انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب و مبدل آن

بدل داگر سرخ نباشد و تخم آن مقوی جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مارشا خدار و مبدل

سایر افعال مذکوره قوی تر از بیخ است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی معده و ضماد آن جهت قوبا و

جهت نجم عالیه ابیاو با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یکدرم و از آب آن تا

درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم و تر از بلغم و ضعیف تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است

و روغن آن که تخم و آب برگ آنرا در ابتدا با تخم ابتن بدستور مقرر تربیت بلند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه هم قدر ساعتی و یا آتش

ملایم بطبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و بسوزد بسیار سخن و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیفتر و گرم تر از روغن

سیاه تخم محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سایر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل

تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کسر خاوره و خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و الطلاء گفته

که چون تب را بجا آیند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا آن کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند

بیرون آورده حل نمایند در حل معادن [illegible] افعال غریبه از آن می آید فحل با عیشقی [illegible] طبیعت آن مرکب القوی [illegible]

[illegible] افعال و خواص آن از فحل [illegible] ضعیف تر از فحل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن [illegible] فصل الفاء

مع الراء المهمله فراخ بکسر فا و را و الف و خا [illegible] بفارسی جوجه و ترکی [illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت و افعال و خواص

[illegible] در ذیل نام [illegible] ذکر یافت [illegible]

[illegible]

٣٥٨

[illegible]

و بستور ضماد آن نافع عصارهٔ الفعی انسامیدن آن خصوصاً با ایرسا جهت تنقیهٔ رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بستور ضماد و جلوس

در طبیخ آن و چون در آب و نبیذ و یا با آب تنها طبیخ نموده بنهند و بآن کماد نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول

و ضماد برگ تازهٔ آن زیر ناف جهت رفع انعقاد امعا و دهن آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز بسیم جهت اعانت بر حمل سریع الاثر و با عسل

و فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه [illegible] بنوعیکه استعمال نمایند شربا و ضماداً و کماداً و دهن کاسره ریاح و اسقاط جنین را بسیار مفید و سموم انسامیدن عصارهٔ

برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و کشنیز و شیر [illegible] بها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه و الاورام و الجروح و القروح و ضماد برگ پخته آن

با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای جرب و قروح و بحه عفنه کهنه خبیثه و گوشت فاسد متآکل و قلع و جسن و ثاليل و تحلیل خنازیر و انفجار

دماميل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التيام دهد و چون بکوبند تازه تر آنرا و با پیه گرده بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند

سود دهد و تحلیل دهد و هرگاه کسی [illegible] چون در زمین گودی کنده با آتش گرم کنند و چون گرم شد آتش را برآورده در آن گرم گرم فراسیون را فرش نمایند

و علیلی که از برودت و ریاح زحیر گیر شده باشد بدن او را برهنه کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند

و در آن بحال مستتر خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد و در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در حقنه که آب انگور مقدار یک رطل طبیخ [illegible] و ملوکی برگ

تازه فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در رفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع

فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند اکثار آن در بستن اداران مسمومیت مضر گرده و مثانه و در نهایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار

خون و بول الدم میگردد مصلح آن کثیرا و دوقو و سنبل الطیب و رازیانه و بعضی با ذهرانه دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم در

منهاج سه درم گفته بدل آن در امراض سینه برسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبلاب و دو وزن آن اسارون و در اسهال الرطوبات

و تسکین مغص [illegible] بدل آن افیمون و لیمون و گویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق فرس بفتح فا و راو سکون سین مهمله

بفارسی اسب و ترکی آت و بهندی گهوڑا ابعهم کاف فارسی و فتحای تای و سکون واو و فتح را بهندیه و الف نامند ماهیت آن حیوانیست معروف

و از حیوانات دیگر با کول اللحم اعلی گرم تر و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مؤدب و مروض تر و با فراست و بینا و [illegible] از تحقیق و غیر محجب

و بچه آن را بعربی [illegible] و بفارسی کره نامند طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن آن سودمند مشتها

و رقت قلب و کباب آن با شیره مقوی باه و دیر هضم بالاتر گفته اند چون رنداند که پیرزانوی فرس میباشد بکوبند و با سرکه بپاشند مرض صداع

را زائل گرداند عصارهٔ آن انسامیدن [illegible] آن [illegible] نعال جهت اسهال مزمن و قروح امعا و ذرب و [illegible] سوخته آن [illegible] اسهال

مطلق و کباب آن با [illegible] و [illegible] آن جوش دادن و تهیه آن و انسامیدن دو ربع و آب آن [illegible] آن [illegible]

سیلان [illegible] آن [illegible] سوخته آن با موی بال آب برآکنده [illegible] آن [illegible] حرارت [illegible]

و خون تازهٔ گرم آن از جمله سموم و جهت امراض و علاج آن مانند دم ثور است و در لقیه [illegible] عرق آن [illegible] عرق ذکر یافت [illegible] طلای

دندان آن [illegible] سوخته آن با موی را فرو [illegible] گویند چون دندانهای آن را بر ساق

[illegible] کودکی ببندند دندان او بی الم برآید و سم آنرا در خانه که موش بسیار باشد دود کنند

موشان گریزند و عرق آن را [illegible] و شیر آن [illegible] نماید [illegible] در گوش جهت تسکین درد آن و دود بینی

جهت [illegible] و [illegible] شوند و [illegible] دم آنرا [illegible] در آنجا [illegible] شود و [illegible]

[illegible] گوید [illegible] آب آنرا با قیر و پیه [illegible]

[illegible] بر روی [illegible] فقرس بفتح فا و سکون را و ضم با و [illegible]

۴۵۸

بخانیه بسکون واو و نون و او هم کرده کسیله بکسر فا و ضم خوانده و آنرا افربیون بیا بجای فا دوم و افربیون و ابربیون بر یادی با همزه
مفتوحه اول که معرب اوربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل بنفشه و حافظ اطفال و بربری تاکسوتا و بردمی قوطیدوس و یونانی کالیون
و اهل مصر و شام آنرا الباته مغربیه خوانند در ماهیت آن خلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول غافقی
است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر و جبل دران که آنرا ابربیه نامند و کثیر الوجود است در آنجا و از آنجا ببلاد دیگر میبرند و آن لبن
دو نوع نبات است یکی شبیه بنبات کاهو و برشبیه و خارناک و نیز شیر دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای این
باریکتر و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد فرمیوسس بفتح فا و سکون
را و کسر میم و ضم یاء مثناة و سکون واو و سین مهمله بیفیر است ماهیت آن ثمریست شبیه بخلال و با عفوصت و در جوف آن تخم ها طبیعت
آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن تمر تخم آن با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی فرنجمشک بفتح فا و را
و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آنرا فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک به یا بجای فا نیز
نامند و بسریانی فلنکشکا و برومی امیولوفراس و یونانی اقلیلس و بهندی رام تلسی و گویند بهندی اتبل نامند ماهیت آن نوعی از ریحان
است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در ترکیب مرحا قرنفل بستانی
مذکور است مراد این است و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک است از آن جهت آنرا فرنجمشک نامند
و آن دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و منحنی و برگ آن مانند برگ
بادروج و رنگ آن مابین سبزی و زردی و خوشبو و رائحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره سیاه و رنگ مائل بسفیدی و تخم بادروج کوچکتر بسیار
کوچکتر از آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برگهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرگ تمام بری و ریحان کوهی و
با خشونتی و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و از آن درازتر و پهلو منبت آن صحراها و بیابانها و سنگلاخ
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک بری آن گرمتر و بعض این انفع بستانی و تمام گفته افعال و خواص آن مفتح سده
[illegible]
آنرا دفع کند [illegible] آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم [illegible]
[illegible]

۴۵۹

هند و بنگاله مینامند دبران خواب میکنند ولباس شبی وابریشمی و در حصیر یا بوریا با بسیار نکون میباید طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و
خواص آن عضا الرأس نقوخ سائیده آن در بینی و استنشام رائحه سائیده آن و باطلای آن بر الف جهت مرضیکه در بنگاله میشود و آنرا ...
مینامند موثر بود و آن بانبوبه که در حلق برسد یا آشامیدن آن با سرکه و شراب و یا غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضا الا
گذاشتن سوده آن در سوراخ قضیب جهت قطع حبس البول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب السم بلیغ مکید
آن جهت گزیدن مار بسیار مقدار و از بسیاری خوردن آن تا سه خوردن فزار رحم احوالی طلای میگردد و تدبیر آن نیز تدبیر مخلق فستق بضم فا و سکون
سین مهمله وضم تا مثناة فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی فستقی و بیونانی ... و بفرنگی ... که نامند ماهیت آن ثمر درختی
شبیه بدرخت البطم که ابهل ... سنه ... و از آن کوچکتر ... بچار ... میماند و ثمر آن در اول ... سبز ... پیدا میشود و با بلوط ماه میرسد و رسیده آن
و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر بستانی است و بهترین ثمر آن آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید و پوست خارج آن
سبز مایل بسرخی و مغز آن سبز و چرب لذیذ باشد و آنرا ... بسیار خوب میشود و حقیقت آن مراد پوست رقیق بالای
مغز آنست که زیر پوست صلب است و درخت آن یک سال ثمر آن مغزدار و یک سال بی مغز میباشد و بی مغز آنرا ... مینامند و در حرف الیاء ...
... ذکور شد و ثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند فاسد نمیگردد و چون مقشر گردند و از پوست جدا نمایند فاسد میگردد و آب لیمو ...
... طبیعت مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صواب است و لهذا آنرا زود گرم میخورد و مقوی باه
... و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است افعال و خواص آن اعضا الرأس والصدر والغذا جهت تقویت ...
... و مقوی ... جهت ... سده کبد ... غذا ... جهت عطر ... و خصوصیت ...
... و ... قلیل الغذا ... معده ... زیاده ... با ... آن ...
بالای آن ... گرده ... و ... و خوردن آن با شکر مصلح سوای ... پوست سرخ رقیق
... مغز آن ... پوست ... بیرون آن سرد و خشک ... مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و رافع
... آن اعضا الغذا ... مقوی دل و معده و ... و ذایقه ... و فواق و ... تشنگی ... جهت ...
... پوست ... و درخت و برگ
آن ... جهت ... و سود ... و سوداوی و دفع
... معده ... مغز آن ... طعام و ... دهن آن و گویند مغز آن ...
... مقدار ... مصلح آن آشامیدن
... فصل الفاء مع الشین المعجمه فشاغ بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فتح
... و بفارسی آنرا ... نامند ماهیت آن ...
... آن باریک ... آن کمتر از
... آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانه آن ... از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان ... و ...
... و ... آن ... سیاه ... و آن ... حکیم میر محمد
مومن در تحفه نوشته ... در هند و بنگاله ... میشود و آنرا ...
... برگ آن ... بر ... و آن را ... پوست ... و ...

وانرا امیبوینا نامند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا و دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در طعم
قریب بصفت آن خلطی سفید در هر دو نوع و مقشر آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان
کرده اند **طبیعت** قسم اول آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفتح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع
ضرر ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آن را با عسل لعوق ساخته بخورند اندک اندک بطفل شیرخوار بدهند مدة الحیوة گویند سموم نباتی و حیوانی
باو اثر نمیکند مقدار شربت آن یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و قولنج و ریاح بسیار و صداع
از رابع ادرام و مسکن درد مفاصل است **فصل الفاء مع الضاد المعجمه** فضه بکسر فا و فتح ضاد و بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا
بضم را و مهمله و سکون واو و فتح با عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوادیو و بیونانی اکوراهتر کی کرمس و بفرنگی ویرلطا نامند **ماهیت آن**
فلزیست معروف مشهور در میان مردم کثیر النفع است و گفته اند ماده تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است و کبریت غش در آن
زیبق بود و دلیل آنکه چون نقره از کبریت منکلس گردد بوزن خود زیبق را منعقد گرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معادن
خود تمام میشود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه و
سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته **افعال و خواص** آن در تفریح قریب بیاقوت و عضا رالآر
جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین کحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر آشامیدن سحاله آن با ادویه مناسبه
جهت رفع بخر و جلای جذب رطوبات لزجه متعفنه و با تخم القصد آشامیدن محلول آن و بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش
و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه عصارة الغذا و لنقص بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت سم مستعار و سپرز و تفتیت
ریگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر و جرب و حکه و بدستور جهت جرب و حکه الاورام ضماد سحاله
آن جهت تحلیل اورام مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک دانگ تا یک درم و از خاصیت آن است که از زرده تخم کوگرد و خام و مجاد
آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع و جلای آن است و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه جهت تفریح و گفته اند خوردن شراب
در جام فضه سکر زود آورد و بدستور حل و تکلیس و حراق آن در مقاله مذکور یافت فضه محلول که اطبای فرنگ استخراج نموده اند و آنرا آن نوره
نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول است جهت خفقان غشی
و مالیخولیای مراقی ... یک دو قطره آنرا با شربت مناسب بیاشامند **فصل الفاء مع الطاء المهمله** فطر بکسر فا و ضم طا ...
و در اطعمه بفارسی سمارغ و ... قطر یا ... دی موکوطیس و بهندی ... بیونانی ... نامند و ...
و در البعد موقوطیس نامیده **ماهیت** آن نباتی است که در زمینهای نمناک و عقب بارانها و ... ... شده بر می آید و در
جاها بدون اتفاق نیز بشکل ... که منکوس ... و بی برگ و گل ... ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو ... و ماکول آن را
بفارسی فابیح و بشیرازی مردم عوام ... کیلک و قطر و کماه ... ماکول و غیر ماکول است و بعضی قطر را مخصوص بنوع قتال و کماه
را ماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه ... و سفید مایل بزردی و کوچک ... شد و در زمان طیب ... ماکول ... و سیاه الغیر
ماکول و در نهایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه ... آن که ... بسیار ... عفونت ... و مانند ... چیزی ...
و باد زیر درخت زیتون و انجیر و گردگان و گیاهای ... و ... و نزدیک ... و مانند اینها روئیده
قتال است و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول است و گویند آنچه را در ... از انواع ماکول ... و گفته اند ... نوع است
یکی را فقیع نامند و ... و دوم را ... و سوم را ... و هر سه از انواع کماه است و گویند فرق میان سمی و غیر ماکول آن و میانه ماکول

آنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هر چه را بان کنارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کهنبی
نامند و فطر غیر ماکول را بهندی بهبهوا و هیمی را چتر بخفای نامند و شیمی و اگکن و سول و بهترین اقسام است طبیعت ماکول آن در سیوم سرد و تر
افعال و خواص آن اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفس اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع نسل
و ضماد خشک کوبیده آن با سرشیر ماهی جهت فتق و قیلة و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم
و دافع نزول آب و ضماد چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذا النفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و بلغم و اکثار آن مولد سفیدی و چون قبول
عفونت کند زود متعفن گردد و بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب و ...
بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ آن با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و با کمتری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل
و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن ... با سکنجبین مربع و یا با گوشت
خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بگزد و هنوز آن فطر در معده او باشد در او هیچ دوائی
فائده نبخشد و تریاق سمیت غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد و اعراق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و شبیه
آن از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند شراب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین با فوذنج جبلی یا سرگین خروس
بچه یا سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب گرم با اندکی سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و ... فلافلی
و یا کمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد نمودن بر معده مجمده ملطفه و استعمال حقنهای حاده و لیکن بسا است که در یکروز بلکه در ساعتی هلاک میگرداند
و هر فطر که در زیر زمین ... بسیار سست باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن مورث بیهوشی است و چون اندکی از آنرا بخورند آنچه ...
... بشود و خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست **فطر اسالیون** بفتح فا و سکون طا و فتح را و
الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یا و نون لغت یونانی است و بفرنگی ... نامند ماهیت آن کرفس کوهی است
و آنرا کرفس صخری و کرفس ... نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آن است تخم طبیعت
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الغذا و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و لعابات مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض
الاشر و مخرج جنین ... اعضاء جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و سائر اقسام خود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی
و جالینوس ... گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل تخم ... را بجای آن استعمال میکنند و آن مدور
مائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدت و گل آن
چتری شبیه بشبت است و در ... والیهم نامند و این قسم را بعضی ... فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع
عرق النسا و تهیج و ... مسقط جنین و سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و فصل
الفاء مع القاف فقع بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده در ماهیت آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کماة دانسته اند
و بعضی غیر آن و هم آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین در مواضع سیلها و جاها
نمناک و قریب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنهای کوه بسیار بهم میرسد و جائیکه تکون مییابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی
منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و بیرون می آورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و بفارسی ... و ترکی ... و بنگالی ...
و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون مییابد
طبیعت آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن نفاخ و بطئ الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج مصلح آن مانند مصلح ...

۴۶۴

...بیسیا و مصر را استعداد دارد **قفاح** بضم قاف و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربیست بیونانی رد و قوس و ردقوس بر دیده...
رومی نقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع از جهت بیا مند که کف آنرا میگیرند و واحد آن فقاعه و بفارسی سوراک آب خوش
ماهیت آن هم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن مصنوع از اکثر حبوب میباشد مانند جو برنج و ارزن و ذرت
و آن حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و مویز و خرما و شکر و طبرزد و عسل و امثال اینها نیز و گاه چاشنی میکنند بدان فلفل و زنجبیل الطیب
و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب اجزا آن میسازند مخالف میباشد و بالجمله ابرد و همه شعیری پس خبزی و احر همه عسلی مقوی است
پس عسل غیر مقوه پس تمری یعنی خرمائی و اعدل همه سیبی است که اصحاب الریان میسازند و کسیکه اراده اصلاح و خوشبوئی آن نماید باید که...
مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکنند **افعال و خواص** آن ردی الغذا و نفاخ و مولد خلط غلیظ و نفخ و ریاح
و مضر عصبهای حیوانی و قوت نافذه آن بحدیست که اگر حاج را در آن بخیسانند نرم گرداند و آسان گرداند آنچه را خواهند از آن بسازند مضر حجب
و دماغ و عصاب بکمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین و مقوی جشا و معده
و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل از
برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر بعصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار
آنست که بیاشامند آنرا اگر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعم در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعم را فاسد میسازد و اما عسلی و
مقوه آنرا ناشتا بیاشامند مگر وقتیکه معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری از مقوه به مصطکی و سنبل الطیب
و قاقله نمایند که نفخ آن را زائل گرداند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میگرداند خصوصاً که آنرا معطر سازند و در هر سبیت رطل آن
از هر یکی از آن افاویه یکمثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر ذکر یافته نسخ جیده آن **قفاح**
بضم فا و فتح قاف و ها و مهمله اسم جنس شکوفهاست بعربی و قفاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و بیاید انشاء الله تعالی
قفاح الکرم شکوفه انگور است بیونانی و دواطیاطون و برومی نکس طرخون و بسریانی نقحی ادکیشا و بفارسی دل نامند بری
و بستانی میباشد بهترین آن بری تازه آنست **طبیعت** آن در اول سرد و خشک و با عطریت **افعال و خواص** آن مقوی دل و معده
و مسکن قواق و قی و عرق آن یعنی عرق مقطر آن در افعال قویتر و لطیفتر از اصل آنست **قفل الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی الفرست ما...
گفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره نکون میباید بلطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آن است **فصل القاف مع اللام** **قلقل** بفتح قاف
و تشدید لام در ماهیت آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمریست هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و باطن
مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن بازدارای بسیار باساقی بقدر یکشبر و در موسم ربیع گل می آورد
گلی زرد رنگ و خوشبوی و برودی برطرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برسه و خواه ترکیب آن با نیلوفر که
بیخ آنرا شکافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی است سفید خالص
و برگهای آن مضاعف و محیط بدانه آن و اندرون آن زرد رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد
و سرخ براق و این هنگام آنرا نشکین نامند و این نیلوفر هندی است در تذکره هم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی نوشته و سهوی آ...
او را **طبیعت** بقول بغدادی گرم خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل و یابس در اول **افعال و خواص** آن مفتح سدد
و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و سهرهای عصبی و اشامیدن آن جهت خفقان و غشی و سستی و ریاح و بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً و استعمال آن یکسال...
موی را در سفید میگرداند و طحال و وجع کبد را برطرف میسازد شرباً و مالیدن برگ سائیده آن بر بدن عرق را خوشبوئی و عدم تولید سهمن سیاه حکیم

و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی بیل نامند و تخم آن بقدر دانه نخود و لیست نه بقدر فندق و آنچه بر حقیر بعد از تتبع
بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فا معرب از بیل هندیست و آن میوه ایست مشهور و در بلاد دکهن و بنگاله بهم میرسد خوشبو
شبیه ببوی گلاب و لهذا آنرا گلاب بیل هم نامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن
بیجوبی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مولف گوید محتمل که گلاب جاموں باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه آنست و گلاب
جاموں در حرف الجیم در جاموں ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشند بعضی سبز پستئی رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت
سفید روی و مس سفید است که از آن ظروف ریخته میسازند و مفرغ نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن گداخته است
و هر گوهر یکه در کان خیزد و در اصطلاح آن را اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه منطرق بالفعل
باشند یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش گیر گردد و اقسام منطرق را مطلقاً منطرقات و معدن سبعه نامند و فی التحقیق
هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی و اوتیا مس روی هر دو از یک معدن حاصل میکردند و جهت
اختلاف و تعدد شان تفاوت و اختلاف وزن هر یک است اما مس از بکد از جسم معدنی بهم میرسد در رگ خود در معدن بهم میرسد و از نجهت آنرا انفاق
روی و مس ست نامند و بیونانی طالیقون و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا بعضی آنرا اصفر نامند و مس دو نوع میباشد
یکی سرخ دیگری مائل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مائل بزردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع
می آورند یکی قلعها و آن نرم سرخ اعلی است دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبون
تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و منطرق نیست و بعد از یکدو سال زردکم رنگ میگردد و منطرق بالقوه
سیماب است که باعمال مخصوصه منطرق و قابل گداز میگردد پس فلز نه نوع شدند و معدن هشت با سیماب و چون روی کمیاب است اکثر اشتباه بمس زرد
مینمایند طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی **فلفل** بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام و بکسر هر دو
فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و بیونانی لشو ریقون و انقیس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیت
آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک دکهن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب
و بر مجا در خود می پیچد یعنی از قبیل بنج و بیایه و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از آن کوچکتر و در صلابت از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرگ
لبلاب و از آن ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دارد و هر خوشه سبعت دانه متصل بهم شبیه بخوشه انقم و در
اول کمید و نشگفته و دانهائی آن بخامی سبز و بعد از رسیدن سرخ و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک و بچه های
بسیار باریک و پیوسته بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و پاشکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر دو سه قد و پیچ دیگری
شبیه ببرگ عنب الثعلب از آن در طول اندکی بلند تر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه
عنب الثعلب و دیده و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب کوچکتر از خوشه دیده و دانهائی ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که
نیز میباشد شاید بهمان سیاه باشد که بسبب سودا دانها هم در حمل و نقل بتهها پوست سیاه دانهای بسیار رسیده آن جدا گشته سفید میگردد و در خیر
علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که نوع
سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود و تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و تخم آن کمتر و اندک
املس و گویند بری و بستانی میباشد بری آن قوی تر از بستانی و بهترین آن ما و ثقیل الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آنست طبیعت سیاه
آن در آخر سوم و سفید و با مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل

۴۶۵

فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته افعال و خواص آن محلل و جذاب و جالی و محرق و مشهی طعام و با قوت تریاقیت و جهت اوجاع الراس مقوی
حافظه و عصاب و جهت علتهای عصبی بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و دهن با دهن جوشانیده آن اطلا
جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و دفع قشعریره تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ
آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان و جهت درد دندان
کرم خورده و عضاد الغذا آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع اروغ ترش و لطیف اغذیه غلیظه و جهت غلیظه و مرقق
و مرقق غلیظه و مبرودین و دافع جذام و ریاح و مفرص و با برگ تمار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن نافع قولنج
ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه و عضاد الصدر جهت دفع سرفه بارده رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر در بول
و بول جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع اجتماع رطوبات آن و بلاغم در سینه بدستور بالعوقات و حریره های مناسبه و عضاد النفض مدر بول و حیض
و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه و آشامیدن آن با شیره و شکر جهت تقویت
باه الاورام و القوباء و الزنبه و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع و جرب و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زایل شده و با
و غیره آن با نمک ازعل و مداومت و بدستور با سیر منع و با آرد باقلا و نخود و دالی بهق و بالنطرون بنهایت جالی بهق و سیح کننده و حنا و با پیاز و نمک
جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با عسل جهت تهیج کجی و با مرهم و غلیوق جهت تحلیل ورم بلغمی الاتی الغلیظ
و مسحوق عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست و دوای التسموم با ذهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده و کوبیده آن در آن جهت دفع سمیت مار
گزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید و نافع بلکه
آن نیز و حکمای هند میگویند چون بیش را اکثر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مار گزیده آنرا بخایاند اگر
حدت آن نیابد زهر در آن جای اثر نموده و اگر دریابد زهر بسیار در آن عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استعلام آن هم و با ثمر
آن که با بچه حدت است المضار مصدع محرورین مخشن صدر و حلق و مضر جگر حار و گرده و کسانیکه خون در ابدان ایشان و فورش نشسته باشند و
جهت باطنی و الیمی که در مجاری بول و ذهنه باشند و مجففه منی و مضعف کرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حاره حاده مصلح آن درکا
بارده در مبرودین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم
از سیاه آن بدل سیاه آن یکی است هم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و محلل معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافته فلفل السودان
بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن گفته اند دانه ایست مانند حب عشقه سیاه و غلاف آن مانند غلاف آن و
طعم با اندک تلخی و نبات آن شبیه گوجه و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از آنجا بمصر می آورند و اهل آن بلاد بجای فلفل مستعمل دارند طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن
و قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و مصدل محرورین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبدالحمید نوشته که بهندی
آنرا کاج مرچ نامند و نبات آن مابین شجر و گیاه و تا بدو ذرع است و بهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل
آلوچه و اوراق آن بسیار سبز و تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت و سطبر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظ تر از طرف بالای
آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم حب النیل و از آن کوچکتر و آن بهر دو نوع حدتی با اندک تلخی است و
در خواص مانند دار فلفل و حرارت آن زیاده از آن است چنانچه با ماهیان بدان در طعامها میریزند و در جواهر و دیگر اجزا که در غا تعبیه ...
و الالکی تمره و خشک شده آن کوچک که گاهی آنرا نخورده و محرور المزاج مانند چو در سیدن بزبان او و حیاتش او سوزش بسیار میکند و ...

و دیگر از فرنگ تخم آن را می آرند و در بنگاله در بعضی باغچها میکارند برگ آن از آن اندک عریض‌تر و ثمر آن مدور بقدر آلوی سیاه و پوست آن

سبیلن سرخ و با نیکنج میباشند و مدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست **فلفل الماء** ماهیت آن فلفلی است که در آبها ایستاده غیر جاری

میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه برگ بید و نرم نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه مجتمع شبیه

بخوشه و طعم آن مانند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل وافاویه خشک آن را با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قایم مقام

آنست و آنها را خوش طعم و رائحه و سریع الهضم میگردانند و بیخ آن طولانی و بی منفعت **طبیعت** آن در دوم گرم خشک **افعال و خواص** آن مصلح

مسخن معده و جگر و باضم شرب و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه صلبیه برآمده در اقعر آثار کشته الدم تحت جلد الرتبة ضماد بیخ آن جهت رفع کلف

ونمش و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است **فلفل موبه** بضم میم و سکون واو و فتح با و در هندی پیپلامول بلام و پیپلا

برای مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت ماهیت

آن بیخی است گره دار و بعضی متشعب لاغر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب است و در **طبیعت**

و خواص و مقدار شربت مثل و قریب بدار فلفل و آن حق الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خاییدن آن بتنهائی و یا با مویز و یا غرغره

آن با طبیخ مویزج جاذب و قاطع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع عصا الغذا و لنفض و غیرها منقی طعام و هاضم آن و حرارت معده

برافزوده و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و درک و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و بجهة تشنج نافع بالنفع و قوی‌تر از دار فلفل

شرباً و ضماداً و بدل آن بوزن آن نارمشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القلقل و دار فلفل نیز گفته اند مضر محرور و مصلح آن

بصر و منی است **فصل الفاء مع النون** **فنجیون** بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز

آمده **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر که آن را قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمیشود و طرف تحتانی

بر زمین آنسفید و طرف بالای آن بسیار سبز و دانه دار و اوراق بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میروید بقدر شبری و گل آن زرد و

زیاده بر ده روز نمیماند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک در موضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض

و تازه آن مستعمل خشک آن را حدت و تلخی زیاده و لب علویخان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند یمکن این نبات صنفی از بنفشه باشد **طبیعت**

آن در سوم گرم خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و نگاهداشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفث

انصباب و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و کشاینده اورام و لهاة و

التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است **فنک** بفتح فا و نون و کاف لغت عربیست و بفارسی دله و بترکی قرقال

نامند **ماهیت** آن پوست حیوانی است از سنجاب بزرگتر و از بلاروس و ترک آرند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است

بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فروتر است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طایری است

سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد **طبیعت** آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل و یا خشک و **افعال و خواص**

آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و حذر و نافع حمیات و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع

و گوشت آن ردی و در آن منفعی نیست و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از سمور و سرد تر از آن و گرم تر از سنجاب و **قاقم** **افعال و خواص**

آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصاً پیران و اطفال و خوردن گوشت آن منفی است **فصل الفاء مع الواو** **فو** بضم فا و سکون

واو مشدده لغت یونانی است و بیونانی فو و سیدوس و فوله نیز و بلسان اهل خوارزم روله و بفارسی شیشتر و بیخ سنبل و بهندی چهال گری نامند

ماهیت آن نباتی است شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده سبز و زرد و ملس و مجوف مایل به بنفشی و پر گره و گل آن

شبیه بخرفش و اذان بزرگتر و رنگ آن سفید بنفشی ابجه و بیخ آن سطبر و سفر و انتهای آن باشعبهای که درهم بافته و مانند بیخ اذخر و سپهای آن
و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی و اهل هند آنرا اناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آنرا اسطس از ساحل بحر اسود یعنی
بحر روم نامند و مراد از مطلق آن مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر را الفرنگی فو باکیتوم و صغیر را فو باروم گویند بهترین آن بیخ باریک
اشقر خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن ردی و گفته اند بیخی است با قوتی رنگ اندرون
آن بعد از شکستن زرد و رنگ و طعم و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس مینمایند و فرق آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این
خوشبو و نرم **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل ریاح و عضاء الصدر والنفض و غیرها آشامیدن با مرق
طبیخ آن جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مفصل و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیه عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت التهاب
معده مضر گرده مصلحش عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخ تا دو مثقال است **فوفج** بضم فا و سکون واو و فتح
دال مهمله و معجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و یا پونک فارسی است و فوتنج بتاء مثناه فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی هنیزا و بیونانی
فونیا نامو فیلا نیز و برومی اریقانون و بعربی حبق نامند **ماهیت** آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیجن و اهل اندلس بلانه
و مصر قلیه و اهل شام صعتر گویند و ساق آن منفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مائل باستداره و نازک و نرم طعم و رائحه آن شبیه بتخم
نهری است و با حدت و تلخی تلخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بغایت ملطف و مفتح سدد الراس
والغذا والنفض و غیرها جهت کزاز و تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و
ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع ضلالت
آن آنقم سفوف سوخته آن جهت تقویت لثه العلق بوی آن رافع غشی تنفر معا مصلحش آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نوع ازان
آن پودنه نهری و نیز نوعی از پودنه بری را برگ دراز و نرم مائل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از تمام پودنه است
و فوتنج جبلی را بیونانی قطلیان و بعضی علیجن اغریا و بفارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است **ماهیت** آن نبات آن بسیار تند و طعم
و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سفید رنگ شعر عینبا شند صوف و برگ مشکطرامشیع شبیه برگ صعتر از تمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر
از شاخهای آن و سرخ رنگ بی گل و بوی برگ آن شبیه ببوی سهیر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد **فوتنج نهری** صوموان و حبق التمساح و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنه بستانی و دو نوع میباشد نوعی برگ آن
مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پرگره و باریک و بر زمین پهن و گل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی
شبیه بنعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مائل بزردی و ساق آن قویتر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از
دو سال نعناع میشود و بهترین آن برگ تازه خوشبوی کهنه جبلی اقوی از بری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و بعضی اهل فارس شاخهای آنرا در
ایام در سر سبزی تاج و در آب نیز می اندازند در ان ایام **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و جوهر لطیف الاول
قطور آب آن بگرم جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد و عضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت اهتمام انتصاب و دوار و فالج و بلغمی
بلغمی و سوداوی و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن جهت ادرار بول و عرق و شراب جهت سینه و فتح سدد و با سکنجبین جهت ریاح باسور
انار جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و عسل آن با نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع
و حمول برگ آن جهت حبس حیض و قتل جنین و ضماد نجمه آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی بدن و عرق النسا و آشامیدن آن
با شراب جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تقویت و جذب سمیت آن و در ورق آن در صفحه که گرم منکوب شده

وگرده متصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نزد بعضی فرودما است **فوفنج** بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم معرب

از پوده فارسی است **ماهیت** آن مایه مری و بعضی تریتیها ست و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک گردد و عند الحاجت بکار میبرند

و در قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافت و در مری نیز **افعال و خواص** آن ضماد آن سبب که در رو غنگل جهت جرب خارش بدن و تفتیح دماميل و

تحلیل اورام مفید جهت آنکه محلل قوی است و بعضی در ان ادویه خوشبو با سرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب خوشبو در آفتاب مدتی میگذارند

تا بعمل آید **فوفل** بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب از کوبل هندی است یا بانی فوفلا و برومی اوسمون و بیونانی

صنیموطس و بهندی سپاری نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که در هند و دکهن و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک بلند تا به ده بیست ذرع

بست و بقدر یکشبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارجیل و نخل و از ان کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بدان ولیکن کوچکتر و

باریکتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر از ان و پوست دانهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد

رسیدن خوشهای آنرا بریده دانهای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن پوست

خشبی لیفی است اندک ضخیم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست را خشاب و میوه چینی را بهندی

چهال گویند پس آن دانهها را خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از ان بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل

خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند کوبه نامند و نیز مطلق

غیر مقشر خام تازه خشک ناکرده را کوبه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر و خشک است و تحقیق

آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و رشته آن شبیه برشته مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آنرا سپاری چهالیه نامند و اهل

هند و بنگاله قاطبه دق کرده باریزه ریزه بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند آنچه بسیار سخت و خشبی و تمام آن سرخ رنگ است آنرا چکنی

نامند و این بیشتر مستعمل در سفوفات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله میشود و لیکن بو فور جاند پور و نواح آن که دهی است از دهها بنگاله

قریب جهانگیرنگر جای دیگر نیست و در انجا سالی قریب یک لک روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز اقسام است بهترین آن همه قسمی است که آنرا

چکنی و کهنی نامند یعنی چرب و آن نیز سپاری میباشد و کرنیه و اندک فرقی آن کمتر و در خامی آنرا اکثر در آب جوش میدهند پس چیزی کمکیر

بران میگذارند یا در مطرقه اندکی میکوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیرگاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب باکات

هندی پس برآورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا تا براق گردد و از ان آنچه لطیف چرب تا نازک میشد که چون قطعه از آنرا در دهان

نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ و پرشیره باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه چنین نشود مرتبه از ان پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانهای

آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار سخت و این را چکنی دکهنی نامند ولیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سفوفات

اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوشانده چکنی میسازند ولیکن نحو

دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن است و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره با عفوصت

بسیار با اندک تلخی و این را چکنی مینامند و این در سفوفات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی مینامند و بعضی میخورند لیکن

با برگ تانبول میخورند و بعضی تنهائی سوم رنگ ظاهر آن سرخ رنگ سبز رگ دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را

عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رقیق با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل ولیکن بچربی

نارجیل نیست و در علاقی شبیه بفلافل طولانی و از ان تیره تر و این را سپاری کهوپره گویند یعنی شبیه مغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره مینامند

و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علیحده نیست در میان نوع سوم دانهها بدان

٣۶٨

بدان صفت یافت میشود و با آنکه بعضی اشجار که بیوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنرا جان میشود و بالجمله بهترین آن سنگین نو گرم ناخورده است
و از نوع دیگری چکنی براق آن که چون در دهان گذارند زود بجنبد و نرم گردد و عفوصت ندشته و جرم آن الطف باشد طبیعت مطلق آن در
دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس درسوم نوشته و در قوت قریب بصندل افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و
مستحکم کننده عصاب و دافع رطوبت دهن و سستی عصاب و عضاء دوی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون
از آن و رافع درد پهلو و مقوی دل و عضاء استرخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل بعض
و برقی و غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و چون در آب جوشانیده و ضماد نموده آبرا باشامند مقوی جیاشتگه و مثانه و قولنج
و مخشن سینه مصلح آن کثیرا الکتحال آن جهت طرفه و بثرهای پلک چشم و دمعه و التهاب بارد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن
آن صندل سرخ و نصف آن کتیرا سبز است و منع آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت ثانی تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه لطبیخ آن و ضماد آن جهت
ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوار سر و خفقان آورد و مصلح آن آشامیدن آب سرد است و دیگر شیها از دهن جواد سیال
فوه بضم فا و تشدید واو مفتوحه و با لعربی عروق الصباغین و فوة الصبغ و بیونانی دو ذلیوس و بفارسی روناس رود و رودنگ و بهندی مجیث دنتگوا
روپیه فوة صغیر را بالاطینی السیم و بربری روبیه منورنامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره متصل بیکدیگر و مانند تاک نبات و دو نوع میباشد بری و بستانی
و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک خشن و از یک ساق زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و مانند
تخم آن و منبت آن سنگلاخها و زمینهای صلبست و تحمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
مفتح سده و عضاء الاسم الغذاء و مفصل آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بجبسی عضو باشد و جهت لقوه و سستی عضاء میرقان و تقویت مقدار ادرار بول
غایه بسیار و حیض و شیر و عرق النسا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن تا دو درم ریوند چینی با یک پیاله فقاعه جهت ضرر برقان
و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض بارده عصبانیه
و سعفه و حزاز و قوبا و بهق و رفع آثار جلدیه عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و کلوا
در صورت آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلدیه سم خوردن ساییده آن با طعام جهت گزیدن سگ دیوانه و برگ
و شاخ و ثمر آن تمامی رافع سم هوام و هر جزوی از آن بتنهائی نیز همین اثر دارد و مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح
آن کثیرا مضر سر مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخها استعمال بدل آن کاوبوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن سنبل
سیاه نیز گفته اند و گفته اند شاربان آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و طلا بطبیخ نبات آن تمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ جهت
دفع چشم بد و مربوط آن در پارچه قرمزی بر گردن حیوانات مانع صدور تمام امراض و مخفف و جالی قروح و جرب آنها است فصل الفاء مع الهاء فهد
بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوزیست و بهندی چیته و ترکی پارس نامند جرم آن مشهور است آنچه در باب آن جوارح اهل صناعت
قابل التعلیم شبیه به ببر در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر النوم و بسیار دو و در شکار کند و شکار کند هرگاه از آن و بزرگ آن بهتر از کم
ترا از کوچک آن و چون مریض گردد و گوشت سگ بخورد شفا یابد و آنرا سوال دانسته اند و غذا میرود و محبت با شیر است و اول کسیکه صید با آن نمود
ابن معاویه بود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن و هر قدر از ماده آن در خانه که داعی مار شد بگفته اند چون بول آنرا
در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شخصی است که سگ گزیده است و ذکر شد
فصل الفاء مع الیاء و النون فیلحرنبوه فیروزج بفتح فا و سکون یا و ضمه تحتانیه و فتح را و زای معجمه و کاف و تسکین زای معجمه و جیم معرب پیروزه
فارسی است ماهیت آن سنگی است پاک و آن مرکب از زرقت و خضرت بر ساسمانی و معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربیجان

۴۶۹

وجبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهشت نیز میشود و بهترین همه بلیناپوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان است که در صفائی مرواری
صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که بهشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و ازهری پس سلیمانی پس نوقی پس سمانگونی که آن را
خاکی نیز نامند پس عبد الحمیدی پس اندلسی پس گنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهشت که میشود ازین نوع است و مادهٔ تکون
آن کبریت جید است و زیبق قلیل لطیف و جنس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل وشمس در مدت هفت سال بکمال رسد و بعد از معدن کرمان
و نیشاپور نیز هم میرسد مائل بسفیدیست که شیرابی و شیر یوم گویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن هم میرسد مائل بنیلی بود و نیلی یوم نامند و مجموع آن از بو
مشک و رسیدن عرق و چربی بدن رنگ فاسد میگردد و بحدیکه تمام آن بدرنگ فاسد میشود و آنرا زمان آنرا مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور
خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را استعمال دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل برودی برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بدرنگ میگردد طبیعت
آن در اول سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن مفرح و باقوت تریاقیت مقوی اعضاء الراس والصدر والغذاء و النفس کحال آن جهت لشف رطوبات چشم
و دمعه و بیاض و تقویت روح باصره و رفع سکوری و فتق طبقه قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و درم خواه تنها و یا با ادویه مناسبه مرکبه و با کحل
جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تنها و یا با ادویه مناسبه یا ترکیب معاجین و غیر ها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعا
و سائر جراحات باطنیه و قروح و سحج و آتش یا زهر جمیع سموم نیم درم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب
منضر گرده متحملم آن کثیر ارسطاطالیس گفته هر گوهریکه از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیمدرم النحواص گفته اند تعلیق آن
مقوی قلب مانع خوف و فیروزی بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه ایمن و محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است و نجات آن و
نگاه کردن بران بسیار عینها تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان عینها یمن و برکت و چون با اجسام نرم بگذارند صلب گردد از مکلس آن تکلیس معادن
و تثبیت نفوس مایه نماید فیل بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی هاتی و هتهی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفتح گاف و ادله
و بانگریزی الیفین نامند ماهیت آن حیوانیست معروف و بسیار کثیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده اند بان معنی که بصورت آن بعضی
از امم عاصیه سالفه مسخ گشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کم به و مرکه و غیر اینها و مجنس از ینها کمر به کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه
و مرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و ازین زیاده هم و نر آنرا و دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن بر آمده
و قوی از بطرف بالا و بعضی را تا استادر ارشی چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بران تختی و یا چار پایه بسته بران بعضی از هنود و غیرهم نشسته میخوابند
و دندان بعضی تا نصف آنچه از دهن آن بر دست جوف میباشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هرچه تجویف آن کمتر و صحیح و سفید باشد
بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یکسال در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب باقد کی گردد
و حلقه های برنجی بران می اندازند تا نشق و منکسر نگردد و از نابش آفتاب حفاظت و خرطوم آنرا بهندی سونڈ نامند و بجای بینی آنست و مجوف
و پیچیده میشود و از ان تنفس نماید و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته
بدهان داخل میکند و بندهای آن کوتاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان چین و بتره و سهلام آباد که
در بنگاله اند و اشام و در چند بلاد دیگر کهپور و غیره و دکهن و سرندیب و مالدیپ و جبشه و جاهای دیگر نیز هم میرسد و میگویند که در جوف
دندان بعضی فیلان که خورده چیزی مدور شبیه مروارید بزرگی هم میرسد و آنرا گج موتی اهل هند نامند و دندان فیل ماده که بهندی
هتنی نامند کوتاه و باریک تا یک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را بعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای
آن در وسط مفصل و ستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اول یکی قریب بیکذرع و بالا و یکی نیز قریب یکذرع بناخن آن و لهذا در نشستن
و برخواستن اولاد دستها را از پیش بر زمین میگذارند پس پاها را ... خوابانند و از گرانی بسیار رفتار دست میگیرد

٤٧٠

زهر گاو سپید نمود بزرودی بمیرد و مدت حمل آن هرده ماه گفته اند و میگویند عمر آن مثل انسان است طبیعت آن گرم و بسیار خشک
افعال و خواص آن مفتح سدد الراس و الصدر و الغذا و نفوض و عیره با اکتحال زهرهٔ آن جالی تاریکی چشم و مقوی آن و انشامیدن هر روز دو درم بزهرهٔ
عاج با ماء العسل و یا با آب عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا ادویه مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شکر
و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب یک مثقال
از زهرهٔ آن را با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنه کوهی و یا با نهری چند روز بهیم الفیل
از دیاد جذام است و دود و ساییدهٔ آن با همو زن آن براده آهن جهت بواسیر و انشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است دستور
جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت باردار بندند و یا بران بمالند
دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع تبهای مزمنه و گریزاننده هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جسد و قمل و محرق آن جهت سعفه رطبه القیام
زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم و طلای آن برای دفع برص تا سه روز پیهم و با خون کنف و یا سفیده آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از
خصیه آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل در عجائب الخواص است دندان آن یعنی عاج بر عضوی
که استخوان آن شکسته و دران مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان خصوصا اطفال و مواشی بازدارنده
البته مانع ضرر و با طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن بسیار گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در کافی
از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن از شانه عاج و بازالهٔ میگرداند و بخوردن کی بار جهت خنک
آن رافع بواسیر است فیلجوش بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل
و گفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف الکبیر است که حضض هندی عصارهٔ آنست و کننده فیل است فیلزهرج
بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح رای مهمله و جیم معرب فیل زهره فارسی است جهت آنکه گفته اند کشنده فیل است
ماهیت آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندی
و گفته اند نام زهره فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسه می بیکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشنده فیل است و لهذا مسمی
بدان گشته و حضض هندی در حرف الحا مذکور شد و گفته اند ثمر آن لقد و فلفل است طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت افعال
و خواص آن مفتح سدد انشامیدن آن جهت ورد و سپرز و یرقان و انشامیدن طبیخ برگ و ثمر آن جهت اورام حشی و بدستور
عصارهٔ آن مقدار شش درهمی تا دوازده درهمی آن جهت اسهال مزمن بسیار مفید الضماد طلای آن بتنهائی و یا با زیت مقوی موی
باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است ؛ فصل القاف مع
الالف ؛ قاتل الکلب ماهیت آن خانق الکلاب است و نزد بعضی اذاراقی است طبیعت آن بسیار گرم و خشک
افعال و خواص آن سمی میدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ است بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز قاقله
بضم قاف و الف و را مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و کسیکه آنرا از ال هندی دانسته توهم کرده زیراکه رال صمغ درختی است
و آنرا اهل مصری و قیقهر و قفر خوانند دانت ر الهند تالی قفر پاب خواهد آمد ماهیت آن چیزیست سیاه و رنگ مائل بسرخی که از زمین
با آنکه چشمه برمی جوشد و در بلدهٔ هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در خلال برآمدن سیال میباشد و بعد از
اندکی زمانی صلب میگردد و بعضی مردم بر آنکه زود صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم اهل
اهل البصره و بغداد و نواح آنها است قدری ذاک و خول طلی نمایند و قوت آن تا سی سال باقی ماند و قریب است لقفر معدنی الحجر

۴۷۱

طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال باشد اجرا صاف است و صلب آنرا اجبی گویند و خشک آن نیز قابض تر از قسم منجمد
سیال آن با شراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده **افعال و خواص** آن عصارة السوس منضج آن منضج خلط لزجه جالی
رطوبات رقیقه از دماغ عضل فکین و سر و دست آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی کندی دندان و فساد لثه را زائل کند و نگ را
نیکو سازد و نیز خلط لزجه صدر و ریه و دیگر اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراگنده کننده ریاح و مانع تغیر آب
و طعام و فساد هوای و بائی و اجادت بر هضم و تقویت معده و کبد طحال و آشامیدن آب در ظرف قیراند و مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و دافع
طاعون و سم و مقوی و محلل و نفخ و ریاح و مسخن عضو های باطنی است و گفته اند که داشتن آب در ظرف قیراند و مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن
مورث قروح مثانه و گاه مؤدی به بول الدم میگردد و مضر آنرا است که کسیکه اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد
تا باعث قروح نگردد و مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده بر آن مجوز نیست بدل آن قفر الیهود و سایر خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج و محلل
جراحات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیراند در عصارة رقت و سرعت خروج آن از بدن
و هرگاه غلیظ القوام باشد نیکوست از برای سرد دین و طلبی فراجان و ضماد آن خفیف تر **قاطاطیقی** بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون
و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و یا و قاطاطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن کوچک
شبیه ببرگ سوس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر منقش و با هفت سر دارد و چون
خشک شود منحنی گردد و سر آن بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخن ماهی مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون
و برگ آن نیز شبیه ببرگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ سوراخ **افعال و خواص** آن آشامیدن
آن شرط آنکه دیدن آشامیدن بقصد محبوب باید را دبیا شناسند باعث محبت و عشق است و در بلاد الدلها که آنرا استعمال دارند در دوستی و گفته اند
تعلیق آن مانع عشق است **قاقالیا** بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانی است و بعضی گفته اند که آن لبلابة الا وجاع
و شاید غیر آن باشد **ماهیت** آن نباتی است برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن گلی شبیه بگل
نباتی که آنرا بردانیا نامند و چون گل آن ریخت حبی از آن ظاهر میگردد و آنرا ابجی است با قوت مخففه و بی لزج و نبت آن کوهستان **طبیعت**
آن گرم و تر **افعال و خواص** آن آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نافع است جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع است اگر
عیر غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند تخم آنرا از آن عصاره در پی آید که نافع
امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس است و ضماد آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج کرده بر صلابت عضل تحریک و مانع لذع و فتح آن است
قاقله بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و با یونانی قلیلیادس و بسریانی شوفوت دشوشماد و بهندی کردهموم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهبال
الایچی نامند **ماهیت** آن از جمله ادویه معطره تریاقی است هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار قاقله
کبار را قاقله ذکر و هیل ذکر و قاقله زنجی و بهندی بڑی الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است بقدر دو شبر و یک ساق دارد و برگ آن شبیه
ببرگ انار و ریحان و گل آن سفید سبزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بقدر یک بند انگشت کوچک
و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک مضغ خشن با خطوط طولانی و در طرفی با یکدیگر ملتصق با نتاج تمی قریب
و چون خشک گردد پوست آن بعضی جدا گردد و یا با اندک فشاره منشق گشته و دانهای آن بیرون آید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله
شبیه برائحه کافور و با اندک حدت و تازگی با رطوبت از جهت شیرینی باطنی و بعد خشکی زائل گردد و قوت آنچه در غلاف است تا نهایت و تا
باقی میماند بر علم در رائحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از غلاف بیرون آید تا یکسال و آنکه

والطاکی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که برگ جوار لیمی درزه است و سبز تیره و طول آن بقدر

یک شبر و نیم و عرض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در سفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلاست و از دیگری نیز چنین شنیده

شده و طول و برگ آن را تا دو شبر گفته **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام

و محرک جماع و حابس بطن بخصوص بریان کرده آن و در بعض طبایع این الذوا نفع از صعتر است و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و در دیگر

ادویه و سفوفات و غیره بمصرف می آید و داخل طعام میکنند سیلون پوست کوبیده آن و بدستور دانه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر معا

مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقله صغار است **قاقله صغار** و آن را نیز شمشیر بضم دو شین معجمه و میم و شوشمر و خیر بوا و هیل بوا

و هال بوا و هیل انخی و بهندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند. **ماهیت** آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم به هیلی و نواح آن هم میرسد و در

دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بقدر ذرعی و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و بهن تر از آن و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر

و کوچکتر از آن و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد مثلث بشکل هشا دی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک

باریک و پوست غلاف آن نازک پارچه و بهم پیوسته چین با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در میان آن جای اتصال بخوشه اندک قمعی برآمده

و مایل بکجی و پوست آن بدان متصل و از آن روئیده و رسیده آن چون خشک گردد خود بخود و یا با اندک صدمه شگافته دانها از جوف آن برمی آید و در جوف

آن دانهای آن مانند قاقله کبار مگر آنکه این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و مابین آنها پرده سفید نازک نازکی که بوسطه آن غذا بدانها میرسد و در تازگی

ابدان رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوئی و چون خشک گردد زایل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن

اندک سرد گردد و چون کهنه شود مایل به تلخی شود و حدت رایحه آن و رنگ و پوست آن میل بسیاهی آرد تا آنکه بدبو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و قوت

قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت تریاقیت و قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده

عرق و رایحه دهان حتی صنان الرس نفوخ کوبیده آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی و صرع و اغماء و ذرور آن در گوش جهت تسکین وجع آن مضغ

آن خوشبو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی لثه مضغاً و ذروراً و اعضاء الصدر والغذاء و نفث ناشف رطوبات صدر و حلق و معده مقوی قلب جهت خفقان

بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلت آن و غثیان و تهوع و قی و وجع معده بارد و ریحی و آوردن جشاء و هضم طعام به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و حابس

بطن بخصوص بریان کرده آن و با آب مصطکی و آب انار جهت قی و غثیان و تقویت معده و جوشانده مکو فته آن بخصوص با پوست در گلاب یا آب جهت دفع

غثیان و تهوع و سیلان قی و بدستور با برگ پودنه و با نعناع با آب و یا با گلاب جوشانده یکدرم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد و فتح سده

آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه آشامیدنی اکل و ذرور آن خوشبو کننده عرق و در همه افعال اقوی

از کبار آن مگر در تقویت معده و اطباء بعکس این نوشته اند شاید قاقله کبار که در حبشه و یمن و جاهای دیگر غیر بنگاله میشود باشد چنان بود و آنچه در بنگاله

میشود و مکرر بتجربه رسیده چنین است که ذکر یافت مضر صدر و ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن بضعف آن کبار یا نعناع

و سبلسان و بوزن آن قاقله کبار است صنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد **قاقلی**

بفتح قاف والف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده والف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است

و بعربی قلام کرمان و قلاح و حل الفرخ و بفارسی کاکل و کاکسر و شاپانک و نیز بفارسی و ترکی شور و بیونانی مرد

سیون و برومی اور دقیون نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه به اشنان و حرف و بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت این زیاده

بر آن و با شوری و با قبض و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در عجز امیرسد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتر بدان رغبت موافق

مزاج آن و منبت آن شوره زارها و خرابها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول نوشته **افعال و خواص**

۴۷۳

و خواص آن عسر الهضم و قلیل الغذا و خوشبو کننده جشا و اصح آنچه در بطن باشد و قلیل الغذا با بورقیت و لزوجت و بهدا مستعمل و نضج ...

و فشرده آن مسهل ... و ورق آن ... با آب ... جهت ... معده و درد کمر و پشت و ورک اگر تپ نباشد ...

ایجاد ... بسبب ... که دارد و باید که عصاره آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یک رطل عصیر آنرا

با ده درم شکر سرخ می آشامند و فعل قوی می نماید و جالینوس بن اسحق گفته با شکر سرخ و سلاطین شاهتره فعل آن اقوی است و عصاره ... مدر بول و شیر ...

کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف منی و قاطع منی است مانند سداب و ... قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در اسهال

زرد آب قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و

مصلح ... این روغن باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت ... **قاقم** بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم ...

و طبیعت آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب و ابرد و ارطب ... و پوست آن ... و قیمت آن بیشتر از سنجاب

و فنک و بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و گفته اند ... و آن گرمتر از فنک و سنجاب و لباس ملوک و سلاطین

و گفته اند پوست حیوانیست کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه **افعال و خواص** آن شبیه

بفنک است **قانصه** بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله بلغت عربیست و بیونانی ... و برومی ... و بفارسی

سنگدان و بهندی ... گویند و ... آنرا چینه دان گویند زیرا که چینه دان ... مانند ماهیت آن ...

است از برای طیور و گفته اند بجای معده ... و اول ... بهترین همه قانصه اوز و فربه جوان است و بعضی گفته قانصه

بط است پس دجاج سمین و باید که از حیوانی ... که اخذ نمایند جوان باشد ... طبیعت آن ... طبیعت ...

افعال و خواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و ... و قانصه دجاج سمین جهت صاحبان ...

و چون ... هضم نیکو باید ... بلکه ... مخصوصا ... آن ...

و طبخ کامل ... و با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست ... آنرا ... خشک نموده سوده ...

... جهت ... معده ... و ... پوست ... خشک ... و اقوی است ...

قانصه حباری گرم و خشک ... اکتحال آن جهت تحلیل آب ... **قاوندی** بضم قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله

ماهیت آن ... مجهول است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و بعضی حیوانی دانسته اند و گفته اند که ...

... که آنرا ... و این ... قاوندی نامند و بعضی گفته اند ... هندی است و بعضی ... آبی ...

... ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از آنجمله آنکه ...

... قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان ...

نوشته ... اقوال مذکوره در آن ... که در کوه کرادان که کوهی است بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که

... نیز نامند و آن کوه ... و ... بادام بزرگی و ... گرد ... است ...

... البتام ... آن ... روغن خالص ...

... اهل هند معروف ...

... گلهای خوشبو ... یاسمین ... پرورده ... مثل مغز بادام یا گل بنفشه و

... طبیعت آن گرم و خشک

در دوم و گویند گرم تا اول خشکی است افعال و خواص آن مقوی باه و اشامیدن یک درم آن تا سه درم با ابها و حریره های
مناسبه جهت سعال بارد کهنه منقح و صنعه اعصاب و اوجاع بارده و ساتر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و بیمکی
غیر بادی بلکه نافع می باشند مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدل مستور بدل آن جهت امراض مذکوره نافع فصل القاف مع الباء الموحده قبج
بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم در یک کلمه جمع نمیشود و دیگر در بعضی کتب نزد عوام
آنقش جدره و بعربی حجل و واحد آن حجله با در آخر آمده و نر و ماده آن یکسانست در آن و بترکی کلیک و بهندی چکور و چنین و پیرانی ساخیورا
و بمصری بز دیق نامند ماهیت آن طائریست معروف و بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار و منقار سرخی و بیشتر سفیدی تا ... آن
مدور با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پای آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه
میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضه خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و از این جهت بیضه آنرا بمنقار میشکند تا ماده آن ...
بیضه و بچه کشی نشود و آن را بسفاد باز نماند و لهذا ماده آن را از آن میگریزد و لسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نرک ... نامی ...
جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک بگیرند از دیگر او بر آن ظفر یابد بآن سفاد میکند و کبک تغیر میدهد اصوات خود را بهر قدر که میخواهد از خواص ...
شدید الغیرت میباشد بر ماده خود و دلبسته است که ماده ... میگردد و از رائحه نر و دیگر است که چون صیاد را ببیند سر خود را بر فرار ... برد ...
از اعلی میبیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غنا و صوت خوش الحان میشود و دلبسته که از کمال خوشی خود ... می
افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سر و سیر کوهستان سردسیر ... میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی
و بعضی معتدل دانسته اند افعال و خواص آن گوشت آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی اعضا والراس والمعده والغذا
و نفوس جهت فالج و لقوه و امراض بارده ناحیه و صدریه و فواد و معده و کبد و جگر او ... و قبض البطن و از دیاد باه و سمین بدن نافع و ... در مزاج
و با بلدان حاره مضر و با شراب باصرف مصلح و مورث خارش جلد و مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن مطلب باید که ... از ذبح ...
و در گرما بگذارند تا پس هضم شود و تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و اشامیدن ... از مغز سر آن با شراب بدستور یا ... مثقال ...
جهت یرقان و تلخ جگر ... گرم آن ... مثقال جهت ... و زهره آن ... جهت جلای ... و ... و شب کوری و ... که اجزای ...
... بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و ... سوده ... بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه
... و ... آن ... جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده ...
... سفید و ... جهت رفع بیاض ...
... جهت ... زوال ... و ... جهت فصاحت و ... و رفع ... و ... آن ... بدن و ...
... آن رافع ... فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه قتاد بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله
... و ... و ... بفارسی گون و ... و ... است که ...
... ماهیت آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و محکم ... که چون برگهای آن را
خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن جدا نمایند ... بجهای دیگر ... و ...
... دیگر ... آن ... و ... آن ...
و میوه آن از گل آن بیرون می آید ... کثیر ... طبیعت آن در دوم گرم ...
گفته افعال و خواص آن اشامیدن آب آن جهت ...

٣٦٥

تر تازه آن مانند ... سیر و بدون روغن

فصل القاف مع الثاء المثلثة

قثاء بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیقوطسسو رولسریانی بوطیتی و برومی قوسیا و بهندی ککرهی نامند ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل نجم و بیاره است مانند خیار بادرنگ مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیارزه گازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزه نیشاپوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع و بعضی مغز تا بین و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس گازرونی است و بعد از آن نیشاپوری مخطط خشن و آن بحسب آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قند و سریع الهضم تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادرست و نزد عوام شیراز این مشهور بکم بزه و هلوکو دکوست نه خیارزه **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله بفساد و غلیظ غالب **افعال و خواص** آن در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبدالله السلام فرمودند که قثاء را از سفل آن بخورید که برکت آن عظیم است عضا و الغذا دافع حفظ جالی و مسکن عطش و حرارت صفرا و التهاب و حدت خون جگر است خصوص مغز رسیده آن و نیکو است از برای معده و اوجاع حاد اکبر د مثانه و لیکن قلیل الاستمرا است و ملین بطن و مدر بول خصوصا سنگ گرده و مثانه و در عمل آن و مغز آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و شیرین آن و شاییدن بیخ آن بقدر دو ابولوس تا بماء العسل قی خلط بلغمی بقوت نماید و انضمار نفاخ بطی الهضم و الاستمرار و ردی الکیموس سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله تر لیف است از آن مصلح آن نمک و ناعخواه و زیره و زنیان و متعفن نمودن آنست در مهر و دیدن در نخود و رازیانه سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جلا و منقی عروق از مواد لزجه و قوی تر از مغز و لحم آن و از تخم آن ضعیف تر و از تخم خربزه و با اندک قوت محرک مواد ساکنه و بوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و غلیظ که از آن بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قند است مصلح آن عسل و کمون در جوارش عود و دیگر از اصلاحی مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و دمامیل جهت شبری بلغمی خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع **قثاء الحمار** لغت عربیست و نیز بعربی منسط الذئب صاب و بفارسی خیارزه سپید و خیار خر و سما هنگ گزبر و بیونانی شقوسینا و کسانیکه آنرا اکرملاهی هندی دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویه مسهله است بخلاف کریلا و گویند بهندی کرهمی و کچهری تلخ گویند و بجبل که طول تلخ بری که کندوری گویند ... **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گفته اند نبات آن شبیه بنبات قثا است و برگ آن مزغب و خشن قثا یعنی ثمر آن شبیه بلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ نبت آن خرابها و زمینهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرایحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بغدادی گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی و اقوی اجزای آن مستعمل از آن عصاره ثمر آنست و بعضی گفته اند مستعمل عصاره بیخ آنست و صحیح آنست که عصاره ثمر آنست و به یونانی اطریلون نامند و بعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مایل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بخیار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط سبز رنگ و نضج پخته آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد است طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل تجربه شده از عصاره آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون تر در جلاع بدارند منتقل گردد و زیاده از یک سال بر آن نگذشته و از ثمر رسیده آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر و یا ثمرهای کم خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آنرا که چون دست بثمر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه مثل داب باشد پس یک یک را بریده لیفا زنند بر منخل و یا صافی ... و آنچه از آن ...

و آنچه از تخم آن در نخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از نخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بر آن ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته‌نشین گردد
و آب صاف رقیق بالای آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته‌نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و بجهت
چند مرتبه پس در زیر ارم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن و یا با همه‌وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند خشک نمایند
و نوعی دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچهٔ صافی اندازند و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و به بستور راوق کنند و بر روی خاکستر
نرم بجهت خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرباسی سه تو بر روی خاکستر نرم بجهت عصارهٔ غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا
نماید پس صلابه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته‌اند قوت آن تا دو سال باقی میماند و آنرا مغشوش باشیای چند مینمایند معلوم میگردد و علامت
مغشوش آن آنست که با وصف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کرانی خشن سنگین آن ردی و غیر مستعمل طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته‌اند
افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی منقی دماغ و مسهل مرهٔ صفرا و بلغم خام و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوده و اوجاع
مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفهٔ بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض
نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده و عشاء الرأس سعوط عصارهٔ
آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بیضی عام تمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لیکن بعد از تنقیه تام و نیز نافع است و جهت لقوه و خدر
و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوده و صداع مزمن و عصارهٔ برگ آن از آن ضعیف‌تر و رستنیهای
بیخ آن قوی التجفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم‌گرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن
و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در بینی که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و
دوی و طنین و نقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنها فی گرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و یا روغن زیتون با زیر گاو
جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع و ضماد النفس لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال آن و نشاسته
عصارهٔ آن جهت سوء التنفس بسیار موافق و آب افشرده بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود و تحلیل البلغم و بدوان نیز و
آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و با طبیخ نیم رطل آن با دو فنجان شراب و یا آشامیدن هر سه روز با بولوسات که بقولی نه قیراط است و بقولی
سیزده قیراط با ماء العسل قی و بلغمی و صفراوی آورده و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بیشتر و بهتر از سرمه مبدء و بهترین ادویه است برای استسقا
و به بستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار اسکوتا که بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا با دو چندان نمک اندک آرد سرشته
حبوب بقدر نخود ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده پر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد
و اگر سریع‌تر خواهند در زیت و در روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد و شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند
و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و مجمر ناری بدون شرط گذارند و اشیای قابضه و مقویه نیز بخورند و چون بیخ آنرا سائیده
و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آنرا تا نشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر
دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با سبخه و انزال آن جهت استسقای لحمی و عشاء العین آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و
حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم‌گرم نموده بر زیر ناف بمالند کرمهای اکثر برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون با سرکه
بمالند درد آنرا تسکین دهد و بزول آن آنرا در تحلیل برد الاورام و الانور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو تحلیل ورم بلغمی کهنه و منضج کننده و مامیل و جراحات
و ضماد با صمغ البطم و عصارهٔ آن در یرقان با قوی ترین الات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی و با جمیع اعضاء
و در ابها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النسا و ضماد بیخته آن با سرکه و یا می پخته و عسل آن جهت ورم ظهور و نقرس بارد و ضماد کل آن جهت اوجاع

مفاصل مرهم بجهت ضماد بخته آن القروح والجروح ودر ورم خشک آن بر جرب متقرح و قوبا نافع و با عسل و با سرکه و با شراب که سرشته بر جهت
جرب متقرح و ثالیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و مداومت آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آب تا کامل
را در روغن کنجد یا روغن بند کتان طبیخ نمایند تا آب برود و بر بواسیر بمالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیده آنرا ریزه کرده و با آب آنرا گرفته
با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آن را بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بر روی خاکستر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن
بمالند جهت رفع سردی و جلب جذب فضول و رفع کلف و نمش و بهق سیاه که بر صورت بر می آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور اشامیدن
آن نافع مقدار شربت از عصاره آن از دو قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو
دار و روغن آن تا یکدرم و در حقنه تا از یکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقی با فراط و باعث سحج است و مصلح آن در
افراط قی اشیای مذکوره و التبه بادامان مناسبه است و چون خواهند عصاره آن را استعمال نمایند باید که تنها قی استعمال ننمایند که موجب
سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسبت طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس
و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و فرا و ند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و مل هندی و حب البلسان
با ماء العسل و عقید عنب و اقسام صموغ و در روغنها و اقل آنست که یک دانگ عصاره آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربی و هموزن آن گل ارمنی یک شب سرشته
بخورند و با سقمونیا و تخم حنظل از ادویه حاره استعمال آن جائز نیست صحیح لور کاسر و مبطل قوت فعل آنست قثد بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله
اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار داراز و خیار بالنگ و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکومبر نامند ماهیت آن
ثمر نباتی است از قبیل بطیخ و بیاره و برگ آن در خود میچد و بر زمین نیز پهن میگردد و برگ آن پهن و خشن و ازبرگ قثا بزرگتر و گل آن زرد
و مانند گل آن نیز و غیره ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و این نوع در بعض جاها طولانی تا یک ذرع و دست
میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و این نیز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و آنچه
بزرگ و سخت مائل با ستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود و اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی
و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نوعی کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لوٹن کهیرا نامند و در
زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع دیگر تا و در همه انواع آن اکثر شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلیظ تر از
قثا و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد و بعض مردم لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند و آن کدو غلیظ تر و بطی الهضم
تر و نفاخ تر است و بهترین آن قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب کرم زیرا که آن که نفاخ و عوام شنفه زرده شنفته و امثال آن
نامند طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن اعضاء الرأس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن
بر پیشانی و نیز استشمام تازه کرده آن با آب تر و تازه آن افیون مخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و دماغیه و رفع
بیخوابی مفید اعضاء الغذاء والنفض و غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشنگی
و تقلیع سدد جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و چهار
مثقال با ده درم شکر سپیدانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقه صفرا و بهمه سوداویه و جهت
حمیات حاره حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده زرد شده ترین قوت اسهال آن زیاده از نارسیده آن و چون قدری قند یا قرنفل را
در آب آن بخیسانند یکشبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یکشبانه روز بگذارند پس روز دیگر فشرده و صاف کرده بیاشامند با ماء العسل جهت نکوئی
رنگ چهره و تقلیع سدد و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره خفقان دیگر و مدر مثل و القول مطبوخ آن نافع تو اردق و در حدیث است که آشامیدند مطبوخ پوست خیار تازه

[illegible]

۴۷۸

در آب سه روز متوالی رفع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبرودین و عصب معده و الیاف آن و خام کنند غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و در تهیگاه و در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زبیب و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار بارد لطیف و ابرد از لحم آن نفاخ و ثقیل و دیرهضم و مغز رسیده تر و شیرینش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار نمودن بول و غیرها انفع و سریع الهضم و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و جهت تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار رافع حبس بول و عسر آن و ادرار قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ در این امر قوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال و نیم و پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت خروج حمل موثر و مضر زنان حامل بی وقت و تخم آن مسهل و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت ورم ریه و قرحه آن و حرقة البول و ورم کبد و طحال حارین و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن بقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال جهت تحلیل آن مجرب و بعضی در مبرود المزاج قلیلی از زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن الخیار که آب رسیده رز دار را گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیفتر از روغن کدو است و خیار تیز مانند مار ابقع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل و در تنور حمام ۲۲ ۲ ۷ ۲ ۲ ۲ و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع و خوردن خیار تازه با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زودتر از معده میگذرد و در آن نمی ماند که نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و کسی که مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده و جمیع آنها تیز زبون و موجب قالیم در مبرودین است فصل

القاف مع الدال المهملة قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش و خواه بآفتاب و یا در سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شده قاق حیوانات بری یا بحری است و بهندی مکار اکهیر او سوکها نامند و بهترین آن گوشت حیوان نر فربه جوان چرب بسیار است و بعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در آن حدت و تلخی بهم رسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک سود است و اکثر عام دانسته اند خواه نمکسود باشد و یا بی نمک و اجود همه گوشت گوسفند و بز و ماهی و خر وحشی است برای کلیس هر یک و از نمک سود آن که معتدل الملوحة باشد و در آن حدت و تلخی نباشد **طبیعت** آن گرم و خشک است از غیر آن **افعال و خواص** آن جهت تبرید و استسقا و امراض بارده و بلغمی مرطوبان اگر عطش بسیار نیارد و یا رفع عطش آن نموده بخورند نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بدنیست و در وی ترین اغذیه و مولد اخلاط غلیظه سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثقلی و در منافذ بدن بدان و حکه و جرب یابس و جوششها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن و جوان در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند و خشکی آن زیاده بدترین طریق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک و معطش میگردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و یا بقول لزجه مانند اسفاناج و سرمق و بلغمی چغندر و نیز دمنیت بار و روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه در محرورین دارچینی و زیره و انیسون و ادویات مذکوره در مبرودین و جهت عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و یا مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و زائل کنند که فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی و رطوبت جلدیه و فساد و اخلاط امراض مذکوره است فصل

القاف مع الراء المهملة قراد بضم قاف و فتح را و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را قر و بضم قاف نیز نامند و جمع آن قرادان و بضم قاف و قر دان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچڑی و کنی و کلی نیز نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک شبیه بدانه بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از آن نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر بهم میرسد و بیشتر نزدیک بگوش سگ و زیر شکم و بینهای آن و شتر نیز

479

و بجهت پیدا شدن آن و بدسواری از آن جدا میگردد و دست و پا ندارد و بدهن و دندان مانند زلو بچسپد و خون بدن را میمکد طبیعت آن گرم
بنفسه افعال و خواص آن طلای خون کنه سگ مانع انبات شعر و شعر زائد و شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند دیگر نروید
و چون بعد از قطع شعیره پلک چشم بمالند زائل سازد و چون بر اشفار بمالند مانع رویدن آن موی مژگان گردد قراصیا بفتح قاف و راء
مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و بفا اسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل
صقلیه چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آنرا گیلاس و ترش آنرا آلو بالو علی و عوام آلوبالو و آلو بولی و آلو
بالی نیز نامند ماهیت آن ثمر درختی است شاخهای آن بی ریشه و سرخرنگ برگ آن نیز سرخرنگ و شبیه بدرخت زردآلو در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک
مدور و بحجم فی با ریک بلند پیوسته بشاخه آن و اکثری او بحبه دو دو عدد با هم در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن سیاه و میخوش یعنی چاشنی
دار با اندک تلخی و غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلو
بالو است ولیکن ثمر آن از آن بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و هسته آن مانند هسته آلو و نیز قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلو بالو الا
آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص میباشد و بهترین همه رسیده شاداب آنست طبیعت آن آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول
و آنچه نیم رس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن گرم و تر در آخر اول
در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتیکه دارد
و جهت خشونت حلق و ریه نافع و برانگیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد
در طبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون با دانه آن خورده شود و این هنگام مسدد نیز میباشد
و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلو بالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی
معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را زبانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده
و مثانه و قرحه مجاری بول و ادرار حیض مفید و چون مغز دانه آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جرب مجاری
بول و منقی آن و بول المدة و حرقة البول است و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت
خشونت قصبه ریه و سرفه کهنه و تحلیل [illegible] و تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تغریه آنرا مینماید و اگر از
بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد بیاید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت
باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است قراطارغوین بفتح قاف و راء و الف و طاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و ضم غین
معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن نباتیست باشاخهای بسیار که هر یک از یک بیخ روئیده برگ آن شبیه ببرگ
گندم و تخم آن شبیه بجاورس و لبابیت تند نبت آن زمینهای سایه و شوره زارها و گفته اند گندم صحرائی است طبیعت آن گرم و خشک و
افعال و خواص آن گویند چون مرد و زن هر دو [illegible] و زنا [illegible] قدری از آن بمقدار سه درم یا پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند
زن بپسر حامله گردد باذن الله تعالی قراطن بفتح قاف و راء و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است ماهیت آن ماء العسل ساذج است
و صاحب اسرار الطب گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند قراطاط بفتح قاف و راء و الف و طاء مهمله و الف و طاء لغت ترکی است
بزبان فرنگی قرقاطا و در کم بینه نامند ماهیت آن ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک در افعال قریب بدان و شاید نوعی
از آن باشد و اشتباه نموده کسیکه آنرا از زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی قراسیاست بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه و زقال در حرف
الزای المعجمه مذکور شد قرة العین بضم قاف و فتح راء مشدده و هاء و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه

ستایند و اول لغت عربیست و آنرا جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و با جمله امی مشترک میان هر دو
و بیونانی دیقوریس سسیلوس و افوسالیوس یعنی کرفس الماء و بسریانی کرفنا و بروی سیون و بلغار کنکرانی نامند ماهیت آن نباتی ست که در آبهای
ایستاده و امیانها و جای نمناک میروید و قد آن بیرون از آب و از میان گل آن بر آمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس
اندکی ضعیفتر و گفته اند برگ آن مشرف مایل بتند و تیز است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسپنده بدست و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت
و تند طعم و برگهای آن را اهل شام بسیار میخورند طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم افعال و خواص آن مسخن محلل و حابس نزف الدم هر عضوی که
باشد و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مصالح الغذا و نفخ شامیدن تازه و با مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعا و تفتیح سدد
و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله ورم طحال و یرقان و طحال مفید و قرصها
از طول طبیخ آن و با اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرزیها نافع مضر فضل مصلح آن عناب قرد بکسر قاف و سکون را و دال
مهمله لغت عربیست و جمع آن اقراد و قرود و قرده بکسر قاف و فتح را و دال مهمله و باو قرود بضم قاف و کسر آمده و مادهٔ آنرا قرده بکسر قاف و سکون را و مهمله و فتح
دال و ها و بفارسی کپی و بوزینه و میمون و بترکی بیچی و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ لنگور و
و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دستها و انگشتان آن دراز است بهر و بانیز راه میرود و دم
ندارد و بدن آن نیز سیاه و چشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی نبانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف ناوس تر میباشد و صنف
اول مثل آن هر دو بسیار موذی نیست و در بیرابادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر نیز میشود بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی بی
بیدم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن گرد ابلق و بعضی پشم و بی پشم دم آن گره بزرگی و بعضی بی گره و بالجمله گوشت آن
نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالکیه نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالکیه حلال ماهیت آن حیوانیست مشهور و خود از ممسوخات
نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سابقه عاصیه ممسوخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوانیست شبیه بانسان است در فهم و خلق و اکثر حالات قابل
تعلیم است و حکایات ان میکند و بدست چیزی را برمیدارد و طرب مینماید و خنده و بازی میکند و احیانا بدو پا راه میرود و زکی و سریع الفهم است
و اطبا اکثر دوائی مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بهمان سبب مناسبت مزاج انسان نقل است
که در میمونی بهدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شد که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود
و نیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنی و آنچه کسی قصد کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام میکرد و بدین قسم که
بارهای کاغذ مطالب و یا نامهاکسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده بو کرده نام دزد و یا نام کسیکه چیزی را
پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این بفعل از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد تا بیند که کسی ندید لیکن
آن میمون را طلبیده و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداختند او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و بدستها
و بر او سلام کرد یعنی خود پنهان کرده روزی ظریفی در دل قصد کرد که باو مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این
مطلب نیز چون آن میمون آنرا دید بغضب آمد و خواست که او را بگزد میمون باز مانع می آمد و فایده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند علت چیست میمون
بار میمون برسید او با پای خود را از هم جدا کرده و با انگشت میان هر دو پا خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند و باز بر و حمله میکرد تا چار آنشخص از
مجلس بیرون رفت و بعد از چندی آن میمون را از دوان کشتند که اکثر آنها را بگیر میداد و از بعضی ثقات شنیده شده که در کتاب صور حیوانات
فرنگی دیده شده که در ساحل دریائیکه بین آن ریگ بوم بود شهری در ضد گی جانور میمونی بوده بود میمونهای بسیار جمع شده بر بشر حمله میکردند
بر صورت آن گاه میگفتند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و منع آن اگر دست با لیم

٣٨١

باران النسان مقاربت نماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میکرداند طبیعت آن گرم و خشک افعال

و خواص آن طلای حقول آن جهت منع رویدن موی مجرب و خوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان در ساعت چون از پوست آن حرز

سازند و هر غله را که دران بیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند و گفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید و می رسد

و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از اثر آن مخنوق در کتب قدما مرقوم است ازان نیز حاصل میگردد و از اسرار مکتومه است قردمانا

بضم قاف و کسره و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم والف و نون والف و قردمانی و قرادمون نیز آمده لغت یونانی است و آن کرویا

و شنتی است و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند ماهیت آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن ازان طولانی

تر و برگ و بیخ این ازان بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از

بابونه بزرگتر و بیخ آن قویتر و گل آن سفید مائل بکبودی و ریزه و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و ازان درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است

مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و آنچه بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهها و

سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند طبیعت آن در سوم گرم خشک افعال و خواص آن مسخن و منضج کننده نفره و گدازنده اخلاط لزجه

و مقوی اعضای باطنه عضلات الرأس و لعصب نشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتگی عضل عمها

جهت تنقیه سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو و قصار الغذا و نفس جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل حب

کرم معده و امعا و حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها بانشراب و با پوست بیخ کبر جهت تفتیت حصاة

و با سرکه جهت عسر البول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برص مضر سپرز مصلح آن

افتیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن ادخر با حرمل میکند را بنیج و حرف نیز گفته اند قرصعنه بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح

عین مهمله و نون و با الف سعربیت و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکه ابراهیم و شجره ابراهیم نیز و بفرنگی اربن جیم گویند ماهیت آن نباتی

خاردار برگ مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی روئیده گرهدار بقدر یک شبر و زیاده بران و برگ بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی

سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بهم مجموع خشبو و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرقت و تلخی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت آن جبال قدس

و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابوالعباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس من دیده نوعی برگ آن شبیه برگ خالالادن است که شخص تا مسافت

و خشن و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و گرهدار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و اما آنچه در قرب المقدس

و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برگ آن مشابه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه ملمس میان سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و بر

اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقر صعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و درست بزرگ بیخ سوسن بری ایم

قویتر از قسم اول و در کیفیت در انجه شبیه بخشک و این را در خانها برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مائل با ستداره و بریده

و بیخ آن طولانی متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین مستدیر الشکل دینار و ساق آن

یکدو ولقدر یک ذرع و زیاده نیز و گرهدار و خارناک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فا و اینا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آنرا منقوش

بهمن مینامند و بدل یکدیگر میخورند لیکن برگ بهمن ازان بسیار پهن تر است و آنرا لفاح الجبال نامند و نیز ابوالعباس گفته که دیدم

من در جبل قبر لوط علیه السلام نوعی قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن نیز و جمله آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی

که نزد ماست حتی آنکه گویا درختی متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب الورق معدد الساق قوی الحرارة در قدس و نواح آن

این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود و برگ آن عریض تر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر ازان نوع

۴۸۳

و قلیل الخشونت اقرب بملاست و رشتههای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهیج باه و العاظ قولیست خصوص مربای آن بعسل و نیز
نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خا ملا و بی اسفنجی که تا
تر و تازه کمتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهائی باریک مانند میل مغزل و گره دار و حوالی گره آن برگهاء بر انقضا اعیفه
و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و بسقوری
و زنالله گفته که آنرا ابیرنجی نامند و بعضی تاربن و بعضی از نجلین و آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و طعم بعض و اطراف آن خشن
و خوشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرخی رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی
آنها خارهای تیز صلب عروق آن طولانی و بعضی بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشن
و بغدادی نیز انواع آنرا مانند ابجه ابوالعباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی
و بران سرهای مدور و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری ساعد و طول آن این نوع کثیر الوجود در بغداد و نوع آن
و نزد طلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است پخته میخورند بعضی با آب و نمک پرورده میسازند و بهترین بقول
دیگر است و در دیگ مطبخ میپزند و مربای بیخ آن بعسل بهتر است و الانطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا
شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بوم ها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید
برگ آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سرکش
آن مائل بسرخی و برگره و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بدرازی شبری بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم
کنگر عسل میدارند آنرا خار چنگ گویند و بشیرازی شوه و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته
گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره دار و خاردار
در حوالی گرههای گلهای سفید و بیخ بسطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه زنان مند و در افعال مانند مسدل
است و قسم دوم را برگش بی خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قویتر از اول
و قسم سوم را برگ مائل بستداره و بیخش دراز و درسطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن قریب شعبه و بقدر ذرعی
و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه ببهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است برگش بسیار خاردار
آن تند و ساق آن خشن و قوت آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محرق و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و
بارد مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم
را ساق بسطبری انگشت مشابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسدس و در مازندران رولنگ میگویند
و کابن شنگاک گویند و گویا بحذف نون شاخ باشند و مستعمل بیخ آنست و بهترین مثلی آن طبیعت مطلق آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص
آن محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و مقوی معده و با قوت تریاقیت آشامیدن یک مثقال از طبیخ بیخ آن با عسل
مدر بول جهت اوجاع ظهر ضعیف و بتنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب و جهت اعصار الغذا و نفخ نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اوجاع
و تبور و تحلیل جراحات و دبیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و تشحیر عرق و
تفتیت حصاة و رفع مغص و بانشر اب جهت درد جگر و امتلائی و یک درم آن با یک درم تخم جرجیر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه
آن خوشبو کننده عرق و محرک باه و مقوی و عصاره آن ... و ... جهت ... بهوام خصوص عقرب ...

وسموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر و تازه نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی مثبت محلل بلغم رقیق در معده و امعا
و گاه آن را با آب و نمک پرورده مینمایند و بدستور خوردن بیخ آن الا آنکه ورام ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح
رطبه و سیاق باکه از آب اران جاری شده و ذات الفیل در ابتدا و تعلیق آن در خانه گریزاننده ذباب از آنخانه و براورام خارجیه محلل آنست قرطاس
بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نیز آمده و سکون را و فتح طا و شاله و الف و سین مهمله لغت عربیست و قرطس بضم و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ مشهور
بسریانی کرطیسا و محرق آنرا بدومی خرتین کاسینین و بیونانی بنجا میقورنا نامند جمع آن قراطیس و قرطس آمده ماهیت آن معروف است و در اکثر بلاد
میسازند و هر جا از چیزی و مراد آن کتب و مکاتیب و دفاتر و عبرانی می‌نگارند و بهترین آن خان بالغی است خواه قسم مشهور با بیضی و یا قسم پنبه پیش آباد
بس کشمیری خصوص قسم اعلای آن بس سمرقندی بس گلبسری بس بندوانی بنگالی نیز قسم اعلای آن بس زنگ پوری نیز قسم اعلای آن
بس مصری نیز قسم اعلای آن و از اطلاق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل مصر خافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست
که سفید باشد و الدالی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و معمول شین میسازند تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است صاحب تحفه
نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب شین است و بردی را بفارسی بیرز نامند و در حرف البا مع الرا ذکر یافت طبیعت
آن سرد در اول و خشک در دوم و آنانکه گرم خشک در دوم گفته اند افعال و خواص آن اعضا و الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف
و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان عرق از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت
بیاض و دمعه و قرحه چشم عضا الصدر و الغذا آشامیدن محرق آن با رب سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه
و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح معا و بدستور حقنه آن بدان و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم
افع مقدار شربت آن یکمثقال اجزا دم و القروح و زرور آن مجفف قروح رطبه و سیخه و غیر سیخه و زخمیکه در پا از موزه بهم رسد و طلای آن با
و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خرقه آلوده بخم آن و چون با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را با آن پیچیده و بگذارند تا خشک شود
بس در سوراخ تنگ مثل ناسور و فیل نهند بسبب منتفخ شدن گشاده سازد و بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است قرطم بضم قاف و سکون را
و طا مهمله مثناه لغت عربیست بفارسی ... و بهندی ... و بمعنی آن ... نامند ماهیت آن نباتی است شبیه برطبه الخ
شیرین تر و برگ آن بلندتر بغدادی گفته آنچه مصری نباتی است که در مصر میروید شبیه برطبه و نوعی از آنست درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ
قریب ببرگ بلوط و در مصر ... برای فربهی اسپان و شتر آنرا ... نامند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن ...
تر و تازه آن ... آن حابس ... تر و تازه آن با طبیخ ... آن با شکر و یا انجیر و یا عسل جهت ...
سینه نافع قرطم بضم قاف و سکون را و ضم طا مهمله مثناه و میم و بکسر قاف و را و بکسر هر دو نیز آمده لغت عربی است و آن را حب العصفر
و بزر الاحریض و بفارسی خسک دانه و تخم مستوفه و بگیلانی تخم کاجیره و تخم کاریزه و بهندی ... کسنبه کاتیج نیز و بسریانی ... و بیونانی
قندا و دیس و بیونانی اطر قطون و قیشور ... نامیده و بعربی آنرا ... ماهیت آن دانه ایست صنوبری شکل مائل به پهنی و تیز ... دو پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن
... و هر گل آن و در بهر غلافی زیر گل آن ... و نبات آن بقدر ذرع و
برگ آن بلند و با شرفهای بسیار ریزه و بالای برگ آن ... از پائین آن و برشاخها ... شاخها ... و ساق و شاخهای
درختهای سبز رنگ ... سفید ... و گل آن ... سرخ رنگ ... قرطم بری ... گفته ... اند
... آن ... و در حرف الالف مع الراء ذکر شده و بالجمله بهترین آن سفید ... تازه ...

بالیده است و وجه ذکر آن علیحده از آخر دوایی جلالت و عظم نفع است طبیعت آن در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله افعال و خواص
آن قلیل الغذا و مسهل و منضج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنجدرم آنرا کوبیده و شیره گرفته با فانید و یا شکر سرخ و عسل بیاشامند
و نیز چون ده درم آنرا بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن بخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا
با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و لطروق و انیسون و از هر یک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوز تا دو جوز بخورند
و بدستور چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و لطروق بوزن مذکور عسل و شیره انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب
بخورند بسیار موافق ... مصنوع از آن که افیتمون را در صره بسته در آن اندازند و یا لند تا قوت آن در آن بر آید و بنوشند و
بالای آن شیر بهی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور تنها میدان للین
منجی از شیره آن و اندک نمک هندی فعل آن اقوی ... الصدر و الغذا و لنفض آشامیدن شیره آن با آب انجیر ... نیده و با فانید و با عسل ...
سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده ... و دافع ریاح و محلل آنها است
و چون داخل مزورات ... و تحلیل ... بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیدن ده درم شیره آن با فانید و با شکر سرخ و عسل جهت
استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قویتر و بلغم ... و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در رفع قولنج مؤثر و معتادین قولنج را موافق
و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را ...
و هر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند و در معده مضر معده مصلح آن انیسون و ... مقدار شربت آن از پنج درم
تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل حبة الخضرا و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم نیم کوفته
آنرا بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن الجوز است و منعقد از آن و منجمد کننده شیر و جدا کننده. ماهیت آن جبلیست و دهن بستانی
آن مسهل بطن است قرطم بری را یونانی اطرالیطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در بن شاخها رسته و باقی
شاخها خالی و بی برگ و سفید و نیز در بن شاخهای آن ... و گل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی طبیعت آن در دوم گرم
و در سوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته اند چون
ملسوع برگ و یا ثمر آنرا در دهان نگاه دارد مادام که در دهان او است احساس الم لسع نکند و چون بیندازد باز عود کند قرطمان بفتح قاف
و سکون را و ضم طاء مهمله ... میم و الف و نون معرب برطمان فارسی است و گفته اند که ... ماهیت آن ابو حنیفه دینوری
اسم ... شبیه بدرخت ... و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو است افعال و خواص آن آشامیدن ... آن
بقدر دو مثقال جهت ... اسهال مفید و نوشته اند در برطمان در حرف الباء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قرظ بفتح قاف و سکون
را و ظاء معجمه ... گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی ... و بیونانی ... و بهندی ککر و بمصری سنط
... و ظاء معجمه نیز و سنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا
عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خار دار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون
کهنه گردد سیاه ... آبنوس میگردد و با اندک سفیدی ... بهند و بنگاله ... بسیار ...
شکل آن ... غیر مستوی و تخم آن بقدر دانه ... و از آن کوچکتر ... سرخ میگردد و در عمل
مانند تمر هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و ... و خوشبو از برگ و از ثمر آن دباغت ادیم و پوست ...
مینمایند و آنرا جلود القرظ نامند و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده و در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل ...

۴۸۵

در حرف الالف مع القاف مذکور شد طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه افعال و خواص آن مسواک چوب شاخ آن

و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن

مستحکم کننده اعصاب سست خیده و رافع درد آن و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع قثاء بفتح قاف و سکون راء عین

مهمله و بضم راء نیز آمده لغت عربیت و نیز بعینی و باء و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدانست و بترکی قباق و بسریانی قرا و برومی قلوقینیا

و بیونانی قرعا نامند و دیسقوریدوس قلوقینیا نامنده ماهیت آن ثمر نباتی است که آن را یقطین نامند و بیاره وار و بر جا و زمین و بر زمین پهن و بالا

نیز پهن میشود و برگ و شاخ آن بزرگ تر و قوی تر از خیار خشن و زغب تر از آن و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین میسکرد و مطلقا آن دو نوع است

شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن صنفهاست صنفی مدور

صنفی طولانی تا بدو ذرع زیاده هم شنیده شد و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا یک شبر و این مخصوص بیلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک بقدر

نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص بیلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میشود و بهندی ذهیندس نامند و از همه

اینها نیکوتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا بر آورده خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل گندم و برنج

میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمیشود در هندوستان میسر نه تا صد رد پیه فروخته میشود و از این طنبور

میسازند هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده کرا و از آن بلند تر میشود و صنفی طولانی مستدیر و تخم آن باریک و این مخصوص بلاد

بنگاله است و هندوان را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی جیته و بنگاله کونده نامند شیرینی و مربای این خوب میشود و تخم اینها همه سفید است

و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و دو ذرعی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و تخم

و مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه و بفارسی کدو و کمه و بهندی کدیته نامند و بهترین همه لطیف نازک تازه شیرین آنست که نه

دراز باشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد طبیعت آن مطلقا سرد و تر در دوم افعال و خواص آن سرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین

تکان و زائل کننده یرقان و خلطه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان صفراوی

و مولد خلط صالح لهذا اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و مستحیل بخلط غالب موجود در بدن است

و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گرداند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا

آب انار و یا سرکه در روغن بادام با زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور

چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و مفاصل بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و بتنهائی حریفا مانند خردل مولد خلط

حار و با شیئی مالح مولد خلط شور و با قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط آن مناسب آن عصاره آن قطور و بنوشیدن بانجبن آن و خام آن

با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جرادۀ آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد

سائیده آن بر فرق سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع تشنگی و نافع بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و سیاق آن

آن و آشامیدن و قطور آن در بینی با نشا تسکین صداع حار و تنویم و سر سمین و نوعره و ...آن جهت ... و درد دندان حار و قطور آن

در گوش جهت تسکین درد آن خصوص حار و نگل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب

کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از

یرقان موثر و بدستور آنگل آن جهت ... نیز نافع و آشامیدن آب طبیخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و درد

و جنون ... و آشامیدن ... مطبوخ آن با آب لسان الثور و یا با ماء مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت ...

۴۸۷

در سینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد بجهة ماء الغذا و لنقرص مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد

حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب انزلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخائی معده و معاسست و سویق آن حابس البطن مسکن

عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ مقشر آن بقدر ثلث رطل با دو ثلث رطل عسل و اندک نطرون ملین البطن مسهل

باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و با شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل

صفرای سوخته و منقی امعا و گرده جهت حرارت دماغ و ریه و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل تا

دو نیم شکر و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و قیه و غیرها اکثر امراض حاره و شیخ الرئیس گوید

در ذات الجنب و سرسام و [illegible] نافع است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاد و صفراویه و حدت

صفرا و خون و اکثر امراض حار حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورتها و اشیه [illegible]

با روغن بادام جهت سرفه و تربیت دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حار و تشنگی و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا مغز تخم آن جهت

رفع عطش و تبهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه و تبدیل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و جگر مسکن حرارت و التهاب آنها و آشامیدن آب

خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم و بالجمله تمام قسم جهت محرورالمزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر

مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی احتراقی از بلغم و مطبوخ تر شده آن با ما [illegible]

که کدو و ماست [illegible] هندی را باید نامند و چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرودالمزاجان را موافق و محرورالمزاجان

احتیاج بدانها بلکه بدون نمک و انگور و نعناع نیست و مصلح آن [illegible] و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و

جوارشات حاره عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و امثال آن اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین

و صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که معمول است بشکر و یا با عسل اعتدال ترین مربات دانند و مقوی

دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادثه از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و

و عسلی آن برای مبرودالمزاجان بهترین از شکری و مخلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون [illegible] و آن موافق محرورالمزاج

و مضر مبرودین القروح و الجروح و ذرور پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و [illegible] و زخم ذکر و [illegible] المزاج

و پاره [illegible] جهت سوختگی آتش و [illegible] جهت [illegible] جهت سوختگی آتش و با دهن الاخوین [illegible] الدم

ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه تخم و مغز [illegible] آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و

بادام و قدر [illegible] آن [illegible] تا آب برود و روغن بماند [illegible] روغن بنفشه و نیلوفر است و طبیعت آن [illegible] افعال و خواص

آن در [illegible] بدن و دماغ و رفع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و [illegible] یابس و درد گوش حار و سرفه حار و سرفه [illegible]

[illegible] و قطوراً [illegible] و چون پوست آنرا [illegible] تخم آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۸۷

[illegible]

سبیدیل شیر یا قطور از سعوط آن و تریحا و طلاء و ضماد روغن مغز تخم کدوی شیرین با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مقل آن ...

اطفال و گوشه دهان و بنا گوش و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز ... وانه و خیارین و حلوا و دهن القرع

و مدبر مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت قرع المر یعنی کدوی تلخ که بهندی تومبری نامند ماهیت آن در نبات شبیه بیاره کدوی شیرین

و ثمر آن از آن کوچکتر طبیعت آن بسیار گرم خشک و سمی افعال و خواص آن مقدار قلیلی از آن مسهل قوی و قی فرمودن با آن جهت ...

... رطب قدیم و سرفه رطبه کهنه نافع و قطور آب گل آن و انشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی دماغی نافع و بیخ آن که بهندی ...

گرم خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضماداً و اقراداً یا مرکباً با ادویه مناسبه و گویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف آن ...

که مانند سپرده ... باشد برآورده نرم سوده اندکی از آن را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر

امراض دماغی و رطوبی نافع و اخراج رطوبات و بلغم ... قرفة الدارصینی بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و بالفت عربی

یعنی پوست درخت مطلقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی فیقضیطر ... و بهندی ... نامند

آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارصینی است که در جزیره سیلان بهم میرسد و حجیم تر از دارصینی و پوست آن خشن تر و ... بعضی

دارصینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل بسفیدی و سفیدی با خطوط و بعضی را بوی آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارصینی

و این را قرفة الدارصینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارصینی رنگ تیره است که با حدت و خوشبو باشد بسیار کهنه فاسد شده

نباشد و زبون ترین همه کم رنگ اغبر کریه الرائحه است و در دارصینی تفصیل ذکر یافت طبیعت آن در آخر دوم گرم خشک و قرفة القرنفل ...

و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارصینی قریب بدارصینی ... از آن و بعضی از آن قوی تر دانسته اند افعال و خواص آن مقوی ... اعضای باطنی

اعضاء الرئیسه و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و جامع ... و الغذا مقوی معده و کبد ... و درین فعل اقوی از دارصینی

الا ورام والقروح ضماداً آن ... که رافع اورام ... مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است قرقمان بکسر قاف و سکون را و کسر

قاف و میم و الف و نون ... ماهیت آن چیزیست مانند قار که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصاً درخت خرما

و نقل حجازی و صعیدی ... چیزیست که ... در جوف درختهای کهنه بهم میرسد مخصوص بدرخت نقل است طبیعت آن در دوم

گرم خشک افعال و خواص آن حابس نزف الدم و اسهال ... سیلانات و ... آن جهت تقویت لثه و ...

دندان و ضماد آن ... جهت نرم کردن جلد بدن نافع قرقوعما بضم قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون عین معجمه و

والف و قرقوعما نیز آمده است بیونانی ... ماهیت آن ثقل دهن زعفران است ... و بهترین آن خوشبوی

... که در آن ... باشد ... راتگین کند ...

نماید والا کی دهن زعفران ... افعال و خواص آن ... و مقوی ... و مدر بول و اکتحال آن ...

و مقوی روح باصره است قرمز بکسر قاف ... و سکون را ... لغت رومی است و گفته اند لغت ترکی است

و ... ارمنی ... و بفارسی ... و بیونانی ...

و ... ماهیت آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار مخصوص درخت ... بهم میرسد ...

دانه ... بزرگ میشود و ...

بدانه عدسی ...

... از جوف آن کرم کوچکی ... خاص ...

[illegible]

۴۸۸

۴۸۹

باشد آب یا آب ورنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب و مذهبان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت ورنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و بهترین آن ماده
جزو حریر و ابریشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنگ میگردانند ورنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد حمری
و غیر حمری حمری آنست که آنرا در شراب میکشند و بالیده و خوش رنگ میباشد و بکیلانه آنرا چون در آب بمالند سرخ و زردی آب را خوش رنگ میگردانند بخلاف
غیر حمری و بهترین الوان احمر است و از آن بهتر رنگی و سرخ نیست زیرا که رنگ این شگفته و خوش نما و براق میباشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم
ابریشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه سیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد روم آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن با قوت قابضه و حابس دم اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر دو درهم با کهنه هر روز جهت قطع حیض مجرب
گفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف قروح الجراحات و امراض الاعضاء و ضماد آن با عسل جهت التیام قروح و التیام جراحات عظیم و
و بدستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحات اعصاب ناصیه و سائر اعضا و عموما قوی الاثر الزینه تنزل آب و سطبر آن محلل صلابات
و نیکوئی و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تب موثر قرن ابفتح قاف و سکون
را و نون لغت عربیست بترکی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینگ نامند ماهیت آن معروف است و آن بمنزله سلاح و حربه است
برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع بز را بزرگتر و ابتدا از کج ماده و
ماده کاو کوتاه آن بیشتر و غلیظتر از ماده موی است و جمیع آن قرون آمده طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن مجفف
و قابض و بادام مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست و العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین و عصاره النفض جهت نفث الدم
و بکار برند اعضاء الغذا و النفض جهت تنقیه مجاری معده و تنقیه رطوبات آن و یرقان و دو سنون ریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر شده
و قرن بسر بیونانی و رطی ذکر آن حیوان بیان شد و قرن ایل ابستر ایل قرنا و ولا و بیونانی سمقوریا و برومی سمقوریس و بفارسی گوزن و
شاخ گوزن نر و بهندی باره سنگهه گویند و بهترین آن ماخوذ از ایل نیر است و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغه ایل باد اندیس ماقی را
نامند که بیونانی قرفن گویند و قرفن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم دختی است بقدر آزاد درخت و آنرا ثمری است بقدر زیتون
سرخ آبی سیاه میگردد افعال و خواص آن جهت رفع سعال و قروح نافع و خاکستر برگ آن بالی آثار و چون بگیرند ثمر آنرا در حال خامی که
سبز باشد و سرخ نگشته و سائیده بر اورام و قروح گذارند بزودی زائل سازد قرنفل بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول
نیز و بیونانی غرنیوس و برومی قرفلون و بفارسی میخک و بهندی لونگ لونگ کاوفه نامند و ماهیت آن اقوال بسیار است آنچه تحقیق شده
آنست که ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیرباد که آنرا جزیره لجاده و جاده نیز نامند هم میرسد و در جای دیگر نمیشود و الفعل آن جزیره در تصرف
ولندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن قوی و بزرگ شبیه بدرخت کناره و شاخهای آن باریک بلند مانند شاخهای یاسمین که بسبب حفظ
نامید و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه برگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است با ریک بلند از سنک گشته کوتاه
تر و اندک پهن سر آن منشق و بر سر آن قبه ای بشکل حباب و چون خشک گشت و رشتها که می آورند سیاه سر و دن با هم الفرقه که
جدا میگردد و آنرا نرو ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر
مستعمل ماده تازه خوشبو قوی الرائحه تند طعم مائل بسرخی تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خورد شده
گرد و چربیت نگشته باشد و آنچه بغل فروشان اوصاف مذکوره طبیعت آن در سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن
با قوت تریاقیت و تلطیف اعضاء الرئیس مقوی ارواح و اعضای رئیسه با طبیعه و ما فوق ابها جهت تقویت دماغ و ذهن و حسک
و رفع صداع بارد و رطوبت فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تشنج و صداع و سائر امراض بارده و رطبه مسوده و اورده

و ماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد شرباً و سعوطاً و لخوخاً و طلاءً و ضماداً و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه

و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوی دهان و باعث طیب نکهت مضغاً و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سیل و غشاوه

و نیز خوردن آن جهت امراض مذکوره عین و اعضاء الصدر جهت سرفه بارده و رطبه و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و

وسواس و سوداوی و شجاعت آشامیدن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت باصره و امعاء و کبد و گرده بارد و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع

امراض بارده اعضای مذکوره قی و غثیان و فواق و جشاء و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلسل آن

و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شرباً و فرزجه آشامیدن سه درم آن با شیر تازه دوشیده بشرط مداومت

بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرزجه بردن یکعدد از آن هر روز باعث عدم حمل

و طلاء و ضماد مادهٔ آن بر بلین سر جهت امراض بارده دماغیه مذکوره دیرد و جاع بارده مسکن آنها و برا اورام بارده محلل آنها و ضماد و مضمضه

آن با آب دهان بر احلیل بوقت مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن

آن دار صینی و نصف آن بسباسه و بوزن آن قرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم

مقام خمر است که بگیرند بجز و آنرا نرم بسایند و از هر یک برگ گلسرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو برگ تانبول نیمکوفته بجز

و همه را در گلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده

و کبد و باصره و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استسقا و سائر امراض بارده بی‌بدیل و شراب آن که بجز و آنرا با شانزده جزو آب

انارین و یکجزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا البته در سرگین اسب دفن نمایند و بعد یکهفته برآورده استعمال نمایند از خمر بمراتب قوی‌تر

گفته اند و اگر آن را با شکر بقوام آورند و شربت مرتبا نمایند جهت امراض بارده صحیح فی النظر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین

کبیر مذکور شد **قرنفل بستانی** ماهیت آن برگ قرنجمشک است و بهندی اسبل و رام تلسی نیز نامند و در قرنجمشک ذکر یافت و عرق آن

مانند عرق قرنفل است در طعم و رائحه و عوام اهل شیراز قرنفل بستانی بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل

در عطریت و رائحه **قرنفل شامی** قرنفلیه لغت مغربی است ماهیت آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع و خشن و با شعبهای و برگ

آن شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و گل آن بنفش مائل بسفیدی و خوشبو شبیه ببوی قرنفل و بیخ آن شبیه بخربق سیاه و در بو مانند دارچینی

منبت آن اکثر مواضع نمناک و یا با درو جنگلها میروید طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس و غیر آن آشامیدن

آن جهت صرع و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم رنجی و رطوبی و ابتدای غربیا و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و اورام کلی

آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل و سرفه رطوبی و حبس البول و جلوس در طبیخ آن جهت حبس حیض و آشامیدن بیخ

آن جهت اوجاع در دفعهای مزمن و جهت حیض و سهال حیض و باشراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته

در روغن طبخ نمایند مدلل و مقوی باه است گرده و لذع جایات مضر و مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یکدرم است

قرول سنبل بضم قاف و راء و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام در ماهیت

آن اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل الطیب دانسته اند که بسنبل یافت میشود و قال است و بعضی گفته که در شیرازی بعضی اسنبل

هندی نیز یافت میشود و بعضی بیخ ثمالی النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند که

از بیش است و اصح اقوال قول آخر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سنگیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن

سیاه رنگ است ... در ... بیشتر ... بعضی سفید رنگ نیز میباشد طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بنا بر آن

آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین روغنیکه در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره

وضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید و رفع ورم آن کشنده است باختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سایر امراض سیرسام و مداوای

آن قی فرمودن و آشامیدن کافور بمقدار بسیاری تا یک درم و تا یک مثقال هم با گلاب و شیرهٔ تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده با جلاب

و قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن جمیع ادویهٔ بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن

شیر تازه دوشیده و سویق سیب و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار در لعاب بهدانه

و بزر قطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها **قریس** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن بعضی گفته اند

نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد و منجمد شده را مانند

گوشتیکه بپزند از ماهی و غیر آن **قریص** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت** آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفه خفیفه

مانند ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و باچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی ها و میوه های تازه و خشک و ادویهٔ طیبة الرائحه **طبیعت** آن معتدل

یا برودت و رطوبت **افعال و خواص** آن مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و مخرج و اکثر اجزای آن را نافع و مضر مبرود المزاجان و سوداوی علل عصبانیها

متنفس و سرفه و ضیق النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة** **قزلح** بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت

مغربیست و اعراب افریقیه آنرا علجان و اهل شیراز کمه و کماه نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف در قیروان شبیه بر از یانه و نیز

آنرا میچر دوا نیز از یابه برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب در هم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن

رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای هضم نیکو و مرغی عالی است

فربه کننده آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل و محلل ریاح و محرک شهوت

و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در طعمه عجب لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطلی شکر و تحلیل ریاح و درد و جهت مجرب و الله اعلم

فصل القاف مع السین المهملة **قسن** بضم قاف و سین مهمله **ماهیت** آن لبلاب بی ثمر است برگ آن ریزتر و شاخ آن

باریک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصاره الراس سعوط عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم و نفع امراض آن و آشامیدن آب

برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجهٔ آن مخرج جنین و سم آشامیدن آب طبیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع **قسب** بفتح قاف و سکون سین

مهمله و باء موحده اسم عربی حجازی ثمر نخل خشک شده نیمرس است و اهل مغرب آنرا مقلقل و اهل نجد عرق و در شوم و لفارسی خرمای خشک

آهکن و شیرازی قسب نامند **ماهیت** آن خرمای بسیار خشک نیمرس است که بکمال نرسیده باشد و قوام دیابشد و آنچه را اعراب از

جوش دادن در آب شگافته و پاره پاره غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آنرا ابلبل خورده و در درخت مانده خشک شده

باشند بلبل خورده گویند و این شیر قرینیا و بهترین آن همه بزرگ فربه است که و نیکو بافت که خشک و خوب باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال**

و خواص آن مقوی معده و نشف رطوبات و مستحکم کنندهٔ الیاف آن و حابس طبع و نافع خصوصا که آب باران بیاشامند و خوردن آن ...

گرده گان منضج و محلل اخلاط سینه و اما شیرینی آن که خوب رسیده باشد گرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطیء الهضم و ... جهت ... الم

می آورد و مصلح آن مغز گردگان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک ... با

بسبری آنرا بمقدار کمی لای طعام سرد و تر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده اما او قال یعنی آنچه خام است نا رسیده خشکیده بهتر باشد

بهمه اصناف آن زبون مورث ریاح و کندگی معده احشا و جهت باران اولیست و مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر ... آن

است ... شیر سستی ... مصلح آن ... و ... و دفع شر آن با انارین و ... زیره ... و ... تمرهای ... است ... قسم ... آن ...

...گفته‌اند معرب از قسطس یونانی است و گفته‌اند معرب از کشته هندی است و بسریانی قوسطنا و قسطنا و بفارسی کوشنه و بلغتی کست و بهندی کُت

نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن مانند بیاق و مغز کش سبز مایل و برگ آن عریض و گویند بیخ است خشبی که بهندی ...

نامند تا آنکه قسط سه قسم میباشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مایل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی گویند و

دوم تلخ مایل بسیاهی و مغز آن مایل بزردی و سطبری و سبک کم بود و این را قسط هندی نامند و سوم مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه

و خوشبوی و بی تلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و اطلاق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویه شریفه جلیله

است و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده و با عطریت رائحه سطبر حجیم است که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن باشد و بعد از آن

هندی سیاه سبک و تلخ و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ ... را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری

مینمایند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و گزندگی بیخ ... است یعنی صفات قسط بحری در بیخ ... نیست

طبیعت آن در سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و بار طوبت فضلیه لفاخه و گفته‌اند قوت حرارت آن در جرم قوت و مرارت آن

بحدیست که مقرح جلد است **افعال و خواص** آن مقوی اعضای رئیسه تحلیل ناقصه و عصابه باه و دافع امراض بارده رطبه از آنها مسخن

اعضا که مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد و اعضاء الرأس مقوی دماغ مستحکم کننده عصاب محلل و بیرا

کننده ریاح محتبسه داخلیه و دافع صداع بارد و رطب کهنه خصوصا قسط سفید که در آن اثر عظیم است و از برای اوجاع مقدم دماغ و لقوه

و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه و نافع و مانند آن با عسل و ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و طبیخ آن با روغن بحری

کرده در نیم گاه ... که در آن بخور نشانند و با آنکه جهت امراض مذکوره سعوط آن با آب باران و در وسم مزمن و طبیخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن

با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و در گوش و کسر و شور قطور در آن و در گوش مفتح سده بارد آن و بخور آن رافع زکام و وبائی و ... از عفونات

و ضماد التهیه ... تشامیدن یکمثقال آن با شراب جهت اوجاع صدر بارد و جهت ضیق النفس ... کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه او قیا

با عسل و در دهانها نیز نافع آلات ... و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل ... عصب و عضل ... آن و تسخین عضابه مفاصل و رفع مرض

آنها و جهت ... و ضماد و نطول آن ... القذا و ... آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و ... و دفع آنها و قطع

اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت ... سده کبد و طحال

و تحلیل ورم طحال ... و در درد و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن ...

فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و ... و اوجاع رحم و ... و طبیخ آن ... بدل ... اعضاء التناسل

آشامیدن یکدرم آن با عسل و یا با شراب جهت تقویت باه و ... ضماد آن و ... ان الکفی آشامیدن آن با ... جهت ...

کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت ... و ... ضماد آن با عسل جهت رفع کلف

و آثار جلد و طلای آن ... قطور آن با عسل جهت ... و جهت ... و جراحات ...

در مسورتها هم رسیده باشد و ... کهنه آن جهت ... رطبه و تازه آن مقرح جلد است ... یکمثقال آن با ... تریاق سموم و ... آنها

بسوی ظاهر جلد و جهت دفع سم افعی و عقرب و رتیلا و ... سموم ... مصلح آن گلنگبین ... آن ...

شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج ترکی است ... آن ... است دهن ...

مقدار چهل مثقال ... کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا شراب سوخته گردد **طبیعت**

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی اعصاب و عضاد باه و محلل ... و رافع برودت معده و جگر و ... و ... از ... و مقوی ...

سوی و دراز کننده آن شعر با ولد بیلیا مقدار شرب آن بهفده درهم و قسط البیض مرد شمرا ا از کوهستان بلا بجری از بلاد فارس که گرم سیرات بهم
بسیار بهم میرسد گیاه و برگ آن شبیه بکرنبه البیضا که خاشیرا نامند و بیخ آن شحیم تر از بیخ خاشیرا و تلخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشته که نوعی از قسط
بسیار سنگین و ثقیل و اهالی آن بلد قسط تلخ و مادر و مبا مند من نبات آنرا دیدم و بیخ آنرا بر آوردم و تجربه کردم و داد لعسلاه او ان و معا
آن در قرابادین کبیر مذکورند قسطرون بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله و ضم راء مهمله و سکون واو و نون یونانی
و طرد و قون یعنی متاذی با آتش و وجه تسمیه آن بدان جهت است که در اماکن بارده میروید و اهل روم آنرا بر طانیقی نامند و بعضی نیز
آن دیسقوریدوس گفته نباتی است که هر سال تازه میروید ساق آن بایک بقدر یکذرع و زیاده بران و مربع و برگ آن باریک بلند طرف بالایی آن
و بتدریج باریک میشود شبیه برگ بلوط و مشرف خوشبو و بر طرف ساق آن تخمهای مجتمع و دیگر شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بچغندر و بابیکدیگر
بیشتر برگ و بیخ است و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است و بالجمله از ادویه مجهوله لها است
طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن در جمیع اجزای آن قوت تریاقیه عضاء الاسهر والغذا و لیقطول آشامیدن برگ آن
جهت صرع و جنون مقدار یکدرم آن با عسل جهت اوجاع کبد و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درهمی آن با شراب
سمی بادرومالی جهت اسهال بطن و یکدرم آن در ضمادی جهت ادرار بول و جهت حصاة و ضماد آن رحم و مقدار بیست ثلاثی آن با عسل
طعام جهت تقویت باه و دفع جذب از فساد معده و یکدرم مصنع آن دقه و مردن آن را و آشامیدن طبیخ آن جهت دفع ذرابعده
و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول و ضماد آشامیدن آن با العسل جهت قرحه و ریه مزمن و چرک مجتمع در سینه و مقدار سه الو آن با شراب
ممزوج بیگرم جهت نفث الدم سینه اگر تب نباشد والا با آب العسل و الاذن خشک آن طبیخ آن جهت سرد و کهنه و قطور عصاره آن در گوش جهت
درد دندان اوجاع آن اصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و نیز عقل السموم آشامیدن سه درهمی آن بادروالی جهت نهش هوام سمی
یکدرم آن با شراب جهت دفع سمیت ادویه قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام رد به دگفته اند لفع آن در سموم بحدیست که اگر قبل از وقوع
سم بخورند اذیت آنرا کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید فصل القاف مع الشین المعجمه قشار کتنک بفتح قاف و تشدید شین
والف و راء مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین ماهیت آن ریزه ای است که از سودن قطعه های کندر باهم جدا شود و در ته
آن ریخته گردد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن قابض و مجفف و در مداوات جراحات و اکحال و در مراهم و سلاخ
و جهت نفث الدم و قروح امعا و اسهال مزمن با شراب و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بجراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح
و ذرور آن جهت خشک نمودن رطوبات سائله مزمنه از رحم و بدل آن جهت دفع حکه و سیم افع و در کندر نیز افعال مذکور خواهد شد قشر بکسر قاف
و سکون شین و راء مهمله لغت عربیست و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آید و قیشر و با مراد پوست از کتابها
شده است ماهیت آن اسم جنس پوست اشجار است و ثمار و ریشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف نباتات یا مقتران و گاه متقی و
بالجمله در خامی و تازگی سبز و بعد از خشک شدن سفید مائل بزردی و اصفر و سیاه و زنگی و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد مائل بسرخی
مانند اترج و دارچینی و غیر او امثال اینها و نیز در قلت و رقت و لطافت و کثافت و دقت و سالم و علام آن نیز متفاوت
میباشد و نیز بعضی ماکول البهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار الطف و خوشبوتر و تندتر و لذیذتر و سریع النفوذ تر از تخم و ثمر است
عدارت ارند مانند اترج و دارچینی و قرفه و امثال اینها و نیز پوست بعضی الطف و احد و لطف لهذا ... و کبر و ... فلفل
با ... خشک و مانند اینها و گاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از تخم آن مانند ... و ... مانند اینها و ... پوست
آن ... و ... قشر ... پوست ... قشر ... و مثال آن

در بیان آن چیز مذکور شد و خواهد شد انشاء الله تعالی وجالینوس و غیر آن گفته اند هر چیز را قشر است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات است که
سرد کوبیدن از آن جدا میگردد مانند انواع توبالات و اینها الطف و جالی تر اند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تاکل قروح و
لحوم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبال اهن و قشار بنا پورقان قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر
بلیلج است و اما درین زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن و طبیعت قشر هر چیز مطلقا گرم خشک تر از جرم لب آن
افعال و خواص آن بطی الهضم تر و نفاخ تر مگر بعضی که ذکر یافت قشر اترج گرم خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و قلب و دماغ و دافع
دهشانی بارده و محلل ریاح و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و زائل کننده بوی سیر و پیاز از آن و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن
عسل قشر اصل الرمان سرد خشک مسهل و مخرج حب القرع و کرم معده و معا و حب القرع قشر الرمان آنچه از آن حلو است سرد و تر و آنچه از آن
حامض است سرد خشک ضماد آن جهت ورمهای سحج امعا و اسهال و قطع خون بواسیر منفعت دارد با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم
آن را بسایند و سفوف سازند و بالای آن آنگور بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم خشک در دوم و در افعال قریب
بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم خشک در دوم ملطف مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و مناسب
بادرنگ قشر جوز الاخضر یعنی پوست سبز تازه گردگان سرد و خشک و با حدت چون آنرا پخته از آن ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق و حلق
نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردگان خاکستر محرق آن مجفف زخمها و قی لازع قشر الجار شنبر چون آن در سفال
آنرا بسایند سوده بر آب سرد پاشیده زنان حامله نیز و صحیح حمل که بدشواری شود و بنوشند با سانی وضع حمل او شود قشر قضیب لفارسی محرق آن جهت
دار الثعلب قشر آهرمن یعنی پوست بیرون پسته سرد خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و تفصیل هر یک اینها و غیر
اینها در اماکن خود ذکر یافت و بیاید ان شاء الله تعالی قشمش بکسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است نامها
آن نوعی انگور است کوچک مدور مایل باندک طولانی و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب رسیده آن نیز بسیار شیرین لطیف و
بهتر از سایر انواع زبیبها و از نیم رس و غوره آن که غوره کشمش نامند چاشنی دار میباشد و این از برای زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور
دیگر و حلال ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ طبیعت و افعال و خواص آن در زبیب مذکور شد فصل القاف مع الصاد المهمله
قصاص بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خار رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در حرف الخا مع الراء در فلز مذکور
قصب بفتح قاف و صاد و بار موحده لغت عربیست و بسریانی قنا و بیونانی افونیون و قالامس نیز و برومی فلامادس و بفارسی نی و
بترکی قامیش و بهندی سرکنده و نل و نرگلی برو نند و نوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آنرا نرله بانس نامند و آن نام جنس
گرباراست و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و اجامی و غیر اجامی که در زمینهای ابدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین
اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و گرههای آن بسیار از هم دور باشند و این را نی هندی نامند و ازین نوع آنچه بندهای آن بسیار
باریکتر و گرههای آن بسیار از هم دور است آن را نی آچی نامند جهت آنکه از انجا می آورند و آن جزیره از جزایر زیر باد است و در جزایر
دیگر نیز بهم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین آن آنست که در قریه و سطلا از قرای شوستر و بعد از آن
آنچه در قرای دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب و خوش جوهر و خوش رنگ سیاه مایل بسرخی براق و با اندک ابلق بی ریشه و سست است پیچیدار باشد
و چرب و نرم شده و از آن را آنچه تربیت نمایند و در ابتدای رستن و وقت بریدن و بعد از آن خوب نمایند باشد بهتر است که از سستی و بقدر یکدو درع
رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و یا گرههای آن نیز دیک بهم میرسد تا تتمه قوت یابند و آنچه خوب است اگر اندک کم شده بلا امیت
زرد است که بعد از کمال رسیدن میبرند و میگذارند که بسیار خشک شد و سیاه گردد و بسیار مجوف است و در جاهای بلند که بادها و دود میرسد میگذارند

۴۹۴

و تدابیر دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستهها می بندند هر دسته یکصد عدد و آنچه را اثر بهیت نموده باشند زبون و الفافا در هر
دسته این نیز شست چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم میباشد خوب برمی آید و باقی زبون و از نوع زبون فی بوریا و غیر آن میبافند و از قسمت
آن نیز و پیسوزانند و نیشکر که قصب السکر است از اقسام مصمت آنست و علیحده ان شاء الله تعالی مذکور میگردد و انابیبی که فی فارسی است و آن فی سنگی
است که در آبها میروید و بلطی آن نیز میروید مگر در آبهای ایستاده حکم نس که قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار سر تیب فی میگردد و فنا یعنی نیزه
و نیز که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هر دو از اقسام قصب اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیر باد بخصوص افراط اقسام آن در بنگاله بسیار
است نیز از اقسام فی مجوف است و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد و جز آن نیز اقسام فی مصمت در حرف الخاء ذکر یافت طبیعت مطلق
آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک **افعال و خواص** بیخ آن اندک جالی و [illegible] و از سائر اجزای آن قوی تر اعضاء الرأس ذرور قصب
محرق جهت سعفه و قوبای مادرش و [illegible] گل آن چون در گوش رود و احداث کری نماید بسبب سیلان باندرون گوش و لهذا احتراز از آن واجب
است و سنون سوخته قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و [illegible] جمع میگردد و جهت رفع بیاض [illegible]
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض [illegible] سائیده برگ آن [illegible] جهت [illegible] محرق آن [illegible] جهت تفتیح سده مراره و ادرار بول
و حیض چون برگ نورسته آنرا در آب خوب بمالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم [illegible] و ضماد سوخته آن جهت جرب و حکه
و زخمهای چرک دار و ضماد برگ تازه آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد
عصب و رگ و در [illegible] پوست فی [illegible] بانس [illegible] الدم [illegible] پوست ظاهر آن [illegible] باشند [illegible] ضماد
شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و [illegible] کرم گوش و [illegible] طلا و ضماد بیخ سوخته آن با پوست [illegible] آن [illegible] جهت رویانیدن موی و [illegible]
و تقویت آن و جلای بشره و پوست فی فارسی سوخته گرم و خشک در سوم و جهت داء الثعلب [illegible] و غیره و فرش کردن برگ فی فارسی که آب بران [illegible]
باشند جهت صاحبان تب حار و رفع شدت گرمی هوا و فرش آن نافع [illegible] آن کثیر [illegible] **قصب الذریره** بفتح دال [illegible]
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله [illegible] بعربی قصب [illegible] قصب [illegible] اریسقون [illegible]
و بفارسی فی بهاوندی و برگیله و بهندی [illegible] کال [illegible] نامند و [illegible] فالاش میده
ماهیت آن نباتی است [illegible] و باریک [illegible] بلند تا دو شبر و انبوه [illegible] دو شاخ و بر هر شاخ شاخهای [illegible]
ده برگ شبیه برگ [illegible] و بر شاخهای بسیار باریک آن [illegible] و گلهای [illegible] شبیه گل بنفشه و ساق آنرا چون [illegible] آن
باریک باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه [illegible] آن [illegible]
ساق و شاخهای آن [illegible] و دو نوع [illegible] و آن بسیار باریک [illegible] و منابت آن
بلاد هند و فارس و کوه [illegible] و گفته اند [illegible] آن [illegible] و طعم آن [illegible]
و با حدت و حرارت و این [illegible] اکثر الاطباء گفته اند
[illegible] آن [illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم
و [illegible] گرمی آنرا [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
و با جوهر ارضی و [illegible] باعتدال یافته [illegible] جگر و [illegible]
و تقطیر آن و تحلیل اورام و التیام [illegible]
[illegible]

٤٩٥

و تفتیح سدد و تحلیل و ... جهت [illegible] و وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض گرده و رفع [illegible] و تقطیر البول و جلوس

در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا و الآزمنه و الاورام ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل

عرق و بدبوئی اعضا نافع مضر کمرگاه مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن عدس و

ومرو بدستور الطفار را مهیب با صندل و آنرا داخل اکحال جالیه و مقوی بصر و گفته اند داخل طیوب ذرائر می نمایند لهذا آنرا قصب الذریره می نامند و طبا

هند آنرا اسر و خشک ... باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضا و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند میدانند و آشامیدن

نقوع آن با برگ حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هر یک یکدرم تا یک مثقال و یا زیاده عدد فلفل نیکو فته که شب در آب گرم نخیسانند و صبح مالیده صاف کرده

با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و با ضماد ... افیتمون و

عناب فعل آن اقوی است **قصب السکر** بفارسی نیشکر و بهندی ... گانه ... و دیگر هر دو بکاف عجمی و ... نیز نامند ماهیت آن دو نوع

است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم نازک تا ... شیرین و صلب و کم آب و کم شیرین و بعضی شور مزه و بحسب اماکن مختلف میباشد و در خوبی و

... آن ... و [illegible] ... آباد ... بنگاله ... در اکبرآباد و شاهجهان آباد

و صوبه بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هندوستان و در راج محل و دیگر جاها ... سرخ در بنگاله خوب ... و در صوبه عظیم آباد ... بهتر

از بلاد هند و نیز ... و چین و در مصر و عمان نیز خوب ... سفید ... دیگر بدان خوبی ... و سرخ آن نیز مختلف ... در خوبی و

... که ... آبدار ... بعضی ... آن نرم نازک باشد که ... در زبان ...

... از آن خوب ... میباشد و ... و اقسام شکر و ... و قند و نبات و غیرها مذکور شد طبیعت

آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص** آن ... مفتح سدد و ... و ... را فع خشونت سینه و

... رطوبات متولده در آنها ... آن که در زیر ... و با آنکه ... آنرا با آب گرم شسته باشند ...

بدن و ... بول ... مثانه و ... و محرک باه و ... التهاب ... معده و قی کردن با آب آن که ... بالا آن ... و قی

... که ... مضر ... آن ...

... مصلح آن ... آن ... انیسون ... **فصل القاف مع الصاد المهملة قصا** ... ضماد والاشربة ...

... آبی ... و بهندی ... **افعال و خواص** آن اکتحال و ضماد و ... آن جهت رفع تاریکی چشم ...

فصل القاف مع الطاء المهملة قطا بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاة و قطوات ... و قطیات نیز ... وجه تسمیه آن ...

... یعنی ... آن قطا ... سنگ خوار و ... با قد لقیر ... فاسا ... مور

بهندی ... مرحوم نوشته اند ... کبک ... گفته که ...

ماهیت آن ... کبیر و صغیر و ... الوان مختلفه و ... ماکیان ... آن ...

... و در صحراهای کم آب و سنگستان ها میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در دوم خشک و ...

ضعیف الحرارة قوی الیبس است **افعال و خواص** آن ... و مفتح سدد و مقوی معده و کبد ... فالج و ...

... و استسقا و قولنج ... نافع ... و ... آن گوشت ... در ...

... گوشت ... و با ... دهن ... آن ...

... آن جهت ... و ... آن ... سنگ ... و ...

۴۹۷

قطاف بضم قاف وفتح طا والف وفا وبفارسی سنبوسه وبهندی پوری نامند ماهیت آن نوع غذائیست که از آرد میده با روغن
وشیر خمیر کرده ونانهای تنک در جوف آنها مغز بادام وگردگان وفندق وپسته کوبیده با قند وکشمش پر مینمایند وبا سبزیها ویا گوشت قیمه نخود
مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان میکنند ویا در فرن ویا در تنور در ظرفی جداگانه بریان میکنند ومیخورند طبیعت آنچه که از آن سازند
راجع [illegible] افعال وخواص آن کثیر الغذا ومولد خلط متین مسمن بدن وباهی وآنچه از بادام وشکر سازند برای محرورین وآنچه از پسته وجوز وفندق
سازند برای مبرودین وآنچه از جوز یعنی مغز گردگان سازند سریع النزول برای مبرودین ومشایخ بهتر است المضار مولد سده ودیر هضم
وآنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب قلیل الغذا است از سائر اقسام مصلح آن عسل وجلاب سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض ودر مبرودین [illegible]
قطایف بفتح قاف وطا والف وکسر یای مثناة تحتانیه وفا بفارسی رشته خطائی نامند ماهیت صنعت آن در حرف الالف مع الطا [illegible]
ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم وتر [illegible] آن در رطوبت مائل باعتدال افعال وخواص آن سریع الهضم کثیر الغذا ومولد خلط صالح موافق [illegible]
ضعیف القوة چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردگان ویا بادام [illegible] آن تازه [illegible] تناول نمایند وبعد از آن سکنجبین بنوشند
[illegible] آن بجهت آنکه بر معده ثقیل است [illegible] مصلح آن سکنجبین است قطف بفتح قاف وطا وفا لغت عربیست ونیز [illegible] نامند [illegible]
وبا [illegible] فارسی است [illegible] یونانی [illegible] اندراخی [illegible] نامیده [illegible]
[illegible] رومی وبهندی پالک وبقول دیگر [illegible] وبهندی [illegible] بفتح [illegible] مثناة فوقانیه [illegible] بفتح واو [illegible]
ماهیت آن نباتیست بری وبستانی برگ آن سبز مائل بزردی طولانی [illegible] وساق آن مانند [illegible] بلند وگل وتخم آن [illegible]
وشوری [illegible] آن نزدیک [illegible] وبری آن قوی از بستانی طبیعت آن در دوم سرد وتر وسردی وتری بری کمتر از بستانی افعال وخواص
آن تناول برگ پخته آن سریع الهضم ومولد خلط صالح وموافق کبد حار [illegible] صاحبان [illegible]
حاره [illegible] اورام حاره حلق وسائر اورام باطنی [illegible] سینه [illegible] آن [illegible] اورام حاره باطنیه
وظاهریه [illegible] آن [illegible] ماء [illegible] گرده [illegible]
[illegible] مبرودین ومولد ریاح مصلح آن ادویه حاره [illegible] آن در حمام [illegible]
[illegible] آن پاک کننده [illegible] آن بدون [illegible] برگ پخته آن محلل اورام حاره [illegible] آن در
[illegible] معتدل [illegible] افعال وخواص آن [illegible] اورام باطنیه [illegible]
[illegible] آن [illegible] ببادام [illegible] عسل است [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] شکر [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] ساعتی [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] قطف [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] ماهیت آن نباتی [illegible] برگ آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] آنکه [illegible]

۱۲

نیست بسبب لزوجت و قبضیکه دارد طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن خوردن اطراف و برگ نازک زیره تازه تر آن
خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج مییابد بسبب اندک لزوجتی که دارد و آشامیدن بیخ آن بقدر
دو درم با العسل جهت نساخ عضل و تسکین مغص و ادرار بول و دفع احتباس آن مفید و بعضی قطعه بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی
اندکه و غلط است و از پوست آن کسا محلوط و عبا و برذعی و چادر و غیرها میبافند و تحقیق آنکه این درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله و غیرها نیز
میشود و برگ و شاخهای نازک نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیده ساق درخت آن که ببلندی یکقد و قامت میشود
و چوب آن سفید و خوش سبک میباشد بجای ریسمان و موی حیوانات در بلاد ایران و عرب در ملک هند مستعمل دارند و تافتن ریسمان از آن و بافتن
بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال و غیره برای گذاشتن شکر و برنج و نخود و غیرها قطلب بضم قاف و سکون طا و ضم لام و با
موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس مطر دیه عامه عصی الدب بیونانی قوماریس و قوماروس نیز و ثمر آن اتبی الاحمر نامند
و بعضی گفته اند که بلغت قوم قیشیا بیونانی یا قولا گویند ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و ثمر آن بقدر آلوی
درشت و چون رسیده پخته گردد زعفرانی رنگ و سرخ با ذوق شیرین و خوشبو میشود با اندک قبضی و چون آبیاری کنند بجای تخم ثفل باریک ماند
که در آن میباشد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نضج آب نازل در چشم
الاورام و ابتداء آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع تأکل و دامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت در مقعده و رحم
القروح و حرق النار و ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه تأکل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند آنرا صمغی
میباشد و کم یافت میشود و اگر بهم رساند خوردن آن جهت منع سقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و فسون مؤثر است قطن
بضم قاف و طا و ثاء بدلون و بسکون طا و تخفیف نون نیز آمده لغت عربیست و بعربی نیز آنرا با مهمله پارسی است مانند کرسف و طوطه و
عصب الجز فم و تازه آنرا قوز و کهنه آنرا قضیم و بفارسی پنبه و بترکی ماموق و پنبوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس گویند آنرا کپاس
کلاهول و حیات ابنولنا مند ماهیت آن معروف درختی است در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا
و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یکذرع تا یکقامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان
و بیک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد
رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی و شبرگهای گل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردگان و شبیه
بغنچه گل و پوست آن و خامی سبز و بعد رسیدن مائل بسفیدی و شگافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را
بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آن را بر قرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر می آورد و بعضی از بیخ می برند و از سر نو زراعت میکنند و در
بلاد هر سال از بیخ می برند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بمصارف مقرره
می آورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و گردگان تا مدتی میماند بیست و پنجسال تا سی سال و زیاده هم و گل آن سرخ
و بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و تحقیق آنکه این نوع سیمبل است که در ملک هند و بنگاله میشود و لیکن پنبه این بکار نمی
آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب آن بزرگ مغز
تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و گل آن گرم و تر و
با قوت مفرح افعال و خواص گل آن آمراض الراس و القلب و النفض و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم
جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و صفا و رحم مؤثر و از بکار او قیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی و سکر

بهم رسید الاورام و حرق النار ضماد آن بتنهائی و یا با برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما پنبه پس البسهٔ بافته
از آن و محشو بدان و یا بافته ابریشم و پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب نداف نموده آن مقوی و مسخن و مجفف بدن و مصلب آن از امراض آرام
و موافق صاحبان امراض دماغیه و عصبیه مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و مثال اینها و بخور آن رافع زکام الاورام و حکه و حرق النار و الجروح
و القروح ضماد پنبه سوخته که بحد رمادیت نرسد محلل اورام و رافع حکه و بالخ آبله و سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک
از عمق و مجفف آن و ذرور آن قاطع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک
از عمق آن و سبق پنبهٔ کهنه گرم کرده بر عضوهای موجبه و اورام بارده هر عضو که باشند و بر فتیلهٔ المثانه نیز مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصاً که بسیار
اول از تحلیل ورزیده و نرم کوفته بخیه خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بران ببندند تا مدتی بگذارند و باز بکنند و بدستور پنبهٔ تازه و اندها که
را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده بهن نموده بر ورم بچسپانند و همچنین بخسم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک تخمیل آب بر آن
پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بر بالیل (؟) مسماریه گذارند و سر دیگر آنرا آتش نهند که گرمی و حدت آن بدان رسد و لیکن بشیر
احراق نرسد و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض لعهد الباه آشامیدن مغز مقشر آن با بلبن سپید و لم
سرفه گرم و با دارچینی و شکر در مبرودین و با سکنجبین در محرورین مقوی باه تقدر شربت آن تا پنج مثقال و تدهین بدان جهت رفع کلف و نمش و خراجهای
در صورت و ورق آن آشامیدن آب برگ تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصاً با شربت حب الآس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن رو
جهت نقرس و ضربان دایم سعیدیل و با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و جلوس در طبیخ برگ تازه کوچک اندک از پنجم آن جهت اختناق رحم
و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون از ظاهر بدن الا آن دن چون شاخ پنبه را در گوش
گذارند و طرف دیگر آنرا البوده (؟) مانند آنکه در گوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن سمن گرده منصلم آن جمیره منفلیه بدل آن تخم کنگر است
و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب و اسیر آن ذکر یافت فصل القاف مع العین قعنب بفتح قاف و سکون عین و فتح
نون و بای موحده بعربی نام شیر است و نیز ثعلب را نامند و بفارسی ناخن باز و عقاب گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طرسه و لشنه دیگر
نامند ماهیت آن نباتیست بریک ساق ایستاده و برگ آن قریب ببرگ اسفناج و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخها
آنرا مانند راز یانه میخورند و طعم آن تفه با اندک شیرینی و در آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نیز داخل با دیه معروف بقلقاس است و قلقاس غیر این است
و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قعبل بفتح قاف و سکون عین و فتح بای موحده و لام در ماهیت آن اختلاف است
و بعضی از قسام خطر و شنته اند و دیسقوریدوس گفته اسم نبطی و اسیست که بیونانی سقر الیون نامند و آن نبتی است شبیه بیلبوس و بزرگتر
بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه ببرگ سوسن و بلندتر از آن و نرگس کراث بزرگی طبیعت آن گرم و خشک
در سوم افعال و خواص آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصارهٔ بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه سرشته از آن اقراص ساخته نگاه
دارند ... با حب جنون و طحال مقدار دو درم میخورانند با ماء العسل که آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتی است شبیه باقلی کنگر و سفید و سطبر دو لب
شود و مانی سبز و سرخ گردد و وی برگ بی گل و بی مزه که در هنگام هیز زمین را شکافته بر می آید و چنان که تازه بر آید مردم آنرا خانه ها میبرند و او را ...
نقیبه البیخ نامند طبیعت آن گرم و تر در دوم و بعضی آنرا انجیه با است و سیر که مصلح آن است تناول نمایند طعم آن تفه با اندک حرافت است فصل
القاف مع الفاء قفصر بفتح قاف و سکون فا و را مهمله ماهیت آن اسم جنس فار و عنو قالیجال است که عبارت از موبیائی باشد و انچه
شبیه بدان بود در تکون و صلاحیت هندی نیز از آنجمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت قفر الیهود بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم تا
و سکون واو و دال مهمله کفر الیهود ... نیز گرد در قدیم الایام آباد بوده حالا خراب گشته و حال فلسطین قریب بیت المقدس از زمین سنگهای آن در آتش ... بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود

٢٩٩

و قسم سیم یمنی است که دریای فارس ... در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر سنگی افتاده و دناب
این قسم مایل بسبزی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط و بهترین غالب آنچه از روی آب گرفته اند و آنچه از سنگ ریزه و خاک میباشد و آنچه را از کنار
دریا از روی زمین بر داشته اند مخلوط میباشد و این مادام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال میباشد و چون بر داشتند و کهنه شد منجمد و صلب میگردد
و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده بیرون می آورند و این نیز صاف میباشد مانند موم تا آنکه هم بر آتش صاف مینمایند و این صافی و تیره رنگ
میباشد و سیاه ... و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و آنرا کفر اليهود ... و بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از زمین قدری
نیز می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق ... براق سریع التفتت سنگین و خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگ ریزه
و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آنرا مغشوش نیز ... و قیر نیز ... و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل ... و دیگر عرق الجبال
نامند از اقسام ... است ... اقوی از قفر اليهود ... است طبیعت آن در سیم گرم و خشک ... افعال و خواص آن قایم مقام زفت و قیر و قطران
و عنبر ... اند و در ... کسر ... مضر ... قریب ... است و بجای آن مستعمل ... دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع
... آن و ... آن و استعمال آن جهت لصاق ... ... رطوبات عین دیگر ... آن سر دندان و ...
... جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوئی دهان و رفع ... و طلای آن ... و ... نافع ... آن
مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس ... آن و ... و اعانت بر اخراج نفث و مدّه سینه و اورام ... و خناق ...
نفث الدم و ... و ... مقدار ... جهت رفع بخار و ... خون منجمد در معده و ... اسهال ... طولی
... و ... جهت ... و وجع ... و بواسیر ... و ... القرع و تقطیر البول و ادرار ... رحم ... صلابت آن و تقویت ...
و ... و دخان ... جهت ... احتناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر ... جهت ادرار
طمث ... العلاج ... نافع ... آشامیدن آن ... محلل ... خون منجمد در معده ... و ... الاطفال ... مقویه معده ...
... تحلیل ریاح ... و ... آن با ... جهت ... و ... الات ... و اورام ... و آن جهت تقویت ...
و اوجاع مفاصل و اورام ... سینه ... و ... و ... اعصاب ... آن و ضماد آن با ... و ... و موم
جهت عرق النسا و ... اوجاع مفاصل ... و ... اورام حاره و بارده و ضماد ... آن ... جهت ... عضو ... و شکستگی استخوان
... تحلیل اورام ... و ... و الترو ... و آن ... جراحات و ... آنها ... و ...
... و ... آن ... و ... سفیدی ... و ... و ... طلای
... و ... مقدار شربت آن ... درم ... و ... آن ... مار و عقرب و ...
... مصلح آن ... انگور ... کرم آن و طریق استعمال آن آنست که ... گرفته ... مصر ... ازدیاد
... آن ... بدل آن زفت ... قیر گفته اند فصل القاف مع اللام ... قلقل ... قاف ...
... مقدمه ... بسکون لام و ... آمده و ... اقلی ... و ... و ... کهلا و ... خراسان ... و در گیلان ... و هندی ...
... و در کابل ... آن ... سوخته ... که ... که دو ... و ... از ...
و ... آن ... سیلان ... و ... ذکر یافت و ... از ...
... زیاده ... می آید ... ماننده ... بزرگی ... کوچک ... میباشد و از نباتات ...
... آورند ... کرمان ... دیگر ... می آید و ... آن بزرگ و صاف ...

٥٠٠

٥٠١

الکتر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته که در ملتان نیز اقراص آن حل می آید و در جائیکه گیاه آنرا میسوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت
سایله ازان در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوقو نامند و بعد ازان مجوّر
بریشت دمرام انچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچهای کوچک باشد زبون جزو اعظم صابون است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و باقوت
سمیت **افعال و خواص** آن جالی و محرق و اکال و قوی الرحم بمراتب اعضاء الغذا و چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بعد علقه تصفیه نموده
منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال آمین الکحال
آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلاء آن خورنده گوشت زائد زخمها و زائل کننده ثآلیل و بواسیر و برص و بهق و جرب
رطب و سعفه لحضار بگیر و هم آن کشنده دیدان است [illegible] در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله [illegible] صابون خورده
و آشامیدن ادهان و امراق چرب [illegible] و در اطلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است بردن دهان زیرا که مضرت [illegible] است که رفع آن
دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بگور باشند بزودی آنرا مو سیر گردانند و ملح قلی در حرف القاف مع اللام در اطلاع انشاء الله تعالی خواهد آمد
قلالس بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتیست مسمی بخوخ المرج جهت مشابهت با آن در رنگ برگ و شاخها
مگر آنکه برگ این ازان کوتاه تر و اندکی عریض تر و گرههای قصب این نزدیک بهم و سفید و سبز و زمین بخلاف آن و اهل مصر شاخ چوب در استعمال آب
استعمال مینمایند و بسیار آب نیل را بدان [illegible] و غیرها [illegible] **افعال و خواص** آن شیخ ابن بیطار
[illegible] آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز مجرب و نافع [illegible] دوائی است که یونانی [illegible]
و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی ازان است [illegible] **قلب** بفتح قاف و سکون لام و باء موحده
لغت عربی است بفارسی دل و بلاطینی [illegible] نامند **ماهیت** آن عضوی مرکب [illegible] از اعضای حیوان است و اول عضوی است
که تکون می یابد بنا بر قول [illegible] و مبداء و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا گرم ترین همه اعضا [illegible]
آن بسیار صلب و بطی الهضم اولی اجتناب ازان است مگر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از
مواشی دل گوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض از قلب طیور آبی احتراز [illegible] **طبیعت** آن مطلقا گرم
و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بز زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم تر از غیر آبی **افعال و خواص** آن مقوی دل [illegible]
و [illegible] العذاء [illegible] و بالکامه و سرکه خوردن و یا کباب [illegible] با روغن [illegible] بادام و با سرکه [illegible]
و فلفل و زیره و صعتر و بالای [illegible] سرکه و الکامه آشامیدن [illegible] کباب کردن
ازان [illegible] در رفع [illegible] قلب هر حیوان در طی آن ذکر شده میشود انشاء الله تعالی **قلب** بضم قاف
و سکون لام و باء موحده [illegible] بیونانی [illegible] بفارسی سنگ [illegible] نامند
ابن حسام گفته که این نبات را السیلکه یکی از اسمای [illegible] ندیده اند [illegible] و سفیدی رنگ تخم آن و نواب [illegible] خان مرحوم [illegible]
نوشته اند که گمان می بریم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم [illegible] کلتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهی
حب الملت است بتای مثناة فوقانیه بزای موحده [illegible] غلط کرده اند [illegible] ماش [illegible] دانسته اند و بیان حب الملت
در حرف الحاء مع الباء مذکور شد [illegible] در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ [illegible] نیز در حرف السین
ماهیت آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در [illegible] دیده ندیده ام مگر [illegible]
[illegible] که در حرف الحاء مذکور شد **ماهیت** آن گفته اند [illegible]

برگ آن شبیه برگ زیتون و ازان بلندتر و عریضتر و نرمتر ازان انچه نزدیک بزمین است مفروش بران و شاخهای آن باریک ایستاده تا یکذرع و زیاده
و کمتر ازان شبیه باذخر و صلب و براطراف شاخهای آن بیخ‌های است شبیه بیاق منقسم بدو قسم و بر آن برگهای ریزه و مابین برگهای تخم آن و آن سفید صلب و در
شبیه بکرسنه کوچکی منبت آن زمینهای خشن و اماکن عالیه و نطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در
برج اسد میرسد **طبیعت** آن درسوم گرم و خشک و انطاکی در دوم دانسته **افعال و خواص** آن عضار لصدر جهت سرفه بارد و مزمن و ربو و ضیق النفس
اعضاء الغذاء و النفس جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه و رفع احتباس بول و حیض و ضماد آن جهت لواسیر نافع
المضار بغایت مصدع و مجفف منی مصلح آن بنفشه و حلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است **قلب** بضم قاف و سکون لام و تاء مثناه فوقانیه معرب کلک
سندی است و بفتح قاف و کسر آن نیز آمده بسریانی قلبتا و بیونانی افو نیاد بیروحی نوانیقی نامند و در حرف الحاء مع الیاء در حبوب ذکر یافت **قلسوفودلون**
بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فا و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و لون لغت یونانی است **ماهیت**
آن نباتی است صنوبری بقدر یکشبر مستعمل در وفور نارمنبت آن مابین سنگها برگ آن شبیه برگ نوعی از نجام که آنرا ازفلیا نامند گل آن شبیه بارجل الغراب متفرق
بعضی از بعضی باشد گل او بیون **طبیعت** آن درسوم گرم و خشک و با جوهر لطیف محرق **افعال و خواص** آن آشامیدن نبات و طبیخ آن جهت نهش
هوام و تشنج عضل و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین قطع ثالیل که آنرا بیونانی ا فرموحدوس نامند موثر چون چند روز بدان مداومت نمایند **قلفونیا**
بضم قاف و سکون لام و ضم فا و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف مقصوره لغت یونانی است بفارسی زنگباری نامند **ماهیت** آن
گفته اند صمغ صنوبر است مطلقاً و بعضی گفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی توقا نامند و آن صمغ راتینج است که خود بخود سیال باشد چون طبخ دهند
آنرا انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده اند کسانیکه آنرا راتینج بعینه دانسته اند گمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن و این خطا
است بلکه مخصوص بعضی از اصناف است که بطبخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد نمیشود دانرا
قطران و بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بعد طبخ صلب میگردد و این فی الحقیقت قلفونیا است و انچه شامل جمیع اصناف
است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت **قلقاس** بفتح دو قاف در میان هر دو لام
ساکن و الف و سین مهمله لغت عربیست و گفته اند بضم اول لغت رومی است و بسریانی قلقاسی و برومی اوذی القس و بهندی اروی و بدکهنی چهکرلا و به
بنگالی کچو نامند **ماهیت** آن ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتیست که نزدیک آبهای ایستاده میروید برگ آن املس بزرگ شبیه برگ موز
و ازان در طول کمتر و کوچکتر و هر برگی را ساقی علیحده از بیخ رسته نهایت بسطبری انگشتی و بیخ آن بزرگی ترنجی و کوچکتر ازان نیز بقدر زردک ظاهر
آن مایل بسرخی و باطن بسفیدی و طعم آن باقبوضت و مرارت و اورقیت و لزوجت کامن و چون در آب جوش دهند و آب آنرا اخذ و مرتبه تبدیل نمایند طعم
قبوضت و مرارت و لورقیت زایل الا لزوجت که اکثر آن زایل گردد و بعضی نیز میباشد و لیکن غیر مستعمل را انچه در بنگاله میشود و دیده شد نوع خشکی بری
آن که نزدیک آبها و کوهها خود رو است کچو نامند شبیه بدانست که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری نازدالی شکل و تمه و دروسته پیچ باریک تنده تا برگ
پیوسته و بهار بوته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن پیچ انجاله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش در
شبنم اندک اندک آبی میماند و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک نهایت بلندی شاخهای تا بیک قامت و بیخ بعد بزرگ شدن آن از بیخ
آن ساقی میرویده و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه ببوی زرد چوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل
و کم کسی بخورد جهت آنکه حدت و لورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ نیز خورد کوریا الکل زایل نگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و آن
نیز با حدت و لزوجت بسیار است و نوع بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگتر و اینجا حدت و لورقیت و لزوجت آن کمتر و اینها
اکثر مستعمل و ماکول بخورد کورکه اولاد چند انچه شد از ده تبدیل نموده پس در روغن و سازه بریان کرده آب داخل کرده پخته داده و جهارش

ورز و چوبه داخل نموده بخورند لذیذ میباشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در تحقیق بسیار صاحب وقوف اند اول درآب زرد چوبه انداخته که خوب بسیار رنگین شود
بکمر ته درآن آب جوش میدهند که رنگین گردد و بنجام آنرا در روغن و پیاز بریان میکنند بعد از آن درآب گداز کرده ترشی ابه خام تازه یا خشک اگر نباشد
ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذایقه داند کی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و در حین طبخ لزوجت
آن زایل میگردانند و بریان نمودن در روغن نیز دافع این است **طبیعت** آن گلی اند آنست مطلقاً در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز خشک گفته اند
افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند و عصارهٔ الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و عصارهٔ الغذاء و لیفش سریع الهضم
رافع سحج امعاء و اسهال و پوست آن در حبس اسهال قوی و جهت استقاء و لاغری گرده و اسهال صفراوی ما ئی اصفر و مائیت برقی و ادرار
بول خصوصاً عصاره که نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع و عصاره و سریع الهضم و مولد سودا و سدد مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویهٔ خوشبوی مانند
دارچینی و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مربا مینمایند و این مسکن سریع الهضم و الخروج میباشد از معده و نوشته اند که آنرا تخمی میباشد در افعال قریب بتخم
کرنب بمقدار شربت از قسم آن در دوم و عصاره نبات آن یک ثلث رطلی تا یک ثلث و نوعی از دلقاش میشود و صلب است و سیر که هر چند طبخ نمایند پخته
نمیگردد و ضماد آن جهت نضج اورام و در زور سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی موثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن و یای
و کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن خلاف است اکثری زاج سفید بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی
زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند بعضی گفته که آنرا بفارسی شوخاره و بیونانی قلقطیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف
میباشد صنفی سفید مایل بزردی و تند و شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غالیه خشن و رنگ آن مایل بکبریت و این را
بیونانی مالی ترایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزاء است و چون آب باران رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف
الزای المعجمه مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء و سکون الف و راء مهمله **ماهیت** آن اختلاف است
اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج احمر مایل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ
زود شکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیت و آنرا قلاقل و قلقلان بضم
قاف اول نیز در زبان مصر و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی کوار حلیبه نامند و بیخ آن گویند اسفات است **ماهیت** آن خلاف است بقول اکثر آن
نباتی است شبیه به نبات قنب و ساق آن مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از آن اقوی از شاهدانج و برگ آن زرد الرایحه و گل آن مایل
بسفیدی و تخم در غلاف خشن و سیاه و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست آن
سفید و ستقل اعتراض است و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و تحقیق آنست که آنچه مشاهده شده در بنگاله است که نبات آن بقدر دست یا کمی زیاده
شاخهای آن نرم و بهم متصل بهم برگهای آن بهم و برگ آن شبیه برگ یاسمین و از آن کوچکتر و سبزتر که قریب است و از تخمی لیکن اتجاع یا فشرکه
آن از فتیل تخم و بیاره درهم پیچیده بر زمین افروش و برگ آن شبیه برگ مرزنجوش و تخم آن اقدر فلفلی و در رسیاه رنگ و یک نقطه سفید
بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل التیج آن در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بسر شاخها نیکبار یا آمده است و در قامی شربیا شمیع السرخ
طبیعت آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و مسمن بدن آن را نیز که استعمال نمایند خصوصاً با انجیر و بنا
و بادام مقشر و دقیق ... مقدار شربت ... آن از یک مثقال تا ... مصلح آن ...
تا سیم اوقیه و مضر ... آن ... و مورث ... سینه مصلح آن بریان نمودن با سکنجبین و یا ... عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری
سفید و یا حب الصنوبر و یا ... بوزن آن ... و چهار دانگ آن مغز تخم خیار زه **قلوس** بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله
لغت یونانی است ... آن ... نوعی از ... سفید و رنگ آن ...

میباشد و برگ ماده آن شبیه ببرگ کلم و سفید تر و عریضتر از ان و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بران و خیزه‌ای مانند نیشتر بر ساق آن و گل آن مایل بزردی و تخم آن ریزه و بیخ آن دراز بقطر انگشتی و تر آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول

سوم شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه برگ سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهای مدور و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه برگ

انجیر و از ان کوچکتر بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و بار طوبت چسبنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مایل

بسرخی و تخم آن ریزه و تیره در رنگ و مدور با حدت و تلخی و این صنف سیجل که تمنا کو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون مذکور یافت شد

اصناف آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشه‌های آن در افعال قایم مقام ماهی زهره است

اعضاء الصدر و الغذا و لتقصیر ربول و یکمثقال از تخم سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و باشراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفه بارده

و ضیق النفس و شکاف عضل الاورام و حرق النار و اسم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و باشراب جهت

شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف سیّم آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن

انا غورس است **قلومایس** بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و بالف و ضم باء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و اسم شجرة آبی مالک و اهل

دمشق صابون القاف و صابون الغنا و ظفر القفذ نامند **ماهیت** آن نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه برگ

لسان الحمل و بر ساق آن مثلا فها و اطراف بعضی مایل بطرف تا بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی کوچک آنرا ابیرسا نامند و بهلکات حیوانیکه آنرا اربع دارند

گوسفند بهترین آن جبلی و گیاه از نبات آن تیز نامند آنکه از تخم آن عصاره میگیرند آخذ نمایند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت عرق النسا و

سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدا حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم**

قمری بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یا نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت نشا آن بلد

رنگ این مرغ آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمریست مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آنرا قمریه نامند

و نر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی کوتر نامند **ماهیت** آن مرغیست از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مانوس و خوش صوت

و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ

خود نوشته که از جمله هدایا که بعضی ملوک هند به پیش سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ و آب

ازان جاری و تحیر میگشت و چون آلت حجر داسوده بر جراحات دهن کشاده میپاشید تندرست و چاق میشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث و سواس و صداع مصلح آن ادهان و ادویه لطیفه است

تدهین باهن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا حیوان بطفل بپاشانند باعث سرعت تکلم است قبل از هنگام آن الخواص گفته اند بول

آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر و در آن و چشم بد است از صاحب التحاف **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و لام

و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسد و فرق میان هر دو آنست

که قمقام را پایهای بسیار است و بر بیخ موی میچسپد و واحد آنرا قمقامه نامند و قمل شش دست و پا دارد و بدین جهت اندک میگردد و سر دوم آن باریک

و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون مییابد از سیاه و میگون و سفید و غیره

و ماده آن زیاده از نر است و قمل را بفارسی سپش و ترکی بیت و بهندی جویئن نامند و مراد از مطلق القمل انسان است و ماده تکون آن حادث

از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و ترشح

ماده آن زیاده تکون آن زیاده در موسم سرد و لباسها چرک کهنه تکون آن زیاده میباشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض

لطیفه و لیسه و پاکیزه و نکون آن کم میباشد بالکه بطیبا شد افعال و خواص آن چون بتش سلیس زنده را در سوراخ با قلا گذارند و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ حلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است والا بدختر و بعضی گفته اند که اگر به میرد حامله به پسر است والا بدختر و اند اختن سلیس زنده موجب بیان است ملکه باید که کشته انداز نده و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت تا آنکه بیره باعث آن است که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون بر بدن آن شتر بسیار بهم رسند تدبیر دفع آن که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با خاد ر ساعت دفع آن کنند و شستن سر با آب تخم شریفه که بهندی ... است کسیاه با آب مخلوط کرده سر را با آن بشویند بزودی رفع سلیس آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آن است که نزد قرب موت از انسان می گریزد و چون قمل بسیار بهم رسند نمایند و از ان سرشم سازند قوت تیر و جسبنده تر میباشد از سریشهای دیگر و گفته اند قمل بتول در عنوب تشامید آن ... جهت قریحه ... و تقطیر ... صداع نافع و این از جمله محالات است زیرا که ...

است **فصل القاف مع النون** * **قنا** بفتح قاف و نون و الف مقصوره بلغت عربی است و بر چند معنی آمده از آنجمله بمعنی نیزه آمده جمع آن قنوات و قنی یک قنات مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بعضی قصب است و واحد آن قناه بر ها است جمع آن قنوات و بعضی اطبا شیر یعنی ... آن اطلاق می نمایند و بر شجرة الاشق نیز و گفته اند خود ... است و گفته اند نوعی از انزروت است و نیز گفته اند اسم نباتی است برگ آن شبیه برگ ... و معروف نزد عامه عرب بالکلخ و نزد بعضی بر ... در حرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قنابیط** بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح بای موحده و ر او مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر بای موحده نیز آمده و نیز آنرا بعربی ... فواهق و شجرة البهق و بیونانی ... و بیرومی ... و بهندی ... و بفارسی ... و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی سوجه نامند ماهیت آن نباتی است که در اول ربیع ... تا آخر آن میماند و ... گفته اند طول آن ... و برگهای آن کوچکتر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن ... رقیق و نواب مغفور ... نوشته اند برگ آن شبیه ... است و لیکن ... بلکه ... دارد و ... نوشته برگ آن شبیه ... و با اندک تندی و تلخی است ... و ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلاف ... و در هر غلافی چهار عدد ... آن ... است که در شاخهای آن با اندک ... **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن ملین ... و قاطع ... است جهت مبرودین و محرورین ... سینه و ریه ... مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق ... آن اطلاق طبیعت ... و مفصل و اخراج ... خلط ... و ضماد آن جهت ... و تحلیل ... رحم نافع ... بهترین دوائی است ضماد ... گفته اند خوردن آن با اندک ... و ... دیر ... امراض ... کوره و زخم ... و ... جهت ... جمیع سموم ... مفتح ... آن طبخ ... بادام و ... گفته اند ... **قنب** بکسر قاف و فتح نون ... و بای موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته اند معرب ... فارسی است و ... و بیونانی ... و بفارسی ... و بهندی ... و ... نامند ... گیاه ... و ... و ... و ... و گفته اند پوست ساق آن ... و از آن ریسمان بسیار ... پوشیدن لباس آن ... کاغذ از آن ... و در کشمیر از آن کاغذ می سازند بسیار ... با کاغذ ... می کنند ... و ... است

و غلیظ و چسپنده است همه را هیچ منفعتی نمی‌نماید زیرا چرس می‌نمایند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می‌آورد خصوص شبنم آن و آن هر چند چسپنده تر و غلیظ‌تر و
سخت‌تر باشد قوی‌تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میگرداند کشنده خود را **ماهیت** آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند سند و
بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند به ترتیب مذکور هر یک اقوای از دیگر اند و عراقی و بنگاله از همه ضعیف‌تر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته اند
و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری جبلی قوی‌تر از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلندتر از بنج
و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بر آن برگها پنج یا شش یا هفت مانند اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ و باخشونت و گل آن سفید رنگ مایل به زردی
تخم آن را عرب شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن را درخت کوتاه‌تر از بستانی و پوست آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید پیکار امور
مذکوره نشاید و شاخهای آن شبیه بنخلی و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن‌تر و ساقهای آن کمتر از بستانی و سفیدی بر آن غالب و گل آن سرخ
و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی بنج حب سمنه دانسته اند و بیخ آن سغاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب
هندی نامند و ندیدیم من او را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت می‌نمایند و بسیار مسکر است یکدرهم آن زیاده بر آن از حد سکر بدر برده
برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از جمله فرع عبر آن **طبیعت برگ** آن در مرتبه
القوی در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک در غایت و در روایتی لحاء آن سرد و
باعتدال **افعال و خواص** آن از جمله مخدرات است که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای آن مولد فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر می‌آورد و تخدیر و حار
و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و نیز بسبب جزو حار خیال
و فکر را لطیف و دقیق میگرداند و تعطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زاید میگرداند و بالاخره بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن
و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و هزال اعضا و ضعف باه و قطع آن میگردد جهت آنکه مجفف منی است و شیر تیلها مقوی فعل آن و ترشیها مبطل آن عصاره الکراث
سعوط برگ بری آن منقی دماغ و قطور عصاره برگ آن جهت رفع ابریه و سپیش مو و قطور عصاره برگ بری در دهن آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم
آن و عصاره الغذا و لنقص خوردن برگ آن نافع شفت رطوبات معده و حابس بطن و در ریول و دوی نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و
منی القروح و الجروح و الاورام و البثور در ورکتب بوسیده مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کننده آنها و ضماد مطبوخ بیخ و برگ آن و ضماد برگ آن جهت
تحلیل اورام حاره و حمره و تسکین اوجاع اعضاء عصبانیه که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آن را کوفته و اندک آبی بر آن پاشیده
و گرم کرده بر برگ بیدانجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیله الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرهم و زیاده بر آن خصوصا از انواع
ردیه آن کشنده و مسهل آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حامض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل
پراگنده کننده ریاح و مولد خلط ردی قوی الاستحان و منجر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی و مضر معده و مصلح آن بیهر معده و مصلح
آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحه حشا و مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است
دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطورا و تمریخا نافع و آشامیدن
آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان نوع بسیاری با آشامیدن آن ارند و گمان فاسده خود معتقد اند که عمر را طویل و خیال و فکر
را زاید میگرداند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند اینست که **طبعیت** بنگی زدیم و سر انا الحق شد آشکار ما را بابیت گیاه
ضعیف این گمان نمود ها و اکثر بعضی از سفلا قسم صبح و شام برگ آن را سائیده و در آب حل کرده صافی نموده یکقدح می‌آشامند و هر که از امثال ایشان
وارد شان میگردد بانیز تواضع می‌نمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آن را مضغ می‌نمایند تنها و یا با آنچه بقشر دباسائیده با
سفوف می‌نمایند و بسیار فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوایل حال قوای بهمی ایشان را بحرکت می‌آورد و انواع اطعمه کثیره میخورند و ملذذ

۵۰۷

وستلذ و بیگداند انهضام میباید و بدن ایشان فربه میشود بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیا مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح
و قراقر بطن و سوء القنیه و تهیج اطراف و صوت و تغیر رنگ بشره و هزال و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و جلب خیالات فاسده شیطانیه
و سوء فکر و انداختن خود و جهال بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی ازان معاجین میسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل
آن در شیر جوشانیده بهنده و آن شیر را ماست میسازند و کره آنرا گرفته در ترکیب استعمال مینمایند و بعضی سر شیر آنرا گرفته استعمال مینمایند نیز و هر یک آنرا با انواع
دیگر اخذ مینمایند و بعضی که بسیار قوی میخواهند قدری از چرس آنرا داخل ترکیب میکنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشهزاد خانی است که
از دکهن ساخته احیانا می آورند که یک حبه آن سکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن دهن بنگ و چرس و ادهان و جواهر تنها یا بی تو محذر و مسکر دیگر است **قنبره**
بضم قاف و سکون نون و ضم بای موحده و فتح رای مهمله و بالغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر بای موحده و بعربی ابو الملیح و بفارسی چکاوک
و بترکی نیز و بیونانی بردالوس و بردیالوس و بلاطینی کارینه نامند **ماهیت** آن مرغیست از جمله عصافیر از گنجشک اندک بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن
کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است و شهرت آن بدان
است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن سفیداج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن عالین و همچنین گوشت آب لحوم
سایر عصافیر و این اقوی از انهاست و مداومت کباب آن مسمن الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق محموع المجرب ذات الجنب و
فواد بسیار موثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوهای ترش و باروغن بادام استعمال نمودنست **قنبیط** بضم قاف و فتح نون مشدده
و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و طاء مهمله مثالثه بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند **ماهیت** آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن
اختصاص معروف بدان بودنست و نزد عوام دا اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برگ آن شبیه برگ چغندر و ازان عریضتر و ضخیم و سبزی
آن باعث غبرت و سرمی رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساق و بر بالای آن جمه آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع بشکل کلاه و رنگ
در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هر چند هوا سردتر باشد بهتر می شود
و بتحول بترتیب بهتر و سفیدتر و لطیف میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم می بندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن هم یکجا بسفالی که
بهنددانده می نامند معکوس بالای آن میگذارند که گل آن در جوف آن گنجیده و فشار و شبنم بدان نرسد که آنرا قاسد سازد و ساق آنرا از ستمه بیشتر گل گل میدهند
و دران آب همیشه میدهند خوب لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بر میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب
الفت و نیز قسم دیگر از ین میشود در برگ و ساق و قبه بهم مشابه بدان الا آنکه برگهای سفاج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر رنگ و ساق برگ
بنفش مائل بسرخی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک و خوب در هم پیچیده آنست
طبیعت آن مرکب القوی بارطوبت مائیه غلیظه و حرارت سفیح لطیفه و مادکارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است **افعال و
خواص** آن باقوت منضجه و محلله و مسهله و نفاخیه و مدر بول و مولد خون سوداوی مکر و مصدع دماغ و مبخر و در ذکر الغذا و نفاخ و مسدد و محدث
هوال و پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و فکار رد یه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای
مشوش و مضعف دماغ و بصر و بسبب تبخیر آن و آشامیدن ماهیت مالع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آن پختن
و آب آنرا مکرر ریختن و هم پختن با گوشت فربه و روغن بادام و یا زیت الانفاق و روغن کاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن
و بسیمی آن لاواخ و هیج فواق و زیاده کننده منی و بسیس بر جام خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آنکه بسیار خورند مولد سودا است زیاده
از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مسقط منی است چون زنان بعد از جماع با خود بردارد
قنبیل بضم قاف و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کمبیلا ی فارسی است و یا معرب کمیله سنبه...

٥٠٨

ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گفته چیزیست رطب سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است
که بر آن اراضی بادیه زمین می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باران ظاهر میگردد در
خراسان و بعضی گفته صمغ درختی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوه
مابین هند و چین می آورند و از اوزیرکان استماع یافته که از درختی حاصل میگردد که آن درخت را می نشانند و بطن ریشهای سبز و دان اشجار با تیغ
سر آنها می تراشند و آنچه محفوظ رسیده است که ثمر درختی است کوهی و درخت آن شبیه بدرخت معدهر و برگ آن نیز شبیه برگ آن و از آن بزرگتر و خار دار
و خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خارهی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کمال رسیدن شگافته از جوف آن چیزی سرخ رنگ
تیره برمی آید و برزمین بسیار بریزد و مردم آنرا جمع نموده بسیار اند و همان قبیل است آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص است و سبک و زن می باشد و آنچه مخلوط بخاک
و رمل است غیر خالص و سنگین و العلم عند الله تعالی **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدیده **افعال و خواص**
آن تا سائیدن بکار بره تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مسهل سر طوبات لزجه و اخلاط فا...
و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکور نافع و مضر اسعال مصلح آن کثیرا و شیح ارمنی و مضر فم معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ...
کابلی بقدر و سکبینج الجروح و القروح و الجرب و القوبا و ذرور مرهم سوده آن مخفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و مسقط ...
خصوصا که اولا عضو را به روغن گل و یا روغن تخم ناکیسه به تخصیص ... و قوبای اطفال و ... آن ...
استعمال مرهم آن ... و دهن و مرهم و معجون و فتیله در قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و ضم طا مهمله
و کسر را مهمله و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نیز لغتی یونانی و اصح آن است که معرب از قنطوریه رومی منسوب بقنطوریس
حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی ... و بیونانی ... و لفارسی ... نامند ... گفته
کرلون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در اکثر نسخ مرویست **قنطوریون کبیر** آن قنطوریون غلیظ و بیونانی
قنطوریون طوما الیعنی قنطوریون کبیر و لوقی نیز و لوقا کبیر نامند **ماهیت** آن نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض و شاخهای بلندی ...
تا سه ذرع یا شبیهها بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها شبیه بقبه خشخاش و در طول طولانی و گل آن سرخی رنگ مایل به کبودی و تخم آن
شبیه به قرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه برگ جوز و سبز اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا
بدو ذرع و صلب و سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ رنگ خونی و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ ...
خون و منبت آن زمینهائی که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تپهها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان
قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کبیر الوجود است بارض بابلی یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که در زمینهای سهل و هموار و تلهها میروید
میروید و گل آن سرخ رنگ مایل ببنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سایر احوال مساوی بری لیکن
گل آن مختلف الالوان و عامه اهل شیراز آنرا گل منجک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از
سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در اوائل ربیع میروید و در اوائل صیف گل و تخم می آورد و قوت آن
تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و عصاره بیخ آن قوی تر از سایر اجزای آن **افعال و خواص**
آن محلل و قابض و جالی و بسبب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد از ادرار طمث و اخراج جنین مرده و فساد زنده و اخراج
آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و اشال شهای از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آن است و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از افعال
برودت که بسبب قبض آن است و گفته اند حرارت مفلوج را با آن طبخ سیدر محقق میگردد و تنقیه و ادرار الحیض و الغذا و تفتیح سدد جهت ضیق النفس و عسر آن

وعسر آن در بول و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و بخصوص رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و کبد و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض
وعسر ولادت و اوجاع رحم و فتح عضل و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین و ضماد آن جهت جروح و قروح و انواع ناصور و ضماد
تازه آن به تنهائی و خشک آن تنهائی و یا با مرهم جهت التزاق و چسپیدن زخمهای تازه و التیام و دفع جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقه و غایره و نواصیر
او جاع عصب و فتح آن و کسر اعضا و عرق النسا بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب به قنطوریون کبیر و از آن ضعیف‌تر مضر دماغ مصلح آن عسل
شربتی تا مقدار شربت آن تا دو درهم و اگر نباشد با شراب الا با آب بدل آن جعده و قنطوریون دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکوره نافع
شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا میشود عصاره آنرا گرفته بجای حضض استعمال مینمایند **قنطوریون صغیر** که آنرا قنطوریون دقیق و بیونانی
قنطوریون طویلطون یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون صغیر مقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی اثر املیقن مشتق از ملیس یعنی آب ایستاده نامند
جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در بطابیح میز میروید و بفارسی لوفای خرد و کرلون نیز گویند **ماهیت** آن نباتی است که بر کنار آبهای
ایستاده و در بطایح میروید بقدر یک شبر و زیاده برآن شبیه باذریقون که قود یعنی جبلی نامند و شاخهای آن از هم جدا و هر شاخ و برگهای آن شبیه برگ
سداب گل آن سرخ مائل به بنفشی شبیه به گل ... و از آن کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستعمل و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با اندک قبضی و بیخ آن
دلی منفعت بجا است و بیخ نوع کبیر و سایر اجزای آن مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مائل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و زمان
ربیعی است و در آخر ربیع می روید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لطیف‌تر و قوی‌تر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برگ
و گل آن قوی‌تر از عصاره آن و مجفف و بی لذع و مفتح و مسهل دقیق و جاذب از اعماق بدن از مفاصل و اسهال او بسیار جلیلی و منفعت بسیار است
اعضاء الرأس و العصب و الصدر و الجذام و النقرس و السموم و غیرها آشامیدن مطبوخ و مثقال آن که در منقضا ... مثقال ... نماید تا به نیم ...
وصاف کنند و باشند و مثقال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرد آب و بلغم لزج
و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فتح عضل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابات طحال و ضرر سموم هوام خصوصاً عقرب و تا گفته دو
درهم آنچه رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارد و با بارد الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و نقولی آب
مطبوخ آن دافع کرم از و بدستور بخور آن و حقنه آن با آب مطبوخ و نیم درهم آن با ده عدد کنجد و بدستور جهت عرق النسا و اوجاع ظهر و قولنج
بعیل ... آنکه مخرج اخلاط حاره و سودا و بلغم لزج است و ... آن ... با اسهال الدم الجروح و القروح و الاورام و ضماد تازه
آن جهت التزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسرة الالتیام و نواصیر و تحلیل اورام صلبه و الم اعصاب سوداویه اعضا
و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن با مرهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غایره عمیقه و نواصیر و با سرکه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات
کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت جراحات آنها و گل
آنها ضماد و شرابا جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسایر اجزای آن و طریق اخذ آن
آنست که اگر تازه باشد بگیرند و قصب سبز و تازه آنرا با ثمر بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بچوبی پاکیزه بر هم زنند تا
دیگر روز خشک نگردد و شب سرآنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب پاکیزه بر هم زنند
تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آنرا نیم کوفته نموده و در آب بجوشانند پس بجوشانند و نیکو بمالند
و کرباس صاف نمایند پس بآتش ملایم طبخ دهند و بهم بزنند تا منعقد گردد و همچنین بیخ و عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند **طبیعت** آن قریب
سایر اجزای آن **افعال و خواص** آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الرأس و نفع
آن با سرکه در اعضل جهت قروح بینی و حبس رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب سیب و ... آن با سرکه بر سر ... جهت صداع

حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب چون مطبوخ آن را بنوره زائل نماید و محلول آن با سرکه بر آن بمالند جهت رفع قروح آن و در ویا...

و اکتحال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلاء آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت سلع

پلک چشم و جرب آن با شیر و آب باران جهت تجمیم اوجاع عتیقه عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب برنجاسف جهت تحلیل سبل چون پلک چشم را برگردانند

عصاره آن را با بسفانج بر آن بمالند و مالیدن جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و مثال آن جهت حرارت گوش و با آب برگ بنفشه جهت قتل

و اخراج کرم آن و با آب ترب و مثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس جهت درد سر و جهت ورم گوش و رفع کرمی و مضمضه آن با گلاب جهت

درد دندان و طلاء ضماد آن و با طبیخ جوز جهت درد دندان و رفع تحرک آن و غرغره آن با آب بادنجان جهت ... و عرق جهت ورم

لوزتین و خناق و طلاء آن با آب جهت شقاق لب و آشامیدن آن با ... جهت امراض سینه و ... عصاره تا زمان ... بر حیض

و ... مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازه آن یکدرم تا ده درم و از خشک آن تا سه درم و در حقنه پنجدرم و از عصاره

آن یکدرم بدل آن بوزن آن ... و نیم وزن آن ... و نیم وزن آن ... و نیم وزن آن برگ ...

... و روغن آن که آب تازه آن را با روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و ... مقوی بدن و رافع امراض بارده

عصبانیه مانند فالج و ... اعیاء و اوجاع بارده ... و تحلیل ریاح و ... ولادت ... آن که آب آن را با شکر ... جهت ...

... واقع است ... بفتح ثا و سکون نون و فتح قاف ... ذال لغت عربیست و ...

... یونانی ... فارسی و سریانی ... و بفارسی ... و بشیرازی ... و ...

... آن جو ... آن ...

... آن ... و چون ... و ... گردد ... از میان آنها ...

... و جبلی ... آن ...

... آن ... با دلدل نامند ...

... است مانند موی حیوان و ...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

[illegible marginal notes]

باد آن رافع کلف ... جهت ... و باد ... جهت ادرار ... با ادویه مناسبه جهت جرب و قتال ... جهت قروح سر الحیه و سموم خوردن لحم آن رافع حمیات

مزمنه ... هوام و سایر سموم ... محرق پوست آن جهت ... مجرب ... اکثار آن مفسد مزاج معده ... رنگ رخسار ... آن ...

آن با آب ... آن ... آب ... و اسر ... خوردن ... مراره آن گرم و خشک ... جالی ... اکتحال آن رافع بیاض عین و

طلای آن ... مربی ... جهت ... نیز ... بامروم ... وزن ... باشد با حمول نماید جهت اخراج جنین میت مؤثر **دلدل**

یعنی قنفذ کبیر ... که آنرا ... جهت ... انراز ... ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای

خون آن ... کلف ... کننده ... دلدل ... آن ... باز جهت

... شده ... گرفته ... استاده ... اضطراب ... و زیاده

... زیاده ... شده ... جابر بن حیان ...

... گوشت قنفذ ... جهت ... البول نافع است ... گوشت ... آن ... مقدار ...

و با ... مقدار ... مثقال ... شراب ... دو ... باشد ... قنفذ ...

... نماید ... عسل ... الزهره ... الثعلب و دار الحیه ... گرداند ...

... جهت ... طلا ... البدن ... محرق آن ...

الآس ... جهت ... آن ... الزهره ... جهت ...

... آن ... طلا نماید ... اطفال ...

... آن ... جهت ... اطفال ...

... آن ...

...

...

...

...

...

...

...

... آن ... محرق پوست آن جهت جرب و قروح ...

... آن ...

پوست ... آن گرم و خشک ... آن ...

... الما ... الواو ...

...

... الملوک ...

... آن ...

[illegible marginal notes]

شبیه بکاسنی است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن سطبر باندک تیزی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف بیخ آن مانند زیتونی و مانند بیخ نخلی **طبیعت** آن مرکب القوی بیخ آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رادع و جالی و محلل عصارهٔ آن مغذی و مفتح

آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الأورام و الجروح ضماد برگ آن محلل

اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و ضماد عصارهٔ بیخ و برگ آن محلل و زخمها و باشراب مسیح

کننده تعبیه جراحات است و ازاد و یه مجهول الماهیت است **قوقی** بضم قاف و سکون واو و کسر قاف دیا **ماهیت** آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است

در شکل و انفحهٔ آن در رقوت مانند جند بادستر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع

و فرق میان انفحهٔ آن و میان انفحهٔ حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحهٔ حیوانات دیگر ریزند و بعد از زمانی آب آنرا سرد کنند انفحهٔ آن را نیز بزودی آنرا نگذارد و آب گردد بخلاف انفحهٔ حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد **فصل القاف مع الهاء** **قهوه** بفتح قاف و سکون

و فتح واو و هاء اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی شیر و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزود دستار بیخ در اسیر مسکر داند و سکران محکم

است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و تیا و نیز بهم میرسد و آنرا بن می نامند و در حرف الباء مع النون تفصیل

ذکر یافت **فصل القاف مع الیاء** **قیروطی** بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثالثه و بلغت یونانی

است که بعربی مشهور بمسمی الالباسی موم روغن شده **ماهیت** آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنی که باشد از روغن گل یا غیر آن

خواه ساذج از سایر اجزا باشد و یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اغراض مختلف میباشد و نسخ آن به تفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف

و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی است و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی شوصر او سرواطاماسیا و بیونانی

و بفارسی برنجاسف و بلغت اسلام بجای آن او کو مادران نیز و برتر اسک بشیرازی سرزرد ک و بهندی گندنا و گندبار نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند

برنجاسف جبلی است گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آنرا شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه به تنبیق و گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده

مایل بسفیدی و مادهٔ آن نباتی است شبیه بشاکل شجر مایل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ و برگ آن مشقق باریک شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن زواید

چسبیده و بر سر اطراف شاخهای آن گلی سطبر زرد طلائی رنگ و خوشبوی با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان گل

میکند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسف

شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یک بیخ یک ساق میروید و برگهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برگ متصل

بیخ آن مفروش بر زمین و در اینهای ساق آن قبه چتر که گل آن است و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه برائحهٔ برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ

و باین مشابهت جمعی بعلت قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص**

آن قوت تحلیل گل آن زیاده از ستین عصارهٔ الراس نطول آن جهت صداع بارد و ضماد آن الصدر و لعذار و النقرس و الم مفاصل و السموم و لحمیات

آشامیدن مطبوخ آن به تنهائی یا با ادویهٔ مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل حب القرع و کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع

عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و نسخ عضل و ریاح مفاصل و عرق النسا و مزمن و فریاد و یه فتاله و از حمیات خصوصاً مزمن و بدین با شراب

جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً و با زیت بخته جهت تسخین دماغ و معده و ازالهٔ برودت آن بر خصوص ضماداً و حمول آن مخرج جنین

و ضماد جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام عسرة التحلیل الرنیه در ورآن و ضماد سوخته آن جهت نزف الدم

سیم عصاره درد اربعثلث بار و دهن بید انجیر و بار و دهن ترب جهت سرعت برآمدن ریش و موثر الخواص افتراش آن و بدستور بخور آن گزند گان هوام

مضر ریه مصلح آن کثیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شربت مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونه و روغن آن که از برگ

۵۱۳

از بزرگی گل آن مرتب ساختن جهت اکثر امراض بارده عصبانی و ادرار حیض و اسقاط جنین و انضمام قی آن و تحلیل صلابات و رفع لرزه حیات نافع است

قیقهر بفتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و راء مهمله و قیقهن بنون بجای راء و قیقهر بنون بجای یا و قیقهر بزیادت نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونانی است و بعربی شجر و بفارسی گل مغربی و بهندی لال [illegible] نیز نامند و در ماهیت آن اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که درختی است که در هند و بنگاله بسیار بهم میرسد فی الجمله شبیه بسپند و بس نرم و رخوه که زود سائیده میشود و با اندک حرارتی که از آتش یابد گداخته گردد حتی آنکه از آفتاب نیز [illegible] و دوکرسه [illegible] شبیه به [illegible] و یا زرد ممزوج باهم و قبل از گداز [illegible] آن اکثر [illegible] مایل بزردی [illegible] اندک تیره و بعد از گداز سیاه رنگ میباشد و کوبیده آن سفید [illegible] رنگ و بد طعم و با اندک عفوصت است [illegible] از زیر پوست درخت که [illegible] نیز گویند بیرون می آید و درخت آن [illegible] در کوه [illegible] طبیعت آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن محلل [illegible] الرأس و الصدر و الغذا و [illegible] دماغ و یا [illegible] جهت صرع و [illegible] و استسقا و ادرار [illegible] سپرز [illegible] جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن بدن مؤثر [illegible] شربت آن [illegible] جهت درد دندان [illegible] الجروح و القروح و الجرب و [illegible] جراحات و قروح تازه و کهنه [illegible] زخم [illegible] روغن [illegible] و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت باب بیست و دوم

در بیان ادویه حرف کاف [illegible] آنها کاف است فصل الکاف مع الالف

کاکات بفتح کاف [illegible] گویند زراعت نمایند [illegible] یکسال که آنرا زراعت نموده [illegible] ماهیت آن [illegible] درختی است [illegible] خاردار [illegible] شاخهای آن [illegible] شاخها باریک [illegible] درخت آن [illegible] دو نوع میباشد یکی سفید رنگ [illegible] نوع [illegible] آنچه [illegible] اقلاشک [illegible] عند الحاجت [illegible] میباشد سرخ رنگ [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن [illegible]

[illegible] قابض [illegible] آن گرم [illegible] جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان [illegible] مفید [illegible] مولد سنگ گرده و مثانه [illegible] جهت حبس البول [illegible] اسهال [illegible] سلس البول و امراض مذکوره [illegible]

کاکوی بفتح کاف و الف و کسر [illegible] آمده لغت عربی [illegible] آن [illegible] گویند ماهیت آن نباتی است اکثر الوجود در بلاد عمان و یمن [illegible] درخت آن [illegible] شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراگنده و غیره

[illegible] و ساق و شاخهای آن پر گره و خاردار

۵۱۴

دپیچیده و بیرنگ زمین و برگهای آن باریک از برگ نخل و از جیل بلندتر و عریض تر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از آن
مانند خار و دو ... هم و در زیر بادات از برگ آن بافند آنکه از برگ نخل فروش و جای نماز و غیره میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع مانند شبیه
بذره بزرگ پتی خندروس با برگهای تو برتو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مایل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفید تر و لطیف تر
و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و بسیار نرم تر از آن میگردد و آن گرد و حجم خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کتکی نامند
کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله
شبیه بخوی بید مشک میباشد در اول بلا تند تر و تا ترک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون در صنعت خیدان ندارد بار ده
و یا با عطر صندل ضم مینمایند که برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز آن عطر را در ته قابله و مشربه سر زنند
و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله
میریزند و برآن عرق گل کاذی میکشند و عطر آنرا بر میدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا
با قند بقوام می آورند خوشبو میباشد و شراب با آب بیخ و تخم تازه آن ... در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند بقوام می آورند و آنرا اکثر مربی
شبیه با نناس در شکل و ظاهر آن ... و باطن آن ... در کارها بهتر و ... اهل ... میرسد طبیعت آن گرم
آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مایل بحرارت و یبوست دانسته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سایر اعضای رئیسه
و نهایات ... گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوا است
اهل هند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله بر نیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا دیا هر دو را باهم بیاشامد آبله بر نیاورد و اگر بر آورد چندان
تا ... باشد ... بالغه باشد ولیکن ... عوارض آنست خصوصا که با عرق نیلوفر و ... نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله
نیز موثر است و ربّ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع ... و رافع خفقان و مستحکم کننده اعضا
و ... که شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شکوفه آنرا تبدیل نمایند
مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد ... گرد آن ... الیام دهنده قروح و ... مستخرج ...
نرمی و خشکی آن ... جهت التیام جراحات ... مقوی ... صندل ...
... گفته اند و رب و شراب آن ... عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب ... نوشته که ...
که درسیار ... گل ... بوی ... آن ... گردد ...
... شده باشد ... کاف ... گفته اند ... است ...
... گفته اند ... گل ... گفته اند ...
است که ... گفته ... با ... گفته اند ... رومی
نباتیست ... ساق آن باریک ... برگ ... مانند برگ ... نرم تر از آن ... برگهای ...
آن باریکتر و ... ساق آن ... دارد ... سیاه ... از ... و ... بیخ آن ...
... و بهترین آن تازه ... قوت آن تا ... سال
میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... جهت ...
و ... جهت ... آن

۵۱۴

و مخرج آن و دافع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل حجر و مفتت حصاة در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین

و مسمن بدن و حامل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده و امراض عصبیه و مفاصل و طلاء آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سایر امراض بارده رطبه

مقدار شربت آن یک درهم و در استسقا دو درهم با گلقند [illegible] داخل اطعمه سازند و بسیار لطیف لحوم است [illegible] ولیکن باید که مرق

لحم آنرا اگر گرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع و دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخار آن زایل شده باشد مضر محرورین مصلح آن ضماد نمودن در سرکه

و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع عنبر نیاید بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند

بدل آن بوزن آن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند **کافور** بفتح کاف و الف و ضم فاء و سکون واو

و راء مهمله ماهیت آن صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیره مسمی بیاجین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و رخو

گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار در مجاور درخت آن میباشد و آنچه از آن درخت در چین قطع میکنند مسمی بجار کافور و دهن الکافور است و در نهایت

تندی رایحه [illegible] و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء و فتح یاء مثناة تحتانیه و بیاء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء [illegible]

و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب انعقاد آن باریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود و در

زمان عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را [illegible] نامند و آن چوبی شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده

[illegible] صمغ دیگر و این اعلی همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود [illegible]

اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع [illegible] درخت آنرا [illegible] کافور است و بعضی گفته اند که [illegible]

که درخت کافور [illegible] مانند [illegible] و رنگ آنها همه سفید [illegible] میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب بقیصور

است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید [illegible] صاف شفاف میباشد و از چوب درخت آن بر می آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون

[illegible] الکافور [illegible]

[illegible] کافور از چین آورده بودند [illegible] آن کافور بر آمده [illegible]

[illegible] در سالی که [illegible] زیاده حاصل می آید و سالیکه [illegible]

[illegible] در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین [illegible] بهم میرسد [illegible]

[illegible] که در جزیره مسمی [illegible] بهم میرسد [illegible] چوب درخت آن بر می آورند [illegible]

آن [illegible] ریشهای درخت آن [illegible] می آورند [illegible]

قسم دوم [illegible] قسم سوم و درخت آن بسیار بلند [illegible] و سفید رنگ [illegible]

[illegible] کافور [illegible] چین [illegible] کافور [illegible]

[illegible] کافور [illegible] ریشهای درخت آن [illegible]

درخت آن [illegible] کافور [illegible]

[illegible]

[illegible] هندوستان [illegible]

کافور [illegible]

[illegible] کافور [illegible]

سیاز ند و چون خواهند کافور چینی را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسهٔ شیشه بریزند و قطعهای بزرگتر کافور را در آن اندازند و بگذارند
بملایمت بمالند پس برآورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر بملایمت بمالند
تا چرک آن زائل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص چند طور است یکی آنچه بکه ذکر یافت دوم آنکه در یخ
و یا برف گذارند و مستعمل سازند اگر مانند شمع مستقل گشت خالص است والا مغشوش و سوم آنکه قطعه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند
اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است والا مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان گرمی گذارند اگر عرق گردد و تر شد خالص است
والا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه بمالند اگر خنکی و سردی بسیار در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآید خالص است والا فلا ششم آنکه رایحه
کافور اصلی شبیه برایحه پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت
ذهن و حذاقت صائب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگیرد و می‌پرد خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن
که در ظرف شیشه ضخیم سر تنگ باشید دانه جو و فلفل و یا فلفل بر آن نموده سر آنرا خوب مستحکم ببندند و بموم گرفته نگاه دارند عند الحاجت که برآورند باز سر آنرا
بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنهایی و یا با اندکی نبات و یا دیگر
مناسبه بالیه بارده از ادویه آن ترکیب با کمی از تحقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی
محلّله نارسیه حاره محلله که حرارت آن دلیل نیست و قوت ارضیه برده یابسه که دلیل بر آن قبض نیست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که عطریت رایحه
و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن مفتح اعضاء الراس و ...
و مقوی دماغ و قلب و حمی دق و سایر حمیات علیله و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حاره و ... و دافع تشنگی
والتهاب ... دگر ده و در فقه اول ... و طلا و سعوطا و طلا آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی ...
و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل ... جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح ... خصوصا در حمیات حاره حاده و سر یا فرق و
پیشانی خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ ... یا برگ ... جهت ... سعوط کنند و چون با آب برگ کشنیز تازه و با سرکه و یا ...
سیر و یا آب برگ ... و یا بادروج جهت رعاف و یا برگ ... جهت ... و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره ...
آن جهت ... با آب کشنیز و ... باعث ... واقع ... در چشم و اگر ... باشد باعث زوال آن و بدستور با آب ...
تازه ... با آب شیرین ... روغن گل ... جهت ... حار ... سر چشم و علامت ... مزاج ...
با ... در افتاب زیاده و ... و افراط و اقتصار آن ... با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش
حار و قطع رعاف دماغی و ... آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در سوراخ دندان کرم خورده
مانع زیادتی آن و خوردن آن ... معتدل ... سودا ... و ... و ... المزاج و ... سموم ... سموم حاره و ...
بجراره ... مثقال و یا زیاده با آب ... جهت ... با آب انار و شیره ... جهت ... و سایر حمیات حاره حاده
و حمیات ... مطلقا ... جهت آنکه ... باعث ... مواد ...
... با ... جهت زخمهای حار و جراحات تازه و قطع خون و تسکین ... آن ... سر ... و ...
ضعیف و ... و مصدع معده و آلات ... حتی ... آن ... و ... گردد و ... و گفته اند ... باه ... بسیار ...
... حرارت ... آن ... در امر ضعف باه از افیون ... جهت آنکه ... افیون ... افاقه ... آن ...
در آلات تناسل ... بخلاف کافور ... بجهت ... خصوص ... آن ... باعث سفیدی موی و ... و قطع ... نسل و تولید سنگ گرده

گرده و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و خیار بادرنگ و ادویه حاره و عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینهاست و شیخ الرئیس در ادویه
قلبیه نوشته که آنرا خاصیتی قویه است در تقویت جوهر روح اگر بمقدار معتدل از آن بیاشامند و وبا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجه حاره عطریت
رایحه آن معین بر خاصیت آنست و در امزجه بارده باید که بتعدیل کرده شود برودت آنرا بمشک و عنبر و بپوست آنرا بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا
یکدانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن در فرج خود طلا کند
مرد بر آن قادر نگردد و حکایت ابن ماسرجویه گفته مردی از اصحاب من بمقدار یکمثقال کافور در یکروز بخورد باه او قاطع گردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت
جماع او و روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معده او و بعد یکماه [illegible] در معده او [illegible] و اهل هند آنرا مقوی باه میدانند و لهذا در اکثر حلویات
و ماست داخل مینمایند و جوارش و حبوب [illegible] و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **کاکرا سینگی** بفتح کاف و الف و فتح را و مهمله و الف و کسر سین
و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یا **ماهیت** آن [illegible] هندی شبیه بغلاف شاخ بزودی که حیوانات [illegible] و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندکی
تلخ و با حدت و عفوصت و آن گلی است در درختی است شبیه بدرخت [illegible] **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و ضیق النفس
بارد رطب خصوصاً اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب [illegible] و جهت رفع تشنگی و فساد بلغم و تب نیز و مشهی طعام است و ضماد آن [illegible] رفع بهق [illegible]
کاکنج بفتح کاف و الف و نون و جیم و بکاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس [illegible] و بشیرازی
کوپن و بیونانی [illegible] و بسریانی [illegible] مرجان [illegible] سفید [illegible] بعربی حب اللهو [illegible] بلاطینی [illegible]
ماهیت آن از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن
از آن عریض تر و شاخهای آن چون بالا بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و غلاف در ابتدا
سبز میباشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانه مانند [illegible] کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته [illegible] آن [illegible] جبلی و بستانی
و جبلی آنرا برگ مانند برگ [illegible] و مزغب و [illegible] آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد
مایل بسبزی و در غلافی [illegible] آنرا کاکنج مسموم و عنب الثعلب مسموم [illegible] از خواص مسموم [illegible] و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل
ثمر و دانه است که سرخ رسیده بالیده تازه باشد و بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و حکیم [illegible] قول آنکه [illegible] بسیار [illegible]
جبلی بهتر است و در [illegible] دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم [illegible] **افعال و**
خواص بستانی آن [illegible] عصاره آن جهت قروح [illegible] و اخراج صفرا و ادرار [illegible]
معده و [illegible] و ادرار بول و دفع اورام گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر [illegible] مقدار یکمثقال از آن [illegible] عصاره [illegible]
مجرب [illegible]
[illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت از پوست و دانه آن تا [illegible] بدل آن [illegible]
[illegible] **کاالوس** بضم کاف و الف و فتح لام و الف [illegible]
و بالغت هندیست یعنی سیاه گل **ماهیت** آن [illegible]
آن در کوه [illegible] **طبیعت** [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
که نوعی از [illegible] **کالی زیری** بفتح کاف و الف و کسر لام
و یای مثناة تحتانیه و کسر [illegible] **ماهیت** آن تخم نباتیست هندی نبات

آن بقدر یک درم و برگ آن مانند برگ طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن و در شکل و غلاف دار آن بلند تر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بجهت دفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و ضماد آن بجهت تسکین وجع حار و بارده و تحلیل اورام صلبه تنها و یا با ادویه مناسبه نافع و به سعوط و ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کامل حدت و خالی نبودن از سمیت

اطبا در معالجه اشخاص نهایت احتیاط کنند و کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیطاره در معالجه دواب است **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء المعجمه معرب آن کامه فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جوارش باصفهانی کومه نامند **ماهیت** آن نوعی از صبغ و نان خورشی است که از پودنه و شیر و ابازیر و فودنج که خمیر کرده کومه و مربی میسازند و در قرابادین نسخه آن در فودنج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافه کثیر الابازیر است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مشهی و مسخن و کننده غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس و معطش و مضر معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و سرفه است و تخفیف این کمتر از مری است و سزاوار آنست که بسیار بیاشامند **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یاء **ماهیت** آن اسم سرکه هندی است که از حبوب یا کولی میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که برنج یا از حبوب را که میخواهند مهر الحنطه صاف نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعابدار کرده سر آنرا بسته چهل روز و یا زیاده در قطعات پشت اجاق میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار برند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر است اندک قبضی **افعال و خواص** آن جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت و حدت خون و صفرا و ملطف مضر معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند آفتابی و یا در دمری و عسل است و گویند سیر است که پوسیده در آن خلط کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو سازند مضر قلب و مقوی قوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شرباً و طلاً لیکن اکثار خوردن آن مضر **کاک ماهی** در ذنکاله عنب الثعلب را گویند و کستی نیز نامند

فصل الکاف مع الباء الموحده

کباب بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربیست **ماهیت** آن گوشت بریان کرده بآتش است و تمام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه حریب است که قطعها کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که با جگر و پیه جید تساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرها بقدر لایق در روغن نیز بر آن زده باشند و آنچه بحد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعها گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طابیچ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن آنست که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بر آن زده و یا بر اخگر ز غال چوب و دفلا و انجیر و خروع و زقوم و امثال اینها از سمهاردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف **افعال و خواص** آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسمن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین و کسانیکه مندول یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و سایر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا اثر از زنده و خود را مرده گرداند است **کبابه** بفتح کاف و باء و الف و فتح باء موحده دوم و الف عربیست و نیز بعربی حب العروس و بیونانی فهلیون و برومی فریفلیون و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که از ملک چین و نواحی آن در روم میآورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مایل بتیرگی و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و قلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی و این بهتر از هندیست زیرا که هندی تلخ میباشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند تمر آس بریست و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص** آن بغایت ملطف و مفتح سدد اعضاء الراس و الصدر رافع درد سر و [illegible]

۵۱۸

۵۱۹

و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان و ضعف اعضا و نفص مقوی معده و احشا و اعضای
باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد و کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن با زیره و شکر جهت باد و ادرار و نفث الدم
و جالی سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت [illegible] نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل ورم و
نافع قروح و جروح و [illegible] بلغمی [illegible] طلای آن با غالیه خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آن [illegible] تعقیب [illegible] ملذذ جماع مضر
مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یکدرم تا یکمثقال آنرا نرم سوده
بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا به پارچه [illegible] محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهم زده
بیاشامند تا سه روز یا هفت روز [illegible] جهت قروح مجاری بول مؤثر است **کبابه دهن** [illegible] فاغره است در حرف الفاء ذکر یافت **کبابات**
بفتح کاف و با و الف و تاء مثلثه لغت عربیت **ماهیت** آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده است که تخم آن کوچک باشد
طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون بخیسانند آنرا نرم سوده با همه وزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند
اسهال [illegible] مقوی معده است و جهت [illegible] امراض نافع جهت [illegible] معده است [illegible] ادرار بول و تنقیه مثانه
و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برگ کابلی و نصف آن قسط [illegible] و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر با و دال مهمله
کاف نیز و سکون با در هر دو آمده بفارسی جگر و بیونانی [illegible] و سیاه [illegible] و بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مؤنث است و مذکر نیز آمده
و جمع آن اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون با مفرد است **ماهیت** آن عضویست مرکب از جمله اعضای رئیسه بدن حیوان و مبدا قوت طبیعی و محل [illegible]
و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و [illegible] فربه جوان که غذای آنها [illegible]
و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ خصوص حیوانات وحشی است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و**
خواص آن غلیظ و دیر هضم و خون متولد از آن [illegible] بطئ السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه [illegible] و دارچینی ذکر [illegible] کشنیز خشک [illegible]
نموده باشند مصلح آن [illegible] سرکه و کشنیز و [illegible] ادویه حاره مذکوره [illegible] و چون شرحه نموده بر آن نمک [illegible] پاشیده بریان
نموده باشند جهت قرحه امعاء و اسهال مؤثر بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد [illegible] باید از هضم آن و بالخاصیه جگر بز [illegible]
خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و [illegible] جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند [illegible] جگر موش [illegible] با سرکه جهت لدغ
هوام و جگر ذئب جهت درد جگر [illegible] الذئب و جگر کلب [illegible] جهت گزیده سگ دیوانه [illegible] آن از آب اکلاً و ضماداً [illegible]
جگر بریان کرده [illegible] جهت صرع [illegible] آنرا گرفتن و آب [illegible] در چشم چکانیدن [illegible] شبکوری است [illegible]
[illegible] دندان کرم خورده گذارند [illegible] خورده باشد [illegible]
باستگی [illegible] پاشیده کباب کنند [illegible]
در چشم [illegible] شبکوری [illegible] در چشم [illegible] و تفصیل خواص جگر
هر حیوانی [illegible] ذکر آن [illegible] انشاء الله تعالی **کبر** بفتح کاف و بای [illegible] عربیت و [illegible] بفارسی [illegible] و بیونانی [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] گل آن [illegible] بعد شکفتن گل آن سفید [illegible]
[illegible] و طعم آن اندک شیرین [illegible]
[illegible] زیاده گردد [illegible] بزرگ طولانی و پوست آن + +

صمغ او از چوب بسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن در حرافت و مرارت و اندک لزوجتی است و عصیر گل و ثمر کوچک
نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند و بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن اکثر مستعمل و قلمیت آن غرابها و سنگ لاخها و زمینهای گچ خیز و قریب
بآب و زمینهای نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره باشد در سیم رسد تا سوم **افعال و خواص** آن مفتح و جالی
و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه عصارة الراس اعصاب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و ارواح و جاذب مفاصل و عرق النسا و نقرس
نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن جهت تسخین عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بدستور خائیدن
پوست تازه آن و بابرگ آن و مضمضه بسرکه خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ
قطور عصاره آن در گوش شنده گرم آن و شستن سر بآب طبیخ آن رافع کچلی و عصاره بصدد رو باد و یه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل
بلغم سینه و مخرج آن و مسکن او جاع صدر و نمک پرورده آن جهت ریه و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از عضا تنفس و عصارة الغدا و لنقض مقوی حشا و محلل ریاح
و مفتح سدد کبد و طحال و مسهل اخلاط خام و مدر مره سودا و قاتل دیدان و بهاو مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن یکسو آن پیش از طعام ملین
بطن و بهترین دوا هیئت از برای سپرز خصوص مخلل و ورد که آنرا با عسل و سرکه و لیسا است که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و لعد از آن
کامل میگردد با فلفل و سداب جهت تفتیح سدد کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده
و سعاد و ضماد آن با آرد جو یا ترب محلل ورم طحال خصوصا با سرکه و مدر بول و حیض جهت لو اسیر و از دیاد باه خصوصا شیرین تا کرده تلخ آن و بخور آن جهت
نافع الاورام والبثور ضماد پوست تازه یا خشک آن و یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برگ آن
با ادویه مناسبه کاسر قوت آن و جهت خنازیر و قیه دا و اورام غلیظه آن و زیر بغل کشتن از اعضای عجره بهر القروح والجروح و ضماد تازه آن جهت قروح
و وسخه و محیقت آنها الاات لمفاصل جهت عرق النسا و او جاع ورک شرابا و احتقانا بدستور آن سموم تریاق اکثر سموم است شربا و ضمادا خصوص با شراب
کال آن قبل از شکفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیف تر و زور آن رافع نواصیر چشم و محلل آن الریه و شهی و رافع
و جالی بلغم و مفتح سدد جگر و سپرز و مصدع محرورین و مدر و تولید نماید آن و خیار آن گرم و تر و تخم آن در سوم گرم و خشک و غبار رسیده آن بدن مضر تخم آن
ناشتا ملین طبع و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از کال آن و محلل خنازیر و نواصیر چشم و ضماد برگ آن کشنده
اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح مشهدیه و قروح خبیثه بغایت محلل خنازیر و سایر اورام بلغمیه و در جمیع افعال ساق آن قوی تر از برگ آن
و غرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدر و مقدار شربت از آب آن تا شش درم که با سرکه و عسل و شکر نوشند و از بیخ آن تا سه درم
و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شاه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مقدر گرد و مصلح آن خولنجان و عسل و هر یک نیز اخر
آن بدل دیگری که مانع که بهر آن و افعال الطحال و بهتر از که در مقدار دماغ و معده مصلح آن غرغره با آب سرد و آشامیدن آن مسکن است و کاف و سکون با و سین
مهمله و سکون یا و قشاه تحتانیه و قار مثناه فوقانیه لغت عربیست و قار آخر آن الوقل الحجری الجبلی والوقل البغوی زاماکو لعنداد گفته سعد یار شیلی آن است و قیل الا
پلیت و بیونانی فارلون و لبسر کیر بیاد و برو و نادن و لغاری کو گرد و ابهر که ترکانا سنا آن جسمی است حجری یا جوهر ارضی متولد از بخار
یابس و دخانی که با بخار رطب لطیف و هنی ممزوج گشته و تکرار تا اثر طبیعی یافته و در آن دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا اکثر
آتش بران برود و مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و ابلق و سفید و کاهل یکبود و سرخ آن شفافت صافی لامع میباشد و در معدن
خود شب مانند آتش و درخشان و اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن بهر و بر افعال فارس و جزایر عمان است و از کبریت احمر الالوک سید علی شجاعی
سر فوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیره از جزایر عمان که مانند معدن گل زمین بهم رسیده کبریت سرخ صافی برمی آورند و الکبریت احمر چنانکه
اول نوشته شد گاهی سر زیادیم و بالقیو مس نوشته که کبریت را از معدن جزیره برمی آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد

میباشد و زرد آن مایل بسبزی است و این قسم مصطکاوی و صابونی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل بکبودی را کبریت اسود گرد خوانند و مطبوخ آن
آب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن بغیر اهل سیبا بعمل آرند آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جید الحمره است بهترین آن صافی سنگین غیر متحجر است
که باتش نرسیده باشد و تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بیدودی صافی است و جالینوس گفته که بهترین آن صنف صافی خالص است و قوت آن تا سی سال باقی
میماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گوید که معدن ذهب است ببغداد گفته و وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهر یست مصنوع غیر معدنی و بعضی دهن
مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی
آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت **افعال و خواص** آن محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب و با عصاره الرئی الصدر و افشاد دخان آن نافع
آن بازده تخم نیمرشت و یا زرده تخم مشوی نموده جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی در بو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن
آن تنهائی با آب و یا با ادویه مناسبه با قی یرقان و مرحیض و مقاوم سموم و در ورم آن نیز رافع ضرر لسع هوام کیمی است و طلای آن با خل جهت املاح
بارده و با بموزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب رطب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن قاطع صداع و زکام
و نزله و رافع کری و سقط جنین مخصوص نوع سرخ آن و قطور آن با دهان و با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب جهت گزیدن
هوام و با طیخ جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن عقرب تنین بحری با طلین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و بثور ذعیا آشامیدن آن
سفید بشکر و یا بیضه نیمرشت جهت اقسام جرب رطب و خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و خشکیهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه
جهت بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و باقی ناخن و سایر آثار حادث از بدن و حکه و جرب و بهق و تاخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب
و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با قند سیاه جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس و درد
آن بر بدن قاطع عرق و بر مو سفید کنند که آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده مو و غسل با آن جهت حکه و سنتور با آب کبریتی مقوی معده و عضلات
و شیر تازه دوشیده و سطر دماغ و مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از دو دانگ تا یکمثقال و بدل آن زرنیخ است و مصعد آن جهت زکام و سعال و رفع
آنها سعال و سفید کرده آن از مناسب جوهر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و سریع النفوذ و جالی
و رافع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد و جهت تحلیل ورم طحال و درد دندان و رفع گوشت فاسد بن دندان و کناهات آن و مسحق و محرق
اخلاط و سقوط جلد و چون قلیلی از آن را به پنبه آلوده بر دندان دردناک بنهند گذارند تسکین دهد و چون بر زخم کژدم گذارند سم را جذب کند و چون
بر عرق مدنی گذارند تمام آنرا بآسانی برآورد و چون قطره از آن را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و با اشتها طعام آورد و در دفع درد آن سرایت
جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات کربا سرد آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النسا و اوجاع مفاصل و غیرها نافع و قدر قلیله در قرابادین
بالنسخ آن و نسخه حب ادهان و طریق تعقیه بدین و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **کبسولت** بفتح کاف و سکون با و ضم سین مهمله و سکون واو
نوعی از کمون بیونانی است بجای با رو سوحده نیز آمده **ماهیت** آن برگ نبات و حبی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بشبنیز شامی و با تند و تیزی و تلخی و حب است
مدور **طبیعت** آن گرم و خشک در اول بگمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن اهل حبشه بسیار آنرا استعمال
جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع کنند و میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده می آشامند تنها و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه
دیگر و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه تحقیق شده ستنبات آن شبیه است و با دار آن است در جمیع اجزاء و بیخ آن است که
است و در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب یا شیر سرشته بخورند و صافی کرده می آشامند و اگر از آن قوی تر
خواهند برنگ کابلی نیز بر آن ضم نمایند و اگر از آن قوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه سازند و اگر تنها استعمال نمایند تمام آنرا سائیده تا
مغز نرسد **طبیعت** آن معتدل که در سوم گرم و خشک باشد در اول چنانچه ذکر یافت **کبابه** بفتح کاف و کسر باء و سکون باء و فتح تاء فوقانی و فتح ها

و بعربی فارسی است و اتراک کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیثن اغریون و باصفهانی موشاب و بترکی ماستو و بجلگی و بهندی جل پیپل و بسیتوپری نیز و بفرنگ
زردگل نامند ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه برگ کشنیز و از آن عریضتر و با گل سفید مایل بزردی و گل آن زرد و بنفش نیز و ساق
باریک بقدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل
آن بنفش و این را سالیثن باطراخیون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک گل آن زرد طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن
سفید برنگ شیر **طبیعت اصناف** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن جاذب و مقرح و حابس و مقشر جلد و لذاع و محلل
اعضاء الراس و طبیخ خشک آن بیعلت و تیز از گندم و طلای آن از خارج جهت خنازیر و بهق و سعفه آن جهت تفتیت آنها و نطول بطبیخ آن جهت
الاورام و البثور و طلای آن جهت قطع جرب و بثور و ثالیل مسماریه و غدد و آنچه ضماد تازه برگ و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضاء و بارد عنها
جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثالیل و داءالثعلب و حمول آن مخرج جنین و شبیه بذراریح و قتال … دو مثقال آن کشنده و چون
با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نائب مناب داغ است و از داخل استعمال آن بجا نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی آنرا بخورد دوای آن
آنچه ماننده عوارض اکیل و ذراریح خورده است و بدستور بدادوای آن

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقیه

کتان بفتح کاف و تای مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا بعربی بزرکتان بفتح با
و سکون زای معجمه و بکسر با نیز گفته اند و بهندی السی کا بیج و تیسی نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و
غلافهای آن قریب بنخودی و پیازچه و تخم آن کوچک اندکی پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند ریسمان پوست درخت قنب لباس میبافند لیکن بسیار سرد و خشک
میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل ببرودت است **افعال و خواص** آن از پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل
عرق و منشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین و در فصل گرما است و شپش در آن از پنبه کمتر بهم میرسد و کهنه میرسد
جهت آنکه بدن خوب نمی چسبد غیر منسول آن جهت حشو و ماد در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال … و دود
سوخته آن جهت قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بجز کتان … گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان
جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشود با کلیه گل آن مفرح و مقوی دل تخم آن مائل بزردی و تیرگی
و با سرخی پهن اندک طولانی و بعضی مائل بسبزی و قسمی سیاه نوعی سفید **طبیعت** بهترین آن … اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص**
آن محلل و جالی و ملین طبع اعضاء الراس … و ضماد آن با سرکه جهت صداع و رمد و قروحهای دماغی و قروح سر و با سرکه و قیروطی جهت تسکین درد
مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سده و ورم …
و تلیین و تحلیل ورم … باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم … سفید …
نیم مثقال آن جهت درد معا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون … تخم آنرا در آب جوشانیده لعاب آن …
نمایند … ریزانیدن سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه …
جهت اخراج فضول و لزج امعا و رحم و بدستور حلوای … طبیخ آن … مصلح حال رحم الاورام والقروح … و غیرها و ضماد آن جهت ورم صلب
و قروح سر و با انجیر جهت کلف یا عرق بابلی و عسل جهت شقاق ناخن با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با روغن … جهت … و رفع درد و لذع
آنها و ذرور سوخته آن جهت تخفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن بدستور … کتان … مضر … مصلح آن کشنیز
و مضعف باه … مصلح آن سکنجبین … مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه و روغن تخم آن گرم و تر …
… جهت … جراحات …

انسان و دواب بار بسیار بدین بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است **کتم** بفتح کاف و تا و سکون میم لغت عربیست بفارسی وسمه دبری آن را

در مازندران و تنکابن شاهتخمی نامند بمعنی حنای شغال **ماهیت** آن برگ نباتیست بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه

برگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد در جوف آن تخمی کوچک ریزه دبری و جبلی آن در کنار

رود خانهای ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریضتر و درازتر از برگ نیل و ساق نیل مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل آن

و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند و

روز دیگر بآفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و بکار نیاید کار زوتی در شرح موجز در سودات شرح نوشته که وسمه سبز چیده تازه در تخضیب لطوخ بهتر از

وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مایل بسیاهی است برنگ موی و طلا و سمیت بسیار ندارد

طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و قابض و محلل و خضاب الراس خضاب آن با آرد و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بقیه قروح

و بخور طلای آن جهت زکام و تقویت موی و اعضاء و اغذا و هم آشامیدن آب برگ آن و با آب طبیخ آن بغایت مقی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و

در تهیه خضاب جیر است از برای خضاب و گفته اند خضاب او بسیار بهتر از خضاب نیل است بنابر قول آنکه عیر یکدیگر اند مضار مصدع دماغ مصلح آن قرنفل و لادن

و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد با تش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و لو اسیر و امراض مقعده و اوجاع

بارده تدهینا نافع و تخم آن در رنگ و مقدار عدس شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و اکتحال آن بهتر و دوی است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل

در چشم و منع آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن

شرط است که اولاً موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و شحومیت مطلقا در آن نباشد پس اولا استر حناهای سائیده نمایند و بعد ازان

بشویند و خشک نمایند و خضاب وسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد **کنتشته** بفتح کاف و دو تا مثناة فوقانیه در میان هر دو یار بی حده ساکنه

و در آخر ها **ماهیت** آن نباتیست طول آن بقدر شبری و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان و نرم

سبز مایل بسیاهی و در تشیر بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق آن تا سرگلها ازرق سفید رنگ با زرد رنگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر ازان و تخم

مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ **طبیعت** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع

ورک و مفاصل بارده و مطبوخ آن جهت رفع قولنج نافع و قسمی دیگر ازان میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و برگ و ثمر آن

و بهیئت قسم اول و قوی تر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درهم و از دوم یک درهم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند **کلیله** بضم کاف و فتح لام

و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و ها **ماهیت** آن نباتیست طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن

برگ مورد دراز باریکتر و مایل بسفیدی و زغب دار منبت آن بلاد شام و بیت المقدس **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون بانگور

ازان در خم شراب اندازند بیشتر از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل بعضی ازین شراب اسقراب الحشیش نامند در نهایت حرارت است و جهت امراض

نافع **فصل الکاف مع الثاء المثلثه** **کثیرا** بفتح کاف و کسر ثا و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را و الف لغت عربی است و بیونانی طراغافنا

و طراقافیا نیز و بفارسی گون نامند و مشهور بهند کثیرا بثا مثناة فوقانیه بجای ثا مثلثه است **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار خاردار

خارهای آن بسیار تیز و برگشته که آنرا قتاد نامند و دو نوع میشود سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صاف صلب براق خالص مایل بحلاوت است و سیاه آن

ردی **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و در اول تر و در اول یبس بعضی و بعضی در اول سرد و خشک اند و بعضی آن را کمتر از سردی و بعضی گرم و تر و بعضی

مرکب القوی **افعال و خواص** آن مغری و با تغریه تملی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ اخلاط و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت

اخلاط و ادویه حاده و مسکن از سعال و مقوی قوتها نسبت به عروق و تا کسیر و از زلاقی که از دارد با یکی قوت مسهله اعضاء الرأس

و بجهت اکتحال آن با العیبه و ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم و در اکتحال و در ورات مسک جهت التهاب و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن
با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سایر اعضای باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حبس
با عسل سرشته حبوب یا اقراص ساخته در دهان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضای انفذار و لنقصو لسموم آشامیدن آن با ادویه مناسبه
مقوی امعا و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است و آشامیدن دو درم
آن که در سکنجبین خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و کتیرا تنگ شب بجای داخل نموده باشند جهت رجع گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن
آن با مربای زنجبیل با دام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن لعابیت سمی بخصوصاً که بعد از آن شیر بکید در آن از جمیل طبخ یافته باشند نوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند اگر نیز طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب با سرکه جهت بهق و برص و با العیبه جهت تشقق مدی و جروح و قروح
آن باگوگرد جهت جرب و اکله و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده و مضر سقل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنجدرم و بدل آن
در تغریه و غیره آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند منکا مبلکه خشک باشند و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند **فصل**
مع الجیم کنجار بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندیست **ماهیت** آن درختی است
شاخهای آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب بالا و هم از جانب پایین بالا مشق و نصف و غنچه آن سبز طولانی و گل آن
بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مایل به بنفش و صد برگهای گل آن پنجعدد و پایین برگهای باریک و بالا
آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تار حبه کمشبیه بدانه زیره و در وسط آن تارها نیز تار باریک و وسط آن ضخیم که تخم است و غنچه خام
با دو پیاز و پخته با روغن بریان کرده با گوشت و بیانی گوشت نور بند لذید و خوش بو و طعم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص**
آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعاء و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و سلعه و خرم پوست درخت آن با
السویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغره آن بخصوصاً با اقاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ
آن جهت سرفه حار رطب و جمع اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهمله کراث** بضم کاف
و فتح راء و الف و ثاء مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربیست بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و با سونها تره و به بلیمی کوار و بلبالیطی کو بکیسو و بیونانی
فراسینا و لیسرا و بیونانی قطارلو بر و بلیطا و بسباقی آنرا بیطلی و جبلی و فراسیون نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد میشود و بری و بستانی
و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه برگ پیاز و در تمام سال بماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن شبیه
شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه تخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه باشد بقول دیگر خام و پخته آنرا خورند
میاید و خوان حاضری و طعام باشد بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه به بصل ماکول و فیه آن باشد
آن کراث شامی و بیونانی فراسین بابالوطن و فراسین فافالوطن نیز و بیشتر از کثیر پیاز تام و خام این غیر ماکول بلکه پخته آن با گوشت میخورند
و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق العنق و صنفی کبیر الراس غیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول
و بری آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون آن است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که خام
و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و ملطف و منضج فضول الراس و الصدر و الغذا و لنقص طلا آن
با سرکه بر بثور حار بسیار نافع و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی باصره و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام
رافع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال با شیر قاطع خون بواسیر و کتیرا با ماء العسل جهت امراض
رطبه سینه و ادرار ربو و التهابها و با مارکشیر و با مربای زنجبیل آب آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه سرد روده آن مفتح سده کاهگر و سپرز و درد اقی

۵۲۴

و رافع قولنج و عصاره برگ خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و دافع بواسیر و رافع و حمول برگ کوبیده آن تنها یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابات آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و ددی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون گندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت طعم و رفع تفح و ملطفت آنها میگردد و السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الادرام و البثور و القروح آن لسباق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه و مضار قسام آن از سیاره دیر هضم تر و نفاخ و مسدد و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد دانش و حار المزاج و دیدن خوابهای بد و مصلح آن گشنیز و کاسنی تازه است و چون تخم شیر و کارد و غیره را با آب سرکه آن اگیر می کنند آب تندی آن زایل نگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و جالی و عصاره اغذا و منقص آشامیدن دو مثقال آن با سموره تا آن تخم سورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سده طحال و جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب مهی و بغایت محرک باه و اداره آن تنهائی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح و معاد با حب الآس جهت زحیر و حلبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر المقعد بخور آن با سموره جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الزینه ضماد عصاره آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و درد گلو بارد و چون آن در سرکه بپزند رفع ترشی آن نماید و مضر ریه و گرده و مثانه و مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی تر از آنست و آشامیدن طبیخ آن با طریق با بهار و روغن قرطم و روغن بادام و یا کلید جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و لیباریند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و جالی اعضاء اغذا و منقص و نفاخ و مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آن چون چند روز به پرورند مجفف و با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سایر انسام و از جمله اجزای تریاق فاروق است آن ضماد آن با نمک جهت ثالیل و سقوط عضو است و نافع از بیش که در جبال هم میرسد برگ آن بسیار باریک باخاصیت **افعال و خواص** آن جهت خوشبوی و تسکین ... دهن و امثال ... ا لاثر است کرات ... **ماهیت** آن ... **افعال و خواص** آن ... **افعال و خواص** آن ... لزج و غلیظ است و لیکن محمود و قلیل الفضول ... و مرقه ... آن نافع ... و قلیل الغذا ... آن نافع و دیر هضم ... و مسکن ... **باج** ... کرده ... **ماهیت** آن ... سر را کرده ... آن سنگ حیوان فربه است که ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تقویت بدن و ... بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور ... که ... سنگ کافی ... و ... **ماهیت** آن ... ... کاو ... که آن ...

ودودیم را تبلا بفتح بای موحده وسکون تای مثناه فوقانیه هندیه وسوم را کهه بفتح میم دالت وفتح کاف ورای هندی واین گیاهی چون گاوزبان خورد وسیاه وفربه گردد

طبیعت آن در اول تا دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن بفتح سدد و مقطع وجالی اعضای الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الفم سنون آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بر دندان اعضاء الغذا والنفض آشامیدن آب دستشبو شیانیده که آن مسهل و محرک باه میرود و بار و غن کنجد مسکن بعض زحیر و با سرکه رافع عسر البول و محرب گرده و تنقیه گرده و طبیخ آن با سرکه جهت سیلان مسیر نافع اورام و الثبور و القروح و الجروح و ضماد آن با عسل و یا ادویه مناسبه تنهائی تیز جاذب خون لطابر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضاء ساهه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الزینه ضماد آن با آرد فلی و تخم خربزه جهت برص و بازغت جهت بزرگ نمودن عضو و طلاء غسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قویتر از سایر ادویه و خوردن سحیق آن با عسل رقیع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و تشهدیه السموم ضماد آن با سرکه و فنشیتین جهت لسع عقرب یا شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و دهان سگ دیوانه گزیده و نهان مایسیم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد و مدخون مورث اسهال مصلح آن گلاب و گل ارمنی و مصلح آن با ستد مصلح تر سرخ آن و سفید آن را غالبا کمتر از سرخ آن و طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت جالیه است و باقی ماند قابضیت آن و فوائدی اندک از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم **کرنش** بفتح کاف و کسر را و شین معجمه دیگر کاف و سکون یای تحتانیه آمده لغت عربیت و بیونانی سمنلوس و بسریانی اسلرکا و بربری کلیا و لفارسی شکنیه و بهندی او جهری نامند **ماهیت** آن عضوی است مرکبه مرکبه بدن حیوان و بمنزله معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده هاست و از حیوانات تا کوچک نرسد باشد و علف و حبوب و غیره نخورده اند که بر آورند انفحه نامند و بعد از آن سکنبه و بهترین آن از بری انتخاذ ادویه خصوصا سفید یا جات نکنیه گوسفند و شیر حیوان فربه است **طبیعت** آن جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن کثیر الغذا دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرانخنج یا ادویه حاره خوشبو و سرکه نعود است **کرفس** بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفس فارسی است و گفته اند معرب از کرس فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفتا و بربری اطراسیم و بهندی اجمود و بانگریزی سلری و بلاطینی سلری نامند **ماهیت** آن نباتیست و آن را اقسام بسیار است و بحسب یا آن سخن است هر یک را بنامی اوّل بستانی و جبلی و نهری و بحری و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است دیگر آن باقی ستوده یشان که آن بار یک و بلند تر نبات آن تا یک ذرع و تخم آن ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند طعم با عطریت و مقدار قریب به انیسون و مدور و طعم تخم آن بزرگ و سیاه رنگ با ریشهای باریک قویتر از سایر اجزاء آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه سال **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل جمیع اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفض و غیرها ضماد آن با زرد و محلل اورام چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و بیرون آمدن قرحه و فنج و مقعد و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و دافع و حسن سر جمال ادویه مسهله و تنقیه معده و مگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و کذا شفق و سنگ شاند و در قم حصبه و لرزه حمی بلغمی و درد رحم و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده العصبیه مفید السموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده باشد جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویه قتاله از کشتن سوام و مردارسنگ و طبیخ آن قبل از مورث قی نمودن بعد از شرب آن **المضار** خوردن آن قبل از گزیدن عقرب و سوام و تخم آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیری ندارد و الاورام و الثبور و الجرب و الحکه و غیرها ضماد آن تنهائی و یا عسل محلل اورام و طلاء آن تا یکهفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و بدستور یا کبریت و بوره سرخ و نوشادر جهت ثالیل و رفع آثار **المضار** آن مهیج و محرک صرع و مضر و مرض و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تا آن نفاخ مصلح آن انیسون و مقدار شربت آن عصاره آن تا پانزده درهم و از جرم آن تا سه درهم و از تخم آن در مطبوخات تا پنج درهم و بیشتر **کرفس بستانی** **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن در تفتیح قویتر از سایر اجزاء آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سایر منافع مانند بیخ آن

مضر به مصلح آن حماما گویند تخم کاسنی و صورت سنج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نانخواه و زیره الخواص جمع آن در هر رطلی از آب انگور

یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از آن مخلوط کنند بهتر است که گوفته در صراحی به در آن اندازند

و سر آن را بسته نگاه دارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و شادل نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال

نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن

با سرکه یعنی مخلل آن منفتح سدد و مقوی معده و مشتهی اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مقوی معده است لهذا در ادویه معجون

داخل بباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فربیون و از آن کوچکتر و بار کوچکتر

و تخم آن باریک طولانی شبیه به زیره و حریف و خوشبو و منبت سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم

افعال و خواص آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده شود و کرفس صخری را بیونانی بطرا ساليون

نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه می روید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در ولایت ماقدونیه بهم می رسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه نانخواه

و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیف تر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن تخم است **طبیعت** آن گرم در دوم

و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و مشتهی الغذا و در نفخ آشامیدن تخم و سایر اجزای آن محلل نفخ معده و امعای قولون و رافع درد پهلو و نفخ

و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدره بول و مرکبه کرده می شود و کرفس بطی یا کرفس مشرقی و کرفس فرسطوی و بیونانی ایوساليون یعنی کرفس الماء

نامند و بهندی جنسن گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مایل به سفیدی و برگ آن سبز مایل به سرخی طولانی نازک با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و ساق

شبیه به شبت و در اول آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک مثل پاسخار و نزد آب جام و

امثال آن کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه ملح نموده **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیف تر از کرفس بستانی و آشامیدن

تخم آن و بیخ آن با شراب سیهی بالتمام جهت ادرار حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و لعوق آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز فرنفلی از کرفس

نباتی که کرفس طیری و بیونانی سمرنیون نامند که در کوهی مسمی باماتوس بهم می رسد ساق آن شبیه به ساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن

از آن مایل به زردی و برگهای قریب به زمین آن منحنی به سوی بیرون و در برگ آن اندکی رطوبتی چسبنده پیوسته و با اندک تندی طعم و خوشبو و حریف

مانند چرفطی و ششت و تخم آن شبیه به تخم کلم و سیاه تر و مستدیر و تند طعم و در اتخم آن شبیه به انجمره و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لکلوت حریف فیان آن

با تخمه بیت که خناک را انگیزد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مایل به سفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها **طبیعت و افعال و خواص** آن نزدیک به کرفس

بستانی و قوی تر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق و نزول آن نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پرورده آن جهت آبله و آشامیدن بیخ آن جهت

سرفه و عسر النفس و انتصاب النفس و عسر البول مقطر و ضماد آن مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام و الجروح و ضماد آن محلل اورام بلغمیه جدیده و اورام حاره

و صلبه و جبر احات و جاق کننده آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک باه و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج

مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت استسقا نیز و کرفس الاکبر کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن می روید و بزرگتر از بستانی و ساق

آن مجوف و سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیف تر از همه اقسام است **کرکدان** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف دوم و دال مهمله و الف

و نون و دال معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی است و بعربی حریش و بهندی کنیدا نامند ماهیت آن حیوانی است

الجثه از گاو میش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چینی دار و صحیح و صلب و صورت آن در الجمله شبیه به صورت خوک و بر پیشانی آن شاخی

است پایین آن عریض و سر آن باریک شبیه به تکه قند و تیز و منحنی به سوی بالا و گاه بار زور آور شده بگیرد فیل غالب می آید و آن را نیز می کشد و اکثر در بلاد حبش

و نوبه و کوهستان جنگل هندوستان و بنگاله می رسد و شاخها آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم می رسد بلند تر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه

۵۲۷

دکم جوہر چوں از عرض آنرا ببرند آنچه در بلاد سند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خانهای سفید با نخهای اشکال بهم میرسد

و اہل ہند آنرا بامیت و خواص بسیار میدانند و ظاہر اگوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار کند بعربی جره یکسبر جیم نامند و بهندی جگالی

گویند یعنی حلقی و غذائی که خورده باشد آنرا باز گردانیده در دهان بخاید و فرو می برد و این از علامات حلیت گوشت حیوان چهارپا است و از پوست

آن بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب و جوہر دار میشود و بقیه اجزای بسیار سخت طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بتجربه

شاخ آن بجهت بواسیر و عسر ولادت و گریز انیدن ہوام و بدستور بخور جا و آن شامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انگشتری

دیگر از شاخ آن بجهت بواسیر و طلا بیرآن بورث ہایت در ظفر و روغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن اوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد اندازند

و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز تقویت

می بخشد و اثر آن ضعیف نمیگردد کرکند بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال ماهیت آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت

و بعضی گفته اند اسم لعل است و بعضی سنگی را که بهندی سکو نامند و بعضی سنگی منقش رنگ که بعربی حمنیه نامند دانسته اند افعال و خواص آن شامیدن

آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان است و توحش کرکرہن بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون اسم بربری است ماهیت آن نجی

باریک شبیه بسنبل رومی بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقر قرحا و لهذا بعضی آنرا عاقر قرحا دانسته اند و غیر آن است و بعضی گفته نجی است باریک بلطافت شاخ

ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی ابن ازان کمتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت فالج و امراض عصب نافع و بعضی فادزہر

دانسته اند کرکی بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا بلغت عربیة بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و جیم فارسی و بخرسانی کرن

و جیم نامند ماهیت آن از جمله طیور ہر بیست بلند پرواز و کنار آبها بیشتر میباشد بهترین آن است که بانان آنرا صید کرده باشند طبیعت گوشت

آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملین سده و مقوی بدن و محلل قولنج و امشار و مسمن و مولد خلط غلیظ مصلح آن آن است که یکروز

بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب نمک طبخ نمایند و با زیره و دارچینی لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوا و قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حالق اسهال

و آشامیدن خشک کرده آن با آب جهت بلوغ بهیت در زنگی و آشامیدن پیه و مغز سر آن رافع شکوری و الکوالا و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضماد کرده و زیره

انکو طلا بر ورنا آب چغندر و بدستور سه روز با آنکه هفته با آب گرم جوش جهت تقوه مجرب بشرط آنکه در جانب مخالف در سیخ کشیده و در آن ایام روغن کرکدگان

بیاشامند و بمالند و در چاه تاریک نشیند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن بجهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلاء آن بجهت رفع بهق

جرب و قروح و فی الاثر و سعوط مغز سر آن و زبره آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفید موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه

و پیه آن را چون بگذارند با سرکه و عسل بیاشامند چند روز سلامت طحال را زائل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده سوده در چشم کشند بجوال اذرب

و خشکیده اعور را نیکو نماید و خشک کرده سوده با پیه آن سرگین سوسمار و کف دریا و نشکر درهم نموده در چشم کشند بجهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند

کرم بفتح کاف و سکون را و میم بلغت عربیة واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی ادلیا طیوم و بسریانی کپتا و بترکی دیدار و بلسان اسپانیا و بفارسی

تاک و رز و بهندی داکه کاجهار نامند ماهیت آن نباتی است اکثر از قبیل نجم و بسیاره و بر مجاور خود پیچیده و ساق آن قوی و شاخهای آن باریک بلند

و نو رسته آن باخطوط و برگ آن پهن و فی الجمله شبیه ببرگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بنات و مزه عنب و الهی و خوش طعم خصوص برگ تازک نورسته

و خوشه انگور و گل آن ایر بار یک تخم شود و در زرد مایل بسفید و ثمر آن که بعربی عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دارد و در خامی سبز و حامض و بعد از آن

مزه و بعد عفوصت و در رسیده آن شیرین و طولانی و بالوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و واحد رسیده و خشک شده آن زبیب و بفارسی مویز و نوعی که خام آنرا

کشمش نام است و خورده مویز نامند و تخم آن را حب الکل سبز رنگ شبیه بتخم حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنبا نامند و شاخهای نازک در بستان آنرا

در عالم الکرم و سالیح الکرم نیز نامند و بیکوی و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و بر درختان و اشجار و غیره بپیچد و دو قسم است

۵۳۸

۵۲۹

دیگر آن کو حکیم ... پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد درخت بری ان بزرگ تر از درخت بستانی باشد ... و شاخهای درخت آنرا مطلقا ... بسال بزرگ تر

... زیاده و بهتر ... بیان ... در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزاء درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصاره آن

طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض ... الصدر و الغذاء و ... عسالیج آن با ... صعود

ابخره بدماغ و ضماد برگ و عسالیج ... آن خصوصا با ارد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب چشم و اورام حاره آن و با ارد جو ... جهت تسکین التهاب

... اورام حار آن و سایر اعضاء و عصاره برگ آن مقوی معده حاره ... قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس جهت قرحه ... و اسهال صفراوی

که ... خواه بنوشند و خواه ... نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که ... عسالیج آنرا ... جهت

صفراوی و تحریک ... و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و عطش ... و اسهال مواد رقیقه صفراوی نافع ... طلبیعت

... آن عسل و صمغ و آب ... آن ... با شراب ... سرد و ... و ضماد آن رافع ... و طلا آن با

زیتون ... با ... و آب ... آن ... رافع ثالیل ... و کلف ... جهت ... خصوصا ... سرکه ...

و ... شاخهای آن ... و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن ... رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم ... شاخهای آن

در روغن زیتون و عسل جهت ... عضل و سستی مفاصل و ... عصب ... جهت ... جهت التواء عصب و ...

داء الفیل ... ورم ... گرم کرده جهت ... اعضاء ... جهت سقطه ... گرم قوی

قابض ... آن ... قاطع نفث الدم مقوی معده و مانع ... طعام در آن ... اسهال ... بول ...

آن ... اورام حاره ... دهان و ... معده و ...

... آن قاطع ... آن جهت ... و گوشت آن با عسل قاطع ...

... آن با عسل جهت ... آن ... قاطع ... سیاه ... سیاه ... آن ... جهت ...

... آن ... با شراب جهت استسقاء و اسهال ... مقوی معده و رافع ... اسهال و ادرار بول و ...

... ورم ... آن ... از آن ... جهت ... عرق ...

... آن ... بار ... آن ... بر ... آن ...

... **کمر مازک** ... بکسر کاف و سکون ... دال ... الف ... بعربی ...

آن ... سیاه ... آن ... سفید رنگ **طبیعت** آن گرم ... **افعال و خواص**

آن ... از ... دوم ...

... آن ... است **کرمب** بضم کاف و را و ضم نون ... اول ... و دوم و سکون ... معرب ... فارسی ... و بلغت ...

... و ... و ... و ... انواع ... آن ... بستانی ... بستانی آنرا ...

قسمی از بستانی ... در حرف القاف مع الفاء ... ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی ... آن ... سبز رنگ برگ آن ...

و رنگ آن سبز ... آن ... و ... و آن ... قسمی دیگر ... و ... در طول ...

... آن ... برگ آن ... برگ ... قسم اول و ... قسمی دیگر ... آن ...

... آن ... ساق ... بالای ان ... ساق تا ... ساق آن برگهای ...

... آن ... قسمی دیگر ... آن برگها ... برگ ... آن ... آن ...

و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبهها سفید و همه بهم پیوسته و در بعض هر یک قبه بزرگی یا یک کوچک و عدد

قبهها ده تا پانزده و این بیخ گل کلم نامند و مستعمل و ماکول شاخها و قبه نازک آنست بیخ آن و ایراق همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و بالجمله اصناف آن از شامی و سمرقندی

و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف میباشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک برگ تازه آنست **طبیعت اقسام بستانی** آن

و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرمتر و خشکتر از بستانی **افعال و خواص** آن منضج و ملین و مجفف خصوصاً چون طبخ دهند و آب

اول آنرا دور بریزند و غذائیت آن اندکست و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد و مضار الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره

بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهر الخیتن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و سموم و مقوی ضعف بصر و سقوط عصاره آن منقی دماغ و منوم

و مجفف لسان و عضلهای لصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهر الخیتن آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب احشا و آشامیدن هر روز یک اوقیه آب آن

صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و بدستور چون مضغ نمایند و آب آنرا ابکنند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و با طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق

اعضاء الغذاء و نفص بطی الهضم نفاخ خصوصاً آنچه در تابستان روئیده باشد و مملح آن با آب و نمک زردکتر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال

آب طبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه و با ترب قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن

عصاره آن با ابرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض و قاتل جنین و ضماد آن با آرد شیلم سموم آشامیدن عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و سگ

دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار

نرم کوفته تنها یا با آرد جو محلل اورام حاره بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت سرطان و جرب

و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت مجفف و رافع سعفه و مانع

روئیدن موی و با پیه خوک انثال آنجهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش آلات لمفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه و با آرد

حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و نطول طبیخ آنجهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع

کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار مبخر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه بستانی و سفید

تر از اول برگ آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و دوائیست بر آن غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب نار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید

طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصاً که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون

دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن

مدور و بیخ آن سرخ شبیه به برگ زراوند و با اندک عفونت و لیت مانند برگ گلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این جایز نیست و در ضمادات محلله

مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار موثر است **کرونده** بفتح کاف و راء و خفای واو و نون و فتح نون و دال و ها لغت هندیست

و بجای ها الف نیز مینویسند **ماهیت** آن ثمر هندیست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برگ آن بعینه بزرگ اندک بهن طولانی و بعضی

کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بیخ خیف خارهای آن بزرگ بر شاخها و سر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مایل بسفیدی و ریزه و با عفونت

و ثمر آن شبیه بسنبوق و کوچک بقدر عناب کوچکی و اندک طولانی و با ترشی و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی کوچکی سبز و ترش

با عفوصت بسیار و هر چند بزرگی می آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بلیت آن سرخ میگردد و رسیده آن سیاه و با جاشنی دار و تخم آن

دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خاییده میگردد و خام آنرا اقتشر نموده و تخم آن برآورده در قلیا یا غیره داخل مینمایند و اگر جاشنی دار

خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و محلل و مربا و شربت از آن میسازند و تخم آنرا منقسم بدو نوع سازند و یا شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی سبز

و ثمر سبز آن سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و اینها اسرا لو نوعی از زغال باشد که نیا تا متردد در بلاد هند و بنگاله

۵۳۰

نمنده باشد **طبیعت** آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن ضماد آن مولد بلغم و تقلیل النفاخ و ... و تخمیر آن مسکن
صفرا و تشنگی و مشهی طعام و مطالب اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **کردیا** بضم کاف و راء و سکون دال و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره
و بفتح کاف و راء و سکون واو نیز آمده معرب کراویای لطینی و یا کراوی سریانی است و یونانی از حیون و سریانی کراوی و بروحی قاذر و بعربی نقده و نفره و کمون رومی و بعضی
کرنیا و کرنفا و بفارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدس فاسروانامیده **ماهیت** آن تخم نباتیست بستانی و دیگر بیابانی
نبات بستانی آن بقدر یک ذرع و برگ آن شبیه برگ شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن
تر و مایل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه بیخ زردک و اکول و آنرا پخته میخورند و دیگر آن قردمانا است و گل آن سفید مایل بکبودی و در سایر صفات مانند بستانی و شیخ علی
گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه برگ شبت و مایل بسیاهی و تخم آن باریک و دیگر آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک مایل بسرخی و نیلی و گل
آن سرخ شبیه بگل کتیرا و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن گرم و خشک
در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن ضعیف تر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه لقاحه و ...
مانع صعود بخار بدماغ و معین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جمله اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر و اعضای صدر جهت ضیق النفس و خفقان
بارد و فواق ریحی و ضماد ... معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و ... و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص
و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیه روغن زیتون تا یک هفته جهت
استسقا و در سرکه پرورده آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت
اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر آویخته مقدار شربت آن تا یکدرم و مضر ریه مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا بدل
آن قردمانا و انیسون و زیره **کریلا** بفتح کاف و کسر راء و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها نیز نویسند **ماهیت** آن ثمر نباتیست هندی شبیه
بقثاء دیر مجاور خود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برگ قثاء و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار با
خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا
قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قویست مانند تخم حنظل بلکه
اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوست آنرا کنده دو ورق نازک بریده و تخم دور کرده
نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند که تلخی آن زایل گردد و با هموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و با گوشت و یا بی گوشت پخته میخورند و
با حلاوه بسیار لذیذ میشود و بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بران پاشیده بعد از ورق نمودن یک ساعتی میگذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان نموده پخته مینمایند لذیذ میگردد
و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را بر آورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و
یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زایل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات است

فصل الکاف مع الزای المعجمة

کزبره بضم کاف و سکون زا و ضم با موحده و فتح را مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربیست و یا معرب از کزبرا و سریانی و ...
یونانی سیرو خاموش و بنبطی قاتره و بسریانی کزبرا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدس فوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره
نبات جلجلان است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند **ماهیت** آن بستانی و بری میباشد نبات بری آن برگ ریزه تر مایل بسیاهی و تخم
کوچکتر و هر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی ... نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی
و زیاده بران با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه برگ تره تیزک و در کوچکی بزرگتر و تیزتر میباشد و بعد چندی بزرگتر میگردد و باریکتر و ریشه ...

۵۳۱

چیسود و گل آن چتر دار از چتر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دارد و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت دارد و رایحه پوست آن
زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده سبز رنگ آنست تند طعم قوی الرائحه است طبیعت آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول
تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریج در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با وجود حار لطیف که زود
تحلیل میرود و در معده نمی رسد که گرمی آن ظاهر گردد الا اکثار نوشیدن عصاره آن قاتل بحی بود بسبب تبرید و با وجود کثیف ارضی بارد بسیار افعال و خواص آن
تازه آن با حدت کمی صداع الراس و بعد در معده آشامیدن هفت مثقال آن مغوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز
آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت جریان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش
آن و تسکین درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابی که از آن ترتیب دهند
[illegible] و جهت صدر و دوار و دفع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر [illegible]
و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حالت [illegible] و رافع باه و لخلوط الاورام و الثبور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و
محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون
سر بیمار را با آب آن [illegible] بشویند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن [illegible]
آن برگ خشخاش و کاسنی و تخم آن [illegible] و کشنیز عبارت از [illegible] طبیعت آن تا دو درم سرد و خشک افعال و خواص آن اعضای
الراس [illegible] مفرح و مقوی دماغ و قلب [illegible] و صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان و وسواس [illegible] اسهال و جریان منی و
قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن [illegible] اسهال [illegible] و رافع خفقان و [illegible] مولد منی و مسقط کرم معده
و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت صداع و دوار و دفع مستی شراب [illegible] در سرکه خیسانیده آن نیز
همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و افیون جهت تقویت معده و رفع اورام و [illegible] مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون
آن با عسل [illegible] جهت [illegible] و نار فارسی و امثال آن و [illegible] قطع خون جراحات مقدار شربت آن از [illegible] تا یک [illegible] آن تخم کاهو
[illegible] مضار زیاده آن [illegible] ذهن و [illegible] و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن [illegible]
و تحلیل [illegible] علاج آن [illegible] اسهال [illegible] مرغ [illegible] آب گوشت مرغ فربه [illegible]
[illegible] آن تخم مرغ نیم برشت و شراب [illegible] سکنجبین [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن مائل بسرخی [illegible] و مائل بسبزی و ساق آن
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک
[illegible] گفته اند افعال و خواص آن [illegible] جهت حدت قوت باصره و [illegible] و خوردن [illegible] برگ آن برگ خشک [illegible]
[illegible] جهت [illegible] گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است [illegible] آشامیدن [illegible] عارض میگردد [illegible]
[illegible] آن بوی کریه است [illegible] علاج آن [illegible] است [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است [illegible] **کردان** بفتح کاف و سکون [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] مشابهت [illegible] برگ آن [illegible] مشابهت [illegible]
[illegible] برگ آن [illegible] مایل بسبزی و
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible]

و مقوی قلب و فواد و نفع در معده و رافع سموم و خفقان بارد و دافع سموم بارده و خصوص عقرب و مسحق آن با دهن بلسان و مقوی ... و محلل آن معده و

حرقة البول و مصلح آن کشامیدن سکنجبین و مسلوب بارده و امثال اینها است **کزبیبین** بفتح کاف و زا و سکون یا و فتح باء و کسر بای موحده و یای مثناه

تحتانیه و نون **ماهیت** آن شبیهی است که بر درخت گز و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد بهتر است و آنچه بر درخت

گز و بلوط منعقد گردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه است که مخلوط برگ و خاشاک نباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل **افعال و خواص**

آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و مسهل صدر و منقی دماغ و ریه و طلیطه و جهت نزلات و تقویت اعضاء متنفسه و آلات غذا و ملین سینه و حلق و رافع خشونت

آن و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب و مرطوب و حراره را نافع و مقدار شربت آن از سه مثقال تا بیست درم است **فصل الکاف مع السین المهمله** **کسب**

بضم کاف و سکون سین و بای موحده لغت عربیست و نیز بعربی ثفل و بفارسی کنجاره و کشت و بشیرازی خره و بهندی کهلی نامند **ماهیت** آن ثفل چیزها است

که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزر و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جوز است در آن مطلق منتیست تمام

باشد **طبیعت** **افعال و خواص** آن ثفل هر چیز در طبع چون آن خواهد بود ... ان شاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذا و مولد نفخ و ریاح و سده است

و از خوردن کسب خره و هیضه عارض میگردد و علاج آن علاج ... خورده است **کسمی** بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است **کسموفا** بفتح کاف و سکون

سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسموقا بکسر میم و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم قبطی است **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی

مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین و در قطر آن بقدر یک قبضه که طول یک بند انگشت سبابه و ابهام است برگ آن شبیه برگ ... و

طعم آن تلخ شبیه بطعم ... که چون ... خشک کرده نگاه میدارند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن عند الحاجت در آب بالیده ...

مینوشانند در حال تسکین مینماید **کسول** بضم کاف و سکون سین و سکون واو و لام **ماهیت** آن ... تصحیح نموده ... است بقدر انگشتی و در رنگ ...

شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر ... آن ... **طبیعت** آن سرد و خشک بسیار قابض **افعال و خواص** آن آشامیدن ...

خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بی بدیل است **کسلوندی** بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و فتح دال و یای ... بجیم ... آمده لغت سندیست **ماهیت** آن نباتی است ... تا بیک قامت انسان ... زیاده ... و شاخها آن ... و مایل به بنفشی و برگ آن شبیه ... و ...

زرد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و ... آن ... جهت ...

... سفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی ... بجای گزیده بخورانند شفا یابد

ضماد آب بیخ تازه آن با صندل جهت ... نافع است **کسیر** بفتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم را و واو لغت هندی است **ماهیت** آن

بیخ نباتیست ... که در غدیرها که بهندی تالاب نامند ... ایستاده میروید و از نبات آن ... بیخ آن ... بقدر جوز ... و پوست آن

سیاه ... اندک مایل بسرخی ... سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رایحه و گفته اند بیخ نوعی از ... است **طبیعت** آن مرکب القوی

و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی **افعال و خواص** آن باتریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع ... شدید ... و اسهال ...

شده باشد در اول حال ... و اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش ... و سموم مشروبه و ... و طاعون ... سفید ... گفته اند حمیات صفراوی

و ... را نافع است **کسیلی و کسیله** بفتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ... آن در لغت ... است

ماهیت آن چوب نباتی است شبیه ... و با چسپندگی و سیاهی و سرخی ... آن شبیه ... که گویند پوست درختی ... و ...

... سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ... آن مسکن درد دندان

و رافع ... آن ... آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده ... و ... گرده و ... و حیض و ... گرده و مثانه و کشنده کرم معده و ... کننده ...

و ... بدن بهتر از ... و جهت ... بلغم ... نافع مقدار شربت آن از سه درم تا ... مصلح آن ... است **فصل الکاف مع الشین المعجمه** ...

کشت برکشت بفتح کاف وسکون شین و تاء مثناه فوقانیه و فتح بار موحده و سکون را مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناه فوقانیه لغت فارسی است بعربی بمعنی التوار بر التوار یکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی نزع بر زرع و بعضی آنرا سواد الکسند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بلغات بنگاله و اهل شبابان کاره فارسی بچه و بیونانی فناغیرس و برومی بروطوس و بهندی بهلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند بحمل کرده دالی باشد که بهندی مرو سیک نامند ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج میباشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مایل بسیاهی و زردی و طعم تلخ ندارد و گل آن یکجا دسته بهیکل حب الیتیل سفید رنگ بعضی مایل بسبزی و برگ آن شبیه بدنباله عقرب و بهترین آن تیغ تازه مایل بسیاهی و زرد است و بعضی آنرا بدیشکان دانسته اند و اصح آنست که غیر است و در قوت مانند آن طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند

افعال و خواص آن محلل و ملطف مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قویا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یکدرم بدل آن چیری است

کشمش بکسر کاف و سکون و شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره هم فارسی زبیب بهندی است معرب آن قشمش بقاف است بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگ آن تازه است طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن با قوت مسهل و منبهی است و باقی خواص آن در زبیب گذشت

کشوث بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و اکشوث نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی اثیر و طوس و بسریانی زناد زعبا نیز و برومی کشوثین و بفارسی سرشو و بهندی امر بیل و امر لته نیز نامند و گفته اند که زجول نامند و گفته اند که زجول نام تخم کشوث است

ماهیت آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مایل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها می تند و گل آن ریزه ریزه مایل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مایل بتیرگی و رنگ آن تیره مایل بزردی و بعضی زرد مایل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد و تلخ طعم است و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و با قوای متضاده افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده و محلل اخلاط غلیظه و مفتح سده معده و کبد و احشا و منقی او ساخ از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت یرقان و خفقان و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و تسخیر دعرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و جالس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از برای یرقان و هرگاه بری آنرا چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین جهت صفرا و مطبوخ آن در تنقیه و صبا نیز و آن جهت امراض تو تیر مقدار شربت از آب آن ده اوقیه و از جرم آن در مطبوخ تا پانزده درم و مضر سپرز مصلح آن کتیرا و تخم آن در افعال مذکوره قوی تر از ساقهای آنست و آن بود داده در تقویت معده و قبض و حبس نزف الدم عضائی باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بود و ضماد آن جهت جرب و قوبا نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر ریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین و بدل آن بادرنجبویه و دو ثلث آن افتیمون

فصل الکاف مع العین المهمله

کعب بفتح کاف و سکون عین و بار موحده لغت عربیست بفارسی بجای باشد آن گیاهی مانند جو آن گیاهی که در آمد ماهیت آن استخوان ساق با بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک تیر و شد و کعب گاو جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر مقدار شربت آن تا یک مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع سرخی است

کعکک بفتح کاف و سکون عین و فتح کاف معرب کاک فارسی است ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کاک نامند و بعضی گویند نانی است و بعضی گویند نان روغنی نان طالون که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک را گویند و آرد آن طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالب رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و دافع بعضی امراض نموده

فصل الکاف مع الفا

کف آدم لغت عربیست ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی و برگ آن سبز و بقدر برگ مورد و تخم آن خشخاشی و ظاهر آن مایل بسیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کاف باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی دل و جهت فالج

بهمن سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید فاء و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم بای موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده
لغت عربیت **ماهیت** آن بنافع گفته نباتی است بیخی از چند روز پیش بنماید و کم برگ و سرگهائی آن مع و رتشق و لقدر سر برگ کرفس و بر روی زمین پهن و شاخهای
و شاخهای آن باریک مرغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و گل آن زرد طلائی و سفید سبز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خرنق
و با حدت بسیار نبت آن قریب انهار و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کلکلج است و بعضی خود آن دانسته اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن ملطف و مقطع و جلا و محلل اکتحال آن رافع بیاض و نزول در آن رافع ثالیل و خورنده گوشت زاید و رویاننده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح و رافع
کف الهر بکسر ها و رای مهمله مشدده لغت عربیت **ماهیت** آن نباتی است بقدر شبری شاخها ریزه و بر سر شاخی سه چهار برگ مستدیر و منتشق
و ملصق بر زمین و گل آن زرد و براق و خوشبو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اول بهار میروید و گفته اند ملحق بکف الضبع است
طبیعت و افعال و خواص آن مانند آن و قریب آن بعین برجل و در ورم آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع ثالیل است **کف مریم** لغت عربیت و آنرا کف عائشه
نیز گویند و در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند صابع الصفر و در عراق شجره را بدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون و ابو العباس حافظ در کتاب حالیه
گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند **ماهیت** آن نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب بقدر شبری و برگ آن مایل با ستداره و مجعد و با
اندک زغب و اندک قبضی و بسیار سبز و گل آن باریک مایل بزردی و بقدر گل حلبه و چون آن ریخته شود گل زرد صلبی بهم رسد و برگهای آن ریخته و شاخها
آن پیچیده گردد شبیه بانگشتان پیچیده و بر گرد و بسوی شکلی که متعارف است نزد مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بنطافلن است در حرف النون
سم النون ذکر یافت **کف** [illegible] بفتح کاف و فتح قاف و رای مشدده و الف مقصوره و بلفظ دیگر بکاف و فتح قاف و کسر آن نیز آمده لغت عربی است و بیونانی [illegible]
خرما و کبار و او لیشیراز [illegible] مانند **ماهیت** آن غلاف شکوفه نخل است که بهم پیوسته و از آن خوشه برمیآمده باشد و بعضی پوست
غلاف شکوفه دیگر نیز آنرا گفته اند کافور النخل و رقیق النخل و کش نامند بسبب رو بسته از وجهی پوست او و بعضی خوشه شکوفه آن که طلع نامند و بعضی فقاح آن
گرد آنرا گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبو ماخوذ از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بوی قوت ازالت زایل شود **طبیعت** آن در آخر دوم گرم
و خشک با حرارت کمی و برودت بسیار نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی ارواح قلبی و دماغی و کبدی الفم و سفوف آن مقوی لثه
و رافع اکله و قروح خبیثه و بر سفور و زرد و از آن جهت اکله و قروح ساعیه و سایر دردهای [illegible] العذار و [illegible] و مثقال با زعفران قاطع اسهال
و طبیخ آن قاطع [illegible] [illegible] آن کرباسگرکیل آب بجوشانند با سفیدی [illegible] کرده با موزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و سینه و
[illegible] و قطع اسهال و [illegible] معده و [illegible] و [illegible] آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و اکثر در تنقیح رافع جرب و [illegible]
چند روز بر آن بگذارند و عصاره بسیار بمرغی که عصیر [illegible] با آن بهم میرسد و [illegible] افعال قوی تر از کشتن و نهایت مقوی معده و رافع نزف الدم و [illegible]
و اسهال است و عرق آن که مانند گلاب [illegible] با عطریت و قابض و مقوی [illegible] معده و رافع خفقان و اسهال [illegible] و [illegible] آن که [illegible]
طلع نخل گفته در باب [illegible] آن [illegible] [illegible] کرده سه چهار روز حرکت [illegible] افزوده در شیشه کنند و سر آنرا [illegible] **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] بسیار و [illegible] [illegible] عرق و [illegible] [illegible] است **فصل الکاف مع**
الکاف و اللام [illegible] بکاف اول مفتوح و دوم ساکن و فتح رای مهمله و سکون [illegible] و لام [illegible] **ماهیت** آن ثمر نباتی است هندی و در بنگاله میشود از قبیل تخم
پاره و بر جاور و خود می [illegible] بیک [illegible] تشبیه [illegible] و ثمر آن [illegible] طولانی خار دارد و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و [illegible] آن زرد و رنگ
و آنرا [illegible] و رق [illegible] بریده [illegible] و با روغن بریان کرده بخورند تنها یا با گوشت لذیذ میشود **طبیعت** آن مایل باعتدال و با اندک رطوبتی
افعال و خواص آن [illegible] [illegible] [illegible] تنها [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] ضماد آن با آب بیخ [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و رافع اسقاط و [illegible] آنکه [illegible] است و دار [illegible] [illegible] **کلوره** [illegible] بکاف اول مفتوح و دوم [illegible] [illegible] [illegible] و سکون [illegible] [illegible]

دال مهمله و بالعنت سهند است گویند که از پوست آن ریسمان سازند **ماهیت** آن نباتی است تا بدو ذرع و شاخهای بسیار است مایل از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی شبیه
بالی الحیله شبیه برگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با زهومت و رنگ آن تیره و طعم غالب آن تلخ دارد و با اندک عفوصت و گل آن زرد و ریزه و تخم آن سیاه باریک
و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقایق و خیاره دار و بیخ آن باریک سفید و با طعم غالب **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل اعضا و الاکثر
عصاره بیخ آن جهت اسهال که مرضی است در بنگاله در بعضی مردم میشود و علامات آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گرده و شانه و کمر و قبض و سعوط آن نافع
و قطور آب برگ آن جهت رمد شدید و درد بیخ که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود و ضماد اعضا آشامیدن آب برگ
جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور بیخته آن به طلا آب آن بر مقعد جهت بواسیر و سموم و جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و آشامیدن
بیخ آن کرم سوده بقدر فلفلی حب بسته بدستور جهت اسهال خالص اسهال مزمن و هضیه است و لیکن دیر اوائل هضیه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شده و ضعف
غالب گردد و بدان تقاهت یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آنرا تمام اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و مثقال از تخم آن
با عسل از ریشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب نافع الخواص جمیع قطعات را براده نموده در آب آن بریزند و با آفتاب بگذارند همه آنرا مکلس سازند و مکلس آن جهت استسقا
و اکثر امراض بارده عظیم النفع است **فصل کاف مع اللام ۲ کلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکلب و کلیب آمده و مونث
آن کلبه و بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کتّه و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند **ماهیت** آن حیوانیست درنده و شدید الریاضت و بادفا و شعور و صفات
حمیده و ذمیمه معروف و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی و بحری و اهلی نیز اصناف
از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و ماسوای آنرا جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکاری
و جنگلی اسم عام سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را بهندی کوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نیز در ایلیات و اهل کوه
و قری و کوهستانها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها نیز درست و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز
مینماید اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن است که در ملک فرنگ میشود و انجماعه آنرا بسیار دوست میدارند و
دوست میدارند تا بقدر بچه گربه پنج و شش ماهه میباشد و از آن بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربه یک دو ساله و اندکی زیاده از آن این نوع جانوران کوچک مثل ملخ و
خرگوش و مانند اینها شکار میکنند و هر دو قسم بسیار باشعور و اشاره فهم و با وفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را
کتی بابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال و بهندی گیدر بکاف فارسی نامند **ماهیت** آن معروف است و در همه بلاد میشود و این در ویرانه ها بسر
نگاه میدارد و در روز کم بیرون می آید و از مردم گریزان و حیله در و مکار و وقت شام از خانهای خود بیرون می آید و قریب به ربع شب گذشته فریاد میکنند و با طراف میگردند
و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خردتر از خود و یا مرده که یافتند میخورند صبح باز بجای خود میروند و این گاهی با سگ اهلی
جمع میشوند و نتایج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانیست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحر آن بجثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پاها
آن کوتاه و سیاه و در بحره و بحیره هند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده در آن لفظ پر کرده ببلاد میبرند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در
مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و ریه تازه آن جهت نفث الدم و بعد مثل کلب نهری
بجثه گربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه به دلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند با شد دم گربه و آنرا بهندی اودبلاو نامند و در انهار عظیمه میباشد
و در بنگاله و در انهار سرکار بسیار و آنرا قندس و بعضی خز میان نامند و گفته اند خز میان حیوانیست که از آن جندبیدستر حاصل میگردد و حکیم میر محمد مومن
نوشته که در بنگاله سگ نهری را شنگ نامند و جندبیدستر از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیاد در ابرو آن جندبیدستر قطع نموده بود و بعد از چند
در آن آب گستر و باد و دیگر خشک نمودن رنگ و بوی آن ظاهر شد دلوم استحاله در آن معلوم گردید **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند کلب
اهلی است و در بنگاله نیز احیانا کلب نهری که او را اودبلاو نامند در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیرنگر و سمت اسلام آباد و رنگامالی در نواح آنها

در نواحی آنها در صحرای چهار و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا کنده [illegible] خصوصاً بلاد [illegible]
و در عجائب المخلوقات نوشته که [illegible] در آب [illegible] تمساح [illegible] و چون [illegible] آن شکم [illegible]
شکافته بیرون می آید از عجیبها هر که نزد آن پیه سگ آبی باشد از غایله تمساح محفوظ میماند و مقدار یک حبه از زهره آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده
ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند چون قدری جمع کردند میان خود بالتقسیم [illegible] و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود سر آن اول [illegible]
در آنها کرم پیدا گردد و [illegible] گفته اند کلبی است [illegible] کلب کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ گوشت
سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد [illegible] و از علامات آن است که خاموش میباشد و سر و دم خود را [illegible]
و دم خود را اکثر در میان پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن جاری گردد و از آب بترسد و در حرکت [illegible]
[illegible] و آواز آن گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون [illegible] آن [illegible] در بدن [illegible] سم [illegible]
[illegible] آن عظیم [illegible] مزاج [illegible] سوداویت [illegible] خباثت سمیت میباشد و در لعاب آن سمیت [illegible] حاره بسیار [illegible]
و بسبب احتراق اخلاط [illegible] سگ را [illegible] دیگر مانند گرگ و کفتار [illegible] عارض میگردد [illegible]
[illegible] دیوانه [illegible] مطلق آن مراد سگ اهلی است طبیعت آن در دوم گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
الراس آشامیدن [illegible] آن با ادویه [illegible] جهت جنون و مالیخولیا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سرگین [illegible] خصوصاً [illegible] باشند و این هنگام آن سفید [illegible] میباشد
[illegible] سوده [illegible] جهت [illegible] خناق و اورام حلق [illegible]
[illegible] با آب [illegible] سرگین [illegible] آشامیده باشند [illegible]
[illegible] کرده باشند جهت [illegible] آشامیدن خون [illegible] کرده [illegible] جهت اسهال [illegible] نکشوده آنرا [illegible]
در آب [illegible] با آب [illegible] گندم در آن [illegible] شود و آن گندم را [illegible]
[illegible] بخورانند و [illegible] غذای دیگر در آن [illegible]
[illegible] بخورد و [illegible] آشامیدن [illegible] چون بچه سگ [illegible] شیر در آن منعقد شده [illegible]
[illegible] آن گرده [illegible] آشامیدن بول آن [illegible] شیر آن [illegible] از اول مرتبه زائیدن آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] سگ دیوانه [illegible] سگ دیوانه گزیده
باشد [illegible] ضماد خاکستر آن [illegible] جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون [illegible] سگ دیوانه گزیده [illegible] آشامیدن [illegible] شیر آن [illegible]
[illegible] الاورام و القروح [illegible] خوردن [illegible] آن [illegible] ادویه [illegible] اورام [illegible]
جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و [illegible] خناق [illegible]
سرگین گاو [illegible] سگ [illegible]
و گفته اند [illegible] شیر آن [illegible] استخوان [illegible] سگ [illegible] استخوان
شکسته [illegible] انسان [illegible] حیوانات دیگر [illegible] آواز [illegible]
انسان [illegible] در حالت خواب [illegible] باعث [illegible] چون [illegible] موی ایشان [illegible] باشند
[illegible] نمایند باعث [illegible] زبان سگ سیاه را چون در [illegible] آویزند [illegible] تعلیق [illegible]

سگ گزیده باشند بباز دوام شیر گلاب کلب است هر چند که دارنده آنرا نگزند لکن بداشتن قرار کلب یا نبود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن گلاب است
بدارنده آن گرسنگی کاز آن قرار گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران بغایت معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع است
فریق گزنده سگ است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ دهند بطرب و رقص آید و چون زهره سگ آبی بمقدار یک عدس بخورند بعد از یک هفته هلاک میشود
آنکه شامیدن بوی عنقا و تازه است با حنطیا یا دارچینی و مثانه خرگوش ممزوج بروغن تازه طیب و تلطیف و تبرید و چون کلب کلبی کسی را بگزد اکثر عوارض سگ دیوانه
مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد علاج او آنست که محجمه بر آن موضع گذارند و تقویت بکنند تا خون بسیار بر آید پس مرهمهای محرقه و اکاله بر آن گذارند
و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن با سیر و پیاز با نمک کوبیده بجای گزیدن چوب تاک سرشته و این تدابیر در ابتدا است تا
سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دوا الذراریح و دوا السرطان مجرب
لیسم نیست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویه تریاقیه اگر از این تدابیر بحال آید بهتر والا سایر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه و حمام و غیر آن بجا آرند

کلخ بکاف و سکون لام و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز آمده لغت سریانی است **ماهیت** آن بغدادی گفته نباتیست برگ آن شبیه برگ تفاح **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رادع نفث الدم و اسهال دموی و گزیدن افعی و سقوط آنجهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم **افعال و خواص**
آن مدر عرق و رادع مغص و از قول آن ظاهر میشود که اندر وطالیس باشد در آنجا تصریح نموده که مانند اشنان برگ است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب اسم
قنا و نزد اهل مصر اشق است

گل داودی بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن گلی است که در ملک
هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل شبرم در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ بید و گیاه آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن تا بدو ذرع بلند
آن شبیه بوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یکرنگ و سفید با گل نفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلاطینی برطینی نامند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قریب برنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل و آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده
و مفتت سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصاره
گل مطبوخ زرد آن جهت قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت کشاده و از برادیانه بقدر
یک درم و از زیره سفید یک درم در آب خوب بجوشانند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و در ایام تزاید مجرب و بعدیل است

گل مهندی بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و فتحهای نون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن گلی است در هند و بنگاله کثیر الوجود در باغات و باغچها غرس میشود
فصل گل آن که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بگل می آید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و سفید رنگ در هم
و افشان نیز و مختلف که پنج برگ و مضاعف که صد برگ مانند گل سرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و برگ گل آن از یکدرم تا دو درم بلند میشود و برگ
بر گل هزاره بهتر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بگرهها آنرا اندک
رطوبت آنرا اشتق نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده مینمایند اچار خوب میشود و مجرب و تیز مزا بسیار لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز
برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن بیزه سیاه رنگ **طبیعت** گل آن گرم و تر **افعال و خواص** آن خوردن مطبوخ
آن در قلایا و با غیر ها مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم سوخته و آملای آن که بعد از سوختن
بر آورده با مریا الند

کلزه بکاف و سکون لام و زای معجمه **ماهیت** آن گفته اند چیست هندی دلبسترای کلزی و بر فتح سین و فتح نامند و گفته اند
پوست درختی است هندی و هندی میده لکری نامند و محتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این شبیه آنست و غلط کرده کسیکه آنرا حب کاذی
با پنج زبان نیز دانسته **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن شرباً و ضماداً نافع
و در سایر افعال مانند مغاث است و انشاء الله تعالی در حرف میم خواهد آمد

کلس بکاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیست و بتازی نوره و چونه نامند

دلفارسی آهک و سفیده چونه نامند **ماهیت** آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاریست که مبالغه در احراق آن نموده باشند
بهر یک خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس اصداف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که
ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یک شبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده
باشند بهتر و الا باز بگذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در آن به ترتیب چیده و بالای آن هیزم
بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض هر چه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق
قشر بیض مذکور شد هر چند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است **طبیعت** آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست
روز قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب دیده قسم حجری آنرا تا سه روز قوت احراق باقیست و بعد از آن سخن میباشد **افعال و**
خواص آن ستر بذره مخصوصاً با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثقل عصفر و برگ شفتالو رافع بدبوئی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن
چنبیلی نامند یا سفیده تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و گلسرخ سائیده رافع جراحت آن و کلس مغسول **طبیعت**
آن مائل باعتدال **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن و گذاشتن فتیله که بسفیده تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و
مالیدن روغن بیتونیکه آهک در آن جوشانیده باشند بالتیام نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و جاذب اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت
سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حلیمن غوص جراحات قوتیز نصوص با روغن خردل که بهندی
سرسون نامند یا به چربی ترکرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن
قاطع خون حیض و سیلان رطوبت از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یکحبه تا دو حبه آن با عسل چند روز جهت حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان
و نیز ضماد آهک صدفی با زردچوبه و قند سیاه که بهندی گرد نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و جاذب خون آن و تکمید کلس جهت تسکین اوجاع بارده
و ضماد نوره مطلقاً با آب زنجبیل تازه محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در زمستان بسیار عارض میگردد و تشامیدن آن قاتل دهن
کشیدگی آن و بعضی عسر البول و غشی و اسهال دموی و تشامیدن آن ادهان و امراق و بعابات با دهان مناسبه و تدهین بدان و ساییدن زرنیخ
است و خوردن هر چه در آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است و در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **گلو مهی** کمیکافت و ضم لام
دال و بالعت سند است و آنرا کرچ نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست از جنس لبلاب که بر هر جا درخت سفید و برگ آن در بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز اکل
سبزی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن معطر و خوش رنگ مانند چوب اراک و بی ثمر و بیرنگ و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل آن چوب
است و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آن آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی
ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبها که بر سر آمده باشد بر دارند و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بر ریزند و بگذارند تا ته
نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بر دارند و بکار برند و این تیز اندک تلخی دارد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و بعضی سرد
اندو اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و یرقان و غشی و دق و تقطیع بلغم و تمام حمیات صفراوی و بلغمیه نافع و بهی و مشهی و مولد منی است و اگر
با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتیکه سبز
و تازه باشد قوی بود اگر تازه آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست در سن نامند و چون عصاره
انرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند بهندی گهن بتی گویند و سبزی آن بجهت ... و حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر فلمعیه و معدیه مجرب است
و گلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت تمام حمیات حتی حمی دق موثر دانسته اند و با اسهال و بدون آن اسهال نیز مثل نیم دانسته ... کفته
اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبه عتیقه و بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانه سهل بالسویه یک دو درم و تا ... چهار درم

[illegible]

شربتی از کیفیات تا دو درم مجرب گفته‌اند دست آن یعنی عصاره که اثر الطبیعة و سریع الاثر دانسته‌اند در دیارهای حاره لقوع آنرا و نیز لقوع حالب تب ست و در حیا

مطبوخ آنرا گاه حل السوس و شیر و گاه با مویز منقی و گاه با قصب الذریره بهر نوع و بهر دوا که مناسب داند طبیب حاذق و دستور اخذ عصاره یعنی ست آن اینست که گلوی تازه

را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین چهار چند آب باران قدری بر آن بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب را در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده

بر آن پارچه بسته که گرد و غبار بر آن ننشیند در آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب فشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد

گردد و نیز خوب است ولکن لطافت آن قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند گلوی تازه را شسته و از میان وی شق نموده خرد کرده یکشب در آب باران بخیسانند

پس مالیده صاف کرده بدون آتش بگذارند و آنرا بکوبند و آن را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند گلهار بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و راء مهمله و فتح

گل کنول نیز نامند لغت هندیست ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب نامند میروید و نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قوی‌تر

برگ آن پهن‌تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رایحه و بعضی سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای

زرد که آنرا کیسر و کنول نیز نامند طبیعت گل آن سرد و تر افعال و خواص آن جهت تسکین حمیات و صفراویه و تقویت دل و تسکین عطش و صفرا نافع و عرق آن فی الجمله

در و بیان گل آن سرد و خشک و مسکن حدت صفرا و تقلیل ... بقدر حاجت ... و برگ آن که بهندی کنول گتها نامند و بعد ... برگهای آن ظاهر گردد و گل

سر و روده ... که در جوف آن تخمها باشد و در هر خانه دانه یا دو ... که ... سبز اند که ... و دیگر سفید ... آن ... بادام سفید

طعم بد خصوص ... آن ... صلب ... در وسط مغز آن ... سبز رنگ تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر رسیده صلب آن خشک ... و سکون حدت

صفرا و جوش و سوزش ... مغز آن نیز سرد ... جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا امرتال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک اند و سبب ... محرورین و ...

حدت صفرا و جوش و سوزش ... کاکلیان بضم کاف و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و ... کاف و الف و فتح تای مثناة فوقانیه و ...

آن نباتیست خاردار بقدر ذرعی و خار آن درشت و در کنار ... در حوالی بر دوان و ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن

چون نیم مثقال ... بیخ آنرا با نیم مثقال ... جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد ... که ... در قدری آب ... جوشانیده

و آب آنرا ... خشک نمایند و سوده استعمال نمایند ... جهت استسقا و ... اورام و الام ... مفید و اگر ... برگ آنرا ... ضماد نمایند

راجاق نماید و اگر بر جراحات با لحوم فاسده ... ضماد کنند ... فاسد را ... اگر ... سازد و چون ... بیخ آنرا ... کرده

بر ورم استسقا ببندند ... و بر ... دفع گردد ... که ... شدید شود ... با ... و دیگر ... در ... ورم ...

نمایند جهت ورم طحال ... است کلیه بضم کاف و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و با الف عربی و ... فارسی گرده و بهندی ... نامند و ...

قلوه و ترکی ... ماهیت آن عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان و دو عدد می‌باشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مائل ... پشت از سر ...

... از کبد ... تا ... مثانه ... دفع گردد و بهترین آن از ... گرده گوسفند ... که در همان ساعت ذبح کرده

اخذ نموده باشند حیوان ... باشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ... گردد ... و ... آن ... صاحب ...

... جهت ... گوشت اعضا ... و ... طبیعت ... آن ... و بریان نمودن ...

... با ... و ... بادیان ... و دارچینی و ... و سرکه و ... فصل الکاف مع

المیم کماذه بضم کاف و سکون میم و فتح همزه و ذال ... ماهیت آن ... و ... و ... است و نزد بعضی ...

... آن ... و بفارسی ... و ... او ... باد ... و ...

بادی ... و ... نبات الرعد ... بضم کاف و اشمام ... و ... و ...

نامیده ماهیت آن نباتی است که از عفونت زمین و ... در زمین ... و ... سبز ... ساق ... برگ ۵۴۰

[illegible]

[illegible]

دایی برگ او انرا سم خام مطبوخ منجو زند طعمی و رایحه غالب ندارد و بهترین آن است که در زمین های مرتفع رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش
تازه و طعم و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید با وصاف مذکوره است و انچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمینهای ریگی و در سایه
روئیده شود عیبی زیتون و جوز زردید و سفید و سرخ تیره و خشک باشند ردی است و با سمیت و سیاه آنکه ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک **طبیعت**
آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن تعبیر در حدیث نبوی صلی الله علیه و اله وارد است که کماة از من است و آب آن شفا است از برای چشم و اطبا گفته
اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا اینکه نزد سیمان کردن از ان میلکه سرمه را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان
و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب است اعضا الغذا غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیلی الغذا بطی الانحدار غلیظ مولد خون لمغمی
و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر ضرر اشتهیت و لنثت است اضرار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول
مصلح آن طبخ آن با سشبت و با آب نمک و صعتر و لو دینه سداب طبخ جید و مطیب به دهن گرم و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها
مو دلست و سایر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن با آب سیر جهت رفع طلوع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و شیم ماهی
جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سایر فتوق مجرب است آنرا نیز بریان نموده با نمک و فلفل منجو زند و خوردن خشک آن بهتر نیست و عصاره زیاده
که یک شبانه روز در خاک خالص بالای جا کرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور بخته یا روغن بسیار بخورند و اکثار بخوردن آن نمایند و اگر بار کامه قدر دل نخورند
است بهتر است **کماذریوس** بفتح کاف و میم و الف و فتح دال معجمه و سکون یا و ضم را و نشاه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال نیز آمده معرب
یونانی است یعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی مقیفرون و بفارسی بلندرو می که تلخ و بشیرازی ماندروی تلخ و بافرنگی کمیدر ناسند
و بعضی مردم آنرا ابلو فور یون نامند و گفته که بهندی آنرا سونڈی گویند و فی الحقیقت غیر سونڈی است و سونڈی انشا الله تعالی در حرف المیم مع الواو
مذکور خواهد شد **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه برگ بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار
تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه تر از انیسون و با حدت و تخم آن ارغوانی رنگ و در تمام یافت میشود و صنعت آن بیشتر کلام هاییر که
تمام سر بردارند نگاه دارند که برگ و گل آن و تخم آن نیز همه موجود باشد و نیز گفته نباتی است برگ آن عریض تر شبیه برگ اسپر سرخ و نبات آن مفروش بر
زمین و بلند نمیشود و تخم آن شبیه بلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته و فتنا لست نار سیحان و از آن الطف تر و سبز رنگ و برگ آن ریزه و شبیه برگ
و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و تخم آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته اند شاخهای او برگ آن رخصت [illegible] و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که
است شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز دارد است و بالجمله بهترین آن تازه سبز است که در آن گل و تخم باشد و ریخته باشد قوت آن سه سال و فی بعضی
آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی تا سوم گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد و ملطف و مسخن بدن و
حب ساخته خشک نمایند اکتحال آن با سائیده آن با شراب جهت قروح عین و غرب نافع است و تحلیل اکتحال طبیخ آن بالای [illegible] و ذرور سائیده آن [illegible]
و با شکر مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی سرد و مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز جهت درد سینه و ریه و سرد [illegible] و امثال آن
[illegible] تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی و سدد و تحلیل صلابت طحال و سایر امراض طحال و ادرار بول و حیض و [illegible]
و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و شامیدن طبیخ چهار درم آن با همه وزن آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث رسد و چند روز
مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب باید که در سه روز [illegible] شدند و ضماد تخم آن با سرکه جهت تحلیل صلابت طحال و شراب [illegible]
[illegible] و فساد معده و اشتهای [illegible] و یرقان و تنقیه رحم و فساد اخلاط و املاء مزاج [illegible] و دستور ساختن شراب آن چنانست که در سه رطل [illegible] و عسل شراب
دو درم در عصیر دو مثقال و ریخته بدو گذاشته پس صاف کرده روز تا یک رطل بیاشامند و این هرچند کهنه تر باشد بهتر است و سعوط آن [illegible]
[illegible] ضماد آن با عسل جهت قروح و [illegible] مسهل آن سه بدان [illegible] گرمی آن [illegible] تازه آن [illegible] و گل آن [illegible]

٥٤١

جهت رفع برودت بدن ودیاح مؤثر ودر سائر افعال کما ذریوس مانند قیطوس است مقدار شربت آن سه درهم ودر مطبوخ تا هفت درهم مضر اسهال آورد
آن کثیرا بدل آن بوزن سیسالیوس وربع آن سلیخه ونزد بعضی عروق خافث وسلیخه است وسقولوقندریون نیز گفته کاشیر بضم کاف وفتح میم والف و
شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله بلغت فارسی است معرب آن کماشیر وبیونانی لوفیون نامند ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ
گیاهی وبعضی صمغ نباتی بدبو وبعضی صمغ سندری مشبه بجاوشیر وبعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر وبعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون
است شبیه بجاوشیر وبعضی شبیهی تیز وتند شبیه بجاوشیر دانسته اند وبالجمله در صمغیت آن اتفاق است وبهترین آن زرد وتند بوی تازه است ودر
قوت اقوی از جاوشیر طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر دوم نیز گفته اند افعال وخواص آن اعضاء الغذاء ونفض مسهل زرد آب ودافع استسقاء
لحمی وزقی ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومدر بول وحمول آن با صمغ عربی محلل صلابات شرباً وضماداً مقدار شربت آن از یک دانگ تا یک درم مضر به مصلح آن
کثیرا کماقیطوس بضم کاف ومیم والف وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم طاء مهمله وسکون واو وسین مهمله بلغت یونانی الاصل خاما نیطس بمعنی
صنوبر الارض وبعضی گفته اند بمعنی مفروش بر روی زمین است واصح اول است وبسریانی زرعاکرفشا ولفارسی تخم کرفس رومی
بشیرازی ناشی دارد بنابلیتی آبیکه ولفرنگی جوده وبهندی کلکروندة نامند ماهیت آن دیسقوریدوس گفته انداز نبات مستانفه است که هر سال تازه
وضعیف میباشد صنفی از آن از نبات بلند نمیشود وگیاه برگ وشاخ آن میدود بر روی زمین شاخهای آن مایل بسرخی وبرگ آن شبیه برگ صنوبر حی العالم وصغیر
وکثیف منبت در تلها با اندک قبوضت وحرافت با رطوبت چسبنده وبوی آن شبیه بوی درخت صنوبر وگل آن باریک وزرد وتخم آن از تخم کرفس کوچکتر وبیخ آن
واز ثور تا سرطان میماند وقوت آن تا ده سال باقیست وصنف دیگر را نیز شاخهای بقدر یکذرع شبیه با ذخر وشعبها آن باریک وگل آن شبیه بنصف
اول و برگ وتخم آن سیاه رنگ ودر بو شبیه ببوی صنوبر تیز وصنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن وسفید وشاخهای آن باریک وبرگهای آن کوچک
باریک سفید زغب وگل آن زرد وکوچک ورایحه این نیز شبیه برایحه صنوبر وقوت این دو صنف قریب با اول اطبا ضعیفتر وجالینوس گفته که انواع شاخهای آن باریک
سبز وبرگ آن مانند برگ مورد وگل آن سرخ ودر ثور سبز میدود ودر سرطان بکمال میرسد وقوت آن تا ده سال میماند وتلخ آن بهتر از جاه وحریف نیست صاحب اسرار الطب
از سریانی حرشف نامند وشاخهای آن باریک وبرگ وبرگ آن منبسط بر روی زمین وگل آن سرخ مایل بسیاهی وبا قبوضت وحرافت وتخم آن زرد وبعضی گفته اند
کرفس رومی است وبعضی گفته اند طرخون رومی وبایند با رومی است ورنگ آن بنفش ودر آخر تخم آن فراسیون میشود وبهترین آن تازه برگ آن بعضی گفته اند
بهترین تازه سنبله تند بوی آنست واستعمال از آن برگ وشکوفه وتخم آن طبیعت آن در اول دوم گرم ودر آخر آن خشک ودر دوم گرم ودر سوم خشک نیز
گفته اند افعال وخواص آن مفتح سدد ومنقی وجالی اعضای باطنی وملطف غلیظ وجلا آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء ونفض مفتح سدده کبد
وطحال وبا روغن سند پسهل بلغم وملطف از اکراد و دیگر طحال است وجهت امراض اعضاء واستسقاء ویرقان اسود وتحلیل ریاح نافع وجون هفت روز
متوالی بنوشند منقی سدد رحم ومدر بول وحیض ودافع عسر البول وجهت اوجاع گرده وشکاف عضل واوا سیر سفید وحمول آن با عسل منقی رحم ومخرج
جنین وشیاف آن بگرآن با شراب بنوشند وجهت یرقان وبا ابوال النحاس ومایح مسهل عظیم زرد آب ومنقی رحم از فضول آلات لمهاصل آشامیدن
دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معا غلیان نافع وآشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعصاب عرق النساء ودرد کمر ورک ونقرس وضماد وشت آشامیدن آن
با جلوزباهای العسل که با آب باران ساخته باشند وبا عسل وآب باران جهت عرق النساء ودرد کمر وگرده ومفصل وادرار بول وحیض وشیافت آشامیدن آن
با انجیر بادام سرشته مسهل القیروح ولقروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات وقروح منتشره کهنه وملحق جراحات تازه الاورام والنفخ ضماد آن بادو
وجهت تحلیل ورم پستان وتحلیل صلابات با عسل جهت منع سمی کرده با عیب آسیمو آشامیدن بلغم آن دافع مضر سموم ومزالق المضر مضر به مصلح آن انیسون
مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس ونصف آن سلیخه وباید که در سوا گرم وامزجه حاره واطفال استعمال ننمایند والله اعلم
وانچه در بنگاله میشود وکلکروندة نامند نوع همین بابست در فصل کاف مع الکاف مذکور شد کمثری بضم کاف وفتح میم مشدده وسکون ثاء مثلثه وفتح راء

مقصور و ولفیم سهم شده غلط است لغت عربی است بیونانی لوفیون و فوس و انقوس نیز و بسرد می ابدی و بفارسی امرود و انبرود و بهندی ناشپاتی

نامند **ماهیت** آن درختی است از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه برگ شفتالو و از آن عریضتر و سبزتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد از

بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سردسیر بهتر از گرمسیر میشود و هر چند بلاد سردتر باشد بهتر

و لطیفتر میگردد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و صینی که معروف ببکری است و نطری و سجستانی و غیرها و هر یک از بهادر ملکی

و شهری و جایی که میشود منسوب بآن مخصوص و تیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب میشود

و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رایحه اکثر که گویا شربت قند مخلوط با کمال لطافت و لذتی است و پوست آن نرم و نازک و سبز مایل بزردی شاه امرود

نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است و این در بلاد و همدان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن سرا که در فی الجمله صراحی

شکل و در سایر اوصاف قریب بدان است آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده

بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نطری نامند و این هم در اکثر بلاد بهم میرسد و اشیراز

عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و فور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی

و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل بیشتر از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن نازکی و لینت است و پوست آن اندک زرد و رنگ سرخ و در بغداد و زعفران و

شیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از دیگر اقسام دیگر جهت آنکه طلاوت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام

رسیده شیرین شاداب خوش طعم زرد انچه بزرگ بمقدار نازک پوست است و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت این اوصاف در هر قسم اقسام

طبیعت آن نضیج شیرین شاداب بمعروف شاه امرود معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و معروف بحینی و سیاه و دیگر اقسام و انواع دیگر در حرارت

معتدل و در اول تر و بعضی مایل بخشکی **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح دل و جگر با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است که در اکثر امور و عضو الرأس طب

دافع دوافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ و اعضا و اصدر و لهذا مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل

خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تسکین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن بجالینوس مانع انصباب مواد با دو مانع

سمیت فطر و چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزاء آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و

ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن لنخ و مقوی و قاتل کرم معده و قرحه آن چون دو مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن جالس اسهال و چون بجوشانند آنرا بیاشامند

و ذرور آن ... جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و ... چوب و برگ آن نافع ... است و در ... آن

فروح ... بکمال رسیده شاداب با طبیعت ... خصوص محرور المزاج ... بعد از ... آن ... خصوص بکمال رسیده

آن مصلح آن زنجبیل ... و مازریون ... باید که در خلا معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا و بالای آن آب بیاشامند خصوص آب سرد و طعام غلیظ بخورند و

با گوشت نیز و با امراق طیور ... است **کمثری صحرائی** که کمثری جبلی نامند بهترین آن رسیده شاداب ... است **طبیعت**

آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ

و مسکن ... اسهال و رافع تشنگی و قی و اسهال ... تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ و ... و مانع ... اصحاب

قلیل ... محرور المزاج و ... قولنج و ... و ... و ... آن کمثری و ... آن ... بخورند ... گرفته در ...

... بسیار ... نمودن با عسل و یا شکر ... رسیده ... آن بارد و یا بس در دوم و قابض ... قولنج و ... اسهال و ضماد آن ...

است **کمثری هندی** درخت آن کوتاه تر و ... آن کوچکتر و لی ... **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص**

آن قابض و ... دو ... آن ... اسهال ... ضرر آن زائل گردد ...

مصلح آن عسل و ادویه حاره خوشبو است **کشتی [illegible]** نیز نامند ... است از آن ... تر و خشک ... قابض ... نوعی از ... که در کوه ...
میشود مخصوص ... است ... آن که ... و ... و ... بعد ... اندک شیرین و بار ... بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ...
آنرا گوم گرفته دفن ... بعد ... آن ... شده ... آنرا ... و آنرا ... نموده ... کرده ... و در اصل ... مرکبات
دیگر نیز ... و آنرا ... نامند ... است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان ... نیز ... شبیه ... و ... می آورند
بمقدار ... کافوری ... و آنرا ... نامند ... جهت ... طبیعت و ... معده و تقویت آن نافع خصوص ... نیم ...
... باشد ... رسیده ... باشد ... یا عسل ... بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی
صفراوی ... واقع ... ریب ... است **کمه بمره** بفتح کاف و سکون ... و فتح ... و سکون ... و فتح ... دها
ماهیت آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان ... نشین ... برگ آن شبیه برگ ... و متصل ... شاخهای آن بسیار و بمقدار دو وجب ...
... از زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر ... از آن برآید و بر سر شاخهای آن ... و تخم آن مانند ... و ... سه ... آن شبیه ... بسیار و ...
... گرمی مانند ... منقط و منقش ... سفید ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... قوت سمیه و قاتل بعضی حیوانات
و نباتات ... بهم ... و ... **کمرک** بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف ... کمرکه نامند **ماهیت** آن ... است ...
شیر و ... بشکل ... سبز ... شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت ... و برگ آن ...
سبز ... طولانی در شاخهای باریک و برگهای ... شاخه آن ریزه تر از برگ ... **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک ... ترش
زیاده از شیرین آن **افعال و خواص** آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سایر افعال
و خواص آن قریب بریباس است ... مصلح آن ... و ادویه حاره **کمکوت** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تا ...
... لغت ... است ... درخت ... در لغت ایشان بمعنی ... است و آنرا ... بلغت ...
... نیز نامند ... مشهور ... است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف العین مع الواو ذکر یافت ...
آن ... شربتی ... اسنان ... و قوت مزاج ... اسهال قوی ... مشقت و تعب ...
بفتح کاف و ضم میم ... سکون واو و نون لغت عربیت ... از ... یونانی ... سریانی و ...
و بفارسی زیره و بهندی ... نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است ... باریک و سیاه و سبز زرد و سفید میباشد و نبات ...
... مانند ... است و در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی ... و کرمانی و شامی و هر یک ... بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه
رنگ ... خوشبوی ... و فارسی آن زرد رنگ خوشبو ... بستانی میباشد و بهترین ... کرمانی
است ... فارسی ... قوی ... شامی ... کرمانی ... و ...
... تخم آن ... از ... و ... قوت آن ... سال ... ساق آن ... برگ ... و سر آن ... چهار یا پنج
برگ ... بر سر آن ... و ... تخم آن بسیار ...
... نباتی ... بالا ... است و نیز ... شبیه ... بستانی ... تخم ... و قوی الحرارت ... شبیه ... از دو ...
... و طعم آن ... که این ... باشد که ... کالی زیره ... در همین باب مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سیوم
و در سیوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن ... و ... و ... و قابض ... الراس ...
یا ... آن ... و ... و ... آن ... و ... و ... الدم ...

آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و با تلح التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان
خصوصاً با جفتی و اشتمال آن جهت اعضا و نفض آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفث الدم و انتصاب و خفقان بارد و ضماد آن جهت نقرس بارد و نفض آشامیدن آن جهت
تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و تحریک شهوت و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوصاً بریان نموده
آن در بین امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن آن با سرکه پرورده خشک نموده
آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و اشتمال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و خفقان و بطبیخ آن محلل ریاح
و نفخ امعاء و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با
آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات و چون در آبها بریان نمایند الزینه طلای آن و با غسال
بدان جالی بشره و مداومت آشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند
در مدت العمر سپش در بدن او بهم نرسد مضر بسپل آن کتیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن یکوزن آن نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است
و در طرد ریاح مغز بشاهدانه و بدل فارسی هم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم گندنا در زیره جهت سرد و دین مشایخ و ملتحم
مزاجان بسیار نافع و چون با افاویه و شبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظ داخل نمایند آنها را لطیف و قوی ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم
گرم و خشک ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قویتر از بستانی اعضا العین عصاره و ضمد
آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویه کادی و نتف شعر منقلب مینمایند و چون بعد نتف بر آن بمالند دیگر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زایل گرداند و
ضماد جرب آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضا الغذا و النفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون
منجمد در معده و گرده خصوصاً با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام و البثور ضماد
آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیین و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است
و دستور بهم خوردن آن سفوف و دوا و جوارشات و شرابها که مرکب از آن در قرابادین کبیر مذکور شد

فصل الکاف مع النون ۹ کندر

بضم کاف و سکون نون و ضم دال و را مهملتین لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی قلیطیطیسرون و بسریانی لبانون و ببربری سیقروس نامند
ماهیت آن علک و صمغ شجریست خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه برگ و تخم مورد و مایل بتلخی و نبات آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و
یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ می‌نمایند و از آن آنچه مستدیر بشکل مایل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید شکسته است انثی و تازه آنرا که در اثنای حرکت
داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای که رقیق و باصفا می‌باشد آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صفا آرد باشد دقاق کندر نامند
و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه و نرم خالص و فرکرست که باطن آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن
چسپنده و زرد و طلا باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش میکنند بصمغ عربی و صمغ صنوبر و منها
و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز آنچه مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش کنند بقشر صنوبر و با قشر تنوب
و مستعمل اند داخل و خارج هر دو است و اگر مستعمل قشار است و بهترین قشار آن سحیق چسپنده تازه اسم است و طریق استعمال آن آنست که اگر
در مداخیل استعمال نمایند باید که در شراب یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن
سائیده نمیگردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و بزرگ میباشد و بخالص آن طبیعت آن گرم و خشک در اول و در دوم
و گفته اند خشک در اول و قشر آن تا سوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه گرمی آن لذع و با لسر خوردن اکثار آن
محرق دم و مضر الرأس و مورث جنون و داغی و محلل ریاح و سیلان خون ظاهر و باطن و حجب و دماغی و نفث الدم

ومقوی دل وقوت حافظه وجالب وجفف رطوبات دماغی خصوصاً با مصطکی وصاف کننده آواز ورافع خفقان وباصمغ عربی رافع بدبوئی حلقوم وعسر النفس
وسرفه مزمن رطوبی و راوند با عسل جهت نسیان وبامویزج وصعتر جهت ثقل زبان شرباً وضماداً وضماد آن بانطرون وعسل جهت قروح رطبه سر وکوشکی
آن وتقویت دندان ولثه وبازفت جهت شدخ عارض در کوش وچون بمثقال آنرا در آب بجوشانند وبیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی
بلغم وبلادت ونسیان مجرب والتحال آن جهت جلا بصر ودفع حیتم وسیر کننده آن وتحلیل خون منجمد در آن ومره تحت قرنیه وظفره وسرطان ودمعه وسلاق
وبیاض مجرب وحکه وظلمت آن خصوصاً با عسل ودرور آن جهت قروح خبیثه ردیه آن وبالجمله از اکبر ادویه امراض عین است خصوص ظفره وسرخ موی
وقطور آن باخمر وحلو جهت درد کوش وضماد آن با قیمولیا وروغن گل جهت اورام حادثه پستان ودر اخل ادویه مشروبه وقصد کرده میشود اعضاء الغذاء وشاسیل
آن باشکر جهت ضعف معده وتحلیل ریاح غلیظه وتجفیف رطوبات وتسخین واستمساک آن وجهت هضم وحلبتی وحلقه ودرب ذوسنطاریا ونزف الدم
معقود بو اسیر وحمول آشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع وبر داشتن فتیله سرشته آن با شیر در مقعده بالغ انتشار وقطرآن
التهاب جهت حمیات بلغمیه الادوار والنبور ضماد آن با طین قیمولیا وروغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس ودر اخل ادویه اضمده که تحلیل
اورام حار کرده میشود وبا سرکه وزفت جهت قرحی که بیونانی مرسیقیا نامند وآن جاس برقلن مورچه است بربدن واز معدات حذر است وجهت قلع قوبا وبابلیک
آنرا نیز بیونانی مرسیقیا نامند وآن جاس برفتار مورچه است بر عضو وبا عسل جهت دخمر وبازفت جهت شگاف عضل القروح والجروح جهت چسپیدن
وامزمال جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه وقاطع نزف الدم آن وانتشار قروح خبیثه وبا پیه بط جهت قوبا وبا پیه خنزیر وبا پیه بط جهت قروح بالتش سوخته وقروح
اطراف وشقاق عارض از سرما واوجاع مفاصل با روغن زیتون وعسل جهت اوجاع مفاصل واوجاع بارده استخوان که مزمن شده باشد وبا روغن گل جهت
جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه وتولید منی خصوصاً با جوز بوا وبسباسه وکندر با روغن
سورد وماء رستیدن متوا است مقدار شربت آن تا یکدرم مضر اکثار آن محرق خون وبلغم ومصدع محرورین ومورث جنون وجذام وبهق سیاه مصلح
آن برنج فارسی وشکر مقدار زیاده آن شراب وسرکه کشنده بدل آن مصطکی وقشار آن وندهین بیان راسخ وبا اما قشار آن در دوم گرم ودر سوم خشک **افعال و**
خواص آن در کمال قوت قبض وتجفیف ولطیفتر از کندر وجهت نفث الدم ونزف الدم ومنع سیلان مواد چشم وتقویت معده ورافع قرحه امعاء وخفقان بدان نیز
جهت قرحه امعاء وضماد آن بر شکم حابس اسهال وکشنده کرم معده وبا زفت جهت شگاف عضل القروح والجروح منقی قروح ومجفف ومندمل کننده آنها
وجالی آثار ومقدار شربت آن دو ثلث درم واکثار آن مصدع ومضار او این نیز مانند مضار کندر است وذقاق کندر نیز خشکتر ولطیفتر از کندر وبهترین
آن خالص نرم سوده آنست **افعال و خواص** آن مجفف وجالی ودر افعال ضعیفتر از قشار آن مگر در الزاق وتغریه ودخان کندر را دود کاه آن باشد **طبیعت**
آن گرم وخشک **افعال و خواص** آن الطف وسکن اوجاع چشم گرم وقاطع سیلان رطوبات از آن ومنقی قروح آن ورویاننده گوشت در آن وسرطان
آنرا نافع است وجوارش دخان وسفوف ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **کندری** بضم کاف وسکون نون وضم دال وکسر را مهملتین ویای نسبت
ماهیت آن نباتیست شبیه بنبات زردک که در از بیابه ومی بر آن عریضتر وبوی آن مانند کندر **طبیعت** آن در اول سوم گرم ودر آخر آن خشک
افعال و خواص آن مدر ومحلل ومنضج ودر اکثر افعال قائم مقام کندر است **کندش** بضم کاف وسکون نون وضم دال وسین مهملتین وشین معجمه نیز
آمده بفارسی بیخ گازران وکندشه نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتی است شبیه بکنگر برگ آن مائل بسبزی وسفید ودر تمام لباس شیمی با آن میشویند ظاهر
بیخ آن مائل بسیاهی وباطن آن مائل بزردی وشاخهای ودر سرطان میرسد وقوت آن تا بیست سال باقی میماند ومستعمل عروق آنست بهترین آن
تازه سفیدی بادرشتی مذکوره است **طبیعت** آن در آخر سوم گرم وخشک با قوت سمیت **افعال و خواص** آن معطس قوی ومحرق خون وبلغم وقالع
آن ومخرج سرکه سود اعضای الراس جودت آن لقوه بلکه سر با روغن بنفشه مفتح سده مصفاق وتحلیل ریاح غلیظ ستیم واحلال اخلاط ومخرج آنها
بعطسه وتحریک آنها ورافع بحبسی وخدر وفالج ولقوه ومثال اینها وبیهوشی مصروع وسکوت ونیز رافع حتیم وبیرقان وسده وصداع

بینی و صاف کننده آواز و باعث حدت بصر و رفع شکوری سعوطاً و قطوراً با روغن بنفشه و داخل شیافات علل عین مثل جلا نمایند و قطور چکانیده آن با روغن
و بادهان مناسبه دیگر در گوش جهت ثقل سامعه و شقاق آنها و ورم و اوجاع بارده و دوی و طنین و گرمی و ریاح حادثه از برودت و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوطاً
و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده و رطبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال
آن در حین امتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می آورد و خون بجوشد و تسکین نمی یابد
تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن سر بسرکه و گلاب یا بیخ و یا برف سرد کرده است آفتاب الصدف که کردن یا جهت عسر النفس و ربو آفتاب النفس نشانیدن
آن بعد از یکدانگ با شیر تازه دوشیده و روغن کنجد مقی قوی و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین
میت مجرب و در تفتیت حصاة قوی الاثر و سحق آن با سکنجبین و جاوشیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و نشانیدن ضماد آن جهت استسقا
و یرقان و طحال الزقیه ضماد آن با عسل جهت کلف و بهق و برص خصوصاً اسود آن و ضماد آن با موزان آن [illegible] و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب
و داء الحیة الاورام و لتنور و طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و چکانیده آن با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش مفاصل نشانیدن و طلا کردن
آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مضر ریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یکدانگ تا دو دانگ
با شیر تازه دوشیده جهت سپرز و یرقان و [illegible] آن از یکدانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از نشانیدن آن است خصوصاً محرور المزاجان و در فصل گرما و دود
آن کشنده در حال بعروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و علاج آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنه قویه که در آن شحم حنظل با
و نشانیدن روغنها و بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصاً وقتیکه اختلال عقل در وهم شدید در معده [illegible]

کنکرزد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون رای مهمله و کسر زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنکری و ترابالقی نیز نامند **ماهیت**
آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مقی بلغم و صفرا بآسانی چون با سکنجبین
بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوزالقی در قی و در غیر آن دار شیشعان است **کنگهی** بفتح کاف و
سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسر همزه و یا و کنگهیه نیز نامند لغت هندیست بفارسی درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و گفته اند
منقط الفول و بعضی گفته شوحط است و لیکن نباید غیر آن هر دو باشد **ماهیت** آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتیست بقدر یک قامت و زیاده بر آن و شاخهای
پراگنده و صلب و بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بر آن شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ کشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن تر و ضخیم تر و صلب و بر شاخهای
آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانهای زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه شبیه به فواره و صفت
گره و خیاره دار و عدد خیارهای آن سیزده بحیده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن جهت امراض سینه و لواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن مسهل و ضماد برگ آن محلل اورام
منضج با آب [illegible] برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد مفاصل و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن در شب در آب نخیسانند
و صبح مالیده و صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی موثر و چون چند شاخه آن از هم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها را
در آن حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند [illegible] گردد **کنوس طبری** بضم کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طای و بای موحده و رای مهمله و یای
نسبت **ماهیت** آن بلغت طبرستان اسم اوج کبیر زعرور است و [illegible] نامند و کوام این زیاده از آن **طبیعت** **افعال و خواص** آن نفع
از زعرور جبلی و القیصر و لذیذتر از آن است **کنهان** بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی
گفته اند هندی است بعضی آنرا کوهان خوانند و بغدادی آنرا کنهان گفته **ماهیت** آن نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و صورت شبیه به برگ
حبة الخضرا و ابحال آن شبیه بدو شاخهای آن از زیر یک ساق سطبر رسته و تخم آن از درخت حبة الخضرا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن دوام بوئیدن آن سخت دماغ و دم شامیدن آن سخت بدن تسخین شدید و سخت معده و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم و بیشتر از آن
مورث وخم و فساد غذا با احراق مضر مقعد و محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب و در جایی که آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمیرود و چون برگ
آن را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد **فصل الکاف مع الواو** **کوسیتل** بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت سرکانی
و دیلم است و ابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومرتل نوشته و گفته نوعی از
تفاح است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ نارنج و ساق آن یک یا ده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن
سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن و در دیلم برگ است در اطعمه **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسکر
و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از
بیخ آن یک درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در هر حالتی که آنرا قلع نماید و بهر قولی تکلم نماید بشارت آن بیخ
نیز بهمان حالت ظاهر گردد و بهمان قول او تکلم مینماید و آزموده است **کونله** بفتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندیست **ماهیت** آن
آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن
نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و ملصق
و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم است و در بنگاله از
کوهستان سلهت و در رنگپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر میشود و در سندیله و در کاکاپور که از محلات اوده
در شاهجهان آباد و اکبر آباد و عظیم آباد و لکهنو که ناگره نامند و نواح آن بلد واقع اند می آورند و آن هر دو جا بسیار خوب و وافر میشود و در ملک هند نیز میشود و لیکن هیچ
وفور آن در هر دو مکان نیست و در مملکت پرتگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میباشد بخلاف اماکن غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم رسیدن آن
زمستان و تا بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی آید **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص** آن مفرح قلب و رافع خفقان
و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و التهاب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قایم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوب
و لذیذ و مقوی میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر بکمال رسیده آنرا تمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس آنرا بسایند و حبها
سازند هر حبی بقدر نخودی بزرگ شربتی از نیم حب تا ده حب جهت رفع غشیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در سهیضه باهم رسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فادزهر معدنی
و غیره از نباتات تریاقیه است **کومه** بضم کاف و سکون واو و فتح میم **ماهیت** آن بلغت اصفهانی نوعی از کما است که مایه آنرا که فرو رفته است در شیر حل نموده
استعمال مینمایند **افعال و خواص** آن قریب بمربیت کما فارسی لکامه نامند و تخفیف این کما از آن مضر سینه و معده نیست و اما اکثار آن مورث
ثقلهای هضمی و اورام و قرمه است **کوبیتا** بفتح کاف و کسر واو و سکون یا مثناة تحتانیه و تا چهار نقطه فوقانیه هندیه و کبیتها بباء موحده نیز آمده بجای واو
لغت هندیست و در بنگاله کتبیل نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است سخت شبیه بیل و خربزه مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ و مائل بسبزی و خشن و
مغز آن ترش و با عفونت و چون رسیده گردد مغز خوش شود و خوشبو و در دکهن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه تخم بیل و از آن کوچکتر و در خلاء مستعمل
میشود آن نیز مانند نوعی بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و گرگان و برگ آن شبیه برگ بیل و از آن کوچکتر و برگ نورسته و شگوفه آن در طعم فی الجمله
شبیه بطعم خوخ و با عفونت بسیار **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد و اعضا لقمه
غرغرة آن جهت خوشبو شدن دهان و درد گلو و منع بروز آبله و حصبه و زکام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه و اورام آن و به دستور ... تون
خشک آن ... العذا ... آنها و اسهال و آشامیدن فشرده آن با طعام جهت ... سفید ... خوردن و مالیدن مغز آن رافع سم ...
و اگر بدست بیاید پوست خشک آنرا سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز مفید است **فصل الکاف مع الهاء** **کهربا** بضم کاف و ...

۵۴۸

٥٧٩

وسکون با و را مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی دیا سیلطس و بسریانی احمر باد و برومی سعفریس و بهندی کهربا و

و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند ماهیت آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب بحر آن آورند و درخت آن عظیم و آنرا فور بحای مهمله

مضمومه و سکون واو و فرای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق

طلائی رنگ دیر گداز و چون بدست بمالند که گرم گردد از ان بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیه آن

بکهربا ازین جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بهترین اوصاف نیست و در قوت از ان ضعیف تر و کاه در جوف آن کاه و سنگ ریزه میباشد

که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده منعقد و متحجر گشته و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده منجمد و متحجر شده بود

و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانه بعض بادشاهان هند قطعه کهربا بود که بچه پیموتی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ما تقدم ظاهر میگردد که

کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و ار دلو بین گاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس

بازرد کی حرارتی که از مالیدن دست بهم رساند جذب کاه مینماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلا بسیار

نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صلب و از ان بوی آب لیمو می آید و جلا بسیار میپذیرد و در حین سوختن از ان بوی مصطکی و از سندروس بوی کندر و بوی شاخ سوخته

می آید و نزد بعضی آن جنسی است در جزایر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در عبری اندلس

در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک پنجدرم و خراسان و فرارعان چیز بسیار جمع میایند و یافته میشود در آنها قطعهای مصمغ صاف شفاف و این بهتر

از صنف مشرقی و صلب تر و قوی تر از انست در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام بر آمدن آن از درخت از زمین

و آن رطوبت شبیه بعسل است پیش از متحجر شدن که کاه در اندرون قطعهای آن مگس و کاه منجمد و سنگ ریزه یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع

گشته و از اقوال دیگر در ان مذکور است و چون اصلی نداشت ذکر نمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل

و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نفث الدم همه اعضای ظاهری و باطنی و قابض اعضا الا کار

حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبات از دماغ بر سینه و داخل ادویه عین کرده میشود و از ادویه نافعه نسبت اعضای صدر و حابس نفث الدم صدر و ریه با آب سرد

بقدر نیم مثقال و با ادویه مناسبه دیگر و نیز حابس خونی که از تنفس عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب یا با آب جهت خفقان عارض از صفرا و مشارکت قلب

بمعده و اعضای غذا و منقص حابس نحو و اسهال دموی و مانع مواد ریه و از انصباب حیره و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مثانه و بول و بجهت

حرقت البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و طلای آن با صبر مسقط دانه

بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیرها و ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و لوقتی و شکستگی عضو و با موم جهت

و قالوا عرق و ضعها الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط

و گفته اند چون بوزن چهار شعیره از ان در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فتوری نیابد مضار گویند کهربا مضر سپرز

و التیام آن مصلح آن سفیده مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافت نشود در وزن آن طین ارمنی و ثلث آن بلیله و در تفریح مروارید

و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت کهربی بکاف و فتحتین ها و سکون را و بهمله و کسر

نون و یا لغت هندیست ماهیت آن درختی است سفید بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریکتر از برگ کنهل و ثمر آن کوچک با لوا لا بقدر یک بند

انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با تیزی بسیار که بیرد ست و زبان و لب می چسبد طبیعت آن گرم در اول

تر در دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قوی و جهت

سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کننده منی و مجرب در ولایت گجرات میشود و بهترین است از انچه در زنگار میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن

و بزرگ بقدر الوبیا باشد و این بسیار کمیاب و در بیر بهوم از مضافات صوبه بنگاله یکدو درخت آن موجود است و اکتحال سوده تخم آن با شیر دختر آن رافع حمره بیاض

و جالی و روشن کننده چشم است و با تخم فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب ابهره را مفید **فصل الکاف مع الیاء** **کیا کو** بفتح کاف

عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو **ماهیت** آن انادو به جدیدست که از ارض جدید می آورند و قریب به پنجاه شصت سال میشود که بر منافع آن مطلع

گشته اند و آن چوبیست چون زرنگ بسیار صلب و رگهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب و صحت بعضی از یمین به یسار و از یسار

به یمین رفته که گویا ریشه ها بعضی بعضی را گرفته اند بعضی صعود و دیگر با سبز و اکثر عاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رایحه قوی نیز و جهت

آوردن سطح و سط غرض برای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کمپی نامند خواه بزرگ خواه کوچک کرباران رسیمانها و میردها و الات مراکب و جهازات و کشتیها

احمال و اثقال را بالا کشند و فرود می آرند در حلقه چرخ و ثقیل اکثر از آن چرخ ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر میفروشند و اطباء اکثر آن

و غیر اینها را خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازه نو است و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت

آن نامدتی میباید **طبیعت** آن بتحقیق گرم و خشک در اول و دوم گرم و در سوم خشک باشد **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مجفف و منضج اخلاط محترقه و مصفی خون و جهت

امراض بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخاء و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و جذام و تمام تشنگ و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بالکه در تمام

قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربی اقوی است لهذا افرنگان در علاج آتشک از چوب چینی و عشبه مغربی احتیاج ندارند بلکه استعمال می نمایند

مناسبه دیگر بطریق تقوع بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشده و بهترین طریق استعمال آن که بتجربه رسیده است آنکه

و لیسوان براده نموده با چهار وزن آن چوب چینی نیز براده نموده و در پنج وزن مرد و عرق قندی در آتشه بلکه سه آتشه تر نمایند و در ظرف چینی یا شیشه

و سر آن را خوب بسد و تا نیند که بخار آن بیرون برود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین ایام هر روز بجنبانند تا خوب گداخته و منحل گردد و هر چند آن عرق تند تر

و بهتر بود و سپس آن را بگیرند و در شیشه ها کنند و سر آن را بسته در جای سرد نگاه دارند و در ایام گرما میان ریگ گذارند تا شیشه را نشکند

که خوب بعمل آمده باشد سبز یاقوتی و صاف شده باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن سبز

سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب بعمل نیامده و شربت آن در امراض متوسطه و امراض ضعیفه از یک تولگی تا یک و نیم تولگی هر روز از یک

امراض متوسطه هر روز دو تولگی تا بیست روز و در امراض قویه و امراض شدیده دو تولگی تا دو نیم تولگی نهایت سه تولگی تا سی و یک روز و نهایت پنجاه روز بنوشند

بعون الله تعالی در عشره دوم و الاسوم نفع بین ظاهر میگردد و اگر جرب و قروح باشند بر نوعی که بود رو بخشکی نهد و بعضی خشک میگردد و بعضی

می شود و در عشره چهارم و پنجم بالکل زایل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه امثال

اینها بطریق تقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است الا اینکه فقط در این ایام پلاو و نخود با شیر باشد و چیزی دیگر نخورند و بجای آب نیز شیر گرم باشد و

در بعضی اوقات که ابدوغ قلیه و نخودی با نان یا پلاو و پلاو نیز میتوانند خورد و لیکن باید که بسیار کم باشد و از سوداء و اعراض نفسانیه و حرکات آن پرهیزند

و جماع و اکل حموضات و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و ماهی و امثال اینها بسیار نماید و بالجمله در امر پرهیز دستوری است که در چوب چینی تفصیل مذکور باد

کبیر ذکر یافت چه در بین وجه بعد القراغ مذکور باید که بعد تنقیه تام بدن از خلط فاسد از فصد و مسهل و نحو آنها بود و ابتدا در بین استعمال نمایند تا

و مسهل بشوند و در فصل زمستان رسند و بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر **کیاه** عند اهل الهند **کیاهی** اسم هندی بفتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه

کاف و فتح واو و الف و نون و هاء **ماهیت** آن کیاهی است که چون آن را فرش نمایند گلهای آن گرد و گلهای آن در بالا ایستد و نیز آن نوع دیگر

است که سیونانی اند و در هند بسیار است و آن دو برگ سانیده بر فرش مستعمل باشد کیا را از آن بگیرند و در قشر کوزه بندند **کیاهی** بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناة

تحتانیه و دخان و کسر یاء مثناة فوقانیه و یاء مثناة تحتانیه و الف و نون **ماهیت** آن نباتیست از قبیل نخ و سپاره بشو و سفید رنگ از بین ریشه ها در چمن چند برگ آن

سفید برگ انار و دانه از آن بار کند و سر برگ آن و نیز گل بالای آن سرخ رنگ است و در کجا بقا **طبیعت** آن گرم در سوم **افعال و خواص** آن مسهل صفرا و خشک باشد

سوده آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع **باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است فصل اللام**

مع الالف لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بفرنگی لدان نامند ماهیت آن رطوبت غلیظ چسبنده است که

از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دلب است و برگ آن عریض و هم متصل و رقیق و صلب و گل آن مایل

بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم یا شاخها باریک بلند و برگ آن هر دو طرف شاخ

زوج زوج رسته و باریک و بلند از برگ انار نیز بزرگتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگی اندک کوچک و لاذن اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند

خالص و در کمال نرمی و خوشبوئی و بهترین اصناف است و آنرا لاذن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند آن درختان چریدن نشسته آن چسبیده

جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه بر سم مرغ و در حالت چریدن ... چسبیده و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی گفته

اند نباتی است نخلی الرائحه که در فصل ربیع بر روی آن شبنم... می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته با اطراف میبرند و بعضی گفته اند که سلوی است که از

قسم ترنجبین و از ایلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفند آن در حالت چریدن چسبیده و از آنها اخذ نمایند و اقراص نموده اقراص میسازند و با اطراف میبرند

و بهترین آن قبرسی خوشبو و نرم خوشبوئی و ... سیاه مایل بسبزی و ستبر عنبری است که سنگ و ریگ و خاک در آن نباشد و سیاه و قادر آن لون طیب

آن در اول گرم و در دوم خشک آنچه از آن دخونی بهم رسید گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن لطیف قوی و مسخن

مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب اندک و بالذات و منضج رطوبات غلیظ کریهه و محلل آنها با عنف و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه

اوجاع می نمایند ... الراس ... جهت درد سر بارد و ... جهت حبس نزلات و سقوط آن ... و معالجه صداع ... کرده

... اول آن ... در گوش ... آن و طلاء آن ... جهت مسالب نزلات و مانع آنها از نزول ... و النقص و ...

... و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و جالب ... و ... و تخریج ... طلاء

آن مقوی معده و مانع ... آب ... از ... معده ... صلابات آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت رحم

... آن ... در رحم ... جنین مرده ... و ... جهت ورم ... و در آن ... بدان

... و الجرب طلاء آن ... و ... فاسد ... آن با روغن مورد و شراب جهت ...

موی ... طلاء آن از ... جهت ... و ... در ... اخلاط فاسده و جاذب ... قابل ...

موی ... جهت داء الثعلب و داء الحیه ... و با شراب قالع آثار ... و آبله ... دافع ...

محلل صلابات ... و با ... جهت ... بارده ... آن ... جهت ... الهوام ... آن ...

... اول ... و اگر ... بول ... قابل ... الافلا ... و ... آن ... ان ...

مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک درهم روغن لاذن که ... روغن ... و ... روز ... خاکستر گذارند که قریب ...

آن ... و ... جهت ... و ... و تقویت معده و ... و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است **لاجورد** بفتح لام

و الف و کسر ... و فتح واو و سکون را و دال مهمله معرب لاجورد فارسی است ماهیت آن سنگی است که ... و بهترین آن صلب صافی نیلی ... با

نقطهای طلائی ... و ... مایل است که در آن رگهای خاک باشد و آنچه با اوصاف مذکوره نباشد ... و ... و ماده تکون

آن زیبق قلیل ... کبریت بسیار ... قریب ... است که طلا ناگشته ... از ابتدای ... لاجورد گردانیده و آنرا ...

... وزن آن زاج ... و ... با سرکه ... کرده ... تا ... باشند ...

... لاجورد ... و آن ... دیگر ... در ... گیرند

۵۵۱

گرفته تکلیس نمایند در آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بکار برند لاجورد اصلی بغیر و شنند و فرق شناخت صلابت و جوهر او و صاف مذکوره است و اگر شود

باشند یا آنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ است بخلاف جعلی و نیز از فرنگ چیزی مصنوع سائیده سبز رنگ لاجوردی می آورند اندک سکوزن خوب نرم و سوده نیست

و چون هیچ سنگ نرم نباید رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری است هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن و الا مغسول

آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آن است و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس دو مگر آن

در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و صاف کننده اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط

غلیظه مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودا و حوالی قلب و امراض سوداویه غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی و با اندک قوت قابضه و در سایر

افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از آن هر دو ضعیفتر و با قوت محترقه حاده و مفرح و اذا عیه دمعنه اعضا الرأس نفوخ آن قاطع رعاف و ناشامیدن

آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن

مژگان و زیادتی و تحبب آنها و اعضاء الصدر و اغذا و نفع آن ناشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهق و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حاد

از قبیل سودا و درد گرده و ادرار بول و حیض نقوت و فرزجه نمودن آن با کندر و روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن با رطوبت آفریح و الجروح و الفرا

ذرور آن جهت اکله و قروح ساعیه و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید مو و اسقاط و قلع ثالیل و برص مقرحه سعده مصلح آن المصطگی با

حمام و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول المنسلح آن کتیرا و غسل و تصویل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال با ادویه مناسبه بدل

آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعون** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر را

مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شد **ماهیت** آن نباتی است شبیه بنبات خرگوش و لهذا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و با طلیعه

لاکوفس و بربری طریطبیر نامند **منفعت** آن خرابها **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن چون با شراب بیاشامند شکم را ببندد و با آب جهت حبس

شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار است **لاغیم** بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و میم در شکلین سیدیج نامند **ماهیت**

آن نوعی از یتوعات است ولی بغایت لیتر از یتوعات دیگر و نبات آن بیرشتر قریب بنبات سقمونیا و برگ آن مدور و زرد رنگ و گل آن زرد مایل بسرخی و شبیه

بگل نیز گرم و شیت دارد کی خوشبو و مگس عسل بر آن می نشیند و بیرامیکند و تخم آن شبیه بتخم انجدان و چون نبات آنرا بیرند از آن رطوبتی و لبنی بر آید و آنرا

اخذ نمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کتیرا جمع نمایند **منفعت** آن دامنها کو **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم **افعال و خواص**

آن لبن آن قوی تر از سقمونیا و با سمیت اعضا را بغذا مسهل قوی و منقی و جهت استسقا زقی و اخراج مائی اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پخته آن نیز جهت

استسقای زقی و اسهال مائی اصفر قوی و ناشامیدن آب برگ آن یعنی مسهل قوی و قوی تر از لبن آن و لیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و منقی و از

انداختن شیر آن در حوضی که در آن ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب و کشنده آن و ضماد آن مفرح جلد و بدستور برگ و تخم مقدار

شربت از لبن خالص آن یک دانگ از مخلوط آن با آرد جو تا یک دانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یک درم و از آن زیاده نجایز نیست مضر امعا مصلح آن

کتیرا بدل آن فراسیون و کمی عسلی که از گل آن چرا نموده باشد عسل آن نیز مسهل است **لالا** بفتح دو لام و دو الف **ماهیت** آن گیاهی است معروف

که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و سحق و ناشامیدن آن حابس سیلان

خون و بخور آن خصوصا نثر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است **لالهٔ سرنگون** **ماهیت** آن اسم فارسی

نباتیست معروف که در باغچه‌ها بغرس نمایند و پیاز دارد **افعال و خواص** آن پیاز آنرا چون با دبیر بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب برفته

روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته **لالهٔ نعمانی** بضم و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء است **ماهیت** آن اسم

فارسی نباتی است برگ آن شبیه برگ کنجد و از سه چهار عدد زیاده تا ده و گل آن مانند شقایق و سرخ رنگ تر از آن و بیخ آن مانند پیاز به قدر فندق و بالائی در خاک

۵۵۲

دبر درده درونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت طبیعت آن گرم و تر با رطوبت
غالیه و حرارت قلیله افعال و خواص آن مفرح و مسکر و منوم و نثار آن بغایت مشهی و هاضم و محرک باه و منضج کننده رضا مقدار شربت آن از یکدرم تا
دو درم است لامی بفتح لام و الف و کسر میم و یا ماهیت آن صمغ درختی است شبیه است خوشبو مرکب از کندر و مصطکی و در رنگ مابین سفید و
زرد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سدد و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه و امراض الاعصاب و المفاصل و جهت
ضعف عصب و سنگ گرده و کوفتگی اعضا و عیا و باآرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شرباً و ضماداً و الجروح و القروح و الاورام ذرور و طلا آن
جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رایحه کریهه بدن و بخور آن بعرق آورنده مضر مصدوع و محرورین مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرم
و از دو بیرون نافع مبرودین و مشایخ و عصبیست فصل اللام مع الباء الموحده لبا بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی
زیک و فاره و بترکی اغوز و بهندی پیوسی نامند ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یکبار و گاهی آن چهار رطل شیر را
غلیظ گرداند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسمن بدن و محرک باه محرورین بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و سدد و قولنج و لقاح و مورث فواق و
قولنج و تولید حصاة خصوص با شیرینی نخل و باعث خناق دخانی مصلح آن عسل و شیرینیهاست لبخ بفتح لام و با و خاء معجمه ماهیت آن اسم عربی درختی
عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت خیار و برگ آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه به رطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهت طعم
گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سدر دانسته اند و مثل
نار طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند افعال و خواص آن مقوی آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از
انبیای علیهم السلام بسوی حق جل علاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و
وطلای آن مقوی مو و با شراب محلل اورام و بالاون و مورد جهت جبر و کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل مجرب و دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی
معده و حابس خون و اسهال المضار مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کری است و سر درخت آن نوعی ربیلا نهم مسهر قاتل لبلاب
بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و با موحده و آنرا اقرلوله و بیونانی تمنالیس و قسوس و بعربی عاشق الشجر و حلبق و حبل المساکین و عشقه
و حلبوب و بشیرازی اسبرنامند ماهیت آن نوعی از قس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن پیچها در خود می پیچد کبیر را
بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ خیجات و تخم آنرا اسفید و آنرا حبل المساکین و در سیاه پن لکو نامند و سیاه
آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آنرا امرة البیه و سیاه آنرا اسپیده نیکره و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و
سبز و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلاف سیاه مائل بسبزی و قسمی از آن لی تمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار طبیعت
آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و بو علی بن ماسویه گرم دانسته افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند
قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و سبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن بدون طبخ بالعکس و ضماد آن الراس و الصدر و الغذا و لنفض سعوط
عصاره آن با ابرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و طلای
جرکان و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سدد کبد و آب آن جهت سرفه حادث از عصب طبیعت و قولنج
عارض از حنظل حار و مسهل صفرا و سوخته یا خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه سعد بل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سر درم
از گل آن جهت قرحه و ضماد برگ تازه آن جهت درد سر خصوص که با سرکه بجوشند باشند و گل قسم اخیر لی تمر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و
بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول نشاشته و برگ آن با عسل مزطمث و آب فشرده آن رافع بد بوی رحم و ضماد المفاصل و الاورام و القروح و الجروح
و حرق النار و طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منضج کننده دمامیل و حصو حصاً با شیر آن ❊ ❊

وضماد برگ تازه و مطبوخ آن در رفع عسر البول و ورم و مسکن اوجاع و رافع بهاد و مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن
نیز جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم لبلاب بحری مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش الزربه عصاره
قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم لبلاب بحری ثمر آن شدید الحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده سبش السموم و ضماد بیخ قسم لبلاب بحری ثمر آن با شراب جهت
گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر ان چه برگ آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بسابا مجمیه و ساذج الطوال است طبیعت آن سرد و خشک
افعال و خواص آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تپهای مزمنه و ربع رطل و رطل و نیم از آب آن یا ده درم مغز تخم آن قاطع نزف الدم وعصاره آن جهت جروح
والقروح ضماد تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه و مضار تمام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه مصلح آن نبات
و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک یا دو قیه تا سی درم با نبات تا آنکه بجوش آید و لبلاب صغیر طبیعت آن قریب بکبیر و مرکب القوی افعال
و خواص آن محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و اسلم از سایر اقسام و مضار آن مصدع و غیرها از اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و
قولنج حار و با خیار شنبر محلل و رم حشا و تفتیح سده و اکثر تپها و مضار و مفاصل و الاورام بمفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل
آن آب برگ خطمی و خبازی است **لبن** بفتح لام و با و نون لغت عربیست بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند ماهیت آن معروف است
و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف
میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی بالانفراده جداجدا انشاء الله تعالی ذکر میشود و بعد از این امر مشترکه در اینجا بالاجمال بیان نمایند و هر حیوانیکه مدت
حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد نسبت بتغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال و غیرهم
است از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته
اند و گفته اند اعدل اقسام تغذیه است و شیر الاغ و اسب و شتر و گور خر و خوک و غیرها مبرا است از اوی قوی نیستند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه چنین
بحسب لطیف و سمن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سن آن از سالات در خاصیت و فصل و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام
ربیع و بارش باشد از طب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و مسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال آنها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر
خواهد بود از اد و یه ملینه و مسهله مسهل و مخیر از قابضه قابض و مبرده مبرد و مرطبه مرطب و ملطفه ملطف و کثیفه کثیف و مغلظه مغلظ و غیرها و آثار آن نیز مبدل میگردد و شیر حیوان
سفید زود تر منجمد میگردد از غیر آن طبیعت آن ... ماهیت آن در دوم سرد و تر و دهنیت در دوم سرد و تر و جبنیت در دوم مائل گرم و خشک
و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بسبب لطافت سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود
سریا بد که چون خواهند نوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ و آن گردد و از اطلاق آن بدون تقیید مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج
اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخصی که موافقت نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نیمبرشت و هر چه جبنیت آن غالب باشد سده
و ثقیل و هر چه مائیت آن غالب تر و ملطف و خفیف و هر چه دهنیت در سومت مسخن و مسهل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن و در زمستان
بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت استعمال آن جایز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان
تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحه غریبه شیرین حلو المزه است افعال و خواص آن مورث تپها و تولید سده و فروح
در جرب و حکه و صمم و اورام ردیه و دمامیل و باشرا و امثال آنها و سرطان خواه قلیل و خواه کثیر جهت صاحبان اورام باطنیه مضر و جهت اصحاب امراض عصبانیه
حصاة و صاحبان تخمه نیز مضر و ترتیم خوردن آن بعد از حرکت و ریاضت ... و در ... بسبب غالب ... دو ... لکن حار مزاج و معده ضعیف را
مضرت و موافق ... مزاجان و بالیر ... اشتهای بالجمله مقدار قلیل آن ... وکثیر آن ... مسهل ... آن با شی ...
و مالح و با گوشت و سمک و مرغ و ماهی و ترب و پیاز و سیر و تازه و لوبیا و جو و امثال اینها و بالا آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد و بالا سکر

آن چیزی خوردن و خوابیدن بهم رسیدن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلاء مهلک است اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و
وحشی قلیل الدسومت و خفیف **طبیعت** آن مطلقاً مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و شیر گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مجموع شیر
حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجه حاره یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها
جهت رمد و اکثر امراض عین خواه تنها و یا با شیافات و ادویه مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحه مثانه و اورام حاره رحم و حافظ
رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموس با شکر و سموم با زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بنگ و ذراریح و ارنب بحری
و افسیا و خربق و خانق الذئب و مزوج جمیع ادویه اکاله و سعفه و امثال آنها نافع است الرتیه و طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار
خصوصاً با شکر و فربه کننده بدن خصوصاً شیر برنج و فرنی آن به تخصیص امزجه حاره یابسه و طلای آن با انجبین جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز [illegible]
والبثور و آشامیدن ماء الجبن بالبلیه جهت جرب و حکه نافع و طبائعی [illegible] جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه [illegible] مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو
تازه دوشیده که سوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل الحیات دانسته و غیر این دو سه شیر مخصوص نیز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق
جوشانیدن آن است که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر باید پس از سرد شدن نوشند و نیز هر شیر را بعد
ازانکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آن را مضر میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آورده و یا ساقط شده
باشد بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بالانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوایل حمیات نیز اما در اواخر نافع گفته اند
و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و [illegible] آلات بول و اعضای تناسل است و چون شیر را با هموزن آن و یا زیاده آب [illegible]
ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند **لبن الاتان** بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربیست و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی [illegible]
کا دودھ نامند **ماهیت** آن معلوم است و ماهیت شیر آن غالب بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا **طبیعت** آن سرد و ارطب سایر شیرها ست تا دوم سرد و در سوم تر
و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید گرم گرم بنوشند که سرد گشته باشد **افعال و خواص** آن [illegible]
و مرطب و مفرح و جالی و منقی و مقوی قلب حار و بطی الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجه حاره یابسه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا باشد و غرغره [illegible] سعوط و قطور
آن در بینی و گوش و با نوح جهت ترطیب دماغ و جهت رفع [illegible] صداع حار یبسی و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و در گوش حار و [illegible] حار و
سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال آنها خصوصاً با سفیده بیضه مرغ و [illegible] جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که با سفیده [illegible]
بدان تر کرده بر شیر سر و گوش و چشم اندازند چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و [illegible]
و تقویت لثه و درد دندان تنها و یا با مغز فلوس خیارشنبر و [illegible] تحلیل آن قوی و جهت امراض مذکوره [illegible] و سعوط آن با کهربا و یا [illegible]
نرم سوده جالب رعاف [illegible] الصدر و الحمیات و الغذاء و نفخ و آشامیدن آن موافق سینه جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و
هزال حار یبسی و سرفه و عسر النفس که بسبب نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصاً با کهربا و کثیرا و طین مختوم و [illegible] الخیار و صمغ عربی و امثال آنها و نزف الدم
[illegible] مفید و ملین طبع و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا و حقنه آن جهت اسهال الدم که [illegible] باشد و جراحت امعا و [illegible]
قوابض و قطور آن در احلیل تنها جهت حرقة البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن گل جهت قرحه مجاری آن و بدستور مذکور تنها و یا با ادویه
مناسبه مذکوره سموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران [illegible]
بارد و دوار و طنین خصوصاً بیماران خوابیدن و مهیج قوای [illegible] و جالی [illegible]
و امثال آنها و [illegible] آن با شیاف مناسبه [illegible] الدم و سل و دق [illegible]
[illegible] و امثال آنها جهت جلا و تحلیل و تنقیه سده [illegible] و امثال آنها [illegible] شیر زنان [illegible]

۵۵۵

در دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمهٔ این کتاب نیز مجملاً ذکر یافت **لبن الاسد** بفتح الف و سکون سین و دال مهملتین شیر شیر است
و بهندی باگهه کا دوده نامند **طبیعت** آن در کمال گرمی و حدت **افعال و خواص** آن در غایت جلا و نفوذ و ادرار است **لبن البقر** بفتح با و سکون قاف و را مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند **ماهیت** آن معروفست و در بیان اجزای ثلثه از دهنیت و جبنیت و مائیت بنسبت البان
دیگر بحد اعتدال و تساوی است و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات دهنیت بر آن غالب و غلیظ تر شیرها است سوای شیر گاو میش که دهنیت و غلظت آن
زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و اشیاء جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین
خالی الطعم و رایحه غریبه **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا و اعضا
الراس آشامیدن تازه دوشیدهٔ آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و دافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نیکو
کننده رنگ رخسار و امراض بینی را سفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و باکندر جهت طرفه و با انزروت
جهت ناخنه و سبل و شرناق **اعضاء الصدر** و الغذا و النفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان و قرحهٔ ریه و
سل که بی تپ خلطی باشد و سحج امعا را مفید و ملین طبع و مولد منی و باهی و مسمن بدن و خوردن شیر سه پنج رقیق حبس الطبع با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثقلی و زحیر
عیسی را نافع و شیر آهن تاب دیا با سنگ تفته کرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی
و منقی مجاری بول خصوص با فلیلی تا مقدار دو دانگ زاج و یک درم نبات نرم سوده **اعضاء المفاصل و الاورام** و البثور طلای آن با سفیداب قلعی جهت
نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر سه پنج بر سر اقرع یعنی کچل که دانهای زخم آن صلب شده
سر تراشی آن دشوار باشد باعث نرمی است اما باید که بمقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد بآب گرم پاک شسته سر تراشی نمایند و با افیون
و سوم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار **السموم** آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر نوشند و قی کنند تا رفع غائله سم گردد بهر نوع
سم را و دیگر قتاله که باشد تنها یا با دیگر مناسبه آن مانند روغن گاو و نار جیل البحر و امثال آنها **الزینة** آشامیدن مطبوخ آن با سه پنج بطریق شیر برنج
و فرنی جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخسار و با گردکان و خرما جهت فربهی گرده و بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و از دیاد منی مقدار
شربت آن از نیم رطل تا یک رطل **المضار** اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن
شکر و عسل و با آن هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد و مداوای آن قی
با طرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و انگدان آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند و حکمای هند گفته
اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط **لبن الجاموس** بفتح
جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاو میش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت و جبنیت بر آن غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله
بخلط غالب و صفرا است چون شیر را با چوب گیاه کنگهی طبخ نمایند حرکت دهند منجمد و بسته گردد نبات داخل کرده بخورند لو اسیر را نافع است
لبن الخفاش بضم خاء معجمه و فتح فاء و الف و شین معجمه قریب بشیر اسد است **لبن الخنزیر** بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زاء معجمه و
سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا دوده نامند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن نزد بعضی بسیار مجرب و قوی
جهت سل و دق نافع و مورث برص و ضعیف است **لبن الرماک** بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده نامند **ماهیت**
آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بیان شروط و جبنیت آن کم **طبیعت** آن گرم و تر از شیرهای دیگر **افعال و خواص** آن جالی و مفتح
و مفرح **اعضاء الغذا** و النفض آشامیدن آن محرک اشتهاء باه و ملین طبع و موافق قرحهٔ مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و منقی رحم حادث از حرارت و سدد
و حقنه کردن با آن منقی قرحهٔ رحم و چون آن را با شاره علاج بعد از تطهیر معین سرگین خاص و آشامیدن تریق کرده آن که قی نباشد در اکثر افعال مذکوره

۵۵۷

٥٥٧

اعمال کرده تو تیر و استعمال اضمادها [illegible] بانبرایط مذکوره در لبن الاتان می آید و در لبن اللقاح از لطیف آن با رازیانه و نیز آن از اشیای حاره و بارده

[illegible] مفید بر مقصد الخواص گفته اند از خواص آنست که چون بر سال طفلی باران [illegible] آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آورند زیاده بر چند دانه

نباشند از مجربات مکرر شمرده اند

لبن الضان بفتح ضاد معجمه والف و نون کی لبن النعاج و بفارسی شیر میش گوسفند نیز نامند ماهیت آن معروف و بر آن

[illegible] و جبنیت غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین آن شیر میش سیاه بشرط مذکوره است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مقوی جوهر دماغ و

[illegible] و باه و جهت قرحه ریاح و سعال و نفث الدم و تر خیر و نیکوئی رنگ رخساره و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن مطیب و بار و غن بادام و صمغ عربی

[illegible] و در سایر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مدره بلغم و مصلح آن عسل است **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله

بفارسی شیر شتر و به هندی اوٹنی کا دودھ نامند ماهیت آن معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری و کم و سلبیت آن [illegible]

[illegible] ماهیت آن [illegible] طبیعت آن گرم مائل بخشکی است افعال و خواص آن جالی و منضج [illegible] و امراض الغذاء و [illegible]

مقوی [illegible] بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رفع [illegible] جگر و تحلیل اورام باطنیه و تحلیل اخلاط کائن در کبد

و استسقاء [illegible] و طحالی و غیر آن [illegible] نافع ما للعهد [illegible] تامست و اجتماع مائی [illegible] قبل از آن و جهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه [illegible]

و ابوال شتر جهت اسهال و ادرار مائی اصفر [illegible] نافع و باید بتدریج از دو اوقیه شروع نمایند تا بیکرطل رسانند و شتر را داده روز قبل از استعمال

در ایام استعمال [illegible] برازیانه و کنگر و کاسنی و در سنه و [illegible] نموده باشند و با تخدیر و سکرا [illegible] جهت استسقاء گرم و با شکر مقوی بدن [illegible] کننده بشره و

محرک باه و مشتهای طعام و در اورام صلبه [illegible] مناسبه تحلیل مانند [illegible] بادام تلخ و پسته و [illegible] بعضی گفته اند شیر شتر [illegible]

[illegible] دستور آشامیدن آن جهت استسقاء است که شاید که باشد [illegible] باید [illegible]

[illegible] اگر بار [illegible] زیرا که بابت البان [illegible] و زیاده کننده [illegible]

استعمال آن دستور آشامیدن [illegible] نیز تفصیل در قرابادین با جمال در [illegible] **لبن المعز** بفتح میم و سکون عین مهمله

[illegible] بفارسی شیر بز [illegible] بکری کا دودھ نامند ماهیت آن معلوم است ماهیت آن [illegible] دیگر گفته اند جبنیت آن زیاده است طبیعت آن

[illegible] و گفته اند بارد در اول و رطوبت [illegible] و گویند معتدل [illegible] است افعال و خواص آن ملطف [illegible]

آشامیدن آن جهت [illegible] اورام لهات و حلق و [illegible] زبان [illegible] با مغز فلوس خیار شنبر [illegible] نموده با

و قطور آن در بینی و گوش نیز جهت [illegible] دماغ و [illegible] نیز جهت [illegible]

[illegible] و آشامیدن آن [illegible] آشامیدن آن با کتیرا [illegible] جهت نفث الدم و [illegible] قرحه [illegible] نفث الدم

[illegible] بمقدار [illegible] پنجاه مثقال تا پنجاه مثقال [illegible] پنجاه مثقال آن [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] جهت نفث الدم و [illegible] گرم و سرد باشد

[illegible] صحیح المزاج [illegible] از رطوبت [illegible] دیگر آنست [illegible] آن [illegible] در اول جهت [illegible]

و تقویت باه [illegible] و عرق النساء [illegible] ازان [illegible]

[illegible] آشامیدن آن [illegible] جهت اسهال صفرا [illegible] و امراض صفراویه [illegible]

[illegible] نافع [illegible] و تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با [illegible] ماهیت آن [illegible]

[illegible] آشامیدن آن [illegible] تا بیست و ده مثقال آن باشد

[illegible] نیم مثقال [illegible] شیر [illegible]

ارباب شربت بقدر اینکه تا بمقدار که موافقت نماید و بر معده گران نباشد و تحلیل در هضم و نضج نماید و در هنگام استغنا و عدم احتیاج باز بتدریج کم نماید جهت تربیت

ابدان و حمیات حاره حاده در انتهای حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و البثور ضماد تخم ریحان

کوبیده بیخته در شیر بریز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و دمامیل و بثور است و با نانخواه و تخم تره تیزک کوبیده اقوی گویند مقوی احشا است مصلح آن کثیرا بدل آن شیر گاو

لبن النساء بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند **ماهیت** آن معروف و الطف است از شیرها آن و موافق تر بر سایر شیرها است

از برای اطفال و امراض حاره حاده خصوصا از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر نازائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند

قبل از آن و در بین شیر **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و از دختر نازائیده سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت ترطیب تقویت دماغ و رفع هیجان و درد و قروح ریه

دق و ادرار البول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس الصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تنقیه سده خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و

یبس و نفث الدم و نزف الدم با دو به مناسبه سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون و افرادی و در کوسهر و اسهال ایها و

بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه کتان ترکرده بر درد پیشانی بر سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت

ملک آن و با انزروت جهت طرفه و سلاق و شرناق و اسهال آنها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن و مقدار شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل

و باید که گرم گرم که سرد نگشته باشد بیاشامند و اگر از پستان توانند که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ

اند گفته اند چون زن حامله برود و پیش شیر بدو شند اگر پیش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اگر بمیرد و زنده برآید بپسر و مجرب دانسته اند

و بهترین شیر زنان و سایر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با جسیدگی بسیار نباشد و باعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در

قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو بسیار گرم و تر اند از حادیان که لبن الحمار

باشد و لطیف تر از آن و در تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حا مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی دهی است و بترکی **ماهیت** آن

ماهیت آن شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیرگاو تازه خوب با نخجاد یافته اندک ترش است **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و هرچند ترش تر بود رقیق تر

باشد سرد و تری آن زیاده **افعال و خواص** آن مرطب و مسکن تشنگی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب یا دی ... بیشتر

و در سایر افعال قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمة مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مضر مبرودین و معده سرد و کثیف و دیر هضم و سدد و مولد خام

و مقبض تشنگی مصلح آن بهاویه حاره و تحلیل مری است و اغذیه مطبوخه از آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و جز به بالا اثر ابسر بالیدان مرطب دماغ و منوم

مقام مرغ و نان ... کرده است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نزد اکثر اسم فرفیون است و بعضی

و دیگر آن گفته اند نیز است شبیه بیتوع و مایل بسیاهی در زرد که از انواع یتوع است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص** آن از سموم

و لو شیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر افرفیون و شبه بید ستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت

لبن الیتوعات بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن شیر نباتات

شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها **افعال و خواص** آن مجموع آن از سموم و مسهل قوی عنیف و شیر هریک در ذیل

آن مذکور شد و میشود و انچه مانع محصر بین نمار است در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدابیر

فرفیون خورده است و مذکور شد **فصل اللام مع الیاء المثناة الفوقانیه** **لیتکو** بفتح لام و سکون تاء و چهار نقطه هندی

و ضم کاف و واو **ماهیت** آن ثمر درختی است ... الهند و دکن از آلو خورد و درخت آن بقدر درخت کو ینباله و برگ آن نیز شبیه برگ

آلو بیباله و ثمر آن خوشه دار و در هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و بزرگی آلوی کوچک و بنباله و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن ترش

میگردد و در جوف ... آن ... دانه ... چهار دانه شبیه بدانهای ... و شکل کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی سفید رنگ سرخ ...

طبیعت آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسکن حرارت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

فصل اللام مع الجیم **لجالو** بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندیست **ماهیت** آن گیاهی است که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید
و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا یکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه برگ ام غیلان
و از آن ریزه‌تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غدیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون
دست نزدیک آن برند و بدان سایند برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست را کشیدند و از آن دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز میگردند بحالت اصلی
خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا از رسائن میدانند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن محلل و جالی
و منضج و مفتح و جهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه شرباً نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب در برج
سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پکهه پچهتر نامند و بروند بر کنار غدیری که در آنجا گیاه لجالو باشد داولاً غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و در نور
منسوب به زحل بسوزانند تا شد مقل ارزق یا روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه برکنند بنحویکه سایه کسی بر آن نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن
منزل آید نرم کوفته بخته بقدر فلفلی از آن با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه بر آن خوانده بنوشند منتر این است بسم الله الرحمن الرحیم
دولها امر تو ولها سنکه ادیان هو هو نیشواد تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه رفع گردد و در هفته
دوم بواسیر و نواصیر و یرقان و سعال آنها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوباء و آتشک و مانند اینها برطرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت
بدان قوای حیوانی میفزاید و از اسرار است نزد ایشان **فصل اللام مع الحاء المهملة** **لحم** بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربیست جمع آن لحوم
آنرا بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند **ماهیت** آن معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله
حائل بودن میان عصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوانها حافظ و مانع بودن آنها از التواء در حرکات مختلفه و فرج و در رفع صدمات خارجی و برای تطبیب اعصاب و عروق
و غیرها و حسن منظر و شکوه هیأت تشکل و غیرها از منافعیکه مفصلاً در کتب کلیات مذکور است و اقسام میباشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور
و مشروح است انشاء الله تعالی در اینجا القول الکلی و بالاجمال چیزی ذکر میباید دانست که چون بدن انسان مرکب از مواد لحمیه است و حیوانیت بر آن غالب است برای
غذای او بهتر بدل ما یتحلل از لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت هر مرتبه بدان ناچار است و استحاله
نباتات تا آنرا شبیه به عضو نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و تعقید و تشبیه و تغذیه و ادخال و در حیوانات باقل این افعال امر حاصل است مثلاً
در شیر اینها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه آن بهضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در سائر طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز باشد
و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است سائر لحوم سید و بهترین سائر اغذیه شد و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن
مانند ران و پشت تازه و گرده و گوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب وحشی خشک‌تر و دیر الانزوال انثی نرم‌تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج
فربه است و از فربه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از آن گوساله و یکساله
گاو و گاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر و الطف و گوشت حیوان
راعی چرنده بهتر و الطف از گوشت معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سرخ کمتر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید بطئ الهضم و سریع الاستحاله بتعفن و فساد
گوشت سرخ دور از فساد و سریع الهضم و در بهار و روز بهتر از شب بماند و گرم و خشک و قلیل الغذا و بسیار زبون و مولد خلط ردی
و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری طی و بهترین اهلی خانگی گوشت نجد و در فصول است غیر آن لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان و صاحبان
فالج و استسقا و سکته که برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غالب بوده باشد و آب غوره و امثال آن برای گرم و ترکیب مزاج آن ملایم باشد
بادمی و زیست بگیرد و گوشت عضلات مولد خلط است گرم و تر و قریب باستخوان خشک و متین گوشت

۵۵۹

طفلی باره در طب لینج و گوشت لعجه ردی ضعیف الغذا مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و سنبل و بوا و
زیره و امثال اینها است و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت رخوکه در آن
عصب نباشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان لیکه شیر در آن و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک
در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطی الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباش جهت
سکته ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک گوشت بریان کرده آن جهت قرحه ریه مفید و گوشت قنفذ بسیار بهتر است و گوشت خرگوش گرم
از همه و غلیظتر و بطی الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و گوشت گاو ماده کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و
از گوشت نر و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و [illegible]
مهرا کننده آنست چون در حین طبخ در آن انداختند و همچنین در هر گوشت صلب که زود مهرا گردد و اکثار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت شقراق [illegible]
و بعید التعفن از گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا و ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گو
آهوست و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه آنها ردی اجتناب از آنها واجب و گوشت ضان معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت
محرور المزاج نافع و گوشت خنزیر یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت
سمور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گوشت سرد است مسخن گرده و جهت درد پشت و لواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسپ مانند گوشت شتر محلل مسام و جهت اصحاب
کد و ریاضت شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب به مرغ خانگی باشند مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری
بهتر از اهلی و بهترین سایر طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی آنچه گردن آن بلند و عظیم الجثه باشند ردی است و لحوم همه کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط
دا در مورث حمیات ربع اند و از ماهیان متوسط در بزرگی و کوچکی آب جار صخری لطیف مانند ماهی رضراضی و حلوا ماهی و ماهی [illegible]
و امثال اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج بهار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت خنزور و حجل و گوزن و گاو و بیش و بهتر و اولی است از لطیفه [illegible]
باید که حیوانات رطب المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یابس المزاج را در طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان بر آورند که [illegible] و فتح لام
شده و [illegible] بکمال نرسیده باشند همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف [illegible]
بسیار لاغر و مریض و سینه همه مورث امراض عفنیه کثیره و سودا و امراض سوداویه است خصوص [illegible] و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده یا
گرگ دریده یا از سباع گزنده و خوف ناک و یا در آب افتاده و [illegible] حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و [illegible]
حیوان دیگر را ذبح نمودن [illegible] و آشامیدن آب از گوشت [illegible] و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با شیر و [illegible] مضر و [illegible]
در طبخ و [illegible] آن [illegible] اولی است و باید که [illegible] آن [illegible] خواه کباب باشد و یا غیر آن و گوشت آنچه [illegible] سریع الهضم [illegible] موافق [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بسیار [illegible] غالب نباشد و کسیکه اراده نماید [illegible] باید [illegible]
[illegible] از [illegible] اراده ترقیق [illegible] بدن نماید باید که [illegible] حرب باشد [illegible] خوردن آن [illegible]
هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن [illegible]
[illegible] و اخلاق سبعی و بسیار [illegible] خوردن آن باعث [illegible] قوی است [illegible]
آن مولد لحم [illegible] و خشک [illegible] آن [illegible] گرم و تر و مولد لحم رخو [illegible] کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است [illegible]
و امراق آن در [illegible] اعضای الراس گوشت گاو [illegible] و سایر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه [illegible]
و گوشت [illegible] جهت [illegible] گوشت [illegible] و گوشت سباع و ذوات المخالیب مقوی چشم و رافع امراض

در رفع امراض عین و زهره طیور واکثر حیوانات جبالی با صرع و اثار چشم اعضاء النفض گوشت سرطان نهری جهت سلولین و گوشت جوجه طیور نهیج خوانیق و اعضاء
الغذا از گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقاء و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقاء و لحوم غلیظه بقدر سده و طحال اعضاء النفض گوشت
مالح ریختن صفرا است معده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعاء نافع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع گرده و مرق خروس پیر بشرط ندکور در دجاج
جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مرار و سحجین قریص گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسر کرده
سحجین با کشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوشانده مرق آنرا بریزند و جرم آنرا تناول
نمایند جلب طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالب جهت
بواسیر و گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریح غلیظ الحمیات گوشت گاو دابل دوعل و طیور بزرگ پیر مجدد تاحمی ربع اندالسموم آشامیدن
گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حلزون سوخته سرا لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع سوام
الآلات المفاصل ضماد گوشت گرم بگیرمی ذبیح جهت ضربه و سقطه و برسلوی پیچیدن عضو در پوست گرم گرم آن و ضماد دبه جهت تسکین وجع صلابت شده و تلیین عضا
تشنج و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع المفاصل و قریب است در فعل مرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد و شحم حمار وحشی با دهن قسط جهت وجع ظهر و
تحلیل ریاح غلیظه و گوشت فنی و قنفذ اکال الطریق مرقد و تحیی نافع و گوشت گاو مولد جذام و دار الفیل و دوالی و جرب و قوبا و دمل و سرطان و سحج سایر لحوم غلیظه
الجروح و القروح و الاورام طلاء گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت گاو و سایر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلاء پیه حمار وحشی و لیطه رافع کلف و سوخته
گوشت حلزون رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است **لحیة التیس** بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یاء و الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء
مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربیست در ماهیت آن اختلاف است انطاکی و بغدادی و انطاکی و غیرهما گفته اند نباتیست که مجعد و سر بر زمین مفروش و از زمین بلند
نمیشود و برگ آن شبیه برگ گندنا و مردم آنرا بخورند و مداوا با آن نمایند و بعضی لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب اهل شام و مشرق و دیار دیگر مسمی با
ذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس سقواس است و بفارسی اشیخ و باصفهانی سنگ دالانشک بفتح شین معجمه و سکون الف و کاف نامند و دیسقوریدوس
قسوسلس نامیده و بعضی مردم قساوق و قسارت نیز خوانده و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک و کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ
مدور و صلب و مزغب و گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آنرا برگ شبیه برگ گندنا و مایل بطول آن و سفیدتر از بالای آن و گل آن سفید
و نزد یک بیخ آن نوعی از طراثیث سیر و سرخ یاقوتی رنگ آن بهترین انواع است و گاه سفید و گاه اصفر نیز میباشد و قوت قبض این زیاده از آن در
جمیع اجزای آن طراثیث رابرومی هیوقسطیداس و بیونانی الوقسطیس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طراثیث است و از جمله اجزای تریاق فاروق
ها لست و در قوت مانند عصفص الا آنکه در عصفص قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مومن نوشته که این الدولة و جمع دیگر
بیان نموده اند که آن شاخهائیست بی برگ مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی آن مایل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و هر گاه بشکنند آن
از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اهم منهاج جمیع گیاه هر او را نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه تر است طبیعت آن
معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابع گفته نباتی است مابین شجر و گیاه با اندک قبضی مولف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک
تا بیک شبر میروید با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز که تیس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی الاق
نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه و بدون آن سرآشیر با میخورند کاسنی و کاهو میخورند و تحقیق آنکه لحیة التیس این باشد
و آنچه در کتاب صور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر آن برگهای باریک بلند شبیه برگ گندنا و گل آن پهن مدور و برگها
اندک طولانی و سر آنها منشعب و شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گلسرخ و رنگ گل آن سفید **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص**
آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مرار و دموی و قرحه زیره و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند بیخ گلسرخ و مقوی معده و مانع نصبا

سواد بران و قرحه ریه و بهاد و عصاره آن از ان ما قوی تر و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده
و جگر و نزف الدم رحم و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا عصاره الراس بیخ آن جالی جرب گوش خشک کننده قروح آن عصاره لتقص و لعذاد و آشامیدن
برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحه ریه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعا مقدار
شربت از عصاره آن تا سه درهم و از برگ و گل آن تا چهار درهم المجروح و القروح [illegible] برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها
و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع و الاورام و ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم [illegible] ذکر با خوردن بیخ
[illegible] واقع سموم دانسته [illegible] گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن فصل اللام مع الخاء المعجمة
لخلیس بفتح لام و سکون خاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب
بذرعی و گل آن [illegible] و بری و جبلی می باشد و هر دو در صورت مشابه بهم مگر آنکه جبلی آن قوی است [illegible] سیاه و ثقل و بقدر عدسی
بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از آن [illegible]
قوی [illegible] جهت لسع عقرب [illegible] چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند [illegible] فصل اللام مع السین المهملة لسان بکسر لام
و سین و الف و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند ماهیت آن از اعضای مرکبه بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم
[illegible] و عروق و عصب و عضلات و غشاوه معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده [illegible]
[illegible] و اعانت بر بلع [illegible] رطوبات نازله [illegible] و خارج از سینه و معده [illegible] در کتب طبی و کلیات طبیه مذکور است [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن [illegible] سریع الانحدار و مرطب بدن [illegible] زیاده کننده [illegible]
[illegible] بیخ آن با سرکه [illegible] خشک [illegible] زیره و [illegible] در [illegible] سرکه [illegible] خشک خوردن آن لسان العصافیر و [illegible] لسان الثور
[illegible] نامند ماهیت آن [illegible] گل آن برنگ [illegible] است ماهیت آن نباتی است [illegible] لسان الثور است [illegible]
[illegible] ما نند برگ [illegible] از میان برگ آن [illegible] بقدر ذرعی [illegible] و فرق میان این برگ و لسان الثور
[illegible] برگ این [illegible] از لسان الثور و گل آن [illegible] برگ [illegible] بخلاف برگ گل
لسان الثور [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و [illegible] افعال و خواص آن [illegible] زبان [illegible] از حیوانات [illegible]
[illegible] ماننده حب الرمان [illegible] جهت [illegible] و سایر امراض [illegible] دهان [illegible] و حرارت معده نافع لسان الابل
[illegible] بلغت عربیست ماهیت آن غیر [illegible] است [illegible] لسان الابل [illegible] نباتی است [illegible] و شهر [illegible]
آن [illegible] سفید و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و از آن [illegible] و باریکتر و [illegible] تازه [illegible] و با [illegible] سفید
رنگ و خوشبو و ثقیل الرایحه و ثمر آن [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و خشک [illegible] سوم گرم و خشک [illegible] افعال و
خواص آن [illegible] اعضا [illegible] و آشامیدن آب [illegible] برگ و شاخ آن [illegible] برگ آن جهت [illegible] زبان [illegible] و تحلیل آن و قرحه باطنی و ادرار
بول و حیض و اخراج جنین و [illegible] آن با موبیز و عناب [illegible] و ادرار بول [illegible] التهاب باطنی القروح و الجروح [illegible] قروح [illegible] قروح
و التیام [illegible] جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهر [illegible] آن [illegible] قروح [illegible] و ذکر [illegible] خضاب آن با حنا سیاه
کننده موی سر و شستن با آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است [illegible] گرده مصلح آن [illegible] مقدار شربت از جرم آن تا سه درم
و از آب آن تا ده [illegible] آن که [illegible] مثقال آنرا در [illegible] رطل آب انگور [illegible] ترتیب دهند جهت نفث الدم و [illegible] کرده
و [illegible] مقدار شربت آن [illegible] لسان الثور [illegible] عربیست [illegible]

۵۶۳

گاوزبان و بیونانی [illegible] و بلطینی [illegible] و بلغت دیگر [illegible] و بهندی سنگاهولی نامند ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و زغب و نقط نقطهای
شبیه بثآلیل و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مایل بزردی و بقدر ذرعی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم با خشونت و نقط نقطهای سفید شبیه بثآلیل و زغب
شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و [illegible] است و تازه آن سبز مایل بزردی و کهنه آن مایل بسیاهی و هرچند کهنه‌تر گردد سیاه‌تر شود و گل آن لاجوردی
رنگ بشکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در قمعی و اندک لعابی و تخم آنرا در هند نیز [illegible] گفته اند
آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود ولیکن برگ آن نازک و حکیم میر مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته
که در صفاهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند مرماخور است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل بسفیدی [illegible] گیلانی است
طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مایل به یبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن جمیع اجزای آن **افعال و خواص** مفرح و مقوی
ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سودا و متولد از خلط سودا و تسکین اعراض آنها و امراض سوداوی
مطلقا و اعضاء الرأس و الصدر و [illegible] آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و
رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تپش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان [illegible]
و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درهم گل آن با یکدرهم گل ارمنی و دو درهم
شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تفتیت حصاة و تصفیه جگر [illegible] و سوخته محرق آن در دهان
قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و سینه لثه و بدستور غیر محرق آن ولیکن از آن ضعیفتر [illegible] مصلح آن صندل سفید مقدار شربت
از جرم آن از دو درهم تا پنجدرهم در مطبوخ و منقوع از پنجدرهم تا ده درهم و از آب آن تا چهار [illegible] و بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج
و نیز بوزن آن اترباس [illegible] و نصف آن سنبل و ربع آن [illegible] گفته اند [illegible] آن و آب سیب و آب [illegible] شراب [illegible] دو مثقال آن [illegible]
کرده بدون ازاله [illegible] عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی [illegible] در سایر افعال ضعیفتر از جرم مطبوخ آنست و بعضی اقوا گفته اند
شربت آن تا چهار [illegible] و قیل **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام بلغت عربیت [illegible] الاضلاع و ذو سبعة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ [illegible]
[illegible] لسان الحمل کبیر [illegible] بارتنگ [illegible] و صغیر [illegible] آن از جنس ماخور است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن برگش شبیه بزبان گو
و [illegible] و ساق آن بقدر ذرعی و پراگنده مایل بطرف زمین [illegible] و از وسط نبات آن [illegible] بلند [illegible] بر سر آن گل آن [illegible]
تخم آن ریزه سیاه رنگ مایل ببنفشی و بیخ آن سست و [illegible] صغیر است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و تخم آنرا یبوست زیاده [illegible]
برگ و برودت کمتر و برودت [illegible] آن [illegible] **افعال و خواص** آن مرکب الجوهر [illegible] بارد [illegible] قابضی
برگ آن [illegible] اعضاء الرأس آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم [illegible] باطنی در رقاق [illegible] و ضماد آن [illegible] سرد [illegible]
آن در گوش جهت تسکین وجع آن [illegible] با آب [illegible] یا آب برگ [illegible] درد دندان و قلاع [illegible]
دهان و بثور [illegible] آب برگ [illegible] قلاع دهان [illegible]
میشود و [illegible] چشم در آب آن و داخل ادویه [illegible] کرده میشود [illegible] نفث الدم و آشامیدن [illegible]
با برگ آن [illegible] آشامیدن عصاره [illegible] دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه [illegible]
آشامیدن [illegible] عضو و [illegible] الدم و نزف الدم [illegible]
باطنی و [illegible] البول و سیلان [illegible] و بیخ و برگ و تخم [illegible] داخل کرده میشود
جهت قروح [illegible] و آشامیدن [illegible] مطبوخ با برگ آن [illegible] استسقای [illegible] آن با نمک و سرکه [illegible]

جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن با حقنه تخم و یا عصاره آن جهت قرحه امعا و تقطیر آن بر آن نیز جهت ...

جهت درد رحم حادث از اختناق آن گفته اند و آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم

شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع و سموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده و الجروح و القروح و حرق النار

ضماد آن و بدستور در زوال آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و اکله و باطنی ...

و اسفیداج جهت بثور و داء الفیل و منع تزاید و سرطان و جهت ورم آن الاورام ... و بثور محلل اورام حاره و نمله و بثری و حمره محلله که با دسم باشد و درم ...

و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر سودمند ... مضر به مثانه مصلح آن عسل و عصاره آن مضر طحال مصلح آن ... مقدار شربت از آب

برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصاره برگ آن و لوبرکه آن قابض و مغری امعا و رافع زحیر و ... بادام

یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوشانیده آن نیز رافع و بعضی گویند حابس نزف الدم و بدل آن به مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ که مانند گلاب

بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه و بدل و در همه افعال از عصاره و برگ آن ضعیف تر است **لسان الثور** بفتح سین مهمله و ضم ...

و عین مهمله **ماهیت** آن نباتیست بقدر دو ذرع و ساقها آن بر اگنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانها اره و ...

رنگ آن سبز مایل بزردی و سفید و بر ساقهای آن قبهای ... دیگر گل آن ... و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ... **طبیعت**

آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجه بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین ...

لسان العصافیر بفتح سین مهمله و عین و ... و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندرجو ...

ماهیت آن ثمر درختی است از قسم درد ... و برگ آن شبیه برگ بادام و ثمر آن در خوشه در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک

طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن مانند تیره رنگ و باطن آن سفید مایل بسبز و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و در ملک هند

بنگاله کثیر الوجود و دو نوع می شود دیگر تلخ با حرارت و دوم شیرین و نبات آن ... در هر زمینه ... بهم می رسد و بلندی نبات آن از برگ و نبات برنج باریکتر

و نازک تر و خشن تر و سبز تیره شبیه برگ ... از کاهی تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه ... و گل آن ریزه

و از تلخ آن سفید مایل بزردی و از شیرین آن ... و ثمر آن ... شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن ... **طبیعت** آن در

دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و یا رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مسکن ریاح و برگ آن با قوت اعضاء الصدر و آشامیدن ثمر آن مسکن

درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه و مزمن اعضاء النفس و آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت ...

تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران ... مجرب گفته اند مضر ... مصلح آن کشنیز مقدار شربت

آن جهت باه تنهائی تا سه درم و یا ... تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و بعضی آن بهمن سرخ و با تودری سرخ بوزن آن ...

و با کبابه ... ضماد برگ آن ... و ... قروح رطبه الآت ... **لسان الکلب** ...

و سکون لام و یا ... شبیه به کلوره ... نامند **ماهیت** آن گویند لسان الحمل است و بعضی ...

اند نباتیست علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و گره دار و برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن درازتر باریک تر و بسیار نرم ... اطراف

آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید بر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و منبت آن ... و در اول تابستان ...

نزدیک آبها **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل رافع صلابت طحال القروح و الجروح

ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است **لصاق الذهب** بصاد مهمله

بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و ... از ان ... نیز نامند و در ... معروف ... است **ماهیت**

ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه بچسپد و از آن جهت از لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر دو رعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه به برگ
بادنجان و از آن کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی **طبیعت** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و جهت اوجاع الصدر
طبیخ آن با عسل جهت سرفه بارد و خشونت سینه و ضماد آن بارد و گل جهت ضربان ورم متعدد بغایت نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و مغز و تخم آن
مبهی است **فصل اللام مع العین المهملة** **لعاب** بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند **ماهیت**
آن معروف است **افعال و خواص** آن جالی خصوص لعاب دهان صایم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صایم را در گوش کسیکه از ذیبه کرم افتاده
باشد زیر بدن تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد
لعبة بربری بضم لام و سکون عین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو باء موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت **ماهیت** آن
بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر از آن و مانند سرپستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی است و از نواح افریقیه آورند و با مقیدان مغشوش بسورنجان
مینمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی
حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفس اشامیدن آنجهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و سعال آن نافع و سموم
رازی جهت سم افعی و سموم سایر هوام بغایت نافع دانسته اند و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوشد
دهند تا رفع غائله سمیت آن گردد مضار اکثار آن مورث امراض حاره و صداع مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن مغز گردگان است و
چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک
سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از آن انیسون خوردنست **لعل** بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی است
ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعة تصریح
نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است در رنگ آن از رنگ یاقوت
در سرخی کمتر و اندک بنفشی دار عنابی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان است از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد بدخشانی بهتر و سرخی آن
غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و افزون تر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد
و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک **افعال و خواص**
آن در تفریح دل و عصارات قوت باصره قوی تر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک
دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند **فصل اللام مع الفاء** **لفاح** بضم لام و فتح فاء و الف و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی شابیزک
و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است **ماهیت** آن ثمر یبروح بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروح سریانی است و در حرف الیاء انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و از آن کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه
و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه
بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و
موی لیفهای شبیه بموی که در یبروح میباشد درین نیست و قسم نر آنرا برگ کاهو و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سطبری
متوسط و بعضی از آن را منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عرض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز
و بسطبری ابهامی و سفید و این قوی ترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب سائل از آن
است **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت + + +

افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن غلیان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن و رافع صداع الراس و طلای آن جهت درد سر
و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و عصاره جهت سدد الغذا و النفس آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل
جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال ... و حرقه البول نافع و مقی بلغم و مره سودا است و گیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض و عصاره اطفال
ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار الاورام و البثور و طلای آن محلل اورام حاره با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام
حاره و بثور الزنیه و طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن یک درم از تخم آن لعاب سرخ کننده رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم رسد و طلای
پوست بیخ آن مولد قمل در سر ... باشد سموم و طلای پوست بیخ آن با عسل ... جهت ... و بدستور تخم آن و برگ ... آن فادزهر
عنب الثعلب سمی قتال بمقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درم و دو درم آن کشنده است با اختلال عقل و ... و غشیان ... آن قی کردن ...
و بعد از آن عسل و سداب ... و خردل و انیسون خوردن ... بعضی گفته اند ... آشامیده ... اکثار بوئیدن آن ... مخصوص آنچه برگ آن سفید باشد ...
... و تخم خشخاش و لوبیا آن ... نیز گفته اند ... آشامیدن تخم ... آن با ... با شکر ... اورد ... لفش بفتح لام ...
ماهیت آن ... است ... آن ... نوام ... تری ... مشتعل میگردد ... در آن تاثیر ... و ابن ابی خالد ...
از قول حق سبحانه تعالی در قران مجید من الشجر الاخضر نارا ... آن درخت است افعال و خواص آن طلای برگ ... آن ... و عصاره تازه
آن نافع ... است حکیم میر محمد مومن نوشته ... گویند ... چوب ... است فصل اللام مع الراء لق لق بفتح دو لام ...
معرب ... لک فارسی ... ماهیت آن از جانور معروف است ... که در اوایل ربیع می آید ... متوطن میگردد ... خود ... بار ...
... بیضه ... از ... که ... و پوست ... آن ... ملید ... آن ... گوشت
آن ... پوست ... خوردن ... افعال و خواص آن عصاره الراس ... طبیعت آن در ... سوم گرم خشک ...
آن جهت فالج و لقوه و ... باه و ... سوم ... آن ...
... آن با سرکه ... بسیار ... شیرین ... با روغن بادام ... شراب ... و بیضه آن ... افعال ... گوشت آن ...
آن رافع ... آن ... با سرکه ... آن ... بیضه آن سیاه
کننده موی ... است فصل اللام مع الکاف لک بضم کاف ... بفارسی لاک و بهندی لاکه ...
ماهیت آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله ... از شاخهای بعضی اشجار ... برمی آید ... و سرخ رنگ ... سرخ ...
... آن ... و ... لاک خام ... لاکه ... که ... سرخ ... آید
... خام ... آب ... سرخ ... آید ... آب ... مطبوخ آن ...
می آورند ... آب ... گرفته ... بقدر ... الماء ... لک
مطبوخ آب ... و ... است آن ... سرخ شفاف صافی تازه خام ... مطبوخ
مغسول ... مغسول ... سرخ و شفاف صافی تازه ... است و این ...
و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک ... در اول گرم و در دوم خشک ... مغسول آن ...
... قوی افعال و خواص آن ... مفتح ... عصاره الراس ... الصدر و الغذا و النفس آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم
... معده و جگر ... و ... مسکن ... سعال ... استسقای لحمی و ... یرقان ... گرده و سایر اعضا ... و ...
... و تحلیل ... آشامیدن ... مغسول آن ... تازه ... بقدر ... مثقال ... نفث الدم ...

مقرر سیز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغر کننده
بدن است بالخاصیت و چون هر روز یکدانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چون
سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را لک با سر روز بخیسانند پس لک خام صافی بهاقر نموده با آتش ملایم بجوشانند تا در روی
و صافی آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی جسم منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و
در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و نقل آنرا سوز زرگری و زرگران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است تا میدن آن و قطع
حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آب کثیر ریوند چینی و بیخ اذخر در آن جوشانیده
باشند اندک اندک بر آن ریزند و بآهستگی بمالند تا آنکه الوان گردد پس بر پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند
و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند
و نیز بدستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و در دوار اللک نیز متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص
بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و پشم را اولا در مطبوخ آن با طریق صاف کرده باشند یک شب با آتش ملایم بجوشانند و طریق باید که
پنج جزو زاک صد جزو باشد و بدون طریق تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود **فصل اللام مع النون** لجه لس لیجیطس بفتح لام و سکون نون و کسر جیم
و سکون یا [illegible] و ضم طا [illegible] لغت یونانی است و در شام [illegible] نامند ماهیت آن نباتی است و دو صنف میباشد بستانی و صحرائی
بستانی را برگ عریض تر از برگ گندنا [illegible] و سرخ برنگ خون [illegible] آن [illegible] ساق آن و ساق آن بقدر
دو شبر [illegible] سیاه شبیه [illegible] و در آن صورتی شبیه [illegible] در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه [illegible] آن
و آن [illegible] صحرائی برگ آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible]
برگ [illegible] **افعال و خواص** بستانی آن [illegible] مقدار شربت از جرم آن یکمثقال [illegible] آن دوا [illegible] خشک
آن [illegible] و الجروح والقروح [illegible] جراحات و باعث [illegible] والتیام
آنهاست **فصل اللام مع الواو** لو بیا بضم لام و سکون واو و کسر با [illegible] لغت [illegible] است
و یونانی [illegible] و بفارسی نیز [illegible] گویند [illegible]
آن [illegible] و [illegible] مشهور [illegible]
برگ آن از برگ [illegible] آن [illegible] باریکتر [illegible]
بگردد [illegible] و در [illegible] و بعضی سرخ و بعضی سیاه [illegible]
آن را [illegible] با گوشت [illegible]
نماید سفید گردد [illegible] تا دو سال باقی میماند [illegible]
طبیعت آن [illegible] در اول گرم و در دوم [illegible] حرارت [illegible] در اول گرم و در [illegible]
و سرخ آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] و ادرار و ادرار [illegible] الغذا [illegible]
[illegible] سرخ آن
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن باگوشت [illegible]

بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی سکنجبین و بالکامه و مضر دل و مصلح آن جیزی نیست و خوردن آن با علاقات بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ
باشد با ادویه مذکوره **لوز** بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بفرنگی انگدالا نامند **ماهیت** آن بحریست بری و بستانی و کوهی میباشد و بهر واحد
شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و بر پوست آن مائل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید
و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن سبز نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی میماند و ثمر آن
را سه پوست میباشد و در ابتدای که هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و حینئذ آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با نمک
نمک و هر چند نازکتر و خام تر باشد ترش تر و لذیذتر میباشد پس میل به بستن مغز و پوست و صلبیت مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشته
تفه میگیرند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن
اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر سه قشر را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و
گل ورد احمر باشد و سفید و مشک و مثال آنها هر گلی که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت و روغن آن خوشبو بهمان گل میباشد و با از آن
نقل و حلویات میسازند و بهمان قسم میخورند با عسل هر نحو که خواهند بسیار خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد که بعد از خشک
شدن اگر خود بخود و یا بسودن بادامها با هم جدا میگردد و دو پوست و سطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبض
و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد آن را بادام کاغذی مینامند و مغز آن لطیف تر و لذیذتر و شیرین
تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت و نیز ضعیف تر از بستانی است و بهترین آن
نو رنازک پوست بزرگ مغز چرب است **طبیعت** آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و حافظ قوتها اعضاء الراس و الصدر
حافظ جوهر دماغ خصوصاً با نبات و دیگر اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین حلق و مواقف سینه و شیرهٔ آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و ذخیره و
ربو و ذات الجنب و جبن و نفث الدم و با لعوق آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب آن که سوخته باشد و لبیبر جلد را و تیز سیده آن
جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذا و لنقص ملین اعضای باطنی و ملاین بسبب جلا که دارد و جهت قرحه ها و مثانه و زحیر و از رطوبت معده
نمی و سکون حرارت آن و بهدت بول و سمن بدن و با شکر کثیر الغذا و ملین طبع و منضج و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج و رفع و بادام مسحوق آن ثقیل بر معده و بطئی الهضم
از آن و رشی سریع الزوال تر از آن و بادام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح گرده کو الا اشد بود و دکاه آن مقوی معده و قابض و رافع ترک
آن مقوی باه و زیاده کننده منی و تعلیق نمودن مقدار یک جوز معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح گرده و مغز تازه نارس آن
که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و پوست پوست آن مسموم خوردن آن با نجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شرب آن ضماداً
و شکوفه آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان کم غذا ثقیل و بطی الهضم در معده بارد رطب و مضر احشاء و مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام منکر ج
و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و قی مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه لعد از آن اشامیدن و روغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی
و سردی و لغایت مرطب دماغ خصوص تازه آن **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و الصدر و الغذا مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و درد سر سام و ذات الجنب
و رافع سهر و مسوم شرباً و نمر کاکر آن استنشاق آن با کثیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه رئه و تصفیه آواز و تلیین امعا و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقا و
حبوب حاره شرباً و چرب نمودن آنها بدان و با نگرم والعید و اشیای مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعا و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج
حصاة مفرد و ایضاً با حجر الیهود و سوده با نگرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل و دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس و رفع خمیدگی پشت
و غرغره آن با نگرم جهت خشونت حلق سودمند مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازه آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض
و رافع اسهال است **لوز المر** بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند **ماهیت** آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن

آن نیز تازه بزرگ دانه چرب است **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل جالی و
در تنقیه و ازاله اخلاط غلیظه بی‌عدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره و [illegible] و نفض جهت ربو و سرفه و ورم سینه و
ریه نافع حقنه با آن نشاسته و بالعناب جهت [illegible] گرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با [illegible] جهت
[illegible] گرده و تفتیت حصاة و ادرار حیض و رفع عسر البول و وجع رحم و [illegible] جهت اخراج و قتل [illegible] آن [illegible] الجروح و القروح و الاورام [illegible]
ضماد آن با سرکه و یا شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و قوبا و خنازیر و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل
جهت نمله و سموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آن را ضماد آن جهت [illegible]
درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و ضماد آن بار و عسل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع
قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت خنازیر بی‌عدیل ارسطو گوید چون [illegible] بادام تلخ [illegible]
ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف **طبیعت** آن در اول دوم گرم مائل برطوبت **افعال و خواص** آن مسهل اخلاط
لزجه چسبنده و سوداویه و [illegible] معده و [illegible] جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و [illegible] آن
و اخراج حصاة و جنین و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه [illegible] طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف
و چین گونه و شقاق عارض از سرما [illegible] الجروح و القروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و خنازیر نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال [illegible]
بادام شیرین و [illegible] نائب مناب صمغ عربیست و بادام تلخ [illegible] مصلح و معدل النفس است [illegible] سینه و
ادرار بول و مسهل [illegible] و سورت تخمه و مصلح آن شکر و [illegible] لوز مر و لوز حلو [illegible] درخت آن [illegible] درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه و گل آن
[illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تقویت معده و رفع
رطوبات [illegible] **لوز البر** [illegible]
ماهیت آن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک [illegible]
[illegible] **لوسیماخیوس** بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن نوعی از [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک [illegible] **افعال و خواص** آن قاطع رعاف و نزف الدم
[illegible] آن جهت [illegible] جراحات و تحلیل اورام [illegible]
[illegible] **لوطیس** [illegible]
و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] گیاهی است برگ آن شبیه به برگ [illegible] آن مثلث [illegible] و بستانی [illegible]
افعال و خواص آن آشامیدن برگ خشک آن و ضماد [illegible] جهت [illegible] زخمها [illegible] **لوف** بضم لام
و سکون واو و فا لغت عربیست و بفارسی [illegible] **ماهیت** آن نباتیست و سه قسم می‌باشد قسم
اول لوف الکبیر یعنی بزرگ و آنرا لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار [illegible] و بیونانی [illegible] نامند [illegible]

ماهیت آن ساق آن بی‌ طبر شاخهای آن مانند عصارهٔ و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برگ آن شبیه برگ لبلاب و سبز و بنفش و با رنگهای مختلفه و گل آن

مانند خوشه و در ابتدای سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه‌دار **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با

جوهر ارضی **افعال و خواص** آن ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظ لزجه و مفتح سدد و بغایت جالی اعضاء العین و طور عصارهٔ آن رافع بیاض عین و حادث

از قرحهٔ الاذن و قطور آب خوشهٔ تازهٔ آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاة اعضاء الصدر و نفس آشامیدن لوق کبیر جهت عسر نفس

سفل الانتصاب و ربو کهنه و با عسل و با شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه

آن با سرکه جهت اسقاط جنین و شیمیه بعد از محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوق را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر با آن

نمایند و سه روز سفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری باطنی مجرب یافته و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و در حس با شراب جهت

تفتاق عارض از سر مقید الجروح والقروح و ضماد آن بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا اگر گوشت

وازان شیافات میسازند بهر ناصور و چون آن در قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد بیخته آن رافع شقاق و مزمن و آثار قروح و طرد الهوام مالیدن آب آن

آن سر بدن گریزانندهٔ هوام است خصوصا افعی تفه حکیم مولد خلط غلیظ مصلح آن صعتر مقدار شربت آن یک درهم بدل آن افسنتین قسم ثانی

لوف را لوف الجعد و فیل جوش و بیونانی ارب دلاون و بیبرکی الولی و اهل اندلس لعیاره و بفرنگی ارسام نامند **ماهیت** آن مانند لوف صغیر است و برگ

آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبر و منقش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن **طبیعت** آن در گرمی کمتر از قسم اول و در

خشکی از آن زیاده **افعال و خواص** آن بیخ قوی‌ترین اجزای آن و مقطع قوی جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرکه گاو جهت النقرس

و در سایر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازهٔ آن را در روغن مغز زردآلو بجوشانند تا سوخته گردد و آن بیخ را بدان جهت اسقاط داخل بواسیر مود و حمول

آن بخرقهٔ آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آن را پارچه پارچه نموده در شراب یک شبانه روز بخیسانند پس مقدار که ممکن باشد در مقعد نگاه دارند جهت

بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف را لوف الصغیر نامند و بیونانی ارنصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدس

ثالث را قیطون نامیده و بیونانی فیلوسفر نامند بمعنی اذن الفیل **ماهیت** آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول را برگ و شاخ شبیه بقسم

کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید سبز رنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفران و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن مایل

با سنداره شبیه به بیخ بلبوس و لوفا دو پوست آن نازک و منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ بیخ آن شبیه نوع دوم است وازان تندتر و تلخ‌تر

طبیعت آن از قسم اول گرم‌تر و خشک‌تر با چهارم **افعال و خواص** آن محرق و لذاع و قوی‌تر از سایر اقسام و ملطف و با اندک قبضی و عضادهٔ [illegible]

والغذاء و تنقیه آشامیدن بیخ تازهٔ آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب با شراب و مع عسل و پخته و با شراب آن جهت اسهال و اخراج

رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظهٔ لزجه و مفتح سدهٔ کبد و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سایر افعال مانند کبیر و قطور

آب آن با زیت در گوش زایل کنندهٔ گوشت فاسد زاید آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحهٔ آن الجروح والقروح و طلای آن خورندهٔ

گوشت فاسد رویانندهٔ گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام حاره و بهترین [illegible] الاربعل نامند و سایر قروح و

جروح خبیثه و نافع قروح ساعیه است از نشادر و سی دو حل مراهم و شیافات و قرصهات کرده میشود و صنف دوم آن را برگ شبیه بصنف اول [illegible]

کوچکتر و لیکن اثار الوان و ملون و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دستهٔ هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول قوی‌تر از سایر اجزای آن

طبیعت آن گرمی و خشکی این کمتر از سیم در آخر اول یا اول دوم **افعال و خواص** آن از انها ضعیف‌تر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث مواد صدری

و مخرج نفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آن را بجهت زخمهای بسیار استعمال نمایند و تکمید نیز

مخورند خشک نیز نمایند و تجفیف منفعت [illegible] الجروح والقروح و نیز نافع ازانها است از زخمهای جروح و قروح خبیثه و نغر [illegible] نواصیر و منافع آن در روغن

در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای آن با روغن بنفشه و با روغن گل سرخ گرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و ناسور اطراف و مداومت مالیدن آن بی اثر کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دماسیل نافع است **لؤلؤ** بضم لام و سکون واو و کسر همزه خوانده میشود و بلغت عربیت و بفارسی مروارید و بترکی اینجی و آنچه درشت باشد آنرا بهندی موتی و مکتا گویند و بزرگ مقدار آنرا بعربی درّ و آنچه در صدف یکتا باشد در مکنون و درّ یتیم نامند

ماهیت آن جوهریست معروف که از جوف نوع صدفی بر می آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه کنجشک و نادر تا بقدر بیضه کبوتر نیز دیده اند بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرمزی و عمانی است و هرمزی را العضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل با وصاف مذکوره و سایر اشکال آبدار سفید براق آن از آن است و بعد از آن زرد و سیاه بی آب است بسیار ریزه آن نیز خوب و در دریای جزیره سیلان و جزایر دیگر مانند سراندیپ از ارض هند بهم میرسد و از عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در تالابی مسمی بموتی جهیل و در شیب گنج قریب جهانگیرنگر و در دریای سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی نیز بهم میرسد و بهار رتی مایل بسبزی هم بر میآید و آن فی الحقیقت سبزی مابین حیوان و نباتات و حجر است و جهت برمعه غالب مانند و از جملات حیوانیه و صدف آن حیوانیست که در زیر دریا کون میباید و مانند نباتات ریشه دارد و سیاه رنگ که در زمین احجار و سنگ نیز با قعر دریا پیدا میباید و تدریج بزرگ میشود و هنگام سنگی دهان بعضی و صدف خود را میگشاید و ماهیان ریزه و کرمها و چیزهای لطیف زیر دریا آنچه در جوف آن می آید غذای خود میسازد و همچنین هر چند بزرگتر میشود و ریشه آن نیز و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن قریب بقدر آن تکون میباید گفته اند که کمال تکون و تمامی آن بحد معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص نمایند و بر نیاورند و در جوف آن بماند از تحلیل میرود و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد مروارید خوب از آنجا میشود و هر چند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و آنچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند و دهن گشاده قطرات باران را در جوف میگیرند و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه اهل تحقیق پیوسته نخوانیست که بیان شد و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت**

آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و مقوی اعضاء باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قوی تر از ذهب است و غوص کننده در تمام اجزای بدن عضاد الراس و الصدر و اغذیه آشامیدن آن باید که آن حالب نفث الدم و نزف الدم و در سوم جنون و تبرید دهان و رعد و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و نفع سل و دق و تفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال دموی و ادرار و خون بواسیر و حیض و سعوط آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احلاط یعنی در درجه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن بعتید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سفوف آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند اکثر طلای عید محلول آن جهت کلف و بهق و رفع آثار جذام و ضماد محلول آن بهیخ سرعت بقول القروح و الجروح و درور آن قاطع سیلان خون و اعضا ظاهری و قروح و التیام دهنده آنها و شموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم و مشروبه ملدوغه و تعلیق مقوی دل و در دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل مؤثر است و مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و ترشی ها و دود بدرنگ و زرد رنگ میگردد و شستن آن در آب بانخ مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آن در سبیخ ترو... بدان نیز صاف کننده است و خورانیدن درست آن بکبوتر یا مرغ و بعد از اندک زمان آنرا ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث صفای آن گفته اند در جوف آن کرم میباشد و کرم دار آن نیلون و علامت آن است که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن گرم میباشد و گفته اند در دو وقت یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جوارش و خمیره و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن و قرابادین کبیر بتفصیل مذکور بالجمله طریق حل آن است که سائیده در شیشه کنند و بر آن آب نارنج ریزند که آنرا فرو پوشد و سر شیشه را البته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق نمایند و ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهارده روز لیکن هر روز حل شده خواهد بود و گفته اند حاجت بتعلیق در ظرف سرکه نیست سهل در سرگین...

فصل اللام مع الهاء لهولوقوقراطیس بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم لام و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و را و مهمله
و الف و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن شجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم میگردد طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف سیلان و قابض دماغ و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و
ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه لیثانوس بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه
و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله ماهیت آن مالیقی گفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریات نامند برای آنکه رایحه بیخ آنها
شبیه بکندر است و از انواع آن کلوخ است و برگ آن شبیه ... و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حرارت و صنفی را اهل اندلس [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی
نامند از جهت آنکه عالیج در خانه و نازکی در ایام ربیع بخورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در قوت
بکندر و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در رساله گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر
و در قوت همه شبیه به هم طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین عصاره نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت
غلیظه و باعث حدت آن و ضماد الراس و الصدر و العذار و النقرس آشامیدن نوعی را که بر [illegible] نافع است جهت یرقان و با سرکه جهت صرع و ادرار بول
و حیض و به دستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و البثور ضماد آن محلل اورام حاره عارض در
مقعده و ضمادش [illegible] و اورام [illegible] النضیج و اورام بلغمیه و شرخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل جالی [illegible]
و قروح و مجفف و مدمل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شرخ عضل و اطراف آن با مرهم با سرکه جهت انتشار هوام و با زیت مدر عرق است لیف بکسر لام
و سکون یای مثناة تحتانیه و فا لغت عربیست ماهیت آن [illegible] یافته میشود [illegible] خلیفی که [illegible] طرف
طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و فنال [illegible] میباشد و بهترین آن لیف نخل نارجیل است و [illegible] آن لیف [illegible] از مطلق آن مراد لیف نخل است
طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی اعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جالی با عسل
رقیق و غلیظ آن با مداومت [illegible] و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک کننده چرک و سفید کننده آن و فرش و لباس آن جهت استسقاء
ترهل و سستی اورام و طلاء خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و خمر [illegible] آشامیدن آن جهت تفتیت و اخراج حصاة و از مقل جهت تسکین [illegible]
نافع است لیف البحر ماهیت آن نجمی است شبیه بیسید و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه به برگ سرخس [illegible]
و بیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در یافته سفید و مدور شبیه بگوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا لیفی است مدور کرده شده
دارد در بحر مغرب میخیزد و موج به ساحل انداخته طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن شدید الیبس جالی اعضاء العین و الفم محرق آن
بهترین ادویه چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح
خبیثه و به دستور کوبیده خشک آن لیقیه بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربیست ماهیت آن گیاهی است
سبز رنگ خاردار و ثمر آن بشکل خیار کوچکی و خاردار و دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و ورم [illegible] و غیر [illegible] آن نائب مناب قثاء الحمار
است در افعال و در [illegible] مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یک درم آن کشنده است لیمو بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه
و ضم میم و واو ماهیت آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین آن لیموی رقیق آب و از مطلق
آن این نوع مراد درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن اندک خاردار و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر بیضه مرغ و بسیار
سبز رنگ آن تا بقدر بیضه تازی و مدور و اندک طولانی و بهترین آن سبز رنگ بالیده شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب است
آن و پوست آن نیز در اغذیه قریب به پوست نارنج است و از آن [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند

نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه و جهت صداع الراس و الصدر و الغذا از جهت درد سر حاره و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظه و تسکین
خمار و اورام حاره حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و لذع معده و اشتها طعام و برگشتن آن و جهت جذب
مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار المزاج جهت تپهای صفراوی و دمویه و عفونت خون و غش الغمی غیر خالص نافع و مضار آن مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج
و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و سورت آن مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را ببرند و گرم کرده طرف برید آنرا بر پیشانی صداعی مکرر بمالند صداع حار
را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بثور و شری و کلف و بهق و بهتهای حالی بشره زایل کننده و اوساخ سموم و رافع سموم هوام و ادویه قتاله در اکثر
امور قایم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و از شراب آن دوا نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و
یبوست معتدل و عسل آن مایل بخشکی و اطلای ساده شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب **طبیعت** آن نیز مختلف
و بهترین ساده آن است که از آب لیموی تازه بکمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید دوباره سفید کرده یا عسل صاف مرتب نموده باشند و صادق
الحموضت و از ساختن آن یکسال بیاید و نگذشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صاف را در قدح کنند و بر آن آب لیمو بیفشارند بمقداری که آن
تر گرداند و یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است **افعال و خواص** آن جهت
امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذا و غیرها از ضیق النفس و دهان و بستگی زبان و تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قی و تهوع
و رفع غلیان خون و تپهای صفراویه و مرکبه و دائره بتخصیص و قطع و قلع اخلاط محترقه سوداویه و غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه جهت اکثر
و جالی اخلاط است و قاطع مرطوبات و ماده غلیظه لزجه و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از آن عمل می
دهد بدن را از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامند حفظ بنیاد صحت او را و اوست برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت
سموم و تپهای دائره قایم مقام تریاق فاروق است خصوص منقوع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر تفصیل و قسام آن از سفرجلی و ترنجبینی و
سکنجبینی و مرکبات و قرص آن نیز یاد شد آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب لیمو بیندازند چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل نموده باشند حل گرداند
و ... در حل آن ... مانند آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک و در تفریح و پادزهریت و دفع سموم مانند حب اترج
... آن ... با آب گرم یا با شراب ... اکثر ... آن و چون لیمو را با قاشه خشک نمایند ... آن
شکر بپاشند و بخورند جهت ... معده و ابخره و تفتیح سدد و ... مربای آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و ... در تفریح
ضعیف تر از برگ اترج و طلای ساییده آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی تیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش آن و مضر
عصب ... نموده باشند ... آنرا با ترنج و نارنج و لیمو ... نیز در افعال ضعیف تر از آن است **باب بیست و چهارم**
در بیان ادویه که حرف اول آنها میم است و فصل المیم مع الالف ماء بفتح میم و الف ممدوده بفارسی
آب و بهندی پانی ... آنرا ... آن معروف و آن جسم رطب سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه ... اجزای مولدات ثلثه طبیعیه
غذا نیست و بتنهائی بسبب ... صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده آنها
... در عروق ... و اعماق بدن و ... بدن و ... اخلاط ... و تسکین التهاب معده
و کاسر حدت حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و رقیق کننده آنها است و قابل دفع گرداننده و معین بر دفع آنها و نیز سهل
بر هضم و نضج و جذب و دفع و استحاله و تاثیر و فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت
و حرث و غیر هم و سایر صناعت تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمیشود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشارت بدانست و
چون آن ... بالاجمال ... شد و جوهر آنها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و بخار ... آن و تقویت ... آن مختلف میباشد و انواع سیاه

منحصر اند در آب باران و آب چشمه‌ها و کاریزها و آب چاهها و گداخته از برف و یخ و بعبارت دیگر میاه منحصر اند در ماء جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها
است ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمه‌ها که آب از آنها جوشد و بر آید و ماء راکد مانند آب غدیرها و کولابها و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البئر یعنی آب چاه و قنات
یعنی کاریز پس در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد آن بهتر است و آن نیست مگر
ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در بحث اسهال گفته واجب است که بوده باشد
[illegible] آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت
انحدار و عدم توقف در معده که باعث قلت و رطوبت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ [illegible] گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض [illegible]
و لهذا گویا با قوت قابضه است و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت می‌نماید و مضر سینه و آواز است در ابدان کسانیکه عادت بآشامیدن آن نباشد [illegible]
سیلان و نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نگاهدارند زود در آن کرم تکون می‌یابد و تدبیر و اصلاح آن جوشانیدن و بسنگ تاب و یا آهن تاب
کردن است و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره بلکه [illegible]
و این بحسب اراضی و بلدان مختلف می‌باشد و بحکم بر همه جا نتوان نمود و قریب باب باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و بالعنوان ترشح از خم و سبو
بود و کوزه تحلیل اجسام و یا سنگ خواست که آب مقطر و منتشر آنها را جمع نموده باشند و از فرنگ سنگی مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک [illegible]
شکل [illegible] آن گنجایش دارد می‌آورند و آب شور دریا یا ناصاف را که در آن ریزند مگر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح نماید حتی
اگر شربت را ریزند آب خالص مقطر می‌شود و شکر در جوف آن میماند و تا این حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر بماند و آب خالص تقطیر
یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنگ را همراه می‌دارند که عند الضرورت و اتمام آب شیرین آب شور را تقطیر شیرین نموده بیاشامند [illegible]
از آن در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمه‌های جاری عمیق شیرین صاف شفاف خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب [illegible]
بسنگ یا زمره سرخ و یا سنگلاخ و بالای آن مکشوف باشد که باد شمال بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنه آنها تحلیل برود و در آنها
محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده مائیت و تلطیف یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه زیاده [illegible] کوه بزیر بریزد [illegible]
کوه باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور [illegible] که بسرعت جاری و خاک آنها طیب باشد
و یا بر سنگی و یا سنگریزه سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق
و شمال روند و گفته اند در آب نیل اینهمه اوصاف موجود است و اگر کدر باشد بسبب دوری و شدت جریان بر زمین طینی [illegible] خاک طیب چون در ظرفی بگذارند
و باز [illegible] صافی گردد و در صافی آن [illegible] نباشد که رسوب دیگر از آن جدا و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و
سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب [illegible] نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف باین صفات نباشد و یا طعمی و رنگی
کریه بر آن غالب باشد [illegible] و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق [illegible] صافی شفاف شیرین
خوش طعم که بر بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها [illegible] متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این
اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کولابها [illegible] و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف
[illegible] لطیف است ولیکن [illegible] باعث تحریک نزله و سرفه [illegible] و آب انبارها [illegible] و ثقیل نفاخ [illegible] امراض [illegible]
در آنها [illegible] و بالای آنها [illegible] باشد و [illegible] در حرارت زیاده الاجسام والبهایم است یعنی [illegible]
و آبهای [illegible] و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند صلابت معده و کبد [illegible]
[illegible]

مساق یا دلاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و سرزدن آنها و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انقطاع حیض و متولد شدن
انها ستورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و ورم خم و در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و اما آب که مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است در حکم باران
است مانند آب یخ و افسرده یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدار اند و آب غدیرها و سیم طیب صافی با وصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاهها و وسیع
عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صاف و شفاف و سبک بود و همیشه از آن آب بسیار کشیده باشند و قنوات
که سرچشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صاف و سبک و بسرعت جاری باشند و آنچه از اینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الرایحه و مایل به
تلخی و شوری و عفونت باشد و یا در تن مختنق و محبوس در ضایع و یا دیر مانده باشند همه ردی و محدث اکثر امراض مذکوره اند و علامات خفت و لطافت آب اوصاف
و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامات دیگر سرعت
قبول حرارت و برودت از سخونت و برودت خارجی است یعنی آنچه زودتر گرم و یا سرد گردد خفیف و لطیف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه و یا کرباس و خاک
طیب را که وزن مساوی باشند در دو مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند
تر نمایند و خوب خشک کنند و بعد از آن ملاحظه کنند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است طبیعت آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر در
سیوم و بران تمیز بود و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد نمود کما این حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود افعال و خواص آن و منافع و مضار اگر به وقت و
به اندازه و شرایط معتبر باشد منافع است که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و جگر و کبد و فساد رنگ رخساره و بدن و نسیان و بلادت
ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج اطراف و زرد چشم و سوء القنیه و استسقاء و امثال آنهاست مثلا اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار
طعام از معده و یا قبل از تغذی و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا
اکل میوه و یا سرد و در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و در فصل گرما گرم و
محرور المزاج جوان قوی و صاحبان قلت معده و کبد حار و قوت داشته باشند مراعات شرایط مذکوره این همه ضرر نیست اگر مبالغه در اکثار و مداومت
آن نکنند و بعد از ضرورت اکتفا نمایند و سکبه فرقه آب بسیار ننوشند بلکه اندک اندک اقلا لیسه و لقمه بعد و اما غیر اینها البته مضر و باعث اکثر امراض
مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیهای باعث تکون سوداویه بلغمیه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بر آن باعث حدوث اکثر ...
آب یار در ... المقدار از موافق ترین آبها است خصوصا در حار مزاجان و مستحکم کننده الیاف معده و اما ... اعصاب و در ام حار است و آب بسیار سرد
... یخ و یا برف و یا آنکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب آن که گرم است و هر چند آب سردتر ... موافق و ...
... و قوت اشتها و کبد حار و ... حاره است و لیکن عموما مطفی حرارت غریزی و مضعف اعصاب ... و صداع بارد و ...
... ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و ... و اسهال ... و تشنج و ... و ضعف باه و امثال اینها خصوصا که اکثار در آن کرده شود
به وقت و مداومت بر آن نمایند و آب شوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع و مضار و معتدل آن ... و عود ... حرارت ...
و امثال اینها است و آب گرم موافق اصحاب بلغم یعنی اسهال و لیکن ... و مولد ... آن ... و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و ...
مالیخولیا و صداع بارد و شور و ورم حلق و قروح ... و رفع تشنگی سوداوی و بلغمی شور و تنقیه معده و تحریک دوای
مسهل و اداره بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین ... و خارش بدن ... و اکثار و مداومت بر آن ... معده و ... آن و ... هضم و ...
طعام و ... و لاغری بدن ... آن ... یا بعد ... و ... صاحب ... و ... بدن نافع عضو ... اینها و اما
آب نیم گرم ملین طبع و ... اشتها و علل ... و معده ... بر ناشتا ... آن ... معده و ... ورم حلق و لهاة ... و ...
و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و ... اسهال ... و ... بلغم رقیق و تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن ناشتا ... معده

است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشا و مسکن خارش بدن است و ماء مدید منحل در استسقا است که درده

آب باران یا یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند و عدیگر است که در یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در

مستحل و یا سنگ منحل الماء فذر ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه ضیقه الفم نافذ کنند و بنوشند و عدیگر است که بگیرند تراشه چوب گز و آجر آب ندیده در آب

یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در گرما مصلح آبهای ردی فاسد و کدر ناصاف و مردی نمودن نیست و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم

و سبو و یا سنگ متخلخل و طریق آن است که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندکی از آن نشیب باشد

نیز گذارند و فتیله یا پارچه کرباس نظیفی را تر نموده یک سر آنرا در ظرف آب سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تا تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آب

و یا آب ستوران و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم والرائحه و یا آب غلیظ است که خاک طین صافی خصوصاً خاک آفتاب خورده سوخته بدان آمیخته در قرع

کنند یک مرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر نشره کشیده بگذارند صافی میگردد و نیز چون قلیلی آب خالص صافی و یا زاج در آب

اندازند آنرا صافی میگرداند و همچنین چون چند دانه تر طی که تخم تمر هندی است ... در آب نشره کنند و بگذارند صاف میگردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای

فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن واقع فساد آبها است خصوصاً در تابستان و لغلیظ ثقیل محدث الغذا امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز

و تصفیه آن بشب و یا بالطریق مذکوره است و نیز مصلح مزاج آبها رد و منع تغیر آب با آبی دیگر سیر و پیاز و سرکه و کاهو همه با هر کدام که بشد خوردن و مزج آب را

نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف رد و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن آنها و داغ کردن و یا ممزوج

نمودن او با حامض و سرکه و سکنجبین است و در سفر ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصاً که آب منزل گذشته بهتر باشد و یا در امور

مذکوره است ماء البحر بفتح با و موحده و سکون حاء مهمله و را مهمله یعنی آب دریا شور طبیعت آن گرم و خشک و زفاق یعنی تلخ و شور و شدید فعال و

خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و ناشف رطوبات و مفسد خون و مواد حکه و جرب و نطول گرم کرده آن جهت وجع مفاصل

و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوباء و فتسال بسرا فرم بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده دماغ و

اعضاء بعد از امضار و موجب جلا و تلطیف طبیعت و تنقیح و قروح بهیا و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب ماهی و مرق ماهی و غذای چرب و سمه و صمغ عربی و

گل ارمنی با روغن بادام و امثال آن مناسب و طین مختوم و سویق جو بود داده در آن طبخ نموده و بعد تصفیه آشامیدن اندامها نفخ شدیدی ... الامعاء زیاده وردیه

ماء الجمد بضم جیم و فتح میم شده دما است آن گوسفند است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از چوب نوعی ماهی حاصل میگردد که در

بحر چین بهم میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن یک درهم آن جهت بر کسر عظام است و گفته اند دو مثقال آنرا با شراب

است که چون بیاشامند سر عضو که شکسته شده باشد در یک روز اصلاح آورد و جهت گسیختن عروق در رض عصب نیز جلا و سعمه آن جهت حشش ...

و طلا آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب بسرعت مجرب و این مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوعی ماهی بهم میرسد که از شکم او آلی خاکستری رنگ

بیرون آورند و آن ماء الجمد و همان خاصیت دارد و با طراف میبرند ماء الحماة بفتح حاء مهمله و میم و الف و تای مثناة یعنی آبهای گرم که بیرون از زمین

و مشتمل بر گوگرد و نوشادر و امثال آنها طبیعت و حکم آنها مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن محلل قوی و قابض و مانع تولید قمل و نافع

قابل آن جالی ... ماء الرماد جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب ثوران حمی در ابدان

... و در سایر افعال مانند آب گوگردی مصلح آن آشامیدن بلیبا و نیز مانند مصلح ماء البحر است ماء الرماد بفتح رای مهمله و میم و الف و دال مهمله ...

آن آبی است که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند طبیعت آن گرم و خشک و با اصل آنچه آن خاکستر از آن است و نام

و آنچه از نتوعات و اشجار حاره است گرمتر و تیزتر بالجمله خشک افعال و خواص آن جالی و مفتح و محرق و معفن و قاطع اوساخ و در این امر بهتر از صابون

و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن لواطن و جا نقصه ... و سعده از لزوجات و جالی و عفنیات و مسهل مصلح خشونت آن روغن بادام

[illegible]

با دام و نیم دهنیر جهت خون ... در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و در دعصب و خفقان بدان جهت قرحه امعا و طلا و قطور آن بر جهها جالی

و قاطع و اکال گوشت زاید و مجفف آنهاست **ماء الزفتی و القیر** بکسر زای معجمه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و یای نسبت و کسر قاف و سکون یای مثناة

تحتانیه و کسر راء و یای نسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن نافع سدد و مسخن بدن

و سرخ کننده رنگ رخساره و مورث قرحه امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه و دسمه و آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی با العبه و روغن بادام و یا بادو ... نیم

ماء الکبریتی یعنی آبیکه از معدن و زمین کبریتی بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و مجفف و بطوس و غتسال بدان جهت امراض

سوداویه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تمدد عصب و تشنج و ریاح بارده و جراحات گزیده سباع و سعفه و ترهل یعنی کیلی

و در دجگر و رحم و زالو و امثال اینها نافع المضار مضعف باصره و معده و امعا و مسخن جگر مصلح آن امراض و سمه و اشیای بارده و رطبه **ماء الملح** بضم میم و

... شده یعنی آبی تلخ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلاغم و مفتح سدد و مضر محرورین و مفسد خون

مصلح آن اشیای دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و قبل از ماء آن ... است و با جوشانیدن و یا تقطیر

نمودن آن است **ماء المعدن** یعنی آبیکه از معدن فلزات بر آید مانند معدن سیم و زر و آهن و مس و سرب و قلعی و امثال اینها **طبیعت** اینها قریب بطبیعت آن فلزات

افعال و خواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن بر آید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش

و تقویت اعضا ... و قطور و غتسال بدان نافع و مضر بواطن و آشامیدن آن خناق مصلح آن بدستور ماء الزفت است **ماء الحدید** نیز خواه از معدن

آن بر آید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و غتسال بدان نیز جهت امراض

مذکوره در ماء الکبریت **ماء الرصاص** یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی بر آید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته و یا تفته در آن اندازند مولد قولنج و ... احتباس بول و ...

آبها سرد ... ماء الذهب و الفضه بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان ... نافع و ممسک ...

و ... از معدن ... است **ماء الملح** بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن بر آید و یا نمک در آن اندازند یا ...

طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است اولا و لعد از ... است

قابض است ... رطوبات مصلح آن ... ماء التوت ...

و سکون واو و دال ... است و ... ماء التوت ... آبی است که از ماهی ... **طبیعت** آن گرم و

افعال و خواص آن ... جهت قروح متعفنه دهان و خفقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و سقیه جراحات

کهنه و تحلیل ... نافع و بالجمله مصلح ... آشامیدن ... شیره تخم خرفه ... مزوج ...

سرکه با آب ... است ... الراس ... جهت ...

... ماء الشیر ... ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش ... ماء البحر و کبریتی ... استحمام

بدان جهت امراض عصبی بارده مانند ... و مثال اینها ... آب بسیار سرد مضر

سینه و ... آن جهت اورام حلق و لهاة و سینه و ماء ... یعنی ... جهت امراض ... آب دریا جهت اورام ...

و ماء ... جهت نفث الدم و ماء الحدید جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت گرده و قولنج نافع و آب

بسیار سرد ... و باه ... و ماء البحر ... معده و مسهل اولا و بعد از ... است ...

امساک ... تخفیف رطوبات معده ... آب دریا جهت استسقا و آب ... معده رطبه ... اوقات ... رطوبات

آن و ماء ... و ماء الحماة ... و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و ... آب دریا جهت معده ... آشامیدن آن مسهل

[illegible]

وگاه باعث لذع میگردد آشامیدن عرق الدجاج مسکن است و آب شیمی جهت منع اسقاط و ادرار حیض آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق البطن و بعض آنها مجفف مانند شبی حابس البطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات آب سیاه کبریتی و طینی در اکثر بدبو محدث حمیات غلیظه و ربع اند سموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و سایر سوام و فالج نافع الجروح و القروح ماء القیری جهت قروح معفن و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بدستور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق و برص نیز مفید الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و ثالیل و آبخیزه آب دریا جهت شقاق عارض از سرما و قیل از قروح و قاتل قمل و محلل خنازیر و منجد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهند بالعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و بتفصیل ان شاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد **ماء القدر** راج بفتح قاف و دال و الف و سکون راء مهملتین **ماهیت** آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار **طبیعت** آن گرم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل اعضاء الراس والصدر جهت صداع بارد و کزاز و سایر امراض بارده و نزلات و الغاشی نفس و ازاله خفقان بارد و تفتیح سده مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل در عصب محرک سر گردن نافع و مداومت ببوئیدن آن باعث سهر و اعضاء الغذا و المفصل مقوی معده و مصر کبد و مسکن باه و قاطع اسهال صفراوی چون ناشتا بیاشامند **مارلیاه** بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر لام فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی است قریب بدو ذرع و برگ آن شبیه برگ بید و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بخیار بنیست آن حریم آذربیجان **افعال و خواص** آن اکثر متوطنین اینجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار مردم نمیگزد و شرط میدانند که بعد ازان تا که مدتی سیر آن را نخورند و احتراز از ادرار مینمایند حکیم میر محمد مومن ... کاچون باشد والله اعلم **مارکیوا** بفتح میم و الف و راء و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و مارکیو را نیز نامند آن نباتی است شبیه بدرخت تا بقدر یکذرع با شاخهای بسیار و ملصق بزمین و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل شبوی دشتی و در میان برگها شبیه بفندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل کبار است و اینچه از حبوب مانند کرسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... ورافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلا خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و ... مرجیعن و طلا برگ آن با آب سترنده موی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **مارهالیج** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح ها والف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم بعربی مار ماهی است و اهل مصر انرا انکلیس نامند **ماهیت** آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا بیکذرع و سفید رنگ بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره و بحار نیز میباشد و سبز رو آب مانند ماهیان دیگر نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آنرا مقوی باه میدانند و زایل کننده ریاح و سرد ... بریان آن و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طریق استعمال آن بریان با ادویه گرم آن با دارچینی و مصطکی و از زیره و امور دیگر و بریان مطبخ آن است **مارزلون** بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خامالاا نامند **ماهیت** آن برگ درختی است شیردار بقدر درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی را برگ سفید و بزرگ و نازک و این را انجیص خوانند و قسم دوم را برگ سبز در رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و قسم سیوم و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی ... نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید است ولکن چون این نیز خالی از ... قریب بسم بدون تدبیر استعمال آن ... بهترین تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا اگیرند و دو شبانه روز در سرکه تحدیا نند و دو سه بار سرکه ...

پس شسته خشک کنند و نیکو فته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی شربتی از ده مربو افتیمون و پوست هلیله زرد و گلسرخ و رب السوس زیره
کرمانی و نمک هندی در اسهال اخلاط صفر و بلغم بسیار قوی بالنخاس و هار و عصاره غافت و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرکی صدفی و سکبینج و نمک
هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شربت آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون
ملا احمد تتوی در تاریخ الحکماء خود چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه است که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل
علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و دیگر گرسنگی نکشم اطبا
گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از آن سخن ما تو نخواهد بود پس آنمرد گفت مرا بسر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از چیزهایی که در کوچه ها میگردند و چیزها
خوردنی و حلاوی میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقاً اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت او مایل بآن گردید از آن ملخ
پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد مستقی از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی
نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه شکل او را هیچکس نمی توانست شناخت چون اطبا آن
کرد مدتی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه بر داشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است
نه مسهل بالاخره یکی از آن اطبایی که حدت او نسبت بسایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بائع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا
صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من ملخ را از جایی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و
غذای این ملخان همان مازریون بود و لیس آن طبیب چون این حکایت شنیده خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات
رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی است چنانکه اگر بوزن یکدرهم تنها از مازریون شخصی دهند احتمال که آن اسهال آرد که هیچ
آن تمکین نیابد و بنابر خطری و خصائلی که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می
و انتباه و طلع یابد و نیکی و شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فرو نموده و کیفیت آن تشده و با صلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن اسهال شده و عافیت بظهور آمده و این
از الطاف و عنایات باری است تقدس و تعالی مر طبیعت را طبیعت آن در آخر سوم در چهارم و بعضی گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی
و منقی و مقطع و بسیار حراقت و تند و اعضاء الراس مضمضه بطبیخ آن جهت و مساواک آن مسکن درد دندان و چون بر پارچه از برگ آن فلفل سوده مالیده
بر دندان گذارند نیز مسکن وجع است اعضاء اغذیه و نقش مسهل بلغم و صفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و صلابت کبد
نافع خصوص هرگاه برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزور خیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در یک رطل و نیم آب
جوشانند تا ثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید و بخصیص که با فودنج جبلی جوشانیده و گاه بخیسانند با سکنجبین
در سیم آنرا در سیر شراب و دو ماه بگذارند پس صاف نموده و دو ماه دیگر بگذارند پس آشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس و چون ... نیم درهم
در یک رطل و نیم آب جوشانند تا ثلث رسد مالیده صاف نموده با یکی از ... روغن بادام جوشانند تا روغن بماند مالیده و یکدرهم تا نیم درهم آن اسهال
برفق نماید و جهت ... آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط غلیظه است خصوصاً که با دو وزن آن افسنتین
بجوشانند و بیاشامند و بعضی حکما ... با دو مثقال افسنتین با عسل بطبخ آورده سرشته شیافات ساخته بر میدارند و مراجعت که جهت
ادرار که اسهال اخلاط صفرا و بلغم از اخلاط و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و ادویه مسهله مناسبه مصلحه بر یکی ضحیم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل
ورم طحال و سموم و تاثیر آن با شراب جهت ... مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ... و دو دانگ
آن ... و القروح و ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه چرک قروح و سحج و قلاع خشک کرده و بخصیص جرب ... بالکل
تحلیل ... آن و با سوم روغن جهت جرب ... تعفن و با کبریت ... ضعف ... و

گرم و ملیدان حاره یا لسعه بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و معی و مورث کرب و غم و دو درهم از غیر مدبر آن خصوصاً زرد و سیاه آن قتال است و اسهال و کرب
و غشی مدبر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده مکرر با لعابات و بیه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی
و متروذیطوس و تریاق اربعین مجموع بهترین مداوای آنست و چون با زرده و زیت و آب سرشته بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن چهار
گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلاء آن جالی بهق و برص و جوارش و دوا و حبوب و روغن و سکبینج و نوره و اقراص و معاجین مرکبه آن در قرابادین
کبیر مذکور شد ماس بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند ماهیت آن از احجار نفیسه ترین و سخت ترین احجار است
و الوان مختلفه از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کمرنگ که بهندی نیلیا نامند و سفیدان کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کمیاب یکرنگ [illegible]
کمیا و نیلیا و داغدار سفید آن معیوب و داغدار بلا سرخ آنرا [illegible] و بهترین آن سفید یکرنگ شفاف براق [illegible] است و همچنین الوان دیگر آن
که یکرنگ و صاف باشد و معدن آن ملک [illegible] و جبالی [illegible] و [illegible] طریق اخذ آن است که زمین [illegible] حفر نموده و خاک آنرا آورده [illegible]
آب بخته در وقت [illegible] بسیار [illegible] بر آن نظر میکنند [illegible] در آید [illegible] کرده [illegible] [illegible]
در آفتاب [illegible] میکنند و در ابتدا [illegible] از خاک برق بسیار [illegible] ندارد و [illegible] ظاهر نیست و ابتدا از خاک [illegible]
و در [illegible] حدید [illegible] و لیکن [illegible] و [illegible] و الماس با الماس [illegible] سوده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سنگ [illegible] در خاک [illegible] احجار دیگر [illegible] شناسند و قطعهای آن [illegible] مطلق [illegible] ورق و ورق [illegible]
از آن قابل [illegible] اوراق [illegible] و بعضی [illegible] حادق [illegible] آنرا [illegible] قابل است [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] الوان آنرا [illegible] مخصوص [illegible] و سفید [illegible] [illegible]
رنگ [illegible] و قطعهای آن [illegible] نامند و [illegible] میباشد [illegible] بیگ [illegible] و احجار [illegible]
در آن [illegible] بسیار [illegible] آنرا [illegible] بسیار [illegible] میباشد [illegible] طبیعت آن [illegible]
سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن تعلیق آن [illegible] و باعث سرعت ولادت و [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] آن بدون [illegible] از خواص است [illegible]
[illegible] و تحلیل آن [illegible] قاتل [illegible] مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده گاو و با روغن مکرر [illegible] آن [illegible] آشامیدن
[illegible] ماش بضم میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و [illegible] و بهندی مونگ نامند ماهیت آن [illegible] است از حبوب [illegible]
[illegible] الوجود و آن [illegible] کوچک و اندک طولانی و پوست آن سبز تیره و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره [illegible] زرد [illegible]
پوست آن سیاه و بهترین آن سبز تیره است [illegible] [illegible] و زرد [illegible] کلان [illegible] زرد دانه [illegible] و قوت آن تا [illegible]
طبیعت آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی و قشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمی و با عفوصت افعال و خواص آن [illegible]
از عدس و [illegible] آن کمتر از باقلا و [illegible] باقلا و [illegible] و کثیر الغذا و مولد خلط صالح [illegible] الانحدار [illegible] آن [illegible]
بالتمام [illegible] باشد [illegible] و قوت تحلیل و جلا در قشر است و از اغذیه تابستان و بهار و ملیدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره حاده است
جهت آنکه مسکن حرارت و حدت [illegible] صفرا و خونست و ضماد آن [illegible] الراس [illegible] و قوت باصره و جهت درد سر حاره
و نزلات و ورم [illegible] حمیات حاره حاده و [illegible] نافع زیرا که موافق [illegible] و مطبوخ [illegible] آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای
[illegible] صفرا [illegible] و کاهو [illegible] و مطبوخ آن با پوست با حماض [illegible] و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید
و [illegible] از جهت [illegible] بطن نافع است اما هرگاه اراده [illegible] باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با بارالقرطم و روغن بادام شیرین هرگاه

صعود و قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت حاره حالیه آن زائل گردد پس آب خالص
داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش افشرده یا پرده سفید جوف آن کرده
شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نباید پاره روغن بادام شیرین طبخ نمایند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المقدار شاید
سرد المزاج و بیماران کسانیکه در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و بلغم و ریاح بسیار باشد مضر خصوص قشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن در سرد دین
افاویه عطریه حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبخ آن با ماء القرطم
و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرورین با القرطم در روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای سست جبه و تسکین درد
آنها مطبوخ آن با طلا یعنی نوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضا کوفته شده و جدا شده نافع است و الوان المصبوغه
مصنوعه از آن را مانند برادوبری و کشمیری و پاپهتی و دال و منگوبهی و ماش پلاو و کهچری و لدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شد و اما چنانچه در ملک
سند و بنگاله و دکهن مشهور و آنرا ماش دار بضم همزه و سکون لام و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا جدا لغات دانسته اند
نموده اند و آن حبی است بزرگ و شکل ماش و سبز رنگ و از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد و در ملک سند و بنگاله
باسپ خمیره دواب میخورانند و خود نیز میخورند با شته مونگ **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بسیار نفاخ و بطئ الهضم و مولد
منی و مسقط بسبب نفخیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره در ماش المقشر و جهت [illegible] که تازه بتازه سائیده روز چند مرتبه بمالند تا چند روز [illegible]
مفید دانسته اند در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و انواع اطعمه مانند ماش از آن بسیار زند و در قرابادین شده ذکر یافت **ماهودون**
بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم ها و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند [illegible] که در ملک سند بسیار دیده [illegible]
[illegible] شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن [illegible] قریب ببرگ آس [illegible] و نازک تر و در لون شبیه [illegible] و گل آن شبیه [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قریب [illegible] و جهت خوشبوئی داخل ادهان مینمایند خصوص [illegible]
ماعز بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربیست و معز نیز و بفارسی بز و بفارسی بز و بترکی [illegible] و بهندی ماده آنرا بکری و
نر آنرا بکرا نامند **ماهیت** آن حیوانیست مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن بعد از لحم حیوانات دیگر بعد از گوسفند است [illegible] و بهترین
آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج است و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی گرم تر و لطیف تر
و بری از اهلی نیز گرم تر و لطیف تر **افعال و خواص** آن موافق محرورین و مرطبین در فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف [illegible] سودا ملائم
مصلح آن بادام و نارجیل و زعفران خوردن سویهای تر و تازه و [illegible] با آن [illegible] گوشت [illegible] شش ماه با رطوبت غالبه و بهترین
لحوم مسکن غلیان خون و طلعت و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو [illegible] سر رسیده و کوفته شده [illegible]
در پوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد [illegible] عدم تورم آن و بستن پوست سر بز [illegible] گرمی [illegible]
قوی [illegible] اعضا [illegible] اکتحال زهره آن رافع غشاوه و جگر بز سیاه [illegible] آنرا [illegible] فلفل و زنجبیل [illegible]
پاشیده کباب نمایند و چون آب [illegible] از آن گرفته در چشم کشند جهت شبکوری [illegible] سرگین نیم سوخته آن با نمک [illegible] زرد
دندان و عفونت لثه [illegible] زیره [illegible] پاشیده خشک کنند [illegible]
جهت [illegible] تقویت باه عجیب الاثر و چون [illegible]
[illegible]
[illegible] قوی الاثر است [illegible]

۵۸۱

بارد و بسبج و جاورس جهت تسبج و اسهال که از اغذیه حاره حادث بهم رسیده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و حقنه بدان بارد و جهت قرحه امعا
و آشامیدن سرگین آن جهت یرقان و با مار العسل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه ساختن آن بالکند جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن
سم سوخته آن با عسل جهت منع بول در فراش و همچنین مقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرگین آن با بول جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ آن با بول
اطفال جهت رفع قوبا و تلیج بلغمی و ریاح غلیظه و مارصفر الاوجاع و الاورام و البثور و ضماد پیه آن مسکن درد و طلای سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوخته
آن بالحف و جالی و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثالیل منکوس و با عسل جهت جرب و قضم و اورام
صلبه و سعفه و با بزر البنج جهت کوچک نمودن پستان و تشیان و ضماد سرگین پخته آن در شراب و حلبه جهت تحلیل اورام و چون گرد آنرا شهر نموده و کبریت
بران پاشیده کباب نماید و آب بتر شیح از ان را نیز بر سق بمالند زائل گرداند القروح و الجروح و پیه آن روپاننده گوشت بر زخمها و طلای سرگین
محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه و شهدیه السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرگین سوخته آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک آن پخته
با شراب و یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهره بز کوهی با دز هر سموم هوام الات المفاصل ضماد پیه آن با سرگین آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن سرگین
آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن آنست که سرگین آن افروخته در لیفی پیچیده در موضع عمیقی که در تحت بند با و محاذی ابهام است
گذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگری نماید تا حرارت آن محسوس گردد و طلای محرق و مجمر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارده
و با سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آنرا با شراب و عسل و سیدالجبر تقطیر کنند سعاد ان جمیع
سلیه با نرم سازد و چون آنرا حل کنند مراد در عایت سیاهی باشد **ما الکرین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر
سیجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بو تیمار و بهندی نگلمه **ماهیت** آن از طیور است سفید و شکل آن بقدر بچه گرد
و پاهای و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سبز زیر افگنده میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن غلیظ
و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویه حار طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حجامت مانع نزلات است **مالکنگنی**
بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و یا بلغت هندیست **ماهیت** آن تخم نباتی است هندی و نبات آنرا اکیاف
و یا دو ساق و تا القدر زیاده است و شبیه نبات و ساق آن از ان قویتر و برگ آن بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشه آن نیز بزرگتر از ان
و دانه آن بقدر و مثل و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته
در غلافی دیگر و در ان خوشه و طعم آن با حرارت **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بعضی در اول [illegible]
افعال و خواص آن از اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و درد کمر
و رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و لقوه ... جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و استرخا و امراض مذکوره و غیره
تکمید بدان ... آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف
آنها نافع و بدستور ... جهت تقویت باه بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر یسیار قلیلی یعنی یکحبه و یا کمتر از ان
با برگ تانبول و روز دوم اندک از ان زیاده و در روز سیوم نیز از ان اندکی زیاده و همچنین تا بجدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی
اشتهای بسیار مفید و اهل هند با نحای شتی آنرا استعمال دارند مانند آنکه از یکدانه شروع نمایند و هر روز یکدانه می افزایند تا یکصد دانه رسانند و باز هر روز یک
کم می نمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوه باه و زیادتی حرارت غریزی ... و مرطوب المزاج و دارا امراض
متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب از یکدانه شروع نمایند و یکدانه می افزایند تا چهل دانه و باز بدستور یکدانه کم کنند و از برای امراض دون آن تا
بیست روز و ... یا ده روز یا هفت روز بهمان ترتیب که بیست و یا ده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم نمایند تا یکدانه

تا سبکبار نموده در ایام استعمال خیدر و قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره حریفه
مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب نمایند و گفته اند تدهین بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن
بدان نیز نادر التاثیر است و دیگر جهت جذام و نیز دانه های درست آنرا در روغن گاو خالص بریان نمایند و در روزی یک کف آنرا بخورند و میگویند قوت باه
را بحدی میرساند که بشرح نمی آید و نیز در شیر گاو بجوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن بگیرند و در روزی بمقدار یک [illegible] و قیه آنرا با شیر برنج بخورند
و میگویند که موی را سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک اثار آنرا در ده اثار شیر بجوشانند بمقداری که تمام را جذب کند و هر روز بمقدار [illegible]
بلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آنرا بروغن چقدرم چرب کرده روغن آن اخذ نمایند
بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شقال خیدر و زنجبیل بجوشانند و سه روز متواتر بزن فالج شده ناشتا بخورانند شهوت او بالکل زایل
گردد چنانکه دیگر رغبت بجماع نکند و کسی بر وقاع قادر نگردد و مقدار مضر محرور المزاج و فضول و بلاد حاره و جوانان و چون جماع حار است اکثر ضرر رساند چنانچه
شنیده شد که چند کس خوردند و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال است خصوص [illegible] داخل و نیز دهن [illegible] دهان [illegible] دیگر با دیگر [illegible] بخواهند
مینمایند که در دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میگذارند و تخم آنرا بهر مقدار که میخواهند کوبیده بر آن پارچه میپاشند و سر آنرا
سرپوش میپوشند تا بخار در آن مجتمع میگردد و بعد از یکدو ساعت بر داشته تخم کوبیده را با پارچه میفشارند آنچه روغن از آن بر آید اخذ مینمایند مرتبه دیگر نیز بدستور
عمل می آورند تا دیگر روغن بر آن نماند و این بهترین طریق است **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن [illegible]
دیول گفته درختی است که در بلاد شام میشود **افعال و خواص** آن [illegible] برگ آن [illegible] سمیت افعی و طلا پوست عرق آن رافع برص و خوردن
نشاره چوب آن کشنده است حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه برگ بادام و گل آن سفید است و [illegible]
حیات دانند چون تخم آنرا سائیده بمار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت بهق نیز نافع و دفع خلط سمی و غذا [illegible] نماید **مالیقراطن**
بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و رای مهمله و الف و ضم طای مهمله [illegible] نون لغت یونانیست بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی [illegible]
قراطن بمعنی [illegible] است **ماهیت** آن آنست که یک وزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران یا آب صاف شیرین [illegible] طبخ دهند و کف آنرا بگیرند
تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاهدارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب [illegible] بعضی ادویه مناسبه حاره و یا بارده [illegible]
عرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت** ساده آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه
و منضج و منفتح بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و [illegible] و دافع امراض بارده عصبانیه [illegible] و جماع و مفاصل و رقی و قراقر و شکم
و اذیت ادویه قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و در بول و حیض [illegible] مضر محرور المزاج و صفرا [illegible] در امراض حاره [illegible] و مصلح آن ربوب حامضه [illegible]
شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در صحت قولنج گفته که ماء العسل [illegible] قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زایل گردد الا ضعیف [illegible]
نفخ مینماید **مامیثا** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف لغت [illegible] است و آنرا [illegible] نیز نامند **ماهیت** آن [illegible]
شبیه بخشخاش بحری معروف [illegible] خشخاش مقرون و برگ آن مایل بسفیدی و با زواید شبیه باره و [illegible] با رطوبت چسبنده و گل آن زرد مانند
خشخاش ساحلی معروف و ثقیل الرائحه [illegible] و ثمر آن مانند خشخاش [illegible] و بعلاوه [illegible] خشخاش بحری [illegible] میباشد و تخم مامیثا
[illegible] خشخاش ساحلی [illegible] در زمستان [illegible] در بهار [illegible] مامیثا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و محلل و مقوی اعضاء الراس و الحصبة الصدر و المعده و طلاء آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق
و درد سر و ورم حار آن و دلوک آن جهت قلاع و دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخاء ملتحمه چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و
اسهال صفراوی بادویه مناسبه معینه و سمن بدن است الاورام و الثبور و حرق النار طلاء عصاره آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحج
بسبب حرکت در زیر نعل و مانند آن بهم رسیده باشد و طلاء تخم آن جهت حمره و نقرس مجرب مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن سماق مضر سپرز مصلح آن [illegible]
شیرین است **مامیران** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون **ماهیت** آن قسمی از زردچوبه است ساق و شاخهای
نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و بالزوجت و بیخ آن پر شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زردچوبه
و باریکتر از آن و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای آن ریشههای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد مائل
بسیاهی و چینی آن زرد زبون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب گره دار تازه چینی
است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد و مشقق ناخن و اعضاء الراس
سعوط آن با عسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلاء بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آن را بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان و اعضاء الغذاء و نقص
آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سدد و تحلیل ریاح غلیظ و زحیر و مغص و ادرار بول و طلاء آن جهت انقلاب رحم و ورم لواسیر [illegible] و بعضی
مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زردچوبه و نصف آن [illegible] طلاء آن با عسل و با سرکه جهت برص
ناخن و کلف و بثور و جرب و دفع آثار جلد نافع است **ماهودانه** بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است
قاتل بالذات یعنی در اسهال تنها الی بسعادت دوای دیگر کافی است **ماهیت** آن نبات شیر دار ۷ و از اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین
مسمی بدند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه برگ بادام و برگهای شعبههای آن ریزه مائل بتدویر شبیه برگ
زراوند طویل و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه بزرگتر
و پوست آن تیره مائل بسرخی و مغز آن سفید شیرین و چوب و بیخ آن باریک و قوت آن تا ده سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند
آن شبیه بماش است و بزرگتر از آن و در غلاف شبیه بلوبیا **طبیعت** شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم **افعال و خواص** آن شیر آن
آب برگ مطبوخ آن با خردل خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النساء بلغمی دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل
و آشامیدن کوبیده حب بسته آن با آب سرد در اسهال قوی تر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداء و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن
آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا ده درهم و زیاده شیر آن غیر محرز و آشامیدن آب سرد بعد عمل آن نشست مضر ریه و معده و قی
آن منیون مضر سقل مصلح آن کثیرا گفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آن را تنها یا با ادویه مناسبه
بجهت بیخ ربند اسهال مینماید و جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مراق خروس المخوره بر بیخته جهت قولنج و ادرار بول
و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن هند و بوزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل است **ماهیزهرج** بفتح میم و الف
و کسر ها و یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه و ها و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهره فارسی است یعنی سم سمک جهت آنکه کشنده ماهی است **ماهیت** آن نوعی از فلوس است
که ترکی سقو بیرومی [illegible] و اکثر اطبا گویند گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن [illegible] و گل آن زرد
و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت سر و پوست ساق آن مائل بزردی و باندک حدت شبیه بحدت پوست بکار مستعمل همین پوست است و ساق
اجزاء آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن باندک حدت و تندی است **طبیعت** آن در
سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل قوی و قتال بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء

وعرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از زهر آب سرد و ریح مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کثیرا و
و انیسون و با روغن بادام چرب نمودن بمقدار شربت از جرم آن با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه درم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا
کوبیده در آبیکه در آن ماهی باشند اندازند ماهیان بیهوش شده بر روی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند فصل المیم مع الثاء المثلثة

مثنان بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست ماهیت آن نباتیست گرگره دانه ثمر آنست و آن دو قسم میباشد قسم اول …
… بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر و با رطوبت چسپنده و گل آن سفید و از مابین گل ثمر آن بیرون آید شبیه بتخم مورد و ما…
… سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و از حجم دانه و گرداننده نیز باشد و برگ آن و تخم آن مستعمل
طبیعت آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن با حریره ما و یا بلع نمودن … مسهل
قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن تا ده دانه یا یکدرم … گویند که آن باعث ادرار عرق بسیار و
مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص … نافع و زنان حب آنرا در فرزجات … رطوبات و خوشبو کننده ارحام و معینه بر حمل …
… بمقدار ربع درهم آنرا استعمال نمایند و برگ آنرا در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل … ایام حصاد اخذ نمایند خشک کرده نگاه دارند
عند الحاجات بکوبند و … آنرا از آن جدا کنند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در …
… رفع … و با طبیخ با قلا و یا عدس مسهل برقی و حمول آن مخرج جنین … و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص
مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یکشبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ زیتون و با صمغ عربی کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن
یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلق اگر بدان …
و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم رسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن … الوجود و منبت آن قریب دریاها
و آبها در ریگزارها و نبات آن بقدر دو شبر و بیشتر و برگ آن مانند برگ … و در پهلوی … و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روئیده و تخم آن
بقدر … و سفید رنگ و تخم آن … و گفته اند … است و قسم اول مستعمل تخم و برگ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم … برگ خیسانیده آن در سرکه یکشبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن آن مسهل … بلغم … و اقسام کرم معده و امعا
نافع … آنرا … تا چهار … صاف نموده یکدرم با روغن بادام در آن …
مسهل بلغم خام … و استسقا و اخراج اقسام کرم … استعمال فتیله آن در … جراحات خورنده گوشت …
… کننده … با ادویه مناسبه و باید … مثلث بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر
… گفته اند آب انگوریست که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات
ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور … و آب خالص بگیرند و که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثر …
گفته اند … مثلث … که ذکر یافت و مثلث فقهی نیست که شراب انگوری … جوشانند تا دو ثلث آن
برود و یک ثلث بماند … قریب … و مولد خون صالح … و موافق ذات الجنب و ذات … سرد …
… و زیاده کننده … فصل المیم مع الجیم مجح …
… لغت عربیست بفارسی گل خوش نظر نامند ماهیت آن نوعی از ریاحین است طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص
آن … نافع … مسهل … گرم … نافع است مجوقان …
… قاف و الف و نون ماهیت آن ادویه جدیده است که از … مجوقان نامند … و آن … است

نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و در آن رگها بسیار و ثمر آن شبیه بگشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز میرسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی از بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است بخلاف این بیخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله و قالبضه مانند زراوند و از اینجهت بغلط بعضی نوعی از زراوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه در این دو ماهیت کیفیتی که مشکره طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در زراوند است **افعال و خواص** آن جهت نواز لو جمیع مفاصل گرده و قولنج و سلعه رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مفرح خلاصه آن بسیار است که استعمال یک قیراط آن با شربتی یا معجون موافق این بیخ شش عدد [illegible] سبب اطلاق عظیم مینماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده میشود بآن چوب چینی و عشبه و شجرة البنی و صبا سفر این قدر کفایت است که عصاره ریوند باشد و امثال اینها جهت [illegible] حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه مشهوره عظیم النفع است جهت آنکه منضج سده ها و تقویت تمام استعمال آن با سکنجبین بسیار است و از مربای آن مانند مربای ملوک [illegible] بعد سفوف آن با شکر یا اشربه مناسبه مرض با عرق رازیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ [illegible] آنها در بهترین معاجین معجونی در مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق است در نهایت موافقت و همچنین با مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یک شبانه روز در آب اول خیسانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دواء و غذائی رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهله لطیفه شده است نیز و بعد استعمال آن اگر بمقدار نیم ساعت خواب نماید باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف و یا ابطال عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درهم و در اقویای بالغین تا یکدرم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه در این بیخ از قوت انفتاح است و لهذا با تنها استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سایر ادویه مسهله و منضج سده است از مجاری کبدیه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سایر اعضاء و جهت امراض مزمنه و استسقاء آن و غیرها از امراض مختلفه [illegible] و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربه مناسبه چند مجلس کافی در اجابت مینماید که نفاخ و فصول میگردد [illegible] و از ادویه ملوکیه است در اطفال و زنان حامله و مرضعات را سود مند و بغایت مفید است چنانچه گفته اند و باقی بسوط تجربه است **مصلح** آن در عرب المحلب کور شهد **مخ** **العظام مجمع** [illegible] بضم میم و خاء و تشدید ده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است **ماهیت** آن معروف است که جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزاء استخوان مانند اطراف استخوانهای نرم باشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ملین و مرخی اعضاء و کثیر الغذا و مسمن بدن و لهذا رکابداران بجهت سمین و سستی خصوصاً نمک خوردن آن مصلح آن نمک و فلفل و دارچینی و زیره در سرد و مزاج و مزورین الات المفاصل و الاعصاب و تریح بدان ملین و صلابات مفاصل و اعصاب و صلابات و اوتار و عضلات ساق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خورده باشد و مغز ساق گاو و بز قوی و گرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذ اند خصوصاً آنچه از ساق حیوانی که رنگ آن سیاه و بیرون چاق و بدن بهترین مغز ساق بز از زانو و مزاج و قلت فضول است بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و بز اگر بز ساق و بند نا پا مانند اطفال بهالنه زیاده جراحت را فتیدن چون عواید بدان [illegible] و در غرفه ها واکن بلند گرم و خشک با برگ فاخشه گذارند و از جا گرم و در دار [illegible] بضم میم و فتح خاء و لام مشدده و صاد مهمله [illegible] انسان جهت آنکه از خوردن آن خلاص و امان میبخشد از سم افعی و لکایت آن در صورت و شکل است به تجربه رسانیده اند و در سموم هوام دیگر نیز **ماهیت** آن نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و آنچه بنظر رسیده سه قسم است یک قسم بالای و گل سفید و منکوس و شبیه بجزر قسمی سلیط ساق و شاخها از زمین برسته و برگ آن شبیه به برگ کرفس و ساق نرم تیز و از اول تا آخر شگافته و سر هر شاخ شاخهای آن بلند تر گردد و برگ آن ریزتر شود و تا نحد برگ کتان و گل کبود و منکوس و اما قسم دوم در اواسط ربیع میروید و در اواسط گرما گل میکند قسم دوم آن شبیه به قسم اول لیکن گل آن ما بین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه بسیر بدر و سبزه و گل آن سفید مایل بزردی

بازردی و اندک سیاهی و منقسم به اباسکندریه و راس الهدهد نامند قسم چهارم ساق دارد و در بیخ ستبر و ساق آن باریک و ستبرتر بقدر دو شبر تا سه شبر
و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب کبود و قسم پنجم در ساق آن [illegible] و برگ مدور مشقق شبیه به برگ بادرنجبویه ریزی بود و طعم آن تلخ و منقسم در طرابلس
و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اغبر و بدشکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای
باریک دراز شبیه به برگ بابونه و سر شاخهای آن قبها شبیه به قبه بابونه اما برگهای ریزه اندازد و بار [illegible] هفتم و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف [illegible]
و حران است و بهترین همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته
که آنرا [illegible] گویند و سه نوع است یکنوع آنرا [illegible] کاررباک نامند و بفارسی بلبل شامی و یکنوع را کشنیز کوهی و یکنوع را تریاق کوهی و تخم
نوع سیم شبیه بهم اما در نبات اندک تفاوت است نبات کاررباک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ارزق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی [illegible]
در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ و منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مایل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن
مایل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است
طبیعت آن در اول سیم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده
و کبد و طحال و دفع صداع و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و [illegible] آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم [illegible] مانند مار
و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن نافع [illegible] دفع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و چون در اول نزول
آفتاب برج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی [illegible] که آن ضرر رساند و عرق [illegible] ملطف و محلل و مقوی اعضای
رئیسه موافق [illegible] رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قایم مقام شراب دانسته اند **تحقیق** بفتح میم و کسر خا و سکون یا و [illegible]
[illegible] لغت عربیست بفارسی دوغ و ترکی [illegible] و بهندی چهاچهه نامند **ماست** آن ماستی است که با اندک آب [illegible] یا بغیر آن حرکت داده باشند
و [illegible] آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست [illegible] است که [illegible] آنرا بالتمام نیکو گرفته باشند **طبیعت** آن [illegible] در دوم
[illegible] **افعال و خواص** آن مسکن [illegible] محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت تب دق و سمومات حاره [illegible]
و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و [illegible] جهت تقویت معده و [illegible] با آهن تاب آن [illegible] داغ کرده [illegible] و با آهن [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] صفراوی [illegible] و مطبوخ آن با برنج و آرد جو [illegible] بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهت تسمین
بدن [illegible] دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال [illegible] نموده اند و دستور آشامیدن در حمیات دقی و امراض
حاره ساده چنان است که بگیرند دوغ تازه گاو [illegible] که تمامی کره آن جدا گردد مطلق و [illegible] در آن نماند تا پنج و شش ساعت بگذارند که طعم آن
شیرین و اندک ترش مزه گردد پس [illegible] بهم زنند تا [illegible] در آن آمده است بان مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک سفید خالص بمقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم
از آن دوغ بپاشند و بگذارند تا [illegible] و تناول نمایند اگر زیاده از این مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین میزان زیاده نمایند و روز دوم
چهار درم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت [illegible]
گردد و چون خواهند که ترک نمایند بر عکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا [illegible] احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یکدرم نان [illegible]
تا دوغ بسی درم رسد و اگر زیاده از سی درم خواهند بهمین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کافی را که عادت بخوردن دوغ باشد [illegible] باین تدبیر [illegible]
[illegible] قوت [illegible] کافی است زیرا که [illegible] مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی [illegible] و حدت ماده
[illegible] باشد و تلیین آن موجب [illegible] گردد دوغ را [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]

و چون تخم خرفه را کوبیده با دو سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند تا سیدن قلیلی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است

استعمال برد و نیز در تبهای عفنه حلقی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن قی نمودن و یا تا سیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد شود

گردد مورث دوار و غشی شود و اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است **فصل المیم مع الدال المهمله** مداد بکسر میم و فتح

دال و الف و دال مهمله لغت عربیست و آنرا حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله نیز و بفارسی مرکب نامند ماهیت آن هر دو قسم آن در قرابادین

کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مداد مصنوع از دوده و زعفران و صمغ عربی با عفص الحلو و زاج زرد و آب یا نند است و بهترین آن بسیار سیاه قوی

سیاه و زن است طبیعت آن در دوم گرم و خشک بخلاف مداد سفید که سرد و خشک است و از اجزای آن در جهت قوت بسیار زند و گفته اند که از مانند تنها بسیار زند

افعال و خواص آن قابض و مجفف و رادع خصوص مداد سفید و ضماد الراس و اعصاب و غیرها سعوط و ضماد مداد سفید بر پیشانی جهت حابس رعاف و طلای آن با قوی

عضا و بر کف پا جهت حرارت حمیات و بر اورام حاره محلل آنها و غیر سفید جهت منع سخن سوختگی آتش الیتام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا خالص آن جهت سوختگی

آتش و بد ستور با قیروطی اما باید که بعد از تطلیه نشویند و رفع نمایند بلکه گذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه در آن زاج باشد و مسهل مراهم قروح متعفنه

دلسیقوریون و گفته تا سیدن دو مثقال آن با آب در رفع سم عقرب است **فصل المیم مع الراء المهمله** مر بضم میم و تشدید راء و فتح میم نیز آمده لغت

عربیست و بر ومی مرو غوینطوس و بسریانی مرا دکیا و یونانی سمرنا و بهندی بول بضم باء موحده و سکون واو و لام نامند ماهیت آن صمغ و یا لبن درختی است

که در بلاد مغرب و روم و جزیره سقوطره میشود و بسیار بلند و رعنا و نرم و گرهدار و گرهای آن مانند نیهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر باشد

و از آن نیزه بسیار زند مشهور به نیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ و تند و بعضی مران و منابکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب

بهم اند و نیز بعضی مران قرانیا است و این اصلی نیست و مران را برگ شبیه برگ توت است و برگ قرانیا شبیه برگ ترنج و از آن کوچکتر و درخت آن بسیار

بلند شود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خار دار شبیه بقرط و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد و آنچه از شاخه درخت

آن بی تیغ زدن و فرش نمودن بوریا و ظرفی در زیر آن که در آن جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است و این قبل از انجماد سفید رنگ و بعد از آن زرد رنگ

میباشد و این را مر صافی نامند و آنچه از تیغ زدن درخت آن میباشد صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد از آن است در خوبی و این زرد رنگ میباشد و مر اسطاخس

نامند و آنچه از پوست درخت اخذ کرده و در زیر آن شیره آن است فشرده عصاره آنرا خشک نمایند و یا آنکه در آب جوشانیده صاف نموده آب صافی آنرا بار طبخ بقوام آرند

تا منعقد و منجمد گردد و مسمی به میعه سائله و مرستی است و این بدترین همه و سیاه رنگ میباشد و صفار و بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه و سنگ دار آن

و زرد و شکن و خوشبوی بسیار تلخ با اندک عفوصت است که ظاهر آن مایل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و بعد از شکستن سفید شبیه بناخن

باشد و آنچه با و صاف مذکوره نباشد ردی و غیر مستعمل و آنرا منشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی تنوع مسمی قائل که آنرا آقاقیا

نامند و در لون شبیه بدان است اما با حدت و کراهیت رایحه و زهومت است غش مینمایند طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم و بعضی

گفته اند در دوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض ملین و مفتح و منضج ... و محلل ریاح و اورام

بلغمیه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل ترکیبات بسیار کرده میشود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکما سلف بر اجساد اموات جهت تجفیف

و تنشیف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر بالعین ادویه مناسبه میمالیدند کما انچه از اقلیم مصر می آورند قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر

است تمضمض الراس و سعوط معتدل بقدر ... با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب لعاب جهت بدبوی بینی و لیکن باید که گرم نموده

در طول نگاهدارند ... باشد سر سام و صداع و سدد صدغین و صداعی که سبب آن بلغم باشد و با آب مرزنجوش ... با آب حار

مزمنه ... جهت قروح ... ضماد آن با زیره کرمانی ... جهت تجفیف ... و الیتام

ضماد آن با کندر جهت التیام قروح و بثور سر ... سریع الاثر و گداختن فتیله آلوده بدان در قیروطی ... و ضماد ...

جهت تقویت حرکت و رسم و تخفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب شبت محلول در خل عنصل و با سرکه ممزوج
با آب مطبوخ در آن بیخ بلبوس و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه دامیه با سرکه عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت
خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگهداشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیه آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظ و بیاض
و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع حرکه و سرکننده قروح چشم بالذرور و حابس محلل آب نازل در چشم در ابتدا اگر رقیق باشد و نیز اکتحال عسل نموده آن در
آبی که در آن عروق زعفران و زرد چوبه جوشانیده باشند و یا در آب اصل یا فودنج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب شیخ الرئیس نوشته
مغشوش نوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض
ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و با عصیر عوسج و با شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض
تقویت و با گلاب جهت شعیره و با آب شریب جهت کمنه الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصاً با شیر زنان
و با شیر الاغ و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند [illegible] الصدر آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفث الدم
و درد پهلو و سینه و مفید اعضای الغذاء [illegible] آشامیدن [illegible] خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون
منجمد در رحم و تلیین طبع و اسهال بلغم و صفرا و [illegible] قروح امعاء و سحج و مغص ریحی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف
شده و دفع سنگ گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصاً با آب سداب یا افسنتین و یا آب تمر هندی یا راسن جهت امراض رحم و امعاء که
مذکور و بدستور حقنه آن بدان با میاه مذکوره و یا آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور جلوس در آن و حمول آن در قبل با
شراب جهت اسقاط جنین بسرعت و درد سر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول سحق سرشته آن با آب برگ مورد جهت رفع بدبوئی رحم و چون
با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند طلا نمایند و سر ابهام پای را است بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نباشد و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت
فتق و با سرکه و آب حنظل جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن مقدار دو درم آن با بیضه نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن بمقدار یک باقلا
قبل از نافض حمیات بدو ساعت نافع لنفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الا ورام و للشور و طلای آن جهت تحلیل اورام
بلغمیه و خنازیر خصوصاً با آب تربیت الجروح [illegible] قروح ضماد و طلای آن [illegible] و مدمل قروح متعفنه و رویاننده گوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جراحات
و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان [illegible] جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح اعصاب و عضلات [illegible] و رویانیدن گوشت بر استخوان [illegible]
از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و باد [illegible] جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصاً اگر او را با آب بارتنگ [illegible]
و لید ازان بر آن بپاشند [illegible] ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و
با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با بلیله و پیاز عنصل و عسل جهت قلع ثآلیل و کلف و طلای آن با شیاف [illegible] جهت
رفع بدبوئی زیر بغل و کشالهٔ ران با آب اترج جهت [illegible] و جرب آلات تناسل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس
و ضماد آن با اشک [illegible] و با آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شرخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنها و یا با ادویه مناسبه جهت کسر
عظام [illegible] و بوئیدن آن [illegible] و باعث سدر و صداع [illegible] خصوصاً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

موی و آشامیدن نشاره چوب آن بقدر دو درم کشنده و مالیدن آن نیز بهمین اثر است **مرار** بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده دوم مخففه در میان هر دو الف
عربیست **ماهیت** آن خاریست که در آخر بهار و اول تابستان میروید در مصر معروف بمرارست و اهالی آنجا بجای کاسنی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است
و مردم دیار بکر آنرا ازرودیه نامند و برگ آن شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ ازان میروید و گل آن زرد
و در آخر هنگام خشکی خاردار میشود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده
میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند منبت آن میان زراعت و زمینهای نمناک و چون شتران چرا نمایند فربه گردد
و چیزی بهتر ازان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند **طبیعت** آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن
مفتح و ملطف و طلاء آن جهت … و ضماد آن جهت درد چشم و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبه ریه و
درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و حیض و تلطیف حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تبهای کهنه و با نان خواه و زحیر …
جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول و السموم آشامیدن پنج دانگ آن با شراب جهت سموم نافع و مضر بمعده مصلح آن کتیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درم
و آب آن تا یک اوقیه است **مراره** بکسر میم و فتح دو راء مهمله و در میان هر دو الف و در آخر ها الف عربیست جمع مرارات و مرائر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی
پته نامند **ماهیت** آن معروف است و آن عضوی است از اعضا که در بدن حیوان موضوع و ظرفی است از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره
در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری ازان بمعده و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای
غسل آن و دفع فضول و مراره هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شد و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده در اینجا بیان می یابد و قوی ترین زهرهای حیوانات
چهارپا زهره گاو و پس زهره خرس و پس زهره بز و پس زهره گوسفند است و اسلم زهرهای طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سایر زهرهای طیور اقوی اند از حیوانات
چهارپا و قبیک نسبت داده شود طائر را بماشی و صید کننده و از زهرهای بسیار قوی و لذع زهره جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهره … و سگ
سمی العقرب و سلحفات اقوی اند از زهره حیوانات چهارپا و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر است و تیز هر یک از زهرها بحسب نری و مادگی حیوان و اختلاف احوال
از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفس بودن و تعلیف علیق
باشد که حاره و بارده مختلف میباشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنگام گرسنگی داشتن و دوندگی و غیرها از اسباب مذکوره اخذ نمایند گرمتر و خشکتر و با حدت
اقوی اند از ماده و خصی و هنگام مخالف آن امور از اسباب مذکوره اخذ نمودن گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف میباشند و زهره انواع ماهیان حاد و قوی
میباشند خصوص زهره شلوط که سمی است و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد مائل بسرخی برنگ طبیعی است و بدترین آن زنگاری و سرخ تیره
است **طبیعت** آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حار جالی و شدید النفوذ اعضاء الراس مفتح سدد خیشوم و مصفات و قطور مراره …
جهت قروح تازه گوش و قطور زهره زخم باز جهت ثقل سامعه و با عصاره کراث نبطی … جهت طنین و ثقل سامعه و اکتحال … زهره گاو و تر با لعوق … و طلی
… مراره سلحفه جهت قلاع و خبیث دهان اطفال و زهره اردک خانگی … سعوط … در جانب موافق جهت رفع شقیقه نافع و اکتحال زهره جوارح
خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند جبلی از حیوانات چهارپا و کبک و … جهت غشاوه و زهره گرگ جهت
رفع بیاض عین و زهره ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و … و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم
و امثال اینها جالی و جهت حدت بصر و تنقیه قروح آن از اوساخ نافع اعضاء النفس لعوق زهره آهو و … با روغن گاو تازه ناشتا در حمام دافع بهر و ربو و
زهره گاو نر با عسل جهت خناق و … زهره سلحفات اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن زهره ثور مفتح افواه عروق و بواسیر زهره هر حیوانی مطلقا …
حقنه زهره … آلوده حمول نمایند … استعمال نمایند و ضماد زهره ثور با عسل جهت قروح مقعده و … آن جهت ورم
رحم و انثیین و ورم … زهره هر حیوانی … است و آشامیدن یک درم زهره … بیک درم موم … مخرج …

۵۹۱

چنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره چند با خاکستر چوب کرم رافع بول در فراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی به احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان
و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه و ران باعث شدت نعوظ و گویند تا الف یار ابر زمین
ننگذارد رفع آن نگردد و لسموم طلای زهره تیس جهت نهش هوام و بدستور زهره ثور الاورام و الثبور طلای زهره حمار وحشی با عسل جهت تأکیل و تحلیل اورام و در
مراهم حمره داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع ترائید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح طلای زهره کرک جهت التیام جراحات عصب و
در زمان سرما مانع تشنج و کزاز مخوف و زهره تیس جهت قلع گوشت زاید و داخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده میشود
و طلای زهره هر حیوانیکه باشد بانطرون و رایانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات غیر حادث از
جمره نافع است **مران** بضم میم و فتح راء مشدده و الف و نون **ماهیت** آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد حجیم اجزای آن تلخ و چوب
آن بسیار **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ و یا عصاره برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع
و تتمه خواص آن در مر ذکر یافت و بعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد **مرباقلن** بضم میم و سکون راء و فتح بای موحده و الف و فتح
قاف و ضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ و آن حزنبل است و در حرف الحاء مع الزاء مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون راء و فتح جیم و الف و نون
لغت عربیست و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند **ماهیت** آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز
میباشد که در بحرین در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یکذرع و زیاده نیز دیده شده با شاخهای بی برگ و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی حجر و بی
سوراخ کم گره است و بعد از آن سفید با صفات مذکوره و سیاه آن زبون و ماده تکون آن اجزای لطیفه ارضیه متخلله با آب و هوای حادث از ابخره منعقده
در زیر زمین آن دریا و بین احجار است که بسبب تأثیر آفتاب و تأثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی قوت و غلبه ابخره سر و آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع
ساخته بر می آورد و بعد از بر آمدن منشعب میگردد و بشکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر
اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب و غیر از اثقال بر دام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدامها
پیچیده گردد پس بزور میکشند تا شکسته و جدا گردد و بر آید و جائیکه عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته بر می آرند **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا تا سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن قابض و مجفف و حابس
اثر بادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سایر افعال مانند
بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و صفت سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مرداسنج** بضم میم و سکون راء
مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرداسنگ و بیونانی لیثرغوریس نامند **ماهیت** آن
جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق ایجاد می آورند و ذهبی آن سرخ و فضی سفید
و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین است **طبیعت** آن بانجای است از انجمله آنکه میگذارند سرب را و سرخ و یا سرب
آن سید تا سه روز خوب ممزوج کرده بطرزی کرده سرکه بر سر آن میریزند و هر چه خوب سوخته و ممزوج با آن باشد جدا میسازند و با آب جوش میدهند
بعد یکروز جدا گردد و منتشر شود پس از جو جدا کرده با هموزن آن نمک میسایند و در آب چکانیده هر روز سه مرتبه و هر سه روز آب را تبدیل مینمایند تا نهایت
خوب صاف گردد و اجزای آخام در آن نماند پس استعمال نمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که بفرتکا مینامند بفتح میم و کسر آن نیز و سکون راء مهمله و فتح
تاء مثناة فوقانیه و کاف در ابریشم سفیدی پیچیده با آب و نمک بجوشانند و بعد از مهراشدن باقلا و سیاه شدن ابریشم آب و قلا و ابریشم را تجدید نمایند
و چندانکه سفید گردد و این مستعمل در طلیه و ذرورات است برای آنکه عضو را سیاه نگردانند و مغسول آن الطف و احدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق
غسل آن اینست که بمقداریکه خواهند نرم بسایند و آب و نمک بر آن ریزند آنقدر که چهار انگشت بر بالای آن آید

وتا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز بر هم زنند و هر هفته اسباب را تبدیل نمایند پس آنرا ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرده سنگ
باشد و به این طریق غسل سفید نیز بسیار گردد **طبیعت** آن مایل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند و منقول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید
کرده آن کم رنگ تا سد الطف و اقوی **افعال و خواص** آن قسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مسدد و جالب و جالی
و برنده گوشت فاسد زائد و در پاشیدن گوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویه محلله و قویه
و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن است که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گرداند اعضا را لعین سفید کرده منقول آن در اکتحال جالیه
جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه چشم نافع اعضا النقص شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن مخالسین بول است و زنان
بلاد ما با اطفال برای خلفه و قروح امعا و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت
سفیر می نماید و اکثر جهاد فع نکرد و مانع سکون آن نیز دفی الواقع در دفع اقسام کرم بعدیل است و ابن الدوله تصریح نموده که زنگار مرم سفید کرده آن با جلا و مخرج
اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کرده آن در ضمادها جهت اسهال قروحی و سحج الکروح والقروح طلای آن برویاننده گوشت فاسد زائل شده در
عمق آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویه مناسبه و با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شرى و خوشیها و برآبها
الزنبه طلای سفید کرده آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و صداع و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آنگرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت رفع
بدبوی عرق اعضا مانند زیر بغل و کشاله ران و تو که عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد گوشت خصوصا بار و شکل سحج و بار و شکل [illegible]
قلب و زیر بغل نافع و رنجیدن مواد تقلیب و با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلا کنند آن بهترین ادویه شقاق
و طلای غیر سفید کرده آن با آب سیاه کننده جلد و ذرور آن جهت قروح بین انگشتان پا نافع **مضار** در درم آن کشنده با احتباس بول و نفاخ ریاح و جالب
قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر با نشقاق امعا گردد **مصلح** و تدارک آن قی و تنطیف بدن است با ماء الشعیر و آب شبت و انجیر [illegible]
مرکی سه درم با آب نیمگرم و ملازمت آشامیدن سفیدباج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب گوشتها و جرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه
و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و فاغیه یعنی گل حنا و ناردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی با یکدیگر
طبخ کرده و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند و سفتهای لینه و حب و مرهم او در قرابادین ذکر یافت **مرزنجوش** بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون
نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سرمق و عنقر و بهندی دونا و مروا نامند **ماهیت** آن غیر از اذان الفار است چه
آنکه برگ آن با برگ شباهتی بگوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچه های زرع می نمایند و نبات آن تا یک دو سه ذرع و با شاخها
پراگنده و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مایل بسبزی و تخم آن شبیه تخم ریحان و شفاف و کسانیکه آنرا اذان الفار دانسته اشتباه
نموده اند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن قوی تر از سوسنبر و ملطف و محلل و منضج و جالی و منقی و مفتح و جاذب [illegible] المزاج
آشامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و فالج و بکام جهت آنکه [illegible]
رطوبات و ریاح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و سستی شراب و منع خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع
و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین بدهن آن جهت فالج و امراض عصبی بارد مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای
نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات و آب
دهان و لعاب آن جهت درد گوش و بدبو و قطور آن و قطور دهن آن نیز و با گذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش رافع سده آن [illegible]
والغذاء و بتمضمض و آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضای باطنی و احشا و تحلیل ریاح
سپرز و رافع مغص و استسقا و عسر البول و حبس حیض و قولنج ریحی و قرص [illegible] آن مدر حیض [illegible] شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال

انتقال سنگ مثانه و گرده متصل آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسن زرد گویند افسنتین و مقدار خوردن وزن آن بیخ وزن آن فلفل بودن آن شاید که نیز گفته اند
الاورام والبثور طلای آن محلل اورام بلغمیه و با سرکه جهت ورم بیضتین آلات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت رفع
اعیا و مسموم تدهین با دهن آن الزیتیه طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن موضع حجامت رافع اثر زخم آن سموم ضماد آن با سرکه
جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رافع مضرت سواکوبائی و روغن آن که آب آنرا با موم ذوب آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب
رفته روغن بماند دهن بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع
مرسطس بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت نبطی است **ماهیت** آن درختی است بقدر یک قامت برگ آن باریکی موی
بهم پیچیده و با رطوبتی چسپنده مانند عسل و شبیه بوی قلج و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
طلای آن جهت نهش افعی و سائر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سترة موی رافع جرب و قالع آن سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن در درد
خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت مؤثر و آشامیدن دوا دوقیه از آب آن کشنده است بعد در روز و صاحب فلاحت گفته چون
آنرا غرس نمایند درخت سیر روید و چون شاخ آنرا بریده دفن نمایند و آب دهند بعد از چهل روز نظر اول روید **مرعزی** بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله
زای معجمه و یا نسبت اسم سریانی است بفارسی مرغزی نامند **ماهیت** آن نوعی از پشم نرم و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس بافند
افعال و خواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و سخت مبرودین و مقوی گرده و محرک باه است **مرقشیثا** بفتح میم و سکون را مهمله و فتح قاف
و کسر شین معجمه و سکون یا و کسر ثای مثلثه تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف لغت یونانی است و آنرا مارقشیثا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی
چشم بسیار مفید است و بهندی سونامکهی نامند **ماهیت** آن سنگی است براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی
و حدیدی و شبهی و در معادن آنها کوهی میباید و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند
و قوی ترین سمه نحاسی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و قابض و منضج و سخن
و استعمال آن از داخل غیر مجوز ردادان آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمیگردد و ضماد الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع و نیست
اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت بصر و تحلیل ماده تحت آن الاورام والبثور طلای آن با رزانیج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم کرده
سبب تحلیل و نضج گردد و القروح و الجروح با زاج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده گوشت زائد فاسد و رویاننده گوشت صحیح الآلات
المفاصل طلای آن محلل آنچه جمع شده است در اجزای مفاصل از ماده شبیه بگره الزینة طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل ریاح و بثور
زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در حفره بگذارند
در اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل قلیمیا است و اهل صنعت آنرا جهت استقا و ابواب دیگر و حجامت گرده و مثانه و سرقان خرج
منی و دق شیره جهت استعمال مینمایند و جهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از سم یک آثار بهندوروی تو تیا ربع آثار و سه ثمن آن و قلعی نصف ثمن آن
سنگ سرخ سوده نیم من اثار که همه را یکجا گداخته در آن ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در جبن گذارد و در کوره بریزند شبیه بمرقشیثا میشود و درین
مرماخور بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم خای معجمه و سکون واو و را مهمله نیز آمده و بفارسی درخت شاهسفرم نامند **ماهیت** آن مرزنجوشی
است ساق آن زیاده بر شبر و خشبی و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برگ آن مائل به تدویر و دراز و رنگ آن مائل به تیرگی و سبزی و خوشبو و تلخ
کمی و ملاصق بساق آن و مائل بسفیدی تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و گل آن مائل به تیرگی و زردی و در تموز میرسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و
خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده بلغمی و در هر جا که باشد ضماد الراس چون در خانه اندازند از آن بگریزد و مسکر آورد و بوئیدن آن
سده دماغی نماید و صداع آورد و آنکه بی طبیعت آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده و شلیل ... است و در ...

آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و فساد اشتهای ضعیفه و ضعف جگر بارد و قی و غثیان بارد دارد و جهت تفتیح سدد احشا و تنشیف رطوبات معده و با شراب
جهت درد رحم حوامل بدستور نطول بطبیخ آن و جلوس در آن مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه مضر مصدوع و مصلح آن
مورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش و بجهت سکر بوزن آن اشنه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و قرنفل و شاهسفرم و
بادرنجبویه بسیار قریب بهم و قایم مقام و بدل یکدیگر اند الا در جماع چون برگ تازه آنرا در حمام نثر کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح حایله در بدن
و اعضای باطنه و ظاهره بخوابد زایل گردد و بهتر از آن دوائی نیست **مرماذاد** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح تا و نیز جیم و الف و دال مهمله بفارسی
مرد آزاد و بفرنگی اسطاکیس نامند **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بلند و بقدر شبری و قریب بجعده و برگ شبیه بجعده و گویا از ساق تا آخر در میان [illegible]
حاجتی کرده بسیار نرم چسبیده اند و گل آن بنفش مایل بسرخی و ریزه دار ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مومن رحمة الله تعالی نوشته اند که
در فیروزکوه بکرات مشاهده کرده و اخذ نموده **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس [illegible]
روغن [illegible] جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده و [illegible]
و رحم و مدر حیض است **مرماطوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طا مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی ورنگ نامند **ماهیت** آن مرو [illegible]
است و قسمی از مرو سفید که مرماحوس خوانند و برگ آن شبیه برگ خیار [illegible] ازان کوچکتر و باریکتر [illegible] در همه افعال مانند مرماحوز است **مرماحوس**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بمرماحوز و برگ آن
برگ [illegible] ازان کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است
طبیعت آن گرم و خشک تا در سیم معتدل **افعال و خواص** آن [illegible] و در همه افعال مانند مرماحوز است و [illegible] آنرا [illegible] دانسته
مرو بفتح میم و سکون را و واو لغت نبطی است و گویند فارسی است و بفارسی مرو رشک و بهندی کنوچه نامند **ماهیت** آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک
[illegible] و [illegible] و [illegible] لسان الشعور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی است که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است
و بعضی پنج یک نوع را مرماذاد نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماحوس و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا ابروان باشد و از نوع مرو
و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا اشنوسانا نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت **افعال و**
خواص آن ملطف و محلل ریاح و [illegible] و ملین و [illegible] ریاح و مفتح سدد هر جا که باشد اعضاء الرأس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت
صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و [illegible] و رافع استسقا و ریاح
جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت باشامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید [illegible]
دو درم آنرا با شکر [illegible] بتخفیف [illegible] و اخراج آن [illegible] و عرق نمایند و [illegible] تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت [illegible] خصوصا که بار [illegible]
بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحه امعاء
[illegible] الاورام و الدمامیل ضماد آن [illegible] اورام صلبه و دوامیل و خراجات و [illegible] ذکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندکی اندک
آب بر آن ریزند و با انگشت بمالند لعاب آنرا باندکی روغن یاسمین سه روز [illegible] سوداوی را بالکل زایل گرداند [illegible]
بفتح میم و سکون را [illegible] و کسر [illegible] و سکون یا [illegible] **ماهیت** آن سنگی است سیاه مخطط بسیاه [illegible] بعضی ازان لاجوردی رنگ [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن آشامیدن [illegible] جهت [illegible] و ضماد آن جهت [illegible] سفید است
مری بضم میم و کسر را [illegible] و بلغت عربی است مشتق از [illegible] و گفته اند اصل آن مری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف
نموده اند و بکثرت استعمال یک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و [illegible] و بهندی [illegible] و بفارسی [illegible] نامند

ماهیت آن از ادویه قدیمه است و از اختراع اطبای کلدانیون و ماده آن فودنج است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن است که آرد جو را با فودنج بری در تابستان خمیر کرده گرده ساخته در تنور بپزند پس با هم وزن آن فودنج و مثل آن نمک و ربع آن زیره و بجهت برودت قدری تخم کرفس و زنجبیل و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس در آب حل کرده صاف نموده خشک کنند و در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر میباشد و به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت** آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و ابن ماسویه سکنجبین آنرا از تغییر در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین **افعال و خواص** آن جالی و جاذب و ملطف و محلل و منضج بلغم و ملین طبع و ناشف رطوبات و اکتحال آن با قطور آن در چشم در اوایل جدری مانع سموم و غیره آن که دران دل اگر بر آمده باشد باعث ازاله آن و مجرب الفم غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلغم از دماغ و رافع نقصان قیء و باعث خوشبوئی آن عضو و اغذا و منفس منقی معده و جگر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعا و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر جیها دلطف غذای غلیظه و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط لواسیر لزج و ادرار فضلات و درد ورک و عرق النسا و حقنه آن بجهت رفع قولنج و قروح امعا و سحج و وجع الورک و عرق النسا و الجروح و القروح نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزنبه نوشته و کننده نکهت و اشامیدن آن چند روز بی هم یا قدری اکل الاغر کننده بدن و مجرب السموم جهت گزیدن کلب نافع گفته اند المصار مصر سعید و سرقه و لواسیر صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال آنها و مصلح آن لعابها و حب بهها و شیرینی ها در وقت که آن است مکرر و ناسب الکامه مشهور میان عوام بکامری و فودنج یعنی ماده الکامه محلول در سرکه است که در آفتاب میگذارند تا برسد و استعمال نمایند و قوت مسهله آن ضعیف و مقتم مالد و مضر سها و مضعف استعمال در سم نیهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف بکوبه است و در حرف الکاف مذکور شد **فصل المیم مع الزای المعجمه** **مرزنجوش** قسمی از نبید است که در سفر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت

مرزنجوش الراعی بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم رای مهمله و الف و لام تعریف و فتح رای مهمله و الف و کسر عین مهمله و یای **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن باریکتر و منبسط بر روی زمین و ساق آن باریک و بیگره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسپنده و بر اطراف آن سر کوچک و مشکل و بر آن گل باریک مابین سفید و زرد و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو نسبت آن با کمات طبیه در جوار یاسمین رسد و تخم آن شبیه تخم کلیس **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض بطن و مقوی اعضا و منفس و اشامیدن آن تنهائی و یا با وزن آن دو قوسکر عراق و مغص و جهت قرحه امعا و شرح عضل و داء جامد رحم و اشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدد جگر و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تنقیه آن دو درم و اشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلب احشا و الاورام ضماد تازه آن محلل ورم بلغمیه و گذارند کا اورام رخو الزنبه نسول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زیت الجبل و روغن سوسن مانع تولد قمل تا یکسال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت آشامیدن سم ضفادع و ارنب بحری و مضر فضول مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا نصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد و بی شیرینی اگر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن یک اوقیه مضر طحال آن با دآورد بدل آن آشنان است **فصل المیم مع السین المهمله** **مستعجله** بضم میم و سکون سین و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و هاء **ماهیت** آن خلاف است و بعضی بوزیدان و بعضی سورنجان و بعضی دیگر آن گفته اند از فروع لعبت بربری و آن ریشها است در هم پیچیده و صلب مربع الشکل قوی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع مساوی الاضلاع مشاهده گردد بهترین آن شیرین صلب خوشبو است و آنرا مستعجله از آنجهت نامند که در تقویت باه بسهل و سریع الاثر است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن باعتدال مقوی قوی و اعصاب و باه و مولد فساد و اخلاط و مهیج باه و باعث استعمال و معطل ذکر و آشامیدن آن قبل از سم مانع تاثیر آن مضر... مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن خمیر مایه است و زنان آنرا در فرج ... بدل ...

و با اسفاناخ وفالوها دنیز کوبیده بر سر یا پاشیده و تا سه روز بهم آنرا گربه منحور ند **توتیا** بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون
واو و کسر نون و فتح تاء مثناه تحتانیه و الف و آنرا اسقوتیا نیز نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی زبد الزجاج **ماهیت** آن اطلاق آنرا بر احد مطبوخه مصنوعه
از شیشه و سنگ سرمه و قلیمیا و از سخت سائیده و تسقیه با آب ایکی قلعی نموده و صمغ بلاط اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداختن
بالای آن پیدا میگردد و تنها نیز و آن شبیه بوره میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن حاد و جالی العین کحال آن رافع بیاض و ظلمت
بصر و ناخنه و سلاق و شترناق و سلون آن جالی دندان الجرح و القروح و البثور طلا و در آن تنها یا با مرهم جالی و قاطع گوشت زاید فاسد و زخمها و
آنها را کشاینده سبلات و رافع آثار جلد و طلا آن در حمام رافع خارش بدن انتفاع آشامیدن آن قتال بدل آن آبگینه سفید است **مشک** بکسر میم و سکون سین
و کاف لغت عربیست بفارسی مشک بشین معجمه و بسریانی مسکو و بیرو و موروث و ترکی بیار و بهندی کستوری نامند **ماهیت** آن اسم خون منجمد است
که در ناف حیوانی شبیه بچه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یک پارچه بخلاف آهوهای دیگر و صورت آن شبیه بابن عرس
که بفارسی راسو و بهندی نیول نامند با دو دندان باریک بلند مثل گراز برگشته بسوی بالا بعضی گفته اند که نر آنها دو شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو دندان
و آن حیوان را آهوی خطائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و خطا و تبت و ترکستان و کوه کانگرا که نگرکوت گفته اند در قدیم الایام و کوهستان
بهرایچ و نیپال و مورنگ و رنگ پور و غیرها که همه آن کوهستان باهم پیوسته اند بهم میرسد و در سرحد بلد مکلی و شهر از مواضع قریبه با کوهستان
می آورند مثلا در توران و ایران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاهجهان آباد و اله آباد و لکهنو از آنجا و از کوهستان کوت کانگرا و بهرایچ و نیپال
نیز در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم و چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می آورند خالص آن را
بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همانجا نافه را بریده مغشوش نموده بقسمی که معلوم نشود نافه
را درست ساخته می آورند که کمتر کسی در می یابد و بهترین آن بحسب اقلیم خطائی است پس تبتی پس کوت کانگرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب
بو و سفیدی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن گفته اند مشک دو نوع است هندی و ترکی هر یک اصناف مختلف
و ترکی بهتر از هندی و خطائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اثر که زهر آمیخته است بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن زرد رنگ
و بعد از آن سایر اصناف و بعضی گفته اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان بطریق حیض بواسیر دفع شده بر سنگها منجمد
میگردد و این قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدی که بوئیدن آن رعاف می آورد و در رنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است
قسم دوم نفتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا بمقدار نصف لیموی و بعد از رسیدن
و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در آن مواضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بر بالای
آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا ابر بسته میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شکافته
بر می آورند و فتکا میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیاد آن موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیار در آن
مجتمع گردد آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در چوب دفن مینمایند پس بر می آورند خوشبو میگردد و الا قبل از آن کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از
استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خلط میکنند و این قسم اشقر اللون است و غیر
معلوم میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان تماماً شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است و یا اصلی مغشوش اصلی
خالص آن قسم دوم است که سمی بنفتی کرده اند و حال آنکه مخصوص به آنجا نیست و تقسیم با آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب
برسیدن بکمال که مردم آنجا وقت آنرا شناسند آن حیوان را گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق محمول که آن حیوان بسبب خارش
آن موضع را با سنگها میمالیده و مجروح شده خون از آن بر می آمده و بر سنگها ریخته منجمد می شده باشد و مردم آن را

و مردم آنرا یافته حمل بر جمیض و بواسیر آن نکرده باشند و ده قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک سعلی از ریوند چینی و حصی لبان و جگر خشک کرده و بزر و تخم سورد و قرنفل و خون کبوتر و فاری مشک خالص تر تیب داده در نافها پر کرده سر آنرا مسدود نموده بصورت اصلی ساخته بفروشند و علامت مغشوش آن کمی سیاهی مخلوط و نقل و کمی رایحه و باید بوی آن معلوم میگردد و امتحان انچه در نافه باشند آنست که ریسمانی را بسوزن گذرانیده اول از نافه بگذارند پس آن ریسمان را او سط سیر بگذرانند و بو کنند و هرگاه که بوی سیر نه پر خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدرے ازان را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش است و گویند که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت وزنش زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بر روی آن بریزند اگر ازان بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر چوال دوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی بد ازان آید مغشوش است و اگر بوی خوش ازان آید و بهترین مشک مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سه سال باقی بماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود پس سردی آن غالب و حرارت آن ضعیف گردد

افعال و خواص آن ملطف و مفتح سده ها و محلل اخلاط غلیظ بارده و ریاح بالخاصیة مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و ذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس و ذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و باه و محرک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است با عماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارده و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و تنها نیز و سعوط آن تنها یا با جندبیدستر و فلفل و دارشیشعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با دهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل مستند است بر آن و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن و ضماد آن بصدر و افتذار و بنفض مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح بعا؛ قرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه و اگر زینت نیکو کنند که زنگ رخسار شرباً و طلاءً السموم و شامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و مواد وبائیه خصوص بشیر و قرن سنبل **المضار** بصر محرورین و مصدع ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار باعث زردی رنگ رخسار و بد بوئی دهان **مصلح** آن گلاب **مقدار** شربت آن تا نیم درم **بدل** آن بکوزن و نیم آن سادج هندی و زراوند و جاع عصفر و ثلث وزن آن جند بیدستر یعنی در سعوط و طلای مو شر و بهر وجوارشات و حبوب و دوا المسک باقسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد **سمیر** بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و رای مهملہ نام آن اسم مربای کردوست و بهترین مرباها است و وضع آن بهر اطراد او لا و آنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است و صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیده تر جدید را و پوست و مابقی الجوف آنرا جدا کرده و لب آنرا شرحه شرحه ببرند و با لوزهای کوچک و در آب صافی با نمک گذارند و آنرا پاک شسته و در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد و لیکن مضمحل نگردد و بیرون آورده نشف رطوبت آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورده یا شکر صافی دو برابر آن ریزند و بر آن بگذارند تا عسل و یا شیره شکر در آن بنحو یاب گردد و اگر رطوبت آن عسل یا شیره شکر را رقیق گردانیده تبدیل نمایند و یا دو جوش خفیفی دهند و با گلاب و اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت **طبیعت عسلی** آن مائل بگرمی و سکری آن معتدل **افعال و خواص** آن مفتح سدد و ملطف خلط او مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و اعضاء الراس و الصدر و الغذا و مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع هزال مفید است **فصل المیم مع الشین المعجمه مشط الغول** بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام

وضم طاء معجمه و سکون واو و لام تطالی نوشته که الحال معروف بدرخت ارست و بهندی کنگهی نامند ماهیت آن نباتی است شاخهای آن باریک برگ آن شبیه
ببرگ کشنیز و صلب و بی گل و ثمر آن خوشبو نبت آن کوههای بلند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد
السموم آشامیدن سه وقیه آب برگ آن بجهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشکدانه بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و ها
ماهیت آن اسم دوائی هندیست و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه ایست کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن و اغبر مایل بتیرگی و فی الجمله شبیه بگوش ماهی
باریک و مجوف آن مغزی اندک چرب بی طعم و رایحه غالیه طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن چشم را روشن گرداند و امراض دهان و
تیرگی و خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح آنرا رفع نماید و برص سفید و سیلان منی را [illegible] و چون برگ و بیخ آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند
قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یک درم است مشکطرامشیع بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح طاء و راء مهملتین
و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و پهلوی نیز گفته اند و بشیرازی [illegible] گویند ماهیت آن قسمی از پودنه
جبلی است و قوی ترین اقسام آن برگ آن [illegible] بزرگتر از برگ پودنه بری مایل باستداره و با خشونت و چون گوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن
برآید یعنی شیر آن با [illegible] بخون گردد طبیعت آن در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک افعال و خواص آن [illegible]
آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی [illegible] و ادرار حیض و نفاس نافع [illegible] و اسقاط جنین و قتل آن
و تفتیت حصاة و چون یکدانگ آنرا با یکدانگ سقمونیا و یک درهم کتیرا سوده با ده درم [illegible] بسرشند و با آب گرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت
منقطع شده باشد چون در هر سه روز یکروز [illegible] آنرا سوده با سه درم تخم [illegible] و دو درم [illegible] در عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و
شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن [illegible] یکدانگ با روغن [illegible] در رحم [illegible] و مصلح آن سرکه و از
نهایت قوت ادرار و شدت آن بعوض بول خون [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن یک مثقال و در طبیخ دو مثقال بدل آن [illegible]
پودنه و [illegible] لوزن آن عدس الماء است مشمش بکسر دو میم یکی اول و دیگر در میان و شین معجمه ساکنه لغت عربیست و [illegible]
میوه [illegible] و فارسی زردآلو و خشک کرده آنرا [illegible] ماهیت آن میوه ایست معروف و بهترین [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیعت آن در دوم سرد و تر گفته اند [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گرم و خشک [illegible] شیرین آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن [illegible]
[illegible]

معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام معده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شرباً و طلاءً و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاءً و قطوراً
در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و گرانی سامعه بدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیف‌تر
از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول آن
محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک
افعال و خواص آن مطلقاً آشامیدن و ذرور آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مرادف آن قی
کردن است [illegible] مانند عوذه و اشرج و لیمو آشامیدن است **فصل المیم مع الصاد المهملة** **مصطکی** بفتح میم و سکون
صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یاء و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انبار گفته مصطکا بالف نیز آمده و بعضی معرب از مصطیخا یونانی است و یا مصطکی رومی
و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز مرومی و بهندی [illegible] نامند **ماهیت** آن صمغ درختی است که در سواحل از بلاد شام و روم و نواحی ارمنیه میشود و
و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مایل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا در حوالی آن از درخت آن مستخرج میشود و قوت آن تا [illegible]
سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف مانند [illegible] شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازه آن منجمد
است که سائیده نمیشود و این را شامی نامند و بهترین آن بزرگ دانه است و نقیه مثل صمغ و دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون آید
بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و مایل بسبزی در اوصاف [illegible] کندر آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند
منقسم بر دو قسم بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش [illegible] از آن حاصل میگردد و دیگر آن گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوشانیده
صاف نموده منعقد سازند و آن قسم یافته میشود در [illegible] از اعمال روس قریب بکرستان از اقلیم پنجم و ششم [illegible] **طبیعت** آنکه
خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند و شیخ الرئیس گفته که اعتدال از گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل
در سردی و گرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و بهمین سبب اجزاء آن **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی
قوی و جهت [illegible] معده و [illegible] الراس و الصدر و خائیدن آن با اندک صبر جالی رطوبات و بلغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع سعال
و نزلات بارده و [illegible]
[illegible]

۵۹۹

بیاشامند و بیاشامند یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوشانیده باشند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درهم از آن
در یک رطل آب در کوزه آب ندیده تازه جوشانیده تا ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند یا اندر کوزه تازه دیگر جهت استسقا و قی و غثیان و
زحیر و تقویت معده هضم نیز بدستور چون اجزای درخت آن را در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و
درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس است که هیوقسطیداس نامند و همچنین عصاره برگ تازه آن و از ثمر آن و غیر آن ترتیب داده شود بدستور القابض و لطیف
و طلای آن تا ساقین و الیدین جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات رد یه از آن و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تقویت و تحلیل ریاح
آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آن را تماما بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن را بعد از صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده بجوشانند بخیر تا آنکه
غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحه امعاء و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد برگ آن جهت برآمدگی معده و رحم حادث از سردی نافع مقدار شربت
آن تا یک مثقال بدل آن کندر بوزن آن و یکوزن نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر گفته اند مضر گلی مصر مثانه است مصلح آن خیسانیدن است
در سرکه انگوری یک شبانه روز بعد خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا تنها و گویند مصلح آن قند و صمغ عربی است دیگر گردکان و کشنیز نیز گفته اند آلات
المفاصل و الجروح و القروح تا ساقین مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و دلک آن و تقویت اعضا مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده
و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا در مصطکی در مرهم سوده بر اورام دادن و جاع و بجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها بسیار خوب باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع
و بجا آمدن عضو بجا شده و التحام زخمها است خصوص پس اول با آب طبیخ اجزای الغفور استشنه باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و لعقد مفاصل با
روغنهای گرم محلل و تنها جهت التیام قروح و بدستور بلیون مرهم کل آن و گفته اند سیاه قطور آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است الزینة تا ساقین
و طلای آن جلای بشره و سرخ کننده رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب جوارشات و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت مصل
بفتح میم و صاد و لام لغت عربیست با صفهانی قارا و بترکی قرا قروط نامند ماهیت آن ماهیت دوغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای جبنیت
و مائیت از هم اجزای مائیت را بمقدار جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط با زرک و سلیت را لور نامند و نمک و سیاه دانه
و پوست زرد اترج ریزه کرده و صعتر و اندکی سرکه با آن سرشته خمیر و در سایه گذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان بخورند بسیار لذیذ میباشد و تازه آنرا نیز
با کره ممزوج کرده با نان و با رطب تازه بخورند لذیذ باشد و چون در آن جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کبار یا اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک و
بترکی قروط و بعربی قط و مصل نیز نامند طبیعت مصل در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مسکن حرارت صفرا و حدت و تشنگی حرارت معده
و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویه حاره را نافع درد و اورام حاره و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره با آن جهت قلاع حاره نافع
دافع و حلق و اورام حاره که آنها ناقع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفه یابسه را نیز مفید است المضار
مرد و الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است مصوص بفتح میم و ضم صاد و سکون واو و صاد مهمله ماهیت آن
باصطلاح اطبا عبارت از بیخ کباب جاشنی دار است حقیقة و مجازا بر طلاهای جاشنی دار و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه و یا گو
بره و ملکه و یا بز غاله هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناج و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و یا بز حلیه منا داده و
خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب تمر هندی و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و جاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر جاشنی دار منظور
باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و جاشنی طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد افعال و خواص آن مصلح الغذا سریع الهضم جهت
التهاب حاره و معده و کبد حاره و غلبه صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حاره حاده نافع است فصل المیم
مع الضاد المعجمه مضعی بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست ماهیت آن رمان بر است و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر عبد الحمید در
حاشیه تحفه نوشته که در تحفه گوید که چون از صنوبه اورده و از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین برآمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ

۶۰۰

و برگ آن شبیه برگ کاسنی و بعلا چوب نمی دارد و باز آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین می رسد و طعم آن شیرین و خشک آن برگ **افعال و خواص** آن ضماد پیخ

آن با ساده آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت ورم ضربه و سقطه و درد و سرد و رفع الم آن میکند و مجربست **فصل المیم مع الغین المعجمه مغاث**

بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثا مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سیاه مایل بسرخی و مغز آن مایل بسفیدی و زرد و بهترین آن

خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و از جبال کرج و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بعلاوه دستهای برگ آن قدر آن با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و

تخم آن مانند حب السمنه و آنرا فلفل نامند و لهذا بعضی شبیه نموده اند که آن بیخ رمان بر است که حب الفلفل ثمر است و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان

است و اصل آنست که غیر آن سرد است و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا از عباد آن و نواح شام می آورند

و آن در مصر مستعمل و ضعیف الفعل میشود و آنرا درخت بسیار بزرگ و برگ آن کوچک قریب ببرگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه بپستان و بالعالی جهید

و سیاه قند آنرا بهندی مید الکرطی نامند و ابرلی کله و در حرف الکاف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی مایل بحرارت گفته

اند **افعال و خواص** آن محلل و قابض و مقوی عصاب و اعضا و مسترخیه و سست شده و مسمن بدن و اعضا و الرام و آلات و المفاصل و الصدر و النفض نافع

آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و رفع اخلاط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تشنج و ضعف عصب و

استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای عصب و تحلیل صلابات آنها و صلابات حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و تنویر

ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابات آنها و دو شتید و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه الزیت مع

آشامیدن آن با عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه و قوت از سایر شیاطین و شانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن

و فرقیا و در ضمادات ثلث است **مغره** بفتح میم و غین و را و جهاد کما ظاهر الطین مغره نیز نامند لغت عربی است بیونانی مسلیطوش و بهندی گیرو نامند

ماهیت آن خاک است سرخ تیره و مایل بزردی و با عفوصت گویند که از روم آورند و در سند و بنگاله بسیار و بیشتر از راح محل می آورند و دو نوع میباشد

یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون گیرو نامند و دوم کمرنگ ناصاف و این را گیرو مطلق و این بیخولی آن تیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم

است و بهترین آن است که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و**

خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع و عضا و لغذا و النفض آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و سیلان بطن و قتل دیدان و حب القرع

و جلب نفث الدم و سیلان اعضا و جیض و بار ندر که تخم نیست و آب بارتنگ جهت قرحه امعا و شانه و لوله ریه و رحم و تسکین حرارت اعضا و ضماد آن جهت قرحه

امعا و جریان خون از آنها و با آب بارتنگ در قبیل جهت حبس حیض الزنیته آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن گل

جهت سرخی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا دست حنا نامند گفته اند با طبیعت رد رنگ حنا میماند الا ورام و الشور

و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت و تخم خربزه که با آب زنجبیل

تازه با مالیدن و صلایه نموده باشند اقلا تا پنج روز و حبوب ساخته هرگاه خواهند بکعب آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه لعون

الله تعالی زایل میگردد اگر زایل نشد نیست دیگر تازه و قلیل المقدار است مضر کبد و امعا و اعاده بواطن مصلح آن شیرینیها مقدار شربت آن تا

دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و در ابدال آن کثیرا است **مغنیسیا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یا و فتح سین

مهمله و الف اسم یونانی است **ماهیت** آن سنگی است قریب بمرقشیثا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را با آن رنگ میکنند و شیشه

گران نیز بعد از آنکه سنگ و شیشه را گداخته آنرا که سیاه باشد بران میاندازند صافی میگردد و آن جوهریست فلزی و قریب بنحاسی میباشد و گفته اند انواع آن

پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه دوم مایل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محدثین ذکر یا

دو نوع گفته یکی را شبیها نامند و این انثی و بار نری میباشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثر مغنیسیا حدیدی آن

و آن سیاه و قطعی سفید و قسمی زرد و قسمی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و قسمها ظاهر میباشد و قدری در خشنده و گدازنده شبیه بصابون کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن می سازند و با آهن نیز همان فعل می نمایند **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** جالی و قابض اعضاء الغذاء و النفوض و نشانیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و دافع حصاة و عسر البول آلرمینه و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع آثار و در انزال جرک در و غن و امثال آن غریب الفعل و در دور آن القیام دهنده جرحا **مضر** دل **مصلح** آن عسل **مقدار شربت** آن بیمدرم **بدل** آن قرشیشا

فصل المیم مع القاف **مقل** بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهود و آن برای آنکه یهودان آنرا بسیار بخور مینمایند و بهندی کوگل نامند بکاف عجمی اول مضموم و بعد از آن واو ساکن و کاف دوم مکسوره و در آخر لام **ماهیت** آن صمغ درختی است بقدر درخت کندر بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و سنجر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع میباشد و بهترین صمغ آن مایل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مایل بزردی مقل الیهود و مائل بتیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی و ملس و صقالی و آنچه از انواع بمن بغیر زرد و بادنجانی رنگ می باشد مقل عربی گویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد و مائل بتلخی آن است که چون در آتش اندازند بوی عطر سازان آید و در آب زود گداخته شود و آنچه بچوب و خاشاک و سنگ و خاک و غیرها باشد و آنچه بجلا آن اوصاف نبود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاد و هر چند کهنه تر گردد میل بتیرگی می نماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی می گردد و خصوصا عربی آن و مغشوش آن هر می نمایند و فرق بلز وجت مقل و براق است بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک شیخ الرئیس در دوم گرم و بعضی تر دانسته اند و این اصلی ندارد **افعال و خواص** جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء و النفوض و الآلات المفاصل جهت کزاز و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النساء و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شیر و تفتیت حصاة گرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن مینمایند و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی مقدار دو مثقال ساینده با ماء العسل بیاشامند سخت مسکر و اندر طبیعت را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین صقلابی زیاده از عربی است و تا مدت پنج روز آن یک درم آن با شیر تازه گاو دوشیده جهت تقویت باه بغدادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را کوبیده و آب گرم بر آن بریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم که بجای آب آب انگور و یا ریحان نهند با قوسی و عن گاو جهت ورم شقیقه مجرب ضماد آن با آب و دهن حمایم جهت ورم بلک و حنجره و اورام صلبه جگر و با دقیق و با اندکی سرخ جهت اسقاط دانه بواسیر و تا لیل و حمول تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب گندنا و به تنهائی جهت تقویت باه ضماد که با کتی با قلا جوشانده خمیر نموده بسته جهت قیلة الماء و اطفال و با دقیق و قیلة الامعاء نیز بتخصیص مفید و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انفتاح رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع رنج و هوا که بسبب عفونت بسیار و با کثرت دیا مر وار بسیار نهند و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و انحدار و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و لثة آنها مفید سموم و نشانیدن و طلا نمودن آن نیز جهت رفع سمیت لسع هوام الاورام و النبوت ضماد آن جهت ملین اورام و تقعد عصب و تشنج عصب و خون منجمد تحت جلد و با آب و دهن حمایم جهت قوبا و ضماد ممزوج خمیر کرده آن با باقلا جوشانده جهت ثآلیل آدیجه و تحلیل اورام بلغمیه و صلبه ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و نشانیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه **مضر** ریه **مصلح** آن کثیرا و شهد **کبد مصلح** آن زعفران **مقدار شربت** آن یک درم **بدل** آن دو ثلث آن مر مکی و ربع آن صبر است و طریفلات سقلی و بخور و حبوب و دهن و حمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابا دین کبیر مذکور شد **مقل مکی** ماهیت آن ثمر درخت دوم است و با عفونت خشونت و با حلاوت و ترش آنرا لهش خشک آنرا وقل نامند و ماکول است و میخورند آنرا و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض اعضاء الغذاء و النفوض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع الفرار خون رگها و نشانیدن

و اشامیدن طبیخ درخت آن جهت قرح مرمنه و تنقیه بلغم لطول لبث سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است مقعد بضم میم و سکون قاف

و کسر نون و فتح عین مهمله و ها ماهیت آن عبارت از شیره گاوست که گرم کرده عصاره خرنوب نبطی اضافه نموده بپزند افعال و خواص آن جهت مالیخولیا

و خشونت سینه و تشنگی و تلخی دهان و دفع بهق و خلط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است مقدونس بفتح میم و سکون

قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله ماهیت آن کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفاء ذکر شد فصل المیم

الکاف با کهاره بفتح میم و کاف و الف و ها و الف و فتح را مهمله و ها آنرا کهاره نه بنون بجای را نیز گویند لغت هندی است ماهیت آن تخم نباتی است

هندی مشهور تال کهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آب بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه به گل نیلوفر و بعد از گل آن تخم

آنرا بقدر بندق متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه تخمی مایل به تدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک

شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند در خامی و تازگی و پخته خشک آنرا بریان نموده نیز می خورند طبیعت آن گرم و تر افعال و

خواص آن تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی و مبرد دین مضر محرورین و خشک بریان کرده آن با غذائیت و حابس اسهال است فصل

المیم مع اللام ملح بکسر میم و سکون لام و ها بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند ماهیت آن جسمی سفید است که در آب گداخته میگردد

و داخل کل طعمه کرده میشود مگر در حلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است که از شگاف های

بعضی کوهها و مغاکها و قعرها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن قبیل است

هیکه از بعضی اراضی میجوشد و بالعفو ان ترشح از نگهائی زمین تراوش مینماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست و چون از انجا حرکت

دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در ان بندند و چون زمانی بران بگذرد و هوای سرد بران وزد منجمد و متحجر گردد مانند

ملح هر موز و سانبهر و امثال اینها ولیکن اینها به سفیدی و صفا و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعضی

چشمهائی بعض اماکن است و آنرا دریائی نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب دیگر اطراف آن بنجاد میباید و تا شگافت میباید و در انجا و فضا و وسط آن غیر

منجمد مالح است و هرچه در آن افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و هر یک از انواع املاح را ابنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور

خواهد شد و حجری آن در آب دیر تر گداخته میگردد و از غیر حجری مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد بنجاب مابین منه تا نگرکوت معموره است که

علی الدوام در ان مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف شده بجوالا مکهی است و بر در آن چشمه چند است مسطح که آب آنها شور شبیه به نمک

گداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجا آورده میبرند و در سالی یک مرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در آنجا

جمع میگردند و آن در کوه در موضع سطحی واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که بادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تا به

آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعله آتش تابه را سوراخ کرده برآورده هر چند سعی

و جد و جهد نموده موقوف نشد نگر دید قدرت کامله حق سبحانه جل شانه برای عبرت نمونه از آتش جهنم شعله تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار عکس

آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز سوده

در آب حل کرده استعمال مینمایند و این تلخی نمک است چنانچه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و دفع

ثقل معده مفید و مفتح سده کبد و طحال کشنده کرم معده و معا و جشا آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و گرده و مثانه و مسهل آورد و منی را رقیق

گرداند مصلح آن با روغن تازه گاو و گاومیش و بسیار استعمال نمودن است مقدار مستعمل آن نیز تمام است قسمی آن است که در سواحل بحر شور از بندر گرفته

تا بنگاله جا بجا بعمل می آورند و در مطبوخات و ماکولات داخل آن نواح آنها تمام برآنست و آنچنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در آفتاب

منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ مینمایند تا منعقد گردد و اگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفیدتر شود

و مانند غیر حجری با خود از دریا نمک میگردد و چون بگیرند و تصفیه نموده و بر کاه بپیچند و بریزند بر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد آنرا در بنگاله و سند کاج لون نامند

و بهترین همه ملح هندرانی است که در سند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و غیره نامند و بدترین همه ملح مصنوع از گیاه تلخ است و این

بانکه تلخی و حدت میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از بعضی تدادوی از رمادات اکثر نباتات مانند برگ ساق تنباکو و ترب و امثال

اینها و ابوال حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می آورند و هر یک از اینها موسوم باب همان چیز اند که از آن میسازند و اهل صناعت از ابوال انسان

و حیوان بجهت امزاج شاریا الحجر ملحی بعمل آورند برای اعمال خود در اکسیر و تنکار و قسام زاجات و شیشه و بوره و قلی و نوشادر نیز از جمله املاح اند و بالجمله

فاعل انعقاد کل حرارت و ماده آن رطوبت با اجزای لطیفه ترابیه طبیعیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد مثلا اگر

حرارت باعتدال باشد و ماده لطیفه و ارض طیب اقسام املاح جیده از آن حاصل میگردد و در نصورت اگر یبوست بر آن غالب باشد قطعهای آن بزرگ و صلب و

شفاف میشود و اگر بالعکس باشد قطعهای آن کوچک و باریزه میشود و اگر حرارت قوی باشد و ماده از آن نفطی و قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی نفط

از آن آید بکوه میباید و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیفه و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و همچنین قیاس اقسام دیگر و تفصیلیکه

در کتب معادن مذکور است و سنگ آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون بگذارند نفطیت آنرا زایل سازند مانند ذرانی گردد **طبیعت مطلق** آن در اواخر

دوم گرم و خشک و هر چند تلختر باشد گرم تر بود **افعال و خواص** آن محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوعا از حضرت ابی عبد علیه السلام که حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب به علی ابن ابی طالب علیه السلام کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن بر نمک پس

بدرستی که شخصی که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر

وارد است از آنحضرت علیه السلام که هر که بر لقمه اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از آن اکثر وجع یعنی لکه هایی که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر

وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی امر کن قوم خود را که ابتدا کنند بملح و ختم کنند طعام خود را به ملح

دو است هفتاد مرض را که اول آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن هر چیز نمک و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد دفع میکند

وی مرض از او وا دفع میگردد که اهون آنها جذام است و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقربی گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه

و آله را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و هیچ کافری را پس نمک طلبیدند

بر موضع مالیدند و درد ساکن شد پس فرمودند که اگر بدانند مردم چه خاصیت است در ملح هر آینه خواهش نکنند با آن تریاق را و احادیث

بسیار که در فضیلت ملح وارد است باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت جالی

این زیاده از سایر افعال است و تجفیف و تحلیل محرق آن نیز زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گداز نده اخلاط بارده و تحلیل ریاح ملح هم

زیاده از سایر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و تشوی آن کمتر و چون بسیار خورده شود مرتبه عقل کند و تجفیف بی اندازه گردد و قوت اسهال آن ملح

شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و مدر بول و دافع رطوبات لزجه و مسدد و مفسد طعام و مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و

لذیذ کننده طعم و مقبول و محبوب اغذیه و مانع گندیدن و اکثر آنها و بعضی در اخراج اخلاط خاص قوی تر از غیر است چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

عضو بعقار الراس ملح اندرانی جهت حرارت دهن و کلا آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و با صبر جهت نزلات

امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن جرب و جلای دندان مدایا جهت

تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن مرارا زیادتی و تجفیف آن و بدستور مضمضه آن بلسرکه جهت زوال

مذکوره اعضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سایر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق

۶۰۴

٦٠٥

خناق و ورم لهاة تقیید عضار العذرا و لتقضیض انتامیدن آن جبن بری کمود لی بکفلی آن در غایت نفع است از برای آنکه دوسنطاریا و باسکنجبین نیقی معده مجرب انها

مسهل بلغم و سودا و ادرار حیض و رافع رطوبات لزجه و سدّه و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض تمام آن هند اخراج مضلی خاص اقوی از قسمی دیگر مسهل بهاء بعین بلغم

سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی طعم و مانع حدوث جذام از خصوصیات آن اندرانی جهت اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی

و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد و ضماد آن با فودنج جبلی و روغن خمیر با ان جهت تحلیل اورام نیشین

بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بود داده آن مجفف و قابض و سوخته آن الطف است سموم ضماد آن با مزرکتان جهت لسع عقرب

و با فودنج جبلی و زوفا و عسل جهت لسع افعی شاذاذ و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و قطر و با سکنجبین

جهت گزیدن افعی و بازیت و قطران بتیز و با فودنج جبلی و روغن گاو و بدستور آلادام و الشوی ضماد آن با آلیه صابون جهت ورم پیچی و بلغمی و نتیج با فودنج جبلی

و عسل جهت اورام بلغمی و بازفت و عسل نیز و با کل اجاع و عسل جهت نوابت تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با جمیر جهت نقیع و امیل و با عسل

و زیت جهت انفجار دامیل موثرة القروح و الجرب و الحکة آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و باقثا جهت دحس و باکل

و قوبا جهت منع تماهی از انتشار و بازیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش بنشینند و یا عضو را بر آتش بدارند تا عرق کند و لیس آن با تسم برزخم

قاطع خون آن و غسال غله و اکله و جوششهای بدن را رافع آنها و غسال آن نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار را زایل آن با روغن زیتون جهت سوختگی

آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نشرف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین ممزوج کرده با پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا حجامت

و یا غیر آن گذارند خون را بسته گرداند و ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی عضلات و با آرد گندم

جهت التوای عصب و بازیت جهت رفع عیا و لیس گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدستور تکمید آن بر تنهایی و با جاورس نرم کوفته

درهم و با سبوس گندم و یا بیخ نیز و افشار رمد دماغ بخار و صورت ظلمت بصر و خارش بدن و ایدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحران و مخرق خون و مجفف اخلاط

بدن و مقلل منی به تخصیص انسان مصلح آن بقدر بهاء اشیای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه است که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد

در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جهت میل بیرون خانه کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آنرا بر طرف زنان

تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد **ملح اندرانی** و انرا ملح ذرانی بفتح دال معجمه و راء مهمله و کسر نون و یا نسبت نامند مشتق و منسوب بذرانی

سندی بیاض است جهت آنکه رنگ آن سپید با املاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری

نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شده که در حین برآوردن از معدن قطعهای آن از رگ نرم می باشد و بعد از رسیدن بهوا بدان منجمد سنگ می گردد و این

بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان انسان نمکدان و پیاله و بعضی ها می سازند و خیار و برگ کرده و غیر آن در آن گذاشته تناول می نمایند

تمکین میگردد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمه طعام و جشا و در ادویه

عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست **ملح سابهر** بفتح سین مهمله و الف و سکون باء و فتح باء موحده و در فقایی ها در ارکظ

ماهیت آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آنست زیرا که سفیدی و شفافی آن چنیت و قطعها این کوچک و اندک سبز رنگ است

و شنیده شده که زمین را قدری حفر نمایند از نخل و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و در آن گودال جمع میشود و برسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این

در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است **ملح اسود** بفارسی نمک سیاه و بهندی کالا لون نامند **ماهیت**

آن از اقسام ملح معدنی است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بی نفعیت رایحه **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی **افعال و خواص**

آن قوت ملینه و مسهل و جلای آن زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون آنرا نرم سوده با قدری سپند است خشک نرم سوده ممزوج نموده

بخورند فواق را زایل گرداند **ملح رستیدی** ملح طعام است که با ملح ... ...

میناینه و آن اقسام و الوان میباشد از بحری غیر اندرانی و از غیر بحری مذکور یعنی نمک دریا که نمک دریا در فارس و ایران میباشد و نمک مصنوع از آب بحر و
و هر بلدی قسمی از آن مستعمل مانند آن که در عراق عرب سوبته [illegible] و در روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری ماخوذ از دریا و [illegible]
سهند و دکهن و بنگاله همه مصنوع از آب بحر شور و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن را [illegible]
نموده در آب حل مینمایند و آب صاف آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد می گردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل
بسرخی و مائل بسیاهی و بهترین همه سفید صاف آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است **افعال و خواص** آن
قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است **ملح طبرزد** بفتح طای مهمله و بای موحده و سکون رای مهمله و
فتح زای معجمه و دال مهمله **ماهیت** آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری آنست **طبیعت و افعال و خواص** آن در [illegible]
ذکر یافت **ملح المر** بضم المیم و رای مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی [illegible] **ماهیت** آن نمکی است بسفیدی [illegible] مائل **طبیعت** آن گرم و خشک
تا چهارم **افعال و خواص** آن در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یک درم و گفته اند این همان
ملح نفطی است لا غیر و نیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست **ملح نفطی** بکسر نون و سکون فا و کسر طای مهمله و یای نسبت **ماهیت** آن از جمله املاح معدنیه است سیاه
رنگ بدبو بنفطیت و از بریان نمودن و سوختن باتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
قوت مسهله و منقیه آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب [illegible]
ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یک درم حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع است نمکی مشهور بسنچر [illegible]
نامند و از سمت غازی پور می آورند و در پتنه مشهوره بعظیم آباد آنرا میسازند و باطراف می برند و دستور صنعت آن آنست که اولا [illegible]
پس کوفته در آب میجوشانند و آب آنرا منعقد میسازند نفطی حاصل می گردد و محتمل که آن هم غیر مصنوع باشد **ملح هندی** **ماهیت** آن نمکی است [illegible]
مائل بسیاهی که بهندی [illegible] نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سینده لون نامند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل
صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یک درم و نیم است صنعت ملح مصنوع از
اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آن است که گیاه و یا هر برگ نباتی را که می خواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار که میخواهند
میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا در آب حل می کنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بجز علقه در ظرف دیگر [illegible]
بدان است که [illegible] میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آن در ظرفی که در آن آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف
خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز دوران در دی خاکستر قدری آب داخل مینمایند و بهم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صاف
آنرا بدستور بجز علقه میگیرند و هم چنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یک جا نموده باز بجز علقه صاف نموده طبخ مینمایند تا منجمد گردد
و یا آنکه آب خاکستر را عرق کشند و عرق الطبخ منعقد میسازند [illegible] که قلمی نیز و بفارسی قلیا و بهندی [illegible] نامند نیز بطور جر علقه است و طبخ [illegible]
آن در قلمی ذکر یافت و چون آنرا [illegible] حل نموده عقد نمایند و با نوشادر بسایند [illegible]
آنرا با [illegible] بگیرند [illegible] گوشت زاید [illegible]
کبیر مذکور شد **ملح فرنگی** نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند طعم آن با اندک شوری و بو قوت مسهل بلغم و
سودا و ماء صفر و حیوانات عفنه مزمنه را دافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آب گرم با عرق رازیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند [illegible]
مجلس خوب حل نمایند و اگر از آن اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آنرا به حسب [illegible] مزاج و حاجت با چهار توله شیر خشت و چهار [illegible] برگ گل سرخ [illegible]
رازیانه کوفته [illegible] در آب گرم [illegible] بیاشامند و از برای [illegible] گاه گاه عرق رازیانه نیم گرم بیاشامند **فصل المیم مع الواو** [illegible] بفتح میم

۶۰۶

و نون مشدده ماهیت آن اسم عربی مجموع صمغی است که بر اشجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین میباشد مانند ترنجبین و گز انگبین و شیرخشت و امثال اینها
و آنچه بر احجار سمی منعقد گردد و سم میباشد مانند سکرالعشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویه مسهله است و هر یک در محل خود
مذکور شد **منج زراونسان** بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است ماهیت
آن تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم بری است **فصل المیم مع الواو** **مو** بضم میم و واو و بضم میم و تشدید واو نیز
آمده و بیونانی میوه و بعضی میطیقون و بفارسی ریشا والا نامند ماهیت آن بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبت و از آن غلیظ تر و بقدر دو ذرع و
برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق و باریک بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ غاریقون و مائل بسرخی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بگزد
و گرم کند در خائیدن منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آن است و استعمال آن بدون آنکه آنرا محلل نمایند جائز نیست و دستور
محلل نمودن آن است که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس بر آورده خشک نموده قرص ساخته بکار برند و اکثر آنرا سنبل جبلی دانسته و قوت آن
تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نافعه **افعال و خواص** آن قابض و سخن و ملطف
و مفتح و منوم اعضاء الراس و لعصب و لصدر و الغذاء و لنفض شامیدن بیخ آن جهت سدد نزلات و منع ریختن آبها بسینه و از امراض عصبی و مفاصل و اوجاع
آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و نفس و در گرده و مثانه از اجتماع فضول و اخراج
بدبوی ابخره و بلغم و لزوجات معده مدر بول و حیض منضج منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید مضار
مصدع مصلح آن جیسائیدن آن است در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر سپرز مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و بدل آن
بوزن آن سنبل الطیب بوزن آن جند بیدستر و گویند بدل آن فطراسالیون است بوزن آن و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند فستین است **موز** بفتح
میم و سکون واو و زاء معجمه لغت عربی است و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی در بنگاله و دکن کثیرالوجود و در سواحل اکثر بلاد
عربستان و یمن و عمان و بصره و بلاد ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرین و لطافت آنها زیاده از بنگالی است و اصناف بسیار و هر یک بنامی مشهور و در سرکار
خصوص بنگاله درخت آن بقدر قامت و برگهای آن عریض و طول آن تا بدو ذرع و از میان تنه آن بر آید و تنه آن برده برده و با رطوبت بسیار و در جوف آن
مغزی که بهندی کنجیا نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته میخورند مانند بقول و اصول دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل
مائل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شگافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه ثمرهای بسیار ریزه بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قلم
نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی آورد و آنرا میبرند و مغز آنرا که کنجیا نامند بر آورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله
ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده از اطراف درخت فصیلها و بچها بسیار بر می آید و آنچه بلند و بزرگ است
بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور و قطع تنه آن از آنها بجای آن بر قرار میدارند و تتمه را بر آورده جا بجا دیگر غرس مینمایند و در باغچی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد
و زمین قوی بود در سه سال تا صد درخت زیاده می شود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار خوشبو می باشد و آنرا در هند و بنگاله کیله ... نامند
و سوای بنگاله خصوص جهانگیر نگر و تمام ملک هند و کم این نوع می شود و این بی تخم است و بعد از آن صنف دیگر با تخم بسیار گرم و ریزه ...
و صفر کی و چینی و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک ساختگی خوش لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها
نیز با اندک عفوصت میباشد خصوصا که خوب پخته و رسیده نباشد و اما صنفی که آنرا ... مینامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر و با یک ... و اکثر مثلث
شکل میباشد پخته و رسیده آنرا میخورند برای بیمزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی پوست آنرا در نیم خامی جدا کرده مغز آنرا ورق نموده در تا و قلیا باید ...
اینها پخته میخورند و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا ... نامند چون این بسیار ... با لزوجت و عفوصت و پر تخم است اکثری هم پخته آنرا نیز نمی خورند
مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود و بسبب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنگاله

خصوص جهانگیرنگر جای دیگر نمیشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می آورند [illegible] در ملح مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه با نوره
و چلا است که زنان هند و بنگاله در غسل بعضی ثیاب بسیار چرب و چرکین مستعمل دارند بجای صابون که در آب حل کرده [illegible] آنرا [illegible] داده
را باصطلاح خود [illegible] نامند [illegible] افشرده با آب خالص میشویند تا پاک گردد **طبیعت** آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه **افعال و خواص**
آن جالی و کثیر الغذا و بطی الهضم و بعد الهضم مولد خون غلیظ و مسمن بدن [illegible] الصدر والغذا و نفث مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت حلق
و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری گرده نافع مطبوخ نیم پخته [illegible] جالب اسهال [illegible] طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کلف
و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار [illegible] ضماد برگ آن محلل اورام [illegible] القروح والجروح و حرق النار ضماد نوع موزکه
در بنگاله [illegible] جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله [illegible] و نیز نوع موزکه [illegible] جهت قروح بدن اطفال
خصوص قروحیکه بسبب آتشک [illegible] باشد مجرب [illegible] مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بر آن گذارند در
پنج و شش مرتبه زایل میگردد [illegible] خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم جراحات و تجفیف والتیام قروح مؤثر اکثار
بطی الهضم و نفاخ و اکثار آن و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی [illegible] سدد و قولنج [illegible] خصوص محرورین و مرطوب
المزاج و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضا [illegible] آن [illegible] آن خوردن [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] و سکنجبین [illegible] حاره خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجه حاره یابسه قویه و بلدان حاره یابسه موافق
و مقوی و مفرح و مسمن [illegible] ابدان بارده رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها [illegible] آن گرم و خشک [illegible]
[illegible] لاحق نوشته [illegible] خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما را [illegible] گذاشته غرس نمایند [illegible]
[illegible] درخت [illegible] **موسلی** بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] و آن [illegible] شقاقل [illegible] و بسیار شبیه [illegible] بزرگتر و دو نوع [illegible] سفید و سیاه و سفید آن قوی
[illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک تا دوم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] کرده در سایه خشک نموده [illegible] بقدر دو مثقال با نبات جهت [illegible] و تقویت باه و ازدیاد ماده منی و رفع [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] دو مثقال آن [illegible] کرانی جهت [illegible] و اسهال و با آب [illegible] جهت قولنج ریحی
و با آب [illegible] جهت تحلیل ریاح [illegible] جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان
منی [illegible] و با دار فلفل جهت گزیدگی سگ دیوانه [illegible] جهت حمی ربع و غب [illegible] و با نمک سنگ جهت
تقویت اشتها و زیادتی آن و با انگم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن [illegible] جهت
[illegible] بهترین طریق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین بر آورند و ریشهای باریک آنرا
دور کنند [illegible] سوراخ کرده [illegible] در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک تولچه آنرا
[illegible] با نبات در نیم پیاله [illegible] ریخته [illegible] چوبی بهم زنند تا لعاب آورد [illegible] درین ایام از [illegible]
[illegible] اعراض [illegible] بسیار سرد [illegible] حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را
مانند جوان میگرداند **حکایت** حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و پدر من جهت آنکه با زن خود
مقاربت نمایم [illegible] بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شبق [illegible]
[illegible] خود را [illegible] آوردم و با او مقاربت کرده [illegible]

و با او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدان جانب فرستادم که در بیت پاک من لغزش نخورد و اندک فرود آمد و پای اسپ من بر سنگی بلند رسید از خواب بیدار
شد گفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی‌یافت **مولسری** بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و یا لغت
هندی است **ماهیت** آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و فرنگ کثیر الوجود و در باغات و خانها
غرس می‌نمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک و بهن مدور مشرف خرد زرد رنگ و بسیار خوشبو هم در تازگی
و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار است و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سفید بزرگی و سبز رنگ آن و
سفیدی آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و پسته آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن
افعال و خواص آن ثمر نارس خشک و تخم آن را نیز در ادویه حابسه منی و سیلان آن داخل می‌نمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حب الیمن
دانستا سیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و انشک ناخ و بیخ آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد
دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن جهت امراض ابره که مرضی است در بنگاله و بلیغی مردم هم میرسد علامت آن تپ شدید و صداع و
درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در بنگاله یان بجای گلاو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ
شرباً و سعوطاً نافع و طرد الهوام گذاشتن گل آن بر فراش در وقت خواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است و در حرف الباء مع الواو بولسری
نیز ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یا و الف مقصوره [illegible] لغت یونانی است بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و قفار
مومیائی نامند **ماهیت** آن [illegible] رطوبتی است شبیه بقیر و در زیاد شکافهای [illegible] جبال بیرون می‌آید و بهترین آن آنست که در کوه دارابجرد که از توابع فارس
است بهم میرسد و بعد از آن در [illegible] و بعد از آن در [illegible] از جاهای دیگر اخذ می‌نمایند قیر است نه مومیائی ضعیف الاثر
و چندان خاصیتی و نفعی بر آن مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد [illegible] در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته آنست که
از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در
حوالی دارابجرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از خوردن زخم از نظر ایشان غایب شد هر چند تفحص کردند
نیافتند اتفاقاً بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پوست او آویخته و قوچ [illegible]
کمر کوه یا [illegible] رسیده آن جماعت از مشاهده این حالت متعجب شده در مقام گرفتن آن شدند [illegible] بر یکدیگر بود [illegible] احتیاط نمودند
قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده بود چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضعی که مومیائی داشت مالیده و آن مومیائی موجب التیام و التحام
زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا بمقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و غیر آن عظیم [illegible] از وی [illegible]
ارجمند و فواید عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون [illegible] بدین طریق که روزی فریدون بشکار رفته
بود و آهو را تیر زد چنانچه آن تیر به پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بپای او زد که لنگ شد و میرفت و فریدون در عقب
آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو جهید و [illegible] خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسرعت
رسیدن فریدون بسرعت او با ران آن آهو درست شد و برفت و لنگی نکرد [illegible] فریدون [illegible] متعجب شده حکما را طلبیده و اظهار آن کرد [illegible] بعد از تفحص معلوم
شد که از درزهای سنگ مانند شمع چیزی تراوش میکند و میچکید و آن آهو [illegible] پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در آنجا باشند و هر سال
هر مقدار که جمع شود در سال [illegible] و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند
و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از درزهای آن بیرون می‌آید میکاوند تا از زیر آن نیز بیرون
می‌آید و همچنین از تحت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی عمیق و در قامت انسان بقدر سه چهار ذرع شده است

سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سالی یکمرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک کنار میکنند
که شخصی دران تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود اندک آبی بقدر یک شیر یا یک و نیم شیر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عروق
آن کوه در ته آن جمع شده است دران است و بر بالای آن اندک دهنیتی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ که انجمن هست
دران بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه جمع میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا دهنیت از ما و خاک
و ریگ و غیره جدا کرده پس فرود آورده سر آنرا بسته همه بران مهر میکنند و میگذارند تا خوب سرد گردد و پس سر آنرا باز کرده انچه بر روی آن بسته شده است از
دهنیت بگیرند و مرتبه دیگر اینها را قسم جوشداده میگذارند تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند همچنین تا دهنیت دیگر دران نماند پس قدری را عمله بعنوان
دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بران مهر نموده ارسال حضور می نمایند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال نهایت تا دوصد مثقال در تمام سال
جمع میشود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و در دزدی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو
یا کلسرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در اراب دره کوهی است که ازانجا مومیائی دار ابی
اخذ نمایند و دران دره از شگاف کوه قطره قطره مومیا میچکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و دران انچه مجتمع میگردد داخل نمایند و جمع میکنند
و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین مینمایند و غیر دارابی نیز از شگافهای سنگ بیرون می آید و لیکن سنگ معین نباشند دارابی نبارد و کسانیکه ماهر این کار
اند دران کوهستان رفته تجسس نمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود انجا را سیخی کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده
ازانجا انچه جوشیده شده است جمع نموده بر میدارند و گاه است که سالی دیگر از همان سنگ و همانجا نیز برمی آید و گاه هست که برنمی آید و از جای دیگر و از
شگاف سنگهای دیگر که برنیامده بود بر می آید و نیز از بعضی ثقه و سکنه آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار در اصطبلها و کهگیلویه و نیز در بعض
نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شگافهای کوه که میدانند که ازانها مومیائی بر می آید همه بسیاری در ان مغارها و شگافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب
گرمی تابش آتش از شگافها و درزهای سنگها چیزی بسیاری بر می آید و بر اطراف شگافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن غارها آمده آنها را جمع کرده
میان خود ها قسمت میکنند و میفروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و افراز انست و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع
اول که دارابی و ماخوذ از مکان مخصوص خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر آنکه قلیلی از آن
عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل ناصاف
از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و میگویند که از شگاف مغارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آب را سرخ می گرداند و نسنگ
موم میباشد و کمیاب است و آنرا بلسان اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیار برای آن بیان میکنند و میگویند که نوع سیمون بسیاهی که
آنرا انگور مینامند بسیار انرا دوست میدارد و هر جا یافت بخورد و مجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند همان را نامفید آن برداشته
بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور است میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در ازمنه سابقه دستور بوده که
حفظ جسد موتای خود را از تعفن با لبیدن مرمکی و عسل و مومیای قفر الیهود و امثال آنها مینموده اند و چون اکثر وجهای بلاد مغرب را آب گرفته هر چه
از جساد و عضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده میرسانند از جهال بجای مومیای صرف مینمایند و در آخر نوشته اگر چه در جبر کسر نفعی
میکنند و لیکن شراب آن جراحی ام موزش شبکوری و فساد اخلاط و سفرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم رحم محرر اوراق از عزیزی صادق
القول حکیم دانا منصف صحیح اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با حقیر
ملاقات کرده بود و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بود و اکثر ملاقات مینمود و نیز از جمله غرایب امور یکه دران سفر شنیده و مشاهده نموده بود این بود که قبل
ازین چهار صد و پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر نمیگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه با طبا

٦١٠

بلکه باطبا و جراحان می سپردند که برابدان ایشان ادهان و ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و او شان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند و در قالبی از چوب گذاشته برآن نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته نوشته در خزاین محفوظ میداشتند و بعد ازان سه چهار صد سال میشود که آن را ترک نموده اند احیانا اگر چندی ازان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آمد آنرا بجای موسیا استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آنرا بمرور تحیج آورده قدری ازان را بمیر معزی الیه داده بود و اوشان قلیلی با حقر دادند تمام گوشت و پوست و عروق و بعضی استخوان های نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپیده بابوی بسیار تند شده و بعضی استخوان های قوی دران باقی بود طبیعت آن نزدیک به موسیای کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد افعال و خواص آن در اضمده و طلیه استعمال از خارج شاید که قریب به موسیا باشد در نفع ولیکن از داخل و شرب بغیر ضرورت تجویز نمی کنند زیراکه مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و موسیای سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعضی ادویه حافظه مقویه تر یافته از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن می نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یابسه بدون خم و پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب نفخ و تخمیر تمام یافته و صورت و صداقتی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده بروز آورده استعمال نموده باشند یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

فصل در بیان جودت موسیائی کیفیت و خواص منافع و طرق استعمال آن مفردات و مرکبات

بدانکه بهترین آن فرازی سیاه صاف براق نرم است که بوی بد نداشته و یا اندک بوی نفطیت باشد از سطور بود که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی موسیائی آنست که بهواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یکه یکدانگ ازان را در روغن گل سرخ حل کرده بخلق او بریزند و قدری برآن بمالند اگر در عرصه یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده با صلاح آورد خوب است و جید اصلی و الا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت با صلاح آورده امتحان دیگر آنکه موسیائی خوب را چون بدست گیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بزودی و بتکرار کمی نرم میشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و جماع و تقویت باه و سایر قوی و غیره در انسان تجربه نمایند طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفا از استقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی می ماند افعال و خواص آن مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مضعف ملوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه بلدغیه و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع عصا الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یکحبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد سانوج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و سعفه نافع و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یکجو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و چند جو مشک محلول در روغن بان بان جهت اوجاع بارده که بهر دو سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یکحبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی ۲ جهت لقوه و بقدر دانگ آن با سکنجبین فارسی و دران جوشانیده باشد و جهت ارتعاش و چکانیدن یکحبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ تنها و یا با آب غوره قطور آن فتیله ممزوج با آن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک ازان نافع و از سعلا ط الیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک و غیر نکسود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغه و با کافور تنها و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف

واورام حلق ودلوک آن با عسل جهت لکنت زبان ونقل آن نافع اعضاء النفض آشامیدن بمقدار سه شعیره آن در نبیذ جمهوری جهت نفث الدم
از ریه ویک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم ورعاف وهمچنین قطور آن جهت رعاف وبکیفیراط آن با سکنجبین ویا با آب نعناع جهت رفع خناق وبکیفیراط آن
با شراب امرود ورب توت ویا با طبیخ عدس ومثال آنها جهت وجع حلق وورم آن گفته اند غرغره بمقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز
وعاقرقرحا مطبوخ جهت خناق ویک مطبوخ آن با آب عناب ویا سپستان ومار شعیر واصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشتا جهت سرفه وبکیفیراط آن
با آب نعناع ویا با آب مطبوخ زیره کرمانی وتانخواه ذکر دیا جهت خفقان بارد سفید است اعضاء الغذاء آشامیدن بکیفیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی
وتانخواه ذکر ویا جهت غثیان وتهوع وخفقان جهت ضعف معده وقراقر ونفخ وریح بلغمی معده وامعاء وازاله رطوبات مجتمعه بر فم معده وسقطه وضربه بر
سینه ومعده وبرای سقطه وصدمه وضربه کمید بمقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی ویکدانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب ویا با آب برگ کاسنی
ویا در خیار شنبر وجهت فواق ریحی یکحبه آن با طبیخ تخم کرفس وزیره کرمانی وجهت وجع طحال یکقیراط آن با آب کشنیز تازه یا با آب عکبر وجهت وجع ونفخه
وبزرگی طحال یکقیراط ان با مار اسکر ویا با آب کرفس تازه ویا با طبیخ بیخ آن ویا با طبیخ تخم فنجنگشت ویا پوست بیخ کبر وبرای ورم جنین با آب طبیخ خشک طلای
نیمدانگ آن با آب مطبوخ افسنتین در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی وهمچنین آشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ افسنتین نافع اعضاء النفض والتناسل آشامیدن
یکقیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهائی ویا با قدری شکر جهت قرحه واوجاع احلیل ومثانه وآشامیدن طبوخی بازان با مطبوخ دو قو وفقاح اذخر جهت
حبس البول وتقطیر وادرار آن وخوردن هر هفته یکمرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر واوجاع مقعده ودو حبه آن با آب مطبوخ ساذج جهت
جهت اختناق رحم وحمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت حیض یا لتگاه داشتن بول وسلس البول وهمچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن
زنبق جهت تقطیر البول وورم حیض حبس آن واستنجا هی مقعده وقدبوط ومسوح آن با روغن نارجیل وامثال آن جهت ثبات وحواله جهت
تحریک جماع وهمچنین آشامیدن حبه آن با آب باقلا یا حبه ازان با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی ومحمد بن زکریا در کتاب الساه نقل کرده که اگر
کسی که آلت تناسلی او تریح شده باشد وخواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب بانزال دو جو موسیائی را در بیخ درهم عسل سفید حل کرده بخورد
مهرور المزاج باشد با شربه بارده مناسبه بنوشند مجرب است الاآت لمفاصل حلول آن از یکدانگ تا یک نیم دانگ در ادهان مناسبه مانند روغن گل ویا
اشیاء موافقه مانند آب باقلا ویا زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل وخلع عضو وکوفتگی عضله وعصب وجدا شدن ویاره شدن آن
ولسعة وسقطه وضربه وصدمه وامثال آنها خوردن ومالیدن آن بر الموضع سیدریل وهمچنین مالیدن آن با شراب صرف وبرای جراحات کهنه
ناصور وزن یکدانگ آن با یکدرهم پیه بخصر بیگداخته دزریت بمقدار یکدرهم مرهم ساخته بمالند وجهت اعلال باطنی وصدمات آن در روغن گلسرخ یا
روغن کنجد حل کرده وطلا نمودن بان واگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بر الموضع وخوردن آن لغایت نافع الجمیع آشامیدن نیم دانگ آن
با مطبوخ افسنتین ویا آورد ویا با اشربه مناسبه دیگر جهت رفع حمیات علیه بلغمیه وسوداویه نافع الاورام ولبثور والدینه نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین
صرفا یا ادویه مناسبه دیگر سه روز متوالی جهت ابتدای برص وجذام ودا الفیل وهمچنین جهت سر علت با ادویه مناسبه معادن آن مفید است
السموم مالیدن آن لقدر یکقیراط یا روغن گاو جهت گزیدن عقرب وزنبور جهت عقرب گزیده آشامیدن یکقیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف وهمچنین یکدانگ
آن با آب کشنیز تازه ویا آب عکبر آشامیدن بکذاشتن بران وجهت مطلق سموم بمقدار دو حبه آن با طبیخ نعنا ویا با آب فراسیون ویا با آب
سداب ویا با آب فوتنج جبلی ویا با آب انجدان ویا با آب طبیخ آنها مجرب است دستور عمل موسیائی مانند عمل عنبر ولادن است در قدر منافع است
ویا با ادهان مناسبه ویا بتنهائی و در ترکیب با ادویه داخل نمودن وعضو آن در قرابادین کبیر ذکر یافت موم ح بضم میم وسکون واو وبلون حیم
لغت متعلق است [قشقوش؟] آن پوست درخت لوبیج از لی غیر معروف است که گویند سرگنده کاستد واطفال از ظلال آن بر تخته مینویسند و
آن سرو خشک باقلا الیم هو الکل الی آخره با آب مطبوخ انجیر جوشش درآن داوام آمیخته ولعاب وآشامیدن آن جهت

شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و نشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و

بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکو خشک را در آتش اندازند و دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر بیکدفعه زائل نگردد مکرر نمایند و این

معالجه فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است **موندی** بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندیست **ماهیت**

آن نباتی است هندی کثیر المنافع و از قبیل نجم و بیاره با شاخهای مفروش و برگ آن شبیه ببرگ پودنه و از آن عظیم تر و گل آن سرخ مایل بنفشی

و مدور شبیه بتکمه و خوشبو و فی الجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت**

آن در دوم گرم و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص** مقوی عضوهای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی

بحدیکه از عرق و بول و رایحه شارب آن بوی آن می آید و جهت دفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و عرق النسا

و اورام و بثور و خارش [illegible] و امراض [illegible] نافع و نشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی

تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سایر امراض مذکوره و جرب و قوبا و حکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت و مقدار شربت از سه مثقال تا پنج مثقال [illegible]

نمایند و روزی دو مثقال [illegible] تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض [illegible] و اخلاط [illegible] نمایند و در ایام نشامیدن از حموضات و لبنیات

و اقول الحذر [illegible] و نشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمک را تقلیل نمایند

بهتر است و بر اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب گوشت نمایند و در امر [illegible] از ده مثقال نمایند و [illegible] یک مثقال یا دو مثقال [illegible]

و اهل هند بسیار استعمال [illegible] نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل [illegible] در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم در روغن و شکر بطریق

حلوا [illegible] موافق [illegible] مزاج بخورند جهت حفظ قوای جوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و [illegible] بطریق سفوف با شکر [illegible]

[illegible] و گفته اند اگر با شیر [illegible] مقدار یک ماه بخورند قوت [illegible] و گل آنرا اگر [illegible] بخورند [illegible] خاصیت بخشد و نبات

آنرا قبل از گل [illegible] با [illegible] سایه [illegible] با [illegible] روز بخورند [illegible] و اهل هند مشهور است که

[illegible] گل آنرا اول سال [illegible] در آن سال [illegible] یکسال و دو [illegible] آن دو سال [illegible]

آنرا اگر یکسال بخورند جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آن را [illegible] در آب [illegible] مقدار که [illegible] روغن یا [illegible]

کرده [illegible] کرده بطریق [illegible] نمایند و هر روز [illegible] آنرا با برگ [illegible] در زمستان بخورند [illegible] بخشد و تقویت

قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور [illegible] آنرا با گل و بیخ [illegible] با روغن [illegible] ربع آن

با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درم [illegible] ناشتا بخورند تا چهل [illegible] از جماع و ترشی و بادی

پرهیز نمایند تقویت باه [illegible] بخشد [illegible] آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم [illegible] بسایند [illegible] نمایند یا آب [illegible]

سیاه رنگ گردد پس [illegible] خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن [illegible] باب [illegible] صاحب رمد

[illegible] تسکین درد [illegible] نمایند و [illegible] از [illegible] که آنرا [illegible] موندی نامند و گل آن [illegible] از نوع اول جهت تعدیل [illegible]

بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول **فصل المیم مع الهاء** **مهاسا** بضم میم و فتح ها و الف [illegible] آمده لغت

هندی است **ماهیت** آن سنگی است دو قسم میباشد قسمی سفید [illegible] شفاف شبیه بسنگ [illegible] که از آن [illegible] ظاهر میگردد [illegible]

دوم [illegible] آورند و در معدن [illegible] میرسد و در [illegible] گرم [illegible] چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن [illegible]

و شبیه [illegible] و این را کو [illegible] از آن [illegible] سیار [illegible] است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال**

و خواص آن [illegible] آن با مروارید [illegible] قاطع [illegible] حشم [illegible] و بدستور [illegible]

باب بسایند و در چشم کشند الانسان چون لکنت پیدا از انرا با نمک نوشادر و زعفران و مرسیر که و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و عسر تکلم نماید و مجرب گفته اند عصاره النعنع آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و دافع انجماد آن در آن بالخصوص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرزه و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و شستن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند مهمد بفتح میم و سکون ها و دال مهمله ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند که شاخها بسیار دارد و کبود و بشکل هیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب دارد و بهر طرف که میل مینماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر چیدداری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و تیاکن انجا بیخ آنرا مانند ریشم سبز نرم و تیر را بدان آلوده بر حیوان شکار یکه میزنند در ساعت می افتد و می میرد آنرا میگذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهر از بدن آن حیوان باز گشته با خون در محل زخم جمع میگردد و آن موضع سطبر میشود پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند میگویند که بهیضم تست و سمیتی ندارد و هیچ بیچ مطبوخ آن در قوت و صفت چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک مینمایند و قدری از آن بیخ بر آن میگذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت سوزش و حرارتی عظیم در بدن حادث مینماید و تشنج میسازد و اگر علاج نکنند هلاک میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک نشویند و بر وغن چرب نمایند و بدان تریاقات بمالند مضرت نمیرسد و علاج آن اگر در خارج باشد مجمره بگذارند و بکشند و تریاق چرب نمایند و بعد از آن بدان تریاق بمالند و شستن آن موضع بیول در اول حال بغایت نافع است مهلبیه بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر با موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند ماهیت آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکنند و یا شیر طبخ میدهند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در آن میریزند و انقدر که آن را شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود می آورند و در ظرف چینی بر می آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده یا قلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل مینمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول می نمایند بعد از آن سرد میگردد و این مخترع و منسوب بالی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که او را عارض شده بود و اثر بختن سودا بمعده او طبیعت آن گرم و تر

افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و جنون و درد سر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و در رفع قی سوداوی نافع است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میویزج بفتح میم و سکون یاء موحده ماهیت آن اسم فارسی شراب است که با شراب و یا با آب انگوری مرتب نمایند افعال و خواص آن مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخه آن ذکر یافت میسین بفتح میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربیست بیونانی لوسوس اطوس نیز نامند ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن شبیه برگ کرفس و بازوائد بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مایل بزردی و نیز گفته بقدر کنار کوچکی و سیاه با تندی است و چوب درخت آن مائل بسیاهی و سرخی و صلب خوشبو و بری و بستانی میباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل افعال و خواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حابس اسهال و تنقیه رطوبات و لین اکثر اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و احتقان بنشاره چوب آن جهت قرحه معا و سحج مفید الاورام و الهنود ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینه طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از سقوط و چون مستاک و بیخ آن را سوده بر اورام صلبه نهند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته میسلون بفتح میم و سکون یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم الوب نامند ماهیت آن جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از آن بلندتر و نیز سفید و خاکستری رنگ و اندک رخو و گفته اند نوعی از زبد البحر است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن

٦١٥

آن جهت استسقا و سپرز و تفتیت حصاة در گرده و احتباس حیض نافع و در ان مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها بر تحقیق قروح سرد و در سایر افعال مانند زبد البحر است مذکور شد **میعه سائله** بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و با لغت عربیست و لبنی نیز و بهندی سلارس نامند و درخت آنرا بفرنگی اسطراکه گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است **ماهیت** آن صمغ دیالین درختیست بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آنرا در بلاد شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت مر آن است و اصناف میباشد و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مایل بسرخی و غلیظ تر میباشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن را در آب طبخ میدهند و میمالند و صاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد و یکنوع سرخ بالجمله قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت عفونت و تجفیف اعضاء الراس و النفض [illegible] جهت سرفه و زکام و صداع و کزاز و رعشه و استخراج رطوبات از دماغ و تنقیه آنها و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقاء و سپرز و گرده و مثانه و ادرار البول و حیض و درد کمر [illegible] شیاف مینمایند درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضاء و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و ریاح غلیظه آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیر آن ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی فعل آنها و طلای آن جهت جرب و شقاق [illegible] درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت او یکمثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جندبیدستر و نزد بعضی بوزن قطران و ثمن آن زفت رطب است و از اجزای غالیها است **میعه یابسه** **ماهیت** آن نزد بعضی صنف سوم میعه سائله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا فشرده صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و مسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع نتوء (?) و ضرر هوائی و وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و سقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن و در سایر افعال قریب میعه سائله المقدار مصدع مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن [illegible] **میفختج** بفتح میم و سکون یاء و ضم فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی غلیقین نامند یعنی عقید العنب **ماهیت** آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مایل بشیرینی باشد و در گیلانات آن را دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و در دبس ذکر یافت و گاه در آن هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال اینها اضافه مینمایند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذا کرده میشود و مضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ و مصلح آن میوه های سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است

باب بیست پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است

فصل النون مع الالف

نارجیل بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب نارگیل هندی است زیرا که هندی تازه آن را نارگیل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکس نابکرس (?) و بعربی جوز هندی **ماهیت** آن ثمر درختی است در اکثر بلاد و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در بلیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل

الا آنکه زواید شاخهای آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگ های آن نیز چوب و سطبر آن نیز بلندتر و صلبتر و بهار و تاب اکثر از چوب وسط برگ آن میسازند تا بهلکه دو ذرع دست بسیار بقیه طرح میباشند و ثمر آن سه پوست دارد یکی بیرونی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت و در جامه سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده و کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگر جهازات و کشتی ها از آن میسازند جهت آنکه در آبهای شور سبز و بوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچک و جلدی اندک بمراق شبیه بدو چشم و سیوم اندک بزرگتر و خوشبو براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبات برای نشو و نما مینماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع برویدن درخت مینماید و در هنگام نیم رس بودن آب در آن باشد الموضع را سوراخ مینمایند و آب آنرا از آن بیرون آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن سپید بیرون آورند بجهت آنکه غلاف آن را درست بماند برای ساختن غلیان و بیرون آن تا بنصف نموده غلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا بیرون آورند و میخورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر بلاد آن جزو اکثر مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بدان است چه طعام و چه بطریق شیر برنج و غیر آن و تخم و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آن را در اکثر بلاد بعیده میبرند و پوست سوم آن نازک چون زرد رنگ و مغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است میخورند و از آب آن شکر نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوشش آید حمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه است و بهترین آب آن که ملوحت نداشته باشد **طبیعت** آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و شکر آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و بعضی اجزای آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح و مضار الراس جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و نسیان و اسهال و خوشبوئی دهان و اکثار الغذا و لقوه و جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر و سرد و بین و ادرار بول و تقطیر آن و سر و دندان و در دو آن با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی و اکثار حرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و خشن سینه و مصدع آواز و مضر آن بات و دو مبرودین و مشایخ محتاج با صلاح ندارد و در محرورین سر و باشد پس مسهل و بعد ازان فاسد شکیج آن مورث غثیان و غشی و مصلح آن قی نمودن و سپوس هایش تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن بعد از خوردن برنج خام شیر است و بالا آن مقدار سه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج در جای شکم نارجیل بسیار باشد بیاشامند سهل تا فاسد میگردد و مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سیوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن تحلیل اسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن انداخته در سفوف خاکستر پوست آن جهت جلای دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و تقطیر کنند که رنگ رخسار و باجا مقوی مو و روغن آنرا دو قسم اخذ مینمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و توانگی گرده و رفع درد شانه و تحلیل ریاح آن را اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و دوا سیر و تحریک باه مفید و شرب آن با تازه جهت اشتهای طعام و کهنه جهت تلیین انفع است و با روغن حنظه زرد الو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه مقشر آنرا کوبیده و با پالیتا بالکلیه فشرده یا با کرم مرغ نموده صاف کرده در جای بسیار در آن آب را میگذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و از قسم اول بهتر و بهترین در طولین از روغن گاو و گاو مسقد بهتر است و خوش طعم و خوش ذائقه میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت تخبیر سر بورق و باد و زنجبیل ناقع و مجرب است **تاهیل** آن جهت نفخ باد و سکون جا و کسر

٦١٧

و کسر را و مهملتین و یا و نون و فتح نون و الف و را و تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که در جزیره که بر خط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع است شود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سر پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کمرنگ و بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده بهم دیده شده و در هیئت این کمتر از نارجیل هندی و در ترّی و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب و چرب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هر چند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از ادویه جدیده است و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که بی منفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از دریا آب میگیرد و هر کس بوهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند **طبیعت** آن مرکب القوی بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند کهنه شود و بیس آن زیاده میگردد **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیه و حافظه قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه بمقدار یک حبه تا دو حبه از آن کلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند آن محافظت مینماید و دافع اذیت هوای وبائی و خلاف آنها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون بمقدار چهار پنج حبه آن را سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند دقی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده یا سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی نماید و بدستور نا شاسیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتداء احساس نفشعره بمقدار یک حبه تا دو حبه از آن سائیده بخورانند دقی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار دافع الم و نکایات آن مقدار شربت آن از قیراط تا دو قیراط گفته اند و مؤلف گوید شاید این بسبب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آنرا اکثری بمقدار بسیار تا یکدرم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر آن مترتب نگشت بتحقیق که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد و مقدار بتجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر را و دال مهملتین و سکون یا و نون مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه در سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و در ورق اصفر و بشکل اسارون بار ریشه های بسیار و ریشه این باریک تر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی است و اندکی مایل بسفیدی باشد و زبون **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم از آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند و تنهائی و یا با کحل مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مقرر به مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است **نارفارس** بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح فا و الف و کسر را و سین مهملتین **ماهیت** آن صاحب منهاج گفته نوعی از مشنوشش است که از انواع قارسی آورده و یا بثورات دیگر مشنوشش می نمایند و صاحب تحفه نوشته که بغدادی آتشک نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا نفهمیده و حکمت است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مشنوشش بثورات سیاه از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار رهاد است

نارقیصر بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح صاد و را مهمله بهندی ناگیسر گجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته نباتیست با یکساق باریک سرخ مایل بزردی وگل آن نیز مایل بزردی و خوشبوئی و اندر و هم آورده و در مصر آنرا اسان الحمام گویند و گویند شقایق النعمان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارده و تحلیل ریاح و مغص و فتح سده و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع و مقدار شربت آن یکمثقال **نارکیو** بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف **ماهیت** آن گفته اند نارکیو است و نزد این حقیر دو چیز اند ولیکن از تعریف او دو چیز ظاهر میشود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند نبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و بلندیهای مهر دید و با یکقامت بلند میگردد و برگ آن شبیه ببرگ تنبول و از آن کوچکتر و سبز املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم دکن اللون یعنی تیره رنگ و تند و تیز لذاع و بعضی انرا فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم با حدت و لذع **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم کوبیده آن جهت پیشه زایل کند و طلای آن محلل ریاح غلیظه و افتاح کننده بلاغم و آنچه طلای خاکستر درخت آن و یا برگ سائیده آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر برآمدن آنست الا و هم طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند آن را در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب برصورت با بث منتفخ و سرخ رنگ گرداند **نارمشک** بفتح نون و الف و کسر را مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسیست یعنی مشک الرمان و آنرا نارعیت نیز نامند و در قنطار غافقی و داود با اسم سورنار و مذکور است و گویند بهندی ناگیسر خوانند در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی اقماع رمان هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتیست که در هندوستان کثیر الوجود و سرخ مایل بزردی و از شکوفه بزرگتر و بزرگی شبیه بانار کوچکی که گل آن شکفته شود و درخت آن بقدر درخت انار و جبری است و بعضی آنرا و نارقیصر را یک چیز دانسته اند و بعضی بنا را د انکه در ترکیب قرصها مانند سفوف ارسطو و جز آن مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوئی آنست که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با مفوصت طعم باشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند شیخ الرئیس در سوم **افعال و خواص** آن ملطف و مرقق و محلل و نافع تحلیل ارواح و عضا الراس و الصدر و الغذا و آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و معائی بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و قاتل ادویه سمیه کرده شود و قروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح و رفع عرق نافع و بخور در آن مضر شانه و صورت زردی رنگ و شراب است و طلای مصلح آن روغن بادام و شیره و قدر شربت آن از دو درم تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند **نارنج** بفتح نون و الف و را مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی است و بهندی کرنا نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و خوش منظر و اندک خار دار و چوب آن صلب سفید مایل بزردی برنگ صندل ابیض نرم و املس و کمر ریشه و مستوی الاجزاء و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی و ثمر آن در خامی سبز و در رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و قشر آن نرم آبدار و داخل آن قاش قاش و در هر قاش تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ رسیده رنگین بنا و آب پوست نازک املس آنست و در گرم سیرها کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد و سرخ رنگ و از سال حال سبز و هنگام شکوفه آن بهار و پائیز است **طبیعت** پوست زرد و شکوفه آن گرم و خشک در دوم و ترش آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و پوست و تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سایر اجزای آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن سوا ترشی از اترج بهتر عصاره السندی

درمنی ازو حقنه است که موافق نزلات سینه و سرفه حاره است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده تخمهای آنرا برآورده قدری نبات
کوبیده بر آن پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیمگرم بکنند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذا آشامیدن آب آن با شکر
مسهل صفرا مسکن حدت آن و خون و مدر صفرا و دافع خمار و امراض حاره صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی وصنعت نارنج با عصاب
کمتر از سائر حموضات است و مضر عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدرم
و نیم آن که خشک کرده سایند با آب جهت رفع قی غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب در یکساعت و ضماد آن سایند که جهت درد سر بارد و جار
ضماد آن بخته بهرای آن بتمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و مقوی تعدیل اعضاء النفض و اسموم
آشامیدن آب تقویم پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و سموم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوائی
و بائی فوقنا هوا السموم تخم آن با شربا قیمت دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای باریک درخت آن با شربت بوئیدن نارنج
رافع طاعون است و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القدح و بفارسی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن مفرح و مقوی ارواح و اعضاء الراس و القلب و الکبد و الغذاء و لنفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح سده مصفا ناشتا نزلات و درد سینه و خفقان و غش
و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع اروغ و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دو دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت
سیر از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ...
طمث و اصلاح حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و طوا...
آن و دوت آن در ظرف چینی و یا مسی تا هفت سال قی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آن را با شکوفه در روغن کنجد
اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن ناردین است و گذاشتن پو...
و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن با زهر سموم بارده حیوانیه است و تدهین بدان نیز و حب تخم آن
و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و مربای آن نیز هر دو لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن ...
پوست اترج است ناطف بفتح نون والف کسر طا مهمله و فا بفارسی قبیطه نامند ماهیت آن معروف طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سمن بدن و جهت منع انصباب مواد بمعده نافع و مضر معده و ریه مصلح آن اشربه ای
حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه بارده سرفه حادثه از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و
حرقة البول و مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصنوع از دقیق جهت درد سینه و ریه حادثه از سده خلطی
بلغمی نافع مصنوع از کنجد کثیر الغذاء و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردگان نهایت گرم و معده
بلغمی و گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و با کاهو و مصنوع از بادام از گرم و سرد و رطوبی را مناسبست ناگیسر بفتح نون
والف و کسر کاف عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناگکیسر بر دو کاف دیده شده که میگویند لغت هندی است ماهیت
آن درختی است عظیم که در بنگاله میشود بقدر درخت گردگان و برگ آن بهی بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در لوبته و رنگپور و دیگر
نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوق عطر یکی آن باشد
عطرهای دیگر را همه فاسد بوی خود میگرداند از حدت بوی که دارد طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و بعضی آن تا چهارم افعال و خواص گل
آن صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و سستی را دفع نماید و نیز ... در اصناف و نیکو و خون را صاف
و جرب و خارش را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر و استعمال دانه آن بدینقسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد

۶۱۹

شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه داغها زایل گردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه
تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زایل گشت و چون رزد دانرا شب در آب بخیسانند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند باندک زمانی تا چهل روز دانه‌ها
را زایل گرداند و آشامیدن مکرر آن مجرب از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه ولیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی است که محرور المزاج مرتکب
آن نگردد و طلاء آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آن را کوفته اندک آبی همراه آن پاشیده در صره بسته و بر حرب یابس [illegible] خوب بمالند
تا اندک روغن از آن برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بر آن بپاشند و بر هم زده صره را بسته باز بمالند و هر گاه آنکه گرم شود در چند روز بهم
زایل گرداند و بجهت بواسیر رطب و یابس مفید خصوص که روغن آنرا بر آن بچکانند که آن صره را [illegible] روغن از آن برآید و یا بطرز روغن بادام
روغن از تخم آن اخذ نموده بر حرب رطب بچکانند و فتیل را نرم سوده بر آن بپاشند و چند مرتبه زایل سازد **نانخواه** بفتح نون و
الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی
اجوائن نامند **ماهیت** آن تخمی است شبیه بانیسون و از آن ریزه تر و مایل بسبزی و تند بو و تند طعم و باندک تلخی و قوت آن تا چهار سال
باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مایل بسرخی تازه تند طعم [illegible] **طبیعت** آن گرم در
اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و تریاقیه و ملطفه و محلل ریاح اعضا و الراس آشامیدن آن جهت
فالج و رعشه و استرخاء و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلاء [illegible] و آنچه از چرک و غیر آن انجماد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه [illegible]
و الغذاء و نفخ جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین [illegible] و تحلیل ریاح و صلابت کبد و
طحال و رفع مغص ریحی و آنچه بسبب دواء سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی
و غثیان و حشاء و آروغ بدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و رفع فساد اشتها و بلت(?) و برودت معده و کبد و احشاء و عسر البول و حصاة
و مبهی و سحق آن جهت [illegible] کبد و گرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد و بادزهر و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقاء [illegible]
ناشتا خوردن آن و در نان نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول و برودت و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت
مصروعین و جمیع امراض رحم و [illegible] و طعم لذیذ نیاید و لو [illegible] آن با مغز گردگان سوخته [illegible] ناشتا خوردن آن برفع سنگ
و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو بمقدار که آنرا بپوشاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند
جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند الغریبه آشامیدن سه مثقال آن که در یکرطل شیر جوشانیده باشند تا نصف رسیده با یک
اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویه(?)
برص و بهق و آثار جلد [illegible] و قتل [illegible] آشامیدن آن جهت حمیات بارده [illegible] خصوص ربع و نطول آن دافع نافض [illegible]
آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و بجهت ترک عادت آن و نطول آن با سرکه جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و ضماد
با [illegible] و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو و تخفیف آن و ضماد آن با نمک و [illegible] زعفران جهت ورم انثیین الاوجاع و الاورام و [illegible]
ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوص با طین قیمولیا از مجربات شمرده اند و بدون
جهت خون [illegible] تحت جلد [illegible] و بار و بعضها جهت [illegible] مصدع محرورین [illegible] اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز
و مقلل شیر مرضعه و منی بجهت آنکه مجفف این هر دو است مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در غیر تسخین شونیز بوزن آن
جوارش و دستور [illegible] سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که بدستور متعارف عرق کشند
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلت

بلت معده و استسقا مفید و چون با دار صینی و گاوزبان عرق کشند در تفریح تالی شراب حمر دانسته اند و روغن آن که لقوع و السبق قطور نمایند جهت تحلیل
ریاح و درد ها مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحدة** **نبیذ** بفتح نون و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و
ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ و بفارسی و بهندی نیز بوزه نامند **ماهیت** آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر و آن انواع است و هر یک
از منقوعات مسکره حادثه است و مراد از آن و مشهور منقوع از اشیائی است که ذکر میابد و فقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب
دهند و بمقدار بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و آن هنگام آنرا فقاع نامند و از جمله انبذه است **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و سوداوی مزاجان و صاحبان اورام سوداویه
و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین است که هر چه از زبیب و خرما و سنجد و سایر میوه ها و پلیسی یعنی غوره خرما سازند باید که آنرا
در دو مثل آن آب یک شب بار در تخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا
برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین است که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند
باید که بمقدار بجوشانند که منحل گردد و با آب یکسان شود و با سه وزن آن شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دو شاب و امثال اینها آمیخته بگذارند
و بعد از یکهفته صاف کنند و بکار برند و جهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود و مشک
و امثال اینها از هر یک بازای ده رطل یکدرم نیم کوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دو شاب و امثال اینها سازند
باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مذکور داخل نمایند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب
نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب کمتر و بطوء آن کمتر و باقوت تا الغیر **افعال و خواص** آن مولد دم متین و مفتح سدد و
و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت آن زیاده گردد و آن در قطار بدن و انعاق آن زیاده میگردد و ملین مقوی سینه و ریه و
لزجه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و منضج فضول و چون حمام درحین جوش اضافه نمایند جهت جرب تر و تقویت اعضا و بدن نافع
المضار سریع الفساد و مصدع دماغ و مسقط اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقا **نبیذ العسل**
و آنرا شراب عسلی نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بسیار گرم از خمر **افعال و خواص** آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و مقوی
صحت میرود بین و پیران و مقوی حواس جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلاد
بارده انسب المضار سریع الاستحالة الصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم بتخصیص شاربیدن
آن ناشتا و مداومت بر آن طریق ساختن آن عسل و خرما و جرو تان خشک یکجزو و جوزبوا عشر مثال قرنفل ربع از هر یک نصف عشر آن
زعفران ثلث عشر مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند تا منحل گردد و اشربه از آنها تمام آب صاف نموده بقدر عشر آن صافی آن عسل اضافه نموده
بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن رقیق و لطیف تر از زبیبی و باقوت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع المضار محرق اخلاط
و منفخ و مولد کرانی و زنجاری و باعث صداع مصلح آن نبیذ مفرحل و انار ماشیم و نبیذ مصلوع از فانید جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و فربهی
و تخانیدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سو و المضار مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و ترش **نبیذ الفواکه** که از آب میوه ها بعمل آورند
مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است المضار مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویه حاره
و خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از زبیبی **افعال و خواص** آن مولد فتق
پیران و بلغمی مزاجان المضار ثقیل و مصدع دماغ و معده و معا و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است

۶۲۲

تیبه النسر و بنالج **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن بهتر از جز مائی و بعد از جوهر آب بهتر از سایر تیبه هاست و قابض و مقوی معده و مدر بول **نبیذ الدبس السیلان** که شیره شمالی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب جز مائی است **نبیذ الارز** که بفارسی بوزه نامند و در مصر زیدان شمال نبیذ ذره و برنج و جو و گندم و سایر حبوبات است **طبیعت** آن از سایر انبذه گرمی آن کمتر **افعال و خواص** آن مسهل بطن و مدر بول و قلیل السکر و مضعف باه و ناضحه و ساقط کننده شهوت مصلح آن تمر دیق آن با عسل و طبخ آن با فادیه انصار و رشت سنبل و فلفل و مصر آید آن صفقه مصلح آن ماهی تازه و گفته اند آنچه از گندم و صحت سازند محرک اشتها و سرخ کننده رنگ رخسار و مسکر قوی با عسل محرک باه و آنچه از جو میسازند نفاخ و دیر منهضم و مفسد باه و ناضحه است

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس بضم نون و فتح حاء و الف و سین مهمله بلغت عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معدنیه است و معدن آن جزیره جیبان و بعضی ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین همه جیبانی است و آن اقسام میباشد آنچه قلمها و شمشها ساختی می آورند آن سرخ رنگی نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرگ عریض و طولانی ساختی می آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه قراص نیز گرد ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرانسیس و کرمان از ایران میشود و صلب میباشد و آنچه در هندوستان قریب مینر وار میشود و در کاشان ظروف و اطراف برده از آن ظروف میسازند و نیز نرم و قریب بجیبانی است و در کاشان و بنگاله در بلده جهانگیر نگر ظرف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن بکون میباید و آنرا اس است گویند و عبارت از روی است بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از گداختن سنگ معدن آن هم میرسد بعضی از آن مائل بزردی و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیای بگذارند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش گیرتر و صلب تر از نحاس است و چون مس زرد آنرا با مقدار خمس یا ربع وزن آن روی توتیا بگذارند و در قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطرق یعنی چکش گیر نیست و شکننده می باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع آنرا باسم آن شایع گردانیده اند و مستعمل است و چون مس را با قلعی بگذارند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگذارند بفارسی حام و بهندی کانسه نامند و این شکننده تر میباشد و از رنگ ظروف ساخته جرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند تا تازه و نو است و آب و چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان صفت باشد پس میل باندک زردی می نماید و شکننده و قابل گداز نیست و گدازنده شیاگر دو ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صاف و متعلق بسعادت زهره با شمس و توسط بقمر و در یک سال و بیست و پنج روز با تمام میرسد بگفته بلیناس بهترین آن زرد ذهبی پس سرخ زرد تمام نرم خالص آن است و آنچه بغیر این الوان ادعا باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و محرق آن با قوت بارده و قابضه و حدت حرارت و غسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن زهره النحاس الطف است و در حرف الزاء المعجمه مع الحاء ذکر شد اعضاء الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و حنا را با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات و سر فره و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال آن باعث حدت بصر و صلابت اجفان و سفید چون موی را منقاش طالیقون بکنند دیگر نروید اعضاء النفس آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل ماء اصفر و مبادی استسقا و بد و طلای آن و آشامیدن مسائیده آن هیچ نی و نیم مثقال آن مخرج ماهیت آن بخیر اذیت و حمول سحاله آن باد و دیکه در دیگ خمیر آن مجتمع می گردد و با آب لیمو جهت منع آبستنی مجرب گفته اند السموم آشامیدن سائیده آن بتنهائی و یا با روغن گاو و یا شیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و یا با سمه و یا تلخ و یا چرب در ظرف مس بی قلعی خصوص که زمانی دران مانده باشد بسیار مضر و در قلعی دار هم گذاشتن چیز مضر خصوصاً که گرم باشد و سرکه اگر گرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان است

٦٢٢

کرده ران گندم اشته گرما گرم و سر آنرا پوشیده و شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجار بستن مس اند و زنجاری میگردند و زنجار خود سم است
مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و ادهان بعد از آن آشامیدن آب گوشتهای چرب الفروح والجروح والاورام و ضماد و طلای غیر مغسول آن
با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زاید و مغسول آن مدمل جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح متصله
مجتمعه در ابدان صلبه و جرب جهت حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا مفید و آنچه نحاس را سفید و براق گرداند تافتن صفایح رقیق آنست
و در ترشی مالکه انداختن خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداختن آن برای رفع اشیای مختلفه بدان و انداختن تخم بادنجان
بدان و رصین گداز باعث عسر ذوب آنست و محرق آنرا روسختج نامند و در حرف الراء مذکور شد و استعمال و یا اغتسال آب در ظرف مسی آفتاب
گرم شده مورث برص است خصوصا تکرار استعمال آن و از خوردن توبال و براده آن و یا خوردن طعام و یا شراب در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش
باشد و مدتی در آن مانده عوارضی مانند عوارض توبال و براده و زنجفر الحدید عارض میگردد و علاج آن مانند علاج آن است و مذکور شد **نحام** بضم
نون و فتح حاء و الف و میم ترکی فارسی انقود نامند **ماهیت** آن نوعی از طیور آبیست از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی
و سرخی مایل به زردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و صحراها میباشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن بهیئت برای غالب و بسیار
بدبو و مولد خون متیقن و منی چون هضم یابد و مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیر هضم و بدبو کننده بول و عرق و براز مصلح آن در سرکه پختن و یا با کشنیز
و شعیر و فانیذ و بعد از آن نیز تناول نمودن معین برای انحدار آنست جهت سبزین و مشایخ مفید **نحل** بفتح نون و سکون حاء و لام زنبور عسل است بفارسی
مگس عسل و بهندی شهد کی مکهی نامند **ماهیت** آن معروف و در شمع شمه ذکر یافت **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن چون بچه پر بر نیاورده آنرا در سایه خشک نمایند و یکدرهم آنرا با پالوده آرد گندم که آرد گندم مثقال و شکر نیم مثقال باشد بخورند در اندک
زمانی بدن را فربه میگرداند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آنست

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخاع بضم نون و فتح خاء و الف و عین مهمله نیز لغت عربیست و بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند **ماهیت** آن مغز سفید چرب لزجی است که در
میان استخوان فقرات گردن و پشت [illegible] برای ترتیب اعصاب اکثر از آن رسیده شده اند و نابت و نبات آن مانند مخ دماغ است و نیز رساننده روح نفسانی
با خود و ممد از دماغ باعصاب است **طبیعت** آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده **افعال و خواص** آن طلای آن مانع
صلابت و ضماد آن اکال قروح و در جرک و [illegible] زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی مفید و سایر افعال قریب
بدماغ است و غیر لذیذ و بطی الانحدار لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالائی آن حلاوی خوردن و بهترین همه در بار العسل خیسانیده است
نخاله بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و ها لغت عربیست و سبوس نیز و بهندی چوهی و چوکر نامند **ماهیت** آن سبوس حبوبات است
و از مطلق آن مراد سبوس گندم است **طبیعت** آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشکی تر از آن و بالجمله گرم و خشک در اول **افعال و خواص**
آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیده آن در سرکه جهت زکام و جوشانده آن جهت صدر و بعد از و لنفع آشامیدن آب مطبوخ آن [illegible]
با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و جهت اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و رد ریاح غلیظه [illegible]
ابدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در سرکه با اشنان آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از
انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد و السموم و الاورام و ضماد مطبوخ آن با برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب و ضماد مطبوخ آن
با نمک بر [illegible] سیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت کلف ساعیه و جرب متقرح
و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت حمره و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص که با اندک نمک بریان
نموده و در صره ها بسته بدان تکمید نمایند که یک صره تا سرد شود از صره دیگر و طلای نخاله جهت حکه و شری و بخور نخاله جهت [illegible]

بول و در فراش و قمل و صئبان و بخور نخاله با قلی جهت سعفه و تحلیل شکوفه در مشان آلات المفاصل و ضماد نخاله گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید

است **فصل النون مع الدال المهمله** ند بفتح نون و دال بفارسی کشته نامند **ماهیت** آن مرکب و هیئت مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن بنی عباس اند و بعد ازان خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج بادرنگ آن اجزا متساوی کوفته بیخته با یکوزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یک صد مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی قلب و دماغ و حواس و مفرح ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون و در رفع زکام است شرابا و بخورا

فصل النون مع الراء المهمله **نرتیقس** بفتح نون و سکون را و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله **ماهیت** آن بونانیست نباتیست شبیه بجنجل در جوف آن شحم و تخم آن با عفونت **طبیعت** آن گرم و با خشکی بسیار **افعال و خواص** آن اعضای الراس عصاره آن سعوطا جهت دفع بدبوی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنها در عرق النسا و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع **نرجس** بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسیست **ماهیت** آن گلیست بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی را قدحی و دوم را مضاعف نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش عدد ورقها سفید مایل بزردی و این را نرگس شهلا نامند و مضاعف را ماده و شیرازی هفت روزه برگهای آن زیاده و با الوان دیگر نیز میباشد مانند بنفشی نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه بپیاز و گویند که ازان بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم گرم و خشک و گفته اند در اول تر **افعال و خواص** آن جالی و جاذب از عمق بدن و محلل و غسال اعضای الراس و بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغ و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند دوام بوئیدن نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن با عسل سهل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب و چشم اعضا و تغذی و استنشاق شامیدن بیخ آن نماید و با مطبوخ آن بغایت منقی خصوصا با عسل و مخرج مشیمه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج تمام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه روز در شیر خصوصا در شیر گاو خیسانیده خشک نموده بسیار پیده باشند جهت تقویت باه و سطری قضیب و پیرا و دل احلیل جهت رفع تسکین مجرب و تنها نیز مقوی باه و معظم ذکر است و جهت ورم و القروح و الاورام و البثور و درو بیخ آن قالع خون بیراحات والتیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کشاینده و سیلان که بسبب آبله و آثار کند و با مشلیم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و شکال آن و تحلیل اورام صلبه و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیه اوساخ و جراحات عظیمه و غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیه و حضض و سفید آب و مرداسنگ جراحت و رمها و جا سیما آلات المفاصل و ضماد آن با بال جهت درد با زمنه اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن ملصق و چسپاننده جراحات غائر و در زخمها و عضدها مستعمل است الزاق شدید و حرق النار و ضماد آن با عسل جهت سرخشکی آن اشر الزنبته و ضماد آن با سرکه جهت دار الثعلب و بهق و آثار جلد مستعمل و مقوی و مصلح آن بنفشه و کافور و در سیم فعال بگل آن مانند بیخ آن بمقدار شربت آن یک مثقال و نیم روغن گل آن مانند روغن گل مرتب چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بیخ تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض عصب و کشاینده فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع و محرورین و تخم آن تا سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه

جهت کلفت و بهق و نمش مجرب است **نروک** بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است **ماهیت** آن نبتی است شبیه بلعبت بربری
داران بزرگتر و از کرمانی آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق کمین خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جائیکه پلنگ باشد در اول بهار نباتی می روید برگ آن
در ابتدا شبیه برگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد بنابر آن در آن وقت آن مکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه در
بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز
ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست
که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میابد و بسیار دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده برآورده میخورند تا بار بگیرد و از خوردن آن بار میگیرد
و در بدن آن عقد بهم میرسد و از بسکه پلنگ بیخ آنرا برآورده خورده باشد باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و باز سبز میباشد
بخلاف آنچه را پلنگ بر نیاورده که آن سفید است و در سرگین آن گیاهی بعضی مهرها یافت میشود و بعضی گفته اند در شیردان آن و بعضی گفته اند
در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن تکون میباید و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و با خلاف
و آنرا حجر النمر و لفارسی نروک پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آنرا احساس نمایند و در رحم آن چیزی مانند آب در یابند باید که
رحم آنرا ببرند و در چاه اندازند و ملتی نگاه دارند آن آب مانند الفقه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت از نسبت و نطرنیون بمصنوع آنرا با انواع میسازند
بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک طولانی و این صحیح نیست و صحیح همان است که ذکر یافت **افعال و خواص** آن چون قدر یک طسوج
اثرا زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا ذرور و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید
حامله نگردد و در ذرور و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلا آن جهت رفع ناصور مجرب به مقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از آن
موجب لاغری با فراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر گردد
شود و بعد از آن باعث رفع ناصور است **فصل النون مع السین المهمله** **نسر** بفتح نون و سکون سین و را مهمله لغت عربیست و
بفارسی کرکس و بترکی ... و بهندی ... نامند **ماهیت** آن از جمله سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مائل بسرخی و منقار و ساق آن
دراز و پر آن مانند نی است و گویند در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ میپرواز قطع مینماید و بدلیل آنکه بچه آنرا دهقان آورده با آشیان آن میگذارند
هنگامیکه او نباشد و چون او آمده بچه خود در آن دستاره مینماید بگمان آنکه سیرقان کرده در یکروز سنگ یرقان را از سراندیب آورده در آشیان خود
میگذارد و برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن در سراندیب برقان و مراجعت از دو هزار فرسنگ زیاده است
زیرا که آن سنگ بغیر از سراندیب جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یکروز سیر مینماید و باز مراجعت
میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در حیوانات زیاده بر کرکس ... و قوت
شامه و باصره بسیار قوی دارد چنانکه از مسافت بعیده و جائیکه حیوان مرده باشد در فضاء پرواز نماید و آنرا دیده و بوی آنرا
شنیده خود را بان میرساند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اکل ریاح ... و ... الرأس ...
گوشت آن رافع تشنج و التوای ... خون و زهره آن با سیاه ... و طلاء آن بر اطراف چشم ... و ...
سعوط و داغ و زهره آن هر یک بقدر ... تا ... و ... آن ... و ... آن ... جذام و ... از مجربات شمرده اند و ... که ...
... و ... و ... و ... و گوشت آن ... و ... و ... های دقاق ... بابلادس ...
سدد و ... و ... و ... آن ... و طلا ... آن در ... در ... قضیب الجروح و ...
و التور و الزنج و طلا ... از ... آن بلغم ... و ... و طلا ... و ... آن ... کلف ... در رحم ... کرده در ... کمکه ... شود

نسرین بفتح نون و سکون سین و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل نسترین و در بعضی بلاد گل عنبرین و در صفاهان
مشکیچه و بهندی سیوتی نامند ماهیت آن گلی است سفید و بعضی اوراق آن مائل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ و ازان کوچکتر و خوشبو و درخت آن
شبیه بدرخت گل سرخ و ازان کوچکتر نبات آن بلاد حاره و در صحراها کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله و غیر آن از اقلیم دوم
تمام سال گل میدهد ولیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و در موسم های دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف است
بوی آن در حین عرق کشیدن بتحلیل میرود و ضعیف میگردد و ازان نیز عطر می آید طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول و شیخ الرئیس در دوم
و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الرأس بوئیدن آن مقوی
دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع صداع بارد و اعصاب و نزلات و زکام و ساییدن آن و نشوق آن باعث خوشبوئی آنها و معطش و مفتح سده دماغی و منخرین
و محلل ریاح و رطوبات آن و عطسه و مطبوخ برگ آن به پاشویه مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و
دوی و طنین و سعوط و مضمضه آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن چهار درمی آن منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و لوزتین
و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق اطلال جگر و جهت فواق و دق و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یکدرم آن تا چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد
بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یک درم تا سه درم میدادند اسهال صفراوی قوی میکرد و گلنگبین آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت
دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و مانع استسقاء و از افضل آلات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقویت
موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق و خوشبوئی آن و طلای آن رافع کلف و خسار و مداومت نیم مثقال خشک آن تا یکمثقال از اول
حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند و اطبای بجهت این امر هر روز دو مثقال مربی شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده و ازان مربی
یعنی گلقند مانند ورد احمر میسازند و گرم تر از گلقند ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه
ذکر یافت و روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند

فصل النون مع الشین المعجمه

نشا بفتح نون و شین و الف لغت عربیت و بفارسی نشاسته و بیونانی اموالن و امولوس
نیز نامند ماهیت آن عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانیده تا بحدی تعفن رسد و پوست آن ملتئق گردد که چون بدست مالند باسانی
از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم بسیار کوبیده و فشرده از صافی گذرانیده و ثقل آنرا دور نمایند و صافی آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آن را
بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه است طبیعت آن
در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص آن رادع و قابض و مغری اعضاء العین مصلح ادویه عین و مقوی آن و جهت
تجفیف قروح آن و رفع حرقت و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و در ملاو نرم کننده خشونت
اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن با نبات و با روغن بادام نیم گرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حاره و ریه و سینه
و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میگردد و حریره آن
مانع نزول نوازل سینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یکوزن آنرا با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و حقنه
آن جهت قرحه امعا الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره و آشامیدن طلای آن با زعفران جهت کلف و کسوم و طلای آن با شیر
جهت نمش المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مثقل معی و مسدد و دیر هضم و گویند مولد سودا است مصلح آن شیر یا دارچینی و قند بدل
آن سنج معسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است نشاره بضم نون و فتح شین معجمه و الف و فتح راء مهمله و ها
آن اسم اجزائیست که از خشب یعنی چوب ها در حین ساییدن جدا گردد طبیعت آن نشاره هر چیز نسبت باصل نسبت

۶۳۷

باصل آن گرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که یبس آن زیاده بعضی گرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند

افعال و خواص آن همه آن قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بنوشانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه نمله ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و الالتیام دهد و نشاره چوب صنوبر با حنا بسته جهت جرب رطب بخور و تدخین آن گریزاننده هوام و کشنده پشه و نشاره عاج شاید سریع

در هم آن معین حمل و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد **نشف** بتحریک نون و شین و فا هم عربیست **ماهیت**

آن گویند نیم مرجان است که سپید نامند و گویند غیر آن است و آن سنگی است سبک پر سوراخ شبیه با شیان زنبور که از سواحل دریای محاو چیده

و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می یابد **طبیعت** آن خشک تر از سپید **افعال و خواص** آن قاطع خون و التیام دهنده زخمها و لحم آنها

خصوصا با شب و در سایر افعال مانند سپید است **فصل النون مع العین المهمله نعام** بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی

شتر مرغ نامند **ماهیت** آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بگاو و خلقت آن مشقوق و رنگ آن اغبر

مائل بسفیدی مانند آن طیور دیگر بسیار پر واز نمیتواند نمود بلکه بعنوان جستن و خیز است و بهترین آن آنچه فربه است و چندان محتاج بآب نیست مگر آنکه

آب را ببیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن گوشت

آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النقرس خوردن گوشت آن نافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا

و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقاء جمیع امراض بارده رحم را مفید المضار بطی الهضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و روغن پیه آنرا آشامیدن

باعث تحلیل کلام اطفال و رافع برودت اعضاست و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقاء و تهیج و رافع سم عقرب و باعث سرعت

حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آن آنست که بر بدن شخصی که بمالید بیاشد احتمام بارها ازان شخص بگریزند و اگر در یک

اتفاق افتد همچنین گویند این حیوان گفته چون پیه آن را در اول تابستان تا آخر بهار بگیرند و در موضعی که گذارند بار دیگر ازان بگیرند و چون بوی آن بشنوند غشی آورند

و سنگریزه آن رافع کلف و آثار جلد و بردی و خاکستر موی آن رافع اکله و از خواص آنست که بلع کردن اخگر و آهن تفته و سنگ تفته منضرر نگردد

و هضم می گرداند **نعنع** بفتح نون و سکون عین و عین مهمله و آنرا نعناع نیز و بیونانی مشتی و بفارسی نعنا و پودنه برازی را فوتنج نامند **ماهیت**

آن نباتیست معروف بری و بستانی می باشد برگ بری آن خشن تر و کوچکتر و بستانی نازک تر و نرم تر و بهترین آن تازه املس

بستانی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قوی تر از پودنه و با قوت

مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی بخصوص با آرد جو جهت درد سر بارد و سعوط

بلیدانگ آن با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر یکدر گردن بهم رسد بغایت موثر و قطور آن با آب العسل جهت درد گوش و مالیدن

آن بر زبان رافع خشونت آن و خائیدن آن رافع درد دندان و اعضاء الصدر و انفجار و النفس آشامیدن عصاره آن قاطع نزف

الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و تفتیح رطوبات و قصبه ریه و سینه و تنقیه آن چون با پرسیاوشان بجوشانند و بیاشامند

جهت رفع فواق و تشنگان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع فواق بلغمی و غشیان و اقسام کرم

شکم و با سرکه قاطع نزف الدم آشامیدن و نشوق آن با آب انار ترش مسکن فواق و غشیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معده و وجع الفواد و درد

معده و چون با قندری خورده شود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان

نیز جهت هیضه و چون بجوشانند آنرا در شیر کالند مانع انجماد آنست و با سرکه قرشیها را رفع مضرت آنها است با عصا و بد سقوریا بیناست

و لهذا در سکنجبینات و آب فوفل و اقل دیک نمایند و یا بشیر بزی می خورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و اشتها و با آرد جو جهت

ادرار فرمودن شیر مجد در پستان و تنهای آن جهت بواسیر و باسور و جهت ورم انثیین و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل احشار مولد ریاح و کثار آن

مولد حکه در گلو مصلح آن بودنه بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده و

مفعوع الجهت عقرب گزیده الاورام و لفنونه ضماد آن بارد جهت اخراجات و لضم و امیال شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجبین آن نیز

فصل النون مع [illegible] المعجمه بفتح نون [illegible] مهمله ماهیت آن سم [illegible] است و نزد بعضی مخصوص [illegible] سیاه کوهی

است که دنباله آن کوتاه و دایم الحرکت و تثبیر الصوت است و بعربی [illegible] و الملیح و بفارسی [illegible] و در ترکیب این حجر نامند **طبیعت**

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قدید نمک سود آن جهت اسهال و غیر نمکسود آن جهت عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و اخراج [illegible] نافع

فصل النون مع الفاء نفط بکسر نون و سکون فا و طاء مهمله ماهیت آن رطوبتی است دهنی [illegible] و الرائحه که از بعضی زمینها

مانند زفت و قیر می‌جوشد و از اقصی عراق خیزد و دو نوع می‌باشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و بسبب لطافت زود مشتعل می‌گردد و نقاشان [illegible]

[illegible] و در حل [illegible] کمان [illegible] و لطیف [illegible] سیاه آن [illegible] لطافت نیست و بتقطیر سفید می‌گردد و [illegible]

[illegible] است که نفط [illegible] می‌گردد [illegible] آن [illegible] از کنار دریای [illegible] نفط می‌آورند [illegible] **طبیعت**

آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قوی [illegible] و تسلیم [illegible] صلابات و تریاق جمیع امراض بارده [illegible]

و [illegible] جهت فالج و لقوه [illegible] امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل

[illegible] جهت نزول آب در چشم و بیاض [illegible] آن جهت کری و ریاح گوش [illegible] جهت [illegible] کهنه بارد [illegible]

[illegible] و تحلیل ریاح [illegible] البول [illegible] و بخور آن جهت [illegible] رحم و [illegible]

آن [illegible] جهت [illegible] و مصلح آن [illegible] و مصلح آن کثیرا مقدار شربت از سفید آن

[illegible] مثقال و از سیاه آن [illegible] مثقال بدل آن [illegible] و بعضی [illegible] السموم [illegible] سفید و سیاه

آن [illegible] است **فصل** نفل بفتح نون و فا و لام **ماهیت** آن گویند نباتی است [illegible] و [illegible]

[illegible] و شاخهای آن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] تخم و گل آن [illegible]

[illegible] و گل آن [illegible] آن [illegible] است **فصل النون مع الكاف** نکاچینی بکسر نون و فتح کاف عجمی [illegible]

فارسی [illegible] **ماهیت** آن صاحب جامع التجارب [illegible] نباتی است که نبات آن [illegible]

[illegible] نبات آن بسیار [illegible] و برگهای آن از دو جانب [illegible] بیکدیگر [illegible] مرد [illegible] آن [illegible]

است [illegible] آن [illegible] نبات آن مایل [illegible] **طبیعت** [illegible]

آن گرم و خشک [illegible] سموم **افعال و خواص** آن [illegible] برگ آن با شراب جهت [illegible] سموم [illegible] طلا

آن [illegible] نافع است **فصل النون مع الميم** نمر بفتح نون و کسر میم و در [illegible]

[illegible] و [illegible] **ماهیت** آن جانوری است [illegible]

[illegible] از سگ بزرگتر و باریکتر و جلد و سیاه [illegible]

و [illegible] شدید القوت [illegible] چون بر زخم پلنگ موش [illegible] نجات نیابد و موش [illegible] است که

[illegible] زخم دار [illegible] نگاه میدارند [illegible] موش نتواند [illegible]

[illegible] آن گرم و خشک **افعال**

افعال و خواص آن عصاره الراس سیاه آن بهترین طلیه است از برای فالج و خدر و اوجاع مفاصل و نقرس و امراض بارده و بدستور نطول آن نیز بدان و
اکتحال نون آن رافع جمیع علل چشم و عصاره کهنه قطور بعد از سر آن با آب چغندر در بینی در تحلیل مقوی و محرک جماع و بدستور حمول آن در روغن
زنبق و بطلوس برپوست آن مسکن بواسیر الجروح و القروح والزینة طلای مطبوخ سیاه گوشت آن با آب و زیتون مهرا جهت ازاله زخمهای
شری و خراز سبیل و طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهره خشک آن [illegible] رافع بهق و از خواص است که چون کسی
بر تمام جسد خود [illegible] قصد او نکند و چون [illegible] نزدیک آن رود [illegible] بگریزد و [illegible] گردد که قدرت بر حرکت او را نماند
اگر شخصی اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد و [illegible] بسیار عجیب [illegible] است [illegible] والهوام موی آنرا چون در خانه دود
کنند گزنده هم بگریزد از انجا و [illegible] آن سم قاتل در دو دانگ آن در سه ساعت هلاک سازد تدارک آن قی بخورد
شیر تازه دوشیده و بعد از آن ربوب و [illegible] خوردن است و سایر تدابیر زهره اسد خورده است که مذکور شد **نمل** بفتح نون و سکون میم
ولام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرگ آنرا [illegible] نامند [illegible] فارسیه [illegible] آن از جمله حشرات
و قوت [illegible] آن غالب [illegible] حیوانات دیگر [illegible] در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه بزرگ سیاه را [illegible]
و بفارسی مورچه سوار و کوچک را [illegible] و بفارسی مورچه [illegible] نامند و گفته اند که [illegible]
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیه مخصوص کبار آن [illegible] گفته چون [illegible] در روغن زنبق [illegible]
گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین است [illegible] آلات تناسل چون [illegible] و مورچه [illegible] در نیم اوقیه روغن رازقی و یا روغن زنبق اندازند
هفته در آفتاب بگذارند طلای آن [illegible] آلت و از مجربات [illegible]
الاورام و النثور طلای مورچه [illegible] با سرکه رافع [illegible] و الزینة طلای مسحوق آن [illegible] چون بار اول قلع کرده باشند [illegible]
و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه ضماد تخم آن [illegible] مسقط مو و مانع برآمدن آن دانسته اند [illegible] خوردن آن [illegible]
و قرار [illegible] و زیره و چون کسی [illegible] مخصوص [illegible] نوع [illegible] عظیم [illegible]
و روغن [illegible] و ضماد [illegible] با آب [illegible] بخورند [illegible]
زیره [illegible] گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارد [illegible] در وقت گذاشتن [illegible]
و آن نخواهد رفت [illegible] دیگری بدان نرسد [illegible] است و از دهان [illegible]
بفتح نون و میم و سکون واو و سین مهمله [illegible] بیونانی [illegible] و صورت آن شبیه [illegible]
[illegible] سبز [illegible] بسیار [illegible] کرده اند [illegible] است که [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن امراض الراس [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن با [illegible] رافع [illegible] و طلای [illegible] آن [illegible]
آن با روغن رافع بهق سیاه و [illegible] آفتاب [illegible] باشد [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] رفع [illegible] تعلیق [illegible] **فصل الواو** مع الواو
نوارس بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و [illegible] مسواک العباس و مسواک المسیح نامند
ماهیت آن نوعی از [illegible] است شاخهای آن باریک [illegible] سفید [illegible]

وگل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خاردار نیز مانند سوزن و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی و در دوم و حلب کثیر الوجود و منابت آن اجام طبیعت

تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوی‌ترین اجزای آنست **افعال و خواص** آن مجفف و قابض اعضا و المصد آشامیدن عصاره

آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب مفید و مسیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقام آنها مضر گرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق شربت

شربت آن یک مثقال الاعصاب ضماد بیخ آن القیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شگوفه سائیده جرم

و همچنین صمغ آن در القیام عصب ضعیف‌تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت در عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و از

آن و قطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ آنست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و را اهمله

لغت فارسی است و بهندی نوسادر و بفرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلسال البول

نیز است **ماهیت** آن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی و صاف میباشد از معدنی و مائی مصنوع معدنی آنرا معدنی بلا دحاره مانند جبشه

و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آبیا چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بزرد

آن بسته گردد و الطاکی گفته در نواح صفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و این هر دو صنف عزیز الوجود و

و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کوره آجر پزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم

میرسد و این قبل از تصعید کمرنگ آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن

زاج زرد لاری عرشه آن زنگار تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات راجمع

نموده و مانند خشت خام قرص ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای آنها خشت های پخته را دو دو ایستاده سر آنها را بر هم تکیه داده آتش میدهند

و آنچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن اخذ مینمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک

افعال و خواص آن ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم همه اعضا و اکتحال آن جهت القیام قرحه و رفع و منع بارده

مفید الهم غرغره آن با آب سداب جهت زلوی در حلق مانده و قصد آشامیدن آن رافع جرب سینه و طلای آن جهت خناق لسموم چون آنرا با مثل آن قلقند

او آن تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در دفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار کند است اکتحال آشامیدن آن رافع ملحال الجرب و جرح

و القروح ضماد و ذرور آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع جرب آنها الزینه طلائی آن با روغن تخم مرغ رافع برص و کچل جهت

داء الثعلب و داء الحیه و ... و با روغن گنجد جهت جرب الحوص پاشیدن آب محلول آن که در جاهای نمناک گذشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور

بجز آن عنکبوت کر محتاج مار و هوام است از مکان و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند و لم ضار

و سم آن کشنده است به تقلیم حشا مداوای آن قی نمودن بشیر و روغن و شیهای امراق و سمه و طعمه چرب خوردن است و سایر تدابیر زرنیخ

و زنجفر خورده **فصل النون مع الهاء** **نهاها** بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف **ماهیت** آن سم نباتی و دخنی است کوهی و

مراتع و بقدر یکقامت و بالا بعضی مائل بزردی و شگوفه آن بعضی مائل بسفیدی و بعضی مائل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ

بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت

نزلات و زکام و بدستور بخور آن لنفض الصداع آشامیدن آن با تفریح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر حیض و فرزجه آن منقی رحم و خوشبو کننده

آن لسموم سیمرا رافع همه سموم الزینه آشامیدن خیسانیده آن با مویز و لیبداران با دام خوردن مسمن بدن الخواص چون کیسه آنرا با هفت

عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه اندازند و تا ایشان هر دو زید بگیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند رحم

و چشم بد که بالخاصیت **فصل النون مع الیاء و الهاء** **نیداناه** لفتح نون و سکون یاء و فتح دال مهمله و الف ... بفارسی است بمعنو ابرا

۶۱۴

[illegible]

دیمنی بیا نیز نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ میباشند و دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف نموده
در آب بخیسانند و بر تخته و یا خانچه چوبی و غیر آن پهن مینمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بران می اندازند و هر روز بران
آب میپاشند تا آنکه ریشه برآورده و سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج انگشت رسید آنرا بریده کوبیده آب آنرا افشرده صاف نموده بدستور قدیم آب
صافی آنرا در دیگ میکنند و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات بیخ بدفعات دران می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید با الفعل معمول
میان عوام آنست که آب صافی آنرا با سه چهار وزن آن آرد میده خالص در دیگ سنگی طبخ مینمایند بلا بیخ تا اینکه نضج یابد و طعم خامی آن
برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردگان و پسته غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ دادن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد
از کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم داده در ظرف بر می آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد این بلد با کبر سن
و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان آن حضرت جا بجا میفرستند
طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل مزاج اعضاء الراس والصدر والغذا جهت
رفع صعود بخار ردی بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع **مضار** آن ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث
تبهای مرکبه **مصلح** آن بادام و گردگان و پسته در آن انداختن و ثقیل **مصلح** آن سکنجبین و کاسنی است **نیطافلی** بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف
و فتح فا و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب مغنی گفته از جمله تیوعات و غیر نیطافلی است و برشاخهای آن پنجه دو برگ میباشد و برگ آن شبیه دار و نفاخیت
بحدقه بی لذع و بیجدت **افعال و خواص** آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال الصفری ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل بتحلیل صلابات و دهن سفید عصاره
بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه الولسات است **نیل** بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندیست و آنرا العربی نیلج نیز نامند **ماهیت** آن اقسام آن
و جوهریست الوان جوفی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و سهند مشهور به نول و لوح آن با طراف می برند و آنرا از درخت نیل که
آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور نشده و بیان اختلاف آنکه بعضی و سمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی
میباشد نبات بستانی شبیه بکتان بساق آن شبیه باسک و برگ آن شبیه برگ کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن ریزه تر
و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبه
بیانه که قصبه ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا رنگ نمیشود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان
انگلیز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر گشته و کار و خت نیل کرده و جا بجا کوتهی ها برای تیاری نیل بنا کرده تیار
میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت می برند و از برگ آن که خشک کرده مردمان خضاب
میکنند سمی و سمه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار از آنجا خریده باطراف می برند
طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نیز بعضی معتدل **افعال و خواص** آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم
قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آنرا قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن مع جلا و الصدر والغذا و دافع النفخ
آشامیدن آن بقدر چهار شعیره بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و در سینه دگرده و ریاح
غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و نفث خون و سوداویه و با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت دفع سموم خفقان و کم خوابیت
جهت سپرز خصوص بری آن و با خیار شنبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال
ناید و چون بر زنارات ان بالذبول بسته را کشاید الجرح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات
کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آبی که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر مؤثر و با تخم ویزن مر دا سنگ

۶۳۱

[illegible]

... تندری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات اما باید که قبل از طلا کردن موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر و قروح [illegible]
و جهت ازال جراحات و در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قات جذب و مدر تنکیه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات
عصب و حرق النار و برای آن با آرد شیلم جهت اخراج مسمار و پیکان الی آخره جالی کلف و بهق و برص دارد و علیا نافع خصوص عرق آن آلاورام و الخنازیر
ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام در ابتدا و جهت جراحات عصب به ریه متصلا آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن آرد
جو و ثلث آن بامیثا است و دستور اخذ رنگ آن نیست که گویند در آب یکشبانه روز بگذارند پس تفشیر آنرا انگیزند و در خمی کنند و پر از آب نمایند
و در زیر آن آتش ملایم کنند و بسیار زنند تا کف بر سر آورد کف آنرا انگیزند و استعمال نمایند در رنگها شاب و غیره **نیلج** بکسر نون و سکون یا و فتح لام
و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و سبز روی زمین مفروش و در رود آورند
شیروان کثیر الوجود **افعال و خواص** آن قرص معمول آنرا جهت بیاض چشم و سبل نافع است اند **نیم** بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندی گویند
اصل آن نیب بوده که بنابر قاعده مقرره در لغات فارسیه هر جا که نون با بای موحده ساکن جمع شود بای را با میم بدل میکنند مانند دنبه و سنب که با را با میم بدل کرده
و بسبب تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شده در اینجا نیز باین عمل نموده نیم گشته **ماهیت** آن درختی است عظیم بسیار معروف مشهور برگ آن باریک
و مشرف و نازک و اندک از برگ انار بزرگتر و شاخهای آن زیاده و گل آن در خوشه و وسط گلها زرد و اندک با عطریت و خوش منظر و ثمر آن
بقدر [illegible] بسیار کوچکی یعنی مدور اندک طولانی و رسیده پخته آن زرد رنگ و تلخ با اندک شیرینی [illegible] کما اینکه حکیم میر محمد مومن [illegible] در تحفه نوشته
ازرک آنرا در صفهان سنجد کرمانی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت تور است چنانکه [illegible] باشد زیرا که نیم در بعضی بلاد هند [illegible]
و مستعمل اکثر برگ تازه است **طبیعت** آن نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل **افعال**
و خواص آن محلل و منضج [illegible] مطبوخ برگ آن [illegible] جهت گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصاره برگ تازه آن تنها
و یا با عسل [illegible] ساکن [illegible] و منضج [illegible] جراحات و [illegible] با آب برگ تازه آن و یا با مطبوخ آن
تقویت لثه و درد دندان نافع [illegible] آب برگ تازه مطبوخ آن و یا آنکه برگ آنرا سائیده و گرده نانی پخته در آب اندازند و آب آنرا سه
شبانه روز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام [illegible] آنها و آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال
[illegible] آشامیدن [illegible] حکیم میر محمد [illegible] در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم و تر و ملین
بطن [illegible] الاورام و البواسیر و الدمامیل ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن [illegible] ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و
ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش [illegible] گذارند که بخار [illegible] یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر و یا برگ موز بسته در زیر خاکستر
گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه و بارده و منضج دمامیل و تنقیه قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیده
آن با اندکی نمک [illegible] قروح [illegible] و خورنده گوشت فاسد [illegible] اکال قروح و جروح است و چون
[illegible] آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گرداند و چون در جوف آن [illegible] تنقیه آن نماید خصوص که بالای آن زخم برگ سائیده گرم
کرده و با مطبوخ نحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافتند و خواهند [illegible] سازند باید که بدل [illegible] استعمال نمایند مرهم و دهن
آن نیز جهت اکثر قروح و جروح [illegible] خشکی [illegible] و بعضی [illegible] روغن آنرا [illegible] آن سرد و [illegible]
برگ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیم کوفته مقدار که خواهند و بار بع وزن آن شکر سرخ که بهندی
گر نامند [illegible] صاف خالص [illegible] وزن آن آب بجوشانند و در روزها با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست و یک روز پس عرق کشند بدستور
مقرر و هر روز دو تولگا تا چهار توله آنرا بیاشامند و از عقب آن [illegible] ساعت نان [illegible] تا بیست و یک روز

ویکروز یا زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و استسقا

نزول آب و رمد عضو یکه باشد و قروح و صفار و بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب و بثور و قوبا و ثآلیل انها نافع و بدستور آشامیدن دلفوم مذکور جهت امراض

مزبوره ازدو دو تولیه بدستور و مراعات پرهیز **نیلوفر** بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و رای مهمله معرب از نیلو پهل هندیست

زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نیمفاو بعربی کرنب الماء و حب آن را حب العروس و بزبان بنگاله سپیلا و کوبین نامند و بمصر آن را

بمصر عرایس النیل گویند **ماهیت** آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است

بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آبها نابد و قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب و الوان میباشد

سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش و زرد رنگ نیز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین آن

سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با قمعی سخت و در میان آن ریزها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی و درون جوف آن تخمهای کوچک

سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و بیخ آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سکلی نامند

و بعضی مردم بچه میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد **طبیعت** جمیع **اجزاء** آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و اقوى

در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل است و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند تا

افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و صداع الراس و الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن

صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سرسام و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهره و باطنی حادث از ادویه حاده است

و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و نگاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان جهت تحلیل اورام حلق

و رفع خناق مجرب و بطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن و صداع و حمیات و آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن جالس و اسهال مزمن و قرحه

امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوة باه و دافع احتلام خصوصا شربت خشخاش و یا جوارش عود و شیرین و آشامیدن گل آن تنها

و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز و قبل از آن جهت آنکه مانع بروز است و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات

حاره حاده است مقدار شربت گل آن نبات و عسل و شکر با ده و مثقال آن لعوق و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات

تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و با خلاف و یا خطمی سفید و تخم آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت

درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعد الزنبه و ضماد تخم آن با آب جهت بهق و برص خصوصا بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت داء الثعلب

و نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن

آن چند مرتبه جهت دفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و در بعض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب

نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حاره و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل

و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از

نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع

صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و یا چهار وزن آن آب و یا الحق شیرین و یوفوه و انبیق عرق نمایند و بعد از سرد شدن در شیشه و یا صراحی چینی سر آن

تو بسته نگاهدارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند **باب بیست و ششم**

در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است و مشتمل است بر فصل الواو مع الالف **واق**

بفتح واو و سکون الف و قاف **ماهیت** آن اسم مرغ آبی که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و بعضی سفید و سر آن سیاه و در کنار آن چهار عدد پر

مانند کاکل رسته و در نهایت سفیدی و نرمی و در بلندی و قریب بشبری و ترکان بالف مفتوحه مبدل نموده بر سر میزنند و اکثر ریزه در شکار آن

مانند واز شکار کوچکتر واکثر صیدان ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال**

و خواص آن گوشت محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی بجز بدان در ران و ذکر را مفید و روغن آن جهت فالج

و امراض عصبی نافع گوشت نمکسود آن جاذب خار و پیکان و زهرهٔ آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است **مضار** محرورین را **مصلح** آن فواکه

حامضه سکنجبین ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و اسفیداج و کشنیز و آنچه اطعمه بآن مناسب است **فصل الواو مع الجیم**

وج بفتح واو و جیم و آنرا عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اگر ترکی و بهندی بچه نامند **ماهیت** آن نباتی است که در قرب

آبها بسیار ساحته و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس درازتر و عریضتر و با خشونت و بیخ آن ساق

آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد و که زنبق بهند و زرد مایل بسبزی و بیخ آن گره دار بعضی بعضی اندک پیچیده و کج شبیه ببیخ رنگ آن

مابین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زرنباد و ابرسا است **اقسام** بیخ آن

بهترین همه سفید بزرگ خوشبوی پر گره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سبله میرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و در

دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و جالی مبلغ مفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم عموما لهذا بصد دالرأس و لعفدا نامیدند آن خصوص

با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و سهر خارا و لکنت زبان خصوص خاییدن آن و در دهان نگاه داشتن عرق جهت ثقل

است چون با زیت اندک اندک که بجورانند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان مفید و اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت و جلاء

بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصارهٔ تازهٔ آن و نیز نامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات عصبانیه دماغ

و معده و تنقیهٔ آن و تنقیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و فشار باد و تقویت معدهٔ جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جگر

و امعا و سپرز و مغص و سحج امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و ادرار بول و حیض است و ضماد آن جهت

فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و راتنج که از اشنه ترجمه آن با شراب و آن در عقرب جهت اکثر

بر حل و طاوس و طبیخ آن جهت ورد و رسم السموم نامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و با جمله همه امراض بارده

و مبرودین را نافع است **مضر** سر **مصلح** آن رازیانه و محرق خون محرورین **مصلح** آن سکنجبین **مقدار شربت** آن یک مثقال **بدل** آن در طرد ریاح

و امراض کبد و طحال بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع و غیرها زرا وند طویل و نیز شیخ ارمنی گفته اند و لهذا

ربع وزن آن قرنفل و عود و بهندی آرنیه آنرا نامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار و بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع اورام و لهذا فصل

ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و شقوق و مثال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات و قرابادین

مذکور شده و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت تنقیه رطوبات دماغ و نزلات

منعقد و منع نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و هر دو نیز در قرابادین ذکر یافته **فصل**

الواو مع الدال المهملة ودع بفتح واو و دال و عین مهمله **ماهیت** آن از جمله اصداف و حلزونات است صدف و **اقسام** آن اشکال

مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کچک و در دیلم کلاچک و باصفهان کس گربه و بهندی کوڈی و نوعی کوچک از آن شیرازی گوش

ماهی خوانند و بهندی گهونگا نامند و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست که نیم بهن

و پیچیده بود **طبیعت** آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف **افعال و خواص** آن مدر رائیست و جلا و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گرم

آن جاذب پیکان و خار و نشف رطوبات اعضا لذا هر و طلای سائیده کوڈی زرد بر پشت زنان جهت ادرار بول و رفع حبس آن و محرق آن در همه افعال نا

۶۳۵

تا بمدت سه روز جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع اقوی اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر آزموده والاورام و غیر آن ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و نافع رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع والیه بقوه محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل ورام المعدیه ضماد محلول آن با آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کوفتی زرد را سوخته آنرا سائیده در گوش بقدر نیم مثقال بندر لعده قدری آب با لیمو اندازند جوش بیخ رو و جرم گوش و سنگینی دو سه مرتبه که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سیر که مقدار ربع درهم باشد از ابیض جهت وضع معاد منع تولد آن قبل از تعفن اخضار مقرریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درهم ست عضل الواو مع الراء المهمله ورد بفتح واو و سکون راء و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعد جعل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که آنرا گل سرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوش رنگ و خوشبو و سرخ کم رنگ خوشبو و زرد صاف و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و بری و جبلی نیز مخصوص بستانی هر یک یک مضاعف و بری غیر مضاعف است و در بعضی بری ما هیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و نیم برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن ریزه زرد رنگ و تند بو و درخت آن بزرگتر از نسرین و در جهم بری ما هیت آن گل درخت کوچک است و سرخ غیر مضاعف و در جهم بستانی نقار گل سرخ ما هیت آن معروف و در اکثر بلاد میشود و بهترین آن برای عطر گرفتن برگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرینی است و برای تداوی غنچه تمام ناشگفته آن زیرا که قوت قبض آن زیاده است و در اکثر بلاد با سه بهند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که او اخر دلو و اوایل حوت است آنرا قلم نکنند و در پای آن ماهی کنده و خاک سفید که آنرا گلی نامند غیر آن از مصالح نریزند و آب باران و تیر تیمیا نکنند گل نمیدهد طبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثر در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گفته معتدل در شبستان با قوت قابضه خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و گرمی گفته و در بای نسبت برطب آن میل بسرد دارد افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و مفرح و ملطف و جلا و مسهل و مسکن صفرا و اخلاط رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرارت و تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زائل گردد و تازه آن مسهل و خاصیت درم آنرا با آنها منع عضا الرأس قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت علت اجفان و ضماد تازه آن جهت ورد بحر و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدبوی سفوف آن و در و خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغره آن با حب کافور و بوئیدن آن مقوی حال دماغ و در ضعیفان غشی و صداع عطش زکام و نزله و تا شری و در بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور و مجرد الخراج عصا اصدر و الغذا و لعض آن شامیدن آن جهت تقویت قلب و سینه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب را فع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و عضای مذکوره و جالی سدد مثانات حار و حضیض غنچه عفص آن و گویند ده درم غنچه تازه آن ده مجلس اسهال میکند و ضماد آن جهت تحلیل اورام و رفع تخفیف رطوبات معده تقویت آن و ضماد تازه آن جهت ورم مقعده و خفقان لطیف آن جهت قروح امعا و در و خشک آن جهت زخم سیلان رحم و بدبوئی آن با عنبر خوشبو و تنگی آن و آشامی درم آن مسکن حرارت تب لازم و قروح و جوح والاورام و در و خشک آن جهت زخم جوشش‌ها و التیام زخمها و قلاع و رحم و آبله خشک نمودن و ابهامی آن و ضماد تازه آن جهت تاليل و رحم جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و رویانیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و شکستگی عضا و طلائی آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و خراز و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور در دوری آن با برگ مورد جهت قطع عرق مفرط و مدر شنگی منقطع آن جهت اکثر و آشامیدن مقدار شربت از تازه آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم و از آب آن تا هشت درم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت علت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بلت معده مفید و قبض بیشتر آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف او قطاع اخالبض الدم و بابعض لیمانیدن قیء و نیم کرده که در سرطگل آن پیدا طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن شامیدن و درم آن ابرافع نفث الدم و نزف الدم و سهال و حسن العلاج خصوص اوجاع

آن بسایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و معلق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر است و باشد تکمه است در فعال مانند و لیکن اکثر عبارت

از ثمر گل است و مری میباشد و مذکور شد و بعضی زرورد عبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمه پیراهن و بعضی و لیکن ایدا

و بالفعل مشهور بزر الورد وسط گل است و مستعمل در ترکیب بیز همین است و گلنجبین آن در فعال قریب ببرگ آن و در بعض مواد اقوی و در بعض ضعیف

روغن آن که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه انداخته در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد آن

دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت او

آن با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند **طبیعت** مطلق آن مرکب القوای **افعال و خواص** آن دهن قابض

محلل و مقوی موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله **اعضاء الرأس** نطول آن تنها و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بخوابی و تحلیل اورام

دماغی او بدستور طلای آن با سرکه و تحلیه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و وراد بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش جهت

تسکین درد آن و درد سر در رقع بلیس و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از ایک خورده **اعضاء الغذا** آشامیدن آن مسهل بلغم و صفرا

اسهال مراری و مسکن تشنگی با سرده تشنج امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تدهین و اقسان بدانجهت قرحها

و سحج و مغص عارض از خوردن مخرفلوس خیارشنبر و غیر آن و نطول آن جالب اسهال مراری **سمل**[illegible] **الفروح والقروح والاورام** تدهین

بدان رویانندهٔ گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و

زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه یا در سرقروح و جوششهای حاره و آشامیدن آنجهت رفع ضرر ایک خورده و زنیخ و ترسانیدن و اسهال

الکرنبه با سرکه و آب بورد جهت رفع عرق **مقدار شربت** آن یک اوقیه **بدل** آن بودن آن روغن بید و نیلوفر آن روغن بنفشه و آب الورد

که بفارسی گلاب نامند **طبیعت** آن مرکب القوی و مایل بسردی و با قوت حرارت لطیفه منضجه و رطوبت واندک قوت قابضه و بعضی سرد و خشک آنرا

بسیار خالی دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوتها بدنی **اعضاء الرأس والصدر والغذا** آشامیدن نیمگرم آنجهت عوارض

حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت باه و درد معده و امعاء و معص بار رود حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی

تفریح و لوبیدن و طلا کردن آنجهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و نطول آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و قوت ناطقه و

تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیت تهیج صاحب نشاه و عرق آن و باه و باعث سفیدی موی و مقدار آن حلاوت نبات مقدار

آن تا سی و پنج مثقال و آشامیدن گلاب با تر مقطر نموده لقدر دو اوقیه مسهل است و گلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن و لورد با قسام شراب

و عرق و غسول و اقراص آن نیز با سماهای مشتی و گل شکری و گلنگبین عسلی و معجون و رد و همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع گلسرخ مرضاهی

که ساکثر بلاد حصر و هندوستان و بنگاله میشود آنرا اسدا گلاب بیامند جهت آنکه همیشه گل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر که بسیار ضعیف

و ناخوشبو نیز از جمله ورد احمر است **ورد اصفر** یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خار دار و گل آن زرد و غیر مضاعف و خوشبو

و نفس و قوت آن مانند نسرین سفید و کانگبین و حلوا برگ آن مفرح و مقوی باه است **ورد بستانی** این قسم نسرین بستانی زرد است و درخت

آن لقدر گلسرخ و بیخار و گل آن مضاعف و در رنگ آن زرد مایل بصندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است **ورد الهاف** بفتح حا مهمله

و میم و الف و قاف و آنرا در الحجاز نیز نامند و بفارسی گل رعنا زیبا و بشیراز گل محمدی خوانند **ماهیت** آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر است

و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و خوشبوئی ندارد و گفته اند از اقسام و رد و مشتق است و بندرت بعضی خوشبو

میشود و مستعمل نیز آن **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی آن زیاده **افعال و خواص** آن محلل و در اطلیه استعمال آن آمده است **فصل**

الواو مع الراء المهملة ورس بفتح واو و سکون را و سین مهمله **ماهیت** آن ثمر درختی است مخصوص بلاد یمن و تا بیست سال [illegible]

گل و تمر سید بود تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد و سائیده آنرا از
یمن می آورند شبیه بزعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ میکنند و بهترین آن نو تازه زرد مائل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند
و سرخ تیره آنرا که هندی نامند زبون تر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا حبی است مانند ماش
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظ و جالی و مهیج و مقوی باه
و مفتت حصاة ازنیه طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سایر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت وضع الجروح و القروح
جهت جرب و حکه و سعفه و قوبا و بثور نافع السموم مقادم بهم سموم مضر ریه مصلح آن صمغ و کتیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن
آن زعفران و نصف آن سادج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدن مهیج باه دانسته اند و معین بر جماع **ورشان** بفتح واو و سکون را و فتح شین معجمه
الف و لون بترکی الافاختة نامند **ماهیت** آن از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر و از دراج کوچکتر و مائل بسیاهی و مطوق **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشکتر از آن و جهت فالج و سرد و تر گرده و مثانه
و پشت و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون مهرا پخته طلا نمایند در افعال مانند بیضه مرغ الفضار عسر البصر و مداومت خوردن آن مورث سوداء خلق
و حبس البطن مصلح آن در محرورین سرکه و در مبرودین نمک و اندکی نخود و با آب پختن و در این هنگام تیز سریع الهضم میباشد از شکم **ورل** بفتح
واو و را و مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوه بضم کاف عجمی و واو مجهول و با نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگتر از حرذون و سوسمار
کوچک و دنباله آن دراز دنباله و دم قویتر و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمار است **طبیعت** آن گرم و خشک در
سوم و در دوم نیز گفته اند و سرگین آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن قائم مقام سقنقور است در همه افعال و مسمن و محلل ریاح و ضماد
گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام بخور دو چون نراشته نموده بر ظاهر جلد بنهند باعث فربهی عضو گردد و آلزنیه تدهین بروغن پخته
که در آن جوشانیده باشد تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و الحیة اکتحال آن جالی بیاض عین و تدهین بدان و یا
سوکردار الثعلب جالی و نفع و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن سیر و گوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلا خاکستر آن باعث
نبت مو جهت حیل بیشتر سقنقور است **فصل الواو مع السین المهملة ۴ و سبح** بفتح واو و سین مهمله و حا بفارسی چرک و بهندی میل نامند **ماهیت**
آن معروف است که متحلبه و خارج از مسامات بدن حیوان است و بهر بدنی که فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد
و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است **طبیعت** آن گرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلاد مختلف میباشد آنچه قریب بمفاصل
است گرمی و خشکی آن زیاده است **افعال و خواص** آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی
و استسقا و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن بالعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق اریه مقعده و داحس و با موم روغن جهت تحلیل اورام
پستان و نفاطات و جوششها و درد و خشک سائیده آن جهت تنقیه قروح و سحج و با اندک طلا آمیخته ضماد آن جهت نهش افعی و بدستور چرک
گوشت انسان زیرا که اقوای در تاثیر از سایر اوساخ بدن است و وسخ ایدان یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد یکی
یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار و در خانه جمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی
باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و عرق النسا و بادام جهت تحجر زهم نافع است **وسخ الکوائر** بفتح کاف و واو و الف
و یا و را قناة تحتانیه و را مهمله **ماهیت** آن چرکیست که یافته میشود در کوائر محل خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که زنبار رسی برموم تا میسازد
و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه برموم است و بهترین آن اهل سیر و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین آن سبز است
طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا

وجاذب سکان مغار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است و وسخ الحمام جهت لطاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است

فصل الواو مع الشین المعجمه **وشق** بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است **ماهیت** آن پوستین حیوانیست از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دم آن را از ریگ شیر کمتر و در مکان از پلنگ یوسول نامند و گفته اند شبیه بر دباه است و در ترکستان بهم میرسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم و خشکی سیگذارد و اصلی ندارد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و سخن بسیار و زایل کند بلغم و مقوی گرده و باه و معین هر آن و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتراش و جلوس بر آن جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبردین و مشایخ نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا گردانندهٔ آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوخته آن جهت جراحات مزمنه نافعست

وشیج بفتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم لغتی است آن را مر دارو نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف میان عرب در کوهستان و شکافهای سنگ روید و در شبیه ببوی لیمو و چوب آن بسیار صلب و از آن نیزه میسازند و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گره دار شبیه بسعد **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و با عفوصت **افعال و خواص** آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیده آن با بیضه نیمبرشت جهت شکستگی اعضای صدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل و بهن و فتق و رضی و درین امور بهتر از زرع مطبیب است و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده معتبر است

فصل الواو مع العین المهمله **وعل** بفتح واو و کسر عین و لام **ماهیت** آن اسم بقر جبلی است مطلقا و جمع آن وعول و اوعال مده و بعضی گفته اند شاهترا زاهلی است و آن حیوانیست بسیار سیاه رنگ بقدر جاموش کوچکی و نوعی از ایل است و ترکی جویر و در دیلم شوکا نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ و پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء و سفید اعضای سوزنده و خون مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام و مصلح آن سرکه و مری و ابازیر و حمول شاخ آن بورث عقر و موی آن گریزانندهٔ هوام بخور او و چون شخصی را زده باد و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرما گرم جدا نموده باشد بپیچند الم و وجع آن زایل گردد و ورم نکند

فصل الواو مع اللام **ولب** بفتح واو و لام و بای موحده **ماهیت** آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات است و بیونانی نابلس نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و بسیار سبز مایل بتیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در بعضی اماکن شبیه ببرگ مورد و آن غیر ولب است که شجرة الراهب نامند و غیر ماهودانه است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مغثی و مقی قوی و با قوت مسهله و مخرج اخلاط لعفنه و منقی بدن و گویند از عجایب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقی صرف میباشد بدون قوت مسهله و اگر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند مقی و مسهل هر دو می و در و مستعملهٔ گرم و شکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیاده بر آن کشنده و مورث غشی و مصلح آن عسل و آبکه در آن بنفشه جوشانیده باشند و بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا

باب بیست و هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها ها است **فصل الها مع الالف** **هار سنگهار** بفتح ها و الف و را و فتح سین مهمله و سکون نون و کاف و الف و را مهمله لغت هندیست بمعنی حلقه گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی حلقهٔ گل را گویند و چون در گردن اندازند نامند و سنگهار زینت و آرایش را گویند **ماهیت** آن درختی است هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود و ساق آن مربع الشکل و از بیخ تا انتها و در چهار ضلع آن و در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک بهم رسته و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز و تیره و خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک و بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان و گل آن چنین شبیه و ساق آن زرد و گل آن انبوبی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و سر آن برگهای سفید شش هفت عدد زیره شبیه بگل یاسمین و اول غنچهای نیم شکفته آن را سیکار شبیه و ماریلسا زند و برگهای سفید گل شکفته آن را از ساق زرد آن جدا

جدا ا بنمایند و آشش ده آب آنرا گرفته خشک ملیمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازهٔ آن نیز لباس را رنگ مینمایند عودی رنگ
خوشبو میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوشانده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مایل بتدویر و از میان اندک منحنی
و مائل بزردی و تیرگی و در غلاف چشمی نازک و مستعمل را در وینه بیشتر برگ و تخم آنست **طبیعت** آن سرد و خشک و باقوت قابضه **افعال و خواص**
آن اهل هند برگ نازک نورسته آنرا بمقدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده
با آب بسر ایشان میشویند جهت رفع خراز و میگویند بسیار طلسمست در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت گل کامه سر قرابادین کبیر در حرف
الکاف ذکر یافت **ماسیمونا** بالفتح با و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت قبطی است **ماهیت**
آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و در عقب شاخهای آن باریک برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و تخم آن شبیه بشلغم و سیاه و در جنگل
در زمین فرو میرود بار بکثرت میگیرد و بالقدر رسوی میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذید میباشد و مائل بتندی **طبیعت** تخم آن در دوم گرم و در اول
خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه عضار الصدر و الغذاء و نفض آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت
بدن و جهت سرفه و درد سینه و سنگ گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفه مستعد از آن قبول
انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن بدستور بخور آن جهت سرعت ختنه اطفال موثر و مکمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز چهار شنبه قبل از طلوع
افتاب با رفع سحر و چشم بد است **فصل الهاء مع الدال المهمله** هدبه بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و با در اصفهان آن را
خرخدا و شیرازی مهسک پرپا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند **ماهیت** آن حیوانیست بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن
سفید با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن بخنک
بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با پیه مرغی الاذن و قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیمگرم در گوش مسکن درد آن
و رافع کری قدیم عضار النفس چون سکرهٔ لوبیا ... بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا ده اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر النفس مجرب
دانسته اند عضار النفس آشامیدن حیق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و بدستور گذاشتن فتیله
آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آن در پارچه کتان و امثال آن بسته رافع حمی ربع دانسته اند **هدهد** بضم دو ها و درمیان هر دو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند
ماهیت آن مرغیست منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضای
اکتحال زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم عضار الغذاء و بنفض گوشت آن با شبت جهت تفتیح سده و رفع پیچش و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه
و دل آنرا خشک نموده و سرم سوده با طلا بیاشامند تقویت معده کاید الزینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن در جای تاریک
ناشسته و زیر صاحب لقوه مفید اعضاء الرأس بلع نمودن آن در حین گرمی تریح یعنی گرم گرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه
الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نماید و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هر چند قدیم باشد
موثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان
بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق پر بازو بیرون تمام بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و آمد اصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تپ ربع و گذاشتن
ناخن و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر خصم جهت الفت میان ایشان خصم ضماد و فتیله قم در سنبله و فطر دوستی با زهره داشته باشد
و نگاه داشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزانندهٔ هوام و مور و جیرد و کیک و بخور مغز آن در برج
کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر کسی را که بسته باشند و چون خون آن را
خشک کرده بیاید در یا سوسن حنوط کنند و یا بر روغن کنجد تازه ... بلند ترین پری از پرهای بال آن را

در پوست بیارند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهمله** **هرلی** بفتح ها و سکون را مهمله و کسر یا
موحده و بالغت هندی است **ماهیت** آن صاحب خلاصه التجارب نوشته بیخ نوعی از محمودست و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی
مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه جو دار **طبیعت سیاه** آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله **افعال و خواص**
آن بمقدار نیم نخود آن کشنده با اسهال مفرط و قی و سحج و سوزش و حرارت باطن و تشنج بالیس تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت
قوت حکمای هند این را استعمال ننمایند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانگی از آن کشنده است لعوارض مذکوره تدبیر آن نیز مستور
داین را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع کند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت سم را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن
بیخ آن باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا تشنج میگردد **هرطمان** بضم ها و سکون را و فتح طاء مهمله و میم و الف
و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **ماهیت** آن حبی است شبیه بجلبان که خلر نامند و در میان جو و گندم
بهم میرسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی است و جلبان سیاه مایل بغبرت و نبات هرطمان
شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صنف **طبیعت** آن در سردی معتدل و مایل بخشکی و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل و رادع
اعضاء الصدر و اغذیه آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن با دوای روغن جالیس بطن آلات و رام
ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع اکثار ثقیل بطی الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو
و سفرجل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث تنزل است **هرنوه** بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آنرا قرنوه نیز نامند
ماهیت آن گفته اند ثمر درخت عود است که حکما آن از فلفل و باندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی سمرقند آن
آورند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و محلل اعضاء آلات اسم الصدر والغذاء و النفض بجهت
آن مالح زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن
مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن است و گذاشتن میان ساق و حمایه مانع کرم زدن جامه و بیخ انداختن چهار روز میان شراب و یا سرکه تا رسد
بگذارند بسیار سیاه میگردد و بجای عود میدهند تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هرفوری** بفتح ها و سکون را
و فتح فا و کسر را مهمله و سکون واو و کسر را مهمله و یا بلغت هندی است **ماهیت** آن ثمر درخت سند است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی کوارک
عریض ملس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک و در دو صف مقابل هم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو و
ترش و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام نخته و محلل انرا نیز ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و تر در سوم
افعال و خواص آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بفتح ها و کسر را و سکون یا و فتح سین مهمله و ها
ماهیت آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم بخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه
از استخوان جدا کرده است بعضی گندم مقشر را با گوشت با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوانها را از آن جدا نمایند و باندک
روغن بریان کرده و در آب داخل کنند و با هم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و سنبل ناکوبیده درست در آن اندازند و
باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذتر میگردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و
طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تمام در ظرف برآورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده
بر آن پاشیده با نان و یا بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند
و از عدس پا پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و مولد منی و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن
و سرفه یابس المزاج ... مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیت انداختن قدری انگور در دیگ هریسه عرق و قوام
انست و خوردن انار بالای هریسه مصلح فصل الهاء مع اللام هلام بضم ها و فتح لام و الف و میم ماهیت آن نوعی غذا است که از
گوشت گاو و گاومیش ساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک ... بگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته
گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش بر میدارند و اگر بقول را نجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج
و افعال و خواص آن تابع بقول و گوشت که از آن مرتب میشود طلیون بفتح طا و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی
است و بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارک و بهندی ناکردون نامند و طلیون دشتی را اسفاراغوس گویند ماهیت
ماهیت آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را اهل مصر در بساتین می نشانند برگ آن شبیه ببرگ شبت است و نبات
آن بخار و تخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و منقط بنقطهای زرد و درفشان و در جوف آن سه عدد تخم آن شبیه بحب النیل
و صلب در سه ... صنف دوم خار دارد و این را بعجمی اندلس اسپرجین نامند و ساق و برگ این شبیه بکبر و اندک شیر دارد گل این مائل بسفیدی است
و گفته اند برگ این شبیه ببرگ بادیانه است و این مؤلف گفته که طلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود دخری نیز میباشد طبیعت
آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند و بعضی اثر خشکی غالب بر گرمی و بعضی اثر اعتدال گفته اند افعال و خواص آن محلل
و مفتح سدد ... العین ... و الغذا و النقص آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و ریه و پهلو
استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و نقرس
آن غالب ... البول ... مفتت حصاة گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و منقی بلغم لزج ملاصق معده و رافع
درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن ناشتا مفتت حصاة و زایل کننده ثقل گرده و مثانه و سموم آشامیدن طبیخ
آن با شراب جهت نهش رتیلا و افعی ... آن ... آن ... و ... آن مهیج درد مفاصل و بالخاصیت ... طعام و مغثی مصلح آن در
مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری ... طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه و بیشتر از مفردات ...
معمول آن با بیضه و ریختن آبی که در آن جوش نموده باشند اول پس پختن با آب تازه جهت آنکه با آب اول آن جاذب مغثی است ...
مصلح است در محرورین و در مبرودین ... احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند طلیون کشنده سگ است
بخور و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا کوبیده نرم نموده بر تخم مرغ
نیم برشت پاشیده گرم گرم میخورند بگمان آنکه مسمن بدن است و فرزجه آن مدر حیض و ازراق آن قوی تر از طلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
حنظل ... مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خاییدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان ... فاسد و کننده فاسد آن
تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آن است باسانی بی وجع و الم و ... مضمضه طبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان ... طبیخ تخم
آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن تنها یا با عسل و یا با تخم خربزه قوی العمل است در تفتیت حصاة و محلل مثانه و وجع ... از سده گرده مجاری
و در ... مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و گاه گاه آب دهند طلیون روید و از مجربات است فصل الهاء مع النون
هندبا بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح با موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتیست معروف
و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد ... بستانی ... و قسم ... آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت ... و ساق آن ...
... زیاده ... گلهای ... بزرگ ... خوش ... هندبای شامی نامند و آنچه را برگ ... گل ... زیاده ...

٦٤٢

وبسبب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغییر در طعم و رنگ و طبع آن هم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند لیکن در آن هنگام میل
بحرارت کمی بهم میرساند بلکه اثر برودت آن بسیار ازان ظاهر میگردد و قبض آن اکاسنی و بری را طرخشقوق نامند **طبیعت** سرد و تازه
آن در آخر اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زایل میگردد بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در تشریح و طب سرد و منوال
غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و در موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی و با قوت
قابضه با اعتدال از غیر شدید و نوع صغیر آنرا رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی است و بری از طبی از بری **افعال و خواص** آن مفتح و مسکن حدت
صفرا و خون و تشنگی و عصابة الراس طلای آب برگ آن تنها و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب
جهت شری و با طلا که نوعی از خمیر است جهت اورام حاره و در چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و بقصد طبیخ
بیخ آن با سرکه و تنها نیز و تخم آن نیز جهت دفع ضرس و غرغره آن با خیارشنبر و یا با شیاف توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بد سعوط با آب برگ گشنیز تازه
عصاره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم گرم اعضا و ضماد و آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان
و استسقای حار و تفتیح سده عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی
مجاری بول و گرده و هرچند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با خبه سنگ شو نموده با سکنجبین ساده جهت تپ
و هیجان صفرا و شری و هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و بیضه صفراوی و آب برگ تازه آنرا که بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده که
آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سده و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حمیات
صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و همراهی آن موافق تر از برای معده و بستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن
آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ و گل و تخم و بیخ آن تمامی تنها و یا با تخم کشوث با اضافه سکنجبین
بزوری یا ساده و با شراب کشوث و یا بزوری بسباسج جهت حمیات مرکبه کهنه و بلغمیه و استسقا و سپرز و در رفع تهیج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و
همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و با دزهر ادویه کشنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص
و همچنین با سویق جهت بیل آلات المفاصل الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حار و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ
آن با سفیده بیضه با سرکه جهت نیز مفید عضو که اراده آن باشند مقدار شربت از آب آن مضر طحال مصلح آن سکنجبین
و مضر آن الاحیان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و مثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک و مایل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته
اند و با قوت مضر که مواد ساکنه و حب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته **افعال و خواص** آن جهت صداع و خفقان
و تفتیح سده و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و سده و دیه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع و نفث الدم و سحج امعا
مؤثر و در سایر افعال نایب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم مضر و مغثی مصلح آن سکنجبین و حب استسقاء
در صحبت ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و ملطف اخلاط
و منقی مجاری غذا و مدر بول جهت تصفیه خون و رفع استسقا و تفتیح تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از
ساییده آن از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است **هندبای بری** که آنرا طرخشقوق و بقلة الیهود و نیز نامند و
غیر بری است **ماهیت** آن نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن ازان باریکتر و ریزه تر و ضخیم تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی **افعال و خواص** آن قابض و طبیخ و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از
ترتیب قوی تر از بستانی قاطع نفث الدم افعال آن جهت جلای بیاض چشم و حمول عصاره آن با فم اورام حاره

فسخ رحم السموم آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم سیّمه و هوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و بار دیا آرد جو جهت باد
سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قوی‌تر از بستانی و هر یکی بدل دیگری آمده و دستور آشامیدن
برگ بستانی آن جهت تفتیح سده و عروق و جگر و تبهای دموی و صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادین
کبیر ذکر یافته‌اند و نیز نوعی کاسنی بری میشود که تخم آن را فرنگان از بلاد خود می‌آورند و در بنگاله در بساتین میکارند و در ابتدای موسم سرما برگهای
آن باریک طولانی و نازک مشرف و نازک سفید برنگ خصوص برگهای اندرونی آن که حرارت آفتابی بدان اثر نکرده باشد در ابتدای ساق
ندارد و در انتهای از آن یکساق باریکی سیر و یدو بر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی بستانی و تخم آن طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هر چند هوا
تر باشد آن بهتر و لطیف تر میشود و آنرا در هنگام کوچکی و خامی دسته می‌بندند که حرارت آفتابی در جوف آن اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف
گردد و محتمل که این نوعی از بری باشد **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب به بری است **فصل الهاء مع الواو** **هوا**
بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باد **ماهیت** آن معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه
است یعنی از خاک و آب لطیف‌تر و از آتش ثقیل‌تر است و یکی از سته ضروریه ناگزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروّح روح حیوانی مستقر
در قلب است که اگر دمی و لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش میگردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تقلیب و اکمال جماد است
و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما التحیة و الثناء در رساله ذهبیه میفرمایند خطاب بمامون کرده بدان بدرستیکه قوت نفس تابع امزجه
ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر میشود امزجه بتغییر هوا بیدر امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود مرتبه دیگر نیز
یکدفعه متغیر می‌شود بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح میباشد
تصرفات قوی امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نفخ و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی **طبیعت** آن بالذات گرم و تر
است بحسب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا
و سلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد و در اراضی منخفضه و غیره مکشوفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و بحکایات اینها بارد و هنگام اشتداد
تابش آفتاب خصوص در بلاد صحریه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزایر هنگام باران رطب باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک
است و باد شمال که از جانب شمال تا بنقطه مغرب وزد سرد و خشک باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل
تا بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است **افعال و خواص** آن باد صبا مزیل بلغم و مخفف رطوبات و مفتح سدد
و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین و جهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیر ها نافع و مضر محرورین
و ابدان خشک و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و مثال آن تا د باد شمال مستحکم میکند اعضا را و مانع استرخا
و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفائی رنگ و نضارت است و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و اسیر و باعث
انقباض بین و عسر ولادت و مثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد
و تعفن هر یک به دیگری نمایند و تغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زرد چوبه و عنبر و لادن و قطران و
موسیائی و عود هندی و غیره و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست انار و مشک و زعفران و سعد و هیل و صندل و کزمازو و زراوند طویل
و بخور از تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن با اینها و ترنج و ظرف خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زرد چوبه و طین مختوم و حلتیت
و آویختن پیاز و حنظل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در آن سیر و پیاز پرورده باشند و حتی المقدور از آن خانه
حرکت نکنند و بجای نروند و اگر بالضرورت حرکت کنند بینی را بلیمو پر کرده آلوده به پنبه نمایند و زود مراجعت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن

مثل میوه‌ها تر و تمر بپرهیزند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در ایام مسهل بجو رند بیانه و شیر داخل کنند و غذا آش برنج بی چربی مثل نخاید
شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلاد اگر بتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی هر یک پنج یا شش
کم بخورند و برشعثا و فلونیا رومی نیز مناسب است ٭ وفاد زهر بفتح ها [illegible] است **سوفاریقون** بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و
ضم قاف و سکون واو و نون معرب از او فاریقون اونا است و سوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یا مثناة تحتانیه میان را و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قورن
و بعضی اما بانیطس بمعنی صنوبر هوایی شاهبت [illegible] تخم آن [illegible] که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که سوفاریقون لغت رومی است **ماهیت** آن نباتیست و
سه قسم میباشد و هر سه را ثمر شبیه بنخود است و منتهی ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل [illegible]
و در بو شبیه ببوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و [illegible] منبت آن زمینهای صلبه و خرابها و ثمر آن اقوی از تخم و سایر اجزای
آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و گفته خشکی آن زیاده از گرمی است **افعال و خواص** آن مجفف و محلل و
ملطف و منقی سدد و گداز نده اخلاط و لزوجات و غیره [illegible] الراس و العقار و نقرس آشامیدن آن جهت کزاز و تنقیه سده معده و کبد و بعد و ادرار
و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب یا آشامیدن عصاره آن چهل
یوم پیاپی مداومت بر آن جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز یک درم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب است و
ابذ الحمیا آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع المجرب و [illegible] ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی
آتش و در ور آن جهت تنقیه قروح متر هله و متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و افیمون و بیخ آن مانند بنجکشت است و قسم دوم را نبات بزرگ تر از
اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و سر شعبه و با شعبهای [illegible] و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه
بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه بصنوبر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یک درم از تخم آن
مسهل صفرای غلیظه و آشامیدن آن با سرکه سکنجبین [illegible] عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شیر [illegible] نامند جهت
عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا [illegible] نامند و نبات آن نیز کوچکتر از
اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب و بزرگی نعناع و بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول
طبیعت آن در گرمی و خشکی از اول کمتر **افعال و خواص** آن مسهل رطوبات معده و مجفف [illegible] آن و در جمیع افعال قوی تر از اول و
دوم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظه خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت سنگ
و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تپ ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که مسهل کرده
باشد گردن تا پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و [illegible] آثار جلد و بواسیر و ضربات مفاصل و التیام قروح نافع **مضار** آن مصدع محرورین **مصلح**
آن سکنجبین **مقدار شربت** آن یک درهم **بدل** آن برگ یا از اقسام آن دیگر [illegible] بوزن آن [illegible] و نصف آن بنجکشت و نصف وزن آن
شیطرج و بعضی آن [illegible] نیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا [illegible] از سه نامند و اقسام است قسمی گل آن سفید و برگ آن
مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر ده ذرع و خار ناک است از جمله ادویه
مشهوره هندیه است و در خواص خیار است که مرقوم است قسم دوم را گل زرد و در شاهجهان آباد و برهانپور آن را [illegible]
نامند و قسم سوم را گل بنفش و سرخ نیز میباشد و برگ آن در جمیع افعال قوی تر از باغی است ٭ **سوهم** بضم سین
و سکون واو و میم لغت ترکی است **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن پر گره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب
و کوچک از آن بسیار مخطط است و لی برگ و لی پیچ و باریک [illegible] ضعیف و غیر نافذ در زمین

در زمین افعال و خواص آن از سموم قتاله است و چون پیکان را با آب آن آلوده بشکل نمایند هر حیوانی که زخم تیر آن برسد اثر آن کند [illegible]
بضم یا و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون را و سین لغت عربی است آنرا اتنانیز نامند ماهیت آن گیاهی است [illegible]
آن یکچند و باریک و صلب و گل آن زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شگوفه آن شبیه بیاسمین و شگوفه آن شبیه نیز بشکل [illegible]
صاحب تحفه نوشته که اطبا از جنس انواع زرد یا سند و بعضی نحو مریم دانسته اند و حکیم میر عبد المجید نوشته آنچه تحقیق شده [illegible]
آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد و [illegible]
گفته اند افعال و خواص آن جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته اند
و برای احتباس بول نیز [illegible] و روغن گل آن جالی [illegible] جراحات مقدار شربت آن یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده و تجفیف قوی
و حکیم میر عبد المجید مقدار شربت آنرا دو توله نوشته و روغن گل آن که یاسمین گویند [illegible] جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و بارد و [illegible]
زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است یاسطیداس که آنرا یاسطیدس بضم [illegible] و سکون واو و فتح و سکون سین و کسر طا و دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه
و فتح دال و الف و سین مهملتین نیز نامند ماهیت آن عصاره نباتی است که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند [illegible] است که در زیر درخت
لحیة التیس بهم میرسد غیر لحیة التیس است یاسمین بفتح یا و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و را مهمله ماهیت آن گلی بری است و بلند
آن تا قدری یکگز و زیاده و میان آن تهی و شگوفه آن [illegible] بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شگوفه آن چیزی مانند پنبه
و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند افعال و خواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع است یل یوا یا ال یوا بکسر یا و سکون یا
و کسر لام و فتح یا [illegible] و الف ماهیت آن نیز یوا است در حرف الف مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم تا
در سوم گفته اند افعال و خواص آن بسیار لطیف تر از [illegible] الغذا مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است یولوس بضم یا
سکون واو و فتح قاف و سکون لام و ضم [illegible] سکون واو و سین ماهیت آن چنین گفته اند جنس الحجارت است که ابو حلسا باشد و مذکور شد در
حرف الالف مع الباء طبیعت آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض افعال و خواص آن با قوت قابضه و سایر افعال آن
در ابو حلسا ذکر یافت باب بیست و هشتم در بیان دوائی که حرف اول آنها یا مثناة تحتانیه است و فصل الیا
مع الالف یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون [illegible]
گل یاسمن و بهندی چنبیلی نامند ماهیت آن گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی [illegible] برگ آن سوای زرد [illegible]
و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن [illegible] مانند درخت ایستاده [illegible]
و نه مانند یقطین [illegible] سفید آن نیز زرد و کبود آن [illegible] غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق [illegible]
آن اندک پیچیده و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف [illegible] و گل آن خوشبو با ساقه باریک [illegible]
و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته تا آن ساق و در هنگام [illegible] طولانی [illegible] و بعضی سفید آنرا از زنبق دانسته و گفته از روغن زنبق
مراد روغن یاسمین است و سوسن آزاد [illegible] و سوسن سفید [illegible] اطبا مفقود الخاصیت [illegible] شناسایی است که [illegible]
رو داده و در سوسن مذکور شد و بری را [illegible] نامند و جبلی آن یاسمین [illegible] ماهیت آن نوشته
که درختی آن مانند درخت مورد و از آن سبزتر [illegible] و برگ آن [illegible] برگ مورد [illegible] و درخت قسم سفید آن
[illegible] و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی [illegible] و درخت نوع زرد آن [illegible]
عظیم تر و [illegible] و مانند درخت مورد است و زرد و بعضی [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و خشک تا سوم نیز

گفته‌اند افعال و خواص آن مفتح و مقطع سدد و مسمن بدن و اعضاء الرأس و العصب و الغذاء و النقص لو بش آن جهت تقویت
دماغ و درد سر بارد و رفع ریاح دماغ و مشایخ و مبرد دین را نافع و بطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و نشامیدن آن مسهل
بلغم و سودا و دافع مفر و دافع سدد و ریاح غلیظ و فالج و لقوه و صداع و اوجاع مفاصل و مفتح و محرک باه و نضج و قام گرم مشاهده مدر
و حیض و چون آنرا در شراب انداز ندا نداز کد آن سکر بسیار آورد و نشامیدن آبگل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم مضمضه با آب
مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت و قضیب معین بر نعوذ و بزرگ کننده آن السموم شامید
آن مقام همه سموم و بدستور ضماد آن الزنبه ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی
در ورآن لمضا مصدع محرورین و کثرت بوئیدن آن باعث زردی رنگ حب مصلح آن بنفشه و گل نیلوفر که مقدار شربت از جرم آن سه درم و از
آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن قوی و بدل هر دو بابونه بری است و روغن آن که تا زه گل
مرتب نمایند و یا کنجد مقشر دران مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد پس سائیده ازان روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد طبیعت
آن گرم و تر افعال و خواص آن مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره قوی مقدار
شربت آن از سه درم تا پنج درم است و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد
هند کثیر الوجود و گفته‌اند چون آنرا در جوف حنظل سبز مهر اسپغول نموده کرم را آنرا بایک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بران نمایند جهت رفع
و درد کمر و مفاصل مجرب است یاقوت بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا ماهیت آن سنگی است از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر و هر دم و الوان
و اصناف میباشد سرخ و زرد و کبود و سبز و پستئی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی ابدار صلب
شفاف حجم بدانع و رنگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از صنف سرخ حمری و وردی و نارنجی و زعفرانی
و لیمونیست و از صناف کبود آسمانی و کحلی و لاجوردی و پستئی آن کمیاب لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صلب و صاف
و شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و پستئی و ترتیب سبز
و سفید از همه نرم تر و تمام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم راگ و بانگریزی روبی و در زور العربی ... و
بهندی پکهراج و بانگریزی و ... و نیلی را ... و بهندی نیلم و بانگریزی سفیار نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صاف خالص شفاف در بیات
است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز بتفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیکو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا هم
کسی بنای نتوانند نموده خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت ازان می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق صاعقه
بسیار دران می افتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه بستادی میگردانند و اطراف آن
موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشد و هیمه فروشان بریده میفروشند و اکثر اجماعه و فقرا و مساکین جستجو نموده آنچه میباشد از قطعه یا
یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و در سرکار بادشاه انجا که مشهور براجه است میفروشند و بدیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه انجا آنست که
اگر بدیگری بفروشند خانه آنرا ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی
راجه انجا حکم نموده که قطعه ازان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بدرنگ ناصاف
نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نموده که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین میابند بیاورند و نیز اماکن
دیگر مثل جزیره بیرازیل از ارض جدید و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت هم میرسد لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی پیکوئی نیست هر چند
برازیلی اکثر قطعهای صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد لیکن بمثلا پیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و اقسام آن گفته یا نه غیر ...

[illegible]

رماني تاب آتش ندارد و بعضي گفته اند سرخ رماني آن از آتش رنگين تر ميشود و نيز گفته اند چون با سفيدي آن شابه سرخي به بند و
بر آتش معتدل در ظرف سفالي گذارند تمام آن رنگين گردد بدانكه اكثر اين اقوال اصلي ندارد و رائحه كهربا و دود عرق و روغن مضر لون آنست
و ماليدن آن بر جلد سوخته و آب سنبا ده باعث جلاي آن طبيعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشك و نزد آن در دوم گرم
و خشك و كبود آن در اول گرم و در سيوم خشك و سفيد آن معتدل در گرمي و سردي و در اول خشك افعال و خواص آن مفرح و مقوي دماغ
و اشاميدن يك درهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغير هواي وبا و تصفيه
خون و حفظ حرارت غريزي و قواي حيواني و پوشيدن انگشتري آن جهت قضاء حاجات و دفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت
رفع بدبوئي آن و تسكين عطش و تقويت دل و تفريح دل و تعليق آن بالخاصيت جهت رفع صاحب عين كه چشم زخم نامند و طاعون و تغير هواي باطني
و وسواس و صرع و خفقان و ماست و شكوه بودن نزد مردم و نيز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اكتحال آن مقوي نور باصره و حافظ صحت
چشم مقدار شربت آن از يك قيراط تا يك دانگ معاجين مسمي بيا قوتي و مفرح آن در قرابادين كبير ذكر يافت **فصل الياء مع الباء الموحده** يبروج
بفتح يا و سكون باء موحده و ضم را و مهمله و سكون واو و جاء مهمله لغت سرياني بمعني ذو الصورتين است ماهيت آن اسم سرياني جنس اشياي ذو حيات
در خلقت و تماثيل بيخ لفاح و نظر اقسام آنست و از مطلق آن مراد قسم جبلي آنست و چون بيخ هر نوع لفاح كه بزرگ باشد نرگا فند دران شبيه بدو
صورت انسان مشاهده ميگردد و لهذا آنرا مسمي باين اسم نموده و بيخ لفاح جبلي افزون مشابهتي بصورت انسان دارد مثلا آن كه مشابهت تام دارد
و بعضي آنرا مختص به بيخ سراج القطرب دانسته اند يبروج ام هم بفتح ها و نون و ميم ماهيت آن بيخ لفاح بري است شكل و دو ساق كه رو بروي
يكديگر گذشته باشند و آن را مهر گياه و سگ كن نيز نامند جهت آنكه ميان عوام مشهور است كه هر كه آنرا قلع نمايد هلاك ميگردد و لهذا بعضي بعد از
خالي كردن اطراف بيخ آن ريسمانيد بدان بسته بر گردن سگي و آن سگ را رم ميدهند تا بحركت آن بيخ كنده شود و گفته اند كه اصلي ندارد و نبات
آن شبيه بعليق است و بتركي كن نامند و بقدر ذرعي است و برگ آن شبيه برگ انجير و باريكتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زيتون و در پوست شبيه سيبك و
سفيد و گويند در شب ميدرخشد و بيخ آن شبيه بصورت دو انسان باشد در برودت هم و مستور ليفهاي شقر شبيه موي بخلاف ساير اقسام بيخ
لفاح كه ليفهاي مذكور ندارد و مادام كه سر اين صورت را جدا نكنند قوت آن تا شصت سال باقي ميماند و گفته اند كه يبروج بمعني صنم طبيعي
است يعني بنا نيكه در صورت شبيه بانسان باشد و اعلم انما كه معني آن اسم موجود و نباتي موجود و ليسياي از سماوات الا مگر بمعني غير موجود در صورت
يبروج موجود و شبيه است اغبر از قسط بزرگتر و بيخ آن لفاح بري است و ليسيتوريدوس گفته اند بعضي مردم آنرا قطيمين و بعضي موقولن و بعضي فيا
نامند اند يعني بيخ يبروج چون آن دو صنف ميباشد يكي معروف بماده و رنگ آن مائل بسياهي و خشبي برگ آن شبيه برگ كاهو و از ان باريكتر
و كوچكتر و با رائحه ثقيل الرائحه و منبسط بر روي زمين و ثمر و كيف برگ آن ثمري شبيه بتفاح و از ان كوچكتر و خوشبو و دران تخم شبيه به تخم
امرود و بيخ بزرگ و دو عدد يا سه عدد و متصل بهم و ظاهر آن سياه و باطن آن سفيد و بر آن پوستي غليظ و ساقي و صنف دوم موصوف بذكر
و بعضي مردم اين را موريون نامند و برگ آن سفيد و املس و بزرگ عريض شبيه برگ سلق و لفاح آن دو چند بيخ ماده و بقدر خياري و رنگ آن زعفراني
خوشبو و ثقيل الرائحه و راعيان آنرا ميخورند و سبات ايشانرا عارض ميگردد و بيخ آن شبيه بماده يعني بصورت انسان ماده است و از بيخ صنف ماده آن اندكي
طولاني تر و بي ساق و نيز صنفي در اماكن سايه دار و كوه و الها مير ويد برگ آن كوچك و عريض و طول آن بقدر شبر و بي ساق و بيخ آن بسطبر
آنهاي طولاني و سفيد و بي گل و ثمر اين قويترين اصناف يبروج اصنم است و ما اختيار نمائيم بعضي گفته كه در حدود گرم سير از نر و يك قطعه سه پاره قوي
يبروج هم ميرسد طول آن از يك وجب كوتاه تر و با دست و يا در رنگ آن سفيد و بهترين آن اقوي فربه آنست و گاه عصاره پوست صنعت تر آنرا در سنگ هم
تري و تازگي كوبيده و فشرده در ظرف سفالي و در آفتاب خشك نموده اقراص ميسازند گاه عصاره بيخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن بدستور خشك مينما

[illegible]

٦٤٧

و در قوت ضعیف تر از عصاره پوست بیخ آن است و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر لیمان کتانی بحیده بیاویزند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ نموده بعد

با شراب یا آنکه دو ثلث آن برود و صاف نمایند و منعقد نیکو دانسته و گاه دمعه آنرا استخراج نمایند بدین نحو که بیخ آنرا جدا جدا خراشیده ظرفی بیان عقلی

نمایند تا دمعه آن مجتمع گردد و عصاره آن قوی تر از دمعه است و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن است که مریخ در خانه شرف یا در حظ

و خطوط شرف و متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است طبیعت

آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و یا رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند افعال و خواص

آن پوست بیخ آن قوی و ضعیف مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک سرد و مستعمل و گفته اند هر عضو قسم یا دکه آن در انسان عضو

مراد است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الراس و العصب شامیدن آن مخدر و منوم و چون در شراب اندازند

سکر شدید آورد و بوییدن آن نیز باعث سبات و حصول آن در مقعد نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق بلبلاق است که ذکر یافت و اکثار

آن شرباً و شماً باعث سکته و گاه شرابی از آن سازند برای از اسهال بدین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک رطل مطبوخ شراب حلو اندازند

سه قوات است از آن سه مثاقیل و گاه طبخ سید پوست آنرا در شراب انکار اخذ نماید قوت آنرا و استعمال نمایند برای اسهال بمقدار بسیار

از آنرا و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب با عسل بیمه آویزند بانضمام که سه من آنرا در یک پیمانه شراب حلو می اندازند و لعبه سیدان بمقدار

سه قوسات از آن می آشامند برای تخدیر و تحسیس عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و تحسیس عضو است و آشامیدن بیخ

آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و النقرس و تعلیق الجبهت صرع الجنین فساد دیگر الجهت دفع شقیقه در دو دمعه آنرا در اذن و گاه سکون اوجاع داخل

مینماید اعضاء الصدر و الغذا و النفس آشامیدن بیخ با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن و سعوط آن بقدر یک قیراط و نیم با ماء القراطین یعنی ماء العسل

مخرج مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده برآن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مره صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی

بسبب آن تا قوت هلاک نمایند و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با روغن گل تر سایند و زن حامله بر گیرد لکه ها که از زمان طلب

محفوظ میماند و حمول دمعه آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش نرسیده ضماد نموده حمول نمایند و قطع نزف الدم نماید و بشمال

آن ما دفع جهت بواسیر و باکاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام مخصوص صنف اخیر آن که شبیه بصنف ابیض

الورق است که با وزن بزر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل آن کسی خورد اولاً اعراض آن رحم و سرخی چهره و سرآمدگی آن نزد الاحقل

و حالت شبیه بمستان و خون خورده عارض گردد و پس موت تدبیر آن قی نمودن و آشامیدن روغن و ایکم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی

فرمودن بجای نشستن معلوم و عسل و خوردن ایشان فلفل و شبت و ... و شیر تازه و ... و ...

خردل و آشامیدن آن جامض در صورت کثرت اسهال بمقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن ...

اصلاح آن جایز نیست و اصلاح آن تمرخ نمودن بانات است و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده و رب آلو

و صبر و تبرید و بلیله و پسته و شیر خشت و گشنیز و زعفران اسفاناخ است و بدون اصلاح ... مزاج و باعث تهیج و صرع کبد و فساد معده و اعراض

دیگر رد یه الجروح و القروح و ... و ... بیخ و ثمر آن جهت کاشو قروح خبیثه الاورام و البثور و ... آن محلل اورام صلبه و ... و خنازیر و چون

نرم کوبیده با سرکه و ... گذارند زائل سازد و بثور و ... الات المفاصل ضماد آن با سویق جهت درد مفاصل و شامیدن الخنت

دار الفیل ... و لوگر آن زائل کنند ... و بدون تقرح خصوصاً برگ آن تازه باشد و لبن الجهت قلع ... و کلف و بدون لذع ... و بخار ...

چون خواهند عضوی را قطع نمایند بمقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدی که احساس قطع نماید و نیز چون یک مثقال از صنف سوم

آنرا تنها یا با ... بیاشامند در ساعت ... و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت

حالت ماند که تعقل و احساس تجربی نمایند بسبب حبس حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا نوشته اند صاحب آنرا در آب سرد تا اسافل نشانند شفا یابد
بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و یا روغن زیتون یا روغن حلاوت نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی
مالیدن مانع بی خوابی نمایند و نزد یک ملوک و روساء و بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که رود بر آورده گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی از آن را شکسته
در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و نحو آن و قطاع الطریق محفوظ مانند و تعلیق آن جهت
تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دور
شیاطین و جن و انس و موذی مؤثر و چون بکوبند گل ناشکفته آنرا در کتان بر ریسمان ابریشم که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق
نمایند رفع صرع آن گردد

فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیة یتوع

بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله
ماهیت آن اسم جنس نباتات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور آنها هفت نبات است عشر و شبرم و لاعیه
و ماهودانه و مازریون و شیطرافلن که دو حمیة الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حاده خارج ازین
هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار نوعی از لبلاب و فرفیون بری یعنی بقلة الحمقاء بری و قوبیحی و از مطلق آن مراد لاعیه که تریاق
فرادی و قوبیحی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درخت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگتر از یک ذرع و مایل بسرخی شبیه
بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید و دارای شاخ و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن طولانی تر و نازکتر و باطراف شاخها
آن بیخ شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبها و سرها که تخم در آنست و مایل بتقعیر شبیه بعدسی از اذخر و بیخ آن غلیظ و خشن
و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و اما قوم ماده آن که آنرا جوزی شبیه بلبنانی
اذان الفار و از آن بزرگتر و قوی تر و سفیدتر و برگ آن شبیه برگ مورد و از آن بزرگتر و پهن تر و اطراف آن تند و خار دار و شاخهای
آن بقدر یک شبر از بیخ آن روییده و ثمر آن در بعضی که در ... بقدر جوز کوچکی و اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان و بیخ
آن نیز شبیه بیخ آن قسم و منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از آن قویتر و ...
آن که خشخاش نامند شاخهای آن بقدر چند شبر و مایل بسرخی و بیخ و یا شش عدد برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی برگ کتان
و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گلهای آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدیر و در آن تخم
و شاخهای آن از یک بیخ روییده و تمام نبات آن مملو از شیر و مشتمل این صنف است و در قوت مانند دو صنف اول گفته
اند نوعی دیگر میباشد که آنرا ششش نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه ببقلة الحمقا و از آن باریکتر و شدید الاستداره
و شاخهای آن چهار یا پنج از یک بیخ روییده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و ثمر آن شبیه بچتر شبت و تخم آن شبیه
بزیره و شاخهای آن با حرکت شمس دور می نماید و منبت آن ... و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آنرا جمع می نمایند مانند نیز در
و الوان نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از آن ضعیفتر و بعضی این را مانند ... دانسته اند در قوت و
منبت آنرا مراره گفته اند و نیز گفته اند یتوعی دیگر میباشد که آنرا ... نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنگ که برگ
آن از ساق آن ... شبیه برگ ارز تازه روییده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند ... مذکوره نیز گفته اند یتوعی دیگر
میباشد که در سنگستانها و میان احجار میروید و با شاخهای مجتمع از آن از بیخ دو جانب و کثیر الورق شبیه برگ مورد و باریک و سرخ رنگ
و ثمر آن مانند ... و این نیز با قوت یتوعیت ... مانند آنها است و نیز نوعی که عریض الورق شبیه برگ ... میباشد و بیخ و ثمر
و لبن آن مسهل ... و دیگر آن ... قیلوسیا نوعی یتوعی است که ... آنرا ... ماسالیون نامند و ... دیگر میباشد ساق آن

۴۲۹

بقدر یک دست و زیاده بران و مدور و پرگره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سرخ و ریزه و تخم آن شبیه بتخم زنان و شبیه بقدر
و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته میشود و در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند باعث
اسهال شکم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آنرا چون با آرد و کرسنه بسرشند و باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول نمایند و همچنین از آب
آن و بعضی مردم یک نوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری ابهامی و اطراف ساق آن منشعب و برگهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن
رسته اما برگهائیکه بر ساق است طولانی شبیه ببرگ بادام و از آن عریضتر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب است کوچکتر شبیه ببرگ زیتون
و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا
مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و فی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوعها حکیم فاضل دیسقوریدوس
نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام قوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است
و عند الاطلاق مراد لبن یتوع است و آنچه از اینها باسمی مخصوص مشهور بودند جابجا مذکور شد و در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان مینماید طبیعت
آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفه آنها را در دوم با قوت سمیه **افعال و خواص**
آن مقرح جلد و قتال و چون در سرکه افتد ماهیان تمام بر بالای آب آیند **لبن** آن فاطع ظفره **قطور** آن بر دندان
کرم خورده مفتت حصاة و مسقط آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون
دندانهای صحیح را بموم گرفته پس بر دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد **و ضماد** النقرس و النقرس را نافع **اسهال** آن مسهل بلغم مائیت و قاطع بواسیر و چون دو قطره و یا سه
قطره آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آنست که با عسل و یا قیروطی
استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند ضمادها ان یتوعی برآنرا اوبره و خرفی اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق
و آب باران ریخته می آشامند و اسهال مینماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و صنفی که آنرا افربون نامند چون شاخهای آنرا
گرفته در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه کرمه و یک شبانروز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده بگرم کرده بیاشامند اسهال
بیاید مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن
بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کثیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست **مضار** با قوت سمیه و جراحت کننده جلد و داخل
قوی و رحم امر عجب و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعا و مهیج غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آن را
از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورة از سه قطره که مقدار شربت آنست با مصلحات مذکوره باید که بخورانند و بدل آن در استفراغ مائیت از
امعا و بلت از عضا و زن آن مقو تیا و بوزن آن سکبینج **الجروح و القروح** ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح
متعفنه متآکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و داء الثعلب و داء الحیه **الزینة** طلای آن قاطع ثالیل و توثه و خیلان و موی زائده
در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده موی خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیفه شود و چون مکرر نمایند
دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائله آنست **فصل الیاء مع الراء المهملت** **یربوع** بفتح یا و سکون را
و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی گهونس نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه
بموش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارت کهنه میباشد
و خرابی میکند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و ملین طبیعت **اعضاء الرأس** و لحم

والغذاء و لنقص اشتهای میدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل ظهر و ادرار بول و لقطیر آن و حرقه سنگ گرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید و مضر محرق خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن میوه های تازه ترش و ترشیها است

فصل الیاء مع القاف

یقطین بفتح یا و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست **ماهیت** آن اسم جنس هر نباتیست که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا بجا در خود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانند که بفارسی کدو نامند و قرع ذکر یافت

فصل الیاء مع النون

ینبوت بفتح یا و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و تای مثناة فوقانیه **ماهیت** آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده گوسفند لیکن کوچکی و سرخرنگ مایل بسیاهی و آنرا در مصر حب الکلی نامند و دانه آنرا دانه خرنوب شامی و در حرف الخا ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر میابد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سیوم دانسته اند **افعال و خواص** آن مقئی بی لذع اعضاء و الغذاء و لنقص نامیدن آن حمول آن و جلوس ان در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال کبدی لا حبس مفرط و تقویت سفل نافع سموم باشد طبیخ آن کشنده برغوث لباب طلای آن محلل ثآلیل و زایل کننده آن لمضار ثقیل و دیر هضم مصلح و مازه آن

یتیمه بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است **ماهیت** آن نباتیست شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و زرد رنگ ساق از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده و شاید و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مابین لسان الحمل است و برگ آذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را بشیرازی جبل دارو گویند **افعال و خواص** آن ضماد تازه آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمها کهنه مفید

فصل الیاء مع الواو

یوز بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی حیوانیست بترکی پارس و بهندی چیتا نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه به پلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکار کنند بآن صید و جوی مانند آهو و امثال آن می نمایند **طبیعت** آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند پلنگ است و باینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی رسوله محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا

تمت

فقط

٦٥١

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه

در بیان تعداد ادویهٔ مذکوره با اسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظهٔ حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت باب و هر بابی چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم فارسی ماء است

آب پنیر ماء الجبن است

آبجو فشرده اسم کشک الشعیر است

آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است

آنج نام زعرور است

آبندان بکسر الهمزه و سکون با بر وزن پابندان ...

آب انار دو قسمی انار و نام نوعی از حلوا

آبگیر وسوتیا و مهرمن ذکر یافته دوا

دیگر با یابت اسم خوانده

آسیه بمد الهمزه و فتح یا و سکون ...

... گوشت ... را ...

الق باصطلاح اسم ... است

آبکا اسم فارسی هریج است

آرکوان نشا است و لیا الحنطه نیز نامند

آبی اسم فارسی سفرجل است و بهی نیز نامند

آبالوج اسم فارسی قند مکرر است

الهم ... دقیق است ...

... اسم ... است

اثفرون یونانی اسم سماق است

آجار بر وزن پاکار انواع ترشیها

یعنی مخللات را گویند

اخرک بفارسی ... را گویند ...

... اسم ... است

آذرباس یونانی ... است

اذرکون اذریون است

ادوهو ... اسم ... الشعیر است

اردملوی اسم فارسی ... است

... بمبالغه ... کردن ...

اردکنار ... الانجی است

اردهیده اسم فارسی سمید است

اردوج بلغت ترکی اسم درخت ... است

ارن بلغت یونانی اسم ... است

ارن ... یونانی اسم ... است

اراد دار ... فارسی ...

اسالیسر ... است

اسورن بلغت یونانی اسم سماق است

اسو اسم ... است

ازلیحا ... آن ...

قرابادین ذکر یافت

اش ... اسم فارسی ... است

آغار ولن بترکی اسم سودانیات است

آکلس یونانی ... است

آغو بترکی اسم ... است

اغوبی بترکی اسم ... است

اغوریس بفارسی اسم ابهل است

اغلیلس ... اسم ... است

اغنایب ... است ...

الک ... اسم ... است

اسم فارسی ... اسم ... عشقه

... است ...

آلوچ ... الادویه ...

... است ...

... مخلصه شمرده

الوه بفارسی عقاب را گویند

652

آلوی یونانی سنا مکی است
آلوی سفید اسم شاه لوج است
آلوبالو اسم فارسی قراصیا است
آلوی بخارا اسم فارسی اجاص است
آلوچه اسم فارسی ادرک است
آمله بفارسی اسم املج است و بترکی
تفاح را نامند
آمله بار بهندی کهرت فارسی را نامند
آلولن یونانی اسم رشاسته است کرنش نامند
آنک رصاص اسود است
آنزیس یونانی اشتراس است
آنیس یونانی اشتراس است
آهک اسم فارسی نوره است
آهن اسم فارسی حدید است
آهن ربا اسم فارسی مقناطیس است
آهو اسم فارسی غزال است
آتک لاله اسم فارسی سنبل الطیب است
آیینه چینی اسم چیزیست مانند آبگینه
که از نقره و برنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحدة

آتاسنبل الطیب است
آابل خطاف است
آبامردن یونانی وج است

ابراز لقوط بلغت مغربی ایرون طلعیت
است کرچی العالم نامند
ابراز بقول مولف تذکره لغت شامی
گیاه سورنجان است
ابراز ادویه خوشبوست که در طعام
داخل میکنند و بعضی توابل مگر آنکه توابل
اطلاق بر ادویه یابسه و ابزار را بر رطبه
بیشتر استعمال می نمایند
ابرق شفلین بجریست و طلق را نیز نامند
ابرقلیا بروهی اسفاناخ است
ابرک بهندی طلق است
ابرکا کیا دام عنکبوت است
ابرنج برنج کابلی است
ابرقی بروهی لوف است
ابزبرون یونانی اشنه است
ابریز ذهب خالص است
ابرهون یونانی ایرسا است
ابل اشتر است
ابلوبلبلی ابرون است
ابکبین طین مصری است
ابم کاچی بترکی خارسی است
ابن آوی شغال است
ابن جهد نان است

ابن الارض عابلیت و جمع آن نبات الارایست
ابوالاجساد باصطلاح اهل صنعت کبریت است
ابوالارواح بیان اصطلاح زیبق است
ابوبحرون ابرو اسم لغز است و آن
طایری کوچک است
ابواشقا سکر است
ابوعاره صعتر است
ابوقلمون حجریست است
ابوعلب بروهی کل خیری است
ابونامون یونانی قفر الیهود است
ابتیون یونانی را بیتیج است
ابوکفشیل صقرا عون است
ابوالملیح قبره است

فصل الالف مع الثاء المثلثة

اثاریون یونانی اشترغار است
اثامسطیقون یونانی مو است
اثانقون شق است
اثذار بلغت اهل بادیه ابزارلیس است
و بتازی دیده شده
اثرودیه بروهی بنفسج است
اثاناسیا اسم مخوریست
اثیرالکول اسم قرولی است مرکب
و بیرون در قرابادین مذکور شدند

فصل الالف مع الجیم

اوجیرطای بهندی کرنش یعنی شکبه است
اجواین بهندی نانخواه است
اجواین خراسانی بهندی بزر البنج است
اجمود اسم بهندی تخم کرفس است
اجر بکسر اول و جیم مشدده دال
بهندی قصب السکر است

فصل الالف مع الحاء المهملة

احاق الرمی اقحوان است و انرا
بهار دبابونه کوهی نیز نامند
احداق البقر عنب اسود است
احریا داحادیا یونانی افعی است
احرلیص عصفر است
احلیف بارسیا سیندم است

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس یونانی کمثری بری است
اخروس یونانی امارتیون است
اخرادل کراث بری است
اخرالوس کرنب بری است
اخسمیه خردل بری است
اخلابلغت مصری سپاناج است
اخلوس یونانی نانخواه است
اخلوسیا خروس است و انسرا القوفیه فخور نامند

٦٥٤

فصل الالف مع الدال المهملة

اداد بلغت بربری تخم حسک کرسنه الحمار
آدراقس اذریون است
آذوقوس بیونانی عوسج است
آدویه حاره عبارت از ابازیر است
آدویه خوشبو عبارت از افاویه است

فصل الالف مع الذال المعجمة

آذان الارنب بلغت بربری بصیفی است
آذان الشوبت الشوب است
آذان سعدی نوع سنگ آن آذان الجدی است
آذان الدب قلومس است و گفته اند یک نوع ماهی است
آذان الشاة وآذان الغزال الصیقی
و گویند آذان الحمل است و بیلکی را
آذان الغنم آل نامند
آذان العبد بلغت بربری خربا الارکر
آذان الفار عصی الراعی است
آذان الفیل لوف کبیر است
آذان القسیس نوعی از ابیدان است
آذر نوعی از زبد البحر است
آذناب الخیل لحیة التیس است

فصل الالف مع الراء المهملة

آراموفی بیونانی شقایق است
آراه مصطکی است

آرابیس بعبرانی حمص است
آربیان بلغت شام بهار است و آن
غیر روبیان است که ماهی روبیان باشد
و بهندی جهینگا مچهلی
آرباس برکی شیر است
آرتبیس بیونانی علیق است
آرثعه و اربعین سقولوقندریون است
آرتقی بیونانی خلنج است
آرجالون فاشرا است
آرجان لوز البربر است و ارجن
روغن آن است
آرجن بعبرانی عنکبوت است
آرجیق معرب از جنتینه یونانی است
و آن زریر است
آرخض بیونانی حضض الکلب است
آردک بفارسی بط است
آردم و اردمین بیونانی تودری است
آردوا و اردشران و اردشیر و ارنوعی
آذر و سوس است و گفته اند زهر ماهی است
آردوم اذربو است
آرده بفارسی شاهی است
آرده بفارسی زفت رومی است
آرزن بفارسی دخن است

آرزه بفارسی زفت رومی است
آرزیر بفارسی رصاص ابیض است
آرسانیقون و ارسانیقی بیونانی زرنیخ است
آرسد حجر النور است
آرسطو بیونانی نبات بنت الشیم است
آرسطولوخیا بیونانی بمعنی فاضل النفاس
است و آن زراوند طویل است
آرسنه ایلق است
آرسطاماسیا بیونانی برنجاسف است
آرطوناس بیونانی طین قیمولیا است
آرشد مرقشیشا است
آرطیا بیونانی عنقود است
آرطی و ارطیا بیونانی درخت غرب است
آرغاموفی خشخاش صحرایی است و برگ
شبیه بشقایق و بعبرانی تابیضا است
آرغول کافور موقی است
آرغلیم اسم عبرانی بقلة الحمقا است
آرقان و ارقون و ورقان و الیرقان
و فقولیان و برنا و یرنامیه اسم حنا
است و روغن حلبو زرا نیز نامند
آرقب نبات حبلی است
آرقلس بیونانی نام بستانی است
آرقیان خشخاش زبدی است

آرقولس بیونانی اهیل است
آرکفن بیونانی حمص است
آرماط درخت کادی است که گل نیز
نامند و گویند گل آن است
آرماک پوست درخت کادی است
که بهندی کیوڑه نامند
آرمانیا بیونانی لاجورد است
آرمینا بیونانی نوشادر است
آرمنیاقی بیونانی مشمش است
آرمونیا بیونانی اقاقیا است
آرنڈ بهندی درخت خروع است
آرنڈی حبه آن است
آرنیس بیونانی فلفل است
آروانه بفارسی خیری صحرایی است
آرونه البربا فی افسنتین است
آروسه بوخلسا است و بهندی
درخت هندی است
آرونیه بسریانی زعرور است
آرولش بیونانی کرسنه است
آروق بترکی مشمش است
آرومچکه بترکی عنکبوت است
آرومینی بیونانی نوعی از عرق است
آرتا بسریانی ایلج است

[illegible]

۶۵۵

آریدا بیونانی بیخ نباتات است
آرتیصادن بیونانی دو بیره است
آرتطیس بیونانی نوره است

فصل الالف مع الزاء المعجمه

آزدا وکا فور موقی است
آزورو بلغت بربری حند قوقی است
آزدوکار شیشعان است
آزدا بترکی صبر است

فصل الالف مع السین المهمله

اسپرطم فقد الیهود است
اسپلی بلغت تنکابن اسم حرجی است
سپتاک بلغت تنکابن حماض است
اسپرزه و اسپغول و اسپعل بفارسی بزر قطونا است
اسپرک بفارسی زریره است
اسپندان بفارسی انیاطون است
اسپرطم و سرامقلس سقاطس فقد الیهود است
اسپرغم و سپرغم و اسفرم بفارسی شاه سپرم است
اسپیوان حرما بفارسی اسم نوعی از انجیر است
استر اسم فارسی نیل است
استرخا بیونانی زرنیخ سرخ است
استراودیترکی اسم فلفل است

آسجار بلغت اهل بیت المقدس توردی است
اسد الارض بحیض است وحرباء نیز نامند
استر رصاص اسود است
استرنج سرنج است
استرلقون زنجفر سوخته است
اسطراک بیونانی میعه سائله است
سطروطیم بلغت گزنش است
سطام نوعی از حدید است که فولاد نامند
اسطافیوس نوبا ذبیب الجبل است
سطافالس و اسطون بیونانی حنا است
و بلغت دوم سطقلین و بلغت شام
اسطراطوس سپند است و بفرنگی
سطلس گویند فقد الیهود است و سطون نیز مینامند
اسطرلیس بیونانی سنگ مرمر است
استبرق فارسی ابهکار است
سرح اسم اندلسی لیمون است
اسفاد سفید و سفید اسفید بفارسی دل
اسپین است و گفته اند بلکه حرف ... است
اسفنت معرب سپست فارسی و آن حند قوقی بری است
اسفناج رومی قطف است
اسفیدار درخت عرب است

اسفیدنش بفارسی بزر قطونا است
اسقوردون بیونانی حشیشة الحدید است
اسقال و اسقیلا اسقیل است
اسقلیا طیقوس حلبا است
اسقلیوس اسقولوقندریون است
اسقنقر حمر است
اسقولس بیونانی سرواتی است
اسقوربیوس بیزایه است
اسقیدولیون کاکنج است
اسکوپی بفرنگی عقرب است
اسقولس اسپرلیا است
اسطرابوس حجر بشفه است
اسکندروس بروحی ثوم است
اسلیوس بیونانی سلیخه است
اسکار و سفار و اسغرم هر سه اسم آس بری است
اسفالاون بیونانی سوسن بری است
اسنه اسبانیه شبه است

فصل الالف مع الشین المعجمه

اشبیل گیلانی اسم نوعی از لبلاب است
اشتر گیاه اسم فارسی سلیخه است
اشتنلا بوس دار شیشعان است
اشتیون بمصری بسفایج است

اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند
اشغون بترکی ریباس است
اشکامی بلغت تنکابن و طبرستان لبلاب الیمانیه است
اشکیل چشم خروس است
اشرسا نوعی از مرد است که کم بوتر است از ساتر اقسام
اشنان دار و بفارسی سنبل حای خشک نامند
اشنیدان بیونانی خصی الکلب است
اشیاف مامیثا شیاف مامیثا است
و در مامیثا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهمله

اصابع عذاری نوع انگور طولانی است
که آنرا انگور زینبی نیز نامند
صابع قینان فرنجمشک است
صابع الملک اکلیل الملک را مینامند
صابع الهرمس شکوفه سورنجان است
صطرک بیونانی میعه یابسه است
صنف بنجگیر است و بصری نیز آمده
صطفی میعه سائله است
صطفلین بلغت اهل شام جزر است
وآن معرب اسم طافالیس یونانی است

[illegible]

۱۲

اصفلاوس وارشیشان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کرویه
رازیانه و بیخ کرفس بیخ کاسنی است
اصل الخنثی سراس است
اصل الراسن بیخ نوعی فیلوش است
که بترکی اندز نامند
اصل السوس بیخ سوس است که بفارسی
بیخ مهک و بهندی ملهٹی و در بنکاله
جیتیمدھی نیز نامند
اصل السوس الاسمانجونی ایرسا است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن ازاد است
و در سوسن خواهد آمد
اصل الانجدان انشترغار است
اصل العرطنیثا آذریون است
اصل القلقل وقلقل سویست و آن
بیخ قلقل دراز است که بهندی پیپل
نامند و آنرا پیپلامول گویند
اصل اللفاح البری بیروج الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفر المتکیه بیخ او نیلبر است
و گفته اند قلبهاست و فاغیرا نیز نامیده
فصل الالف مع الضاد المعجمه
اضراد المجوز خسک است

اضراس الکلب بسفایج است
اطموبلا طماطا است که بریته و بهندی ریٹهه نامند
فصل الالف مع الطاء المهمله
اطاو لطاطاس بیونانی درخت غوب است
که بفارسی وشک نامند
اطبار الکلبه سپستان است
اطموط و اطماط و اطوط اسم بربری
ریته است و فوفل را نیز نامند
اطموط کشت برکشت را گویند
اطیلون اسقیل است
اطرفا اسم سریانی بادرنجبویه است
اطرقا بسریانی اترج را گویند
اطرلقون خسک است
اطریون همسکه قثاء الحمار است
اطیمیثا قیصوم است
فصل الالف مع العین المهمله
اعلیطو بعبرانی نام طلق است
اعین اسراطلین انلق است
و سنگ سبو برا نیز نامند
اعیون علیسه است
فصل الالف مع الغین المعجمه
اغالیسودر حقوق است که اشق صمغ است
اغالوجی بیونانی عود الهور را نامند

اغیر اسم دوای مرکبی است از شیح
و توتیا و نبات که بزم سوده در چشم میباشد
و در قرابادین نسخه آن مذکور شده جلا نیز نامند
اغرسطس بیونانی شیل را نامند
اغرلوس بیونانی حنظل را گویند
اغرلوس قثاء الحمار است
اغلاان اشنی بترکی حنبدا گویند
اغلیمس بیونانی دوسر است
اغلیقی و غلیقن بیونانی سنبیج را نامند
اغلیس باعت حجاز بمن نوشادر را گویند
اغیرا بیونانی بهبی ارض است
اغیراطون بیونانی حلفا است
اغیرس بیونانی جوز رومی است
اغلیس بیونانی نخکشت را نامند
فصل الالف مع الفاء
افاریقون ورق است و اذریون را نیز نامند
افامون رذعون شربا است
افراسیمون لعنبر است
افرسیون ارنجبر است که حند قوقی باشد
افرنحنجمشت کشوث است
افرودمیجان قسم اول واقیروحس است
افروسالین حجر القمر است
افرندوس بیونانی اذخر را نامند

اقیابن بن لونانی سداب است
افلاطن بقل ارزق است
افلیجه فلنجه است
افیسون بیونانی باداورد است
آقیغاین بیونانی سداب است
افیفرون افتیموس است
افیلون و افیلین بحذف واو نیز
آمده شیح جبلی را گویند
افلیقس بیونانی عصفر است
افیمونیا بیونانی دارچینی را نامند
افلیس بیونانی فرنجمشک است و فرنجمشک را
نیز نامند
افیوزیا بیونانی بزور را گویند
افیلون بیونانی باداورد است
افیوسیفاقن بیونانی تخم غاز را گویند
افیلین برومی فودنج را نامند
فصل الالف مع القاف
اقادون برومی فوج را گویند
اقاقالس بیونانی تشمیزج است
اقرقونیا و اقرقوسمنا نیز دردی
روغن زعفران است
اقرسی و اقرس دبق است
اقار و اکرو پا است

اقرطیس نامس گل ملتی لقدس است
اقراص الملک جوز الکوثل است
اقسوس بیونانی علی است
اقسیا مازریون سفید است
ارزفوقی بیونانی سکاعی است
اوساتولی بیونانی شوکة البیضا است
که بادآورد نامند
اقنارانیقی بیونانی سمعی شوکه
عربیه است که شکاعی باشد
اقطن بیونانی ماش است
اقطی بیونانی خمان کبیر است
اقلاتولس بیونانی البخره است
اقلاروطس بیونانی طرفنا را گویند
اقوبلاسموت دهن بلسان است
اقومارثون رازیانه بری است
اقوسیلن بیونانی خانق النمر را گویند
اقوسیون رعی الابل است
اقیوس بیونانی کندری است
اقومالی بیونانی مار العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکاریقون تخم زیتون دشتی است
اکج زعرور را گویند
اکلکاف فارسی بهندی عود سندی است

اگرازلوم کبیر حماما لوما است
اکرالیمیف الیمر است
اکرفس کرفس است
اکروتس جوز رومی است
اکردیک انزروت را نامند
اکسونیلس بیونانی حوما نه است
اکسومالس ابو حلسا است
اکسیاوس بیونانی خیدر است
اکشوث کشوث است
اکهروث بهندی گردکانه را نامند
اکیر ترکی وج را نامند
اکوبزان رعی الحمام است

فصل الالف مع اللام

الاتیون راسن است
الادبیونانی زیت است
الاسفاقس سان الابل است
و غلط کرده کسیکه آنرا رعی الابل دانسته
الاطنمام ستنا و ثمام الکا است
نامند و سهر قولیون نیز دانسته است
الاجی بهندی قاقله را گویند
الاطیبی لبلاب است
الاتن بیونانی سپستان را نامند
الاکهنانک ترکی ذراریح است

الامالک لغت دیلمی فاشرا است
الاسیون بیونانی راسن را گویند
الیابیونانی خطمی است
الصطبوط کشت برکشت است
الیج لبلاب است
الساناخواه است
الستة الصافیر سان العصافیر است
السنافر سان الابل است
السنین بیونانی ملح را گویند
السی بهندی بزرکتان است
الطاسوسه را نامند
الماس کسرای را نامند بفارسی
الاقین بیونانی سپستان را گویند
الفطرون بیونانی کهربا است
المیکه بفرنگی مصطکی است
الک بسام ترکی ترنج است
الوا بهندی صبر است
الیوح نوعی از نبات مخلصه است
الیوت بیونانی اسد است
الولیس بلاطینی صبر سقوطری است
الیوه بلاطینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

امامون بیونانی حماما است
امانجیون بتعبیلی خروب نبطی است

امالیطیس بیونانی شاهبیج را گویند
ام کلیلو نوعی از جلد دن است
امرفو و ام فارسی کمثری است
امرسیاعنقود است و نام معجونی
است دو قرابادین و کریافت
امعاء الارض عنز اطین است
امعاسین بیونانی آب غوره را نامند
امعدالیا بیونانی لوز است
امورعی برومی عکرزیب است
امویقون بیونانی آبار است
امونیاقن بیونانی اشق است
امیوس نانخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را نامند
انارکیوا خشخاش است
انار دشتی نارتک است
انار بهیه بعار بازان قسطی او قسر را گویند
انار دانه بفارسی حب الرمان است
انار دان دشتی حب القلقل را نامند
اناطیس بیونانی تمکنت را نامند
اناغورس بیونانی اناغالس را گویند
اناقلس بیونانی اذان الفار است
انالیس بیونانی اناغالس است

انالیقی البخره را گویند
انب بهندی بادنجان است
و تنبکین لون و با موعد انبرا
انبار یقین جنتی است
انبالسرونا بیونانی فاشرا است
انبالسرامالیا فاشرستین است
انبوب الماکی انبوب الراعی نوعی
از انبرون است که حی العالم باشد
و گویند بستان افروز را نامند
انبوس نانخواه است
انسکه سودا صید و اراست
انبجات تمام مربیات را نامند
مانند مربا آبه و مربا زنجبیل و
آمله و هلیله و بلیل و غیره که در شیره
شکر و یا دوشاب و یا عسل
انبرون وج است
انبلی بهندی تمر هندی را گویند
انجدان رومی سیسالیوس است
و گویند سکاشم است
انجل خطمی را گویند
انجبار و النقلیا و النوسا
و ایمیاو لون الوطسا است
انجره السود حشیشة الزجاج است

انجرک مرزنجوش است
انجاک بفارسی دانج ابریم را نامند
انجن بهندی سرمه دوای چشم را نامند
انجوج عود را نامند
انجیده فرسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر بغدادی ثمر سقع یمانی است
و در مصر آنرا انجیر بین نامند
انجیلینا حلبا است
اندره بلال بهندی اسم سفیر است
اندراموش بیونانی ناش است
اندرین بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرما بفارسی حجر البقر است
اندراسیون بجوز الاکراد است
اندرومیلون و اندروصما بیونانی لسان الحمل
اسم خاص است و مؤلف جامع متمیزی
اندروصارون بلغت یونانی
لسان العصافیر دانسته
اندروساس بیونانی فاریقون است
و بلغت رومی آنرا اندروسیا گویند
اندلیقیا بیونانی اندرولونیا والعیون
برومی کاسنی بستانی است و انرا استیبا گفته

انس بعربی اسطوخودوس است
آن ناسو برنج است
انفاقیون برومی حصرم است
انفاق روغن زیتون نارسیده است
انفاقیون آب غوره است
انقر و یا برومی بلادر است
انقلیمن بیونانی بهار را نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقوانقوس مریحه است
انقو دانهم بفارسی و ترکی نام است
انقول دروشتن و بیونانی
دریاس است
انگبین بفارسی عسل است
انگور بفارسی عنب است
انگور شغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوره بفارسی حلبیت مثلثا
نامند و بهندی هینگ
انقودیا عصاره قثاء الحمار است
انزوق زهره است
انکولا بهندی اسم ایلج است
انقوسیا شقایق النعمان است

فصل الالف مع الواو

آدران بیونانی بیض السمک
اوبیامیس بیونانی اقحوان است
اوکسس حاوشیر است
اوتلکو بیونانی کرم العنب است
و بترکی ترمج را گویند
اوجا بلغت سنکابن درخت غرب است
اوجالیوس ابوخلسا است
اوجشا اسم هندی کرس است
که بفارسی مشکک نامند
اوجی بجار بندرالی حشیشة العلق
اوسالیوس و اوراسیلیوس
بیونانی کرفس جبلی است
انگلا در لغت سراین معنی
جبل است و سالیوس کرفس
اوذلک بترکی جرمل است
اوزر بیونانی آبار را نامند
اوزریاباذی بیونانی فلفلاذر
اوزرنار العسل است
اوشیرا بیونانی ارز است
اوزکنکنک بترکی برنج است
اوسلی لوف صغیر است
اوسلاس لوف صغیر است
اوزحورس بیونانی ریتون
اودمن بهندی شبنم را نامند
اوفقلس بیونانی لسان الحمل است
اوفطاریون نمام است
اوفیمن بیونانی بادروج است
اوفیلس بیونانی فرنجمشک است
اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسلی است
اوماریقا بیونانی رازیانه رومی
اوذه بیونانی خمیر است
اوقوسالیوس بیونانی قرة العین
اوماج بترکی طرحه بی تشبی
که بترکی تتش بوا نامند
اوانیا بیونانی مشمش است
اوناذیا و اونوذیا بیونانی
عصاره قثاء الحمار است
اونبهه بهندی نون و تاهنه
بهندی بل را نامند
اوهیره بهندی آتش است
اولقیس بیونانی اظفار الطیب است
اویکم بترکی اسم ریه است

فصل الالف مع الهاء

اهمونیون بیونانی اهلیلج نامند

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

آیبار بترکی مشک را گویند
ایپک بترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدخان خار است
ایدسس بیونانی نحاس است
ایدیز اکشیة الناس است
ایلطس بیونانی نیلم است
ایرنک بترکی حماسه است
ایلیاماس درخت غرب است
ایقافاس عفص سبز است
ایکده بترکی عبیر است
ایکسلیبس برومی آبنوس است
ایلوا بهندی صبر است
ایکر بترکی برج را گویند
ایملون اقولوقندریون است
اینک بترکی بقر است
اینوس بیونانی زنجار است
ایوک بترکی قاقم است
ایهقان جرجیر بری است

باب الباء الموحدة

فصل الباء مع الالف

بابازی بیونانی فلفل است
بابلون ابلو است
بابرنگ بهندی برنگ کابلی است

٦٥٩

بالنین بیخ مائی خشخاش بدی است
بابری بهندی ریحان
بابونه گاو بفارسی اقحوان را نامند
بات بباء عجمی بهندی برگ نبات را نامند
باج بباء وجیم بهندی نام علفی است
بیوانی فاسقوق دون را نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باچه بباء وجیم هردو بفارسی
اسم کراع است
بادام سیم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی حلوز است
باد امک بفارسی بادام فارسی
است ونیز نام نوعی از خلاف
است
بادل بهندی ابر را گویند
بادیان اسم فارسی رازیانج است
وبفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
بارا بهندی اسم زیبق است
بارتنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
باردرخت بقم بفارسی
عیون الدیک را نامند

بار درخت سدر بفارسی
نبق را گویند
بار درخت سرو بفارسی جوز السرو را گویند
بار سرد کوهی بفارسی اهیل گویند
بار درخت عود بفارسی برنوه را
بار درخت گز بفارسی ثمرة
الطرفا را نامند
بار درخت گل صحرائی
بفارسی دلیک است
بارس بترکی یوز را نامند
وبهندی حجر المک
بارسطاریون بیونانی رعی
الحمام گویند وآن بمعنی حمام است
بارستا لیقیون نجار معادنست
بارمو بهندی دوقو است
بارنج نارجیل است
باروق بعبرانی اسفیداج است
بارو دحجر اسبوس است
بارهی رعلا بسریانی بزر کتان است
باریقون منوکران است
بارزاسم فارسی بازی است
بارن اسم ترکی لوز است
بازهر کانی بفارسی بازهر معدنی است

بازهر کاوی بفارسی حجر البقر است
باسیون وبافیون سعد گویند
باشن بفارسی باشق است
باط باط بترکی برز البنج را نامند
باطس نوعی از علیق است
باقری بترکی قبله است
باقر بقره اسم ترکی قطاة است
باقرساق بترکی ههاست
باقلای هندی شنم اخضر قشنغ است
باقلای مصری نوع باقلای
کوچکی است که در مصر میشود
وغیر ترمس است
باکهنه بهندی اسم ...ست
بال بترکی اسم عسل است
وبهندی نام شعر است
بالادرغان بترکی ساق
آسنجدان است
بالغ بترکی سمک است
بالک بهندی نفاخ را گویند
بالنگ بفارسی اترج را گویند
بانی بهای بهندی اسم مار است
بالیقس ابوخلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحدة
مع الباء الموحدة
برسم نوع شیر است که در هند
بهم میرسد واز شیر کوچکتر است
بیراله زنا وند طویل است
ببول بهندی اسم امغیلان است
فصل الباء مع التاء
المثناة الفوقانیه
بت وبتی بهندی اسم
زهره حیوانات است
بتع نبید تمر است ونزد بعضی
نبید دخن است وگویند نبید عسل است
بتکه بترکی فالصه است بفارسی
سنگدان طیور گویند
بتهر بهندی اسم حجر است
فصل الباء مع
الثاء المثلثه
بثا دمی بیونانی سرخ است
فصل الباء مع الجیم
بج بجیم عربی بلغت اندلس نام
قطف است وبجیم فارسی
بهندی فرج است
بجم بمصری اسم ثمرة الطرفا است

بحبحا ة عصی الراعی است
بجوره بهندی اسم ترج است
بجهنال بهندی اسم نوع از بیش است
بجهو اسم بهندی عقرب است
فصل الباء مع الحاء المهملة
بخشیا اسم لسان الغزال است
فصل الباء مع الخاء المعجمة
بخنج معرب ازبخته فارسی است
بخوک لبشیرازی بادام کوهی را نامند
بخله وبحیله بقله الجمال است
بخم شرابی را نامند که از آرد
گندم وامثال آن سازند
بخور مریم سائله است
بخیر وبخیه کبکر است
بخیب بول شتر اعرابی است
فصل الباء مع
الدال المهملة
بدر انک اندریان است
بدلیون مقل است
بدره اسم فارسی غرب است
فصل الباء مع
الراء المهملة
برتنجم بعبرانی اسم ...

٦٦٠

حنظه است و بلغتی و رای سنبد
اسم دختی هندی است
برابران بفارسی سطارون است
براصیل کرفس است
براث بیونانی بزرسالسیایی
و برباسون و بروسون بزرو
اهل است
براة الحدید سوده آهن است
برسیا الیوسیون است
بربا بفارسی بلبه است
برام حجر الهرام است
بربر بعربی بزر اراک است
بربطوره بلغة اندلس بزر الاکراد است
بربلون از جمله بتوعات است
و گفته اند قسمی از بلبوس است
بربشنق اشق است
بردوسلام بمغربی لسان الحمل است
بردون بعربی اسپ پالو است
برسلوکی بفارسی خطاف است
برشش قطن است
برشین بلغت مصر رطبه است
برشون تخم دختی است شبیه
بامرود و بلینند آن اسکندریا

دو در مصر اکثر استعمال می نمایند
و در سایر بلاد بعید و سم است
برسلیقا سیلا بیونانی سفرجل است
برسوخ بترکی زیره است
برقسوم بعربی قسب است
برشیان دار و عصی الراعی است
برطانیقی بستان افروز است
برطیقون طین سفره است
برعست بخراسانی قنابری است
برقل حشیش و حشیش است
برقوی بیونانی بزر قطونا است
برغول و برغور بفارسی اول گندمی
حشیش است و دوم گندم
نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را گویند
برقوق بمصری شمش و ...
آلوچه را نامند
برکه قصب الذریره است
برگ تیل بفارسی وسمه است
برس صبر است
برسوم بفارسی عکبر است
برلت و برنج کابلی معرب
برنگ کابلی است

برنجسک فرنجمشک است
برنی بیونانی ابریشم و بهندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنیس بیونانی نهش است
بروانیا بیونانی فاشرا است
بروش بیونانی بمعنی جبن است
برهقانج اسم مرو است و گفته اند
اسم مرماحوز است
بلبهایا سنبل تحم رازیانه را نامند
بربهی بهندی اسم قسمی از بشین است
برلون بیونانی شمسه است
بریوطالون بردو آذر بویه است

فصل الباء مع الزاء المعجمه

بزرانسم فارسی بغر است و گفته اند
کزبرة البیر شاهل است
بزراق آب دهن است
بزراق القمر حجر القمر است
بزباز بفارسی بسباسه را نامند
بزور تخم نباتات است و بزر
بقلی در ضمن آن نبات ذکر
بزر با سقین حرف بابلی است

بزر الارجوان غیر شیرج است
و در ارجوان مذکور شد
بزر البنج سفید اجواین
خراسانی را نامند
بزر الجزر بری دوقو است
بزر الجرجیر قلت است
بزر الحمض تودری است
بزر الحندیان حرف ابیض است
که بفارسی سپند سفید گویند
بزر الزندران الاسود حلیابنگ است
بزر الرازیانج الرومی انیسون است
بزر الرمان البری و بزر لمح حب القلقل است
بزر العصفر قرطم است
بزر القنبس حب القند
است و در اسلق مذکور شد
بزر القنب شاهدانج است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است
بزر الورد تخم گلسرخ است
بزر الهوت تودری است
بزغالم بفارسی حیدر را نامند
بزقا اعاده است
بزبیچه اسم فارسی وزلی است

فصل الباء مع السین المهمله

بسباسه بزرمل عربی است
بساق آبج هان بزنان است
بست بکسر باء عجمی بفارسی اسم سویق است
بستان بکسر باء عجمی اسم ضرع است
بستج کندر است
بستانج خسک است بزرومی
بستر بباء عجمی اسم فارکنق است
بسقیا شاهتره است
بسقیس بیونانی نصب است
بسکهره بلغت هند حندقوقی
بری است
بسیلا بصل است
بسور و تون بیونانی لحم تقبل
تو نیا ی مصنوع است
بسیلا بلغت مصر نوعی از حطبانیت
و از دیکر سبست در غایت تلخی

فصل الباء مع الشین المعجمه

بشبش بعربی برگ حنظل را نامند
بشکل بباء عجمی اسم کبر است
بشلنک حنظبانا است
بشم بباء عجمی بلغت فارسی فاروف را نامند
بشم ورنغ بفارسی محلب است
بشمه تشمیزج است

[illegible]

بشنان بلغت بربری بقایج
بنتولیون است یا تخم بزر قطونا
بثه اسم فارسی بق است
بستک اسم ترکی سنقور است

فصل الباء مع الصاد المهملة

بصاق آب دهن است
بصل الفار و بصل البر و بصل الجبل
و بصل الحیة عنصل است
بصاق القمر حجر القمر است و آنرا
رغوة القمر و زبدة القمر نیز نامند
بصل الزیز و بصل الذئب بلبوس است
بصل الماکول بلبوس است
بصل الزجس پیاز نرگس است

فصل الباء مع الضاد المعجمة

بضاق آب دهن انسان است

فصل الباء مع الطاء المهملة

بطارس بیونانی سرخس است
بطباط عصی الراعی است
بطرا بیونانی اسم سنگلاخ است
بطراشیون بدلاخ است
بطراخو بیونانی ضفدع است
بطر الادن بیونانی بمعنی ...
حجر ... است و آن لفظ است
بطراسالیون فطراسالیون
است که کرفس جبلی باشد
بطریون خرنوب الشوک است
بطسفا بیونانی مومیائی است
بطیخ زرقی و بطیخ هندی و سبز
و فلسطینی بطیخ هندی است که
بفارسی هندوانه و بهندی تربوز نامند
بطیطس بیونانی برنج است
بطینه بل است

فصل الباء مع العین المهملة

بعر سرگین حیوانات است که
خشک شده باشد و اگر نشده باشد
مانند سرگین گوسفند و شتر
بعوض پشه کوچکی است که
بق پشه نیز نامند
بعیر اسم جمل است

فصل الباء مع القاف

بقر الوحش نوعی از ایل صحرائی است
بقلة اترجیه ترنجان است که
قسمی از بادرنجبویه باشد
بقلة الانصار کرنب است
بقلة بارده لبلاب است
بقلة الحمقا بربری بلبوس است
بقلة خراسانی بقلة حامضه
بقلة الخطاطیف دواء الخطاطیف
است و گویند عروق الصفر است
بقلة دشتی بقیاق است
بقلة ذهبیه بقلة رومیه قطف است
بقلة الرمل بقلة براریه است
بقلة الزهرا و بقلة البیئیه بقلة
الحمقا است
بقلة لضب بادرنجبویه صحرائی است
بقلة سایر و بقلة فارسیه
بادرنجبویه است
بقلة مبارکه و بقلة عائشیه
جرجیر بستانی است
بقلة العدس فرنج است
بقلة غوبیه بقلة یمانیه است
بقلة الروس فودنج بری است
بقلة الغزال مشکطرامشیع است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة یهودیه هندبائی بابری است
بقسما معرب بکستا فارسی است
و آن نوعی از جنبز الکلک است
که در فرات ... می‌پزند
بقیس بیونانی بقس است
بقم بضم بای موحده و فتح کاف
مشدده و میم بلغت ...

فصل الباء مع الکاف

بکرائی بفارسی نوع لیمو است
شیرین با اندک تلخی و دو نوع
میباشد یکی بزرگ که بکرائی کلان
نامند و لیموی شیرین نیز و دیگر
کوچک
بکام حب الآس است
بکان ... هندی
بکاین بهندی آزاد درخت است
بکم اسم بقم است بهندی
بکنی بهندی اسم سنوف است
بکری بهندی اسم منغر است
بکونکن بترکی علیق است

فصل الباء مع اللام

بل اسم هندی ثمری است
بلابس ... بلبوس است
بلاخوار بلغت ...
بلارعو طینیت است
بلارج لقلق است
بلاسس بیونانی حرف بری است
بلاستین بلغت بربری ...
بلاع اودی بترکی حرف الماء
بلبوس بصل الزیز است
بلبوس اسورنجان است
بلجلیج زاج سیاه است
بلجیه بهرامج است
بلدو ... بهندی نور است
بلسین ... ابیض است
بلسفا بیونانی حرف بابلی است
بلسامن بیونانی اسم بلسان است
بلسن عدس است
بل شیرین شیرازی ... است
بلداسس بفرنگی درخت ...
بلماون بیونانی بقلة یمانیه
بلغور حشیش است
بلمون و بکمون بفارسی
اسم فرنج است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشک فرنجمشک است
بلنطس باندلسی بقلة یمانیه
بلنگ ... اسم فارسی ...
بلوط سبیه شنقراق است
بلواپه خطاطیف است
بلاوه بهندی بلادر است

٦٦١

[illegible]

بلوط بترکی آشفنج است
بلوسیطون گلنار است
بلوط الارض بیونانی دریوس
است
بلوط الملک شاه بلوط است
بلیسم بلغت دیلمی غالیس است
بلیسا بلغت دیلمی بلیوس است
بلی بکسر با و تشدید لام بهندی
اسم سنوبر است
بلین خرفه را نامند

فصل البا مع النون

بن بضم با و سکون نون مرغی
و بتشدید نون قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون بفارسی
حبة الخضرا را گویند
نبات الرعد فطر است
نبات النار انجره است
نبات الشیخ هدبه است
نبات بفارسی علک البطم
است
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی حب القطن است
بنبه کهنه اسم فارسی قطن است

بنج حبلی و رومی شوکران است
بنجنکشت بفارسی اسم اثلق است
بنیوق بترکی قطن است
بنومه باندلسی خرفطان است
بنجنکدان بفارسی کسان
الصابرست
بنداون بلغت تنکابن
شیل است
بنیر سپستان است
بنبلوچن بهندی طباشیر است
بنطا طاس بیونانی دو دو
انجره را نامند و هم بنطافلون
است
بنطا طوس بیونانی بنطافلون
یعنی ذو خمسة اقسام است
بنطا و فطران بیونانی اسم
بنجنکشت است یعنی ذو خمسة
اصابع و بنطا فلون را نیز
باین اسم نامند
بنفشه سک بفارسی شاباج
و بنفشج الکلاب نیز
بنک بفارسی قنب است
بنکو شیرازی بزر قطونا است

بنوله اسم هندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیر خرما اسم فارسی جمار است
بنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکار علا بسریانی یتفاح است
بنیرک بستانی اسم فارسی
ملوخیا است
بنیر مایه اسم فارسی انفحه است
بنونخایه عدس مر است
بنوباش ماش است که بهندی
مونگ نامند
بنوسرخ عدس است

فصل البا مع الواو

بواد و اسم اصطلاحی بنج
بقول مانند رزوکر و جغندر
و شلغم است و نیز کدو را
نیز نامند
بوبلس تنکه درخت جوز است
بو بو بابه است
بو بو کبود بلاطینی کرنب است
بو بو کوهی بفارسی سلاخیر است
بوت بیونانی درختی است که طغر ان
شبیه بترنج است و حکیم میر محمد مومن

بوشنه ظاهر اوخته کندس ...
همین است
بوتمار بفارسی شقنین بری است
بوجا گویند حشیشی است که
یاسمین مینه وید
بودنه صحرائی مشکطرامشیع است
بودنه جوئی و کوهی بفارسی
فودنج نهری و جبلی را گویند
بورنگ بادروج است
بورق الغرب و بورق الخبازین
و بورق الصاغه اقسام
بوره اند
بوره سفید اسم فارسی
بوره رومی است
بوره و سلیانی بفارسی نطرون است
بورعی ارون بالغی بترکی
دلفین را نامند
بوزه بترکی صمغ است
بوزادو بترکی اسم عجل است
بوره اسم هزر است که بعربی
فقاع نامند
بوزیلطس هر شیث است
بوسه اسم فارسی قشر

نباتات است و جلد حیوانات
را نیز شامل
پوست بهار خرمای ماده کفری است
پوست بیخ درخت زرشک ارغیس است
بوسفاس زوفا یابس است
بوشا و شلجم است
بوسیرا افلوسس است
بوطا موقیطن بیونانی
سلق الماء است
بوطا نیه فاشرا است که
کرمة البیضاء نیز نامند
بوطلیمن بیونانی لسان الثور است
بوغنج شونیز است
برف اسم فارسی قسمی از زعفران است
دبترکی ساروقوس امنهل
بوقنده اسم ترکی حلبه است
بوقسیا درواسم است
بوقل خرفه است
بوقی قنطوریون غلیظ است
بوکل حبة الخضرا است
بولابسریانی باقلی است
بولوخودیون بیونانی
لبغاه اسم است

[illegible]

بوآودیون برومی سرخس است و بیونانی بمعنی کثیر الاصل است وآن لبغا بیج است بولاد بیای عجمی قسمی از حدید جوہر دار است بول بضم اول اسم ہندی مرصافی است بولسرے بمعنی مولسری است بوآوسیون بیونانی لبلاب سیاه است بوآوطریخون بیونانی بمعنی کثیر الشعر است وآن برسیاوشان است بوآوفیمون بیونانی قرصعنه است بوتم اسم عربی چغندر است بوکادران لبفارسی مرہبا بوبالسر فلفل موییہ است بوہی لو اسم ترکی قرنی است

فصل الباء مع الہاء

بہ اسم فارسی سفرجل است بہار اسم فرع صنوبر آنچه از آن بہار درخت خرما اسم فارسی طلع کور است

بہارستم سرخرما اسم فقور است وآنرا کفری نامند بہنگری بکسر اول اسم ہندی زاج سفید است بہرامج بیاسمین است که خلاف بلخی نامند بہرم وبہرمان اسم فارسی گل عصفر است وصاحب جامع بہمی بہرمان را اسم یاقوت دانسته بہمن اسم شاه بلوط است ومقل تازه رانیز نامند بہمه برلیه است بہق الحجر خزاز الصخر است بہکر مول بضم اول اسم ہندی حنظل تلخ است بہنگ بفتح اول ہندی قنب است بہول بضم اول وخفای ہا اسم ہندی جنس گلہا است بہیج بوزیدان است بہیرا اسم [illegible]

فصل الیاء مع الیاء

الیتداه الحجا است

بیازون بلغت مصری اسم بشنین است بیاز لبفارسی بصل است بیاز عنصل لبفارسی عنصل است بیان ترکی سوسن است بیپل ہندی اسم دار فلفل است ونیز نام درختی عظیم است بیپلان مول ہندی فلفلمویه را گویند بیج بہندی بزور نباتات را گویند بیجاده وبیجادق کہربا را گویند بیچک گشت برگشت است بیخ لبفارسی اصل شیء را نامند از نباتات وغیرآن بیخ دانه انار دشتی لبفارسی مخانث را نامند بیخ انجدان خراسانی سکبینج است بیخ بخور مریم آذربو است بیخ برنده اسم شیطرج ہندی است باصفہانی

بیخ لفتی لبفارسی اسم شوکران است بیخ حجاز بلغت تنکابن سرخس است بیخ دار حجاز بلغت تنکابن لبغا بیج است بیخ سنبله لبفارسی سنبل که آرد نانی است که فو نامند بیخ طرخون کوہی عاقرقرحا است بیخ گوله پر لبفارسی محرومه را خوشند بیخ لفاح بری یبروج اسم است بیخ مرجان لبفارسی کبا است بیخ فی اسم فارسی اصل [illegible] است بید اسم فارسی صفصاف است کربید بری است بید انجیر اسم فارسی خروع است بید انجیر خطائی لبفارسی دند است بیدگیاه اسم فارسی [illegible] است بید مشک اسم فارسی [illegible]

خلاف بلخی است که بہار مجبه بیر اسم ہندی کنار است بیرزد اسم فارسی بارزد است بیسبر ہندی لو لو را نامند بیشابن سدابست بیقیل تخم کتان است بیله بنفشه است بیل بفتح اول ہندی اسم نور است بیل بہ اسم ہندی ثمر ہندی است بیلدار و بلغت تنکابن خبازی است بیلیه چین ترکی سماق است بیل گوش اسم فارسی اوفیلبسیر است بیم بلغت تنکابن سداب است بین ترکی دماغ است بیوز اسم فارسی [illegible] از قرصعنه است بیه ہندی [illegible] است بیه اسم فارسی [illegible] بیه خرما لبفارسی جمار است

[illegible]

664

[illegible]

[illegible]

باب التاء المثناة الفوقانية

فصل التاء مع الالف

تاسمفت بزبان بربری جمازست
تاتوراه تاتوره اسم فارسی جوز ماثل است
تاواته بلغت دیلم حب الزلم است
تانبیا خنفست
تاسمن مغلی اسنج است
تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا را نامند
تاکوب فرفیون را گویند
تالیسپتر بهندی زرنب را نامند
تانیغیر حرفست
تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذهب است
تبن که اذخر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج اسم هندی قرفه است

فصل التاء مع الخاء المعجمة

تخ بعربی خمیر ترش است و کسب را نیز نامند
تخم اسم فارسی بزور و بعضی طیور را نیز شامل است
تخم ترشه بفارسی بزر حماض را گویند
تخم خیری بفارسی ستیج زرداوشان است
تخم زرداب بفارسی ترمون است
تخم قتب بفارسی شهدانج است
تخم کاج بفارسی حب الصنوبر را گویند
تخم کاجیره و تخم کاشه بفارسی حب القرطم را نامند
تخم کرفس کوهی اسم فارسی فطراسالیون است
تخم کونچه باقلای مصری است
تخم مرغ بفارسی نام بیض ماکیان است
تخم نیلوفر بفارسی اسم حب النیل است

فصل التاء مع الراء المهملة

تراب الفار و تراب الهالک اسم الفار را نامند
تراب القی کشکرزد است
تربز اسم تربد است
ترپهلا بهندی اسم هلیله و بلیله و آمله است
تره تیزک اسم فارسی جرجیر است
ترخوان بفارسی اسم طرخون است
ترشه و ترش بلغت تنکابن حماض است
ترقاش قطرست
ترک بترکی زبل است
ترمس الوسن است
ترنج اسم فارسی اترج است
ترنجان نوعی از بادرنجویه است که بجای سبزی میخورند
تره باجه فی کراث را نامند
تریاق ترکی مومیائی است
تریاق الحیه رطوبتی است که در کنج چشم گاو کوهی بزرگ جمع میگردد و در پادزهر مذکورست و اشبه از هی آنرا ادرس برای نامند
تریاق الدساق فوم است
تریاق فارسی و تریاق طبیعی پادزهرست
تریاک اسم فارسی افیون است
تریابان غافث است
تریاملون علق است
تریاق جبلی نوعی از مخلصه است
تریوم بلغت تنکابن الوخود است
ترپون بیونانی دفلی است
تربیة العسل بابلس جوز جندم است

فصل التاء مع السین المهملة

تسباعه بترکی سلحفات است

فصل التاء مع الشین المعجمة

تشیوان تشمیر بفارسی

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بابونه است
تفاح ارمنی مشمش را نامند
تفاح الجن ثمر لفاح است
تفاح بری زعرور است
تفاح فارسی خوخ است
تفاح ماهی اترج است منسوب ببلاد ماه است که در آنجا بسیار بهم میرسد
تفاق نوعی از هندبای بری است که بقله یهودیه نامند
تفراس بیونانی بنج است
تقسیا ثافسیا است
تفلیقون مخشیتون است
تفور النمر است

فصل التاء مع القاف

تقذه کزبره بری است
تقره کردیاست

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم ترکی شوک است که بفارسی خار نامند
تکر اسم هندی اسارون است و نیز چوبی شبیه بعود هندی را بدین نام خوانند
تکرک اسم فارسی جلید است

٦٦٤

[illegible]

[illegible]

فصل التاء مع اللام

تل اسم هندی سمسم است

تلسی اسم هندی فرنجمشک است و برگ آن عبارت از قرنفل بستانی است

تلی اسم هندی طحال است

فصل التاء مع المیم

تم اسم سماق است

تمر الهند بلادر است

تمشدانه توت العلیق است

تملول قثای بری را گویند

تمن اسم عربی ارزن است

تنبلی بلغت دیلمی نبات ثافسیا است

تنوش اسم دیلمی علیق است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است

تنوب قسم صغیره صنوبر است

تنوم قسم صغیره صابر لیونا است

فصل التاء مع الواو

توبالبعت مجوس سیخ یشا نامند

توج عشقه است

توبیا اکبر شیح است

توت العلیق و توت وحشی ثمر علیق است و لغت رازی توت سه گل نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

توته اسم هندی طوطیا است

توج سفرجل است

تودریون شوکران را گویند و آن بیخ کوهی است

توذره بلغت مغربی نقابة الاوجاع را گویند

تودرک بفارسی تخم حرف است و نبات آنرا نیز نامند

توره بفارسی اسم شغال است

توز بفارسی جزر رومی است

توسکا این است که آزاد درخت باشد

توال بفارسی خبازی را نامند و بچه سگ را و صنفی از سگ شکاری نیز گویند و بهندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی میشود

توکی اسم ترکی ثعلب است

توج گیاهی را نامند که بتازی عشقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة

تیتر بهندی دراج نامند

تیطری بهندی جراد را نامند

تیزپات اسم هندی ساذج هندی است

تیس ابری [illegible] بز نر است

تیغان و تیهال بکر تیغال است

تیفلیس بیونانی حلتیت است

تیل اسم هندی روغن بزر است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوز الشوک است

تیندوکی لکردی اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیندو نام درخت آبنوس و لکردی نام چوب است که بهندی بسبب اضافت و نسبت است

تین افرنجی بلغت مصر تمر رتبه یمانی است

تهو اسم فارسی تیهوج است

باب الثاء المثلثه فصل الثاء مع الف و الجار و الدال و الراء

ثافسیا الجبر سقانج است

ثالسقین بیونانی حرف بابلی است

ثامر لوبیا است

ثاسوس بیونانی مرزنجوش است

ثخین بمعنی غلیظ است

ثدی ضرع را نامند که بفارسی پستان گویند

ثریا بلغت اندلس الفاروت است

فصل الثاء مع العین المهملة و الغین المعجمه و الفاء و القاف و اللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاریر بغین معجمه دو کیست

ثفا بلغة العراق حرف بابلی است و گویند لغت عربی است

ثفوس بلغت سندباهی بیری است

ثکتان عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر نبق است

ثمرة شجرة الدوام مقل مکی است

ثمرة الشوک المصری خیار است

ثمر العرعر ابهل را نامند

ثمرة العلیق توت العلیق است

ثمرة الفؤاد بلغت مصر شاه بلوط است و بعضی بلادر را نامند

ثمولس بیونانی توتیا را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری و ثوم الحیه و ثوم الکلب اسقوردیون است

ثوم کم ثلب باندلسی قسم دوم سیسنبر بطیس است

ثوس بیونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیرور و ابیص را نامند

ثیربون بیونانی دفلی است

ثیقوس بیونانی اذخر است

٦٦٥

[illegible]

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جادی اسم زعفران است
جازکون بفارسی
بسباسه را گویند
جار النهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش زبدی است
جاصا بلغت سریانی اجاص
جاکسو بهندی تشمیزج است
جال بفارسی درخت مسواک
گویند
جامه باقلای قبطی را گویند
جام بهل سفری آم را مانند
جامع اللحم قنطوریون است
و جبیره را مانند
جاوس بهندی فنده است
جاورس و جاورسج
جحر البقر است که بفارسی گاوشیر
گویند جهت آنکه در زهره گاو
تکون بیابد
جاول بهندی اسم ارز است
جامی بهل بهندی
جوز بوا را مانند
جاهی تری بهندی آمله
بسباسه است

فصل الجیم مع الباء الموحدة

جبلاست قطراسالیون را
گویند
جبین بترکی ذباب را مانند
جبسین جبس است
ججباد جیم بلغت ... را
است

فصل الجیم مع الدال المهملة

جدا جدا صبر است
جدال نوع سنبل است
جدب جبا است
جدوار ماهیهانی صبر را مانند
جدا و جدی بزغاله را مانند
ابجدی و نیز ابجدی مغز گوید

فصل الجیم مع الراء المهملة

جرا بجیم عربی بهندی ... را مانند
جرابیه اسم بهندی قصب الذریره
است
جراصیا فراصیا است
جرامه منقط الراعی است
جربوب جلبوب است
جربوز بقله یمانیه است
جربی گوشت اسم فارسی
سمن است
جرجر باقلی است
جرجر مصری باقلی مصری است
کرسنه را مانند
جرجیر الماء قرة العین است
جرانق و جردانق گرده نان
است
جرذان فار است
جرنغ بفارسی اسم زرنج است
جرغون بفارسی ... را
مانند
جرندبلی نبات ناقصیا است
جرتیه بهندی اسم عصفور است
جرلیش بترکی شیر آن را مانند

فصل الجیم مع الزاء المعجمة

جزر قلطی و جزر بری گویند
شقاقل است
جزمانج ... را
جزوده بحیه ... است

فصل الجیم مع السین المهملة

جساد زعفران است
جسارا بهندی است
جست اسم بهندی روی است
که بعربی شبه را مانند
جسیمی ... است

فصل الجیم مع الشین المعجمة

جشن بفارسی مهره کبود است
که بگردن اطفال ...
می بندند
جشمیزج و چشمیزک ...
تشمیزج است
چشم خروس بفارسی
عین الدیک است
جشنیش بعربی ... را مانند
و آن ... کنند
و امثال آن است
جص ... محرق است

فصل الجیم مع الصاد المهملة

جعده صغیر جعده کوهی است
جعده القنی بلغت ...
پرسیاوشان است
جعده کبیره جعده بستانی
جعفری بلغت ...
کرفس الماء و بزرجیر است
جعفیل بفارسی ...
است
جعل بفارسی ... بزرگ
سیاه است

فصل الجیم مع الغین المعجمة والفاء والقاف

جغرات ...
مانند
جغندر بفارسی اسم سلق است
جفری ... است
جقندورط ... است

فصل الجیم مع الکاف

جکاوک اسم فارسی قبره است
جگر بفارسی کبد را مانند
جکوک بترکی دانه ... را گویند

[illegible]

جلو ترکیه اسم ترکی چراو است
فصل الجیم مع اللام
جل معرب گل فارسی است
و مراد ازان ورد احمر است
جلاب از شهر به است و در
مرکبات ذکر یافت
جلباسه اسم درخت است
جلبان خلر است
جلیب نوعی از ابلالیب است
جلدا غوج اسم ترکی
جبة الخضرا است
جلبلق سلق جبلی است
جلجلان بسریانی سمسم
گربه را نیز شامل است
جلجلان الحبشه خشخاش سیاه
است
جلجلان مصری اسم بنج است
جلنجلا است
جلغوزه اسم فارسی تخم
میوه است و غیر صنوبر
است
جلفنیط و نوع جلبان است
جلقان اسم ترکی جداه است

جلنا نافت است
جلنجبین اسم گلقند است
و گویند گلقند عسلی
است
جل نسرین معرب
گل نسرین است
جلو جاجا و شیر است
جلنجوج فودنج بری
است
جلنجون صعتر است
جلیم قسم سیاه عوسج
است
جلی دار بلغت تنکابن
از او درخت است
جلیره و جربله بهندی
اشنه را گویند
جلیت ببربری شلجم را
نامند
فصل الجیم مع المیم
جماز البحر سلق الماء است
جمار بلغت تنکابن سرخ
است
جمان ببربری اسم لولو است

جمد صینی اسپیوس است
جم تر بهندی است
جمسفرم ریحان سلیمانی
است
جمگا و جگو و ڈہی
اسم هندی خانش
است
جمیل بلغت دیلم چکاوک است
جمیل الجمل جرجوان است
فصل الجیم مع النون
جنار اسم فارسی کبست
و در بنگاله نوع خربزه کوچک
را که در بنگاله ... و نواح
آن در اسلام آباد رواج تمام
و بدین نیز اسم میسا
نامند
جناح بلغت اندلس آس
است و حرشف را نیز نامند
جنبد غنچه ناشگفته هر درختی
است و اکثر استعمال آن
در جنبذ الرمان است
جنتیل صعتر است

جنفنو به فنطوریون دقیق
است
جنجو اذان الغزال است
جنبدال بهندی قسم
زیون بیش را نامند
جندن بهندی صندل را
نامند
جنگال بفارسی خبیص را
گویند
جنه بهندی نوعی از نخود را
گویند
جنی اسم ثمر قطلب است
فصل الجیم مع
الواو
جو اسم فارسی شعیر است
جوار اسم هندی قسمی
از ذرت است
جوان اسم عجم اسم
فارسی نانخواه است
جو بک انشنان اسم
فارسی عودطینا است
جو بیر اسم ترکی و عود است
جو بیر بهنه اسم فارسی

سلت است
جویل باصفهانی کاشم را
نامند
جو تری بهندی بسباسه را
گویند
جوز الاثل ابهل است
جوز الانهار و جوز البر
جوز القطا ه است
جوز ارانیوس قسمی از
مخلصه است
جوز بسر ثمر درخت سیر
است
جوز الحب و جوز تخمس است
جوز الزنه بندق هندی
است
جوز الرقع رقم یمانی
است
جوز شیران فلوس است
جوز الطیب جوز بوا
است
جوز ماثم و جوزماثا و جوز
ماثل و جوز جهاثل جوز
ماثل است

٦٦٧

[illegible]

[illegible]

جوزالمزاج حب كاكنج است وگويند دقلى است
جوز سندي نارجيل است
جوشانى جوشيصا است
جوغان اسم فارسى اشنان است
جوة صباغان اسم فارسى اذربو است
جوك اسم هندى چيزيست از قبيل ريباس بسيار ترشى كه از كوهستان نيپال و نواح آن ساخته مى آورند ونيز آب ليمو را جوش سيد سيند وقتيكه غليظ شود در ظرف بسگذارند ولكار سير نند
چوكا هندي حماض است
چوگاگا وران شجرة ابى مالك است
وصابون القافت را نيز نامند
جولائى اسم هندى بقلة يمانية است

چونه اسم هندى نوره است
چوبه اسم هندى فاره است

فصل الجيم مع الهاء

جهاو هندى طرفا را نامند
جهاو كابهل هندى كزمازج را گويند
جهنيگا اسم هندى روبيان است
جهاج اسم هندى مخيض است
جهال اسم هندى پوست اشجار است
جهلى اسم هندى غشا است

فصل الجيم مع الياء المثناة التحتانية

جيپال اسم هندى دند است
جير نوره است
جيران بزركى غراب را نامند

جيك اسم ديلمى صرصر است
جيل اسم هندى حداة است
جيلدار و اسم فارسى سرخس است
جميد لون يونانى شاهتره را نامند
جيلبولى اسم هندى نل است
جينبر اسم هندى دخن است
جينه دان لفارسى حب صلد طيور را نامند
جيوه لفارسى زيبق را گويند

باب الحاء المهملة فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد وحافظ الموتى قطران است
حافظ الاطفال وحافظ النحل فرفيون است
حافظ الجوز نوره است
جهت آنكه مانع كرم زدن است

حافظ الكافور فلفل است
حافظ النفط تين است زيراكه مانع صعود است
حافر اسم حيوانات است
حافر المهر سورنجان است
حالاس يونانى اسفنج است
خالق الشعير جالينوس گويد زرنيخ است وبعضى گويند حجر القيشور است وبعضى گويند فاشرا است
حالبى اطراطيقوس
حالو ما لسبرياني ابو حلسا است

فصل الحاء مع الباء الموحدة

حبا فاحية توقانى برسى است
حبوداته نبات را نامند
وحب برشاني درذيل آن نبات بيلى سند

حب البقر كرسنه است
حب الاثل عذبه است
حب السطبة الخضراء است
حب بلسبتا اهل مكه معظمه شرفها الله تعالى شرفا را انبه وحبشه ونواح
انها اسم هندوانه است
حب الخنطا حب اسمنه است
حب الحلوة انيسون است
حب الدود كرما نه را نيز نامند وآن قرمثنان است
حب الدهمت حب الغار است
حب بخستاني دانه فاقله است
حب سلاطين وحب خطار دند است كه بهندى جمال گوڻه وجيپال گوڻه نامند
حب الرشاد بزر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعى از جرجير است كه بعرف سنطه نامند

[illegible]

حب السودا شونیز است و شینیزج را نیز نامند
حب الصراط مازریون است
حب العرعر ابهل است
حب العروس کبابه است وگویند تخم نیلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دلبی است وگویند ابلق است
حب الفقد تخم فنجنکشت است وگویند تخم بکبون است
حب الفهم بلادر است
حب الفلفل در حرف الفاء مذکور شد
حب القنب شاهدانج است
حب الغناغب ثعلب است
حب الوزن ادهما قیر است
حب الملوک ماهودانه وگویند دند است واین صحیح است وگویند حب السمنه کبار است وبغدادی گویند

بلغت بغداد اسم قراصیا است
حب الناقوح بلغت بغدادی بیخ دلبوب خشک است
حب اللهو کاکنج است
حبق العربی اسم گل نبات ابین تجر وگیاه خوشبو است واز مطلق آن مراد فودنج بری است
حبق الترجی وحبق ترنجانی بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است
حبق تمساح وحبق الماء فودنج نهری است
حبق نبطی فلفل مویه است
حبق خراسانی لقبلة خراسانیه است
حبق الشیوخ مرو است
حبق صعتری کرمانی
وحبق ستانی شاهسفرم است
حبق الراعی برنجاسف است
حبق الفیل وحبق الفتا

مرزنجوش است
حبق قرنفلی فرنجمشک است
حبق نبطی حاحم است
حبق النهر لوسیاخوس است
حبر مداد است
حب کسالین لبلاب است
حبن وحبین دفلی است

وفصل الحاء مع التاء المثلثه

حثره غوره انگور است
حثا السریانی اسم نعناع است
حثلب دردی روغن است

وفصل الحاء مع الجیم

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موسی سر است
حجر الاحمر وحجر الزناد حجر النار است
حجر اسیوس [illegible]

حجر افروی حجر الافروج است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البهت وحجر البشر وحجر العقاب حجر النسر وحجر البحری راشال است
حجران باصطلاح اکسیریان زر ونقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی است
حجر حدیدی خماهان است
حجر الدم وحجر الطور شادنج است
حجر الحدید وحجر الیهود
حجر مغناطیس ودر مغناطیس مذکور شد
حجر الرال وحجر الرق
حجر زنجیر مخاوق است
حجر زیتون حجر الیهود است
حجر السم بادزهر معدنی است
حجر تنزی [illegible] است

حجر الشعر وحجر الشقاق حجر القیشور است
حجر العاج حجر عواسه است
حجر لیغیطوس حجر غاغاطیس است
حجر اللازورد لاجورد است
حجر الماسسنادج است
حجر الماسکه وحجر النار وحجر الولادت اکتمکت است
حجر الصفا شبر است
حجر النور وحجر روشنائی ارشد است
حجر الیرقان حجر الخطاطیف است
حجل قبج است

وفصل الحاء مع الدال المهمله

حدبار [illegible] است
حدج حنظل است
حدید صینی خماهان است

۶۶۹

[illegible]

١٧ ١٤

خدقی اسم جنس سرگلی ست
که مستدیر شبیه بچشم
باشد

فصل الخاء مع
الراء المهملة

خرضیم حافاک خالص ست
و بکسر خشیم خاک
سنگدان ست
خراب اسم عربی اشترخار
ست
خرب طلع ست
خربه بوجبید لطیوس ست
خرسبط اسم عربی آزادورخت
ست
خرنا و خرشانه خردل بری
ست
خرجل بلخ بزرگ سبز
ست
خرجوان بلخ بی بال ست
و در جراد ذکر شد
خرنشنان ست
خرزة البحر حجر البحر
ست

خرزة الحمار حجر الحمار ست
خرء الشیاطین علف
اطریلال ست
خرفقان اسم سنگ
ست
خرانه اسم نبطی مرافلن
ست
خرء طین سیاه ست
و آنچه لون و رائحه آن
متغیر شده باشد
خردل اسپیدی و خردل عربی
قسمی از خردل ست
خریث مار ماهی ست
خریر الیشم ست
خزریق اهل بلغت اندلس
حلوب ست
خزم بزای معجمه سراج
القطرب ست

فصل الخاء مع
السین المهملة

خسکر بلغت سعر سبتاج
ست
خسل بچه سوسمار را نامند

خسن لبه اسم فارسی
خسی لبان ست
خسن یوسف اسم فارسی
خشخاش ست

فصل الخاء مع
الشین المعجمة

خشقق نقاقل ست
خشیشه اسم صطلاحی
قنب ست
خشیشة الاسد سد العذار
ست
خشیشة الافعی بلسکین
ست
خشیشة الاوام ازدریون
ست
خشیشة الارض گیاه
اطریلال ست
خشیشة البراغیث بلغت
شام گیاه دوقس را مینامند
و در عراق مراد از آن
گیاهی ست که کبک را
دفع مینماید در طبرستان
کرک و فش مینامند

و قسمی از دوقس ست
خشیشة الخراسانیة خشنبزک
ست
خشیشة السعال فنجوریون ست
خشیشة الملکاة خشیشة
الحاة آس ست
خشیشة السلطان حرف
اسپیش ست
خشیشة الطحال خشیشة الدود
سقولوقندریون ست
و حیوانی را نیز باسم این
خوانند که قدیم مشهور
باربعه و اربعین بوده
و الحال سبعه وعین خوانند
خشیشة العقرب
صامریوما ست
و بلغت حجاز بولا
مرشیون نامند

فصل الخاء مع
الصاد المهملة

خص ورس ست
خصی الاسفنج حجر الاسفنج
الاسفنج ست

خصی برس جلبوب ست

فصل الخاء مع الفاء

خفا اسم عربی بردی ست
خفنج اسم روده ست که شیردان
و هزارخانه نامند

فصل الخاء مع القاف

خقوق بقلة الحمقاء ست
خق قوسی اسم ترکی
ساقر ست
خقین اسم ماست ست

فصل الخاء مع اللام

خل بلغت حجام سیم غیر مغشوش
و باصطلاح کیمیاگران
زیبق را نامند
خلال مسواک ست
خلاق الشعر بوزه ست
خلاحل و خلخل الجبل ست
خلادینون بیونانی بینا
خلاهی زلیبا بفارسی
زلابیه ست
خلوای قبیط اسم فارسی ناطف ست
خلنجا نوعی از بیوعات ست
برگ ریبون شیر آن جهت ...

حلباب لاغیه است و گویند لبلاب کبیر که ملوحی نوشته باشد و گویند

حلاق و حلام بزغاله است

دحلوان غلط است

حلم قراد است

حلو سیاه کنیر است

حلیفه جراد بری است

حلبون اسم فارسی حماض است

فصل الحاء مع المیم

حمار لبنیت و حمار قبان

بدیه است

حماض الاترج ترشی ترنج است

حماض الارنب کشونه است

حماض جبلی حماض بری است

حماض نهری حماض لسان الثور است

حماض سوانی حماض ما ی است

وحماض البقر را نیز نامند

حماط طالوع نوعی از نجیر است

حمر بلغت حجاز تمر سندی است

وقفر الیهود را نیز نامند

حمر الارض خراطین است

حمص الامیر بمغربی حسک است

حمص الکرسنی حمص بری است

حمص اسم مجموع انجبار است

که ملوحی نوشته باشد

خصوص با شنان است

حمضیض نوع صغیر حماض است

شبیه به برگ کرفس است که

تیزی نامند و در بنگاله

ترش و آتش نامند

حمحم نبات خبیث است و بجای

معجمه نیز آمده است و بلغت

شام و دیار بکر لسان الثور

است

حمل و حملان بفارسی اسم بره

و در ضان مذکور شد

حمیر الاسم عربی البوخلسا است

و بکر حاسر اسم فارسی فاقو است

فصل الحاء مع النون

حناء الغراء بلغت مصر ابوخلسا

است

حنظله رومی خندروس است

حنفه و حنفا بلغت اندلس

خشخیشه الزجاج است

حنا قریش خراء الحمر است

حنا می مجنون بلغت مصر

وسمه است

فصل الحاء مع الواو

حواری از دگندم بسیار

نرم سفید است

حوت سمک است

حوت النسر شفنین بحری

است

حوجم اسم عربی گل سرخ

است

حور اسفیدار حماحم است

حوض قصب است

حوران و حومران طرخون

است

حوک بادروج است

حوانه اسم عربی طریفلن است

حوبر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه

حی بلغت کسیریان

زیبق است

حی العالم ابرون است

حیصل بادنجان است

حیفا خشخیشه الزجاج است

حیوة الموتی قطران است

حیوس طین حیا است

حیومیون اسم یونانی باقلی است

باب الخاء المعجمه

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک ساداوران است

خار بفارسی شوک را نامند

خارخسک اسم فارسی

خار خسک است

خار پشت اسم فارسی قنفذ است

خار چینی شبه است و بفارسی

رومی توتیا و بهندی

جست نامند

خاعون اسم ترکی خس است

خاکستر بفارسی رماد را نامند

خاکسی باصفهانی اسم خبه است

خاص بشره بلغت شکاربن خرف

بابلی است و بجا اسانی گندنا

خار بازو باب است

خاک صدفی حمید هد الطیان

ذکر یافت

خاکینه اسم بیض است

خالاون بیونانی قنبر بری است

خافورسناقی است که بازه نیاز

و گویند مراد از مرو عرق الفس الغرقد است

است و اهل مصر سلطان ازیاس نامند

خاماذاقنی بیونانی بمعنی عکای الاشر

است و در حرف الغین گریا قند

خامالاسون بیونانی زیتون الارض

و آن مازریون است

خامالاون مالس بیونانی

آخیص سیاه است

خاما لیون بیونانی بمعنی لفاح

الارض است و بالجیح است

خامالاون لوقس آخیص سفید است

خالاون بیونانی حرابا است

خاما قطی بیونانی خمان صغیر است

خاما بیطس بیونانی بمعنی صنوبر الارض

است و آن کماذریوس است

خاما فریوس بیونانی بمعنی بلوط

الارض است و آن کماذریوس است

خالی دونیون بیونانی ...

است و آن ماميران است ...

عروق الصفر است

خاوانی بلغت صقالبه انگیر است

خامه بلغت شامی ...

خامون بیونانی اسم کودل

٦٧١

خادلنجان خولنجان است

خاپیراق سکباج سردشده است که از روغن صاف کرده باشند

خایهٔ قندز اسم فارسی جند است

فصل الخاء مع الباء الموحدة

خبازی خبّیزی خطمی است

خبیز تمر هندی است

خبز رومی خبز الکلک است

خبز الغراب اقحوان است

خبز المشایخ نبات بخور مریم است

خبز القرود لوف الکبیر است

خبیز اسم جمیع نباتات است که بگردش آفتاب دور گشته و خبازی مشتق ازان است

خبیص اسم عربی حبیص است و در حرف الحاء المهمله مذکور شد

فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانیه

خترق قسطنطین است

ختفج ... بالحمار است

ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا سرگین است و از اطلاق آن مراد سرگین گاو است و در اخثا مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهمله

خدراج الرجال بزر البنج است

خدرنق عنکبوت است

فصل الخاء مع الراء المهمله

خر اسم فارسی حمار است

خربزه فارسی بطیخ است

خربزهٔ گرگ اسم فارسی هلیون است

خرچنگ اسم فارسی سرطان است

خرخدا اسم فارسی ... است

خردل ... و خردل فارسی و خرفق و خرلوق ... است

خرزهره اسم فارسی دفلی است

خرسرا اسم فارسی دبا است

خرطال ... است

خرتوله اسم فارسی ... است

خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است

خرفان برهٔ تازه است و جمع آن خروف است

خافی خلر است

خرقع ثمر عشر است

خرگور اسم فارسی حمار الوحش است

خرگوش اسم فارسی ارنب است

خرما اسم فارسی تمر است

خرمای ... اسم فارسی تمر است

خرمای خرکا اسم فارسی ... است

خرمای هندی اسم فارسی ... است

و گویند خرمای باریک است ... آن باریک باشد

خرم ... و بخار ... و ...

... پوست تخم ... است

و در حرف الحاء مذکور شد ...

... و زای معجمه نیز دیده شد

خرموش موش بسیار بزرگ است

... که کرنگ ... آید

خرنوب الخنزیر اناغورس است

خرنوب الشوک و خرنوب قرلی

و ... خرنوب نبطی است

خرنوب نبطی ... است

خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است

خرنوب نبطی خاربشتر است

خرو اسم فارسی خبازی است

خروع اسم ... خرنوب است و گویند

خصوص ... است

خروع جینی ... است

خرزبل است

خرز الحمام ... است

خرز ... طحلب است

خرز العصافیر اشنان است

خروس اسم فارسی دیک است

و در دجاج مذکور شد

خروسان ... عقرب ... است

خروکم اسم فارسی مرجان است

خروع اسم عربی اخریص است

خربق اسم الخربق است و گویند فاو ... است

فصل الخاء مع الزاء المعجمه

خزاز الصخر خزاز الصخر است

خزاز الماء طحلب است

خزان اسم فارسی ... است

خزنیان مراد از آن حیوان ...

... است و گیاه ... نیز

اطلاق می نمایند

خزباش مرماحوز است

فصل الخاء مع السین المهمله

خس الحمار ابو خلسا است

اسم عربی ... است

خسوق اخریص است

خسک اسم فارسی حسک است

خسک دانه اسم فارسی قرطم است

خسرو دانه اسم فارسی خولنجان است

خسف الکلب ... است

خسته اسم فارسی استخوان میوه‌ها است مانند ... و آلو و ... و امثال اینها

فصل الخاء مع الشین المعجمه

خشخاش ... خشخاش بستانی است

خشخاش بری خشخاش اسود است

خشخاش بحری خشخاش مقرن است

خشب ... نیز و ... بسیار ... است

خشف ملتقه بچه آهو است که
اول مرتبه تولد یافته باشد
وصاحب تحفه اشتباها آنچه
در بچه شتر را نوشته است
خشکار خبز خشکار است
خشل مقل مکی است
خشنار مرغابی بزرگ است
تیره رنگ و میان سر آن
سفید و تیرگی قشقلداک
باشد
خشم بلغت شیرازی کاره
کشوث است
خشرم خانه زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهمله

خصیه البحر و خصی خزه ماهی
جند است
خصی برس علیوب است

فصل الخاء مع الضاد
المعجمه والطاء المهمله

خضضات خربزه نارسیده است
خضلاف درخت مقل است
و گویند مقل مکی است
خطر وسمه است

فصل الخاء مع الفاء

خفج خردل بری است
خفروج خرفه است
خف الغراب نوعی از حلزون
است بزرگتر و درازتر از آن

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است
خلال خرمای نارس است
که از حد طلع گذشته باشد
و در تمر مذکور شد و بستاج را
نیز نامند
خلال ابراهیم خیر بری است
خلال الخلیل نبات طربلال است
خلال دان نوعی از طربلال است
خلال مامون اذخر است
خلبان اسم یونانی بارزد است
خل الخمر سرکه انگوری است که از
شراب انگوری بهم رسیده باشد
خواه خود بخود یا بعمل
خل العنصل سرکه عنصل است
که اسقیل نیز نامند
خلیل القیس بیونانی زاج است
خل الزیت ترشی است که از
روغن زیتون و غوره و پیاز
سرکه و روغن بادام و کشنیز خشک
و نان قطیر خرد کرده و شکر
ترتیب دهند
خلاف بری بید مطلق معروف است
خلال کمه اسم فارسی بستاج است
خلریک بلغت مصر سیارا نامند

فصل الخاء مع المیم

خمافیطوس کمافیطوس است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوع صغیر
خمان را نامند
خمخم نبات تودری است و
بلغت قبطی اسم خبازی است
خمسه الاوراق پنجنکشت است
خمسه الاغصان بکمون است
خمل سورنجان است
خمیر بنفشه اسم فارسی
بنفشه مربی است
خمیر مایه اسم فارسی خمیره است
خمیط گوشت بریان است

فصل الخاء مع النون

خنفقی سداب است
خنخوابا غار خشک است
خندلیس خمر است
خنزیر البحر دلفین است
خنا اسم فارسی لسان
الحمل است
خنی اسم فارسی حنا است
خنیس بلغت دیلمی خشنشتر
العلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان بلغت مصر اسم حضض
هندی است
خواتم الاساطین مختوم است
خوبانی زرد آلو خشک شده است
که مغز آنرا برآورده و بجای
آن مغز آنرا مقشر کرده
و یا مغز بادام مقشر کرده
در آن گذارند
خوب کلان اسم هندی
خبه است
خوخ افریع شفتالو کارد است
و گویند اسم سافج هندی
است
خوص اسم عربی برگ درخت
خرما است و برگ درخت مقل
و نارجیل و شال آنرا که دراز
و باریک باشد شامل
است
خوش نظر حاحم است
خوصی بردلیست
خوک اسم فارسی خنزیر است
خوکره بلغت اصفهانی زنبیل
است

فصل الخاء مع الیاء
المثناه التحتانیه

خیار چنبر اسم فارسی
خیار شنبر است
خیار دشتی اسم فارسی
قثاء الحمار است
خیار زه اسم فارسی قثاء است
خیار کبر است فارسی ثمره الکبر
است
خیزران سپید اسم مورد بری
است
خیری بری قسم سرخ خیری
است و گویند خزامی
نوع بری است

[illegible]

... خارجی است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل الدال مع الالف

[illegible]

دار بر ... است

دارسج بلغت ... است

دارشکنه اسم فارسی ... است

[illegible]

دارفلفل اسم فارسی ...

دار کوب سوداتیا است

داک اسم درخت ... است

دارکیسه بقول طالبیفر است

و بقول ... گویند ... است

بانند کیسه که ... قرح ...

اسم میوه واندرون آن

... است

وارکینه ... سفید

و ... است

[illegible]

[illegible]

است

[illegible]

[illegible]

فصل الدال ...

[illegible]

... است

وباپیا ... بنفش

بستانی است

دیاولیس ...

... تفنین

بری است

وبال شریح است ووبال را

نیز نامند

دیوسک خارجی است ...

فصل الدال مع الجیم ...

وجه ... اسم ... است

وجیانا اسم ...

غواب است

... الحمام

وجیار زعفران است

فصل الدال مع

الحاء المهملة

وخنس دلفین است

[illegible]

[illegible]

فصل الدال مع ...

[illegible]

... است

[illegible]

نامند

درخت ...

... است

[illegible]

وگویند ... است

دراقن بلغت شام اسم

خوخ است

درخت وسکب بفارسی

اسم دلدار است

درضیسا بلغت ...

... است

درفنس دلفین است

... اسم فارسی

... است

[illegible]

است

... اسم

[illegible]

[illegible]

است

[illegible]

است

[illegible]

... گویند

... خراسانی بفارسی

گیاه ... گویند

وتخم آن ...

... است

دردی النخل ... است

درجمیع افعال ضعیفتر

از سرکه ودر اکله قوی‌تر از آن

است

درنجفا اسم فارسی ... است

دنباق اسم ترکی ... است

دروکت ... است

... انگوری را

بلغت هندی نامند

[illegible]

اسم فارسی ... است

وشکیس ...

... است

فصل الدال مع

السین المهملة

[illegible]

... است

[illegible]

فصل الدال مع القاف

دقاق کندر ریزهای کندر

که ... گردد

وقارلس سریانی ابول است

وقرقیا بلغت سریانی ...

وقطا ایون ... لغت

... است

دقیق النخل بفارسی آرد ...

خوانند وآن در ... مذکور شد

[illegible]

فصل الدال مع اللام	دنبه اسم فارسی الیه است	دوشابها اسم فارسی تمجر است	دونه مردا اسم هندی	دهن الخلوف روغن [illegible] است
دلاع بعربی البطیخ الهندی را گویند	دندان اراقو است	و گوشابه اسم فارسی است	مرزنجوش است	دهن الزفت و [illegible] مذکور شد
دلبیس نوعی از صدف است	دلق سپستان است	وسبس است	دوسیره زنجبیله است	دهن السوسن الآسمانجونی
و در مصر اسم الخلول است و آن را	دلفه شیلم است	دوشاب خرمائی دبس است	دوسیره نوعی از لوف است	دهن ایرسا است
[illegible] بری است	[illegible]	دوشان [illegible] اسم ترکی [illegible]	دوسل [illegible]	دهن [illegible] روغن [illegible]
[illegible]	فصل الدال مع الواو	است	فصل الدال مع الهاء	است که مشهور به روغن
[illegible]	دوا الکبر [illegible] است	دوشان [illegible]	دام [illegible] اسود است	کمان است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اعزاز است	دهن الاشنان [illegible]	[illegible] است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] است	دهن [illegible] است
[illegible]	دوم [illegible]	دوقو [illegible]	دهن الدند [illegible]	فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه
[illegible]	[illegible]	است	بلغم است [illegible]	دیاسقولیدوس [illegible]
[illegible]	دوا [illegible]	دوقوما سیوانی خردل است	دهن البلسم روغن [illegible]	[illegible] است
[illegible]	دو نیم [illegible] هندی [illegible]	دولی اسم ترکی ارز است	است	دیاقوذا اسم یونانی
[illegible]	دوا الهرادمان [illegible]	دولان اسم ترکی [illegible] است	دهن الاترج [illegible]	خشخاش است
فصل الدال مع الواو	دوده ابو [illegible] ودود القز	دول [illegible] است و تخیابای	دهن الحجر نفط است	دیامرون اسم یونانی [illegible]
وندان فیل اسم فارسی	قرمز است	بعد از دال بلغت هندی [illegible]	دهن حبة الخضراء روغن	توت است
عاج است	دوده اسم فارسی [illegible] است	گرد و خاک و غبار است	حبة الخضراء است	دیبار اسم سریانی تخم کشوث است
دنبلان اسم ترکی کشنیج است	دود علی ولیدن است	دوم بلغت مغربی [illegible] است	دهن [illegible] دهن سمسم است	

١٧٥

[illegible]

دینار و یه اسم فارسی قسمی از
خرای بری است
دیوسهیت حند قوقای
بری است
دیوالجبر بنتی بری است
دیفردجاکس دیفرجس است
دیک اسم عربی خروس است
و در دجاج مذکور شد
وسیم حماحم است
دیوسیر بلبوسس است
دیوباطوشیلس اسم یونانی
اصل اللوف است
دیک الکرم هدهد است
ذوحیه اسم فارسی علق است

باب الذال المعجمه

فصل الذال مع الالف

ذاتنی اسم یونانی غار است
ذاماسکینا اسم رومی حماحص
است

فصل الذال مع الراء المهمله

ذره کمه خند روس است
ذرق بضم اول و فتح ثانی
حند قوقای بستانی است
و بفتح اول و تسکین ثانی
سرگین طیور است
ذرق سون عنب الثعلب
مجلی است
ذرق الطیر خرفطان است
ذروح بتشدید را و احد
رفراریح است
ذریاس تافسیا است
ذرلیس طبهوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذفری اسم عربی سداب است
و هرچه کریه الرائحه باشد
بدستور ذفرا نامند
ذفل قطر اسالیون است
ذکر بحرم ثانی زراوند طویل
است

فصل الذال مع النون

ذنب الجرو دون ذنب
الخروف است
ذنب الفار لسان الحمل است
از جهت مشابهت خوشه
و تخم آن بدنباله موش
ذنب الفرس بلغت شام
ذنب الفیل است
ذنب اللوة ذنب الضبع است

فصل الذال مع الواو

ذوالف ورقات مرماحون است
ذو ثلثه حبات زهرور است
ذو ثلثه ورقات شامل حند قوقا
و گیاه خصیه الثعلب و قضفضه
و طریفلن است
ذو ثلثه شوکات شکاعی است
ذو ثلثه الوان و ذو ثلثه اوراق
طریفلن است
ذو خمسه اصابع اثلق است
ذو خمسه اوراق و ذو خمسه غصان
و ذو خمسه اجنحه و ذو خمسه اقسام
سمه اسم بنطافلون است
ذو مائه شوکه و ذو مائه راس
قرصعنه است

باب الراء المهمله

فصل الراء مع الالف

راتا بیونانی رمان حلو است
راتیانج در اتیانج است
راج گیرا اسم هندی
اذان الفار است
راج گیری اسم هندی عصی الراعی است
راج هنس اسم هندی بیاوشنا
است
راس الهدهد بلغت اسکندریه
قسمی از قنطه است
راح اسم خمر است
راحله الاسد نوعی از ارطاسیا است
رازیانج رومی و شامی انیسون است
راسخ ورد رومی سوخته روسختج است
راسو اسم فارسی ابن عرس است
راس الشیخ بلغت اندلس
افسون است
راطبنی یونانی اسم مجموع
حماکها است
راعی نوعی از سمک است
راقوبه لودنه است
رافه حلتیت است
راکیه اسم هندی رماد است
راج جوز هندی است که
نارجیل نامند
رال اسم هندی قیقهر است
رامتو بفرنگی درخت عوسج
است
رایم بفرنگی شیلم است
رالون بیونانی اسم راوند است

فصل الراء مع الباء الموحده

رب عبارت از آب میوه ها
و نباتات است که بطبخ بقوام آورده
باشند و رب هر چیز در تحت آن
مذکور شد
ربا العنب بفتح است در
دیلم و شاب ترش را نامند
ربا لقمر و صمغ کمکام است
ربرق عنب الثعلب است
ربل نوع جبلی اسنانیتن است
و گویند نوع از سیسجا است
و قیصوم است دو درهم آن
جهت رفع هوام مجرب داشته
اند
ربابن اربان است
ربیس علیق است

فصل الراء مع التاء المثناه الفوقانیه

رتم اسم عطی ... هندی است

[illegible]

کر بهندی رطبه نامند
رتنک شکوطرا شیح است
رترت اسم خنازیر کبار است
فصل الراء مع الجیم
رجل الزرزور و رجل الطیر
و رجل العقاب و رجل الغقعق
گیاه اطریلال است و بلغت ...
کانجکی و سمی نامند و گویند
رجل الغراب بعیر اطریلال است
و بزبان فرنگی انزکر لوبس
نامند
رجل الارنب لاغون است
رجل الدجاج اقحوان است
رجل الجبر ادر ... است
رجل الراعی خریق سیاه است
رجل الزاغ رجل الغراب است
رجل القبرج و رجل الفرس
قافلی است
رجله البقله الحمقاء است
رجیع فضله حیوانات است
فصل الراء مع الحاء المهمله
رحیق اسم خمر است
فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخ اسم فارسی ختو است
رخام حجر الرخام است
رخام الطین طین قیمولیا است
رخبینه راتینج است
فصل الراء مع الشین المعجمه
رشاد حرف بستانی است
رشته قطایف اسم اطریه است
رشینه راتینج است
فصل الراء مع العین المهمله
رعی الزرازیر فوة الصبغ است
رعادی اسم ... شوکة الابل
فصل الراء مع الغین المعجمه
رغست ... است
رغوة کف و لعاب است که
حرکت ... سر آرید و آنچه از جاها بار
نیز در حرکت مانند صدا ...
و شکل باشد
رغوة الحجامین است و رغوة الحمر
رغوة القمر حجر القمر است
رغوة الملح زهرة الاسیوس
رغیدا ارافو است
رفات ... رانامند

فصل الراء مع القاف
رق ملغات بحری است
رقعا اسم عربی ختان ... است
و گویند ... است
رقع فارسی ... است
رقاقس بلغت بربری است
و گویند بلغت آفرید است
و ... اسم ... اند
رقیب ... سار ... است
و نوعی از ... شامل است
فصل الراء مع الکاف
رکیت جندان اسم شهر ...
صندل احمر است
رکیم صدوف البوا ... است
رکف ... مریم است
فصل الراء مع المیم
رمان الانهار نوع کبیر
هو فارسقون است
رمان البرشامل درخت
فاذل خیار است
رمان ... خشخاش ...
رمانج ... لطیف ماکستر
اشیاء ... است

و در حلات ذکر یافت
رمث ...
فصل الراء مع النون
رند ... آس بری است
و بلغت شام خار گویند
صندل است
رنف اسم عربی ... است
رنگ ... اسم ...
فصل الراء مع الواو
رواش یونانی خشخاش
سیاه است
[illegible] اسم ...
روباه اسم فارسی ثعلب است
رودیاردس اسم یونانی
آزاد درخت است
روبیا اسم ... است
روبهیا اسم ...
مسکو است
روبیه ... فوة الصبغ
است
روطی اسم ...
حجر است

روث سرگین حیوانات است
روح ... کبیران
زیبق است
رودو یونانی ورد است
رودامالی یونانی شرب
ورد است که با عسل ساخته
باشند
رودولیون اسم سریانی
دفلی است
روده اسم فارسی ... است
روزا اسم سریانی ارز است
روسی ... یونانی سماق
نامند
روناس اسم فارسی فوة الصبغ
است
روشنک اسم فارسی
شاطل است
روشنا یونانی ...
و بسریانی اسم ... است
روفیون نوعی از ... است
روسلیس اسم ... از خرا
... اسم سریانی ...

[illegible]

روی اسم فارسی طالیقون است
روی اسم هندی قطلس است
روی توتیا شبه است و مشهور
بروح توتیاست چه آن توتیا
غیر مصنوع و معدنی است
بخلاف سائر اقسام
روین اسم یونانی قوه الصباغین است
روغن اسم فارسی دهن است
و سمن را نیز نامند
روغن بادام کوهی زیت
هرجان است
روغن درخت ارزن زیت
سودان است
روغن زفت فلان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس
زیت الانفاق است
روغن شیره و شیر نجیب و روغن
کنجد دهن الحل یعنی دهن سمسم است

فصل الراء مع الهاء

رهج ورشتار و رهج الفار شک
است
رهیرا وو ایست هندی از مسهل

وجهت تحلیل ریاح در مرض
کبد و طحال و استسقا مفید است
رهبقان زعفران است

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتاج رسانج است
ریحان ابیض شبه است
ریحان الجمال سلیخه است
ریحان الجمال و ریحان داود
اذان الفار است
ریحان سبز ضمیران و آن نوعی
از نا هسفرم است
ریحان الشیطان شاهانج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملک ناهسفرم است
و از مطلق ریحان مراد آن است
ریحان نفع بلغت مصر
ترنجان است
ریحان یمانی قطف است
ریحان نوعی از خمر است

ریشیم اسم هندی ابریشم
است
ریشه والاسم فارسی
سنبل جبلی است
ریحان اسم کرکدن است
ریم اهن اسم فارسی
خبث الحدید است
ریوند راوند است

باب الزاء المعجمة

فصل الزاء مع الالف

زاج اسود زاج مطبوخ است و
گویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی
شب یمانی است
زاج الجامد از جنس زاج اخضر
است که در ظاهر معدن آن
بهم میرسد
زاج البحر زاج صفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج رزد و مائل
بسبزی است
زاج لاری و کرمانی
از جنس زاج قبرسی است

زاج مطبوخ از جنس زاج اخضر
است که مخلوط سجک از آب
حل نمایند و صاف کرده
بجوشانند تا منجمد گردد
بهیئت مهره سبز و برای استعمال
نمایند
زاج اسم فارسی انبر باریس
است
زاغ اسم غراب کبیر اسود
و بترکی قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زافه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زاران مردان است و گویند
مرو است

فصل الزاء مع الباء الموحدة

زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل
است
زبد البحر ادرافیون است
زبد الطری اسفنج است

زبد القصب رطوبتی است که
در نیچ فی جمع میشود
زبد القمر محجبة القمر است
زبد القوارير مسحوقنیا است
زبد الملح زهره اسیوس است
زبن الطبیخ زنقی است
زجمول تخم کشوث است

فصل الزاء مع الحاء والدال المهملتین

زحنم الملک شاداوران است
زحل بلغت کسیریان صبابر
اسود است
زدواوش بلغت نبکاین نام
است
زد وار جدوار است

فصل الزاء مع الراء المهملة

زر اسم فارسی ذهب است
زرنک و زرد ک بتاء و بدال
آب عصفر است
زرجون اسم خمر است
زرد الو اسم فارسی
مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است

زرده تخم مرغ اسم فارسی
محلل البیض است
زرد چوبه اسم فارسی عروق
الصفر است
زرقوری نبات طریلال است
زرقون اسم مغربی سرنج است
زرنیخ ابیض سکست
زرنیلج ریباس است
زر الورد ریزه میان ورد
احمر است
زریر القلم مبارکه است

فصل الزاء مع الغین المعجمه

زغار خراطین است
زغن اسم فارسی غداف است
زغیر مرد است و بفارسی تخم
کتان را نامند و گویند تخمی
از قنبیل است

فصل الزاء مع الفاء

زفت بری و جبلی زفت
یابس است
زفت رطب زفت یابس
و زفت بحری است و از مطلق آن مراد
اکثر زفت بحری است و گویند

اسم نبطی است

فصل الزاء مع القاف والکاف واللام والمیم

زقفاطه اسم بربری حب الزلم
است
زک لیف الملوک نوعی از
بردی است که حی العالم نامند
که بفارسی لیف عروس گویند
زلفج اسم عربی ابنس است
زلو اسم فارسی علق است
زمات الراعی اذن الغزال است
زموم از نامهای زنبق است

فصل الزاء مع النون

زن دوسر است
زنبق صفر یاسمین زرد
است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی ستبوتیاست
و زنجار الحدید زعفران الحدید
است
زنجار مجرود و زنجار زردو
از اقسام زنجار مصنوع
است

زنجبیل بلدی و زنجبیل
شامی راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی
اشترغاز است
زنجره بلغت اصفهانی صرصر را
نامند
زنجرف زنجفر است
زنجر و انزروت است
زنجبیله بلغت مصر کسکندرت
خنابل الرهبان را نامند
زند بلغت شام نعارا نامند
زندلخ قسمی از حلزون
است که در اشجار و بقول
میباشد و بقدر باقلا است
و غیر آن چیزیست که در دیلم
سند که کاچول نامند
و در حلزون مذکور شد
زنگار اسم فارسی زنجار است

فصل الزاء مع الواو

زوفرا قسمی از خرا
بری است
زولنگ بلغت مازندرانی
قسمی از خبر قصعه است

زوله بلغت جرجان قوات است

فصل الزاء مع الهاء

زهر لفارسی سم را نامند
و بعربی شکوفه را
زهره بفتح زاء و تقل شامی و
در مغربیه و تغلیه بفارسی
فراره حیوان و بعربی زغوه
طلاق بینا سیند و وج را نیز
میگویند و بضم را باصطلاح
اکسیریان نحاس است
زهر سیوس سیوس است
زهر زمین بلغت جرجان
آزاد درخت است
زهره الحجر جوز جندم است
و گویند خراز اشخر است
زهم اسم زباد است و گویند
زباد سم جانور و زهم اسم
عطر آن است

فصل الزاء مع الیاء

المثناة التحتانیه

زیت الاحجار و زیت فلسطینی
و زیت رکابی هر سه اسم
زیت انفاق است

زیت ریاح طرالیث است
زیت الجبل بلغت نواج مصر
اسم نفط است
زیت الملحم روغن تخم شلغم است
و بلغت صعید مصر روغن
افنیفطس است
زیت المرجان زیت الشونیز
است
زیتون الاسود یا زیتون
سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر
الیهود است
زیتون جبلی و زیتون الحبش
و زیتون کلبه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است
که نزدیک آبها روید و حجم
اثمار صغیر است و نیاید آب بام
است و بعضی گویند زیتونی
که در آب و کنار آب روید است
زیتونیه بلغت مصر انجبار المرجان
است و گویند ورد فیتونیست
زیزفون بلغت دمشق نوعی
از درخت سپید

سیلے ثمر است
زنبر صعتر است
زنیره اسم فارسی کمون است
زنیره رومی اسم فارسی
انیسون که کرویا را نیز نامند
زنیره سبز زنیره فارسی است
که کمون شیطی نامند
زنیره صحرائی اسم فارسی
کمون بری است
زبرین کتان است
زنیا نانخواه است

باب السین المهمله

فصل السین مع الالف

سابیزج معرب از شابیزک
فارسی است که شیرج نامند
ساتاهورا اسم سریانی
باداورد است
ساجی اسم هندی قلی است
سادر اسم فارسی زدر است
ساروا اسم یونانی عود سابیزج است
و بهندی ساررا
گویند
ساریقون اسم یونانی شیح است

ساس اسم فارسی
فنافس است
ساسا رکشت بزر انجره
است
ساسیم اسم ابنوس است و گویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس و سالیوس
سیسالیوس است
ساطریون و ساطریون اسم
یونانی خصیة الثعلب است
ساطرلیوس بیونانی جدوار را
نامند و بمعنی مخلص الازواج
است
ساقطین و ساقافیون اسم
فارسی سکبینج است
ساقروس اسم یونانی
فیروزج است
ساق الحمار بلغت مصری
الحمام است و بهالی نارقیصر
سالیس اغریون اسم
یونانی سکبینج است
ساليطس اسم یونانی
حجر القمر است

سالیون اسم یونانی
کرفس است
سالقه و سال اسود سیاه و شتا
فصل السین مع الباء الموحده
سبابکر اسم هندی فوفل است
سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است
سپرغیا بلغت اصفهانی اسم
شقراق است
سبع اسم جنس حیوانات درنده
است جمع آن سباع
سبع الارض پرسیاوشان است
سبع لیشتر افتیمون است
سپستان آزاد درخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است
فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیه
ستادری اسم هندی لوزیدان است
ستاور اسم هندی لوزیدان است
ستوا اسم هندی سویق است
که بفارسی پیست نامند
ستوا ابهندا اسم نوعی از زنجبیل است
که بیریشه باشد و گویند

اسم فرنسی ازبیش است
فصل السین مع الجیم
سجوس بلغت زنج و بلغت
یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است
فصل السین مع الحاء المهمله
سحابا بلغت بربر زیبق است
سحاب الجو سفنج است
سحوریون اسل است
فصل السین مع الخاء المعجمه
سخاله ازفلزات است و آن را
جدا کنند و نیز آنچه از معادن
گرد چیزی کوبیدن فلزات
جدا گردد نامند
سخادس اسم سریانی اسطوخودوس است
سخیرزاج احمر است
سخنیا اسم یونانی مصطکی است
سخینوس بیونانی درخت مصطکی
فصل السین مع الدال المهمله
سدابا اغریا اسم سریانی فراسیون
سداوسن شیلم است

سدیستیاج است
فصل السین مع الراء المهمله
سراج القطرب حاجب است
سراج الظلام کندش است
سراج القطرب نباتی است
که با خشک شده است در شب
نور دهد و گویند بروج الصنم
و گویند اسم مشترک است
مانند سراج القطرب
سراد خلال است
سرانیون اسم یونانی ساروان است
سراو الطوان قسم اخیر لیلابیا
سرانیون اسم یونانی
پرسیاوشان است
سرو سوخته اسم آبار است
سرغیرین اسم یونانی
پرسیاوشان است
سرجه اسم مشترک عصفور است
سرجان زیب است
سرجان خشنوس اسم یونانی
شیطرج است
سرج موا اسم فارسی ازان العزال
سرده اسم شامی کرفس است

سرو دلا اسم اندلسی خوز رومی
است
سرساره اثق است
سرسون اسم سریانی خردل البری
است
سرطواطه فالونوح است
سرکه اسم فارسی خل است
سرکه شیرین اسم شیرسته است
سرکه سنبلی اسم کانجی است
سرگین اسم فارسی زبل است
سرگین خروس اسم فارسی
خرء الدیک است
سرگین سوسمار اسم فارسی
خرء الضب است
سرکی اسم هندی بیخ نیلوفر است
سرگین گاو اسم فارسی
اخثاء البقر است
سرماشق اسم ترکی عشقر است
سرو اسم فارسی اشکر است
سرم کعبت شیرازی اسم فشا است
سرخ معرب سرخ فارسی است
که قطعت باشد
سرو جبلی عرعر است

سرکشیر یونانی سندبا است
سریشتر اسم فارسی اشراس است
سریشم ماهی اسم فارسی
غری السمک است
سریشم پوست حیوانات
غری الجلود است

فصل السین مع الزاء المعجمة والسین المهملة

سزنام اسم بلید الحنظل است تزدیک
بغداد
سسالی سربلیالیوس یونانی است
سیسی و سیلی هندی اسم ارنب است

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاح اسم عشب گیاهی است
که بر روی زمین پهن شود
سطراک زنباد است
سطیلوس اسم یونانی جلد ارا است
سطفلین اسم سریانی خبز است
سطوکا بلغت سریانی میعه یا
است
سطیون اسم یونانی زوفرا است
سطیوس اسم یونانی جلنار است

فصل السین مع العین المهملة والمعجمة

سعالی و سعاله فتح نون است
و خشیشة السعال را نیز گویند
سعبین سکبینج است
سعتر عود بلبان است
سعفوس خس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی خزف است
و خزف را نیز نامند
سفرجل هندی گویند اسم
شل است که بیل باشد
سفری اسم جام بهل است
سفاننر یونانی خبازی است
سفش الکرم عسالیج الکرم است
سفلنون یونانی سقولوقندریون
است
سفند اسم فارسی حرمل است
و اسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی
شاهترج است
سفیدآب اسم فارسی اسفیداج است
سفیدآب سرخ اسم فارسی

اسفیداج حصیا صلین است
سفید سفند اسم فارسی
حرمل ابیض است
سفید خار اسم فارسی بوسیر است
سفیدرو هندی کاسه است
و آن را از چهار جزو مس و یکجزو
قلعی مرتب سازند
سفید مهره باصفهانی سفید بلمه
نامند و اسم فارسی نوع صغیر
عصی الراعی است که بهندی
چولائی نامند
سفید مهره اسم فارسی قسمی از
ودع است

فصل السین مع القاف

سقر و صقر لعبا دنیز آمده اسم
عربی دوشاب خرما است
اطبا الصادرا اسم باشه بیدا است
و ترکی سکبینج اسم لقرا است
سقراطیون یونانی قنبیل است
سقرافانیون ولبوس است
سقرجلین اسم ترکی زرور است
سقرقو بروقی اسم ترکی ماهی
زبرج است

سقرنوریس اسم یونانی بقر است
سقر اسم ترکی ملک البطم است
سقردیون سقولوقندریون است
سقولیجان اسم ترکی خراطین است
سقولوس اسم یونانی حرشف است
سقونیا اسم یونانی صابون است
سقنقس سقنقور است
سقرعلا اسم سریانی اسفاناخ است

فصل السین مع الکاف

سک آلی اسم فارسی فقاع است
سگال اهل العراق گویند قنجوش است
سگ انگور اسم فارسی عنب
الثعلب است
سکبینج حجر طاغیطوس است
سگ دیوانه اسم فارسی کلب کلب است
سکور اسم ترکی خطاف است

فصل السین مع اللام

سلسافیوس نوشادر است
سلیقی یونانی اسم نبات ورد
است
سلق الماحاض باقلی است
سلطان الجبل صریمة الجدی
است

٦٨١

سلم ثمر سمرست
سلمه قرظ است
سلیخة السودا نوعی از سلیخه است
سلیط زیت است و گویند عکبر است
سلیمقون بیونانی اسریج است
سلیقون قرة العین است
سلوک اسم ترکی علق است
سلور معرب سلوس یونانی است
و آن جری است
سلهارس اسم هندی میعه سایله است

فصل السین مع المیم

سم اسم نوعی از سدر بری است
و سمسم اسم فارسی قلقف است
و بعربی نهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم آل است
سمار وج نوعی از فطر است
سمالسبی اسم یونانی ماهی است و قد
سما فیل سحاق البادیین است
سم الحمار و شیلم است
سم السمک ماهی زهره است
سم الفار شک است
سمر درخت مغیلان است
سمکه نوان سکه از سمکه صید الا است

سمک الیهودی حجر البحر است
سمسم بربری ببلای هنگ است
سمسق بضم اول مرزنجوش است
و بفتح اول یاسمین است
سمسار و سرانام یونانی بهندی است
سمسران اسم فارسی شیر است
سمند سریمن اسم هندی بذر البنج است
سمنه و سمنون حب السمنه است
سموا اسم فارسی بنده است
سمو ریون کرفس است
سموک اسم ترکی عظلم است
سمیدون بیونانی اسفیداج است
سمیقا اسم سریانی سندیس الطبر است
سمیقلس نوعی از غشنه است
که ساید آن قاتل است

وفصل السین مع النون

سن بفارسی عشقه است که نوعی
از لبلاب است و بهندی اسم بباقی است
که در دوامی برگ آن را میخورند
و نیز برگ آن را خشک نمایند
جهت اکثر امراض ما نند سنجر و کرم
شکم و آن را سوکه می نامند از بو

درخت آن بعد از سه ان
ریشه ها و البه و غیرها میسازند
و بجای موی حیوانات در بلاد
مستعمل است و بیونانی اسم سوا است
سن الکلب ببستان است
سنا بفارسی بمعنی سواک یعنی
چوبک از آن مسواک
میسازند
سنا اندلسی و سنا بلدی
عیشون است
سناخ دخان زاج است
که مجتمع گردد بر چیزی
سنام الجبل کوهان شتر است
سنا بر بلغت مصر الله است
سنا و بفارسی بمعنی سخاله است
خواه از طلا و یا نقره و یا آهن
و یا غیر اینها از هر فلز که باشد
سنشیه بفارسی بمعنی حافر
است که سم نامند
سنبهالو بهندی نیخنگشت است
سنبالی گفته اند بلغت هندی
نام دوا است که آن را امونه که
نیز نامند

سنبر شونیز است
سنبل هندی مطلق بشیر را
نامند و بفارسی و بهندی نیز
برسیاوشان و نیز بفارسی
گل سنبل البتا بخوبی خوشبو را گویند
سنبل الاسد سنبل جبلی است
بقول انطاکی و آن سو است
سنبل قلیطی سنبل رومی است
سنبل جبلی بفارسی ریشه دالا
است و گفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سودی نوعی از سنبل
الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
است که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی برسیاوشان است
سنبل کهار بهندی شاکه است
که اسم الفار نیز نامند
سنبوست کرول است
سنبوسق معرب سنبوسک است
سنبوسه و آن از خمیر
معروفه مصنوعه است که آن را
بهندی پوری نامند

سنبهاری بفارسی فرنج مشک است
سنجار حشیش الحمار است و آن را اجا
الحامه نیز نامند
سنجد بفارسی اسم عنبر است
سنجد بوی گلی است که بوی آن
شبیه ببوی گل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجد کرخی باصطلاح عام صفهان
ثمر درخت نیم است
سنجد بهندی ثمر مولسری است
سنجر سنجر فه است
سنجلاط فرنجمشک است
سنجیون مصطکی است بیونانی
سند اندلعربی ماده خر است
و با تان مشهور است
سندر بفارسی سندروس است
سندره بعربی شجر فسنی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندری نوعی از سطر است
سندس یونانی قثای الحمار
و الطبیخ را نیز نامند
سندس بارس یونانی سریج
نیح قثاء بستانی است

[illegible]

سند وخس بیونانی جوز سرو است
سنادولیس بیونانی ثمر بنج است
سند ور بهندی ثمر بنج است
سندبوس اغریوس بیونانی
قثای بری است که قثاء الحمار است
سندرقی بیون ویاهر ولعدانی
را و مهمله یعنی سرنج است
وبقاف خطا است
سنده بار وسند وهن وسند جو
هرسه بلغت هندی اسم ملح طبرزد
سنده بفارسی اسم قندره است
سندا بهندی طباشیر است
سندبان عود هندی است
سندهی تخیل است بهندی اسم
هندی نخل پسته بی ثمر است
که تنه آنرا ضربت زده و
یا آنکه طلع آنرا بریده ظرفی
بجای آن بشدت نصب نمایند
که هر وریکشبانه روز در آن
جمع گردد و شبانه بیاشامند
طعم آن گاه و در روز بماند ترش
سکر نشود و از مطلق آن
مراد نزد اهل سند

ان رطوبت مجتمع
مسکر است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است و بلغت
اهل مصر سلدابیون است
سندیان الارض بلغت
سریانی فراسیون است
سندربیس بیونانی حدید است
ستمسق آسس سریانی است
سنه بفارسی زنبور است
سنط بعربی درخت قرظ است
سندس بیونانی قثاء الحمار
است و بطبع رانیز نامند
سنف بعربی ودسر است که
در صحرا بهم رسد و بفارسی
کرکاس نامند
سنقر و مستعار از طیر معلم
شکاری است که ملوک بدان
شکار مینمایند
سنقره کلاغ سبز است
و بفارسی کاسه شکاف نامند
و آن شقراق است
سنگ اسم فارسی حجر است

دستبیر ازی برده بیونانی نطرون
و بهندی پهتر نامند و بکاف
تازی بهندی اسم سنج است
و آن مهره است که دقاقان
هندازان دقاقی مینمایند
و آلات پوشیدن است
زنان هنود دقاقی غربا از آن
میسازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است
که بهندی جکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس
سنگ احمر حجر احمر است و
آشنا میدان ریگ آن گاه سم قاتل
سنگ ارمنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ پشکن حجر الطلق است
که بهندی کلهتی نامند و آنرا
سنگ پشکن جبتان نامند
که صفت حدساه است و نیز
اسم نوعی از نمر است
سنگانه بفارسی نام مرغی
است که بعربی صعوه نامند

سنگ براهی حجر البرام است
سنگ پرستوک حجر الخطاطیف
سنگ پرکان و سنگ معز
اسم قریه است از قریهای
شیراز از محال فاروق که
معدن آن سنگ است
و آن سنگی است ملون بالوان
و شیشه گران آنرا سفید کرده
شیشه مستعمل دارند معدنیات
نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوه نامند
سنگ پشیم بفارسی حجر الیشب
سنگ پشیم اسم حجر الیشب است
سنگ بصری بفارسی
توتیا انابیبی است
سنگ چقماق حجر النار است
سنگ بلور حجر البلور است
سنگ بهندی مهره نامند
که بعربی شیخ نامند
سنگ کار و اسم فارسی
حجر الماس است
سنگ جراحت اسم فارسی

جبین است
سنگل بلغت فرس نزد فارسی
رطب است
سنگران مرغ اسم فارسی
قالنصه است
سنکهیا بلغت هندی اسم
نوعی از بیش است
ستنبم بقر را نامند
ستنی نوعی از ماهی است
که در ملتان و بلاد هند بهم میرسد
و لذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سندر لطیف است
که آنرا نبات حدیدی نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است
سنیر شونیز است
سنین اجزای صفار است
که در وقت سودن و شکستن
بهم رسد

فصل السین مع الواو

سوبتری آنبار را نامند
سوادالاسود که چیز ... است از
زنج و پوستها و سر که و از جمله ...

[illegible]

[illegible]

سواد البطن بعربی کبد است
سواد السند والهند کشت نیشکر است
است وگفته اند سواد الهند
نوعی از سلیخه است که سلیخه
السودا نامند وازادویه
تریاق فاروق است
سواد الحکام ساداوران است
سواد القضاة العفص است
سوداناپات مرغیست که بفارسی
داربوی دبعربی صرد نامند
گوشت آن بهیئی مضر ونافع است
سوسن بهوماسه است
سودا اسم ترکی لبن است
سودابه بعربی عصفور است
ومار سیاه را نیز نامند
سواد الهند والسند صاحب
منهاج گفته ان حیوان چاری
بحری توتیا است وانفعال باید
که در کوره حداد آنرا
بسوزانند وسوده باب شسته
ودحوب ساخته خشک نماید
ونهند الحاجت استعمال نمایند
وبعضے کشت سبز گشت

دانسته وبغدادی عیرکشت
برکشت دانسته وصاحب منهاج
گفته حجریست شبیه بشیشه
سیاه که اهل سند وسند ازان
اسوره میسازند ونجمل است
کاتجه باشد که ازان چوڑے
میسازند وزنان سند وسند
در قبضه دست میپوشند
وانرا از احراق نوعی گیاهی
بعمل میاورند وازان
اوانی نیز میسازند
ولیکن تا صاف میباشد
سوسن بعربی اسم درختی است
که ازان زند یعنی دسته کارد
وغیره میسازند واحد جمع آن
سواسترا هده است
سواس بهوماته است که
طرطقلین باشد
سوام بقیق ابل راعی است
وبعضی نام طایری است
سوبکه بفارسی نام مرغی
است کوچک که بفارسی ارد
فرلی سنور دوق در زیر زور

نامند
سوینه بلغت مصر بنید است
که ازگندم میسازند واهل مصر
بسیار آنرا می آشامند
سوجر نیز اسم شجر خلاف یا صفصاف
است
سوح بفارسی اسم بعبل است
سو دریقون بیونانی اسم
نوعی از توتیا است
سودق صقر است
سودنیق وشوذانق اسم صقر یا
باشاهین است
سوربهند اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغی است
کوچک خوش آواز وگفته اند
شارو شارک است
سسو باره و نارمشک است
سوریون بیونانی شیخ ارمنی است
سورنجان بخامی محمه بیونانی
تام در ورلیست نافع جهت
اورام حلق و وجع آن و
سورنجان بدون ز ار مهمله
سیاه او د تا نیز آمده شنق از

سوبنجی که بیونانی نام ورم
عضل وحل حلق دیا مرے
است ودر قرابادین ذکر یافت
سوریج معرب شوره فارسی است
که بعربی القبر نامند وصاحب
تحفه بارد و داشته
سوریان سولان است
سورطیون وسوقطوون
حصیة الثعلب است
سورنجیلی بهندی خنزیر البحر است
که وفلین نامند
سوران بخ نباتیست هندی
که مشهور بجبر کهنه است
سوره گفته اند که سبز است
معروف کابر قتل الحار ودرة امین است
سوری گفته اند اسم نوعی از
زاج وگفته اند زاج احمر است
ونیز بفارسی اسم نوعی از ریحان
سرخرنگ ونیز نام سوسن
احمر است
سورق صقر است
سوزه قناسی بر بری است
سوسن اسم هندسه است ونیز اسم

گرمی است که در لباس پشمی
بهم میرسد
سوسنبد بفارسی نام نباتی است
سیوعی دیتوهم آن اسبک مستعمل
در خضابات وبشیرازی علف
شیرفاره وبهندی دودهه نامند
سوسک بفارسی تهو چوب آن
تهوچ و آن مرغیست شبیه
بکبک وازان کوچکتر وگویند
خنافسی است که در حمامات و
مواضع نمناک بسیار بهم میرسد
سوسمار ضبیست که بهندی گوه نامند
سوسن احمر ولبوث است
سوسن آزاد سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی ایرسا است و
راسن را نیز نامند
سوسبز سیسنبر است
سوسه بفارسی اسم عضابه است
سوطالن سلق است
سوطلنین نیز سلق است
سوطیرا بیونانی اسم مقلمه الکبراست
و در قرابادین ذکر یافت

[illegible]

[illegible]

٦٨٥

سوتماد بعربی اسم ندی و یا
ودی است
سوعان بترکی اسم بصل است
سوفنه بفارسی سوسن شکوفه
عصفور و شیمه است که بجوید
دفا سد ساز و آنرا
سوقیطون جند بید ستر است
بیونانی و صاحب اختیارات
خصیه الثعلب دانسته و بعضی
سیب بو اشتر نامند
سوقال الوجاع گفته گل قسوس
غلیظی شبیه بقشور [illegible]
است و آن نافع است جهت
اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون و سوقرطون [illegible]
اسم حی العالم است بیونانی
سوقی بیونانی تین است
سوقیرسس و سوقیرس بیونانی
اسم خروع است
سولا مازریون است
سوکع بعربی اسم صبر است
سوتا اسم سنحاله حدادی است
سوتا فون و سوتا جیون و
سوتا فیون بیونانی [illegible] است

سوتامالبسه با سنحاله بحاس
سوتا و سونه بهندی اسم [illegible] است
سوتا کهی سون ناکهی [illegible]
هم اسم هندی مرقیشا است
سوتا موقی اسم هندی بابونه
سونب و سولف بهندی اسم
رازیانج است
سونهه اسم هندی زنجبیل خشک است
سونجرلون اسم هندی نمک
سیاه است
سوتخس [illegible] بای بری است
سوندسی بلغت هندی اسم
اذخر است
سوکش اسم فارسی براده
آهن است
سوتق اسم عربی [illegible] و
[illegible] فارسی [illegible]
وآن طعام است از آرد قمح
و حنطه و سلت و شعیر و جمیع آنها
و نبق و تمر و غیرها میسازند

فصل السین مع الهاء

سهاگه اسم هندی تنکار است
سهاله اسم فارسی سنحاله است

سه برگه اسم فارسی حندقوقی است
سهر اسم فارسی [illegible] است
وگفته اند مخصوص بگاو ماده است
سهیر و شهر [illegible] معجمه [illegible]
اسم نوعی از تمر است
سهریت دارصینی است
سه سنبل اسم فارسی [illegible] است
سه گل علیق است بفارسی
سه کوهک اسم فارسی خسک است
سهل اسم عربی غراب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهیلا اسم طعامی معروف است

فصل السین مع الیاء المثناة التحتانیة

سی اسم فارسی [illegible] است
سیا اسم فارسی سنا است
وگفته اند عصاره آن است
وگفته اند عصاره نبات
دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است
وگفته اند اسم بسر است
و بعضی [illegible] گفته اند
سیابه اسم تمر است

سیاداوران ساداوران
است وگفته اند عصاره ای است
که از بیخ درخت جوز حاصل
گردد و سیاه رنگ است
وچون خشک گردد جامد
ومشتعل گردد ونواب علوی خان
قدس سره فرموده اند این
دوا در شیراز از بلاد فارس
بسیار است و از کوهستان
نواح آن می آورند و از ساقهای
درخت [illegible] می آورند
بزودی [illegible] بران و سیاه
رنگ مانند مداد میباشد
و آنرا [illegible]
وصاحب اختیارات گفته
چیزی سیاه رنگ است
که در جوف درخت [illegible]
بهم میرسد و آنرا [illegible]
می نامند
سیار بفارسی [illegible] و بهندی
[illegible] نامند و آن چیزیست
معمول از آرد [illegible]
دوغن و باقلا و امثال آنها

سیاسر بفتح اول بفارسی
اسم سیار است
سیاع بعربی کتان است
یا بنائی و دیگ شسته کتان و
بکسر اول اسم کاه گل است
سیاله بفتح اول بلغت عرب
نباتی است سفید با خارهای
طولانی که چون خارها از وی
جدا کنند از وی لبنی بر آید و [illegible]
[illegible] را ماند و یاسمین [illegible]
وحندقوقی [illegible]
سیال بکسر اول بهندی اسم
شغال که کلب بری است
و یاسمین را نیز نامند
سیالیح اسم فارسی خسک است
سیالی بکسر اسم هندی
شغال است
سیان بفتح بفارسی [illegible]
سیاه بید بکسر اسم نوعی
از خلاف است
سیاه دران اسم فارسی
ساداوران است
سیاه دارو بفارسی [illegible]

کرسنه بابی فارسی کشتین است
سیاه دانه بفتح اول اسم فارسی
حبة السودا است که شونیز
و باصفهانی سیاه بیخ
سیاه گوش اسم فارسی
عناق الغول است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم تمر هندی است
سپیوس سپیوس بفتح اول
و سکون دوم ابنوس است
که بزر قطونا باشد
سیبیا بکسر اول و سیا است
سنبل لغت عربی اسم [illegible]
هندیست و آن شیئی از [illegible]
ست و گفته اند بزر کوهی [illegible]
[illegible] باشد و کلان [illegible]
دخالهای سپند در ورد [illegible]
و [illegible] بیاشند [illegible]
نذار و جمع او سنابل آمده
سپنج بفتح اول اسم فارسی
مویز است که زبیب باشد
سپستان بکسر اول اسم هندی اوتیغی است
درخت زقوم است

سیچغنه بفتح اول اسم فارسی
باشه است که معرب آن
باشق است و گفته اند اسم
صعوه است
سیچقان اسم ترکی فارسی است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سیخول بکسر اسم فارسی
قنفذ کبیر است.
سیسامند اسم سریانی
جبلا هنگ است
سیسامون یونانی
اسم سمسم است
سیسی بلغت عربی سیسالیوس [illegible]
سیسیر که و سیسر سیساس [illegible]
بکر اسم سوسی است که در
حبوب اسم میرسد و آنرا بجز
و آن اهل الحمام نیز نامند
سیسنق سرمق است
سیسیرم ابن تلمید گفته دوائی
است شبیه بنجبیل با تلخی
و اندکی قبض
سیسبان و سیسنبر [illegible]

سیمه اسم تمام است
سیسنبرون و سیسنبرین
حرف الماء است
سیسه اسم هندی [illegible] است
که رصاص اسود نامند
سیسو اسم هندی درختی است
عظیم و چوب آن سیاه رنگ
اندکی ابلق و جوهر دار و صلب
میباشد
سیسیون [illegible] است
سیصارون عنب الثعلب [illegible]
سیطرنیه اسم عربی [illegible]
که بفارسی زهره و جوهر [illegible]
نامند
سیغر اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیغیروس اسم یونانی [illegible]
سیغوس سیغیون [illegible]
بستانی
سیفوس اغریوس [illegible]
قثای بریست که قثاء الحمار است
سیفضا اسم ماهی [illegible]
دوم است و آنرا نیز [illegible]
سیف الغراب دلبوث است
سیف بکسر اسم فارسی قند است

سیفا فیلوس یونانی [illegible]
سیقس اغاریس یونانی قثای
بستانی است
سیقس اغریوس قثای بری
سیقو موردون یونانی اسم
خمیر است
سیکسک اسم ترکی [illegible]
حیوانات است
سیکران شیخ است
سیکوان الحوت اسم یونانی
فلومس و بهری را نیز گفته اند
اسم ماهی زهرج نیز
سیکاک سیکاکه اسم فارسی
سوس چوب است [illegible]
سیلقی اسم فارسی [illegible]
سیلا بفتح [illegible]
و نیز نام نوعی از یاقوت
سرخ است
سیلابه بکسر اسم فارسی [illegible]
سیلیخ گویند اسم هندی [illegible]
سیلقلی اسم یونانی نبات
دروان است

سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سیمده و سیماده بکسر فارسی
سیناده که معرب آن سنباذج
سیماهنگ فقاع الحجامست که
بفارسی خیاره سپنداز نامند
سیموس یونانی اسم الماس است
سیمفور خمیر است
سیمیلا یونانی اسم لوبیاست
سین بکسر اسم فارسی سروج
که جمع آن ذراریح است
سینا بفتح بلغت عربی نام
درختی است
سینا بکسر اسم هندی نوعی از
باقلاست که [illegible]
و نبات آن از قبیل [illegible]
سند بکسر [illegible] دال [illegible]
هندی اسم [illegible] است
سینید و سیبیج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیندهالون اسم هندی [illegible]
طرز [illegible] که [illegible] نامند
سیندربس یونانی حدید [illegible]

[illegible]

سوار الهند کشت برکشت است
سوون قرة العین است
سبوقی بکسر اسم هندی
اطریه شعریه است
سسیه سنبل سبیبر است
سسید و سسیدانه بکسر تخم
اسم ذئب است جمع آن
سیدان و سیاد آمده
سسید نوق صعتر است و گویند
شاهین است
ساسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است
و نزد عامه عراق روستائیان
و هندی لهسن نامند
سیر ب بکسر اسم فارسی
غذایست از اعضای حیوانات
نانست بند و گوسپند با آب و سیر
ترتیب دهند
سیران گفته اند اسم
هندی قنبیل است
سیر جوین بفتح چیزیست
مصنوع از رصاص محققه
قروح چشم و نبت لحم است

سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر موهمه اسم ثوم بری است
که بیونانی سقور دیون
و بهندی جنگلی لهسن نامند
سیران یاقوت احمر است
سیمن کرش الماء است
که قسمی قرة العین باشد
ستیس گویند آبنوس هندیست
و نیز گویند بهندی اسم
کافور است
سیسا بیونانی اسم
سرطان بحری است و
اسر بیرا انیز نامند
سیسا و بیونانی اسم
انجدان طیب است
سیسارون فلفاس است
و گویند دوائیست مجهول
الماهیه
سیسامر بیونانی اسم سمسم است

باب الشین المعجمة
فصل الشین مع
الالف

شاباک شابانج است

و شافاج نیز نامند
شاه باهی بسریانی نام ونجر
است که حب آن شبیه
بشهدانه است
شابانج خردل است
شابی رومی فلفل سفید است
شاب هندی فلفل سیاه است
شابرقان و شابورکان
و شابورن همه اسم فولاد است
که حدید ذکر باشد
شابیرج و شابیرج لفاح است
شاج چوبیست شبیه
بسفود که زیاده نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاخل و شاخردل بفارسی
اسم حبی از حبوب ماکول است
که از آن نان بسازند
شاد بفارسی یعنی حمر است
شادلوق معرب شاهدانه فارسی
فارسی است که شاد دنج
نیز نامند
شادانه شادنج است
شارسم سار است و گفته اند

اسم سفال است
شاربال بسریانی ابریشم است
شاریشک طیهوج است
شارکی اسم انجدان است
که تخم حلتیت است
شارد و صارد وج است
شاسپرم اسپرغم است
که شاهسپرم نامند
شاس و شاشت اسم فارسی
بول است که کمیز نیز نامند
شاه و شارشیص است بعربی
شاشک و شاشکم طیهوج است
شاصلا صماصیلی است
شاطریون بیونانی حنفیه البقول است
شافانج معرب شاباک است
که برلوقت باشد
شافذیلیون است
شاکم بعربی اسم است
شال بفارسی نام بیخ گیر
مقشر است که شالوک نیز نامند
شال کره بلغت و یلمی شال
لستی بلغت مازندرانی
دارال است

شال خی اسم مازندرانی و همه است
شالیطون بیونانی خطاف است
شامانج اسم فارسی نوعی از
حبوب ماکول که بسیار ریزه
و بهندی ساموانامند
شانغ بعربی نام تیس است
و ضان را نیز نامند و یا حیوانی
که شقیق بچه آورده و نر
شادر اسم عقرب است
شامراوی است که در کوره
و غیر آن مجتمع گردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شاران عبارت از خانه زنبور
عسل است و بعضی عسل غیر
مصفی را نامند
شانامه بفارسی اسم فالنذ است
و توصیله را نیز نامند
شانه سر و شانه سرک اسم
اسم فارسی هدهد است
شاوند و اسم فارسی سوکه است
سرفیا بشنیه شیخ که بقصبه
تفام نامند
شاوکلیس بیونانی برنجاسف کوهی است

٦٨٧

[illegible]

[illegible]

شاه آب اسم شیح از مصطفی
ست بطریق خاص
شاه اسپرم و شاه اسپرغم
و شاه سفرغم و شاه سفرم
و شاه اسپرغم همه بمعنی شاه سفرم
شاه افسر و شاه سپر و شاه سپه همه
بفارسی اسم اکلیل الملک است
شاه باز اسم فارسی باز سفید
بزرگ است که بترکی خطا طیغون
نامند
شاه پر بال اسم سر بال ابریشم است
شاه بابک نیز نوف است
شاه بوی بفارسی اسم عنبر است
شاه تره اسم فارسی شاهترج
است
شاه توت اثرت شامی است
شاه چینی اسم بلنیر و خطا است
معرب آن شاه چینی است
شاه دارو اسم خمر حبشی است
شاه دانج معرب شاهدانه است
شاه دانق و شاه دانک نیز
نامند که بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر

شاه زیره و شاه زیره کرمانی
که کمون نامند
شاه سفرم بضم رای سپرغم و دوست
شاه لوج و شاه لوق شاه لوک
معرب شاه آلو است که بشیرازی
آلو کوچه نامند و آلو سلطانی نیز
شاه ماهی بطارخ است

فصل الشین مع الباء الموحدة

شب بضم و سکون بای موحده
اسم نوعی از عنکبوت است
شب انگیز بفتح نیخ نیخ است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم
خفاش است
شبیا بعربی اسم نوعی
سمک است که شبوط نامند
شب افروز کرم شب افروز است
شب ابنوی بفارسی گل شب بو
است که خیری است
شب تاب بفارسی اسم خفاش
شب آهنگ بفارسی مرغ
سحرخوان است

شب پره و شب پرک و شب
پاره و شب پازه و شب بوزه
همه اسم فارسی خفاش است
که بهندی چمگادر و چمگو و نیز نامند
شب الاسا کفه بفارسی زاج
کفشگران است
شب القلی قلی معادن است
شب تاب و شب چراغ اسم
فارسی حباحب است بهندی
پتنگ جگنی نامند
شب خوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیز کرم فارسی شب پرک
است که بعربی ارضا نامند
شبدیه بفارسی اسم
عنز قوقی بسما است
شبدع بعربی بمعنی زبان است
و عقرب را نیز نامند و گفته اند
عقرب اسم حقیقی و زبان
مجازی است
شب رنگ گلی است سیاه رنگ
مایل بزردی و نیز سنگ
سیاهی نامند که آنرا شبه
گویند که چون بر آتش گذارند

لبوز و از آن بوی نفط آید
شبطباط بعربی بمعنی عصی الراعی
است و سنطفا طانیز نامند
شبوقه نوعی کیر خمان الارض
است
شبیب اسم هدهد است
شبیشه اسم فارسی راتینج است
و نیز خفاش را نامند
شبیش بپای فارسی اسم فارسی
قمل است بضم قاف و سکون میم
شپیشه نیز بپای فارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکون می یابد
شپنان گفته اند نام انار
شیرین است
شتبه اسم فارسی شبیح است

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیة

شتا اسم عربی سرما است
که بفارسی شتر خشتنا گفته اند
شتر اسم فارسی بعیر است
شتر بای اسم رفیع یافی است
شترنجه اسم فارسی جزو ...

شتر خار اسم فارسی خار قول است
شتر دندان اسم فارسی اجر
مصری است
شتر خار شتر خار است
شتر گاو پلنگ اسم حیوانیست
که زرافه نامند
شتر مرغ اسم فارسی نعامه است
شتر سوار اسم فارسی نخل کبار
بر لیست و آن در صحراهای متعدد
و بلاد هند تا بمقدار بزرگی میشود
و کشنده شتر است و خورنده آن
شترنج بفارسی اسم احناس
حبوبی است که در هم خلط نموده
میخورند و آن طبیخ را شترنجی
نامند منسوب بآن و نیز شطرنجی
اسم فرشی است که از پشم
ملون بالوان و بارسیمانها
رنگارنگ بافته باشد
شتسه اسم فارسی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار سیاه
عظیم جثه است
شجاع بعربی مار گوشت است

۶۸۹

شجره شجر الاثم بعربی درخت آ
که بهندی جهاڑ نامند وجدان
شجره وجمع آن اشجار
شجره بهتو باسم رنج آست
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر
هندیست که دیو دار نامند
شجره بارده لبلاب صغیر است
شجرة البرغشت طباق ست
شجرة البق وردار است که بفارسی
درخت پشه مینامند
شجرة البق قنابر ست
شجرة التسبیح اذربان است
شجرة التنین لوف کبیر است
که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراثیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار و شجره بجبان
پرسیاوشان ست
شجرة الجن دیو دار ست
شجرة الجائعه اسم ام غیلان ست
شجرة الحراره آزاد درخت است
شجرة الحیات سرو ست
جهت آنکه ماوای حیات است

و فرفیون را نیز مینامند
شجرة الحیه حنظل است
و لوف الکبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر
ست و ما میران را نیز گویند
شجرة الدب بارنج ورست
و علیق الکلب و انسوس را نیز نامند
شجرة الدبق درخت سپستان
گویند
شجرة الدلب که بعربی خیلا نام
و بفارسی درخت چنار است
—
شجرة الدم شجره اخوین است و نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه
ذراریح در آن بسیار میباشند
شجرة ذی قرنین و شجرة سلیمان
و شجرة الدهمر بروج الصنم است
شجرة الستم رزاوند طویل
شجرة الزعرور بفارسی
درخت کیل است
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صربیه الجدی
و خانه سیلین را نیز نامند

شجرة الطلق مسمی بشجره مریم
و کف مریم است
شجرة طیبه نخل ست
شجرة العجم مولو بذاتا است
که مرواسنگ سفید کرده را مینامند
شجرة العقرب تو ارسن است
شجرة الغار و همست ست
شجرة الدبس تو ارس ست
و گویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ
قنا دست
شجرة القطران شهر بلن است
شجرة الکافور افتوان است
و ریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف صابع الصفر است
که کف مریم نامند
شجرة الکلب الوسن است
شجرة موسی علیق الکلب است
و عوسج را نیز نامند
شجرة النار صامر یوما است
شجرة النور درخت (ان)
العصافیر ست که بفارسی
درخت اهرو نامند

شجرة الیهود قثای بری است
شجرة نوعی از زرابیایج است
که باتش بخت بشنند

فصل الشین مع الصاد المهملة

شحم بعربی پیه است
شحدان گرسنه است
شحرسه یا زنج انجرست
و گفته اند لغت یونانی است
شحراسمی فانج احمر است
شحط بعربی ورق طیور است
شحم انیج پوست بالگک
است که الیست نامند
شحم الارض قطن است
و خراطین را نیز اند و بعضی
فطر دانسته و خراطین را
امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و پیه دانهای حب
حنظل است و همچنین شحم الرمان
شحم فاوندی قاوند است
شحم المرخ حنظلی بری است
شحم النخله جمار النخل است
شحر شنج ست

شجر نام طایریست که شحرو نامند
شحمه لبلاب کبیر است

فصل الشین مع الخاء المعجمه

شخاب سکناب شخب شیر تازه
دو شیده ست
شخر قلی است
شخار بعض باصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
شخت بتای مثناة فوقانیه
در آخر نوبال الذهب است
شخار اسم فارسی طایریست
مایل بسبز رنگ سیاه سرمه ای الشفتیه
شجره بفارسی نام قلی است
و نوشادر را نیز مینامند
شخیص اسم فارسی عصفوری است
کوچک و خوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شناخ بزر الحیار است
شدر حبه القرط است
شدق بعربی شگوفه نباتی است
شدیه یاسمین
شدنیات جمع شدنیه است

وآن هم نوعی از شترست
که در موضعی از زمین بهم میرسد
و با منسوب بفیل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذ بذال معجمه درخت مسواک
است و ملح را نیز نامند و فربا
کلب یعنی سگ گستا نیز و نیز قطعه
کوچک از درخت جدا باشد
شذام ملح است
شذان بکسر اول و ... بدوم
لغتی اسم درخت ساساست
شذر بفتح لغتی قطعه زرست
که در معدن برآورده باشند و لؤلؤ
صغار را نیز نامند
شذمان لغتی ذهب است
شذ لغتی مشک است
شذره قصعه است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب جبوشی شرابیست که
در جزیره جبوش از ... سازند
از آب دریا و دوشاب سازند

وآن جاد عفص میباشد
شراب ... شرابیست که از
... بران گذشته باشد
شراب ریحانی خمر صاف
خوشبوی معتدل القوام سرخ
و یا زرد است
شراب دوشابی نبیذ الزبیب است
شراب سوسن می سوسن است
شراب عسلی نبیذ عسلی است
شراب عتیق شرابیست ساله
شراب مروق شرابی است
که خمیر کف ... از آن جدا شده باشد
و لعید انسی ... ساعت صاف
شوده باشد
شراب موبزی نبیذ مویز است
شراب بفتح اول ... کسر
ثانی و تا مشدده لغتی
اسم ... است
شرار ... است
شراقی و شراقی سوداوی ...
است
شراس ... است
شرالق سلح الحیه است

شربت بصری شهر هم ... باشد
شربه درخت نخلی است که در
آب روئیده باشد
شربت لسریانی نوعی ... است
که صوف الارض مینامند
و نیز ... گویند
ولفارسی گیاه کوهی نیز
شربت عبارت از آب میوها
و یا دواها و گلهای ترش ... و
در آب جوشانیده باشند ...
و عسل بقوام آورده باشند
و ایضا جلاب را نامند
شربت نیل مشلثه در آخر ملوخ
سریانی نوعی ... است و
بیدرا نیز نامند
شربوع اصم ضفدع است
شرپن لغتی ... وبادفاست
قطران است
شرحیان لغتی درختی است
مانند بادنجان که جلو در ...
و عفص بدان پیدا میشد
شرسا لغتی دایه ... باشد
... که ... ظاهر میشود

شرزر دک نوع رزود عود است
شرغوف صفدع صغیر است
شرناعیری است
شراق و شرقوق شقراق است
شرشت لغتی اسم سنگی است
شرنگ بفارسی اسم ... است
و نیز حنظل را نامند که ...
از دفلی است که بفارسی ...
شرو بفتح و شیز یعنی ...
شروین ... که ...
شرو است که عرعر نامند
شری علیقه است که ...
و گیاه حنظل را نیز نامند
و شرق طائری است ...
حداة و صقر
شریان درختیست که از ان
کمان میسازند
شرکیس اسم ... است و بهشکار
غیری ... و دراز نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

شمس اسم فارسی زیبق است
شمس بستان بفارسی ...

کلب است جهت آنکه اگر ...
پستان آن شخص است
ششش بخینه بقلة یمانیه است
ششبندان اسم فارسی کرمه
السوداء است که فاشرشنیز یا ...
ششیبره گفته اند قوت است
و قوه لعصبانیت را نیز نامند
بفارسی روناس گویند
ششقاقل ششقاقل است
ششنایه ... و ... است

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطرا بفتح بجه نخل است ...
صدا ... که ...
دیگر فصیل مینامند
شطانیه ... طول ...
است که ... رود ...
دراز نامند
شطنشطا لغتی اسم ... است
شطوط و شطوطی ناقه ضخیم
السنام است

فصل الشین مع العین المهملة

شعر لغتی زعفران است

۶۹۰

شعر القبح اول و الف ممدوده
زبانی ست ازرق با احمر که
بزرگتر والانع وسنگ سیند بلغا
سنگ سبز ناست ونیز نام درخت
نخود ست ونیز نوعی از شفتالو را
نامند
شعر الارض وشعر الجبار شعر الکر
وشعر الجبال وشعر الحجا وشعر
الغول شعر الجنا و شعر الخنازیر
پرسیاوشان است
شعر شتر ابعقید است
شعر وره لغیر فنا صغیر است
وگفته اند قنای بری است
شعور صقالبه زعفران است
شعور صنوبر جوز بست
شعیر رومی خندروس است
شغال شغیر بفارسی ابن آوی
است که کاهپره نامند
شقائل بفتح نوعی از عنب است
شعو الکنیز اسم عدوا ست
فصل الشین مع الکاف
شکار وابفارسی اسم
باوزیر است

شقا نه بفارسی اسم طائر یست
بزرگتر از حداة سمن آن الوان
بچهار رنگ ودر وجنات آن
بالوان بسیار باشد
شفتالو بفارسی خوخ را نامند
شفترک اسم فارسی حبه است
شفترنگ بفارسی اسم میوه است
که دو طرف آن سرخ و طرف
دیگر سفید مائل بزردی با
آن ثمر کبد درخت شفتالو
و زرد آلو یعنی بپیوندی است
ازآن هر دو شلیل نیز نامند
شقبیل بفارسی بنده قوفی
بستانی است
شقر دانه حرمل است
شقشک بفارسی اسم شمس طلا
و نقره است که بعربی سبائک نامند
شقصلی صاحملی است
شقما والغزوبسه بابلی [illegible]
الحل است
شقنورد ومن سفرجل است
شقنور دوشنو ولیس فنای بری است
شقیر رنیمر و نوع است

شقیقل شقاقل است
فصل الشین مع الف
شقادیر القوم کرانی است
شقا شقاری وشقر و شقیق
بعربی شقایق النعمان است
شقنده بعربی اسم گیاهی است
کیذالدهن والهن است
شقر وشقران بفتح بعربی ورس است
شقر بضم وفتح هر دو اسم عوض
بنجیه حرا است
شقر بعربی اسم زنانه است
شقری بکسر ثمر حبلد است
شقره سنخرف است که بشجرف
نیز نامند
شقر دانه حرمل است
شقرین شقر ویون است کما
توم بری باشد
شقردی فرادش وشقر دیز
توم مطلق است
شقاری و شقیق شقایق النعمان است
شقدروو فر اسیدون لدم الکبر
شقی علا بفارسی بیخ است

فصل الشین مع الکاف
شکاعه خار یست که بر مسکند
دهن شتر او بفارسی زرنبا
شکاک قانصه طیور را نامند
شکر اسم فارسی سکر است
شکر بادام بفارسی نقل بادام را
نامند و بزرد آلوی خشک که
تخم آنرا برآورده وبجای آن
مغز بادام شیرین گذاشته باشند
نیز اطلاق نمایند
شکر برگ اسم فارسی شکر ناست
که حلوای خاص است
شکر پنیر اسم فارسی فانید
سنجری است وحجر العاج را نیز
شکر سنگ حجر اعرابی است
و فانید سنجری را نیز نامند
شکره اسم فارسی
باشق کوچک است
شکرینج بفارسی حب است
شکفه مخفف شگوفه است
شکل نباتیست که بفارسی
خوش نظر نامند ودر
[illegible] که قلعه وآن

مجنج است
شکبه اسم فارسی کرس است
که بهندی او جهری نامند
شکنج اسم مار است وگفته اند
مار سرخ را نامند
شکنه بفارسی خراطین نامند
شکنه بکسر قنفذ کبیر است
که دلدل نامند
شکوفی شکوناک است
شگوفه اسم فارسی نور الاشجار
است که نقاح نیز نامند
شگوفه ام غیلان بر ما است
شگوفه سورنجان صمایغ
شگوفه سنگ زهرة الحجر است
شگوفه مشس زهرة النحاس است
واقلیمیای نحاس را نیز نامند
شکر هیج حسک است
شکبر شتر نگ است که بجا
شلیل نامند وآن پیوندی
از زرد آلو و شفتالو است
شکال بضم کاف عجمی
فارسی فحم است که بتازی
زغال انگشت نیز نامند

٦٩١

فصل الشین مع اللام
شلازریخ حمرست
شلافتن عبارت از مطبوعات
و لقوعات ست
شلتوک و شالی اسم فارسی
ارزعیر مقشر ست
شلجم احمر شب اندرست
شلخ بخشم انجارست
شلغفا صیل السوس ست
شلغم شلجم ست
شلق بکسر و بفتح لعربی
اسم سماک صغیرست
شلقه لعربی بیضه ضب است
چون بیندازد
شلک و شلکار و شلوک بفتح هلاک
ست که بفارسی زلو نامند
شلم بفتح معرب شلجم ست
شلم بکسر اسم مطلق صمغ است
شلما بقلة یمانیه است
شلمار شلغم در آبجوش نانیده است
شلماک شلجم ست
شلیمان بیونانی حلبه است
شلون اسم فارسی جیوه است

از جنس شفال
شلیشا بیونانی اسم معجون است
و در قرابادین مذکور شد
شلیر میوه ست شبیه بشفتالو
و از جنس آن و بفارسی
شفترنگ و شلیل مینامند
فصل الشین مع المیم
شماج خبز شعیر ست
شمار بلغت مصر و شام رازیانج
رطب است و گفته اند انیسون ست
بهمان لغت بکسر چوب بسیار
صلبی ست که بستن تیر تیشه
و جز آن غیر آن از آن میسازند
شماربه یا شمر ریشه است
شمبلیله باصفهانی حلبه است
شمجی طرطم هندیست
شمدانه عنابست
شمر بفارسی سمر شیر و ترکی
قیماق و بهندی ملائی نامند
و نیز اهل شام رازیانه تر را نامند
و اهل مصر انیسون را
شمر السبع شوکران است
شمراح لعربی نوعی بر از

انکوست
شمر او سطر کالبسه یا فی و خان
میمه سائله ست
شمرا و لیونا و خان کندرست
شمس باصطلاح اهل صنعت
ذهب است
شمیسه و همن نجل ست و سند
نیز نامند
شمشاد و شمشار بدال و راء
میطیلیقون اسم فارسی لفیس است
شمس در لغت فرس زند
و یازند قوم ست
شمشر امرز نجوش است
آذان الفار ست
شمش بلغت زند و یازند
سمسم ست
شمشیه بضم اول فاقله صغیرست
و آنرا شوشبر نیز مینامند
شمسین فاقله ست
شمعل لغتی ست در فیل
شملج شلج و شلغم ست
شملیست شملیه و شملیز حلبه است
شمور بوزن لعربی اسم

الماس است
شمور لعربی خمر است
شمول شمه بفارسی سرشیر
و چربه و ترکی قیماق نامند
شمیر بفارسی شونیز ست
فصل الشین مع النون
شناکران جبلی است که بیونانی
فراسیون مینامند
شناری لعربی اسم سنوبرست
شنان شختان است
شنبلیت و شنبلیله اسم
فارسی حلبه ست که بیونانی
فراقیه نامند
شنبیچار ابوخلسا ست
شنج جبل ست بتحریک و
بشکین مراد از آن عصاره
درخت پلاس ست که بهندی
کیهر و کته نامند و نیز معرب سنگ
بکاف عجمی ست که نوعی از ظرف و
ست
شنبز شونیز است
شنجرف زنجرف است
شمند دخان هنر است

که بهندی ست مینامند
شنک بلغت صفهانی لحیة التیس است
شنگرف اسم هندی شنجرف است
شنگرف یا و لی اسم فارسی سرنج است
که آسنج و بهندی سندور نامند
شنگزن اسم فارسی سنگدان است
که دزار بچه باشد
شنگل و شنگاک اسم فارسی کیکی است
که بفارسی شنک و بهندی
شنکار المصنوعه لحام الذهب است
کشنکاله بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل ست
شنکو بزای معجمه و راء مهمله در آخر
نیز بر دو چیز اطلاق میباید
بر شیر اسکه از آب چکیده در
نخل و تار بعمل می آورند
سیندی و گیهر اطلاق میباید
و دوم بزبان پهلوی زنجبیل
شنندله بلغت قبطی تودری است
شنفلیه شکوفه سوسنجان است
شنین بضم بفارسی شونیز را نامند
فصل الشین مع الواو
شورت اسم فارسی شست است

شوات و شواو و شوارد و شوالک
و شوال همه بضم و بفتح نیز بفارسی
خبازی است و بقولی سرخابه را
نامند و نیز بوقلمون را نامند که
طائری سرخ رنگ است و هر ساعت
برنگی میگردد که آنرا ابو براقش و
ابو البراق نیز گویند
شوادیق و شوادنیق از طیور صیاد است
صقر و یا شاهین را نامند
شوانا شونیز است
شوب و شوب عسل را نامند قاقله را نامند
شوب چینی معرب چوب چینی است
شوخ بفارسی اسم وسخ است
شوخط بخاء معجمه اسم عفص داست
مطلقا و عفص درخت را خصوصا نامند
شود اسم فارسی شبت است
شوذانق صقر و یا شاهین است
شوری اسم نبات بحری است
که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی عصفر را نامند
شوباج معرب شوربای فارسی است
و آن عبارت از مرقه اللحوم و با
حبوب مأکوله است با آب و نمک

شوبج معرب شوره فارسی
است که بارود است
شوره بفارسی اسم موصعلا است
شوره بعربی اسم اسل است
و نیز اسم درختی است که در قاصیهای
بحر حجاز بهم میرسد شبیه بقاقیه
آن سبز رنگ شبیه … در …
نافع است جهت باه و ادرار
شوکران است
شوم سالبه یانی اسم بخکنست
شوس اما لبه یانی … دست
شوسینا لبه یانی سوسن است
شوسین سریانی است و گفته اند
یونانی است نوعی از صنوبر است
که قندرسی مینامند
شوشا یونانی شونیز است
شوشک بفارسی اسم بهروج است
شوشمیر بفارسی اسم قاقله صغیر
و گفته اند یونانی است
شوشو بفارسی اسم جاورس است
شوسد اسم فارسی سبیکه
طلا و نقره
شوص عسل است

شوصوا اسم عربی آلو است
که قریب باخ زدن رسیده باشد
و یا آلوئیکه شاخهائی آن
برآمده و قوی شده باشد
شوع درخت بان است
شوغ و شیع است
شوغار و شوغار سیاه موجود
زالج ابیض است
شوک اسم عربی خار است
که بهندی کانته نامند
شوانکا بلغت شکاب بمعنی
وغل است که از جنس ابل است
از انواع البقر الوحشی
شوکرابراهیم بلغت مغرب
قرصعنه است
شوکه نیش عقرب را گویند
شوکه بیضیه بعضی باد آورد
و بعضی شکاعی دانسته اند
… شکاعی غیر
باد آورد است چنانچه ذکر یافت
شوکه الجمال است شتر خار است
که بهندی اونت کتارا نامند
که رعی الابل است

شوکه التجیه صنفی از باد آورد است
که خارهائی آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکه الراهبین مشط الراعی است
که بیونانی دیناقوس مینامند
شوکه البهین اکوب است
شوکه السودا و شوکه یهودیه …
از قرصعنه است
شوکه الزرقاء قرصعنه وارنقی
است
شوکه شائکه قرط است و گیاه
خرنوب را نیز نامند
شوکه نبطیه درخت خرنوب
نبطی است و قرطه را نیز نامند
شوکه مهیابا بلیوثه است و
خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکه عربیه شکاعی است
شوکه ابلک … است و
مازریون را نیز گویند و بعضی گویند
نوعی از مازریون است
شوکه قبطیه و شوکه مصریه
درخت قرط است
شوکه مینه طباق است و صباره

صبارات عاقت گفته جهت
آنکه طباق خار دارست
شوکلم شیلم است
شونه مازریون است
شونیز شونیز است که حبه
السودا باشد
شواله نام عقرب است و شعیر
بحری را نیز نامند
شوه سنگ سیاه خفیفه است
که شبه نامند
شوهب قنفذ است
شوی بفتح بمعنی اغنام است
که بفارسی گوسفندان مینامند
شوی بکسر شبت است
شوی بضم بمعنی شوربا است
شوی صی نوعی از تمر است
شویلار و شویلی و شویل
برنجاسف است که بیونانی
ارطمیسا نامند
شهی بفتح بمعنی بریانی است

فصل الشین مع الهاء

شهاب و شهاب شیر ممزوج با آب
است که دو ثلث آن آب باشد

ونیز شهاب آب متخذ از عصفر سرخ را نامند
شهباز طائریست از طیور صید بزرگتر از باز واران در اجرا بگیر
شهاسفرم شاه اسپرغم است و
صفرم را نیز نامند
شهدانج تخم قنب
شهد عسل را نامند
شهدانج بری حب الصنم است
شهریز نوعی از خرما
شهله گوشت بسیار چربی را نامند
شهاسپرم شاه باناج است
شهید برتیست و با کله برنا
شهبروین بسبابانی اطریست
شهیر... الموارست که شونیز نامند
فصل الشین مع الیاء
شیافات ادویه معین است
واحدان شیافه و نیز دوی که بدلک حمول بر و بر باقبل بردارند
شیاف خوزی بوش در بند
شیاف ابیض عصاره ماهیناست

شیالم سوچ است
شیبه بکسر بفارسی نام افعی است
وبفتح بفارسی نام استخوان است
ونیز گفته اند بسر فتح نام عوسج است
شیبان دم الاخوین است
شیبا طلحاب یا بهنر عوسج است
شیبوران بترکی نام ...
شیبا کلیا بسریانی عوسج الکلب است
شیبه شنده است
شیبة العجوز نیز شنه است
شیب و بیاریانی شنه است
ونیز ام غیلان و نیز فنجنکشت را نامند
شیره بفتح اسم فارسی شیرج است
شیعو اسم عربی شیر است
که بفارسی جو نامند
شیح جبلی در بند کوهی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح الربیع دوائیست که بیونانی ارتقا رون نامند
شیح بهوی شیح ابجر است
شیذقان طائریست از طیور صید و گفته اند شنقر است

یا شناهین
شیذمان ذئب است
شیر بعربی نام شجره آبنوس را نامند و بفارسی
اسم لبن است خواه از حیوانات یا اشجار و نیز بفارسی اسد را نامند
شیر باشیر برنج است
شیربان بترکی اسم سوس
شیر شنبیز گویند شیطرج هندیست
و گویند حزن است
شیطرج و دهن سمسم که دهن الجل و بفارسی روغن کنجد و شیره نامند
شیر از ریچار است
شیر اجنخامش است
شیرج المین آب انجیر را در آب طبخ دهند تا مهر گردد پس صاف کرده بقوام آورند
شیرسا و بفارسی اسم حرمل است
شیرینی عناب است
شیرنجنک بفارسی نام طائریست بزرگ از سباع طیور و خوراک آن جیفه است

شیرگیاه بفارسی نام نباتیست نوعی ست که در خضابات استعمال نمایند و بفارسی و سپند و بهندی دودی نامند
شیر لعاب نام عسل است
شیر ماهی اسم نوعی از ماهی است
لذیذ که بعربی تن و بهندی اکهه مچهلی نامند
شیر مرغ لبن خاص است که شیر قوا
شیر مگس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب مرکب از نبیذ است که بفارسی بوره نامند
و بنکال را نیز گویند و نیز بزرگ بنگ مخلوط با شیر است را نامند و بفارسی
روغن کنجد را و بمعنی آب انگور نیز آمده
شیره خرما سیلان خرما است
و با دوشاب آن
شیر بدون بفارسی شیر است
شیس و شیشا و شیص ...
خرمائیست که استه آن بسته نشده باشد و نیز شیم
اسم نوعی از ماهی است

شیشا بهندی صلیطرسود است و آبگینه را نیز نامند
شیشاک و شیشک بفارسی گوسفند یک ساله را نامند و طیهوج را نیز
شیشو و شیشون و شیشک بفارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی حیه را نامند و نیز نوعی از قوم را
باب الصاد المهملة
فصل الصاد مع الالف
صابون القاف و صابون الثیاب شجرة ابی مالک است
صابونی رقی صابون عراقی است که در قریه رقی از اعمال شام سازند و آن مصنوع از زیت و بیه است
صابر و صابری صعتر است که بفارسی اوشن نامند
صاد و بعربی نام صفر و نحاس است یا نوعی از نحاس
صارا دالملا طابخ الحمام است
و یا وحی که در موضع صراع

[illegible]

که بفارسی زور گرخانه نامند
مجتمع گردد
صانع دیگر است جهت آنکه
در ثلث آخر شب بآواز آمیکند
صارم ست [illegible]
صار سوریون و ثلث در [illegible] بهشت
صاروان لوف صغیر ست
صاروج [illegible] ساروج فارسی ست
جهت آنکه صاد و جیم در کلمه عربی
باهم یکجا جمع نمیگردد و آن
چیزیست مصنوع از خاک و
خاشاک و خاک روبه و پرهم
با آب سرشته بخته یا آهک و آب
سرشته کوبیده ست بچوخار
واکثر حوضها و حمامها را از آن
میسازند
صاره لوف صغیر ست
صاصه جزیست
صاغافاون و صاغا فیقون [illegible]
صاقرالولیلج ست که قیره با مینا
و بفارسی جکاوک
صامت نام ذهب و فضه ست
صامرزه نام سبزی بسیار خوش ست

فصل الصاد مع الباء الموحده
صبار ثمر هندی ست
صبار نبات صبر ست
صبی عصاره نباتی ست که از آن
قرصها سازند جهت اورام [illegible]
صبار صبره بضم حجاره شدید
خلیط ست
صبغ بکسر بعربی ادام ست که
بفارسی نان خورش نامند
فصل الصاد مع الحاء المهمله
صحا العربی بلغم ست
صحیر او سر و [illegible] حمیر [illegible]
لبن ست
صحیر بفتح اول و کسر ثانی شیر تازه
دوشیده ست که جوش دهند
و روغن در آن ریخته بپاشند
فصل الصاد مع الخاء المعجمه
صخره بعربی نام سنگ صلب
بزرگ ست جمع آن صخر [illegible]
و صخرات نیز آورده
فصل الصاد مع الدال المهمله
صداء الحدید بعربی زنگ حدید
که بفارسی زنگار آهن باشد

صدپیوند باصطلاح [illegible]
عصی الراعی ست
صدع ثمر درختی ست شبیه
سرخ تر از عناب
صداد بضم و تشدید دال اول
بعربی سام ابرص ست سام
ابرص را نیز نامند و نیز اسم
جانوریست کوچک از جنس حرذون
صداع اسم نفس خیلی ست که
جثه آن مابین بزرگ و کوچکی باشد
صدف الذر بیونانی قردوس نامند
صدف بضم اول و فتح ثانی و آخر
بعربی طایری ست
صدید بعربی آب رقیق مخلوط
بخون ست که از جراحت برآید
که بفارسی زرداب نامند و چون
غلیظ گردد مده گویند
صدید البسر [illegible] ست
صدیفس [illegible] ست
فصل الصاد مع الراء
صرا بعربی اسم حنظل ست
که بزرگ و زرد شده باشد
صرایه البسر یا [illegible] اسم [illegible] ست

صرح بضم اول اسم جمر خالص
ست بعربی
صرام شیریست که بسیار غلیظ
شده باشد در پستان حیوان
صر بفتح و سکون [illegible] نیز
بعربی لبن بسیار حامض را
نامند و نیز نام صمغ طلح ست [illegible]
صربوقا بسریانی صدف فرفیر [illegible]
صرخدیه شراب منسوب [illegible]
صرخدیه و صقا قاموس گفته
[illegible] بلادی از بلاد
شام ست
صرکبضم اول و تشدید راء اسم عربی
طائریست شبیه بکنجشک
زرد رنگ که بفارسی زرد [illegible] نامند
صرح بفتح و تشدید راء بعربی
اسم طاوس ست
صرخه لوف السبیه ست
صرد سوداینات ست
صرار و صرار اللیل گفته اند
حیوانیست شبیه بملخ و گفته اند
نوعی از نبات و [illegible]
صرصران بعربی نام ماهی

الس ست
صرفان بعربی خرمای سنگین
صلب پر گوشت شیرین ست
و رصاص اسود را نیز نامند
صرف فللا یا بسریانی اسم قرنفل ست
صرفوقا بسریانی اسم صدف فرفیر ست
صرفولا بسریانی انزروت ست
صرم معرب چرم فارسی ست
که مراد از مطلق جلد مدبوغ ست
صرم الدیک [illegible] اهل شام
دلیک نامند
صرنا بسریانی [illegible] اسم رومی ست
که [illegible] البوس میشد
صرو شوکران ست و صرد
[illegible] نیز نامند
صروا [illegible] بسریانی [illegible]
صروافورنا البستانی قرفه
الدارچینی ست
صرورشاه بسریانی اسم [illegible] ست
صریرا نبات درون ست
و بادروج را نیز نامند و [illegible]
افر [illegible] را نیز و باج [illegible]
ایضا گویند

[illegible]

صریط اشتر اسپ و نوعی
از لوف را نامند
صریف شیر تازه دوشیده که
سکه گرم باشد و نیز فضه خالص را
نامند
صریفه شاخه درخت خرما که
خشک است
صرفیه نوعی از خرماست که در
صریفه که قریه ایست مسمی بصریفه
از قرای سواد است میسازند
صریوقنا بیونانی قسط است

فصل الصاد مع الطاء المهمله

صطرن بیونانی میعه است
صطفلین و بارابه یانی
شقاقل است
صطونیون شاهانک است

فصل الصاد مع العین المهمله

صعاری بسریانی شعیر است
صعتر الحمار صعتر الحمیر اسم عربی
حاشا است
صعتر اناسی صعتر الفارسی
فودنج برست
صعتر جبلی است
صعف شرابی است نزد اهل
یمن و نیز نام طائری کوچک است
صعفر تخم ماهی را نامند
صعوه گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی تزرک گویند
صعون لغامه شتر را نامند
صعید تراب را نامند
صعیصو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب تخم مو حب است
صغبان سکبینج است
صغبین سکبین است
صغارت معرب از جعرات
است که ربیثا باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بضم مس زرد معدنی
است که مس است بهنه
صفرا بفتح اسم شیر ریست
و خلط معروف را نیز نامند و نیز
اسم طحریست و قبیله بالک شود
از تخم و نیز اسم نباتی است
سهلی و رملی برگ آن شبیه برگ
کاهو و ابوالعباس گفته نباتی
است که در زمینهای رملی میروید
برگ آن باریک شبیه بابونه
و شاخهای آن باریک
و گل آن زرد و نرم و طعم
آن باندک تلخی است
و جهت استسقاء آب نزول
و انقطاع می یابند
صفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی سفیده بید باشد
صفصفه صفصفه سکباج است
صفصف بضم عصفور است
صفصل بکسر صاد صلی است
صفن تیجر یک جلد خصیه ان
است
صفیر ابورن جمیر ادر حی است
که صباغان بجو آن رنگ
میکنند اهل مصر آنرا عود القنبه
نامند برگ آن شبیه برگ
خرنوب شامی است وآن
متین تر و بانقطعهای سرخ
و سیاه و شیخ ابن بیطار گفته
که چنین دیدم من آنرا در بلاد
صفیف گوشتی است که بسیخ
کشیده بنهند و بر آتش گذاشته
مانند برای بریان کردن و نیز
گوشت ملح را نامند و نیز گوشت
با آفتاب خشک کرده را
صفیفه درخت ابهل است
که عرعر باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بکسر یعنی طحال بقر
صقر بفتح و سکون
که آن صید میکنند
صقصاقه
و نسوانی و بفارسی
جمع آن صقور و صقورة
صقاره آمده و نیز لبن حامض
و لبس و عسل رطب
صقرات و صقراط معرب
جعرات است که ماست
صقعا عقا بیست که سر آن
سفید باشد
صقر یعنی آب سرد و آب تلخ
غلیظ و آب بد بوست
صقعل تمر خشک است که در شیر
تازه و دو شیده خیسانیده شد
بجوزند و گفته اند خرما که درهم
خورد ای است
صقلین بستباج است
صقیع یعنی شبنم است که از
آسمان افتد و نیز نوعی از
زنبور است که بفارسی

فصل الصاد مع اللام

صلا یعنی شوی است که برای
بریان نمایند
صلادم بعربی اسد است
صلامندر اسولامندر است
که عظایه میباشد
صلایق خبز رقاق است
صلب بضم اول و فتح دوم
نام طائر است
صلحدم بابل اسد است
صلد سنگ صلب است
صلدام و صلدم بکسر اول و دوم
اسد است
صلصال الغیبه طین حر مخلوط
با رمل است یا طینی که خرفت
شده باشد یعنی
بنهند و چون طبخ یافته باشند

است و تخم آن را نامند
صاصل بعربی نام طائریست
و گویند فاخته است و نیز بلبل
قرس را نامند و در طب قدیم
سیاه که طائریست معروف
و خاصیت آن گفته که چون
در غلیظ با فلفل ناشتا بخورند
قلنج او زائل گردد و در تحقیق آن
سیاه که طائریست که او را که
نامند و آن عقعق است
صلصل بعربی حنا است
صلقام و صلقم است
و بشهر قریه را نیز نامند
صلی کلمه نام ناریست در مطلقا
و یا ما دیا رکه زرد رنگ است نامند
و نیز نام شجر است و نیز نام
سیاه که دو رنگ و سیاه با
دیگر نسبت شنیدن او از آن
کشنده است
صلیبا بضم ها و فتح لام مشدد
و یا صلیبیه حجر المسن است
صلیجه بضم اول و فتح ثانی
و جیم و ما و قلیجه درست که بفارسی

بیله ابریشم نامند و نیز سبیکه
فضه خالص را نامند که بفارسی
شمس سیم گویند
صلو بوزن سسنو ماهی است
شبیه مار که بفارسی مارماهی
صلو لان خرنوب الخنزیر است
که مصر حب الکلی و یونانی
اناغورس نامند
صلو با خروع است
صلون خرنوب نبطی است
صلهام بسیار سیاه و شبیه
صلیقه خبز رقیق است و نیز گو
سپان و نحیف را نامند چهره ما
صلائق آمده
فصل الصاد مع المیم
صلاهم صمصم سیاه است
صالم اللبن نمله است
صالحی اللبن بی طعم است
صمره بعربی لبنی است که حدة
نداشته باشد
صمعریه مار خبیث را نامند که
گزیده آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاص صمغ فارسی است

صمغ الاقاقیا صمغ عربی است
که اقوی صمغها و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
که بفارسی انگزد و انگوزه
و بشیرازی انگشت گند و بهندی
هینگ نامند صاحب ارشاد گفته
صمغ الانجدان اسود حلتیت منتن است
صمغ البطم علک البطم است که
بفارسی سقز با سبز گویند و سقز نامند
صمغ البحر کهربا است
صمغ ابلان و ببلان است
صمغ التوت بارزد قسمت آنقان
صمغ الحرشف و صمغ الکنگر است
الکنگر که بفارسی کنگرزد
و کنگرمی است
صمغ الجوز الرومی کهربا است
صمغ الدادیا صمغ درختی
در بلاد فارس بهترین آن
صاف بمائل است سرخی با حدت
و حرافت قوی است شبیه
بحلتیت در قوت مگر در
کراهت رائحه

صمغ الزیتون قطر البستان است
و بفارسی ژد زیتون گویند
قاموس و زنیا و بری و بیدمون
انغرپس و یونانی و قیطا و
نامند و آن صمغی است و نیز گویند
شبیه بیا قوت صمغ مرکب از
قطرات صغار که زیتون انگبین
دانسته صمغ عظیم القطره است
السرس است که بپارسی انگوزه
و غیر منتفع است و طیب
صمغ السائلة الجبلی نافسیا است
صمغ سداب بری نافسیا است
کمون نامند
صمغ السمر و صمغ القنال را نشاسته
راتنج است
صمغ الصنوبر راتنج است
صمغ الطرثوث و صمغ اشجر تاق
اشق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ است
صمغ الفارسی مشهور است صمغ
اجاص است و امیل بزرد اول
شیر از صمغ بادام بری است
که آن را زد و بادام نامند

صمغ القنا دلکیست است
صمغ الکرفس الجبلی کماشیر است
صمغ الکمثری بفارسی زرد و هر و
نامند و بشیرازی زرد و هرو
بهترین آن ماخوذ از درخت
کمثری کهنه است
صمغ کمکام و صمغ البطم و
لبان است
صمغ اللوز بفارسی زد بادام
و بشیرازی زرد بادام و بهندی
قاموس و لوز و بردی و نیا و
و یونانی و نیا سیلوسی نامند
سیخته و نشسته زرد کوله میباشد
و بهترین آن سفید ماخوذ
از درخت و بیرابل البحر است
صمغ المحروث حلتیت است
صمغه بعربی لبنی است که طعم
آن زائل شده باشد
صملاخ و صملوخ چرک گوش است
صمانه بعربی نام طعامی است
که بفارسی کاچی نامند
صملو خاطئه لبنیته است
صمه بعربی مار نر است

واسید را نیز نامند و فقفد
بادورد الصنا
صمیسحون و صمیصوحون مرزنجوش
است
صمیبا نباتی است شبیه بقیر طر

فصل الصاد مع النون

صناجه قزوینی گفته نیست
حیوانی بزرگتر از آن بر روی زمین
وبرای خود خانه بسازد و لقد
یک فرسخ در هر حیوانی را که نظر بر او
فتد در ساعتی میرود و چون نظر
آن بر خود وش می افتد نیز می
واستخوان آن مدت طولانی
طولانی می ماند
صنار معرب چنار است که بعربی
دلب نامند
صنا خربزه فربه است
صنادل حمار و لبیر هم صلیب
عظیم الرأس را نامند
صنبج خار خشک است
صندل حدید حجر حدید است که
خابان نامند

صندل دانه معرب آن صندل است
دارنج و بیونانی مولی و بشیرازی
هزار اسپند و بعربی حرمل
نامند و آن نوعی از سماک جبلی
صندل کا جول بلغت ترکان
خف الغراب نامند و آن نجم
از حلزون بری است
صند قیس اسرنج است
صنط قرظ است و سبط
نیز نامند
صنقی نوعی زلوان عود است
ودان قماری فوق قاقلی
منسوب بصنف بفتح که اسم
است که از آنجا می آورند
صن یک صاد و تشدید نون
بول ابل است
صنوبر الارض کما فیطوس است
صنوبر هندی دیودار است
صن اسم نباتی است کوچک
برگ آن ریزه و ساق آن
قدر یک شبر و بالای آن
منشعب و گل آن زرد و مایل
باندک سرخی و لعو بر نخش

گل آن غلافهای بسیار
باریک طولانی بیاریکی سوزنی
و بر هیئت خار بلسون بجا
هر گلی سه عدد میرود بید منبج آن
باریک و طعم آن مایل بتلخی
جهت تحلیل ریاح نافع

فصل الصاد مع الواو

صوامن صاحب تحفه گفته
که بیونانی صعتر است و نوایب
علوبیجان قدس سره گفته اند
که سند از او در کتب منقول
نیافته ام
صوجر دون است
صورا سام ابرص است
وگفته اند نوعی از وزغ
کبیر الرأس مربع شبیه بسام ابرص
ام حبین بعربی السجدا است
و حردون را نیز نامند
صوصلا صا صلا است
صوطله اسم مغربی شوندر است
یا نوعی از آن و گفته اند نوعی
از سلق است و نیز گفته اند
سلق زرد رنگ مایل بسفیدی

است که در آن سرخی نباشد
و نوعی از شلغم را نیز نامند
صوف الارض فراسیون است
صوف الحجامین اسفنج است
صولج لعربی فضه خالص را نامند
صوفانی بزبز پرموران امشه
صوبانیه گوسفند پر موران امشه
صوم رزق لغا مند است و بلغت
هذیل اسم درخت کریه المنظر است
صومرا با درنج است
صوان نوعی از سنگ صلب است
صولق سولق است

فصل الصاد مع الهاء

صهاره پیه گداخته است و
یا قطعه از پیه و بمعنی شیر تازه نیز
آمده
صهالی خمر است و ریة مایل
بحمره را نیز نامند
صهبا خمر سرخ است و خمر مایل
بسرخی و نیز خمر معصور از عنب
سفید را نامند
صهر زمان است
صهو اجوز مایل است

صهر دی سیسالیوس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه

صیاصی البقر قرون البقر است
گاو است واحد آن صیصه است
صیاه قنا است
صیحان نوعی از تمر مدینه طیبه است
وگفته اند نوعی از تمر سیاه
رنگ است
صیدان ذهب و فضه است
صیر صحناه است
صیص پوست تخم حنظل است
که در آن مغزی نباشد
صیقو ابیونانی اسفنج است
صیلق عصفور است
صیهب بعربی حجر است جمع آن
صیا سب است
صیاد سپید است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضان خلاف ماعز است جمع آن
ضان خلاف معز
ضاب دواب البحر است

ست

ضاحک سنگ بیاسفید است کاز کوه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضبایم و ضبارک و ضبام و ضبر و ضبثم و ضبطر و ضبور اسم اسد است

ضبله مار باریک را نامند

ضب النخل طلع گشت

ضبا درختی است شبیه ببلوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البر است و آن جوزی صلب است

ضبعان ضبع نر است و ضبع ماده را ضبعانه نامند

فصل الضاد مع الجیم و الحاء و الذال المعجمة

ضجاج بالفتح بعربی عاج را نامند

ضحک بحاء مهمله بعربی اسم شکوفه طلع است هنگام انشقاق کم آن و نیز ثلج و عسل النحل

ضذج بذال معجمه بر نورا است که بقلة یمانیه باشد

فصل الضاد مع الراء المهملة

ضراک بالضم بعربی اسم اسد است

ضرامه بکسر بعربی شجرة الطم را نامند

ضرب بالفتح اول و تحریک ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضراد اسم نوعی از قنفذ کبیر است

ضرجم اسم ... است

ضره بالفتح اول و ثانی بید و کم نیکو پستان را نامند و نیز بیخ آن را

ضرو بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان سیاه است و این از میان آسمان مذکور است و همچنین انیاب جمع آن ضروس و اضراس آمده

ضرس العجوز شوک العدس را نامند و گویند حسک است

ضرضم بعربی نام اسد است و سباع نر را نیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه اسم اسد است

ضرف بعربی درخت انجیر را نامند

ضرم بالفتح بعربی فرخ العقاب است

ضرم بالضم اسم خود وس است

ضرو بکسر اول انشکاری است و ماده آن را ضروه نامند و جمع ضراء است

ضرع بالضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضرع الکلبه درخت زقوم را نامند و بعضی گفته اند سیم خرا است

ضری بالفتح اول و سکون ثانی آب غوره زرد و یا سرخ که بر تریق بریزند و نبیذ سازند

ضریب بالفتح صمغ و ثلج جلید را نامند

ضریب الشول شیر است که بدوشند بعضی را بر بعضی و نیز شیر دوشیده از چند شتر در یکظرف را نامند

ضریک کرکس نر است

ضرم صمغ درختی است

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است

ضفایر الجن بر سیاوشان است

ضفدعان ثمر سعدان است

ضفضاع ضب اسم است که بفارسی سوسمار نیز نامند

ضف بالضم و تشدید فا دابة البیت کوچکی که بفارسی سرخک و شنگ و بهندی کهتمل نامند

فصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که بر جراحت بندند و باصطلاح اطبا ادویه مطبوخ یا با لیج است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافته و جمع آن اضمده و ضمادات آمده

ضمج بالفتح اول و سکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی کهتمل نامند

ضمیج ناقه بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

فصل الضاد مع الواو

ضوع بوم نر را نامند که بفارسی کوف گویند جمع آن ضوع و ضیعان آمده

ضوبج بالفتح و فصیح بصاد مهمله است اسم عربی غضه است

ضوسیر بادروج است

ضویط خمیر سرم بر آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاح بالفتح لبن رقیق ممزوج است

ضیب بالفتح دواب البحر است و حب لولو را نیز نامند

ضیثم و ضیثم و ضیثمی همه نام اسد است

ضیح بالفتح مثل ضیاح است

ضیمرک بعربی نام نوعی از ...

ضیس بکسر بعربی اسم جابون

ضیمران شاهسفرم است و بادروج را نیز نامند

ضیوان بالفتح اول و سکون دوم و فتح واو و نون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون

باب الطاء المهملة

فصل الطاء مع الالف

طاباق اجیر بزرگ را نامند
طابه بعربی اسم شهریست وشهر
طیبه صادقی را نیز که انجا پیغمبر
آمد، ونیز نام شهریست که در [illegible]
طیبه میشود
طابق معرب تابه فارسی است
که تابه نیز نامند والطرق
ست که بران نان میپزند
وجمع آن طوابق وطوابیق آید
طاسر اسم عربی سر شیر است
طاخک انار درختست
و گفته اند ثمر آنست
طارطقه ما هو داره هست که
معروف بحب الملوک است
طارکیس ملک الدیلم است
وجبة الحجر ارا نیز نامند
طارقی نوعی از خز است
طاریقه قند است
طاری لطواق است وآن
شهریست که از آب دجله [illegible]
تا شام متصل است آورند [illegible]
هری گویند ودرخت [illegible]

درعظیم ابا و [illegible]
طاسا ماریشیا است
طاطس چوب صنوبر سمی است
که مانند مشعل مشتعل گردد
طاطیاسیس اسم یونانی
نوره است
طافه ریاد است
طانیبیش یونانی مر است
طاقی بعربی اسم ماهی است
که مرده بر روی آب آمده باشد
ونیز کفشیا الیم وهر چیز
ست که بر روی آب [illegible]
طاقی گویند درختی است که
آنرا بفارسی [illegible]
دیگر آن [illegible]
رنگ است [illegible]
مدقی میاند گفته اند [illegible]
است ودیگر آن طاخکه
طاقین تمار است
طالس یونانی حلبه است
طالطری وطالو [illegible]
سلق است
طالون اذن [illegible]

طابوقس صفرا عون است
که آنرا طیر الملوک نامند و[illegible]
مرغکیست سقا ودم جنبان
بهندی حموله
طالقون طالیقون است
طالیا صدافه صفار است
طاموسوسیون یونانی [illegible]
الراعی است
طالاسیون بعضی [illegible]
بری [illegible]
نباتیست ساق آن شبیه
بساق رجله وبرگ آن
شبیه برگ آن [illegible]
[illegible] برگهای آن [illegible]
[illegible]
با [illegible]
ریزه وچون برگهای آن
ریخته شود [illegible]
ازان ظاهر میشود وگل [illegible]
سفید [illegible] آن
زیر درخت [illegible]
طاتاسیونانی [illegible]
طاهر [illegible]

نیز نامند
طامرین وطامر بعربی [illegible]
طال وطالو دو قو است
طامیوس یونانی [illegible]
طاهر [illegible] است
طاهره اسم عربی [illegible]
است جمع آن طیر [illegible] آید

فصل الطاء مع الباء الموحده

طبا نوسا [illegible] است
طبار [illegible] انجیر بزرگ
سرخ است
طباهجه معرب تباهه است
گوشت بریان که [illegible]
کباب نامند وآنرا [illegible]
نامند
طبرزد [illegible] است که [illegible]
از [illegible] آن [illegible]
[illegible]
طبیخ [illegible] اسم [illegible]
که بفارسی خربزه [illegible]
طبیخ [illegible] موحده [illegible]
[illegible] است

طبر جشت [illegible] است
طبرخون [illegible] نوعی از [illegible]
است که بفارسی سرخ بید
وبهندی [illegible] نامند
طبرزد وطبرزل وطبرزان [illegible]
اسم شکر [illegible] است که
بفارسی نبات نامند
طبس اسم عربی [illegible]
طبطاب [illegible] نام [illegible]
که آنرا [illegible]
طبطار [illegible]
اوز
طبق بعربی [illegible]
لبن و[illegible]
مانند لبن [illegible]
که آن [illegible]
ونیز [illegible]
که بفارسی [illegible]
[illegible]
طبرقا یونانی نام نوعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

خندروس و شته
طقاادون لغت یونانی است
نبات آن نباتیست برگ آن
شبیه برگ انگور بستانی با
شعبهای بسیار و گل آن سیاه
کوچک و تخم آن شبیه بجاورس
طلاف بفتح ترکی اسم سعد است
طلیخ در لغت هر چیزی که با تش
بریان نموده و در آب پخته باشند
و تره و اطبا چیزی را نامند که
در آب جوشانیده باشند
و نام مرکبی است و چیز مشوی را
نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثة

طثیج بعربی اسم نمل است و
گویند نمل صغار است
طثره سر شیر را نامند
طثیا اسم عربی سعد است
و بعضی رازیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طحلب اسم [illegible] طحلب است
طحلب الصخر حزاز الصخر است

طحال بعربی و گویند [illegible]
شوکران است
طحمیل بعربی اسم دیک است
طحن و طحین بعضی دقیق و
بفارسی آرد را نامند
طحن بضم اول و فتح دوم کبعد
غنم را نامند و حربا را نیز
طحینه بعربی اسم مطحون یعنی
کنجد سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء المعجمة

طخف لبن حامض است
طخی و یک است که بفارسی
خروس نامند

فصل الطاء مع الراء المهملة

طراد و طراطا سیاسیر یونانی
و یونانی طراطا سیر طراغاغیا
صمغ قتاد است که کثیرا باشد
طراخیون یونانی خندروس است
طراغون یونانی [illegible]
است
طراسا یونانی نوعی از درخت
بلوط است

طراسوس [illegible] است
طراحس عنب الثعلب است
طراعیس رازی گفته از [illegible]
سیاه است و گفته اند جبلی
است کوچک سیاه که در باقلا
بهم میرسد و گفته اند [illegible]
است و سلت را نیز گفته اند
طراغافیا یونانی کثیرا است
طراغیس سلت است
طراغساليس دقيق است
طراغوزیاس و طراغوز [illegible]
یونانی [illegible] است
طراغوریغاس یونانی صمغ
از صعتر است
طراغلودس و طراغودیر
یونانی [illegible] که [illegible]
صعترا غورن [illegible]
طراق [illegible] دوم
آنکه تریاق است و آن مرکبی
است مشهور و در قرابادین
ذکر کرده شد
طرابیون و طرامیلس یونانی
علک البطم است

طرانله ثافسیا است
طربیله طریفلن است
طرثوث طرانیث است و
گفته اند [illegible]
اشترخار و درخت اشق
طرخش یونانی [illegible]
گویند
طرحی شیح است
طرخشقین کبیکج است
طرخمی یونانی طرخون است
و آن هندبا است
طرحاطیقون یونانی بعضی [illegible]
العین است [illegible]
که در مرکبات مذکور شد
و بعضی [illegible] نیز آمده
طرخوم بعربی بادآورد را نامند
طرخولی طرخون است
طرخلو [illegible] صعترا غورن است
طردیون [illegible]
طردیون یونانی [illegible]
طرطیر [illegible]
و سکون [illegible]
را نامند

طرویش یونانی کاشم است
طرد و قولاغوری [illegible] است
طرسس بعبری کاغذ است
طرسا نوعی از بلوط است
طرسوج [illegible]
یونانی [illegible]
اندلس [illegible]
بحری است که آدمیان را
اکل آن [illegible]
[illegible]
طرساکس [illegible] است که
دینا قوس [illegible]
طرسمی یونانی هندبا است
طرسولن طالیفر است
طرشقون و طرشقوق [illegible]
بری است
طرسولی [illegible] یونانی
صعتر است
طرطاب [illegible] طالیق است
طرطب [illegible]
را نامند
طرطمانا الجبلان است
طرطفلی بعربی دردی خمر است

طریق بعربی کردان انجرانا
طرعمیسا بسریانی یا بیونانی
صمغ قتادست که کشیده باشد
طرغاین یکی از انواع طرغون
ست
طرغلودیس صفراغون ست
طرف معرب ترفست که
بترکی قراقروت نامند که خشک
طرتا بالبشر فی نخالة خشکه است
طرف ذنب ابل از سموم است
و در ابل مذکور شد
طرق بکسر اول و سکون دوم
بعربی شحم ست
طرتقوقون و طرتقوقن
و طردقوقون زعرورست
طرکسو تربد ست
طرکیدون بیونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر بدست عسل رانیز نامند
و گفته اند غذای مرکب از شیر است
طرکا دوان بسریانی بخور مریم است
طرموق خفاش ست
طرموسی و طرمولس حسک ست
طرمولون باداورد ست

طرخشیش بسریانی لطب ست
طرمیون نوعی از حجر شیشق است
طران نوعی از خرست
طرنجبین معرب ترنگبین ست
طرنجو مالس بسپاذنان ست
و گفته اند نوعی از هزارخشان
ست که قاشرا باشد
طرنجو الیتنس کرکم ست
که زعفران باشد و گفته اند
نوعی از هزارجشان ست
طرنجم نارجیل ست
طرنشول بسریانی صامریوما
نامند
طرسلوق طالیسفر ست
طروطلون بیونانی سلق است
طروغلو و وطس و طردغادوطس
بیونانی عصفور السباخ
و عصفور الشوک را نیز نامند
و آن عصفوریست کوچک
طروغماد و طلس بیونانی عصفور
کوچکی ست که بفارسی فرنگس
یا کنگ و بهندی پده و پهدکی
نامند

طروغلوقطس بیونانی عصفور
بسیار کوچکی ست که بهندی
ممولا نامند
طروغلیوس و طرنغیوس بیونانی
بزرسداب بری ست
طروغلوطس بیونانی نوعی از
مرو خوشبو ست
طروفوقون بیونانی عرعرست
که طریقوفن نیز نامند
طروقون برطانیقس است
بعضی بستان افروز نیز
دانسته اند
طروکس و طروقس بیونانی
ورد حمر ست
طریال غافث ست
طریاوفلافی بسریانی
سانج ست
طری فله بیونانی خندقوقی است
طریاق بکسر اول معرب تریاق
ست که بفارسی تریاک می نامند
طریجه گوشت بریان با تنور
ست که بفارسی کباب تنوری نامند
طرنجو مالس بیونانی شعر الغول است

طریفیان طریقولیون ست یا
وفرسیم بری را نیز نامند شیخ
الرئیس در قانون گفته نباتیست
ربیعی بحجم آن شبیه بعصفر شیخ
آنرا چون بشنی افاعی بر نهند
تسکین وجع آن نماید و چون
بر عضو سلیم بر نهند احداث
وجعی مانند وجع نهش افعی نماید
طریفلا و طرسعج و طردیلون
سیسالیوس ست
طریقون قوة الصنع ست
طرکین سپیدشن ست
طرلیاسا نوعی از سمک بحری است
طرلیفورون بیونانی رازیانه است
طرلیغوس بیونانی سداب بری است
طریف ذرة ست طعام متخذ
ازان را نیز نامند
طریون و طرلیقون یونانی نباتیست
که بهندی بنگله کاف عجمی و کیتر
نامند و بعربی بنام شیخ ذنب نیز
گویند
طرلیقون بالاسیا بیونانی
شقیقین بحری ست

طرلیقولوس بیونانی دو ثلثه
شدکات ست
طرلیفور ابیونانی دو ثلثه نباتی
ست که جزاز زعرور باشد
طرتعون بیونانی خودرومی ست
طرعم اسد ست
طرین طین رقیق ست
طرینا بیونانی سرمق ست
فصل الطاء مع الشین المعجمه
طسس قاقله ست
طسو مالو و طسو مالیوس و
طسو مالون و طسولیا بیونانی
و بسریانی همه اسم یتوع است
طسبه قرع ست
طسیمان شیرم ست
فصل الطاء مع
الشین المعجمة ط
طشیر و طشور طیر انه ست
فصل الطاء مع الطاء
ططراسی و ططرامیلس
هلاک الانباط ست
ططرلس درخت الطم ست
ططر فیرقوس اسم سلیقون ست

و در قرابادین ذکر یافت
طقرکیون بیونانی فتاح اکرم است

فصل الطا مع العین المهمله

طعام بعربی اسم ماکولاتست
که در آن غذائیت غالب باشد
و نزد گرسنگی ازین نان بجو و نیز
اطلاق بر گندم نمایند
طعم بضم اول و سکون دوم معنی
طعام است

فصل الطا مع الغین المعجمه

طغر بعربی اسم طائری است
معروف و جمعش آن طغران
طغرل بضم بترکی اسم طائریست
از طیور صید از جنس صقور
طغوی و طغیان و طغیا بعربی
گاو وحشی کوچک را نامند
طغ بفتح و تشدید غین بعربی
اسم نور است

فصل الطا مع الفاء

طفاحه بضم کفی و دیگیست که نزد
جوش بر سر دیگ آورد
طفال بضم طین یابس است
طفل و سیاه و طفر و سیاه ...

اطفار الطیب است
طفیسا بیونانی سداب جبلی است
طفشیقون طخشیقون است
و بعضی شوکران نوشته اند
و اصلی ندارد
طفطان بعربی اطرحب
شجر را نامند
طفل بکسر بچه صغیر را نامند
و بامبالغه طفیل قبولیارا و نیز
کمون بری را گویند
طفلیشا ستره است
طفلی درخت مقل است که
دوم نامند
طفوه و طفی خوصه مقل است

فصل الطا مع اللام

طلا بفتح بعربی بچه حیوان صغیر
ظلف را نامند و گفته اند بچه
آهو را و بضم قشر دوم است
طلا بکسر و مد او دیه مالیه را نامند
که بر عضو مالند و از ضماد رقیق تر
باشد و قطران را نیز نامند
و خمر کهنه را نیز و آب انگور شمس را نیز
گویند عصیر مطبوخ را نیز نامند

طلاح بعربی طلح است نوعی
از ام غیلان است
طلح بکسر قشر او است
طلجوم و طلخوم بضم جیم و بجای
معجمه بعربی ماوجین است
طلخام بکسر بعربی فتیل ماره
گویند
طلخشقو فاطرشقوق است
طلس بیونانی علیق است
طلک و طلیسا اسم صنفی یا
صدف کوچک است
طلسی اسم هندی فرنجمشک است
طلق اقحوان است
طل بفتح اسم عربی شبنم است
که بهندی اوس نامند و لیا
رطوبتی است که از آسمان
شبها خصوص آخر شب فرود آید
و بر زمین و گیاه و غیره نشینند
و جمع آن طلال و طلال آید
و بفتح و بکسر نیز اسم مار است
و بضم و تشدید لام شیر حیوان را
نامند که بیاشامند و خون را
نیز گویند

طلام بالضم و تشدید لام اسم
تنوم است که حب الهالیج نامند
طلم بفتح چرک دندان را گویند
طلمه بضم و سکون لام نانی است
که بفارسی کوماج نامند و در حدیث
است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بشخصی گذشتند
که طلمه میپخت برای اصحاب
خود و صفر و عرق از و جاری بود
انحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند نمیرسد او را گرمی
جهنم هرگز
طلو بکسر بعربی اسم دنب است
و بفارسی مس را گویند
طلوه بچه کوچک حیوان وحشی است
طلهیر طرخشقوق است که
هندبای بری است
طلبا و طلیس و طلیسا و طلبیر
بلغت اهل شام نوعی از صدف
کوچک است که از آن نمک
میسازند و با نان می خورند
و بقول صاحب تحفه اسم حلزون
طلیو ... بیونانی عدس ابری

است که عدس تلخ باشد
طلیطلی قیموینا
است
طلیطلس بیونانی خرطین است
طلی بچه کوچک غنم است که
بفارسی بزغاله نامند

فصل الطا مع المیم

طماقطر ساذج است
طمر و طمور بالفتح بر وحی خزد و غیرها
طمر و بضم بعربی شقراق است
طمطم بضم تمتم است که سماق را گویند
طمل و طمله بفتح بعربی مارگیدرا
طمر بکسر بعربی شتر مرغ نر را نامند
طمره بضم بعربی عذره است
طمیل و طمیله بعربی جدوعناق
نامند

فصل الطا مع النون

طنب بضم اول و دوم حبل طویل را
و عروق شجر را نیز نامند و عصب
بدن را نیز گویند طنبا بلغت
اهل سودان اسم تنگسبان است
طنبل بفتح اسم نوعی
ماهی است

طرن کیسبرث شیدیون بعربی
رطب سرخ بسیار شیرین است

فصل الطاء مع الواو

طواره بفتح بلغت اندلس گیاهی است
که نزدیک اقونیطن میروید ماننده
بیش که با جدوار میروید
آن بیش اندلسی است و سم
است و قتاله تریاق
طواط بضم بعربی اسم ناشق است
و خفاش را نیز نامند
طواعون برومی بچه ابیر است
طوافیطوس قرطم بری است
طواق الطواق است که بهندی
سینکه وتاری میباشد
طواوس جمع طاوس است
طوب بلغة اهل مصر آجر است
طوبال اسم بنفش باده است
و قشر نیز را طوبال نامند
طوبیر طوق عمامه بری است
طودری ایلس درخت البطم است
طودریق نوور بلن است
طوربد بسریانی تربد است
طورس بیونانی جبن است
طوسیرا بیونانی سکر است
طوریجو لیطر بسریانی وبارومی
مرو ابیض است
طوسدس جبن است
طوسی بضم اسم طیور خشی است
وحمام را نیز گویند
طوسطس برومی اذخر است
طوسک مشط الراعی است
طوسیس فقاح اذخر است
طوط بضم بعربی قطن است
طوقاقاغریون بیونانی حماض
بری است و جبلی را نیز گفته
اند و سلق بری و سلق جبلی
نیز گفته اند و معروف نشد
اهل شیراز با طیموس است
طوطرا جعة التخصر است
طوطر قو بسریانی نوورلست
طوطک اسم عامی طوطی است
که بعربی ببغا نامند
طوطلوق بیونانی سلق است
طوطی معرب توته بهندی است
طوطیا معرب توتیا است
طوقی بعربی غالط است
طوقریوس بضم وطوقوبا ایوبر
نوعی از کمافریوس است
طوق وار اسم عامی فارسی
قمری است
طوقو بسریانی اسم دودو است
که تخم جزر بری است
طوکیه طباشیر است
طولواغریون خربق ابیض است
طولون بیونانی عرطنیا است
طوله اسم اندلسی قیطل است
که بیونانی سقید و لبون نامند
طولیدون عنب الثعلب است
طولیطون قنطوریون صغیر است
طوماطالس وطوماطالس بیونانی
عرطنیثا است
طوماغا قنطوریون کبیر است
طومتردن قنطوریون صغیر است
طومه سلحفاة است
طوقاس بیونانی اذخر است
طوول بفتح طا وضم واو مشدد
بعربی اسم طائریست بابای
آن طولا نیز

فصل الطاء مع الهاء

طهر طرحشقوق است
طهرس یک بعبری اسم لبن است
طهف بعربی اسم نان ذرت است
و گفته اند ذرة است و گفته
اند طعام متخذ از آن است
طهلا اسم یونانی ماهودانه است
طهوفیع بیونانی اسم ترنجبین است

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة

طیا بیونانی نوشادر است
طیاث بعربی جنس از نحل است
که در مصر می شود
طیاقیلون بیونانی سنبل فلفلی است
طیان فلیان است که بامیوه
بری است
طیب اسم عربی ادویه خوشبوی
است مانند مشک و عنبر و عود
و عطر را نیز نامند و آن غذای
روح و مقوی قوی و زیاده
کننده سرور و معاشرت
با دوستان است و از حبیب
اشیا است مر جناب حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
چنانچه فرموده اند حبب الی من
دنیاکم ثلث النساء والطیب
وقرة عینی فی الصلوة و تجنب
بسیار خوشبو فی استعمال [illegible]
بدبوئی ناخوش [illegible]
و بدر [illegible]
و تحریص بخوشبوئی و خوشبو
داشتن بدن و لباس وارد
است و تحرز بودن از کسانی
و بدبوئی
طیب الغراب اذخر است
طیثار بعبری اسم سلا است
طیجن طاجن است که طابق
و لنباری [illegible]
طیر اسم جنس حیوان پرنده است
و جمع آن طیور و اطیار آمده
از آنچه صاحب حوصله و قوانص
و عقب پای آن خار دارد و با
مابین انگشتان پاهای آن پرده وار
باشد مانند پاهای مرغابی و بط
و در حین پرواز وقت آن پا
از عقب آن بند یعنی برابر
بسیار حرکت دهد

[illegible]

حرکت و پرد و با هم زند حلال
گوشت است و باقی همه حرام
طیمیسوس درخت بطم است
و حبة الخضراء آنرا نیز می نامند
طیلا تک بعربی بشق است
و دفاش انیز نامند
طیطا و طیطا لوس یونانی لوزه
است که بفارسی ایک نامند
طیطان و طیطانه نیز آن است
بربری است
طیطس نیا دنیم است
طیطوی بعضی گفته اند از قطا
است و گفته اند نوعی از طیور
آبی است
طیجیس یونانی صنفی از خاک است
طیجولیس حجر ارمنی است
طیفو نیم یونانی اسم حیه است
طیفنو میوس یونانی قلی است
طیفیلون یونانی خولنجان است
طیفیون یونانی لبنی است که
میعه سائله باشد
طیفی گفته اند دبیلک است
و گفته اند نباتی است برگ آن

شبیه برگ سعد و ساق آن
املس و گل آن سپید و نهند
موی بلبت آن نباتی رازیانه
و آبهای ایستاده
طیلیقون گویند صنفی از حی العالم
است و گویند بقلة الحمقا و بری
است
طیلادن یونانی اوریون است
طیلو غو یونانی بسر ایسنی
بر سیاوشان بری است
طیلیس طالبر است که طلبه نامند
طیلیلیس طلیلیلیس یونانی
خرالطین است
طینا او حینوس یونانی فال
الکلب است و فالق الکلب نیز
نامند
طین صفهانی طین نیشاپوری است
طین اقرو طیون طین اقریطی
است
طین الاکل طین نیشاپوری است
طین ارمنی طین ارمنی است
طین بحری طین مختوم است
طین اندلسی طین سیاه کنیفناست

که از سموم قتاله است و از حمل
غیر مستعمل و دخل ضماد است
و طلیه کرده میشود
طین جیاد طین کبوش طین
جبوش طین جزیره مصطکی
طین الراسب طین صفر است
که طین لعض مهند کسیکه
آنرا طین مختوم دانسته توهم کرده
طین الصفا نیز ذال است که
قبر امام حنبل است و نزد بعضی
تراب مدینه طیبه و نزد شیعه امامیه
طین قبر حضرت سید الشهدا
امام حسین بن علی عربی علیهما
علیهما السلام است
طین ساسا ماغی طین ساماغی است
طین لعض طین الراسب است
که طین صفر است
طین قیمولیس طین مختوم نجو اشیم
بحیره است
طین قرطیمر طین اقریطیر است
طین الکاهن گفته اند طین
مختوم است و تحقیق آنست که
طین صفر که طین بعضی است امیدند

طین الکواکب طین شاموس است
طین لاقی طین ارمنی است
طین ماکول طین خراسانی است
که طین نیشاپوری نامند
طین منتقل طین نیشاپوری
طین معزه معزه است که بشدت
گیرد نامند و در حرف المیم ذکر آن
طین مقلول گل بریان است که طعمو
و طین نیشاپوری است
طین نیشاپوری طین خراسانی است
طیور جمع طیر است
طیوالس یونانی بنسیا ناردوان است
طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است
طیقی داد است
طینوس حباحب است

باب الظاء المعجمه

فصل الظاء مع الالف

ظالم عشبه است که از آن اشنا خیز
حلو الاوقی باشد و صوفی نیز نامند

فصل الظاء مع الباء الموحده

ظباد ضیع الاجاء است
ظبی غزال است
بشبیه ماده ظبی که آن را گاو
خرگوش و گاو ده نیز

ماده رانیز نامند

فصل الظاء مع الراء المهمله

ظرر آب منجمد از سردی است
ظربان نام عربی جیه است

فصل الظاء مع الفاء

ظفار الظفار الطیب و نیز نام
بلدی از یمن است و عود ظفاری
منسوب بدان است
ظفر بضم نام عربی ناخن است
و جمع آن ظفر بجمع بانیه اظفار
و هندی نیز بضم یکسر تیز آمده
و آن جسمی عصبانی است که بر سر
انگشتان انسان و اکثر حیوانات است
میروید برای فواید که در کلیات
مذکور است
ظفره و ظفیره بضم فوتیج سرخ
و بعضی فوتیج هندی دانسته اند
ظفره الجوز جره است
ظفره النسر فاطبانی است
بمعنی کف الذئب
ظفر دی بضم نام صنفی را
از اظفار الطیب گفته اند
معارفی قدیمه کهنه سر می آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۷۰۷

فصل الطاء مع اللام
طلام بفتح اول و تشدید دوم
بتیقی اسم عشبه است که ساییج
آن طولانی باشد
ظلم بفتح لعربی اسم ثلج است که
بفارسی برف نامند
ظلیم لغا مه نر ست
ظلیمه اسم حیوانیست آن شیرا
شیر باشد که بنوشند قبل از
گرفتن زبدان و عرب میگوید
اشتقا از ظلیمه ظنیه
فصل الطاء مع المیم و مع
النون والهاء والیاء
المثناة التحتانیه
طمح اسم تمر جوز ست
طنب بکسر لعربی اسم بیخ
درخت ست
طنبوب بر وزن عصفور
عظم الساق ست
طنفسه لعربی بستر شیری است
که گره آنرا نگرفته باشند
طهره بضم سلحفاة ست
طهبوب اسم عربی سنور وحشی است

یعنی گربه وحشی ست
طی لنبح لعربی اسم عسل است
باب العین المهمله
فصل العین مع الالف
عاسن بکسر اسم اسد است
عاق فرخ طائریست و فینکه
پرواز کند
عاتک اسم قوس است و جمع آن
عواتک است بسیار نرمش را
نیز نامند و نبیذ صافی را
نیز گویند
عاذر و عاذره و غدده یعنی
غایط ست
عاره نبیذ خوشبو ست
عاسل لعربی ذئب است
جمع العسل و عواسل آمده
عاسی ثمر اج نخل ست
عاشره اسم صمغ ست جمع آن
عاشرات و بفارسی کفتار
مست باشد
عافصی لعسر یا قفص است
عاقله لعجمه ست و عنبر را نیز
گفته اند

عاقر شمعا سنجار ست
عاقل تیس جبلی ست جمع آن
عواقل
عاقر قرحا افاریون ست
عاقول خار شتر ست که حاج
نامند و بعضی بنبوت نسبت اند
که خر نوب باشد
عاقولا لعربی نوع غذایی
مصنوعی ست که آنرا آرد قولنج
و بفارسی کاچی نامند
عالا قفلیطس یونانی حجر لبنی است
و بعین معجمه نیز آمده
عاله لغامه ست
عالیجون نوع تیج بری است
عامه اسم نوعی از میوه ست
عانیه خمریست که در عانه
که عانات نامند و از قرای جزیره
بسیار زند و لهذا منسوب بدانجا
عاوانیون یونانی نباتی است
که خار آن شبیه بسونات است
و آنرا ابرة الراعی و ابرة المرأة
عابوسیس فغالیس ست
عاییه اسد ست

عنایثا لب اسم فارسی حاجی
طاهریست که آن را العربیه
صعوه نامند
عالطن کاو سگ ست
فصل العین مع الباء
الموحده
عبار جمیل ست
عبب و عیعب بضم اول توت
از کاکنج ست
عباس اسد ست
عبد بنا تیست طیب الرائحه
عبر بضم و بفتح نیز عقاب است
عبربیه سحاقیه ست
عبروس و عیروناس برافی
عبرونی بسر یانی فضی است
عبری لعربی سدر است
که در کنار انهار روید
عبس نباتیست مثل مصری
آن را برلوف نامند
عبعب بفتح اول هندی است
عبیه صوف احمر ست
عبقر سوسن ابیض ست
عبقص و عبقص و عبقوس

همه نام دابه کوچکی ست
عبکه نوعی از اقو تر ست
عبلا سنگریزه سفید ست
عبقاره غابه طولانی ست
عبوس اسد ست
عبث ریحان ست
عبیثه اقط خشک است
و گفته اند طعام متخذ
از اقط و سمن یا روغن
خورند
عبیر اسم زعفران ست
و نیز خوشبوئی مرکب را نامند
قرابادین ذکر یافت
عبیط دم خالص تازه را نامند
فصل العین مع التاء
المثناة الفوقانیه
عتاق الطیر جوارح طیور است
که بفارسی مرغان شکاری
را نامند
عتیق عنبر گویند گیاهی است
متفرق مانند مرزنجوش و گویند
خود مرزنجوش ست و گویند
قطعه از مسک خالص است

[illegible]

[illegible]

عقرب بالضم سماق است
عقرس بالفتح سدار است
عقرسان و عقرفان بالضم یک
است که بفارسی خروس مینامند
و نیز عقرفان نام گیاهی است
عقریض الورق ریحی
عقعقت بالضم جدی است که
بفارسی بزغاله نامند
عقیق بیه کهنه است و نیز نام
نوعی از تمر است نیز اسم آب
و طلا و خمر و لبن است
عکبر [illegible] است

فصل العین مع اللام المثلثه

علا بالعربی عیه است
علا [illegible] بالضم لبن خاثر است
علا [illegible] بالضم غبار است
علث بالضم کرمی است که ابد
و صوف را بخورد
علرب بالضم اول درختی است
شبیه بدرخت انار و ساق آن
سرخ [illegible] ثمر آن [illegible]
با خصومت و مناسبت آن

زمینهای هموار و برگ آنرا
بخته و آب آنرا گرفته در لیسیا
ماهض که سکه آنرا گرفته بخته
باشند و قبل کرده بخورند جهت
تقویت شکم و زیادتی اشتها
و گفته اند در خنثیت شبیه ریباس
عشکال عشکوال است عشکول
بمعنی عذق و شمراخ است
عقلط لبن بسیار غلیظ خاثر را
نامند
عقمان بالضم فرخ حباری است
که بفارسی حوبره [illegible]
شعبان و نیز مار [illegible] آنرا نامند
عثم بمعنی اسار است و شتر
بسیار طویل را نیز نامند
عثوب [illegible] ضبع است
و آنرا ضبع [illegible]
نامند و بفارسی کفتار گویند
عثیان و عثیل [illegible]
عثیر غبار است جمع آن عثاثر

فصل العین مع الجیم

عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان
است و عجاجه نیز و شتر بزرگ
عظیم الجثه را نامند
عجی بر وزن هدی بالعربی پوست
[illegible] است که [illegible] نموده بخورند
[illegible] آن عجیه
عجارم سوزن قوی را نامند
و گفته اند اسم [illegible] است
عجافیب [illegible] است
عجی [illegible] بالضم نوعی از خرما است
عجاره اسم نوعی تمر است
در مدینه طیبه
عجالد [illegible] و لبن غلیظ
خاثر است
عجام بالضم اسم جنس است
[illegible] است و جمع آن عجم و اکثر
مخصوص بدانه انگور و مویز
و [illegible] است
عجاس [illegible] است که [illegible]
قلب [illegible] آن [illegible]
عجاسر بالضم [illegible] است
عجیب حب النیل است و [illegible]
[illegible]
عجام بالفتح و تشدید جیم [illegible]
[illegible] است و [illegible]

عجد زبیب و حب العنب را
نیز نامند و گفته اند قریب است
شبیه بزبیب بالفتح اسم [illegible]
عجل و عجول و عجر و لبن ام بچه
گاو است که بفارسی
گوساله نامند و جمع آن عجاجیل
عجره بالضم عده و گرهی است
که در اشجار و غیره بهم میرسد
عجرم [illegible] که [illegible]
در [illegible] بهم میرسد
عجرم بالضم بعربی شتر قوی
شدید است
عجز و [illegible] بالضم کرمی است با
پاهای طولانی و گفته اند [illegible]
درازپای است
عجل بالفتح و تحریک بعربی اسم
طین است که [illegible]
نامند [illegible] خاک سیاه [illegible]
آن [illegible] است
عجم بالفتح اول و دوم [illegible] است
هر میوه ماکول از فواکه [illegible]
انگور و [illegible]
ابنها و بچه شتر را نیز [illegible]

اعجل ذنب بمعنی [illegible] دم [illegible]
عجمه [illegible] اسم نخلی است که از
تخم روید
عجار بروزن قطام [illegible] است
عجم بمعنی گنگ است [illegible]
عجما از [illegible] نامند که گنگ است
و سخن نمیگوید و نیز بعربی اسم
سطر ایثون است
عجوص نوع تمری است [illegible]
عجنس شتر قویه [illegible]
عجوه اسم نوع تمر است که در
مدینه طیبه میشود و بزرگتر از
صیحانی و در حدیث است که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمودند هر که صبح ناشتا هفت
دانه عجوه بخورد در آن روز زهر
و سحر باو اثر نکند و نیز
آنحضرت علیه [illegible] فرمودند که
عجوه از جنت است و شفای [illegible]
عجور بالعربی اسم خیار است آنرا [illegible]
جهت نامند که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
و [illegible] آنرا [illegible]

[illegible]

روباه و شیر و لقبر و گرگ و کفتار و عقرب و دو قسم سنگ و شتر ماده و قبل ماده و نیز اسم درختی است معروف و منک و نوعی از خوشبوی نامند و نیز اسم طعامی است متخذ از نبات که

عجوم بعربی بچه شتر است و جمع آن عجم است و شتر ماده و نیز مسادی می آید

عجوم بضم اسم طایر است از طیور آبی

عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال المهمله

عدار اسم دابه است

عدام بالفتح اسم نوع رطبی است که در مدینه طیبه میشود و در آخر موسم

عدایل و عدیل و عدلی هر چیز قدیمی و کهنه را نامند عموماً و خصوصاً درخت کهنه سالخورده قوی را

عدنا البسر یافی که ذنب الفرس نامند

عدس جبلی نبات است و گفته اند نوع بنفشه است که گل آن سفید میباشد

عدس المر گفته اند تخم نباتی است که بیونانی سقارعاثیون نامند و مستعمل در تریاقات و از ادویه نافعه در سموم است

عدس ابیطار گفته که بیونانی سقرعانیون نامند و آن سوسن بری است و گفته اند دولیست که آنرا عقلم ذابل بحر بین میرانامند و گفته اند که سنبل تلخ است که بفارسی ... تلخ نامند

مدر البول و مسهل دم و لب است که محدث بول الدم میگردد

عدس بطی نباتی است شبیه بعدس و شاخ و برگ و لیکن برگ آن از آن طولانی تر و شگوفه بر سر شاخ آن غلافی طولانی میر وید تا ... و در آن تخم آن ... باشد و در بیخ آن تلخی است و بخور ...

عدسیه نوع طعامی است مصنوع از عدس مانند حلیم که از گندم میسازند

عدمول بر وزن مفعول بعربی صفدع است

عددی بالفتح اسم بچه کوچک غنم است و گفته اند بچه چلپزد و قریب بدانست

فصل العین مع الذال المعجمه

عذابه عذفه است که ثمر اثل باشد

عذافر شتر عظیم را نامند

عذافره شتر ماده عظیم صلب را نامند

عذالطلبن خاثر را نامند

عذب یعنی شیرین است و آب طیب خوشگوار را نیز نامند و نیز نام درخت و نوعی از ازار و خمر

عذب بتحریک چیزیست که بر می آید از رحم بعد از ...

و نیز نام درختی است

عذبه بالفتح و بتحریک تازه و ...

طحلب است و آب عذب را نیز نامند و گفته آب طحلبی است و بتحریک ثمر اثل است

عذام بعربی اسم عجوب است که بفارسی کبک و بهندی ... نامند

عذراه بفتح اول و سکون دوم بعربی اسم غایط است که رجیع نیز نامند

عذره توه بضم دانه کوچکی است سفید نرم که بفارسی مارملوک و مارملوک و بهندی بهیمی نامند

عذق بالفتح نخل باردار است جمع آن اعذاق و عذاق

عذق بکسر خوشه تر است و خوشه خرما را نیز نامند و گفته اند خوشه ایست که در آن شماریخ باشد یعنی ساقه ثمر نخل است که در آن شاخهای باریک که ثمر بدان متصل میباشد

عذق ابن زید اسم نوعی از تمر است

عذق ابن طاب نوعی از خرما است در مدینه طیبه

عذکوق بضم نوعی از انگور سرخ رنگ است و جمع آن عذالیق

عذبه نخل باردار است و ثمر که در آن تخم نباشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهمله

عرالبشر یافی اسم طرفه است

عراب بالفتح بعربی اسم درختی است که از پوست آن ریسمان میسازند که بهندی سن نامند

عراب بکسر نوعی شتر است و خیلی که آن را شتر عربی و اسپ عربی نامند در مقابل بختی

عراده اسم عربی جرادانی است یعنی ملخ ماده

عرار اقحوان است

عرام بضم و عرام بعربی اسم ... است

عرایس النیل تره عامه المصر ... است

عرب با و عرب بکسر نیلوفر است که بفارسی ... نامند

و گفته اند نوعی از ریش است که بهندی بهیهی نامند

[illegible]

[illegible]

عرعر البربری حب العرعر است
که ثمر فنجکشت باشد
عرعر شعر ابیض است و سیله
عرفان انیز نامند و اصل آنست
که سلت است
عرطنیثا بعربی اسم صنع است
عرجون اعجل نخل است
عرو جمار است
عرقون ابربری اسم فیل است
عرق سوسا فی اسم قنطوریون است
عرق لبقم اول وتشدید الق...
ازرق الطعم است و مندره ان
نیز نامند و بیخ کوهان شتر نیز
عرصف مانند ارو است
عرضم بادنجان بری است
عرض اراک است
عرطبه حسک است که ...
گوهر نامند
عرطینا ادز بوست که بفارسی
جو بکه نامند
عرقم ... عربی نوعی از ...
است و گفته اند اسم نباتیست
که ...

میدارد و لهذا انزا دو ...
الاعضان بیامند و گفته اند
درختیست شبیه بسماق
عروق جمع عرق است و شامل
عروق بدن و بیخ هر درخت
و نیز بیخ درختیست زرد رنگ که
ازان ثیاب و غیرها را رنگ
مینمایند که بعربی عروق الصفر
و بفارسی زرد چوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارطی بیخی است سرخ
رنگ و سبک که بفارسی بیخ
بیده نامند و آن بیخ درختیست
عربیست
عرق صفه بیخ کبر است
عرق النجار بیخ انجبار است
عرق الجید رگ بدن است
عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور بلغت اهل مکه
مشرف زرنباد است
عرق الطیب ... است

که بفارسی بوده چوبه نامند
عرق الحجاز مومیائی است
عرق الزبیب مویز آب است
که مقطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ است
عرق العرد سر طلق است
عرق بالس فلفونیا است
که بفارسی زنگیا نی نامند
عرقضا و عرقضان و عرقضان
و عرقصانه و عرقصا همه
اسم حند قوقی است یا برطیوش
است
عرقیم بری بکمون است و
بجورالکراد نیز نامند
عرفون نباتیست که برگ آن
شبیه برگ شقایق النعمان است
و شگافته و طولانی و بیخ آن
مستدیر و آنرا میخورند و صنف
دیگر نیز میشود و شاخهای آن
باریک و برگ آن شبیه برگ
ملوخیا و در اطراف شاخهای
آن چیزی بر آمده شبیه ...
و منقار آن و این ...

مدحرج بلکه در صفا ...
عرقیل لعبه مقره بیض است
عرم بفتح اول و دوم ماهی است
که اهل مغربه سروین و ...
ولبن نامند
عرماد مار سیاه مخلوط بسرخی است
و گفته اند مار قش است
عرماص بکسر بعربی طحلب است
عرمه بفتح اول کسر دوم و فتح
میم و تا حد ذکر است یعنی منوز
و شتی نر است
عرمض بفتح طحلب سبز است
که در زیر آب میباشد و بالای
آب می آید و نیز حب الغار
و نوعی از سدر بری است
که بفارسی کنار بری مینامند
و اراک کوچک را دانسته اند
عرمضان اسم عربی حند قوقی
دریکو لا کراد است
عرنقصان حند قوقی است
عردی بعربی و سرپای ...
... است که اسم ... است
عرویا ... نباتیست ...

کرانگبین نامند
عروس قاتل النحل است که نیلوفر
باشد و کبریت زرد را نیز گفته اند
و اهل نیشر ازا آب مقطر از معصفر
در اول مرتبه را عروس آب ...
بعد ازان را داماد نامند
عروسا فارس سلیم الجبه است
عروسک پس پرورده عروق
اسم فارسی عامه فرس کنج است
عرو سک حا جب است که بفارسی
کرم شب تاب نامند و گفته اند
اسم فارسی طیوس است و جغد را
که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول و ضم دوم و واو
مدرق است و بضم اول و دوم
یعنی رگها است و شامل رگهای
بدن انسان و حیوان و بیخهای
است و نیز ریشه های رنگها
درختان را نامند و عروق
الصبا غین را نیز که بفارسی
زرد چوبه گویند و بعضی گفته
نباتیست زرد که بفارسی
اسپرک و بهندی ... نامند

[illegible]

عروق صُفر بیخ کبرست
عروق بیض یعنی مستعجله و بعضی
بوزیدان که بهندی ستاوری
نامند دانسته اند
عروق احمر فوة الصباغین است
که بفارسی روناس و بهندی
منجیت و مجیت نیز نامند
عروق الزعفران عروق الصفر
ست که عروق الصباغین
و بفارسی زرد چوبه و بهندی
هلدی گویند
عروق السوس اصل السوس است
عروق الصبغ عروق الصباغین
ست
عروق الصفر عروق الزعفران
ست
عروق الطیب عروق الکافور
زرنباد ست
عروق فالوفج ابو خلسا است
که شنجار نامند
عروق قاجیز لیست که اهل الصین
در سیاهی موی مستعمل دارند
و گفته اند اشنر اس ست

عروق سفر مستعجله ست
عرسوم عرجون ست
عرسون فطر ست
عریرا انخواه ست و عرشه را
نیز گویند
عرلیس السبیل بلغت مصر سنبل است
عرلیض صدی یعنی شغاله است
عرلیطه عقرب ست
عرلیقصا و عرلیقصا نخند قو
ست
عرلیقله دابه ست عرلیض
شبیه بجعل
عریکه سنام البعیرست یعنی
کوهان شتر
عربین بحیم ست
عراری و عرار اذعرورست
فصل العین مع الزاء
المعجمه
عزه عزاه ست که بفارسی
آهو بره نامند
عزال همام و کرست یعنی
کبوتر نر
عزمول ابل ست

عزرد و عزیرن قنطوریون است
و در بعضی نسخ قانون عزیز
قنطوریون کبیرست و عزیرا
قنطوریون صغیرست
عزیز کحلی ست معروف
و در قراباذین مذکور شد
فصل العین مع
السین المهمله
عسالج ست و کشوثا را
نیز نامند
عساعس قنافذ ست و آنرا
بلال نام بران جهته است سوم
موده که در پشت سیاه فنار
می نماید
عساقل و عسقل نوعی از کماه است
عسار و عساره ذئب است
عسالیج جمع عسلوج ست یعنی
قضبان دقاق یعنی شاخهای
و بیجهای درخت کرم و کرد و
و خیار و امثال آنها که درخت و غیر آن
بیچید و بالا رود و یعنی شاخهای
درخت باریک و بیخ درخت تر
آمده و یعنی آنهار الغالیه نیز

نامند و گویند لغافه مراد
مراد از آنها ست
عسبان جرید نخل ست
عسبر یعنی مزخرو عسبره
نر ماده
عسجد بالفتح ذهب است و جواهر
مانند یاقوت و دُر و شتر
فربه را نیز گویند
عسجر بلح ست
عسکر تقلیه ست
عسس رزینج ست
عساس عسعس و عسعاس
یعنی ذئب ست
عسطوس نوعی درختی ست
شبیه بخیزران
عسقد سنگریزه سفید ست
عسل فیستقین عسلیکه گلگون
بر فیستقین نشسته باشد
عسل بلادر رطوبت سیاه
چسپنده ست که از بلادر
بر می آید و چنین فنار که
دهن بلادر نیز نامند
عسل ام مصری بیخ عرطنیثا

ست
عسل بلبلیج عسل مرفی بلیلج است
و همچنین عسل الهلیج و عسل بلیلج و
عسل زنجبیل مرفی عسل
تمر سیلان تمرست یعنی
دوشاب خرما
عسل داود و دهن عسلی است
که اولی نامند و توهم کرده
کسی او را بالی و او نالی
دانسته
عسل اسحاج ترنجبین ست
عسل حاشا عسلیکه زنبوران
بر درخت حاشا نشسته باشد
و از او دیه تریاق کبیرست
و همچنین عسل شوکران ست
عسل صعتر عسل کبر و امثالها
همه مجرد رین را مضرست
عسل الخلاف شیرخشتی است
که از درخت بید بلخ می آید
عسل داود او والی ست
عسل الرمث شبهی ست
که درخت رمث نشیند
و آنچه لیست سفید شیرین و

۷۱۰

وگفته اند که آن شکر تیغال است
عسل طبرزد شیره قند وشیره
نبات است
عسل القصب عسلی ست که از
خرمای خشک بطبخ وفشردن
وبقوام آوردن بعمل آورند
عسل القصب آب نیشکر ست
عسل اللبنی حصی لبان ست
وبعضی گفته اند میعه سائله ست
عسل ماذی عسل نحل سفید ست
عسل النحل شهد ست که
بهندی مده نامند
عسل بالبن سکنگبین ست ولعام
طبیب رقیق را نامند
عسلیج بکسر صنف اخیر نخود مریم ست
عشن بیه کهنه ست
عسیب جرید نخل ست وآنکوا آن
ذنب رانیز نامند
عسیل قضیب قبل را مینامند
فصل العین مع الشین المعجمه
عشر بضم عشره ست
عشب گیاه تر را گویند
عشبه عشبه مغربیه ست

که طبیبان نامند
عشبه السباخ کراث ست
وعاقفی غیر آن دانسته
عشبه العجوز طراثیث ست
عشبه النار طینیان ست
عشر بضم بفارسی درخت خرک
وبهندی آک نامند ودر سکر العشر
مذکور شد
عش الطائر خانه طیور ست
که بفارسی آشیان پرنده
گویند
عشق الصبیان شوکه لهود است
فصل العین مع الصاد
المهمله
عصاب وعصب بضم اسم
بربری شیطرج ست
عصاره عبارت از آب افشرده
نباتات ویا فواکه وغیرها ست
خواه خشک نمایند ویا نکنند
وعصاره هرچیز درضمن حیل
آن مذکور شد
عصاره ارغیس عصاره بو است
امیر باریس ست ودرامراض مستعمل

مستعمل وبهتر از مامیران چینی است
عصاره ایج سکت ست
عصاره خالصینی تنز و
خطا ئیست که شاه صینی نیز نامند
عصاره السوس رب السوس ست
عصاره القرظ اقاقیا ست
عصاره هو فیقطیداس
عصاره لحیه التیس ست
عصاموسی عصی الراعی ست
عصی هرمس طلوب ست
عصب بضم درخت خاردار
ست که صمغ آن کثیرا ست
که بیونانی نوارین نامند
عصبه بفتح وتحریک نوع لبلاب
ست که بیونانی قدوس مینامند
عصاب بفتح وتشدید صاد
اسم غزال ست
عصفل بیربری باد آورد ست
عصفور اسکیه حذا فه ست
عصفور الصباغ وعصفور
الشوک صفر اغون ست
عصلات عضل ست
عصیده طعامی ست مصنوع

ودر قرابادین مذکور شد
عصیفیره وعصیفره چیزی
زرد ست
عضاه بکسر اول هر درخت
عظیم خاردار وآن بردو قسم
ست خالص وغیر خالص درخت
ام غیلان رانیز نامند
عضرس خطمی بری ست که
بیونانی بادولعبی شجم
المرج نامند
عضر فوط وعضفوط جالوس
ست که بفارسی مارطوک و
بهندی بهنی مینامند
عضرن بکسر اول بورق ست
عضن بکسر اول وتشدید ضاد
اسم جنس هر درخت کوچک
خاردار ست وگفته اند اسم
نوعی از خار ست
عضل بفتح وتحریک بلغت
اهل یمن جرادست جمع
آن عضلان
عضیخه بعربی اسم ثعلبه ست
که بفارسی روباه ماده مینامند

عضو بضم عین وسکون واو
جمع آن اعضا وآن اجزای
کثیفه بدن حیوان متولد از
منی کثیف اخلاط ست وآن
یا مفرد ست مانند استخوان و
غضروف وعصب ورباط وعروق
ولحم وشحم وسمن ویا مرکب است
اولی مانند عضل ویا ثانوی
مانند عین ویا ثالثی مانند وجه
ویا رابعی مانند دست
عضیله مصغر عضله ست
فصل العین مع
الطاء المهمله
عطارد بسریانی کرات بستانی
عطارد بضم اول که او را دبیر
باصطلاح اهل صنعت اکسیر
زیبق ست باعتبار مناسبت
طبیعت آن طبیعت عطارد
که با هر کوکبی مناسبت آن
تأثیر مینماید وهمچنین زیبق با هر
فلزی ودوائی مناسبت آن
تأثیر میکند وگفته اند سنبل
رومی ست

عطب بعربی اسم قطن است
و بفتح قطن نرم را نامند جمع
آن عطاب و قطعه از آن را عطبه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوئیست
جمع آن عطور و بفتح خوشبو
شدن و با صطلاح بعضی نا[illegible]
[illegible] نیست که در [illegible]
[illegible] و منعقد گردد که
[illegible] می باشد
عقطر ان البسر یانی قطران است
عطر شاهی عطر مرکب از عود
و عنبر و صندل است و بهتر
از آن عطر مرکب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر است
عطر منشم حب و دهن منشم است
عطشان [illegible] نباتیست که بسونا
و بیا فوش نامند و بعربی [illegible]
و طرساک نیز
عطاره بفتح سنبل رومی است
عطفل گفته اند صعتر است
و گفته اند بهر امج است که خلاف
بلخی و بفارسی بید مشک نامند
عطاله و عطوب قاتل ابیه است

عطموس حمار الوحش است
عطم بضم صوف منفوش است
عطوس بفتح اول و ضم دوم
دوائیست که در بینی و مشام عطسه
آورد و جمع عطوسات
و در قرابادین ذکر یافته
عطوط طائریست که آن را
طیطوی نامند

فصل العین مع الظاء المعجمة

عظا نوعی از صدف است
عظاء و عظایه سام ابرص است
عظرب بکسر اول و سکون دوم
اسم عربی افعی کوچک است
عظلم بعربی اسم گیاه وسمه است
که بفارسی نیل نامند و گفته اند
عیران است و گفته اند قطلب است
عظلم ابیض عرن است
عظیبوطه بکسر بربوم یا دوا
نامند

فصل العین مع الفاء

عفا و عفاء بکسر نبچه حمیر را نامند
و گفته اند پرهام است

عفا دار مون بیونانی
حب القلقل است
عفار گفته اند ثمر قاتل ابیه است
و نیز سویق غیر ملتوت بادام
است و بعربی قطلب را نیز نامند
عفاره جوزه القطن است که
بفارسی کوزک و نیز از
خروک و با صفهانی کوزک
و بهندی دهبری نامند
عفا اسم ناقه قوی را نامند
عفاید بسریانی یا بیعار است
عقد بفتح حمام است یا طائری
شبیه بدان
عقر بفتح بعربی زراب است
عقر بکسر بعربی اسم عقرب است
عقر الدیک و عقربه سرگردن
خروس است و عقربه دابه موی
پیشانی اسب و عقربه الیه
موی عقب گردن آن
عقصیح نوعی از بلوط است

فصل العین مع القاف

عقار حمر است
عقار اطیثا اسم سریانی اقحوان است

عقار اعودن اسم سریانی
اسمانیست
عقار سوصیانی اسم سریانی
ابرسا است
عقاقیر اسم جنس ادویه است
و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر جوز رنگ است
عقربان بلغت اندلس اسقولوقندریون است
عقبان اسم عربی فسب غالب ناشنه
عقیلان اسم عربی غوره است
عقید العنب میفخبج است

فصل العین مع الکاف

عکرش اسم صنف اخیر ثیل است

فصل العین مع اللام

علت خندریلی است
علج قراح است
علس سلت است
علسی و علقمی و علو انبا حنبر است
علف رطبه خشک است
علف هندی اسم فارسی
سقودون است
علقه طفیقون است و گوینده

اسم صبر است
علقم اسم جنس نبات تلخ است
و گویند مراد از آن قثاء الحمار است
و گویند حنظل است
علک یابس قلفونیا است
علک رومی مصطکی
علم با صطلاح اسپیلانیر است
علوفن خبازی است
علوفن بیونانی میفخبج است

فصل العین مع المیم

عما دنبک الآس است
عمر و کرفس است
عملج نوعی از خرنوب است
که با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق برغاله است و در جدی
مذکور شد
عنب الحن فاشرا است
عنبجا عجم الزبیب و جمیع دانه
انگور را نامند
عندم بفتح است و نیز جمعی
دم الاخوین
عنزبه سماق است

[illegible]

عنبر بزیاده است و در معرفه‌ی کریا
عنبرزان اذربوست
عنصل سقیل است
عنفه اسم عربی مرزنجوش است
عنیقلی اسم یونانی بنلجم است

فصل العین مع الواو

عود البخور عود قماری است
عود البرق دارشیشعان است
عود بلسان شاخ درخت بلسان
و در بلسان مذکور شد
عود الذقه محروث است
عود الریح اسم مغز از عنین نزد جمعی
فاوانیا و نزد بعضی اسرار او نزد بعضی
عود سیاه رومی لبساسه است
عود الصلیب فاوانیا است
عود الفا لفوج الوطلسا است
عود اللج وج است

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه

عیدران اسم جنس شاخ نباتات است و بلغت شام دارشیشعان
عیزران زعرور جبلی است
عینام اسم عربی درخت سبستان است

ونزد بعضی درخت جار ونزد بعضی سفیدار و در عروه جبلی را نامند
عین صوف است
عین الاعلا اقحوان است
عین البقر اسم نوعی از انگور است و بلغت مغربی اسم نوعی از الو است و اقحوان را نیز نامند
عین العجل بلغت شام کتم
صعتر اقحوان است
عین السجرة باصطلاح اسپهبان زیبق است
عین السرطان سپستان است
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت عروق الفا استعمال نمایند است
عین الهر سنگی است منسهور و در طب نفعی برای آن ذکر نکرده اند
عیتران اذان الفار است
عیبیته بلغت اندلس بیض الحمام است
عید الطیاط اذان الفار
باب الغین المعجمه

فصل الغین مع الالف

غابانک ساپانک است
غالس عنب الدب است
غازابا عی اسم ترکی گیاه اطریلال است و در کوهستان و ارستانیان زاغان نامند
غاسول اشنان است
غاسول رومی بوقالس است
غاغاطی اسم یونانی حجر
غاغیطوس است
غاغه فودنج است
غالالوطی بیونانی ترمس است
غالی بیونانی لبن است

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری درخت سدر خاردار است
غباریه عنب الدب است

فصل الغین مع الراء المهمله

غربیب نوعی از انگور سیاه است
غرر بلغت شام نوع کوچک
عصی الراعی است
غرسا رسن است

غرفد نوع سفید بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی میش کوهی است
غرمج اسم فارسی نشوبر است
غرلیف اسم یاسمین است

فصل الغین مع الزاء المعجمه

غزال المسا طحلب است

فصل الغین مع السین المهمله

غسل خطمی است
غسل حطمی است
غسلج آذربوست
غسول اشنان است و اوخرا نیز نامند

فصل الغین مع اللام

غلوفنا بیونانی اصل السوس است
غلوفسن یونانی اسم طیهوج است
غلدفن بیونانی مالیا است
غلیجی یونانی فودنج است
غلیجی اغربا بیونانی مشکطرامشیع است اگر فودنج جبلی باشد
و غلیجی بمعنی ریحان و اغربا بمعنی کوه است

غلیواج اسم فارسی حداه است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء

غملول قنای بری است
غماده سفنج است
غنذب بعربی عنکبوت است
غوزه اسم فارسی حصرم است
غوزه خرما طلع و بسر است
غوک ضفدع است
غوتماسیا بیونانی شجر در است
غیال زنبق است
غمنیم اسفنج است
غیفیطس سنبل الطیب است

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزة والالف

فواد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند و مراد از وجع الفواد وجع فم معده است
که بسبب قرب و مجاورت مجازا بنام الفواد خوانده والا قلب مستعمل است
و مصاحب آن موثست
قاریه بعربی اسم تلخی است

[illegible]

جمع آن فور
قوآره بضم بعربی اسم جلبه ثمر است
که جهت لفاء می پزند
فارغوس لقلق است
فاسبس زاج است
فاشبس بیونانی باقلی است
فاشس قبطی وباقلی قبطی است
فاشن بطیخ است
فاطراوعلین حب الورد است
فاتح اسم ناقه جوان است
فاتراسقین خردل است
وخردل را نیز نامند وکسیکه آن را
فانسرستین ... اسم ...
فاجشه جند بیدستر است
فاجع نوالب البین است
فاحا بیونانی زعفران است
فاحافاسس ... است
فاخرخامی ... است
وگفته اند نوعی از خراست
کرابه ... کالسنگ ... هند
فاخره فاغره است
فاخور نوع ریحانی است
کو ریحان الشیوخ نامند و

بریجاسف را نیز گویند
فادج بفتح دال مهمله وجیم
بادزهر معدنیست وبهترین
چینی آنست که خطائی نامند
وگفته اند جدوار است وبجای
نیز آمده وگفته اند که بندق هندی
است که رته نیز نامند ومشهور
اول است
فادزهر معرب بادزهر است
فادمالسریانی اسم توتیا است
فادن گفته اند نام دوائیست
که بهندی ... نامند ونوع
صغیر است
فودنج بضم اول وفتح همزه ...
را گویند
فارسم ... حیوان ... است
فاراوزاب ... صنوبر است
فادانسون بالونج ... است
فراسیون ... است
فارداموس بیونانی ... است
فاگریس ... است
ودرو بیان را نیز نامند
فارس المارسطیقون است

وسطرالیمون وسطراطیوطس
نیز آمده
فاسطاریون رعی الحمام است
فارسون لبلاب است
فاسیاه اسم یونانی جوز است
فارسامی صاحب طب قدیم گفته
درختیست بزرگ آن شبیه
برگ سپید واز آن عرق نیز و
خوشبو وصاحب تحفه نوشته
که اندلطون است وصاحب
منهاج گفته جهت تفتیح سده
است واوجاع نافع
فارض بفارسی ... قال الله تعالی
بقره لا فارض ولا بکر عوان
بین ذلک ای متوسطة بینهما
فارغه فاغیه است
فارنوخیا وفارنوخیا بیونانی ...
حشیشة ... جهت آنکه
وجهی را که ورم ... اظفار
نامند نافع است
فاردبیونانی شبث است
فاردسی شمع است که
بفارسی موم نامند

فاردفسوا بیونانی صعدا
الحلیب است
فارزلوا بلح است
فارونیسون لغت رومی است
وبیونانی قلقدریس نامند
وبعربی خربق اسود
فارلقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت ...
فاوانیا ست که عود الصلیب
فاروتیل نباتیست که بهندی
بانجی نامند
فارز بعربی مورد سیاه
باسرخی است
فاسس بسکون همزه ...
است
فاسس ... است
فاساقطاه است
فاسطاماهی وفاسطاماهی
بیونانی ... است
فاسطرن لغت سریانی است
وبیونانی جند بادستر
وفاطوبیقی نامند وبفارسی
بستان افروز است

فاسطره وفاسطره بیونانی
جند بادستر است
فاسلو بیونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفسا است
وگفته اند نوعی از آن است
فاسیا خنفسا بسیار بدبو
فاسیس ... بای ...
فاشمرا کرمة البیضا است
فاطمی معرب ... رومی
که عدس ماکول باشد
فاطل دیواعنفیل است
فاطویل فوفل است
فاطوس بیونانی جرکشی
گیران است که بعربی
وسنج ... نامند
فاطوبیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم ... است
دول را نیز نامند
فاعوسه بعربی قبح را نامند
جهت آنکه منفس یعنی منفرج میگردد
فاغیه ... فرهندیست
که ... نامند

[illegible]

فاغیس مرزنجوش است
فاغو بکسر غین معجمه و راء مهمله گلی
است مایل بزردی و بسیار
خوشبو مانند زنبق و طولانی
و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی
راهی چنپا نامند
فاغوش بسریانی شیطرج
هندی را نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفه حنا است
بسریانی لغجی کوزا و برد و
اورسیقون و بیونانی سدا
موقور نامند طبیعت و خواص
آن در حنا ذکر یافته و در حدیث
است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که احب
الریاحین الفاغیه و بهترین
آن تازه سفید حلو الرائحه است
و معتدل در حرارت و برودت
است و جهت اورام حاره نافع
و با موم کرم نخوردن پارچه
ابریشمی و انکه بدان آغشتن باآن
و نیز بمعنی فاغو آمده
فافاری و فاقری فلفل

است
فافالیس فاحت است
فافالس ایرافیلون نبات
جاوشیر است
فافالس جزبری است
فاقرن و فافروس و
فافیروس و فافیسر
و فافیوسس هم اسم بردی
است
فافورا اسم عربی برنج اسقف
است
فاقیس لغة الحماد است
فاقلیون الطبیخ است
فاقیوس بیونانی کمون
بری است و شاهترج
بری را نیز نامند
فاقی بعربی طائر است
طویل العنق و ذنب
مطبوخ را نیز نامند و قهره
الباب را نیز
فاقیشر بیونانی سرطان
است
فاکهه اسم عربی ثمر اشجار

است که بفارسی میوه
نامند و بهندی پهل جمع
آن فواکه
فالامغریطس بیونانی
نوعی قصبی است که آن را
شبل نامند
فالانیمی بیونانی فودنج
نهری است
فالانجتون و فالانجیطس و فالا
مجیقون بیونانی اسم
رتیلا است
فاسس نباتی است که
بیونانی اندروصارون
گویند و فارسی تبر
فالیوس بیونانی بلبوس
است
فالرغس و فارغوس
تعلق است که نبلاسج
نیز نامند
فالرمون شراب کهنه
بسیار قوی حار است
فالس پوست درختی
است در طور سینا ثمر آن

مانند بلوط
فالقس بیونانی صنفی از
شنجار است
فال مال فرنجمشک است
فالندی نجیب کبیر است
فالیوس شاهتره است
فالیو القیوس اصابع الصفر
است
فالاقس سقلیوس صنف کبیر
ذوفراسیون منسوب
باسقلیوس حکیم بجهت آنکه او
اول کسی است که معرفت
بدان بهم رسانیده و
کسیکه آنرا نوع کبیر دو قو
دانسته غلط کرده
فالاقس حرنیسون نوع
صغیر ذوفراسیون منسوب
بالمای حرنون که قریه ایست
از جبال شام و گفته اند
زوفای خشک است
فالنجی معرب کالنجی است
فالقی طرون بیونانی
سپستان است

فالیوس کمون بری است
فلوانیا فاوانیا است
فارسون بیونانی اسم
ثلج است
فاوطیا بیونانی ذره است
فیدا اسم گوشت بریان
است
فالطون شبیح است
فصل الفاء مع الثاء
المثلثة الفوقانیه
فثات و فثوت و فثیت
نان فتیر است که فتیت نیز
نامند و فتیت هر چیز را
گویند
فثا دابکسم میر محمد مؤمن گفته
که سپستان است
فثاء بکسر اول نام نبات است
که جعل داد اراک و برگ آن
و برآمدن خمیر آن کرده باشند
ولیفه بعض را نیز نامند
فثال طبیل است
فثه ثمر تازه شبیه بنبق
است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قنجا بالعربی عقاب است
قنزه سکّه رعاده است
قنیس بیونانی عفص است

فصل الفاء مع الثاء المثلثة

قث بالعربی اسم ارزن است
که بهندی باجری نامند
نبات آن شبیه بنبات
ذرة وحب آن شبیه
بجاورس و اهل هند آنرا
بسیار میخورند نان آن
پخته و دیگر انواع
قثج تخم حنظل است وگفته اند
درخت حنظل است که
قثیموس بیونانی ایسوست

فصل الفاء مع الجیم

فج بکسر یعنی خام و اکثر
اطلاق آن بر میوهٔ خام
مینمایند و بطیخ ناسحی را
نیز نامند که بطیخ هندی است

فصل الفاء مع الحاء المهملة

فحا یعنی ابزار القدر است

مانند پیاز و سیر و گشنیز و غیرها
فحلا فاخته است که بیونانی
فوبوس واطوس مینهند
فحلاما ورس لسبه یانج
جند بیدستر است
که خصیه خزست
فحم انگشت است که بهندی
کویلا نامند و آن حسنگری
است که خاموش کرده
باشند
فحول بالفتح کسن خرما را
نامند

فصل الفاء مع الخاء المعجمة

فخا رخرف را نامند که
بفارسی سفال نامند
فخمیتره صنع له است
فخیده پنبه است که تخم
آنرا برآورده باشند
فخور درخت نخل قوی
شاخ پر برگ را نامند
و ناقه بزرگ پر شیر را
نیز نامند

فصل الفاء مع الدال المهملة

فداده ضفدع است
فدر بضم اول و دوم و دال
مهمله مشدده بعربی
اسم فضه است
فدس بالعربی اسم
عنکبوت است
فدن بالعربی اسم صبغ
سرخ پیر است
فدلیون بیونانی سفل
است

فصل الفاء مع الراء المهملة

فر پر مرغ است
فراء گورخر است که حمار الوحش
نامند جمع آن افراء و فراء
فرات آب صاف
شیرین خوشگوار است
قال الله تعالی و اسقینا کم
ماء فراتا
فراته بنده است که بر زنگی

فراخ بچه طیور است
فرازبچه شتر و بزگاو و
وحشی است
فراریج جمع فروج است
است که بچهٔ دجاج باشد
فراس خرمای سیاه است
غیر شهریه
فراستوک بفارسی
پرستو است که بعربی
خطاف نامند
فراسیما بیونانی کراث است
فراش بالفتح اول نوعی نجد
در آخر اسم عربی پروانه
واحدان فراشه
فراشیون فراسیون است
فراص ساذج هندی
است
فراطن قرن است که
بفارسی شاخ نامند
فراطیوس برومی منات
است
فراغ بالعربی اسم فنی است
فرافر و فرافر سوری ثمر

بنوب است
فرام بکسر اول بعربی دوای
است که زنان برای
تضییق فرج مستعمل دارند
فراموش بیونانی باقلی
است
فرانق بضم اول معرب فرانک
فارسی است که بعربی بریده
و بفارسی سیاه گوش
و برکی قارا قلاق
نامند و آن حیوانیست
بقدر سگ کوچکی و برنگ
آهو و گوش آن سیاه
و پیش پیش شیر میگویند
میرود و گویند خبر میدهد
از آمدن شیر و از سباع
شکاری است
فراسیون زبدة البحر است
فرالیا یقی فلنجه است
فرابیون الحوان است
فربیک و فرنوک حیاش
است که آن را مرخ عیسی
نامند

[illegible]

٧١٧

قرلودم کافور است
قرهبی هم فارسی سمن است
قرتنباقی است که جبهه وجم
قوادنا فع است
قرت سرگین است
قرنا نوره است
قرنابیغولی اقحوان است
قرنما شعیر است که بفارسی
جو نامند
قرحانه کما سپید است
قرحبر یا سعد است
قرحوبر بفارسی فرخ طیور
است
قرار باصطلاح اهل صناعت
کیمیا زیبق است
قرت کیف شیح است
قروج جوجه ماکیان است
قرنباقی است در نهایت
تلخی جبهه معقص وزحیر وجم
لبن نافع و از چین می
آورند و آن بیتواج خطا است
وبعضی وج و بعضی ورد
که ترکی ایکر ورنامند

وبعضی آنرا اصفهی نیز گفته
اند
قرزد و قرزدمرج گفته اند
نباتیست که بیخ آن سعد
است
قرنج حب القلقل است
قرساوار فلفل است
قرساماسار است
قرسان بک قسترم نیز
بفارسی حیوانیکه از پوست
آن فرو بسازند و گفته اند
قناک است
قرنگ و قنسستو د
قرستوک همه هم فارسی
خطاف است
قرسه حمص است
قرستاریون بیونانی یعنی
حامی است که بعضی از حبوب
ماکو لشبیه بعدس است که آنرا
رعی الحمام و بهندی
اسیر نامند
قرسطس بعضی رعی الحمام و بعضی
قرامیح گفته و اصل آنست

که طائری است که آنرا
حاجب نامند
قربک نوعی از خوخ است
که بفارسی شلیر و
شلیل نامند
قرساوس و قرسلون
طلق است
قرسیابروفی لسباسه
است
قرسیطاسیون بیونانی
زنجبیل الکلاب است
قرسین تحالحدید است
قرسیون سمک سوزی است
و گفته اند عجالحم است و
صاحب تحفه اسم لوبیه
از با و آورده نوشته
قرش بعربی صغار ابلی
است که قابل حمل نباشد
قوله تعالی ومن الانعام
حمولة وفرشا و گفته اند
غنم است و آنچه صغار حیوان
غیر از گوسفند گفته نشاید
و گفته اند آنچه

ابریشم و موی کرک
پوست آن انتفاع
برند و گفته اند درخت
کوچک و خرد و هیزم
است
قرشکی بفارسی خوشه
کوچک است که در خوشه
بزرگی خوشه انگور میباشند
که بعربی حصله و نیز بفارسی
پشک نامند
قرص و قرصید ناشنه
مقل است
قرصا بعربی اسم درختی است
است و گفته اند درخت
توت سفید را نامند
و توت سرخ را نیز و صمغ
سبز رنگ را نیز
قرصاد بکسر آستی موبز
پاستة انگور را نامند
قرض نوع خرما ئیست
که در عمان میشود
قرص بکسر نمر و دوم است
با دام کوهی سرخ است

قرضه بکسه بعربی عقرب است
قرسفر بعربی حبه مقصره است
قرصرلون فرفیون است
قرحس تارشا خدا را گویند
قرع لبخته قسمل است
و گفته اند قمل کبار است
قرعنده و قرعنک نباتیست
که بر شجار بپیچد که عشقه نامند
و گفته اند نوعی از لبلاب
است و گفته اند اسم نباتیست
که بهندی آکاس بیل
نامند
قرعوز بفارسی طیهوج است
و گفته اند مرغیست
خوش آواز که بلبل باشد
و ضفدع را
نیز گویند
قرعوی بفارسی طاسری
است از طیور صید که بترکی
قرقوش نامند
قرقار درختیست عظیم است
مانند درخت چنار برگ آن
مانند بادام و گل آن

مانند کفگیر و از چوب آن
کاسه و ظروف سازند
فرقجنب درختی ست عظیم
که از چوب آن رحال سازند
و گویند درخت ساج ست
و گویند درختی ست که
بهندی ساکونه و ساکون
نامند
فرقت شاهتره ست
فرفخ و فرفخین و فرفخیا
و فرفیم و فرفه و فرفهیر
بقلة الحمقا است
فرفوز بفارسی اسم قراقروط
ست
فرفورا نوعی از صدف ست
فرفوردن برومی سعد است
فرفوس سنگ سرخی است
که جهت جراحت نافع
ست
فرفیر بنفشه ست
فرفیون افربیون ست
که فربیون نیز نامند
فرفومیا دوای مرکبی است

مستعمل در دواء الخطاطیف
و در معاجین در قرابادین
کبیر ذکر یافت
فرکیه طعامی ست مصنوع
مانند هریسه و از طباخان
که بفارسی آش هلیم مینامند
قرم دوائیست که زنان
برای تضییق فرج مستعمل
دارند
فرماسر بیونانی باقلی است
فرصید عجم الزبیب ست
و عجم العنب را نیز گویند
فرنب بچه یربوع ست
فرند نوعی از آهن ست
که فولاد نامند و حب الرمان را
نیز نامند
فرفیمون بیونانی زیتون
درخت ست
فرنیوس بیونانی کرنب
ست
فرنبون اسم یونانی
زبد البحر ست
فرفی اسم فارسی

مهلبه ست
فرو بعربی پوستین ست
جمع آن فراء متخذ از
سنجاب و حواصل و سمور
و قاقم و فنک و بالوز
و دلق و ثعلب و حملان
فروس بیونانی ماذریون
ست
فروسین جوز مائل ست
فروشه بفارسی
افروشه ست و آن
حلوای ست متخذ از
آرد و روغن و عسل یا شکر
و گفته اند فروشه
ست
فروضاهی داقو و ضاهی
کراث الشوام ست
فروغیوس بیونانی
سنگی ست که
صباغان بلاد فروغیا
که افرلقیه باشد استعمال
دارند و لهذا مسمی بیونانی
بفروغیوس گشته

فرو فرط زریج احمر ست
فرو قه بیه گرده ست
فرو قودی لادن دوائیست
حریف خوشبو و گفته اند
نباتیست شبیه بنجا مالالوفی
اسود و بیخ آن طولانی
سیاه ست عریض و بوی
آن تند شبیه بوی حرف
چون بآب طبخ نمایند
و بیاشامند رعاف
آورد و طحال را نافع
فرو قولس بیونانی وسخ
الکوائر ست
فرو لیوس برومی ماهی
زهره ج ست
فرومد سعد ست
فرومیان بصل است
فره بفارسی بنفشه ست
و بترکی فراخ ست
فرهنج بفارسی اسم
کندر ست
فرنج بفارسی اسم وج
ست که بترکی اکر ست

فرنجات اسم فارسی شنجم
ست بعربی ضفیع هند
فریده مروارید بزرگ را
نامند و نیز مروارید بزرگ
برشته کشیده را
فریدس و فریدیس بلغت
اهل مصر و بیان ست
فریز و فرسیس بفارسی
اسم نباتیست در نهایت
تازگی و نضارت که
چون دواب بخورد
فربه شود و نیز اسم
نباتیست خوشبو و نیز فریزور
فارسی اسم گوشت خشک و نیم
نباتیست که بیخ آن سعد
ست
فرلیفا عول بسریانی رازیانج
ست
فرلیطیقوس نوعی از
از دو قس ست
فرلوخ حاورس ست
فرلیقیه بعربی خرمانی
ست که با عسل طبخ نمایند

۷۱۸

[illegible]

برای لفا، و با حلبه است که با حبوب طبخ نمایند و جمعی که آن را حلبه دانسته اند غلط است

فرفیکه بلیم است

فریوک بفارسی بطیخ است

فصل الفاء مع الزاء المعجمة

فر بفارسی سم و سنج است

فرو و فریر بفارسی اسم وج است

فرعون بفارسی عشقه است وگفته اند که نوعی از لبلاب است

فصل الفاء مع السین المهملة

فس بسریانی استخوان ثمر است

فساریدوس بیونانی نوعی از شیر انتج است که در گندم تولد یابد

فساریوس بیونانی نوعی از شیر انتج است

قاقیان برومی اسم خرما است

قال بنجی است خشک سفید رنگ تلخ شبیه شیحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف

قاکه الحدید توبال الحدید است

قامانه بسریانی لوبیا است

قاموں حب البان است

قان اسم فارسی حجر المس است

قسیا برومی زفت است

قسطاطیس بیونانی صنوبر است

قسقاوشیو قسقانیدول بسریانی حب البان است

قنق جمع قسنق الهاده حب البان است

قسقور قندی بیونانی سیسبان است

قد میس حب النیل است

وگفته اند تخم نادریون است

قبلاقاطاریس بیونانی سرخس است

قبلاقوسین بیونانی تمر است

قندیقون زنجفر است

قسطاقیون بیونانی فستق است

قسطرن و قسطورنا بیونانی سماک است

قسطنبهر کزبره است

قسطه بندق است

قیدیون قادو ولد صنوبر است

قسفه سپست است که سفت و بونجو ولیف رطبه نامند

قسفرا بیونانی و سریانی قی فسن است

قسعی قسیقان بیونانی خروع است و نیز فقیر ابجی قصبان الکرم است

قلان صفار نحل است و جمع قسیل

قسلیون برغوثی است که بزر قطونا نامند

قسمو سیون اسفیداج اسرب است

قسملوسروون هزار خشان است که فاسنرا باشد

قسمسلن اسم یونانی سکنجبین است

قسیمن اسفیداج است

قتس حجر المس است

قسنع فشنع است

قسنیا قیل بابرانی قاقله است

قسو ابراسین بعربی اصابع لصفر است

قسوه لوساغ و قسوه الوسیج اسم عربی نوعی از کرات است که فطرسالیون باشد

قسوه کلاب شاه بانج است وگفته اند غالیس است

قسوریون بیونانی

باقلی قبطی است که قلقاس نامند

قسولیون برغوثی است که بزر قطونا باشد

قسولیدوس و قسیدس بیونانی کاکنج است

قسیط بعربی قمع سرخرا است وگفته اند خیده ناخن است

قسیولیس بیونانی فلفلمویه است

قیسا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفاء مع الشین المعجمة

قشن درخت تنوب است

قشغه لبلاب است و نیز بلبه که در جوف قصب باشد نامند و خرنوب را نیز گویند

قشوابراسین لبلی اصابع لصفر است

فصل الفاء مع الصاد المهملة

719

[illegible]

[illegible]

فقاح الزبیب است که عجم الزبیب باشد
فقاقص رطبه است
فقاع بوی فاره است
فقنفض عنبران است
فقعقع ... است که جلبه نامند
فقریکه فالعربی زبان را نامند
فقله نخل بیده را گویند
فقیلح شیر تازه دوشیده است که کف آن نشسته باشد
فقیل بچه پشه است

فصل الفاء مع الضاد المعجمة

فضا خرما و مویز مخلوط با هم و هر دو چیز مخلوط در یک ظرف را که متغیر نشود و یکی از اینها از دیگری فضا نامند
فضال و فضفوخ بعربی اسم خمر است

فضیه و فقعل لب تیکه عقرب است
فقعله بقیه و لبن باشد و چیزی را نامند و چیزی دیگر را نیز
فقنیج بحجم عروق را نامند
فقنیخ غصیر عنب است و نیز شراب متخذ از بسر را نامند
فقنیض آب شیرین و آب باران را نامند و طلع را نیز

فصل الفاء مع الطاء المهملة

فطاریقی و فطر سیقی یونانی عرطنیثا است و گویند کندش است
فطارلیس سرخس است
فطر اسم سماروغ است که بهندی بهیپهور نامند
فطر یا با کماة ابیض است که فطر یا کول و بهاری

هیکل سماروغ نیز نامند
فطر اسالیون فطر اسالتین کرفس صخری است که کرفس جبلی نامند
فطر سالیون بزر کرفس جبلی است
فطر یا سا لبه یانی فطر است
فطر لیس سرخس است
فطریون فطرلیطیقون است که عصیر عنب باشد
فطریوس عدس جبلی است
فطس و فطسه حب الآس است
فطم قرنفل است
فطفلون بطلا فیلر است
فطلا ورد است
فطلومن شبه است
فطوه چیون یونانی رفت رطب است
فطوحین اسراج القطرب است

فطوریدس یونانی زجاج است
فطور حب الآس است
فطول بزر اجتان است که فاشرا باشد
فطولوایون گیلا است
فطوه خردل ابیض است
فطیر خمیر خام است
فطیلا مج فاط است
فطیلیون فاوانیا است
فطین ولوس قاقله است

فصل الفاء مع العین المهملة

فعالبه یانی فحل است
فعدوس یونانی حنظله است
فعفع بعربی جدی است
فعلیوه کادی است
فعم درخت گل است
فعوسا بر و سی خرنوب است
فعولم قاقله است
فعلولیون بروسی

خاست
فعیلاسوس گیاهی است از جنس عرطنیثا که بخور مریم است
فعالبه یانی ناسد است و ثمر را نیز نامند

فصل الفاء مع الغین المعجمة

فغالعربی اسم طین است
فغر و فغفور است و گل حنا را نیز نامند

فصل الفاء مع الفاء

ففلین بقلة الحمقاء بری است
ففولیسو یونانی اسم ... است

فصل الفاء مع القاف

ففارس یونانی اسم سرو است
فقحه بر گلی است که بیشتر از ورق یابا آن اسم رسد

[illegible]

ققند فنجنگشت است وگفته اند
تخم آن است واول اصح است
ونیز شراب زبیب
یا عسل یا کشوث را نامند
ققند چب الفقد است
ققند شراب زبیب یا عسل
یا کشوث است
ققیطد اسم رومی لحیة التیس
است
ققعه تعیه گل زرد را نامند
ومحتمل که ققعه بوده باشد
بجای مهمله زیرا که در جعفر
است
قفاح لعبه اسم جنس شکوفه
است که نوز نیز نامند
وبیونانی انفنج وبرومی
انیکس وبیونانی دوذ ونیشتر
اطلاق قفاح رابر نوار ذخر
بینامینه ونیز هر گلی که بیشتر
ز برگ بر آید
قفاح اذخر شکوفه گوگیاه
است که برومی انیکس سخویس
وبیونانی ذوذا سقوین نامند

وبهترین آن خوشبوی
آن است
قفاح السنبل شکوفه سنبل
بجو شنده است که بسریانی نفنج
ابرودین وبرومی
انیکس طوخس وبیونانی
دوذ سفلیوس وبهندی
جهر کا پهول نامند
قفاح سورنجان را لغاری
سنبلیه وبعربی صابع
هرمس نامند
قفاح الغار شکوفه درخت
وبسریانی نفنجی دوذ اقنی و
برومی انیکس فورنیوس
وبیونانی دوذسطا بن
نامند بهترین آن تازه
خوشبوی آنست
قفاح الکرم شکوفه رز
بسریانی نفجی اوکنیا وبرومی
انیکس طراخیون وبیونانی
دوذا طیا طیدون نامند
ونیز نغار ذل گویند
بهترین آن بری تازه

است
قفاح الملح زهرة الملح است
قفاح الموز شکوفه موز
است که بهندی کیلا کا پهول
نامند وبیونانی
دوذا موزا وبسریانی
نفجی موزا وبرومی
انیکس موزین
قفاح النحاس توبال
النحاس است
ققلا سرس بیونانی ضربة
الجدی است
ققلابیون فانسرستین
است
ققیع کبوتر سفید است
ققلا موذوس نجور مریم
است وگفته اند ضربة
الجدی است
ققولم فاقله است
ققلیان عفص است
ققلو طار ومیه کراث
است
ققیص شاهترة است

ققیضیه بیضه سنگ پشت است
که مقوضه نیز نامند
ققیض دود القرمز است

فصل القاف مع الکاف

ققلو سبنج برومی منکلطوسیح
است

فصل القاف مع اللام

قل بفارسی چوب درخت
سندجیل است
قلاو بیونانی درونیون
است
قلاریصنم بسریانی
سافج است
قلا آذر است
قلات اسم بیدہ است
که بفارسی میده بهند
قلا سطیقی برومی صندل
ابیض است
قلاسفه جمع فیلسوف است
ونیز مرکبی از معاجین
کبار که ماده الحیات

نامند ودر قرابادین
در حرف المیم مع الالف
ذکر یافته
قلاسلوح سافج است
قلا خاسس بیونانی زبد البحر
است
قلا عارمنا یا برومی طین
رومی است
قلا عاساسس برومی
طین شاموس است
قلا عالیمانس طین مختوم
است
قلا عامنذی طین منره
است
قلا فل السودان فلفل السودان
است
قلا فلی معجون مرکب از سه
فلفل است یعنی
فلفل اسود وابیض و
دار فلفل ونسخه بدان
است ودر قرابادین
ذکر یافته
قلام اسم عربی قاقلی است

[illegible]

قلامرما بسریانی ریه است که بفارسی شش و بهندی پهپیره نامند
قلاموس و قلامس و قلامون و قلاوره زاج است
قلایه قوفنج بری است
قلتان طایری است که میمون را صید می نماید
قلنجون بیونانی سرخس است
قلفس کلب و دوبیسن است
قلیجق سورنجان است که غلیوسا نیز نامند
قلیخ و قلیجیده پنبه حلاجی کرده تخم برآورده است
قلیخوز و قلیخیده حب القطن است
قلدیفیون و قلدیون قلیدالافور اسم دوائی است مرکب و در قرابادین ذکر یافت
قلذبک اول اسم کبد

حیوان است جمع آن افلاذ و فلذ و نیز قطع طولانی از کبد را نامند و همچنین فلذه و نیز فلذه قطعهٔ طلای و النقره و کم را نامند
قلرنحاس ابیض و زیبق و رصاص اسود و حدید و صفر شبه
قلسطاریون رعی الحمام است و دلبه را نیز نامند
قلسطورس دلب است
قلسولوریون رجل الارنب است
قلطا الطرز عفران است
قلفل انحوص و فلفل الانحوص ناهو وانه است که حب الملوک را نامند
فلفلالی بسریانی دار فلفل است و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری و فلفل صقالیه

حب الفقد است که بزرفنجنگشت باشد
و فلفل صفیالیه حرف بابلی بابلی و آلق را نیز نامند
فلفل دراز بفارسی دار فلفل است
فلفلس بیونانی نوعی از فنجنگشت است
فلفل الشام تخم خلمخل است
فلفل القرود حب الکتم است که تخم وسمه باشد
فلفل مول بهندی بیخ دار فلفل است که فلفلمویه و بهندی پیپلاال نامند
فلفل مون خوفنج جبلی است و گویند خوفنج بری است
قل ... است که بیخ نیلوفر بهندی است
قلیق خوخ ابیض است
قلمو ... است
قلمون چنق جبلی که فوفل

جبلی باشد
قلبایه وردست
قلندی بیونانی فلنجه است
قلیفیون اسم دوای مرکب است حادو نافع جهت آکل لثه و عفونت دندان و در قرابادین ذکر یافت
قلنشکا و قلنجسک فرنجمشک است
قلو اسکرری فیمولیا است
قلو نارشک است و هزار چشان نیز نامند
قلوسا بسریانی اسم عرعر است
قلو ریلیا صندل است
قلو ریلی صندل ابیض است
قلوس ماهی بشیرازی اسم خالق الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند
داوازقی نیز و بهندی

کچله گویند
قلوعرین عصی الراعی است
قلوعیون برومی طین ماکول است
قلو فرینیا برومی قرع است
قلوسس بو صیر است
قلوسس بیونانی خیار است که قامورون نیز نامند
قلوموسور قصب النیل است
قلون شیح جبلی است و برگ نبات را نیز نامند
قلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب با فلن طبیب که افلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت
قلوین خمیده است
قلو اسم لباست که لبارسی ... نامند
قلنجون سرخس است

قلنجقن سورنجان است
وبعضی حوانه دانسته اند
قلیر سریانی حجر المقناطیس است
قلیس و قلنیس بیونانی
عفص است
قلیساطس بیونانی وسمه
است
قلیجوسیس خریق اسود
است
قلنفیس و قلنیفس حناء قوقی
است که بفارسی دیواسپست
نامند
قلیعله بربوده است دانخواه را
نیز و بعضی ثمر پنجنگشت و
بادرنجبویه نیز توهم کرده
صاحب تحفه که نوشته
بلغت اهل مغرب است
تخم انجره است
قلیفیا اصل السوس است
قلبل لیف است
قلیلیه بعربی سوی سرزن را
نامند
قلیا بیونانی پرسیاوشان را

است که به یاسمن
بطیا ظن نامند و آن
عصی الراعی است
قلی نوین لاعیه است
قلیو فالسان العصافیر
است
قلیوجوس سولان است
قلیوصیح بیونانی اسلا
قلیه فودنج بری است

فصل الفاء مع الميم

قامسرافیل بسریانی
کماشیر است
قمولو زنجبیل است

فصل الفاء مع النون

فنا و غنا عنب الثعلب است
و عین الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی صالح
هرمس است
فناطیلوسس برومی مفتاح
الراعی است
فشافالون رومی
فانیس یونانی است که

فاعوره باشد
فنج فنک است
فنجل بضم بعربی عناق
الارض است
فنجنکشت اثلق است که
بهندی سنبهالو نامند
فنجوش معرب پنجوش است
که عبارت از جنبت
الحدید و الهلیله و بلیله و آمله
و عسل باشد و هم پنجوش
مرکب از اینها است و آنرا
فداء الحیوة نامند و نسخه آن
در قرابادین ذکر یافت
فنجریون فنجیقون است
فنجردیون حجخسم است
فنجیوسس نوع حجر الحمار
است که عرق الفالوفج
نامند
فنجا گفته اند انار است
آنم نلج است
فندق معرب بندق
است
فندق بهندی ... است

که بهندی ریهته نامند
قنابر و قنابیره کبر است
قنطا عطابریاسی
شجرة الکلب است
قنطافلون سطافلیان
یونانیست که بعضی
ذوخمسة الاوراق است
که پنجنگشت نامند
قنطفلون فا و اینا است
و بیونانی عود الصلیب
نامند
قنطوریس بیونانی قسوسرا است
قنطیقون زراوند است
فنقع بعربی فاره است
خنک خنفل است
و حرل را نیز نامند
فلاکن زرفت است
قنن تحجی یکی بعربی آم
اسم فقر است جمع
آن افنان و افانین
قنان حمار الوحش است

فصل الفاء مع الواو

فواطا عنب الثعلب است
فودنج و فوفره اول معرب
نانی است بمعنی حمیشد
مری و کامخ در قرابادین
ذکر یافت
فودنج و فودنج معرب فوذنک
در پودنه فارسی است
فودنج بری فودنج بریست
که ... نامند
فودنج نهری حبق الماء
است
فوهرج بیونانی ارقال
است
فوتیلم بیونانی جوزبوا است
فوتا فوه است
فونلیس بیونانی تخم سپند است
است
فوسیس ...
بیه مرغابی است که
بعربی شحم الاوز نامند
قوشیس بیونانی تخم ... است
است
فوطالیس نوعی لنگر ییره

الیست مثنا بیر که بجنبه
ازان آنکه که بعربی کلس
نامند بعمل ــمی آورند
قوخلیاس قوخلیا
حلزون است
قولوسیا طوس یونانی
اسم فاخته
قودیتوسل برومی بحار است
قوزلیون لبد است
قورانیا یونانی حلقی
است
قوسج تزن عشر قی است
قوبدارس یونانی
و سبر یا قردمانا و بعربی
شمع نامند
قورمحطبس برومی اسم
قدقی است که حیوان
بری قریب بحیوان
جند بیدستر است
قودوتی ضفادع خضر
است
قورمر یونانی بنق است
قورقرلسیرپا بهمن است

قورفوس لبریانی حنظه
صحرائی است که خند روس
نامند
قدمی اهل است
قوردلون و قورلون
و قوربر برومی دیونانی
عاقرقرحا است
قورودلیس و قورودوسر
و قورلیس برومی ضفدع
است
قوروس یونانی حنظل است
قورلیس ابرقرفاقس است
قورلطلیس مارقشیشا
است
قوسیر عدید است
قوسیرمیون یونانی
بلسان است
قوسطرقیون یونانی
نوعی از زعرور است
که لبیرا زی کیسل نامند
قوسنتین یونانی رید
است
قوتیس و قوتیلس و قونیکس

یونانی نحاله است
قوسیارا تبیخ است
قوسین قلی است
قوسیون ذنب السباع
است
قوشته و قولشته و قوشته
نفارسی نوعی از فطر است
که غوشنه نامند
قوسنوقص یونانی
و رومی صنده است
قوطین لبریانی حسک
است
قوطالیون یونانی عرطنیثا
است
قوطاه عیطون یونانی
جاه الهند است
قوطر یونانی تربد است
قوطفرواد ــــی است
قوطیس مادریون است
قوطیوس برومی جلنار
است و فرفیون رانیز
نامند و خیر بوا را گویند
قوعرلیفن یونانی

حشخاش اسود است
قوعلس و قرغولسون لسان
الثور است
قوغیشاوس برومی اسم
من است که نفارسی بشبنم
نامند
قوف بفتح بعربی اسم مثانه
بقر است و بعضی پوست
بالای آسته تمر را نامند
و قشر برّ یونانی را و نیز
دانه سفید که در میان
نواه است که ازان
نخل میروید و نیز قطمیر را
نامند
قوفاسس نباتی است که
آنرا ابراة الراعی و
ابرة الرهبان نامند
قوفس یونانی قندیل
البحر است و اقدیون و
تخم اقدیون رانیز نامند
قوقولیوس کوز الحمل
است
قوفالبسریانی فوفل است

قوقم ذهب است
قوقوز و میدا ترج است
قوفه عشبه است
قوفیلاسوس زاج است
قورفارس قفند است که
نفارسی خارپشت نامند
قوفیرسس برومی جوز السرو
است
قوقیمون یونانی صمغ عربی
است
قوکان فقاح است
که نفارسی بوزه نامند
قول بلغت اهل شام
باقلی است و گفته اند حبی
است شبیه بحمص و بعضی
گفته اند حمص است
قولالبسریانی سافج است
قولاذ و فالوذ معرب
پولاد فارسی است
که نوعی از حدید جوهردار
است
قولیموس برومی بل است
قوبیس قوفس علیق الکلب است

فوالطامون یونانی شبت
ست
فوطیقوا یونانی باقلی مصری
ست
فوللوبسد ست
فولن برگ نبات ست
فولو حنظل ست
فولوانا ریقون و فولو اغریون
یونانی و بفارسی برسیان
برسیان و لسبرایه
روبیا طعصی الراعی ست
فولو دین و فولو فودین
و فولو فودیون لیفا سج
ست
فولو بروان یونانی
خربق اسود ست
فولوسون ثوم ست
فولو طر برسیاوشان ست
فولو عوماطون شکاعی
ست
فولو عس فستق ست
فولو فستق فولو فسیس و
فولو فنیس حنظل ست

فولو فرنیون ورق البلوط
ست
فولومس فقاح ست
فولو نیاماء الزیتون ملح
ست و ماء السمک یا بر ملح
را نیز نامند
فولون طین ارمنی ست
فولی برگ نبات ست
فولیا کرفس ست که بفارسی
شکفته نامند
فولیا غزا ورق الزیتون
ست
فولیا نا سفا ورق
الاترنج ست
فولیا سفی ورق الخوخ
ست
فولیج ابنوس ورق الخلاف
ست
فولیطغا تن ورق الغار
ست
فولیطو فولس ورق الآس
ست
فولیفا لیون ورق الاجاص

ست
فولیاس و فولین ربا جعده
صغیر ست
فولیمغرین ورق التوت
ست
فولین رومی فسل ست
و یونانی جعده ست
فولیون جعده ست
فوم ابجی ثوم ست و
گندم و نخود و نان و
سائر حبوبیکه ازان نان
پزند نیز نامند
فوا میر لعدس با فسلی
قبطی ست که فلفاس بیند
فومال گندم و جو را
مانند سیر و پیازرا نیز
فومه ربا میر و فومو ربله
شعری یونانی جعده ست
فومومیون ترمس ست
فومیفون سرطان ست
فومه سنبل ست
فونا بروحی وار جیحی
ست

فونیا نا یونانی فو ورنج
ست
فوین یونانی لب ست
فوه بری یلکی ست
فوهه شیر بری ست که
در ان طعم حلاوت باشد
فوهه سند ابه ست
فوهل قنا بری ست
فولیس و فوریس بالیق
لکلک ست
فوهه مصفر فاره ست
فصل القاف
مع الالف و
قبار اسم جواهر حجری
سرخ رنگ بسان یاقوت
ست که از معدن در
ازلیا در شهر قیبریمی آورند
و بعضی گفته اند که اسم
لعل ست
فصل القاف مع الیاء
المثناة التحتانیه
قیا وار فلفل ست
قیدبحری اسم طائر ست

شبیه بعقاب
قیار سیاکبر ست
قیار مید وس لسبه یانی
قبا بریت که بفارسی
برعش نامند
قیا سب فطر ست
قیاغوس گشت برگشت
ست
قیا فرلیون برو
اسم جوز نال ست
قیا لیس فاغره ست
قیبنقی برومی مدس ست
قیتون یونانی خل ست
که بفارسی سرکه نامند
قیبرا واوی ست
قیجن یونانی سدابه
ست
قیجا اجسا و مستوبل ست
قیجارس یونانی جاورس
ست
قیجورین یونانی سنداب
بری ست
قیجیلو فوق شرع فتال

٧٢٥

باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات

فیاسون است
فیدزعفران مدقوق است
و موی لب است را نیز
نامند
فیدر رواست
فیدرسافن یونانی
خانق النمر است
فیدس یونانی مازریون
است و گفته اند بزر مازریون
است
فیداس شراب سکر است
فیدیوس انجره است
فیرتوا و فیرتوا اسم
رومی جوز است
فیرفیلوسینین قرفه
الدارچینی است
فیروسالیه بامی منبع
است
فیروزنوش اسم مرکبی است
بمعنی مبارک ناضم و جهت
امراض بارده نافع و معین
کثیر النجاح نیز در قرابادین
ذکر یافت

فیروطیس یونانی
سدر است
قیاوبراسانالبه بابلی
عیدان بلبان است
قیبا اسم طاوس است
قیبا و فا و ایبافا و ایبا
است
قیسی فاردین بالسریانی
عیدان سنبل است که
دارشیشعان نامند
قیباء ولبقطا میون بالسریانی
بسریانی اسم شکاعی است
است
فیروقس یونانی نوعی
از صدف است
قیبافلوس یونانی
نوعی از لبلاب ماکول
است
قیبالون برومی قطران
است
قیسیرو هوبا بالسریانی
ا لیون است که بفارسی
مارچوبه نامند

قیسوا در فرافرو بحنا
بسریانی شکطرامشیع
است
قیسور سنگیست که در حمام
بپای مالند و بفارسی
سنگ پا و بهندی
جهانوه نامند بهترین آن
آن سبک کثیر التجویف
است و غیر محرق آن
غیر مستعمل و احراق آن
آنست که در آتش اندازند
تا سرخ گردد پس در خمر
ریحانی اندازند
و همچنین تا چهار مرتبه پس
سوده بکار برند
فیش و فیشله گویند ران
الذکر است
قیطاسوق است
قیطی زنبج است
قیطاغطاس شجرة الکلب
است
قیطامیرون و فیطرون و
فیطرون یونانی

کزبره است
فیطران نفاف صحیح است
و قیطره نیز آمده
فیطر منتی کناس است
فیطرواسالین کرفس
جبلی است که فطراسالیون
نامند
فیطریون جعده است
فیطس یونانی حب الصنوبر
صغار است و آنرا بتانی را
نیز نامند و غلط کرده
صاحب تحفه که بکاکس
نوشته
فیطفلون فا و اسیا است
فیطل بلغت اندلس کرون
بری است و شاهتره را
نیز گفته اند
فیطوا البقلة است
فیطوغطاس شجرة الکلب
است
فیطولیون زفت رطب
است
فیطولوس پوست درخت

صنوبر است
فیطرا یونانی کبر است
فیطیا یونانی بندق
است
فیقردس یونانی درخت
خاست
فیقورسس الجبل الزبیر است
فیوس نوعی از درخت بلوط
است
فیکیس و فیقس یونانی
حمص است
فیقالون برومی سداب
است
فیقی لعبری و بسریانی
البقله است
فیقا یونانی دود و لنقل
است و بعبری اسم انجوان
است و بسریانی قشا
فیقی عداوس عدس جبلی
است که عدس الکرسنه
فینانه نارمشک است
فیناو میوس یونانی
نحاس محرق است که

روحجج نامند
فیقرین بیونانی فلفل ابیض
ست
فیفس ابوعا بیونانی عدس الماء
ست که نوعی از طحلب باشد
فیقی لابیوس بخور مریم است که
نوعی از عرطنیثا ست
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ و مراد
ازان صبر سقوطری
ست
فیقر الیمون عنصل ست
فیقلامیون بخور مریم ست
فیتن اسم یونانی قرطم
ست
فیتن اغریون قرطم بری
ست
فیلاطا سیون بیونانی بولا
سونیون ست
فیلدالافن فلدفیون ست
که دوائی است مرکب حاد
و در قرابادین ذکر
یافت
فیلدوفس بیونانی

شجرة الکلب است
فیلعا عرطنیثا ست
فیلوسافج ست
فیلو عنثم ست
فیلو رسوسافن شجرة
القطران است که شبربین
نامند
فیلو سحوس شجرة
لمسطکی ست
فیلو سفین شجرة البق
ست
فیلو طاسین بیونانی
قاتل الکلب ست
فیلو کیون قطف ست
که بفارسی سلمه
نامند
فیلون ارید فطولوس
برومی و بیونانی
فیلوطیس نامند
که شنبلید باشد
فیل فقاح سورنجان ست
و برگ سورنجان را نیز
نامند

فیلیوریس عرعر ست
فیاروس بیونانی
حب الصنم ست
فیلیاروس سعد ست
فیناسیوس صابع هرمس
ست
فینج و فیند معرب فینک
ست که حجر القیشور باشد
فینفس جرمانست
بیونانی قرطم
ست
فیقفن اغریون قرطم
بری ست
فیفیطرس بیونانی
قرفة الدارجینی ست
فینوبرسیر اصابع الصفر
ست
فینوقوطیس فقاح سورنجان
ست و برگ سورنجان را
نیز نامند
فیوسینوس سیلنجه ست
فیورالبقس ست
فیوربیا لاجورد ست

فیوسطوبیا نجم الزبیب
ست
فیوصمین ریباس ست
فیوطیماس فرفخ بری
ست
فیوطوس بیونانی اسم
جلد ست
فیوفلامیلس بخور مریم ست
و یا نوعی ازان
فیوقیوس عفص ست
فیوهاطین برومی نحام
ست
فیون فنجل ست
فیومر سیریانی رئه ست
فیونیون بیونانی
سیا لیوس ست
فیوج اسم خمر ست
فیهق باندلسی انسلیه
السوداست
فیاو بفتح اول و تشدید یا
نوم ذکر ست
فیسیر جلبه بطبوخ با تمر
ست

باب القاف
فصل القاف مع الالف

قامه و قابه اسم عربی
فرخ طائری ست و بیضه را
نیز نامند و قشر بیضه که
چوزه ازان برآیده
باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر
ست
قابولا اسم فارسی کاجی
ست
قاترا اسم ترکی نعل ست
که سستر نامند و بهندی
نجر
قاتره نام ست دکر بره
بری را نیز نامند
قاتل ابیه بادنجان ست
و قطلب را نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب
ست
قاتل کلب بیونانی
قاتل الکلب ست

۴۲۷

قاقل سجان ن وقاقل الباطل
لاعینه و ماهی زهرنج رانیز
نامند
قاقل الذئب خانق الذئب
ست
قاقل العرق نوع انثی
ازرق از انما است
زنگوفه آن کبود باشد
و گفته اند نوعی از مرزنجوش
ست که بهندی مروا نامند
قاقل النحل نوعی از نیلوفر
ست که بهندی کنول نامند
قاقل لقف نوعی از اشق
ست و گفته اند فرفیون
ست و بعضی کما ضرر را
و هرچه خود بخود تحلیل رود
قاقل الکلب خانق الکلاب است
و گویند اذاراقی
ست
قاقل النمر خانق النمر ست
و بعضی ما ذریون سیاه را
نامند و بعضی خانا الادنی
الس را که اخیقون اسود ست

قاقوله معرب ناقوله ست
که چینا آن را بهند
قاقو و قابیق بترکی
لبن حامض را نامند
و مطلق ادام رانیز
قاخرس و قاحروس
بیونانی نباو شیر ست
قاح و قاودح بعربی
اسم کرسنت که ثمبا ر
و ونداز آن می خورد
قادرس شیر بز ست
قادرسیس مقادیم
جناح طیور ست
قاره دبا نی لبیسی
خرس اده را نامند
قارابتر کی مقل ست
قارادمن و قارادومون
و قارادامن قردمانا
ست
قاراس اسم قبل ست
که بتازی سرو شاخ
نامند
قاراسا قراصیا ست

قاراطیا بیونانی خرنوب
شامی ست
قاراطیس بیونانی اسم
نخشیش بقدن ست
قاراطیس بیونانی کردیا
ست
قاراغیطس بیونانی
ورنیز نیز قصب فارسی
ست
قاراطیطون بیونانی
بصل ست
قارادقوالون قرنفل
ست
قاران سک ست
قارانیهیمر و قاره القحوان
ست
قاره بوزه بترکی بطیخ هندی
ست
قاره جه بترکی سم قطر
ماکول ست
قارالیون بیونانی
نوعی از بیو فاریقون
ست و روشیه بعلک

بهنوبر
قارویاسلعیا و قارقالیس
بیونانی تخم جزیری
ست
قاره بیونانی سطافیس ست
قارس بیونانی کبر ست
قارسیسا و قارسیسیون
کبابه ست
قاره قوس قرن الثور
و قرن ایل را نیز نامند
قارقبوا و قارقبوا او
قاریمدس سرطان
ست
قاروا بیونانی کردیا ست
قاراموس بیونانی نام
شیبه بجوز قی است
قاردنی و قاردو قاجوف
الملک ست
قارنی بارو بترکی
سبز قطونا ست
قاردونا و قاردطیقا
و قاردنا بنطیقا بندق
ست که جلوز نامند

قارادرست
قاسطر بیونانی حیوانیست که
در آب و غیر آن میباشد
و خوراک آن ماهی و سرطان
ست در دریا و سنگریزه
در خشکی و گویند جندبادستر
خصیه آن ست
قارلطح حب تمر هندی ست
قارن قر صغه ست
قاسطمون محلب ست
قاسعاقون سوسن بری
ست
قاسی بترکی فنه ست که
بفارسی بازد نامند
قاسینا سلیخه ست
قاصدمند محلب ست
قاال ولیلد مسیر با نحن
قاقل اسبیه ست
قاطا بنجی کوه ابهل است
قاطیو یا سیمر و بیونانی حنظل
ست
قاطردم الاخوین ست
قاطلی ار رطا طرثی قصب

٧٢٨

قصب الذریره است
قاطع الدم هردوانی مسحق مجفف
است مانند سداب
وشهدانه ویامبرد محذر
مانند افیون وکاهو ویامبرد
قوی مانند کافور
قاطل ابید قاتل ابیه است
قاتل ذاباه قاتل ذیبا
بسریانی بصل الفصل است
قاطون زمینا است که
نوشادر باشد
قاطورسبریانی بزر قطونا
است
قاخروس یونانی خشخاش است
قاقاطون سیسالیوس است
قاقرایان لبن سیم است
قاقولونه خرما است
که شیر از وی نارونه نامند
که دعاد طاهر شکل باشد
قاقورهی و قاقوری بسریانی
کافور است
قاقیردس بیرومی وبسریانی
سقولا است که زرنیا نامند

فاق طائر لیست طویل العنق
است وگفته اند معرب کاک
بمعنی کعک است
قاقا بیونانی حنظل است
قیقی سفیده تخم مرغ است
ونیز پوست نازک بالای
تخم مرغ را نامند
قاقا قی حنظل است
قاقسفون بیونانی کبابه است
قاقسس بیونانی کمون
بری یا نانخواه بری است
قاقوری قاقوسطوس بیونانی
عدس الماء است که نوعی
از طحلب باشد
قاقیوت بیونانی لبلاب
کبیر است
قالابو بیونانی بلوط است
قالاتیرفیشلی است
قالاریس الافیواوزن
ابل است
قالاریکس نوعی از صمغ
است
قاقیا اقاقیا است که

عصاره قرظ است
قالاعوسطس فیقون نوعی از
شیل است
قالاهس بیونانی فوتنج
نهری است یا فوتنج بری است
یا مطلق فوتنج را گویند
قالامس قالامو ساقرداما
است وحرف رانیز بینید
قالامن قالامیس قصب
مطلق را گویند
قالاموس قالاموس
اروماطیقون قصب الذریره
است
قالاموس اروماطیقی
قصب فارسی است
قالامینی فوتنج الماء است
قالب بکسر لام لغت
بسر احمر است
قالنجه اسم ترکی طائر است
مشهور بلکلک ولقب عقعق
وصاحب نیز نامند وگفته اند
اسم فاخته است
قامار یون وقومارون

یونانی قاتل ابیه است
قاامیس صمغی است که آنرا
کمانشیر نامند
قاقهلیس سیخ جاشیر است
قامقی وقام مقی دودقل
است
قاموجی ترکی طائر است
از طیور از جنس صقور
قامور بیونانی صمغ است
وهرگاه مطلق گفته شود
مراد از آن صمغ عربیست ونیز
قاموز بسریانی سندروس نامند
قامور دینیا بسریانی وبیونانی
صمغ سداب است
قامور وعنی صمغ خطمی است
قامور وینا بسریانی
وبیونانی صمغ زیتون است
قامورد شیشا بیونانی
وبربری وربیون است
قاموز وکرد البسریانی
ساداوران است
قامود دلوز البسریانی و
بیونانی صمغ درخت بادام است

قان گفته اند ترکی خون است
قانانیس شهدانج است
قانا قس کاشم رومی است
قانس قبطی بیونانی باقلی
قبطی است
قانته الطرقالصه است
قانقامن بیونانی سندروس
است
قانقامون بیونانی صمغ
کریه الرائحه است که می آید
از بلاد عرب وگفته اند
سندروس است
قانسار یدوس قاریدا
وقیقنا سیدوس بیونانی
ذراریح است
قانقر اطمون لفظ یونانی
است وگفته اند که نباتیست
مانند حنظل وبدل آن
استعمال نمایند
قانهوس بیونانی بمعنی
وقانیست که آنرا شاهترج
فرفیرے نامند
قانیون بیونانی شاهترج

۶۲۹

قادون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحدة

قباب بکسر اول بعربی
نوعی از سماک است
قبار و قبارس و قبارسیس
بسریانی و بیونانی و برومی
بهی کبر است
قباع بضم اول قنفذ را نامند
قباق بترکی اسم قرع است
قبار و قباة بعربی نام گیاهی است
که نشتران
منجو زند و بفارسی گیاه
چرای نشتران نامند
قباح بعربی اسم دبا است
که بفارسی خرس نامند
قباط و قبیط و قبیطی هر سه
بضم قاف و تشدید با قبیط
و قبیطی و قبیطاء اسم حلوائی
معروف است که ناطف نامند
معرب کبیده و کبیته
قبره و قبره قنبره است
قباع اسم عربی خنزیر

صحرائی است
قیر اسم عربی انگور طولانی
جید الزبیب است و بتشدید با
اسم جکاوک است
قبرس بضم اول و سکون ثانی
و ضم رای مهمله در اصل
اسم جزیره عظیمی است
در روم که معدن نحاس آنجاست
و نحاس آن بسیار خوب
است و لهذا اکثر انحاس
قبرسی نامند منسوب
بدانجا مانند آنکه قلع اسم
معدنیست که از آن رصاص
جید بعمل می آید لهذا رصاص
جید را قلعی می نامند
قبج اسم حجل است
قبعه اسم طائریست کوچکتر
از عصفور
قبعر و بعربی تمر روسی
را نامند
قبیبات صدف بحری را
نامند
قبل بعربی یتن حبلی است

قبور بعربی اسم نحل سریعه
النحل است
قبیر از قنبره است
قبیس بعربی نحل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه

قتب بکسر اول و سکون ثانی
جمع اقتاب است بمعنی
امعاء است
قتام و قتان بعربی
غبار را نامند
قت بعربی سفست الگونیله
یا خشک آنرا
قترس گویند اسم بهترین
نحاس است
قترغه اسم ترکی کلاغ است
که بعربی غراب نامند
قتع و قتعه بعربی اسم کرم
سرخی است که چوبها را میخورد
و مطلق کرم چوب را نیز
نامند
قتق بترکی اسم ماست است
و مطلق نان خورش را نیز

نامند که بعربی باجام گویند
قتن ماهی است عریض بقدر
یک کف دست
قتا بسریانی اسم قصب است
قتا و یسما بسریانی اسم
قصب الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثام اسم عربی ضبع انثی است
قثاء بجیه زرد و بلند طویل را
نامند و گفته اند اسم حنظل
صغیر است
قثاء بصفا بعربی اسم
شعار برست
قثاء الکبر بعربی سفلج است که
بفارسی خیار کبر نامند
و آن ثمر درخت کبر است
قثاء النعام حنظل است که
بفارسی خیار کرک و بهندی
اندراین نامند
قثاء هندی خیارشنبر است
و گفته اند اسم ثمری است
که بهندی تورئی نامند

قثم اسم ضیفان است

فصل القاف مع الجیم المعجمة

قجی بجیم عربی بفارسی تخم
شوره است و نزد صاحب تحفه
اسم ترکی خردل بری است
قج بجیم عجمی مخفف قوچ ترکی
است که بعربی کبش
قجل مهتران را نامند

فصل القاف مع الحاء المهملة

قح اسم عربی بطیخ خام است
که بفارسی کالک و بشیراز
کرکو نامند
قحط بعربی اسم سنت است
قحوا الکلیل الجبل است
قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهملة

قداح اطراف صغیر تازه
بقول است و شاخ نبات
تازه را نیز نامند و صاحب تحفه
بهار نارنج دانسته

۷۳۰

و بعضی گل رطبه و بعضی گفته
سنگ جماق ست
قداد بفتح اول و ثانیه لعربی
قنفذ ست
قداحی برنج چینی را نامند
قدیح صاحب تحفه گفته نوعی از
ابردن را نامند و صحیح آنست
که بخور مریم ست
قدیح مریم گیاهی ست که برگ
و بیخ آن مانند سنگ شاخ
و در بول ست و آن نوعی از
رحی العالم که مسمی ست بزلالفقا
الملوک و ذنب الحوتیان موسوم
گفته اند که غلط ست زیرا که
آن قلیح مریم ست
قدد بفتح اول و تشدید دال معجمه
جلد مخلخله ست
قدم بضم اول و تشدید دوم
بعربی ماهی بحری ست
قداح مریم قدیح مریم ست
و قداح مریم ازینجهت می نامند
که گلهای آن طولانی پیچیده
شبیه بزلقه بافته و اهل شیراز

انرا زلف عروسان نامند
و بهندی جته و ماری بهمند
و اهل مغرب الایف الملوک جهت
آنکه برگ آن مانند قدیح کوچک
ست و ازینجهت این را
اذان القسیس نامند و گفته اند
بیونانی قوطولیدن مینامند
و بعضی گفته اند نوعی از رحی
العالم ست
قدمیا بفتحتین بیونانی قلیمیا ست
قدوح و قداح بفتح اول و ضم دوم
شاقی بعربی اسم ذبابیا ست
قدونه نزد عامه اهل اصفهان
اسم نودری ست
قدیح اسم عربی مرق ست
که بفارسی شوربا نامند
قدیر گوشت مطبوخ در دیگ
ست
قدیم الملک خبازی ست

فصل القاف مع الدال المعجمة

قذاذه قطعه ذهب ست
قذه و قذقال الاذن

والفدا اسم برغوث ست
و نیز قنذ بمعنی کیک ست

فصل القاف مع الراء المهملة

قرادبیا اسم قرع ست
قراقاج بترکی قراد ست
قراس بابالوطن و قراس
فافالوطن بیونانی کراث
شامی ست که عامه اهل شیراز
بربانه نامند
قرانا بعربی قسمی از نخل ست
که ثمر و لسبریانی بهتر میباشد
قراجورک اودی بترکی
شونیز ست
قریح و قراح آب خالص ست
قرارمی لسبریانی حب خروع ست
قرارنوش برومی آس ست
شمع ست که بفارسی موم نامند
قرارنوفل نیلوفر ست
قراسا وس بیونانی زیتون
الماء ست
قراسنقر بترکی طائر ست
از طیور صید اهل سپاهی و تملك

قراسیا و قاراسا قرصیا ست
قراسیون و قرلیصیا بر و بقار
و قرلیصا بر و طلس شراب
حلوی ست که از انگور یکه
بیونانی قرلیطونس نامند
قراشیم بضم اول و فتح ثانی
بعربی قراد عظیم ست
قرص بابونه ست داقحوان
رانیز
قراصنه بعربی نوعی ست
از حلوای صلب لنیچ که آن
الوبیا سازند و قرص نبات
بندگ تر از آن سازند
معروف ست این حلوا
نزد اهل ایران میتر خضی
قراطانج اسم ترکی تجور را
قراطن بیونانی مادر ایل را
نامند و آن عسل قلیل ست
که طبخ کرده شود با ماء کثیر
قراطوس و قراطوس بیونانی
دره قیون ست
قراصیا و قرا طیا بسریانی
بیونانی خرنوب شامی ست

قریح طائر ست که عود طلب
بمنقار خود با شیان برد
قرقلون قرنفل ست
قرافیه بکسر اول بعربی
سخاره شجر ست
قرفاج بترکی ثمر درخت
درداست
قراتوطو بترکی زنجبین
و گفته اند عسل ست
قرقیون بیونانی کبابه ست
قراقوش بترکی عقاب ست
قراقینوس برومی اشتر خار ست
قراموس برومی باقلی ست
قرامیون بصل ست
قرانیا بیونانی اسم نقال ست
قرانیمی اغرا بیونانی
کرنب بری ست
قراد بکسر اول اسم ترکی
ضفیع ست که بفارسی شیم نامند
قرباغه بترکی اسم ضفدع ست
قراباسوف بیونانی اقحوان ست
و گفته اند نوعی از بابونه ست
که بعربی عین البقر نامند

کا وحشیم نامند
قربیب بکسر و رای مشدده نوعی
از ماهی مملح است که تازه باشد
قرسست انجره است
قربنیون برومی بلوط را نامند
قربوکا اسم ترکی شپرک است
قربوله نوعی از لبلاب است
قربیون نوعی از سمک تازه
یا سمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحات نوعی از کماة ابیض
صنعا است که قطر نامند
قردابری بمعنی قراد است
قردالیون را است وهم گفته
که آن قردالیون بواو است
نه بدال
قرداندن یونانی قردمانا
است
قردامن خرفست که
بهندی نالم نامند
قردامودن و قردامون
قردموان برومی و یونانی
قردمانا نامند

قرداهینی یونانی
قرة العین است
قردع قمل الابل و دجاج است
قردمالی کرویا است
قردمادس اسم رومی
حرف است که نبات آن
سفندان کنده بهند
قرنضم اول اسم عربی
ضفدع است
قرتفیح اول و راو شرده
بعربی فروج است
قردالبحل است که آنرا
جمار نامند
قردمانا یونانی هندی است
قرنج لعربی شبچ است
قرزحه لعربی اسم تفلد است
و شیحو را نیز نامند
قرس بکسر اول لعربی پشم
صغیر را نامند
قرسطیلون اسم رومی است
که آنرا یونانی مالطیطور نامند
و آن شاهسفرم است
قرسطاریون یونانی

سطاریون است که بشیرازی
کماة کوهی مینامند
قرسطوس یونانی قسط است
و برومی قفر الیهود است
قرسمون یونانی زرنیخ
خطمه است
قرسیطامنون یونانی و سریانی
زنجبیل کلاب است
قرسیقی اسم نوع طرثوث
است که یونانی آورده لقیحی
نامند
قرسیه لم لقلقی است
قرشام و قرشوم لعربی
قراد عظیم را نامند
قرص بضم اول و سکون
نانی اسم عربی خبز است
و کلیچه را نامند و با صطلاح
اطبا عبارت است از دوایی
که بکوبند و خمیر کنند با آب و
اقراص سازند و در سایه خشک
کنند تا اینکه رطوبت در آن
نماند و نگهدارند و استعمال نمایند
قرصعنا سلیخه است

قرصوف لضم اول لعربی
عصی الراعی است
قرطلعربی نوعی از کرات است
که آنرا کراث مائده و کرث
البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی
اسم مصری قصفصه میباشد
قرطایونانی شاه بلوط است
قرطمی و قرطیمی بسریانی
حسک است
قرطس یونانی خفاح کرم است
قرطمه اسم عربی نقله است
و ثمرة الامشاط را نیز نامند
قرطمالوخیا خشخاش است
قرطم بضم هندی حب النیل است
قرطمانا قردمانا است و نیز
کرویای فارسی و کرادیه
رومی را نامند
قرطن یونانی ام الخل است
قرطو و قراطیا بسریانی
حسک است
قردلفتح اول و فتح و طانی
میعه اسم درخت نوعی از

امیلان است
قرعا کبیا بسریانی هلو فاریقون را
نامند
قرعیلانه جعبل است
قرعوی بترکی طائر است بلنداز
طیور صید از جنس باز که آن را جر
قرعی بترکی باشق است
قرفا بکسر اول لعربی قشر را
نامند و قشره مقل و قشره رمان را
نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا فلیجه است
قرفد بفتح اول لعربی پسته است
قرعنیه بترکی غراب است
که بفارسی کلاغ نامند
قرفیسوس و قرقیسیون و
قرقیدون و قرقسیون و قسطا
یونانی کبابه است
قرقلون یونانی قرنفل است
قرقا آ یونانی عنصل و
که بلقی است
قرقادل بترکی نام تدرج
است که بعربی تذرو فارسی است
قرقار حمام بغدادی

ست که بفارسی
کبوتر بغدادی نامند
قرقس بکسر لغه بی آم خرخر است
که صغار بعوض باشد
قراقمی حرف الماء است
قرقوس وهن صنوبر است که
آنرا تبنج نیز نامند
قرقدون بردی سعد است
قرقشن و قرقس بیونانی
صدف لولو است و نیز لوح
حلزون را نامند
قرقشم بترکی صاحب سودا
نامند
قرقطه و قرقوفه لعربی خمر است
قرقنا و قرقو بیونانی و سریانی
زعفران است
قرقوبکسر اسم ترکی جعفر است
قرقفه لعربی خمر است و خمر عتیقه
را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکی است
قرقبه را نیز نامند
قرقدان جنسی است که در بیشه
منقل حجازی و صعید میباشد

و گویند لب منقل حجازی است
قرقوماعماد و قرقومعاد قرقوفی
بیونانی نقل دهن زعفران
است زیرا که قرقو بیونانی
زعفران است و معنی نقل
قرقینو بیونانی سرطان است
قرلانقیح بترکی خطاف است
قرماس قاتل ابیه است
قرماره وشیلی است
قرمالیس بیونانی درختی است
که آنرا قطلب نامند
قرماقیطس طین کرم است
قرماسیون اقحوان است
قرمادن و قرومنیان قرقوفی
بروهی و بیونانی لعصل را نامند
قرمایا الفتح سنگ ارزه است
و معنی شرف مطبوخ نیز آمده
قرمدار قرمطان است و
ازمان آنرا علعته الجبل نامند
و برای قرمح فرنج الکال
بینا باشد
قرمعاسیمداه است
قرمل النیل شیحی است با جار

قرمود و قرموط و قرمول
لعربی عضبان است
قرمیا قوبیا است
قرمید لعربی اسم آجر است
قرمیون بیونانی سمک بحری
قرن البحر کهربا است و قرن الغصین
عبارت از ریحان است
قرن البقر و قرن الثور نقار
سر گاو و بعنی شاخ گاو است
و نیز قرن الثور بمعنی حلبه آمده
قرن الماعز شاخ بز را نامند
قرن الیمم سیت قرن الکرکدن
ست که بفارسی شاخ کرگدن
بهندی گینده کا سینگه نامند
قرنا و بلا قرن الایل است
قرنب لعربی برو ج است که
بفارسی کلام کوتن نامند
قرنبا بیونانی مطلق کرنب را نامند
قرنبا اغریا بیونانی کرنب
بری است
قرنبنی الخالس کرنب بستانی
است
قرنبا و قرنبا حامض صعتر

که مسمی بجیصمص است و گفته اند
که بیونانی اسم لوبیا است
قرنبا مخفف قوبیا است
وآن اسم کرویا است
قرنباد و قرنفاد و قرنفار
و قرنفان کرویا است
قرنفل بستانی قرنجنک است
قرنفول قرنفل است
قرنوس حرف الماء است
قرنوش قالون حب الصنوبر است
قرنوه اسم عربی برنوه است
قرنیا بسیط مطلق قرنج
را نامند
قرنیا ادبیر البحر فونج
بری است
قرنبا دبن آس است یا
فونج نهری است
قرنیا و طوا فونج جبلی است
قرنیا و شجلاب [illegible] فونج
مزارع است
قرنیا نیا و قرنیا نهرا
بستانی فونج نهری است
قرنان بهندی اسراس

قرنون بیونانی سناه بلوط است
قرواناوعی انبلاه است
آنرا اسد الارض نیز نامند
قروالیون [illegible] است
قرور لعربی آب سرد را نامند
قروسون بوصیر است
قروسطولیوسن بیونانی شاخ
است
قروسیفیون و قروسولس
بیونانی از قطیون است
قروسیمون جوز ماثل است
قروسیون بیونانی و صابات
قرو طبترکی مصل است
قروعن سقطیمی و قروقوفی
بیونانی معجونیست مرکب از طین
مختوم و حب الغار [illegible]
آن در قراباذین ذکر یافت
و نقل دهن زعفران نیز نامند
قروقس سریانی در دو نج
قرو قل بفتح اول ضم ثانی
بیونانی قرقورا نامند
قروقس و قرو فوس و قرو فوس
و قروفیو فوس و قرو فورد

قیوقوس بیونانی آمم زعفران است
قرولم قردلیون معرب از قردالیون یونانی است و آن اسم بسد و مرجان است
قردم بحر و سبعة الالوان است
قردمنیان بیونانی و سریانی نعل است
قرون خبث فضه است که آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قرون البحر اسم مرجان یا کهربا است
قریب لغم سمک ملح تازه است
قرنیا و قرنیار نوعی از تمر را نامند که بسر آنرا بهترین بسر انواع تمر باشد
قریم آب خالص است یعنی ماء قراح
قریدوس بیونانی عقرب است
قریدویس بیونانی جراد است که بفارسی ملخ نامند
قرنفل که بهندی اندلیز نامند

قرسیس بعربی آب سرد و گوشت یخنی را نامند
قرلیقس نان خورشی که از گوشت ماهی و اکارع و با بقول و ابازیر جوشش دهند و سرکه تا نجفیه شود پس سرد و منجمد کرده بخورند
قرلیسا بروطیس و قرلیطا بروطیس و قرلیطا خرنوب شامی است
قراسیون شرابیست شیرین که متخذ از انگور کرسمی است بقبرلیطوس
قریع بعربی اسم نحل است
قرلیفیة الکتان نزد اهل اندلس اسم کشوث است
قرلفان و قرنفان بسریانی کرویا است
قرنیا بعربی اسم لوبیاست

فصل القاف مع الزاء المعجمة

قزاز زجاجی است
قزا کرم ابریشم است

قرح بعربی بول کلب است
قرنج بکسر اول تخم بصل نامند و بعضی توابل قدرست نامند کمون و زیره و امثال آنها جمع آن اقراج و بعضی ابازیر نیز آمده
قرنج بکسر اول و سکون ثانی بعربی خرد اکتیه است
قرد بضم اول و سکون دوم قسط است
قردیر رصاص ابیض است
قردی نباتیست طبیعت آن گرم و تر در اول و نمک ارزان اهل می آورند و میخورند بهترین آن سبز تازه آنست
قرنبج بفتح اول و تشدید زاء معجمه کردیانج فارسی است و آن نوعی از ابریشم است و در ابریشم ذکر یافت
قز کسکه آنرا دود الحریر درتمه نماند کرده است
قزاح بضم اول و تشدید زا سیر کماه است

قرعند بر عند است و بر طبیخ نیز نامند
قزل بترکی بمعنی احمر است مراد ازان ذهب است
قزلان بترکی آمم طالبست کثیر الوجود در شیراز و عامه انجا قزلانغ نامند و صاحب تحفه که قیره نوشته سهو است
قزوجا اموان و قردمواد دقروموان و قزونین و قازاماون برومی و بیونانی نعل است

فصل القاف مع السین المهملة

قسن بضم اول نوع قسوسی که ثمر نوشته هندی لبلاب بی ثمر نیز آمده و اوراق آن صغیر میباشند و شاخهای باریک و عصاره بیخ آن باسر که جهت رستم
قسا بفتح اول ثانی بیونانی سلیخه است که آنرا بهندی کهیلا نامند و بعضی دارچینی نیز آمده

قسا بفتح اول ثانی بعربی خار رومیست
قساجوبا بسریانی جلیون است که بفارسی مارچوبه نامند
قسادا بیونانی تنکار است
قسادیسما بسریانی قصب الذریره است
قسارا و قوارسا بسریانی عود بلسان است
قسارس و قیارس یعنی کبر است
قسار قرنین اسم رومی کبر است که بفارسی خرای تره نامند
قسارتونتین برومی [illegible]
قساروا قسار روا
قسقیرون بیونانی [illegible] است
قساروس بیونانی قسوسی است که عصاره لحیة التیس باشد
قساطوس قسا ناوس قیطم است
قسالاون بیونانی [illegible] زفت است
قساموس قساموس قسامونی
و قسونالس اسم بیونانی [illegible]

۳۴۳

قسیوس یونانی سوسن برّی است قنثاروس یونانی عصا کحیة التیس است قنثاسیس یونانی لبلاب عریض الورق است که آن را لبلاب کبیر نیز نامند قنثوبرون یونانی نسر است قنثوس اطاروس یونانی لحیة التیس است قنثاسیس قنثوس لبلاب کبیر الورق است و آن را لبلاب بری نیز گفته اند و قنثوس بمعنی لادن نیز آمده قنراق بترکی ؟ است قنبر بوادهن حنا است قنس بفتح اول و سین شکم بلغت ... صحیح است قنطس اسم جنس قسط است قسط اسود و آن قسط هندی است قسط بحری قسط ابیض بری است قسط حلو قسط هندی است و

نیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند است قسط رومی قسط ابیض حلو است قسط سوری قسط ثقیل است که لون آن مانند خشب شمشاد و طعم آن رائحه آن بسا طبع باشد قسط شامی رسمن است و قسط سوری را نیز گفته اند قسط صینی قسط مر است قسط عربی قسط ابیض حقیقی طیب الرائحه است بعضی قسط حلو نیز آمده قسط فارسی ابیض مر است که بفارسی داروره نامند قسط نقی قسط ثقیل الرائحه قسط مر قسط هندیست و نزد بعضی قسط سوری است قسط هندی قسط اسود خفیف است و قسط سودا را نیز گفته اند قسطانیا قسطل و قسطیل یونانی و بربری شاه بلوط است که بعربی بلوط الملک نامند

قسطانیقی بلغت اهل سودان اسم لقلبه یانیه است قسطرین برومی و یونانی شجر است قسطناسس بضم اول و سکون نامی بعربی شجره است که بفتح قسطس است قسطور قسطوره و قسطورین قسطوریوس قسطوریولس و قاسطوریس بلغت یونانی جندبادستر است که بفارسی خزمیان نامند قسطوس قسیطوس یونانی زنجار است قسطورون قسطس یونانی قیصوم است قسطیر بکسر اول و سکون نامی بعربی رصاص ابیض است که آنرا قلعی نیز نامند قسیطس یونانی طین است قسقامون یونانی فودنج است قسقیون یونانی سوسن

بری است قسقاس بفتح اول و سکون نامی بعربی اسم نبات است و بمعنی اسد نیز آمده قسلع قنبیل است قسیسیر ... است که بفارسی کفتار نامند قسور بعربی بابونج را نامند و بمعنی فودنج نیز آمده قسور بفتح اول و سکون نامی بابونج است یا فودنج و واحد آن قسوره است قسولیدون و قسولیدون بضم اول و ثانی یونانی سکنجبین است قسوماس یونانی دارچینی است قسوریدون بندق هندی است که بهندی ریتهه نامند قسوریوتن یونانی خشیشة الزجاج است که برومی کسوماسن نامند قسه تیریدست

قسیا و قسیلوس برومی و یونانی سلیخه است قسیمر اسم ... یا قنابری است قسیر و بفتح اول و کسر ثانی خلفا است

فصل القاف مع الشین المعجمه

قشا و قشاء بعربی قثود ... است قشاح بفتح اول و ثانی نامی اسم صنج است قشار قشور حلب و دلق است قشاره ریزهای کندر است که از سودن قطعهای آن بایکدیگر جدا گردد و آن را قشار کندر نامند و قشر کندر نیز گفته اند قشام بعربی اسم ... است قشاب بربری ... است قشر بضم اول ... است نامی بقدر شیر است قشران خباح تلخ است قشه بکسر اول و سکون ثانی

۷۳۵

جلد سیاه و قسمی از بطیخ را
نیز نامند
قشری پوست منجمد بالای
شیر است که بفارسی سر شیر
و چربه شیر نامند و بهندی [illegible]
قشه اسم دابه است بهیئت جعل
و گفته اند دانه است که بفارسی
کنه و بعربی قرده نامند
قشع چرم است
قشع بفتح اسم کشوث است و
بکسر بمعنی بلغم آمده
قشد بضم اول و سکون ثانی
بعربی ثفل است که بفارسی
خیار زه و خیار دراز و بهندی
ککری نامند
قشوم بضم اول و سکون دوم
بعربی قراده است
قشم بکسر اول بعربی تخم مطبوخ
و لحم مدقوق را نیز نامند
قشمش بکسر اول و سکون ثانی
معرب کشمش است که عبارت
از مویز انگور کشمش باشد
قشمیز معرب کشنیز فارسی است

قشور بفتح اول بعربی دوای
جالی است که بمالند زنان
بر روی خود برای تصفیه رنگ
آن مانند خردل کوبیده بیخته
با ماست سرشته
قشور بضم اسم جنس پوست
میوه‌هاست و شامل پوست
اشجار و بذور و غیرهاست
و بعضی را عقیده آنکه آنها
قابل هضم نیستند و غذائیت
ندارند و این کلی نیست و
لیکن بسیار قلیل الغذا اند
و لیطلب بعضهم
قشیر اسم سروجی ذراریح است

فصل القاف مع
الصاد المهملة

قصابک اسم طائری است
که آنرا بعربی صعوه نامند
و آن صفراغول است
قصب فارسی نوعی از
قصب است و گفته اند نی است
که از آن قلم میسازند
قصب اسم نوعی از
خزونات است
قصب لو قصب الذریره است
قصد و قصده عوسج است
قصدیر بعربی رصاص ابیض
است که آنرا قلعی نیز نامند
قصر بعربی اصل تکل شاخ [illegible]
نامند
قصبه بلغت عربی اسم حصن است
قصعل بمصری شاه بلوط [illegible]
قصعل بضم بعربی عقرب
و بکسر [illegible] باد و دلاو [illegible]
قصفه بعربی ورق ارطی است
قصل بفتح اول و سکون ثانی
بعربی زهر سلم است
قصم بعربی بمعنی جراد است
قصمود و قصیده بعربی مخ
سمین است و قصید بمعنی لحم
یابس نیز آمده
قصیری بعربی نوعی از قاعس است
قصیص و قصیصه [illegible] نباتی
است که در بیخ کماه روید
و گویند تودری است

فصل القاف مع
الضاد المعجمه

قضاب بمصری نوعی از
اذان الغنم است
قضابه بعربی اسم [illegible] است
قضاء بعربی کلبة الماء است
که بفارسی ماده سگ آبی
و بهندی اودبلاو نامند
قضیب اسم شجر بزرگ است
و بمعنی لفت و [illegible] نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه است
بفارسی اسپست نامند
قضض و قضض بفتح بعربی [illegible]
صغار است
قضام بعربی نبات [illegible]
قضبه بکسر اول و تشدید دوم
[illegible]
حصی صغار و [illegible]
قضاعب بلغت اندلس
نباتیست که آنرا کفنیدون نامند
قضم بفتح اول و سکون دوم
و آن [illegible] است
قضم قریش [illegible]
[illegible] و کبار است
قضیب اسم عربی درخت رز
و تاک و انگور است

فصل القاف مع
الطاء المهملة

قطاء بضم اول فتح دوم [illegible]
پاره گوشت است
قطار یقا یبونا اسم لوقندریون
است
قطاریون غافث است
قطالا بیونافی ورد است
قطاس بضم اول لفظ رومی
گفته اند که دابه است بحری که
آنرا دابة البحر [illegible]
که نوعی از بقر جبلی است
قطا بفتح اول بعربی [illegible]
قطاع بکسر بعربی شیر [illegible] است
که بفارسی شکر پاره نامند
قطایس [illegible] است
عنصل است
قطامی بعربی صقر است
آنرا بفارسی چرغ نامند
و بهندی را نیز گویند
قطب بکسر و قطبا [illegible]

قطیالس بیونانی بمعنی حسک است
قطبوس و قطوس بسریانی نرگس است
قطن چهار بسریانی حنظل را گویند
قطر بکسر اول اسم عربی نحاس
گداخته است یا قسمی از نحاس
است یا مطلق نحاس
قطری لگره دهن است
قطراای بیونانی کبر است
قطرب دابه است که حرکت میکند
بر بالای آب حرکات سریعه
مختلفه و نوعی از مالیخولیا
نیز نامند
قطرلیه نوعی از خمر است
قطرا بیونانی زجاج باشد
قطروحی لگره دهن است
قدا بکسر شرتا دیدرجی
سفنود که بفارسی گربه نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عدس است
قطفا و قطفه بسریانی بقله است
که آنرا سرمق نامند
قطلب بلغت شامی ...

قطم بعربی لحم و بیبه کهنه را نیز
نامند
قطمیر قنب بری است
قطن بعربی اسم عوصل است
قطندوس برومی و بیونانی
زبیب است
قطرنا دیرینا بسریانی
قنا الحمار است
قطوش حوطب بسریانی حنظل
است
قطوریون بیونانی قنای
بری است
قطونا نباتیست که بزر آنرا
بعربی بزر قطونا و بفارسی
اصفهان سپرزه و بشیرازی
نگو نامند
قدلسقیقا نوعی از سموم قتال
است
قطیلا در دار است
فصل القاف مع
السین المهملة
قناع بضم بعربی آب تلخ
مالح است

قعال بعربی نور و شکوفه
عنب است
قعیر بیونانی فلفل است
قیعول قسمی از کماه است
قعقار سندروس است
قعقروبیل است
قعقاع بعربی تمر پاسی است
قعقع بعربی اسم لقلق است
که بفارسی لک لک مینامند
قعقع اسم عربی عقعق است
قعلامند بخور مریم است
قعلوس خیار است
قمموس قسمی از کماه است
قعنب بعربی اسم فلقاس
و قسمی از ثعلب است
قعید بعربی جراد است
قعید ارنب ذکر است
فصل القاف
مع الفاء
قفارس کبر است
قفارسین بیونانی بسریانی
...ازلی است
قفاص بضم بعربی دلی است

که بفارسی گاو کوهی مینامند
قفاریون شاهترج است
قفص لنظر اسم آس بری است
قفنا لا اسم رومی اجاص است
قفذ کمون است
قفدبیر بسریانی شحم است
قفدب بسریانی قنفذ است
قفر بضم اول و سکون دوم
اسم قار است
قفر بیا بهل است
قفر و قفقر نبات کشوث است
قفط کمون است
قفلوس بیونانی غار است
قفلوط کراث شامی است
قفور اکفری است
قفوری کافور است
قفور بیج و قفورا بیج و
قفولا بیج بیونانی کافوریه است
که نوعی از ریحان باشد
قفهر قیلهر است
قفیر بعربی زنجبیل است
قفیص بیونانی قرمز است
که منوار شود در درخت بلوط

فصل القاف مع
القاف
قفقه قفنج بسریانی کاکنج است
قفسالابر ومی اجاص است
قفنس شاهترج است
فصل القاف مع اللام
قلا شلی است
قلاب ذنب است
قلا بونانی بلوط است
قلانع جاره باصفهانی
اسم عقق است
قلا ذاذ بویه است
قلازاره و قلاراره یعنی قلاغ
جاره است و آن طائریست
از جنس غراب که بفارسی کلاغ
سیه نامند و عقعق را نیز نامند
قلاروانیون بیونانی
نوعی از خمر است
قلاس بسریانی سافج است
قلاشره بفارسی اسم قلی است
که اشنان را نیز نامند
قلا دلب سماک است
قلا دانسن بیونانی درخت ...

٧٣٧

که بعربی ولب نامند
قلاطاتوس بیونانی قلنت ست
قلاطیوس بیونانی قنبیط ست
قلاقل بعربی فلفل ست
قلافلیطس بیونانی فلیمیا ست
قلاقی فاخته را نامند و یا
طائریست مشابه آن
قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی
رعی الابل ست
قلاماسس بیونانی قودیج
جبلی ست یا بیرسی
قلامتی و قلامیس و قلامی
بیونانی قودیج نهری ست
قلامرطون بیونانی زرنباد ست
قلامس ارواطیقس بیونانی
قصب الذریره ست
قلان بترکی حمار الوحش ست
قلب النخله بعربی شحمة النخل ست
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان ست
قلبا بسریانی قرفه ست
قلبا داساد قلبون مورد ست
بسریانی و برومی ورق الاس

ست
قلبا واطروغا و قلیون قطریز
بسریانی و برومی ورق الاترج
ست
قلبا واگنذنا و قلیون بیلیون
بسریانی ورق الانجدان
ست
قلبا و بلوط و قیلون دردیع
بسریانی و برومی ورق بلوط
قلبا و لوتا و قیلون و نیدزون
بسریانی و برومی ورق
توت ست
قلبا رجا صا قیلون و قفالا
بسریانی و برومی ورق
اجاص ست
قلبا حمصالنا بسریانی
ورق سورنجان ست
قلبا دغلاف و قیلون اکیا
بسریانی و برومی ورق
خلاف ست
قلبا دافقینی و قیلون دقینا
بسریانی و برومی ورق
خوخ ست که بفارسی برگ

شفتالو نامند
قلیا و ذقتی قیلون فرسدوز
بسریانی و برومی ورق الغار
ست که بفارسی برگ و ست
خوانند
قلیا درنیتا و قیلوان غرنوز
بسریانی و برومی ورق
زیتون ست
قلبا و قیار و قیلون تفار سیر
بسریانی و برومی ورق
الگبر ست
قلبا دوکناراه قیلو لوطسر
سدر ست
قلبا وکوزی قیلون قیرلوا
بسریانی و برومی ورق
الجوز ست که بفارسی برگ
گردگان نامند
قلبا دنیلا و قلیاطس بسریانی
و بیونانی وسمه ست
قلیجفور و قلیفر بیونانی
یا بسریانی سورنجان ست
قلید ناردین و قلی ناردین
دار شیشعان ست

قلبی ناردین قلیطیا بسریانی
جنطیانا ست و آن بیخ
قلنت معرب کلت هندی ست
قلنا بضم اول بسریانی قلت ست
قلنج اشق ست
قلمند بیقون بلبوس ست
قلنز بضم اول و ثانی و زنا
زای معجمه بعربی نحاس
بفارسی مس قروین نامند
قلیاطیس بیونانی زرنا و ندا
قلنسوط نابرومی شاه بلوط ست
قلبیس لحیة التیس ست
قلنج بعربی قلعی ست
قلنج ارینیا بسریانی طین مختوم
قلنمینون بخور مریم ست
قلعی معدنیست که منسوبست
بسوی آن رصاص جید
قلق بسریانی قتت ست که بعربی
رعی الابل نیز آمده
قلنغدیقون اقراص زرا سیخ ست
قلنقوطاطم شامی کرنب شامی
قلقوبنا لقوذ یونانی ست
بفارسی زنگیاری نامند

قلقطار العفار رومی ست که آنرا
بهندی ارودی نامند
قلقاسی بسریانی قلقاس ست
قلقدیس و قلقندیس بر زاج اخضر
ست و گفته اند که بمعنی زاج
است سمی بشنر دندان
قلقطار قلقنطار برومی زاج اصفر
قلقلان نیز و اکثر اطبا قلقل
قلقلانی بعربی طائریست
شبیه فاخته ست
قلقانیه فاخته ست
قلقنت و قلقند برومی زاج
اخضر ست
ثمر و قلاری نوعی از انجیر
سیرست که چون خشک شود
سیاهی آن زیاده و براق
گردد که گویا بران روغن
مالیده اند و بعضی آنرا دقطر
نامند سیم چپیده و بیران
دخابه انگوری باشیمیر
و میگذارند تا دو سه سال
اسید میگردد
قلالهم ترکی حمار الوحش ست

[illegible]

قلوب و قلیب اسم عربی ذیب است که بفارسی گرگ نامند
قلما بیونانی و بسریانی خودروی است
قلماس و قلماوس قصب الذریره است
قلام قاقلی است و راعی ابل را نیز نامند
قلیک بلغت اهل عمان هرنوکی است که نوعی از عود و چوب بسیار خوشبو باشد و گویند فلک ضمیر است که بهندی لاگیر نامند و گویند نوعی لیمو است که شبیه اترج لیمو نارنگی و بهندی جنبهری نامند و گویند لیموئی در کبار از لیمو آب و اترج است
قلونج کبیر اسم سریانی است
قلونیا بیونانی رازیانج است که با آتش پخته باشند و نیز بعضی صنوبر صغار و بعضی صمغ صنوبر کبار است
قلیا طیطس نوعی از زراوند طویل الرائحه است
قلیمس رومی فودنج است

قلیمقون قیهر است
قلنبک نوعی از عود است که بخور آن طیب الرائحه است که چون بدست گیرند دست را خوشبو گرداند
قلنقی قار است
قلوا قلوایج اسم رومی آمله است
قلویا اسم رومی شیر آمله است و آن آمله پرورده در شیر تازه دوشیده است
قلورقیا بیونانی صندل است
قلوسوان بیونانی ولیقوریدیون است و آن فودنج است
قلوعنیطون بیونانی صنوبر است که بفارسی کنک نامند
قلوقا اسم عربی قرع است
قلولی بفتح اول و ثانی جاشیر است که آنرا بفارسی قاز نامند
قلوسس بلاسیوس برومی زبد البحر است
قلومس بیونانی رسن است
قلونس شنبطرا نامند

قلیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسر بعربی نخوده شیبا است و بعضی نخود سفید را گفته اند
قلید دار شیشعان است
قلیماستس بیونانی قلیان است
قلیما اقلیمیا است
قلیمی نزد اهل مشرق عرطنیثا است
قلیوبوذیون و قلینوخوذیون نوعی از عیلق است
قلیمون بیونانی رجل سرسر است
قلیقی قار است
قلیقلیون قیهر است

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی است که عود از آنجا می آورند و لهذا عود و مندلیرا بدان را عود قماری نامند
قمارن و قمارون صدف بری است یا بحری است
قماشیر و قماشیره بسریانی

کمانیر است
قمح بعربی گندم است
قمحه بعربی قصب الذریره است
قمر باصطلاح مهوس اسم قلعی است
قمرا بعربی طائری است
قمرون روبیان است که اربیان نیز نامند
قمریک بفتح اول و ثانی بلغت خلج است که بترکی قمیز نامند چون ترش و متغیر شود و بد طعم گردد و مسکر آورد
قمیزه بعجم کماه است
قمقم بفتح بعربی ذباب کوچکی است که بالای آب جرکانه میکند و پشه کوچکی که بالای آب ایستاده میباشد
قمیص و قمصی بسریانی جراد است
قمع زوایدی است که بالای اجزا و بادنجان و انگور و امثال اینها میباشد پیوسته بنبات در وقت
قمقامه بعربی قراده صغیر را نامند

قمبک بکسر اول و سیم شده ... نسخم است
قم ترش و قمیل ترش صنوبر صغار است
قمحان بعربی زعفران است و ذریره را نیز نامند
قمله الدرع بعربی طائری است مانند جراد
قمرز داقاقیا بسریانی صمغ اقاقیا است
قمرون اسم عربی روبیان است
قمولیا قیمولیا است
قموز ولونا بسریانی صمغ لوز است که بفارسی ارزن بادام ...
قمی بیونانی لبلاب است
قمیا بعربی یاسمین است
قمیحه بعربی اسم سفوفی است که در دهان پاشند و بعضی جوارشات نیز گفته اند مطلق سفوفات را نیز نامند
قمینه بعربی حب حنظل است
قمیله بلغت اهل شام دو قرا ... حشیشة البراغیث نیز نامند

[illegible]

۷۳۹

قیمیم اسم عربی شیره خشک است

فصل القاف مع النون

قنا نوعی از انذره حالیس است
ونزد بعضی رطبه یا لبنه و بلغت
مصری اسم اشق و بلغت مغربی
کاکنج است
قنابر بعربی قبره است و جمع
آن قنبره
قنابری اسم عربی عکول است
که بفارسی برغشت نامند
قنابس اغریا بیونانی قنب
بری است
قنابوس بیونانی شهدانج است
قناریه اسم حرشف بستانی است
و آن کنگر است
قندر شکر طبرزد است
قناقیومن برومی کافور است
قنامس و قنامیس و قنامیلس
قنبین بیونانی شهدانج است
قنبادو قند بالی بعجمی
تنج ارمنی است که در منبتر گویا
قنبیرس بعبری نوعی از لبنا
حامض است

قنبض بضم اسم عربی جیّد است
قنبعه خوشه غلامت است
قنبیل اسم عربی شجر است
قنبیر قنبیل است که بفارسی
کنبیل نامند
قنداول اسم شامی دارشیشعان است
قنذه و قنذید قند است
قنذة الرقاع اسم عربی نوعی
از تمر است
قندر لوز است
قندران و قندرون بعجمی و
ترکی وصفهانی علک البطم است
و گفته اند که اسم عجمی صعتر است
قندرس بیونانی حب صنوبر است
قندر قوری و قندس قبری
جند بادستر است
قندسس بعربی کندس است
قندز و قندز بترکی حیوانیست
که خصیه آن جند بادستر است
قندول دارشیشعان است
قندیا خمر است یا عصاره
است که طبخ نموده و در آن
افاویه طیبه داخل کرده باشند

ورس و عنبر و کافور و مشک
یعنی خلوق نیز آمده
قنس بعربی نباتیست خوشبو
که بفارسی رسن مینامند
قنطایر وهی ام الاخوین است
قنطا الوزین بیونانی
خصیة الثعلب است
قنطار بعربی عود مطرا است
و عود البخور را نیز نامند وگفته
ساد اوران است ونام
وزنی و مقدار است
و در اوزان ذکر یافت
قنطریا بیونانی اترج است
قنطرسیس بعربی فاره است
قنطس آس است که بفارسی
مورد نامند
قنطوسلوا صنوبر کبیر است
قنطوایدس حب صنوبر صغیر است
قنطوریون غا دانیا است
قنطوریون و قنطوریون
طولیلون بیونانی قنطوریون
صغیر است
قنطوریون طوما خا بیونانی

قنطوریون کبیر است
قنطیدا بیونانی افیون است
قنفخ بسبخ برومی است
قنفهر و قنفهر است قنفهر
قنفع و قنفع فاره است
قنمه بعربی جنث و زنگاردان
و زیب مانند است و
جوز فاسد را نیز نامند
قنبی لبه یا قنب است
که آنرا بفارسی بنگ نامند
قنب هندی بفارسی بنگ
هندی است
قنب طین منقش است و طین
مصری را نیز گویند
قنه بفتح بعربی فاس است
قنه بکسر اول وفتح نون مخففه
بارزد است
قنو بکسر اول و سکون ثانی
خوشه خرما است
قنوان و قنیان عذق
است
قنیاریداس و قنیابرید
بیونانی دراریح است

قنبا بشمر فی ام غیلان است
قنبیادون برومی سرطان است

فصل القاف مع الواو

قو بضم اسم ترکی مرغی است
شبیه باذ بزرگ و پر آن بلند
و نرم و خوشرنگ و در اکلیل و
تاج ملوک و سلاطین نصب
مینمایند و بعربی کی نامند
و پرهای کوتاه آن بسیار نرم
و ملایم میباشد و در جوف
بالش و نهالی نرم می نمایند
قواد بعربی دوای مشی را نامند
قوادینا و قواربیا زبد البحر
است
قوارة البطیخ بعربی اسم میوه
ایست که شبیه است بشکل
خربزه و در طعم بدمزه است
و بهندی بهوتنه و بانکی نامند
قواریر الادلی زجاج و جاج
آن قاروره
قواع بضم بعربی ارنب است
قواعلسوان و قواعلیسوا بیونانی
لسان الکلب است

۷۴۰

قواشق تاکی باقلی قبطی است قوامسوس حجر لازورد است قوامیس حجر پیستانی فیروزج و معدن آن قبرس کشمیر است قوانس و قوالمی اسم سنگ ارمنی است کبرو کیلان و بیونانی شجر سمعون نامند قوانیا بیونانی شجره الکرانست و فره قوانیا را نیز گویند قوانیا و قونیون و قوانیون مسمی قونیاست فریدالبحر نیز گویند قوبا بضم اول و سکون واو آسم عربی جوزه مرغ است و بتازی سگ آبی را نیز نامند قوبا بیونانی زرنیخ آ ... بازشت پاسین قوبا بضم اول و فتح باقی به عربی قشرالبیض است که آنرا پوست تخم مرغ نامند قوبارسیریس و قوباری نامیس بیونانی

عوعو است قوبروس و قوقو بیونانی ختمی است قوبلابسر یانی بابونج است قوبولی بیونانی صعتر است قوبوسا فلوس و قوبوسفار بیونانی عوسج است قوبیا بیونانی ماءالبرناد است قوبیطیس و قوبطیوس بیونانی کیافیلوس است قوتر و قوتیج است و گفته‌اند اسم درخت توج است قوت بضم اول و فتح باقی آسم عربی قشر البیض است قوترا بیونانی ... قوتیر اشنه گردند است و قوبیرا نیز گفته‌اند و ... را نیز قوتیج بفارسی گشنیز است قوجا قاتیون بیونانی بنانی است که آن ... زهرج نیز گویند

قوجلباس بیونانی حلزون بری کبیر است یعنی صدف بری نیز آمده قوجبه قاسه و قوجیه قاسیه بسریانی حلیون است قودامان سعد است قوداتوس و قودورس و قوردوسیبیس و قوریدالیس بیونانی قوبیون است قوردما و قوددنیاه و قوددنیبا بیونانی شنجل است قوددسمن و قوردودسیوه بیونانی دارچینی است قورسیبیتا نازه است قورا بیونانی دبر کی ... است قورلیون و قورالین بیونانی ... است قورسا و قوردسام ... دنب است قورداس و قوردودار ... است قوردولوس بنانی است که

مسمی بر جل الغراب است و بهندی مسمی نام یعنی شجره مریم نیز آمده قورسا بیونانی عودالصلیب است قورسسن بیونانی سوسن بستانی است قورقیس مرانشه است قوربایون و قوربیون ... قوربایون بیونانی کزبره است قوردبیاطیلا اسم منحل است قوریباس بیونانی ... حلتیت است قوردیوقوس و قوربوقورس ... نبا تیست که آنرا رجل الغراب نیز گویند و رجل الغراب نیز قورسی غلاغی اسم ترکی ... حاض است قوریون بیونانی خشخاش و گرنیز ... است و حاقر قوطالا و منقو ... و قنبر ... قورسی قلالاغی اسم ترکی جو ... قورستقیح اسم ترکی جوز ...

قوز قون بترکی عقاب بزرگ سیاه را نامند قوس نوعی از سمک بحری است قوسجی نبات وج را نامند قوس ... دردو قوس دره بیونانی حاقرقرحاست قوسطس بیونانی قسط است قوسطنر زبیب است قوسقو ناردین نوم بحری است قوسداون بیونانی دارچینی است قوسیاقا بسریانی قسط بحری است قوس ازدهی بترکی ... است قوسیر اسم یونانی حماق است قوشی بلی بترکی ... است قوشلیوردن نوعی از ابر ... قوطا بیونانی ... قوطلی بسریانی و بربر و ... کبر ... نامند قوطالا ... بحری است قوطس و قوطوس قوطوس بیونانی قناح کرم است قوطن بیونانی ... است

[illegible]

قوطیا یونانی الفضه است
قوطینوس یونانی [illegible]
که بفارسی آنرا نامند و قوطوا
نیتون الجنس نیز آمده
قوطیهوس یونانی نیتون
الجنس است
قوقا یونانی نوعی از صنوبر
است و نوعی از صمغ صنوبر [illegible]
نیز گفته اند
قوقارمیس و قوقاریدی
[illegible] یونانی [illegible]
قوقاریوس یونانی
قصب الذریره است
قوقالیس [illegible] است
قوقالین و قوقالس
[illegible]
قوقوس [illegible] است
قوقل [illegible]
[illegible] را نیز نامند
قوقوصلی [illegible]
است
قوقول [illegible]
و شرح آن [illegible] مرحوم

افلفا سر الطیب است
قوقدن و قوقس یونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی یونانی درخت صنوبر [illegible]
که آن را [illegible] نامند بعضی
[illegible] نیز آمده و نیز بعضی
یونانی حب [illegible] است
قوقیدن یونانی [illegible]
که [illegible] است و [illegible]
[illegible] کران را نیز نامند
قوقالس و قوقالیس یونانی
[illegible] کبیر است و نیز
قوقالس نوعی از [illegible]
است و نیز [illegible] تخم کرفس
بری است
قوقالیسر [illegible] حب الآس
است
قوقس قدیون تخم [illegible]
است
قوقلامس و قوقلامیس [illegible]
است
قوقلیس عقرب است
قوقل [illegible]

اندلس اسم نوعی از [illegible]
است
قوقنس و قوقیقوس [illegible]
طائر [illegible] که آنرا ققنس
نامند
قوقوس و قوقوس یونانی
[illegible] را نامند
قوقوس یا ققنس و قوقاقیو
و قوقوس یونانی حب [illegible]
است
قوقوسید [illegible] است
قوقیا [illegible] حیوان بحری
است که مسمی بقوقی است
قوقیا [illegible]
و قوقس [illegible] یونانی
[illegible]
بری است
قول [illegible] است
قولاو قولا یونانی نوعی
[illegible]
[illegible] است
قولاسوس یونانی [illegible]
مریم است

قولس یونانی حب [illegible]
است
قولین یونانی کرنب است
قولنجان [illegible] خاولنجان
است
قولوامیس و قولوقلیس و [illegible]
قولوقنیس یونانی [illegible]
[illegible] است
قولوسیا و قولوقنا و [illegible]
و قولو قوما و قولو قوما طی
یونانی قرع است
قولو دلی ماء العسل است
قولوسیون نوعی از [illegible] است
قولوطریخون [illegible]
[illegible] است
قولوعوماطوس [illegible]
[illegible] است
قولوقندرون و قولوس
[illegible] است
قومردن و قومالیون یونانی
یونانی [illegible] است
و [illegible] را نیز گویند
قولی [illegible] بحری است

قولیا [illegible] جعده است
قولیقون خرد کلب است
قوم ترکی [illegible] است
قوما نوعی [illegible] است
که بعربی [illegible] نامند
قومارثون یونانی [illegible]
بری است
قومارون یونانی [illegible]
و گفته اند که [illegible]
و [illegible] را نیز نامند
قوماریس یونانی [illegible] است
[illegible] یونانی [illegible]
است
قوما لیون یونانی [illegible]
است
قوما دون یونانی [illegible]
قوما [illegible] کرم است
دیگر [illegible]
قومسیون [illegible]
[illegible] است
قومیوس و [illegible]
[illegible]
و قومیوس و قومیون یونانی

٧٤٣

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يوناني وسرياني صمغ لوز
است
قوموه صمغ مطلق را نيز گويند
قومقولوس بيوناني توتيا
است
قومل جو اصفرم ياجم اسفرم را
نامند
قوموسون نرگس است
قوموطارنحسن لعربي فا دآ
وان مغيلان است
قومي قومبا و قومبد و قومبرقو
و قوباسون و قوفاسوس و قومنيا
بيوناني صمغ است يا بري
فا وسته ديگر گويند كه تقارب
بزرگي ضال است
قومني مرزه است
قومبا قياس بيوناني و سرياني
صمغ عربي است
قوميا هند و ايبوناني وبرو
بل است
قونيون بيوناني دوم است
قوناق تركي هاورس است
قونا اسرياني و بيوناني

دارچيني است
قوليس و قولوس بسرياني
و بيوناني حب الصنوبر كبار
است
قولنقس لعربي قاقله است
قولوشيوشس و اقي برود
جلوز است
قونيا بيوناني مارالزاد است
قوشطهرا دزيون اسود است
قوبين و قونيون بيوناني
شوكران است و جندبادستر
نيز نامند و قونيون [illegible] قوفونيا
و زبد البحر و غير او را نيز نامند
قوقي آن را تركي گويند
است
قوبروق آن را تركي [illegible] است
قوبردن بيوناني عاقرقرحا
است
قوليقس و قوليليس [illegible]
است
قوبادوس آن را يونانيان
خطاب است
قوقين بيوناني نوعي [illegible]

كه ورق آن شبيه است
بورق رزوفا
قونيطن سرومي و [illegible] كه آن را
لعربي خالق الحمر نامند و آن [illegible]
از انا ذريون [illegible] است
قوبيون شوكران است
فصل القاف مع الها
قهراسون بيوناني [illegible] است
قهتها لعربي اسم حجر [illegible] است
قهقب لعربي بادنجان است
قهقم لعجم لعربي صمغ است و [illegible]
قهقر لعربي غراب البيضاء
نامند و نيز [illegible] اول [illegible]
دوم [illegible] قاقا نيز [illegible]
[illegible] لعربي [illegible]
سياه [illegible] را نيز نامند
قهقهور لعربي حجر است
قهنارس و قهاروس
بيوناني [illegible] است
قهد لعربي شير تازه دوشيده
قهوه لعربي خمر است و قهوه
ارخمر را نيز نامند و [illegible]
اسم قريش است و در حرف الالف

مع النون مذكور شد
قهيز لعربي قز است و آن گوهر
از ابريشم است
فصل القاف مع
الياء المثناة التحتانيه
قياسوس شاهترج است
قيمون بري را نيز گويند و بيوناني
دارچيني را نيز
قياموسيلس و قياموس قيامون [illegible]
بيوناني اسم دارچيني است
قياموسين بيوناني [illegible]
دارچيني است
قيانين بيوناني زنجبيل
مصدوس است
قيابيوس بيوناني شاهدانج
است
قيا بيوناني زرنباد ابيض است
قيبره شيرازي كرسنه [illegible]
قيتمن لعربي زبد البحر است
قيتون و قيطون و قيتون
نباتيست [illegible]
قيا بيوناني جوز الاهنا است
[illegible] را نيز نامند

قيثا بيوناني جوز الاهنا است
قيصي تركي نبات خردل بري
است و گفته اند كه اندك نبات
شيطرج را نيز نامند
قيح لعربي ريم خالص است
قيحر السرياني عفص خام است
قيحورين بقل [illegible] است
قيدر نوره است
قيدس شونيز است
قيد باقلي [illegible] است
قير اسم عربي قار است و
زفت رطب را نيز گفته اند قيرا
سوس بيوناني قراسيا است
قيرا لضعف دلق است
قيراطيا بيوناني خرنوب شامي
قيربوا خاست
قيرس بيوناني شمع است
كه آن را سوم نامند و جوز
سرو را نيز گفته اند
قيسطربون رعي الحمام است
قيكم شيطرج است
قيرقوابردي جوز است
قيروناجلوز است

[illegible]

قیروس بیونانی شمع است
قیروفس بیونانی نوعی از
حلزون است که آنرا دوغ گوشنید
قیساحیونالبسه یا بلیون است
قیساروس بیونانی عصاره
لحیة التیس است
قیسارین مطبوخی است که از
باقلی سازند
قیسانارین لسر یا حی قیلیانا
است
قیسوس قالین است
قیسر و قیسوی و قیسو و قیسیر را
بسریانی جحد اهثیر است که
بفارسی قفلک نامند
قیس و قیسوسانا یا بیونانی
لادن است
قیطلوا برومی قسط است
قیسلمون دهن زفت طب است
قیسوسی بسریانی قیسوس است
قیسوم قیصوم است
قیسا سلیخه است
قیسارس فریون است
قیسانه بعربی ماهی از سقنقور

است
قیصوری نوع کافور است
و بادآق یا شبت است و قیصوری
نام شهری است که در اینجا
بهم میرسد و آن بهترین
انواع کافور است
قیصی و قیصی بهمنس است
که بفارسی و بهندی نخو یا
نامند و آن نوعی از شنبلیز
خشک کرده است و گفته اند
که اسم مطلق شنبلیز است
قیض پوست بالای بیضه
قیطاقون بیونانی باقلای
شامی است
قیطادوس برومی قرطم است
قیطرستیان برومی دابینی است
قیطس نوعی از صنوبر است
و گفته اند که بلبن جمید رادر خشت
آس است
قیطلی بیونانی سنه ولیون
نامند
قیطیدا بیونانی افیون است
قیطیمپولیون قیطیمپولیون اکسیس بید

فرنجمشک است
قیطون بیونانی سعتر است
که سعالی نیز نامند
قیعدسس بیونانی نوعی از
سمک تازه و یا سمک مطلق است
قیعلہ بعربی عقاب است که
بالای کوه میماند
قیعم بعربی سنور است
قیعور بلغت بربری بابونه است
قیعدالفاطوس قیعولافاطیسو
قیعوالسس بیونانی زفت
است و یا زفت یابس است
قیعاسیون بیونانی سداب
است
قیقاس سیسارون است
قیقولوح برومی غالیه است
قیقابعربی قشر البلم است
قیقہ بکسر پوسته قیقی
است که زیر پوست یابس
تخم مرغ میباشد و بفارسی
پوست رزین خایه مرغ
نامند
قیقب و قیقان بعربی آم

آزاد درخت است
قیقبان بمعنی قطلب نیز آمده
قیقرونیون بیونانی و بربره
سرو است
قیقس و قیقوس نوعی از
بلوط است
قیقون برومی اسم سعد است
قیقیا یون بیونانی قثای
بری است
قیقی بعربی سفیده تخم
مرغ است و بیونانی خروع
است
قیل بکسر اول و سکون دوم
فارسی است و زفت رطب را
نیز گویند و بکسر اول و یاء
مجهول و لمبرکی اسم شعر است
که بفارسی موی مینامند
قیلا جورالبسه یا بری ج
است
قیلج قینبل است
قیلخی بلغت اهل مشرق
آم جنگلی است
و همچنین است الآن ...

حیلورادر دار است
قیلوط بلغت اهل مغرب آم
ورق کرشانی است
و گفته اند که معنی کرات شامی
نیز آمده
قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی است
قیماغ اسم ترکی زبده الحلیب
است که بفارسی سرشیر
و لبشیر ازین چربه و بهندی
ملائی نامند
قیمن ربه البحر است
قیمن الاقیعنسر رئه الثعلب
است
قیموس و قیوسس بیونانی
کمون بری است شاهترج
بری است
قیموسار قوسس بیونانی
خروع است
قیمولیا طین اکل است
قیمون اشتریون کمون بری
است
قینا بیونانی نوعی از لبلاب
است و نوعی کلو بیجان است

[illegible]

مرحوم گفته که قینا غلط است وصحیح قینا ست وآن بمعنی جوزالانهار آمده وجوزالانهار غیر بقلة الحمقا است

قوقینا فارسی وقینا بارسی قینا

وقینا سی قینا ماری قینا نا یونانی زنجبیل است

قینا ریدس قینا بریدس یونانی ذراریح است

قینا طیس رومی شاهلیج است

قینوشس یونانی عصفر است

قینن لعربی نور است

قینطورس یونانی زنجبیل است

قینقنس یونانی بلبن ارمنی است

قینقس یونانی قرطم است

قینقن افریون یونانی

قرطم بری است

قینهر یونانی نوعی از صمغ است

قینو طیسر ون یونانی کندس است

قینو مون یونانی زیره است

قینه تربد است

قینوسس یونانی سنبرم است

قیوا طینا یونانی آوزلون است

قیورموس یونانی قردمانا است

قیوطاوسین بردمی تخم قرطم

هندی است

قیوطمتور یونانی فقاع است

قیوتاسیس یونانی عرعر

قیوفور یونانی زعفران است

قیوهرقوس لسان البحر است

قیومیط عالیجون است

قیوندی وقیوندی فاونیا است

باب الکاف

فصل الکاف مع الالف

کابلی بر اهنک ابلیج کابلی است

کاپور بهندی اسم کافور است

کاتینه وکافیته بفارسی عصفر است

کابیز اسم دیلمی فلفل است

کانهوته اسم هندی شوک است

کانهوته مانند اوکالا مانند

هندی لسان الثور است

بانوعی از کشت وگویند اسم نباتی است عنبه آن

کاث بتشدید ثاء مثلثه اسم غله خرد است

کاجرا اسم هندی زردک است

کاج اسم فارسی صنوبر است

دبجیم هندی اسم زجاج است مصنوع از نوعی کاه

است

کاجلون بهندی زید القواریر است

کاجل اسم هندی دوده است

که بچشم کشند

کاجی اسم فارسی حندی است که از سبزه میسازند

کاجیره بفارسی قرطم است

کاجیا بسرانیا این عرعر است

کادور بهندی هندبای بری است

کاجرا اسم هندی جزر است

کار بهندی سبز یا

مری است ونیز بهندی ملح است که از قلی سازند

کار با مخففا کاهربا است

وبمعنی کهربا است

کارتن وکارتنگ وکارتنه بفارسی عنکبوت است ونیز

کارتنه اسم حلبه است که بهندی میتهی نامند

کارد ده اسم فارسی کافور است

وخلاف طلع نخل را نیز بیند

وگفته اند که اسم بقول هاکوله است

در طب یعنی خرمای تازه را

نیز نامند

کارعه بعربی آم نخله است

که نزدیک آب روید

کارنجک بفارسی خیار

است

کاروانک اسم فارسی طائریست طویل العنق

که نزدیک بآب می نشیند

وبعربی آنرا کردان مینامند

کارته اسم هندی مطبوخ مسهله منضجه است

کاز بفارسی درخت صنوبر

است

کازدنک اسم فارسی وج

است

کازیره وکاغاله وکافیشه وکاکیان بفارسی قرطم است

که بفارسی خسکدانه وبهندی کرط وکسم کابیج نامند

کابیج وکاسپوک بفارسی ولدل است وآن نوعی است

از قنفذ کبیر جثه که بفارسی خارپشت نامند

کاسر بعربی عقاب است

کاسرالحجه اسم عربی حب الفلفل تقلب است که بهندی کلهتی نامند

کاسبنج معجون فارسی است وصاحب قرابادین

گفته که معنی آن کثیر المنافع است وآن معجونی است

نافع برای امراض کثیره وصفت آن در قرابادین ذکر یافت

کاسکینه وکاشنکه

[illegible]

[illegible]

اسم فارسی شقراق است
ونیز بفارسی سبزک ہامند
کاسیلیس بیونانی اسم جوز
است
کاسمر بہندی اسم سپستان
است
کاسنی اسم فارسی ہندبا
است
کاسنی بستانی اسم فارسی
ہندبای بستانی است
کاسنی دشتی اسم فارسی
ہندبای دشتی است
کاسنی نباتی ہندبای بستانی
است
کاسنی کاجر بہندی
اصل الہندبا است
کاسو بیونانی عروق الصفر
است که بفارسی زردچوبه
نامند
کاسوس خشخاش بندی ...
کاسه پشت اسم فارسی
سلحفاة است ونیز بفارسی
لاک پشت و سنگ پشت

نامند
کاش بشین معجمه بفارسی
بمعنی کاچ است که زجاج باشد
والہند ادانی مرجیه یعنی
لعاب دار را کاشی نامند
کاشه اسم فارسی جبه است و
نیز بفارسی یخ نامند
کاغ اسم فارسی مار است
کاغذ اسم فارسی قرطاس
است
کاغنه اسم فارسی کرمی است
کوچک سیاه منقش منقط
بسرخی و بہندی بیربہوٹی
نامند
کاشم رومی سیسالیوس است
کاشه شکنگ اسم فارسی
شقایق النعمان است
کافر اسم عربی و مالطیع
نخل است که بفارسی
تاروننامند و حمل بسیار
بزرگ را نیز نامند
کافر دو انیست که بہندی
گگرونده نامند

کافور شہر طلع است که
بفارسی تلوسه خرما
ولبنیرازی تاروننه
خرما مانند طلع و اکمام
فواکه را نیز گفته اند ونیز
اسم نباتیست که گل آن
مانند گل اقحوان است
کافور سہروم علیشران است
کافور ہمدانه نوعی از
کافور طلیه الرائحه است
کافور الکهات نبات است
کافور موقی نوعی از کافور
کدر کمیه غیر شفاف مغشوش
است
کافورمیهور دیه ریحان الکافور
است
کافور نوعی از بابونه است
که بفارسی بابونه گاو
وگاو چشم نامند
کافیلو بفارسی شکاعی است
کاکنکیا وکاکنکی اسم ہندی
رجل الغراب است
کاکره بفارسی حماقرقرحا

کاکشتا ابن عرس است
کاکل بضم کاف فارسی
اسم فارسی مشترک است
میان خشطه رومیه واشنان
کاکل بکسره فه فارسی طلوز
سیاهی است که در ته حوض
و نهر میباشد ونزد بعضی
نباتیست که در آب روید
و اول اصح است
کاکماچی اسم ہندی عنب الثعلب
است
کاکنه بتسکین فیه کافی ثانی
وفتح نون معرب کاکنج است
کاکوفی اسم فارسی صعتر است
کاکونشن اسم کاهی بنفسج است
کاکول اسم ہندی شقاقل است
کاکیره و کتوره اسم ہندی
سرطان است
کاکل وکاکله بفارسی اسم قرع
ولبنیرازی لطیشیح را نامند
ونیز اسم نوع وردنا وگفته اند
جاورس است که بہندی کنگنی
کالابلن است

کالاجیر اسم ہندی کلونجی
است که بفارسی زیره سیاه نامند
کالاسانب اسم ہندی سود
سالج است
کالاکجلا اسم ہندی خرق سود
است که بفارسی حالی زنگی نامند
کالامانده اسم ہندی ...
التنور است که بفارسی کالونبا نامند
کالاسالدا بہندی اسم نوعی
از ریست و گفته اند که اسم
دوائیست که مسمی اصل الاول
کالک بفارسی قریع را نیز
صفیر خام را نامند
کالمون بہندی اسم نوعی
از ریست
کالنج بفارسی زعرور است
کالنجہ بکسر لام وتسکین نون
بفارسی اسم ... است
کالوتیا بہندی اسم نوعی
از بیش است
کالوج بفارسی حمام است
ونیز بفارسی کبوتر نامند
کالوخ بفارسی کرنب است

[illegible]

و نیز بفارسی گندنا نامند
کاورسک بفارسی بایست فلفل آ
کالو بفارسی عاقرقرحا است
کالی الو بهندی اجاص اسود
است که عیون البقر نامند
کال سواری اسم هندی بلبله
کابلی است
کالی تلسی بهندی نوع ریحان
است و گفته اند اسم نمام است
کالی جیری بهندی کمون
است
کالی خشخش بهندی خشخاش
سیاه اسود است که از ان افیون
بعمل آورند
کالی داکه بهندی عنب اسود
کالی مرچ اسم هندی فلفل اسود
کاما بیونانی بسریانی انقر
کامانا کاماد جرو دوا و کامادر یا
نا و هج است
کامالاوان بیونانی مازریون
اسود است
کاماآلیا بیونانی شبرم است
و گفته اند مازریون است

کام ابیض بشیرازی بجال
است
کاموون بهندی باقلا بهندی
است که بهندی کهلاره نامند
کامنجی بیونانی و بسریانی
مصطکی ابیض است
کامه بفارسی مرجان است
کانشا گفته اند اسم هندی
شوک است
کانیران اسم هندی ...
است
کهاند اسم هندی شکر است
کاند و گنا بهندی اسم نیشکر
است که ابرجی قصب السکر
است و گفته اند که بهندی
عنصل را نیز نامند
کالسی بهندی حجر البقر است
کانکنی بهندی جاورس است
کاوبزدالفارسی مازریون
کاورکیا بفارسی کبریت
و گفته اند ثمر کبر است که
خیار کبر نیز نامند
کاوزبان اسم فارسی

ان التوت است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
گاوزهرج معرب گاوزهره
و آن حجری است که مسکون
در شکم گاو و یا در زهره آن
که بفارسی پادزهر گاوی
و بهندی گاهی روجن نامند
گاوداروسم فارسی
جاورس است
کاول بفارسی کرث کرم
است و گفته اند که کرث جبلی است
کاتیجی اسم هندی شونیز است
گاو اسم فارسی بقر است
گاورس جاورس است
گاو دانه اسم فارسی کرسنه
گاو زبان بشیرازی ...
سیاه منقط بیاض است
و لعربی زرزور و ...
گاوه بشیرازی ...
است
گاو کنی ... که بعربی
افخر نامند
... فارسی ...

کاه اسم فارسی تبن است
کاتی بیل اسم هندی
قنابری است
کاتی اسم هندی بقر است
فصل الکاف مع
الباء الموحدة
کبابه لعربی عود بخور است
و عود بهندی را نیز گویند
کباب شامی طباهج است
کبابه شگافته و کبابه شکم
دریده فلیجه است
کبار کبر است که صف نیز
نامند
کبارون بفارسی نوع
از شف است
کباس نوعی قرنفل است
که سر آن بزرگ باشد
کبا مطرانه شکوفه انار
است که گره نبسته باشد
کبانقش لازورد است
کبره بفتح اول و باشدد
لعربی رخام است
کبرت اسم فارسی ...

و نیز بفارسی زنبور عسل
و ذباب عسل نامند
کبتر کبوتر است
کبثا اکثا و کبثا اکمت لیس...
و لعربی کرمة السوداء است
که فاشرستین است
کبثا جریا بسریانی زراوند
است که اکرمة البیضا و فاشرا
نامند
کبثا حمر البعت بسریانی ...
بستانی است که از ان شراب
بعمل آورند
کبثاه برالبه بسریانی کبر
است
کج بضم کاف و سکون بای
موحده و جاء مهمله گویند
رخبین است که بتر کی
قراقروت نامند
کبد و کبد البقر فارسی
اسم ابریشم است
کبده بفتح اول و سکون ...
و فتح دال مهمله لعربی
منفرزه ...

کبر کا دزولی اسم شیرازی
خرنوب شامی است
کبر کے جڑ اسم هندی اصل الکبر
است
کبر کا پتا اسم هندی
ورق الکبر است که بفارسی
برگ کبر نامند
کبری جهال اسم تخم اصل الکبر
است که بفارسی پوست بیخ کبر
نامند
کبست و کبستو و کبسته
بفارسی حنظل است
کبعد یا کبعید یونانی اسم بادنجان
شناهرج است
کبک معرب قبج است و آن
اسم حجل است
کبک دری اسم فارسی
دج است و تدرج را نیز نامند
کبک کوه کلنجر بفارسی
دراج است
کبک نر اسم فارسی یعقوب است
که آن ذکر حجل است
کبوتر اسم فارسی حمام است

کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است
کبود بفتح اول و ضم ثانی نزد
صاحب تحفه بهندی اسم شنگنیز
بری است
کبودان بضم اول و ثانی اسم
عربی سیاه دانه است
کبود دانه بفارسی اسم شهدانج
است
کبوتر بفارسی بوتیمار را نامند
و نزد بعضی اسم کرمی است
که در آب میخورد ماهی را
کبوده اسم فارسی نوعی از
خلاف است و نیز بفارسی
سپیدار را نامند و گفته اند
که خلاف بلخی است که بفارسی
بید مشک نامند
کبور بهندی اسم کافور است
کبوک گفته اند که طائری است
که بعربی شنکولو و ترکی عقعق
و بفارسی سبز قبا و بهندی
چکوا نامند و صاحب تحفه
گفته اند که اسم هندی قبج است
کبوک بفتح اول و ضم دوم

مند ده اسم فارسی است
که کنیت آن بعربی ابو الملیح
و نیز بفارسی چکاوک میند
و بتخفیف با نیز آمده بمعنی مذکور
کبی بفتح اول و کسر بای موحده
و بیاء فارسی نیز آمده اسم
فارسی قرد سیاه روی است
که بهندی لنگور و هنومان نیز
نامند
کبیاوس یونانی لوبیا است
کبیا و کبیب اسم حلو است
معرب کبه که کبیطه و کبیبه [illegible]
نیز نامند و صنعت آن
در قرابادین ذکر یافت
کبیا اکمینا و کبیا هنا و کمینا
اکمینا اسم سریانی
کرمه لسود است
کبیا اکمینا کبینا حوریا
سریانی کرمة البیضاء است
که بفارسی هزار جشان نامند
کبینا و برالسه یا کرم است
کبینا سریانی جفن است
کبیناحم السریانی کرم است

کبیچه اسم فارسی نعوی است
و نیز بفارسی سر شیر نامند
کبیده بضم اول و فتح ثانی اسم
فارسی سویق است که پست
نامند و بهندی ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان الماء طحلب است
کتل اسم فارسی تفاح است
کته اسم هندی کلب است

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعر برسیاوشان است
کثیر الارجل بفاتیج است
کثیر المنفعه خطمی است
کثیر الذور [illegible] است
کثیر الورق [illegible] است
کثیر [illegible] است
کثاه [illegible]
کثیر الاضلاع لسان الحمل
است
کثار بلغت بربر جوز ارقم
است

فصل الکاف مع الجیم

کجوبه بجیم عربیست اسم هندی
خرباسته و بجیم فارسی اسم
هندی زرنباد است
کجم و کجب حصرم است
کجلا اسم هندی اذان الفار است
کجفن اسم هندی بوره ارمنی
است
کجری اسم هندی [illegible] است
کجهان اسم هندی غوره است
کجو اسم هندی خلطین است
کجول اسم هندی سلحفاة است
کجیت کن اسم هندی ابجوه است
کجوله اسم فارسی [illegible] است
کج اسم فارسی جص است
کجی اسم ترکی مغرب است
کجه ماهی [illegible] است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است و هرچه
مانند سرمه در چشم کشند
کحل اصفهانی سیاه و کحل
جلا اسود است
کحل السودان شنیزج است
کحل فارسی و کحل کرمانی

[illegible]

کرمانی انزروت است
کحلا و کحیلا اسم عربی انواع
ابوخلسا است و آنرا
و حوض ... انیز مینامند
کحل غزلان حضض است

فصل الکاف مع
الدال المهمله

کرده اسم فارسی قره است
کرهه اسم هندی حمار است

فصل الکاف مع
الراء المهمله

کرنبه و کربالا بهندی خیار سبز
است
کرابس کرایسن وزغه است
کرنبه قنابری کبیر است و قنابری
صغار را نیز گفته اند
کرسن و کرسبو و کرده و کرسنیز
و کرسنبو و کرسنه وزغه است
کرهینک بهندی جهکلی و جهکلی نیز
نامند
کربه بفارسی بیانی است که
آنرا بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از کرد است

کرتم بهندی نوعی از کوم است
یتحل که نوعی از بیش است
کرتنه و کرتینه بفارسی نسج
عنکبوت است
کرته اسم فارسی اسل است
و آن نبات آجامی است
از آن حصیر سازند
کرته نشتی اسم فارسی
اذخر است
کرخی بکسر اول و سکون ثانی و فتح
و کسر ثانی مثلثه و بعد از آن جیم
بعربی پوست بالای بیضه است
کرج گفته اند که اسم ترکی
حمص است
کرجیو اسم فارسی سلوی است
کرچاک اسم ترکی خروع است
کرجبیل بلغت اهل جرجان
زعرور است
کرجیاطر خشقوق است و بهندی
کاودوز نامند
کرداتج معرب کرداک
فارسی است و آن کرداماج
است

کردان مرغی است از
گنجشک بزرگتر و پاهای
دراز دارد و در [illegible]
عصفور است
کردمانه بفارسی کرمدانه است
کردکین نوعی از سالیوس است
کرد و کرد بلغت هندی قرطم
کراثا حرا و کراثا و قراو کراثا
قطا نا و کراثا قطینیا بالسریانی
کراث بری است و آن
کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامی
است
کراث بری کراث کرم است
و نزد بعضی کراث ثوم است
کراثه بقل نوعی از کراث
صغیر بستانی شامی است
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا
فرسیون است و نزد بعضی
کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از
کراث کاکان است

کراث دقاق کراث کرم است
کراث روم کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث
بستانی کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مائده کراث بقل است
و آن نوعی از صغیر کراث
بستانی است که آنرا قرطنا
کراث نبطی آن نوع صغیر
الراس است از انواع
کراث بستانی کبار و نزد بعضی
کراث جبلی است
کرس لغة و سیح است
کرسی سلیخ الحیه است
کرسان و کرسیان
حطب کرم است
کرشنه اسم فارسی کرفس
است
کرسفه و کرسفوف بعربیه
قطن است که بفارسی پنبه
نامند و نیز کرسف صوف
دوات را نامند
کرشانه اسم ترکی سفیداج است

کرسعنه بعربی نوعی از حنظل
ابیض است
کرسنکو انطرلس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است و نیز
بفارسی خشکرشه نامند
کرسنه بسین مهمله اسم عربی
کرآنرا بفارسی کشنیک نامند
کرچ بضم اول اسم فارسی
اشق است و گفته اند که لفظ
اشق است
کرف بفارسی خار است
کرف اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی لغة پوست بیرون
بیضه است
کرفه وسرخا است
کرفس لغة قطن است
کرفس آجامی کرفس ماء است
کرفس الماء و قرة العین است
کرفس جبلی و صخری و قندور
فطراسالیون است
کرفس لغة بانی کرفس است
کرفس بفارسی کرفس است

[illegible]

[illegible]

کرسنہ دشتی بفارسی
کبیکج ست
کرک طائریست کہ آنرا قبج نامیند
ونیز بفارسی سرطان را وخارگو
کرگ بکاف آخر فارسی
بفارسی کرگدن را نامند وبکاف
عربی اسم فارسی سلوی است
کرکاس بفتح وبضم هردو آمده
اسم فارسی ...وسرا ست نزد بعضی
اسم بزرشلیم ست
کرکاشن وکرکیش بلغت اهل مصر
اسم بابونہ ست
کرکامیلوس باصطلاح
اهل فلاحت خاص است
کرک چراس بلغت تنکابن
شیل ست
کرکر بفارسی صنوبر صغار است
کہ آنرا اقمل قریش نامند
کرکر اسم فارسی باقلی است
کرکرهن سکست نزد
بعضی سک الملک
کرکرهونا قرقرا است
کرکر یا بیونانی خند قوقی ست

کرسنہ اسم فارسی نسترا است
ونزد بعضی رخمہ است کہ
بہندی گدنامند
کرکم بعربی زعفران است
ونیز نوعی از عروق صفر را
نامند ونزد بعضی مامیران است
کرکرابسریانی زعفران است
کرکما طائریست کہ ابو ...
صعوه ست
کرکمان اسم فارسی خند قوقی است
کرکند اسم فارسی سنگی است
شبیه بیاقوت سرخ ونزد بعضی
عبارت از لعل ست
کرکو اسم شیرازی بطیخ فج
ست کہ باتخم ... نامند
کرکیر بسریانی حجر ست
کرگیبن معرب کرکیس است
وآن نوعی از بیابونج ست
کرم اسم فارسی گیاهی است
کہ برکنار آبہا میروید
کرم اسم فارسی کرنب ست
کرم اسم فارسی دود است
کرم ابریشم وکرم بادپیه است

فارسی دود ابریشم است
کرمانی بسریانی شکاعی است
کرم آلوب بفارسی میبسون
گفتہ اند کہ نوعی از زبد البحر است
کرم درخت کاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر است
کرم دشتی فاشرا ست
کرم سندانہ ابو ... است
کرم زمین خراطین ست
کرم سرخ بفارسی دود قرمز است
کرم شبتاب بفارسی حباحب
کہ بہندی بہک جگنی میبنامند
کرک بفارسی اشنان است
کرمہ سبیخا وکرمہ شانکہ
فاشرا است
کرمہ سودا فاشرسیاه است
کرمیدان بیونانی کمون است
کرنب دوائی ست کہ آنرا
قاتل الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی است
کرنب الماء نیلوفر است
کرنبادیرا کرنب بحری است
کرنبادیا بسریانی نیلوفر است

کرنبہ شیرنج ست وآن جمع
ست
کرنج اسم فارسی شونیز است
نیز بفارسی سیاه دانہ نامند
کرنج وکرنجہ وکرنجاوه
کرنجوه اسم هندی کہ آکاس است بفارسی
خایہ ابلیس نامند وگفتہ اند
کہ کرنج درج ست
کرنجوه فلنجوه ست
کرنجیا بسریانی کرنب است
کرند اسم هندی سمبادج است
کرندسعف وکرند ووکرنده است
هندی بیج دارفلفل است
کرنکانی اسم فارسی نوعی از
عنب است
کرنہ بہندی اسم نوعی ترنج است
کرنہ شنترخار است ونیز
اسم قراد است
کرد اسم فارسی نوعی از
نسیج عنکبوت ست
کره بہندی ککره هن است
کروسبریانی ... است
کردارا وکروالا وکروالا

اسم هندی عیار شنبر است
کرواکو اسم هندی تلخ است
کروننہ بفارسی نسیج عنکبوت است
وگفتہ اند کہ اسم عنکبوت
است
کروابسریانی صدف لولو است
کروسا اهمن بیونانی بابونج
است
کرون الغنم باصطلاح فوذینج را
نامند
کرومصروان بروهی ملوخیا است
کرونطرفا قصب سکر قرنفل
است
کروسفوا بیونانی سنجاله
ذهب وفضہ است
کروی وسوم اسم هندی ...
است
کرویہ بفارسی کرویا است
کره خرکی وبفارسی ... است
ونیز بفارسی ... وبہندی
کهن نامند
کره تن بفارسی عنکبوت است
کرهی اسم هندی با دنجان ... است

٧٥٠

[illegible]

۷۵۱

بادنجان برّی است
کرهوار بلوج بهندی آن
کندرسس است
کراسس برومی لحم است
کرویدون برومی غبار رحی
است
کریز قای کبیر است که بفارسی
خار بزرگ نامند
کریا لسریانی پوست قنفذ
است
کرینابه اسم فارسی قروح است
کریز بعربی قط است که
بفارسی پیلو نامند
کریلع بسریانی خیری است
کریون برومی قنطوریون است
و گفته اند که قنطوریون دقیق را
نامند

فصل الکاف مع الزاء المعجمة

کز معرب قز است و آن نوعی
از ابریشم است
کزمالفارسی نوعی از ریباس
است

کزبرة الثعلب اسم احبز
سندریطس است
کزر اسم فارسی جزر است
کزر موشان بلغت کرمانی
حجم نجسیم است
کزبنا کزبره است
کزبرة البیر پرسیاوشان است
کزبرة البریه نبیر از نوعی
بری کزبره است
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام
شاهترج است
کزبه بفارسی عصارهٔ دهان
است و نزد بعضی مختص است
بعصارهٔ روغن بادام و کنجد
کززه بفارسی نباتی است
خوشبو که نیز بفارسی زهره
نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم جیبی اسم طاهر است
که اسرار الغز نامند
کزنازج و کزنازوق و
کزنازک و کزنازو حب الاثل

است که بفارسی عباراتا
از ثمر درخت گز باشد
کزنه بفارسی بزر الجمره است
کزوالفارسی نوعی از ریباس
است
کزوان نزد اطبا باد رنجویه
است و نزد بعضی بانقیت
غیر آن
کزک ودع است
کزوک بفارسی نوع از خناقس
است

فصل الکاف مع الزاء الفارسیة

کژ بفارسی لغت کز است و کژ
معرب آن و وان نوعی از
ابریشم است
کژ بضم و بفتح هر دو آمده
بفارسی بسیخ درخت است
کژانه بفارسی دود ابریشم
است
کژار بفارسی حوصله طیور را
نامند
کژ بر تزدن و کژ طرخون مکنوم
بفارسی عاقرقرحا است

کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریایی عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است و قفر
محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لهاه است

فصل الکاف مع السین المهملة

کس بسی بنقل حرف است
کسبیج معرب کسبه است آن
ثفل دهن سمسم است که
بفارسی کنجاره نامند
کسپیر بفارسی و یونانی
زفت است و گفته اند
زفت یابس است
کسبرة کزبره است
کسبرة البر پرسیاوشان
است
کسپرج اسم فارسی لولو است
کسمر بسریانی سوسن آسمانی
هندی است
کسبیج بلغت یونانیه است

کستل اسم فارسی جعل است
و آن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی است
کستوری بهندی مشک است
و نیز نوعی از زبد البحر را نامند
که بسیار ضخیم است
کسته بلغت یونانیه است که
بهندی جولائی نامند و گفته اند
که آذان الغنم است
کستیلا بهندی بزر قطونا است
کسد و کسط قسط است
کستر طاما ارمعل بسریانی
بخور مریم است
کسفاس کس است
کسفار مقا و کسفار معا
بیونانی بادنجان است
کسفره کزبره است
کسفرة البر پرسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن آسمانی
هندی است و گفته اند که
سوسن بری را نامند
کسک اسم فارسی بلیله است
که از آن مسازند و نیز بفارسی

اسم طائری ست که آنرا عقعق نامند
کسکو با سین بی نقطه عصفور است
کسکو بفارسی کسکونه نامند
کسکونه بفارسی عصفور و قرقف نامند
کسکیه بهندی اراک است
کسکن بسین بی نقطه حنظل است
کسمر بهندی عصفر است
کسموفی بسین بی نقطه یا نجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه است و باقلای خشک را نیز بهند
کسن بهندی بنقاد فراد است
کسناه کرسنه است
کستاج بفارسی هندبا است
کسناکب است
کسیناکیسنا اسم هندی عصفر است و گویند که
کسینا بهندی قنب است
کستک بفارسی کرسنه
کستی مخفف کاسنی است و آن هندبا است

کستی بفارسی حلبت است
کستنین اسم رومی حشیشة الزجاج است
کستود کستوی بیونانی و سریانی عصفر است
کستواهندی حب النیل است
کستوبا بسین بی نقطه عصفر است و قرطم بهری را نیز گفته اند
کستوریس بیونانی صمغی است که آن را ایرسا یا نامند
کستوش خشخاش بری است
کستو قراطیس بیونانی حجر قبطی است
کستولوف صهون و کستولوقا مر بیونانی وابیضی است
کستوبا دنا و دینا بسین بی نقطه نجم الزبیب است
کستوباسن خروع است
کستیبا کثیر سوداست
کستیطر هو رصاص قلعی است که آنرا اسرب بهند

کستیون ولبوث است
کستیوباسن رومی حشیشة الزجاج است
کستیس اسم هندی زراج سیاه است
کستیبه ابن العرس است

فصل الکاف مع الشین المعجمه

کشخل اسم فارسی جبی است که بهندی ارهر نامند و نیز بفارسی شاخل و شاخول نامند
کشت بفارسی معرب کشط است
کشتیک اسم فارسی عجل است و آن نوعی از خناقس است
کشتوکشنو بفارسی انگور است که از غورگی بر آمده بحد حلاوت تمام نرسیده باشد
کشتوک و کشته اسم فارسی سلماه است
کشته اسم فارسی فواکه مجففه است و ندرا نیز نامند
کشتیج ابنه و دع است
کشته و کشط قسط است

کشمه بعربی اسم خیر یا سبستان است
کشتری معرب کشیزی است و آن عبارتست از طعام مصنوع که از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر آنرا با برنج مخلوط کرده پخته باشند و در قرابادین ذکر یافت
کشته سهجو خو دوس است
کشف بضم اول بفارسی رفتار است و بفتح اولی و ثانی اسم فارسی سلحفاة است
کشک و کشکه اسم فارسی طائریست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اولی و سکون ثانی اقط است
کشکاب و کشکیا بفارسی کشک الشعیر است و نیز بفارسی آش جو را نامند و گفته اند
کشکیا آش بلیم است
کشک الشعیر شیره جو ست و نیز جو مطبوخ مالیده صاف نموده را نامند و آب جو قوی مطبوخ آنرا اند و آنرا لیدان

که حجم آن و دان داخل شود و ماء الشعیر گویند
کشک بفارسی آش بلیم است و نیز طعامیکه از بقول و حبوب ترتیب دهند یا گوشت و یا بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم با قلا و نخود و مجموع اینها نامند
کشکینه کشکین است
کشم بعربی فهند است
کشنس کاولیانه بفارسی دلبوث است
کشنی کشن بسین بی نقطه یا وبره و کرسنه کشنین بفارسی کرسنه است
کشنه بفارسی کرسنج است و نیز سوخته را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است
کشنیز دشتی الشوصنبر یا ورتخجو است

۷۵۲

سهتا ونزد اکثر اطبا نوعی
از شاهترج است ونزد بعضی
تخلخه را نامند و نواب علوی خان
فرموده که آن کزبره بریست
کشفوا اسم فارسی سلحفاة است
کشوث رومی افتیمون است
کشیزه اسم عربی [illegible] است
کشیتا اسم عربی هندی که
بفارسی برگ نامند
کشیون و کشوثا یونانی [illegible]
کشوث است

فصل الکاف مع العین
المهمله

کعانشون بادنجان بری است
که بهندی کوپانی [illegible]

فصل الکاف مع الغین المعجمه

کغیدیا [illegible] حام است

فصل الکاف مع الفاء

کعب غزال حلوای معروف است
ونزد بعضی اطبا فانیذ است
کعیلبه [illegible] عنکبوت است
کعک خبز الطابون است
کفسیم بعربی حمار الوحش است

کفسوم حمار اهلی است
کفتیا بعضی بلبل است ونزد
بعضی هزار دستان است

فصل الکاف مع
الغین المعجمه

کفال بفارسی قرطم است

فصل الکاف مع القاف

کف دلفک و کفیج اسم فارسی [illegible]
کف آبگینه و کف شیشه بفارسی
مسحوق [illegible] است که ابر [illegible]
زبد القواریر نامند
کفا و کفری و مای طلع النخل است
کفار اسم فارسی [illegible] است
کفتر اسم فارسی و ترکی حمام
کفچه اسم فارسی نوعی از شبیه
است که سر آن شبیه بچیز [illegible]
است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا
قیر است
کفر [illegible] حما است
کفر الیهود و قفر الیهود است
کف سفید بفارسی [illegible] است

کفشیر بفارسی تنکار است
کف الارنب و کف الذئب
[illegible] است
کف الاسد و کف الذئب بعضی
عرطنیثا است
کف اجذم و کف جذما نیز و کف
الجذما پنجنگشت است
و گفته اند که اصول سنبل را
نامند و نزد بعضی [illegible]
است و بعضی گویند بعضی از [illegible]
است
کف الابه گویند که [illegible] است
کف الضبع نباتیست که آنرا
کبیکج نامند
کف عایشه صابع صفر
است و گفته اند که [illegible]
کف العقاب ظفر النسر است
و آن نباتیست که [illegible]
تا [illegible] نامند
کف کلب [illegible] است
کف مریم کف عایشه است
که بهندی [illegible]
کف النسر اسم نباتی است که

بیونانی اسقولوقندریون
نامند سید میر محمد مومن گفته
که خرنیل است
کفه سر الآبار زهرة النحاس است
کفنا [illegible] است
کفنج سمکة الصیدا نامند
کقوفا [illegible]

فصل الکاف مع
الکاف

ککب بفتح اول بفارسی
[illegible] است
بضم اول نوعی از [illegible] است
کلج اسم فارسی [illegible] است
کلچه بفارسی حب [illegible] است
ککریال اسم هندی [illegible]
ککرئج نباتیست که بفارسی
[illegible] نامند
ککرا بهندی و بفارسی [illegible]
است
ککراکا [illegible] بهندی [illegible]
است
ککر ملیه صاحب تحفه گفته که
آن [illegible] است

ککری بضم اول و [illegible]
[illegible] است و بضم اول دجاج
بفارسی ماکیان نامند
ککریکا [illegible] اسم هندی [illegible] الدجاج
که بفارسی خون ماکیان نامند
ککروکیا [illegible] اسم هندی زرد
الدجاج است
ککرونده و ککره و ککس اسم فارسی
[illegible] است
ککسل زعفران است
و [illegible] گفته اند
ککلک [illegible] ترکی [illegible] است
ککلیک [illegible] ترکی [illegible]
ککمن [illegible] بهندی [illegible] است
و گفته اند کماه است
و اول اصح است
ککورا بهندی نباتیست که
بیخ آنرا [illegible]
ککو اسم [illegible] لبلاب کبیر است

فصل الکاف مع
اللام

کلا و کلا و کلا و کلا و [illegible]
اسم فارسی [illegible] است

گلاب ماء الورد است
گلاجاب بلغت اهل تنکابن
اسم ودع است
گلازو گلازره اسم فارسی
عقعق است
گلاتن اسم فارسی عنکبوت است
گلاتنخانه اسم فارسی بیت العنکبوت است و آن نوعی از
نسیج عنکبوت است
گلاغ اسم فارسی غراب است
که بهندی کاگ و کوا نامند
گلاغ بیسه و گلاغ سفید
بفارسی غراب ابقع است
گلاغ سیاه غراب اسود است
گل آفتاب پرست اسم فارسی
اذریون است
گل انجاران طین الاحمر است
گلاکلا بلغت دیلمی اسم لوف
کبیر است
گلافی اسم عربی انگور سفید است
که در آن سبزی باشد
گلاک موش فارسی صعتر است
گلاه زرین و گلاه ماران

بفارسی عطر است
گلاهو اسم فارسی نوعی از
طبی است
کلب الکلب سگ دیوانه است
کلبه بلغت زند درخت
خار دار است
کلبا بلغت زند کلب است
کلباسو و کلبسو اسم فارسی
وزغ است که بفارسی چلپاسه
نامند
کلت و کلیتی اسم حب بشکه
است که از آن کاسر الحجر نامند
و آن حب القلت است
کلخ بسریانی شبت است
کلیچه بفارسی نان خورد گندم
را نامند
کلجر اسم هندی خاجنگی است
گل خنگ اسم فارسی سرطان
است و نیز بفارسی خرچنگ نامند
کلپتیه و بیدون الصغیر نامند
است
کلپتیه و بیدون الکبیر بندق کبیر
سروق الصغیر است

گل حنا اسم فارسی فاغیه است
گل خوش نظر میفتنج است
گل خورنی طین الماکول است
گل رعنا ورد محاق است
گلزی بسریانی کلز است
گل سرخ ورد احمر است
گل سنگ اسم فارسی
خزاء الصخر است
کلش لادیج بسریانی
لوزه است که خاموش
نکرده باشند
کلسا بیونانی شقائق
النعمان است
کلسو اسم عربی لوزه است
گل عقرب باصفهانی اسم
سطاریون است
گل عاشقان بلغت خراسانی
زرین درخت است و بلغت
تبریزی حاحم است
کلفا طلس و کلفطلس لقبال
النحاس است
گل قوانیس بیونانی خبث
الحدید است

کلقوس بیونانی سحاق است
گل قدیس برومی سرو سحج است
گل قرنفل اسم فارسی زهره است
گل کافه بلغت اصفهانی
اجرابص است
گل گندم اسم فارسی
جوز جندم است
کلکلانج معجون هندی است
و صفت آن در قرابادین
ذکر یافت
کلکنک اسم فارسی بزر بقله است
و نزد بعضی بقلة الحمقا
نامند
گلگونه بفارسی اسم رنگ
سرخیست که از [illegible]
لعل می آورند و در اکثر جا
مذکور شد که مستعمل زنان
زنان است و رنگ گونه
و آنرا بهندی گلال نامند
کلک انجم اسم فارسی
و بیر است و نیز بفارسی کرکس
کرکس نامند
کلک اسم فارسی قصب است

کلک اسم فارسی بطیخ فج است
گل کلسه اسم فارسی طین است
کلما بفتح اول و سکون ثانی
بلغت زند کرم است که عنکبوت
کلم اسم فارسی کرنب است
کلم رومی قنبیط است
کلم طلیس بیونانی کاشم است
کلمک بفارسی نوعی از کرنب
است
کلموج کرامن است
کلما گفته اند که اسم فارسی
دفلی است
کلنار اسم فارسی جلنار است
کلنک بلغت اهل اصفهانی جرار است
کلوان اسم صندل احمر است
و بهندی نوعی از لیمو است
که شیرازی لیموهاکی نامند
کلنجار و کلنجک اسم فارسی
سرطان است
کلنجری اسم فارسی سرطان است
کلنجری بفارسی نوعی از
عنب است که در بلده هرات
میشود و رنگ آن اسود مائل

٧٥٣

مائل بحمرت است و بسیار شیرین
و لطیف است
کلنجن اسم هندی حب القلقل است
کلنده و کلند اسم هندی بطیخ
رقی است
کلنک اسم فارسی بزر بقله است
کلنکک اسم فارسی بزر بقله است
کلنک اسم فارسی نوعی از دیک
است
کلو اسم فارسی نوعی از سبزه است
کنبز بفارسی نان شیر مال
است
کلو بهندی بقله باروه است
و آن نوعی از لبلاب است
کلی لغت هندی است که
بفارسی غنچه نامند
کلیا اسم رومی شکبینه است
و بسترفی و رومیان است
کلو اسم فارسی ضفدع است
کلوخ امرود بفارسی کمثری
کلوط معرب کهلوط هندی
و آن باقلای هندی است
کلونجی بهندی شونیز است

بفارسی سیاه دانه نامند
کلوی بهندی بقله است و
آن نوعی از لبلاب است
کلیا اسم فارسی قلی است
کلیانی و کلیا بیش لغت یونانی
است که بفارسی بادزهر و هندی
و نیز وصفا حقیقات کلیانی
اشق است که بفارسی بدران نامند
کلنجن اسم هندی خولنجان است
کلیتر اسم فارسی زنبور است
کلیز دان اسم فارسی بیت
زنبور است
کلیس بلغت مازندران جوجی است
کلیس اسم فارسی ذرد الورد است
و نیز بفارسی اسم بوم است
کلیکرون یونانی خردل
بستانی است
کلیل الملکانی بسیم اکلیل الملک
است
کلیدا و کلینکرا بهندی
بطیخ رقی است
کلیواز و کلیواج اسم فارسی
جداه است و بفارسی غلیواج

نیز نامند
و کلیکلان کشنیج است
کلیکرون جرجیر است
کلیم شواذ بوسته
فصل الکاف مع المیم
کم اسم فارسی شجرة القتاد است
کماب سیاب است
کمالادن و کمالیه و کمالیون
بهندی و یونانی و رومی
مازریون است
کماحه بعربی و حاء طلع نخل
است بمعنی غلاف خوشه
گندم نیز ادره
کماة بضم اول بفارسی
اسم نباتیست که صمغ آن
حلتیت است و بیونانی
اسم بادآورد است
کمته بفتح اول بهندی
سلخفاة است
کمجا بن اسم هندی نوعی
از بیش است
کمار و اسم هندی ...
است

کمچه بلغت زند اسم چاو است
کم کم کام لغت عربیست
و بغدادی بنطی گفته علک
درخت ضرو است و بعضی
درخت ضرو گفته اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل سیلو و هندی است
کمون خضر کمون شامی است
و نزد صاحب تحفه کمون بنطی است
کمون ارمنی و کمون رومی
کرویا است
کمون اسود کمون کرمانی است
کمون صحرائی کمون فارسی است
کمون حبشی کمون اسود و بری
است که تخم آن شبیه است
در سیاهی بشونیز کمون
کمون حلوا انیسون است
کمون شامی کمون اخضر
است
کمون فارسی کمون صحرائی است
که اهل شیراز زیره سبز
نامند
کمون کرمانی کمون اسود است

که بفارسی زیره سیاه نامند
کمون بنطی کمون ابیض است
کمون هندی شونیز است
کمه بضم اول و سکون نانی
بعربی سمک است
کمهاره اسم هندی تخم انجره
است
کمهی اسم هندی عنب الثعلب
است
کمه بضم اول و فتح نانی مخففه
کماة فارسی است
کمهل اسم عربی قطن است
نادا میکه در حب باشد
کمیت بعربی اسم خمر است
که در سیاهی و سرخی باشد
و اسپ بدین رنگ را نیز نامند
کمیر اسم فارسی بول است
کمیش اسم ترکی فضه است
کمیله اسم هندی قنبیل است
فصل الکاف مع النون
کنا بلغت زند اسم سماک است
کنا اسم فارسی درشان است

۷۵۵

[illegible]

۷۵۷

کنا در لغت عربی حمار علیه است
کنار اسم سدر است که بهندی
بیر نامند
کنارتیر اسم فارسی بنق رطب
کنارینک اسم فارسی بنق
یابس است
کناری بضم اول است
سر یابی بنق است
کنار اسم فارسی شمر ابج است
کناع بضم اول اسم فارسی
ابریشم است
کنالا بضم اول [illegible]
اسم هندی کنکبیج است
کنب اسم فارسی ورق الخیال
است که بفارسی نیز بنگ نامند
کنبا اسم فارسی [illegible] است
کنبار [illegible]
حبل [illegible] را
نامند
کنت اسم فارسی ذباب
عسل است
کنج بهر دو اول ساکن
ثانی و فتح بای موحده و

کنکین با و نون اسم فارسی
حبة الخضرا است
کنبیزه اسم فارسی نوعی از
خیار است
کنتو اسم فارسی حب [illegible]
است
کنج اسم هندی عین الدیک است
و نیز بفارسی گنگچی نامند
کنجار و کنجاله اسم فارسی
سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجدک و کنجده اسم فارسی
[illegible] است
و نیز کنجدک و کنجده اسم فارسی
باذنبر است
کنجر اسم فارسی حرشف است
کنجزه و کنکرزه و کنکری
اسم فارسی صمغ نوعی از
حرشف است
کنجر [illegible] و کنجیر [illegible]
کنکرزد است
کنجشک اسم فارسی عصفور است
کنجاک اسم فارسی شجرة البق

است
کنجنین اسم هندی [illegible]
که آنرا کرکھے نامند
کنجنین [illegible] اسم هندی [illegible]
الکرکے است
کنجوتس بیونانی جاورس است
کنجو ریا بیونانی هندبا
بری است
کنج اسم فارسی اقط است
کند اسم هندی قصب السکر
است
کنداره اسم عربی سنگی است
که آنرا [illegible] نامند
کندر [illegible] نوعی از علک
است کندر بعربی لبان و
بفارسی کندر نامند
کندر رومی علک رومی است
که مصطکی نامند
کندرم و کندروم خندروس
است
کندس [illegible]
است
کندم اسم فارسی [illegible]

گندم مکه اسم هندی خندروس
و در [illegible] درت مکه نامند
گندنا اسم فارسی کراث است
گندرو اسم هندی گندروس
است
گندهتا اسم هندی کبریت
است و گندهک و گندک نیز
نامند
گنده اسم هندی [illegible] است
گند [illegible] اسم هندی [illegible]
اذخر است
گند اسم هندی صمغ است
گندا بهندی [illegible] الفار است
گندک و گندر دا اسم فارسی
لبنی است
گندر کاجورا اسم هندی
دقاق کندر است
گنست و گنستو و گنستوک
اسم فارسی [illegible] است
گنشنو و گنشو اسم فارسی
حمص است
گندلی اسم [illegible]
[illegible] است

گنعد نوعی از سماک است
کنک بضم اول اسم فارسی
خوشه خرما است و بفتح اول
جوز ماثل است
کنکالی اسم هندی [illegible] است
کنکر اسم فارسی [illegible] است
کنکر اسم فارسی حرشف
رطب است
کنکرخر اسم فارسی بادآورد
است
کنکنی اسم هندی [illegible]
است
کنکو [illegible] بهندی [illegible]
جاورس را نامند
کنکولی بهندی [illegible] است
کنو اسم فارسی ورق الخیال است
کنوچه اسم فارسی بزر الکرفس است
و بهندی نیز [illegible]
کنو دال و کنو دانه [illegible] است
کنیز اسم هندی [illegible] است
که بفارسی خرنیزه [illegible]
معرب خرنیزه است
کنهار کوکر بضم کاف عجمی

[illegible]

گنجی اسم هندی نوعی عنب است
که بعربی عقعق نامند
کنبهی اسم هندی کماه است
کنبیلا اسم هندی قنبیل است
کنوار اسم هندی صبر است
کنوارکنی اسم هندی صمغ
داک که ثیسو نیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از نیلوفر
سرخ رنگ ست
کنول کا بیج اسم هندی تخم نیلوفر
سرخ رنگ ست
کنول [illegible] اسم هندی ورد
نیلوفر سرخ رنگ ست و تخم
آنرا کنول گټهه نامند
کنول ککری اسم هندی بیخ نیلوفر است
فصل الکاف مع الواو
کو اسم فارسی قمل الطعام ست
کوارکرات ست
کواعی بسریانی عنکبوت است
کو الف باد آورد ست و کرد لف
یعنی ذکور نیز آمده
کوادم بفارسی اذخر ست
کوبل نوعی از بابونج ست

کوپل کلوی هندی
نیلوفر ست
کوبل اسم هندی برگ نو نهال
منفره است
کوټهه اسم هندی قسط است
کوت بعربی صندل ست
کوج اسم فارسی مطلق صمغ
ست که بهندی گوند مینامند
کوخلیبا بسریانی کرنب است
کوداب و کوشاب بفارسی
ربعیب است که نیز بفارسی
دوشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثانی
بفارسی خرنوب شامی است
بفتحتین بفارسی کرنب است
کور گندم جو خندم ست
کورزه و کورزه و کوزکه اسم
فارسی خرنوب شامی است
کوره فارسی مقل الیهود ست
کورک بفتح اول و سکون ثانی
و فتح را مهمله و کاف فارسی
نحر کبر ست
کورنکیاه اسم فارسی نبات الکبر

ست و اذخر را نیز نامند
کوزنجل اسم عربی خانه
مگس عسل است
کوری بهندی اسم ودج است
کوز اسم فارسی زعرور احمر است
کوزیبرنا بلغت زند اسم
کزبره ست
کوزنده کوزوه بلغت فارسی
انزروت ست
کوزره اسم فارسی خرنوب
شامی ست
کوت اسم فارسی حنظل ست
که بهندی اندراین مینامند
کوسک بفتح اول و کسره ثانی
و سکون سین مهمله اسم
فارسی جرجیر ست و با قلا را
نیز گفته اند
کوشابا اسم فارسی جفلیا نا
ست
کوشته بفارسی قسط است
کوشته بفارسی نوعی از
کماه ست
کوشی ماهی اسم فارسی

منبج ست
کوف اسم فارسی بوم ست
کورون سعد ست
کوفلن نزد صاحب تحفه برومی
انجد ست
کوکر اسم فارسی عنبس ست
کوکا فیلوس بسریانی
اجاص ست و صحیح آنست
که کوکا میلوس بیونانی
ذکور ست
کوکب بعربی نبات طولانی
را نامند و طلق را نیز نامند
کوکبا ارغاد کوکیا ارغانا
بسریانی طلق ست
کوکب ساموس طین ساموس ست
و ساموس اسم جزیره ایست
از جزائر قبرس و دیسقوریدوس
گفته که نوعی از طین ساموس است
با صفائح و بیونانی اسطرا
نامند یعنی کوکب
کوکب قیمولیا طین قیموليا ست
و قیمولیا اسم جزیره ایست
و گفته اند که آن نوعی است از

زمین شوره تا بهم میرسد
و شب روشنی دهد و آنرا
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق ست و نزد
بعضی طین قیمولیاست
کوکج بهندی نوعی ثمر ست
کوکر اسم هندی دیک است
کوکری اسم دجاج ست
کوکرچین اسم ترکی حمام است
که بفارسی کبوتر نامند
کوکرد اسم فارسی کبریت است
کوکرمردحی العالم ست
کوکرونده گفته اند که اسم هندی
کما فیطوس است
کوکهری اسم هندی ثعلب است
که بفارسی روباه و بهندی
لوهری نیز نامند
کوکل اسم هندی مقل ست
کوکله بفارسی هدهد است
و بفارسی مرغ سلیمانی
نیز نامند و در هند درای
هدهد است سبز رنگ مثل
قمری و بسیار خوش آواز

۶۵۸

می باشد
کوکن وکوکنک کوکوا وکوکو
کوک نوع صغیر بوم است که
بفارسی جغد نامند
کوکنا اسم فارسی خشخاش
است
کوکی خس است
کوکی بفارسی نوعی از نیلوفر
است
کولان بعربی نوع نزل است
کوکم نخل است
کولو وکولوهی بهندی بزرگ لیلا
است
کوا اسم فارسی قنفذ است
کوله پر اسم فارسی الجندان است
کوم نیز اسم فارسی الجنان است
کومی اسم سریانی باقلا است
کوهر بلغت زند اسم کمثری است
که بفارسی امرود نامند
کومیفون بیونانی کمون است
که بفارسی زیره نامند
کوهش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قا است

کوتیج اسم فارسی شونیز است
کوبچه اسم هندی مرغی است
که بفارسی کلنک نامند
کوبچه اسم هندی کبیکج
و آن نوعی از کرفس بری
است
کوبده اسم فارسی بطیخ خام است
کواد و دهی اسم هندی
حب النیل است
کوتهان نباتی است که شغلی
کتهان خوشه
کوتیج اسم فارسی زعرور است
و بهندی درخت عوسج است
کوهی وکوتیج بفارسی زعرور
جبلی است
کوتیج وکوبیز اسم فارسی
زعرور احمر بستانی است
و نزد بعضی کوبیز اسم فارسی
بعنی مطلق زعرور است
کوبل اسم فارسی زهر بالوبج
است
فصل الکاف
مع الهاء

کهاری لون اسم فارسی
ملح العجین است
کهاریا نوتیا می مصری است
کهتی اسم هندی قراد است
کهتانار اسم هندی رمان
حامض است
کهجور اسم هندی خرما است
کهجور کا رس اسم هندی
نبیذ التمر است
کهجور کا گابها اسم هندی
جمار النخل است که بفارسی پنیر
خرما و بعربی کرد خوانند
کهجور کا پهول اسم هندی
طلع النخل است
کهجور کی گٹهلی اسم هندی
نواة البسر است
کهر اسم هندی ماقو است
کهرنی نوعی درخت است
که شیر بن باز و حب است
کهرین نوعی از بادنجان
بری است
کهیر وکهیان اسم فارسی
که بفارسی کنجاره نامند

کهج وکهجن اسم هندی حلوه
است
کهنکالی بسفایج است گفته اند
دوائی دیگر است شبیه به
بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است که
نیز بفارسی کاه نامند
کهبانا اسم سریانی شاخ نبات
فاوانیا است
کهیرک وکهکت وکهکم است
فارسی و عربی بادنجان است
کهشا بهندی یعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترش است
کهدل اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی عدسیه
کهرک وکهرل اسم فارسی
جرجیر است
کهکو اسم فارسی دهند
لوم است
کهنا بسریانی عود صلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
زعرور است

کهیلا وکیلا اسم هندی شجر
فصل الکاف مع
الیاء المثناة التحتانیة
کی بلغت مصر حوصل است
کیا بسریانی فیلجوش است
کیاه عور البسریانی باداورد
و گفته اند کنکاعی است
کیا وافنی بسریانی شجرة
النار است
کیاروسا نوعی از زعفران است
کیا مطرانا بسریانی نقاع
الزمان است که خفقد ایسا
هند کیا بالفارسی عنا است
کیاه قیصر اسم فارسی
اکلیل الملک است
کیاده الباس ابتقولو فندریون
است
کیبا بلغت زند قصدة است
کیتکی نوعی از کادی است
کیرته اسم هندی خفیفه انزروت
است
کیذو بیونانی صمغ البلاط است
و بعضی بابادانیز آورده است

کنجلی اسم هندی شلیخا الحیه است
کنجور یا بیونانی هندبای
بری است
کنجرس اسم رومی حاوندر
است
کنبدج معرب کاذی است
کنز یح بسریانی خیری است
کیسر اسم هندی زعفران است
کیسر کونه اسم فارسی
جدوار است
کلیوناطر لغایت شاره است
[illegible]
بسریانی بحری است
که بیونانی غاغاطی نامند
کیفا مصر یا اسم سریانی
سنگیست که بفارسی
سنگ مصری نامند
کیفا مقنیطس بسریانی حجر
مقناطیس است
کیفا لونزا اسم سریانی نارمشک است
است
کیاهیو دینا اسم سریانی
حجر الیهود است

کیفری حصا و کیفا قیر و بیونانی
و بسریانی حنین است که
بفارسی سنگ کج نامند
کیک اسم فارسی برغوث
است
کیک بیضه است
کیکر بهندی قرظ است و بزبان
اهل فارس خار مغیلان است
کیکر اه بهندی سرطان نهر
است
کیکو انه و کیکو انش اسم فارسی
خشیشه البرغیث است و
صاحب تحفه گفته اسم
طبری است و قیس است
کیکسر بفارسی [illegible]
جرجیر است
کیکنس بزجیر است
کیل و کیل واوان و کیلک
اسم فارسی زیتو است
کیلاو کیله بهندی موز است
کیلا ذو بنا و کیلو ذو بنیا
و ایلا ذنبا بیونانی ماهیزهره است
کیلدار و سرخس است

کیلدکان لوعی از کبریت است
کیماک اسم فارسی زبد شیر تازه
و دوشیده است که بترکی
قیماق و بفارسی سرشیر خیز
و بهندی ملائی نامند
کیمخت پوستی است که
بفارسی ساغری نامند
کیمرس وزه است
کیموس گفته اند که ذره است
که حاورس نامند و بهندی
جوار و نوابِ حلو بحان [illegible]
نوشته است که اصل آن
کنجرس است که تصحیف نموده اند
که برومی حاورس و
گفته اند که اصل آن کیمرس
است
کیموج اسم یونانی سوسن است
کیوا اسم هندی خزطین است
کیچلی اسم هندی کاسنی [illegible]
کینگره اسم هندی کراث
است
کیو گفته اند اسم فارسی خیر است
کیوان بهندی زرنیخ است

کیوڑا بهندی کاذی است
کیوڑه گفته اند که اسم فارسی
خس است
کیهون اسم هندی حنظ
است
کیهو بهندی حب المحلب است
کیهه اسم فارسی علیق است
کیاو [illegible] بسریانی مصطکی
است
باب اللام
فصل اللام مع الالف
لاجورد و صامریو یا است
لازورد و لاجورد است
لاردیطوطاون عرطنیثا
لاسوس بیونانی ماهودانه
است
لاغوس غرسا وس لاغو والامروح
بیونانی و لب قم ارنب
بحریست
لاغوس طاسیوس
ارنب بحری است
لاک بسته اسم فارسی
سلحفاة است

لاک اسم فارسی لک است
لاکه خطائی اسم فارسی
حاکم است
فصل اللام مع الباء الموحده
لباب البر و لباب الحنطه و لباب
القوام و لباب القمح است
لباب القرطم مغز دانه کافشه
است
لبان معرب از لبیانو نویانا
و آن کندر است
لبانه اسم مغربی فرفیون است
لبان خردل بری است
لب دانه بلغت تنکابن [illegible]
لک تر کی است
لبنی الفتح بیونانی آذان الفار
بستانی است
لبنی میعه سائله است
لبیدون و لیرون [illegible]
فصل اللام مع التاء
تحلال بلغت [illegible]
پاک صاف است
فصل اللام مع

۷۵۹

الحاء المهملة

لحی کبد اول پوست بیخ نباتست و رشتهای باریک ست

لحام الذهب صناعی او تنکارست و معدنی آن در ابورق مذکور شد

لحام الصناعة از تنکار ست

لحام الفول بضم اول نبط الفول ست

لحیة الحمار بدیاذ [illegible] است

لحاصی و نیا قوس [illegible] در نفخه ست

فصل اللام مع الخاء المعجمة

لخنیس الاکلیلة خزامی ست

فصل اللام مع الزاء المعجمة

لزاق الذهب [illegible] لحام الذهب و تنکار ست

لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلوط ست

فصل اللام مع السین المهملة

لسوعور یون بلغت عراقی قرفه ست

لسوثرا بهندی سپستان ست

لسه بال بلغت دیلمی سلوات

لسیعه بلغت مغربی افتیمون [illegible] ست

لسورتطن لبلاب ست

لسان البحر [illegible]

فصل اللام مع [illegible] المهملة

لصف کبر ست و بلغت مغربی

[illegible]

تاک [illegible]

لفاح بیروح الصنم ست

لفریینر [illegible] خاست

فصل اللام مع [illegible]

لقاح شتر شیر دار ست

لقطیه صمغ صنوبر ست

لقلق لکلک ست

فصل اللام مع المیم

لما عنبه الثعلب ست

لم کم بلغت مغربی قطف بحری ست

لمینون قنطوریون صغیر ست

فصل اللام مع النون

لنج لنج ست

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان و [illegible] لوز الارجان بلغت مغربی

لوز البربر ست

لوبیای هندی قسم [illegible] ست و در عراق و ما دوم [illegible]

لوقیاس بیونانی نوعی از مرو ست

لوف الحیه لوف الکبیر ست

لوف الجعد لوف صغیر ست

لوفیون گیاه حفض و [illegible]

لیناسیس فیلزه [illegible]

[illegible] بیونانی شکوفه خاتم [illegible]

[illegible] ست

[illegible] حی العالم ست و نزد

[illegible] ریون صغیر ست

[illegible] حنه قوقای

[illegible] تشنیس ست

[illegible] قبطی ست

[illegible] ج ست

لوطور

حند قوقای

لوقوا عقرب بحری ست

لوقاقنیس فالنجفین ست

لونکرا [illegible]

فصل اللام مع الهاء

لهوسم هندی خون ست

لها جو لبعبرانی این عرعر ست

فصل اللام مع الیاء

لیمو سیون بیونانی [illegible]

بزرگ برگ ست

لینوفرسیلوفو ست

بیلنثر قرن بیونانی قلب [illegible]

لیتشر بلغت قبطی تخم کتان ست

لیتشر قیقون کانخم ست

لیا لوبیا ست

لیتهدر یغوریس و لینا مارس مرزنجوش

لینور سطس لبلاب کبیر مسمی [illegible]

الساکین ست

لیتوسن بیونانی نرگس ست

لیاوند گندر ست

لینیم نیلج ست و نزد بعضی [illegible]

[illegible] مش ست

لیله بخوری [illegible]

قدیم مستعمل ست

باب المیم

فصل المیم مع الالف

مار الخلاف سوق بید مشک

مار البهرامج عرق بید مشک

ماء الورد گلاب ست

ماء الزهر بلغت مصری [illegible]

ماء القراطین مالی قرطان ست

و نزد بعضی آب قندیقون ست

و آن نوعی از [illegible] ست

قطع رنگی شکوفه

قطع رنگی زرد

قطع رنگی [illegible]

قطع [illegible]

ماه القطر انبیت که از کوزه‌ها
سنفل بر شبنم کند
مار الحاج هو قونیاست
ماذ ماذریون است
مار البطر بازج اساکفه است
مارس و مارثون اسم رازیانه بحری
و بستانی است
ماریقون یونانی مقل است
مارسه اطریقون است
ماینة الراس اطراطیقون است
ماش اسم هندی ثمرة لهرقاست
مالتی اسم هندی ملین است
ماجیل اسم هندی عفص است
ماویان اسم فارسی ساک است
مارس و ماراثوان رازیانج بری
و بستانی است
مارسیقا یونانی اشنج است
مار اسم فارسی حیه است
مار حوبه اسم فارسی لیمون است
ماریقون یونانی مقل است
مازو اسم فارسی عفص است
ماساج اسم منفذ است
ماسقوریالیفذون است

ماستو بحیلی ترکی کیلج است
مامیثا ارخاموقی است
ماطوبیون نبات قنه است
ماقاریون ولیوس است
ماقودینا ومعقدونیا فطرسالیون
ماق یونانی سیاه است
ماکهی اسم هندی ذباب است
مالاغیرون یونانی سانج است
مالالی باصفهانی جرد دوز
مالس لوقا یونانی غیر ماحرز است
مالتمودیون و مالیبرخربق است
مالبطر بازج الاساکفه است
مالیایوس مالیا است
مالی یونانی عسل را گویند
مالینوفاش بادیه بخوبه است
ماه بروین اسم فارسی جدوار است
ماهی روبیان اسم فارسی اربیان است
ماهی اسم فارسی سمک است
ماهی بینی دراز اسم فارسی اهلیز است
ماهی برنده اسم فارسی شقنین است
ماهی زهره کوهی اسم فارسی
فلوس است
ماهیانه اسم فارسی دستانه است

ماهی زهره اسم فارسی شبرم است
ماهی مرکب اسم فارسی سبیا است

فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیه

متک اسم عربی اترج است
متنی نعناع است
مشر اسم هندی کرسنه است
مهانی اسم هندی شیر بیخ است
متهیه اسم هندی محیص است

فصل المیم مع الثاء المثلثة

مث سوس است
متک اسم زیره است

فصل المیم مع الجیم

مج بعربی اسم ماش است
مجبن اسم قسمی از عنب الثعلب است
مچهلی اسم هندی ماهی است
مجیث اسم هندی روناس است
مجرعه و ق لعصا عین بهیه
مجتری بهندی فستق است

فصل المیم مع الحاء المهمله

محاحم بلغت اندلس مخلصه است
محروث بیخ انجدان است
محلب درخت المحلب است

محموده سقمونیا است
مح بندده تخم مرغ است

فصل المیم مع الخاء المعجمه

مخلص الاکبر اسم معجونی است
که بیونانی سودطیرا نامند
مخلصا و مخلصا اسم عربی
سپستان است

فصل المیم مع الدال المهمله

مدام اسم خمر است
مدیل الجراح صابع فرعون است

فصل المیم مع الراء المهمله

مرآنیه و مرامیه اسم فارسی
مرود المجوس است
مرارالحنش و مرارة الحنش حنظل است
مرال اسم ترکی ایل است
مرباانجبات است
مربای کدو اسم فارسی مسیره است
مرج اسم هندی فلفل است
مرجو که اسم فارسی عدس است
مردار خوار اسم فارسی رخمه است
مردار حاجی بترکی اسم نبات است

عنب الدب است
مرزنگوش مرزنجوش است
مرزه اسم فارسی صعتر بستانی است
مرسیا اغریا بیونانی آس بری
مرسیا ابامس بیونانی آس بستانی است
مرسیون بیونانی سنبل است
مرسلون بلغت سریانی دار چینی است
مرسینا بیونانی ریحان است
مرطوش نزد مولف حاوی الادویه
مرماخوز و نزد بعضی مرطوس است
مرطیس اسم سیاه مرطیس است
مرغ سنگ اسم فارسی صبا است
مرغ سنگ خوار اسم فارسی قطا
مرقاسی کفسیون است
مرقد نسال حبت اثل واقیون است
مرگ موش کافی اسم فارسی سک است
مرگ موش علی اسم فارسی
دیک برد یک است
مرگ ماهی بنقار ماهی زهره است
مرگب اسم فارسی مداد است
مرماات و مرماحیلی مرو شیرین
مرماخوز است
مرد کیلال مرو مبر اسم مرماخوز

۷۶۱

مرو البرهم ومرماجوشه ومرو
ومرو سفید مرماحوز است
مروازاد و مرمازاد است
مروس اوطامیونانی افان الهار
است ومروس معنی موش و کاه
معنی گوش است
مروارید اسم فارسی لولو است
مروا اسم هندی مرزنجوش است
مرتق احرلیص است
مرافلن یونانی هزار برگ است
و آن خیل است و بیز بهنیار
طری بیلیون است
فصل المیم مع الزاء المعجمه
مزج درخت بادام تلخ است
مزو بلغت اصفهانی سوسن است
مزر نبیذی معجمه شمعی از نبیذ است
که در مصر از جو و برنج میسازند
و نوبار یونه نامند
فصل المیم مع السین المهمله
مستار حجر نارسید است
مستین یونانی الیح سبز است
مسقار سقمقر ان میشود

مستکرا ایتوس است
مسد لیف درخت مقل است
مس ست اسم فارسی طالیقون است
مس سوخته اسم فارسی نحاس سوخته است
مس اسم فارسی نحاس است
مستنجی مسطکی است
مسقاطون عود هندی است
مسلاق زعرور است
مسکه بفارسی زبد است
مسک الجن شاه بلوط و
وجیده صغیر است
مسک الران نارمشک است
مسک القرود شنه است
مستن حجر الماس است
مسوجان اودان هرکیست
مسواک الراعی شاه بلوط و
مسواک الیح نوعی بزرگ
مسواک العباس نوع بزرگ
تا دست و هی الا بل الشمال
ست
مستور هندی عدس است
مسی بهندی کاکیج است

فصل المیم مع الشین
المعجمه
مشتری بلغت مهر سن قلبی
مشط الراعی دیاقوس است
مشک بیدزبین اسم فارسی سعد است
مشک هندی سعد هندی است
مشک اشن بلغت مکه
شوصر است
مشنک اسم فارسی کرسنه است
مشنو اسم فارسی خلر است
وفصل المیم مع الصاد
المهمله
مصاسع زعرور است
مصباح روم کهربا است
مصاریز معا است و
مصران حلدان
مصفی الرعاه بلیسکی است
وفصل المیم مع
الضاد المعجمه
مضن ریان البر است
مرمن حب الفلفل است
مصمغ نیلی است که از آب

مضغ تمر عوسج است
فصل المیم مع
الطاء المهمله
مطر باران است
مطمینا لوزه است و لعوق
لوزرانیز با این اسم
مطهر بنجنکشت است
وفصل المیم مع الظاء
المعجمه
مظ لبطاء معجمه گلنار است
فصل المیم مع العین المهمله
معا بفارسی روده و بترکی
باقرساق نامند
معاسوس یونانی زبان است
معد حصیته ثعلب است
معز ما نوس است کرنر باشد
معشوقا نشال حمیست
معفار سطبخ الوسمه
معین باذر یون است
فصل المیم مع الغین المعجمه
مغافیر و مغفار سکر العشر است
مغاث بهندی گلز است

بری را نیز نامند
مغره آفتوان اسم فارسی
مغناطیس حجر مغناطیس است
مغلیا نابلغت سریانی اسم
حرف بابلی بوداده است
مغمود ما قاتیه بادنجان است
مغیلان ام غیلان است
مغز ثمبهای اسم فارسی لبوب است
مغز کاهنه طین مختوم است
مغره یمانیه و مغره لبنیه
مغز سر اسم فارسی دماغ است
فصل المیم مع الفاء
مفرح [illegible]
مفرح قلب محزون درنجوع
مفرد و [illegible] نوعی از قطر
فصل المیم مع القاف
مقدونس فطر اسالیون است
مقر اسم عربی نبات صبر است
مقلقل [illegible]
مقلونیا بلیون است
مقناطیس حجر مقناطیس است
فصل المیم مع الکاف

٧٦٣

[illegible]

ترکی کاجالا اسم دام عنکبوت است
بهندی مکاج است
... اسم فارسی ذباب است
... اسم فارسی نحل است
... سم مخاصمه است
... اسم هندی زبد است
... فلوس است
... بلغت سریانی بنفشه است

فصل المیم مع اللام

... بضم اول و تشدید ثانی
... بلغت ...
... قلی است
... بحری از اقسام ... است
... با آب باران ... حل شود
... آن سیاه و در افعال
... بلج اسود است
... التعبیة در ... اوشاو ...
... بلغت مصر الفجر است
... از ... سیاه ...
... شو است و در الفجر ...
... الصباغه ... الصباغة ... است
... المقوم ... هندی است
... بفتح اول و ثانی ...

فارسی جراد است
ملطاط و نیا قوس است
ملکان اکلیل الملک است
ملوح بلغت شام قطف بحری
ملوخیا و ملوخیه خارسی لسان ...
ملیح نوعی از عوسج است برگ
برگ سرخ
ملیطر یا زاج سیاه است
ملیدن بلغت اندلس بقله یمانیه است
ملیطی یونانی اشق است
ملیون ... خربزه ...
ملیدون زنجفر مخلوق است
ملیسنون قنطوریون دقیق است
مل ... ... است

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح ... ممسک ...
ممسک الحوال ... ...
ممولا بهندی اسم ...

فصل المیم مع النون

منبل ... اسم ... است
منتنه بلغت مصر ... است
منثور ... ...
منج بفتح اول جیم کبر است ...

درخت بادام تلخ
منتوشه ناردین است
منتوته بهندی فوه است
منداغورس یونانی یبروح
مندکه بهندی ضفدع است
منده بهندی نوعی از ...
مندیل بهندی جوز القی است
منشم درخت منشم است ...

فصل المیم مع الواو

موتهه بهندی سعد است
موتهه بهندی نوعی از ... است
موتی بهندی اسم لولو است
موراموت پرسیاوشان است
موجرس بهندی ... است
موچه بلغت ... است
مورچه بفارسی نمل است
مورد اسم فارسی آس است
مورد ... آس بری است
و گویند اسم فارسی اذخر است
موریون نوعی از بیروح است
که برگش سفید و شبیه برگ
چغندر باشد
موسیر اسم فارسی بصل الزیر است

موساکنی بهندی اذان الفار
موسقی یونانی طرفا است
موش بفارسی فاره است
موش کور بفارسی خلد است
موش دشتی بفارسی اسم
یربوع است
موفیون نوعی از سموم ...
موقد النار کبریت است
موقطیس بلغت عراقی قطر است
مولونده ... سنگ سفید
گرده است و بردی ابار است
مولی یونانی حرمل ... است
و بهندی ... را مانند
موم اسم فارسی شمع است
مومیائی کوهی ... الیهود
... گویند بهندی ... ...
مونگ بهندی ماش است
مون و میون مر است
مویز بفارسی زبیب است
مویزک ... اسم فارسی ...
مویزک کوهی اسم فارسی مویزج

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی ... است

تهبد ... است
تهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم است
تهره ماراسم فارسی حجر الحیه است
تهندی اسم هندی خاک است
هه بهندی عسل است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه اسم فارسی شربتی است که
با شراب و یا آب انگور و یا دوشاب
انگوری ترتیب میدهند
میپهل بهندی جوز الکوثل است
میتهی بهندی حلبه است
میجون اسم فارسی شرابی است
که با سنبل رومی و یا سنبل هندی
ترتیب داده باشند
مینک اسم فارسی قرنفل است
می سوسن شراب سوسن است
میفختج ... می پخته است که
با شکر و عسل بار دیگر پخته باشند
میفختج مفرح می پخته است که
در ... ... و جوز بوا
و قرنفل و امثال آن اضافه کرده
خوشبو باشد

[illegible]

سیقونیون بنوکران است
میطلوس بغده است
موتیخ زبیب الجبل است
میمون اسم فارسی قرد است

باب النون

فصل النون مع الالف

ناحن بریان وناحن دیو اسم فارسی نهار الطیب است
ناردین اقلیطی سنبل رومی است
ناردین بری شامل اسارون است
ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است
نارکیل وناریل بهندی نارجیل است
ناروس بفرنگی سنبل الطیب است
نارو اسم رومی وصنوبری کبر است
ناردون بفارسی لنکال است
نارعیت اسم یونانی نارمشک است
ناغمه بلغت اندلس لسان الایل است
ناقه بلغت اکسیر نیق است
نافوح بلغت بغدادی اسم تنبیح الیور
ناکردون بهندی عود الحیه است
ناموس بق است
نان بکشتا بفارسی خبز الکعک است
نان بی سبوس خبز الحوارست
نان روغنی خبز اللطیف است
نان سبوس دار خشکار است
ناساجی خبز الما بوق است
نان سکاک بفارسی خبز الملداست
نان کمبه خبز الغابون است
نان کماج خبز الفرنی است

فصل النون مع الباء الموحده

نبات اسم فارسی فانید است
نبات الاشنیب شبیه است
نبات الرعد قطر است
نبات الملاکرا شرایس است
نبق بار درخت کنار است
کر بفارسی کنار وبهندی بیر نامیند

فصل النون مع الجیم

نجم وجیم اسم نیل است دهی
گیاهی که بسیاق است
بفارسی بیاره وبهندی بیل
دلت وبعربی نجم مهند
نجیب اسم حسن پوست نبات است وبخصوص سلیخه نامند

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس صینی طالیقون مصنوع
نحاس قبرسی مس سرخ مل
برز دهی است
نحاس محروق روسختج است

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود اسم فارسی حمص است
نخود الوندی ونخود مریم بلغت
صفهان زراوند مدحرج است

فصل النون مع الدال المهمله

ندح صعتر بری است
ندیکا کیکره اسم هندی
سردلان نهری است

فصل النون مع الراء المهمله

نرتبی بهندی اسم جلد وار است
نرد درخت غار است
نرسک اسم فارسی عدس است
نرم آهنی اسم فارسی حدیدنیکی

فصل النون مع السین المهمله

نسترن زرد ورصفر
بری است
نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری است وافعال النسرین از تفریح
وتقویت دل مانند نسترین
نسیج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند ودر حرف العین گذشت
نسترین نام اجاع گل عشق
العدس است
نسوت بهندی تربد است

فصل النون مع الشین المعجمه

نشاسته اسم فارسی
نشاوق نشنج است
نشفه اسم عربی افنج است

فصل النون مع الصاد المهمله والطاء المهمله

نضار اسم ذهب است ودرخت
گز کوهی را نیز نامند
نظرون بورق احمر است وگفته

فصل النون مع القاف

نقل حراض است
نقره اسم فارسی فضه است
نقعا بن حب الکلکنج است
نقل خواجه اسم فارسی

فصل النون مع اللام والمیم

نلکا شعر درخت ونزد بعضی
نام سو سفند است ونمام الملک
نمانیز نامند
نمدق شاه تلاج دیاس سفید است
نمک بلغت جوهر روغن تازه است وبلغت اهل هند که شیر
که شیر حیوانات ودر کوه دخل شیر جوشاده که نگاه
بسیار بسم میرسند وتمام کفتن گرفته باان نمک روغنی میخورند
بسیار لذیذ میشود ولیکن این نحو
بر مستان است وهر چند هواسرد
شد زیاده وبهتر بعمل می آید
نقوطس ومنولس یونانی قسمی
توتیای مصنوعی است
نمک اسم فارسی ملح است
نمور اسم عربی ارنب بری است
نمیقن کرسنه است

فصل النون مع الواو

نوانا بعربی دانه انار است
مطلق آن مراد دانه خرما است

مخصوصا در افراد

نوع لبلاب است
هم بلغت کہیر یا نیق است
بفتح اول وسکون او اسم جنبر
فه و گلها ست
کلس مجبس است
لقند ول ثنگو فه درخت
دار شیشعان است
اسم یونانی شیوس است
لوق شتر یا ده است
بہندی ابن عرس است
فصل النون مع الطاء
اسم عربی شقاقل است
وہو الہمین است
جرجیر ست
اسم فارسی تناج است
فصل النون مع الیاء
...ک است
...
...
نیل است
...
اسم یونانی ...

نبتا نا مخواه است لی
بفتح اول وسکون یا اسم
فارسی قصب است

باب الواو

فصل الواو مع الالف

والبیم بلغت تنکابن کرفس
بری است
وحد لبلاب است
دار موک بلغت تنکابن کرفس
بری است
دانشه اسم فارسی صعتر است
دافتمن یونانی کنگر زد است
والان بزرگ ہندی
رازیانہ است
والان کوچک شبت است
وای کلب بری است

فصل الواو مع الباء الموحدة

وبیر بفارسی ... نرم ... است
وجیه مخصوص ... است
وبیر الارض ... است

فصل الواو مع الجاء المهملة

وحشیا بلغت مغربی ... است

فصل الواو مع الخاء المعجمة

وخشیرک وخشیرق کما
ولیاف در آخر تخم لبستان است
ودرمنه ترکی عبارت از ان است
وتند بعضی درمنه خراسانی است

فصل الواو مع الدال المهملة

ودج نوفای رطب است
وودوم اسم مغربی بلیک است
ودین یونانی کماه است

فصل الواو مع الراء المهملة

ورتکانور فاسد است
ورد الجبل کبیکج است
ورد حمار و ورد الحمار ورد
الحمار ورد الجبال است
ورد الجمیر نزد بعضی گل نعمی است
و بلغت مغربیہ گل فادانیا است
ورد الزراقی بلغت عربی گل ...
ورد السباخ گل ... است
ورد صینی نسرین است
ورد ... شقایق النعمان است
ورد ... بلغت اژند یان سماعی است
ورد بانی ... است
ورد ... نی ... است
ورد نیا ... است

ورق الزیتون ہندی الیقیر
ورق ... وسمه است
ورک بلغت قردین بیات
خرنوب نبطی است
ورق بفتح اول و ثانی برگ
نبات است و بضم اول و سکون
ثانی اسم طیور است و بفتح واو و کسر راء
اسم قضه است

فصل الواو مع الزاء المعجمة

وزیج اسم عربی سام ابرص است
ولیاف ضفدع این اسم
سیج است

فصل الواو مع السین المهملة

وسج کوبل بفارسی ...
وسمه کتم است

فصل الواو مع الشین المعجمة

ولسما و الطاء المهملة
و العین المهملة و الغین المعجمة
و القاف و الکاف و اللام
و الیاء و النون و الهاء التحتانیه
وشیح ... است
وشیح ... است
... بضم اول و ثانی بلغت

تنکابن و دیلم اسم ساقی است
وصیف الاسود پر سیاوشان است
وطواط خفاش است
وعل نوعی از ایل است وبرکی
هو بزه و در دیلم شوکا نامند
وغد بالغین المعجمه اسم عربی
بادنجان است
وقل بقافه اسم عربی ...
درخت مقل است
وکرا شیان طیور است
وکام ... است
ولیع طلع است
وین انگور سیاه است

باب الهاء

فصل الهاء مع الالف

هاتی اسم ہندی فیل است
هادی اسم تریاق فاروق
هادیا اسم یونانی افعی است
هال قاقله صغار است
هالوک ... است
و بعضی ... گفته و بلغت
... مقل است
هالم زنالون اسم ... است

٦٥

بالیوطس اکلیل الملک ست
بامه چند ست
بانس بهندی اوز ست
فصل الباء مع الباء الموحدة
والتاء المثناة الفوقانیة
والدال المهملة
ببیدانه خطل ست
بتا جوری بهندی آم
کف مریم ست
بدل شخص ست
فصل الباء مع الراء المهملة
برا بهندی آم املیه ست
برابزه مرابیه ست
برتار و بربال بهت
آم نضیج ست
برجان لوز البر ست
بردی اسم عربی عروق الصفر ست
برشفه اشبخ ست
بر قولیون نام ست
برقلوه و برقلوس نوعی از سنبل
بر ست و نزد بعضی ابجلسا ست
و نزد بعضی قرصعنه ست
بران اسم هندی آهو ست

فصل الباء مع الزاء المعجمة
بزار جشان و بزار قطسا
بفارسی فاشه است
فصل الباء مع الشین المعجمة
بشت دبان اسم فارسی نوعی
از عود هندست جهت
نقرس نافع
بشت کند بهندی لوف ست
بشقل اسم شقاقل ست
فصل الباء مع الفاء
والکاف
بقور اسم سریانی فیمون ست
بکل بفارسی قنفع ست
فصل الباء مع اللام
بلدی اسم هندی عروق الصفر
ست
بلدیا اسم نوعی از حشیش ست
بلفت بهندی بلیفا بهندی
ست
بلکک فردی السنبل ست و نزد
البعض دبح الفار
بلموه دلیموسلی صبحی ست
بلیح نوعی از ذباب مشهور

بمس
بملول زعر ست
بمبا نشا سترج ست
بلیلج البلیج ست
فصل الباء مع المیم
همیشه بهار و همیشه جوان سر و گل
بلیم اسم عربی گل لاصق بدی است
و بفارسی عبارت از رق گو
و گندم مهر بخته ستد وفال
مانند هرکه ست
فصل الباء مع النون
بنده ای هاشیه هندباکو
نوع کاسنی بزرگ رق ست
بند با البقل نوع سبزه برگ
کاسنی بستانی ست
فصل الباء مع الواو
بوبره اسم فارسی خبازی ست
بوجوبه و بوفیلون الوفطانا
بوجوده و بو فیدرس بالرازی
بو داسیون اسم مصری لفاح
بوقسطیا اس طرفوفی ست
در تحت نخته التیس میباشد
و او غیر لحیة التیس ست

بوره اسم فارسی خبازی ست
بو بیره اسم هندی بهل ست
فصل الباء مع الیاء
بیشر عربی اسم جنس جوشنا ست
و نزد بعضی مخصوص برگ آن
بیر اسم هندی الماس ست
بیرادو کهی اسم هندی دم الاخوین
بیرون نوعی از خرما ست
و گویند مراد از آن قسب ست
بیر اسم فارسی نعناع ست
بیضان اسم عربی فجل بری ست
باب الیاء المثناة التحتانیة
فصل الیاء مع الالف
یاربو اسم ترکی فوتنج ست
یاره طانسی اسم ترکی
حجر العلاج ست
یاس اسم فارسی یاسمین بری ست
یاسمین بری عشبة النار ست
یانغ اسم ترکی دهن ست
یا بوشقان اسم ترکی
غزی السکسه ست
فصل الیاء مع الباء الموحدة
یبروا اسم سریانی لبقل ست

که بفارسی مهر گویند
یبروحا یادنجان ست
یبروح السوفا یبروح الصنم
یبروزه نقلیه یمانیه ست
فصل الیاء مع الحاء المهملة
یحضیض کرمی بزرگ ست
یحمور اسم حمار الوحش ست
و نزد اطبا نوعی از ایل
فصل الیاء مع الدال
المهملة والذال المعجمة
یدبهدخون بزچهار ساله
که در اول پاییز گرفته باشد
و در لاغر گفته شد
یدزه قنوس ست
یدفه درخت بل ست
فصل الیاء مع الراء المهملة
یراع قصب ست
یرابیج بلیون ست
یرقا اسم عربی خاست
یرمه عشبه انار ست
فصل الیاء مع الشین المعجمة
والعین المهملة والعین
المعجمة

...نجر اليشف است	فصل الباء مع اللام والميم	بام اسم شفنین بری است	فصل الباء مع النون	بونجه صحرائی اسم ترکی
...بد فقد ریلی است	بلقو اسم ترکی	بامد اسم کبوتر خانگی است	بنطور اسم سلمه است	و فارسی فصفصه است
...و بیا کبک نر است	طرفا است که بفارسی	بسو لغت کسیران القمر	بنبو بیاخر نو بنطی است	بونک اسم ترکی صدف
...بیغا بغین معجمه اسم ...	گز نامند	است که شوره نامند	بنق انفحه است	است
فصل الباء مع القاف	بلوه اسم ترکی سلوی است	بیلا اسم ترکی ...	بنقون بلغت نبطی است	فصل الباء مع الياء
... [illegible]	بلیم اسم فارسی	بورطه اسم ترکی بیضی است	نافسنیا است	بیرکوکی اسم ترکی
... [illegible]	غوری ابهام است	که تخم مرغ باشد	فصل الباء مع الواو	جزر است که بفارسی
... [illegible]	بلیغوچ ... [illegible]	بیوتا ... مصاف است	بوستان اسم ترکی ...	زردک نامند
...مطاق آن ... کرده	هنگامی است	بیشان اسم ترکی زنگوره	بونجه ... اسم رطبه	بیلان او وطی اسم ترکی نیل
است		است	است	است

بنسخهٔ معجون الادویه که از تصانیف مسیحای زمان بقراط اوان حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامه زمان فهامه
دوران سلالهٔ خاندان مصطفوی علالهٔ دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم خلفاء ... [illegible]
و فائق معقول و منقول کاشف حقائق فروع و اصول ... کرام ... فضلای عظام
فحول اطبای عالی شأن ... [illegible]
العلوی الخراسانی ثم الشیرازی ... علیهما سجال الرحمة والامان
در ... معانی ... در مطبع ... میرزا خان
واقع شهر دهلی متصل کوچه چیلگه کذر ... بازار
بتاریخ پانزدهم شعبان
سنه ۱۲۸۵
هجری

تمام الکتاب
بعون الملک الوهاب
... [illegible]
... سنه ...

... [illegible]

فهرست اسامی کتب که مصنف تحفة المؤمنین را درحین تالیف این مجموعه درنظر بوده

کتاب طب النبی و طب الائمه	کتاب من لا یحضره الطبیب ابن ذکریا	کتاب منافع الحیوان	کتاب کامل الادویه	کتاب منهاج الابدان در ادویه مرکبه
کتاب تذکره شیخ انطاکی	کتاب تفسیر الالباب [illegible] در ادویه مفرده	کتاب تذکرة الکحالین	کتاب مفرد السموم [illegible] در ادویه مفرده	کتاب شرح قانون مع ادویه مفرده تالیف حکیم گیلانی
کتاب اختیارات ابن سهیل در اقسام طب و ادویه	کتاب جامع ابن بیطار	کتاب شرح موجز مشتمل فنون طب و ادویه	کتاب حیوة الحیوان	کتاب شامل [illegible]
کتاب اختیارات بدیعی	کتاب شفاء الاسقام مشتمل ادویه مفرده و مرکبه وغیره	کتاب جامع فیروزشاهی مشتمل فنون طب و تفسیر اسامی ادویه [illegible]	کتاب مختصر ازدی مشتمل فنون طب و ادویه مفرده	کتاب تبصره
کتاب شامل الادویه ابن ذکریا	کتاب ترویح الارواح مشتمل فنون طب و ادویه	کتاب منتهی ابن تلمیذ	کتاب تالیف	کتاب [illegible]
کتاب بحر الجواهر در ادویه مفرده	کتاب حاوی الادویه	کتاب [illegible]	کتاب [illegible] فنون [illegible] و ادویه	کتاب حاوی کبیر ابن ذکریا
کتاب جامع سید شریف الدین [illegible]	کتاب کفایه	کتاب [illegible]	کتاب جامع [illegible] ادویه	کتاب [illegible]